و راندن کاغذ باد بادو مشابهت میشد باز سر رشته اصل سخن را بدست می آرد و درین اوان واقعه نگار حضرت
بادشاه حکم صوبه و بادکار خلد مکان رو داد و بالجمله دیگر از سوانح این سال آشوب سر بیچی راجه اجیت سنگه است
تفصیل این اجمال آنکه مظفر علیخان که بصوبه داری اجمیر مامور گردید بکمال عسرت و بی سرانجامی هنوز از قصبه روار
سی کروهی دار الخلافه نگذشته بود که خبر حرکت راجه از وطن طرف اجمیر با سی هزار سوار که زمینداران
و راجپوتان اطراف را فراهم آورده شنیده و چند روز همانجا توقف نمودن ضرور گردید در ضمن از نوشته جات
دیوان و واقعه نگار اجمیر بحضور رسید ظاهر گردید که راجه بعد داخل شدن اجمیر اول قدغن نمود که در شهر دیگر
منادی کنند که هیچ یکی از قصابان و دیگر اهل حرفه هر کسب و کاری که دارند بدان مشغول باشند و مؤذنان و در مدرسه
مساجد را طلبیده برای رفع شهرت خبرهای سابق و اظهار متابعت و اجرا احکام اسلام تاکید اذان و
تعمیر مساجد نموده گفت در هر مسجدی که از طرف بادشاه بر میمنه خدمه مسجد مقرر نشده از طرف خود
میدهم بعد متصدیان بادشاهی را جمع ساخته قول و فرمان بادشاه زاده محمد فرخ سیر بادشاه موکد
باقسام قسم مشتمل بر عهد و پیمان بحال داشتن هر دو صوبه احمد آباد و اجمیر تا بقای عمر ... سلطنت برادر
نمود و از راه تملق حیات ظاهر گردید که فرمان قول قبل از جلوس بود و بعضی در ایامی که فرصت حیات
بر شاهجهان ثانی تنگ گردیده و خبر تجویز سلطنت بنام دیگر شاهزاده ها انتشار یافت و الحال ماحصل نمودن
رفتار نظر بر اینکه راجه شریک مصلحت هر دو بد خواه دولت است با قول غیر موزون و بحال
داشتن هر دو صوبه نوشته بودند اما نزد بادشاهان عادل رعایت رغبت بر وفق عهد بادشاه
از قول خاطر [illegible] کان اعتبار دارد حجت قول معلوم بهر حال نقل آنرا با نوشتجات خود دیوان
بادشاهی نزد صمصام الدوله و روشن الدوله معه عرضه داشت مضمون بر اینکه اگرچه هر دو صوبه را
خلاف عهد و پیمان از من تغیر نموده اند اما صوبه احمد آباد را پیشکش نمودم اگر صوبه اجمیر از راه تفضل
کرم بمن بحال ماند شرم و آبروی من میان جیوتیه نخواهد ماند در صورت آمد و باد ذات ...
عزت ان جان عزیز مانیشه دیگر معذور دارند و سر من وجبات من و البته بحالی کی از عهده
رحم بحال من فرمایند بعد رسیدن نوشتجات و عرضه داشت در میان آمدن مصلحت بعقول مشهور
جمهور اگرچه مرضی امیر الامرا صمصام الدوله درین بود که نظر بر طلب خزانه فی الحال دفیعه بصلح نموده از آنکه
صوبه اجمیر مکان برکات است و میان راجپوتان واقع شده عوض اجمیر احمد آباد در اید و بحال باید

نازول بر سر ناموس و مال خود جنگ نموده قبیله راجو بر ساخته بدرجه شهادت رسیدند و عیان تمام
قصبه را بخاطر جمعی تمام تاخته و تاراج نموده رخت بر بدن زن و مرد نگذاشته جمعی را اسیر ساخته بردند بعد رسیدن
این خبر مهم تادیب راجه را صمصام الدوله بعهده خود گرفته [illegible] را بیرون فرستاد اما از آنجا که از ابتدا میان
مغلان ایران و توران با خانه‌زادان [illegible] و نقار [illegible] رسید [illegible] و دو نفر مرکبی خزانه [illegible] بر چند جمعدار مغلان
باوجود سوی مزاج خفیه که سابق با صمصام الدوله داشت در این مهم در خلا [illegible] کفالت قسم [illegible] نفره الظهار
رفاقت بی نفاق و طبیعت بدل [illegible] نمودن میان [illegible] و در اصلاح بر آمدن سید اول در سزاولی مهمود
وضیمه خود را بیرون فرستاده و همراه اولی بعهده خود گرفته خاندوران صلاح کار در اقدام [illegible] راسته
در خلوت بعرض رسانید که در صورتیکه ننماند کرده او غالب آمد باز اصلاح کار در این هنگامه نفاق [illegible] تحمل دور رفت
آنکه راجه هزیمت یافته راه در های غلبه کوه اختیار نماید بجای نیز آنکه برای تعاقب نمودن سپاه [illegible]
شاید اصل قول مشهور اینکه از نفاق و عدم اتفاق هم چشمان آمد شنیده باوجود قبول نمودن جرأت
اقدام بر این مهم ننمود و بعد گفت و شنید چند روز اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر [illegible] بهادر آن بند
بسته الصرامه این مهم بعهده خود گرفت در بعضی تواریخ شهرت نزدیک بصدق دارد بسبب
تکلیف سپردن سید عبدالله خان و نجم الدین علیخان بدو و دیگر تکالیف که خلاف مرضی بادشاه
بظهور آمد برآمدن اعتماد الدوله بر [illegible] بفتح اراده کرده در تخیلات مذکورات نفاق آمیز میان امرا هر سه
انتشار یافت که خاندوران بهادر چند روز خانه‌نشین گردیده بدربار نیامد و باز حضرت خداوند نعمت
نظر بر پاده فساد وقت در تسلی خاندوران و اصلاح کار باتفاق صاحب مداران سلطنت کوشید
باهم صلح داده و مذکور مهم راجه بالکل در میان نماند و ظاهر او نشسته حالت صمصام الدوله مشتمل بر تضیع
وعده و وعید آمیز امیدوار بحال ساختن صوبه اجمیر واران اراده فاسد باز آوردن نام راجه
بی همت رفت در بعضی خبر روانه شدن نظام الملک بهادر فتح جنگ که بعد از فراغ هندوستان فتح
کرناتک اوایل داخل خجسته بنیاد که در همین هم شهر مذکور احرام کعبه حضور بسته [illegible] بسیدن
مبارز خان را که سابق بخجسته بنیاد [illegible] از حضور منصوب گشته بود خلعت و فیل داده سر
خدمت ناموری [illegible] ساخته بعرض رسید تمام مصلحت سرانجام امور ملکی برآمدن فتح جنگ موقوف
نموده از وقایع [illegible] بعرض رسید که مبارز الملک سربلندخان بهادر صوبه دار کابل [illegible]

نمود و رای پادشاه و دیگر ارکان دولت بخصوص معز الدوله حیدر قلیخان بر آن قرار گرفت که بتنبیه و تادیب
آن کافر باید پرداخت بعد مصلحت چند روز که هیچکدام از امرای نامدار و سرداران صاحب مدار
حضور بسر انجام مهم آن کافر بد فرجام تن در ندادند بتجویز حیدر قلیخان بهادر سعادت خان بهادر سعادت خان بهادر
را از مستقر الخلافه اکبرآباد بتاکید طلب حضور فرمودند و سعادت خان بمجرد رسیدن حکم اواخر ذی
قعده جریده بطریق ایلغار خود را بحضور رسانده و برای رسیدن لشکر معه مصالح کارزار از عقب بکار
فرمایان خود تاکید تمام بکار برد اما بعد ملازمت که استدعای مصالح مهم بمیان آورد از بسکه بعضی امرا به
رفاقت او راضی نشدند و گفتگوی زیاده طلبی سعادت خان بمیان آوردند فتح عزیمت بتعویق به
میان آمد و در بعضی خبر رسید که بعد رسیدن مظفر علیخان نزدیک منوهرپور که از آنطرف خبر رسید که
پسر راجه اجیت سنگه با هفت هشت هزار سوار از انتشار یافتن خبر قرار گرفتن مهم راجه بسعادت
خان زبان زد خاص و عام گردید مظفر علیخان که از طلب زیاد سپاه عرصه برو تنگ گردیده بود
دو سه ده کلان آن ضلع را تاخته خواست از شورش تقاضای سپاه فراغ حاصل نماید اگرچه
بعد تاخت مال بسیار و مواشی بیشمار بدست سپاه آمد اما از اینکه هرچه بدست هرکه از جماعه
داران آمد عوض طلب خود غنیمت دانسته یکدام بسردار و دیگری ندادند باقی سپاه که بنها
از آن تاراج بعضی عاید نگردید مظفر علیخان برای تقاضای حق خود هجوم و زور آوردند و مظفر علیخان
بجان رسیده هرچه داشت و نداشت حتی فیل و اسپ سواری بدالها داده جو درا از دست
نوکران خلاص ساخته از ملاحظه طلب باقی مردم و غلبه راجپوتیه خود را به ابنیر نزد پسر راجه جی
جی سنگه رسانده خلعت و فرمان صوبه داری را نزد خاندوران واپس فرستاد در همان حالت
پسر دوم راجه با شش هزار سوار دیگر رسیده به برادر کلان ملحق گردیده و بمقابل تاخت جی سنگه
که از مظفر علیخان بظهور آمده بود چهار پنج دیه زیاد بادشاهی را نیز تاراج ساخت آورده باز در آن
روزی خبر رسید که جمعی از مفسدان و زمینداران آن نواح نظم و نسق دایام بل باشند
آن کافر بد فرجام جمعیت فراهم آورده مرهٹه نارنول تاخت آوردند چون بایزید خان فوجدار
که بیرون یا برای گشت آمده بود از شنیدن این خبر در خود طاقت مقابله نیافته از آنجا رو بفرار
آورد و هم خواهرزاده بایزید خان که در قصبه بود حرکت مذبوحی نموده خود را نزد خانوس رسانده بعضی گرفتار

عطا فرمودند شیر افکن خان را که طلب به عزالدوله خلعت صوبه داری ملتان مرحمت شد

از سوانح اکبرآباد بعرض رسید که از تعلقه جات و غیره [illegible] بهار گر [illegible] و ملی و مفسدین نواح اکبرآباد مایل

طرف متهورا و سر راه دار الخلافه را [illegible] سعادت خان بهادر [illegible] بهادر خیل بیک تاخت [illegible] و بعد محاصره که با

قتال [illegible] پیاده قریب چهار صد نفر نامبردم نامی کاری لکار [illegible] جمعی کثیر از اتباعه بدار

البوار پیوستند آخر به مدد اقبال بی زوال پادشاهی [illegible] سامان برروی کار [illegible] که فتح را به نجم و نصرت

پادشاهی در آورد خلعت و خنجر مرصع [illegible] فرمان عنایت [illegible] امرای بهادر [illegible] روانه فرمودند

چون جشن فتح و شروع سال سیوم از جلوس عهد مبارک [illegible] به فرخی و فیروزی به سبب [illegible] مواقع به تعویق

انداخته بودند او آخر ماه مبارک رمضان حکم خان شرف نفاذ یافت که متصدیان [illegible] کارخانه دولت

مدار ابواب عیش و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت مفتوح ساخته [illegible] اسباب

طرب و سرور از اقسام مهیا و آماده گردانند در و دیوار و ستون و سقف دیوان خاص و عام از

انواع قماش طلا و کلابتون دوز آراستگی پذیرفت و از اطلس حجرهای اطراف دولتخانه

بدستور مقرری هر سال که بعهده امرای حضور سعادت [illegible] تقسیم می یابد بسعی کارپردازان از زربفت

بوم طلائی و نقرئی و بادله های رنگین و سنگین و دیگر اقمشه فاخره جهان زینت اتمام یافت که نمونه قصر رضوان

برین گردید و نهم شوال که روز عید افروز شروع جشن مقرر گشته بود به فرخی و سعادت بر تخت مرصع که در عهد

صاحبقران ثانی بخرج یک کرور و هشت لک روپیه باتمام رسیده [illegible] چون مهر جهان افروز شرف

جلوس بخشیده پرتو شعاع بخشش جهت افکنند و طبق طبق گوهر [illegible] و دینار [illegible] گردید و از هر

طرف مغنیان گلعذار خوش آواز و رامشگران لاله رخسار سحر دل [illegible] زمزمه

و چغانه هم آواز بلبلان و نی و [illegible] و تال [illegible] چون [illegible] صدای [illegible]

لولیان شوخ و شنگ حور تمثال که از آتش شعشعه عذار گلنار گرم نمودن دف کف [illegible] کنند حوران و غلمان

جنان به تماشا خرامیدند ذکر تاریخ شد رسم عیش و سرور جهان گشت [illegible] و حضور

شنیدند از هم زبان و زمان ز نو مژده عشرت جاودان همه مقربان و خانه زادان درگاه

فلک توام [illegible] نذور [illegible] آداب مبارکباد بتقدیم رسانیدند و بجز [illegible] از امرای عمده حضور صوبه جات

سوای [illegible] حرم و [illegible] و [illegible] منصبداران [illegible] استطاعت [illegible] قبول افتاد

که از دست گرفته های صمصام الدوله و راجه دهیراج بود مقرر نموده خلعت و سرپیچ مرصع و فیل عطا
فرموده مرخص نمودند عطیه الله خان ... الله خان ... مرتبت داروغگی ... و قضا علیخان
را داروغه فیلخانه از تغیر زبردست خان ... نظام الملک
بهادر فتح جنگ ... منصب ... رفیع جناب
نموده بود و قلعه ... داروغه عرض ... عطا نموده ... خبر عرض
مهاراجه اجیت سنگه نایب او دو انتشار خبر عرض ... نوشته ... نیابت به
شجاعت خان ... پرگنات ... نایب مهاراجه نظر بر
سختی عمل و سلوکی که بر رعایا و متصدیان ... خواست قبل رسیدن
نایب حیدر قلیخان دست اندازی بر مردم شهر و تجار ... نموده تاراج کنان از شهر
آمد مهر علیخان الحسینی معزول آنجا که سابق چند روز نیابت راجه داشت و وقت محاسبه سوخته بیداد
نایب راجه گردیده بود و حیدر قلیخان بهادر نیز از وغبار خاطر داشت و صفدر خان بابی که از وزیر معز
الدوله آزرده خاطر بود دیرزد و باهم اتفاق نموده نظر برآنکه باعث رفع فساد و تعدی راجپوتیان ناهموار
گردد و جوق جوق حسن خدمت غایبانه نسبت به حیدر قلیخان بظهور آمد و جمعی دیگر از ناغنه و رعایای شهر با
ناجود رفیق ساخته بر سر نایب راجه تاخت آوردند و مابین فریقین تا دو روز زد و خورد در میان آمد
و جمع کثیر از راجپوتیان کشته و زخمی گردیدند و نایب معزول مغلوب و محصور در حویلی گردید آخر کار
که خفت و خواری تمام کشید خواهرزاده صفدر خان بابی معاون او گردید از شهر برآورد و بعد
برآمدن از احمدآباد در بعضی محلات مابین راه دست اندازی نموده روبه جودپور وطن راجه
آورد و بعد خاطر جمعی از برآوردن نایب راجه ناهر خان دیوان احمدآباد که فی الحقیقت او نیز از بنی
و شریک عمل نایب مهاراجه و از پیش آوردهای سادات باره بود پیغام سپردن موجود و دست از عمل
و دخل کشیدن نمودند چون در بین فرصت جمعیت فراهم آورده بود بعذر رسیدن سند عزل
خود به برغاشتن پیش آمد بنای جدال بمیان آورد در تعیین شجاعت خان معه دست آویز مهر
معز الدوله حیدر قلیخان از پرگنات رسید و ناهر خان بر اراده صلح پیش آمد با برادر از شهر
برآمد سند نصرت یار خان صوبه دار عظیم آباد با خطاب رکن الدوله با اضافه هزاری سوار و دوا...

مرصع عطا فرمودند و بعد چند روز بهزاری هزار سوار و خطاب بهادری عنایت نموده از اصل و اضافه چهار هزاری
سه هزار سوار [illegible] که محمد ولی خان پسر خوانده [illegible] آخر ماه رجب
با دو هزار سوار [illegible] جاگیر گجرات و کومبایان آمده
بود سوار [illegible] محمد ولی خان نعره قریب هفت صد هشت صد سوار و
پیاده [illegible] مع ماتم پرسی عنایت نموده مدار از واقعه جنگ که
ظاهر گردید که [illegible] متعلقه فوجداری خود را سپرده نموده جمع
کثیر [illegible] خلعت و خنجر و زنجیر فیل
انعام مرحمت نمودند چون معروض گردید که [illegible] سمت پانی پت که فاصله دو سه منزل از دار
الخلافه واقعه است جمعی از مفسدان سرکشی اختیار نموده [illegible] حال خالصه و جاگیر دار از سبب قتل و تاراج
ساخته آماده فساد گردیده اند شیر افگن خان و علی اصغر خان و تمش خان و دیگر جمعی از عملان روساس را
با فوج شایسته برای تنبیه و تادیب آنجماعه مرخص نمودند بعد رسیدن بهادران که مفسدان اقتداد
دست و پای لا حاصل زدند جمعی همراه خواهرزاده رار لاد خان شهید گردیدند آخر رو بفرار آوردند سرداران
فوج بعد بندوبست و اخراج متمردان مراجعت نموده بحضور رسیدند از آنکه مقرر رعایای صوبه احمد آباد و اجمیر
بحضور رسید که استغاثه تعدی نایبان اجیت سنگه نموده بودند در صوبه اجمیر از شهر و پرگنات گاو کشی
برخاسته بود و دیگر ضرر مالی و جانی به مسلمانان میرسید هر دو صوبه را از اجیت سنگه تغیر ساخته صوبه داری
احمد آباد مع دیوانی و امینی و فوجداری کل محال خالصه صوبه مذکور و متصدی گری بندر سورت به معز الدوله
حیدر قلیخان بهادر مرحوز جنگ مقرر نمودند کاظم خان شجاعت خانی را که از متعینه احمد آباد بود نایب صوبه
داری احمد آباد مقرر ساخته از اصل و اضافه سه هزاری دو هزار سوار نموده مخاطب به شجاعت خان
گردانیده بعطای علم و نقاره سرافرازی دادند و برادر دوم کاظم خان مرتضی قلی بیگ را با اضافه
هزاری پانصد سوار و خطاب رستم علیخان مفتخر ساخته نیابت صوبه داری پرگنات برودره و دهره
بروده تفویض نموده بودند و رای رگهنات [illegible] دیوان قلیخان بهادر را مورد عنایات اضافه ذات و گرز
نموده برای بندوبست مالی بندر سورت و صوبه مذکور مرخص ساختند و فوجداری [illegible] سرکار مراد آباد از
تغیر معز الدوله بعوض متصدی گری بندر سورت به اعتماد الدوله مقرر گشت و صوبه اجمیر به مظفر علیخان که

بخشی را مقدم بر اطفای حرارت عفونت و انتقام کشیدن دانسته بعنایت فال خجسته مال که تاریخ جلوس
میمنت مانوس سیوم بخیر و خوبی و فتح و فیروزی سب ... ضرر جانی و مالی برسنده و از فضل ایزد
متعال امید قویست که بجای سال بقای سلطنت قرنهای بیشمار در دفاتر ثبت کرد و این دعا از من و از جمله جهان
آمین باد [illegible]

بیست و دوم ربیع الثانی سنه سنه جلوس مطابق سال هزار و صد و سی و سه عنایت الله خان را که از
تربیت کردهای مزاج گرفته خلد مکانی و در کمال تدین و معامله فهمی بود خلعت نیابت وزارت بالتعیین
وزیر عنایت فرمودند درین وقتا بعرض رسید که نظام الملک بهادر فتح جنگ بعد تسخیر نواح خجسته بنیاد
احرام حضور بسته تا نزدیک برهانپور رسیده بود در آن ضمن خبر فساد و عدم اطاعت بعضی افغانان و
دیگر کشان بیجاپور در دست کرناتک باو رسید لهذا باز متوجه بندوبست اطراف آنطرف گردید عرضه
داشت راجه ساهو مع پانصد سوار اشرفی متضمن مبارکباد فتح از نظر گذشت سیف الدوله
عبد الصمد خان بهادر را بتعلقه صوبه داری لاهور مرخص فرمودند قمر الدین خان بهادر را ملقب باعتماد الدوله ساختند
و معز الدوله حیدر قلیخان بهادر را مخاطب به ظفر جنگ فرمودند سعادت خان بهادر را بتعلقه صوبه اکبرآباد
رخصت نمودند محمد خان بنگش را که بر سر خدمت صوبه الهآباد مرخص سرفراز نموده بودند بعد برآمدن بیرون شهر
بسبب بعضی مذکور زیاده طلبی از طرف جاگیر و دیگر تکالیف رفتن او موقوف گردید و کمر بپای اغراض
آمده بازمور و عنایات ساختند غره رجب سنه مذکور از نوشته اخبار نویسان حیدرآباد بعرض رسید
که در قلعه کرناتک بهفتم صفر المظفر سنه دو باران غیر موسم شروع شده چند روز و شب آنقدر بارید
که آبهای رود خانه‌ها و تالاب‌ها یکجا شده رو بطغیانی آورد و از صدمات سیلاب و شدت
آب تا دوازده کروه خانه و آدم و چهارپایان دیهات و قصبه جات بیشتری غرق و تلف شدند و درین
ضمن یکی از کوههای آنطرف چاک شده دریای دامن کوه بر جانور بیشمار ضایع گردیدند و اطراف
آثار آبادی نماند روز شکار ظل سبحانی به آصف خان از روی مهربانی بزبان همکلام گردیده فرمودند که
ما بر حسب ونسب شما و تردد ذاتی که از پدر شما و از شما بظهور آمده و ننگ حرامان در بخشش آوردن
شما و همه مغلان با نام و نشان عدا کوتاهی و اغماض نمودند مطلع شده ان شاء الله تعالی بر داخت حال
شما خواهیم نمود دو بعد دو سه روز دیگر از روی قدردانی اضافه هزار و پانصدی هزار سوار دو اسپه سه اسپه

وظفرخان بهادر ملقب بروشن الدوله نموده مفتخر ساختند داروغگی خواصان از راه عنایات خاص بسعادت
خان بهادر بهادر جنگ تفویض یافت ذکریا خان را صوبه داری کشمیر از تغیر عنایت الله خان مرحمت
نمودند حکم فرمودند که سید عبدالله خان را نمک حرام و حسین علی خان حرام نمک مینوشته باشند سه شنبه بیست و
دوم ربیع الاول حضرت بشکار کردن و قار برای شکار بله سواری فرموده بودند از ربانی هرکاره بعرض رسید
که اعتماد الدوله بسبب بهم رسیدن عارضه بدنی بسعادت همرکابی محروم مانده و روز دیگر مرض به تب تند
آورد که تغیر تمام بحال وزیر الممالک ظفر جنگ راه یافت و روز بروز بر شدت مرض می افزود و معالجه
اطبا و دوای حکما سود نمی نمود و باثر سرسام و دیگر امراض منجر گردید و سه شنبه بیست و نهم شهر مذکور سنه
مذکور رخت هستی ازین جهان بیمار فانی بر بست سه ماه و بیست و دو روز وزارت نمود و اموال خان
مغفرت نشان را از راه فضل و کرم بوارثان او بخشیدند بنا بر حوصله و همت خاقان خسرو گنج
بخش عدیم المثال بحر کرم را که با وجود در تفرقه نمودن خزانه بادشاهی از سادات بدین مرتبه اسراف
بعمل آمد که نقره آلات اکثر کارخانجات حتی کهرهای دیوان عام و خاص را مسکوک ساخته بخرج سپاه
در آورده و محصول محال خالصه شریفه بادشاهی بسبب فتور و سرکشی های مدعیان دولت به
تحصیل در نیامده مبلغ خطیر کلی از نقد و جواهر و طلا و نقره آلات خان مغفور بموجب اظهار محرران بعرض
رسیده برابر تیشه اعتبار ننموده بورثه انعام فرمودند دیگر از بهترین صفات آن حضرت خطابخش جرم
پذیر که از آن نشان بقای عمر و سلطنت و امتداد ایام فرمان فرمائی از فضل ایزد متعال پیدا و
مبرهن است چه سان مفصل بزبان خامه توان داد بذکر مجملی از آن می پردازد که با وجود ظفر و تسلط جناب
بر اعدا با فیتن (?) که شرعا عوض خون بادشاه شهید مرحوم حکم قصاص بر آنها جاری میگردید و بسبح (?)
احدی تصور امید جان بخشی آنها نمی نمودند چنان تقصیر بعضی امرا که در نمک حرامی که نسبت باین
دودمان از آن حق ناشناسان بظهور آمد شریک و رفیق بودند به ثبوت پیوست بر خلاف دیگر
سلاطین که بدون تحقیق وقوع اثبات تقصیری که از آن قتل لازم آید بر انهامی بدخواهان دولت که بسیار
و خون ریزی را باعث استحکام ریاست دانسته بر استیصال برادران و خویشان و نوکران اقدام
نموده دعای بدعاقبتی حاصل مینمودند بادشاه خوش اساس عدالت اساس رحم زیاد از اندازه
قیاس را کار فرموده اصلا حکم بر قطع شجر حیات اعدا الناس نمود دولت عفو و جرم

بجنبش چشم نظارگیان پیش و پیاز گشتند و تماشاییان زن و مرد شهر از در و دیوار و بام رسته بازار که از
مدت جویان و خواهان و چشم براه چنین روز عید جهان افروز بودند سراپا چشم گشته شکر کنان و تهنیت گویان
دست بدعا و زبان به ثنای آن بدر منیر خورشید نظیر گردون سریر گشاده بقای عمر و دولت و دوام سلطنت
ابد مدت از درگاه واهب بی ضنت مسالت مینمودند و آن مهر سپهر اقتدار مانند اوراق گل بهار زر و سیم
به اطراف می پاشید و در عمل ساعت مسعود بجم بقدم میمنت توام در قلعه مبارک دار الخلافه شرف نزول
فرمودند و نواب قدسیه و دیگر پردگیان و مخدرات سرادق جاه و حشمت طبق های سرخ و سفید باقسام
جواهر و در آمیخته نثار تارک افسر زیب نموده مبارکباد تقدیم رسانند و فلک زمرد فام که خود را کهتر
غلام قدیم الایام این دودمان عالی مقام میداند مجمر پروین پر از اخگر جگر حاسدان و سپند انجم بدست
گرفته برای دفع چشم بد به ترانه بترکد چشم حسود و حسد گویا گردید امید که ایزد متعال هستی بخش بزوال سلطنت
این بادشاه ذوالاقبال را بروشنی چشم بدخواهان سالهای سال و قرنهای بی شمار از چشم زخم روزگار
در حمایت خویش رونق بخش تخت و رخش دارا بحق محمد و آله الامجاد و آخر ماه مذبور سیف الدوله
عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ و ذکریا خان بهادر خلف خان معز الیه مع خانی خان و دیگر اقربا و اعزه خان
که بموجب حکم از دار السلطنه لاهور احرام طواف کعبه مقصود بسته روانه گشته بودند و از بعد مسافت و موانع
دیگر بر وقت نتوانستند رسید بحضور فیض منظور رسیده شرف اندوز ملازمت گشته از عطای خلعت
خاصه و خنجر و سرپیچ مرصع و دیگر عنایات مفتخر گشتند و ذکریا خان را اضافه هزاری بر پنج هزاری مرحمت فرمودند
و همچنان راجه دهیراج جیسنگه و راجه گردهر بهادر صوبه دار اوجین که از سعادت بر وقت رسیدن محروم
مانده بودند اوایل ماه صفر بحضور رسیده دولت زمین بوس حاصل کرده مورد عنایات بی پایان و مراحم
بیکران گردیدند حکم اخذ جزیه شرعیه از میان شرف صدور یافته بود بموجب التماس راجه دهیراج
نظر باینکه بسبب فتور و افواج کشی بیجای بدخواهان دولت که بسزا رسیدند و گرانی غله که از چند سال بر
خلق گذشته از راه فضل و کرم تا بحال آمدن وضع برهم خورده روزگار معاف فرمودند عرضه داشت
نظام الملک بهادر فتح جنگ در جواب فرمان لطف آمیز مشتمل بر ادای آداب تهنیت و مبارکباد
از نظر مبارک گذشت عریضه مرشد قلیخان صوبه دار بنگاله در روانه نمودن خزانه و مبلغی بطریق نثار
رسید ناصر جنگ را از روی لطف و قدردانی ملقب به معز الدوله حید قلیخان بهادر ناصر جنگ فرمودند

و دیگر بعضی از ماموران قوم بارهه باامید امان به فوج ظفر موج خود را رسانیده مامون گشتند و تمام فیلان و اسپان
و کارخانه جات آنچه بعد از تاراج رفتن مانده بود به ضبط سرکار جهان مدار در آمد ~ از شروع صبح دولت ای
جوان غافل مباش ~ خنده ی شیر است لطف آسمان غافل مباش ~ حلقه گرداب کشتی را به دریا افکند ~ چون
بگردد بر مرادت آسمان غافل مباش ~ و سلطان ابراهیم بی تقصیر را که بعد رسیدن چند بی آفت برادر و فرار
بی اختیار اختیار نموده از سه چهار کروهی گرفته آورده بودند از آنکه در حرکت و بر آمدن از قلعه دارالخلافه معذور بود
بنظر توجه و مرحمت بخشی متوجه احوال او شدند آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام که خبر زوال دولت بارهه و مقید شدن
عبدالله خان بدارالخلافه رسید از شش جهت در هر کوچه و بازار بیل خانه بخانه ندای مبارک باد و تهنیت بلند
آوازه گشت و چندین جا از نوید جان پرور این خبر که هواخواهان موروثی مجبور و از مدت چشم براه و گوش بر
آواز چنین مژده فرح افزا بودند صدای شادیانه فتح و نصرت ابو الظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی بگوش
عالمیان رسانیدند و مستورات و عورات عبدالله خان که زیاده از شمار سرانجام آورده بود و [illegible] نجم
الدین علیخان و دیگر عمدهای بارهه بسته فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن مردم بادشاهی هرچه توانستند
زر و زیورآلات و نقد زیر برقع و چادر گرفته با خود گرفته از خانه برآمدند بعضی از آنها که زبان خامه را به توضیح آن آشنا
نمودن اولی نیست بدست مردم کوتوال گرفتار آمدند و چندی از سیده [illegible] در عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند
و عبدالله خان کاکر که سید عبدالله خان از نوکران قدیم و محل اعتماد دانسته بر محل برای محافظت [illegible] روز
گذاشته بود باتفاق [illegible] با دست خیانت دراز نموده هرچه توانستند از [illegible] ربودند خصوص در حق
نجم الدین علیخان که اضطرار زیاد بهم رسانیدند زیاده ماده وبال مال و آبروی آنها گردید ~ بکار آنچه داری جهد
چه کشتم چه جو که امروز گشت [illegible] که گرد که نیافت گشت که نه درود ~ بر روی غافلان
جهان خنده سپهر از رود نیل گو چه به فرعون داده است ~ و غلام علیخان و نجابتعلیخان که از طرف عبدالله خان
در شهر و قلعه دارالخلافه بودند از شنیدن خبر سرانجام ملال [illegible] گشتن آن سر خیل بارهه وقت شب [illegible] صبح
از شاهجهان آباد بر آمده اراده قصبه جانسته که معموره آباد کرده سادات بارهه است داشتند نجابتعلیخان
که برادر زاده و پسر خوانده سید عبدالله خان و برادر حقیقی عالم علیخان می شد بدست مردم بادشاهی دستگیر
گردید و شهنشاه نصرت نصیب فیروزی لوا بعد فراغ فتح مسرت بر [illegible] لطیف و بنا بر پروری بحال امرا
دفعه داران عقیدت آئین قدیم وجدید که در این نبرد مردانه کوشش حلال نمکی و جوهر مردی و شجاعت

چنان افغانان اختیار از دست او در بود که بی ابکی از ورود ظاهر کرده سراسیمه دار بابیده انکه شاید جمعی از همراهان و
بهادران باره بشرط رفاقت آن روز بدیجا آورده از اسپان فرود آمده طریقه جانبازی بتقدیم خواهند رساند
از فیل فرود آمد و وقت فرود آمدن عبد الله خان با وجود دو سه هزار سوار بالعضی جماعه داران عمده دو از ده بکر
او بودند بمجرد مشاهده آن حال باقی فوج مع سیف الدین علیخان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علیخان و
عبد الله خان ترین و ابو الحسن بخشی فوج با چند فیل سوار دیگر از سر فوجهای باره سید عبد الله خان را گذاشته
راه فرار اختیار نمودند گویند سیف الدین علیخان قبل از فرود آمدن سید عبد الله خان عار فرار اختیار نموده با بعضی
فیل که از جمله یازده فیل او با او مانده بود پا از میدان کارزار کشیده راه بارهه پیش گرفت و طبیعت او
اکثری از پردلان دلباخته دست از پا بندی برتل برداشته اسب و یراق از دست تاراجیان بدر بردن
غنیمت دانستند ❊ گریزان شده زان گروه دلیر چو نخچیر و آهو ز غرنده شیر یکی جبه افگنده تا
جان برد کلاه آن دگر تا سر آسان برد الاعزاز الدینخان بعد مقید شدن سید عبد الله خان دو
کرتی استقامت ورزیده قدری بهیر عبد الله خان را که از تاراج حادثه و غارتیان دیگر مانده بود پیش روی
خود گرفته روانه شد و سید عبد الله خان که از فرق تا با غرق آهن بود وقت دستگیر گشتن یک زخم
تیر بر پیشانی و زخم شمشیر بر دست برداشت و ناصر جنگ را مخاطب ساخته برای امان جان
شفیع ساخت و از ترحمی که حیدر قلیخان بهادر بحال او نموده متوجه آن گرفتار دام مکافات اعمال گردید زمزمه بد
آمد و طنطنه کوس بشارت فتح و نصرت و نغمه شادمانی از سر نو استحکام پذیرفت و اساس سلطنت
دودمان آن خسرو فلک اساس از عرصه بر وسعت زمین بچرخ برین و گنبد خضرا حبیبه کردون گردان را بر بعض
در آورد و خورشید گردون سریر از خوردی بر فراز طارم چارم زهره جنگی را سرگرم هنگامه نشاط مبارکباد
ساخته ندای فرحت افزای روح پرور این مژده فتح ثانی آن خدیو زمین و زمان افتتاح رنجه صاحبقران
بگروبیان عالم بالا رسانیده ❊ قرین شد بهم این دو فتح قریب ❊ چو نصر من الله فتح قریب
و ناصر جنگ سید عبد الله خان و نجم الدین علیخان را بر فیل انداخته نزد آن مهر سپهر سلطنت آورد
آن خدیو مظهر مهر و شفقت که خاصه این دودمان خلافت نشان است و از ان بوی امان جان بمشام و دل
هوش باخته آنها رسید سید عبد الله خان را حواله حیدر قلیخان نمودند و بندهای عقیدت نشان
و فدویان آن دودمان آداب تسلیمات مبارکباد و تهنیت بتقدیم رسانیدند و عبد النبی خان

نامی الفت جانی نیر سید نجم الدین علیخان گرمی بازار معرکه [illegible] باره از و بود به چهار زخم کاری برداشت

و از رسیدن تیرهای عدودوز نزدیک بچشم های آن برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او

از نبرد کوتاه گشت عبدالله خان که عرصه بر برادر تنگ [illegible] جمعی از دلاوران باره که با او مانده بودند فیل بدر نجم

الدین علیخان پیش راند درین حال که خبر دار و گیر جباران معرکه رزم بحضرت خدیو جهان برسید از فرط جوش

غیرت ذاتی و شجاعت ارثی خواستند خود متوجه تنبیه خصم گردند هواخواهان دولت مانع آمدند و چون این

حادثه نابکار که مکرر بر بهیر تاخت آورده چندکس را شهید ساخت و قریب هزار گاو و شتر بر تلی که

بر تل ریگ کنار آب جمنا از [illegible] جمع شده بودند مع شترهای بار لشکر خانه و دفتر تاراج نموده بود درین

حالت فرصت وقت را غنیمت و بهواخواهی بدخواهان دولت غافل مقابل سدهای رکاب نصرت انتساب

شوخی زیاد بکار برد حضرت ظل سبحانی بدست مبارک به قصد ثواب جهاد تیر طرف آن کافر نهاد امرای حضور

اعتماد الدوله و [illegible] خان داروغه بندوقهای خاص بدفع آن ملعون پرداختند چون از نسبت گرمی سید عبدالله خان

که با همراهان رزم آرا متوجه فوج ظفر موج بود بقیة السیف باره را تقویت تازه بهم رسید با وجود استقامت

ورزیدن صمصام الدوله و دیگر بهادران اثر تزلزل در دل بعضی دلیرتمکان راه یافت حیدر قلیخان بهادر و سعادت خان

بهادر و محمد خان بنگش از مشاهده این نقد جان برای نثار راه ولینعمت برکف اخلاص گذاشته مستانه وار

متوجه مقصد گشته خواستند بر کاه فوج سید عبدالله خان زنند عبدالله خان برگشته اختر اطلاع یافته فیل

مقابل حیدر قلیخان راند و [illegible] همراه [illegible] به خانهای کمان در آمدند و صدای برق اندازی بلند

گردید و دوران گرمی وار دیگر سید علیخان برادر ابوالحسن خان بخشی رساله زخمی گشته دستگیر شد و

طالع یار خان با همراهان بر سر شیخ [illegible] داروغه توپخانه که سرگرم اهتمام توپخانه بود رسیده بزخم جمدهر

[illegible] از ما در آورد و جمعداران راجپوتیه که آنها بر خود را رسانده [illegible] نزدیک گشته بودند آتش او را کشته

فوج ظفر انجام بردند حیدر قلیخان ناصر جنگ و دیگر بزدلان جان سپار بهادرانه بر سر عبدالله خان حمله آور

گردیده فرصت دست و بازو زدن مرا و [illegible] دیگر آن سپه سالار باره که بارها بعد عرصه تنگ ساختن خود را

[illegible] روا بین مبارزان [illegible] هندوستان از فیل انداخته تردد رستمانه نموده بود و عالی [illegible]

انتهای [illegible] و بزدلی ادمست [illegible] و معاینه نمود بدتر ان روز آن برگشته روز مقابل [illegible]

اختر طالع عدو مال و اقبال بر زوال از ارتفاع لوای منصوری [illegible] ز زنج چراغ دولت صاحب [illegible]

رسیده محکم سنگ خود را از پشت اسب رسانید چنان برق کردار از معرکه کامیاب جسته جان بدر برد که بدبت
ازو نشان زنده و مرده پیدا نبود بعده که خسرو زرین کلاه انجم و اورنگ آرای خرج چهارم گرش شعشعه لمعان
بر کره بسته سرازدریچه مشرق برآورد و علم زرفشان نور محمدی پرتو افکن آفاق گردید آن فرازنده سر بر فلک
نظر با تمکین دودمان صاحب قرانی و تائیدات آسمانی که برای هنگامه بزم رزم بد بخت سپدار ره دل بر
برفیل گردون شکوه پادشاه پسند نام سکتاسن و وقار کوه فلک گشته تا هشت نه پاس شب و روز به
کینه رزم جوی رکاب زینت افزای قول بودند حکم یورش به بهادران فوج ظفر موج صادر نمودند
ونجم الدین علیخان با دیگر سرداران یار به قدم جرات بی باکانه پیش گذاشت و دلاوران عقیدت آئین
فوج نصرت قرین مقابل مخالفان حمله آور گردیدند در دو جوز و عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد از هر دو
طرف نهنگان دریای غیرت و شیران بیشه شجاعت گرم دار و گیر گشتند چنان گرم شد آتش
کارزار که از نعل اسپان برآمد شرار غبار زمین بر هوا راه بست عنان سلامت برون شد
زدست خصوص بهادر معرکه رزم صمصام الدوله بهادر منصور جنگ داد تهوری داده حیب فلیتهای
مرد ربا مردی کارآور دو در پیش علیخان بعد ترددنمایان نقد جان را در باخت و دوست علیخان
داروغه توپخانه با جمعی رخش سرخ روئی برو انداخت و نصرت یارخان که جمله های صف ربا نموده معاف
چشمان بار به سینه سپر ساخته بود و ذخم بدو رسید و سعادت خان سعادت آئین جوان نیل
دمان خود را بدو رسانیده هر طرف که می تاخت صدای آفرین برمیخاست و شیر افکن خان شیر صولت
که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شیر غران خود را رسانیده بر صف یار به زده بسیار
را طعمه تیغ و سنان ساخت و در این یورش از صدمات گولهای جان ستان توپخانه که تمام شب
آتش بار بود شهامت خان که عمده با نام و نشان لشکر عبدالله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر به یک
و منور علیخان که از تهور پیشگان مشهور بار به خود را میگرفت و عبدالقدیر خان برادر قاضی میر بهادر شاهی
و عبدالغنی خان پسر عبدالرحیم خان خلد مکانی و غلام محی الدین خان و صبغة الله خان از جماعه داران بخشی
فوار مخالف بودند و پسر شجیع پلولی با جمع کثیر دیگر که هر طرف قطار قطار افتاده بودند باد فنا پیوستند و از
لشکر عدو سوز پادشاهی سوای داروغه توپخانه صمصام الدوله و عبدالنبی داروغه توپخانه ناصر جنگ
و میارام منشی او و محمد جعفر نبیره حسین خان با چند نفر بی نام و نشان دیگر بکار آمدند هیچ یک از مدبران

از برج و سفیده برای روسفیدی خود نزد ولینعمت در دست دوا فن کارکنان توپ خانه چی با شعبده و هر
دم و هر قدم از وعده بر برگشتن انعام و پیغام وعید و تهدید انجام مصحوب سزاولان تیز گام جذب قلوب عمله بخود
می نموده آن واحد فرصت نمیداد از توپ های کلان که در بسیج معرکه کارزار زیاده از یک و دو صد آتکوش
بر دو از مایان کهن سال نرسیده از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا که گوش هوش ناخنکان هر سبه
که محاسبان تیز رقم از نگاه داشتن سررشته آن عاجز می آمدند بر منصف سبکان رزم آزما مخفی نماند
که در انتخاب ذکر فرمان روایان دکن از روی تاریخ محمد قاسم فرشته که بنظر مسود اوراق در آمده از ابتدای
رواج توپ خانه که در سنه هفتصد و هفتاد هجری عهد محمد شاه بهمنی بسرکاری محمد خان رومی در ایام مهم
راجه بیجانگر شعله افروز گردید تا زمان حال ابوالظفر ناصرالدین محمد شاه بادشاه غازی در صفوف قتال و جدال
بادشاهان سلف سواد اعظم هند از عمله توپ خانه چنان سر و دیطور آمده حاصل کلام ظفر انجام اگر چه از آتش
تزلزل سلک آتش بار مردم بی نام گم نام چنانچه گذار آتش تا به ته از هر گوشه و کنار فوج سید عبدالله خان راه
فرار اختیار نموده بودند اما بالقضای چهار پهر کری شب از بارید گولهای پیاپی بمرتبه عرصه بر فوج بارسه
تنگ گردید که هشت هزار اعتبار از صاحب فیل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدمات گو
لهای جان ستان پناه به هیر برده تسبیح الحفیظ الحفیظ ورد زبان ساخته بودند و با فیل و علم و برنا
از هیر بر آمده دشت پیمای سمت شهر و قصبه جات گشتند و بیشتر از آنها در راه بتاراج زمینداران
و میواتیان رفتند و بسیاری طعمه تیغ قطاع الطریقان و سباع اطراف و دهات گردیدند و تا آخر شب
که از آن جماعه اجل رسیده متصل آتش بار و تگرگ اجل می بارید از جمله لک سوار زیاده از عدد
هجده سوار نمانده بود که ناچار از راه پاس عار همراه آن سپه دار قایم ماندند و غازی الدین خان غالب
جنگ و حامد خان بهادر و سیف خان و سید صلابت خان و روح الله خان و بعضی تومن
داران و چند جماعه دار قدیم الخدمت باره استقامت در زیر تمام شب مقابل جبان توپ خانه
سفر بار بر پشت فیلان و اسپان دست از جان شسته منت بهر گرسنه و تشنه که کنار آب
بمسافت ... بود و آن نا و بیگانه و سخوش عارت ... گردید سوار و پیاده هر دو فرق
خود را تاب شنوائی نرسانده و سوای هاشنه لنگک خواب بچشم احدی آشنا نگردید
و همه سرداران با امید صبح نجات ستاره میشمردند و نزدیک تا جز شب کوه فیل را بر فیل سواری محکم سکه

از میمنه پشت و اطراف شهر و باروی و پهلوی سرباران مخالفان گذشته خبر اجل ناگهان بگوش ایشان
با جنگجویان آن صف کارزار رسانند و دلاوران بارها بارها مردانه قدم پیش گذاشته سینه با سپر آتش
بلا ساخته حمله رستمانه آوردند نزدیک تا آخر روز از یورش سادات جنگجو حصون صالحه الله مغلیجان
مورچال پناه درختان که بالا تپه در آن واقع شده بود پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم از مقابل
توپخانه آتش بار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتصام دلیرانه معرکه آرا گردیدند عرصه نبرد در هر مرتبه بر فوج بادشاهی
تنگ ساختند که در ثبات قدم بعضی دلیرا جنگجویان خلل تمام پذیرفت منصور جنگ و نامر جنگ چون فیل مست
صف ربا مقابل تر بر دلان شیر بار به خود از آن منع نبرد درستمانه بر روی کار آورده سد راه سیلاب فوج
بارهه گردیدند و نصرت یار خان و دیگر بهادران ثابت قدم نبرد نمایان بر روی کار آوردند و از صدمه مبارزان
صف ربا چند ضرب رهکله از مورچال خصم بد سگال بدست دلاوران شیر چنگال فوج نصرت مال افتاد و نیمه
مورچال درختان در تصرف فوج بارهه ماند و نزدیک غروب سید عبدالله خان برگشته طالع گشته
خیمه مختصر برای بسر بردن شب استاده نمایند تا که دانستند که در نصب نمودن خیمه و تعیین مکان آن قائم
انداران بی خطای ختا و روم و فرنگ توپخانه آتش سبب فرمود که خیمه نصب نا نموده برداشتند همگی آتش بار
تا نیمه شب چهارده پر بساط بر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون شب از دودهای آتش جهت پیش روی
مخالف فرو هشتند نامر جنگ در اهتمام پیش بردن توپ که گلوله‌های توپ کشی بر خلاف دستور [illegible]
طرف سر توپ بسته توپخانه را مورچال روان ساخته بود پرداخته سعی بلیغ مبذول نمود چه نویسم نه صد [illegible]
کوه‌های صف شکن فیل افکن توپ‌های نامی که از دست سینه‌داری نبرد میر آتش چه آتش تگرگ و ژاله بلا
و گلوله اجل بر فوج بارهه می بارید هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در می آمد چندین فیل
و فیل سوار را برقص و بلای آورد و هر صدای زهره شکاف که در آن شب مصاف از قلعه کشا بر میخواست
زلزله آشوب قیامت در آن دشت پر وسعت می انداخت و هر ناله رعد صدا که از لیلی سوخته آتش
دوری در آرزوی وصال مجنون صفتان بزم رزم بلند می گردید رنگ از چهره عاشق پیشگان [illegible]
معرکه جنگ می پرید و هر گوله فیل ربا که از غازی خان صف شکن در رزم گاه سر فوجان بارهه بر سید صفهای
بهادران مقابل را از هم می درید و هر آواز وحشت افزای شعله افروز که از شاه پسند بر میخواست زمین
آسمان وسعت آن آشوب گاه را تاب و آرام قرار می باخت و سید قلیجان بهادر [illegible]

فیل سوار و دلاوران رزم آزما که اگر تعداد اسم همه مبارزان آن معرکه پردازد باطناب کلام میکشد زیاده از هفتاد
فیل سوار دران صف کارزار بین ولیارسلطان محمد ابراهیم و سید عبد الله خان معرکه آرا گردیدند و ابو الحسن خان
بخشی سایر و سید علیخان بخشی رساله و بیرام بخشی مردم باره با بیست و پنجهزار سوار موجودی خانگی قدیم و جدید
همرکاب آن سپه دار کشتند و جمعی از شجاعان باره که پیاده بودند بمرتبه بهادری و پایداری آنها اعتماد بود که هر یک
ازان پیاده رخ از فیل مست نخواهد تافت و آسیب از سواران یکتاز خواهد ستاند و تا گوله دیر قضا نشانه مات
اجل نسازد قدم از بساط فراهم آمده هم چشمان بیرون نخواهد گذاشت همراه سواری فیل خود مقرر نمود و شب سیزدهم
بازقرار داد که بیشتر از دلاوران جانب باز از ملاحظه شبخون بر پشت فیلان شب تا سحر بسر برند و همان شب
یکنیم پاس گذشته محکم سنگه معه خدا داد خان و خان مرزا و هفتصد و هشتصد سوار از فوج بادشاه مریخ صولت
خورشید منزلت برآمده زحل صفت رجعت از بیت الشرف نموده رو بجانب مربوط خود آورده به سید عبد الله خان
پیوسته با جنت و بال و نکال خویش گردید بعد که تیغ دو دمه آفتاب جهانتاب سر از غلاف افق شرق بر
آورد و صدای اذان محمدی گوش خفتگان بادیه غفلت را مالید بادشاه عدو مال جوان بخت صاحب افسر و
تخت به بمعنانی فتح و نصرت شده همرکابی بخت و دولت باهزاران تائیدات یزدانی و اقبال صاحبقرانی چون مهر
سپهر جاه و جلال در برج حوضه فیل آسمان شکوه ظفر پیکر جا گرفته شرف افزای تول گشتند و وقت سواری
سر فرو هند گاه سر تا پا که زره چند را از تن پلید او جدا ساخته جها نرا از لوث وجود او پاک نموده دل عالمی را شاد
سازند و مطابق حکم سراوه ریح بطرق شکون بشش پای فیل سواری مبارک انداختند افواج ظفر موج به جنبش آمد
مورچال توپخانه جنبان سوز بحرکت آمد از صدای کوس و کرنای رزم بهیمی نر بیل و بم غرید و خروش توپهای هوش ربا
خورد و کلان زمین و آسمان بجنبش درآمد و قریب دوپهر که افواج دریا موج طرفین بمسافت گوله رس مقابل هم رسیدند
بنجام پیام گولهای جان ستان و بانهای آتش فشان معرکه افروز مبارزان نامور و جنگ گردید اگرچه دم
بدم از نالیدن توپ دشمن کوب برای دلاوران فوج نصرت نشان نشاء دو بالا می افزود اما در دل و جان دل
باختگان فوج سوم که دران هر بوم از مور و ملخ زیاد جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که زاله گوله اجل باریدن
گرفت بمرتبه تزلزل راه یافت که بعضی از نوملازمان یابو سوار و جمعی از قدیم الخدمتان کمفرار از هر گوشه و کنار
که از بسیاری فوج و عدم نسق کسی بحال کسی نمی پرداخت عار پیش قدمی فرار بر خود هموار نموده و هر دم بر هر قدم
بازار برق توپ شعله افروز و رعد تفنگ دشمن سوز بمرتبه رونق افزا بود که هر ساعت چندین هزار جان آتش سوز را

کدام نابکار کاری نتوانست ساخت القصه حیدر قلیخان ناصر جنگ را که در اهتمام و ترتیب توپ خانه ید بیضا نمود
هراول مقرر فرمودند و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را بطرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان هم
[illegible] خان را [illegible] با جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم خان را با چندی از مردم کارزار دیده
طرح فوج مقرر ساختند و اعتماد الدوله وزیر الممالک و قمر الدین خان بهادر و عظیم الله خان و طالع یار خان با جمعی از بهادران
خانه زادان مبارز رتبه که تفصیل آن انبوه دارد در پیش روی فیلان سواری مبارک فوج التمش قرار یافتند و شیر افکن
خان و هادی [illegible] خان و تربیت خان با بعضی فدویان جان باز در قول همرکاب مبارک جا گرفتند و میر حمید و عنایت
الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهادر بهدوریه و راجه بهادر با دیگر منصبداران رزم جو برای
محافظت بهیر منصوب گردیدند و نجابت خان اسد علیخان و سیف الله خان و محمد خان و امین الدین خان و جمعی دیگر
از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و فوج راجه و بیراج جا بجا بمدد بر تعین و همراه سواری [illegible]
زینت افزای فوج گشتند و فیلان کوه پیکر گردون شکوه با اسلحه و یراق جنگ و دست بالهای عدو سوز
و بهشتر بالهای شعله افروز و زور انجکلی های آتش افروز با جوانان یکه تاز رزم آزمای جنگی آرایش داده عقب
توپخانه جهان آشوب ترتیب داده بودند و از فوج و سید عبد الله خان که از چند روز برای ستیز شبخون زدن
از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب فوج بندی که نجم الدین علیخان و عز الدین خان با جمعی از شجاعت
پیشگان [illegible] افغانان بهور شه هراول مقرر گشته بودند از چند شب بالای فیل شب به پایان میرسانید
دوازدهم محرم الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر پیکر سه کروه فاصله داشت بود مقام نموده به فوج بندی که
از چند روز بر روز مقرر میشد بابد برهم [illegible] پرداختند احتراز [illegible] سرداران آنجمله ابراهیم رفاقت دیگری راضی
نمیشد چنانچه بابت ترتیب فوج دست راست و چپ انتظام نگرفت و هر که هر جا خواست علم سر
نوجی برافراشت و به بیعت دیگری سر فرو دنیاورد و سیف الدین علیخان و نجم الدین علیخان برادران سید عبد الله
خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شجاعت خان معه برادران دلیر و بهور علیخان و شیخ عنایت الله خان و دولت
علیخان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر جمعی از دلاوران بارهه که به خود را کم از رستم تهمتن نمیدانستند هراول
هراول جا بجا گرفتند و حامد خان بهادر و حسین خان و بیرم خان و نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان
و عبد الغنی خان و اخلاص خان افغان و عمر خان [illegible] و دیندار خان و عبد القدیر خان و قلندر خان و غلام
محی الدین خان و دلبر خان و شجاع خان بلولی و عبد الله خان ترین و دیگر افغانان توسن دار و منصبداران قبیل

سید عبدالله خان خیلان و شتران به همان نابکار تبه کار جنبید دیگر سبب بی‌دلی نوکران قدیم سید عبدالله
خان بد طالع بادشاه عدو مال آن گردید که با وجود انبوه زرپاشی که همراه غرابه‌ها خانه خانه فراخور قسمت از زر اندوخته
و زر و مال رشوت و تعدی اجاره که زر تعهد بر رعایا به تاراج نموده برای چنان روز که با کامی بصرف در آید جمع
نموده بود به خرج در آمد مردم سایر و رساله قدیم که دو ماهه پیشکی میخواستند تا از طلب صاف فارغ گشته
سرانجام پوشش سر و یراق و ساز اسب نمایند و بر وعده یکماه چون شش‌دانگ دل میسر شد و آخر روز از جمله طلب ماه محرم
به جمعی که وسیله داشتند رسید باقی از آن بی‌بهره ماندند بر خلاف فوج زبده دودمان صاحب قران که حیدر قلیخان
بهادر با جنگ در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر مقدور میکوشید چنانچه
بر وقت کارزار که از عمله توپخانه بر زبان خوش و ریزش انعام لرزد عنقریب بر زبان خاص خوش خرام
خواهد داد حاصل کلام نهم و دهم محرم الحرام که از موضع شاهپور گذشته مضرب خیام لشکر ظفر اثر بادشاه والامقام گردید
امرای عظام و میر آتش با اهتمام ترتیب فوج ظفر موج و پیش بردن توپخانه جهان آشوب پرداختند تا آنکه فوج
بادشاه غازی از نصف لشکر خصم کم بود در انتظار رسیدن سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و راجه
جی سنگه داشتند با وجود رسیدن خبر آمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعضی موانع بر وقت کارزار نرسیدند
و سوای محمد خان بنگش که با دو سه هزار سوار بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل کرده بود و عزیز خان روهیله
و نابت خان و بارید خان میواتی با جمعی از همراهان جابجا در رکاب ظفر انتساب حاضر آمده علم قدرت
برافراشتند و قریب سه چهار سوار از نزد راجه جی سنگه رسیدند و بعضی از زمینداران با فوج معدود پیوستند
سردار و فوجی که طرف جرنقار بر نقار از خاطر جمعی حاصل توان نمود رسید و دو سه سردار صاحب فوج که مصلحتاً در
رکاب حاضر بودند مثل محکم سنگه و دیگر دست گرفته‌های هر دو برادر نوشتجات التجا به سید عبدالله خان
میرسید که بر وقت کارزار رسیده دامنه خصوص جو را من حاشیه نابکار که از قدیم منجمله نمک بحرامان مورد
مشهور است وارد و نگر بعد استیصال حسین علیخان آثار سرکشی بظهور آمده بود و هواخواهان بادشاه
نظر بر تقاضای وقت یاد دارند و مدارا مینمودند و بسبب شهرت سید نوسنت و اهتمام توپخانه بعهده
میر آتش نوشتجات در بنام سید عبدالله خان بدان مضمون که از میر سید مفضل برای کمک مجرای کلی او
در این است که نامعقول بر باروت خانه را آتش دهد یا گاه وای توپ کشی را فراغتی نموده به فوج نامساعد
و آن هر دو در تلاش بعقد بایخدمت نهایت جد بکار بردا تا تا جنگ جنان در خبرداری میکوشید

یک دو منزل رفاقت نمود و بهمین دستور احوال پردازی اکثر منصبداران قدیم پادشاهی و والاشاهی نمودند به منصبداران
کم منصب همراه خود و جلو خاص تا منصبداری دو هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعدت مراعات
بعمل آوردند و نوکران قدیم سید عبدالله خان که سراسری پنجاه روپیه در ماهه داشتند هشتاد روپیه مقرر نمودند
با وجود اضافه معقول از عدم امتیاز موافق حال و احوال هر یک اضافه مذکور باعث کمال ملال خاطر سپاه گردید چرا
که در صورت بلاقید هشتاد روپیه مردم بی سر و پا و بی تواج (?) بارگیر جماعه داران که چهل پنجاه روپیه داشتند هر یک
سی و چهل روپیه اضافه عاید گردید و جمعی که از خاندان با نام و نشان و چون کار آمدنی خوش اسپه و خوش یراق بودند
و بعد تنگ و دو بسیار هفتاد و ناشتا (?) در روپیه می یافتند و بسبب ضرور بدان ساخته بودند از آن اضافه محروم ماندند
بخشی فوج سید عبدالله بسبب افراط محبت که در خدمت پادشاه شهید مظلوم محمد فرخ سیر داشت و
تسلط رنجیده علاوه آن گردید و بود از مدت در کمال بیدلی بسر می برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه
بی آنکه امتیاز جوان و اسپ خوب و بد نمایان آید بی تشخیص تمام بکار رفت چرا که چون اسپ خوب و جوان قابل
نوکری کمیاب بود و جمعی که اسپ دو صد سه صد روپیه بقرض گرفته می آوردند زیاده از هشتاد روپیه طلب نمودند و هر که
یابوی ناکاره پانزده بیست روپیه خریده می آورد همان هشتاد روپیه دستخط میشد خصوص که در سرکار نجم الدین علیخان
و بعضی دیگر صاحب رسالها ندای عام مینمودند که هر که یابوی خود و اسپ کهنه لنگ بیارد صحیح نمایند هر جا که شاگرد
طباخ و نداف و قصاب بود یابوی ده پانزده روپیه که اصل چهار و پنج روپیه نمی ارزید بخرید آورده بداغ
میرسانید یک ماهه زر گرفته بار روی نمودند جمعی که اسپ خوب داشتند بمقتضای طبیعت با یابو سواران از عدم
امتیاز بست بداغ میرسانیده زر گرفته راه خانه اختیار مینمودند در تمام رسالها قریب به چهل پنجاه لک روپیه که مجموع
از کرور روپیه سوای در ماهه نوکران قدیم تحت در نموده مبلغ زر اندوخته در زوال رایگان بخرج آمد بهر
حال همه از فضل ایزد متعال بدو طالع پادشاه عدو زوال دولت اقبال ماده بدنامی نوکران قدیم و جدید سید
عبدالله خان گردید و بعد سیوم ماه ذیحجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافه بر آمده طرف عیدگاه
فرود آمدند و رستم علیخان از لشکر ظفر اثر و تهور علیخان از اکبرآباد خود را بسید غلام علیخان رسانیدند (?) و
نجابت علیخان که برادرزاده و متبنای سید عبدالله خان میشد و در سن چهارده ساله بود برای بند و بست شهر
دفاعه شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشته چون ابتدا خبر رسیده بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر جمعی از
طرف حسین علیخان به بند و بست افواج پرداخته بلا توقف کوچ نموده از راه چوبیته متوجه دار الخلافه شده اند

نیز از نور مبین خاص و عام گردید و در مضمون نوشته سید عبدالله خان متضمن بر منع برخاستن با قبیله و ناموس اعتماد الدوله
رسید با خود از آن خیال باطل باز آمده مردم خود را طلبید از اتفاقات همان شب که خبر رسید کسیو رامی نام برزنه تنجید
پیشکار مستقل صوبه دار که صاحب اختیار ملکی و مالی صوبه دار الخلافه گفته می شد از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از شنیدن
این خبر قالب از جان تهی نموده بدار البوار پیوست و شهرت یافت که خود زهر مسموم ساخت و نجم الدین علی خان
روز عید قربان با دل زار و چشم اشکبار بتماشای عید نرفته بعد مراجعت فرستادها سید عبدالله خان برای تکلف
سلطنت بدر خانه پسران جهاندار شاه فرستاده پسران جهاندار شاه در خانه بر روی مرتضی خان و [illegible] الله خان
بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندرون طلبیده سبب آمدن پرسیده بر اراده آنها مطلع شده جواب درشت منضم
بعدم قبول دادند بروایت بعضی جمعی که از آنجا مایوس گشته مراجعت نمودند نزد نیکوسیر رفته همان جواب شنیدند بعد
از آن نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان آمده بعرض غرض خود پرداختند و گفتند در قبول این التماس جان بخشی
جمیع سادات میشود و بعد گفت و شنید بعضی کلمات سلطان محمد ابراهیم قبول نمود

یازدهم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر ماه الهی سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشاندند و ملقب به
ابو الفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبدالله خان بتفاوت دو روز داخل شاهجهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم
نمود. غازی الدین خان غالب جنگ را تسلیم هشت هزاری و خطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشی فرمود و نجم الدین علی را
بخشی دوم و سید صلابت خان بخشی سوم و خرم خان را بخشی چهارم مقرر نموده بمراتب فی الجمله هر یک افزوده در
استمالت امرا پای کوشید و جمعی که از عهد رفیع الدرجات بی منصب و محبوس و مایوس از ترقی بودند هر کدام را
طلبیده تسلیم مناسب نامناسب و عطای مدد خرج نموده بیشتری را معمور برای نگاهداشت رساله بقرار شهاد
روپیه در ماهه با مدد مبلغ چهل هزار پنجاه هزار روپیه نمود و بتسلی حامد خان بهادر بوعده فتح جنگ از بحالی نمودن جاگیر
که بعد از خبر نظام الملک بهادر تغیر نموده بودند و مبلغ نقد رسانیدن پرداخت و اعتقاد خان منصوب و شایسته خان
و سیف خان منصوب به قرابت بادشاه شهید مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که یومیه مقرر کرده بودند
همه را طلبیده بانواع دلبری امیدوار ساخته بتکلیف رفاقت نمودند اسلام خان و صفی خان نظر بملاحظه انجام
کار بعذر عدم سرانجام و انحراف مزاج قبول نمودند و محمد یار خان را که بجای پدر رفاقت کردند او نیز ابا نمود مبلغ برای
مدد خرج و نگاهداشت رساله گرفتند اما اعتقاد خان چنانچه میخواست نقش مراد بر روی کار نشاند و زیاده از

بخشی دوم و داروغه غسل خانه و دیگر خدمات نموده از عطای اضافه هزاری سربلندی بخشیدند و حیدر قلیخان بهادر را
تسلیم هفت هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه نموده ملقب به ناصر جنگ گردانیدند و سعادت خان
را از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطب به سعادت خان بهادر نموده از عطای نقاره بلند آوازه ساختند
همچنان ظفر خان بهادر را که یکی از خانه زادان قدیم و نوکران عمده والاشاهی را موافق حسن تردد و جانفشانی
که از ابتدا بظهور آمده بود مورد عنایات بی پایان گردانیدند و سید عبدالله خان که بعد از شنیدن این خبر جانکاه جهان
در چشم او تاریک گردید و بجز صبر چاره کار ندید با هزاران غم و الم و دیده پرنم صرفه در توقف ندانسته متوجه شاه جهان آباد گشت
اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزای مذکور بعضی ندمان مصلحت دادند که قبل از آنکه فوج اطراف به بادشاه پیوسته
و لشکر حسنعلیخان گرویده گرم و گیرا خود را با بدر رساند سید عبدالله خان صواب دید مصلحت در آن دانست که چون
بادشاه مستقل گشته و فوج ما دلشکسته گردید بدون توره مقابل مصلحت نیست بعد رسیدن شاه جهان آباد دیگر داوری
سپاه و جذب قلوب بعضی امرا پرداختن ضرور بنابران کوچ بکوچ طرف دار الخلافه مرحله پیما گردید و از انتشار این خبر سوا
نیان و زمینداران مفسده پیشه از هر طرف فراهم آمده عقب و پیش خانه عبدالله خان می تاختند و هرچه بدست
می آمد بغارت می بردند هرچند فوج دلباخته را بر آنها تعین می نمودند فایده نبخشید و جمعی از مردم همراه توپخانه با یک
جمعدار گشته گردیدند و قافله از طرف شاه جهان آباد همراه بعضی کارخانجات حسنعلیخان که به همراهی جهانه بفاصله دو
گروه از لشکر سید عبدالله خان فرود آمده بود از دست بر [illegible] مال و ناموس تاراج
رفت و در محال جاگیر سید عبدالله خان و همه سادات و متصدیان و متوسلان هر دو برادر هر جا خبر رسید رعایای مال
دار و زمینداران مفسده پیشه اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اخراج ساختند و تا انتظام سلطنت محصول
خریف بیشتر ترکنات رعایا متصرف شدند و سید عبدالله خان برای آوردن یکی از بادشاهزادهای بی اسم
خان را با مرتضی خان روانه دار الخلافه نموده در پیچاوه به نجم الدین علیخان صوبه دار شاه جهان آباد خطی نوشته در باب
نگاهداشت سپاه بر اشاره نمود آخر روز تاریخ هشتم ذی الحجه که خبر به نجم الدین علیخان رسید جامه صبر
قامت بی طاقتی دریده قبل از آنکه بر زبانها این خبر انتشار یابد ابتدا الشهر بخلاف آنچه خبر رسیده جمعی از سوار و
پیاده همراه کوتوال داده بر خانه اعتماد الدوله تعین نمود و تا یک نیم پاس شب هنگامه محاصره اطراف حویلی
محمد امین خان درمیان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر یافته بودند جا بجا در حویلی با مصالح جنگ
با اظهار خوشوقتی و سرده خانی قایم بودند آخر تا صبای برازی زبان کشوده در دفع مفسدت آنها کوشیدند و در هر کوچه محله

ندانست فسبز موده برتیخند که از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید خیال محال الحبل ماندن آبرو از
فیل غرور مستی فرود آمده بر پالکی مایوسی سوار شده بسمت دولتخانه روانه گردید جمعی از مغلان و لچهای بازار و
تماشاییان تی که دل بیزار اطوار ناهمواران بدکردار چون دانه های انار پرخون بود بر سر او ریخته از پالکی بر آورده
چوب و مشت ولگد بسیار بران بخت کار زده رخت بدن از تنش تمام کشیده گرفته عریان ساختند بعد
که بدین زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز کنان التماس امان جان نمود محمد امین خان حسین بهادر یک
دست رخت پوشیدن بدو داده سر موطلوق و زنجیر در آرند آنرا که چنان کنند چنان آید پیش
رای سرومند اسم نام قوم کایت که از نوکران قدیم و وکیل سید عبد الله خان بود نظر بر قابوی وقت دران
شورش ریش و بروت تراشیده قشقه خاکستر بر پیشانی کشیده خود را الصورت فقیر ساخته باره اسباب
خانه را بتاراج داده قدری نقد و جنس کارآمدنی ماخوذ بر داشته چند روز در خانه آشنایان بسر برده قابوی
وقت یافته خود را نزد سید عبد الله خان رسانید و میر علی خان خدمتگار مقرب حسینعلی خان که صاحب دخل گشته
شده داروغه داغ و تصحیح گردیده بود با وجودی که در جنگ رفاقت غیرت خان نموده دو سه روز از آن بتاراج
رفتن آبروی محفوظ مانده آخر بال و پر او بر باد داده مقید گردید اگرچه میر مشرف با وجود پیغام استمالت خطاب اضافه
و نقد و رعایت پاس نمک خواری را منظور داشته از قبول عنایات ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما
آخر در ظل عطوفت ظل [illegible] صندوق تابوت حسینعلی خان و غیرت خان و نور الله خان را در زر
بفت گرفته بمارجبات خواهنده طرف اجمیر روانه ساختند که نزد قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک بسپارند اما از زبانی
سید عبد الله خان و زبانی دیگران معلوم شد که در منتقع کوچ قبا را نمیسر نیامد و تابوت ها افتاده ماند و غلامهانی
تابوت بتاراج رفت و بردن اجمیر میسر نیامد بار از خارج مسموع گردید که آخر نزدیک قبر پدر او برده مدفون ساختند و نقد
یار خان که از سادات نامی بارهه گفته می شد و از طرف سید عبد الله خان غبار خاطر داشت بموجب طلب حسینعلی خان
در رشته اتحاد که با صمصام الدوله استحکام یافته بود چهار روز که هنگامه بر افتادن دولت بارهه رو داد به سه کروهی لشکر رسیده
بوساطت خاندوران بهادر رشته ملازمت گسسته تسلیم اضافه دو هزاری به پنجهزاری و عنایات دیگر
نمود و اعتماد الدوله اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسپه و یک کرور پنجاه لک دام انعام
تسلیم وزارت فرموده ملقب به وزیر الممالک ظفر جنگ ساخته به القاب دیگر افزودند و خدمت میر بخشی
بصمصام الدوله مقرر کرده تسلیم اضافه هزاری بر هفت هزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند و قمر الدین خان بهادر را

بی نفاق قمرالدین خان بهادر و سعادت خان سعادت نشان مقابل حمله آن تهور پیشه بار به بعضی غیرت خان
که چون شیر تیر خورده غرنوکنان دهره کویان برفیل استقامت ورزیده داد شجاعت و تهور می‌داد و پیش
قدم گشتند و صدای دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید و دلاوران بار به بهادرانه پا سپر که کارزار گذاشتند و مغلان شجاعت
نشان توران و ایران به خانه‌های کمان در آمده چپ قلشه‌های رستمانه نمودند و بهادران جان نثار بر یکدیگر در پیش
قدمی سبقت ورزیده ترددات نمایان بکار بردند و فوج بار به هر ساعت می‌افزود و بعضی خانزادان جان نثار
دیگر بر رسیده در رکاب ظفر اثر پیوستند و از هر دو طرف بلا فاصله گوله گرگ بلا و زاله تفنگ اجل بر تبر جان ستان
می‌بارید حیدر قلیخان بهادر بر فیل جرات پیش رانده دست به قبضه کمان برده برفاقت برق اندازان حکم
اندازان حبش و روم و کمانداران قدر انداز هر دو مرز و بوم که برای چنین روزها از خود جدا نمی‌نمود چنان هنگامه
رزم را گرم ساخته که از کشش جهت آواز احسنت احسنت برخواست و تیر شصت [illegible] چنین
به پشت کمان حیدر قلیخان رسیده بود که بدشواری بر آمد و قمرالدین خان بهادر و سعادت خان و دیگر
بهادران عقیدت کیش قدم پیش گذاشته شرط تهوری و جان نثاری بتقدیم رسانیدند بهادرانه میکوشیدند
و [illegible] عدو مال خود نیز تیر بر اعدا می انداختند در حالتی که [illegible] غارت بازار و کارخانجات بدخوا
هان دولت کشیده بودند خیمه‌های حسنعلیخان [illegible] داده در آن حال که نسیم اثر فتح و فیروزی بر پرچم
علم بادشاه ذوالاقبال ترتیب وزیدن [illegible] صمصام الدوله خان دوران بهادر منصور جنگ با فوج خود رسیده بهر
تردد جان نثاران گردید ظفر خان از صدمه هر دو فوج در آن موج بحر خونخوار خود را نتوانست رساند در همین اوان
گوله بندوق بعزت خان که دو زخم تیر برداشته بود رسیده کار او ساخته شد و فوج بار به رو بهزیمت آورد و آوازه ظفر
پادشاه سکندر مطالع جم جاه ابوالمظفر محمد شاه بادشاه صدای شادیانه فتح و نصرت بلند آوازه گشت و در همان نگاه
رسته‌های بازار و صرافه و اکثر کارخانجات حسنعلیخان مع چند عرابه خزانه که بمنزل رسیده بود که مجموع به جهت از
کرور روپیه زیاده حساب می‌نمایند بتاراج رفت و جواهرخانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت تاراج محفوظ مانده به
ضبط بادشاهی در آمد و از هجوم مردم بی سر و پا بی حرمتی که بر لاش حسنعلیخان آمد مفصل تحریر آن نپرداختن
اولی — از زور نفیقه و تیغ مکافات زهری که چشیدن نتوانی نچشانی بعد مراجعت
بادشاه بظفر و نصرت حیدر قلیخان بهادر بحکم [illegible] امان جان و آبرو دعا بت ظل سبحانی نموده نزد
خود طلبیده تسلیم عفو جرایم و عطای منصب شش هزاری از اصل و اضافه که آخر [illegible] شد قدردان دولت

اما چون بادشاه عالم پناه را در امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قبضه اقتدار کفار بدکردار رسید به ید و بست عهده
مینمود که بردو صاحب مدار که خود را صاحب السیف والقلم هندستان دانسته مقابل رای خود و شمشیر آبدار
وجود مغل ایرانی و تورانی را معدوم الوجود میدانستند و نمیدانستند که جمعی که از مسافت بعید هزار دو هزار کروه از اوطان
آمده بمدد جوهر ذاتی و شمشیر و رای صایب مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوی الاقتدار و راجهای
نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر بادشاه مقابله و مقاتله افتاد و تسخیر و تصرف خود آورده زیاده از دو صد سال
پرورده نمک خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی نعمت خود را بی اختیار و ضیع قبیح این عار بر خود میدا
خواهند نمود لهذا از راه جوهر شجاعت و غیرت خار خار تدارک و انتقام آن در دل عقیدت منزل آن شیر
پیشه جلادت مخیله و تا رسیدن وقت وار و مدار مساحت همینکه فضل حق و اراده منتقم حقیقی یاور طالع بادشاه
نوجوان جوان بخت وارث افسر و تخت گردید قدم جرات مردانه وار پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه
شرط فدویت و تهوری و جانبازی بود چنانچه بزبان خامه صدق بیان عنقریب جاری میگردد در هردو
مصاف ازان مسمی زیب خاندان هشت و چهار بعرصه کارزار آمد القصه بعد که صدای دار و گیر از هر گوشه و
کنار بلند گردید سعادت خان براهنمونی حیدر قلیخان بهادر و سر نموده اعتماد الدوله مدد جوهر ذاتی خود بی باکانه
و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک [illegible] راجه محل که بادشاه همایون بخت بدولت اندرون
تشریف داشتند وقتی رسید که بروایت بعضی مضوبان و هوا خواهان هر دو برادر از خبر شنیدن شورش اراده
فاسد در حق بادشاه برحق داشتند و نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع بر آمدن آن مهر سپهر وقار بود آن
بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته باظهار فدویت و رسوخیت بابرام و الحاح تمام آن
خدیو زمان را گرفته از محل بر آورد و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست چون بعد تشریف
آوردن ظل سبحانی به بیت الشریف دولتخانه فوج و جمعیت جلو خاص و امرای موافق و منافق بدستور
بر روز جنبه های خود شتافته بودند و از بلند شدن صدای دار و گیر بیشتر مردم از هوا خواهان و بدخواهان دو لباحیت
بنات النعش وار متفرق گشتند و فیلان و اسپان بادشاهی در امیر از اجاجا بمکان خود برده بودند و سوای فیل
سواری محمد امین خان چین بهادر و قمر الدین خان بهادر معه چهل و پنجاه مغل جانباز و جمعی از مردم توپخانه که مجموع چند
سوار نمیرسیدند در رکاب ظفر انجام حاضر بودند حیدر قلیخان بهادر بتاکید طلب فیلان و اسپان سواری
دیگر و آوردن مردم توپخانه پرداخته با همان جمعیت معدود جان نثار که در رکاب ظفر انتساب موجود بود بتعاقب

لشکر عدو مال ظفر اثر فتح نصیب ابو الظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی بمنزل توره که از فتحپور مسافت قریب سی
و پنج کروه عرفی وارد در رسید اعتماد الدوله بعد رسیدن بادشاه نزدیک دولتخانه باظهار برهم خوردن طبع و پدید آمدن
تهوع خود را به پیشخانه حیدر قلیخان بهادر رسانید حسین علیخان بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی در حرم سرا
به مقتضای برگشتگی ایام از خدمت بادشاه جدا گشته همینکه نزدیک دروازه کلال بار رسید میر حیدر خان که نزد
حسین علیخان روشناسی و راه حرف داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی رساند و التماس
که نوشته با خود داشت بدست حسینعلیخان داده او را مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بعرض حال خود و شکوه
اعتماد الدوله نموده غافلگیری و چالاکی خنجر آبدار به پهلوی او رساند اگرچه بقول مشهور مغل دیگر را که رفیق خود نموده بود
او نیز شمشیر به شکم او رسانده اما ظاهرا اصل ندارد و به همان زخم جان ستان اول کار حسین علیخان ساخته شد
و در همان روز نور الله خان پسر اسد الله خان که عمزاده مقتول میشد و پیاده همراه پالکی میرفت بضرب
شمشیر میر حیدر خان را از پا در آورده و جراحت ضعیف دیگر را هم که گشته خود نیز زخم برداشته جان بسلامت
بدر برد و مغلها از هر طرف هجوم آورده نور الله خان را کشته سر حسینعلیخان را [illegible] طریق ارمغان نزد خدیو
زمان بردند و خواجه مقبول خان ناظر مقتول دست و پا زده و سه زخم کاری برداشت که بعد سه چهار روز از
همان زخمها در گذشت و سقاد خاکروب حسینعلیخان آنچه شرط فدویت و بهوری بود بجا آورده گریه کنان با
شمشیر و سنان خود را بر انبوه [illegible] هجوم از هم دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیده از ضرب
بسیاری گلوله و تیر مغلان از پا در آمدند [illegible] همراه مصطفی خان بخشی او بودند از شنیدن
خبر خانه جنگی و شورش یا حسین علیخان بدون تحقیق مقدمه [illegible] اطلاع محکم [illegible] خود را بدروازه کلال بار
رسانده از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف دیگر راجه دیوان خاص را شکافته با شمشیرهای برهنه
[illegible] گویان درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان استقامت [illegible] تیغ دو سه زخم برداشته جان
بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانه حسینعلیخان از اطراف کلال بار بزدن گلوله تفنگ در [illegible] پرداختند
و عزت خان همشیره زاده حسین علیخان که بخانه آمده گرد آلوده در فکر خبر خوردن بود از شنیدن این خبر خاکدر
جهان در چشم او تیره نموده تا آنکه بگرد آوری سپاه متفرقه پرداخت همان لحظه بهوری را کار فرموده با جمعیت
قریب پانصد سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانه گردید حیدر قلیخان بهادر اگرچه در ابتدا خلاف
خبر سید عبد الله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت کشیدن انتقام از آن سپهسالار نموده اما

باشد که بندند چگونه کمر خواهند بست و یقین که آنچه خواهند کاشت همان خواهند دروید بر آنکس که بد کرد در روزگار زمان تمادد
ساعت امانش ندارد حاصل کلام آنکه بعد از آنکه سید عبد الله خان هفتم ذیحجه بمنزل چهل کروهی شاهجهان آباد رسید
پاسی شب گذشته شتر سوار فرستاده خبر جان باختن بادشاه خط رنجید که در حالت اضطرار نوشته بود رسید [illegible]
حسین علیخان و عزت خان و نور الله خان اطلاع داد شرح این واقعه غریب و ثمن این قضیه عجیب آنکه چون
انتظام سلطنت تیموریه از میان برخاسته بود و از صغیر و کبیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر و اختیار رنجید در کل
امور ملکی و مالی که سوای مردم باره و قوم بقال را نوازش نمینمودند متنفر بودند و شرفای هر دیار بخواری و بی اعتباری
زیست مینمودند و اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر رنجیده است که با وجود عهد و پیمان هرگاه حسین علیخان قابو
یابد بدستوری که بادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر الیقای قسم و عهد بجا آورده کار خود در خواهد ساخت همیشه در فکر
و تدبیر زوال دولت باره بود و فی [illegible] در چنان امر خطیر اقدام صلاح کار نمیدانست و سعادت خان
عرف میر محمد امین که از [illegible] بود و در نواح خراسان بود و ابتدا منصب [illegible] هزاری و والاشاهی
شهید مرحوم فرخ سیر داشت بعد مقرر شدن بخدمت فوجداری هندون بیانه که از محال عمده صوبه مستقر الخلافه
اکبرآباد است سپاه زیاد نگاه داشته از سید عبد الله [illegible] فوج مدد طلبید و جوهر تدبیر و سرکشی عقت ذاتی در
نظم و نسق فوجداری و تنبیه و تادیب مفسدان و سرکشان واقعی کوشیده اضافه پانصدی گرفته در کار
طلبی از نشاپیر و نزد هر دو صاحب [illegible] مذکور گشته بود [illegible] چون نمک بادشاه شهید معلوم مدام
در دل او جوشش مینمود در ایام کوچ بادشاه [illegible] برای سرانجام بعضی مطالب خود ملازمت بطوع آمده
رفاقت نموده بود و با اعتماد الدوله [illegible] رفیق جانباز گشته میر حیدر خان کاشغری را که از ترکان
صاحب الس قوم چغته گفته بشد و چون از اقربای میرزا [illegible] ارثی داشت [illegible] میرش میخواندند و میر حیدر
جد کلان او چندگاه فرمان روای [illegible] بود و تاریخ رشیدی مشتمل بر ذکر احوال تیموریه تألیف نموده
برای قلع رشته حیات حسین علیخان راضی ساخته اقدام بر چنان اراده که در وهم و تصور احدی راه نیافت
نموده بر سر با هم محرم جان باز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آورده تا مرتبه اخفای
این کوشیدند که بادشاه و پسر اعتماد الدوله نیز بر این راز اطلاع نیافتند و سوای والده بادشاه و صدر
النسا که دستگرفته سید عبد الله خان بود دیگر بر اسرار شریک مصلحت ننمودند ششم ذیحجه روز چهارشنبه
سنه هزار و صد و سی و دو هجری مطابق سنه دوازده جلوس میمنت مانوس موافق [illegible] نزدهم مهر ماه الهی

و از جمله امرای قدیم حامد خان عموی نظام الملک بهادر و حمید الدین خان و غازی الدین خان غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله
خان و میر خان و سید صلابت خان با چند امیر بی پر و بال دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم
ذی قعده سمت شاهجهان آباد کوچ نموده چهار پنج کروهی اکبرآباد فرود آمد و محمد خان بنگش که از مدتی هوا خواه
سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده به سید عبد الله خان ملاقات نمود و سوای مبلغ خطیر که سابق برای رفتن
همراه حسین علی خان باو داده بودند پنجاه هزار روپیه باظهار عسرت گرفته بشهرت آنکه خود را به لشکر پادشاهی میرسانم که
نفس الامر کلمه راست بود مرخص گشت اما در مقابل زشتی اعمال هر دو برادر و تقاضای قومیت خود قرینه نفرت
ازان تکلیف داشت که آخر کار آنچه مرکوز خاطر او بود و از پرده غیب بعرصه ظهور آمد بربان خامه تیز رفتار خواهد آمد
و سخن در این است که جمعی که نوکر و رفیق و هر نیه و منصبدار قدیم هر دو برادر در خصوص سید عبد الله خان بودند و
عزت و آبرو و مداخل کلی از دولت ایشان داشتند از شامت حقوق ناحق پادشاه شهید مجبور و مشاهده سختی
سلوک که با زبده دودمان تیموریه و اختیار سلطنت بدست تقاید [illegible] نمودند مقلب القلوب برتبه دل
ایشان اکراه انداخته بود که اکثر بر زبان آنها حرف بیگانگی کرده [illegible] زوال دولت بارها بر زبان برقرار یافت حادثه
خواهم گردید معهذا آرزو داریم که کوری چشم بدخواهان [illegible] تیموریه از سر نو رونق پذیرد بلکه بعضی
از اقربای هر دو صاحب مدار این تمنا از درگاه الهی مینمودند و میگفتند [illegible] زندگانی هر دو برادر که سر زندند از ما
معلوم اما وای بحال همه سادات بارهه و همه نیم که زنشامت [illegible] و لا دامن یک جا خواهد رسید

چون بر عقلا و عالمی ظاهر است که هر که در مقابل پاس نمک کفران نعمت ورزید سر روی آقا تیغ کشید در
زوال دولت و بی ناموسی و بی آبروئی و سبعیت کوشید مآل کار بجزای اعمال رسید بلکه از روی تاریخ عهد اکثر
پادشاهان بظهور پیوسته که هر چند تعدی از طرف آقا بظهور آمده و حق بجانب نوکر بوده و نوکر پاس حق نمک را
منظور نداشته در بیحرمتی و بی ناموسی و تلف جان و مال و سبعیت کمر بسته منعم حقیقی او را آخر کار بانواع خوار
و برباد آتش اعمال او میرساند تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار اعتبار از و بردارند خصوص جمعی که
مقابل حق عالم عالم احسان و نمک خواری موروثی که قرنها از خوان دولت و سبعیت بانواع نعمت پرورش
یافته بدولت بی انتهار سیده باشند و از جزای اعمال نیاندیشیده بطریقه نمک حرامان را شعار و سرمایه مزید
اعتبار خود ساخته ثابت قدم بی باکی در استیصال دولت خداداد چنان خاندان که ملجاء جمیع عالم و بی
لیاقتی

اما چون بهنگامه نوکری در سرکار هر دو برادر گرم گردیده به امراء اکثر رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و آب
خوب کمیاب بود جماعه داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب طالع هر دو صاحب مدار برفتن دکن راضی نشدند
فوج خاطرخواه میسر نیامد ناچار قریب پنجاه هزار سوار قدیم و نو نگاهداشت و مردم بادشاهی که باز امید رسیدن و فراهم
آمدن مردم بادیه و جمعیت راجهای زمینداران اطراف بود با خود گرفته با توپخانه جهان آشوب و امرای کار طلب
رزم آزما اواخر ماه شوال [illegible] بطرف دکن برآوردند و خود امیر الامرا نیز در گردهی اکبرآباد کوچ نمود و اوایل ماه ذیقعده
خدمت میر [illegible] از انتقال سید خانجهان بنام حیدر قلیخان بهادر که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبی و کارفرمائی و اوضاع
دیگر او در ذکر سلطنت بادشاه شهید مرحوم شمه باحاطه تحریر آمده مقرر گردید و نهم ماه مذکور سنه دو
مطابق سنه هزار و یکصد و سی و دو هجری بادشاه جوان بخت بمعنانی فتح و نصرت از سواد مستقر الخلافه اکبرآباد
کوچ نموده سه کروهی شرف نزول فرمودند و سید عبدالله خان بطریق متابعت تا حصول حضرت رفاقت نمود
برادر خورد چندان تسلط بر قطب الملک [illegible] بود که در اکثر امور برادر کلان مجبور گردیده اطاعت مینمود خیانت
و دقت [illegible] دفتر برای همراه بردن او [illegible] دیوانی و بخشی گری و صدارت بیست و
دو صوبه مفصل معه هر دو دیوان [illegible] نزد سید عبدالله خان نگذارد که وجود معطل
در دارالخلافه شاهجهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام [illegible] نگردید مقرر شد که دفتر چهار صوبه اکبرآباد و
اجمیر و مالوا و احمدآباد باشد [illegible] بادشاه [illegible] چون یازدهم ذیقعده
روز جلوس و جشن [illegible] بود سید عبدالله خان میخواست که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده
بعد فراغ جشن رخصت حاصل نماید حسینعلی خان راضی نشده از چهار کروهی مستقر الخلافه برادر کلان را مرخص ساخته
چهاردهم ماه مذکور بادشاه را سوار نموده بمنزل نزدیک فتح پور هر دو دو سه روز بنام جشن که از آن بوی ماتم بمشام
خود او و همدمان [illegible] او میرسید برای بدخواهان خسرو آفاق دم بدم نسیم جیش فتح و نصرت می وزید
در آن مکان میمنت نشان که فردوس مکانی بابر بادشاه با ده دوازده هزار سوار مغل به جلادت سینه مقابل
دو لک سوار و پیاده بیشمار و دو هزار فیل کوه پیکر و بست پنج راجه نامدار و سرکردهان خاندان لودی که مدعی ارث
سلطنت [illegible] رفیق گشته [illegible] راجه عمده با پانزده هزار سوار همراه او
بودند بمقابل پرداخته [illegible] داده بمرتبه کافر کشی نموده بود که رانا از آن روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته
که دیگر مقابل خاندان صاحب قران [illegible] شمشیر از نیام کین بر نیارند [illegible] ازانجا کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پیما گردید

دور الفوج فتح جنگ رساند و شادیانهٔ فتح و نصرت نظام الملک فتح جنگ بلند آوازه گردید و سنگراجی ملهار
صاحب مدار راجه ساهو زخمی گشته دستگیر گشت و فیلان و فیل توپ خانه بتصرف متصدیان فتح جنگ درآمد باقی
کل کارخانجات بتاراج غارتیان رفت درین جنگ نیز از فوج ظفر جنگ سوای آنکه بسید سلیمان عوض خان
بهادر زخم حضرت خوش اعظم آفت جانی رسید و منو سلطان و محمد غیاث خان و محمد شاه و کامیاب خان
وغیره چند نفر از مردم نامی فوج فتح جنگ زخم سرخ روئی برداشتند هیچ یک از همراهان دیگر و مردم نامی ملیه جانی در مایه
رسید و توپ خانه و فیلان بتصرف بهادران فتح جنگ درآمد باقی کل اسباب و نقد و جنس بغارت رفت
چون این خبر بجسته بنیاد رسید قبایل و دوالبستهای حسینعلیخان و عالم علیخان مضطرب و مایوس گشته برای رفتن
بقلعه دولت آباد به قلعه دار التجا آوردند با وجودی که از تغیر نمودن جاگیر و کمی منصب خسارت زیاد از طرف حسینعلیخان
به قلعه دار که از عهد اعلی حضرت شاهجهان قلعه داری آنجا به خاندان مرتضی خان و سید مبارک نام از سادات
سید جلال بخاری تعلق داشت رسیده بود قبایل اظهار امداد نقد و جنس مالیت دار اندرون قلعه گرفتند بعد
رسیدن خبر بجسته بنیاد به بردو براد و تحقیق آنکه در بردو جنگ همه سرداران بار به خاک هلاک افتادند و به
همراهان نامی نظام الملک سوای دو سه نفر هیچ یک آسیب نرسیده دست تاسف بر هم سائیده میگفتند که مگر
همراهان نظام الملک آب حیات خورده یا روئین تن اند که از آفت تیغ و سنان سالم میمانند و آنچه از غم و الم آن
حادثه بر برد و براد رگذشت باحاطه بیان چه سان توان آورد خصوصا حسین علیخان که هر روز جوی خون از چشمه
چشم او جاری بود و آه پر حسرت از دل پر درد او بر می آمد و میدانست که مآل حال خود او درین زودی بکجا منجر خواهد شد
و بعد خبر فتح تفاوت یک هفته شنیده شد که قبایل حسینعلیخان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار دولت
آباد قبل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از رسیدن آنجه قبایل از طرف کشاله تحقیق و ضبط
مال محفوظ ماند باعث تسلی دل غمدیدهٔ حسینعلیخان گردید و در همان روزها بظهور پیوست که مبارز خان صوبه دار احمد آباد
و دلاور خان که هر دو بهم رتق یکدیگر میشدند با هفت هشت هزار سوار آمده با فتح جنگ پیوسته عهد رفاقت
بستند ماحصل کلام سادات بعد کنگاش بسیار قرار دادند که سید عبدالله خان به دارالخلافه رفته منت [illegible]
و حسینعلیخان در خدمت حضرت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب فوج متوجه دکن گشته که انتقام کشیدن از فتح جنگ
بمیان جان قایم بنده و به فکر گرد آوری سپاه که تا لک سوار فراهم آرد افتاد و مصحوب سید محمد خان پسر
اسد الله خان و دیگران از و پروانه برای طلب جمعداران عمده باره و افغانان صاحب توم روانه ساخت

بلند آتش کارزار شد که دود حس فلک بود اختر شرار، دران گرمی دار و گیر که عالم علیخان باوجود رسیدن زخمهای
نمایان چون شیر غران حمله مینمود داد تهوری سید اد مسلم‌خان که به فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با
عالم علیخان همسال و جوان بکمال جمال و آراستگی بود در شجاعت گوی سبقت از بهادران همسال و
اقران امتیاز میبود و سر فوج طرف دست راست برفاقت قادرداد خان و سید سلیمان نبیره حضرت
غوث اعظم بود مانند شیر عرصه کارزار فیل خود را برابر انبوه فیل سواران تهور پیشه رسانید جوهر خان و
دیگر ده مبارز نامدار فیل سوار اطراف فیل مسلم‌خان را گرفتند و دران حالت با وجود از چهار طرف رسیدن
شمشیر و باریدن تیر و سنان که در همان حال زخم گولی در بغل و تیر به نیزه زخم آن بهادر رسیده بود بمقابل
سرداران عالم علیخان هم بزرگ دیده داد مردی و دلاوری داده برسانیدن شمشیرهای پی در پی بر حوضه های
سواری دو دو خصم بر داشتن جراحات کاری کارنامه مبارزت و رزم آزمایی را بشهادت سرخ روی جهان
نمایان رسانید و از قادرداد خان و سید سلیمان بعد مسلم‌خان خود را رسانیده بودند بر سعی بهادرانه
بظهور آمد و کار جوهر خان وغیره سه چهار فیل سوار نامی ساختند و ازین طرف سید سلیمان زخم کاری برداشته
بهمان زخم درگذشت ــ جنت نگار برسر خود ز بسر دکند کار صد شیر یک شیر مرد ــ چون قطب خان
خسر پوره مشهور خان که فیلبانی عالم علیخان مینمود آن نیز از ضرب تیر و گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر
شیر نبرد خصوص غیاث الدین خان که در حوضه فیل سواری عالم علیخان همدم سفر آخرت بود و غالب خان
و آقا جی دیوان او و شمشیر خان و سید ولی و سید عالم بارهه وغیره هشت نفر بعد ضرب زخمهای از تیر و گولی بر دلان
به باد به عدم شتافتند و فیل سواری عالم علیخان تاب صدمه تیرباران و تیغ و سنان بهادران نیاورده برگشت
و عالم علیخان با جمعی خون چکان رو طرف فوج فتح جنگ گردانید و فرمود که رخ صف برگشته من برگشته ام
نقل نماید چون تیر ترکشهای آن هژبر بیشه بار به تمام شده بود و تیرهای که از دست دلاوران مقابل رخ ساخته بودند در حوضه
او میرسید همان تیرها را آن بهادر رانه بجلدی از بدن خود برآورده بجای کمان پیوسته بر فوج فتح جنگ می انداخت و همان
حالت داد دلاوری و تهوری میداد تا آنکه از رسیدن زخمهای بانی بیشمار گوهر گران بهای جان را در راه برادر
عمو در باخت و چنان تردد دران کارزار از و بظهور آمد که ختم بهادری و دلاوری بار بر روی گردید ریاده از بیست و دو
سال از مراحل عمر طی ننموده بود و مجموع عشره بجده فیل سوار نامی با جمع کثیر دران معرکه کارزار رفیق سفر آخرت او گشتند
و بسیاری زخمی گردیدند امین خان و عمر خان و ترکتاز خان و وزیر خان دیوان و کشن بیل از اتمام جنگ

بهر حال همینکه فوجها بمقاومت گوله رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزا دولوله غریو ترنای کوس و کرنای
رزم کوش مبارزان بر هر طرف را گرم دار و گیر ساخت و ناله توپ دشمن سوز دعوت نشین بلند شعله او روز عقوبت
بخشش دلها بهادران با نام و ننگ معرکه جنگ گردید ابتدا دو سه گوله توپ فوج عالم علیخان به لشکر فتح جنگ به
لشکر فتح جنگ رسیده بی آنکه به احدی مضرت رساند خاک نشیمن گشت در جواب آن گوله اول بار که از توپ خانه
عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ به فوج مخالف رسید نار حوضه فیل سواری لطیف خان پوار راجپوت برداشت
که حوضه را ناکاره و سرنگون و حوضه نشین را بباد ساخت و تزلزل تمام در لشکر بار به دو کتبان انداخت بعد
منور خان هراول با تهوران رزم جوی دیگر که هفت هجده فیل سوار جات بازو چهار رده یا ترده هزار سوار را با او بودند قبل از آنکه
حجاب غبار دود توپ خانه شرربار از میان برخیزد بر فوج هراول فتح جنگ یورش نموده چنان مستانه وار حمله
آور گردیدند که پای استقامت اکثر مردم بی حوصله لشکر مغلان لغزید بعد از آنکه عرصه کارزار بر محمد شاه داروغه
توپ خانه تنگ گردید موافق ضابطه تهور پیشگان هندوستان معه نور الله برادر و جمعی از تهور پیشگان دلاوران
رزم جو پیاده شده مقابل فوج خصم استقامت ورزیده تردد نمایان بهم کار آورد درین حال القصه تمام
در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه یافت بعد که شیخ نور الله برادر محمد شاه بکار آمد و محمد شاه هم
زخم کاری برداشته از کار تردد ماند و محمد غیاث خان هراول که یک چشم او سابق معیوب بود بچشم دوم
بزخم تیر رسید و جهان در چشم او تاریک گشت و بلند خان آغر به باجمع دیگر از دلاوران شیر مرد زخمی گردید تا
فوج رو بهزیمت گذاشت دران حالت که دیگر شیر مردان بیشه شجاعت دهقانان دریای غیرت فوج فتح
جنگ از زمین دلیبار بحرکت آمدند و مقابل حمله خصم آتش از زور جنگ و جدال گردیده قابهای کمان در آمد
صدای دار و گیر بخسخ برین رسانیدند و جوز دعوت بمیان آمد ز هر دو طرف یکه تازان مرد کش دند
ز هم کمان سر برد سر و ریخت پیکان زهر آبدار چو باران قوس قزح در بهار عالم علیخان همراه
فوج قول و دیگر سرداران که با او بودند تهوری را بکار فرموده چنان جلو ریز خود را رسانیدند که بسیاری از همراهان
رفاقت او نتوانستند نمود در بجو دانه دستانه بر لشکر ظفر نصیب فتح جنگ تاخته حمله رستمانه و کارزار مردانه
بروی کار آورد و بهادران توران و ایران خصوص عوض خان بهادر و رحمت خان و فادر دار خان در مقابل
سر کم نیاورده هر طرف کمی تاختند و از احسنت بر خواست و آنچه لوازم مرتبه شجاعت و کوشش بود
از هر دو جانب بظهور آمد چنان گرم گردید کارزار که شمشیر شد آب در دست مرد سپینه شد بلند

مبتلی بود بعد فیته چند گاه قلم عفو بر جریده کردار او کشیده بعلوفه سیصد روپیه در جرگه جماعه داران خود در آورده
بود در ینولا عالم علیخان او را الخطاب زیاد از دهن او و مراتب پنج هزاری خوشوقت و امیدوار ساخته و همچنین
دستور منهی خان مع برادر لطیف خان نور و برادر زاده و سید ولی محمد اشرف نذربار کی جماعه دار افغان
سپاهی پیشه بود بمنصب یکی بر چهار هزاری و پنجهزاری نموده در استمالت و جذب قلوب الجماعه کوشیده زر
نقد و فیل و اسب بیحساب بخشیده همراه متهور خان افغان که از متهور پیشگان رزم از ما کفته می شد هراول مقرر
گشته بود و داده پیش آهنگ فوج ساخته و غالب خان پسر رستم خان را که از دکنی های شجاعت پیشه
با نام و نشان موروثی بود مع آبا سیدت دیوان که او نیز از برگزیده های بهادر دل میگرفتند و میرزا علی که کارهای
نمایان از و در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سید عالم بارهه که بارها از و نشئه بهادری مشاهده نموده بودند و این
خان برادر عالم خان هر چند در شمشیر و بهادری خانه دانت اهاصر ب المثل بود اما انکه در ایام نیابت صوبه داری
محمد آباد بیدر آنچه خفت و ضرر جانی [illegible] تا کاه تا مقتش پسر خوانده راجه ساهو به اشاره حسینعلیخان بدو رسیده
در ذکر سلطنت بادشاه شهید مرحوم مکه ارش آمد با کمال ناخوشی مبلغ نقد و روپیه و [illegible]
بموجب اظهار رسید سید عبد الله خان کمر کرسر دیوان کله امعنی نمود که با وجود چنین بد نقد و جنس [illegible]
رفاقت نمود گرفته طوعا و کرها رفیق منافق گشته بود نجابت خان برادر زاده داود خان که خون عمویی او دایم زروال
جوش میزد و ترک تار خان که در باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را میگرفت و دوری خان دیوان که غایبانه
ارفدویان فتح جنگ بود و محمد اشرف خان بخشی دکن و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله و شمشیر خان
و غیاث الدین خان فوجدار گلشن آباد و دیگر سرداران مرتبه مثل مناجی سندیه و کهندوجی و ماریه سنتاجی
دسنکراجی ملهار و کانوجی و غیره مرتبه ای نامی طرف راجه ساهو ما قریب بفده بیجک هزار سوار که همه خود را ندری
جان نثار حسینعلیخان میگرفتند و جمعی دیگر از دلاوران باره و بهادران دکن که مراسم [illegible] طلاع مهابت جانب
طرف دست راست و چپ و فوج کوکی و چند اول مقرر نمود و در قول عالم گرفته غیاث الدین خان برادر خود فضل
با وجود تلف ساخته با توپ خانه جهان آشوب که چهار ده پانزده هزار برقنداز قدر انداز کر با کمی عقب توپخانه
صف آرا بوده ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی و دو مطابق سال دوم از جلوس
موافق هفدهم شهریور ماه الهی بود از هر دو طرف لشکر بحرکت آمده و بقول مشهور قبل از آنکه عالم
علیخان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رسانده

و اکثر جمعه‌داران عاجز آمده نالش نمودند در عرض پنج باران فرصت داد از آنجا کوچ کرده سه کروهی بالاپور
نزدیک ده بهر فرود آمدند قریب هزار اسپ و گاو و شتر بسیار در گل ماند چون مرهته مددگار شوخی زیاد
نمودند عوض خان بهادر و محمد غیاث خان و رهنمای لشکر برآمده به مقابله و مدافعت آنها پرداختند و جنگ و تردد
بعد زد و خوردی که میان آمد مرهته نابکار رو به هزیمت آورد غنیمت بسیار از مادیان و دهاله و جهیری بدست غازیان
فوج اسلام افتاد و سه چهار کروه تعاقب تیره‌بختان مداومت نموده مراجعت نمودند و عید فطر همانجا شد و
کاه و دانه در آن منزل بقدر ضرور میسر آمد و وقت کوچ از آن مکان چند توپ کلان که بسبب بسیاری لای
گل و لاغری گاوان توپ‌کشی از گل برآوردن و همراه بردن متعذر بود در آن سرزمین مدفون ساختند و
از آنجا کوچ نمودند نزدیک بالاپور نزول واقع شد و کاه و دانه وافر میسر آمد دو سه مقام برای آرام لشکر نموده پنجم
پنجم شوال بهیر متصل قصبه بالاپور گذاشته بتفاوت مسافت دو سه کروه مکان مصاف مقرر کرده به ترتیب
فوج‌بندی پرداختند محمد غیاث خان و محمد شاه داروغه توپخانه مع شیخ نورالله برادر او و انوار خان و میر
خان آغری با معینی دیگر دلاوران بر هراول مقرر گشتند و عوض خان بهادر مع جمال‌الله خان پور پسر
و چندی از دلاوران جانب یمین که غلبه سرداران مرهته با دشت نزده هزار سوار در آن طرف بود معرکه‌آرا گردید و مرحمت
خان و عبدالرحیم خان و منور خان و قادرداد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران جان‌نثار خان
و دلیر خان و اختصاص خان پسر خان عالم که در همان نزدیکی از خجسته بنیاد خود را رسانیده رفیق گشته بود و بهروز
خان و ابوالخیر خان و راجه اودی سنگه و دیگر از بهادران نامور برگزیده ایران و توران و افغانان جلادت
نشان و راجپوتان شورپشته همراه قول و فوج طمطراق قرار گرفتند و چندی از بهادران رزم‌آزما که رهنمای کردار
و بهمه همراه سفر رفیق ایشان بودند چنداول و برای نگاهبانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملک بهادر فتح جنگ
که دیده جنگ دیده فلک دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کم معرکه کارزار چنان سپه‌سالار و سردار با وقار
ندیده بود و بهمه توکل و فضل غالب کل مغلوب در حوضه فیل گردون شکوه زینت‌افزای قول گردید و از آن
طرف عالم علی خان به استظهار سی و چهار هزار سوار مرهته و غیره و بعضی امرای همراه رفته و عمائد ارکان عمده که
خود را رستم زمان می‌گرفتند مثل جوهر خان و محمدی بیگ که از مدت به نیابت فوجدار گلشن آباد در جنگ
مرهته‌ها عالم علم شهرت عرفانی و مردم‌آزاری و تاخت و تاراج پرگنات جاگیرداران و محال خالصه شریفه
افراشته به همین سبب مکرر [illegible] بقیه صوبه‌داران صوبه مدت در ایام صوبه‌داری فتح جنگ [illegible] و

شیرخان را با عزاز نزد عالم علیخان روانه ساخته دو کلمه نصیحت امیز بزرگانه مشتمل بر بازدن ساختن رفتن معه قبایل
نزد هر دو عموی خود و کار بخونریزی دیگر مسلمانان نرساندن نوشت موثر نیفتاد و فتح جنگ بعد اثبات حجت
از سواد کنار دریای پورنا کوچ نموده نزدیک دریای پورنا که مسافت شانزده هفده کروه عرفی از برهانپور واقع شده نزد سیده
نزول نمود و از آن طرف عالم علیخان نزدیک تالاب بتاله که از پورنا مسافت قریب داشت رسیده فرود آمد
بسبب بارش شب و روز و شدت لاوکل و طغیان آب و عدم کشتی که عبور لشکر فیل منعسر بود چند
مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای تبدیل مکان و تخفیف لاوکل و تحقیق پایاب یکدو کروه طرف براعلی
کنار دریا کوچ و مقام مینمود تا آنکه براهبری زمینداران و تردد عوض خان بهادر چهارده پانزده کروه مایل سمت بالاپور
تعلقه صوبه برار خبر پایاب شنیده وسط ماه مبارک رمضان با تمام فوج از آب عبور نمود چون در چنین ایام راه داد
آب مدد فضل الهی و شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علیخان خبر یافته سراسیمه وار با فوج
خود کوچ نموده متوجه مقابل فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر دیگر روز برای رسیدن باقی مردم بهر که بعضی جا پایاب
سینه و بعضی جا کمرآب بود و همه بلا آفت جان و مال عبور نمودند مقام نموده روز دیگر برای تعین مکان مصاف
کوچ فرموده نزدیک سیوگانو تعلق صوبه مذکور دار مضرب خیام ظفر اعتصام فرمود در آنجا از شدت باران
شب و روز بسیاری گل سپاه و آرام سپاه چند مقام بتصدیع تمام نمودن لازم گردید چه نویسم که در آن چند روز
چه کشاکش و تصدیع بر لشکر فتح جنگ گذشت اولا آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب طغیانی آب نالها و
بارش متصل شب و روز داخل بودن در بار رسد بالکل نرسید دوم آنکه مرهته های نابکار از رو برو و اطراف
تاخت و تاراج نموده ممکن است که اصلا شتر و گاو و بهلی تواند رفت تا رسیدن رسد چه رسد تنوخی زیاد از
نموده دست بردهای عظیم بطریق قزاقان مینمودند لهذا بمرتبه گرانی و کم یابی غله و کاه در لشکر رو داد که سیزده
چهارده روز سوای برگ درختان که دست جهای نرم زیر سنگ کوبیده پیش چهارپایی انداختند بوی کاه و
دانه بمشام اسپان و دواب نرسید و جانور بسیار که تا که در کل فنر و رفت چون سوای باران خبر دیگر
خوردن میسر نمی آمد تلف میشدند و آرد و دانه برای مردم خاص و زر و روپیه را دو دانا میسر نمی آمد و مردم
بسیار کم حوصله برخواسته راه خانهای خود اختیار نمودند و صدای طغیان آب نالها و خاله فسرباشی اله
سوار و پیاده را دنالش نواح و افتادن خیمه و تاختن مرهته اطراف لشکر با وجود تا کنار بازار کنج سوای پا بلک
خالی هیچ نداشت دست اندازی و قزاقی مینمودند همه آلام علاوه همدیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه تنگ گشت

حاضر ساخته بر دور اعرابان مادر زاد نموده بر عورتین هر دو بالکی زده سر تراشیده بخفت و خواری که از آن بدتر
نباشد در شهر تشهیر داده زن را حواله وارثان او نمود اگرچه باوجود فرمایدن بحضور چون ذوالفقار خان
حامی داود خان بود استغاثه او بجایی نرسید اما منتقم حقیقی داد او رسید که بفاصله سهل ایام لاش
داود خان را در همان محله و بازار تشهیر دادند القصه عرض ماه ذیقعده قرار یافته بود که شیخ نه پادشاه عالم
پناه و سید عبدالله خان طرف دارالخلافه بر آرند و حسنعلیخان با جمعی از امرای رزم آزما روانه دکن گردد بعضی
باز باعتماد الدوله شورش بمیان آمده چند روز این گفتگوی فساد انگیز که بوسواس هراس امیر طرفین انجامید
بر تبه زبان زد خاص و عام گردید که محمد امین خان چین بهادر با بهادران توران شب و روز کمر بسته مستعد کار
زار بود از انکه تهوری و بهادری آن صفدر فیل افکن را سابق که با وجود زیر بر زدن دندان فیل مست سواری خود اندکی
بحث قبضه خنجر خرطوم و دهان آن بلای سیاه زدن و سلامت از زیر دندان او بر آمدن و دیگر ترددات
نمایان او که همراه خلد مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل مفصل بزبان قلم داده مشاهده
نموده بودند جرات جنگ نمودن با و ننموده زار و مدار نموده عهد و قرار رفاقت بی نفاق بمیان آوردند
در بین آوان که اواخر ماه شوال باشد از نوشته جات خجسته بنیاد خبر کشته شدن عالم علیخان با جمعی از سر
داران اشتهار یافت بر تفصیل این اجمال اگرچه بمحرر سوانح اطلاع واقعی بسبب فتنه اما آنچه از زبان مردم ثقه با اختلاف
قول مسموع گردیده کلمه چند از آن ارقام می نگارد گویند بعد کشته شدن دلاور علیخان و ده هزار سوار غارت زده بار به که از مقابل
شمشیر مغلان فوج فتح جنگ جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانسته بودند از آنجمله جمعی خود را نزد عالم علیخان
وقتی رسانیدند که از شهرت رسیدن دلاور علیخان تا سی چهل هزار سوار از خجسته بنیاد بر آمده تا کوتل فردا پور که
نصف راه برهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپ خانه و هراول میکوشید و فوج مرهته با سیوار خان
هراول دو قدری توپ خانه از کوتل فرود آمده بود بعد تحقیق خبر ملال اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر عالم علیخان
رو داد و اکثر سرداران مرهته و دیگر بدهان مصلحت دادند که باز بخجسته بنیاد یا به احمد نگر رفته تا رسیدن حسین
علیخان و سر انجام آوردن افواج اطراف استقامت ورزیده محصور گردیده جنگ به تدبیر باید نمود و فوج مرهته را
برای تاخت و تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور قزاقان که در این فن دکنیان کامل عیار اند تعین باید فرمود عالم
علیخان از عالم غیرت تن به مصلحت مراجعت نداده با اهتمام فوج فرود آمد و نظام الملک بهادر فتح جنگ که بعد
فراغ فتح دلاور علیخان به برهانپور رسیده دایره نموده بود از شنیدن خبر عالم علیخان تابوت دلاور علیخان و سید

با محمد امین خان چین بهادر زبان زد خاص و عام میگردید و باز برفق و مدارا منجر میگشت و در همین ایام
یعنی بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنه هزار و صد و سی و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دار الخلافه خطبه
میخوانند و در نماز قیام داشتند زلزله وحشت افزا که از صدای زیر زمین و حرکت آمدن در و دیوار و اوار سقف
خانه عالم متوهم گردید رو داد و آن روز و شب تا اثر چهارده دفع عمارات و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت
افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار و ضایع شدن آدم بیشمار در شاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید
اما آنچه مسوده اوراق سوار شده به نظر غور و تحقیق وا رسید از کابلی دروازه شمالی تا لعل دروازه جنوبی رسته
بازار ها گردید چند جا شکست و ریخت عمارت و از هم پاشیدن بعضی حصار و نقصان پذیرفتن دو دروازه
شهر پناه و افتادن کنگره مسجد فتح پوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چندکس معدود
معاینه نمود غرابت این داشت که تا یکماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت به
صدا و جنبش می آمد و در دلهای بعضی مردم وحشت بمرتبه راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعد
اگرچه زلزله باقی بود تا از یمن قدم مبارک خسرو زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل قلعه دار الخلافه گردیدند و
ان شاء الله تعالی مفصل بزبان خامه صدق بیان خواهد داد دفع واهمه همه طبقات ارضی و سماوی گردید از اتفاقات
سوانح غریب آنکه در همان روز جمعه که در دار الخلافه آیه عذاب زلزله شروع گردید در مستقر الخلافه اکبر آباد زن
هندوی بطوع رغبت خود یا بسبب راهنمائی و الفت مسلمانی بشرف اسلام در آمده بود در تجهیز [?] نمود
اطبا راستغفانه اقربای او مقدمه را بسید عبد الله خان ملیاس [?] مذموم ظاهر کرده باذن او یا بی اطلاع
عبد الله خان کوتوال مسموع گران مسلمه را بانواع زجر و خفت کشیده آورده در شهر تشهیر نمود
و مسلمانی که او را میخواست به عقد در آورد بی آبرو ساخته اخراج از شهر و لشکر نمودند وقتی که آن نادره باسلام
آمده را از نزدیک مسجدی که مسلمانان نماز جمعه میخواندند تشهیر کنان می بردند مسلمانان میخواستند هجوم آورده
آن مجبوره را از دست سفها بان خلاص نمایند باز از ملاحظه انقلاب از وضع روزگار و غلبه هجوم غوغا بخرابی [?]
استقدام بعضی شبهه استطراف سوانحی که در اواخر عهد خلد منزل در بریلی بنور که داود خان از طرف ذوالفقار خان
نایب صوبه بود رو داد بعضی شیخ درگاهی نام که از اعیان بریلی بنور گفته می شد زن هندوی را بعد خواهش
او بشرف اسلام آورده میخواست به عقد ازدواج در آورد و بود اقربای او نزد داود خان استغاثه نمودند
آن افغان جهالت نشان که در طرف داری کفار همیشه میکوشید شیخ درگاهی را همراه آن زن [illegible]

ازین داشت تا قریب صد را بثبوت دیگر و بعضی جماعه داران تا رسیدن مجموع چهارده پانزده سردار علف
تیغ و طعمه تیر و سنان مغلان شیر نر گردیدند و صدای شادیانه و نفیر فتح و نصرت از فوج نظام الملک بهادر
فتح جنگ بلند گردید و آن لشکر ظفر نصیب سوای بدخشیان و بلبرخان همراه غوث خان عرف عبد الله بیگ
که با چند نفر بنام و نشان بکار آمدند دیگری از مردم نامی آسیب جانی نرسید و محمد غیاث خان با چندی
از دلاوران زخم سرخ روئی برداشتند و بمردم لطف و احسان عطای اضافه و فیل و اسپ تجویز نمود و [illegible]
بر بر فوت و غنیمت بسیار بدست تاراجیان افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط شده به
بهادران همرکاب تقسیم شد و باقی هرچه بدست هر که افتاد او معاف نموده بعد کوچ [illegible] به
بنا حصار نیلی معرب درآمد و جا بجا لشکر آرام گرفت نزدیک به پاس اول شب غلغله عظیم و شورش
برهم در یک سمت لشکر برخواست و جوق جوق مردم رو بگریز آوردند و سعی تسبب آن معلوم شود آخر
ظاهر گشت که فیل مست زنجیر گسیخته [illegible] صاحب از جمله فیلان فوج تاراج شده در لشکر آورده اند از صدمه
آن آشوب برپا کرده و در بعض رو بروی خیمه متوسلان آن فیل خرابی کنان متوجه گشت متوسلان
تیر و کمان از خیمه برآمده مقابل آن بلای سیاه ایستاده به تخته کمان آورده از گوشه کمان تا گوش کشیده
جهان به [illegible] آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا به سوفار ناپدید گردید و از آن صدمه آن فیل کوه شکوه
برگشت بعد که خبر ملال اثر کشته شدن دلاور علیخان به سادات رسید هر دو برادر به نهایت مضطر و سراسیمه
گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بحث طرح میدادند که اراده نمودند که حسین علیخان در رکاب
خدیو زمان روانه دکن گردد و سید عبد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود و باز مشورت برین قرار یافت
که هر دو برادر در تصدیع حضرت خاقان گردیده همراه به دکن برند گاه فکر می نمودند که قطب الملک در رکاب
آن شهنشاه فلک جاه جلال روانه شاه جهان آباد شود و حسین علیخان با امرای رزم آزما طرف دکن کوچ نماید گاه
میخواستند با فتح جنگ [illegible] نامه و پیام البته امیر صوبه داری دکن به او واگذارند و پای صلح بمیان
بعد طلبیدن [illegible] در هیچ [illegible] استقامت رای قرار نگرفت و در هر هفته
و ماه [illegible] پادشاه [illegible] میآمد و باز در آن عزم خلل می
پذیرفت و در همراه بردن [illegible] الدوله نظر بر [illegible] و رای صاحب اقتدار کردار
خود وسواس هراس آمیز در دل داشتند و [illegible] خاطر بودند که گاه گاه شهرت نزاع هر دو صاحب مدار

روبمصاف اہل کدورت آوردو از طرفی دیگر محمد عنایت خان ہراول باجمعی از بہادران قدم بمعرکه کارزار
بہادر در حمله اول مقابل غوث خان بہادر بمرتبه دلاوران باره بدو راجپوتان وافغانان سیز جلوی
نہوری کار فرموده بودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از صدمات گولهای فیل
ربا و بانهای آتش فشان و باد و بوی جوانان چو زنبارخ فیل غوث خان بہادر که بعد تردد نمایان
زخم برداشته بود برگشت و تزلزل تمام در فوج محمد عنایت خان بزرود و بیشتر رو بفرار آوردند و غوث
خان بہادر که بر پشت فیل اختیار او نبود بہادرانه در دفع اعدا دست و بازو کشاده با وجود فرار بشیر
از همراهان رستمانه میکوشیدند در رشته سرداری و تدبیر از دست نداده قابو ی وقت چنان دانست
تا اکثر زخم برداشته بود دو دفعه تیر بازگشت زبان خصم را بمیدان رزم کاه کشیده صید را بروی تیر آورده
بازی نیلا فی می پرداخت و سرداران باره خصوص سید شیر خان و بابر خان یکمان و خوشوقتی آنکه فتح جنگ
روبه نهزیمت آورده باران و شادوان عنان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج می نمودند در بخالت قادر
داد خان روشناسی که مردم همراه او از صدمه فوج اعدا رو بفرار آورده بودند با وجود زخم برداشتن استقامت
ورزید داد نہوری میداد متوسلان بهادر برابر خود را مدد داد و رسانیده تردد بهادرانه بظهور آورد و در ضمن دیگر
شیران معرکه جلادت با تفاق غوث خان شمشیر بر مقابل آن شورپختان اجل رسیده رستمانه قدم بر
بهاده خانهای کمان در آمد و تجلیهای مردانه و چپ فلک شهای بهادرانه سر راه سیلاب بلا گردیده صدای حیار
بچرخ برین رسانید زرع کمان طایران خدنگ پریدند بر روی مردان جنگ نهان گشت از
تیر فرق عدو بدانسان که در زیر کرکس کدو بعد زد و خورد بسیار و کوشش و کشش بیشمار که مکرر فوج
غالب و مغلوب گردیدند آخر کار از یورش و برشش تیغ بهادران عرصه رغا و دلاوران معرکه هیجا شیر خان
و بابر خان که از پیش قدمان فوج هراول خصم بودند از پا در آمدند و در همان گرمی دار و گیر دلاور خان که دلاورانه فیل
سوار مقابل فوج قول بکمال جرات رسیده بود و گوله بدو رسیده کار او ساخته شد و فوج باره و دوست محمد خان
افغان رو به هزیمت گذاشتند راجه بهیم و راجه بجنگ عار فرار بر خود هموار ننموده بدستور نہوریشگان جان
سپار هندوستان با راجپوتان جان نثار از فیل فرو آمده بودند و شمشیر و سپر در دست گرفته
حمله آور گردیده کار بر هراول و دیگر فوج سپاه اورده دولا و دلاوری داده بر جمله خان بهادر صف بود از یک
بهادرانه تر آنها تاخت آورده شرط نہوری بکار برد که هر دو راجپوت نامی بعد تردد نمایان که جای

لابعنی غرور بر زبان آورده سوار شده به ترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد فوج دلاور علیخان اقوال
مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر محرر اوراق ظاهر شده وقت عرض شدن از نزد حسین علیخان چون بخشی فوج بود
واز احوال و سرانجام و شجاعت جمعه داران تهور پیشه کما هو اطلاع داشت از جمله هفده هجده هزار سوار [illegible]
شش هزار سوار انتخابی کارزار آزموده شجاعت پیشه جوشن پوشیده خوش یراق که بیشتر از جنگ جویان
تاره و مغلزاده‌های جلادت پیشه و افغانان نشان بودند و هر سواران خود را کم از ده سوار نمیدانسته برفاقت
سید شیرخان بنی عم هر دو برادر صاحب و بابرخان بیر سکار با خود گرفته بود و بعد نزدیک رسیدن بوندی
که کار بمقابله بدسنگه افتاد و بعضی زمینداران و جمعه داران شجاعت نشان مشهور را [illegible] سوده بار آ
بهم که مدعی وطن بدسنگه و بهمه لشکر برای مدد در رفاقت او بود و راجه گج سنگه از ده هزار سوار زیاده با خود
داشتند با فوج بهار هم منفق گشته در استیصال بدسنگه فتاده تاراج بوندی کوشیده بعد که متوجه مقابله
فتح جنگ بهمعانی اجمل گردید بر دو راجه نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشه کارزار دیده بودند رفیق حاضر
دلاور علیخان گشتند و سوای آن در مالوا دوست محمد رهیله که از افغانان جلادت پیشه و تومن داران بانام و
نشان گفته می‌شد و قریب دو هزار سوار بزور جو با خود داشت نوکر بود که جمله از دوازده سیزده هزار سوار کم نبود و
تا چهارده پانزده هزار احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان تهور پیشه رزم آزما و دلاوران انتخابی شیر نژاد
بودند اگر خلاف افواج دیگر که حزب و بدمعاشان هم می‌باشد مقابل و برابر سی هزار سوار حساب نمایند بی لاف و
گذاف اغراق نخواست شد و همه اینها بدست آورده بودند که شرف بر فوج فتح جنگ بود دلاور علیخان
بهیر خود را از برانپور بشته گذاشت شیرخان را و بابرخان را با دو سه هزار سوار جرار بر او [illegible] مقدمه معرکه
کارزار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران بیشه پیکار بهر راجپوتان جلادت پیشه و افغانان جبلت
کیش که طرف راست و چپ و جبه اول ترتیب داده بود جوشن [illegible] زنان با همه سردا
ران فیل سوار رو بمعرکه کارزار آورده از آن طرف سپه‌دار ظفر اقبال فتح جنگ بهر زبان [illegible] نیاز و سر افکندگی
بدرگاه خالق حقیقی نیاز چون کوه وقار تحمل کردن شکوه سوار گشته اول با اهتمام ترتیب [illegible] و ترغیب
و [illegible] پرداخته فاتحه استمداد همت از بزرگان دین خوانده بمقابله خصم [illegible] کار صف [illegible] آرایت
ابتدا [illegible] شعله افروز [illegible] کوس [illegible] حرب [illegible]
بانام و ننگ معرکه جنگ را گرم دار و گیر ساخت از طرف عوض خان بهادر [illegible] دلاوران رو بصف [illegible]

الرومی کشمیر رسیده فرود آمد محتوی خان که شرمنده افعال و کردار ناصواب بود نظر اخلاصی که با خواجه عبد الله نام از [illegible]
و مشایخ کشمیر داشت نزد او رفته تکلیف نمود که برفاقت خواجه مذکور و جمعی از فضلا و اعیان مشهور با [illegible]
صوبه رفته باعزاز شهر در آرند از آنکه نسبت مذهب مردم این سرزمین از زیارت است و بحکم منتقم حقیقی در مکافات
اعمال او آنچه بر دیگر طایفه مسلمین و هنود گذشته بر وی گذشتنی بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود که شما را نزد میر
شاهپور خان بخشی رفتن و عذر گذشته خواستن لازم و ضرور است بعد همه برفاقت برای او زودتر
مومنخان خواهم رفت محتوی خان بتکلیف خواجه عبد الله بخانه میر شاهپور خان رفته بعد مکالمه چند کلمه صاحب
خانه به بهانه شغل ضروری برخاست و جمعی از مردم محله حرملی و کهکاران بخشی اظهار [illegible] در گوشه و کنار خانه
بمصلحت خواجه مذکور پنهان ساخته چشم براه محتوی خان از گوشه و کنار بر آمده غافل بر سر محتوی خان ریختند اول
سه چهار پسر خورد ساله که همیشه همراه او مولود خوانده پیش پیش میرفتند بحضور او شکم پاره نموده بعده او را
بعذاب و عقوبت کشتند هر کس نیکی میکند یابد بد و نیکی که میکند یابد بهر روز دیگر مسلمانان بدعوی
خون مقتدای خود سراسیمه آمده آورده بر سر محله حرملی که بمذهب تشیع شهرت داشتند حسن آباد
رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند آنجماعه مغلوب در رجال بسته جنگ مینمودند قریب
نه هزار و دو صد در حجره پنهان شده بودند خبر یافته آنجا را آتش دادند که احدی جان نبرد و چند نفر فاضل
مشهور را بدست آورده ذبح نمودند تا دو روز جنگ در میان بود آخر سنیان غالب آمدند قریب دو سه
هزار کس که در آن محله جمع کثیر از متعلقه مسافر و غیره آمده بودند مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و [illegible]
و لک ها مال بغارت بردند و آنچه بر آن جماعه آوردند و از راویان تفصیل شنیده شده باحاطه تحریر نه آوردن اولا
بعد فراغ بر سر خانه قاضی و بخشی آمدند میر شاهپور خان دست و پای لاحاصل زده روپوش شد و قاضی
بتغیر لباس بدر رفت و بنای خانه او را از بنیاد بر آورده خشت خشت حویلی را دست بدست بردند و مومن
خان بعد داخل شدن میر احمد خان را سرانجام و بدرقه همراه داده به قصبه امین آباد که [illegible] او در آنجا مدفون بود
روانه نمود و با مردم کشمیر طوعا و کرها مدارا و [illegible] ساخت القصه اواخر شعبان برای هر دو مراد خبر رسید که دو سه
ماه مذکور بعد رسیدن دلاور علیخان بعده هزار [illegible] برپا نمودن فتح جنگ خود را با عوض خان و سرداران
و جماعه داران [illegible] دیگر و توپخانه جهان آشوب مقابل دلاور علیخان رسانده جنگ عظیم
در پیوست دلاور علیخان ترددات نمایان نموده با همه سرداران و همراهان نامی کشته گردید تفصیل این اجمال آنکه

و درین باب مساعت زیاده بکار برد آنها در جواب گفتند که اینجا بادشاه وقت داراب شرع حضور [illegible]
و میان همه بلاد محروسه رسیده ما هم حکم بر هنود اینجا می توانیم نمود محتوی خان سید مبالغ و آزرده خاطر گشته با جماعت
جمعی از مسلمانان هر جا هنود و سید دیدند بالنزاع زجر و خفت باش اندوار هیچ بازار و کوچه هنود نمیگذشت که او را تفضیح
نرسانند روز دیگر مجلس رای نام از هنود معتبر کشمیر با جمعی به سیر سبزه و باغ رفته طعام برهمنان میخوراند محتوی خان
که ده دوازده هزار سوار استعانت با وجود منع فراهم آورده بود غافل بر سر آنها رسیده شروع بزدن و بستن و کشتن
نمود مجلس رای با چند نوکر گریخته خود را به میر احمد خان رسانید محتوی خان با جماعه بر سر خانه صاحب رای و محله
هنود آمده اطراف خانه فرو گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت و تیر و تفنگ نمودند هر کرا یافتند
گرفته انواع بی حرمتی رسانیدند و بعضی را کشتند و جمعی را زخمی و تاراج ساختند میر احمد خان از روز و شب قادر بر
آمدن از خانه و دفع شر آنها نگشته بصد حیله از دست آن جماعه نجات یافت روز دیگر جمعیت فراهم آورده قابل خان
میر سبور خان بخشی و دیگر متصدیان سوار شده بر سر محتوی خان رفت آن جماعه بدستور روز گذشته بود فراهم
آمده بمقابله میر احمد خان خود را رسانیدند و جمعی از عقب خانه کور آمدن بخیل که او از آن گذشته بود سوختند و هر دو طرف
رسته بازار که میر احمد خان انجا رسیده بود آتش داده از قابل و اطراف بالای بام و دیوار خانه ها بر در تیر
و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجاست و کلوخ و هر چه می یافتند می انداختند
و جنگ عظیم بوقوع پیوست و در هنگامه سید ولی خواهرزاده میر احمد خان و ذوالفقار بیگ نایب چبوتره کوتوالی
با جمعی دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بر میر احمد خان که راه بازگشت و روی پیش رفتن نداشت بر تنگ
ساختند که بصد ابتر آمده با هزار خفت و خواری از آن تهلکه نجات یافت محتوی خان بر سر محله هنود رفته آنچه خانه
باقی مانده بود بسوخته و غارت نموده بار دیگر بخانه میر احمد خان آمد مجلس رای را با جمعی که پناه آنجا برده بودند
بخفت تمام کشیده گرفته گوش و بینی آنها بریدند بلکه قطع آلت تناسل بعضی نموده مقید ساختند
و روز دیگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده میر احمد خان را از نیابت صوبه داری معزول ساخته آن فتنه
و فساد را مخاطب به دیندار خان نموده حاکم مسلمانان قرار داده عرضه نمودند که تا رسیدن نایب صوبه
دیگر از حضور او اجرای احکام شرعی و تنفیذ قضایا نموده باشد و جدا میر احمد خان به دستور دیندار خان
حاکم مستقل بوده در مسجد نشسته در اجرای امور ملکی و معاملات میکوشید بعد از رسیدن خبر بحضور مومن خان
نجم ثانی را از طرف عنایت الله خان نایب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و آخر شوال مومن خان

رسانده واسطهٔ پیغام و پیام تسخیر قلعه گردیده بود به همعنانی اقبال باستقبال شتافته بخوشی و ناخوشی قلعه از
کمال‌بیگ‌خان نام برادر رهان ایام سادات قلعه‌دار نموده بودند و در کمال عسرت بسر می‌برد و مبلغی منجملهٔ طلب و مساهله
به احتشام رسانده قلعه را بتصرف فرستاده‌های فتح‌جنگ درآوردند و قلعهٔ ارک دارالسرور برهانپور نیز که نگاهبان
از علاقه، چون از مبنی اهل خلاف برآمد بتسخیر نظام‌الملک بهادر درآمد بنازم قدرت منتقم حقیقی را که چون ایام مکافات
کردار هر دو برادر رسید قلعه آسیر که از قلعه‌های مشهور آسمان رفعت سرحد دکن است و عرش آشیانی اکبر بادشاه بعهد
محاصرهٔ سالها بران قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعهٔ ارک برهانپور که پایه تخت بادشا
هان سلف بوده با وجود در عهد جنت مکانی شهنشاه بعد از انکه در ایامی که اعلی حضرت در زمان شاهزادگی
از بنگاله شکست یافته باتفاق عبدالله خان خود را به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعی از مردم مشهور کشته و
زخمی گردیدند بر قلعهٔ ارک برهانپور دست نیافت در این ایام بحجسته فرجامی که بدو روح پرفتوح صاحبقران ثانی اقبال
طالع فتح‌جنگ بهمعنانی فتح و نصرت استقبال نموده بی آنکه پای قتال و جدال بمیان آید و کار بمصاف و سیف و سنان
کشد هر دو قلعه مضبوط مدار السرور بتصرف آن بهادر فتح‌جنگ درآمد و برای آینده شگون ظفر انجام بر زبانها جاری
گردید و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه‌دار برار که با نظام‌الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در کشیده بران صاحب تاز
مشهوران روزگار است با فوج شایسته بفتح‌جنگ رسید و دیگر وضوح انجامید که انور خان صوبه‌دار برهانپور
و [illegible] که از مرتبه‌های نامی بود و حقیقت هر دو مفصل بزبان خامه خواهد داد به نظام پیوستند و همه مفسده‌یان ج
هانپور و بعضی زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نمودند بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور
سادات سراسیمه کار و بار گردیده به دلاور علیخان نیز تاکید برای زود رسیدن به مقابل نظام‌الملک بهادر
و حسین علیخان برای رفتن دکهن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بمیان می‌آورد و انتظار خبر دلاور علیخان میکشید
در نتیجه نظر بر مآل کار در دفع فتنه که صلح منجر شود و صوبجات دکن به فتح‌جنگ بهادر واگذارند مسلوک شد و بیدا
که اخراج این فتنه ماده و وبال جان اوست و حسین علیخان راضی بان صلح که از طرف قبول نظام‌الملک هم خاطر جمع
نمود نمی‌شد در این اوان از سوانح کشمیر ظهور رسید که محتویان عترت ملا عبدالنبی کشمیری
که از مدت با هنود کاوش داشت نظر بر انقلاب وضع روزگار جمعی از مسلمانان هنگامه طلب را با خود
رفیق ساخته نزد میر احمد خان نایب صوبه و قاضی رفته بوسیله بعضی روایت شرعی تکلیف نمود که هنود
را از سوار شدن اسب و پوشیدن جامه و بستن جیره و براق و رفتن بسیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص

می ساختند تا آنکه مصطفی خان براول و چند افغان نامی کشته و زخمی گردیدند و حسین خان از مقابل آن شیر بیشه
شجاعت جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانسته و دو دسته فوج کشته روبه دلیرجنگ و بهادران دست
راست قول و رهیله‌های رزم جو با مردی مغلان پلنگ خو حمله‌های صف ربا و چپقلشهای عرد ارنا سوده گرداوا
بازوی مخالف را بسیلاب جوش شکست و شومید اوبند و جمعی از افغانان تهورپیشه مقابل
حمله بهادران توران چنان استقامت ورزیدند بورش نمودند که اکثر از نوملازمان همراهان دلیرجنگ تاب
مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان و دلاوران و رفاقت توران از یکبار همت
سدراه خصم گردیدند و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان مرد و همایان بر روی کار آورده درهمین
آغرخان چون شیر غران خود را رسانید بر لشکرگاه مخالفان زد و صدای دار و گیر چپ و راست بر بن رسید در همان
حال فیلبان حسین خان کشته گردید و فقیری شاه نبیک نام که مرد مرشد حسین خان گفته میشد و حسین
خان خان اورا از جان خود عزیزتر میدانست در حوضه فیل با خود در دنبال ساخته بود از زخم بر زلالدران
توران پشت قدم مرید با یک اعتقاد کشته جهان را در چشم حسین خان در نفس والپسین تیره و سیاه
ساخت اگرچه در همان حال حسین خان هم زخم کاری رسیده بود اما چون فیل سواری او فیلبان نداشت
و هر سو میدوید مبارزان از هر طرف نشانه تیر و گلوله بندوق ساخته بودند در همان حال شعله آتش در حوضه
سواری او زبانه کشید که سبب او تحقیق نشد شاید دران حالت از رسیدن گوله تفنگ بید دارو که همراه داشت
به بنه باروتش آتش در گرفته باشد بهر حال بدان حال [illegible] جمع کثیر افغانان با نام و نشان کشته گردید و بعد
فتح نمایان از طرف دلیرجنگ مراخور خانی حالت [illegible] رعایت خلعت و اسب و اضافه مبذول گردید و
آغرخان تواضع فیل و شمشیر مع تجویز اضافه پانصدی دوصد سوار نمود و بعد از آنکه خبر رسید عبدالله خان رسید
هرچند در باطن خلاف مرضی بظهور آمد اما بجهت ظاهر برای رفع بدنامی مورد آفرین ساخته ملقب به سیف الدوله
عبدالصمد خان بهادر دلیرجنگ ساخت مراد باب مصنف نسخه مخفی نماند که بعد شهادت دو برادر در بارهه
شهید مظلوم و مغلوب ساختن مغلان اول کسی که غایبانه بدو بر شش تیغ ابدار صاحب السیف و القلم
نظام الملک بهادر فتح جنگ جوهر تیغ مغلان بر روی کار آورد دلیرجنگ بود القصه بعد خبر عبور فتح جنگ از آب
نربدا بر زبانها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق کمتر ذهن بود که از کوشش [illegible] ما بعد بظهور پیوست
که بعد از گذشتن فوج دریا موج نظام الملک بهادر از آب گذر اکبرپور هرارهای قلعه آسیرگه خبر نام جاه فرستاده فتح خدا را

الغرض خدمت بنام آن بدخصال نکوهیده افعال رسیده بود لهذا زیاده از سابق بشوخی پیش آمده با قطب الدین
نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود مقابله نموده کشته فوج و خزانه او را به غارت آورده معه هفت هشت هزار
سوار به قصد تاخت و تاراج پرگنات برآمد عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ بن فرخ [?] به نگاهداشت سپاه نموده
با هفت هزار سوار و همراهان شجاعت شعار متوجه خصم بدکردار گردید نزدیک به موضع جهونی که از لاهور فاصله سی
کروه دارد هر دو فوج به تفاوت یک کروه نزدیک هم رسیدند عبدالصمد خان بهادر به ترتیب فوج پرداخته کریم
قلیخان را بخشی فوج دلیر جنگ و از مبارزان با نام و ننگ بود هراول نموده طرف یمین خان و خواجه رحمت الله
خویشان نبرد آزمای خود را معه حفیظ الله خان و هزار سوار قوم رشیله که با حسنعلیخان عداوت هم چشمی داشتند
مقرر نموده طرف یسار آغر خان را که شمه از حسب و نسب و شجاعت مهدوی [?] او در ذکر سلطنت اعلی حضرت
خلد مکان محمد فرخ سیر بر زبان خامه جاری گشته بر قافیه [?] عارفخان قرار داده و برای طرح فوج تعیین نموده
بست و ششم [?] ماه جمادی الآخر سنه [illegible] معرکه آرا گردید و حسین خان نیز همراه ولی مصطفی خان برادر زاده خود و رحمت خان
و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه فیل سوار و سرداران رزم آزما بودند مقابل فوج
دلیر جنگ صف جنگ بیار است هنگامه صدای آمد و رفت گوله جان ستان و غرش بان آتش نشان
شعله افروز رزم گردید فوج حسنعلیخان مستانه خود را بر توپ خانه زد که از توپ خانه شرربار گذشته کار بر
هراول تنگ آوردند کریم قلیخان بعد نبرد نمایان از پا درآمد و فوج همراه او رو به هزیمت آورد و حسین خان با دو
هزار افغان یکبار به مقابله آغر خان پرداخت و عجب زد و خورد به میان آمد اگرچه جماعه داران تولکاهداشت
همراه آغر خان بر تاب حمله خصم نیاورده رو بفرار آوردند اما پنجاه [?] شصت سوار مغلیه و مغلزادهای تیرانداز که
مار که در تیراندازی و شجاعت گوی سبقت از یکدیگر می ربودند و آغر خان برای چنین روزها از مدت چند
سال در همه حال غمخواری آنها بر خود لازم و واجب میدانست و از خود جدا نمی نمود معه برادران و پسر آغر خان
مقابل حریف اسپان بجولان در آوردند و رستمانه بجانهای کمان در آمده شروع بزدن تیر دشمن دوز نمودند
هر تیری که از شست دلاوران به پرواز می آمد در سینه پرکینه افغانان زره پوش ناپدید میگشت و هر خدنگی
که از خانه کمان بهادران می جست از مهره پشت مخالفان میگذشت و آغر خان بر فیلبان بانگ مهیب زده
فیل بر رخ خصم راند و دست به قبضه کمان برده هر تیر عدو دوزی از مخالفان بدروز را بر خاک هلاک می افکند
و جوانان قدر انداز از هر طرف اسب خواری بر آنها تاخته بساط [?] هم آمد سوار و پیاده آنها را ساخته تا جل

آن تکلیف بیجا کلمه چند راست و درشت نوشت سید عبد الله خان همه را دستاویز اثبات تقصیر نسبت
بآن والانسب نموده وکیل معتبر او را در خلوت طلبید و از کلمات نامناسب بسیار رنجید و تلخیها نمود که بتفصیل آن تا چند
پرداختن اولی در باب آن بزرگ والا قدر و بر زبان آورد بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز ما قبل از آن چون بر آن
عالی نسب تحقیق گردید که هر دو برادر در خرابی و بی آبروی همه خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در زرگ منصب
و اختیار نمودن از روا بر دستکاری بخت و دل همه خانه زادان موروثی و نوکران سابق تنگ گردید و روز بروز دلتنگی ازین
اختیار بودن وارث تاج و تخت که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نیست بمرتبه اتم افسرده بود و از بزرگی دار
الخلافه تا کنار دریای شور که در تعمیر خانها و منع گاوکشی میکوشید نظام الملک بهادر که صفای نیت و حسن
طینت و طریقه کم آزاری در عالم ظاهر و هویدا بود صلاح همه مان با غیرت و کشی عالی با جمعیت چار و ناچار جانب کار
در آن دانست که الحکم من یتوکل علی الله فهو حسبه توکل ذات پاک حق را سرمایه همت خود ساخته و بقول
مشهور بهمین مضمون دو کلمه بسید عبد الله خان نوشته برفاقت عبد الرحیم خان و محمد غیاث خان و رعایت خان
و دیگر جمعی از خواهان و فدویان عقیدت نشان قدیم و جدید بجمعیت هفت هشت هزار سوار در وسط ماه جمادی
الثانی سنه هزار و صد و سی و دو مطابق دو از جلوس مبارک از نواح سرونج که برای بندوبست و نسق
آن ضلع خانه کوچ برآمده بود کوچ بکوچ متوجه الکه وسیع دکن گردید و در آواخر ماه مذکور این خبر در لشکر ظفر اثر ابو الظفر نصرت
انجام شهرت تمام یافت هر دو برادر ازین خبر اطلاع یافته با وجود حوصله یافتن سهل الکار تلقی نموده بهم دلاور علیخان
برای تعاقب نمودن برفاقت هر دو راجپوت و افغانان صاحب تومن آن ضلع و نوکان نگاهداشت تاکید تمام
نوشتند و در همین اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلیر جنگ با حسین خان افغان و کشته شدن حسین خان
با جمع کثیر از روی نوشته اخبار نویسان لاهور بوضوح انجامید بتفصیل این اجمال آنکه سید حسین خان خویشگی از افغان
صاحب تومن معروف مشهور قصور از مدت چند سال طریقه سرکشی و مفسدی اختیار نموده بر تعلقات سیر
حاصل نواح قصور و لاهور را متصرف خود آورده علم مخالفت برافراشته چندین کرت فوج صوبه داران
را بکمک افواج شاهزاده را شکست داده بود از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ قدم از جاده
اطاعت بیرون گذاشته عمال خضوب کرده صوبه دار و دیگر نوکران عمده بادشاهی را بند قتل و اخراج از
محال ساخته بنوعی تمام بیش آمد از رو اوری نغمه مسموع گردید که نوشته صاحب مداران ملک مشتمل بر اشاره
ترغیب کوتاه نمودن دست متصرف صوبه دار و امیدوار ساختن صوبه داری دار السلطنت لاهور در مقابل

از خجسته بنیاد عازم حضور گردید بعد ازانکه از آب نربدا عبور نموده نزدیک قلعه ماندو صوبه مالوا که مرحمتخان خلف
امیرخان بخدمت قلعداری و فوجداری آن ضلع مقرر بود و از بندوبست و نسق و هیبت شمشیر او مفسدان کوه
نشین و شیران بیشه آن سرزمین ترک مسکن خود نموده بودند رسید مرحمتخان بسبب انحراف مزاج و
موانع دیگر خود را به حسینعلیخان نتوانست رساند چون بعضی آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود و هنگامیکه فلک غدار لگام
بر دو برادر گردید خواجم قلیخان تورانی را قلعدار ماندو ساخته جاگیر مرحمتخان را تغیر نمودند خواجم قلیخان که نزدیک قلعه
رسید مرحمتخان بعد از انقلاب و گردش سلطنت در بیرون قلعه تعلل ورزید بعد که شکوه مرحمتخان از نوشته
خواجم قلیخان به سادات رسید وکیل مرحمتخان را چشم نمائی نموده در باب عمل دهانیدن خواجم قلیخان
به فتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر مرحمتخان را معقول ساخته خواجم قلیخان را عمل دهانید و چون آن ناظم ملک و
ملت با مرحمتخان که از خاندان با نام و نشان بود رابطه خاص موروثی داشت و مرحمتخان را روی رفتن حضور
نمانده بود نزد خود طلبید باعزاز و اکرام تمام نگاهداشت از آنکه قلعه رات که تعلق صوبه مالوا از استرسال زمیندار
آن ضلع بتصرف خود آورده بود در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف آن کافر حکم بنام فتح جنگ وارد
گردید فتح جنگ مرحمتخان را با فوجی شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمتخان رفته بعد ترددهای نمایان آن
قلعه را مسخر در آورد و این حسن خدمت بر تشفیع جرایم او گردید و فتح جنگ درباره او مراعات زیاده کار برد و
اختیار بندوبست بعضی محال زورطلب صوبه مالوا باو واگذاشت و مرحمتخان در نسق صوبه داری و تنبیه مفسدان
و گوشمال سرکشان قرار واقعی کوشید چند موضع پرگنه چندیری که مکان مقرری نمایان مفسد پیشگان
بود تاخت آورد و بعضی که حقیقت فراهم آوردن جمعیت زیاده و تاخت بعضی دیهات از نوشته قتنه
پژوهان صاحب غرض به سید عبدالله خان رسید و بقول بعضی در همان ایام نوشته حسینعلیخان بنام فتح
جنگ مشتمل برین رسیده بود که ما میخواهیم برای بندوبست صوبجات دکهن و اطراف آن مکان ماندن خود
صوبه مالوا مقرر نمائیم از چهار صوبه اکبرآباد و اله آباد و ملتان و لاهور هرجا خواهد بنام آن امارت مرتب مقرر سازیم
از آنکه نظام الملک بهادر زیر بار خرج سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول ملک بر آنست از دست
رفت و از رسیدن دلاور علیخان که بعد تنبیه بوندی بموجب استصواب حسینعلی خان چنانچه مذکور در آمد با فوج خود و رفاقت
راجه بهیم و راجه گج سنگه بزمین تعلقه صوبه مالوا رسیده باعث خرابی ملک و مزرعانی و مالگذاران
انجا گردید از همین اطوار ناهموار که آثار خلاف عهد مردم مرادر فتح جنگ بنهایت افسرده خاطر گردید در جواب ان

بتصرف برادر خورد آمده بود و آخر بعد سماجت بسیار هشت و یک لک روپیه به مراد دل کلافی عاید گردید گرد
کلمات و پیغام رنجش آمیز که در اخفای آن سربسته اهتمام میکوشیدند بگفت شنید آمد و رنجیده نگذاشت که [illegible]
و در دفع فتنه هر طرف که ماده فساد از اثر شامت او بود همی برداخت چون تواتر نوشته گردهر رسید بود که اگر
رنجیده آمده قول و عهد بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی مینمایم لهذا هر دو برادر صلاح
کار در آن دانستند که رنجیده رفته استمالت نماید و رنجیده اواخر ربیع الثانی سنه دو با فوج شایسته روانه
اله آباد گردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد القای قول بکفالت آب گنگ که قسم معلمه
هنود است بمیان آوردند و سوای صوبه داری اوده و فوجداری [illegible] که همیشه ضمیمه صوبه مذکور میشد دو سه
فوجداری عمده دیگر بحسب خواهش و درخواست گردهر بهادر با صوبه داری اوده ضم ساخت و اوایل ماه
جمادی الثانی سنه دو قلعه را خالی نموده روانه صوبه اوده گشت بعد رسیدن خبر فتح اخر مذکور در
صدای شادیانه بلند آوازه گشت و کیسه ها از زر و انعام پر و خالی گردید از انکه گفته اند هر خنده بگریه و انتهای هر
شادی بماتم مبدل میگردد هنوز مردم واقعه طلب در تحقیق صدق و کذب تسخیر قلعه اله آباد گفت و شنود داشتند
که فلک کینه پرداز زمانه طرح بازی تازه بر بساط فرو وسعت زمین چیده فرزاد مکافات روزگار نقش دیگر بر
تخته عرصه بوقلمون باخت شرح این قصه غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامه صدق بیان میدهد

بعد که ایام کامرانی بادشاه مرحوم محمد فرخ سیر شهید از سعی هر دو برادر به قلعه سلطنت و زوال دولت مبدل
گردید سادات با نظام الملک بهادر فتح جنگ که از سلامت روی و نیک سرشتی در عهد پروری او در
ذکر سلطنت خلد منزل و بادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد و پیمان بحال داشتن صوبه مالوه ابلغا
قسم بمیان آورده به صوبه مذکور روانه ساختند و نظام الملک بهادر در خدمت ماموره خود رفته سپاه زیاد نگاه
داشته ببند و بست واقعی پرداخته ترتیب و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش و برداخت [illegible]
دستان سعی موفور بعمل آورد بعد هشت ماه در آن صوبه حاکم [illegible] نموده بود که رای حسینعلی خان بر این
قرار گرفت که بعد فراغ مقدمه گروه خود به صوبه مالوه استقامت ورزیده به بند و بست شش صوبه
دکن و چهار صوبه احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوه پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشه حمیت که از عهد [illegible]
او هر دو سواس داشت بهانه طلب بود در ایامی که حسینعلی خان به قصد فاصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از

او باظهار التماس عفو تقصیر و قبول اطاعت او بشرطی چند که برای بحال داشتن صوبه الهٔ آباد و کار مقرر نمودن صوبه
اوده بنام گردهر درخواست مینموده رجوع می آورد آخر برای خالی نمودن قلعه بعد فراغ لازمه فوت چهلم مهلت
خواست و فرمان صوبه داری اوده با دیگر عنایات و خطاب بهادری بنام گردهر صادر گردید در بعضی چون بر سر
وطن نوبندی از مدت راجه بهیم و راجه بدن سنگه هاده میان هم پرخاش داشتند چنانچه در ذکر سلطنت
محمد فرخ سیر شهید بزبان خامه داده دلاور علیخان را که از شیعیان رزم آزما و بخشی حسینعلیخان بود برای رفاقت
و اعانت راجه بهیم مقرر و مرخص نموده قریب شش هزار سوار که بیشتر از مردم بارهه و جماعه داران عمده کارزار
دیده بوده همراه داده در خلوت اشاره نموده که بعد فراغ بند بندی سنگه باتفاق راجه بهیم راجه جی سنگه و بر سر
صوبه مالوه رفته استقامت ورزند چشم براه رسیدن حکم باشند چنانچه آخر کار شیرازه این نقل جنال
فساد آنچه ثمر ندامت بار آرد بکار خواهد آمد و از آنجا که از طرف قرار و بنای صلح گردهر بهادر خاطر جمعی حاصل نمود حیدر
حیدر قلیخان بهادر را با جمعی دیگر و فوج شایسته برای تنبیه گردهر مرخص ساختند و شاه علیخان و محمد خان بنگش
و شیر افکن خان فوجدار کره را با جمعی دیگر بدان مهم مامور گردیدند اگرچه از حیدر قلیخان بهادر بعد رسیدن اله آباد
آنچه شرط سرداری و تردد نمایان بود اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر اختیار انفصال
مصالحه و جنگ بشخص سردار واحدی بود نزد حیدر قلیخان بهادر سرانجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه بطول
منجر نمیگردید اما از آنکه دیگر همراهان و سرداران بابت عزت قایم برای خود بودند و بدون صلاح رنجش هیچ احدی را
اختیار نمود و گردهر بقول و عهد سادات اعتمادی نمود و در هر هفته و ماه خبر خالی نمودن قلعه بوعده صبح و شام انتشار
می یافت و باز منجر بجنگ و محاصره میگردید مقدمه بطول می انجامید تا آنکه حسینعلیخان از آب چنبل گذشته اکبرآباد عبور
نمود اما نظر بر آنکه سه طرف قلعه اله آباد آب گنگا و جمنا داشت و گردهر در استحکام برج و باره قلعه و گرد آوری ذخیره
و مصالح جنگ بنهایت کوشیده بود و در شهر بسرکشی او در همه محالات خالصه و جاگیرداران عمده خلل
تمام پذیرفته بود و ملاحظه آن داشتند که اگر محاصره قلعه بامتداد کشد نقصان کلی در ملک و تحصیل مال و حال رعایای
صوبه جات رو خواهد داد و خبر خالی نمودن قلعه بوعده امروز و فردا به مرتبه بتواتر رسیده بود که [illegible]
و سید عبد الله خان غره ربیع الثانی سنه احد طرف دار الخلافه بر آمد و بعد پانزده روز که قبیله الکرام اجمیر از
دفتر روانه شاه جهان آباد گردیدند آخر خلعت و عده گردهر شنی نه که خلاف داب عزم سلاطین است بر گشته
آمد و در این مابین میان هر دو برادر بر سر اموال نقد و جنس اکبرآباد که بعد تسخیر ملکو سیر موافق قول مشهور کرور

فرزند جهان شاهی استقبال و ملازمت نمایند و همین دستور در همه امور رعایت خاطر هر دو برادر را مرعی میداشت
و مقرر شد که ابتدای جلوس از تاریخ قلعه سلطنت بادشاه مرحوم محمد فرخ سیر در دفاتر اعتبار نمایند و با هر دو برادر [illegible]
در ماه برای خرج نواب قدسیه حضرت مهد محل مقرر کردند و در بند و بست اطراف کلال بار و تعیین ناظر و عهده داران بدستور
هر دو برادر مغفور کوشیده خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص حلو روز سواری و باورچی و رکاب دار و فراش
وغیره عهده داران از نوکران سید عبدالله خان جابجا منصوب گردیدند و همت خان را که بوسیله چهار بیع خدمت عرض
حضور و معتمد آن اختر برج سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت ظل الله از راه کمال
فطرت و دانائی با او برفق و مدارا سلوک نموده در هیچ کاری بی استرضای او اقدام نمی فرمودند و برای سواری
نماز جمعه و شکار مختار نبودند و در روز سواری کوچ اطراف آن مهر سپهر اقتدار را اهالی و ار معتمدان سادات داشتند
و گاه گاه در دو سه ماه بنام شکار و سیر چمن و باغ یک دو کروه برده باز بدولت خانه می آوردند القصه چون از طرف
اطاعت چهبیلرام ناگر صوبه دار اله آباد خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار او که نسبت بهر دو برادر صاحب
مدار بظهور می آمد حسینعلی خان به قصد تنبیه او شبخانه بطرف اله آباد برآوردن فرمودند درین اوان خبر فوت
چهبیلرام بعنقار رسید حسینعلی خان در باطن اگرچه رسیدن خبر او از مد طالع خود دانست اما بحسب ظاهر اظهار
غم بر زبان آورد که افسوس سر بریده او را بشهرت شهر بر سنان ندیدند در همان روزی خبر رسید که گردهر
بسر دیا بهادر برادر زاده چهبیلرام که میر شمشیر است همان گفته میشد بعد فوت عموی خود در تهیه فراهم آوردن سپاه
و استحکام برج و باره قلعه اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر او اخر ذی القعده آن کوه درج صاحب قرانی را
از فتح پور نواح سواد مستقر الخلافه اکبر آباد آوردند بشهرت مهم تسخیر قلعه اله آباد و حل بستن پل بر آب جمنا و
تعیین فوج بطریق هراول نمودند و شبخانه بطرف آب جمنا فرستادند درین ایام خدمت صدارت
کل بنام میر جمله مقرر ساختند اما رنجیدند در همه امور ملکی و مالی و شرعی حتی در تعیین قضات بلاد و دیگر ارباب عدالت
میر جمله استقلال داشت که همه متصدیان جزو کل بادشاهی معطل بودند و چون آنکه سید بهمه انتها میرسید
در هیچ مقدمه دخل نمی یافتند تعلل مینمایند که روزی رنجیده شخصی را نزد عبدالله خان آورده تسلیم خدمت
قضای بلده از بلاد نسبه نموده سید عبدالله خان روبکی از حضار و مصاحبان گستاخ آورده تبسم کنان گفت
که رنجیده تا قاضی تجویز و مقرر ننماید از در جواب التماس نمود که راجه چون از نظم و نسق امور ملکی دنیوی فراغ
خاطر حاصل نموده الحال بانتظام کار و بار دینی پرداخته اند فاصل کلام بعد انتشار اخبار سرکشی گردهر و تعیین افواج

شفیعا و برادر مغفور او گذشته بود که اثر دیگر رسیدن ایام موعود او ظاهر گردید سید عبدالله خان مانوس
گشته اواخر ماه شوال غلام علیخان پسر خانجهان خالوزاده خود را از فتح پور برای آوردن اختر برج جهانبانی گوهر درج صاحب
قرانی محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه مرحوم خلد منزل که هجده سال از نهال عمر شریف او در چمن آباد
سلطنت نشو و نما یافته بود و بچهارده واسطه به امیر تیمور صاحب قران میرسید و از عهد جهاندار شاه [illegible]
در قلعه دار الخلافه بسر می برد و جوانی بود دریاروی نوخط با نواع خوبی و جودت طبع و ذکا و جوهر جلادت و رشادت
و فهم و فراست آراسته فرستادند قبل از رسیدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعه دار الخلافه
شاهجهان آباد آفتاب حیات رفیع الدوله به مغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت هستی ازین جهان فانی
بر بست ... بشادی گذار این جهان خراب . که زی جم شناسد نه افراسیاب . و تا رسیدن
بادشاه جوان بخت رحلت شاهجهان را یک هفته مخفی داشته بکفن و دفن پرداختند بار دیگر دهلی
معقد به فرحی و فیروزی پرتو شرف نزول محمد روشن اختر ساخت سواد فتح پور افگنده گردید و پانزدهم شهر
مذکور روز دوشنبه مطابق هشتم مهر ماه الهی سنه هزار و صد و سی و یک بعد انقضای یازده گهری روز در ساعت
محمود و طالع مسعود قوس که مشتری صاحب طالع به قوت منظر سعد تربیت در خانه دهم رعایت جلوس کرده بود
و بحکم اختر شناسان هندو قوس دلالت تام بر قوام سلطنت می نمود و زحل در خانه دوازدهم که بیت ا
لفرح اوست و برای منکوب و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درین خانه برای سلاطین اثر تمام دارد قیام
داشت تیر اعظم در خانه یازدهم که بیت الرجا و ظهور جوهر فدویت هواخواهان است پرتو افگن بود سریر آرا
هند گردید از سکه و سعید از نام مبارک ابو الظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی دام سلطنته سکه زر رونق
تازه بهم رساند و بر منابر بلند پایه مساجد خطبه باسم آن وارث سواد اعظم هندوستان خوانده شد و از
یمن جلوس میمنت مانوس نرخ غله رو بارزانی آورد و صاحبه زمان ملکه دوران نواب قدسیه والده مکرمه
آن مهر سپهر سلطنت که در غور امور ملکی و فراست و سلوک سرآمد روزگار بود سر رشته تقاضای وقت را
از دست نمیداد روزی که آن زبده دودمان صاحبقرانی به فتح و فیروزی متوجه فتحپوری شدند فرستاده ای
سید عبدالله خان و ملازمان رکاب و همه عمده واران و ورود نزدیک را به عطای خلعت فاخره سرفراز ساخته بود
بعضی که خلاف مرضی هر دو برادر دانسته باقی امیدوار انعام موقوف بر تقرب داشت و بعد یکماه که از شاهجهان
آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامگار روشن ساخت نظر بر پاس خاطر ذات قدسی مسعود کرم

و ممتاز محل که بعضی کارخانجات سربسته و ظروف طلا و نقره بسیار و چند هزار خشت مس برآمد برداخت و برای کیرد
آوردن نقد و جنس که تا دو سه کرور روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام کردید پانزده شامیانه
مقام نمودند که چند از جمله اجناسی که تحفه و پیشکش قیمت توان کفت یک چادر مروارید بود که برای بالای قبر ممتاز محل
صاحب قران ثانی بود و روز عرس و شب جمعه بر قبر آن معروف می انداختند و جواهر حق اختراع نورجهان برآمد که
که تکیه آن از طلا و حاشیه موصدار از یاقوت و زمرد قیمتی تیار کرده بودند بار العهده علی الراوی بهر حال از آن اموال
بهر ادر کلان سید عبدالله خان حصه و حصتی نرسید بعد چهار ماه تمام بکذارش خواهد آمد بیست و یک روز
عاید قطب الملک کردید و در وسط ماه شوال از اکبرآباد کوچ نموده با فوج بادشاه و سید عبدالله خان که چهار پنج روز پیش
از حسن علی خان نزدیک فتحپور رسیده بودند ملحق کشتند و راجه اجیت سنکه را باعث رفع کلفت و کوکشته مقرر نمودند
که فوجداری سورته صوبه احمدآباد براجه دهیراج مقرر باشد و صوبه داری احمدآباد و اجمیر ضمیمه جودهپور وطن راجه اجیت
سنکه مقرر کشت و [illegible] از [illegible] دار الخلافه [illegible] حد وطن راجه جی سنکه است تا کنار دریای شور که مراد
از سورته باشد تعلق بهر دو راجه [illegible] احکام شروع و کاوکشی از شهر سواد معمور تعلقه کفار
برخواست و شروع در تعمیر بتخانهای جدید و تخریب مساجد نمودند و از آنکه در لفقه بر آلهی رفته بود که هر دو
بادشاه یعنی هر دو برادر بهیچ از سلطنت بر نداشته ناکام بروضه جاودانی شتابند شاهجهان ثانی به
اسهال و مرض روحانی مبتلا کشت چنانچه مفصل بکذارش خواهد آمد و سه ماه و چند روز نام سلطنت بر او کذاشته
بعد جان بجهان آفرین سپرد

همینکه از جلوس شاه جهان ثانی عرف رفیع الدوله زیب بکاه و بیست روز کذشت بآزار اسهال که روز بروز بر
شدت مرض او می افزود مبتلا کردید فایده نبخشید چند آنکه حکما در علاج کوشیدند فایده نبخشید اگرچه سید عبدالله خان در
تیمار داری و غمخواری آنچه شرط احتیاط بود بکار می برد اما چون دو نطاق سلوکی که از هر دو برادر در ماده بادشاه مرحوم محمد فرخ سیر
شهید بظهور پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و بیقیدی که سادات بکار می بردند مرض جسمانی و روحانی علاوه
هم کردید و موافق مشیت آلهی می بایست که هر دو بادشاه جوان که چون دو نهال از سرداران در کلشن جهانبانی بصد امید نشو و نما
پذیرفته بودند بری و پاک از آلایش روزکار بهجوم سموم ناکامی پژمرده کشته بروضه جاودانی انتقال نمایند و [illegible]
آن ذرا السنه نسبت بسادات مقابل بمکافات اعمال اینها کفت شنید عام در آید [illegible] ماه و ده روز موافق

نیکوی نگه داشت ⁂ ذکر قصد فتح نمودن قلعه و شکست ⁂ القصه قطب الملک با فوج بادشاهی بسبب ایام برشکال
توقف کنان بقصد مقابله و مقاتله جی سنگه که او نیز از وطن برآمده از ملاحظه حصول افواج طرفین و اندیشه مال کار و انتظار خبر
تحقیق چهبیلا رام و دیگر کومکیان چهل کروهی اکبرآباد رسیده مقام نموده بود نزدیک متهره بفاصله تفاوت کروه از جی سنگه رسیده
جی سنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج بمدد نیکوسیر ندید وکیل برای عفو تقصیر و اظهار ندامت فرستاده در عرض از
اکبرآباد خبر رسید که ملّا بیسر بهوانی داس خانی که منشی نیکوسیر شده بود بموجب اشاره و طلب هزاریهای محصل بیرون
که یکی از معتمدان قلعه آمده دست ما گرفته به بروز وقت شب برای بردن بعضی هزاریهای مورچال نزد نیکوسیر از قلعه برآمد
و همان هزاریها او را مقید ساخته نزد امیرالامرا آوردند و از قلمدان بغل نوشته جات اکثر امرای حسنعلیخان بنام نیکوسیر
برآمد اگرچه امیرالامرا نظر بر تقاضای وقت مصلحت ندانست که با همه امرا آب رو ریخته پرده حجاب از میان بردارد و در
اخفای آن کوشید اما خطی که بمهر سید علیخان علیمردان خانی که همدم و محرم و همراز حسنعلیخان بود بملا افتاد در زبانها
نیز روایات مختلف بسمع گردید بهر حال او را مغضوب و منکوب ساخته جاگیر او را به ضبط در آوردند و عجیب
تر آنکه با وجود ظاهر شدن حیله واقعه اول که هزاریها با نتهال نمودند بعد از دو سه روز دیگر محمد عسکری نام برادرزاده نیکو
سیر باز فریفته قول و پیغام چورامن جات که مورچال طرف دریا داشت گشته برای رسانیدن مرد چهبیلا رام
با چهار پنج نفر که مبلغ نقد گرفته بانی بر دعوت بعد رسیدن به اله آباد قرار میان آورد از قلعه برآمد و چورامن
محمد عسکری را معه رفقا و صیلچی که به اشاره امیرالامرا گرفته بود به اظهار حسن تردد به حسنعلیخان رجوع نمود بعد دستگیر
شدن محمد عسکری و شنیدن ایلچی بردن وکیل راجه دهیراج جی سنگه و امتداد ایام محاصره و تمام شدن آذوقه قلعه
هزاریهای مایوس گشته دل و حوصله باختند و معرفت چورامن نام هزاری پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان
امان جان و آبرو گرفته کلید قلعه وا دادند و بیست و هفتم رمضان المبارک سنه مذکور قلعه مفتوح و نیکوسیر با دیگر متوسلان
معتبر گردید و تسلی امان جان دستگیر نموده نزد حسنعلیخان آوردند و متحمین که تمام هنگامه بر پا کرده او بود چون می
دانست که هیچ وجه جان بخشی او نخواهد شد و خفت تمام کشته باید گردید خود را به خنجر جان ستان هلاک ساخت و سر
او را بریده در لشکر گردانده روانه دارالخلافه شاهجهان آباد ساختند که در آنجا تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر
و در شاهجهان آباد سه روز نوبت دیانه فتح نواختند ⁂ کسی را بخت چون بر دارد از خاک ⁂ برد سیلاب
را مته و زخاشاک ⁂ دمی که یار دامن نیر کرد ⁂ دم عیسی دم شمشیر گردد ⁂ بعد فراغ از نیکوسیر امیرالامرا به ضبط خزانه و جواهر
و اجناس سیصد چهارصد ساله که از وقت سکندر لودی و بابر بادشاه در کوتهه ابو خصوص از اموال نورجهان بیگم

آبتیر برآمده انتظار خبر ارادهٔ راجه جهبلرام میکشید مقرون بصدق بود از بسیاری شهرت اخبار مذبوح قطب الملک
بادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجیت سنگه و دیگر امرا که جمله فوج از سی هزار سوار زیاده میشد اواخر شعبان المعظم
از دار الخلافه برآمده متوجه اکبرآباد و مقابله جیسنگ گردید و در همان ایام مهاراجه اجیت سنگه مهارانی صبیه خود را که در عقد محمد
فرخ سیر بود نزد خود با جواهر وافر و خزانه و طلا آلات که داشت و مجموع به کرور روپیه میرسید طلبید حالقبول امشهور تغییر
لباس در خبث مسلمانی داده ناظر و دیگر متصدیان بادشاهی را مرخص ساخته روانه وطن نمود و اینمعنی نزد ارباب [illegible]
و قاعده ستیجان با حمیت و اواب دانان باغیرت خلاف داب ناموس سلطنت و طریق مستقیم اسلام
بظهور آمده در زمان سلاطین سلف چنین تسلط راجها در تواریخ بنظر نیامده که خود را بعد در آمدن بشرف
اسلام و در آوردن بعقد ازدواج بادشاهان برده باشند القصه بعد رسیدن حیدرقلیخان بهادر به اکبرآباد به
اتفاق غیرت خان که چون شیر و شکر باهم آمیخته رفیق گشتند بمحاصره قلعه و پیش بردن مورچال و بستن دمدمه
پرداختن و متصل رسیدن حسین علیخان تردد ذاتی که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل تحریر آن نمی پردازد بسبیل کلام
از ضرب و صدمات گولهای توپ قلعه و مورچال طرفین خانه بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردیده و شکست
و ریخت زیاد بعمارات شهر رسیده امتداد ایام محاصره به سه ماه کشید و دوران محاصره روزی سه نفر افغان را که از
لشکر غیرت خان به قلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هر سه را دستها عقب بسته هر دو سر
ریسمان را دو دو کس گرفته بدم توپ داده بپرانند بدین هیئت دو نفر را بلوز دادند و در سیوم هم ساختند بسوی
هینکه آورده استاده نمودند وقت آتش دادن توپ گوله توپ بالای قلعه بدان توپ رسید که از صدمه
آن سر توپ قدری بلند گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب جان سر را پائین نمود و
دستهای عقب پشت بسته او از محاذی سر او بلند گشت در همان فرصت گوله توپ بر گره بسته ریسمان
مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل معلق او را برید اگرچه قدری آسیب بدست او رسید اما در آن گرمی
هنگامه فرو گرفتن دود که بر همه ناظران بریدن سر و تن او یقین بود فرصت وقت غنیمت دانسته چون تیر از
کمان جسته بچستی و چالاکی بدر رفته خود را از آن انبوه که همه راهی او حکم ملک الموت داشتند به سوراخ بدر رود
و آب ریز حصار قلعه رسانده تا خبردار شدن ازدحام جانی چون موی باریک گفته جان بسلامت بدر برد
آری اگر بجای باران تیر و سنان بارد و بجز اشجار و هم شمشیر آبدار گردد بحکم حذارک از بدن احدی نخواهند
برید ~ شب تاریک است و سنگستان و من مست ~ قدح از دست من افتاد و شکست ~ نگه دارنده اش

ملقب شاهجهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند مسوده اوراق تاریخ جلوس او به بیستم رجب بود یافته و بهادر و دستور
سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلا در امور ملکی اختیار نداشت و اطراف او را منصوبان قطب الملک
داشتند و در بر آمدن بیرون و ماندن در محل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و برای نماز
جمعه و شکار و کلمه و کلام نمودن با امرای حضور سادات و اتالیق با او دادن بود در ابتدای سلطنت او سیادت خان
خالوی محمد فرخ سیر شهید مرحوم که برهمون عقل تباه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد بر آمدن وجود در ارسال نان
نزد راجه دهیراج و بوستن نیکوسیر پرداخته زبان زد خلق گردیده بود و با وجود خبر یافتن سادات و بای زهر و منع بیان
آوردن ممنوع نمیگردید و کلمات لاف و گذاف زیاده از حوصله خود بر زبان می آورد مع هذا که قبل از انتشار خبر اراده
خاطر او عرصه فرصت خالی بود خود را جای نتوانست رسانید تا آنکه کار از طرفین بفساد و فوج کشی منجر گشت و بی
آنکه از و تردد بظهور آید بی آبرو گشته دستگیر گردیده و خانه او را بضبط در آوردند و امیر الامرا بعد خاطر جمعی از کار شایسته
شایسته خان اول برای مدد غیرت خان و محاصره قلعه اکبرآباد حمید قلیخان را ملقب به بهادر ساخته بطریق
هراول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان المعظم سنه مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و صمصام الدوله و ظفر
خان و دیگر امرای با نام و نشان که مجموع بیست و پنجهزار سوار داشت روانه اکبرآباد گردید و درین ما بین اخبار مختلف
از بر آمدن جیسنگه بقصد بوستن نیکوسیر و ملحق شدن روح الله خان پسر روح الله خان که بخدمت سمت
احمدآباد منصوب گشته روانه شده در راه بجیسنگه رفیق ملحق گردیده و تهورخان تورانی از شاهجهان آباد عنان قبل
برآمد بطریق ایلغار خود را به راجه رسانده امتناع ربانت و خبر حرکت راجه چهبیلارام نیز زبان زد گردید اما اصل نداشت
و از همه مسند ارفرصت اراده مدد نیکوسیر خیانت و نظام الملک بهادر نیز درین ماده خود را آشنا ساخت حرکت
و اکثر مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سوخته ناموافقت روزگار بودند و بسیاری از سبب آنکه دل
آنها برا ز آتش بیداد تسلط هر دو برادر و اختیار راجه رتنچند بد کردار بود دست آویز زبانی فقرای مجذوب و
سالکان صاحب کرامات و گوشه نشینان و اصل بالله و فال کلام الله و تفعل خواجه حافظ و خواهای صحیح
در مالات و منجمان کذاب نقش سلطنت نیکوسیر را در دل و زبانها سکه زد نموده در مجالس و محافل خبر
های مختلف بی اصل از بر آمدن نیکوسیر بصورت فقرا و رسیدن نزد راجه دهیراج و حرکت راجه اجیت سنگه و راجه
راان و چهبیلارام با سی هزار سوار و روانه شدن فوج نظام الملک به آب نربداه ور در زبان داشتند از جمله اخبار
مذکوره حرکت راجه دهیراج جیسنگه سوائی با نه ده هزار سوار و هر دم دیگر که با او قسم آمده بودند و کسی زلی از

آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهم رسید و راجه ذهیراج در هیبت برآمدن پرداخته انتظار خبر حرکت و رفعت
چهبیلارام از الهٰ آباد و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید و چهبیلارام را دران ایام با یکی از زمینداران
محمد مفید بیشه تعلقه سرحد صوبه داری خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات از شنیدن این خبر
بدان زمیندار رحم اشاره زیاده پرخاش نمودن با چهبیلارام بهادر بوعده های لطف آمیز مینوشتند و از
هر طرف مردم و اتفاعه طلب بکار که دانی آنها از اطوار ناهموار روزگار و وضع آفاقی سادات مانند و انابهای انار
خون لعنة بود هر چه میخواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه ذهیراج و چهبیلارام و فراهم
آمدن زمینداران محمد و دیگر بد ذمیکوسیر شهرت تمام میدادند و بادشاه رفیع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود
اگرچه حکما لطف نموده سادات در علاج او میکوشیدند اما چون برای مدقوق هیچ معالجه بهتر از تفریح طبع و شنیدن
نغمات راحت فزا و حکایات فرحت افزا و مشاغلی که بلال دل و مکروهات روحانی منتج نگردد نمی باشد
و آن بادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویری داشت که بر تخت مستور
طلسم طبیعه نموده باشند و اطراف و دور او را چنانچه مذکور در آمد منصوبان قطب الملک داشتند و از این الم
غم روز بروز بر مرض او می افزود و دوا سودی نبخشید و شدت مرض روحانی علاوه آلام جسمانی میگردید تا آنکه
کار بتغیر حال و اختیار نمودن سفر آخرت بی آلودگی وبال لازم ملزم ریاست کشید و خبرهای غم فزای اکبرآباد
مزید الم و کدورت خاطر گردید و بتبه مرض رو بشدت آورد که هر دو برادر در فرستادن بجوبر سلطنت بنام دیگری از
بادشاه و شاهزادهای محبوس افتادند و خواستند از روی قرعه اجل رسیده دیگر را بعد انتقال و ارتحال
او بر تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعیانی مرا که مراد از رفیع الدوله باشد
بسلطنت بردارند و در حیات من سکه و خطبه بنام او بنویسند باعث کمال خشنودی و قبول احسان
من خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله رفیع الدرجات که با شش ماه
نیک میخواست از این سرای بی اعتبار فانی در کمال نشو و نمای جوانی بروضه جاودانی شتافت سه ماه
و ده روز نام سلطنت بر او بود ... الامان زین سپهر شیشه گون ... داد از این روزگار بوقلمون
یک نم آب امید چشم مدار ... زین خم خالی و سبوی نگون ... نزدیک درگاه حضرت قطب الدین مدفون گشتند
[illegible]
شب بیستم ماه رجب سنه [illegible] هجری خورداد ماه الهی رفیع الدوله را که یکم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود

ناگر صوبه دار الهآباد که از مسلمان فرخ سیر بود برای معاونت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب نمود و سردار
مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که درین ایام به اکبرآباد رسیده بتعلقه صوبه داری خود میرفت نیز رجوع
آورده خواست استمداد و اعانت درمیان آورد و براستی مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق
این مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر تا مقدور در دفع فتنه و سلامت روی میکوشید
و تن بقبول معاونت این کار نداد بهر حال نوبتی شر این مقال بمشام سادات رسید و مسعود خان نام را
خفیه قلعه دار ساخته بشهرت خدمات دیگر اکبرآباد و باتفاق داد در دادخان که میر تزک قطب الملک بود برای
آوردن خزانه اکبرآباد که میان عوام برای تحویل ساختن نیکوسیر زبان زد گردیده روانه ساختند تا رسیدن نام بردها
به اکبرآباد مترصد بامید امداد و رفاقت راجه دهراج و راجه جهبلرام و دیگر راجپوتیه و زمینداران و افغانان که
برای اینها نامه و پیام طلب اعانت رفته بود با هزاریهای قلعه همداستان شده صفی خان قلعه دار را که از خاندان
با نام و نشان اسلام خان بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته بیست و نهم جمادی الثانی آن سال اندرون
قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق این مصلحت بودند نیکوسیر را بسلطنت برداشتند اگرچه تقاضای رای
صائب آن بود که چون دران روز زیاده از هفتاد و هشتاد سوار همراه غیرت خان سوبه دار حاضر نبودند و باقی جمعیت
اطراف برای امور ملکی فرستاده بود با جمعیتی که مردم احشام بازو و متصدی بادشاهی که با اینها همراه گشته بودند عامل
بر سر غیرت خان تاخته قید ساخته و بهر وجه که اتفاق می افتاد خاطر از وجه جمع مینمودند و نیکوسیر را برآورده تا رسیدن
خبر به هر دو برادر و نزد راجه دهیراج به امیر که از آنجا هفت هشت منزل پیش نبود میرساندند احتمال ضعیف از اسلام هم
آمدن دیگر زمینداران و افغانان توامن دار بود اما چون اعتماد بر چنین رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد
نشاندن او بر تخت بزدن گولهای توپ از بالای قلعه بر دار الامارت غیرت خان را که در آنجا بود خبردار
ساختند و غیرت خان از شهر برآمده بیرون خیمه زده به هر دو برادر نوشته جات مصحوب قاصدان بادپیما فرستاده
بر حقیقت اطلاع داده خود بگرد آوری لشکر متفرقه و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر دار الخلافه
وسواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت و همان روز راجه بهیم و چورامن جات
را دیگر جمعی از افواج همراه داده بدستور غیرت خان روانه ساخت اسلام خان برادر صفی خان را با پسران صفی
خان که در شاه جهان آباد بودند طلبیده مقید ساختند و جاگیر تغیر نمودند و هفتم ماه رجب امیر الامرا با فوج شایسته
برآمده در باغ بوله متصل شهر دایره نموده و غیرت خان را از پیوستن چهار پنج هزار فرستاده به هر دو برادر فراهم

هر دو صاحب مدار ما خود رام ساخت و در تعیین ماده شورش اکبرآباد که مفصل نگارش خواهد آورد و میان
آمد لهذا امیر الامرا شفیع حرایم حیدر قلیخان در اطاعت امر و سلوکی که بایست چنان با حسنعلیخان موافق تقاضای
وقت جوشیده خود را از هواخواهان بی ریو و رنگ وانمود و نقش خیرخواهی و کارطلبی او در خاطر امیر الامرا نشین
گردید و عداوت بمحبت مبدل گردید و او را مشیر و همراز خود ساختند و در همین اوان یعنی غره رجب سنه هزار و سی و یک
از سوانح اکبرآباد بظهور پیوست که هزاریهای قلعه اکبرآباد بست و نهم جمادی الثانی نیکوسیر نام پسر محمد اکبر نبیره خلد
مکان را که در قلعه محبوس بود به سلطنت برداشتند و غیرت خان را که صوبه دار اکبرآباد بود بضرب توپ
از عمارت دار الامارت برآوردند تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد اکبر پسر خلد مکان یعنی
ورزیده بود خلد مکان نیکوسیر پسر شیرخواره او را با دو دختر مقید ساخته بقلعه اکبرآباد فرستاد و هر دو دختر به شاهزاده
رفیع الشان و شاهزاده جهان شاه پسران بهادر شاه منسوب گشتند و نیکوسیر در قلعه مذکور چهل سال با کامی
بسر برده دو متر سین نام زناردار که از متوسلان نیکوسیر گفته میشد و با هزاریهای قلعه رابطه داد و دست داشت
و از معالجه بعضی مرض و زخمها وقوف حاصل کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن بعقد فاسد عازم دار الخلافه
گردید آن سرمایه فساد آمده بوسیله بعضی مصاحبان حسنعلیخان و هم قومان خود بخدمت امیر الامرا آمد و رفت در رو
شناسی بهم رساند چون حسنعلیخان بسبب زخمها گاه گاه محتاج دوا و معالجه میشد مدت آورد و خوف خطاب
در خلوت راه حرف زدن بهم رساند و با بعضی همدمان محرم خود را همراز و مسارز و انموده برارادۀ امیر الامرا اطلاع
یافته از راه کم ظرفی جرات نموده بوساطت هزاریهای حسنعلیخان که با هزاریهای قلعه اکبرآباد در رابطه خویشی و رسل
و رسایل داشتند بفکر و خیال نام کاری افتاده فی اثنای استحکام شروت کار بر دارند و نظر بر مال سرانجام کار نمایند
با دو سه امیر نامی را با خود در رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازی طفلان دانسته بوکالت نیکوسیر که آن
محبوس مایوس از هوا و هوس و روزگار نزاع اصلا ازین مقدمه خبر نداشت سعی بهبان آورد که اگر نیکوسیر را
به سلطنت بردارند از جاده اطاعت قدم بیرون نخواهد گذاشت چون این معنی از ملاحظه افشای راز حلاف
مرضی حسنعلیخان ظاهر گردید او را معضوب ساخته از مجرا ممنوع نموده در فکر معتمد ساختن او افتاده متربص
که از کینه رندان فتنه انگیز بود بهیکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار نموده در ما بین وصنی که بر بادشاه شهید آن
هنگامه گذشت و شورش سلطنت در میان آمد خود را نزد راجه و هراج جیسنگه سوائی رسانده بعنوان اقدام
بعد استحکام عهد و پیمان مدد در باب برداشتن نیکوسیر خط راجه دهراج دنوشته خود برای راجه چهیلا ایبادر

سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سر به اطاعت فرود نمی آوردند و برای فراهم آوردن
خزانه دور دست افواج تعیین فرمایند و از کم بودن منصب و یومیه ارباب معاش مذکور و امانت بدنامی حاصل
کنند فرصت آن نداشتند که بکار دیگر ارباب حاجت پردازند و راجه اجیت سنگه که در همان ایام مبلغ کلی
از نقد و جواهر گرفته رخصت احمدآباد گرفته بود از طرف ورسته بازار که عبور مینمود کلمات لا یعنی و دشنام صریح از زبان
اوباشان و جلهای بازار گوش او میرسید و میگفتند خونبهای گرفته میخواهد بار دیگر سپاهی از این شهر برآید از شنیدن
این نغمات تنگ آمده یکدو نفر را حکم گشتن سر سواری نمود در روز دیگر چند نفر کشمیری را بدین تقصیر گرفته نزد بوده
سادات برخر سوار نموده تشهیر دادند در تماشای نداهای دهل زن و غلوی آواز طفلان کشمیری نفرها دادین نغمه با دیگران
همزبان میگشتند که برای حرام خواران بد اندیش همین بس است هنوز از خون ناحق پادشاه شهید پانزده روز نگذشته
بود که خبرهای مختلف فساد انگیز قلعه اکبرآباد که تفصیل آن خواهد بود بر پرداخت زبان زد مردم عام گردید و روانه شدن
راجه اجیت سنگه موقوف شد و در همین آوان رسیدن حیدر قلیخان که متصدی گری بندر سورت داشت
و صوبه‌داری احمدآباد نیابتاً از طرف صمصام الدوله داشت اتفاق افتاد هرچند که بسبب گردآوری اضافه‌های
محصول بندر و محال خالصه که اعانت خاندوران بعهده خود گرفته بود خود را نزد پادشاه نیک نام ساخت
اما از بعضی سختی اطوار او که سبب امیر حضور فرود نمی آورد و در ایام دیوانی دکن بر نجابت خان خانان میر جمله
که در آن ایام [illegible] او بود سید عبدالله خان را از خود ناراضی داشت و در بندر سورت و احمدآباد دیگر متصدیان
پادشاهی و جاگیرداران از و ناراضی بودند و شکوه گشتن بلب و اسپ سکار بندر بسیاست تمام بعلت
بازیافت زر حسابی و غیره جی سرکار و سیاست نمودن جمعی بوسیله منع سرکرات و دیگر نسق ملکی متواتر
بحضور رسیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید عبدالله خان بمیان می آمد حواشی مجلس زبان بشکوه او آشنا میساختند
روز بروز بر مزید ملال قطب الملک می افزود و بهذا سید عبدالله خان او را معزول ساخته انتظار کشید و قرار
داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بد رخصت رسد اما از آنکه ستاره طالع او در آن روزها در اوج بود
و آوازه رشادت و جوهر تردد و کارطلبی و کاردانی او بعد موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راناه احمدآباد
با صفدر خان بابی نموده با وجود فراهم آمدن چهار پنج هزار افغان و ده هزار کولی جنگی که سیوم حصه آن
جمعیت با حیدر قلیخان نبود بر و غالب آمد گوش امیر الامرا پر گشته بود بعد رسیدن اکبرآباد با عزت خان
همشیره زاده هر دو برادر که صوبه‌دار اکبرآباد نموده بودند سلوک نموده بوساطت او و راجه رتنچند و دیگر همدمان

هزار بیچاره دیگر از چندین قوم پایمال جور زمانه گردیدند سوای بدعاقبتی و جهل نوبت جمل هرچه توان نمود لیکن سخن در ذات
که هرچند هر دو برادر برین اراده مذموم کمر بستند با بستی که همان روز اول بعد دستگیر نمودن بی آنکه بچندین عذاب
شدید مبتلا ساز زندان گرفتار دام بلا را ازین تنگنای سرای فانی فارغ می ساختند لیکن نزد عقلا ظاهر و مبرهن است
که در عالم مکافات و عدالت منتقم حقیقی آنچه از ان بادشاه بر انتمای بدعاقبتان دیگر بر دیگران از بدعت کشیدن
چندین نفر مظلوم و مکحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بی گناهان معموم گشته می بایست که تلخی الم
هر یک بر او بگذرد تا بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار ناظران از نتائج آن اعتبار بردارند و بدیده تامل غور نمایند
که بعد این حادثه بر ان بادشاه شهید مرحوم در اندک ایام بر ان مدعیان دودمان صاحب قران بلا مهلت
فاصله چه گذشت و از آنچه کاشتند چه محصول برداشتند القصه بعد این واقعه آنچه از خزانه و جواهر و مرصع
آلات و فیلان و اسپان بادشاهی بود بتصرف و اختیار خود در آورده هر آنچه خواستند انتخاب نموده
داخل کارخانجات خود حصه رسد هر دو برادر نمودند و از آنکه سید عبدالله خان به محبت زنان و عشرت
نسا نهایت رغبت داشت دو سه زن حور لقا از جمله محرمان حرم سرای بادشاهی پسند نموده بتصرف
خود در آورد هرچند که از زیادتی حرص و خواهش شهوت رانی قریب هفتاد و هشتاد زن خوش ادای
حور تمثال فراهم آورده با آنها بزم عشرت می باخت اما اینکه بعد این سوانح روزی باشی بدون تهلکه و دو سه
آفت جان و ابرو هر دو برادر را دل کامرانی نموده لذت زندگانی در یافته باشند میسر نیامد و اولا میان
هر دو صاحب مدار محبت اخوت به کدورت باطنی و سواس غلبه تسلط هر یکی بر دیگری مبدل گردید
و زمام اختیار امور ملکی به نسبت وزارت هرچند بحسب ظاهر بدست برادر کلان بود اما امیر الامرا حسین علی خان
که در شجاعت و تهوری و کاردانی و معامله فهمی [illegible] بمرتبه داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود
به برادر کلان نمیگذاشت و بیشتری از امرای جلادت پیشه کار طلب را برعایت و اعانت با خود رام و
رفیق ساخته اختیار بند و بست ملک را طرف خود میکشید بدین سبب در السنه و افواه عام
اقسام گفتگوی ناموافقت برادران زبان زد میگردید با وجود غبار خاطر بینابین آمدن بحسب ظاهر
از ملاحظه دو عناد معاندان دیگر مرتبه سر رشته اخلاص و الفت و اخوت از از دست نمیدادند
که دست و زبان رفته جویایی واقعه طلب دراز توانند گردید و سوای آنکه ضبط اموال امرای معتوب
منکوب بر دارند و بکردار داوری خزانه و جواهر در روز نزدیک صرف اوقات نمایند و برای سپاه و یاد

برمی آورد و حرفهای ناگفتنی می گفت هر دو مدعی مدعا فنت خبر یافته فرمودند که تسمه کشیده زود فارغ سازند وقت
تسمه کشیدن هر دو دست تسمه را گرفته دست و پای لاحاصل زدن گرفت محصلان جلاد پیشه بضرب زدن
چوب دستهای او را از کار انداختند تا ازین جهان فانی بصد حسرت و ناکامی درگذشت برخوان
و هر دو دست ارادت مکن دراز کالوده گشت اندر سر این نواله را اگرچه در السنه شهرت تمام دارد که دران حضرات
سر کارد و خنجر به بدن او نرسیدند اما آنچه از زبانی صاحب اهتمام امام شهادت آن بادشاه مغفور
مرحوم که رفت کنان با اظهار ندامت و مجبور بودن نقل مینمود و محرر سوانح مسموع نمود کار زدن خنجر و کارد
نکشید بهر حال بعد دوازده پهر کفن و دفن پرداخته تابوت برای بردن به مقبره همایون برآوردند و دو سه
هزار زن و مرد خصوص لچهای شهر و فقرا که از فیض یافته بودند پیش تابوت گریه و تعزیت کنان و دشنام
دهان با گریبانهای چاک خاک بر سر کنان می رفتند دلاور علیخان بخشی و سید علیخان برادر بخشی سید
عبدالله خان که مامور بهمراه رفتن تابوت گردیده بودند اهتمام بزبا جمعی از اعیان شهر رفت کنان مجبور در
رفاقت بودند و سنگ بر پالکی و اسب سواری اجماعه می انداختند و نان و پل سیاه که خیرات بفقرا می
دادند نمی گرفتند و روز سیوم جمعی از لچهای گدا پیشه بر سر چبوتره که بادشاه مرحوم را غسل داده بودند فراهم
آمده طعام و اذخیت بفقرا خورانده مجلس مولود نموده تا صبح احیای شب بجا آوردند عجب سر مکافات
خانه درگاه الهی است که هر چندان هر دو رفیل بدنام کن سادات بارهه از ملاحظه جان خویش که توهم
بیش نبود پاپا الغرضی که نظر بر افعال و کردار ناصواب و نافرمانی ورزیدن آنها بخاطر بادشاه اراده
تادیب و عزل خدمت آنها می آورد باین راه یافته باشد بدین مرتبه نمک حرامی بظهور آوردن و اسمعی را
منظور نداشتن که حق نمک آنست که هر چند حق طرف نوکر ثابت باشد و از آقا بی تعدی ظاهر گردد
باید که جان و مال و آبرو فدای راه خداوند نماید و بدنامی آقا کشی و نمک حرامی ابدی برای خاندان خود
حاصل ننماید اگرچه این حسن عقیدت و فدویت مخصوص ترکان ایران است که سر و جان قربانی و نثار
راه ولینعمت بدل و جان نمایند بدین مرتبه حق نمک منظور داشتن ازین فرقه هیچ بار دیگر در تواریخ بنظر نیامده
و شنیده و مشاهده نشده اما باین عداوت در اختتام جان امر قبیح اقدام نمودن و بدین زشتی در
انتهای نمک حرامی جرات بکار بردن و از بدنامی و ملامت تا روز قیامت نه اندیشیدن که آخر کار باعث
خرابی و برانداختن تمام خاندان بارهه گردید بلکه بشومی رفاقت آن جماعه چه بجا که از پیش خواهد در آمد چنانچه

ورود آمد و انتظار انجام وضع سلطنت می کشید باز نزد خود طلبیده از سرنو خلعت استقلال بحال داشتن قدیب
موافق تجویز سابق داده تسلی او پرداخته نظر بر دفع فتنه حرص فرمودند و فوجداری مرادآباد بنام سیف الدین علی
خان برادر خود مقرر ساختند و محمد رضا نام را قاضی القضات حضور و امیر خان خلد مکانی را که صوبه دار اکبرآباد بود صدر
الصدور نمودند و بعد یافت خانی خوانی بیرم امانت خان و دیوانی خالصه بنام راجه بخمل دیوانی تن سرافراز یافت اما همه
متصدیان ملکی و مالی حتی ارباب عدالت فی الحقیقت نایب بی اعتبار راجه رتنچند بودند و همت خان را که
از محرمان بهادر سید عبدالله خان گفته می شد مشرفی دیوانی خاص و مغلی و اتالیقی بادشاه با خدمات دیگر
مقرر فرمودند و در خدمات دیگر صوبه جات و دروست براتی برهم خوردن نسق القدر تغیر و تبدیل راه ندادند
مگر قلعداری ماند و در ان از رحمت خان پسر امیر خان که از خاندان با نام و نشان بود و در رتبه و تادیب مفسدان کوه
نشین و قطاع الطریقان آن سرزمین و نسق حوالی با تعلقه فوجداری خود بواقعی کوشیده سرانجام مبدا دو وقت
آمدن حسنعلیخان از دکن جهانجه بگذارش آمده در ملاقات بودن و دیگر تقدیم خدمتگاری از کوتاهی بظهور آمده بود تغیر
نموده به خواجم قلیخان تورانی مقرر ساختند و راجه اجیت سنگ که صوبه داری احمدآباد به دستور سابق بحال داشته بودند
میخواست رخصت احمدآباد حاصل نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت نجات یابد میسر نماید
در نصفی که دو ماه از حبس بادشاه مرحوم مظلوم گذشته بود از انکه در ان مکان بانواع شکنجه عذاب و مبتلا به اقسام
بلا بسر می برد و بروایت مشهور با وجود مکحول ساختن نور باصره بالکل زایل نشده بود و از راه ساده لوحی و حب
ریاست که دیدان کور دشمن جان و ایمان چندین هزار زرقانه دانست که مدعیان سلطنت بعد انجام ایام
گذشته داده تکلیف باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر به امور سلطنت پرداختن بمیان می آورد
و گاه به عبدالله خان افغان که به نگاهبانی آن بادشاه زنده بگور مقرر نموده بودند به تملق پیش آمده امیدوار
منصب هفت هزاری ساخته مشورت بر آوردن خود و رساندن نزد راجه جی سنگه سوائی وسیله
نجات خویش میدانست و اینها به اراده ما فی الضمیر او اطلاع یافته صاحب مداران سلطنت را خبر میدادند
تا آنکه برادرهای دیگر بدنهاد صاحب مدار بفکر قطع شجر حیات آن بادشاه ساده لوح مظلوم افتادند و دو بار
مسموم ساختند کارگر نشد دفعه ثانی یا ثالث که اثر بخشید چون جان بخشی سختی زود بر نمی آمد نظر بر انتهای
نمک حرامی هر دو برادر که با وجود کفالت قسم کلام الهی در حق او نمودند تاب حوصله و صبر نیاورده از زبان
کلمات درشت و غضب آمیز نسبت به هر دو برادر و نمک بحرام و کلام الله که جزا سزای حرام خواران تا قال

[illegible]

بعد خاطر جمعی از طرف بادشاه مظلوم معصوم در همان کرنی دار و گیر که از هنگامه [illegible] اندرون و بیرون قلعه شهر پرآشوب
بود نهم ربیع الثانی مطابق دهم اسفندار ماه الهی یک پاس و چهار گهری از روز چهارشنبه گذشته سنه هزار و صد و سی و
یک هجری شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات پسر خورد رفیع الشان بن خلد مکان بهادر شاه نواده گرامی
خلف خلد مکان که بیست سال از مراحل عمر او طی شده بود وارث تاج تاریخ ولادت او یافته بودند و مدتی [illegible] بود از حبس
برآورده بسبب شورش عام و غلبه ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت و آرایش و زینت نیافته
با همان لباسی که در بدن داشت مالامال مروارید کردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای شادیانه برای دفع فساد و
آشوب شهر بلند ساخته ندای امان در دادند و قطب الملک با همدمان خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه ماندن
قرار داده به سر دروازه‌ها و اطراف دیوان خاص و عام همه جا مردم خاص معتبر خود منصوب نموده از خواجه سرایان و
خواصان و دیگر عمله فعله کارخانجات منجمله نوکران اعتمادی خویش مقرر ساختند در دیوان اول روز جلوس آرزوی
راجه اجیت سنگه داماد کش و راجه رتن چند شدید العواقب حکم معافی جزیه نمودند و احکام امن و امان سلطنت
به اطراف صوبجات روانه ساختند و اعتقاد خان را بخفت و خواری تمام مقید ساخته جاگیر و خانه او را که با وجود
تغیر نمودن نقد و جواهر از زر سرخ و سفید و طلا و مرصع آلات و ظروف نقره مالامال بود به ضبط در آورده باز
برای تحقیق و بازیافت جواهر و مروارید عطا کرده بادشاه خفت میرسانیدند همچنان جاگیر پسران سادات خان و
شایسته خان که خسر پوره و خالوی بادشاه مظلوم میشدند و سید صلابت خان داروغه توپخانه و افضل
خان صدر و همدمان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند الامراء [illegible] و جاگیر صوبه راجه اجیت سنگه زوجه محمد فرخ سیر
بادشاه برای خاطرداشت راجه بحال داشتند و منصب داران والاشاهی که بسیاری بقرار پنجاه روپیه در ماهه
و بعضی زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقدی یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثری با امید یافتن و جاگیر خود را در جرگه منصب
داران محسوب مینمودند اظهار [illegible] نمودند که هر که اراده نوکری دارد در سرکار مشغلیان اسپ بداغ رسانیده
موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سرا سری میگرفته باشد و بخشی گری دوم را باسم اعتماد الدوله بحال
داشتند و بخشی سوم بنام ظفر خان از تغیر سیف الله خان مقرر نمودند و دفتر بخشی چهارم [illegible]
و صوبه مالوه به نظام الملک بهادر فتح جنگ که نظر بر نیرنگی وضع روزگار قبول نمی نمود بعد از عهده همان عمل
عزل ارزانی داشتند و سربلند خان مبارز الملک که قبل از تبدیل سلطنت بکابل مرخص شده باز ده کروهی [illegible]

کاں آن هنگامه رسید بتفصیل این اجمال آنکه چون بادشاه مظلوم خود را به محل رسانند سید عبدالله خان و راجه اجیت
سنگ سنگدل با جمعی از افاغنه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون پردهٔ ظلمت شب برداشته شود و علم جهان افروز صبح
افراشته گردد نزاد فلک دغل باز چه نقش تازه بر روی کار آرد شب باحتیاطی که بایست مابین بیم و رجا به پایان
رسانیدند همینکه آفتاب رفیع الدرجات جهان تاب با تیغ دو دمه سر از جهروکه مشرق برآورد و بیرون قلعه هنگامه
شهرآشوب چنانچه بگذارش آمده زبان زد خاص و عام گردید هرچند خواستند که بادشاه را به افسانه و افسون
معام از محل برآرند فایده نبخشید و کنیزان کیشی و ترکها مستعد جنگ شده آخر کار افغانان و چیله‌ها به پشت کمی
نجم الدین علیخان و بعضی نمک بحرامان دیگر به محل درآمدند و بادشاه محمد فرخ سیر را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه
کنار بام محل پنهان شده بود و چند زن محل راحفظت رسانده نشان یافتند به بیحرمتی تمام کشیده برآوردند والده و
زوجه و صبیه و مهمان دیگر که اطراف آن شاه معصوم مظلوم هاله وار فرو گرفته بودند در پای افغانان و چیله‌ها می افتادند
و منت و الحاح مینمودند و آنچه در آن هنگامه رستخیز قیامت و آشوب که در هر طرف و گوشه محل برخواسته بود
از تاراج و به باد رفتن زیور و آبرو گذشت زبان قلم در تحریر بتفصیل آن قاصر است بهر حال آنچه بر فروغ دودمان خا
ندان صاحب قران از ان سنگدلان نمک بحرام گذشت در هیچ زمانی از ازمنه و در هیچ بادشاهی از سلاطین
سلف که جان و آبرو و ناموس بر دلکیان سوهن تلف در آید رو نداده القصه از میان انبوه زنان به بیحرمتی
تمام کشان آورده محبوس ساخته در حبس خانه که بالای ترپولیه اندرون قلعه بصورت قلعه پوشیده چون گور
مظالم جای تنگ تاریک برای محبوسان که خواهند ـ انواع شکنجه عذاب نگاه دارند ساخته بودند زنجیر کرده در
آوردند و در آن کنج غم و الم که سوای یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر رفیق و همدم
نبود محبوس ساختند ـ هیچ دیدی که درین بزم دمی خوش نشست که در آخر صحبت به ندامت
برنخواست سلطنت برضا محمد فرخ سیر شهید مرحوم سوای یازده ماه سلطنت جهاندار شاه که در ایام
سلطنت خود در دفاتر ثبت ننموده بود شش سال و چهار ماه و کسری بود تاریخ این حادثه و عزل و نصب
که بحکم بادشاه لم یزل یکی از تخت بتخته شکنجه اجل منجر گشتن گرفتار گردید و دیگری بعد از هفت نیم سال
از حبس خانه برآمده بر تخت جلوس نمود فاعتبروا یا اولی الابصار [illegible] فی الواقع هر که از دل و گوش
هشته بنوش و دیده بصیرت غور نماید باید که از گردش زمانه ناهنجار روزگار ناپایدار اعتبار تمام بردارد
و دل بدین عجوزه شوهرکش ننهد ؎ ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ ـ ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

پیوسته باشند قریب هزار و پانصد سوار پیاده باسنبها نام سردار فیل سوار معه دو سه هزار گروه که نام دیگر زهر تیغ

ابدار آمدند و بسیاری زخمی گردیدند و اجمعی محض از فضل الهی روداده والا قشر زندان آن مدبران فتنه‌های بی شمار

سرمایه لاف و گذاف مینمودند که به پای تخت دهلی رفتیم و بعد دو بامردی مرهته بادشاه هند معین گشت و دیگری

سرآرای هند گردید الحاصل چون درین هنگامه جهان آشوب که خبر فرار و کشتن از انتشار یافت و خبرهای فساد

افزای اندرون قلعه خصوص از کشته شدن سید عبدالله خان در هر کوچه و محله زبان زد مردم عاد گردید

غازالدین خان غالب جنگ و سادات خان خسر بادشاه معه پسر از خانه خود سوار شدند و اعتقاد خان و سید

صلابت خان داروغه معزول توپخانه و میر مشرف که از نوکران عمده حسینعلیخان بود و منوهر هزاری بادشاهی

با دو سه هزار مردم احشام طرف بازار سعدالله خان معه که آراسته از نفوخ کشیها و انتشار اخبار قلعه

در استقلال اکثر جماعه داران عمده سادات خلل بر ریخت و همراه حسینعلیخان سوای سی صد چهار صد سوار

که دل و حوصله آنها بحال بود نماندند و چهار پنج هزار سوار که اطراف باسی دری در فکر فرار بودند از رسیدن

اعتماد الدوله و پیوستن به حسینعلیخان استقامت ورزیدند و نظام الملک چون دید که کار از دست رفته

بعد و عقل دوربین فایده در حرکت ندانسته ناچار خانه نشین گردید و خاندوران بزرگ خانه پریشان مدار امیر الامرا نظر

بر هنگامه و فساد بیرون به سید عبدالله خان تاکید انفراغ مقدمه گفته فرستاده فوجها برای مقابله و دفع

فساد نامبردها تعین نمود و از خبر جسارت و غلبه قطب الملک اندرون قلعه افواج دل باخته بر هم خورده بیرون

بازنه اسم آمده مقابل غازالدین خان و سادات خان موسیه که تا چاندنی چوک جلو ریز رسیده بودند حلوا کر

گشتند و شروع بزدن بان نموده صدای دار و گیر بلند ساختند ز رواج جسله رخ فیل غالب جنگ از صدمه

بان برگشت و از اسپ تازی سادات بارهه بساط فراهم آمده سوار و پیاده غالب جنگ مغلوب هراس

گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات خان بزخم کاری برداشت که بهمان زخم اشامت اجل گردید و در [illegible]

شمس اغرخان که از شیعان مشهور و صاحب برادری بود با جمع از مغلان سوار شده دروازه بروی اغرخان

بستند ناچار معاودت نمود و اعتقاد خان باهمراهان طرف چوک سعدالله خان نزدیک خانه خود جرأت حمله

نموده مورچال بسته دست و پای بجا زده آخر دل باخته جای خود آمده دستگیر گردید و از سامت او از دهام چند دو

کان رسته بازار سعدالله خان بتاراج رفت هنوز بازار دار و گیر گرم بود که شادیانه جلوس شمس الدین ابو

البرکات رفیع الدرجات جناب معصل تخت [illegible] می برد [illegible] آوازه گشت و منادی الامان بگوش هوش جهت

برآورده خبرهای مختلف راست دروغ از کشته شدن سید عبدالله خان و دیگر هنگامه وحشت افزا بر السنه عوام
جاری گشت و اعتقاد خان و بعضی امرای بیخبر از مآل کار طرف بازار سعدالله خان بقصد مقابله امیرالامرا خواستند سوار شوند
از شهرت سواری آنها و رسیدن و پیدا شدن نشانهای اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر که از راه زمانه سازی و بخت
کاری بقصد رفاقت حسین علی خان از خانه برآمده بود بدون آنکه با مرتبه متصدی به مقابله رود و به کارزار افتد مجرد آنکه چهار ده
پانزده سوار نوکر خاندوران مشهور به جمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند اکثری بی شکوه مغلوب هراس گردیده
همه سرداران فیل و اسب و پالکی سوار معه یازده دوازده هزار سوار یکبار بقصد فرار اختیار دل و دست و پا باخته اسب
تاخته رو بهزیمت آوردند و جهای بازار و تماشاییان بیکار و مغلان بی روزگار خبردار گشته تیغها آخته از هر طرف دست
به لوت گشتن و تاراج نمودن آن جماعه مدبر جام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و نیزه از دست و شمشیر از کمر می ربودند
و چون گاو زخم خورده گوسفند از گرگ پیش انداخته خانه های زین خالی و رنگین از خون آن اجل رسیدگان می
نمودند [illegible] اسب [illegible] اسلحه متصرف میشدند حتی قصابان و کاذران و خاکروبان و دیگر کاسبان بازار بضرب شمشیر
و چوب و دشنه زبان و نگاه زهر چشم بر به میتوانستند از آن ولایتخان تب کار مردم آزار کشیده بیگار فتند
بل در اول بیشتر از القدر بهای آفتابگیر که سرمایه اعتبار و سرمایه آن جماعه داران بی عار می باشند بالا گردان جان
نموده انداختند که برای بعضی بی سر و سامان مصالح سرمایه جهیز آماده گردید و بسیاری از آن مدبران بیچاره سراپا
برهنه و عریان گشته مشت مشت خس و خاشاک بازار و کاه نجاست آلوده خانه خاکروبان در دهان گرفته با طلب [illegible]
[illegible] جان موافق روبه دکهنیان در فرار بر یکدیگر سبقت مینمودند و جمعی که زخم برداشته طاقت گریختن نداشتند
در دست و پای اراذل بازار پامال می افتادند و بعضی سپاه چهره قوم دیگر کمان و مشابهت سپاه [illegible]
آهنگ کشته و زخمی گردیدند و از سر رسته چوک سعدالله خان نزدیک به دروازه قلعه تا [illegible] که از چهار
کروه زیاده مسافت دارد همه جا از آن قوم ضال کشته و زخمی گشته قطار بر قطار در رسته های بازار افتاده بودند
مسود اوراق از شروع گرمی هنگامه فرار آن جماعه مذکور دار استاده بنظر غور ملاحظه مینمود از جمله چهار صد با [illegible]
آفتابگیر که میان هر پانزده بیست سوار اکثر یک آفتابگیر نگاه میدارند و سرمایه فخر میدانند نشان یکی
از آن بدست حاملان [illegible] بنظر نیامد و جه اسبان و مادیان مقتولان که میان خود [illegible] زر و زیور
اندوخته تاراج نگاه میدارند چه بیابهای زر سرخ و سفید که از دهابت مابین راه قلعه راجه دهراج و دیگر مسافران
بدست مغلان بی روزگار و جهای بازار که [illegible] در کتر معرکه فرار آن سفیهان مردم آزار مدبر شعار بدار البوار

باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بزرگ تکالیف شاقه عدم قبول نیابت خدمات مذکوره باظهار رساله عالم شکوه از زبان
برادر بمیان آورد مشتمل بر اینکه چون در مقابل وعوض تردد جان فشانی وحسن خدمتی که در حضرت جد شما ورکاب آنحضرت
از ما بظهور آمده ودر جان نثاری نمودن خود را هیچ وجه معاف نداشتیم از آن بادشاه حق ناشناس سوای سوء ظن وگمان بد
وفکر فاسد واراده باطل که در حق فدویان بخاطر راه میدهند مشاهده ننموده ایم چنانچه شاهد مقال ما فرامینست که متضمن بر اشاره
عدم دخل وقتل سید بی تقصیر نام داود خان افغان پنی ودیگر سرکشان آن سر زمین وصاحب مداران دکن
صادر شده در دست داریم و نظر بر خلاف عهد وپیمان که از دودمان صاحب قران درباره احدی دیده وشنیده
نشده درین عهد انتهای بدعهدی ظاهر گشته سوای اینکه هراس آمیز ما وقتی برطرف شود که اختیار خدمات حضور
بلاقید نیابت بما تعلق گیرد وشروط دیگر بمیان آورد وبادشاه مظلوم بعذر دفعیه وعده جشن بخشش امیدوار طرفین
گفت که بطول کلام ملالت انجام وکلمات درشت بیهوده بدفرجام منجر گردید وبادشاه برآشفته تاب حوصله نیا
ورده اول اعتقاد خان را که فی الواقع مایه آخر فساد او بود بعده قطب الملک را مخاطب ساخته دو سه کلمه
عتاب آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان دران حال خواست بکلمات ابله فریب در اصلاح کوشیده چون سر
رشته اختیار بر دو طرف از دست رفته بود سید عبدالله خان او را مخاطب بدشنام ساخته بازان برگشته
بخت بدنام را فرصت حرف زدن نداده سر موده از قلعه برارند واعتقاد خان عقل وهوش وآبرو باخته جان
بدر بردن غنیمت دانسته بسواری خویش خود را نتوانست رساند در پالکی امتیاز زن سوار شده راه خانه اختیار
نموده وازهر گوشه وکناره ان حصار را تا رفتن وصدای اشوب بلند گردید وبادشاه از مشاهده برگشتگی ایام خود را به
محل رساند درین قیل وقال پر اختلال پرده وحشت [illegible] ظلمت شب از کشش جهت گنبد نیلگون فرو هشتند و
تخت آبنوسی سیاه فام شام بر پشت فیل فلک [illegible] بستند وابواب تردد بر روی مردم بیرون واندرون
قلعه بسته گردید آن شب که تمام شهر پر از آشوب وفتور بود کسی نمیدانست که در قلعه چه گذشته وچه میگذرد
وسید عبدالله خان وراجه اجیت سنگه با اعیان خویش در مشورت ماندند تا آنکه شب ها [illegible] راجه
جابجا باحتیاطی که بایست بسر بردند وسرداران مرهته مثل کهندو دهابریا وبالاجی بشوناته وسنتا وغیره با ده یازده هزار
سوار چهار پاس شب در پشت پاس که پاس قلعه اهنی اساس مشغول بر اهتمام واندیشه آنکه [illegible]
آبنوس شب از بساط زمین چیده شود وهنگامه دار وگیر بلند گردد دقایق وقت از دست نداده دست تطاول
بتاراج مال وعیال مردم بازار نموده دختر ها اندوختند [illegible] تاراج می شمردند بعده که آفتاب جهان آشوب سر از دریچه شرق

بودند و هیچ یک را یارای آن نبود که زبان بدان سرگذشت ناساز دو از مشاهده روزگار و تسلط برگشتان تبه کار
دستی عزم و اغماض بادشاه خون جگر میخوردند بلکه با بشاره و اون محمد فرخ سیر بادشاه اکثر مدبیان حسینعلیخان میرفتند و از
دانا در یافت وضع مدعیان دولت با دل پر خون و زبان پر کلمه مراجعت مینمودند بعد که چهار پنج روز بر آمدن امیر الامرا گذشت
قطب الملک از زبان برادر تکلیف بمیان آورد که اگر راجه جیسنگه بد کار را مرخص بوطن نمایند و خدمات توپخانه و داروغگی
دیوان خاص و خواصان و متوسلان با بفرمایند و در قلعه بندوبست ما شود بلا وسواس آمده ملازمت نموده آینده بخاطر جمعی امور
نوابیم نمود خسرو غافل از دغل بازی روزگار شعبده باز ادعای هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که فی الحال
اصالتا بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات بارهه و همراهان هر دو صاحب مدار مقرر باشند نیابتا اعتقاد خان و دیگر معتقدان
حضور سرانجام دهند و سیوم ماه ربیع الثانی راجه دهراج بموجب حکم که فرصت توقف یک روز ندادند از شاه جهان آباد بجانب
روانه وطن گردید همان روز میان راجه بهیم و راجه بدسنگه که بنی عم هم بودند و بر سر وطن بوندی با همدیگر پرخاش و عداوت
ارثی داشتند مابین راه لشکر حسین علیخان جنگ واقع شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بدسنگه کشته گردیدند
و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بدسنگه مغلوب هراس گشته با چند سوار معدود فرار نموده خود را براجه دهراج که حامی او بود
رساند و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه با مردم معتقد خود آمده مردم بادشاهی را از سر دروازها برخیزانده
جابجا بندوبست خود نموده مردم خود را نشاندند و از مردم عمده بادشاهی بغیر از اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص
که عدم و وجود آنها مساوی بود و ظفر خان که در سلوک زمانه سازی بجود بهمه آتش کفته می شد و چند خواص و خواجه سرائی ناکاره
دیگری در قلعه و گرد بادشاه نماند و امیر الامرا با بشان و شکوه ملوکانه و آراستگی لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او
سر به سر فرو گرفته بود سه پهری داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلمه ملالت افزا باظهار کلمه نصیحت آمیز گفته و شنیده از خلعت
و اسپ و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواسته در تقدیم آداب نیز چنانچه باید بعمل نیاورده بخانه
خود مراجعت نمود معه بذا بادشاه چون کوه تحمل از جا در نیامد بفکر اصلاح نپرداخت باز تاریخ هشتم روز سه شنبه بندوبست
قلعه پرداخته قطب الملک و مهاراجه معه معتمدان خود و فوج انتخابی داخل قلعه شده بدستور اول روز مردم بادشاهی را از ان
احاطه دروازها برآورده مردم کاری معتمد سپرده کلید دروازهای دیوان خاص و عدالت نزد خود طلبیده بعد فراغ خاطر جمعی که
بنام حسینعلیخان رسید با همان شان و دبدبه سلاطین که افواج او از اول روز شروع به آمدن و فرو گرفتن اطراف
قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین کم نام را که بنام پسر اکبر همراه آورده بود شهرت سپردن بر فیل سوار ساخته با خود
گرفته در خانه خود که نزدیک بقلعه بباره دری مشهور دارشت فرود آمد و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ سیر بادشاه بگوش

فرستاده را با بدیه و نذر نقد و جنس آمده ملازمت نمود تا کید اهتمام قدغن عدم تاراج و پایمالی نمودند و
زراعت هاش محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد تعلقه راجه دهیراج جی سنگه سوائی با وجود رسیدن
یکی از نوکران عمده مومی الیه پیشکش قبول نیفتاد و دیهه و زراعت و مواشی بسیار دست خوش تاراجیان گردید حتی
زن و اطفال رعایا معه آنچه دیگر بدست سپاه افتاد غنیمت حلال دانستند بعد که سه چهار منزلی دار الخلافه
رسید مظفر خان و راجه رتنچند و دیگر امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند
ظفر خان چون در زنگ سواری بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود در اهتمام خفت بدو رسانیدند و هرچه
در ایام واقعه طلب وقتیه برداران هنگامه جو در خلوت قابوی سر رشته سخن یافته به ذکر در آوردند که بادشاه
بعد قرار صلح مرة از خفیه و آشکارا در تسلی و عطای اضافه و عنایات دیگر بعد عیان هر دو برادر کوشیده بوده
اشاره و پیام اراده بد انجام به پیش آورد و ای بد نام مشتهر به اغوای بهمکاران بد اندیش تنبیه بر بانی خویش
مرید خصوص سرخانه بدخواهان سلطنت راجه رتنچند شکوه بیش از بیش بوده راهنمای و مصلحی بطریقه ملک پیرامان
و بدخواهان دولت میباشد خاطر نشان و گوش زد حسین علی خان کرده ادامه و وبال جان خود داد و وبال گشتن تمام دو
باره کردید نمود و امیر الامرا زیاده از سابق کشیده خاطر گشت تا آنکه اواخر ماه ربیع الاول احاد سنه هشت جلوس
یکبار سوار دار الخلافه طرف لاسو بور شاه دایر واقع شد وقتی که دو سه کروهی شهر رسید باظهار نکر و بنمودن
طبل مخالفت صریح نواختن نموده که خلاف داب های تخت سلاطین بی ارباب صدای کوس شادیانه بلند
آوازه سازنده به شکوه بادشاهانه آمده داخل خیمه گردید و مکرر بر سر زبان می آورد که الحال من خود را از زمره نو
کران بادشاه نمیدانم که پاس رعایت ادب آقا بجا آرم و از عزل منصب و عتاب سلطانی اندیشه نمایم
و غریب آنکه بادشاه ساده لوح با وجود شنیدن صدای کوس و کرنای مخالفت که بدان جرات بی باکانه
علانیه بلند ساخته کوس زد عالمی نمود و از اشارات دیل عدم اطاعت در هر کوچه و بازار طنبور صفت گوش
مخالف و موافق را مالید بادشاه باز به هوش نیامد طریقه عزم رای صایب از دست داده گاه مانند سر
ناسر آستین غضب مالیده شروع به نغمه تهدید باظهار زجر و بیم نسبت به هر دو برادر نمود و گاه گاه بمخام
آشتی در آمده در پرده نفاق در اختلاط برروی مخالف می کشود و راج دهیراج که رای یکرو نمودن و بقصد
گوشمال تنگ بجا آمان کمر بستن مصلحت نداد فایده نه بخشید بعضی امرای عقیدت کیش عرب و عجم که بدون
توره در خویش طاقت صریح طبل مقابله و مقاتله نواختن بسینه بودند خصوص مغلیه که برین راز سربسته اطلاع یافته

نوکری واستعفای منصب نموده فیلان و اسپان و اساس البیت به جماعه داران و قرض خواهان داده مسخوات
خرقه پوشی کرد و سید عبدالله خان اطلاع یافته نزد او رفته به تسلی او کوشید و رعایت نقد و فیل و اسپ از طرف
خود نموده صوبه داری کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت و نظام الملک بهادر نیز از ناهمواری اطوار
روزگار سفله نواز و تغیری به موقت مرادآباد به تقاضای وقت و فساد حضور بفوجداری آنجا رفته به بندوبست ملک واقعی
پرداخته سپاه زیاد نگاه داشته بود و از جمله امرای موروثی و خیرخواه بادشاه به از و نمود امیدوار روزارت و دیگر عنایات
ساخته بحضور طلبید خدمت و جاگیر سابق او را به اعتقاد خان دادند لهذا بیدماغ و سوخته ناقدردانی گشته بود قطب الملک
به تسلی او پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود و اعتمادالدوله که بی رخصت و بی حکم بادشاه از مالوا آمده مغضوب و بی منصب
گردیده بود سید عبدالله خان او را به مطمین خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را بانواع مد تفقد احوال ممنون
پرداخت حال نمود و خاندوران که از ابتدا با اتفاق میر جمله از جمله هواخواهان بادشاه گفته می شد نیز رفیق و عدم محرم خود
ساخت و نیز بظهور پیوست که روزی برای شکار سوار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدین قطب الملک
تشریف آرند و چون خانه مهاراجه اجیت سنگه با وجود نسبت دامادی بادشاه با سید عبدالله خان همدم و همراز شده بود
سر راه واقع شده تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سواری نزدیک خانه مهاراجه که اوالبته باید برای مجرا خواهد آمد
در اتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا آنکه بی اینکه این معنی بر خاطر بادشاه خطور نموده باشد بگمان وطن اینکه الی آنجا
خایف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت بادشاه خود را بخانه سید عبدالله خان رسانده
پناه برد و بعده که بادشاه مرحوم محمد فرخ سیر وقت مراجعت بر کشتی سوار شده میخواستند موافق قرارداد به سید عبدالله خان
تشریف برند و نقیض بر پناه بردن راجه بخانه سید عبدالله خان مطلع شده بیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی برابر خانه سید
عبدالله خان فسخ اراده نموده ملاحان را امر نمودند نواره را رانند و در ربائی نمایند و با وجود یکه کارخانجات پادشاهی بخانه
سید عبدالله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال برآمده تا کنار دریا رسیده متوجه او نشده داخل دولتخانه قلعه
شدند حاصل کلام بعد از کوچ اجینعلی خان جمعی که از منصبداران به امید وعده رخصت امروز فردا رفیق گردیده بکمال عسرت
تا اجین جمعی که از رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند نمود و بظهور نیامد بکمال بی سرانجامی
که بر تنی به امید خلاصی از فردا [illegible] زیاده از دو سه جوره رخت بر نداشته بود مایوس گشته تن برفاقت
دادند و از جمله منصبداران و اهل خدمت جمعی که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جاگیر مغضوب گردیدند بعده
که بسرحد ما رسیدند قبل از ملازمت وکیل را با بعضی دیهات و نیشکرزار بسیار به تاراج سپاه رفت همینکه [illegible]

زود رسیدن بحضور ساخت چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدوله محمد امین چین بهادر صوبه دار
[illegible] مالوا که نزدیک اجین [illegible] داشت بگرد آوری فوج بعضی از زمینداران پرداخته اراده مقابله
با امیر الامرا دارد و حسینعلی خان [illegible] جرب زبان [illegible] قصد او فرستاده بتقاضای
وعده و وعید امیدوار نموده [illegible] ساخت [illegible] انتشار یافت
و بعد رسیدن [illegible] در راه قلعه ماندو [illegible] خان پسر امیرخان که در نسق قلعه داری و تنبیه و تادیب مفسدان
کوه نشین و بند و بست آن سرزمین واقعی کوشیده بود و بعد [illegible] و دیگر موانع با امیر الامرا ملاقات
نمود و اسمعیل ذخیره دل بر غرور حسینعلی خان [illegible] دار [illegible] اجین نزول واقع شد از نوشتجات
برقنداز خان فوجدار سرونج و وکیل حضور بظهور پیوست که بادشاه بعد انتشار کوچ و حرکت امیر الامرا از خجسته
بنیاد خود بدولت بیست و پنجم محرم الحرام بخانه سید عبد الله خان تشریف آورده باتفاق بعضی امرای موافق
و منافق بنای قرار صلح و عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی که از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند
و دستار سر مبارک برداشته بر سر سید عبد الله خان گذاشتند و روز دوم در قلعه دولت خانه سید
عبد الله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده تجدید عهد و پیمان اخوت و موافقت و اتفاق بر ارتفاع
درمیان آوردند و زیاده به اعتقاد خان و دیگر امرای بد کار در [illegible] انداز مبالغه فرمودند که من بعد در رهنمای
باصلاح کار و رفع ماده نزاع کوشند امیر الامرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامین نوشتجات مذکور در مجمع
دیوان بر زبان آورد که اگر واقعی بادشاه را با ما نزاع و عداوت نباشد و بلا توقف نفاق با ما سلوک خواهد
نمود ما را هم جز اطاعت و نوکری مطلب و اراده دیگر منظور نیست و بعد ملازمت و خاطر جمعی از بعضی مطالب
رو به دکن مراجعت خواهم نمود از شهرت این خبر فرحت اثر در همه منازل و خیمه بخیمه ترانه شادی مصالحه
و امید مراجعت دکن بر زبانهای جاری گشت اما در روز دوم سیوم آن از زبان راوی ثقه و محرم راز حسینعلی خان
مسموع گردید که در خلوت بر زبان آورد که این همه دام الفت نو افسون اهل فریب که بادشاه می باید عبث
نمیده اند که گفته اند [illegible] نمی کرد [illegible] محفل [illegible] مال اندیشی نزد عقلا نیست که اگر
با تقاوی بادشاه [illegible] و امان از جان بیابیم و اگر با بر دست [illegible] مستقر گردد و هزار
نوشتجات حضور ظاهر گردید که سربلند خان بسبب [illegible] که در چنان حالت بعضی محال
سر حاصل او را بمیر جمله دادند و عسرت خرج و هجوم سپاه در طلب و تقاضای دیگر ارباب طلب

خود مقرر نمود و برای بستن بعضی از دواب سپاهی و اشیای کارآمدنی بقلعهٔ دولت آباد به قلعه دار پیغام نمود چون
از قبول ابا کرد جاگیر او به التمغا مقرر نموده یکی [illegible] منصب بر مغضوب ساخت بجای قلعه دار آسیر نزدیک برهانپور برای
اعتراض آمد و جمعی از اهل خدمت [illegible] وسه ربان که مابین مبلغ از مرگی گرفته بر قلعه مامور به رخص ساخته بود
و بعضی از اینها زیر بار خرج سپهبندی آمده بصورت [illegible] نموده بودند بر کن را به تقصیری متهم نموده مبلغ از دیگران گرفته بدان
خدمات منصوب ساخته معزول الامرا مغضوب و محتاج [illegible] همراه گرفت از آن جمله محرر سوانح بعد
کشتاله و تصدیع [illegible] که از دکن بحضور رفته مدت در رکاب بوده بخدمت امانت و فوجداری محال مصطفی آباد
که بخالصه بادشاهی تعلق داشت مامور گردید بخدمت [illegible] مدار دکن رسیده دستخط بون با هزاران
منت و احسان حاصل کرده بر سر تعلقهٔ خود که محال ویران و خراب کرده لشکر عمده امیر الامرا صوبه دار برهانپور بود
رفته مبلغ خطیر خرج سپهبندی و غیره تلف آمده همین ایامی در آبادی برگنه و لکر داوری مقدم نموده رعایا را مشغول
کشت کار ساخت هنوز فصل در و خریف نرسیده بود که تنخواه بیست هزار روپیه برای خرج سرانجام توپخانه
بقصد محاربه که با بادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر مرکوز خاطر نمود از آنکه بسبب نرسیدن حاصل در سرانجام
زر تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل آنجا از تقاضای سوار و پیاده و دعوی حساب بیجا سرانجامه
کشید مثل غالب همه حکام و عمال گردیده بودند خرابی و کشاکش کشیده به احاطهٔ تحریر نمی توان آورد
القصه بعد رسیدن برهانپور که برای امور ضروری مقام واقع شد [illegible] کرنام مرهته که از نوکران عمده راجه
ساهو منجمله فوج کوکنی نزد امیر الامرا رسیده بود و سنکراجی ملهار و بشوناته صاحب مدار راجه ساهو با او عداوت
داشتند او را [illegible] بموجب اشاره مدعیان او در خلوت به بهانهٔ مصلحت طبیب غافل گرفته بقید و زنجیر در
آورده لشکر و بهیر مغلوب براسن گشته او را تاراج نمود و عمده متصدیان کچهری دیوانیان و بخشیان و اخبار نویسان
را که بوعده رخصت از پای کتل فرداپور همراه آورده بازامید دار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود از انجام مرمت
نداده همه حکام و عمال معزول را در کمال بی سرانجامی همراه گرفته بیست و دوم از برهانپور کوچ سر نموده کوچ بکوچ ازا
گذر اکبرپور عبور نمود در ضمن اخلاص خان که برای تسلی و برگرداندن امیر الامرا بعد قرار صلح آواخر ماه شوال
از حضور روانه شده بود داخل ماه صفر نزدیک ماندو رسیده و باهم ملاقات نموده در تقویت از کمک
صلح بی ثبات و هنگامه آشوب شورانگیز آمدن امرا در دار الخلافه و خاطرداری اعتقاد خان نسبت بهمه
خانه زادان قارزه و بیدل ساختن دیگر امرا بذکر در آورده آن سپه سالار [illegible] زیاده از سابق برکرم

مزید فتنه و باعث خلل نسق بادشاه بیکر دید در ضمن درکی از فرامین در جواب عرضه داشت نفاق امیر امیر الامرا
که مشتمل بر اراده قدمبوس معروض داشته بود و از موافقت آب و هوای دکن به شکوه درج نموده حکم فرموده که اگر
خواهد به احمدآباد رفته تا بحال آمدن حضور مراج بگذراند والا مرا بهم مشتاق و وابسته بود حضور برساند در باب معین الدین
پسر اکبر چنانچه مذکور در آمده نیز معروض داشته بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو او را مقید ساخته
بموجب نوشته اینجانب بخجسته بنیاد فرستاده اند حکم برای طلب او برصادر گردید و نوشته جات برادر او
مشتمل بر زود خود را رسانیدن به حسین علیخان میرسید از انکه قبل از رسیدن خبر مصالحه بادشاه با عبدالله خان چنانچه
بتحریر آمد پانزدهم شوال سنه هفت جلوس سال سیف الدین علیخان برادر خورد را با چهار هزار سوار بطریق هراول و فراهم
آوردن سرانجام توپخانه مرخص ساخته روانه برهانپور نموده بود و چون برای بندوبست صوبه خاندیس از طرف صوبه
داری جان نثار خان خاطر جمعی حاصل نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر نایب جان نثار خان
نزد حسین علیخان به استغاثه آمده بودند بدین بهانه صوبه داری خاندیس از تغیر جان نثار خان بنام سیف الدین علیخان
مقرر کرده انتظار خبر ثانی میکشید بعد رسیدن نوشته جات متواتر سید عبدالله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور خود از
خجسته بنیاد برآمده هفته توقف برای امور ضروری نموده اوایل محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و یک مطابق
اوایل آذر ماه الهی موافق سال هفت جلوس به اتفاق اسدالله خان عرف اولیا مع وابستگان و جان نثار خان
و عوض خان نایب صوبه برار و اسد علیخان علیمردان خانی یکدست و دلیر خان برادر لطف الله خان صادق
و اختصاص خان نبیره خان عالم و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علیخان بخشی که از سادات
نامی بارهه بود و راجه بهیم سنگه بندیله و راجه محکم سنگه که نوکر عمدة الامرا بود و غیر ایشان ده و دوازده هزار سوار از نوکر بادشاهی
که اکثر در رفاقت مجبوری اختیار نموده در قریب هشت نه هزار سوار خانگی زیاده و دوازده هزار سوار مرهته و دیگر اهل
خدمات و متعینه خجسته بنیاد و برار و برهانپور که بر گذر عبور آنها از آب نربدا همراه هیچ امیر و شاهزاده نامدار نشده بود و تمام
عمله فعله کچهری دیوانی و بیوتات و بخشی که جمله قریب بیست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه زده دوازده هزار
پیاده برق انداز روانه دار الخلافه گردید و سیادت خان که از مردم چشم معتبر و از امرای قدیم عالمگیری
بود قلعه دار احمد نگر ساخته برای احتشام از قدیمیان خود همراه داده روانه ساخت و قلعه ملهیر که از مدت چهل
سال در تصرف خاندان نجابت خان بود و در برای تصرف آوردن آن چنانچه مذکور در آمده سعی تمام نموده در کار
خان نام را قلعه دار نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود در آورده بود و بیجاپور قلعه سالیر و موسی قلعه دیگر بهر

و اواخر ماه شوال بالکل محمد فرخ سیر بادشاه به اتفاق اعتقاد خان و خانه‌زادان و بعضی دیگر امرای خیراندیش بجای قطب
الملک تشریف آورده باهم عهد موافقت بقسم عدم مخالفت بسته از طرفین غدر سلوک و فکرهای فاسد ایام گذشته خواسته
به دولت خانه قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از قدیم منجمله اخلاص کیشان هر دو برادر گفته می شد برای مطمئن خاطر
ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و اراده فاسد حرکت از دکن تاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند چون
امیر الامرا قبل از رسیدن خبر صلح بادشاه سیف الدین علی خان برادر خورد را چنانچه مفصل نگارش خواهد درآمد بطریق هراول
مرخص ساخته بود و بعد رسیدن خبر صلح [illegible] حسین علی خان تا رسیدن خبر تحقیق ثانی به تهیه روانه شدن حضور را چند روز
در تعویق انداخت در عرض بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار رجال نماندن آشتی میان میر و وزیر انتشار یافت
و نوشته قطب الملک مشتمل بر اشاره طلب [illegible] به تاکید رسید و شهرت تنگ کردن عرصه بر سید عبد الله خان
نقل نقل بر خانه و بزم صغیر و کبیر گشته بنیاد [illegible] اخبار موحشه دیگر گردید امیر الامرا عزم حضور نمود

چون هنگامه فساد و عناد و بادشاه شهید مرحوم
محمد فرخ سیر بادشاه و قطب الملک چنانچه به احاطه بیان درآمده به امتداد کشید و هر تدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم قضیه
التقدیر علی التدبیر بجایی نمی رسید و از آنکه عزم و رای بادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه به صلح و مدارات پیش می آمد و گاه بقصد
قلع و دفع بد اندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضی امرای منافق که با سید عبد الله خان همداستان بودند
مقدمه یک سو نمی گردید و اکثر جمعی از مقربان خیر اندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه جی سنگه سوای
بتقاضای وقت مشورت برداشتن پرده نفاق از میان و یک سو نمودن گفته کو ما صلاح صلح کل نظر در رعایت وقت
رسول استمزاج بمیان می آوردند از راه بعضی وسواس که بتوضیح آن نپرداختن اولی شنیده ناشنیده می
انگاشتند اگرچه فتح جنگ و سربلند خان و دیگر نوکران و عده [illegible] بودند که مهم دفع این فساد بعهده خود بگیرند
اما از آنکه [illegible] به برهم زدن آشکار نمی گردید و از آنجا که در اکثر امور بحسب تقدیر و سرنوشت روز ازل کتابت
آن بادشاه شهید و ناکام از جهان زود و خلاف تقاضای وقت و رای صایب بظهور می آمد خصوص از تجویز
وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه نگارش آمده در باره اعتقاد خان مبذول می گردید لهذا از آن
در حسب و نسب و استعداد ظاهری امیران ایران و توران تا طبیعت [illegible] از خود خوار نمی توانستند نمود و فوج
والاشاهی و مردم توپخانه که هشت نه ماهه نقدی طلب داشتند از اعتراض سید عبد الله خان دام و درمی
نمی یافتند و سردار کار فرما نداشتند و نگاهداشت سید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده بود روز بروز

گردیده بود از مراد آباد و راجه اجیت سنگه را از احمد آباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمده حضور و عنایات دیگر نموده
شریک سعی به انداختن دو دولت یار هنمایند و غرض این بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور منصوب بخدمت دیگر
مامور نفرموده فوجداری سرکار مراد آباد و محال جاگیر که در آن سرکار داشت از و تغیر نموده مراد آباد را اسمی به رکن آباد ساخته
صوبه علیحده قرار داده صوبه داری و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان بطریق التمغه عنایت نمودند و بعد فراهم آمدن امرا که
راجه اجیت سنگه بخطاب مهاراجه و عنایات دیگر سرافرازی یافت بار سید عبد الله خان همدم و همداستان گردید و نظام
الملک بهادر فتح جنگ و سربلند خان که هر یکی را در ابتدا امیدوار وزارت و بخشی ساخته بودند لکن قلعیدیت بنیاد
سید عبد الله خان با هر یک که بمیان می آورد ... الناس منبعه ... نخبه‌دان وزارت به هر یکی از جنبه‌های که قابل
ابکار روا اند مرحمت فرمایند یعنی که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر نافرمانی نماید سزا خواهد رسید
در جواب میفرمودند که برای وزارت به از اعتقاد خان دیگر را امیدوارم و با هر یکی از امیران عمده ایران و توران که مشورت
برای جهان امر خطیر وزارت بنام چنین هرزه گوی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده استمزاج حاصل مینمودند
دل شکسته گشته تن برضای مطیع و منقاد گشتن اعتقاد خان نمیداد و تندرین گرمی هنگامه عید فطر اتفاق افتاد و قریب
به هفتاد هشتاد هزار سوار روز سواری تشریف بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و تزلزل تمام در مردم خاص و عام
از طرف دستگیر ساختن سید عبد الله خان رو داد معه هذا که آن روز زیاده از چهار هزار سوار همراه سید عبد الله خان
نبود و اریج دارند ... اینکه یک روز ... بدنامی لاحاصل زبان زد ... رسید و از انتشار این خبر سید عبد الله خان
شروع به نگاهداشت سپاه نموده چون سابق سوای مردم بارهه که بر شجاعت و تهوری و جان فشانی آنها
اعتمادی کلی بود قوم دیگر را کم نوکر مینمودند درین گرمی هنگامه شروع نمود تا بیست هزار سوار از همه قوم نگاهداشت نمایند
بعد رسیدن اخبار شر بار حضور به دکن امیر الامرا متوهم خاطر گشته او نیز بقصد فاسد اراده حضور را پیش نهاد
خاطر ساخت و قبل از آن بتمهید منصوب تازه نموده و معین الدین نام مجهول النسب که نام را بسر اکبر که نزد راجه
ساهو دستگیر شده داده جمعیت فرستاده بادشاهان و دیده بهیچ کس صورت او را نمی نمودند نزد خود طلبیده
بحضور نوشته جانب جواب طلب نموده بود در بعضی خبر رسید که میان بادشاه و سید عبد الله خان صلح
بمیان آمد و راجه اجیت سنگه بموجب طلب که بحضور رسیده بخطاب موروثی مهاراجه و دیگر عنایات
بادشاهی به امداد و رعایت سید عبد الله خان سرافرازی یافته بود با وجود منصوب صبه او به بادشاه با سید
عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار عهد وفای رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطه صلح گشته و او

داد و بود دلاوری و مردی داده زخمهای نمایان برداشته نیم کشته افتاد و از برادران و رفقا دو سه نفر با
جمعی دیگر بدرجه شهادت رسیدند فیلان و اسپان آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند بعد از
که حقیقت شکافتن جان نثار خان در صوبه داری برهانپور حادثه امین خان بعرض بادشاه رسید باعث
مزید ماده ملال خاطر گردید و آن تیرسال گردانه عذر خرمن نماند جان نثار خان را بدین شرط بخدمت صوبه برهانپور
مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را بطریق نیابت ببرهانپور بفرستند خود در خجسته بنیاد نزد
امیر الامرا باشد در همین اوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر دیانت خان بنی امانت خان
مقرر نموده بودند بجلال الدین خان که بدیوانی برهانپور مامور کرده بود و فیض الله خان متعلقه بخشی گری دکن
مغضوب گشته بخجسته بنیاد رسیدند ضیاء الدین خان را بسبب سفارشش زیاد که قطب الملک ببرادر
خود نوشته بود دخیل کار بار دیوانی ساخت اما سوای آنکه بر مسند و پروانجات تنخواه مهر او شود اصلا از معاملات
دیوانی استقلال و اختیار نیافت و فیض الله خان بخشی جواب صاف یافته بار سلام نیافت و جلال الدین
خان را عوض دیوانی برهانپور چند روز دیوانی برار فرموده این همه اسباب مزید ملال بر ملال بادشاه میگردید
و در همان ایام بدنسب حاتم محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که در هرزه گوئی و صفات مذمومه دیگر زبان زد خاص و عام
بود و در عهد خلد منزل چون جهاندار شاه متوجه حال او گردید بمنصب هزاری و خطاب وکالت خان سرافرازی
یافته میان همقومان امتیاز بهم رسانده سرمایه افتخار خود میدانست درین اوان بوسیله هم وطنی با مصاحبه قبول
والده بادشاه قرب راه همکلامی در خلوت بادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر بهم رسانده قابوی وقت یافته
بنیرنگی افسانه و افسون آنکه در اندک فرصت بتدبیر و اندیشه صاحبی آنکه کار مصاف با اهل خلاف افتد
و شمشیر از غلاف برآید قلعه ریت خورد و بزرگ بار بر میتوانم نمود چندان باغ سبز در نظر بادشاه جلوه داد
در فرصت کم چنان در دل و رگ و ریشه شاه شهید مرحوم جا گرفت که در کمتر ایام از عطای اضافهای نمایان
و خطاب رکن الدوله اعتماد خان فرخ شاهی از پایه هزاری بمراتب هفت هزاری ده هزار سوار برآوری رسید
و در خلا و ملا همدم و دمساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت برانداختن دولت بی دولتان عاقبت تباه باره
گردید و هیچ روزی نبود که از جواهر گران بها و مرصع آلات پوشاک خاص یا در انعام نقد مید و عنایات دیگر باو
از حوصله او کامیاب نسازند و قرار بر آن یافت که سربلند خان را از صوبه و نظام الملک فتح جنگ را که در
مرادآباد هند و بست واقعی نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سرکشان کوشیده باعث آبادی و امان اضلاع

بعد رسیدن خبر که با مضمون نوشته جات مذکور موافق آمد جمعیت برای آوردن جان نثار خان تعین نمود تعجب که
جان نثار خان به برهانپور رسید شنید که امیر الامرا اسد الله خان مشهور به نواب اولیا که پسر عم برادر میشد و
به نیابت صوبه برهانپور داشت با وجود مردم برهانپور از ظلم او بجان رسیده به تجربه بنیاد استغاثه رفته بودند نوشته که
از آمدن جان نثار خان وسواس بخاطر راه نداده در تعلقه خود مستقل باشد و جان نثار خان نزد خود طلب نمود خان
مذکور مجبور گردیده خود را نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن جان نثار خان حسن علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام
هر روزه و مدارات دیگر میکوشید و مخاطب به خصوص صاحب مینمود اما از آنکه برهانپور صوبه سرحدی بود و باعث فرستادهای
حضور در دخیل ساختن بر خدمات ماموره قصور مینمود و جان نثار خان را از صوبه باز آن روزگار روشنی خان آمده
کار میداشت تا سه ماه که فصل ربیع با اتمام معزول برداشت جان نثار خان را بحرف و صوت نگاهداشت گاه
تکلیف فرستادن تا بذیر صوبه بدر بیان می آورد و گاه در قبول صوبه حیدرآباد و بیجاپور که میداشت در آن هر دو صوبه
دخل یافتن او متعذر است مختار میساخت گاه میگفت که چون بر عقل و دانائی و تجربه کاری و دوستی شما اعتماد کلی
دارم میخواهم برای مشورت امور ملکی از خود جدا ننموده برداخت حال عموصاحب نمایم در بین آوان برادر امین خان
برادر خان عالم که نیابت صوبه محمدآباد عرف بیدر تا بذیر داشت حادثه عجیب روداد مجمل از تفصیل آن می نگارد که
چون در صوبه جات دکن از بعض قصبه جات و دیهات که مقدم و زمیندار فوج و گدی قایم داشتند غنیم در مدت
با وجود محاصره بیست روز یکماه چوتهه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با وکلای راجه ساهو خیان مقرر شد که در محالی
که از سرکشی و زور طلبی زمینداران و مقدمان و حکام چوتهه وصول نتوانند رسید امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند
در صوبه تعلقه امین خان بعضی محال بودند که در مدت یکدام چوتهه نداده بودند و پسر خوانده راجه ساهو که صوبه‌دار
و تحصیلدار چوتهه آن ضلع بود شکوه سرکشی زمینداران آن نواح به امداد امین خان به امیر الامرا نوشت حسن علی خان
در این ماده به امین خان نوشته جات فرستاد امین خان باطنا از آنکه هرگاه در مدت چوتهه از این دیهات نگرفته باشند
من چگونه بستن باین ننگ و عار ادای چوتهه و رسم التماس استعفا در میان آورد و میرزا علی نام که از رشیعان مشهور
آن ضلع گفته میشد برای خدمات مامور گردید از شهرت این خبر که در استقلال امین خان خلل پذیرفته بود
روزی با جمعیت معدود که بیشتر از همراهان معتمد او در سرانجام شادی کدخدائی برادر او در خانه مانع بودند شکار
دور دست رفت پسر خوانده خبر یافته با فوج سه چهار هزار سوار شتافته ناگهان خود را رساند امین خان که
خاندان آنها در شجاعت و تهوری از مشهوران دکن بود از بسیاری کفار اندیشیده بمقابله و مقاتله حضم پرداخته

ویران مطلق شده بودند و آبادی کنداشتند بعده که امیر الامرا سند قرار صلح شرطهای مذکور بمهر خود بوکلای راجه
ساهو نوشته داده برای طلب فرمان بادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جابجا گماشتهای مستقل راجه
ساهو را دخیل ساخت مقرر نمود که شونانهه و جمناجی که از نوکران عمده راجه ساهو بودند جمعیت شایسته بطرز نیابت
و وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشند و کارهای ملکی و مالی بوساطت آنها صورت بگیرد بعد که عرضداشت
حسنعلیخان مشتمل حقیقت مصالحه با مرهته و طلب فرمان بعرض بادشاه رسید چون بعضی بدخواهان دولت خاطرنشان
نمودند که در محصول و کمرانی غنیم لئیم راسپهه و شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا اخلاف مرضی شهید مرحوم محمد فرخ سیر
بادشاه بظهور آمد و در همان ایام حیات نثار خان که از امرای مزاج گرفته قدیم و تربیت کرده خلد مکان و قدیم الخدمت خلد
منزل و جهان دیده پخته کار و با عبدالله خان مرحوم برادر خوانده بود و هر دو برادر صاحب مدار و ربط و دوش اوکلان
شده بودند بادشاه با فهمید آنکه امیر الامرا با او سلوک بهتر خواهد بر دو حیات نثار خان هر چه با دار از راه خیرخواهی طرفین نقیصه
و معقول نماید بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داری برهانپور از طرف امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب بند و
نصایح حسنعلیخان در خلوت ارشاد نمود بعطای دو دو فیل نر و ماده و سرپیچ مرصع مفتخر ساخته مرخص نمود و در همان
آوان که ماه ذیقعده سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجری باشد اعتماد الدوله را برای سند دولت صوبه
مالوا مرخص نمودند و مقرر شد که بعد رسیدن بسرحد مالوا فرمان صوبه داری از تغیر راجه جیسنگه سوائی نیز خط اشرف و بقول
مشهور خفیه فرمان صوبه داری نیز با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعده که حیات نثار خان نزدیک به آب نربدا رسید
با وجود که از راه پخته کاری که خود در امعامله نا لت روزگار میگذرانید و عسرت و پریشانی احوال علاوه آن داشت و از طرف
دخل یافتن در تعلقه ماموره خود نیز مذبذب خاطر بود اصلا جمعیت سوار و پیاده نگاه داشته طی مسافت مینمود چون
خبر رسیدن محمد امین خان به سرونج تعلقه مالوا و رسیدن حیات نثار خان نزدیک گذر اکبرپور معاودت بخجسته بنیاد انتشار
یافت بر زبان هر ترک و تاجیک در ایام هنگامه طلب خبر رسیدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امرای کار زار دیده
به سرونج بقصد پیکار امیر الامرا و مقرر شدن خان مزبور هراول با هفت هشت هزار سوار شهرت بهم رسانید گرفت که حسین
علیخان نیز ترددخاطر گشت مع هذا نوشته جات حیات نثار خان متضمن بر اظهار پریشانی و عسرت حال و اصلا همراه
نداشتن جمعیت و طلب فوج بطریق بدرقه بسبب انتشار رسیدن تا نام غنیم که اکثر مضافات راجه ساهو طرف
هندیه عالم سرکشی و فساد عظیم برداشته سر راه حیات نثار خان گرفته بود دیگر هم به حسنعلیخان رسید بر نوشته
حیات او اعتماد نموده بر کارهای معتمد برای تحقیق جمعیت اعتماد الدوله و وضع آمدن حیات نثار خان تعیین نمود

و دیگر امرای همراه به اتفاق سنکراجی نام برهمن که سابق متوسلان و نوکران سیوا بهونسله بود و از مدت در جرگه
نوکران بادشاهی درآمده وکالت خیرخواهی سرداران مطیع و غیر مطیع مرهته مینمود و خالی از جوهر رشادت که
مرد طالع ضمیمه آن گشته نبود بود و وساطت بشوناته و جمناجی که از برهمنان و سر نوجهان عمده فهمیده کار راجه ساهو
بودند قرار صلح باین شرط بمیان آوردند که از جمله محصول مال و سایر محال خالصه بادشاهی و جاگیرداران هرچه امنا و کروران
و شقداران بوصول در آرند چهارم حصه آن بمتصوبان راجه به اصحاب [illegible] نموده قرار شد که سوای چهارم حصه که شرکت
محصول جاگیرداران میشود فی صد روپیه ده روپیه دستور سر دیسمکهی از زر رعایا بگیرند که فی صد روپیه سی و نه روپیه
بتحصیل وصول کل ابواب فوجداری و شقداری و ضیافت و اخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند
بدین حساب دو چند چوته از روی طومار در مابین برای غنیم مقرر گردید و شریک غالب عمال راجه ساهو شدند
و این که از روی سررشته وصول کل میوبات بگیرند بر رعایا و حکام بادشاهی و جاگیرداران نهایت سخت و
دشوار گردید و در هر محال دو تحصیلدار که یکی خود را کماشته [illegible] و دوم کماشته سر دیسمکهی میگویانید و بر طومار واصلات
اول دست [illegible] سررشته دار سر دیسمکهی شود و لوازم رسمیات آن جدا گیرد و بال جان عمال بادشاهی و جاگیرداران
گشتند و سوای آن هر دو شریک راهدار علیحده در هر محال که از سابق بسبب سستی فوجداران و غلبه غنیم
جا بجا نشسته سرکار و رعایا به نیم روپیه و یک روپیه از بیوپاریان و هرچه خواهند از مردم دیگر دو چند و سه چند از فوجداران
ظالم بیش میگرفتند الحال نیز بدستور قبل از ایام صلح آن تعدی علاوه دیگر شراکت ماند در صورت در هر
پرگنه عامل مستقل با جمعیت سوار و پیاده در کچهری و چبوتره سایر و سر راه بدعت لواحقات قرار یافت
و سوای آن هر جا که دیهات و بر اسرام به قول زاده‌ها نبوده بود مثل دیهات پرگنه نذربار و غیره صوبه خاندیس
و دیگر پرگنه صوبه برار قرار داد امیرالامرا منظور نداشته قول چهارم حصه نمائی که به جاگیر عاید گردد داده مقرر کردند
که منجمله سه حصه باقی دو حصه سالم بتصرف شود و یک حصه به رعایا واگذارد در مقدمات ملکی و مالی حکم و
عمل غنیم زیاده بر اختیار فوجدار و جاگیردار جاری گردید هرچند امیرالامرا وقت مصالحه عرض نموده تاکید مینمود که
راهداری که ظلم فی عرابه دکاو سه برابر و چهار برابر این نسبت به فوجداران و حکام ظالم چنانچه گذارش
آمده از سوداگران و مسافران در ایام قبل از قرار صلح میگرفتند دیگر بدستور نرفت آری تاخت
و تاراج دیهات و قافله از میان برخواست ولیکن به ایام سابق نمک فرین و تنزه درین بعد
ادای راهداری بآرام سر رسد میشود و بعضی دیهات که از تاخت غنیم عیوران و تعدی حکام بدانجام

دکهن واحمد اباد ومالوه بقصد تحصیل چوتهه وتاخت پراگنده شده هرجا که میرسیدند اگر شهر یا قصبه کلان بود هرکاره و حفظ
نزد زمیندار آنجا فرستاده به تنخواه مطالبه چوتهه مینمودند با چودهری و مقدم و زمیندار دیهات و قصبه جات تا استقبال فوج مرهته شتافته
بالتماس قبول چوتهه قول امان خواسته هرکاره و سوار برای محافظت دیهه و زراعت گرفته بجای جمع [illegible] چهارصد یا پنصد طاهر
ساخته و هرچه [illegible] چهارم حصه آن مقرر نموده وعده وصول [illegible] آورده وقت [illegible]
و تاراج ابهام می نمودند و در صورتیکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت ادای چوتهه نمی نمودند بار جوع می آوردند چنانچه در اکثر
سلطنت خلد مکان و خلد منزل با حاطه تحریر آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق می ساختند
والا بعد محاصره چند روز مایوس شده تا وارد دشت ادبار می گشتند چنانچه قصبه نندربار و سلطانپور و [illegible] قصبات
مشهور دیگر صوبه برهانپور و برار و دیگر صوبجات دکهن را بسبب جمعیت سوار در یک هفته سه هفته محاصره نمودند و ناکام برگشتند
و با قافله های تجار همین سلوک بعمل می آمد و به قافلها باج میگرفت اما سرداران تا مقدور در تشخیص چوتهه کوشیده بتاخت
و تاراج راضی نمی شدند برخلاف لشکر مردودان که نمی توانستند در برهم زدن چوتهه و نمودن تاراج میکوشیدند
چرا که در صورت رجوع و عدم تاراج چوتهه وجه مقرری به سرداران عاید میگردید و لشکر منتفع نمیگردید و در تاخت هرچه
بدست هرکه می افتاد مال او بود بسر فوج چندان نفع نبود و در عهد خلد مکان هرچند وکلای تارابائی که زن رام راجه
باشد و بعد فوت شوهر تا ده دوازده سال دم مخالفت با بادشاه می زد التماس مصالحه بشرط نمودن سردیسمکهی
شش صوبه دکن بدستور سرصد ده روپیه بل کمتر رجوع آوردند بادشاه مغفور از غیرت اسلام قبول نه نمود بعد
عهد منزل اگرچه وکلای راجه ساهو و رانی رجوع آورده سردیسمکهی بشرطی چند که [illegible] فرمان روائی خلد منزل [illegible]
داده حاصل نمودند اما بسبب نزاع مابین رانی و راجه ساهو سند و سبتی که مرکوز خاطر بهادر شاه بود بعمل نیاید
بل در صوبه داری داودخان به نیابت ذوالفقارخان که میان غنیم و او عهد و قرار اخوت و موافقت بشرط [illegible]
در جاگیر بادشاهزادها و داودخان مزاحمت نرسانند از بابت محالات امرای عظیم الشان [illegible] نام نایب داودخان
بدستور صواب خود چوتهه بر آمدند بقافلها آزار نرسانند لیکن دار و مدار بعمل می آمد و در صوبه داری نظام الملک بهادر در
ابتدا [illegible] و در آخر بفوج کشی که به خیال و جهد [illegible] کشید مدار و مدار گذشت و آخر [illegible] واقع [illegible] رسید بعد [illegible] که دو
سال از صوبه داری امیر الامرا در فساد با بادشاه گذشت [illegible] چوتهه نگاه داشتن فوج زیاده [illegible] که بایست
بعمل آوردن سند و سبت واقعی که مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق الاسم [illegible] در صورت نگرفت لهذا
نظر بر قابوی وقت و دفع فساد در سنه هزار و صد و سی هجری بصلاح انورخان که از شجاع دلی متوطن برهانپور

وغنیم را هزیمت داده تا پای قلعه ستاره رسانده اما ملائی کشته شدن ذوالفقار بیگ و بتاراج رفتن فوج او باکهند و دیلو
بعمل نیامد و بسبب انتشار خبر ناموافق فوت بادشاه با سادات که بقول مشهور فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو
دیوانیان و زمینداران عمده طرف کرناتک در باب عدم رجوع و استیصال امیرالامرا رفته بود و آنها سرتابی می‌نمودند
بندوبست واقعی در صوبه بیجاپور و حیدرآباد نشد اگرچه مبارزخان صوبه‌دار حیدرآباد که از مبارزشان کار مایشان و
دفا رگفته می‌شد به خجسته بنیاد آمده به امیرالامرا ملاقات نموده باز بتعلقه خود رخصت گردید اما صوبه‌دار و حکام و زمینداران بیجاپور
وحیدرآباد و کرناتک چنانچه بایست رجوع نیاوردند و صوبه‌داران و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور مامور شده میرسیدند
اکثر دخل نمی‌یافتند قلعه طهر سرکار بگلانا که از قلعهای سرحدی با نام و نشان صوبه خاندیس است و مدت
سی و چهار سال قلعه‌داری آن به واسطه نجابت خان که از سلسله میرزا شاه رخ تبی اعمام تیموریه گفته
میشد ارثی مقرر بود از تغیر فتحیاب خان پسر نجابت خان به سید علیخان علیمردان خانی مقرر نمودند و فتحیاب خان سید
علیخان را دخل نداده گفت و گو بطول انجامید و چون نجابت خان که در ایام روانه شدن امیرالامرا از حضور صوبه‌داری
برهانپور رداشت سند نیابت صوبه‌داری خجسته بنیاد بنام او به مهر امیرالامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیرالامرا
نجابت خان را پای حساب آورده مبلغ بر ذمه او برآورده بودند و نظربند داشتند بجهات اینکه فتحیاب خان باشاره
پدر دخل نمیدهد نجابت خان را زیاده از سابق پای اعتراض آورده معاملت ساختند و اسمعیل که بعرض محمد فرخ‌سیر
رسید علاوه کدورات و عناد خاطر گردید و مکرر از حضور قلعه‌داری طهر بنام دیگری مقرر نموده خلعت حضرت
عنایت نمودند و قلعه‌دار از شنیدن اخبار دخل ندادن امیرالامرا و نزاع میان نجابت خان و منصوب
کرده صاحب اختیار دکهن جرات بر روانه شدن خدمت مامور نمی‌نمود و بعد قیل و قال بسیار [illegible]
خان نام را قلعه‌داری قلعه مذکور از روی سند امیرالامرا مقرر شد و فتحیاب خان ناکریه قلعه را باو سپرده
از قلعه برآمد دیگر از سوانح قابل تحریر که قریب بهار صفحه لیل و نهار یادگار خواهد ماند
مقدمه صلح غنیم دکهن است که در صوبه‌داری امیرالامرا مقرر گشته فقره چندار ان بمعرض بیان می‌آرد در
ایامی که خلدمکان برای تسخیر قلعه‌جات متعلقه مقهوران دکهن کمر عزیمت بسته مدتها صرف اوقات
و خزانها نموده قلعه ستاره و پرناله و راجگره وغیره قریب سی چهل قلعه نامی و نشان را متصرف در
آورده مرهته را بی خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت پژوه ملک قدیم پادشاهی را
خالی و معمور دانسته نسبت به سالهای دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبه‌جات

ملک پرداخت و اطلاع یافت که کهندو دهابره نام که سپه سالار راجه ساهو گفته می شد از آنکه در هر صوبه یکی
یکی از سرداران مرهته بدستور صوبه داران بادشاهی صوبه دار که چوتهه بوصول آورد مقرر بود ضلع صوبه خاندیس
در تصرف خود داشت و مابین راه سورت قلعچه های گلی ساخته تهانه قدیم نموده هر قافله که از آن راه میگذشت
اگر چوتهه یعنی چهارم حصه مالیت آنچه در قافله از تجار و غیر تجار داشته باشند قبول مینمود سالم میگذاشتند و الا تاراج
در آورده آدمها را اسیر نموده باز مبلغی بر نفر میگرفتند آنگاه سر رسیدن امیر الامرا ذوالفقار بیگ نام بخشی خود را
با سه چهار هزار سوار و دو سه هزار بندوقچی برای تنبیه او رخصت نمود بعد که ذوالفقار بیگ از کوتل مابین خجسته بنیاد
و خاندیس گذشت وجه کهندو دهابره که ترتیب هشت نه هزار سوار همراه او بودند نزدیک سرحد بگلانه و کالنه
بتفاوت هفتاد کروه عرفی از خجسته بنیاد مسافت دارد شنیده مستعد جنگ گشته خواست برو تاخت آورد
کهندو بطریق فرار سوار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلهای خاردار دشوار گذار کشید هر چند هرکاره ها ظاهر ساختند
که قابوی مقابله با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت در راهنمای دیگر جهال بار به سخن هرکاره ها نشنیده
دیکتار خود را بکهندو رسانید در اول مقابله که جمعی از کفار بدار البوار پیوستند کهندو موافق داب دکهنیان
رو بفرار آورده فوج امیر الامرا نمود چهار صد پانصد سوار خوش اسپه اطراف کشیده در پراکنده ساختند یکبار
بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کومک سواران متفرق بسته چنان عرصه تردد کارزار بر لشکر
اسلام تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعی از همراهان جان باز بدرجه شهادت رسید و باقی فوج هر که
بزنهار آمده از اسپ غرور پیاده شده سپر انداخت زنده معتقد گردید و دیگران با جان و مال بعرصه تلف آمده
علف تیغ بیدریغ گشتند آنچه بر نهانها مشهور رسید کادو شتر و اسب احدی از سوار و پیاده آن فوج از آن
بلیه محفوظ ماند بعد رسیدن خبر به امیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل خود را با فوج شایسته برای تنبیه او
رخصت نمود و سیف الدین علیخان صوبه دار برهانپور را که برای نسق طرف نذربار بر آمده بود بجهت تادیب
کهندو امر نمود و هر دو سرداران نامدار هر چند آنکه بقصد گوشمال آن کفار تیره کار تعاقب نمودند و خواستند که
تلافی بظهور آید با نهانه او را بردارند که باز اذیت او به پرگنات و رعایای صوبه خاندیس رسد فایده نداد
اگر چه کهندو دفع الوقت نمود چون راه از راجه ساهو که در قلعه و مکانهای تعینی بود رسانید تا تهانهای او که جا
قایم بودند هر گاه فوج تعین کرده امیر الامرا میرفت فرار نموده هنگام فوج رو میگرد ایشان دم کهندو آمده قایم میشدند هر چند
که با فوجهای دیگر مرهته اطراف احمدنگر تا جنت و تاراج آمده بودند راجه محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد

قراری که میان دیوان کل و خبر سیان آمده بود بحال نماند و مگر بابی بخشی درمیان آمد و ناچار کج دار با هم مساخته
درین ضمن یکی از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستاده رتنچند بابی حساب دیوانی آمده بود و مبلغ کلی بر ذمه او
برآمد عنایت الله خان برای وصول زر او را مقید ساخت و مکرر رتنچند وسیله خلاصی او گردید فایده نداد روزی عامل
مذکور قابو یافته گریخته پناه برتنچند برد و رتنچند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض بادشاه رساند چیله ها برای گرفته
آوردن عامل از خانه رتنچند تعین شدند و کار بگفت و گوی فساد انگیز منجر گردید و بادشاه از روی اعراض قطب الملک
درباب برطرف نمودن رتنچند فرموده فایده مرتب نشد و دیگر سبب فساد زیاد میان محمد فرخ سیر و سادات
که سررشته اختیار از دست رفت این گردید که چورامن نام جاته که از مفسدیث های مشهور بود دید رو صد و برادر
او از عهد خلد مکان اطراف اکبرآباد و فتحپور را تاخت و تاراج نمی مینمودند و مگر افواج بادشاهی بسر فوجی
شاهزاده بیدار بخت و خانجهان بهادر و دیگر امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر قلعه سنسنی که بنا کرده آنها بود
مقرر شده بودند و در ایام مقابله اعظم شاه با بهادر شاه و رسیدن محمد فرخ سیر بادشاه نزدیک اکبرآباد شوخی
و بی ادبی زیاد از دست اندازی و تاراج کارخانجات بادشاهی و تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود
برای تنبیه او چنانچه بزبان قلم داده راجه دهیراج جیسنگه را مرخص و متعین نموده و سید خانجهان خالوی قطب الملک را
که از عقب جیسنگه بطریق سر فوج علیحده کومکی باستقلال رخصت نمودند اگرچه سید خانجهان بسبب بعضی موانع
و عدم سرانجام مطالب بعد رخصت چند ماه کنارش به معطل ماند اما راجه جیسنگه بر مهم مامور چون زود رسانده
به بندوبست مورچال و محاصره گڑهی چورامن پرداخته زیاده از یک سال تردد نمایان و مکرر یورش و جنگها
میان آمد و مردم بسیار از هر دو طرف کشته شدند و بعد رسیدن سید خانجهان بر مقصد ترددات کرده و
مورچال نزدیک بقلعچه رسید و کار بر چورامن تنگ گردید آخر کار وکیل چورامن بقطب الملک رجوع آورده قرار
صلح بقبول پیشکش و بودن خود چورامن در حضور بشرط عفو جرایم و سرافرازی منصب بی اطلاع جیسنگه
اطلاع یابد و بابی او در میان باشد نمود و بادشاه طوعا و کرها التماس سید عبدالله خان را قبول نمود
اما چون درین مصالحه خلاف مرضی بادشاه به کمال ناخشنودی جیسنگه بمیان آمد جیسنگه دل شکسته خود را
بملازمت بادشاه رسانده و چورامن بعد رسیدن حضور نزدیک خود سید عبدالله خان فرود آمد و ذکر بعضی
خبرهای چند که خلاف مرضی بادشاه بود و خفر[illegible] احاطه تحریر می آید از ذکر آن رسد و باعث مزید فتنه
و فساد جهان آشوب گردید بعده که امیر الامرا برادر خان فتح یافته خود را بخجسته بنیاد رسانده به بندوبست

وانها ناچار بودند که هم رضاجوئی بادشاه و هم مرضی قطب الملک از دست ندهند اعتصام خان را طرف بادشاه ورای
راجان را خاطرداری سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود بنابران هر دو از طرفین در پایه اعتراض می بودند استعفا نمودن دیوانی
بر هر دو واجب گردید عنایت الله خان که در سنه احد جلوس بعد کشتن هدایت الله خان پسرا و از بادشاه رخصت کعبة الله گرفته نزد بود
بعد طواف بیت الله در سنه شش جلوس مراجعت نموده خود را بحضور رسانید محمد فرخ سیر بادشاه که بسبب بهم خوردن نسق سلطنت از
برانداختن امرای خلدمکانی ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کرده خلدمکان و متصدی مزاج گرفته کفایت اندیش
می شد بعد از رسیدن او بحضور مصلحت صواب دید بعضی همدمان خیراندیش صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از
سرافرازی اضافه منصب و مقرر فرمودن خدمات حضور مشتمل و سرگرم ساختند و بعد از تغیر اعتصام خان دیوان خالصه که ازین جهت
که از مردم احشام و دیگر ارباب طلب مشکیه به استعفای خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه و تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان
بمیان آمد هرچند که خان مذکور نظر بر استقلال قطب الملک در قبول خدمت دیوانی تن نمیداد و سید عبد الله خان نیز از سختی سلوک که او در عهد
خلدمکان با اسد خان نموده بود راضی بدیوانی او نمیگشت اما اخلاص خان که در بادشاهی که در استعداد و کمالات در حرکه جدید الاسلام
خود را معلم ثالث میدانست و با وجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارک خدمت گشته به نوشتن تاریخ عهد محمد
فرخ سیر مامور گردید مصاحب کلاه و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده با صلاح طرفین کوشید و عنایت الله خان را
معقول ساخت که در هیچ مقدمه دیوانی بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض بادشاه نرساند و تجویز خدمات
ننماید و نیز بخدمت قطب الملک التماس نمود که راجه رتنچند در محال خالصه بادشاهی دخل نکند و چون سید عبد الله
خان که بسبب بدمآلی بادشاه که عیاشی و خلوت نشینی علاوه آن گردیده بود چهار ماه و پنج ماه برای اجرای کار
وزارت و دستخط به کچهری نمی نشست و کار خلق الله بند بود عنایت الله خان درین ماده نیز ملتمس گردید که هفته یک دو بار
در قلعه کچهری نماید اگرچه چند روز به اصرار با هم ساختند اما آخر کار چنانچه با حاطه تحریر خواهد درآمد پیش رفت کار نگردید و
درین سال مطابق سنه هزار و صد و سی و یک بموجب عرض عنایت الله خان حکم اخذ جزیه از هنود که مرضی رتنچند نبود
نمودند و نیز چون هنود و خواجه سرایان و مردم کشمیر بساخت و تغلب و زبردستی منصب های بیش گرفته جاگیرهای
سیر حاصل در تصرف خود آورده بودند و عرصه جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عنایت الله خان بعرض رسانید
خواست که از روی آوارجه و توجیه منصب هنود و دیگر مردم متغلب را کم و ضبط نماید و اتمعنی به رتنچند و همه صاحب
مداران ذوفرشاق نمود و به قطب الملک رجوع آوردند و راضی باجرای آن حکم نگردیدند تا آنکه تمام هنود بعلت بار
جاری نمودن جزیه و تجویز کمی منصب کمر عداوت به عنایت الله خان بستند و ارکاو شهای حسابی و بی حسابی طرفین

اداره ... بست ... بر آمده سه ماه ... بیرون ... می بود خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر بود که بر آمدن بادشاه باراده منصوبه
دستگیر ساختن سید عبدالله خان سمت و مدار قطب الملک متوجه بوده نگاهداشت سپاه مینمود و سوای
سادات و منسوبان پاره دیگر امرا که نیز نگاه میداشتند و درین سال مطابق هزار و بست و نه راجه جیسنگه سوائی را
برای ... استیصال چورامن جات که از مفسدان مقرری قدیم نواح اکبرآباد بود مرخص نموده بعطای
چند لک روپیه نقد و اضافه و خطاب راجه و مهاراج سربلندی بخشیدند و بعد از دو سه ماه خانجهان خالوی قطب الملک
بهر فتنه راجه و تنبیه آن بدسگال مرخص گردیده و درهمین سال اسدخان که از ملوک بود و چهار سال از مرحله عمر طی نموده
مسند وزارت و دیگر خدمات عمده صاحب قران ثانی و خلد مکان و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و ذوالفقار خان
و دیگر بزرگان جد و آبای اسدخان از امرای ذوالاقتدار ایران بودند از کلفت سرای فانی بروضه جاودانی شتافت
در امرای متاخرین بدین خوبی امیر مزاج گرفته دیگر دیده و شنیده نشده از ابتدای نشو و نما در عیش و کامرانی
و لذت دولت بسر برده و بعد جعفرخان مغفور چنانچه او تمکین و نشاط دایم و نیک سرشتی و کم آزاری که هرگز ازو بدی
در حق غیر بعمل نیامده صرف اوقات نموده و با زیردستان برفق و مدارا و زبان شیرین و بهم چشمان تا ... بعرصه آمده
با ایشان و تمکین سلوک مینمود از جمله امرای قریب العهد دیگری نبود گویند در ایامی که بیماری مرض سفر آخرت او بطول
کشیده روزی محمد فرخ سیر بادشاه مصحوب یکی محرمان خاص که برای عیادت او فرستاده بود خفیه پیغام نموده که ما
قدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان آن دستور العمل سلطنت نه بایست بعمل آمد و ندامت آن سود نمیدهد
الحال از شما مصلحت سلوک با سادات میخواهیم در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف روبه جد و آبا بظهور آمد
بجز حکم خدا نبوده و میدانم که چنانچه وزارت از خاندان ما رفت سلطنت در دودمان تیموریه هم خلل تمام خواهد پذیرفت
اما الحال که زمام اختیار ملک و خود بدست سادات باربه داده آید صلاح دولت در این است تا مقدور بانها کج
نمانید و کار بانجا نرسید که روز بروز زیاده ماده فساد و عناد آماده گردد و سررشته اختیار از دست رود
بسبب رسیدن خبرهای دکن که مفسدان بی حضور که بخدمات دکهن تعین می شدند امیر الامرا دخل نمیداد
و قلعه دارهای عمده که همیشه از سرکار بادشاه مقرر می گردید او بهمراهان خود مقرر نموده در حضور راجه رتنچند دیوان سید عبدالله خان
در تعلقه همه متصدیان دخل نموده اصلا اختیار و استقلال نمیداد خصوص در مقدمات ملکی که دیوان تن و خالصه معطل
محض بودند و پرگنات خالصه بطریق اجاره در معرض بیع و شرای لکها می آمد روز بروز بر کدورت خاطر بادشاهی
افزوده اعتصام خان نام را که تجویز فرمودند دیوان خالصه و رای رایان بابت جهان شاه را دیوان تن کرد

و تنخواه هشت هزار سوار والاشاهی تا یافتن جاگیر در ماهی پنجاه روپیه بعد اسپ داغ رسانیدن از خزانه می یافته باشند از آنجمله مردم
والاشاهی که حق رفاقت و جان نثاری ثابت نموده بودند و ده دوازده ماهه طلب در سرکار داشتند و جمعی بامید جاگیر خدمت
مینمودند و بیشتر والاشاهی مغلیه بودند احکام برطرفی اینها یک قلم صادر فرمودند و بخشیان با جماعه جواب میدادند و در زمان ایام
که شورش برطرفی اینها در میان بود میر جمله که از زیادتی طلب سپاه با وجود صرف نمودن مبلغ کلی از خزانه بادشاهی و تعدی مغلان
بر رعایا که فغان ظلم اینها از حد گذشته بود از عظیم آباد جریده سوار شده بطریق ایلغار که مسافت بعیده یک و نیم ماهه راه را در چهارده
پانزده روز ره پوش از سپاه که بعضی از نوکران او نیز خبر نیافتند کنار راه جمنا اختیار نموده در دو سه منزلی اکبرآباد در کشتی سوار شده
بغتةً وقت شب خود را بدر قلعه دارالخلافه رسانید از آنکه دران روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلف و منصوبه های تازه از جانب بادشاه
در حق قطب الملک در السنه عوام از زبان واقعه طلبان شهرت می یافت و خبر طلبیدن میر جمله نیز بر زبان زد خاص و عام گردیده
بود و این معنی نزد هنگامه جویان باعث مزید ماده بدنامی تدبیر دستگیر نمودن قطب الملک در زبانها گشت هر چند که بادشاه
میر جمله را وقت ملازمت روندا و تشنیع زیاد از خرابی رعایای پتنه و بی حکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز نزد قطب الملک آمده
با اظهار عجز و انکسار و اطاعت خواست که التماس عفو جرایم خود نزد بادشاه و قطب الملک نماید اما اهل تدبیر به حیله و تزویر
برای مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان ایام [illegible] یا اتفاق هشت نه هزار سوار منصبدار برطرفی فراهم آمده
بخانه محمد امین خان بخشی و خاندوران نایب امیرالامرا و میر جمله رفته تلاش تقاضای طلب خود نمودند گفت و گوی آن
فساد و هجوم مغلیه بالکثرت و زد و خورد و گرفتن حویلی نام بردها بطول انجامید و نیز شهرت یافت که مغلیه باشاره بخشیان فتنه جوی
بر وقت قابو رفیق کرده میخواهند بهیئت مجموعی بر خانه قطب الملک بدست آویز طلب خود یورش و شورش نمایند
و قطب الملک در فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت جمعیت تازه کوشید و غیرت خان خویش سید عبدالله خان
که دران روزها بفوجداری نارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر تازه از باره رسیده خود را رسانید هر روز تا چهار پنج روز
فوج مغلیه سوار شده در رسته های بازار مستعد فساد بودند و از طرف دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت شایسته
کمر بسته تا شام بر فیلان و اسپان هنگامه آرا میگشتند و میر جمله سراسیمه گشته سررشته کار از دست داده بخانه محمد امین خان
آمده پناه گرفته از هر طرف نشانه تیر ملامت گردیده ندید الست چکار سازد آخر چاره کار درین دانستند که بادشاه نظر
بر رفع فساد و تسلی قطب الملک میر جمله را معضوب و کم منصب و از صوبه عظیم آباد تغیر ساخته تعینات صوبه پنجاب
نمود و سربلند خان را صوبه داری عظیم آباد معزز نمودند مدت در السنه فتنه جویان هنگامه طلب شهرت داشت
که میر جمله را که بادشاه مصلحتاً بسرهند و صوبه پنجاب فرستاده در تدبیر و فکر طلبیدن اوست و هرگاه که بادشاه برای شکار

شمایان صاحب ثروت را بر دولت سلطانی بخشد که او را بهر جزای سزای اعمال او درین جهان رسانید چنانچه ما و شما مشاهده

می‌نماییم ودرین سال استیصال عیسی خان زمین دار عمدهٔ صوبهٔ پنجاب روداد مجمل از ان بزبان قلم

می‌دهد که عیسی خان اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بود اگرچه در جرگهٔ منصبداران بادشاهی در بخشیان سرافرازی داشت

اما بسبب [illegible] و انقلاب سلطنت سر از آستین اطاعت بر آورده طریقهٔ سرکشی از روی بدنهادی اختیار نموده

تحصیل محال جاگیر [illegible] ران و در دست راستعدی متصرف می‌شد و گاه گاه بر قافله‌های راه کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریق

مینمود و سر از اطاعت صوبه‌داران و فوجداران مقابل او رفته رتبت یافته بودند درین ایام که بوسیلهٔ رسل و ارسال

تحف و هدایا با خانه دوران رابطه امد و شد عرایض بهم رسانده بود زیاده در تمرد مسکو شید عبدالصمد خان که بعد فراغ مهم

ارمتوجه تنبیه او گشته در قابوی وقت بود با نایب خان معزالیه اتفاق مقابله افتاد و از غرور بسیاری فوج خود بی باکانه

با همه کارزار نهاد و از آنکه مال کار باغی شیکان جسران مال بجزای اعمال خود رسیدنست بعده که جنگ عظیم در پیوست

بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هر دو طرف کشته شدند و بکار آمدند گرفتار تیغ اجل گردیده سر او را با سر پسر خورد سال

و دیوان او را مقید ساخته بحضور روانه ساختند و کرار شرده فتح نصیب آن سال گشته شدن دیگر متعدد صوبه بهار شبهٔ

مجملی از تفصیل آن تحریر می‌آرد که دیگر از جمله زمینداران سرکش متعدد سینه مقرری مشهور صوبه عظیم آباد بود که مکرر با فوج

بادشاه زادها صوبه داران آن ضلع مست با نموده طریق طغیان سرکشی از حد گذرانیده و فوجها و قافله‌ها بغارت برده

بود بعد که در جمله صوبه‌داری آنجا مقرر گشته خود را رسانده از دست بر دو هر کجا جاگیر حاصل الصوبه در تصرف او

بود و دخل و عمل مینه ادما وجود نگاه داشتن سپاه زیاد از ضابطه و بباد دادن خزانه مبلغ کلی از سرکار بادشاه و جود

بر تسلط یافته و بر رعایا و سکنهٔ پتنه از تعلیه ظلم و تعدی بسیار رسید بر جمله تنگ آمده بار زوی تقرب و اختیار

حضور خود را چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد نزد بادشاه رساند و صوبه عظیم آباد به سربلند خان مقرر گردید سربلند

خان بنسق ملک و تادیب سرکشان پرداخت و دو بیر متعدد که تمام رعایا و جاگیرداران از تاخت و تاراج او بجان آمده

بودند مکرر بر آمده در نواح پتنه شوخی می نمود و سربلند خان جمعیت زیاد فراهم گشته برای تنبیه او بر آمد آن شقی مقابله نموده بعد

ترددات نمایان که از هر دو طرف بمیان آمد و جمع کثیر کشته و شهید شدند رو بفرار گذاشت و بعد آوارگی در جنگلها

دشوار گذار بقول مشهور از زخم غیب که از دست همراهان او باو رسید و بروایتی دیگر از دست و تیغ غافسیان

یکه تازان فوج سربلند خان بهر وجه از سر آه درد آلود جگر سوختگان که او در آن گرفتار و رسید بدار البوار پیوست

جون محمد فرخ سیر بخوبر لطف الله خان صادق فکر و معتبر نموده بود که از دوستی تا بهصدی منصب وار بادشاه

نزد پادشاه مستحسن افتاد و حکم طلب آن شقی با سر مقتولان و اسیران صادر شد عبد الصمد خان قریب دو هزار سر
از کاه و هزار نفر مسلسل از زنجیر آهن همراه ذکریا خان و قمر الدین خان روانه حضور ساخت در وسط ماه محرم الحرام امسال که اسیران
و سران گروه بدنام بد انجام نزدیک بدار الخلافه رسیدند اعتماد الدوله محمد امین خان بخشی را امر نمودند که بیرون شهر
آن مقهور بدعاقبت را با دیگر همراهان تخته کلاه زرد و سیاه نموده خود او را بر فیل و دیگر اسرا بر شتران سوار و سرها را بر نیزه
کرده بشهر در آرند تا باعث عبرت نظارگیان مردم آزار گردد بعد از داخل شهر شدن از نظر بادشاه گذشته بحکم
حبس سرگروه آن معتدان با پسر و دو سه نفر عمده همراه او در قلعه نمودند و دیگر اسرا امر نمودند که هر روز دو صد نفر آن
گروه شقاوت پژوه را پیش چبوتره کوتوالی در رستهای بازار بقتل رسانند از جمله قوم کهتریان که خفیه خود را از زمره معتقدان
و مریدان آن مردود می‌شمردند بمحمد امین خان و دیگر متوسلان امیران بقبول مبلغهای خطیر برای جان بخشی آن نابکار
رجوع آوردند و پیش رفت نگردید و بعد فراغ قتل سر همراهان فرمودند که اول پسر زند او را بحضور او بلکه از دست خود او موافق
بی‌رحمی که از آن ملعون در کشتن فرزندان دیگران بوقوع می‌آمد بقتل آورده بند بند جدا سازند و بدین سزا مواخذه جزای
کردار آن بدکردار بر تقاضی او رسانند آری که [illegible] یافت   از مکافات عمل غافل مشو   گندم از گندم بروید
جو ز جو   از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بدعاقبت داشتند نقل می‌نماید که در ایام کشتن اتباعه
مادرکی از آنها که جوان تازه بعرصه آمده بود [illegible] بسر سانند نزد بادشاه استغاثه نمود و بعجز و الحاح تمام التماس
نمود که پسر من از جمله ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال بود که بعد تاراج نمودن مال دستگیر نموده بود و بی تقصیر
داخل آن گروه باسیری درآمده و بی گناه در زمره کشتنیها گردیده محمد فرخ سیر را بر حال و مقال آن زن مکار رحم آمد
و برای خلاصی پسر او سزاول از حضور تعین نمود آن زن محیل بحکم خلاصی پسر وقتی رسید که جلاد بر سر آن شقی
با تیغ خون چکان استاده بود و برو حکم استخلاص او رسانید پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ میگوید و من بدل و
جان از معتقدان و فدویان جان نثار مرشد خود مرا زود برفیقان رسانید گویند اعتماد الدوله محمد امین خان و نسبت و
ملاقات از آن مقتول مردود سرگروه آن گروه پرسید که آثار عقل و رشد از جبهه حال تو پیدا است ترا چه بر آن
داشت که از مکافات اعمال نه اندیشیدی و برای چهار روزه زندگانی بدعاقبت مرتکب چنین ظلم و افعال
شنیع بر قوم هنود و مسلمان گشتی در جواب گفت در همه مذاهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان
مجسم از عصیان زیاده از حد بظهور می‌آید منتقم حقیقی در مکافات سیئات او مثل من ظالم را میگمارد که باعث جزای
کردار آن جماعه میگردد   چو خواهد که ویران کند عالمی   دهد ملک در پنجه ظالمی   بعد برای تلافی اعمال او مثل

دران قلعه فراهم آورده بودند با تمام رسید و در زیر و زبر ابواب تردد و آمد شد بر روی آن تبه کاران بسته میگردید
و کار بجائی کشید که به انواع حیل و مساحت که با مردم لشکر اسلام مینمودند آثار غلبه بدو روبروسه روبه گاه گاه بدست
آورده تا سرداران آنها برای قوت لایموت برابر کف دست بدست متوردوازهر بار مینمودند و چون در کفر هم ملت
نا شخص غیر کرر داشتند و عرصه زندگانی بر آنها تنگ گردیده بود و بعضی چهار بار کشته از میسر نیامدن هیمه گوشت
خام میخوردند و از خون شکم و گرسنگی هر روز جمعی بجهنم واصل میشدند مع هذا بعضی از اوقات روز و شب از قلعه برآمده
خود را بر مورچال زده بسیاری را شهید و زخمی ساخته با نیم جانی که داشتند جان بسلامت بدر می بردند و
بهادران اسلام در هفته و ماه مورچال بهزار سعی و اشکال پیش برده کار بران جماعه بدسگال تنگ میساختند
تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس از آن
ناکسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیوستند بسیاری بوقت فرار زیر تیغ مغلان آمده بجهنم واصل گشتند
مع هذا از آن گرانه شاهی از تهوری و جان فشانی که از آن قوم بد عاقبت مشاهده مینمودند ملاحظه کلی داشتند که
مبادا بهیئت مجموعی برآمده سینه ها را سپر ساخته آن سگ و سردار نابکار را بدر برند و چون بسحر و جادو که
بصورت سگ و گربه شده بدر میرود میان مردم سست اعتقاد شهرت داشت هر گاه گربه یا سگ
از طرف قلعه بنظر مردم مورچال می آمد به تیر و سنگ هدف تیر بلا می ساختند بعد که مدت بران سخت جانی
محصوران سخت جان گذشت بران مردودان عرصه زندگانی تنگ گردید و از حیات مایوس شده پیغام
جان بخشی بامید نجات از آن احاطه ممات میان آوردند دلیر خان امداد راضی بقول امان جان نمیشد
آخر کار مصلحتا امیدوار عفو جرایم و تقصیرات در خدمت بادشاه نمود و چار ناچار سر گروه با پسر هفت هشت ساله
و دیوان خود و سه چهار هزار از مردم بسمل برآمده دستگیر بلای مکافات خانه تقدیر گردید و عبد الصمد خان
فرمود که دو سه هزار کس را از سر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر وسعت را طشت پر از خون ساختند
دران سرزمین دشت خاکی که بود ... گل ارمنی شد ز خون یهود و پوست سر آنها کشیده پر کاه نموده بر
نیزها بستند و لقمة السیف را برای زنده بردن نزد بادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعی از مقتولان امید
نجات و حیات و حرص زیادگی انسان را بمال دنیا می باشد اشرفیها را اندوخته در زر و مال را فرو برده
بودند و آخر بدم شمشیر جزای اعمال و افعال در آمدند و شهرت بریدن اشرفیها شکم آنها
آنها چاک نمودند مسلمانها ... بدست کچهای بازار و مغلان تیغ گذار را افتاد بعد عرض تردد عبد الصمد خان

و دیگر امرای اسلام رو داده دست گیر شدن و بقتل رسیدن گروی شقی است که شمه از آن خروج و سرکشی آن خارجی

و تاراج او تا وجود متوجه شدن خلد منزل و تعین خانخانان تا بیست هزار سوار و محاصره نمودن در لوهگده و بدر رفتن آن مردود

و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و اغرخان و رستم دلخان و انعام خان و دیگر امرا و مدت محاصره بطول کشیدن

کار لشکر آنجا تنگ شدن و ابتدای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و کشتن و مسمار نمودن مساجد

و مقابر بزرگان که اکثر محالات و قصبه جات صوبه جهان آباد و پنجاب خراب شده اوست و خود را سچه پادشاه

ملقب ساخته قریب سی چهل هزار سوار پیاده جنگی که همه شجاع و بجان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان

و مال سرمایه سعادت خود میدانستند و طغیان او از حد گذشته بود و هرچه ضرور بی ادبی که به مسلمانان و مقبرها و مسجدها

میرساندند از عبادات و حسنه اعمال می شمردند در ذکر سلطنت خلد منزل مفصل گذارش یافته درین اوان اقطاع

و حصاری که در صوبه پنجاب مسافت ده دوازده روزه راه از دار الخلافه شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور

بنا کرده و معبد خانه گروی سابق بود آنرا بطریق قلعچه وسعت بر احاطه او افزوده چنانچه پنجاه شصت هزار سوار و پیاده را

جا شود مسکن و ملجا خود ساخته بتعمیر و استحکام برج و باره آن پرداخت و پرگنات سیر حاصل نواح را بتصرف

خود آورده تا لاهور و سرهند تاخت و تاراج می‌نمود و عبد الصمد خان دلیر جنگ را که بصوبه داری دار السلطنت لاهور

مرخص ساخته بودند معه ذکریا خان پسر او بمهم استیصال آن بد سگال مامور نمودند و قمر الدین خان پسر اعتماد

الدوله محمد امین خان بهادر و اغرخان و جمعی از فوج منصبداران والاشاهی و احدیان با مصالح توپخانه بکومک او تعین

نمودند بعد رسیدن عبد الصمد خان دلیر جنگ که از خاندان با نام و نشان توران و شجاع کار طلب بود نزدیک

گدهی آن مردود فوج گرو که از مور و ملخ زیاده بود بر آمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب در لشکر بادشاهی انداختند

که نزدیک بود چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسد و مکرر چندین جرات از آن طایفه ضال بد سگال بظهور آمد و جمع کثیر از

هر دو طرف کشته و شهید و اسیر گردیدند بارها غلبه بر آنجماعه غالب آمده هزیمت داده باحاطه آنها میرساندند و

چون چندین کثرت از آن گروه بد نهاد سوخی و تردد نمایانه بوقوع آمد و شبخون می آوردند دلیر جنگ ناچار مقابل

قلعه آن بد کیش احاطه برای لشکر خود کشیده گرد آن خندق کنده بستن و بستن برج ها و مورچال پرداخته و مدت

محاصره بطول انجامید و در بین مابین جرات و ترددی که از آن معاندان بد عاقبت بظهور می آمد و گاه بکار گذری

بر آمده دست برد بر لشکر اسلام مینمودند و مردم نمایان بدرجه شهادت میرسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط

سعی و تردد نمایان بود بجا آورده در فرصت ایام راه رسد غله و کاه بر آن فرقه مرا یجانه مسدود ساخت و هرچه ذخیره

بتقیه جاءنه نماید یا جای مقرر کنید که یاد یکار فضلای بلاغت نشان در اثبات اقوالی که مکتوبه بدلایل عقلی و نقلی
مباحثه نموده از روی کتب معتبره خاطرنشان نماید تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبد الله در جواب پیغام کلمات
درشت گفته فرستاد از اتفاقات در همان روزها روز جمعه وقت وعظ چندی مغل زادهای اوباش وضع با شبیحهای
کربلا در گردن و بازو هیئت مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاههای تند بشیخ عبد الله نمودند از اطراف دو سه هزار کس که
سامع وعظ بودند بگمان و ظن آنکه این جماعه فرستاده خواجه اند که برای قتل شیخ آمده اند کلمات تشنیع روافض بر
زبان راندند مغل زادها طاقت شنیدن آن نماندند و بجانب حوزه از مسجد بر آمدند از عقب آن جماعه هندوی اجل
رسیده سپاهی وضع که بهوس شنیدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شد یکی از خادمه مسجد با جمعی دیگر بگمان آنکه آن هندو
نیز از جمله آن جماعه است که باراده کشتن شیخ آمده بقصد گرفتن و کشتن او دویدند آن هندو بر گشته جمدهر کشیده
بر مودن انداخته شهید ساخت و آن هندو را کشتند و تا دو سه روز برای تحقیق آنکه هندو فرستاده کیست تشدد
کار اکثر او در ابروان دند چندی از فضلا و هواخواهان شیخ عبد الله بوسیله مقربان محمد فرخ سیر پادشاه استغاثه نمودند
که خواجه محمد جعفر میخواهد که خلل در دین اهل سنت اندازد در عهد خلد منزل برای لفظ وصی آن هنگامه شد و بشش [illegible]
الحال زیاده از آن ماده فساد خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار
شاهجهان آباد که سابق مدح حضرات ائمه طاهرین بذکر در می آمد بعد روداد این هنگامه مسجد جامع مضمون ورق
راکه دانست بدون ذم روافض مذکور دیگر بر زبان نمی آوردند بعده محمد فرخ سیر پادشاه بشیر لعنجان قاضی
حضور از بین مذکور بمیان آورد قاضی گفت که بد اعتقادی خواجه محمد جعفر شرعاً ثابت نمیشود و آنچه شیخ عبد الله
میگوید مطابق کتب معتبر عقاید اهل سنت مبنی اما اگر برای رفع گفتگوی خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید
بهتر است و خاندوران نیز در این باب بخواجه انچه بابت گفته معقول نمود که چندروز در درگاه حضرت نظام
الدین رفته دفع شر نماید و شیخ عبد الله را حامد ذوات طلبیده گفت که بچه طلب و مدعا در این شهر آمده اید
و مطالب او را موافق اظهار او در سه چهار روز سرانجام داده روانه ملتان ساخت که بعد از چند گاه باز در
ملتان بعقیدت خان ناظم آنجا سر جنبان روا بابت گفت گو نموده کار بجای رساند که عقیدت خان
محضر نموده بحضور فرستاد که زر دار طلبیده [illegible] روانه حضور نمود و تا عهد سادات نظر بند بود
دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ سیر که در سنه هزار و
صد و بیست و هشت مطابق سال چهارم جلوس اقبال پادشاه و نبرد و مبارزی عبد الصمد خان دلیر جنگ

دار الخلافه شاه جهان آباد ساخت و از طرف فرقه مسلمانان شیخ عبد العزیز و شیخ عبد الواحد و شیخ محمد علی واعظ
که بجمله فضیلت و صلاح آراسته بودند با جمیع از بهرا و دیگر فرقه مسلمین بحضور رسیدند چون راجه رتنچند دیوان قطب الملک
را جانب داری هم قوم ضرور بود و دست او بر مهری که بود در دست داشتند شیخ عبد العزیز و شیخ محمد علی واعظ را با
دیگر مسلمانان گرفته مقید ساخت خواجه محمد جعفر نام برادر خاندوران بخشی که از درویشان با نام و نشان بود در حقیقت مذکوره
و مقید کردن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خاندوران در استخلاص اجماعه کوشیدند لهذا شیخ محمد علی واعظ را ربط
اتحاد و الفت خاص با خواجه محمد جعفر بهم رسید آنکه در خانه و مجلس خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن نعت
حضرت خاتم النبیین و منقبت ائمه طاهرین بخوانند و خواجه رغبت تمام بشنیدن مناقب ائمه دین داشت و شیخ
محمد علی واعظ بزور وقت وعظ بعد حمد و نعت چند فقره در منقبت ائمه اثنا عشر بر زبان فصاحت بیان خود جاری مینمود
درین اوان شیخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در مسجد جامع وعظ می گفت برای دیدن خواجه محمد جعفر رفت چون در مجلس
خواجه مشاهده نمود که بعضی مریدان و معتقدان بجای سلام اقدام به آداب زمین بوس مینمایند و قوالان شعر بخواندن منقبت
ائمه اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد الله باظهار نصایح برداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نسزد و باید چو شنیدن
سرود که خلاف طریقه شریعت است فقط باستماع حمد و منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم
نباید برداشتن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه در جواب گفتند که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگر را موجود نمیدانیم
چگونه رضا بسجده غیر حق خواهیم داد اما آنها که از فرط اخلاص همه جا معبود حق را حاضر دانسته منظم زمین بوس می پردازند
و ممنوع نمیکردند ما را چه تقصیر ؛ ازانکه بگوید حقیقت راهست ازین وجود ازلی آگاه است مبدا اندکر زره
بود با خورشید در دیع عاشقان جمال الله است دیگر قوالان آنچه از استادان خود یاد گرفته اند بخواندن آن
اشتغال دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر شما اشعار مشتمل بر مناقب اصحاب کرام یاد دارید و تلقین نمایید آنها
بخواندن آن مامور نمائیم شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان برده آزرده گشته برخواست
و در جامع مسجد روز جمعه که وعظ میگفت علی رغم خواجه بعضی قول و اعتقادات ناحسن منصب مثل آنکه حضرت
امیر المومنین علی مرتضی داخل آل عبا نیست و علوی را سید نمیتوان گفت و پنج تن پاک که میگویند خلاف
عقیده اهل سنت است آن پنجتن را که پاک خوانند مگر دیگر اصحاب کرام ناپاک بودند و کلمات دیگر در رد مذهب
امامیه بر زبان می آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبد الله پیغام داد که چنین تقریر در
وقت وعظ گفتن و کو آوردن خارج از طریقه دین متین اهل سنت جماعت است بلا باوار رو به خوارج مسجد هراکر

پاره ساخته طفل زنده برآورده رفیق سفر آخرت شوهر گردید اما این قول به ثبوت نه پیوسته بعد که خبر جنگ و کشته
گردیدن داود خان بعرض محمد فرخ سیر بادشاه رسید از ملال بر جبین حال او ظاهر گردید و بقطب الملک فرمودند
که چنان سردار نامی با وفا ربانی جا گشتند سید عبدالله خان در جواب التماس نمود که اگر برادرم از دست آن
افغان کشته میشد باعث مرضی مبارک و بجا بود فی الحال کمیت خامه را بذکر سوانح که در سنه دو جلوس محمد فرخ سیر
در احمدآباد شعلهٔ فساد و عناد میان فرقهٔ هنود و مسلمین افروخته گردید و انتهای آن در دار الخلافه منجر بمنازعت
مابین خواجه محمد جعفر درویش و شیخ عبدالله واعظ گشت معطوف داشته مجمل آن بزبان قلم میدهد در سنه احد
جلوس که داود خان نایب صوبه دار احمدآباد گجرات گردید سال دوم آن شبی که هولی هنود سوخته میشود یکی از هنود که مقابل
خانهٔ او مسلمانان میماندند و مابین هر دو خانه صحن کوچه مشترک واقع شده بود هنود خواست پیش خانه خود هولی بسوزد
مسلمانان مانع آمدند هنود به پشت گرمی طرف داری داود خان که اکثر در اعانت کفار میکوشید حجت آنکه اختیار در
خانهٔ خود دارم بعد گفت و گوی ابرام تمام اقدام بر سوختن هولی نمود روز دیگر مسلمانی که روبروی خانه او میماند و طعام
وفات حضرت سرور کاینات خلاصه موجودات داشت علی رغم هنود گاو آورده ذبح نمود هنود تمام محله
فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آوردند مسلمین طاقت مقاومت نیاورده در جاها پنهان شدند هنود جرأت
شوخی بمرتبه رسانیدند که پسر چهارده پانزده ساله گاو قصاب که بدست آنها افتاد کشیده گرفته مذبوح ساختند از شهرت
و شیوع این تعدی کفار مسلمانان جمع شده ندای عام نموده مستعد جنگ با هنود گشته بهیئت مجموعی که چند هزار
افغان از جمله نوکران داود خان بحجت اسلام فی استرضای آقا با افغانان پورجات احمدآباد و شهری فراهم
آمده اجماع و غلوی عام نموده بودند بدر خانهٔ قاضی آمدند قاضی نظر بر فساد ازدحام و جانب داری صوبه دار در
خانه بر روی اهل نزاع بست بقول مشهور باشارت قاضی بسبب رعایت داود خان که در باطن هنود داشت مسلمانان
دروازه خانهٔ قاضی را آتش زده شروع بسوختن دکانهای راسته مانک چوک و دیگر جاهای هنود نمودند و دران هنگام
دکان بسیار از بزازان و دیگر تجار بشهر بغارت رفت بعده بقصد سوختن خانه کپور چند نام بدنام جوهری که مألو
ف و مصاحب داود خان و کافر شدید العداوت بود روانه شدند کپور چند خبردار شده با جمعی از برقنداز آن
دروازهٔ محله خود را قایم نموده بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هنود کشته شدند بمرتبه بازار فساد در احمدآباد
گرم گردید که سه چهار روز کار و بار بازار و اهل حرفه بند و معطل بود بعده جمعی کثیر فریقین بقصد استغاثه احرام
حضور بستند داود خان به کپور چند محضر بمهر خود و قاضی و دیگر حکام مشتمل بر تعدی مسلمانان نموده داده روانه

گفته می شد با بسیاری از همراهان خود را بر نوبت خانه امیر الامرا زده آشوب غریب انداخته زخم تیغ سادات
آمده بود و جمیع کثیر از افغانان اطراف فیل او کشته و زخمی گردیدند داود خان با آنکه مردم کم با او مانده بودند حسنعلیخان
جوانان جمادار سیاه میمونه و دو صد سه صد افغانان جان نثار که با خود داشت بر سر دو بقصد آنکه خود را مقابل امیر الامرا
رساند فیل میراند تا آنکه تزلزل تمام در سپاه عظیم در لشکر امیر الامرا افتاد و رستم بیگ و محمد یوسف داروغه توپخانه
و سالت خان و جمع کثیر دیگر از پا در آمدند و خانزمان و عالم علیخان با بعضی مردم عمده دیگر زخمی گردیدند زرین دار و کبیر میر
مشرف که از بهادران نامدار و جوان قوی هیکل غرق سلاح آهن چون کوه البرز بالای حوضه فیل جلوه گر بود مقابل فیل
سواری داود خان برحلقه کمان در آورد چون داود خان خود در وقت مصاف زره و دیگر [illegible] شد بر میر مشرف بانگ زد
که روی خود مثل زنان پوشیده ای جلیم بردار تا صورت ترا ببینم و تیری بروی زد که نزدیک گلوی او زخم کاری رسید و
میر مشرف تیر بقصد [illegible] تمام کشیده بدم رو افتاد در روایت بعضی فیلبانان داود خان بسبب پیوستن فیلها بهدیگر دو دسته ضرب
پشت کجک فیل بر پشت و پهلوی میر مشرف رسانید در ضمن فیلبان میر مشرف فیل خود را از فیل داود خان
جدا ساخت و از مشاهده که بمیر مشرف رسید و بر دم فوج امیر الامرا گمان آن شد که میر مشرف از آن زخم فارغ گردید
هیبت و هراس در دل سپاه حسین علیخان راه یافت و نزدیک بود که تفرقه تمام در لشکر افتد بلکه
اکثر خود را از معرکه بگوشه و کنار کشیدند و بغیر از سرداران جان نثار که بجای خود قایم بودند پای استقامت جمع
کثیر لغزیده بود در آن آشوب گوله بندوق خان ستان به داود خان رسیده و کار او ساخته شد فیلبانان و همراهان
بقیة السیف برگشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند امیر امرا که بر آن فتح مبشر گردید حکم نواختن شادیانه
فرمود و فیل جسد داود خان را بر گردانیده آوردند و لاش او را بر دم فیل بسته در شهر گردانیدند و [illegible]
دیگر سرداران مرهته که رفیق امیر الامرا بودند میدیدند و چشم بر راه غارت طرف مغلوب
داشتند و در غلبه زد و خورد پای استقامت آنها از معرکه لغزیده بود و در وقت فرار آورده بودند خود را [illegible]
امیر الامرا رسانیدند و سپاه آنها تاراج بهیر و مال داود خان پرداختند و خزانه و فیلان و اسپان و کارخانجات
بضبط امیر امرا در آمد که از آنجمله بعد دو سال چند فیل بحضور ارسال داشت اگرچه داود خان بعدم رجولیت شهرت
داشت اما در ایام صوبه داری احمدآباد دختری از زمینداران آن حدود که موافق رویان سرزمین گجرات [illegible]
مینامند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود حمل هفت ماهه داشت در وقت سوار شدن بقصد جنگ
آن زن با غیرت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نزد خود نگاه داشته بود بعد شنیدن داود خان کشته شدن خود را

بتفاوت یک دو کروه بهدیگر رسیده بودند باوجود خواهش حسین علیخان برای ملاقات فتح جنگ نظر بر پاس خاطر
بادشاه اغماض نموده گذشت امیرالامرا بعد رسیدن معسکر نزد اکبرپور آب نربدا مسموع نمود که داود خان پنی که صوبه دار احمد
آباد بود بموجب حکم صوبه دار برهانپور گشته خود را به دارالسرور برهانپور رسانده و نیز از زبانی عوام شهرت یافت که خفیه
بنام او احکام رسیده که سر به اطاعت و ملاقات حسینعلیخان فرو نیاورده تا مقدور در دفع و استیصال او کوشیده
امیدوار صوبه داری کل دکن باشد لهذا داود خان دم از صوبه داری به استقلال میزند و اراده ملاقات ندارد امیرالامرا
بعد اطلاع برین ماجرا به داود خان پیغام فرستاد که چون کل صوبه داری دکن بما تعلق گرفته باید که قدم از جاده اطاعت
برون نگذاشته باستقبال ما شتابد والا خود را نزد بادشاه رسانده ماده فساد نگردد داود خان از قبول هردو تکلیف
ابا نموده اگرچه بسماجت تمام برآمده بیرون شهر دایره نمود اما از اطاعت امیرالامرا سر وا زده از آنکه با سرداران مرهته
رابطه و اتحاد زیاد داشت و بیاسنید که سابق از غنیم پیشه مشهور بود و الحال از جمله نوکران عمده بادشاه گفته می‌شد و نیز شهرت
استقبال حسین علیخان و اعانت داود خان که بر وقت کارزار رفاقت طرف غالب اختیار نماید و چند سردار دیگر مرهته
آمده اطراف برهانپور فرود آمدند روز بروز گفت و گو میان امیرالامرا و داود خان بطول میکشید تا آنکه اول ماه رمضان
المبارک سنه چهار جلوس کار بجنگ صف کشیده امیرالامرا با لشکر خود که قریب پانزده هزار سوار موجود داشت کار
پیش دار از طرف داود خان که از سه چهار هزار افغان زیاده با او در آن روز موجود نبود هیرامن بکسریه را که همیشه سر لشکر
او بود هراول نموده بیکه در آمد بلکه بین میدان لعل باغ و برهانپور با هم مقابله کارزار اتفاق افتاد از طرف امیرالامرا
سیف الدین علیخان بهادر و عالم علیخان که برادر و برادرزاده امیرالامرا میشدند و خان زمان پسر خانخانان و
اسد علیخان علیمردان خانی و رستم بیگ و التفات خان و فیروز علیخان و بسالتخان و محمد یوسف داروغه توپخانه
و ذوالفقار بیگ بخشی و راجه محکم سنگه دیوان امیرالامرا و میر مشرف که از نوکران عمده و شجاعان مشهور گفته می‌شد و
دیگر امرای بادشاهی و نوکران نامی و متعینه برهانپور و خجسته بنیاد هراول و دست راست و دست چپ مقرر شده
معرکه آرا گشتند و جنگ عظیم در پیوست و عجب دار و گیر و غریب زد و خورد میان آمد از هر طرف که حمله می‌آوردند
چشمهای دلاوران رزم جو از نظاره جوال شمشیر برق کردار مبارزان خیره میگردید و سرهای بردلان چون
گوی غلطان زیر چوگان سم اسپان می‌غلطید چه سرهای سران که از تن جدا نشده و چه تنهای تناوران که از فنا
زین بر زمین نرسیده داود خان که بقصد بکار و مقابله حسینعلیخان بکمار خود را اصرار کرد که کارزار رسیده بفیلبان خود
تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را به فیل سواری امیرالامرا باوجود در اول حمله هیرامن هراول که برزدی ترکش لشکر داود خان

که از ابواب فوجداری و راهداری و دیگر ابواب ممنوعه درگاه والا که اکثر حکام و عمال به مال از شیرمادر حلال تر دانسته بظلم و
تعدی میگیرند معاف شناخته دام و درمی نگیرند هرچند عمال دست ازان ابواب برمیدارند اما خود آن بزرگ
باختیار خود راضی نموده و ترحم بحال کافه انام بدین مرتبه دارد که هرگز حکم قطع ید و قتل دزدهم نمودند تا بدیگران چه رسد در
ایامی که ترک منصب نموده منزوی گردید بود جواهر و مرصع آلات مبلغ خطیر که داشت متعلقان بد عاقبت در زدیده بجای
الوان جواهر بیهای رنگ و چهره از سنگ بلور و بیکون وغیره درست کرده عوض جواهر نصب نموده سنگهای گران بها
را از میان ربوده بودند بعد ها که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هرچند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضی عمله
جواهرخانه که در آن وقت حاضر بودند بچشم نمائی تحقیق نمایند آن حق پرست بدون اثبات تقصیر راضی نشد که باعث
خفت و بی آبروئی آنها گردند دیگر از صفات محموده این نیک نژاد عاقبت بخیر آنست که مدام با علما و صلحا و فقرا صحبت
و مجالست نمودن و بدین آنها رفتن و همت بر اعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه و شعار خود
ساخته و سوای روز دیوان جشن پادشاهی به ترین لباس و زینت اساس دولت و انداختن مسند نمیکوشد چون
خود از شعر و سخن فهمی بهره دارد گاه گاه بصاحب طبعان میجوشد اما اگر شاعری در مدح او قصیده و شعری گفته بیارد
خلاف مرضی اوست اوقات مخصوصه را بدین طریق مقرر ساخته که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوراد تا دو پهر بکار
بار پادشاهی و سرکار خود که در امور جزئی و کلی بعد رسد و رخود متوجه میشود می بردارد دو پهری برای ادای نماز
ظهر و عصر و ادعیه و تلاوت کلام الله و درس حدیث و صحبت اهل کمال و صلحا و فقرا صرف مینماید و نسبت باهل بیت
حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت و بردباری و حوصله آنچه از و بظهور پیوسته در ذکر
سلطنت خلد مکان شمه بگذارش آمده باقی به محل یکدار گذارش خواهد آمد فی الجمله در همین ایام خبر مقرر شدن صوبه داری
دکن بنام امیر الامرا حسینعلیخان و روانه شدن سند نیابت امور ملکی بجانب خان صوبه دار برهانپور و تعلقه مالی بنام
حیدرقلیخان دیوان دکن از طرف حسین علیخان رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ اوایل ماه صفر المظفر بقصد
حضور از خجسته بنیاد برآمده به برهانپور که رسید چون دو سه سردار غنیم با فوج عظیم اطراف برهانپور شوخی مینمودند نظام الملک
بقصد گوشمال و تنبیه آنها سوار شده به تعاقب برداخت بعده که کار بمقابله رسید اگرچه در جنگل بسیار دشوار گذار که اکثر امکنه
در زیر درختان آتش دادن جنگل هیچ مانع نبود که باروت و شترهای بان را آسیب آتش رسد اما فوج سنجانه
ازان آفت نگاه داشت و پای استقامت مرهته لغزید و با جمیل کرده تنبیه کنان رفته بعد رسیدن بسرحد برگنه نهالپور
مراجعت نموده روانه حضور گردید چون اواخر جمادی الاول حسین علیخان از بارهه بدار الخلافه کوچ نموده بود مابین راه

زن و فرزند آنها را در ان حصار جا میدهند و از گزند فوج بادشاهی محفوظ میدارند انجا که میرسیدند قبایل خود را با اسباب
زیاد و دور انجا فرستاده برای فرار سبکبار میشدند بدین دستور قریب هفتاد هشتاد کروه تعاقب نمودند بعده که آنها
تنگ آمدند و فیل که سرمایه اعتبار و افتخار آنها بود گذاشته و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم بادشاهی داده خود در
کوهای تلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپدید گشتند و فوج ظفر موج با هردو فیل و بادبان و چتری بسیار مراجعت
نمود چون در هنگام ایام فتح جنگ از بیماری صعب صحت یافته بود و درچنین فتحی که بعد مدت چنان صدمه شده بد
بسر سنه رسید کامیاب گردید جشن عالی نموده نانه روز ضیافت و اضافه بعدهای بادشاهی که شریک تردد گشته بودند
و مردم خود داده فیلان را با عرضه داشت مصحوب مرزا بیگخان روانه حضور ساخت چون ذکر نظام الملک بهادر فتح
جنگ بمیان آمده کلمه چند از ورع و تقوی و خدا ترسی و نیک نفسی و رعیت پروری و سلامت روی و دیگر صفات
حمیده آن نیک سرشت که در ان ریا و مزاج گوئی را دخل نباشد بزبان خامه صدق بیان میدهد او از آن والا نژاد
از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ عالم قدس سره است که احوال ایشان از بعضی تذکره اولیا اطلاع توان یافت
دیگر از علوم عقلی و نقلی که سرمایه حاصل زندگانی و کلید فتوح ابواب ترقی دنیوی و نجات اخروی است بهره حاصل نموده و در
ربط کلام نظم و نثر دست تام دارد و شاکر تخلص مینماید چنانچه دو سه بیت از زادهٔ طبع او نگاشته می‌آید چون گل به
بوی وصل گریبان دریده است   آهی ز سوز سینه بجان کشیده است   زنهار دل بنقش و نگاری جهان مبند
رنگی که دیده سرخ گل پریده است   شاکر برنگ برق درین عرصه خیال   دامن ز خویش برزده یکره دویده است
از آنکه حق سبحانه تعالی ذات شریف او را از جمله سعادت کیشان مخمر ساخته در طبیعت او امر و مناهی الهی تقید
تمام می‌ورزد و چون در خدمت خلد مکان تربیت پذیرفته در عقل معاش و معاد و تدبیر امور ملکی و حق پرستی و دیگر
حسن سیرت اکثر اخلاق و صفات آن بادشاه مغفور اختیار نموده خصوصاً آنکه سوای زر جاگیر از زر رشوت و جریمه و تاوان
و پیشکش عمر گذار حرفی بر تهیه بری و متنفر میباشد و از آلودگی آن اجتناب مینماید که اگر مفصل بزبان خامه دهد مجهول
بطریقه مرشدان روزگار میگردد و در ایامی که این عاجز را بحمل نادانی از راه لطف و قدردانی دیوانی سرکار خود در
صوبه داری دکن مقرر نموده بود قریب بیست لک روپیه بابت قلعه داری که داود خان صوبه دار بنای بدعت ساخته
آن از رعایای پرگنات صوبه خاندیس و بالاگهات وغیره گذاشته به اعانت و اتفاق فوج غنیم که باهم چون شیر و شکر
آمیخته بودند برای خویش گرفته بود بعده که متصدیان فتح جنگ ظاهر نموده برای وصول آن خواستند استخراج حاصل
نمایند مرا بر تشهیر اعتبار نموده سعادت سر مود بلکه مدام بدیوانیان تاکید مینمود که در پرگنات و محالات جاگیر عمال بر کار زند

قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر از آن جماعه بر انجام هیئت مجموعی بر سر انوار خان تاخته فرصت تردد نداده
دستگیر ساختند کیشش دار خود در اخلاص نموده همراه انوار خان بردند و در آن مکان مجمع خود هنگامهٔ فساد تازه برپا نمودند
بعد که خبر چنین فتنه و جرأت و شوخی آن گروه به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پنی برادر داود خان را
با فوج همراه خود و جمعی از نوکران بادشاهی برای تنبیه و گوشمال آن جماعه بد سگال تعین نمود بعد از آنکه ابراهیم خان مقابل
آن بدمآلان رسید از آنکه با ابراهیم خان نسبت به فوج غنیم لئیم جمعیت بسیار کم بود و از شدت باران شب و روز
تیر و کمان و بندوق مردم بادشاهی از کار استعمال افتاده بودند فوج مرهته که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود
به هیئت مجموعی بر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف او را فرو گرفتند و عرصهٔ کارزار بر افغانان با نام و ننگ تنگ
ساختند ابراهیم خان استقامت ورزیده برای کومک فتح جنگ نوشت نظام الملک بهادر بر غلبهٔ آن گروه اطلاع
یافته باقی تمام فوج را معه متعینهٔ خجسته بنیاد به سرداری محمد غازی الدین خان خلف الصدق خود که هشت سال از مراحل عمر او
طی شده بود به اتالیقی و براولی محمد غیاث خان دیوان و مرزا خان بخشی مرخص نمود بعد از آنکه فوج فتح جنگ نزدیک آن
گروه شقاوت پژوه رسید با وجود فراهم آمدن ده یازده سردار مرهته بی‌شمار که از شهرت آن هنگامه هر روز چون
مور و ملخ جمع می‌آمدند از فر رحمت الهی و بسیاری لاو کل اسلحه و توپ خانه مردم بادشاهی از کار تردد رفته بود
و اسبان را طاقت حرکت نبود برتبه هیبت و دبدبهٔ لشکر اسلام و تسلط نام فتح جنگ بر آن طایفه بد نام غالب
گردید که در مقابل فوج فتح نصیب استقامت نتوانستند ورزید و اتوجی که یکی از آن سرگروهان بد انجام بود و در اکثر
مردم بادشاهی در رفاقت و معاونت آن قوم شوم چنانچه نگذارش آمده حکم بخشی داشت صلاح مقابل شدن
ندانسته مصلحت فرار داده چند هزار سوار کارزار دیده انتخابی با سرداران نامی مقابل براول فوج نظام الملک بهادر
داده شروع به جنگ گریز نموده ره نورد هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد مسمار ساختن کدی آن مآلان
با همه صعوبت برشکال و طغیانی نالها دست از تعاقب برنداشته همه جا پاشنه کوب می‌رفتند و فوج جمعیت آن
فتح جنگ را با چند اول آنها زد و خورد بهادرانه به میان می‌آمد و هر منزل که فرصتی و غنیمت گشتی زیاده رو میداد و آب
و مادی و بزغل و چتری و نشان آن طایفهٔ ضال بدست غازیان اسلام می‌آمد بدین طریق جنگ کنان طی
منازل که بیشتر بعض خالی از تعب نبود نمودند و در بین مابین بعضی گذری که ملجا معتبری آن معاندان بوده و لشکر باد
شاهی را فرصت محاصرهٔ آن نبود و مقدمان نامی اکثر دهات که در هر یک دو پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم
لحاظ یکجا استحکام کشیده و در باطن بجهت رفع ضرر مال و عیال خود با مرهته رابطهٔ اتحاد و کرم نموده چنین اوقات

که هر سال میشوند شنیده بودند اما چون برجا دست آنها میرسید دکانشهای آنها که جابجا از سابق برای وصول چوتهه
یعنی چهارم حصه جمیع مال هر محال مقرر بودند بدستور هر سال مدار و مدار وجه چوتهه از پرگنات میگرفتند نظام الملک از راه
غیرت بر خود هموار نمود و خواست که دست تصرف آنها از گرفتن چوتهه خصوص از نواح خجسته بنیاد کوتاه نماید
معتمدان و صلوه و آن تکمیل نوشته کمایش داران راجه ساهو را از اکثر جا و محال صوبه خجسته بنیاد و سبد خل ساخت و خود
بعد عید فطر سنه دو جلوس پنج شش هزار سوار و توپخانه سنگین برای بندوبست پرگنات و دفع فوج غنیم
و محمد غیاث خان که از تهور پیشگان کارطلب بود و کهکرم دیوان خود را با دیگر سرداران جلادت نشان برای نسق پرگنات
و تنبیه مفسدان اطراف تعین نمود چون هیچ یکی از سرداران مرهته را سوای فرار نمودن جرات صف آرا بنود
لهذا بعد از خاطر جمعی از بندوبست و گوشمال بعضی سرکشان حوالی آن سمت مراجعت نموده اوایل ذی الحجه داخل
خجسته بنیاد گردید و بعد معاودت آن سپه دار باوقار گاه گاه فوج مرهته که اطراف دور دست شوخی و دست
اندازی بر قافله نمودن آغاز نموده چنانچه قافله از بندر سورت و احمد آباد به اورنگ آباد می آمد محمد ابراهیم ترین بخشی
و واقعه نگار بگلانه در آن قافله با جمعی دیگر بدرجه شهادت رسیدند و در ماه رجب سال سه از جلوس بست کروهی خجسته
بنیاد که غارتگری در آنجا بدستور همه صوبجات برای ملجا و قرار خود ساخته بودند جمع شدند چون میان هم گفت گوی
[illegible] آنجو جی نام و بسوکهه پرگنه شنگر که یکی از پرگنات گلشن آباد است از مرهته‌های سپاهی کارطلب بود که با هم
امیرش دوستی داشت و گاه برای دفع شر آن گروه شقاوت پژوه با بندهای بادشاهی رفاقت مینمود در ان مجمع نظر بر
مصلحت رفیق بود در بعضی انوارخان نام ضلع دار و نوکر نظام الملک بهادر که در قصبه بهولری هشت کروهی اورنگ آباد
استقامت داشت بقصد خبر گرفتن پرگنه تعلقه خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهته که سابق وصول چوتهه
آن ضلع بعهده او بود و بعد دستکش شدن از اخذ چوتهه بامید ملازمت و درآمدن در سلک ملازمان نظام الملک
خدمت انوارخان مینمود انوارخان بقصد تنبیه جمعی از آن مفسدان و اعانت یکی از جمله سرگروهان آن گروه که با انوارخان
سلوک طبعیت و اطاعت سرعی بیداست برهنمونی و رفاقت آن کمایش داران روانه گردید ما بین راه خبر باهم
ساختن و مصالحه نمودن سرداران مرهته شنیده در خود طاقت آن ندانست که از عهده تنبیه همه سرداران تواند
برآمد لهذا از راهنمای بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که منافق و لاعلاجی رفاقت مینماید او را غافل گرفته
دستگیر باید ساخت و بدرقه خود ساخته سوی کهان پرسر او رخنه پراق او گرفته بقید در آورد و چون این خبر که در ان
مجمع مفسدان رسید نظر انیکه اهمیتی را آخر کار باده و وبال و نکال جان خود دانستند همان لحه باهم اتفاق نموده

بود و والاتبار پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر آنها سیاه و فرق گون ساختند در همین ایام
پسر دو ساله محمد فرخ سیر ودیعت حیات نمود در تضمین امیر الامرا درخواست صوبه داری دکن بمیان آورد بدین اراده که
داود خان را بدستور نیابت ذوالفقار خان بعد تعیین مبلغی کلی که هر سال از محصول دکن رسد نایب مقرر نموده خود از حضور
جدا نشود و مصلحت پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود روانه دکن شود در سر قبول و ابای این شرطها که امیر الامرا نظر بر طریقه
پادشاه و میر جمله تنها گذاشتن قطب الملک در رفتن دکن راضی نبشد گفت و گوی خشونت آمیز بمیان آمده کار بجایی
کشید که هر دو برادر از رفتن حضور و مجرای پادشاه پا کشیدند و فکر گرد آوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانه خود افتادند
و پادشاه بر امرای خیر اندیش خود را که عمده شریک این مصلحت میر جمله و خان دوران و محمد امین خان بودند در خلوت طلبیده هر روز
منصوبه تازه بکار می برد و از این شهرت خلل گرانی غله و دیگر ماده فساد در شهرهای دور و نزدیک گردید و بعد آمد و رفت رسل
و پیام که والده پادشاه خود بخانه قطب الملک رفته مطمئن خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بندوبست سادات شود
بعده هر دو برادر برای مجرا بدربار بیایند چنانچه بعد بندوبست که جابجا مردم سید عبد الله خان و امیر الامرا نشستند
قطب الملک و امیر الامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات خود خواسته و شکوه سوء ظن پادشاه بمیان آورده شمشیر
کمر برآورده پیش پادشاه گذاشته گفتند اگر در خاطر مبارک از طرف ما بان بگفته غمازان وسواس راه یافته هم اینجا بفرمایند
که ما را بقتل رسانند یا از منصب ساخته روانه کعبه سازند اما بر حرف در هم اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جانی
و مالی بندهای جان نثار خود گردیدن از طریقه پادشاهان حق شناس بعید است آخر بنای صلح بر رخصت میر جمله طرف صوبه
عظیم آباد عرف پتنه قبل از روانه شدن امیر الامرا بدکن قرار یافت چنانچه در همان زودی میر جمله را خلعت صوبه داری پتنه
داده رخصت فرمودند و بر امیر الامرا التماس نمود که اگر در غیبت من باز میر جمله را نزد خود طلبیدند یا با برادرم قطب الملک قسم
دیگر سلوک مرعی داشتند مراد از رخصت بیست روزه از دکن رسیده دانند دیگر از راه ادعای تسلط شرط نمود که اختیار
عزل و نصب جاگیر و خدمات جزو کل و قلعه دارها باختیار من باشد پادشاه بنا بر تقاضای مصلحت و ساعت امیر الامرا
قبول نمود بلکه بقول مشهور مهر خاص یورک را طوعا و کرها بدست خود بامیر الامرا سپردند که برای فرامین قلعه داران محتاج
فرمان حضور نگردد و درین گفت و گوهای ناشایسته بعد رخصت امیر الامرا چهار پنج ماه در شهر و باره پله توقف واقعه
شد الحال فقره چند از بندوبست صوبه داری نظام الملک بهادر فتح جنگ گذارش می آرد بعد که آن بهادر
والانژاد صوبه دار دکن شده بخجسته بنیاد رسید چنانچه بربان خامه داده نی آنکه با فوجهای راجه ساهو و تارارانی قتال
بمیان آمد از شهرت سنبهارانی آن سردار نامدار افواج مرهته را بکار رفت از شوخی تاخت و تاراج ملک و قافله

ساخته ملک خود را خالی نموده وکلای معتبر معه هدایا نزد امیر الامرا فرستاده التماس امان و عفو جرایم بمیان آورد

در تحصین توشیحات سید عبدالله خان مشتمل بر ماده فساد و عناد ز سرکاران حضور که مفصل بزبان خامه خواهد داد

اشاره طلب امیر الامرائی بهم رسید لهذا امیر الامرا به اجیت سنگه بشرط قبول پیشکش صوبه جود برای محمد فرخ سیر بادشاه

فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا صلح نموده شایسته خان خالوی بادشاه را برای آوردن صبیه راجه مقرر ساخته

خود را بحضور رسانید و چون سید عبدالله خان و امیر الامرا که نمیخواستند هیچ کار منصب و اضافه و خدمت بدون تجویز و صلاح

برادران صورت بگیرد و میر جمله را بادشاه از طرف خود برای دستخط نمودن ماذون ساخته مکرر فرموده بودند که زبان میر جمله

و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط ماست و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب راجه و منصب دو

هزاری مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازی غرض که برای سید عبدالله خان

و خود مقرر نماید متوجه کار احدی نمیگردید و میر جمله هر صاحب مطلب که رجوع می آورد از عطای منصب و اضافه و تفویض

خدمت به نیابت بادشاه دستخط نموده کامیاب میساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت و باعث بی استقلالی

سادات بود موجب رنجش خاطر هر دو برادر میگردید و میر جمله در بعضی اوقات گله و شکوه سادات باره را سراپا به اظهار خیرخواهی

نموده بانواع دلایل خاطرنشان بادشاه مینمود که چنان خدمات عمده و اختیار ملکی زیاده از حوصله سیدان باره است و از اطوار

ناهموار اینها آثار نمک حرامی ظاهر میگردد و چندان کلمات فسادآمیز گاه گاه در خلوت دلنشین بادشاه مینمود که وسواس تمام در دل

محمد فرخ سیر بادشاه از طرف هر دو برادر راه یافته و مکرر تدبیر و مصلحت دستگیر ساختن امیر الامرا و سید عبدالله خان بمیان آوردند

و بزبان جمهور شهرت یافت که از روی تمهید بقصد شکار و سیر باغ محسن خان برآمد هر چند تمهیدات مختلف اراده مرکوز خاطر را

پیش نهاد همت ساختند پیشرفت نگردید تا بقول مشهور والده بادشاه بنظر قول و عهدی که با هر دو برادر نموده بود سید

عبدالله خان را اشاره نموده ازین راز اطلاع داد حیدرقلیخان را که منصب خرد عظیم الشانی داشت و از نگاه در همان

روزها رسیده بخانه میر جمله فرود آمده در فرصت دو روز خان خانان میر جمله متوجه حال او گردیده هزاری و پانصدی نموده خدمات

تمام محاصل مالی دکن یعنی تعلقه دیوانی کل صوبه که داروغگی و فوجداری کاماب حیدرآباد و دیوانی خرچ شش صوبه و داروغگی

تمام محلات سایر و امینی خالصه ضمیمه آن نمودند فرمود مدار و دکن که بدین اختیار و استقلال هیچ دیوان سابق دکن نشده

بود ساخت و دیگر از جمله راهنمائی که در السنه خاص و عام بمیر جمله منسوب میکردند و اغلب سادات در آن مصلحت

شریک نمودند تحویل ساختن شاهزادهاست یعنی اعز الدین پسر جهاندار شاه که بعد از فرار از معرکه جنگ در اکبرآباد دستیاب

شده بود و گرفته آورده بودند و محمد همایون بخت برادر خورد محمد فرخ سیر که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحله عمر او طی نشده

برداشت بنام فرخ سیر رسیده بود اما بعد ملاقات محمد فرخ سیر بادشاه با بیگم که بادشاه بیگم تشنیع کشتن بجای هدایت
الله خان نموده و بادشاه ذکر رقعه بیان آورد فرخ سیر افسوس خورده اظهار پشیمانی نموده و غریب تر آنکه شاه قدرت الله
نام درویش که از تعلق منصب و خدمت فارغ بود و بشهرت محض آنکه او را عظیم الشان گاه گاه شریک مصلحت بعضی
امور سلطنت مینمود و حکیم سلیم که از نوکران مقرب عظیم الشان گفته می شد براهنمائی او مقتول گردید میر جمله او را بطریق
مهمان بخانه طلبیده شب باعزاز او کوشیده صبح ناشده چوب دار بدر خانه خود نصب نموده او را حلق کشیده و در زبانها به
نامی کشتن اکثر اجل رسیده ها نسبت بمیر جمله شهرت انتشار یافت میر مرتضی ایلچی سلطان حسین از ایران برای مبارکباد
خلد منزل مع نامه و هدایا بار روانه شده بود بسبب تباهی افتادن طرف بنگاله درینولا بحضور رسیده با چند سر اسپ و دیگر
تحف ملازمت نموده مورد عنایات نقد و جنس گردید دیگر نموده که ایام سلطنت جهاندار شاه را بعد محاسبه کوتنه
ابتدا ارسال جلوس محمد فرخ سیر بادشاه را از غره ربیع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند بعد که نظام الملک
بهادر فتح جنگ به دکن رسید از صدمه شمشیر موروثی و رای صائب او که آنکه بای قتال و جدال با غنیم مرهته دکن بمیان
آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک و قافله بهم رسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داود خان
برجا دست آنها مرسید برادر و مدار چوتهه ملک میگرفتند باقی ذکر ایام صوبه داری فتح جنگ بگذارش خواهد آمد الحال
چند کلمه از مهم راجه اجیت سنگه می نگارد راجه اجیت سنگه که بعد رحلت خلد مکان از وکردار ناهموار مثل تعمیر بتخانه و تخریب
مساجد در جودهپور وطن او بظهور آمده بود و بهادر شاه بعد از فراغ فتح از محاربه محمد اعظم شاه باوجود متوجه شدن بقصد
تادیب او و پامال ساختن ملک دیگر راجپوتان بر کیش فرصت وقت نیافته عنان توجه طرف دکن برای مهم محمد
کامبخش باز خود معطوف داشت و رغبت بهادر شاه بادشاه بر از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان به گزار
اداهای ناشایسته چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار دیگر بهادر شاه بادشاه برای
گوشمال آن طایفه ضال فوج کشی نموده بار بسبب هنگامه آشوب و طغیان گروه سکهان مآل آن مهم را بتعویق انداخت
درایت توجه برای تنبیه آن شقی بر انداخت و بعد جلوس محمد فرخ سیر بادشاه هر از خدمت پسندیده بظهور
نیامد بنابران امیر الامرا حسین علیخان را بعطای خلعت و فیل و شمشیر مرصع و دیگر جواهر معزز ساخته طومار فوج پنجاه
هزار سوار نموده مع توپخانه جهان آشوب که سابقه خانه خالوی خود را بعنایات بادشاهانه سرافرازی داده
با جمعی از امرا فوج شایسته جلو خاص همراه داده برای تنبیه او رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن انجرار
صدمه فوج بادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مآل و عیال خود را بکوهستان و مکانهای قلب بروانه

امرا و چیله ها فرو گرفتند و اول پیغام خشونت آمیز چند از دعوی خون عظیم الشان و محمد کریم بمیان آوردند و ذوالفقار خان
بحکم آنکه هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید جوابهای سخت و درشت میداد در تعظیم لاچین بیگ
ملقب به بهادر دلخان و برواتی یکی از چیله ها از عقب سر ذوالفقار خان آمده چاقلی تسمه بر گردن او انداخته کشید و از
اطراف چیله ها هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشت و لگد و رسن بدن سرکار دو خنجر نموده فرصت حرکت دست و
بزدن ندادند تا فارغ ساختند و همان روز مقرر نمودند که بقلعه رفته جهاندار شاه را که در ترپولیه اندرون قلعه جای تنگ تار
مقید بود بهمان کشیدن تسمه روانه شهرستان عدم ساختند و محمد فرخ سیر بادشاه که هفدهم محرم الحرام داخل شهر و قلعه گشت
فرمود که سر جهاندار شاه را در مکافات آنچه از و در حق برادران و امرا گذشته بالای فیل بر سر نیزه نموده لاشش او را
در حوضه فیل انداخته لاش ذوالفقار خان را از کون بردم فیل بسته در نظر خلق جلوه داده عقب سواری تشهیر داده
لاشهارا پیش دروازه قلعه به اندازند ای برادر ما در دهر از جور زد خون مریخ چون ترا خون برادر بجوشید
مادرست و آصف الدوله را فرمودند که پالکی او را با سواری زنانه همراه آورده مع رخت و لباس که در بدن او و
متعلقان او بود در حویلی خانجهان نظربند بطریق محبوسان فرود آرند و اموال خانه پدر و پسر را با اموال کوکلتاش خان
و راجه سبها چند و چندی از مغضوبان جهاندار شاهی که فی الحقیقت مغضوب درگاه الهی بودند بقید ضبط در آوردند
و راجه سبها چند که مردم زبان دراز می بود حکم قطع زبان او صادر نمودند اما سوای آنکه سر زبان او را از دشنام کوتاه ساختند
در حرف زدن تفاوت نمود بعد از آن سیدی قاسم خان را که مدتها کوتوالی پیشتر و هندوستان نموده بود و سبب
مغضوب نمودن او به ثبوت پیوست هیچیان هدایت کیش خان که تربیت نموده خلد مکان و واقعه نگار
کل بود و سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان را که مدتی دیوانی تن و خالصه بانیابت
باستقلال داشت بسیاست بدعت تسمه کشی لاچین بیگ مرحله پیمای سفر آخرت نمودند و خطاب بهادر دل
لاچین بیگ تسمه کش بر زبانها مبدل گشت و چون بدون وقوع و ثبوت تقصیر گذشته و حال مردم را بدین
سیاست مبتلای میساختند بمرتبه تزلزل و واهمه تسمه در دل امرای خلد مکان و خلد منزل راه یافت که وقت
برآمدن از خانه بقصد مجرای بادشاه از فرزندان و عیال رخصت ابدی حاصل نموده میرفتند و کار بجائی کشید که مقتدایان
و معرکه آرایان بازار تقلید بدعت تازه سیاست تسمه کشی را وسیله رزق خود ساخته بودند تقصیری که بر هدایت
کیش خان مستند این بود که هادی قتل محمد کریم برادر محمد فرخ سیر نزد جهاندار شاه گردیده بود و سبب کشتن هدایت الله خان
هیچ ظاهر نشد مگر آنکه گویند از طرف بادشاه بحکم رقعه جعلی مشتمل بر اشاره استیصال هدایت الله خان که خانسامانی بحکم

فالصه بلطف الله خان صادق معتمد فرمودند و جهبلرام را صوبه داری اکبرآباد متعین نمودند اما تخم عداوت در مزرعه
دلهای طرفین آب یاری شیطان صفتان تمام بر شده کاشته گردید و خان خانان میر جمله که در مزاج بادشاه کار گرفت
اگرچه نسبت به حق آشنایان و محتاجان در فیض رسانی و اجرای کار خلق الله در دیانت ممتاز بود در عالمی از و کامیاب
میگردید اما چون میخواست که زمام مدار فرمان فرمائی هند بدست سادات بارهه باشد از مشاهده اختیار سلطنت که
بکف اقتدار بر دو برادری دید در عالم همچشمی بر گوارائی نمود و بوسیله اظهار خیرخواهی و همدمی مقربان تا آنکه بعرصه آمده
دیگر آتش افروز ماده فساد و عناد میان بادشاه و سادات گردید و بقول جمهور محرک مصلحت قطع شجره حیات ذوالفقار خان
و برانداختن خاندان آصف الدوله و دیگر امیران نیز میگردید و هر دو برادر نیز بسبب ماده نفاق و نزاع که میر جمله در کار و تعلقه
آنها دخل مینمود متحمل نگشته روز بروز قدم از جاده و طریقه اطاعت نوکری بیرون میگذاشتند هرچند که در السنه بعضی مردم عالم
شهرت یافته که سادات نیز بر سر قتل و محرک استیصال حضرت خلد گردیدند اما آنچه بر مسوده اوراق بروایت ثقه
ظاهر شده بقید قلم می آرد بعد که آصف الدوله و ذوالفقار خان با دل پر از وسواس و هراس در باره بیا آمده جبهه
رده اراده ملازمت بادشاه نمودند چون امیرالامرا حسینعلی خان نیز مشورت و اراده میر جمله و بادشاه اطلاع یافته بود با آصف
الدوله پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند سر موی شما را احدی کم نمی تواند کرد صاحب مداران دیگر که برآنجمعی
مطلع گردیدند خلاف صلاح و صواب دیده دولت دانسته تقرب خان را که از مردم ایران بود و نسبت همچشمی نزد ذو
الفقار خان فرستاده تسلی او نموده قسم کلام الهی بمیان آورده خاطرنشان نمودند که در صورت ملازمت بغرض
امیرالامرا سوای ندامت و خسارت جانی و مالی فایده دیگر حاصل نخواهد شد و بروایتی چون موافق با داشتن اعمال ارباب
ریاست و ظهور بعضی اطوار مذموم او و اختیار سپاهی چند که در احدی نمود و اهانت مردم با نام و نشان رنجیده از خدمکو شده
وطنی که در دکن از داود خان نایب او سر زد تنبیهش حقیقی میخواست مکافات کردار او کنار او گذارد و از عزت رجوع
آوردن بسادات باره دامنگیر گردید و اجلش گریبان کشان با پاداش مکافات رسانده القصه میر جمله آصف الدوله و ذو
الفقار خان را آورده دستهای ذوالفقار خان را بپا بالا بسته ملازمت بسر نمود آصف الدوله دو سه کلمه مشتمل بر
عذر تقصیرات و التماس عفو جرایم خود و پسر عرض نمود از روی مهربانی ظاهری حکم وا نمودن دست و عطای خلعت
و جواهر نمودند و به آصف الدوله فرمودند که شما بخانه روید چون با ذوالفقار خان کار مصلحت ضروری داریم در خیمه بیرون
بنشینند بعد که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر از دیده دل مشاهده نمود با دل زار و دیده اشکبار بخیمه خود
مراجعت نمود و ذوالفقار خان دست از جان شسته مستعد قتل خود گشته در مکان مامور رفته نشست اطراف او

کل را باسم سید امجد خان که سابق در عهد بهادرشاه بر این خدمت منصوب بود مفوض نمود بعده که محمد فرخ سیر بادشاه
بسواد دار الخلافه رسیده متوجه امور سلطنت گردید در تعین صدارت و دیوانیان میان بادشاه و وزیر مضایقه
بمیان آمد قطب الملک گفت که در ابتدای استقلال وزارت که مقرر کرده ای هیچ مجال نماند اعتبار وزارت
معلوم هر چند باو دیگر بعضی مقربان نزد بادشاه خاطر نشان بادشاه نمودند که بادشاهان هرچند نوکران را اختیار دهند
باید که حد خود دانسته نوکر را چه یارا که بی حکم بادشاه تعین خدمات عمده صدارت و وزارت نماید اگرچه محمد فرخ سیر
پادشاهی بود بوسعت خلق و قدردانی موصوف در مقابل خدمت و تردد هر یک میخواست بقدر امکان نوازش
و عنایت منصب و خدمات عمده میان هجپمان امنا بخشد اما چون اختیار خود نداشت و جوان بود نا آزموده کار
از امور سلطنت بیخبر و از خورد سالی در صوبه بنگاله دور از جد و پدر نشو و نما یافته و مستقل برای غیر که استقامت
مزاج و رای صایب اصلا نداشت و از مدد چوگان طالع گوی مراد دولت خداداد سلطنت ربوده بود و مایه
جبن ذاتی بر خلاف جوهر خاندان تیموریه علاوه آن داشت و بقول سخن صاحب غرض میرسید و از ابتدا خود ماده
فساد سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید انشاء الله تعالی بتفصیل زبان صدق بیان واداده خواهد شد چنانچه
در آغاز جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنای جهانبانی بظهور آمد آن بود که منصب وزارت جهان امر پر
خطر که همیشه بادشاهان سلف بدانشمندان با وقار صاحب حوصله که بصفت بردباری و تجربه کاری و طبع
حلیم و رای سلیم موصوف باشند بعد امتحان مرور ایام مقرر میفرموده اند اگر اقل پایه وزارت که مراد از دیوانی
یکی از اولاد و احفاد سلاطین نسبی و کیسال خلد مکان که دستور العمل بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائی
دیوانی یکی از صوبجات یا متصدی گری یکی از بادشاهزادها هر کس باره نمیفرمودند بلکه سادات باره اگر سوای
جوهر شجاعت و بهادری بهره از عقل و حلم و بردباری که لازم با شجاعت ضمیمه میکرد دو بهترین صفات انسانی
میداشتند باید جاری حرص ریاست بدین مرتبه نمی گشتند که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت
بعهده خود گرفته آخر کار بجای رسانند که مطعون عالمی و انگشت نمای دوست و بیگانه آفاق گردند و جوهر افاقی
آنها بکوشش عالیشان بادشاهان هفت اقلیم رسد و ماده فساد و آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردیده
آخر کار باعث استیصال و قلع ریشه دولت ماثر گردند چنانچه عنقریب باحاطه تحریر خواهد آمد از یکی بزرگان که فرموده اند
هر یکی را عقل بکمال و فرزند بجمال نماید اما نجابت هر یکی را بهر کار آفرید اند القصه اگرچه نزاع صدارت و دیوانی
خالصه و تن چنین صورت انفصال یافت که صدارت موافق فرموده بادشاه بنام افضل خان قرار گرفت و دیوانی

لسان زند بل قلم عفو بر جریح کفار اگشتند ذکر سلطنت ... مغفور مرحوم محمد ... سیر ...
بعد از آنکه محمد فرخ سیر بادشاه جهان را بکام خود یافت و شب خط بصبح ظفر مبدل گردید اول قلیچ خان بهادر و دیگر سرداران
توران بوساطت سید عبد الله خان آمده آداب تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات وافر گردیدند و سید عبد الله خان
را مع لطف الله خان صادق و دیگر امرای بندوبست دار الخلافه مرخص ساختند و خود بادشاه بعد هفته متوجه شاه جهان
آباد شده چهاردهم محرم در باره پله متصل سواد دار الخلافه نزول نمودند و سید عبد الله خان را مخاطب به قطب الملک یار وفا
دار نموده با عنایات دیگر منصب هفت هزاری هفت هزار سوار مرحمت ساخته بتسلیم وزارت فرمودند و حسین علیخان
را خطاب امیر الامرا بهادر فیروز جنگ و مراتب هفت هزاری هفت هزار سوار فرموده معه دیگر مراعات خدمت میر بخشی
مقرر نمودند و محمد امین خان را ملقب به اعتماد الدوله با ضافه هزاری هزار سوار ساخته بخشی دوم فرمودند و قلیچ خان را که پنجهزاری
بود از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ عنایت فرموده صوبه دار
دکن ساختند و داود خان را که به نیابت ذو الفقار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه داری برهانپور اصالة داشت صوبه
احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عاصم بخطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزاری شش هزار سوار
سربلندی یافت و احمد بیگ را که کوکه معز الدین بود مخاطب به غازی الدین خان غالب جنگ ساخته شش هزاری
پنجهزار سوار نموده بخشی سوم فرمودند و قاضی عبد الله تورانی را که قاضی جهانگیرنگر بود و او را قبل از توجه رایات سمت
دار الخلافه برای اصلاح بعضی مقدمات خفیه روانه شاه جهان آباد نموده بودند ملقب به خان خانان میر جمله نموده
بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار مفتخر ساختند اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگی دیوان خاص و داروغگی ڈاک
مفوض گردید اما همدم و محرم راز نموده اختیار دستخط خاص باو واگذاشتند و محمد جعفر که خدمت انضمام بعضی خدمات
دیگر داشت بخطاب تقرب خان و خدمت خانسامانی و داروغگی مخصوص گردید و دیگر سیف الدین علیخان و نجم الدین
علیخان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثیر که رفیق کارزار بودند دیگر سادات باره و بعضی والاجاهی
کار طلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که اگر بتعداد اسم آنها بر داز سر رشته اختصار بیرون میرود هر یک
فراخور قسمت و حسن خدمت میان همچشمان از عطای منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند بعد از آنکه
قطب الملک سید عبد الله خان بشاه جهان آباد رسیده بنسق سلطنت و وزارت و مهمات ملکی پرداخت
اول علت غائی ماده نزاع که میان میر و وزیر پیدا آمد این بود خالصه را به چهل لک مقرر نمود و افضل خان را که استاد
محمد فرخ سیر بود صدر الصدور فرمودند قطب الملک که بنیابت الخلافه رسید دیوانی خالصه را بنام لطف الله خان و صدارت

درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برداشته به برد و بار لشکر فراهم آورده در تلافی
کوشد اصف الدوله که جهان دیده آزموده کار بود چون دید سر رشته اختیار از دست رفته و معزالدین قابل فرمان روائی
نماند و سوای شورش ملک و خرابی خلق فایده دیگر مرتب نخواهد شد و خزانه نماند که از ان گرد آوری سپاه توان نمود
صلاح کار درین دانست که معزالدین را اغلوه فرستاده بطریق نظر بند نگاهدارد و ذوالفقار خان را از ان اراده جهان آشوب
مانع آمده گفت هرگاه از اولاد تیموریه فرمان فرما گردد ما را اطاعت او لازم ازین که جهاندار شاه را برداشته سمت دیگر بریم و
باعث فتنه و فساد گردیم خدا علیم است که مال کار بکجا منجر گردد اگرچه بعلای منصب شبه ظاهر است که هرچند باز داشتن
اصف الدوله پسر را با فسانه و فسون نصایح بموقع وی بود اما میندانست که بحکم یضحک القدر علی الحذر دستگیر بلای
تقدیر بود و هدف تیر ملامت برنا و پیر و مطعون جمع کثیر خواهد گردید و جان پسر ترین و آبرو و دولت موروثی خود به باد فنا
خواهد داد — مصراع — عزه که دارم عصای عقل بدست — که دست فتنه دراز است و چوب را دو سر است
سلطنت جهاندار شاه ده ماه و چند روز بوده — زمانه دیر شد کین بنده وارد — که زین بستاند و از اسب اندازد بر
هوشمندان نکته سنج مخفی نماند که در ابتدای دیباچه بزبان قلم داده که باید مورخ امین باشد یعنی باید نفع و ضرر
موافق و مخالفان محور عهد طریقه طرف داری و عداوت و دوری دوست و بیگانه از میان برداشته بخبر راستی زبان
خامه را بخلاف نویسی نیالاید باز تحریر این آرد که چون در سلطنت محمد فرخ سیر که از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ
تازه رنجه شده و واقعات عجیبه و حادثات عجیبه باشد فی از تغیر اوضاع عالم بعرصه ظهور آمد عزیزان واقعه طلب
حیدری و نعمت اللهی گشته جانب داری مخاصمت طرفین را از صد لند را نج بر طرف که بنظر نفع و نقصان خود عنان
توجه معطوف داشتند به خوبی طرف دیگر را بعیب منسوب نموده و عیوب طرف ثانی را بچشم پوشی مبدل ساخته
از جاده اعتدال قدم برون گذاشته اند و محرر اوراق که بخاطر نرسد نوشتن جانب خویش و بیگانه نباید قبض رو
مزاج کوی میرود زیر اختیار نموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که مصاحب گاه و بیگاه معزالدین محمد فرخ سیر
بادشاه دوست دادات و محرم بزم و شریک رزم بوده اند بعد تحقیق اختلاف قول آنچه مقرون بصدق
دانست بزبان خامه صدق بیان می دهد معهذا چون افراد وقایع و روبداد در بار و صوبه جات نزد این
عاجز نمیرسید بلکه از برستی و دیده دی زمانه کاغذ برای مسوده میسر نمی آمد و روایت مختلف علاوه آن گردید اگر
در بعضی مقدمات ارزوی تاریخ و راوی دیگر که بدعالی از جانب داری طرفین به نباشد اختلاف یابند
از انکه در کتب معتبر هم تفاوت روایت میباشد مسوده حکایات را معذور داشته مطعون هدف تیر ملامت

بود درین حال جمعی از همراهان او بدو پیوستند و یک گونه تقویت بهم رسانده خواست از عقب فوج جهاندارشاه
خود را بر بهیر خصم رساند اما از صدمات فوج اطراف معلوم او نبود که از کجا سر بر خواهد آورد در همین بیدد طالع برگشته رسید
که مترف بر قول و فیل سواری جهاندارشاه بتفاوت تیر رس بود و با وجود بلند شدن صدای شادیانه فتح بادشاه
برگشته اختر از اثر بد مدی ایام که از رسیدن فوج خصم طرف عقب خبر نداشت عبد الله خان قابو یافته شروع بر زدن تیر نمود
و سادات بارهه یکبار حلو ریز بجانه های کمان در آمدند و میان فیل های سواری زنانه آشوب عجیب رو داد و شور جهاندارشاه
بقصد دفع نه پرداخته بود که فیلان سواری لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمه تیرباران بجوش و خروش آمده
جا خالی نمودند اکثر همراهان جهاندارشاه مغلوب هراس گشتند جهاندارشاه که بیخبر و غافل از نیرنگی زمانه بود از مشاهده آن هنگامه خواست
متوجه خصم گردد فیل سواری برفاقت فیلان رم خورده دیگر به شوخی آغاز نمود و اختیار فیلان نماند دران حالت که فوج متفرقه
سید عبد الله خان از اطراف رسیده زیاده میشد دلیرانه قدم جرات پیش گذاشتند و خلل تمام در لشکر جهاندارشاه بهم رسید
و فوج رو به هزیمت گذاشت و کوکلتاش خان از مشاهده آن خواست خود را بمدد جهاندارشاه رساند در همین علی اصغر خان و
چهبیلا رام که برقابوی وقت در کمین بودند برو اتی قبل از آن که کوکلتاش خان تاختند و سر راه او گرفته بر جمعی پای کوبی و تیراندازی در
آوردند و رضا قلیخان داروغه توپخانه نیز بکار آمد و اعظم خان برادر کوکلتاش خان زخم برداشته خود را بجهاندارشاه رساند کار
بمرتبه بر جهاندار تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور رساند و نزدیک به آخر روز راه اکبرآباد پیش گرفت و ذو الفقار خان
که ازین ماجرا اطلاع یافت با وجود عرصه کارزار برو تنگ گشت تا قریب یکپاس شب مقابل فوج محمد فرخ سیر پا استقامت
ورزیده در جست وجو خبر تحقیق جهاندار و اعز الدین سعی موفور بکار برده مردم را امید وار رعایت مبلغها نموده اطراف دواند
که اگر سر جهاندار بیابند و بیارند به تقویت او حریف را از پیش رو بردار[د] نشان از آن گم شدگان برگشته طالع نیافتند ذو الفقار
خان نیز مایوس گشته راه دار الخلافه اختیار نمود آری ثمر شجر ندامت سفله پروری همین باشد و حسد و نفاق صاحب مدار آخر کار
همین نتیجه می بخشد نعت که صدای شادیانه فتح و نصرت محمد فرخ سیر بادشاه بلند آوازه گشت مردم سید عبد الله خان برای
جست و جوی حسینخان میان لاشها آمدند از دست اندازی لچه ابرهنه و مجروح افتاده یافتند همگی مژده فتح محمد فرخ سیر
بگوش هوش ساختند و رسیدن جان تازه در قالب او دمیده او را برداشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند
جهاندارشاه شب در اکبرآباد بسر برده ریش تراشیده تغیر وضع داده هیئت نموده آخر شب باتفاق لعل کنور و چند نفر دیگر
روانه شاهجهان آباد گردید و ذو الفقار خان و جهاندارشاه بطریق ایلغار بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافه رسیدند
و جهاندارشاه یک سر نزد آصف الدوله رفته طلب مصلحت کار و معاونت نمود ... [illegible] آورده ابرام تمام نمود و ذو الفقار خان

گاه اگر تعداد اسم هر یک بر دارد بطول کلام میکشد بین ولیا طهنس فوج مقرر گشته روز چهارشنبه سیزدهم ماه ذی الحجه
موافق نوزدهم اسفندارماه الهی سنه هزار و صد و بیست و سه که تا سه پهر آخر مقابله فوج بید انمود قریب به پهر روز مانده اول
سید عبدالله خان هراول با جمعی از بامداران تهور پیشه باره با راکستگی تمام مقابل فوج جهاندارشاه حمله آور گردید اگرچه
امرای توران بسبب بیدلی که از بعضی اطوار پادشاه داشتند چنانچه باید دل بمقابله خصم نداده اند اما بمجرد چند تیری
که بر روی سید عبدالله خان انداختند سید عبدالله خان متوجه پیکار بهادران توران گشته بمقابل دیگر دلاوران فوج
جهاندارشاه پرداخت و ترددو نمایان بر روی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک قول رسانید و از طرف
دیگر حسین علیخان و صف شکنخان عرف حسن بیک که از ترکان جلادت نشان بود و فتح علیخان داروغه توپخانه
محمد فرخ سیر و میر اشرف و میر مشرف و زین الدینخان با بعضی از دلاوران باره مقابل ذوالفقارخان معرکه آرا گشتند و
خان زمان عرف علی اصغر و چهبیلرام ناگر با جمعی از مبارزشیکان برابر کوکلتاشخان صف پیکار آراستند و غریب داروگیر
و عجب زد و خورد بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعلها بر دلاوران تیر شکار و خون فرق سرباران
جان سپار معرکه کارزار ارغوان مینمود   بهاری ز شمشیر گلبن برگرفت   ملنگ سرسبزی از سر گرفت
چنان آتش تیغ کین شد بلند   که جستی ز جا جوهرش چون سپند   دران حملهای مردر با صف شکنخان
که در دلبن حسین علیخان در حوضه فیل بود و فتح علیخان داروغه توپخانه محمد فرخ سیر و زین الدینخان پسر بهادرخان
رهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که هر دو از جماعه داران تهور پیشه بودند حسینعلیخان با جمعی نقد حیات در باختند
و خان زمان و چهبیلرام ناگر درانحالت صرفه کار دران دیدند که خود را کنار کشیده جویای قابوی وقت باشند
و جانیخان جهانشاهی و مختارخان از طرف جهاندارشاه شرط جان نثاری بتقدیم رسانیده از پا در آمدند و حسین
علیخان که عرصه کارزار بر فوج خود تنگ دید نظر بر غلبه خصم بدستور و آیین بهادران تهور پیشه هندوستان خود را
از فیل انداخت با جمعی از دلاوران باره بتردد رستمانه نموده زخمهای تیر و گولی برداشته از خود بیخبر گشته در معرکه افتاد
سید عبدالله خان که از صدمات تیرباران تفرقه تمام بفوج او رو داده دو فیلهای نشان او با تیر از جماعه داران
از وجدا گشتند و زیاده از صد سوار با او نمانده بودند درانحالت سید غفار روبروی فیل سید عبدالله خان آمده
گفت منم سید غفار و تیری بحلقه کمان در آورده طرف سید عبدالله خان انداخت همراهان سید عبدالله خان
برو تاختند و عبدالله خان بر تیر او را رد کرده تیری برو انداخته زخمی ساخت سید غفار زخم برداشته جان تسلیم
بمردبرد سید عبدالله خان که نمیدانست که کجی سید و مال کار بکجا منجر خواهد گردید و از حال برادر بزموافقی آگاهی نیافته

رابطه التیام و ثبوت حق بنامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد موافقت بمیان آورده بودند هرچند که ذوالفقار خان بهادر و کو

کلتاشخان معه برادر خود را از جمله بندهای عقیدت کیش جان نثار می شمردند اما بعلت حسد و نفاق که میان هم داشتند

و تشنه خون همدیگر بودند اکثر کارهای عمده را علی رغم همدیگر ابتر و ضایع مینمودند و در منصوبه استیصال هم میکوشیدند خصوص

کوکلتاشخان که از حسد ذاتی همه وقت خلاف رای سلیم ازو سر میزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب جنا بر محمد فرخ سیر

یکی میگفت تا مقدور نباید گذاشت که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت دیگری صلاح میداد

که محمد فرخ سیر را اینطرف باید کشید چرا که از آب گذشته جنگ انداز نیم اغلب که خصم بعد هزیمت ما تمکن فرار اختیار نموده از

سر نو ماده فساد ملک گردد و مهم بطول انجامد و از بسیاری و عدم بایاب گمان عبور محمد فرخ سیر از آب بدان زودی نداشتند

در روزی که محمد فرخ سیر کمال عسرت حرج و بی سرانجامی خود و سپاه که بهمه حال تباه مسافت دو روزه راه بطریق ایلغار طی نموده

آخر روزی آب مقابل اکبرآباد رسیده بودند و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران که جمعیت قلیل خود را رسانده بودند مرتبه

تزلزل ناگاه رسیدن فوج جهاندار شاه و شبخون زدن بر لشکر محمد فرخ داشتند که اکثر سپاه لچهای بیابان ثابت

رفته از سرداران وارد دشمن هراسان چار پاس شب یلدای وی را در پاس چشم زخم لشکر دشمن دستان بسر بردند

و آخر شب یازدهم ذی الحجه سید عبدالله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا سینه آدم آب داشت راه بالا آب اختیار

نموده از مقابل لشکر جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سرای روز بهانی که مایل طرف شاه جهان آباد چهار کروهی از اکبرآباد

واقع است عبور نموده بازدار الخلافه را طرف پشت داده عقب فوج خصم نمودار گردید و محمد فرخ سیر با بعضی همه حال

خاص و مبارزان جانباز یکبار بتفاوت یک دو پاس از آب گذشت و حسین علیخان و چهبیله رام ناگر برای سد

راه فوج جهاندار شاه گردیدن بطریق چنداول آنطرف آب مانع بعد خاطر جمعی بتفاوت یک دو پاس شب از آب

عبور نمود و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بلای فوج محمد فرخ سیر از عقب نمودار

گردید و سراسیمه وار که فوج بندی اول الحال نماند متوجه خصم گشته از سر نو به ترتیب فوج و اهتمام پیش بردن توپخانه پرداختند

جانب راست کوکلتاشخان بهادر با برادر خود اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانب بازجا گرفت و

طرف چپ ذوالفقار خان و عبدالصمد خان با جمعی از امرای رزم جو معرکه آرا گردید و جانب پس کوکلتاشخان

اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و عبدالصمد خان و جان نثار خان و دیگر بهادران توران جا گرفته

در ایلش فوج گشتند و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و رضاقلیخان داروغه توپخانه

با توپ و رهکله و شتر نال و هتنال و زنبورک بی شمار مع دیگر امرای کار طلب رزم جو و جمعی از افغانان بانگ خو

علاوه ان گشت زیاده بدل و دل باخته گردیده با خاندوران جبن و دل باختن از جنبین و جهت حال او بر بند ابود مشورت
فرار بمیان آورد و بتر مغلوب هراس گشتند که سوای جواهر و خزانه اشرفی که بقدر مقدور با خود گرفتند باقی از خزانه و جنسه
و توشکخانه و کارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذشته بر دو سردار با وفا معه همدمان وفادار سوار گشته راه
فرار پیش گرفتند و چنان تزلزل در فوج هزیمت خورده افتاد که از شکر دل و دست و پا باخته اکثر مردم علت فرصت
بار نمودن ما یحتاج ضروری و زین نمودن اسپان نیافته در فرار سبقت بر یکدیگر مینمودند که افغان و خیزان جان بسلامت
بدر برند سرکارها که خبر هزیمت خصم بلشکر محمد فرخ سیر رسانیدند سوار و پیاده بیشمار که چون باز گرسنه در آرزوی چپاول
شکار بودند بقصد تاراج هزیمت خوردها تاختند و از فیل و اسپ و خزانه و جنسه و کل کارخانجات آنچه بدست آمد
تاخت و تاراج نموده جمعی که قادر بر قوت یکروزه نبودند و شبها بفاقه بسر می بردند ذخیرها اندوختند و شام عسرت لشکر
محمد فرخ سیر بصبح عشرت مبدل گردید گویند از جمله اموال که بعد تاراج رفتن بضبط درآمد آنقدر رخت زنانه از توشکخانه
خاندوران برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخر دیگر چه رسد و عزالدین که بحال تباه خود را به اکبرآباد رسانید
قلیچ خان بهادر مصلحت در آن دانست که او را در مستقر الخلافه اکبرآباد تا رسیدن حکم جهاندار شاه نگاهدارد جهاندار شاه
که بفدهم جمادی الاول داخل دار الخلافه شده چشم براه خبر فتح عزالدین بود در بقیه حال که وحشت افزای فرار پسر
اطلاع یافت عقل و هوشی که از بقیه السیف لشکر عشق داشت یکبارگی باخت و تهیه برآمدن و سرانجام جنگ
پرداخته وسط ذی القعده سال هزار و صد و بیست و سه مطابق بیست و چهارم از ماه آلهی از دار الخلافه برآمده بهراولی
خان بهادر نصرت جنگ و بیست کرمی کوکلتاش خان بهادر و اعظم خان و حاجی خان و سپه داران و بهادران
نوکران و دیگر امرای رزم دیده مبارز پیشه و توپخانه جهان آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده
بیشمار فراهم آورده بود متوجه مقابله محمد فرخ سیر گردیده بدبدبه و عظمت تمام خود را بسموگر متصل اکبرآباد رسانید
و از انطرف محمد فرخ سیر بمدد یاری اقبال و پایمردی سید عبدالله خان و حسینعلی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو
که سیوم حصه لشکر جهاندار شاه نداشت و بی سرانجامی تمام و عسرت خرج طی مسافت بعیده نموده بود نزدیک
مستقر الخلافه اکبرآباد رسید اگر چه نظر بر زیادتی سپاه و افزونی توپخانه و همه سرانجام محاربه که جهاندار شاه
داشت گمان مغلوب شدن او نزد عقلا توهم محض مینمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه و پیش آوردن
مردم کم اصل و بنام امرای قدیم و همه سرداران سپاه بمرتبه آزرده خاطر بودند که یاران برگ کلمات یاس میگفتند و جمعی
از نمکخواران با نام و نشان تورانی ملال خاطر از طرف جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقبول مشهور برای احکام

داشت و احمد بیگ و خواجه عاصم و دیگر رفقای جان نثار که مجموع به بیست پنجهزار سوار میرسید بکمال عسرت فرخ از
پتنه برآمده متوجه دار الخلافه گردید از جمله خزانهای پادشاهی و جاگیر عظیم الشان که از صوبجات بنگاله در امسال
روانه شده بود قریب بیست و هشت لک روپیه بدست سید عبد الله خان افتاد و قریب هفتاد و پنج لک روپیه
بتصرف محمد فرخ سیر آمد و دو سه لک روپیه جنس از تجار پتنه قرض گرفت و از جمله خزانه که بقابوی سربلندخان فوجدار
کره افتاده بود چند لک روپیه خود متصرف شده باقی خزانه را با خود گرفته بدو یار بردار بکار بطریق ایلغار قطع منازل نموده خود را
بجهاندارشاه رسانده مورد آفرین گشته بصوبه داری احمدآباد گجرات مرخص گردید و جهاندارشاه بعد شنیدن خبر حرکت
محمد فرخ سیر از پتنه عزالدین پسر کلان خود را با فوج قریب پنجاه هزار سوار برای مقابله محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه
احسن خان را که برادر کوکلتاش خان میشد و پنجهزاری بود و هفت هزاری مخاطب به خاندوران نموده زمام اختیار شاهزاده
و تمام فوج باو سپرده با توپخانه سنگین روانه ساخت و قلیج خان بهادر خلف الصدق غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
که از امرای کار طلب بوده و نظر بر انقلاب روزگار از عهد بهادر شاه بادشاه استعفای نوکری نموده منزوی گردیده بود
مستمال ساخته بمدد شاهزاده مقرر نموده از عقب روانه گردید بعد رسیدن قلیج خان بهادر به اکبرآباد چون شنید که پاو
شاهزاده قبل از آن از دریای جمنا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر بسبب نفاق سرداران و عدم اختیار پادشاهزاده
رو داده بتقاضای مصلحت توقف نموده چشم براه آن بود که تا فلک شعبده باز چه نقش تازه بر روی کار آورد
از آن طرف محمد فرخ سیر که سید عبد الله خان و حسین علیخان و دیگر بهادران جان نثار بطریق هراول طرف دست
راست و چپ لشکر تمام صف آرا بودند قطع مراحل مینمود و چبیله رام که فوجدار کره بود و علی اصغر خان پسر کارطلب
خان بهادرشاهی که فوجداری اتاوه داشت در راه آمده مصلحت شاهزاده عزالدین ملحق شدند و چند روز در رفاقت
بوده باز قابو یافته خود را با خزانه متعلقه فوجداری علی اصغر خان به محمد فرخ سیر رسانند و همین که عزالدین نزدیک
قصبه کجوه رسید و آوازه نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر شنید بفاصله چهارده کروه مانع بود که هراس شمشیر سادات
در دل او راه یافت و اواخر شوال نزدیک منزل کجوه لنگر اقامت انداخته گرد خیمه خود دور لشکر حکم خندق کندن و مورچال
بستن فرموده خصم را بر خود دلیر نموده بعد که چند هاتی بشجاعت سید عبد الله خان و حسینعلیخان بتفاوت یک دو کروه
نصب و نمودار گردیدند بندوق اکثر توپخانه هم مقابله اشتند سید عبد الله خان دیوارهای های اطراف دهات را
مورچال بسته از سه پهر روز تا سه پهر شب توپ بر فوج عزالدین میزد شب بیست و نهم شهر مذکور شاهزاده که از ابتدا
بسبب سختی سلوک پدر که از ناموافقت لعل کنور مغضوب می بود و دو فی اختیار بودن در هیچ مهم از سلطنت خانه وران

خانه را پیش روی خود گرفته قدم بعقب می آمد و همان روز برادران سید عبد الله خان باسم سیف الدین علیخان
و نجم الدین علیخان و سراج الدین و رتنچند دیوان تا قریب سه صد سوار بمدد فوج خود رسیدند هر چند که از سادات
باره بعضی غلو نموده قدم جرات پیش گذاشتند مردم سید غفار اقدام بر مقابله نمی نمودند بعضی که بفاصله سر بعد و ن
نزدیک هر سه سید غفار بهیئت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرصت اسپها بر داشته چنان تاخت بر سر
خصم آورد که سادات باره را با همه جوهر سربازی تاب مقاومت نماند و بیجر مقتول و زخمی گردیدند چند سوار
لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند الا ابو الحسن خان معه برادران سید عبد الله خان و رتنچند دیوان هر چهار
پنج سردار معه دو صد کس صد سوار جان سپار استقامت ورزیده از مقابله حمله خصم رو نتافتند و بیشتر از فوج سید غفار
بتاراج و غارت بهیر فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند و خود سید غفار اطراف سادات باره را فرو گرفته
چنان عرصه بر دو بر فوج مغلوب تنگ نمود که کار کوته براق و امتحان مال جرات سربازان بظهور رسانیدن کشید و دران
دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبد الله خان با جمعی نقد حیات مستعار در باخت و در همان گرمی غلبه و حمایای
مردرانی سید غفار که سرداران باره سینه سپر ساخته بودند و امید نجات بقبضة السیف منحصر بود بمرتبه بازار
زد و خورد از طرفین گرم گشت و گرد باد تند چنان علاوه حجاب چشمها گردید که سردار از سپاه و سفید از سیاه فرق
دشناخته نمی شد در بعضی آوازه کشته شدن سید غفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم سید غفار دل شکسته
گشته تا تحقیق خبر بردارند سرداران باره اشارت بنواختن شادیانه فتح نموده چنان حمله رستمانه بر خصم آوردند که فوج
سید غفار مغلوب هراس گردیده رو بهزیمت آوردند و جمعی که مشغول تاراج بودند بر از شهرت کشته شدن
سردار و فرار فوج دل و دست باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از غنیمت بدست
آوردن برداشته اسپ تاخته رو بهزیمت آوردند سید غفار هر چند فریاد زد که من زنده ام کجا میروید از غلوی
ازدحام سپاه دلباخته گوش بحرف او نمی نمودند تا آنکه سید غفار ناچار فرار اختیار نموده تا سه چهار کروه بود
که تا هنگام یک منزل داشت عنان باز کشید بعده که خبر هزیمت سید غفار بجهاندار شاه رسید صلاح کار خود بر صاحب
مداران سلطنت در ان دید که سید عبد الله خان را از سر نو مشمول ساخته بمراتب چهار هزاری او دو هزاری
افزوده آن صوبه را با و اصالة بحال داشته و فرمان عنایت آمیز دلاسا بنام او صادر نموده مع خلعت روانه ساختند
متوجه شد [illegible]
بعد که محمد فرخ سیر باتفاق برادران سید سالار با وقار و صف شکن نزعرف حسن بیگ که نیابت صوبه داری اود

عظیم در دل محمد فرخ سیر راه یافت و نامه و پیغام مودت التیام او را استمالت ساخته نزد خود طلبید و وعده محمد فرخ
قول و عهد و ایفای اختیار و مدار سلطنت بمیان آورده چنان مطمئن ساخت که وسواس و هراس طرفین
باتحاد و اخوت مبدل گردید و دران روزی خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و غالب آمدن جهاندار
شاه لغایت پنجم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شده رسید و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر در اوایل
ربیع الاول سنه هزار و صد و بیست و سه مطابق عشر ثانی فروردی ماه الهی سکه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در
عهد و قرار با حسین علیخان برادر کلان حسنعلیخان صوبه دار مستقل الهآباد که دران هنگامه تبدیل سلطنت خزانه
بنگاله بدست او آمده بود نظر بر شجاعت ذاتی آن خاندان خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا
داری جهاندار شاه در دل محمد فرخ سیر متخلجه با فرمان تسلی و قراری که با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف
خزانه و ترغیب نگاهداشت سپاه فرستاده مستمال نمود و حسین علیخان نیز در نمادره آنچه بایست به سید عبد
الله خان نوشته زنگ غبار دو دلی از آئینه خاطر او زدود تا آنکه هر دو برادر که از روسای سادات شجاعت
نشان بارهه بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بستند غایبانه و حاضرانه از سر نو عهد و قسم ایمان
آوردند در تمهید سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمر اتفاق بستند . آری باتفاق جهان میتوان
گرفت و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکه جهاندار گفته میشد و خواجه که از رفقای جان نثار خود را می
گرفت رفیق و محرک بر آمدن از پتنه بسمت دار الخلافه گشتند بعد که ازین اخبار بشهر بار در لشکر جهاندار شاه
که مست و خمار زن عشق خانه بر انداز بود خبر دار گشته اوایل ربیع الثانی از لاهور متوجه دار الخلافه گردید و از شنیدن
عهد و قرار رفاقت هر دو برادر راجی محمد خان نام را که از کارش آورده های خان خانان بهادر شاهی و جهاندار
شاهی بود از تغیر سید عبد الله خان صوبه دار الهآباد مقرر کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور و معتبره صدر
جهان گفته میشد نایب باستقلال راجی محمد خان قرار داده مرخص ساختند سید غفار با هفت هشت هزار سوار
برقنداز که یکی از زمینداران صاحب فوج آن ضلع نیز رفیق او گشت روانه الهآباد گردید چون نزدیک کرا مانکپور رسید
سید عبد الله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابو الحسن خان بخشی خود که اصل از سادات
نجف اشرف و مشهور از شجاعت پیشگان با تمکین بیجا پور گفته میشد برای مقابله سید غفار مرخص ساخت
در نزدیک سرای عالم چند بتفاوت مسافت دو سه کروه هر دو لشکر فرود آمدند و چهار پنج روز در پیغام و پیام معقول
نمودن همدیگر گذشت و آخر او جمادی الاول سید غفار با راستگی و آهستگی تمام بهمعنانی غرور و فور سپاه توپ

بجهت آوردن مصحوب یکی از مقربان در خلوت پیغام نمود که اگر شاهزاده فرخ فال شهرت رسیدن فرمان عفو جرایم
آفرین با دیر جرات و جلادت و رشادت آن بدخصال بحال داشتن قلعه بان قلعه دار دیگر دار نشان و خلعت
همراه بنده داده نزد او روانه نماید اغلب که بدو طالع بادشاه عدو مال و آن شاهزاده بلند اقبال وقت سپردن نشان
کاران بدسگال بی زنم اگر خود جان برشدم به نتیجه آن سرافرازی خواهم یافت و در صورتی که تصدق و بیعت کشتنم
فرزندان من به نتایج آن سربلندی ابدی حاصل خواهند کرد و این مصلحت پسند همه ارکان دولت آمد و بعد شهرت
رسیدن حکم عفو تقصیرات و مشتمل ساختن او و قلعه را بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حواله
لاچین بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادر دل تهور نشان با جمعی از جانبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه
رسیده بعد آمد شد پیغام و ابرام تمام با دو نفر ماذون گردید که بر سر دروازه آمده خلعت و نشان بسپارد و همین که محمد
رضی و لاچین بیگ نزدیک هم رسیدند و قلعه دار خواست که بتقدیم آداب نشان بردارد آن جوان جلادت
پیشه دست از جان شسته بچالاکی و چابکی تمام کاردار بکی بهنی گاه او رسانیده بیک زخم کار او ساخت اگرچه همه عمله
فعله دشمن قلعه دار کشته واقع طلب چنین روز بودند اما بعضی هواخواهان خود مقتول چند زخم کاری بر لاچین بیگ
و همراهان او رسانده رفقای او را از بالای در آوردند چون بحکم آنکه «اگر تیغ عالم بجنبد ز جای، نبرد رگی
تا نخواهد خدای» اجل لاچین بیگ نرسیده بود با وجود رسیدن زخمهای کاری جان بسلامت برد و مردم احشام
و دیگر بندهای بادشاهی غلو به زده بمدد او کوشیده او را زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداختند با سر قلعه دار نزد محمد فرخ
سیر او را مورد آفرین و عنایات ساخته بمنصب بادشاهی و خطاب بهادر دل خان سرافرازی داد و بعد
عرض رسیدن چنین منصوبه عاقبت بخیر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر مستحسن افتاد و در همان ایام خبر رحلت بهادر شاه
بادشاه از این جهان فانی بروضه جاودانی رسید و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر بدون تحقیق انفصال مقدمه
میان برادران خطبه بنام عظیم الشان خواند و سکه باسم پدر زده برای رساندن خود بمدد عظیم الشان
با همراهان مصلحت نمود بعضی درویشان دنیا طلب و محمد رفیع منجم مانع آمده گفتند که حرکت از این مکان بیمنت نشان
بدون آنکه خود در اینجا صاحب سکه و خطبه شوی صلاح دولت نیست در این آوان حسین علیخان بارهه که بنیابت
عظیم الشان صوبه داری پتنه داشت و طرف برکنات برای تنبیه اشقیا رفته بود از شنیدن سکه و خطبه
باسم عظیم الشان بدون رسیدن خبر مغلوب گردیدن دیگر برادران ملال و وسواس از طرف محمد فرخ سیر
در خاطر بهم رسانیده و پنهان نظر بشجاعت ذاتی سادات بارهه و تسلط حسنعلیخان در ان صوبه وسوسه

بسم الله الرحمن الرحیم

بر طالبان اخبار لیل و نهار روزگار مخفی نماند که در ایامی که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه بادشاه از صوبه بنگاله بموجب
طلب خلدمکان عازم دکن گردید محمد فرخ سیر پسر میانه خود را که بواسطه چهاردهم به امیر تیمور صاحب قران میرسید
در صوبه مذکور بنیابت نگاهداشته متوجه منزل مقصود گشت بعد که مابین راه چنانچه در ذکر سلطنت خلدمنزل به احاطه
تحریر در آمده بر واقعه جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه بادشاه از صوبه کابل به اکبراباد رسیده باتفاق عظیم الشان متعاقب
و مقابله با محمد اعظم شاه نموده فتح یافته تخت آرای هند گردیده متوجه مهم کامبخش برادر خورد گشت تا مراجعت بهادر شاه
بادشاه از دکن بلاهور محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت باستقلال داشت در سنه هزار و صد و بیست و دو مطابق سال
پنج از جلوس که خلدمنزل بهادر شاه رایت نزول در دار السلطنه لاهور افکنده بود صوبه بنگاله از تغیر محمد فرخ سیر باعز
الدوله خان جهان بهادر مقرر نموده او طلب حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف پتنه رسید از انکه
محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم و برادر خورد همایون بخت در مراتب صوری و معنوی نزد جد و پدر چندان
قدر و اعتبار نبود در رفتن حضور بر و شاق مینمود بعد رسیدن پتنه بعذر عدم خرچ و رسیدن ایام برسکال لنگر اقامت در
نواح سواد عظیم اباد انداخته بحضور عرضداشت نمود در ضمن بعضی درویشان ریاضی ذات باتفاق محمد رفیع نام حکیم
که از علم تنجیم ... داشت فرخ سیر را از فرده نصب شدن تخت در همان سرزمین مبشر ساختن وسیله بخشش آمدن
خوش ساختند این معنی باعث توقف و مکث او در آن ضلع گردید و در همان ایام محمد رضی نام مخاطب به رعایت خان از
مغضوبان بهادر شاه بادشاه که آواره گم نام از سمت دکن گشته خود را طرف صوبجات رسانده بود فرمان جعلی قلعه
داری قلعه رهتاس که نزدیک صوبه بهار از قلعه جات مشهور آسمان شکوه واقع شده درست نموده باستقلال
تمام آمده داخل قلعه گشت و بعد خاطر جمعی از بند و بست و گرد آوری محصول محال نواح و متعلقه قلعه و فراهم آوردن
ذخیره که متواتر حقیقت عذر او بعرض بهادر شاه بادشاه رسید او بر معروض داشت که از عدم بند و بست متصدیان
حضور بدین مضمون قلعه را متصرف شده ام کیست که از تصرف من برآرد و بعد عرض فرمان بهادر شاه بادشاه و حکم
عظیم الشان برای تنبیه و تادیب آن متغلب بی ادب و قلعه از تصرف او برآوردن بنام محمد فرخ سیر رسید و محمد فرخ
از همراهان صاحب رای مشورت سرانجام نکال بدانجام خواست چون محاصره آن قلعه مصالح و تردد طلب بود دم اقدام
بران مهم بی مدد و اندیشه صائب متعذر مینمود لاچین بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کارطلب خود را میگرفت
و در آن روزها از جمله نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سیر گشته بود و از سرجاباری بامید رزق رفته باز بآبروی نان

باز که مزاج بادشاه باره بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت بلاناغه نمودند اما اثر ضعف و علامت سفر آخرت از چهره حال بادشاه پیدا

و هویدا بود چون درین مابین از طرف بادشاهزاده محمد اعظم شاه نسبت به بادشاهزاده محمد کام بخش که حافظ کلام الله بود و از علم عقلی و نقلی

بهره تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی و جستن وقت قابو ظاهر میگردید و بادشاه را رعایت خاطر او بدستوری که پدران از نسبت بفرزند

خورد محبت زیاده می باشد منظور نظر و مرکوز خاطر بود سلطان حسن عرف میر ملک را که اثر شجاعت و فدویت بر چهره حال او ظاهر مینمودند

داروغه توپخانه کام بخش نموده بخطاب احسن خان سرافرازی داده در خدمت بادشاهزاده سپرده در خبرداری او تاکید فرموده بودند و

سلطان حسن از راه حسن عقیدت و کارطلبی نظر بتقاضای وقت هرگاه بادشاهزاده کام بخش بشکار می آمد با جمعی از مردم خاص که سوای

نوکران رفیق خود ساخته بود مسلح و مکمل رفاقت مینمود و چند روز و شب کمر بسته با احتیاط تمام در نگاهبانی بادشاهزاده میکوشید

بادشاهزاده محمد اعظم شاه اطلاع یافته مکرر شکوه اینمعنی بخدمت بادشاه نمود فایده حاصل نشد تا آنکه کار بجای رسید که رقعه

بخدمت نواب زینت النسا بیگم همشیره اعیانی خود مشتمل بر کلمه بی ادبی سلطان حسن که پا از دایره حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت

و در آن درج نمود که اگرچه مقابل شوخی او تادیب آن بی ادب کاری نیست اما ادب حضرت مانع است آن رقعه که بخدمت حضرت خلد مکان

رسید بعد مطالعه برهمان جواب بخط خاص نوشتند که اینهمه مغلوب وسواس و هراس نشود محمد کام بخش را جای مرغوب [illegible] و برای خاطر اعظم

شاه احسن خان را فرمودند که چند روز در خدمت کام بخش نرود اگرچه اعظم شاه ازین مضمون طعن آمیز جواب خود بسیار بجد آمد ناچار چاره کار ندانست

و جدا شدن برادر خورد را نیز غنیمت دانست از آنکه بادشاه عاقبت بین مزاج خود را خالی از ماده خلل نیافتند و ماده فساد مرض را

روز بروز زیاده مشاهده نمودند ماندن هر دو شیر زنجیر گسیخته بعد ارتحال خود در یک ماده خلل و فتنه عظیم در باره خلق الله دانستند

و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتدا بادشاهزاده محمد کام بخش را با همه اسباب سلطنت و اکرام و احترام تمام بصوبه بیجاپور رخصت

فرمودند و حکم نمودند که از حضور نوبت نواخته روانه شود از مشاهده آن محمد اعظم شاه چون مار زهردار پیچ و تاب خورد اما طاقت دم زدن

نداشت و در همان دو سه روز محمد اعظم شاه را بتعلقه صوبه مالوا تعین سزاولان شدید رخصت نمودند بعد روانه نمودن هر دو بادشاهزاده آزار بادشاه

زیاده روی شدت گذاشت و تب لازم گرفت و سه روز در گرما با وجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنجوقت بجماعت ادا نمودند درین حالت حمید الدین خان

بجویز منجمان برای برآوردن فیل و یک دانه الماس بطریق تصدق عرضی نمود برآن دستخط نمودند که فیل تصدق برآوردن طریقه هنود و انجم پرستانست

چهار هزار روپیه نزد قاضی القضات بفرستند که بمستحقان رسد و برهمان عرضی دستخط نمودند که این خاک را زود بمنزل اول رسانند و بی تابوت

بسپرد از ند که گویند وصیت نامه برای تقسیم ملک برای فرزندان نوشته حواله حمید الدین خان نمودند و روز جمعه بیست و هشتم ذیقعده سنه پنجاه و یک جلوس

مطابق سال یکهزار و صد و هجده هجری سیزدهم بعد ادای نماز صبح شروع بذکر کلمه توحید نموده قریب یک پاس روز برآمده ازین دار فنا بروضه جنان شتافت

نود سال و چند ماه مرحله عمر به پایان رسانید و پنجاه سال و دو ماه علم سلطنت جهانبانی و رایت فرمان دهی ملک ارض بر ساحت دنیا برافراشت اگر صد سال باید که یکی روز

از ملاحظه بدنامی تا هزار و دو هزار رسانده پیغام میان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حواله اینها نمایید و یک دام ندهید به تسلی صاحب خانه
می پرداخت و هر لحظه بر سماجت بو اج می افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز شعبده باز از منع مکرم خان باز نیامده بزور و جرب زبانی تکلم
خود را بیرون انداخت و گفت اینک حاضرم که جا می برید هر جا که خواهید ببرید جواب خواهم داد بلکه ضرر کرد دید که درست آن لعبت باز
گرفته حواله مردم کوتوال نمود و پیاده تا بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته بردند مکرم خان نزدیک بصبح مردم
خود را برای تحقیق خبر که بر سر فقیر چه گذشت فرستاد کسان او رفته هر چند به تحقیق احوال فقیر بر تندویر پرداختند اصلا نشان
مقوله شب و آمدن مردم عسس بر در خانه نیافتند تا به بردن فقیر چه رسد و چند آنکه جست وجوی هنگامه دوشینه از مردم کوتوال
دار خارج نمودند بالکل اثر از آن نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نکردید که چه شد و کجا رفت حتی از مردم محله خود که سر دروازه
و در آن کوچه بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و شغب در شب نمودند احدی زبان بر اطلاع آن مقدمه آشنا نساخت و از آن
طفل بد بوع که زیر خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند هر ساعت بر حیرت مکرم خان می افزود تا آنکه آتش اطراف دیگ را
خاموش نموده در تفحص اصل و سود مایه پرداختند سوای سنگ ریزه بجای طلا و اشرفی بنظر نیامده و قصه سربسته با وجود احتیاط اخفا
بملا افتاد و خبر به محمد یار خان رسید همان میر عبدالله نوکر خود را که نزد مو دار اوراق نقل نموده نزد مکرم خان برای تحقیق با جاد حقیقت
کار فرستاد مکرم خان گفت آری لیشار عیار ربنه آمده صفت چند نمود مبلغی که در قسمت او بود در فرد و انعام تماشای که دیدیم
با و بخشیدیم باز تحریر سوانح حضوری بر دارد بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور از آنکه از راه غرور شجاعت و تهوری که در ادای شکر
و خزانه جزوی که در احمد آباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه رکاب داشت وجود برادر کلان نمیگذاشت بلکه در همه باب خود را از بزرگ
می پنداشت و بادشاهزاده کامبخش را موجود بلکه از کتم عدم بعرصه وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر بزرگوار که اکثر
طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاهزاده محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار پتنه بفراهم آوردن خزانه بسیار شهرت یافته بود
از آنجا ایما نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوع و غیر وقوع خاطر نشان بادشاه کرده بسماجت تمام مصلحت طلب حضور
داد [illegible] آنست که بحکم آیه کریمه لا یحیق المکر السیئ الا باهله حرکت شاهزاده محمد عظیم بلای عظیم جان او خواهد گردید و گرز بردار و فرمان
طلب پی هم برای شاهزاده محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن بخدمت جد عالی قدر بست و خبر واقعه بادشاهزاده
محمد اکبر در حوالی توابع گرمسیر خراسان که از یک سال شهرت یافته بود و در عالم احتیاط برای صدق و کذب آن خبر نوشته جات بنام
حکام ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند در این ولا از زبانی محمد اعظم شاه به ثبوت پیوست [illegible]
[illegible] محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور از آنکه غرور شجاعت و کرد آوری لشکر و سپاه
کارزار دیده که علاوه آن جمله الملک اسد خان را با جمعی دیگر از امرای صاحب مدار حضور با خود رام ساخته بود برای برخاش بهانه می جست

مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب گفت که من از معتقدان
و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم قدس سره ام و در عالم رویا بتعلیم علم کیمیا مشرف گشته ام و مامورم برانیکه تا از ان جناب اشاره و اذن حاصل
نکنم نزد هیچ احدی زبان باظهار این راز نکشایم درین روزها ماذون گشته ام که در خدمت شما رسیده تعلیم این علم شریف نمایم و بجربه زبانی و بالوسی
آنقدر افسانه و افسون ترغیب امتحان باظهار بی غرضی و عدم احتیاج خود دمید که آتش شوق مکرم خان در آزمودن ان صنعت بیش از پیش شعله ور
گردید و جای خلوت باصفا برای او مقرر کرده در همه باب کمر خدمتگاری بست و آن فقیر برتبه برا ز میل نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام
مینمود تا انکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هر بار چند اشرفی و قدری طلای غیر مسکوک را در کوره آتش انداخته از راه تلبیس و حیل مضاعف در نظر او
جلوه داده هر روز برای ترغیب افسون تازه دمیده آتش رغبت او را تیز مینمود و کار عیاری بجای رسانید که تحقیق صاحب خانه شد که این درویش
بغرض و درین فن کامل عیار است و درین مابین هرچند بدو تواضع بعضی تحف و تکلیف فقیر لباس مینمود او در لباس بی طمعی التماس او رد
مینمود و در هر یک دو روز در میان باظهار رشادت و اثبات کمال صنعت چند که عقل در غور آن حیران بود بجلوه ظهور می آورد و یکی بر ده
بر اعتقاد مکرم خان می افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر در میان می آمد وعده مینمود که وقت رخصت چندمن طلا که هم قالب هم تمام
باشد ساخته داده و کلید تعلیم ان حواله نموده بقصد سیاحی طرف بغداد برای زیارت مزار پیر خود مرخص خواهم گردید تا انکه ایام موعود باخر رسید و فرمود
که دیگی که از ان کلان تر نباشد حاضر سازند و انقدر اشرفی و طلا طلب نمود که هم وزن ان پیل سیاه و پارچه مس دران طرف جا شود مع دیگر
مصالح که در مصلحت وقت دران دیگ گنجید باشاره چشم و زبان ان شعبده باز موجود گردید و موافق رویه عیاری کان خود فنون بحضور صاحب
مال دران ظرف مالامال بالای هم چیده سر او را بگل حکمت گرفته گودال کنده زغال بسیار مع دیگ در انجا مدفون ساخته نزدیک مغرب
آتش افروخت بعده که ثلث اول از شب گذشت صدای غریب و آه از مهیب از ان دیگ بلند گردید و آن محیل غدار باظهار سراسیمگی
دست افسوس بر هم مالید مکرم خان لسبب اضطراب پرسید در جواب گفت خلل در صفت این عمل راه یافته که علاج و اصلاح آن
منحصر بریختن خون طفل سیاه فام است مکرم خان از شنیدن این نوا بحر فکر و حیرت فرو رفته گفت که من چگونه رضا بریختن خون طفل معصوم
دهم و چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم ان مکار عیار گفت من بسر کافر لاوارث در نظر دارم که بمبلغ قلیل بدست آرم و درین باب چند ان ابرام
و سماجت نمود که صاحب خانه بجاذبه طمع راضی گشته چند اشرفی بدست ان شعبده ساز داد و او رفته دو فرصت چهار پنج گهری طفل خورد
سال آورده بر سر دیگ مذبوح ساخت همینکه چند قطره خون بر ان آتش چکید صدای دیگ فرو نشست و طفل مذبوح را دعی الیها زیر خاک و خس
و خاشاک پنهان ساخت دو سه ساعت بخوبی که بر ان گذشت قریب بهر شب مانده مردم کوتوال با صدای بوق و روشنی مشعل بر سر در وازه
آمده هنگامه زدن در و طلب فقیر که طفل بیچاره را دزدیده بدغل آورده و مادر و پدر او نالش دارند فقیر را حواله ما نماید بلند ساختند مکرم خان
از شنیدن آن شور و غوغا هوش در باخت و سراسیمه و مضطر گشته شروع به تملق و راضی ساختن مردم کوتوال بقبول صد و دو صد روپیه نموده

ازملاحظه

مرخص فرمودند و خود متوجه احمدنگر شدند اگرچه ساهو پسر سنبها نبیرهٔ سیوای جهنمی را از مدت قبل ازین بچند سال
بعطای منصب هفت هزاری و دو هزار سوار و خطاب راجه و جاگیر بحاصل سرافرازی بخشیده دیوان و خانسامان
و دیگر متصدیان او علاحده مقرر فرموده بودند اما در احاطهٔ گلال بار و ظل عاطفت خود نگاهداشته توجه تربیت
او در اشتند و از ابتدای قید تا غایت از رکاب عالی جدا نموده بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند درینولا
ذوالفقار خان که متوجه برداخت حال آن مارچه بدنژاد بود چون دانسته که بزرگان گفته اند مار کشتن و بچه
او در آستین پرورش دادن نه کار خردمندانست بخدمت بادشاه التماس نمود که [illegible] از رکاب جدا کرده
با خود برد و خود بدولت از بهادرگده کوچ فرموده متوجه احمدنگر گشتند وسط ماه شوال بعد از انقضای بیست و دو سال
که از انجا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بهم عنانی نزدیک رسیدن ایام موعود در همان سواد نواح احمدنگر رسیده
مضرب خیام اقبال گردید [illegible] در ان مقام بر زبان خلد مکان جاری گردید احمدنگر مکان اختتام سفر است در ماه ذی الحجه
خبر تسخیر قلعه [illegible] بخش سعی [illegible] نصرت جنگ و دیگر بهادران [illegible] رسید و باعث فرح خاطر بادشاه گردید بادشاه
زاده محمد اعظم شاه که در صوبه احمدآباد بود از شنیدن عارضهٔ جسمانی که در نواح والکنره بمزاج پدر بزرگوار راه یافت
عرضداشت اراده احرام حضور باظهار اضطرار بسیار بعذر ناموافقت آب و هوای احمدآباد نمود خلاف مرضی بظهور
آمد در جواب فرمان بدین مضمون صادر شد که باهم در ایام انحراف اعلی حضرت عرضداشت بهمین مضمون بحضور ارسال
داشته بودیم در جواب آن فرمان رسید هوای همه جا با بآن ساز کار است مگر هوای نفس اماره بعده که بکرر معروض داشت
صوبه مالوا باو مقرر فرمودند به احسن نارسیده باز مکرر برای رسیدن خود عرضداشت نمود و طوعا و کرها طلب حضور فرمود
و بطریق استعجال طی مسافت راه دور نموده اواخر ماه مذکور بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید صوبه احمدآباد
از تغیر بادشاهزاده محمد اعظم به ابراهیم خان که در صوبه بنگاله بود مقرر فرموده نظر بر بعد مسافت به شاهزاده بیدار بخت
پسر ارشد بادشاهزاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادر شد که تا رسیدن بادشاهزاده به احمدآباد خود را رسانده
از بندوبست انجا خبردار باشد و صوبه برهانپور به نجابت خان ضمیمهٔ قلعه داری و فوجداری قلعه [illegible] سرکار بگلانه و صوبه مالوه
به خان عالم پسر منور خان حیدرآبادی مقرر فرمودند درین ایام سوانح غریب از نوشتهٔ اخبارنویسان دارالخلافه بعرض رسید
که بهمان مضمون را بعد مدت از زبان میر عبدالله نام که در آن ایام نوکر محمد خان قلعه دار شاهجهان آباد بود مفصل مسموع نمود چون
خالی از غرابت نیست چند سطری از ان می نگارد مکرم خان پسر شیخ میر که در ان روزها ترک منصب نموده منزوی بود از انکه [illegible]
کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانه او درویشی با عصا و ردای مشایخی نه آمده به اظهار کمال استغنا نشست و تا متفرق شدن

رسانده بودند هر کدام بعطای اضافه و خلعت و فیل و اسپ و جواهر سربلندی حاصل نمودند حاجی سیف الله خان میر ترک
که زخم کوبی بدست او رسیده بود و صد اشرفی بانعام زخم بهابا مرحمت نمودند چین قلیچ خان و محمد امین خان که ابتدا مصدر
ترددنمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعین گشتن برای تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طلایه نیز ترددنمایان
از انها بظهور امده بود بعد رسیدن چین قلیچ خان را اضافه هزاری بر چهار هزاری مع شمشیر مینا عطا فرمودند و اضافه
پانصدی و شمشیر مرصع به محمد امین خان مرحمت گردید قلعه واگنکره را به رحمن بخش موسوم ساختند و بنای مسجد در انجا
گذاشتند بعد [illegible] فتح قلعه رحمن بخش و استمالت زمینداران مال کدار از انمکان کوچ نموده برجی بسر بردن ایام
برشکال و آرام سپاه طرف قلعه دیوکانو که کنار کشنا بتفاوت مسافت [illegible] کروه جریی واقع ست جهانی معمور گردید
و جا بجا حکام فهمیده کار برای ضبط و بندوبست مالی و ملکی تعین [illegible] ذوالفقار خان را برای تنبیه و تادیب بعضی زمینداران
سرکش مفسد پیشه آن ضلع تعین فرمودند و مبلغ کلی از ملک نو مفتوح و پیشکش زمینداران بوصول [illegible] در نیولا خبر رسید که
قلعه بخشنده بخش عرف کنداته از بیجبری قلعه داران [illegible] برداری غنیم تصرف مرتهته [illegible] همان روز [illegible] خان بهادر را
مع تربیت خان برای تسخیر و محاصره ان مرخص فرمودند درین اوان عارضه بدنی به بادشاه رو داد و [illegible] تمام اعضا
وجع عجب بهم رسید و باعث اختلال احوال عالی گردید اگرچه چند روز خودداری نموده در نشستن و دیوان نمودن
خود را مشغول داشته باعث تسلی خلق الله میگردیدند آخر انحراف امزاج امتداد کشید و از غش و ضعف نمودن یک دو
دفعه خبرهای ناخوش وحشت آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه طلبان گردیده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر
و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهی شد که از مزاج بحال امدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمیان برگشت و الا
دران دار الحرب که همه ملک غنیم و سوخته بی خانمان گردیدن بودند اگر همان واقعه ناگزیر رو میداد یک تن واحد
ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت و به تجویز حاذق خان شروع به چوب چینی خوردن
نمودند بعد فراغ این دوای مبارک و حصول صحت حکیم را به اشرفی وزن نموده بدو انعام نمودند وسط ماه رجب
ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادرگده عرف برکانوشنده و چین قلیچ خان را بتعلقه صوبه داری او مرخص فرمودند
بکوچ و مقام که تحریر واقعات مابین راه قلم را رنجه نمیدارد به تعب و کشاله تمام اواخر شعبان به بهادرگده رسیدند
[illegible] ماه مبارک رمضان را دران
مکان بگرفتن روزه و خواندن تراویح و ادای صلواة فرض و سنن بدستور هر سال باخر رسانیدند و بعد اتمام ایام
صیام دو وقت بلاناغه دیوان نموده متوجه امور ملکی و مالی میگردیدند ذوالفقار خان را برای تسخیر قلعه بخشنده بخش

نگذارند که فوج مرهته وغیره بمدد محصوران تواند رسید درین ضمن ذوالفقار خان چند باولی وچاه که مدار آب خوردن آدم
وچارپای القوم شوم بران بود بتصرف خود آورد وتنگی آب فوج ظفر موج بران شوربختان مبدل گردید واز فراهم آوردن
لنگی وچوب های عمارت واشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپای دیوار قلعه رسید وسرداران دیگر نیز بضرب
شمشیر وزور بازو سعی بهادرانه نموده مورچال خود زیر حصار رسانیدند روزی که یورش کوه نبردان قرار یافت خدیو
کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد وآرزوی شهادت که وقت تردد ومحاصره همه قلعه جات این تمنا
در دل آن بادشاه غازی متمکن بود شریک تردد دیگر قلعه کشایان گردیده در مکان کوله رس عمدا استقامت ورزیده
کارفرما گشتند وازیکطرف ذوالفقار خان بهادر با امرای تازه رسیده واز جانب دیگر تربیت خان وحمیدالدین خان و
یکه تاز خان وجمعی دیگر از انکه بهادران رزم خو به پشت گرمی همدیگر حمله های صف ربا نمودند کافران بمرتبه از بالا واطراف
هجوم وزور آوردند که اکثری از بهادران جان باز ومبارزان جلادت پیشه سینه را سپر ساخته وسپرهای توکل پیش رو گرفته
پیاده گشته مقابل حمله مخالفان شعله وار درآوردند وزد وخورد غریب درمیان آمد ورستخیز عجیب برپا گردید وجمعی از طرفین
کشته وشهید گردیدند وکفار مغلوب گشتند و در دو سه حمله ابتدا ایشان که بالای آن بار ریخته آباد نموده بودند ونسبت بهمه جا
از ان تنبه زیاده ریزش الات جان ستان بلا فزون بود بدست آوردند وآن بدکیشان کوته اندیش رو بفرار آوردند وکوه
نوردان تهور پیشه زیاده از یک کروه پیاده تعاقب آن گروه نمودند وبسیاری را بدار البوار فرستاده وزخمی نموده برفراز
کوه نزدیک دروازه علم ثبات ونشان فتح برافراشتند ومخذولان دلباخته ... هزار بند وقچی را بر سر دروازه وبنا
اطراف برای فرصت دم وابستن سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته سراسیمه وار زن وفرزند وزیوری که همراه توانستند
گرفت با خود گرفته معبد خانه واکثر جاها را بدست خود آتش زده از دروازه دیگر وراه های مختلف که برای گریز چنین روز
میگذارند برآمده بیهم خود را به فوج مرهته رسانیدند وباتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند از بلند شدن شعله آتش اندرون
حصار وکم شدن آثار باریدن الات شر بار برفرازان بدکیشان اختر سوخته مطلع شده داود خان ومنصور خان که با جمعی
پیش قدم بودند خود را بالای قلعه رسانیدند واثری از الجماعه نیافتند مگر چندی دست وپا باخته زخمی که پای گریز نداشتند ومحتشم
خان بیچاره که اکثر مردم بادشاهی بفریاد او نمیرسیدند سوخته آتش بیداد آنگروه میگردید درانجا یافتند چهاردهم محرم الحرام
قلعه بتصرف مردم بادشاهی درآمد صدای شادیانه فتح بلند گردید وذوالفقار خان با دیگر بهادران بخدمت بادشاه رسیده مورد
هزاران آفرین گردید وبعطای اضافه هزار سوار وشمشیر مرصع واسپ با ساز طلا وفیل با ساز نقره مفتخر ساختند همچنان
داود خان وبهادر خان وحمیدالدین خان ودیگر مقربان حضور وبندهای اخلاص کیش که از ان مهم شرط جانفشانی تقدیم

به قلعه دارشان دهد و باباقی مال و عیال از قلعه برآیم بادشاه عاقل از مکر منصوبه آن مکار سوم لشکر را نیز نقلعه نزدما در آورده خوش باشند
و بعد رفتن آن سگ نابکار و عیار بر کار دفع ثانی بحیله موعده امروز و فردا دفع الوقت نموده در آمد و رفت بر روی مردم بادشاهی بسته محتشم خان
را بدستور محبوسان در قلعه نگه داشت تا انکه منصوبه غدر و تزویر آن کافر بر بادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما از راه حوصله و بردباری
و تقاضای وقت و مصلحت بر روی بزرگانه خود نیاورده بمدارا و مدارا موافق وانمود آنها سلوک مرعی داشتند چون خبر نزدیک رسیدن ذوالفقار
خان بهادر نصرت جنگ و داود خان وغیره چند سردار صاحب فوج رسیده بود حکم زود خود را رسانیدن بنام آنها صادر گردیده بود با وجود آن
آغاز شوخی نمودن آن طایفه خسران بد سگال پای قلعه استقامت ورزیده انتظار افواج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم کم حوصله
به بدنامی منجر گردیده و خیمه دست افسوس بر هم سائیده همین ذکر شماتت آمیز در میان داشتند که زهی تقاضای روزگار سفله پرور
دون نواز که چنین نحس ترین قوم مردار خوار چنان بادشاه سراپا تدبیر و فرهنگ را بدین مرتبه بغی رسیده و شوخی مفسدان قلعه
و اطراف که بادشاه حکم محصور گردیدن بهم رسانده بود روز بروز زیاده میگردید تا انکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
و داود خان پنی صاحب مدار چنجی و جمشید خان بیجاپوری و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف خان قلعه دار قمرنگر و کامیاب خان
قلعه دار کلبرگه و راو دلپت بندیله و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیری از عقب هم آمدند انتشار یافت و بادشاه
به نصرت جنگ شقه بخط خود مختصر بدین مضمون نوشت که ای یار ده بی کسان زود خود را برسان بعده که آن بهادر بهادران
با جمعی دیگر از بهادران رسید سرسواری ملازمت نمود بی انکه آداب و عنایات طرفین بمیان آید نظر بر اینکه عرصه بر دیگر
دلاوران تنگ بود و مفسدان زیاده از حد شوخی مینمودند گرد راه نکان نداده از راه نارسیده ابتدا طرف لشکر که محمد امین خان
و سلطان حسن مورچال قایم کرده مرکز وار در محاصره بود و چند فاقه بر انها گذشته بود تاخت آورد و دیگر بر دلان کوه نبرد
بی بهم رسیده از هر طرف بر آن بدبختان نکوهیده خصال حمله آور گردیدند درین ضمن هرکاره از اثر گردی که از عقب نمودار گردید ظاهر
ساخت که فوج مرهته بمدد محصوران رسید نصرت جنگ مصلحت در طرح دادن جنگ و یورش مقابل دانسته سر عنان طرف
اثر گرد گردانید باز معلوم شد که غبار فوج طلایه بادشاهیست درین فرصت کفار زور آوردند و رستخیز عجیب و زد و خورد عجیب بمیان
آمد و از چهار طرف افواج دریا موج به تلاطم در آمد و از هر یک بنده های کار طلب شرط جان فشانی بعرصه ظهور رسید خصوص حمیدالدین
خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوت های جلادت پیشه و دیگر دلاوران رزم خو تردد ات نمایان
بروی کار آوردند و چهار پهر روز تمام روز معرکه کارزار گرم بود تا انکه جمشید خان با جمعی از راجپوتان روشناس همراه
راو دلپت و چندی دیگر منجمله خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند بعده به چین قلیچ خان و محمد امین خان و بعضی دیگر بردلان
حکم شد که بطریق طلایه اطراف قلعه برآمده هر جا اثر از کفار که بقصد کومک آن تیره بختان آواره باشند نشان یابند به تنبیه رسانند

آوردنا سرداران مرهته گرفتن زر مفت را غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز بهر طرفی که سوختی آغاز مینمودند جمع
کشته و زخمی میگردیدند و روز بروز بر فوج مرهته می افزود و بسیاری از بندهای بادشاهی نیز بکار می آمدند و بدرجه شهادت
می رسیدند و تنزل تمام در لشکر افتاد آخر کار رای آن بدکردار برین قرار یافت که از راه روباه بازی و مکاری تمهید
و منصوبه تازه بخاطر آورده ابتدا عبد الغنی کاشمیری که بوسیله دست فروشی و داد و ستد مایه تجارت بهم رسانده با همه
قوم سود و معامله نموده طرح اختلاط و کرمی آمد و رفت بهم میرسانید و از فوج بادشاهی اندرون حصار تبه کار راه آمد و شد
پیدا کرده بود بر و بهمداستان شده بدست او پارچه کاغذی مشتمل بر التماس مصالحه به اظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغنی
آن التماس را نزد هدایت کیش واقعه خوان کل که سررشته تمام ملکی و مالی قلمرو هندوستان نزد او می باشد آورده ظاهر ساخت
که پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل بر سرم رسیده مرا گرفته بردند و آن پیر پابدگهر بعد استفسار
احوال لشکر ظفر اثر پارچه کاغذ ضمن سپرده نزد شما فرستاده هدایت کیش کاغذ مرسوله آن بدکیش را بخدمت بادشاه زاده
بعرض رساند بعد تامل بسیار نظر بر تقاضای وقت و غلبه کفار بدکردار حکم فرمودند که مطالب خود را بوساطت بادشاهزاده
کامبخش و هدایت کیش بعرض رساند اختصار کلام آنکه سوم سنگ نام برادر آن بدنام با التماسات او از قلعه برآمده ملازمت
نمود و بعطای خلعت و اسپ و جواهر و منصب سرافرازی یافت بعده از روی درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوافی را
که دران ایام بی منصب و منزوی بود و مبلغ کشمیری مذکور از وی که سودای نقد و جنس مدام با او مینمود طلب داشت تسلیم حالی منصب
و قلعه داری و آنکه بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعده یک هفته قلعه دار با چند نفر معدودی از نشان بادشاهی اندرون
قلعه رفته بندوبست پردازد فرمودند همینکه محتشم خان اندرون آن حصار درآمد و شب بر سمات ضیافت و آمد و رفت
پیغام آنکه فردا ساعت ملاقات بر پاست که بعد از ان به دستگیری قلعه دار ملازمت نماید گذراند چنانچه بعد داخل شدن
قلعه دار صدای شادیانه بلند گردید و ارکان دولت آداب تسلیمات تهنیت تقدیم رسانند و هدایت کیش برین حسن تردد
خدمت بعطای خطاب خانی سرافرازی یافت و عبد الغنی کشمیری در دلالی تقدیم این خدمت منصب سه صدی مرحمت فرمودند
و مردم قلعه به برآوردن اسباب ناکاره از قلعه شروع نمودند و روز دیگر بعذر حرارت عارضه بشدت دفعیه نمود و بعده پیغام بسرام منحرف
گردیدن داده روز دوم آن شهرت داد که پیر پا جنون بهم رسانده آخر شب از قلعه بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از
قلعه بزیر انداخت یا از اثر سودا خود را به لشکر مرهته رساند و ما در آنکاره آواز شیون و گریه و زاری و بیقراری از راه مکر و عیاری بلند
ساخته به بادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد خاطر جمعی از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالی مینمایم امیدوارم که سوم سنگ
پسر خورد مرا بجای برادر او خلعت زمینداری مرحمت نموده نزد محتشم خان بفرستند که بعضی جاها خزانه باطلاع او مدفون است

که فرصت و قابو جویان بطریق طلایه اطراف سیر مینمودند بر پشته که لال تیکری شهرت داشت و پاره سرکوب حصاران معموره بود
جلو ریز رسیده جمعی از برقندازان را که نگاهبان امکان بودند بضرب شمشیر دوزخ جهنم فرستاده از بلیش رو برداشته بقصد
مورچال قایم نمودن تردد دستانه بظهور آوردند شوربختان تیره درون از اندرون و بیرون حصار برآمده از هر طرف
چون سیل بلا از بالا و پایین رسیده هجوم آورده اطراف مردم بادشاهی فرو گرفتند و از انداختن چندین هزار سنگ
دست و فلاخن و گوله های توپ و تفنگ غالب آمده فرصت پا قایم نمودن ندادند و جودی که بعد رسیدن خبر بادشاه
بادشاهزاده کامبخش و امیرالامرا اسدخان و دیگر بندهای رزم جو مامور بکومک نمودن گردیده هر کدام خود را با فوج کم و زیاد
که توانستند رسانیدند و چین قلیچ خان بهادر آنچه شرط تردد و بهادری بود بظهور آورد اما فایده بروی کار نیامد و از بسکه
تگرگ گوله جان ستان پی هم می بارید مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند و از ضرب گوله و صدمه بان هر دو پای اسپ
محمد امین خان چون بازگرسنه جویای قابو بود خود را ابران پشته لال تیکری رسانده استقامت ورزید درین حالت
سلطان حسن عرف میر ملنگ با جمعی از فوج بادشاهزاده محمد کامبخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده جا قایم نمود
همچنان باقرخان پسر روح الله خان خود را برپشته دیگر رسانده جا را نگاه داشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال گوله واقع
آتش بازی و سنگ دست و فلاخن می بارید و نزدیک بود کاری ساخته شود و تردد بهادران جان بازنجای رسد و آثار فتح
و تسخیر قلعه بر زبانها جاری گردید در تضمن خبر رسیدن فوج سنگین مرهته بد اندیش بکومک آن بدکیش انتشار یافت و روز
دیگر آن دهنا جادو هندو را مع دو سه نا سردار دیگر که قبیله و فرزندان اکثر انها در ان حصار و النگره بود با هشت نه هزار سوار
و پیاده زیاده از شمار از دور نمودار شدند از آنکه دهنا جادو که از مدت کمتر تاخت و تاراج ملک و مقابله فوج بادشاهی می پرداخت
درین اوان که هم قبیله و مال و عیال خود را از ان حصار که جای مامون تر از قلعه های مفتوح گشته دانسته نگاهداشته بودند میخواستند
برآرند و هم منت احسان کومک بران کافر گذارند خود را رسانده بود از یکطرف فوج سنگین انها مقابل افواج بادشاهی شوخی بغلبه تمام کرد
در تضمن انکه بالا و اطراف نیز زیاده از سابق بکرور ناله بلا مرسید نموده سرداران بادشاهی را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند
و از اطراف دیگر دو سه هزار سوار یکه تاز رسیده قبایل خود را که بر ماد یان با در قتار سوار شده بمدد رفاقت پیاده های قلعه برآمده بودند
از پناه ان پر پایه ربر بردند بعده نا سرداران رانی به آن تیره روزگار پیغام نصایح آمیز دادند که هر چند ما دنو برفاقت و اعانت همدیگر
مقابل افواج بحر امواج بادشاهی دست و پا زنیم محال ست که جان بر کر دیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملک موروثی خود بتعجیل و فرمان
برداری نگاهداشتن ست آن مغرور بد اصل و مخمور باده نخوت گفته انها را گوش نموده مبلغی نقد و جنس ماکولات بطریق ضیافت فرستاد
و سوای آن هر روز برای سرداران خرج مقرری قرار داد که تا انقضای ایام محاصره برسانند و بیست تمام تکلیف رفاقت و معاونت بمیان

حاصل کرده با فوج بر سر او رفت دخل نیافت و بعد جنگ هزیمت خورد بعده که بادشاهزاده محمد اعظم شاه برای تنبیه و گوشمال آن
بدسگال تعیین گردید و فوجها اطراف تعلقه او را تاخت نمودند قابوی وقت را کار فرموده ملازمت بادشاهزاده نموده به اظهار عجز
و ندامت و لطایف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بنام بادشاه و دو لک روپیه نقد که بسرکار بادشاهزاده
سوای مدارات متصدیان واصل و عاید ساخت از آفت پنجه غضب سلطانی رهائی یافت همینکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود
همان طریقه مذموم سابق را اختیار کرده زیاده از بیشتر آتش فساد برافروخت بعد ازان که فیروز جنگ را با لشکر گران برای
استیصال آن تیره کار بدکردار نامزد فرمودند و غازی الدین خان بهادر بدانجا رسیده عرصه بر وی تنگ آورد همان روباه بازی
سابق را بیشتر از بیشتر بکار برده بانواع پیغام افسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آفت جان
و آبرو محفوظ داشت و در فرصت ایام نزول رایات بقصد تسخیر قلعجات طرف پونه دهها و نا سمت چنیر که هفت نیم ماه در آنجا
توقف واقع شد و درین ضمن دو سه قلعه غیر مشهور دیگر الضلع بسعی بهادران کوه نبرد بتسخیر درآمد روز بروز خبر تمرد و فساد آن
بدنهاد بعرض می رسید لقصد جهاد و گوشمال آن بدخصال پیشخانه طرف واکنکره برآوردند.

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف واکنکره برافراشته قلیچ خان پسر
فیروز جنگ را که به صوبه داری بیجاپور مامور و از مدبران کارطلب بود در پرگنات نواح واکنکره تعلق بیگر او داشت دست
او بدو بمیر سید طلب حضور فرمودند و بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که برای حراست خجسته بنیاد مامور بود
بنام او نیز حکم صادر گردید که خود را به واکنکره برساند بهمین دستور بنام اکثر فوجداران عمده صاحب فوج احکام مع گرز برداران
روانه نمودند و اواخر شوال حوالی قلعه مذکور شرف نزول واقع شده در همان زودی قلیچ خان خود را مطابق حکم رسانید
و برفاقت تربیت خان و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانه جهان آشوب مامور به محاصره و مورچال بستن
و گردآوری مصالح قلعه گیری گشتند و خود عالمگیر غازی بتفاوت کرده حضرت خیام حکم نموده بهادران کارطلب را سرگرم نبرد و
جانفشانی و کار فرو ساختند و آن کافر بدسگال به استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقه خویش پرداخته برای طلب کومک
از نزد راناتارابائی و دیگر سرداران مرهته رسل و رسایل میان آورد و با استظهار چند هزار سوار که از همه قوم خصوص
مسلمین حتی جمعی از بدنام کن سادات فراهم آمده بودند و جوش و خروش پیاده سیاه روی بیشمار و توپخانه آتشبار به نوعی
تمام برآمده به مقابله غازیان ظفر انجام اقدام نموده همراه گوله های توپ خورد و کلان چندین هزار بان شرربار شب و روز
باریدن گرفت و فرصت آن و احدی نمیدادند و محاربات عظیم میان می آمد و از هر دو طرف جمعی کثیر شهید و کشته و زخمی میگردیدند
تا آنکه روزی وقت طلوع نیر اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلیچ خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص میانه

دکن برداخته نیز زبان داده که از جملهٔ قلعه‌های انضلع قلعه که بضرب شمشیر و یورش و جان بازی تسخیر در آمده همین فتوح الغیب ست
امان الله خان که هزاری پانصدی سوار بود باضافه پانصدی و صد سوار سرافرازی یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان
فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عنایات سربلندی یافتند و حمید الدین خان بهادر را خلعت دوشاله پوشاک خاص مع فتح
پیچ مرحمت فرمودند چون ایام بارش رسید بقصد چهاونی حکم پیشخانه بردن طرف قلعه جنیر که در تصرف مردم بادشاهی و ملک
آباد نواح گلشن آباد بود نمودند و اواخر ماه ذی قعده اطراف جنیر رسیده شرف نزول فرمودند روح الله خان [illegible] سنک
مانه درین ایام ازین تنگنا سرای بی بقا بدار البقا شتافت سابق به ذکر پیم نایک زمیندار کم اصل که از مفسدین بکلان [illegible]
گفته می‌شد برداخته باز نگذارش می‌آید که در ایام شورش حیدرآباد برای کومک ابوالحسن فوج خود فرستاده بود و بادشاهزاده خانه
زاد خان پسر روح الله خان را بر قلعه ساکر و مکانهای بلیاران کافر تعیین نموده بودند او از صدمات افواج بحر امواج امان خواسته بحضور آمده
در جهان زود زدی بدار البوار شتافت و در ایامی که روح الله خان کلان در سنه ۳۲ به تسخیر راجگور مامور گردید پریا برادرزاده پیم نایک را که
هنگام نزول رایات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمدنگر بتقاضای وقت و دبدبهٔ عالمگیری بحضور رسیده بمنصب سرافرازی یافته بود
مصالح کار مهم راجگور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن راجگور آن مجهول نابکار شریک تردد گشته حسن خدمت خویش باثبات
رساند بعد فتح راجگور ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد به واکنکیره که مسکن جد و آبای آن بد اصل بود در رفته سر و سامان درست کرده
باز هر جا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردد و بعد حصول رخصت آن کافر بدنژاد به واکنکیره که دهی بود از توابع ساکر بر فراز کوه
و بر قدر از بسیار کم [illegible] کالی بهارهای سیاه ره باشد در آنجا مسکن داشتند و بعد از بر آمدن ساکر از تصرف پیم نایک بحیله روباه
بازی مقر و جای ماندن فرزندان و عیال خود قرار داده بود در رفته لنگر اقامت انداخت و با زاراده بازگشت نموده در استحکام بنای
حصار که سوای احاطهٔ سابق احداث نموده کردار مصالح جنگ و طغیان ورزیدن برداخته بعد روزگار [illegible] از زمانه کمینه بر دور
قریب چهارده پانزده هزار پیاده آنجا که در قدر اندازی و جلادت شهرت تام دارند فراهم آورده آن پشته کوه را طلسم سد سکندر ساخت
و به اندک فرصت چهار پنج هزار سوار نیز بهم رسانده شروع بتاخت و تاراج معمورهای مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافله‌ها نمود و هرگاه
فوج برو تعیین می‌شد بر در جمعیتی که باو فراهم گشته بود و استظهار پناه قلب و قوت خرج زر رشوه که از حقیقت و طریقه سازد ساخت
دربار واقف و دلیر شده آمده در فرستادن خریطه‌های هون و جواهر و اقسام جنس رخنه گفت گو را مسدود می‌ساخت و در
عرضداشت بعذرهای عذرآمیز خود را در جرگه زمینداران مال گذار مطیع محسوب می‌نمود و هر ماه و سال در افزونی عمارت و استحکام برج
و باره و فراهم آوردن فوج و توپ و کلان میکوشید تا آنکه آن مکان بقلعه واکنکیره مشهور گشت و با غنیم لئیم [illegible] دکن همداستان
گردید و چون پسر پیم نایک که وارث املاک بود و بحضور رسیده بمنصب سرافرازی یافته سند زمینداری آن ولایت بطریق ارث

حسین مکرر بعرض رسید از روی اعتراض لطف امیز که مخصوص خانه زادان می باشد مامور نمودند که بی انکه ملازمت نماید پای قلعه

تورنا رفته مورچال خود قایم کند و تربیت خان و دیگر بهادران کوه نبرد دلاوران قلعه‌کشا سرگرم خدمت ماموره گردیدند خصوص

محمد امین خان بهادر و اله وردیخان دران محاصره تردد شایسته بعرصه ظهور آوردند در محاصره چند روز از زبانی هرکاره ها بعرض

رسید که حسین از جای مورچال قایم کرده بود با وجود قلت جمعیت و شب و روز باریدن تگرک گوله و اقسام آتشبازی

رو برو و ضایع شدن چند نفر شصت و زعه مورچال پیش برده و هشتاد نفر مع غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف

مورچال او آواره گشته بودند دستگیر گردیده‌اند از راه فضل حکم نمودند که غله را همراهان خود تقسیم نماید و بحضور طلبیده ملازمت

و تسلیم اضافه دو صدی برسه صدی فرمودند در ایام کم تردد زیاد که از بهادران کار طلب مبارزان قلعه‌گیر عالمگیر بادشاه

کشورستان در محاصره و تسخیر این قلعه آسمان رفعت بعرصه ظهور آمده عنان کمیت خامه تیز رفتار را از تحریر تفصیل بیان

اطراف اختصار حاصل کلام فتح انجام معطوف می سازد که خلاف قلعه های دیگر بی انکه بقلعه دار پیغام و پیام وعده و وعید

تهدید آمیز و رسل و رسایل الیتام آمیز میان آید شب پانزدهم ذی قعده که غره فروردی و روز نوروز افروز و تاریخ آغاز جشن

و شروع سال هشتاد و دو از عمر شریف خسرو عالم‌ستان بود امان الله خان نبیره اله وردیخان که درین محاصره عمده شریک تردد

جانفشانی بود باتفاق جماعه ماولیا که در فن قلعه‌گیری شهرت تام دارند کمر همت بسته بدستیاری زینه های آسمان پایه

و کمندهای درازتر از طول امل اول شب که هنوز روشنی ماه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد مردم

بالا و پایین محصوران اصلا گمان چنین جرات با حاطه حصار خاطر و وهم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نورد شیر نبرد با حربه های

جانستان پیش قدم همقدمان گشته از راهی که قابو دانسته برفراز کوه برآمده باشاره و علامت مقرری که میان هم دارند

دیگران را طلبیدند و قریب بیست و پنج نفر مسلح بحسب و چابکی با یک نفیری نواز خود را بالای هم رسانیدند و از عقب الجماعه سرباز امان الله

خان مع عطاء الله خان برادر هر دو بهادر و چند همدم جان باز دیگر که همقدم هر دو بهادر گشتند بمدد همدیگر با شتر کوب رسیده

ابتدا به نواختن نفیری و تاختن ناگاه بر سر محصوران قلعه‌نشینان را پای دست و پا ساختند و حمله بهادرانه آوردند در نفیضیم

حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمدد زینه و ریسمان ها رسا درسته کمرها و لعه ها رسانیده و باتفاق هم بمقابل

محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لاحاصل میزدند کارزار مردانه نموده اکثر سرا از تیغ در آوردند و بسیاری

الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعی در گوشه و کنار خزیدند و از بالا نقاره شاره فتح و از پایین نقاره شادیانه

بنوازش درآمد و بعضی کفار از هر طرف که راه یافتند با سر و پای برهنه جان بدر بردن غنیمت دانستند و بسیاری بعجز در آمده

مامون گردیدند و قلعه به فتوح الغیب موسوم گردید الحمد برالسنه خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار تسخیر قلعه جات

آمدند اما خواجه عبد الحمید خان از راه سختی ذاتی که داشت و غیرت اکه میخواست با جماعه برخاش پیش آمده بدرجه شهادت رسید بدنام

انطایفه بدنام پرداخت لهذا خفت زیاده باورسانیدند و مدت در قید مانده آخر مبلغ مقرر نموده هر کدام یکی از خویشان خود عوض را گرو

گذاشته خلاص کردیدند در بهار روزها وکلای تارابائی زن رام راجا که برای ملقب بود ادای التماس صلح بخدمت حضرت خلد مکان

رجوع آوردند بشرطی چند که از انجمله عمده سند سردیسمو کهی و خلاصی راجه ساهو که بمنصب هفت هزاری سرافرازی داشت و اندرون

گلال بار نظربندی بود در خواست نه روپیه رسوم سردیسمو کهی و برای هفتاد سردار خلعت و فرمان طلب و تجویز منصب مبهان آورد ند

بعد گفت و کوی چند ماه قرار بران یافت که یکی از خانه زادان مزاجدان فهمیده کار نزد دهناجادو که از سرداران عمده با وقارست

بدیگر کفار رتبه کار با سلوک و نیک نام از جمله منزوبان بود و رانی را برای صلح همان ترغیب مینمود و مکانی که میان دارالسلطنت

چهل و پنجاه کروه مسافت داشت باتفاق وکلای رانی رفته بنای استحکام عهد و قرار صلح بر کرسی نشانند و سلطان حسین

همشیره زاده محمد مراد خان اگرچه منصب جز داشت اما از طرف قدیم خدمت موروثی که از صغر سن از جمله خواصان و تربیت یافته

های حضور و سپاهی نقش کار طلب بود برای تنقیح مقدمه صلح نزد دهناجادو مرخص گردید و فوج شایسته همراه دادند بعد

رسیدن نزد دهناجادو که چند روز بقیل و قال لاحاصل گذشت و تکالیف شاقه بسیار خلاف مرضی مبارک بادشاه

بمیان آوردند دهناجادو از ابنا سرداران مرهته ابتدا با راجه ساهو ملاقات نمایند بعده باستصواب راجا ساهو بادشاهزاده

را ملازمت نموده بدستگیری بادشاهزاده بحضور آمده شرف اندوز ملازمت بادشاه گردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد

فرمان بنام سرداران صادر شده بود این مصلحت وقرار پسند مرضی حضرت خلد مکان نیفتاد دواز راه عاقبت بینی و روباه بازی

ان طایفه بدسگال وسواس بخاطر رسید که اگر سرداران با چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تدویر

راجه ساهو را با بادشاهزاده همراه گرفته رو بجبال دوار گذار گذارند چرا غافل کند کاری که باز آرد پشیمانی و سلطان حسین را

طلب حضور نمود و وکیل رانی را جواب دادند و سلطان حسین را بعد مراجعت با فوجهای کفار که سر راه گرفته بودند سر و کار

محاربه صعب افتاده بهر جا جنگ کنان دربن ایام که برای محاصره قلعه تورنا جز کوچ در میان بود بحضور رسید بعد عرض حکم فرمودند

که ملازمت نا نموده پای قلعه رفته مورچال خود قایم نماید

بعد تسخیر قلعه بنی شاه که چند روز برای آرام لشکر ظفر اعتصام مقام نموده اواخر

ماه شوال بقصد تسخیر قلعه تورنا که چهار کروهی راجگد واقع است رایت ظفر آیت برافراشتند در دو کوچ و دو مقام

که بسبب میسر آمدن بار برداری تمام لشکر خانه بدوش بودند اکثر اسباب امرا فیلان و مزدوران دفتران غلو رخانه بمنزل

میرسانیدند بکوچ دو کروه به پای قلعه تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند چون برای ملازمت سلطان

کنار معبر با بسیاری آب نربدا از آن کفار رو داده می پردازد و بعد واقعه شجاعت خان که صوبه احمداباد بنام بادشاهزاده محمد اعظم
شاه مقرر فرموده اند قبل از آنکه بادشاهزاده الی بر سد با نایب مستقل تعین نماید سند نیابت بنام خواجه عبدالحمید خان از دیوان
احمداباد مع حکم رفاقت و اعانت بنام بعضی منصبداران صاحب فوج الحال فرستاده بود در تعین فوج غنیم لئیم قریب پانزده شانزده هزار سوار
طرف نواح بندر سورت آواره گشته بعد خرابی بسیار که چند پرگنه رسانند بقصد عبور از آب نربدا که مابین سرحد احمداباد و بندر
سورت واقع شده روانه شدند نایب بادشاهزاده و فوجداران صوبه احمداباد باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته به سرداری
محمد بیگ خان و نظر علی خان پسر خوانده شجاعت خان و التفات خان فوجدار تهانسره کو در [illegible] و رفاقت خواجه عبدالحمید خان دیوان
که چند سردار دیگر از فوجداران نامی احمداباد جمله قریب ده دوازده سردار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت هزار
کولی جنگی آن سرزمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و دفع شر آنگروه بدمآل از آب نربدا عبور نموده کنار آب خیمه زدند صبح آن فوج مرهته
نیز بفاصله هفت هشت کروه رسیده فرود آمد از آنجمله دو سه هزار سوار خوش اسبه قزاق بنه از یکطرف نمودار گشتند فوج احمداباد
خبر یافته بمقابله آنها پرداختند بعد زد و خوردی که میان کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج بادشاهی دو سه کروه تعاقب نموده
چند پایان و پهاله و جهتری بدست آورده نقاره فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه به خوشدلی و خاطرجمعی از آنکه فوج غنیم
راه هزیمت داده کمرها وا نموده زین از پشت اسپان فرود آوردند و بعضی بخواب رفتند و جمعی بشغل پختن و خوردن پرداختند
درین حالت هفت هشت هزار سوار جنگی انتخابی کفار که در اطراف آن کمین [illegible] کنار دریا پنهان شده جاسوسان برای خبر
فرستاده قابو طلب بودند غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر بادشاهی ریختند مردم نا آزموده کار احمداباد که دست
برد دکنی ها ندیده بودند عقل و هوش باخته فرصت اسپ زین نمودن و کمر بستن نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و
دکنی ها اطراف را فرو گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد از آنکه سوای دریا که در آنوقت از رسیدن موج دریای شور پایاب
گردیده و فوج بلا موج بر سر رسید آدم بسیار مع مردم نامی کشته و زخمی گردیدند جمع کثیر خود را به آب زده غرق بحر فنا گشتند و نظر علی خان
و خواجه عبدالحمید خان با دو سه سردار دیگر دست و پای لاحاصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خود را از یکه بهادران می گرفت برای
چار جامه خود را به آب زده چون آب بسیار شدت بود و غنیم تمام فوج را غارت نموده [illegible] تا یک [illegible] ریگ پسر [illegible]
نزدیک صبح باز اسپ را به آب زده تا قصبه بهروچ بیکه تاز خود را رساند که تا رسیدن بهروچ در ره اسپ [illegible] گردید [illegible]
از آن بلیه ناگهان و فوج بلا موج مرهته نجات نیافت که کشته و زخمی و اسیر نگردیده باشد و تمام فیلان و خیمه و اسباب بجا بتاراج رفت
دو سه هزار اسیر با چهار پنج امیر نامی گرفته بردند چون ضابطه آن قوم شوم است که بعد دستگیر نمودن مردم نامی اینده سلوک معقول نموده
زر فراخور حال او طلب می نمایند بعد که زر خاطر خواه الحاحه سرانجام نتوانستند نمود در ایذای او می کوشند چنانچه با نظر علی خان برعایت و سلوک پسندیده پیش

شدن رام راجا بدار البوار که از دو زن و دو فرزند خورد سال مانده بود و مردم را تصور آن بود که اهالی زن بیوه با طفلهای شیرخواره
مانده دست تعدی مرهته از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفرموج عدو مال چندان کاری نیست اما آنکه
گفته اند دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد و تا اراده خدا نباشد در مکافات شامت اطفال بندهای عاصی قلع ریشه ظلم و فساد
بسعی و تدبیر مخلوق متعذر تارابائی نام زن کلان رام راجا پسر سه ساله بطن خود را قایم مقام پدر قرار داده زمام اختیار
کاروبار تغیر و تبدیل سرداران و آبادی معمورهای خود سعی در خرابی ملک پادشاهی بدست خود گرفت و چنان به بندوبست
تعیین اغوای برای تاخت و تاراج شش صوبه دکن تا سرحد سرونج و مندسور صوبه مالوه و جذب قلوب منصوبان خود پرداخت
که مقابل آنهمه تردد و منصوبه و لشکرکشی و قلعه گیری عالمگیر پادشاه تا بقای سلطنت ماده سرکشی روز بروز زیاد گردید و هرچند که
خلدمکان بضرب شمشیر و خرج کلی خزانه اندوخته حضرت صاحبقران ثانی و شهید گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک
منصوبه آنها داخل گردیده قلعهای سر بفلک کشیده را بتصرف درآورد آنها زیاده شوخی نموده بملک قدیم پادشاهی درآمده
بتاخت و تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب در آن کوههای دور دست واقع شده بود بازن
و فرزند لنگر اقامت انداخته بخاطرجمع سال و ماه بسر می بردند و شوخی زیاد از حد مینمودند چنانچه مکرر بر سر بنگاه و کنج اردو رسیده
بی اعتدالیها نمودند و سیادتخان پسر سیادتخان صدرالصدور را بچشم زخم عظیم رسید که از زخم کوتاه لور با مره هر دو چشم را باخت
و دستگیر ساخته همراه بردند و مبلغی داده خلاص گردیده بحضور رسید و همه پرگنات را میان هم تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهی صوبه دار
و کمایشدار و راهدار بلکه صاحب فوج باشد و هرجا که قافله سکنه پشنو خود در ارسانده تاخت نماید و همه جا کمایشدار تعین کنند
و هرجا کمایشدار از سختی زمیندار و فوجدار زر چوتهه وصول نتواند نمود صوبه دار بمدد او خود در ارسانده بمحاصره و خرابی آن
معموره پردازد و بنه راهدار بتکرار آنکه بیوپاری متفرقه که خواهد از راه افتانها سالم بگذرد فی عرابه و گاو وجه مقرری که سه برابر راهدار
فوجداران ظالم باشد گرفته شریک غالب جاگیردار و فوجدار گشته راه جاری نماید و در هر صوبه یک دو گدهی ساخته ملجا خود قرار
داده اطراف تاخت می آوردند و مقدمان صاحب سرانجام بعضی دیهات بصلاح و اتفاق صوبه داران کفار گدهی بنا نهاده
بحمایت و اعانت مرهته با حکام پادشاهی در ادای محصول مدارا و مدارسی ساختند و مال و عیال از تاخت مرهته محفوظ میداشتند
در وقت زن و فرزند غنیم را در آن حصار جا میدادند و کار بجائی رسید که از ضلع معموران و تا سرحد احمدآباد و پرگنات صوبه
مالوه تاخته بخاک برابر مینمودند اگرچه الحال خرابی در صوبهجات دکن و احمدآباد و اطراف اجین رسانیدند و قافلهای کلان
تا نزدیک ده دوازده کروهی از اردوی معلی بلکه تا کنج بادشاهی نمودند برای ضبط احوال آن قلم را رنجه داشتن رنج لاحاصل کشیدنست
اما بذکر مذکر سوانح شوخی که درین ایام قلعه گیری که آخر هیچ فایده برای دفع فساد مرهته نداد مابین سرحد بندر سورت و احمدآباد

سه هزار و پانصدی هزار و هشت صد سوار نموده روح الله خان را بعطای سرپیچ مرصع گران بها خورسند ساختند و قلعه را مسمی
به بنی شاه گده نمودند چون در لشکر گرانی غله بمرتبه شده بود که گندم و نخود دو کاه روپیه را دو و آثار گاه گران تر ازین هم میرسید و سیدی
یاقوت خان فوجدار دنده راجپوری که بندوبست تمام کوکن نظام الملکی بدو تعلق داشت از انجا فاصله سی و پنج گروه بود بنام
او حکم صادر فرمودند که بقدر مقدور سرانجام رسد غله نموده مع مصالح قلعه گیری خود را بحضور برساند اگرچه سیدی یاقوت خان که ذکر
او مکرر بزبان قلم جاری گشته در همه باب سر از اطاعت و حکم بادشاه نمی پیچید و در نسق و تنبیه کفار اطراف تعلقه خود و اجرای راه
بیت الله در دریا که بخرج سه لک روپیه از ما دو فوجداری دریا بسر او تعلق داشت بمرتبه میکوشید که هرکه در آن ضلع
و مکان بر فتنه رسیده میبداد ندکه در فدویت و جانفشانی در مغلوب و منکوب داشتن غنیم مرهته در خشکی و دریا کاری که از دومی آمد
کار دیگر بنده بادشاهی نبود اما از انکه سیدی خیریتخان رفیق او بعد تسخیر راهیری علی رغم مدعی بموجب حکم چنانچه بذکر در آمده بلا
توقف خود را بحضور لامع النور رسانید و بعد ملاحظه وضع دبدبه دربار و مشاهده شان و تجمل سلطنت خود را باخت
و در خویش حوصله بی آبرویی و خفت کشیدن مقابل زیست و قرب امرای نامدار حضور نیافت ناچار کار او تمارض کشید
تا انکه به تدبیر و سعی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جبال وطن و مسکن خود رسانید درین ایام که باز
سیدی یاقوت خان را طلب حضور فرمودند خود را قابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته از خجالت و انفعال
انکه بچه روی خود را بمقربان حضور نماید بعد کارسازی خرج مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند لک روپیه پیشکش تا دو سه هزار پیاده
مصالح قلعه گیری بحضور ارسال داشت و عرضداشت نمود که در صورت بر امدن غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال
ماندن بندوبست این ضلع متعذر و عذر او شرف پذیرای یافت و در همان ایام خبر فوت او بعرض رسید گوینه چون سیدی یاقو
خان فرزند نداشت سیدی عنبر نام را قایم مقام خود ساخته وصیت نمود که تا مقدور بهر تدبیری که پیش رود در قبول پیشکش
و خرج دربار جان و جامه گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که تعلقه این سرزمین بنام دیگری مقرر شود چنانچه
بسعی بسیار که اینه الخو بر خدمت انجا بنام دیگری از بنده های رکاب همیان اند صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای
حبشیان و تربیت یافته های سیدی یاقوت خان بندوبست ان کوهستان و قلعه راهیری و اجرای راه کعبة الله در دریا محال
خواهد ماند بادشاه نیز بغور تقاضای مصلحت در رسیده سیدی عنبر نام را که سابق به منصب هزاری سرافرازی داشت بعطای
اضافه نمایان و خطاب یاقوت خان مفتخر ساختند چون شجاعتخان صوبه دار احمد آباد از روزی که بپای اعتراض بادشاه آمده بود
با وجود بازیابی نمودن کمی منصب منصوبان او از راه غیرت دایم مریض و ملول خاطر میماند درین اوان خبر واقعه ناگزیر او بعرض رسید
مع هذا که فرزند صلبی سوای یک دختر نداشت بسیاری از اموال بورثه او بخشیدند باقی بضبط سرکار در آوردند اگرچه بعد واصل

و بیلدار بسرداری مردم عمده آزموده کار برای راه درست نمودن تعیین شده بودند انقدر کار ساختند که برای گذاشتن عرابه های
توپخانه و کارخانجات دیگر که بآسانی عبور نمایند برابر پل صراط راه جاوید بهم رسد بعده که لشکر بپای آن کوه رسید بهیر ناچار از
هر طرف که توانستند سر در آن کوه پر از سنگ و اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر بهل و رتهه و شتر و گاو سوار بودند
برقع پوشیده و چادر بر سر کشیده پیاده گشتند و گاوها را از رتهه و بهل وا نموده رسیمانها بسته بعد بریدن اشجار سر راه بهزار
کندن رو خون جگر از صبح تا شام مسافت نیم کروه راه طی مینمودند و بار از شترها و عرابه ها فرود آورده بر سر آدم گذاشته بالای کوه
بدین تصدیع و کشاکش که آدم و باربردار بسیار بغارها افتادند و طعمه وحوش و سباع گشتند یکنیم کروه مسافت را که تجربه نموده شده بود در
دو هفته از آن کوه دشوار گذار فرود آمدند اوایل ماه شعبان المعظم به میدان گاه نزدیک قلعه راجگده رسیده شرف نزول فرمودند چه
نویسم از رفعت و شکوه آن کوه که فلک پر وسعت از ملاحظه صد منتهی قله اش شکم دریده و گاو زیر زمین از گرانباری آن [illegible]
آمده از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمی بغوغا [illegible] اگر چه از وسعت دوره که دوار
کرده جرئی به پیمایش آمده بود محاصره واقعی متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند رسید اما تربیت خان و حمید الدین خان و دیگر
بهادران قلعه کشا به محاصره و بستن مورچال و کندن کوچه سلامت مامور گردیدند دلاوران تجربه کار سرانجام مصالح قلعه گیری کمر همت
بسته [illegible] توپها را بر کمر آن کوه آسمان رفعت و مورچالها تا پای حصار محصوران رسانیدند چون در کوه دیگر بقلعه راجگده متصل
بود که سوای چهنهچه بران عمارت های عالی ساخته بود مصالح جنگ در آنجا نیز موجود نموده در استحکام برج و باره آن برای چنین روزها کوشیده
محصوران هر شب کوه در زدن گوله توپ و تفنگ و انداختن سنگ های سنگین و در کمین بودن برای بر آمدن غله بالای علم کمی نمودند
تحریر تفصیل آن و تعداد ایام محاصره قلعه را گنجایش نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصره دو ماه و چند روز سعی بهادران کوه کن
و ضرب توپهای قلعه شکن یازدهم شوال شبها بالای دروازه اصل قلعه مع بردان قلعه کشا بر آمدند و جمعی وقت فرار گرفتار پنجه اجل
گردیده طعمه تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هر طرف که راه یافتند جان بسلامت بدر بردند ماجی نام قلعه دار که نگاهبان آن قلعه
گفته می شد با دو سه بفساد دیگر که در هر دو کوه بودند ده دوازده روز زد و دست و پای لاحاصل زده آخر التماس امان جان
روح الله خان ثانی را ایلچی ساخته بدین شرط مامون گردیدند که قلعه دار خود بر سر دروازه آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر
آن قلعه را خالی نماید بعد داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حایل نظر گردید در پرده داری شب آنچه توانستند مال و عیال
خود را از قلعه برآورده بدر بردند و صبح که نیر اعظم سر از دریچه مشرق بر آورد و فرار قلعه دار بعرض رسید شادیانه فتح بلند آوازه
گردید و بندهای بادشاهی داخل قلعه شده باقی کفار را بطریق اخراجیان با سر و پای برهنه بر آوردند حمید الدین خان را بعطای
نقاره که آرزوی دیرینه او بود بلند آوازه ساختند و تربیت خان را بانصدی دو صد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه

کشتی حکم یک تابوت و صد مرده بهم ساخته بود بندهای خدا چه کشیدند از آنکه اکثر زعان سپاه آنها را فرو رشده بود که در شب تار از آب عبور
نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا بدین ترانه گویا بودند شب تار است و بیم موج و گرداب چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران
ساحلها بدین حال سراپا اختلال در هر ده روز عبور واقع شد الحاصل بوسیله شناوری و فرو رفتن کشتی و صدمه امواج و سماجت
امواج طمه آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهر حال بهر صعوبتی که گذشت و توانستند بهادر گده رسیده یک ماه
و چند روز برای تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و بهم یکر داوری سرانجام تازه پرداختند همینکه نیم جان در تن مردم آمد
حکم کوچ بقصد تسخیر قلعه کنداته فرمودند در اواخر رجب سنه مذکور از بهادرگده طرف کنداته رایت ظفر پیکر برافراشته شد و از ده این سفر چه
کوه کوه غم و الم که در دلهای رنج کشیده دائم سفر سراپا رنج رو نداد بسیزدهم شعبان المعظم بپای قلعه کنداته رسیدند و نصرت خان مع
دیگر بهادران کار طلب جفاکش در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه آسمان پایه پرداختند و کفار از بالای کوه
چون بلای ناگهان رسیده دست بردهای نمایان مینمودند و هر روز جمعی کشته و شهید می گردیدند و بهادران تردد نمایان بروی کار آوردند
کوتاهی سخن در تردد سه نیم ماه که مردم بسیار بکار

آمدند و صاحب ملازمان کار فرمای آنکه آمده بمبلغ قلعه را از قلعه دار حربند قلعه منجر در آمد و مسمی بکشیده بخش گردانیدند بعد این فتح کوچ فرموده
یک دو ماه باقی ایام برشکال را در راه و ما بقی فصل بارش در حوالی قصبه که از جمله مقامها دابا دکرده سوای چهنبیم بود و برابر الامرا شایسته
خان همانجا حادثه چشم زخم شب خون اندرون حویلی چنانچه بگذارش آمده رسیده برای آرام لشکر گذراندند و آن مکان را بمحی الدین
آباد موسوم گردانیدند در آن سال با وجود فور بارش بر وقت و بوقت بسبب آنکه بخریف افتد انچه زراعت رسیده و بر زراعت گندم و دیگر
جنس ربیع شبنم نرم که بزبان هندی کهر خوانند چنان چند روز متصل بارید که باصطلاح مزارعان گندم را سرخی زد و بجای ده من
یک من تعمل نیامد و خرمن بسیار دیگر جنس غله از بسیاری بارش گندیده بهار رسید و ضایع گردید و سپاه که امید عشرت از آن داده توقف
چندگاه در آن سرزمین داشتند به عسرت مبدل گردید و در وسط ماه رجب المرجب باراده تسخیر قلعه [illegible] که اینده قلعه قلب و ملجای و مقام
آن کافر بانی فساد آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه در آن ضلع و دلیل آنکه آن ثغور خطر برای خلق بهمان پارچه کوه و تسخیر
دو سه قلعه دیگر نواح آن نیز منظور خاطر بود رایت ظفر آیت برافراشتند چهار گروهی یونه کوهی بود بهم فلک کشیده که نام و نشان جاده در آن
نبود و سوای مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسپ پیاده شده بجبر ضرورت از آن عبور مینمودند تردد شتر و گاو مع بار متعذر بود تا بعرابه چه رسد
و مردم بسیار که مدت رنج سفر کشیده از اطفال و عیال دور و مهجور بودند بسبب مقام چند ماه با امید آرام چندروزه قبایل خود را از دور و نزدیک
طلبیده بودند و بعضی همانجا تاهل اختیار نموده از صدمه کوچ و عبور کوهها فراغ خاطر داشتند بعده که بپای آن کوه که نیلداری در شان همان کوه
گفته ـ آن نه کوهی بود کو را برزمین باشد نشان ـ آسمانی بود گویا برفراز آسمان ـ رسیدند با وجود قلیل از آن یکماه چند هزار سنگ تراش

و در هر سر قدم آنقدر آدم و چارپای آماسیده افتاده بود که از بوی تعفن آن کار زنده ها نیز بجان رسید بس که گرسنه خفت کس
ندانست که کیست بس جان بلب آمد که بر و کس نگریست القصه پادشاه جم جاه بعد هشت و چهار روز که لشکر و کارخانجات از آن
آب ولاوکل که حکم دریای خون و بیم داشت به کشتی تمام عبور نمودند از بس خونخوار گذشته آنقدر جا نیافتند که زیاده از یک
خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید استاده نمایند از آنکه قریب سه و نیم ماه آفتاب در پرده حجاب ابر و ماه در
نقاب سحاب دیدار عزیز ننموده بودند و از فور رحمت الهی که منجر بزحمت و غضب گشته بود و خلق از روی پرتو آفتاب عالمتاب را
خیال محال تصور مینمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر طارم چارم از زیر گوشه چادر عالم نور دید که بحسب خواهش مشتاقان جلوه گر
گشت فریاد شادی و غلغله خوشوقتی آن چنان بلند آوازه گردید که حضرت عالمگیر از جا درآمده سبحان الله فرمودند
و در یکماه و هفده روز چهارده کروه راه از پای قلعه سخنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قلعه نبی شاه درگ رسیده مضرب
خیام نمودند اگرچه روز بروز زردای طغیان از رخ خسرو جهان گرد آفاق کبیر برافراشته می شد اما ابر دریا دل از قطره پاشی
باز نمی آمد باری بازار ربیع و شترای حرص گرمی تازه پذیرفت و سردی مرده دلان بخوشوقتی حیات دوباره مبدل گشت
و خلق عظیم که عقب مانده بودند بسبب آنکه رخت در دیدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها بعد ابنود و لنگ لنگان ودر
لوزه کنان می آمدند از ضرر آدم و جانور متوری محفوظ مانده در مقام چهار پنج روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به سرکار نور رسیده
برای آرام لشکر یکماه و هشت روز مقام فرمودند از آنجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشنا و بسیاری
لاوکل تا کنار دریا که نه کروه مسافت از آنجا داشت بگوش مردم اردوی هامون نوردرد ایم سفر رسید همه از سر نو دل باختند
مبارک دم مرگ تازه و زهره که از بدیگر گفتند دوان نه کروه در سیزده کوچ بمقام ابنقسم طی کردند که چندین هزار چارپای سواری و
بردار که بهزار سعی و خون جگر از زران و گران بدست آورده بودند جبان در دلدل کو والها و آب کن ها فرو رفتند و افتادند که صاحبان
آنها دست امید از آنها برداشتند خصوص یک کروه بدریا مانده حالتی بر خلق گذشت که آدم بیشمار مع سرانجام سفر آخرت در
مقابر نشار مغاک ها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآن مکان نارسیده
چون خر بگل فرو رفتند و برنخواستند هر که دران روز جان بسلامت بمنزل رساند غنیمت دانست جمعی که دل و حوصله آنها بجا بود
زمزمه تسلی دلباختگان میدادند که گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد ناپدید هیچ راهی نیست کو را نهایت با یان غم مخور
بعد رسیدن بر سر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد بسبب ناهمواری و نشیب و فراز معبر قلیل و قلت معبر که چند کشتی معدود در هم
شکسته کهنه که از مصالح کشتی طوفان عهد حضرت نوح ساخته بود بدست آمد چه نویسم که چه حرج و کلفت بر سر مردم بهم رسید و خلق دوباره
رسیده رسید و از بی جهت ملاحان و صدمات امواج و تعدی ظالمان بی مروت که در عبور همه میخواستند بر همدیگر سبقت نمایند و هم

ناموس مردم که بر شتر و اسب و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپایان سر و پای برهنه که اکثر با زیورهای گران بها تا زانو بآب
وگل فرو رفته تضرع و عجز کنان بفیلبانان تملق مینمودند برای گذراندن بجای روپیه اشرفی بلکه زیورها میدادند و از بسکه ازدحام
می آوردند هر که اجل او دامنگیر میگردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق بحر فنا میگشت و بر سر ناله عجب حشر و نشر برپا گردید
و نام و نشان خوردنی پیدا نبود و هر یکی را بجز غم عدم عبور خود دو بسته تا اصلا جنس خوردنی میسر نمی آمد جمله الملک امیر الامرا خیمه بسیار
مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هر چند خواستند که جای خشک خیمه زدن میسر آید بهم نرسید چون ناچار راوتی که در لای و گل بر پا نموده
بودند میخ ناقایم شده بود و باران بشدت شروع نمود و بر راوتی بالای سر جمله الملک افتاد که آخر تمام شب فراشان طناب
های خیمه را بدست گرفته استاده بودند و چیز پختن و خوردن دست بهم نداد و بدین تصدیع شب روز آوردند احوال باقی مردم
برین قیاس باید نمود بسیاری از کارخانجات بادشاهی که چند روز در لای و گل افتاده بود و حرکت دادن آن بر فراشان دشوار
گردید تا بگذراندن از آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه دار سنجر نامقرر شده رخصت حاصل نموده بود و همراه خود بجد
طرفی را که بسیار نادآدم خوار فیل های مردم آزار که دندان را بفور بریدن آدم و چهار پا کشاده می نمی آسود و بهیچ وجه سر بری
نداشت دو بار عبور نمودن ضرور گردید و جاندار بیشمار غرق بحر فنا گردید و کار بجای رسید که فیلبانان در طلب حق السعی
گذراندن بجز اشرفی نام روپیه بر زبان نیاورده جاری نمیکردید هر که بزور بازو و دستاوری در خرج نمودن زر سرخ از آب
گذشت جان بسلامت بدر برده حیات دوباره یافتن از فضل الهی دانست و مال و عیال اصحاب الفیل تمام از آن آب عبور
نمود و بسیاری از مردم با تمام و فشان کنار ناله ماندند تا بمردم نامراد و بی بضاعت چه رسد هر چند ملا نوایان این زمزمه
بگوش صاحب ثروتان میرساندند تا چند زمفلسی خود ناله کنم زین ناله توان گذشت کرپل شد خداوندان کرم در درم کرد کو
کشته بدر بردن جان و مال خود غنیمت میدانستند آری بر عقلای تجربه کار ظاهر است جای بجای قطرات رحمت دریا در
ابر قهر الهی برای زحمت بندهای عاصی در مکافات اعمال انها فرو ریزد و باد طوفان غضب بادشاه حقیقی بمعاونت او بر دارد
مخلوق را چه یارا که بر دفع آن تواند کوشید و بسر بردست که اگر شامت افعال این طایفه که مدام مست باده غفلت و خودکامی و غرق
دریای معصیت اند شاه و گدا را دامن کشان بدان سرزمین نمی برد و در آن مکان هر یکی را بخواهی بلا مبتلا ساخته باز بدین کشاکش
و تعب و رسوائی شاه و گدا که جان و مال و ناموس بسیاری از آب و طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت از آنجا بر می آورد باعث
تنبیه و گوشمال بیخبران از مکافات روزگار نمیگردید القصه در آن چند روز بعد رفاه علانیه روپیه آثار بهبی و ابرام تمام همراهی صاحب ثروتان
بهم رسید و چه نویسم که از صدمه باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سوای آب و گل بنظر نمی آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جل های
اسپان منقطع شده درخت ادهمها سپرده که برای دفع سرما بانواع تدبیری سوختند بفریاد جان باقی مردم سخت جان رسید و بکنار ناله

بسیار امید پیش آمدن و ترقی داشت بعطای جیغهٔ مرصع و بخطاب عالمگیری افزوده خورسند ساختند و روح الله خان را بر دو هزاری
پانصدی اضافه عطا نمودند و منعم خان را که پنجصدی دو صد سوار بود هزاری سیصد سوار نمودند بر عقلای تیزهوش ظاهر باد که حلم و برد
باری و خبرداری پادشاه بدین مرتبه بود که چون بادشاه عالم ستان بتحقیق میدانست که اکثر قلعه جات که امرای دور دست غایبانه متوجهان
صاحب اختیار رکاب ظفر انتساب بعد محاصره چندگاه که تردد نمایان بظهور می آید و محصوران نیز عاجز می آیند آخر مبلغ بقلعه دار داده کلید
قلعه بدست می آرند و هرگاه خبران تعین مبلغ میرسانند اکثر خبان می شد که حضرت خلد مکان همان مبلغ را بلا کم و زیاد [illegible]
اهتمام آن تسخیر انعام مقرر نمودند چنانچه در ایام گذشته از روی عرضداشت فیروز جنگ خبر تسخیر یکی از قلعه های اطراف کوکن نظام الملکی
بعرض رسید و از خارج ظاهر گردید که چهار صد اشرفی کلید آن قلعه ارسال حضور شده بود عرض فرمان آفرین با دمع انعام چهار صد اشرفی
صدور فرمودند اگرچه از بسیاری ریزش شب و روز طغیان آب نالها و سیلاب کوه های فیل ربا مرضی مبارک بادشاه نبود که تا انقضای ایام
برشکال از آن سرزمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و مصلحت بعضی امرای آرام طلب که از گرانی غله و اختلاف هوا
و ناخوشی مردم تا آسوده کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت برکانو کوچ فرمودند الحق بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع
که هر که در آن سرزمین رسیده میداند که پنج ماه دمی و ساعتی فرصت چشم وا نمودن نمیدهد و طغیان آب نالها و سیلاب کوه های
سرشار ولای و گل که تا زانو و سینهٔ آدم و اسب فرو میرفت گذشته و در دکن قرنها بر السنهٔ خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شدائد سفر
زبان زد خواهد بود بسیاری که بقید تحریر در آرد از این قیاس باید نمود که برکاسه کروه زمین در ایام خشکی در ده روز بدان [illegible] نقصان
مالی و جانی قطع شده باشد خصوص که وقت داخل شدن در ته همه کس از ملاحظه آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند
آنقدر جقلاش نبود و هنگام برآمدن تمام مردم لشکر متوجه استند در پیش قدمی و زود داران سرزمین نجات یافتن بسبقت ورزیدند اولا
اسم باربردار در میان نبود افسانه اکبری از صغیر و کبیر و غنی و فقیر که از شدائد آن سفر اخطار که نمونه سقر بلا مبالغه توان گفت بر
خر و بس بار شده بود خانه بدوش گشته افتان و خیزان در تمام روز یا دو کروه نیم کروه طی کرده وقت شب بر بارچه سنگی اگر میسر می آمد
والا در میان لای و گل گذرانده باز بهمان کشاله قطع راه برابر آب و گل مینمودند از منصبداران مردم ابرو طلب تا باجی و کاسبان بازار
همین فرق بود که مردم عزیز عصای چوبی در دست گرفته اسباب ضروری بر سر و دوش خود مرد و زن گذاشته دشنام کنایه امیر از زبان
برآورده مرحله پیما بودند و جمعی که از ارذل کم ظرف بودند هرزه و فحش و کفر گویان میرفتند تا بر سر ناله رسیدند که از طغیان آب عبور فیل
بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواری و باربردار چه رسد از آنکه باربردار برای کارخانجات بادشاهی و امرای پای سواری فیلان و فقیران
میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان ناله حکم فرمودند که چند فیل از فیلخانه سرکار و امرای مدار دیگر بر سر ناله مقرر نمایند که مال و عیال
مردم لشکر بگذرانند هر چند عمارات و قبایل مردم نسبت بسفرهای دیگر بسبب قدغن و تاکید بسیار کم بود اما باز چندین هزار برقع پوش

وخدمت میربحری کل عطا نموده آبروی رفته او را بحال آوردند بر شاهزاده حکم شد که توپ شیردهان و کرک بجلی و دیگر توپ های خرد
کلان هر چه تواند بیرونی برده تردد بر انداختن دیوار قلعه نماید فتح الله خان دست و پا میزد که بر بر اورده تردد بازو و پرداز خود را اندرون
قلعه اندازد و هر کدام از امرای کار طلب سعی ها داشتند که کلید فتح قلعه بوسیله سعی آنها بدست آید و هر یک قبول خرج کلی از طرف
خود جرات بیش قدمی نموده رسل و رسایل درمیان آوردند با وجود از شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان
ترددی که ان بهادر در خالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازه قلعه بخرج مبلغهای کلی نموده بود همه باطل و ضایع گردید
بسبب بدست آمدن زبونی بر سرام قلعه دار دست و پا باخته برهمن های چرب زبان را بوسیله شاهزاده بیدار بخت بجای پیغام
عفو تقصیرات و قبول بعضی التماس درمیان انداخته بود از محال طلبی او در چه قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و فضایلی ان پتو تاب
میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فایده نداد و بادشاه تن بقبول زیاده طلبی های او ادا و آخر کار بقول مشهور شاهزاده امرای صاحب
تردد خفیه مبلغ بقلعه دار انعام نموده قرار برین دادند که قلعه دار با جان و عیال و آبرو از قلعه بر آمده ملازمت نماید و بعد محاصره شش ماه
و چند روز نوزدهم محرم الحرام نشانهای شاهزاده و روح الله خان را بموجب حکم در خواست بر سرام که دیگری از مردم بادشاهی از نوکر
همراه نشانها اندرون قلعه نباید خود قلعه دار بر سر دروازه قلعه برده شب امان خواسته از خجالت با عیال و مالی که توانست در شب
تار از قلعه بدر رفت با وجود جمع کثیر از غنیم لئیم در ان قلعه مانده بودند بحکم بادشاه رحیم کسی مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه بر آمده راه
و برانهای خود گرفتند و صدای شادیانه فتح بلند آوازه گردید از جمله تاریخ های صاحب طبعان که بعرض رسید فتح شد قلعه کهلنا پسند
افتاد چون وقت تلاوت کلام الله که آیه کریمه الحمد لله الذی سخرلنا بر زبان جاری بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض گردید قلعه را مسمی
به سخرلنا ساختند اگر چه از دوم خار دار و اقسام اشجار پر از خار و انواع مارها زهر دار در ان دره های دشوار گذار انقدر دامن گیر
خلق گردیده بود که رخت سالم بر بدن احدی نماند اما بقول حافظ شیراز عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو در دامن و اطراف
ان کوه و کل زمین چندین قسم سبزه زمردین فام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکرد تخته گل مهندی قسم اول هزاره
و عباسی الوان با چه چه مرغ های خوش آواز در مد چشم جلوه گر بود و انواع اشجار ثمردار فواکه خصوص انبه و فوفل و نارجیل که از اندازه
شمار و قیاس زیاده توان گفت و الایچی و قهوه و عاقرقرحا و صندل سرخ و سفید و ملاگیر زنجبیل وفور داشت که اگر بار بردار میسر آمد
مردم افت رسیده لشکر ذخیره ها بر میداشتند و از ارتفاع و استحکام برج و باره قلعه آسمان رفعت چه نویسم ٭ حصاری که
مثلش ندیده است کسی همین حصن سخن هست و بس اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده ٭ زبیرون چون
گور کافر پر حلل از درون قهر خدای عزوجل شاهزاده بیدار بخت را یک لک روپیه انعام نموده برای جهانزیب و آرام لشکر طرف
رای باغ رخصت فرمودند روح الله خان و حمید الدین خان را بهر کدام دو صد سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان را که در ان تردد

کلمه و کلام ما بادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه جلادت و حسن تردد و کارطلبی او و لطف و مهربانی حضرت
خلدمکان که درباره او داشتند از ملاحظه داعیه و تهوری او و نظر بر عاقبت بینی بر مراتب و پایه منصب او بسیار تامل
می افزودند نقل نمایند روزی که مقدمه خلاف مرضی بادشاه ازو بظهور آمده بود مصحوب یکی از خواجه سرایان حضور پیغام
سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند از آنکه مرحله عمر او از هشتاد تجاوز کرده بود و با خلدمکان نسبت هم سال بودن داشت
در جواب به خواجه گفت که عرض نماید که به انسان کامل عقل که سال عمر او بخانه هشتاد و نود رسید در عقل او خلل تمام راه
می یابد و حواس خمسه او بحال نمی ماند من خود سپاهی صد مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواجه سرا
و دیگر مردم بر فتح معنی این جواب صواب ایما را بسرزنش خبردار ساختند بعذرخواهی معقول پیش آمد شبی جمع کثیر از غنیم لئیم بر مورچال
و مرحله فتح الله خان ریخته از دو سه طرف هجوم آورده بشوخی زیاده نمودند جمعی از معتلان و عمله کارخانه مرحله کشته و زخمی گردیدند
اما همینکه فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره بختان رسانده چندی را بدست خود زیر تیغ آورد و اشقیا رو بفرار گذاشتند
از آن روز در دو هزار پیاده کومکی [illegible] سیدی یاقوت خان که مصالح قلعه گیری رسیده بودند تعینات فتح الله خان نمودند شاهزاده
بیدار بخت را از [illegible] طلب حضور نمودند نزد محمد امین خان از کافرکشی زیاده و رساندن رسد بعرض رسید باضافه
دو صد سوار و عطای خطاب بهادر [illegible] و دهول و اسب و فیل و فرمان آفرین متوار ساخته اکثر همراهان او را نیز موافق مراتب
اضافه مرحمت نمودند و طلب حضور فرمودند

اگرچه از فتح الله خان بهادر چار پنج ماه بهادری بارستمانه در پیش بردن نقب و برانداختن برج و باره بظهور آمده و دمی از تردد
و سعی نمی آسود اما از زیاده سری او مقربان کارطلب دیگر نمی خواستند فتح بنام او بظهور آید ترددات و یورش ها که ازو بعمل آمد به
تفصیل آن نمی پردازد فایده بفتح اسم او ندادند و اوایل ذی الحجه سنه چهل و ششم راجه جی سنگه که عمر او حد بلوغت نرسیده بود باتفاق
مردم بادشاهزاده یورش نموده بحمله بیالی که از بالا کوله و سنگ و اقسام آتش بازی چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجپوت
بسیار و اکثر مردم شاهزاده بکار آمدند در بونی قلعه را متصرف شدند و مقربان حضور تسلیمات مقدمه فتح و منزل گشتن محصوران
بتقدیم رساندند و راجه که هزاری پانصدی هزار سوار بود باضافه پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت و شاهزاده بعطای سرپیچ
مرصع سربلند گردید عبدالرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده
بملازمت نمود بخشی نمودند اسد الله پسر سیف الله خان که او را نیز از دربار اعراض بی منصب ساخته بود متوار نموده روانه کعبه متبرکه
ساخته بودند و درین اوان از بیت الله مراجعت نموده آمده به منصب پانصدی سرافرازی یافته بود و از درون آمد و شد پیغام
اندرون قلعه که پسر ام قلعه دار در بیرون قلعه درخواست های بیجا مینمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و خطاب بدر

صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج مغلیه زیر کهات انبه که از انطرف رسد غله برای کفار نرسد و بر رفته بنجاره رسد لشکر
بادشاهی تواند کرد بخود در ارسانده هر تردد خود بروی کار آرد محمد امین خان از کهات مذکور فرود آمده از تاخت و تاراج سوختن
معمورهای آن بدسگالان و کشتن و اسیر نمودن انگروه خیال و بدست آوردن مواشی کوتاهی ننموده در انضلع اثر از آبادی
و نام و نشان مرهته بد فرجام نگذاشت و تربیت خان نیز بدین خدمت مامور گردیده باتفاق محمد امین خان ترددهای نمایان
بروی کار آورده شریک کافرکشی گردید کلمه چند از تردد فتح الله خان بهادر که نبرد بزبان خامه میدهد بعده کوچه سلامت سر
بغارهای پای آن کوه آسمان شکوه که انتهای پایان آن پیدا نبود و پیش بردن آن خیال محال مینمود براو که ظاهر بینان
نا ازموده کار و هم چشمان بدکار خنده بر تردد آن بهادر که بیکار مینمودند و از بالای قلعه متصل و لاینقطع اقسام آتش
بلامی باریدا اما فتح الله خان چنان سعی و تردد در گرد آوری مصالح و استادان چابک دست مینمود و در زیر جای خرمهره می
پاشید و شب و روز خود بنفس نفیس در زیر تیشه و کلنگ و اره بدست خود گرفته شریک هنرمندان این فن میگردید که اگر فرهاد کوه کن
میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا انکه نقب نزدیک دروازه رسانده در نقض انقدام دران تردد بکار آمدند که
از احاطه شمار بیرون بودند همچنان در بالا بردن دمدمه که کجاوه و سبدهای بیشمار پر از خاک و خس و خاشاک و کله های
ادم و دست و پای چهارپا موجود نموده محاذی قلعه کوه آسمان پایه دیگر نمود و ارساخته باعث تزلزل دل محصوران گردید
از زبان راویان ثقه مسموع گشته که روزی آن بهادر شیردل همراه مزدوران به بستن و بالا بردن کجاوه و دیگر مصالح
دمدمه مشغول بود که یکبار پارچه سنگ فیل ربای صدمنی یک لخت کوهی از بالا غلطان آمده بر تخته عریضی که مصالح
کجاوه وغیره بران گذاشته بودند خورده آن تخته را چنان خورد نمود که از هم به پاشید در حالتی که فتح الله خان دست
بکجاوه زده شریک تردد مزدوران بود پارچه از آن تخته بر سر او خورد و از همان ضرب که به بالش رسید با پشت بدر رفت
و مع کجاوه غلطان گشته در غاری که پایان او پیدا نبود پایین افتاد چنان غریب فریاد و هنگامه شور در آن مرحله مردان بلند
گردید که اکثر مایوس از حیات او گشته خبر به پادشاه رسانیدند اما چون حیات چند گاه او باقی بود بحکم حافظ حقیقی کجاوه در درز
سال خورده کلان بر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست از کجاوه برنداشته قوی گرفته بود در آویزان ماند و مردم
فردم بمدد او رسیده از آن تنگنا کهنه او را برآوردند اگرچه به سر گرم و همه اعضای او از قدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت
بیهوش ماند اما اخر بخیر گذشت و بعد از آنکه بحال آمد بعلاج پرداختند و مومیای خاصه پادشاه عنایت نمودند یکماه صاحب بستر بود و
باعث شماتت ایرانیان و تورانیان حسد پیشه هم چشم گردید بعده که شفا یافته به مجرا آمد به عنایت سرپیچ مرصع و تحسین
و آفرین بادار و امتنان ساخته فرمودند که باعث آبروی نام تورانی گردیدی گویند که مرتبه در سلوک سخت دبی می باد وقت

بچاک شمشیر و خم کمند ز دشمن بسی کشت و آورد بند خدا داد کش این دست و نام بلند بعد عرض این فتح نمایان
فتح الله خان را به اضافه دو صد سوار و عطای علم و خنجر مرصع و حمید الدین خان را کتار و منعم خان را که اسب سواری
او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا سربلندی بخشیدند به التماس فتح الله خان بهر منصبداران برادری او موافق پایه مراتب
اضافه مرحمت نمودند در ماه شعبان اطراف قلعه جا بجا از تردد و جانبازی بهادران قلعه کشا مورچال قایم کردید و
بر واندن کوچه سلامت دران سنگلاخ و بستن دمدمه پرداختند انچه سعی و تردد از فتح الله خان در کندن نقب و کافر
کشی بران محاصره بظهور آمده اگر مفصل تحریر آرد باطناب سخن ممکن مخل معنی نگار دکه در کوچه سلامت چنان کارنامه بزور
بازو و تدبیر خود و هنرپردازی سنگ تراشان قرنا و تیشه ساخت که نشیمن نادر نشین و دریچه های روشن هوادار زیر
زمین نمودار نموده دار بست بدستور تاک در انجا قرار داد که هرگاه بر مرهته تا ناخته سر و دست انها را بریده می آورد
پوست سر آنها را براز آگاه نموده با دست های انجا عوض جای خوشه انگوری آویخت و چنان هیبت و آوازه اسم آن
بهادر در دل آن بدسگالان افتاده بود که جرات تاخت بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می جستند
بادشاه سوار شده آمده کوچه سلامت و کارنامه ساخته فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند که چون
جای که تشریف داشتند تفاوت سه نیم کروه جریبی مابین قلعه و در وتنگی نه بود دیگا صلح نیم کروه از قلعه آمده مضرب خیام ظفر
انجام نمایند لیکن بعد کوچ مسافت آن سه کروه زیاده از هفت خان راه مازندران که بر رسم داستان گذاشته در داستان
رستم درج است صعوبتی که بر خلق گذشت از غره رمضان که کوچ فرمودند بعده که چندین هزار چهارپا و آدم از بالای
کوه ها بمغاک ها افتادند و زیر دست و پای همدیگر پامال گشتند و دست و پا بر باد دادند و بتاراج مرهته که از اطراف ناگهان سر بر آورده
سر از تن و یراق و رخت از بدن می ربودند رفتند در ده روز بتفاوت نیم کروه پای قلعه نزدیک مورچال رسیدند و کار
خانجات و مردم بسیار که با چنداول مانده بودند بعد چندی روز بدشواری و عقوبت تمام با جان و مال لصفی بتاراج داده رسیدند
و خیمه های کهنه و نو بیشمار و اسباب بار که بمنزل رساندن از عدم باربردار و دست اندازی غنیم اطراف متعذر گردید آتش
زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار نیاید القصه انچه نقصان جانی و مالی و بی ابروی بر خلق گذشت
و انچه کشیدند تا از ان منزلهای پرخطر جان بسلامت برآورده بدم آفت کوه کوه پای توپ بالای قلعه رسیدند شاهزاده
بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را نزدیک بنی شادرک رسانند و برای تنبیه اشقیای سر راه آن طرف که فی الحقیقت
برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شده بادشاهی بر آن قلعه پشت گرمی از دست اندازی کفار باشد رخصت نمودند که در انجا
استقامت ورزیده نگذارد که از آن طرف کومک مقهوران برای محصوران قلعه کهلنا توانند رسید همچنان محمد امین خان را که دران ایام

که دران سفر با خطر از ابتدا تا اخر برلشکر ظفر اثر گذشته خصوص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و جنگل انبوه
پر خار و بدی هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان قلم دید باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد گردید مجمل می نگارد
که دو روزه راه را در دوازده روز طی نموده به انبه گهات که از کتل های قلب مشهور بود رسیده بلشکر حکم فرمودند که مردم
از گهات بگذرند و شاهزاده بیداربخت که برای تنبیه مفسدان طرف کوکان مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت و سوختن
مکانهای اشقیای آن ضلع سوخته درین منزل آمده ملازمت نمود درین چند روز از سبب بارش بی هنگام جهان لای و گل
شد که از خیمه بخیمه دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد فتح الله خان را مامور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب
در دامن کوه کهلنا که از آنجا قلعه سه نیم کروه مسافت داشت و مکان مرغوب پر از اشجار اقسام گل و فواکه آن ولایت
بود شرف نزول فرمودند و حکم نمودند که تا مکان کوله رسد باهتمام فتح الله خان بیلداران و سنگ تراشان کوه کن
نشیب و فراز رخنه های غار را از بریدن و انداختن درختهای تنومند هموار نمایند آن بهادر کارطلب که هم در دفع هجوم اشقیا
که از اطراف گوشه و کنار جبال در پناه اشجار غافل می تاختند میکوشید و هم در خدمت ماموره می پرداخت کار یک ماه را
در یک هفته چنان سرانجام داد که صد سوار برابر هم توانند گذشت جمدة الملک اسدخان را می طلب بامیرالامرا ساخته
چهار هزار اشرفی و خنجر مرصع انعام فرمودند و حمیدالدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه جیسنگه
و دیگر بهادران رزمجوی کارزار دیده را مورد عنایات ساخته و بعطای بادشاهانه نواخته برای محاصره قلعه
مرخص ساختند فتح الله خان و حمیدالدین خان بطریق پیشقدمان داخل دره شدند از انکه مکانی را که فتح الله خان قابل
دمدمه بستن و توپ بالا بردن دیده به تردد تمام تهانه در انجا قایم نموده آمده بود کافران تیره روزگار شورش
آورده آن مکان را متصرف شده دیوار در انجا کشیده حد مورچال خود قرار داده و چهار پنج هزار مرتبه به استقبال
لشکر بادشاهی شتافته سر راه دره گرفته از پناه اشجار سر بفلک کشیده و بارچه سنگهای کوه شکوه بپران گوله
بندوق و لغزاندن سنگها و فیلها شروع نمودند فتح الله خان بهادر با دیگر بهادران شعله خو تردد نمایان نموده
بدفع اعدا کوشیده سینه ها سپر ساخته بضرب شمشیر آبدار بسیاری را از پا درآورده بدارالبوار فرستاده و جمعی
از مردم بادشاهی بکار آمدند آخر چنان کار بر کفار بدکردار تنگ ساختند که راه فرار نیافته خود را از بالای کرپها
انداخته بجهنم واصل گردیدند و جمع کثیر را دستگیر ساختند سنگها در گردن شان بسته در غارهای کوه سرنگون
نمودند و دران روز که تمام روز شمشیر بهادران از خون ریختن دمی نیاسود از فتح الله خان بذاته که بدست
خود مانند مستان مدهوش شمشیر مرد بهادرانه های نمایان و ترددات رستمانه بظهور آمد = بر زد و غا آن یل زورمند

شرط جان بازی بجا آوردند و مردم بسیار معرض تلف آمده بدرجه شهادت رسیدند و کاری ساخته نشد در روز یورش
بازنشستنهای محمد مراد خان بالای همان تبوه رسید و از فتح الله خان بهادر نیز تردد تردد بهادرانه بظهور آمد در آن سنه شهرت
یافت که محصوران باظهار طمع در سپردن قلعه به محمد مراد خان پیغام درمیان دارند بسعی رسل و رسایل بهادران قلعه دار برناله
بوساطت بادشاهزاده محمد اعظم شاه و تربیت خان خفیه مبلغ گرفته قول امان خواسته اواخر ذی الحجه سنه چهل و پنج کلید
قلعه ها را فرستاده هر دو قلعه را خالی نمودند و قلعه های فلک شکوه بتصرف بندهای بادشاهی در آمد و قلعه برناله را مسمی
به بنی شاه درگ نمودند در فکر کوچ بودند در همان ایام ابر ناتا باران بی موسم بر روی آسمان ظاهر گردید و تند
بادی که از علامات غضب الهی توان گفت پدید آمد خیمه های خورد و کلان روی زمین و سایبانهای سر بفلک
کشیده بصورت کاغذ باد در روی هوا به پرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند خیمه نبود که طناب او از تندباد
آسیر و زنجیر گسسته باشد و چادر رو باسمان نیاورد که از باد حادثه بازسالم بر زمین فرود آید عالی از بیداد آن باد فریاد
الامان بدرگاه رب العباد برآورد و حجاب ستر پرده نشینان سراچه عفت به پرده دری بی حجابی نوعی مبدل گردید که او
باشان بی آزرم و حسن پرستان بد سیرت از نظاره مستورهای بی حجاب در جامه نمی گنجیدند القصه اوایل محرم الحرام عنان
توجه طرف کهتاون که برای آرام سپاه علف زار بسیار و ارزانی غله در آن طرف بود و تسخیر قلعه چندن مندن نیز در آن
نواح منظور نظر داشتند برافراشتند فتح الله خان را باضافه پانصدی دو صد سوار و خطاب بهادری سرافرازی بخشیدند
و فرمودند که برای تنبیه و قلع ریشه اشقیای اطراف قلعه جات آن سمت رفته در استیصال الجماعه بدمآل کوشد
و آن بهادر کار طلب تیزتر خود را بانطرف رسانده بسیاری از کفار بدکردار را زیر تیغ آبدار آورد و بر کمرگاه هر چهار قلعه
که در آن ضلع بودند ناخنه دست بردهای بهادرانه بر روی کار آورد و جمع کثیر را طعمه تیغ و تیر ساخت و اسیری و مواشی
بسیار بدست آورده بمرتبه علم شهرت برافراشت که کفار قلعه مغلوب هراس گشته از آوازه آمد آمد رایت ظفر آیت
بی آنکه پای محاصره بمیان آید قلعه کهتاون را خالی نموده راه فرار اختیار نمودند اواخر محرم دو کروهی کهتاون به اراده
جهانکشا مضرب خیام واقع شد قلعه کهتاون را مسمی به صادق گده ساختند و بهره مند خان را برفاقت فتح الله خان
برای تسخیر قلعه چندن مندن مع فوج شایسته مرخص ساختند و بهره مند خان الطاف شناخته در اندک فرصتی که از فتح الله
خان نیز تردد رستمانه بظهور آمد و به تفصیل آن نمی پردازد قلعه ها بتصرف اولیای دولت در آمدند تا اواسط جمادی الاول
از تسخیر هر چهار قلعه فارغ گردیدند بعد تعیین قلعه داران و بند و بست ملکی و مالی آن ضلع و بر پرداخت حال رعایا شانزدهم
جمادی الاخر سنه چهل و پنج از کهتاون بقصد تسخیر قلعه کهلنا رایت ظفر آیت برافراشتند اگر خواهم تصدیعات و کشاکش [illegible]

دادند که شما راضی اید که ما تعیینات شما باشیم و تردد تربیت خان و همه عمدهای رکاب پامال گردد آخر ناچار قرار برین یافت
که روح الله خان بخدمت بادشاه نوشتند که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی شرط تهوری و جانفشانی
بتقدیم رسانده اما امکان قابل استقامت ورزیدن و مورچال قایم نمودن نیست و محمد مراد خان عاری حکم فرود امدن
در عالم کار طلبی برخود هموار نمی تواند نمود و در ماندن شب ملاحظه چشم زخم نامناسب بعد عرض از روی بیدماغی
و اغراض شقه بخط خاص بنام محمد مراد خان صادر فرمودند که چنین جرات بیجا که ندامت حاصل ان باشد چرا باید نمود
زود فرود اید اگرچه دران وقت بعضی مقربان که اکثر عمدها روح الله خان بخشی و میر آتش رجوع داشتند تردد بیجای محمد مراد
خان خاطرنشان نموده مجرای حسن خدمت او را به اغراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب امتداد کشیدن مهم دکن
همین نفاق و عدم اتفاق امیران بود اما وقت شب در خلوت از خارج حقیقت واقعی خاطرنشان و دلنشین بادشاه
گردید و روز دیگر که محمد مراد خان به مجرا آمد بی انکه بدستور هر روز مثل آوردهای خود استاده نماید افسرده خاطریهای خود استاد
بادشاه از روی لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض نمود که مردم بسبب بیدار خوابی و تردد بیجا که واقع شد
نیامده انداز راه قدردانی و خانه زاد نوازی به تسلی او پرداخته گفتند که بر ما تحقیق شد که از تو در جانفشانی و تهوری کوتاهی
واقع نشد عمدهای کار طلب ما نخواستند که تردد تو بعرصه ظهور اید و همانوقت حمید الدین خان را طلبیده در خلوت
فرمودند که چنانچه سعی و تردد و کار دست بسته که از مقرب خان عرف شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبهای بدفرجام
مع فرزندان و عیال بظهور پیوست و مقربان ما نگذاشتند که در مقابل او قدردانی و عنایات بظهور آریم اگر از مقوله
حسن تردد رستمانه بسعی یکی از خانه زادان ما رومیداد فرزندان فرزندان او در دودمان تیموریه رام رهون احسان میبودند
بهمین دستور سعی محمد مراد خان را برای خاطر تربیت خان نگذاشتند بجای رسد تو که لحال راستی گمان داشتیم
تو هم نیز اخفش تربیت خان شده ای و به تربیت خان برای یورش به تاکید تمام پیغام دادند او در جواب التماس نمود
که مصالح قلعه گیری و یورش موجود است به محمد مراد خان که از سعی و تردد بهادرانه بظهور امده بود حکم شود که باز در روز
یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان ان بود که بر بادشاه ظاهر گرداند بعد تردد اتفاقی از دبظهور امده بود
چون همین نزاع چشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوری اسم بر آورده بود امیرای دیگر می ورزیدند بادشاه در جواب
فرمودند که محمد مراد خان و فتح الله خان در تردد خود را معاف نخواهند داشت باید که شما بدین عار امتداد ایام محاصره
راضی نباشید [illegible]
بعده که ایام محاصره بدو ماه کشید و بهادران با نام و ننگ سکر ربه دو زینه های آسمان پایه و کمند رسا تر از طول امل

قایم نمایند و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده متوجه توانند نمود چند روز که بران گذشت قبل از طلوع آفتاب
جمعی از مردم غنیم غافل از بالا فرود آمده بیکطرف کنار لشکر رسیده پاره مواشی که میچریدند پیش انداخته خواستند بالا
برند محمد جواد پسر محمد مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزادهای او خبر یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر
و سپر در دست گرفته پیاده با جمعی از همراهان بتعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت نیاورده دست از مواشی
برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان پاشنه کوب میرفتند محمد مراد خان نیز برین جرأت همراهان خود اطلاع
یافته خود با پسر و خواهرزادها رسانده از بالا نگر کوه که تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد مراد خان با
همقدمان کوه نبرد دست از تعاقب برنمیداشت و محمد مقیم نام خالو مان محمد مراد خان با یکی از خواجه سرا و دو سه
نفر دیگر زخم گولی و سنگ رسید و خواجه سرا درجه شهادت یافت باز رستمانه سینه ها را سپر ساخته بر فراز کوه بر آمدند
و نشانهای بالای تیغه برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بفکر مورچال بستن پرداختند دران حال که
نشانهای محمد مراد خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای فرحت افزای آفرین آفرین در لشکر پیچید که صدای
آن بگوش حضرت خلد مکان که در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند درین ضمن نظر خواجه سرایان که در حضور
حاضر بودند بران نشانها افتاد چون اکثر مقربان حضور با تربیت خان که باعث ترغیب سر این مهم گشته بود و کاری
از دو نمی گشود عداوت بهم رسانده بودند بی اختیار باظهار هواخواهی بادشاه زبان به دشنام و کلمات لغو نسبت به
میر آتش و توصیف محمد مراد خان گشاده شروع به تسلیمات علامت و نشان تسخیر قلعه نمودند و بادشاه حکم نمودند که تهنیت
از روبرو برداشتند و نشانهای آثار فتح مشاهده نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب مصالح
مورچال از طرف محمد مراد خان رسید و همان لحظه شقه بخط مبارک بنام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن
آنها بطریق معاونت و رسانیدن تخت و دیگر مصالح به محمد مراد خان و شقه آفرین بنام محمد مراد خان صادر فرمودند:
روح الله خان و حمید الدین خان بپای همان تیغه کوه آمده پیغام به محمد مراد خان دادند که شما چنین تیز جلوی
بیجا نموده ما را برای اعانت خود طلبیده ابدا از استمدادی که توقع از ما دارید بعمل آمدن متعذر اگر شما بذات خود و همراهان
مورچال قایم میتوانید نمود مبارکست والا عذر عدم قایم کردن مورچال بحضور نوشته فرود آیید از ینمقوله پیغام آمد و رفت
سوال و جواب تا آخر روز بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بی نیل مقصود که درینضمن از بالای قلعه
نیز پیغام طلب امان بشرط چند به محمد مراد خان رسیده بود نمیداد تا آنکه اشاره زود فرود آوردن محمد مراد خان از طرف
تربیت خان به روح الله خان بی بهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان به محمد مراد خان مصحوب محرم خاص پیغام

باجی مارا سر مثل کرده معرفی او نمودی مکر خانه زادان و امرا زادهای امیدوار بند که مادر احمد آباد مطلق بهم نمیرسیدند
واز روی بیدماغی فرمودند که اوردهای محمد مراد خان را که از صدی تا بانصدی سرافرازی یافته بودند همه را عیتی
اعتبار نمایند باز که محمد مراد خان عرض نمود که چون بسبب اغوای شجاعتخان هیچ جماعه داری نمیمود دوعده سرمثل نمودن
نمودن هدایت الله را منظور کردیده بود حقیقت چند نفر از امرا زادها که همراه آورده بود بعرض رسانید از پای عتاب
برآمده منصب آوردهای او موافق تجویز محمد مراد خان بحال کردید الحاصل بعد کرمی محاصره قلعه برناله می پردازد که بعده تربیت خان
و دیگر بهادران قلعه کشا جابجا خیمه های آسمان شکوه استاده نموده به پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب
ساعی کردیدند و توپ های صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند به بالا بردن دمدمه ها می ذی قلعه
برداختند بعد از تردد چندگاه که از صدمات کوله های کوه ربا بعضی اطراف قلعه از هم پاشید اگرچه از اهتمام تربیت
خان و دیگر کاربردازان کوه کن و دست یاری سنگ تراشان چابک دست در دوانیدن نقب عجب کارخانه برروی
کار آمد چند جریب زمین را بوسعت سه چهار ذرعه عرض قسمی خالی نموده مجوف ساختند که سه جوان مصلح پهلوی
هم کب زبان بفراغ تردد نمایند و بعد از هر چند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست سی نفر درانجا توانند نشست تیار نمودند
و همه جا بهادران جان نثار نشانیدند که اکثری از آتش بار ریلی بالای کوه با نهار رسانیدند هر وقت قابو از زیر زمین
که سوراخ ها کذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بر برج و باره نمودار میکشتند میزدند اما حسب ظاهر نفعی برای تسخیر قلعه
و بیدل ساختن محصوران نداد تا آنکه موسم برسات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلاب های کوه ربای اطراف
خلل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد و در همان ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود رسیده تردد
نمایان برروی کار آورد و بعد رسانیدن کوچه سلامت پابای کار باتفاق منعم خان که دوست و یکانه آفرین کفتند
یورش های بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربیت خان و دیگر هواخواهان او نمی خواستند که مقابل تردد میر آتش
حسن خدمت فتح الله خان بظهور آید همچنان از محمد مراد خان سعی و جان بازی برروی کار آمد و از حسد و نفاق
امرای مقرب تردد او پامال کردید مجمل از زبان قلم میدهد چون مابین قلعه برناله و پونکر که پیوسته بهم بودند
تیغه واقع شده بود و بالای آن ابادی ظاهر میشد اما هر چند میخواستند حقیقت آن پارچه کوه واقعی ظاهر
نمی شد و بسبب باریدن کوله تفنگ و سنگ منفصل از هر دو طرف کوه هرکارها جرات بالا رفتن نمی نمودند محمد مراد
خان و خواجه محمد بخشی بادشاهزاده کامبخش را که در همان زودی به بحال فرمودن منصب و جاگیر سرافرازی
یافته بود مامور فرموده بودند که مابین هر دو قلعه زیر همان تیغه کوه همراه آوردهای خود و فوج بادشاهزاده نهانه

گردید که مضمون عرضداشت او متضمن بر اراده احرام حضور بعرض رسید و مستحق اعتماد باید که تا هزار سوار خوش اسپه را امیدوار عطای
منصب و تعینات همان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیارد بعد رسیدن فرمان که
محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعتخان شروع به نگاهداشت سپاه نمود شجاعتخان اطلاع یافته به جماعه دارانی که رجوع
به محمد مراد خان می آوردند پیغام تهدید امیز منع نوکری اختیار نمودن مینمود تا انکه محمد مراد خان به سعی بسیار قریب پانصد سوار
نوکر نموده از انجمله هدایت الله نام را که سابق بخشی شاگرد پیشه شجاعتخان بود امیدوار ساخت که بعد رسیدن حضور
او را سرمثل نموده قبل از همه ملازمان دیگر ملازمت فرماید بعده که محمد مراد خان و نظر علیخان پسر خوانده شجاعتخان
بسزاولی گرزبرداران در ایام شروع محاصره پرناله بحضور رسیدند بعرض رسید که هر دو بر سر چوکی رسیده اند محمد مراد خان
را از راه فضل و خانه زادی برادری بتاکید طلبیده وقت ملازمت مورد عنایات ساخته مع برادری اضافه مرحمت
فرمودند و گرزبرداری که همراه محمد مراد خان امده بود او را نیز بعطای اضافه سرافرازی بخشیدند بعده که نظر علیخان ملازمت
نمود داروغه گرزبرداران برای اضافه گرزبرداری که نظر علیخان اورده بود عرض نمود فرمودند که نظر علیخان را
گرزبردار نیاورده هم بشفیع محمد مراد خان اورده و اوردهای محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد خان مثل آنها از
نظر گذرانده بمنصبی که سرافراز شد یابند تصدیق آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصدیق بعرض مکرر رسد درین
ضمن بالتماس روح الله خان بخشی کمی منصب نظر علیخان و دیگر متعینه صوبه احمداباد که بحضور رسیده بودند بحال
فرموده حکم نمودند که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند به اوردهای محمد مراد خان تنخواه داده باقی که بماند بانها بحال
نمایند والا جای دیگر عوض خواهند یافت از شهرت اینخبر بعد انقضای چند روز عرضداشت شجاعتخان بدین مضمون
از نظر گذشت که محمد مراد خان جمعی را که بحضور اورده و بمنصب سرافرازی یافته اند همه از قوم اراذل و بازاری
احمداباد و نوکران خانه زادان موروثی اند [illegible] اند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و بحال کردن کمی
منصب سرافراز گردیدند از انکه حکم شده که جاگیر بابت کمی منصب جماعه بعد تنخواه اوردهای محمد مراد خان باینها
بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند اینمعنی باعث کمال خفت و بی ابروئی بندهای قدیم بادشاهی ست و همه وکلای
فوجداران و متعینه احمداباد در باب شجاعتخان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانند و حسن خدمت
محمد مراد خان به اعراض مبدل گردید و چون محمد مراد خان وقت گذرانیدن مثل که هدایت الله را سرمثل نموده معرفت
او باین مضمون نموده بود که بخشی شاگرد پیشه شجاعتخان بوده بعد گذشتن عریضه شجاعتخان محمد مراد خان را
مخاطب ساخته فرمودند که شجاعتخان راست نوشته گواه صدق قول او اینست که بوقت گذرانیدن مثل اول باینها ن

دو لک روپیه در کفاره این کم خدمتی روانه حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضداشت شجاعت خان از نظر
گذشت عرضداشت محمد مراد خان که از خانه‌زادان کم منصب و تربیت یافته‌های حضور و مزاج دریافته پادشاه بود
و بخدمت فوجداری سرکار گودره وغیره تعلق صوبه احمداباد سرافرازی داشت و میان شجاعتخان و او سوء
مزاج بمیان آمده بود بدین مضمون رسید که درین ایام که پادشاه عدو مال اسلام بقصد جهاد کمر به تسخیر قلعه‌جات
متعلقه کفار بسته این خانه‌زاد را در سایه بآرام نشستن و آب سرد خوردن گوارا نمودن دشوار گردیده ولی
حکم بحضور نمی‌تواند رسید اگر مامور گردد یکی از خانه‌زادان را در تعلقه فوجداری نایب گذاشته خود را با جمعیتی
که تواند بحضور رسانده سعادت شرف ملازمت ضمیمه ثواب جهاد حاصل کند بعده که مضمون هر دو عرضداشت بعرض
رسید آتش غضب سلطانی در حق شجاعتخان مشتعل گردید و حکم شد که مراتب بسر خوانده شجاعت خان
مع مراتب جمله فوجداران صوبه احمداباد و متعینه عمده الصوبه بعرض رسانند و همه را یکی منصب منصوب ساختند و حسب
الحکم به اعراض تمام که خلاصه مضمون آن بکم و زیاد عبارت نوشته می‌شود صادر فرمودند وای صد وای بر عقل
و دانای آن بی‌عقل و هوش باخته که در مقابل چنان حق نمک و عنایات بی‌پایان که بی آنکه سعادت ملازمت
دریافته باشد از ادنا پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و همیشه در منصوبه صوبه‌داری بمراد خاطر بسر برده باشد در
چنین وقتی که ما بدولت بر جهاد و قلع ریشه کفار بد نهاد کمر همت بسته باشیم و بر هر مسلمان که بهره از ایمان داشته
باشد اعانت پادشاه اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم برای طلب هزار سوار بنرخ زر سرکار حکم صادر فرموده باشیم
عذرهای لایعنی و لیت و لعل گذراندن و در فرستادن بسر مزارعی که مبتنای خود نموده اغماض بکار بردن و از
غضب سلطانی ملاحظه نمودن سوای بی‌سعادتی چه حمل توان نمود آن قلیل که برای دفعیه عدم اطاعت بطریق پیشکش
فرستاده بود با آن میماند که ذره را مقابل آفتاب دارند یا قطره را در دریا اندازند دولت قدردان سلطنت هندوستان
دریا بخششی بی‌پایان که در هر سال و ماه کرورها بانعام و دیگر اخراجات درمی‌آید آنها که تربیت یافته و خانه‌زاد و مزاج
دان این درگاه آسمان جاه‌اند و چنین عقیدت آئین برین آستان بوده‌اند و گرز دی احترام این درگاه را
خبر و عبادت خود میدانند خود التماس و رغبت رسیدن حضور لامع النور مینمایند الحال هم باید که از آن عقیده قاصر
باز آمده نعوذ و شتاب مبتنای خود را با فوج شایسته روانه درگاه معلی نماید و الا زیاده ازین بغضب بادشاهی
گرفتار خواهد گردید و فرمودند که زر بردار شد بدرفته بسر خوانده شجاعتخان را با متعینه دیگر احمداباد بحضور بیارد و بنام محمد
مراد خان علی رغم صوبه‌دار فرمان از روی کمال عنایت و خانه‌زاد [illegible] بمنصب [illegible] صادر

میراث صاحب قرانست منجر گردید و کار بجای کشید که سیلاب تا دولتخانه بادشاه رسید و سواری خاص و خدمه محل طلب
داشتند بعده که سپیده صبح دمید از آب رو بکمی آورد و بسیاری از مردم عمده نامی اسباب و سرانجام بر باد داده با سر و
پای برهنه هر طرف میدویدند آنچه ضرر مالی و کشته شدن بخلق الله رسید از احاطه بیان بیرونست الحال فقره چند
از عزم تسخیر قلعه برناله که علت غائی این سفر سراپا خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعه آسمان توام بود که بعد از
تسخیر در آمدن از سعی بادشاهزاده محمد اعظم شاه و مدت در تصرف بادشاهی ماندن در سال سی و پنج جلوس باز
غنیم لئیم بران قلعه دست یافته بتصرف خود آورد و در وسط ماه رجب سنه مذکور اردوی کیهان پوی بان طرف باهتزاز در
آمد و اوایل شعبان نواحی مرتضی آباد رسیده چون از صوبه جات دور و نزدیک فوج تازه مع مصالح قلعه گیری بسرا و سا
گزر برداران طلب داشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارک در آن ضلع بسر بردند بعد عید فطر کوچ فرموده دهم شوال
نزدیک پونگر که تعلقه برناله چسپیده بود کنار دریا ربردی قلعه شرف نزول فرمودند درینمدت سفر دکن تا مقدور هر جا که
معموره و آبادی که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می نشستند برای نماز عیدین و نماز جمعه متوجه میشدند بعده که مهم تسخیر قلعه
جات بمیان آمد و عارضه صدمه که بپای حضرت خلدمکان رسید علاوه آن گردید باراده و قصد آنکه هر گاه از جهاد و مهم
دکن فارغ شوند متوجه دار الخلافه گردند حکم نماز قصر نموده ادای نماز جمعه و صلوة عیدین بر رسیدن مکان مقصود موقوف
داشتند خان فیروز جنگ را برای تنبیه و قتیل و اسیر نمودن اشقیای اطراف رخصت فرمودند

شاهزاده بیداربخت

و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن هر دو قلعه که هفت کروه دوره آن از روی جریب بعرض رسیده مامور گردیدند
بعده که حکم نگاهداشتن و روانه نمودن هزار سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده بنام
شجاعتخان صوبه دار احمدآباد که بی آنکه بملازمت بادشاه رسد غایبانه در همان صوبه مذکور که بمنصب [illegible] احمدآباد
متعینه احمدآباد بود بوسیله حسن تردد و شجاعت و امانت از جمله کار طلبان و دیانت پیشگان مشهور گردیده روز
بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب ادنی افزودند تا در اندک مدت بپنجهزار سوار و صوبه دار احمدآباد وجود نموده مورد
عنایات دیگر نیز ساخته بودند سر حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علیخان که به پسر مرابع شهرت داشت
و متبنای او می شد شرف صدور یافت شجاعتخان نظر برآنکه مردم احمدآباد بر رفتن مهم دور دست تن نمیدادند
و عذر قدم خدمت و نزدواتی که از وی بظهور آمده بود خلاف صوبه داران دیگر که موافق حکم بعمل آوردند در سرانجام
و تقدم خدمت مامور نپرداخته عرضداشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمدآباد برای مهم و سفر دور معذور اند مع

مرضی ظاهر نشد و موافق اظهار بادشاهزاده پریشان حالی سپاه بعرض میرسید با وجودی که برای تسخیر قلعه پرناله و دیگر
قلعه جات آسمان شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند بادشاهزاده محمد اعظم را برای آرام سپاه و اراده فرستادن
احسن آباد برهانپور مرخص فرمودند و همچنان اکثر بندهای بی سروسامان را که ده دوازده روزه راه نواح آنجا را داشتند
و به بیجاپور و معمورهای اطراف رخصت فرمودند و شاهزاده بیدار بخت را که بعد از تعاقب رام جا طلب حضور شده بود
بحضور رسیده بطریق هراول بجهت تسخیر قلعه پرناله مامور ساختند از عقب ذوالفقار خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند
چون بسیاری از بندهای جان نثار شاهزاده و اسپان بیشمار در پای قلعه جات مفتوحه بکار آمدند و تلف گردیدند حکم
جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و بیجاپور و حیدرآباد و احمداباد و دیگر صوبجات نزدیک
صادر شد که هر کدام هزار سوار خوش اسپه که [illegible] شش ماهه پیشگی از خزانه سرکار داده روانه درگاه معلی سازند و خود
بقصد آرام گرفتن لشکر طرف خواص پور که فی الواقع مکان پر از سبزه و گاه و اشجار ثمردار و آب وافر بود عنان توجه معطوف
داشتند و اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیام فرمودند و از ارزانی غله و فراوانی ماکولات چندروز رفاه
بحال مردم رو داد و دهر کج نهاد بزبان حال میگفت : باز آمد رنگ ما بر روی ما ، باز آمد آب ما در جوی ما ، [illegible] زمانه
غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثه تازه ناگهان بر سر مردم لشکر و خود بادشاه عالمگیر گذشت مجمل از آن سوانح می
نگارد که چون لشکر کنار ناله کم آب که اطراف ناله ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و نسبت انقضای ایام
برشکال که آب و باران بی هنگام شدت نمود اواخر ماه ربیع الاخر باران که در جبال و کوهستان دور دست غیر
موسم بارید و پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیک بار رو بلشکر آورد و بلای مبرم جان مردم گردید جمیع که مدهوش
باده عشرت در هم آغوش خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر و
در هم پیچیده بود و هر کدام که سراسیمه گشته بفکر نجات شروع نموده و بازدن (؟) نمودند هر طرف که در آن شب نظر
بحر موج آب بی پایان بنظر می آمد و خیمه ها حباب دار بر روی آب نمودار گشت و عالمی محو محشور آن یوم النشور سر و پا
برهنه عجز و استغفار کنان و نفسی نفسی گویان هر طرف بقصد جان سلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان
در آن بحر بی پایان بر باد فنا میدادند در حالتی که ابتدا صدای وحشت فزای تزلزل افزای در گرفتن سیلاب گذشت
مجموعی در آن شب تار در لشکر برخاست و غلغله عظیم هوش ربا در آن عرصه [illegible] بادشاه عالم ستان که
در جای ضرور تشریف داشتند بگمان اکثر هنگامه رستخیز از ناگهان ریختن غنیم برار و دربار شده همینکه بر خواستند
در عالم اضطراب پای خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بلنگی که

بهورش‌ها را موسوم ساختند و بعد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند و بست آن سرزمین اراده کوچ نمودند بار برداران اصلا برای کار
خانجات بادشاهی و امرا و غربا موجود نبود از زیادتی بارش و ناموافقت هوا که دران سرزمین اصلا بشتر نمی سازد نام و نشان
شتر نمانده بود و تردد عرابه بسبب دره‌های قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران کوه‌ها متعذر و در گاوهای نیم جان بارکشی که از شتر
باران باران بجا مانده زنده مانده بودند سوای پوست استخوان باقی نبود سخن درازیست که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه
گذشته بود اسباب سرکار بادشاه و امیران برهمان فیلان ناتوان پوست استخوان و گاوهای نیم جان و مزدوران و قهاران
غلو رخانه هر چند توانستند برداشتند باقی باره حواله قلعه دارها نمودند و باره سوخته سبک بار گشتند و نامرادان بی بضاعت
که خانه آنها بار خروس گشته بود خانه بردوش گشته روانه شدند مع هذا القدر فیل و گاو که جان آنها برانها گران باری
مینمود میان در رها از گرانی بار افتاده جان عزیز را خیرباد گفتند که راهها بند گردید و به صعوبت و کشاکش تمام تا کنار دریای
کشنا که پنج کروه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز بمنزل میرسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت
کشتی شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند از شدت طغیان آب کشنا چه شرح دهم بر امواج جان ربای آن دریا
نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر و قلیت معبر جان از قالب تهی مینمود ❊ چه دریا سایه قهر الهی ❊ از و در رعشه از مه تا
بماهی ❊ بعده که شروع به عبور نمودند باوجود تعیین شدن گرز برداران که زیر دستان بر زیر دستان تعدی ننموده
نمود و متعذر شدن آنکه هر روز یکی از بادشاهزاده و امرای نامی بگذرد ان قدر فساد و شمشیر کشی کنار دریا می شد که هیچ
روز نبود دو سه نفر کشته و زخمی و غرق نگردند ترک تازخان و دیگر مغلان توران دو کشتی بضرب شمشیر بحکم تصرف خود آورده
بعد گذشتن خودها از آب کشتی مار الحکول گدای و کاسه مداحل و چه حلال دانسته حلال مشکل از آب گذشتن
دیگرها گشته بجای یک روپیه اشرفی گرفته ستم شریکی با ملاحان نمودند و مبلغ فراهم آوردند و بیچارها که زر و زور
نداشتند کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده دریای درخت چلکنم لنگر اقامت انداخته نمید انستند چکنند و مضمون
این بیت بگوش بند نیوش انها میرسید ❊ گر همه حضرت بی کم کرده کار خودست ❊ گر همه عیسی ست در فکر خر
بار خودست ❊ و بسیاری از جان بسر آمدها که از جان و مال گذشته بامید آنکه شاید بزور بازوی شنا یا مدد دست
غیب بسلامت از آب بگذرند خود را باب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسیدند و بسیاری غرق بحر فنا میگردیدند
و از لی بضاعتان عقب مانده چندین هزار نفر بیابان مرگ گشتند که نام و نشان انها پیدا نگردید بدین حالت از آب
گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مذکور بپای قلعه که قابل چند روز بسر بردن بود رسیده حکم مقام نگاه نمودند و باران که تا آن
مکان شرط رفاقت بجا آورده بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند چون از بادشاهزاده بعضی ادای خلاف

اگر یاران جان ابرو یابیم و تقصیر قلعه دار برلی معاف نشود و کلید قلعه حواله مینمایم و تعهد میدهم که قلعه برلی را در صحت
کم بلا قبول امان بتصرف بندهای بادشاهی در آرم التماس او قبول افتاد و بست دوم ذی القعده سنه مذکور کلید
قلعه ستاره تسلیم نمود و زیاده از سه هزار نفر ذکور اناث مامون گشته از قلعه بر آمدند و شادیانه فتح و تهنیت تسخیر
قلعه باصول گوناگون نوازش در آمد و سوبهاجی را دست بسته به پایه تخت حاضر آوردند از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن
حکم دست وا نمودن فرموده منصب پنجهزاری دو هزار سوار مع اسب و فیل و کتار مرصع و علم و نقاره و بیست هزار
روپیه نقد عطا نمودند چون بعد تسخیر ستاره متوجه محاصره قلعه برلی گردیدند بعده که برهمنان قلعه دار برلی مایوس
از قبول عهد امان شده مراجعت نمودند قلعه دار برلی که آن قلعه زیاده از ستاره سر فخر بر چرخ گردون می ساید
مستعد جنگ گردیده بنسق برج و باره پرداخت اگر ستاره بر خود می نازید که آرایش فلک از وجود منست برلی میگفت
که آوازه عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره ستایش خود ازین مینمود که برجهای حصار از من شرف زینت
پذیرفته برلی میگفت که برجهای فلک در سایه رفعت من ناپیداست القصه ترددات و یورشهای که در مدت
ایام محاصره القلعه آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سر آمد مبارزان آنعهد فتح الله خان بظهور آمده
اگر بتفصیل آن پردازد باطناب سخن میکشد خلاصه کلام آنکه دهم ذی الحجه از یورش دلاوران بکوه بر آدم بسیار و جاندار
بیشمار درجه شهادت رسیدند اگرچه از تردد جانفشانی فتح الله خان و سعی تربیت خان و دیگر بندهای جان نثار
در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود اما از آنکه از باریدن شب و روز و شدت باران الضلع که پنجاه
امان یک ساعت نمیدهد و مسدود شدن رسد غله و کاه از تاخت مقاهیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند
و از طغیان آب نالهای که نمیرسد بر فوج بادشاهی نیز عرصه تنگ گشت و جنس خوردنا و قوت آدم و چهارپا جدی نایاب گردید
که هیچ ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گرانی و قلت زر سوای جنس ماکولات اگر اسباب حیات به بشیزی میفروختند
کسی به جوی نمی خرید و اگر همه قطرات باران لولو آبدار میگردید از بی پشیزی و بی برگی کسی طرف او نگاه نمی نمود حاصل
سخن بی رونقی بازار قحط روز بروز در افزونی بود و گوشت بدن هر ذی حیات از بغلبه در کاستن از اسپ و باربردار
سوای نام نماند لهذا قلعه نشینان گاه بیگاه غافل از کوه فرود آمده شوخی زیاد مینمودند تا آنکه از یورش مکرر تهوری فتح الله
خان یکه بهادر محصوران دلباخته بفریاد الامان در آمدند و اوایل محرم الحرام در محاصره یک نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه
با عیال و رخت کهنه بدن امان یافته بر آمدند و امرا آداب سنت بجا آوردند چون بر دو قلعه مسجدهای نامی که بادشاهان بیجاپور
بنا گذاشته بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند و قلعه ستاره را باسم اعظم تاره و قلعه برلی را

و انبوه ناشناختن خویش و بیگانه میسر نمی‌شد و از هر طرف آتش شعله عداوت در دل همه علما تو بخانه زبانه میزد و وقت شب
بقصد و نیت آنکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای انها رسد مرحله که بخرج مبلغهای خطیر و هزاران سعی و تدبیر
در مقابل باربرین آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای
مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط افروز بود و جمعی از هنود و مسلمین زنده که دران مرحله بودند
و فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند ∴ این مرحله گرچه دلنشین نیست هشدار که بادشاه آتش عنان است
درهمین اوان منهیان خبر رسانیدند که رامای مقهور مشهور برام راجا که طرف برار آواره دشت ادبار گردیده بود
از انجا بقصد سمت جبال تعلقه خود روانه گردیده مابین راه باجل طبیعی به ماوای اصلی خویش شتافت و از وی دو
پسر خورد سال و دو زن ماندند و دران زودی بعرض رسید که پسر کلان که پنج سال داشت بمرض آبله به پدر جهنمی
خود پیوست و ناسرداران همراه او تارا بائی نام زن کلان او را که در عقل و فراست و پرداخت حال سپاه و ملک
در حیات شوهر شهرت تمام داشت و صاحب یک فرزند است قایم مقام او ساختند و رانی مذکور او بجبال دشوار
گذار خود گذاشت بادشاه آگاه از شنیدن این خبر حکم شادیانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خلق الله بجا
آوردند و از بس مژده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان عقیدت نشان و اکثر ظاهر بینان غافل از اسرار
کارخانه الهی زبان به شکر و تهنیت بادشاه دین پرور و مبارک باد بهمدیگر گشادند و چنانچه بعد دستگیر شدن
و بقتل رسیدن سنبها که راما برادر او را موجود نمیدانستند و میگفتند دیگر ماده فساد در دکن برطرف شد الحال
نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقتی ها نمودند و گفتند که قلع و قطع شجر بنیاد مرهته بدر کردار گردید دو طفل شیرخواره
که با زنان بی دست و پا مانده اند استیصال انها هیچ وابسته است اما از انکه گفته اند ∴ دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
چنانچه از رانی تارا بائی زوجه رام راجا شرط سرداری و تردد که در طغیان و ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث
مزید ماده فساد و بندوبست مرهته گردید بسال بسال برمحل ذکر خواهد در آمد القصه از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که
در قلعه پرلی که بتفاوت مسافت هفت کروه از قلعه ستاره واقع است بجای دیوان برای بندوبست مالی الضلع
از طرف ان بکار بد انجام قیام داشت استقلال باخته بی صلاح قلعه دار برآمده ملازمت نمود و در ضمن قلعه دار
پرلی نیز حوصله بر باد داده پیغام طلب قول و امان بمیان آورد درهمین حالت سوبهان نام قلعه دار ستاره که
که بسبب پریدن دیوار یکطرف قلعه و سوخته شدن جمع کثیر که انتشار یافتن خبر رام راجه علاوه آن گردیده و با قلعه دار
پرلی عداوت داشت سراسیمه مآل کار گشته باستصواب شاهزاده محمد اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که

بنیز سوای لاش مرده زنده بنظر نیامد بخوشوقتی تمام فریاد برآوردند که عرصه تردد خالیست بهادران جان باز
زود خود را رسانید از انکه هیچ احدی در پای کوه نمانده بود که از آسیب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نباخته
باشد و قابوی بالای رفتن نبود از فریاد بالا رفتگان سوای انکه از صداغی آن محصوران خبر یافته بر سر آنها
رسید نبود کومک نرسید و همه را زیر تیغ آوردند فایده دیگر حاصل نشد و قلعه نشینان چون حریفان جان باز
مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از تردد پردلان خالی یافتند شروع به برداشتن دیوار حایل
و زدن گوله تفنگ و حقه آتش و سنگهای آدم ربا نمودند خسرو آفاق ستان برین اطلاع یافته چون دیدند
که مبارزان قلعه کشا حوصله باخته اند خود بدولت بر اسپ کوه رفتار بکمال وقار مستعد کارزار گشته بارزوی
شهادت سوار شده با دیگر بندهای رکاب بر سر کار آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینه
ها را سپر تیر بلا ساخته بزینه همت و کمند جرات مردانه قدم یورش پیش گذارند چون مردم اثر حرف شنیدن
مشاهده نمودند خواستند خود بذات شریف بمقدمی محمد اعظم شاه پیش قدم بهادران جان نثار گردند اولیای
سلطنت بالحاح و تضرع ازین جرات مانع آمدند بعده به استمالت و دلبری سپاه پرداخته فرمودند که بدین مرتبه
توهم و هراس چرا در دل راه میدهید هنوز غنیم لئیم بر شما دست بردی نموده جمعی که اجل آنها رسیده بود بسعادت
شهادت که انتهای درجه آرزوی اهل دین و سرمایه رستگاری آخرتست رسیده اند شما ها را باید کمر جهاد
قایم بسته تا جان دارید بکوشید و به سرافراز خان دکنی حکم شد که با همراهان سرباز که مصالح قلعه گیری رند
و مردم بهره مند خان بخشی و تربیت خان شتافته از سر نو به بستن مورچال پردازند جمعی از بیجکران حوصله
باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند که هزار افسوس که چنان بهادران کارطلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
مفت و رایگان بزیر خاک خفتند و هم آغوش سنگ و کلوخ گشتند و چندین لک روپیه با محنت و تردد بنجاه
بخاک برابر گردید و باز مآل کار معلوم نیست و نمیدانستند که کل را چه مجال ست که گوید بگلال که بهر چه سازی
و چرا میشکنی گاه از سنگ ریزه منقار ابابیل دماغ از دمار اصحاب فیل برآرد و گاه از قتل شهدای احد
کفار را خورسند سازد بهر حال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هر کدام از آنها که وارث
دلسوز داشتند بعد کنج و کاو بسیار اکثر لاش میت خود را شناخته بغسل و کفن و دفن او پرداختند و واقعه
غریب دیگر که رو داد انکه چون بگریه و بباده نبود بسیار کشته و زیر سنگ مدفون گردیده بودند و خویشان
قادر بر جستن و برآوردن آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام در صورت همه بهم رسیده بود و تفریق مسلمان

درعه مقابل کوه برپا گردید و از طرف بادشاهزاده نیز مورچال به پای قلعه رسید و یک لک و شش هزار روپیه در طلب
احشام و جماعه بادلیه الضلع که در فن قلعه گیری ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و زرینه های اسمان پایه
و جامه های جرمین هزارها مهیا گردید و از اشجار ثمردار بیرون از احاطه شمار برای مصالح قلعه گیری از کی و ه و چوب بندی
وغیره بصرف در آمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و قابوی زدن گوله توپ و گلوله تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار
سنگ می انداختند و داد مهمای پای کار را ضایع می ساختند و از باریدن سنگ متصل که فرصت لمحه نمیدادند
یورش بهادران صورت نمیگرفت فتح الله خان که از گُنه دلاوران رزم آزما و مبارز پیشگان کارزار دیده
توران بود و در جرات و جلادت ثانی نداشت مامور گردید که روبروی دروازه قلعه باتفاق روح الله خان
مورچال دیگر پیش برد در فرصت یکماه به زبونی رسید اما کاری نگشود و تربیت خان که نمیخواست مقابل تردد
او دیگری نام برآرد در کمر کوه بتجویز رای صایب و مدد سنگ تراشان جان باز زیر دست دو طاق بطول چهار ذرعه
و ده درعه خالی نموده مردم کارزار دیده کوه نبرد در انجا برای جوکی نشاندند که بر وقت کار و یورش از انها شرط جان
فشانی بظهور آید چون منصوبه که مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازه بدل راه داده ان هر دو طاق را که چون
طاق ابروی محبوبان جان ستان بودند پر از باروت نموده بعد که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه سپاهی
جان نثار سرکاری روح الله خان بخشی و حمید الدین خان بهادر که چند هزار پیاده عنبری و کرناتکی نیز رفیق کردند
در پای کوه حاضر گردیده چشم براه برهمن گرگاه کوه باشند و بر وقت تردد و جان فشانی که باید بکار برند صبح پنجم
ذی قعده که قریب چهار نیم ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند پشته بالای آن مع دیوار بر پریده
اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران هم پریدند و سوختند مردم بادشاهی از مشاهده آن جرات بهم رسانده مردانه
قدم پیش گذاشتند در همان حالت باروت حضرو دوم را آتش دادند پارچه کوه بالای آن که گمان افتادن آن
طرف قلعه بود بر سر بندهای جان سپار اجل رسیده بادشاهی چون کوه بلا ریخت و زلزله هوش ربای عجب
دران دامن کوه در دشت پر وحشت بیجد و چند هزار نفر که دران مغاک ها بیتابانه چشم براه یورش بودند زیر چشم
بر هم زدن زیر سنگ آمدند چون گنج شهیدان بی غسل و کفن در دفن بالای هم خوابیدند از منصبداران و عمله
توپخانه که قابل شمار بودند دو هزار نفر بتعداد در آمدند و دیگر مردم عمله فعله و پیاده های احشام و مادلیه مضاعف
ان ته سنگ و خاک آمدند و عجب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطریق ندرت از ان صدمه جان بر کرد دیده
از ملاحظه جان دادن یاران قابو یافته افتان و خیزان خود را بالا رسانیدند و بر فراز قلعه کسی را نیافتند در انجا

باوجود آنکه گوله رس مضرب خیام ظفر انجام نمایند و صبح آن فرمان شد که لشکر آماده یورش گردد محصوران از ملاحظه
جرات و عزم بادشاه قلعه ستان حوصله باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند فرمودند که
یراق همه را گرفته مضرت جانی بآنها نرسانده بگذارند وقت شب بی آنکه احدی بر حال آنها اطلاع یابد دست
زن و فرزند خود گرفته چنان از قلعه برآمده فرار نموده مفقود الاثر گردیدند که نام و نشان از انها معلوم نشد بعد
عرض شادیانه ابتدای فتح بنوازش در آمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد شروع تسخیر
قلعه کشادند و مصالح ذخیره قلعه با قدری غله و اشیای دیگر متصرف بندهای بادشاهی در آمد و آن قلعه را مسمی بکلید
فتح ساختند از نوشته اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاهزاده معزالدین ناظم برای تنبیه بلوچان مفسد
پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم لتی که شوخ و فساد هر دو طایفه بدمآل از حد تجاوز نموده بود
برآید مکرر مقابله و مقاتله عظیم رو داد و از غلبه مفسدان عرصه بر فوج شاهزاده تنگ گردید بعده که تردد نمایان
از شاهزاده بظهور آمد و لطف علیخان و راجه سورجمل و بهار خان با جمعی از بندهای بادشاهی و نوکران شاهزاده
بکار آمدند از انطرف لتی با قریب هزار سوار و پیاده کشته گردید و فتح نصیب شاهزاده گشت
بعده متوجه تسخیر قلعه ستاره گردیدند بر فلک شایان عالمگیر ظاهر است که قلعه ستاره که اسم بامسمی است زیر
چرخ نیلگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شده چنانچه در تعریف آن شاعر گفته سه بالای سرش
زارجمندی می تافت ستاره بلندی | اواخر جمادی الثانی سنه مذکور مقابل قلعه بفاصله یکتیر کرده خیمه گردون
شکوه بادشاهی ایستاده گردید و جانب دیگر دایره فلک رفعت بادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر
امرای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکز وار فرو گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمی همدیگر به پیش
بردن مورچال و کندن نقب و کرواری مصالح قلعه گیری پرداخته به اندک تردد و کمتر ایام توپ های اژدها صورت
نهنگ صولت که از صدای آن رعد حوصله باختی و مریخ زهره گداختی پای دامن کوه و بالای دمدمه ها آسمان
پایه رسانیدند و از بالا و پایین آتش و سنگ های کوه ربا باریدن گرفت و شب و روز بان و گوله توپ و تفنگ
وحقه شعله فشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید و از سنگ متواتر که هر دم چندین هزار ستانه دار سراز
قدم نشناخته غلطان بر سر و کمرهای مبارزان و چارپایها اجل رسیده نارسیده کار او را تمام می ساختند و از
نرسیدن رسد غله بسبب بارش و فراوانی غنیم که بر کاهی رسد شوخی مینمودند در نواح قلعه تا بیست گروهی سوخته بودند
گرانی و کمیابی غله و کاه بمرتبه شد که بتحریر تفصیل آن نه پرداختن اولی فی الجمله دمدمه فلک پایه بارتفاع بیست و چهار

باوجودکه دوسه زخم کاری برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را از بالای فیل انداخت اما چون از رسیدن
زخمهای بپایی قوت و طاقت تردد نمانده بود از چهار طرف بر سر او ریخته دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم
لشکر معه فیلان وغیره هرچه داشت بغارت بردند و سوای مالی که از نقد و جنس بتاراج بردند و لک روپیه
دیگر مقرر کردند که گرفته خلاص نمایند و بعد از سعی بسیار نزدیک به یک لک و بیست هزار روپیه از جاگیر و باقی
اسباب که در قصبه تهانسر مانده بود و مرصع الات ادا نموده برای تتمه هرچند بصرافان و تاجر پیکان قصبه بندر بار
تکلیف نمود که کم و زیاد بطریق قرض بر بند مردم قصبه قبول ننموده بجواب ناصواب پیش آمدند از انکه رعایای
قصبه بندر بار از جوتهه غنیم هرگز نداده بپناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهته می پرداختند و غنیم از انها غبار
خاطر داشت حسینعلی خان از سخن انها بیدماغ گردید بود ناچار با غنیم اتفاق و مصلحت نموده قرارداد که
بعد محاصره یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گیر دروازه شهرپناه بر روی غنیم وا نمایند بشرطی که عموما
دست بتاراج نگشایند مردم عمده مال دار و صرافان تجار و مقدمان را گرفته بشکنجه و عذاب مضاعف باقی وجه
قرار بوصول درآورده بانها رسانده در عوض دعوی محجوب نموده خلاص کرد چنانچه مبلغ یک لک و چهل هزار
روپیه بدل هشتاد هزار روپیه بمرتبه عاید گردید و قریب سی هزار روپیه برای حسینعلی خان نیز بتحصیل درآمد
بعد عرض خلاف مرضی بادشاه بظهور آمد و فرمودند جلو بیجا نمود

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک بادشاهی و تسلط انگروه بدمآل بی هم بعرض
مقدس میرسید بخاطر مبارک خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعه جات که مسکن و ماوای انقوم بدنهاد
است بسته برای استیصال این طایفه ضال فکر بر اصل باید نمود بعد انقضای چهار سال جهاد فی دار السلام
پوری که مردم در انجا عمارات عالی و مکانهای دلنشین ساخته مبدا انشد که شهر نوآباد شده دل از بیجا
پور و در دست اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که باهتمام معماران چابکدست احاطه
خام گرد آبادی بنگاه غبار نمایند و حصاری که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر مینمود در ظرف
پانزده بیست روز سربراه کاران کاربرداز باتمام رسانیدند و نواب قدسیه زینت النسا بیگم همشیره حقیقی
بادشاهزاده محمد اعظم شاه و والده محمد کامبخش و دیگر بعضی خدمه محل را با جملة الملک اسدخان در انجا نگاهداشته
حکم فرمودند که منادی نمایند همه امرا و منصبداران و خلایق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتی
و تمام علایق همراه کارخانجات بادشاهی در ان بنگاه بگذارند و تاکید اکید نمودند که هیچ احدی قبیله و عیال

خویش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروی سابق او نزد بادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت

وطن خواست و با عزاز و عزت تمام مورد الطاف و عنایات ساخته روانه فرمودند مخلص خان بخشی نواده قوام الدین

خان که بحلیهٔ صلاح و تدین و کمالات صوری و معنوی آراسته بود ازین جهان فانی بروضهٔ جاودانی شتافته بجای او

روح الله خان را بخشی نمودند [illegible]

از روی سوانح برهانپور بعرض رسید که نیما سیندیا و دیگر سرداران غنیم لئیم با فوج عظیم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند

نجابت خان صوبه دار با دیگر بندهای بادشاهی برآمده در دفع شر مقهوران کوشیده تا سه شبانه روز از بالای فیل

فرود نیامده تردد نمایان بروی کار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاسته طرف سرکار بیجاگر بقصد عبور از آب گذر

اکبرپور برای دست اندازی صوبه مالوا آواره گشتند و فیروز جنگ متعاقب انها پرداخته بعد مقابله تنبیه واقعی نمود جمع

کثیر از مقهوران علف تیغ و هدف تیر و سنان بهادران گشتند فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرین بادشاه صادر فرمودند

از سوانح بندر سورت بعرض رسید که میر علی نقی نبیرهٔ خلیفه سلطان که با بادشاه ایران نیز رشتهٔ قرابت قریبه دارد

بامید بندگی درگاه آسمان جاه از ایران رسیده حکم شد دو هزار روپیه از خزانهٔ بندر سورت تنخواه نمایند و مهماندار

از حضور تعیین نمودند بعد رسیدن حضور مورد عنایات ساخته منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره

مرحمت فرمودند سید حسین علیخان ولد سید عبدالله خان باره که از خدمت فوجداری سلطانپور نذربار و غیره

تغیر شده فوجداری سینی هوسنک آباد یافته انجا رفته بعد انقضای یک سال باز بخدمت فوجداری نذربار و پرگنه

تهالنیر سرکار اسیر بدستور سابق مامور گردیده بعده که به پرگنه تهالنیر رسیده بعد از چند روز بست انجا خواست متعلقه

نذربار بحوزه در آرساند درین ضمن نیما سیندیا وغیره نامسردار آن رام راجا با فوج بیست هزار سوار که به پرگنه نذربار رسیده

بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند از شنیدن برآمدن حسینعلی خان از تهالنیر اطلاع یافته دست از تاخت

نذربار برداشته متوجه مقابلهٔ حسینعلی خان شدند حسینعلی خان نیز از بسیاری فوج غنیم نه اندیشیده با شش صد

هفت صد سوار و قریب دو سه هزار پیاده برقنداز و کمانداز که نوکر داشت و از تعلقهٔ فوجداری فراهم آورده

بود باستقبال غنیم شتافت بفاصلهٔ دو کروه از قصبه مقابله افتاد و بذات بارهستانه با معرکه کارزار گذرانیدند

و محاربهٔ صعب رو داد و حسینعلی خان تردد و حملهای رستمانه نموده مکرر فوج مرهته را از پیش برداشت آخر

کار نیما سیندیای نابکار بسبب بسیاری فوج اطراف حسینعلی خان را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بمیان آمد

و قریب سه صد سوار و پیاده همراه حسینعلی خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و حسینعلی خان که عرصه بر و تنگ گردید

مسلح و مستعد بیرون نشسته بکار و بار ضروری می پرداخت و بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب بهمان هیئت کمر بسته
می بود در عمل پهر سیوم کروا نموده بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب مینمود آن شب بدستور هر شب همینکه
نزدیک جای ضرور رسید کنیزی که پیش پیش با چراغ و آفتابه میرفت بعد که قدم اندرون گذاشت و آن شخص را
بدان صورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رسانده
ابندگر چوبی سنگین بر سر حبشی فرود آورد باز خواست که جمدهر بر و انداز د با وجودی که دران حالت یاقوت
خان بند ازار وا نموده بود و فواره خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت دعت و با
زدن نداده در بغل قایم گرفته بر زمین زده بر سینه او نشست اما قادر بر کشیده گرفتن جمدهر از دست او نگردید تا آنکه
صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزهای حبشی با مشعل و چوب دستی بسیار بمدد رسیده جمدهر از دست
او جدا نمودند و از بیرون نوکران نیز رسیدند و او را بسته خواستند که به سیاست و تنبیه او پردازند یاقوت خان
که او را به صورت و اسم می شناخت دانست که او با او عداوت ندارد که باختیار خود بر چنان جرات اقدام
نموده باشد اغلب فرستاده دیگر است لهذا به تسلی او پرداخته دیگران را از زجر و زدن او مانع آمده دست
و روی او شسته از روی دلبری تمام قسم های مغلظه برای امان جان او بر زبان آورد و بدلاسا اقرار از و
کشیده بر حقیقت سرکار آگاهی یافت و نام جمعی از همراهان معتمد یاقوت خان که درین مصلحت با زن خیر نجان
همداستان شده بودند ظاهر ساخت اگرچه آن گرفتار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم
ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گردیده بودند بمرور همه را بجزای اراده باطل اتهام رساند و با
زن نیز از زیست نرساند بلکه بعد چندگاه بر بومیه مقرری او افزود یکی از فضلای مکه متبرکه مشهور به افندی که
در قرات و خوش آوازی و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ مدد خرج فرستاده قبل ازین بدو سه سال
از ان مکان شریف طلبیده مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت مقرر ساخته بود و روز بروز متوجه
حال او میگردیدند و دو خواص جمیله از محل با زر بینه بدو بخشیده بودند درین سال در عید ضحی وقت خواندن خطبه
بعد حمد و نعت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید از سهو عظیم رو داد و از جمله چار یار صفا الکتفا
به ذکر دو اسم نموده با تمام خطبه پرداخت اگرچه بعضی از فضلای مقرب حضور خواستند که بر و هجوم آورده بیحرمتی
پیش آیند اما چون افندی بعذر آنکه وقت خواندن خطبه دلم از محرومی سعادت و طواف بیت الله و تفرج آن مکان
متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم پیش آمد بادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتی به پناه

یافتند رو بفرار آوردند و هر کدام دست از مایملک برداشته دست فرزند و عیال گرفته خود را بر پشته های مرتفع و بالای
درخت های بلند رساندند تا آنکه با وجودی که دولتخانهٔ بادشاه بالای پشتهٔ بسیار مرتفع بود اطراف دولتخانه آب
فرو گرفت و حکم شد سواری خاصه و همه فیلان برای سواری خدمهٔ محل و خزانه و جواهرخانه و دیگر کارخانجات ضروری
آورده حاضر ساختند و حضرت خلدمکان بدست خود دعاها نوشته میفرمودند که در آب اندازند تا آب رو به تنزل
آورد در ان حالت چهری بر روی آب پیدا شد که بالای آن زن جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته نمودند که فریاد
و بدست اشاره مینمود و عجز میکرد مرا برآرید و آنچه دارم بگیرید بعده که بتلاش بسیار برآوردند معلوم شد که زن هندوی
صراف پیشه بود که از بهادرگده آب برداشته در چنین کشش بهره اسلام پوری آورده بود از زبانی راوی نقد مسموع
گردید که کنار دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان مخلص خان بخشی فرود آمده
قریب لک روپیه زر نقد و زیور از ملاحظهٔ دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد از آن که آشوب طغیانات
رو داد فرصت برآوردن مالیت مذکور نیافته بخاطرجمعی تعین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر
نخواهد بود جان خود و عیال از آن آفت بدر بردن غنیمت دانستند بعده که آب از بالای آن گل زمین برطرف
شد با وجودی که دم بدم خبرگیران بودند و قدم دوست و بیگانه آنجا نرسیده بود و محکم شدن آب قنات چند در آنجا
برده استاده کردند هر چند آن زمین را از چند جا کندند و تلاش بسیار نمودند اثری نشان از آن مال اصلا نیافتند

[illegible] چون سیدی خیریت
خان که بندوبست باری و پای قلعه راهیری باو تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس ودیعت حیات
نموده بود و بموجب عرضداشت عبدالرزاق خان لاری که فوجدار آن ضلع بود اموال خیریتخان را به سیدی
یاقوت خان بخشیده ادای طلب سپاه ذمهٔ خیریتخان را که از نقد و جنس مبلغ کلی می شد بضبط خود درآورده زن
و فرزندان خود را سال اول در قلعهٔ زنجره برده نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروری بدستور محبوسان
میرساند درین سال از روی واقعهٔ راجپوری تعلقه بندی یاقوت خان بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارک
که عورت بسیار برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکی از جوانان امردنما بموجب اشاره
و فرستادهٔ زن خیریتخان بلباس کهکره و ساری که زنان هنود و مسلمین کوکن می پوشند خود را ملبس ساخته
یک جمدهر و گرز چوبی زیر کهکره و ساری پنهان ساخته میان هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای
ضرور که مخصوص رفتن یاقوت خان بود در رفته پنهان گردید از آنکه سیدی یاقوت تمام روز تا یک پاس شب

بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورده تسلی نمود که تا پدر شما تخت آرای هند است از ما کومک برای رفتن هندوستان
توقع داشتن تکلیف بیجا است بعده که کار به برادران شما افتد از ما خدمت آید خود را معاف نخواهیم داشت بعد از
چند روز محمد اکبر شهرت خبر غیر وقوعی فوت پدر بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده بشاه ظاهر ساخته ادعای رخصت
بمیان آورد شاه در جواب فرمود که تا نوشته تجاران هندوستان نرسد بر صدق این خبر اعتمادی نتوان نمود بعد از
دو سه ماه محمد اکبر از خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نمود که آب و هوای اصفهان بمزاج من نمی سازد و اراده
دارم که چندگاه بطریق تبدیل مکان در سرزمین گرمسیر متعلقه خراسان خود را رسانده بهانجا بسر برم بنام حکام آنجا
احکام مدد قشون بر وقت اگر صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود شاه بموجب درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن
او نموده تنخواه مدد خرج بر حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار قزلباش بر وقت کار نیز یرلیغ صادر نمود
و بادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهی و طغیان آب دریای بهنوره که چهاونی
لشکر بادشاهی کنار آب بود بعده که خبر واقعه امیرخان بعرض رسید صوبه داری کابل بنام شاه ولیعهد مفوض ساختند و صوبه
ملتان به شاهزاده معزالدین و صوبه بهار پتنه بنام شاهزاده محمد عظیم مقرر فرمودند گویند بعد ارتحال امیرخان نظر بند دوستی
که او در آنجا داشت خالدار بیگم عرف صاحب جی زوجه او صلاح در آن دید که در اخفای آن کوشیده بجز از صحت شهرت
برآمدن برای تغییر تبدیل مکان داده مع اسباب و اثقال از جلال آباد بقصبه کابل برآمده و یکی از معتمدان را که در هندی
بهروپیه گویند و در فن خود کامل بود بجای امیرخان بر پالکی نشاند و آن بهروپیه بدستور مریضها نصف شب خود نالیده
یکطرف پرده پالکی انداخته مجرای مردم میگرفت تا آنکه بمکانی که سرکردن افغانان رسیده مجرا نمودند در آن حال آب انار
طلبیده خورد و بعد مجرا نمودن افغانان حکم خلعت و اسپ و چند لک روپیه انعام نمود همین که از آن کریوه سه منزل نمود
صاحب جی فرمود صدای گریه واقعه امیرخان بلند ساختند و امرا عمارت بسیار ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکرگاه
از دو پهر شب که عالمی آسوده و بیخبر در خواب بودند آب رو به طغیان گذاشت و تا صبح شدن نصف بیشتر لشکر را
فرو گرفت از آنکه تاریکی شب و هجوم ابر و شدت بارش و بسیاری لای و گل علاوه هم گردیده بود عرصه فرصت جان
و مال و عیال از آن تهلکه بدر بردن بر مردم تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم مع کارخانجات بادشاهی
و بادشاهزادها و امرا و اسپ و گاو و شتر بیشمار رخت و اسباب بیحساب به آب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب
گشتند و بعضی عمارتها را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان آب زیاده میشد
و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام منزل بادشاهزادها و امرای منزل گشته و برهم خورده هر طرف که راه

وغازی الدین خان برای بهته تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورد در همین اوان فرمان بدستخط خاص رسید متضمن
براینکه از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر می شود که درین زودی سنتای ملعون بجزای کردار خود خواهد رسید آن
سپه سالار با فرهنگ بی درنگ تعاقب نموده چنان سعی نماید که فتح استیصال آن بدخصال بنام آن فرزند بی
ریو رنگ بر صفحهٔ روزگار ثبت گردد وان ملعون خود را باز جمع نتواند نمود از رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجی که داشت
بتعاقب سنتای بدعاقبت پرداخت از یکطرف فوج بادشاهی و از طرف دیگر لشکر دهنا جادو پاشنه کوب
عقب آن صید بدام اجل گرفتار گشته می تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا و متفرق گردید و درین حالت
ناگونا میان نام که یکی از سرداران مرهته گفته می شد و چندگاه در جرگه بندهای بادشاهی در آمده باز بفرقهٔ خویش
پیوسته بود و دران سرزمین وطن داشت از آنکه برادر زن او را سنتا قبل ازین بچند سال زیر پای فیل
انداخته بود ماده عداوت جانی با هم داشتند براهنمائی زن خود با جمعی از مردم بتعاقب سنتا تاخته بمکانی رسید
که سنتا کوفته و مانده وبی پر و بال گشته بر سر ناله رسیده غسل می نمود غافل بر سر او رسیده بقتل آورده سر او را برید
در توبره انداخته عقب اسپ بسته نزد زن خود پیش دهنا جادو می برد مابین راه توبره از اسپ جدا شده افتاد
افتاد بهرکاره و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب سنتا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن توبره مع سر بدست
هرکاره ها که مر او را می شناختند افتاد و نزد لطف الله خان که هراول بود آورد و لطف الله خان نزد فیروز جنگ
آورده زبان بمبارکباد فتح نمایان خداداد گشاد و صدای شادیانه بلند گردید بعده در لشکر تشهیر داده مصحوب
خواجه بابای تورانی نزد بادشاه عدو مال روانه نمود بعد از آنکه سر آن کافر مقتول از نظر گذشت شکر عطیه الهی بجا آورده
اشاره به نواختن نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوشخبر خان ساخته حکم فرمودند سر او را در لشکر و در بعضی
بلاد دکن تشهیر دهند [illegible]
بادشاهزاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم عاقبت وخیم طرف بیرکانور رخصت فرمودند درینولا
بعرض رسید که رام جا برادر سنبهای جهنمی که از قلعجات ضلع راجگد بر آمده طرف جنجی و دیگر مکانهای قلب پناه
برده مفقودالاثر بود باز خود را بقلعه ستاره وغیره رسانده هر هفته و ماه در قلعه بسر برده از شنیدن کشته شدن
سنتا و دهنا جادو را برای مصلحت طلبیده باراده فاسد لشکر فراهم آوردن شکست درین اوان از نوشته
اخبار نویسان صوبه ملتان معروض گردید که بادشاهزاده محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعه
شاه که سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر درخواست مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد و شاه سلطان حسین

طلب مردم لار مینمودند بعد رسیدن حضور عنایات زیاده مندول حال او فرموده خفیه مخلص خان بخشی را مامور نمودند که
از طرف خود در نسل عبدالرزاق خان پردازد و او را از اراده مرکوز خاطر باز آرد عبدالرزاق خان راضی نگشت و دستک
رخصت مو مال و عیال مرحمت نمودند و محمد معصوم وغیره پسران همراه پدر رفتن راضی نگشته در حضور ماندند درین سال
از فتوح غیبی که بطالع خلدمکان رو داده استیصال و بجهنم واصل شدن سنتای بدخصال است چند کلمه از تفصیل آن
بطریق اجمال بزبان خامه میدهد بعده که دروازه تسلط و تاخت و تاراج سنتای ملعون از حد تجاوز نمود در ایامی
که غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بمسافت چهار پنج منزلی بیجاپور برای تنبیه سنتا و دیگر اشقیا مامور گشته استقامت
در زبیره بود در همان ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم نواح لشکر بادشاهی با بیشتر
از همراهان و کومکیان نامی صاحب فوج برآمده بسبب غبار خاطری که دران روزها با پدر بهمرسانده بود مع فوج
بملازمت بادشاه رسیده اراده بازگشت نزد پدر نداشت و از جمله متعینه سوای حامد خان برادر و دلیر خان عرف
عبدالروف بیجاپوری و لطف الله خان دیگری از مردم نامی نمانده بود بلکه برادری آنها نیز همراه قلیچ خان
رفته بود درین ضمن خبر رسید که سنتای کهور بره نابکار با فواج بست و پنجهزار سوار بتفاوت نه کروه رسیده آن
سپه سالار با فرهنگ نظر بر شهرت و غلبه سنتا که مبارزپیکان با نام و نشان از شنیدن نام آن بدنام حوصله
بباد میدادند و رنگ از رو می باختند و قلت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست که شهرت
سوار شدن طرف سنتا داده میر منزل و دیگر مردم برای صاف نمودن راه و روانه نمودن بهنگاه تعین نمود
و خود سوار شده راه بیجاپور اختیار کرد بعده که هشت نه کروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر گردید که چون
میان سنتای شقی و دهنا جادو که هر دو خود را سناپتی میگفتند یعنی سپه سالار گفته می شدند و با وجود دهنا جادو
سرداران عمده قدیم مرهته گفته می شد و نسبت بدیگر سرداران و سنتا با امرای بادشاهی طریقه سلوک و سلامت
روی مرعی میداشت سنتا بر تفوق جهت غبار خاطر بهمرسیده بود لهذا اقدام در استیصال همدیگر می کوشیدند
چون سنتا نسبت بهمراهان در سیاست شدید القلب بود و به اندک تقصیری بزیر پای فیل می انداخت اکثر امرای
مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو در باره خرابی او رفیق بودند درینولا هنوت رای نام که از سرداران
نامی گفته می شد باشاره دهنا جادو که با همراهان عمده سنتا نیز ساخته بود باتفاق فوج دهنا تاخت آورده بهیر او را
تاراج نمود و بسیاری از زادتهای لشکر سنتا از وجدا گشته به هنوت رای پیوستند و جمعی کشته و زخمی گردیدند
و سنتای بی پر و بال گشته رو بجبال و ماوای خود گذاشته از شنیدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتی رو داد

زهره و یارای چون و چرا نبود تا آنکه بادشاهزاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود و ملقب بهادرشاه ساخته برای بندوبست
مستقر الخلافه اکبراباد و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند بعد رسیدن شاه باکبراباد شاهزاده معز الدین
و محمد عظیم را نیز همراه پدر تعین فرموده مرخص نمودند بعده چندگاه شاه در اکبراباد به نسق و بندوبست ملک پرداخت
بسبب عرض رسیدن اخبار فساد فرقه ئی که بلباس فقیری طریقه مفسدان اختیار کرده بودند و شورش بلوچان
علاوه آن گردیده بود بادشاهزاده ولیعهد را مع دو شاهزاده معز الدین و محمد عظیم برای بندوبست صوبه ملتان
مقرر فرمودند چون حضرت خلدمکان حوض مربع از مس ساخته موافق روایت محمد رحمه الله که اگر دست و پای مصلی
طاهر باشد هرچند که ظرفیت آب کم باشد یک دو کس بدان آب وضو میتوانند ساخت دران آب وضو مینمودند
روزی یکی از فضلا که نزد بادشاه قرب داشت در نماده التماس نمود متوجه جواب او نشدند بعد چند روز بهمان
فاضل باشاره بل باتفاق عبد الرحمن مفتی حضور درین باب بعرض رساندند در جواب آن از روی بیدماغی فرمودند
که ما ابقدر جاهل مسئله نیستیم که بنقصان عبادت خود راضی باشیم بعده در همان ایام عبد الرحمن مفتی رخصت
کعبه خواست بعد طواف حرمین که مراجعت نموده وارد بندر سورت گردید دران ایام امانت خان خوافی پسر
امانتخان مرحوم متصدی بندر بود حاجی عبد الرحمن را به ضیافت طلبید محرر سوانح دران مجلس نیز حاضر بود امانتخان
از حاجی عبد الرحمن در باب مسئله وضوی بادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجی عبد الرحمن جواب داد که
خوب نمیکنند و مکرر عرض نمودم بسمع رضا نشنیدند چکنم بادشاه اند دران مجمع یکی از سرکردان خاندان خواجه
دیوانه که از اعیان و اکابرزادهای مشهور توران اند و بدوستی و واسطه در بندر سورت سکنی دارند عبارت
روایت جواز وضو از آن آب بقول امام محمد از فتاوای معتبر خواند حاجی عبد الرحمن در جواب او برآشفته
گفت برین قول عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم می آید اول طهارت ظاهری دست و پای
مصلی لازم و در مردم عام احتیاط آن بعمل آمدن معلوم دوم آنکه همینکه بادشاهان بران عمل نمایند برای
اهل تشیع دستگاه گفت گو بهم رسد اما حضرت خلدمکان مدت مدید دران حوض وضو مینمودند عبد الرزاق
خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن وطن بهانه جو بود و با اخبار نویسان در کمال سختی سلوک مینمود
در تیولا بموجب شکوه سوانح نگار از فوجداری راهری تغیر نموده طلب حضور نمودند بحضور نارسیده از راه استعفای
منصب نوشته رخصت کعبه خواست اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر مرخص فرمودند اما از آنکه از شاید شجاعت
و نمک حلالی در نوکری ابو الحسن از راه قدردانی بسیار از و راضی بودند همیشه در استمالت او کوشیده ترغیب

طلب

که بادشاه بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته بعد از انکه مرا مغضوب ساخت حکم اخراج فرموده روانه
بیت الله نمود بعده که بکعبه رفته از زیارت حرمین فراغ حاصل نمود میخواست چندگاه دران مکان شریف بسر برد
باوجود رعایتی که از رسانیدن هدیه و تحف بشریف مکه بایست بعمل آورده بود وقت مراجعت قافله مردم هندوستان شریف
کعبه موافق رویه که دارند بعضی تکالیف شاقه بمیان آورده زیاده طلبی مینمود مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانه شدن
گشته با جمعی از همراهان کمر بسته برای رخصت رفته چند کلمه معقول گفته برخاست مردم شریف خواستند با او کاوش
نمایند شریف منع نموده بلکه بعذر و تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد رسیدن به بندر سورت باوجودی که بادشاه
درباره اکثر مغضوبان بعد از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پرداخت او می شدند درباره مصطفی خان
هرچند بادشاهزاده سعی نمود که شفیع جرایم او گشته باشد دیگر فایده نبخشید و مصطفی خان که به خجسته بنیاد رسید نظر بر
مرضی بادشاه لباس فقیرانه پوشیده روانه حضور گردید و روز ملازمت بهمان خرقه و تبرک کعبه الله از نظر گذشته
رخصت انزوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده تا باقی عمر منزوی بود چون مصطفی خان رساله تالیف نموده بود که از ان
به آسانی آیه کلام الله تعیین سوره و رکوع زود توان برآورد آن رساله را بادشاهزاده روزی از نظر بادشاه
گذرانیده عرض نمود که تصنیف مصطفی خانست بعد مطالعه چند سطر از ان رساله فرمودند که تصنیف نکوست نه تالیف
بادشاهزاده باز عرض نمود که تا حال دیگری باین فکر نیفتاده لهذا تصنیف میتوان گفت بعده بادشاه از روی بد دماغی
بداروغه کتابخانه فرمودند که رساله که در نهاده سابق ازین نوشته اند از کتابخانه آورده بدست بادشاهزاده بدهید
باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر زبان درین که در قرب بادشاهان موافق شامت کردار هر یکی
عاید حال او میگردد محفوظ ماند در ایامی که بادشاهزاده شاه عالم را منزوی ساخته بر مهربانی بادشاهزاده محمد اعظم
شاه افزوده بودند محمد اعظم شاه خود را ولیعهد مستقل میدانست درین ایام که بادشاهزاده معین را مطلق
العنان ساخته زیاده از سابق متوجه حال او گردیدند این معنی باعث ملال خاطر محمد اعظم شاه میگردید تا آنکه روزی
که برای نماز عید تشریف می بردند بادشاهزاده کلان را اشاره نمودند که وقت نشستن طرف دست راست
بنشیند و بعد رسیدن بر سجاده نماز عید شمشیر کمر وا نموده بدست محمد اعظم شاه داده او را بدان مشغول ساخته
دست شاه عالم گرفته دست راست جا دادند محمد اعظم شاه چون تسمیه شمشیر بر خود پیچیده زمانی عقب بادشاه
استاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه گرفته اشاره بنشستن طرف چپ فرمودند از ان روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب
بسیار خورده نزدیک بود ماده فساد آماده گردد اما از هیبت و تسلط بادشاه هیچکدام از بادشاهزاده ها را

بادشاه زاده تجویز جدا نموده کارخانجات بادشاهزاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هرچه ضرور و لابدی باشد علیحده
از سرکار جدا نموده حواله متصدیان شاه نمایند و روز بروز بدستوری که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته در تسکین
پرهیز می افزایند در مهربانی و پرداخت حال بادشاهزاده حکیمانه متوجه شده می افزودند و اینمعنی باعث خارخار
دل بادشاهزاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردید قاضی شیخ الاسلام بعد مراجعت از بیت الله که از بادشاه
رخصت وطن احمدآباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر برای طلب او فرمان صادر گردید از احمدآباد برآمده در راه
بعد ادای صلوة خمسه از خدا درخواست مسئول که باز آلوده تعلقه خدمات بادشاهی نگردد و مابین راه باجل طبعی
بروضه جنان شتافت بعد عرض بادشاه حق شناس درباره او افسوس زیاد نموده فرمودند که خوش حال او
که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از آلودگی دنیا لبیک حق را اجابت نمود فی الواقع در سلطنت تیموریه
مثل او قاضی حق پرست صالح متدین شنیده نشده اولاد از ترکه قاضی عبدالوهاب پدر خود که لک ها اشرفی
و روپیه و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به برادران واگذاشته خود دامی و درمی از آن متصرف و مالک
نگردید بعده که تکلیف منصب قضا باو نمودند بعد ابرام و مضایقه تمام بشرطی چند که با بادشاه در میان آورد قبول
نموده مدام نادم و در فکر استعفا بود و حضرت خلدمکان دست از و برنمیداشت تا آنکه مهم بیجاپور و حیدرآباد
بمیان آمد و بادشاه از فتوای جواز آن خواست رخصت احرام بیت الله را وسیله نجات خود از آلودگی
دنیا و بازپرس آخرت ساخته چنانچه بزبان قلم داده خود در ابتدا آن مکان متبرک رسیده زر و از به مستحقان و
شرفای محتاج انجا رسانده دو سه بنای خیر جاری گذاشته باز مراجعت نمود و باز رب سبحانه تعالی او را توفیق
قبول کار و بار تعلقه سلطان نداد تا بدار البقا شتافت درایامی که قاضی القضات بود هرگز بقبول هدیه و تحف
آشنای بیغرض راضی نگردید تا برشوه و ظلم و کاری که پیشه و رویه ظالمان جفاکار روزگار است چه رسد چون
میدانست که در رجوع قضایا شاهد زور بسیار و وکلای شرعی و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت
طرف حق وابسته بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر اجرای حکم بر تنقیح قضیه میفرمود
و تا مقدور سعی مینمود که مدعی علیه باهم صلح نمایند دیگر صفات حمیده بسیار داشت مصطفی خان کاسی که میان افغانان
از جمله مستعدان بود دیگر صفات حمیده نیز بسیار داشت بمرتبه در همه علم مهارت بهم رسانده و کسب حسن اخلاق
نموده که نزد اکثر صاحب کمالان روزگار ممتاز بود و در همت و سخاوت و تدبیر و رای صایب که ضمیمه شجاعت
ذاتی داشت شهرت نام برآورده بود و از مشیران و ندیمان و مقربان و همدمان و شریک راز بادشاهزاده محمد اعظم

نموده اندرون کلان بار نمود و آورده اطبای تجربه کار حضور برای علاج بادشاهزاده مقرر کردند چون از بادشاهزاده احتیاطی که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما شکوه آن معنی بعرض
رساندند و مرض خان روشن شد آخر که اطبا عاجز آمدند لهذا اینک بادشاهزاده را نزدیک خوابگاه طلبیده بحضور خود دوا و پرهیزانه میخوراندند بلکه از راه بهتر خوردن غذا
نفاقت میمودند تنقیه ملم و [illegible] علاج بکار بردند تا حق سبحانه تعالی شفای کامل بخشید خواجه یاقوت نام مخاطب بمحرم خان که در سختی سلوک نام او بود از راه شرم چشم و مروت حصه جله زدن
و بخدمت اتالیقی بادشاهزاده کام بخش سرفرازی داشت بادشاهزاده نیز از بدمستی بادهٔ ایام جوانی حرف او را بسمع رضا نمی شنید و از بدخوئی و بدخوئی محرم خان بادشاهزاده
همراهان او خصوص کوکه و دیگر مقربان همدم آزرده خاطر میبودند و ادا ناخوش از طرفین درباره همدیگر میشد و وسط ماه جمادی الاول سال حال وقت مراجعت بادشاهزاده از بارگاه
محرم خان را عقب می آمد تا کهان تیر بی که بیکان او در زبان دوستان نظر بی که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون دست شستن بالای شکم حایل بود چنانکه ناخن نبود اگرچه قدری
او را مجروح ساخته بشکم او رسید پارهٔ اندرون شکم ندید و برده رسید محرم خان همچنان با دست خونچکان و ادویه بر خون خود را بخدمت بادشاه رساند بیکان نزدیک
به تعیین شکوه تعدی همراهان بادشاهزاده نموده تیر الجنس نظر گذراند کوتوال حضور برای تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور گردید بعد تفتیش بحسب اسم پنج نفر از ملازمان
او با همین وضع بادشاهزاده که جماجماجهانی دارو کی هدو نام کوکه بادشاهزاده بودند و برآنها ظن بردند بعرض رسید حکم شد هر پنج نفر را گرفته مقید ساخته تحقیق نمایند چهار نفر که
از جملهٔ داراعجم و محرم بادشاهزاده و یکتا بودند طاعت حکم نموده مقید کوتوال آمدند و کوکه بحکم آنکه الخاین خایف بحجره سرای خود آمد بادشاهزاده نیز شفیع
حامی او با لطایف تقصیر می گردید بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخش بادشاهزاده او را بحضور بیارد و الا همانجا باتفاق کوتوال تحقیق نیر انداز خطا کار بدکردار بر آورد و خواجه
محمد او را در ابتدا کلمات نصیحت آمیز از درم زبانکه بازی ستیزه ورشتی بمیان آید فهمانده راضی ساخته تا بدر دولتخانه آورد از اینجا بسبب ابای سواری همرکیبی دل او راه یافته بود
خواجه محمد غافل ساخته خود پا در میان انداخته نامرد کی همراه ما بادشاهزاده می آمد انداخت و بادشاهزاده را عاجز ساخت بعد که بعرض رسید زینهار بادشاهزاده کام بخش حکم صادر شد که او را
همراه خود جدا ساخته کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نماید و خانه او را بضبط آرند بادشاهزاده را بخودها لطف آمیز نهانی امیدوار ساخته و جلد نشر فی خیمه مختصر و دیگر سامان
همراه داده یکی از محالات جاگیر خواتین مرحمت نموده وقت رخصت اشک ریزان گردیده بقول کرفت از زبانی محرم خان این حقیقت نیز بعرض رسید باره دیگر هم حکم صادر گردید که تیر اندازی همچند
و بادشاهزاده با خود گرفته همراه بیارد و ابا و نقصان نماید بادشاهزاده او را بر گرداند همراه گرفته بدولتخانه رسید بعد عرض نمودند که او را بیرون نگاه دارند بادشاهزاده
آمده بدتور هر رفته مرا نماید محمد کام بخش در جواب گفت که من او را از خود جدا نمی نمایم و بالابند کمر خود را او موده دست خود را و او را باهم بسته بایستاد چون این ادای ناخوش بعرض رسید
حکم نمودند که هر دو را بعجالت برده بنشانند و تخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی سخنهای نصیحت آمیز با بادشاهزاده رسانده او را از اراده ناصواب باز آرد از آن سخنها فایده
نبخشید و نفع حاصل نشد بلکه باره طغیان ستوهی بادشاهزاده گردید بعده حمید الدین خان بهادر را که فوری فهمیده گمراه را از بادشاهزاده جدا سازد و حواله کوتوال نماید همینکه
حمید الدین خان رفته خواست بموقع حکم بعمل آرد بادشاهزاده کنار کمر خود و سید حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کنار را گرفت و دست او زخمی گردید از چهار طرف بادشاهزاده
آورده محکم را از سر حوب الکه و منتک از بادشاهزاده جدا نموده بزندان فرستادند حکم فرمودند که بادشاهزاده را نیز مقید ساخته نزدیک جلوخانه خیمه مختصر استاده نموده با زنجیر نگاهدارند
بقول منصب ضبط جاگیر و کارخانجات مغضوب ساختند ارهمه تمام از صحبت بدست که کار بادشاهزاده نیز اینجا میرساند صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان که رسم شود بدن و سیه کند جامه
در این ایام که بتنا طالع شقاوت محمود بادشاهزاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال نظر بند بود از قید بر آمد حکم خلاصی او فرموده بعنایات بادشاهانه بدستور سابق مقرر ساخته حکم نمودند که متصدیان

تمام برآوردند قاسم خان برای همراهان مردم ناکی که بقید اسم نوشته برآورده فی نفر نیم پاو از جنس ارزن و جوار با گندم و نخود آغشته که جوش داده میخوردند مور
کرده سوای آن مردم دیگر را مهلک آمده و ندانسته بسیاری بقصد امان جان از گرسنگی خود را بالای دیوار بزیر انداخته پناه به لشکر غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان
و بیوپاریان اشرفی و روپیه بکمر بسته همراه داشتند بدست مرهته که می افتادند شکم آنها را پاره نموده زر شکم میگرفتند و مردم بازار غنیم از جنس غله و شیرینی زیر دیوار کدهی
آورده بقیمت خاطرخواه میفروختند و محصوران از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرو و آورده خرید نموده بالا میکشیدند و قوت رمق میمودند و آخر از دو سه کدهی
با تمام آورده و کثافت و عفونت و قلت آب علاوه کم یابی غله گردید و قاسم خان از رسیدن متعاقب افیون که علاوه غم و غصه گشته بود ودیعت حیات نمود و
شهرت یافت که خود را مسموم ساخت روح الله خان و دیگر سرداران ناچار قرار رجوع صلح و طلب امان جان و قبول الکها وجه جان بها کم کم هندو
سرداران را با یک اسب سواری و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند بعده که دیوان روح الله خان با یکی از دکنیان عمده متعینه فوج نزد سنتا رفته قرار
خلاصی سرداران و تعین مبلغ درمیان آورد سنتا گفت که سوای فیل و اسب و نقد و مالی که همراه هست دو لک هون که سه لک روپیه باشد کم نخواهم گرفت
آن دکنی نمک حرام تهسته در جواب گفت که این چه حرف است بار به منت بگیر بدین مبلغ فقط از روح الله خان برای تو مقرر مینمایم فی الجمله آخر گفت گو
ترتیب هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان مقرر گردید که هر کدام موافق حصه رسید خود تا وقت اظهار احسان امان جان نوشته داده عوض
زر تا وصول یکی از خویشان یا نوکر عمده صاحب اختیار بطریق یرغمال نزد سنتا بگذارند و کسان سنتا با بکار بر سر دروازه که علیحده نشسته سرداران را
با یک اسب سواری و رخت بدن و دیگران را با رختی که قابل شغل بر بدن داشتند گذاشته باقی زر نقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط در آوردند اگر چه از جمله
مبلغ وجه قرار که از یرغمال وقت یافته گرفته زنشکار ملعون بر آمدند خود او نیز چنانچه عنقریب مذکور خواهد در آمد بجزای کردار خود رسید بنصف زر وصول
رسید امداد این حادثه انچه جمله از خزانه بادشاهی که همراه فوج داده بودند و از امیران از جواهر وغیره بتاراج رفت در ان محاربه و محاصره بدست آن کافر بدفرجام
آمد از انجا هشت لک روپیه تجاوز کرده بود بعد عرض این حادثه که بالتمام و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی با اختیار سرداران نبود اما بسبب ملال که بر خاطر بادشاه
راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نمود و هر یکی از ایشان را از خدمات و رتبه مامور و منصوب ساخته روانه نمودند بعد که سنتا از طرف فوج مغلوب بادشاهی فراغ
خاطر حاصل نمود خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امیران ایلغار نموده می آمد باو رسید دو فوج نموده از دو طرف مقابل همت خان
شتافت بتفاوت بیست و نه کروه با فوجی که سنتا با آن فوج بود و همت خان را مقابله افتاد و محاربه عظیم روداد و تردد نمایان از همت خان در آن کارزار بعرصه ظهور آمد
و مرهته بشمار بدار البوار پیوست و بسیاری از همراهان همت خان نیز بدرجه شهادت رسیدند و فوج سنتا رو بهزیمت گذاشته همت خان بطرف فوج دوم رسیدند
و همت خان نیز بتعاقب جهت آنکه سنتا از برق اندازان حکم انداز بسیار در جنگلهای دشوار گذار پناه انجار جا بجا برای سر راه فوج همت خان گذاشته بود و بعضی
از بندوقچیان که در ... شهرت دارند بالای درختها پنهان نشسته بودند همین که سواری همت خان در ان نوع هنجار رسید گلوله تفنگ اجل رسیده او خورد و
بجان نفس کشیدن نداده شهید ساخت و تمام بهیر و فیلان کارخانجات که همراه همت خان بود بدانکه تفرقه شود بدست سنتا افتاد [illegible]
و ... بادشاهزاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه غنیم طرف کهیر رفته بود از اختلاف آب و هوا انحراف مزاج بهم رسانیده آخر منجر باستعفا گردید بعد عرض طلب حضور

شوخی آغاز نمودند که فوجهای کومک هم نتوانند رسید از شنیدن این خبر قاسم خان سراسیمه گشته خواست خود را بکومک سرداران دیگر رساند از هر طرف صدای
دارو گیر بلند گردید و آتش زد تا غروب آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم میکوشیدند با وجود دلاوران تهور پیشه داد جلادت دادند بیشتر بهیر و کارخانجات افواج
بادشاهی به تاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات نمایان بظهور آمد و با آنکه خبر خوردنی برای آدم و چارپا میسر نیامد سرداران بالای
فیل و سپاه تمام شب جلو اسپان بدست گرفته از ملاحظه شب خون و پای دادن بهادری روز رسانیدند همینکه خاور ملک تا سر از دریچه مشرق بر آورد فوجهای
مرهته از اطراف شوخی آغاز نمودند و محاربه صعب رو داد و درین جنگ میرزا حسن با جمعی از مردم نامی و جماعه کثیر از مردم غیر مشهور بدرجه شهادت رسیدند چنانچه
لاش های میرزا حسن و غیره چند نفر عمده راه هرچند جستند از غلبه شوخی بدست نیامد و خداداد پسر محمد مراد خان زخم برداشته با وجود چند روز مفقود الاثر گردید
همچنان تا سه روز فوج بادشاهی غلوت محصور بوده با وجود غلبه مرهته بدفع شر کفار میکوشید تا آنکه عرصه بر سرداران تنگ دیده بقصد پناه گرفتن بگدهی
تعلقه فوجداری قاسم خان جنگ کنان که اطراف مرهته قلعه وار فرو گرفته بودند روانه شده آخر روز بحصار گدهی مذکور رسیدند چون زمین سه فرسخ
بوی خوردنی مشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آذوقه برای زمینداران اندرون گدهی کاه و دانه رسید که بر مردم لشکر بادشاهی تنگ گردید همچنان
سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدهی بسر برده نوعی پاس داشته در دفع حملهای غنیم لئیم روز آخر و شب را بصبح میرسانیدند و گاو و شتر و اسپ تاخت مرهته میرفت
و چون از غلبه شوخی و لشکر دروازه گدهی بسته بود غله و سکنه آن حصار غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده [illegible] دو روپیه آثار بدست [illegible] می آمد
منفرد چند روز چهارم و پنجم [illegible] غنیم خبر رسید که همت خان بهادر پسر خانجهان بهادر که در تهور و علم شهرت بر افراخته بود از حضور بنام او نیز حکم کومک
و استیصال مقهوران صادر شده بود [illegible] از ضعف فوج بیشتر با سرداران بزم آزما مقابل محصوران فوج بادشاهی گذاشته
خود بقصد مقابله و سد راه همت خان گردیدن شتافت چون [illegible] باد خبر رساندند که همت خان مقابل فوج دیگر رام راجا پرداخته از بندوبست اطراف
خاطر جمعی حاصل کرده جاسوسان بطی السیر گذاشته مراجعت نمود درین ما بین فرصت چون عرصه بر سرداران بادشاهی تنگ گردید قاسم خان و روح الله
خان و صف شکن خان که نزدیک هم فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گدهی در آمدن نمودند بی آنکه به محمد مراد خان و دیگر همراهان که همه حال
آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا بشروع نوشتن کل کارخانجات که از تاخت غنیم باقی با خود داشتند بتهمت سبکبار گردیدن بقصد جنگ نمودند
و اول شب قاسم خان به بهانه گشت بر آمده از آنکه از راه دروازه بجهت اهل شدن مصلحت نبود و از دام و غلوی پای نبود بمدد ریسمان شتر کمندها بالای
دیوار بر آمده خود را اندرون حصار رسانیدند بعد روح الله خان و صف شکن خان براه دروازه به چقلش تمام مع [illegible] عام و اهل گدهی شدند بعد از آن
محمد مراد خان و دیگر همراهان خبر یافته بتصدیع تمام خود را رسانیدند صف شکن خان به محمد مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رسانیدم سلطان
حسین خواهرزاده محمد مراد خان که در عهد خلد منزل خطاب [illegible] یافته در عالم واسوختگی بر آشفته گفت تف بر این صف مردانه آمدن شما که
بران فخر مینمائید و همه همراهان طعن بسیار بر نموده القصه یک ماه در ان چهار دیواری محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران تنگ میگردید و کار بجائی
رسید که چارپای سواری و بار برداری بسیار که کار آنها نیز بهلاک رسیده بود نموده میخوردند از جمله غله که از انبار خانه و چاهای گدهی با اغتنام و تجسس

رفته نوکر و مصالح جهاز قطاع الطریقی نمانده اند و مردم بادشاه شما از عهده آنها بر نمی آیند و تهمت آن بما می بندند در جواب تبسم کنان گفتم آنچه از
تعریف حاضر جوابی و دانائی شما می شنیدم مشاهده کردم آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلا فکر بدیهه برین تمهید معقول جواب دادید اما بخاطر باید
که بادشاهان بهره روتی بیجاپور و حیدرآباد و سیوای ناکار از دست عالمگیر بادشاه نجات نیافتند بنا بر جزیره بمبئی معلوم و گفتم سکه روپیه دون شما بچه چگونه
اظهار سرکشی است در جواب گفت هر سال مبلغ کلی از منافع مال تجارت ما را بملک خود باید فرستاد و سکه بادشاه هندوستان را نقصان میدارند
دیگر در روپیه سکه هند قلب و غش دارند بسیار می آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مناقشه بمیان می آید بنابران نشان اسم خود بران زده در تعلقه
خود رایج میسازیم دیگر از مقوله کلمه و کلام بسیار بمیان آمد که باره بر خاطر او نگرانی نمود اما النظر بر پاس خاطر عبدالرزاق خان عهد و قرار امان برخود
هموار نموده وقت رخصت تکلیف تواضع ضیافتی که بمیان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال بابی بمیان
نباید بعطر و پان اکتفا نموده خلاصی خود را از آن بلیه غنیمت دانستم محصول تمام جزیره بمبئی که بیشتر آن نوفل و نارجیل است بدو سه لک روپیه میرسد
و بسبب لک روپیه مایه تجارت آن بدکیش نمیرسد باقی هر روز تا پیدا انگریزان زن و تاراج نمودن جهاز راه کعبة الله هست که یک سال دو
سال درمیان دست اندازی مینمایند و وقت رفتن جهازات به مخه و جده که برای جنس و مال هندوستان میرود کار بجهازات ندارند اما وقت آمدن
که زر نقد سفید و ابراهیمی ریال در جهاز می آید و در آنجا سوی نموده جهازی که زیاده مالیت دار دبران تاخت مینمایند اگرچه غنیم مرهته که قلعه کهندیری
قلابه و کاسه کتوره در دریا مقابل قلعه جزیره متعلقه حبشی ما احداث کرده و کشتی های جنگی اطراف قلعه رسیده زر را نده و گشت نموده وقت قابو
دست اندازی مینمایند و همچنان از قوم سنگنه که بدواریس زبان زد هست از مفسدان سورت متعلقه صوبه احمدآباد مشهور اند بر جهازات محرز که از بندر عباسی
و مسقط آید گاه گاه شوخی بظهور می آید اما جرأت مقابله و دست اندازی بجهازات کلان راه بیت الله ندارند و انگریز بدنامی خود بر همان تکیه ثابت
مینمایند دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان خانه زاد خان مخاطب بروح الله خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای نامی است که بسبب عدم
دستگیر سنتای کم بهره نا بکار گردیدند تفصیل این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه میدهد چون اخبار تاخت و تاراج سنتا پی هم
بعرض میرسید روح الله خان را با صف شکن خان خوافی و محمد مراد خان بخشی بادشاهزاده کامبخش مع فوج بادشاهزاده و میرزا حسن عم زاده
مختار خان و دیگر امرای دکن با طومار فوج بیست و پنج هزار سوار که پنج شش هزار سوار موجودی آنقدر باشد برای تنبیه آن کافر بدنهاد مرخص نموده
فرمودند که باتفاق قاسم خان فوجدار ضلع نندیری که سنتا در همان نواح آواره بود در استیصال آن بدمآل کوشند بعد که امرای نامی بقاسم
خان که فوج جنگی شایسته و توپخانه آراسته داشت پیوستند سنتا ملعون از شنیدن این خبر از مسافت دور باستقبال شتافت روزی که قاسم خان
بقصد مقابله غنیم باهتمام فوج بر دو جهته پیشخانه را پیشتر روانه ساخته خود بطریق هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران با آراستگی تمام می آمد
هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یکدسته فوج غنیم بر سر پیشخانه رسیده آنچه توانستند تاراج نمودند و خیمهای پیشکش را آتش زدند و قریب دوازده هزار
سوار بر سر هیمر فوج روح الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج بادشاهی تنگ آوردند و هفت هشت هزار سوار مابین قاسم خان و روح الله خان حایل گشته

بنام انگریز میگویند که انگریزان بعد از مقید افتادن گماشته‌ها هر جا که نام مضطلبید پادشاهی بر روی دریا یا کنار دریا می‌شنیدند دست و میر کشیده برده عوض گماشته‌های
خود قید می‌نمودند و مقدمه بطول انجامید و ران گرمی هنگامه مجرا و اوراق را با انگریز منبئی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد چون در همان ایام قریب دو لک روپیه نقد و جنس از زر
احشام و خرید و ذخیره پادشاهی عبدالرزاق خان لاری فوجدار لاهری بندر سورت که کنار دریا از تعلقه فرنگ و انگریز بر اهری برده بعد رسیدن نزدیک بحد منبئی در
تعلقه فرنگ رسید موجب نوشته عبدالرزاق خان بانتظار بدرقه سیدی یاقوت خان ده دوازده روز مکث نمود از آنکه میان عبدالرزاق خان و انگریز رابطه محبت
قدیم با حیدرآباد بود و عبدالرزاق خان برای مدد بدرقه بار نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد هر چند که کپتان
فرنگ انگریزان و مردم همراه بنده راضی رفتن نزد آن کافر معاون مبلغ مال نمی‌شدند و صلاح نمی‌دادند بنده توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و از برادر دیوان او پرسید بعد
ملاقات انگریز و تقریب بی‌استغنا مقدمه که در میان آمده بود گفت شنیده‌اید موافق مزاج کوئی جواب بدهیم یا براستی سوال و جواب نمایم وکیل انگریز که در اصلاح
و نصیحت آن شقی ساعی بود چنان مصلحت داد که بخاطر جمعی از روی نصایح پیش آمده بجز راستی کلمه و کلام نمایند بعد که این عاجز داخل قلعه شد رسته هر دو طرف
بیشتر دوازده چهارده ساله مقطع بندوق‌های بی‌تکلف بر دوش قطار بر قطار ایستاده کرده بودند چند قدم که پیشتر رفت جوانان خط آغاز مطبوع ملبس فاخر
بابند و قطار بی‌تکلف هر دو طرف بنظر در آمدند بار که گامی چند طی نمود انگریزهای ریش‌دار هم بهمان ساز و لباس ایستاده بودند بعد از آن ریش‌داران
جوان یکسان زینت لباس آراسته صف بسته در نظر جلوه دادند از آنکه گذشتم انگریزهای ریش سفید زربفت پوش بندوق بدوش دو رسته بکمال آراستگی بنظر
آمدند بعد از آنکه بوستان سال خورده ریش رسیده مقطع که کنار کلاه نیماروارید گرفته بودند بهمان دستور هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشیمن او
بود ایستاده یافتم بعد از آن جایی که خود او بر کرسی نشسته بود روبرو رسیدم باظهار خوشوقتی رسم سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه نموده متصل خود
بر کرسی اشاره بنشستن فرمود و بعد احوال‌پرسی سوال و جواب راست و درست و تلخ و شیرین تر لباس اظهار اخلاص و محبت عبدالرزاق خان بمیان
آمد از الحمد لله که ابتدا سبب قید نمودن گماشته‌های خود استفسار نمود در جواب آنگاه خدا و رسول را حافظ خود دانسته گفتم هر چند این فعل
شنیع دور از طریقه اهل خرد که از مردم شما سر زده شما بر خود نمی‌گیرید اما این سوال بدان می‌ماند که با وجود شعاع آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد کسی از
اصل آتش استفسار نماید که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنها که با ما عناد دارند تهمت دیگران بر ما می‌گذارند بر شما از کجا یقین شد که این بد از مردم
ما بظهور آمده وجه و دلیل معقول تحقیق شما چیست گفتم از آنکه در آن جهاز جمعی از آشنای مال‌دار دو سه نفر فقیر فارغ از آلایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها
شنیدم که وقت تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعی که بلباس و صورت انگریز بودند بر دست و بدن آنها نشان زخم و داغ آن پیدا بود و بزبان خود می‌گفتند که
این غنیمت در روز محاصره سیدی یاقوت خان بکار رسید و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر که رفیق آنها بود و زبان هندی و فارسی می‌دانست ترجمه
آن خاطر نشان مایان می‌نمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید بقهقهه خندیده آمده گفت راست است این‌ها چنان گفته باشند اما آنها جمعی از انگریز اند
که در ایام محاصره یاقوت خان زخم برداشته بقید یاقوت خان در آمدند و بعضی خود از نزد ما جدا شده بدان حبشی پیوسته مسلمان شدند چند گاه نزد یاقوت خان
مانده باز از نزد او فرار نموده روی آن بندر آوردند که نزد ما بیایند الحال چند دنبال ما که شکسته شوریده نیز گویند و بر روی دریا دست اندازی جهاز بندر می‌نمایند

ملازمت باری به کلمات نصیحت آمیز مجلبه للملک گفته از کرم توجهی بظهور آورده حکم خلاصی بادشاهزاده نمودند از سوانح بهکر بعرض رسید که شیخ جهان نو جلد
برای تنبیه جماعهٔ مفسدان منسوب بقوم لتی که در لباس فقیری سر نشو و نش برداشته بودند آمده بود آنجماعه بطریق شبخون غافل بر سر او رسیده تاخت آوردند
و راه فرار اطراف بستند شیخ جهان بعد تردد نمایان با قریب دو هزار کس کشته گردید واحدی جان بر نگشت سانح حقیقت فساد انگریز بر روی دریا و هم
نمودن سیدی یاقوت خان و بعد نزدیک رسیدن کار بتسخیر قلعهٔ مبئی بموجب حکم برخاسته آمدن زبان خامه داده در بین سال جهاز بادشاهی مسمی به گنج سوائی
که کلان‌تر از هر جهاز در بندر سورت بود و اسنوه بیت الله هر سال میرفت مبلغ پنجاه و دو لک روپیه نقد سرخ و ریال که بعد فروخت جنس هندوستان در مخه
و جده به بندر سورت می‌آوردند و محمد ابراهیم نام ناخدای جهاز که خود را از جوانان بهادر پیشه میگرفت چنگلهای آهنی ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله
با جهاز غنیم بهمین چنگلها زند و بشکه خواهد نمود هشتاد توپ و چهار صد بندوق در آن جهاز سوای آلات دیگر جنگ موجود بود و همینکه هشت نه روز راه
به بندر سورت مانده جهاز رسید جهاز انگریز که سیوم حصه جهاز گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا گردید بعد که بمسافت گوله رس نزدیک رسید
توپ اول دفعه که از جهاز بادشاهی آتش دادند از شامت بدم جهاز توپ ترقید و از ضرب صدمه پارچه آهنی که از او جدا شده چهار نفر ضایع و تلف گشتند
و در همان اثنا گوله جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج سوائی که باصطلاح دریانوردان دول جهاز نامند و مدار سلامتی جهاز بر آنست رسیده معیوب ساخت
و مردم جهاز انگریز اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز خود را بجهاز بادشاهی رسانده شروع بجنگ شمشیر و خود را اندرون جهاز انداختن نمودند
با وجود آنکه نصرانی در جنگ شمشیر چندان جرات ندارند و آنقدر مصالح و آلات کارزار در جهاز بادشاهی بود که اگر ناخدا استقامت میورزید از
عهده دفع شر آنها بر می‌آمدند به مجرد غلبه جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز میباشد گریخته در ته خانه جهاز گریخت و آن کنیزان
ترکی که در مخه خریده سریت خود نموده بود در این هنگامه جبراً بر سر آنها شمشیر بسته داده ترغیب جنگ نموده بدست نصرانی اسیر افتادند و تمام
جهاز را متصرف شدند و آنچه زر نقد سرخ و سفید در جهاز بود برآورده با اسیر بار جهاز خود بردند بعد که جهاز آنها شکستی نمود جهاز از کنار خشکی
نزدیک تعلقه خود آورده قریب یک هفته در جستجوی مال و برهنه نمودن مردم و بی ناموسی مستورات پیر و جوان کوشیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی
زنهای باغیرت قابو یافته برای پاس عصمت خود را در آب انداختند و چندی بکارد و خنجر در هلاک خود کوشیدند بعد که حقیقت از روی وقایع بعرض بادشاه رسید
سوانح نگار بندر سورت روپیه سکه انگریز که زمینی با سم ناپاک بادشاه خود میزنند همراه اوراد سوانح مصحوب ارسال داشت حکم گرفتن کاشتهای انگریز
در بندر سورت که تجارت مینمایند و فکر تسخیر قلعه مبئی بنام اعتماد خان متصدی بندر سورت و سیدی یاقوت خان رسید مقدمه این فساد و استیلا کشید از آنکه انگریز
بدنامی این جرات اصلا بر خود نمیگرفت و یاقوت خان بسبب رسیدن حقیقت سابق آزرده خاطر میداشت نسبت سابق زیاده در تعمیر برج و باره و بند
ساختن راه‌های شوارگذار کوشیده راه تردد بکلی مسدود ساخته بود و اعتماد خان که نظر بر بند و بست و استحکام قلعهٔ مبئی میدید نسبت دفع این فساد علاج بدتر
در گاو شور و شورش کوبا کله بوستان نمایند سلوی باده فساد که مبلغ کلی نقصان محصول بندر خواهد شد و خود را از کفایت شعاران واقعی بادشاهی
میگرفت نمیخواست که یک روپیه از محصول بادشاهی تلف شود هر چند بحسب ظاهر کاشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن تدبیر دفع گفتگوی بدنامی

سرانجام توپخانه و همه ذخیره ماکولات و اسباب جنگ آماده داشت تمام اطراف آن را محاصره نمودن متعذر بود اما تقدیر قدر به ترتیب و تقسیم مورچال پرداخته شروع به کندن
نقب و بستن دمدمه و نشستن مورچال نمودند و بهادران کارطلب و دلاوران جان باز خواستند جوهر مردی و سعی خود را به عرصه ظهور آرند و کفار قلعه‌نشین به دستور
قلعه‌داران آزموده کار به بند و بست برج و باره پرداخته به استغنای تمام که بنا بر اصلا از آمدن فوج و از رسیدن رسد قلعه بدان بنا راه نیافته گاه گاه یک دو نوبت می‌دادند
و زمینداران اطراف و نزدیک و فوج مرهته از هر طرف متواتر گشته بر سرکوبی و یمین و یسار لشکر ریخته شوخی‌ها می‌نمودند و مانع رسیدن رسد غله گردیدند و بعضی اوقات
غافل بر سر مورچال ریخته دست برد نمایان به روی کار می‌آوردند و زلزله تمام در فوج انداخته تخته مورچال را ضایع و باطل می‌ساختند چون مفصل ذکر رسوائی که به انجام
از ترددات فوج بادشاهی و مقهوران به ظهور آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست حاصل سخن آنکه بعد که ایام محاصره به تمادی کشید و مردم بسیار به درجه شهادت
رسیدند هر چند که غلبه فوج کومکی کفار روز به روز زیاد می‌گردید ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر سرداران بنگان قلعه‌کشا [illegible] می‌کوشیدند که کار بر محصوران
تنگ آورند اما از آنکه زمام اختیار فوج و کارفرمائی امور ملکی و مالی و بند و بست و الصلح بدست جمله الملک و نصرت جنگ بود و بر خاطر بادشاهزاده محمد کام‌بخش
گرانی می‌نمود و از بعضی اطوار و کارهای بادشاهزاده که لازم ملزوم ایام شباب است جمله الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت به بادشاهزاده به زبان
می‌آوردند و بمعنی باعث رنجش خاطر محمد کام‌بخش می‌گردید خصوص که بادشاهزاده رسیدن آن بود که تسخیر قلعه بنام و به خصوص نوشته شود و سرداران به صلاح اختیار طرف خود
سعی در آن نمودند روز به روز زیاده فساد و عناد و ماده می‌گردید خبر که به مقهوران رسید به حقیقت کار اطلاع یافته پیغام و رسل و رسایل شعله افروزی با بادشاهزاده
آورده علاوه آشوب به علم زدن فوج [illegible] در ضمن خبر آمد آمد سنتای ناپکار به مرتبه اشتهار یافت و افواج مقهوران اطراف لشکر بادشاهی به آثار اخبار
فرو گرفتند که بند و رسیدن احکام و گزیدن راه جز کار و فاصله از حضور متعذر و بند گردیده از بادشاهزاده جمله الملک با بادشاهزاده خبر رسید و نه بادشاهزاده را حقیقت و
خبر سلامتی حضور اطلاع حاصل میشد و بنا بر اینها توهم از وای جهان آشوب مشتمل بر طلب بادشاهزاده از نزد مقهوران به هم رسید و سواس این امر به مرتبه در دل
بادشاهزاده راه یافت که نظر بر عناد جمله الملک رسیدن خبر حضور خواست خود را به تعلیم مقهوران رساند جمله الملک و نصرت جنگ اطلاع یافته به تجهیز
خود را رسانده اطراف خیمه محمد کام‌بخش را فرو گرفتند و غافل بر سر بادشاهزاده رسیده دستگیر ساختند درین حالت که ماده فساد و آشوب لشکر بادشاهی تمام
گردیده بود سنتای ناپکار با بیست و پنجهزار سوار یکه تاز جنگی رسیده اطراف فوج را چنان فرو گرفت که تزلزل عظیم در دل‌ها و در لشکر انداخت و عرصه کارزار
به مرتبه بر سرداران تنگ آورد که هر دو سردار صاحب مدار مصلحت کار درین دانستند که به هر رای که کار خانجات سنگین را به دم تاراج سنتا داده خود را به تا جای قلب رسانند
و بقول مشهور به تقاضای وقت با هم ساخته پیغام مصالحه بدین شرط میان آمد که سنتا مجال لشکر و سرداران و آنچه در اضطراب ماخوذ تواند برداشته برآمده
تاراج باقی بهره و اسباب که در بنگاه یابند اکتفا نمایند و هر دو سردار چند کروه مصلحت جنگ کنان خود را به کنار و پناه کوهی کشیدند و [illegible] از آن کار غنیمت دانسته
و بعد دفع سنتا باز به محاصره پرداخته در عرصه چند روز که کار بر محصوران تنگ گردید و بروایتی مبلغی به بهار رسید قلعه را خالی نموده راه فرار اختیار نمودند بعد از آنکه
خبر دستگیر ساختن بادشاهزاده به حضرت خلد مکان رسید اگرچه به حسب ظاهر نظر بر تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید چه از آن هر دو سردار به ظهور آمد
مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام راه یافت و بادشاهزاده را با هر دو سردار طلب حضور فرمودند تا رسیدن به حضور بادشاهزاده [illegible] و قید بود بعد

ملازمت

تو ملازمان جاری بسازند و در ترددِ برزنی به باب حاجت بسته گردید و چنینان بحضور آمده بصورت طلسم ایستاده میشدند جمعی که از سالها امیدوار نوکری
گشته فکرهای فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه نوحه و شکوه مایوسی از نوکری در میان بود در ضمن این زبانی هر کار بعرض رسید که فوجهای رام راجا بجاهای
تاخت ملک و تسخیر قلعه جات که بتصرف بندهای پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعه پرناله که از قلعه های مملکت اقاع نامی و مشهور طوایع بیاپور است
و به تردد و سعی زیاد قلعه کشایان بتسخیر درآمده بود به اندک تردد بتصرف مخذولان رام راجا رفت و قلعه دار پادشاهی بعده که کار از دست رفته بود خبر یافته دست و پای
لاحاصل زده زخمی گشته دستگیر گردید و نیز معروض گردید که رام راجا قصد دارد که خود را به اعانت مرزبان جنجی برساند و گردآوری فوج خود بی اندازه از شنیدن
این خبر نهایت غبار ملال بر خاطر عاطر پادشاه روز داد دوباره به مراقبه بحر فکر و رفته تعویذ به بهرمندخان میر بخشی فرمودند که بر پرناله رفته بجا آورد رفت الحال انتقام
تعکر تلافی آن باید بر جهت و خواستند که بهرمندخان را با فوج شایسته مرخص سازند چنانچه طومار فوج بندی تیار رسید و تعین سرداران بسیجانه بهره مند خان
برآمد باز خبر رسید که شاهزاده معزالدین خود را به پای قلعه پرناله رسانده محاصره بر جهت لهذا ابای مصلحت بر آن قرار یافت که خود بدولت به برهم پوری
تشریف برده از آنجا افواج برای تنبیه اشقیا تعین نمایند و به تسلی بخشیان برجهت برای کوچ راندن مثل به دستور سابق حکم فرمودند و شب تاکامی ربات
غرض بصبح امید مبدل گردید [illegible] درین سال ایست سلخ اقبال طرف برهم پوری
برافراشته شد بعد که ویرانه آنسرزمین از نزول اقدم پادشاه کشورگیر رونق آبادی پذیرفت حکم جهادی فرمودند حکم شد که برهم پوری را اسلام پوری
منوشته باشند و امرا به ساختن [illegible] انداختن جهیز شروع نمودند قاضی شیخ الاسلام چنانچه مکذار رش آمده رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن
بحرمین الشریفین و ادای حج و رساندن فیض به سادات و دیگر سکنه آنجا و ساختن مکانها خیر جاری ارجاع بعد که خبر رسید او به بندر
مبارک سورت بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند اگرچه قاضی شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را
بحضور رسانده و پادشاه توجه و عنایات زیاده نسبت بحال قاضی بعمل آورده مکرر عطر و دیگر خوشبوئی بدست مبارک جامه شیخ الاسلام مالیده تکلیف
باز قبول نمودن منصب مع اضافه خدمت سابق صدارت و هر خدمتی که خواهد بمیان آورند آن بر دحق از قبول ابا نموده بعد مکرر فرمودن پادشاه
ناچار گشته بتقاضای مصلحت و دفع الوقت التماس نمود که امیدوارم که فی الحال رخصت وطن یابم که به احمدآباد رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه
در آنجا از عیال و اطفال بسر برده رعایت صله رحم نسبت بحقی وابسته های بی بضاعت بجا آرم بعد هر گاه یاد فرمایند خود را بر کاب خواهم رساند
برای تسخیر قلعه پرناله و پهکنه و دیگر قلعه جات آنجا فوج تعین فرمودند و حکم بنام شاهزاده معزالدین و فیروزجنگ که بموجب فرموده حضور در
جهاد کدیه جهادی نموده بودند صادر گردید که نگاه در آنجا گذاشته جریده خود را به تنبیه اشقیا رسانده قلعه جات آن ضلع را تسخیر در آرند اگرچه
بعد دستگیر و استیصال سنبها جهنمی بسیاری از سرداران نامی مرهته از طرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید و انتشار یافته اطراف
افواج پادشاهی علم شهرت برافراشته آغاز شوخی و دست اندازی نموده کارهای بست بسته نمودند که به تفصیل آن قلم را رنجه داشتن از
سررشته سخن دور افتادن است مانند آنجه از سنتای گهورپره و دهناجادو که از سرداران نامی صاحب پانزده هزار سوار جرار جنگی موجود می بودند

سبب اهتمام میرزکان زیاده از دو جلودار باریافتند و برای فتراک اسپ علیحده جلودار نبود در حالتی که بادشاهزاده رنگ و باخته خود را در عین تهلکه
دام بلا دید مختار خان حکم رسانید که هر سه را فرود آمده بیایند بادشاهزاده زیاده متوهم گردید مختار خان تسلی پرداخته با خود برد بعد ملازمت و تقدیم آداب قدم بوس
که سه بار طواف بادشاه نموده نذر و نثار گذرانید حضرت خلدمکان از روی لطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیدند و دست بادشاهزاده
داده حکم برخاستن نموده با خود همراه به تسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند و با اظهار کرم و نوازش تمام استفسار احوال نمودند از آنکه شهرت یافته بود
بادشاهزاده زیر جامه زره پوشیده بالا ارکجه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت فرمودند بند جامه وا نماید و به دست مبارک ارکجه مالیدند بعده شمشیر خاصه که بخشش
میکردند اشنید از غلاف برآورده تعریف آن که از عهد فردوس مکانی بمانده نموده به دست بادشاهزاده دادند و دست بادشاهزاده از زمین گرفته و بعد تقدیم آداب
شمشیر را ملاحظه نموده خواستند از مسجد متعدد بزرگوار برگذارند از روی عنایت به بادشاهزاده مرحمت فرمودند و چند کلمه وعظ و نصیحت آمیز مشتمل بر اسرار
آنکه شما را گرفته خلاص نمودیم و خبر به ایشان نمی رسید باشند و همه بیگمات بی معموم خواهند بود و در رخصت شوید بر زبان آورده خلعت و جواهر داده
رخصت فرمودند گویند تا رسید خبر مرخص ساختن بادشاهزاده جانی بیگم صاحب محل [illegible] اعظم شاه و دیگر بیگمان و خدمه محل با [illegible] گشته بگریه و زاری
پرداخته بودند بعد رسیدن خبر نجات از آن بلیه رنگ رفته همه آمد هرگاه فرمان بنام بادشاهزاده صادر میشد و از نوشته و کتابت مضمون اطلاع می یافت
وقت سوار شدن به استقبال آن بر مضمون اطلاع یافته چنان متغیر از خاطر میگردید که رنگ چهره او بجا نمی ماند چون به سبب اشتهار و استقلال زیاد علی
که داروغه داک بود بیگمان او بابت و استغنا خدمات مرجوعه را سرانجام میداد سوانح نگاران بلاد و قصبه سر رشته استقلال و اعتبار بهم رسانده بودند که
فی الحقیقت شریک خاص صوبه داران و فوجداران گردیدند در ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را علت وقوع تقصیری تغیر نموده بودند سیادت
و فضیلت پناه سید سعدالله که از جمله فضلای متبحر و منزویان و خرقه پوشان مشهور هفت اقلیم گشته بود دو نوشته او نزد بادشاه اثر تمام می بخشید در
جواب او همیشه فرمان به دستخط خاص با عزاز تمام صادر میفرمودند و سید نوشتن سفارش از باب حاجت جرأت یا نموده در باب بحالی دیدن محمد باقر
یکی از حکیمان دارالشفا که غزل او نیز بمیان آمده بود در حضور معروض داشت بعد عرض هر چند خدمت هر دو را به موجب نوشته سید بحال نمودند اما در جواب خلاف
هر بار که به دستخط خاص فرمان میرفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد که اگرچه به موجب نوشته آن سیادت پناه خدمت هر دو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیر اید
باید که در باره علما و فقرا سفارش نوشته باشند در باره این مردم که پیشه ظلم اختیار نموده اند نوشتن به نسبت احوال آن سیادت پناه دارد هر چند که در کار
بادشاهی ساعی و متدین باشند در قبول خدمت بر نفس خود ظالم اند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما ظاهر شد
چون به سبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانه اندوخته تیموریه به صرف در آمده بود و قلت یافت بیاقی و بیباری ارباب طلب از حد گذشت و در ایامی که روح الله خان
مرحوم در گذراندن مثل نوملازمان جرأت زیاد از اندازه حد بکار می برد دو سه دفعه به زبان نصیحت آمیز منع فرمودند فایده نبخشید تا آنکه
روزی از روی بدماغی و اعتراض تمام هر دو بخشی را خصوص مخلص خان را مخاطب به عتاب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم نوکر در کار نداریم و حاجت نباشد
نمی فهمید و حکم اقامی نشنوید والقصه زجر نمودند که هر دو بخشی آزرده خاطر گشته بخانه آمدند و به منشیان گفتند که مردم را جواب دهند و سند و اسناد

نیکوان رفتند و سنت‌ها ماند ظالمان رفتند و لعنت‌ها ماند باقی سختی‌های او که باعث قید و بی‌آبرو کردن پادشاهزاده کامبخش گردید بر محل خود ذکر خواهد در آمد
چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کدخدا نموده بودند دختر کلان را هرچند خواستند بکسی منصوب سازند قبول ننموده پیغام نمود که اگر پادشاه مرا در خدمت خویش
برای آن صورت رسانند رحم محرم شرعی سازد فخر خود دانم والا از باقی لذات دنیوی اجتناب دارم لهذا یومیه برای او مقرر کرده با احترام تمام نزد
پدر او نگاهداشتند و یک دختر در عقد سکندر بیجاپوری در آورده با او در حبس همدم ساختند و دختر دیگر به عنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر
یکی از فرزندان سلسله نقشبندیه منسوب نمودند که خلاف عنایت خاطر ابوالحسن بظهور آمد روح الله خان میر بخشی که از امرای مزاج گرفته موروثی گفته میشد و
بمزاج پادشاه آشنا شده بود و در برآمد کار خلق میکوشید ودیعت حیات شد تاریخ وفات او روح در تن ملک نماند یافتند بهره‌مند خان را که تن بخشی
بود و نیابت وزارت ضمیمه آن نموده میر بخشی نمودند مخلص خان را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان بخدمت عرض مکرر
گردید درین سال بسبب شهرت خبر خلاصی پادشاهزاده محمد معظم اختیار فساد افواهی مختلف از اراده باطل پادشاهزاده محمد اعظم شاه بر زبانها جاری گردید
بود و بتقاضای مصلحت پادشاهزاده را از بنگاه بر برای بعضی ظرف الکیه که به دو پادشاهی به سر راه واقع بود مامور فرمودند بعد که محمد اعظم شاه بکمال
آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید از آنکه هیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر اراده فاسد پادشاهزاده زبان زد گردیده بود و هم کلمات
از طرف محمد اعظم شاه کلمات درشت افزا بگوش مقربان پادشاه میرسید از طرف پادشاه نیز کلمات لغو در لشکر پادشاهزاده انتشار یافته بود با پادشاهزاده
عرضداشت نمود که اگرچه آرزوی ... دولت قدم بوسی زیاده از آنست که بعرض آن پردازد اما از آنکه موافق حکم زود در خدمت مامور باید رسید و
سواس دارد که در صورت داخل لشکر گردیدن مردم همراه خانه زاد مبادا جابجا بخیمه‌های خویشان و آشنایان رفته لشکر اقامت اندازند در بر آمدن
نگاهداشتن فرزند باز هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید در جواب ارشاد شد که فرزند نوازی بیان جدا در شد که ما هم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبه‌ای داریم
اما چون داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ما جریده تنها برای آن سعادت اطوار نیز با چهار پنجصد سوار دهر دو فرزند کامگار
جریده آمده ملازمت نمایند همان وقت رخصت خواهد نمود و حکم شد که خیمه مختصر شکار بیرون برده در زمین بست که از لشکر نمود نماید نصب نمایند خفیه به بخشیان
دارد و غه جلو خاص و توپخانه و گرز برداران خاص چوکی حکم فرمودند که مردم بسیار کم انتخابی تهور پیشه مسلح همراه بگیرند و در ظاهر تاکید بلیغ نمودند که مردم
زیاده نیایند و جمعی از قراولان متعینه توپخانه مامور گردیدند که سر راه لشکر پادشاهزاده و چهار طرف و تنها نجان به بند بست دارند که باد از خیمه محال
بحکم داخل شدن لشکر نباشد و میر تزکان را مامور فرمودند که از مردم عام و تماشائی راه نگذارند بعد رسیدن به توپخانه مجدداً حکم بنام پادشاهزاده
صادر شد که جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده با سیصد سوار خود را برساند چند قدم که راه طی نمود یکی از چیله‌های رو شناس پادشاهزاده نعام
رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان به هم حکم میرسید تا آنکه نزدیک بارگاه نارسیده جابجا حکم رسانید که صید که بر سر تیر آورده نیم زخم خورده
خورده و جنگلش مردم زیاد و میدان جلوخانه تنگ واقع شده از نسقچیان جلودار زیاده با خود نیاورده باقی مردم را رخصت نماید حاصل سخن تدبیر قضا توام
عالمگیر چنان موافق افتاد که بعده پادشاهزاده همراه والاجاه و عالی‌تبار نزدیک رسید و بندوق فتیله روشن بقصد شکار تقابل آمده در دست پادشاه بود

که مدت سی سال فرمان روای ایران بود ودیعت حیات نمود و بکلی او سلطان حسین جلوس نمود و بهمه جهت بادشاه دین پرور رعیت پرور بود بحکم نمود که خرابات خانها

و بدعت نامشهور و جات قمارخانه و غنا و دیگر ملاهی و فساد از قلمرو ایران برطرف سازند شاهزاده معز الدین و شاهزاده محمد عظیم پسران بادشاهزاده عالم را از قید

خلاص ساخته سرفراز نمودند که مراتب منصب هر دو بعرض رسانند و خیمه برای آنها نزدیک گلال بار زدن فرمودند و بعد چند روز هر دو برادر را تسلیم بحالی منصب فرموده

همراه شاهزاده معز الدین فوج و توپخانه داده برای تنبیه و تسخیر اطراف کوکن مرخص نمودند و شاهزاده محمد عظیم در حضور نگاهداشته مامور و مقرر ساختند که

از طرف بادشاه دستخط نموده باشد چون حقیقت فساد و سرکشی مرزبانان حبشی جنجیرا و توابع بیجاپور که از سرکشان متمرد و از خزانه معمور بودند فی

الحقیقت آن منصوبان سنبهای مقتول از قدیم متحمله ملک رام راجای بیجانگر گفته میشد و همیشه با فرمان روایان بیجاپور دم مخالفت میزدند بنظر تسخیر که

دو سه قلعه که پیوسته بهم بودند شوخی نمایان از آنها ظهور می‌آمد بعرض رسید بادشاهزاده کامبخش را با اتالیقی جملة الملک اسد خان و همراهی اعتقاد خان

که مخاطب به ذوالفقار خان نصرت جنگ ساخته بودند مرخص نمودند بهرنجا راجا نایب جملة الملک مقرر نمودند عبد الرزاق خان لاری که تا فیروز جنگ چند گاه

نزد خود نگاهداشته متمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار هزاری سه هزار سوار بخدمت فوجداری کوکن جانب بادشاهی که کنار دریای شور متصل کوه تعلقه [illegible]

واقع است مقرر کرده روانه نموده بودند بعد انتقال نظام الملک در حضور نگاهداشته بودند چون عبد الرزاق خان که در قبول نوکری مجبور بود آنکه اراده وطن داشت

در زبان وقت و با اخبار نویسان بکمال سختی سلوک نمود از سوانح حقیقت فوجداری بعرض رسید عبد الرزاق خان اراده رفتن وطن دارد به عبد الرزاق

خان تاکید نموده که زر برداری تعیین فرمودند که او را بحضور آرد و حسب التقاضای زمام بسته براه مفسده ساختند انجه که عبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز بردار

از عدم خرچ و میسر نیامدن بار برداری خیمه و اسباب یادداشته سوخته جریده گشته بطریق ایلغار خود را بحضور رسانید بالاذمت و دعنایات ساخته شد

حواله او نموده و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافه پنجهزاری چهار هزار سوار نموده بخدمت فوجداری بهره مامور فرمودند از ابتدای تسخیر دکن که بتصرف

تیموریه آمد محصول خربزه کرده ولایت ریگ کنار رودخانه مردم عاجز و نادار دمیکارند معاف بود و ادام و دربین تصرف عمال بادشاهی و جاگیرداران

نمی‌آمد و در نسخه تنخواه دیوانیان و سررشته زمینداران داخل نبود در این ایام که محرم خان عرف خواجه یاقوت ناظر و صاحب کل باغات بادشاهی بود

و او حقیقت عدم ضبط محصول فالیزکنار رودخانها اطلاع یافت از راه نهارت تمام بعرض رسانید که محصول خربزه صوبجات دکن که مبلغ نمیشود

رایگان تلف میکردد و نقصان سرکار میشود حکم بنام دیوانیان صوبجات رسید که حاصل آن را ضبط نمایند از بنای این بدعت که هر سال کاران و نامرادان

بی بضاعت هیچ دستگاه از آن بهم میرسانیدند و بعد این حکم احدیها بخدمت علاحده برای ضبط محصول آن از روی جمع بست همه پرگنات تعیین

شدند و دستگاه ظلم تازه برای حکام و عمال بهم رسید بدین وسیله مبلغ برای خود و سرکار میگرفتند بنابرآن جمعی که بدین شغل بارچنان

برای اطفال و عیال بیدا مینمودند دست از کشتکار کشیدند و دیگر بنای بدعت به عاقبتی این گذشت که سابق دروازهای باغ های

بادشاهی که محض برای تفرج و فیض خاص و عام موضوع اند بر روی عالمی مفتوح بود محرم خان از صوبجات باغات صوبجات همیشه مقفل نگاهدارند

و مردم را از سیر تماشای آن محروم ساخت کر جمعی که چند تنگه به نگاهبانهای باغ بدهند و تملق نمایند که در بروی آنها کشاده گردد [illegible] [illegible]

خدمت میکردند از آنکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعه معموره منسوب به کوه عالم نشین آنگروه واقع شده و کپتان مستقل از طرف پرتکال در آنجا
می باشد و چند ده دیهات سیر حاصل ازان گروه اند متعلق سوای آن از چهار ده پانزده کروهی بندر سورت مایل طرف جنوبی تا سرحد قلعه متعلقه انگریز و سرحد
حبشی که کوکن نظام شاهی نامند و پناه کوهای عقب کنات تکلانا و جوارچیان شوار گذار کلنس آباد هفت هشت قلعه خورد و کلان احداث نموده از
آنجمله دو قلعه باسم دمن و بسئی که از سلطان بهادر گجرات بحیله و تزویر اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده اند اگرچه در طول آنجا ده
کروه در تصرف خود دارند اما در عرض زیاده از یک گروه و دو نیم کروه نیست که پای دامن کوهها را گشت کار میکنند از جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج میکارند
و انجار و ناریل و فوفل بسیار دارند مبلغ کلی محصول برمیدارند و جمع دیهات بنام اشرفی وضع کرده آنها که مراد از نقره قیمتی آنها باشد و سکه فرنگ
میمایند و رایج آنجا سوای اشرفی با دیگر رو پیه مس است باسم بزرگ یک فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروش میشود و حکم پادشاه اصلا در آنجا جاری نیست
و دیهات را وقتیکه خداوند دختر دارد و دختر جا زد ختم میدهند و اختیار کل دیهات اندرون و بیرون خانه زن داری گذارند و زنهای آنها تسلط تمام بر شوهر
دارند و سوای یک زن سریت ملت آنها نمیباشد بعد که حقیقت شنیع اعمال آنها بعرض رسانیدند که کپتان متصل کوکن نظام شاهی که طالع کپتان
کوه میباشد نسبت بکپتان کوه کمتر و واقع شده ابتدا بنام معتبر خان فوجدار کلنس آباد و طوایع آن که از قوم نایته و خویشان ملا احمد بیجاپوری که در عهد
اعلی حضرت گرا و مکذارش آمده بود و در شجاعت و کارطلبی شهرت داشت حکم صادر شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیان در استیصال و اخراج
آن طایفه خسران الضلع کوشش نماید. [illegible] جاج مدد و کومک دیگران نگردیده جمعیت زیاد نگاهداشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده بر دیهات آنها تاخت آورده
غافل یک دو قلعه خورد که مصالح جنگ نداشت تاخت و یورش نموده چون آن جماعه در جنگ میدان عاجز اند و سوای بندوق و شمشیر که بصوبت سنجیده
یراق دیگر ندارند و بستگاه نمیدارند در اول حمله و تاخت شو برآورده بعضی از راه بناه قلعه دمن و بسئی رسانیدند و جمعی از فرنگیها با زن و فرزند
باسیری در آمدند و قلعه را که خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمد و بدبدبه و تزلزل عظیم میان آن قوم روداد و همه دلباخته تا در
دمن و بسئی فراهم آمده به بندوبست برج و باره پرداختند بعد که این خبر بکپتان کوه و متعلقه کوکن عادلشاهیه که خود را بجای صوبه بنگاله و نایب مستقل
پرتکال میکرد رسانیدند که این جماعه خود را صاحب دریا میگیرند و در جنگ جهاز بر روی دریا تردد که از آنها می آید از هیچ قوم دیگر نمی آید عرضداشت در
کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته در آن درج نمودند که ما از طرف شاه نوکری علوفه برای رفع شر روی دریا هستیم با وجودیکه زمین
ناکاره کنار دریا که حکام و زمینداران سابق این مرز و بوم بزرگان ما داده اند آباد کرده خدمت نموده ایم درصورتیکه خلاف مرضی پادشاه گشته
ما را که خانه بدوش ایم و خانه ما و مکان اصلی ما روی دریاست بر جهازات سوار شده بموجب حکم پادشاه خود که برای مقابله و پرخاش نمودن با دشمنان
هندوستان ممنوع ایم به محافظت دریا خواهیم پرداخت از آنکه مبلغ تحف و هدایا برای حواشی صاحب مدار حضور نیز فرستاده بودند مقربان پادشاهی
خاطرنشان نمودند که تا از بندوبست خشکی و قلع ریشه کفار بدکردار بالکل خاطر جمعی حاصل نشود زنبورخانه دریا را نشورانیدن نتوان آورد بنابر
حکم معاف نمودن تفصیل آن جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان بعرض رسید که شاه سلیمان

کمرت

فرستادند پادشاهزاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث حفظ داشت بعد مطالعه دریافت اراده لطف پادشاه برهمان کاغذ زیر بیان
حدیث مرسوله پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حسن ابد می نامیده مگر بر که فرزند را با وجود احترام حفظ کلام الله حسن ابدی میتوانند نمود این
جواب بیاوه متوجه حال پادشاهزاده گردیدند و در منع سهر اتنی و دیگر بعضی سختی که لازم قید شده بود میباشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهم رسانید
از زمان قدیم اسم بعضی بلاد و معمورها و قلعه‌ها که بزبان هندی شهرت دارند و آخر آن به تلفظ حرف ها مثل الف ظاهر میشود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه
بها مینوشتند میرهادی مخاطب به افضل خان که نیابت دار الانشا مامور بود بعرض رسانید که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه در رسم ها نیامده اگرچه الف هم
اصلا در کلمه هندی نیارند و از جمله دوازده سیزده حرف الف و حا و خا و تا و زا و ذال و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و غین و قاف که در کلمه و کلام هندی
بالکل متروک اند و در نوشتن و تلفظ نمی آیند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفی دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرند و در وسط و آخر کلمه اصلا
نمی آید اما از آنکه از جمله دوازده اعراب که برای حروف هندی موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف آنست یکی را باسم کانا نامند که از
برای آخر کلمه وضع کرده اند و آنرا به صورت الف می نویسند و به مخرج الف نیز میخوانند این همان الف است که منشیان فارسی از ابتدای اسلام
هندوستان سهوا بها در فارسی مینوشتند باید به الف نوشته شود بعد عرض شدن پادشاه نکته سنج آمد و درین سال حکم فرمودند که آینده بجای ها
الف مینوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و بگلانا هر که خط هندی و شناسائی دارد لطف این خوبی میتواند نمود مخلص خان را از داروغگی توپخانه
تغیر نموده داروغه عرض مکرر نمودند بعرض رسید که رام راجا نام با زمینهای مفتوحه جمعی که فی الحقیقت [illegible] بعضی [illegible] داران مرهته
او را بجای [illegible] برادر [illegible] برخاسته لشکر زیاد همراه او فراهم آورده به اراده باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه داران و سرداران خود
[illegible] طلا جابجا فرستاده و در استمالت عمده فوجها کوشیده بدستور پدر و برادر جابجا نوکران نامی را برای تاخت و تاراج ملک و تسخیر قلعه جات رخصت نموده
چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی اشاره بحقیقت نصاری کنار دریای شور هند رفته باز زبان قلم [illegible] که مضبوطان پادشاه
بنگاله را که نزدیک [illegible] در وصلا دکنار دریای شور زیاد جا و مکانهای [illegible] قلعه ها ساخته دهات آباد نموده و اکثر امور در کمال جمعیت [illegible] و عدم
تکالیف شاقه با رعایای آباد کرده خود میکوشند و برای مسلمانان بوره علاحده قرار داده مسلمانی را میان آنها بجای قاضی سرگروه مقرر کرده تنقیح معامله
[illegible] نکاح با و [illegible] اند اما رواج بانگ صلوٰة و اطاعت حکم پادشاه در آنجا اصلا نیست و اگر مسافر نامراد در تعلقه آنها وارد میشود هر چند ضرر ندیده
[illegible] سانند اما ادای نماز بلا تشویش نمیتوانند نمود و در دریا خلاف طریقه انگریز بر جهازات دست تعدی دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها موافق دستور
مقرری حاصل نموده باشند و جهاز عرب و مسقط که ما بین هر دو فرقه عداوت قدیم است بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت می آرند از دست آنها نجات ندارد دیگر
در معموریکه جهاز بندر [illegible] مبعوث [illegible] گشته بدست آنها افتد سکان خود میدانند و ظلم عمده آنها اینست که اگر یکی از رعایای تعلقه آن طایفه [illegible]
وفات یابد و از فرزندان نابالغ ماند و [illegible] نوشته باشد مال و اطفال او را بیت المال سرکار پادشاه خود دانسته در جنبه خانه کلیسای که همه جا ساخته اند
[illegible] آنها [illegible] احکام ملت نصرانی تعلیم مینمایند خواه فرزند مسلمان باشد یا برهمن هندو باشند همه خود می آرند و بدستور غلامان [illegible]

خلاف شرع است فروشنده اختیار مال خود دارد به هر نرخ و قیمتی که خواهد بفروشد حکم عالی شرف نفاذ یافت که نرخ از همه جا برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ

به احدی تفویض ننمایند دیگر حکم فرمودند که باد داشت منصب بندهای بادشاهی که بعد از مرتب شدن نزد منصبداران میماند در دفتر بخشیان نگاه دارند و دفتر سررشته

چهره که جدا بود بر همان یادداشت نوشته باشند از آنکه سابق بعد رجوع محاسبه جاگیرداری اکثر طلب کار بر ذمه منصبداران بر می آمد بنابر آن برای

رجوع محاسبه سزاولان تعین می نمودند و منصبداران مبلغ خرج نموده در رجوع محاسبه تنخواه بکار می بردند لهذا که از قلت یا باقی و بسیاری منصبداران

خصوص که مقید و کمی بشمار به منصب های عمده سرافرازی یافتند خانه زادان را چهار سال و پنج سال جاگیر میسر نمی آمد با وجودی که بعد مقرر شدن

دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که بعد تیاری یادداشت تا یافتن جاگیر دعوی طلب ایام مابین ننمایند لهذا که یک بار

جاگیر یافت اگر باقی تغیر جاگیر میان آید نقایتی که باز جاگیر یابد ایام مابین را محاسبه محسوب کرده و در عوض این بدنامی که بنام متصدیان بنا بر عبث آن

بر زبانها انتشار یافت چنان مقرر نمودند که خلاف دستور سابق که بمجرد حصول تصدیق نوملازم را تعیناتی افواج می نمودند تا جاگیر نیابد جای تعینات

مگر باختیار خود تعینات نشود و با وجود مچلکای عدم تقاضای طلب ایام تنخواه نیافتن وقت محاسبه مبلغ کلی طلب منصبدار در سرکار پادشاهی

بر می آمد لهذا هر چند منصبداران برای محاسبه رجوع می نمودند متوفیان چه نزاع باشند انگاشته بکرفتن محاسبه منصبداران نمی پرداختند در صورتی که منصبدار

از جوهر سعی بهم رسانیدن می برد و کیل دستور قابل بعد دویدن هفت هشت ماه و خرج نمودن مبلغ کلی طلب خود ثابت می نمود چهارم حصه آن نیز در وقت تلاش

تمام از سرکار میتوانست گرفت [illegible] همه دستور از میان برخاست [illegible]

[illegible] در اوایل ماه وسط این سال از کورگانو تسکار بور کوچ فرموده رایات ظفر آیات طرف بدری افراشته چند گاه در آنجا توقف و مقام

نموده جانب نکلکه از توابع بیجاپور است و از بیجاپور یک روزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهاونی فرمودند چون ایام نحوست بادشاهزاده محمد

معظم منقضی گردیده و زمان رجوع دولت و اقبال از نیک بختی حضرت خلد مکان بر سر عنایت آمده خواستند که مراتب لطف و توجهات بادشاهزاده

ظاهر و آشکار ساخته رنجهای اراده مافی الضمیر را در یابند و زری قلمدان با ساز ضروری همراه آن مع قلمتراش مرصع یکی از خواجه سرای محرم رای

بادشاهزاده فرستادند از آنکه کارد و حربه خورد و کلان برای محبوسان صاحب غیرت فرستادن خلاف ضابطه است به خواجه سرا فرمودند که اگر

بادشاهزاده بعد وا نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش تامل نماید خواهی گفت که عمداً فرستاده‌اند و اگر با مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نما

بعد که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان گذرانید بادشاهزاده بعد تقدیم ادای تسلیمات قلمدان را وا نمود همینکه قلمتراش بنظر او در آمد دست بآن نرسانده

باشاره گفت که شاید بغلطی آمده باشد بر داشته باز به خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمداً است مبارک گذاشته مرا آگاهی بخشند بعد تجدید

تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد از آنکه خواجه سرا آمده حقیقت بعرض رسانید فرمودند که ما غیرتمند زندان خود را امیدوار نمی‌خواهیم با اندک کم توجهی اعلی حضرت که با خود

ترک منصب نموده چند روز معدود منزوی گردیده بودیم عبارت ملال آن در دل ما بود تا گستاخی تلافی آن از ما نطلبید آمد چند روز دیگر که گذشت روزی جلد

حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم متضمن بر معنی که حافظ کلام الله هر چند سزاوار حبس باشد محبوس نمی‌توان نمود بخط مبارک نوشته نزد بادشاهزاده

برآکنده بودند خبر یافته بالکه قول امان جان و مال درمیان آورده بودند سر راه قلعه دار گرفته بعد متصرف شدن جنیر و نقد و غیره ابوالخیر خان را با تابوسها
او بکمال بیحرمتی گذاشتند و دو باس شکسته در لشکر فیروز جنگ رسیده بآه و ناله ندامت دست افسوس بر هم می سائید بعد عرض نمودند که از منصب
و جاگیر طرف کرده برطرف گردیده ارشاد رفته روانه بیت الله نموده به بندر سورت رسانند بعده که والده ابوالخیر خان بسبب آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت
حقایق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والده ابوالخیر خان و همه وابستهای عبدالعزیز خان نیز از مریدان و معتقدان
عقیدت کیش آن بزرگ بودند خود را با نوشته شیخ عبداللطیف مشتمل بر استدعای عفو تقصیر بسر رسانده عجز و زاری بسیار نمود حکم موقوف داشتن
و جاگیر داده منصب ور گردانیدن ابوالخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندر سورت فرستاد و تا وقتی حکم مذکور رسید ابوالخیر خان بر جهاز سوار شده بود
و لنگر جهاز برداشته بودند فی الجمله بادشاه از اکلوج کوچ فرموده رایت توجه به طرف کوره کانو و نسکار بور و توابع سمت تونا برافراشتند بعده که در آن
سواد زمین چند گاه مضرب خیام گردید روزی وقت دیوان بر سر اهتمام که سهراب خان میر تزک منفو بر سر یکی از مردم آبدار طلب توپخانه چوب رسید چند نفر
بیش قرار توپخانه که حاضر بودند بحمایت او به شوخی تمام پیش آمده هجوم آورده بسهراب خان خفت رسانند صلابت خان که میر تزک اول بود خواست
به تادیب آنها پردازد قضیه منعکس شده و هنگامه فساد عظیم برپا گردید و مطلب خان که او نیز درجه میر تزکان شریک اهتمام بود حقیقت رسید کار بجائی کشید
که بادشاه از دیوان برخاسته به غسل خانه که از استقبال بر درهمان ایام داروغه توپخانه شده بود برای دفع فساد و تاکید تهدید امیر نمودند و صلابت خان
به پناه سپر و شمشیر همراهان به هر وجه خود را بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظه باقی مادهٔ فساد خانه نشین گردید و صبح تمام مردم توپخانه که بسیاری از
مغلان بیکاره و واقعه طلبان بیکار و اوباشان بازار با آنها رفیق گشته فراهم آمدند روح الله خان بموجب حکم برای فهمانیدن فتنه مردم فتنه
جو و آوردن صلابت خان از خانه بدربار سوار شده به تسلیه تمام صلابت خان را بحضور آورد و سبب بسیار آتش فساد فرونشست و چند نفر از مردم توپخانه
یکی منصب و منع مجرا معضوب گردید نداز واقعه صوبه اکبرآباد بعرض رسید که اغرخان که از کابل بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک گوالیار مردم جات
بر سر قافله ریخته از جمله گاوی عقب قافله چند عرابه تاراج نموده مع مستورات به اسیری میبردند اغرخان خبر یافته بتعاقب آنها تاخته نزدیک گڑهی آنها
خود را رسانده بعد تردد نمایان ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخت و از راه غیرت به تهور بی محاصره و تنبیه گڑهی پرداخت در ضمن گولی بندوق
به او رسید و مع خویش عاشور بیگ نام شهید گردید خانجهان بهادر کوکلتاش که به مهمات نزد حضور مامور گشته بود بعد رسیدن با وجودی که از و در
نمایان بظهور آمد در مسمار ساختن گڑهی سستی و بکرمکانهای قلب ساخته آن کار سعی و افسر کار بیدبخت مدعا کار ساخته نشد بنا بران آنکه
از سابق بسبب بعضی ادا ها ناخوش او بر و کم توجه بودند برای انفصال حاجات شاهزاده بیدار بخت را مخصوص ساختند خانجهان بهادر را صوبه بنگاله مقرر
فرموده بدانجا نا رسیده معزول نموده صوبه لاهور نمودند باز از انجا به صوبه دیگر فرستاده چهار سال در سفر آمد و رفت صوبه جات سرگردان ساختند
که هر جا میرسید محصول جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی به خرج می آمد بعده طلب حضور فرمودند درین اوان حکم نمودند که هنود پالکی و اسپ عراقی و عربی
بحکم سوار نشوند و نرخی که از حضور جابجا در همه بلاد مقرر بودند چون فضلا و علمای صلاح شعار از روی مسئله خاطر نشان نمودند که تعیین نرخ

نقره از ان می نگارد که چون به ان قطعه سرزمین که نمونه قطعه جهنم توان گفت همه یک لخت کوه و سنگ واقع شده در اواخر تابستان آب بسیار کمیاب
میگردد و ساکنه آنجا نهایت تصدیع میکشند سوای چشمی متصل مکان نشیمن خود با دلی مختصر کنده بر سر باولی قالبچه و از نشیمن از سنگ خارا تراشیده
برآورده و تکیه از سنگ آن نمودار ساخته در آنجا نشسته هرگاه زنان ساهوکار و دیگر غربا برای آب می آمدند به طفلان آنها میوه فضل آن هنگام امید
و زبانی که با مادر و خواهر حرف میزنند با آنها حرف میزد بعد که نوبت احتیاج به سنهای نا پاک رسید سرطمان چبوتره باولی نشستن زن و عروس رعایای
آنجا که از لاعلاجی برای آب در آن باولی آمده سبو پر کرده بر سر گذاشته یک دست بر سبو و دست دیگر بر کمر زده بالای زینه متصل نشیمن آن سنگ بدبخت میرسید
آن تعین نابکار دست تعدی دراز نموده پستان آن زن را گرفته یک گهری دو گهری میگذاشت که بر آیدن زن عاجز آمده سبو را از سر انداخته بعد فضیحتی تمام
از دست او نجات میافت تا آنکه رعایای آباد کرده به راه رو به ولایت تنگستان که از آنجا نزدیک است آورند و خود او بجزای کردار خویش رسید
سو [illegible] و اگرچه از آنکه توجه رایات ظفر آیات بادشاه عالمستان از اجمیر بسوی
دکن محض برای تادیب و استیصال آن کافر حربی به نزاد بود و کار شایسته و فتح نمایان که از مقرب خان به وقوع آمد از هیچ بادشاهزاده نامدار و امرای ذوالفقار
دیگر در ابتدای شروع فساد و مهم آن بدنهاد و غایت سال حال بظهور نیامده بود و حضرت خلد مکان منتظر شنیدن مقابل خان تردد و حسن خدمت او از
عطای اضافه نمایان و خطاب عمده و دیگر عنایات میان امرای حضور دکن سرافرازی و امتیاز خاص بخشیدند بعضی مقربان پای تخت و خانه زادان قدیم
انحضرت از راه حسد هم جنسی که می باشد صلاح نداده دلیل و حجت چند بمیان آورده بگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندی حاصل کند و بهر حال
مقرب خان را باضافه هزار سوار و خطاب خان زمان فتح جنگ و عطای پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسب و فیل با ساز طلا و یراق نقره و جمدهر و علم
و بر تله مرصع سرافرازی دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهار هزاری چهار هزار سوار بود و مخاطب به خانعالم ساخته هزاری هزار سوار اضافه عطا
فرمودند و چهار پنج پسر برادر خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان وغیره و دیگر عنایات سربلندی بخشیدند و سه ده وزر نثار دیانه فتح لو اخته نیز
هزار روپیه براه خدا برآورده برای خادمان حضرت سید محمد گیسو دراز فرستادند و در همین ایام خبر عارضه چشم غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و
باختن نور باصره بعرض رسید باعث بدماغی حضرت خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کحال تجربه کار برای علاج از حضور روانه ساختند و در
آوان بعرض رسید قلعه راهکیر که از قلعه های قلب حاکم نشین سیوا و سنبها بوده و سعی بسیار بهادران جان باز بتسخیر درآمده بود و ابو الخیر خان پسر عبدالعزیز
خان را که از غلامان و تربیت یافته های خاندان بیرم خان خانخانان گفته میشد به جوهر رشد شجاعت و مددطالع به پایه سه هزاری رسید مدت قلعه داری
خبر نموده تردد نمایان بظهور آورده بود و نظر بر آنکه بدر او در فن قلعه داری ممتاز بوده بقلعه داری راهکیر مقرر ساخته بودند در ینولا قبل از انتشار خبر
دستگیر شدن سنبها فوج اشقیاء اطراف قلعه مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط به ابو الخیر خان پیغام خالی نمودن قلعه دادند آن بیجوهر بد اصل با وجود بزنگ
بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امیدهای از جنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته وقت صبح دو سه دولی
سواری زنانه که باقی همه مستورات پیاده بودند و چند پتاره و صندوق خزانه نانه ذر نقد و زیور وغیره همراه گرفته از قلعه برآمده رفته که اطراف

مقرب خان رسید بود و از زبان مستوره که رفته نامردان دست و با بلغه از خوشنودی این خبر خواب نموده تا دو منزل استقبال برآمده شکر گویان اتصال نموده بود

و در هر قصبه و دهپای سر راه و اطراف هر جا خبر رسید اهل شادی نواخته گردید و از هر جا که زمین مود در و بام بر از زن و مرد گشته شادی کنان تماشا مینمودند و بقصد

سیر و تفرج بشرط استقبال و مشایعت بجا می آوردند و چند روز شب ها عالمی شب شبرات در روزها روز عید و القصه بعد که آن سزاوار قتل و زجر را با همراهان

بدان فضیحتی و رسوائی و عذاب آورده بودند در وقتی که بادشاه دیوان نموده بودند از سلاطین و امرا و خلایق خاص و عام جمع آمدند حکم شد که آنگروه شقاوت

پژوه را به پای تخت آورده حاضر ساختند و حضرت خلد مکان از مشاهده آن شکر گویان از بالای تخت فرود آمده دو رکعت شکر ادا نمودند گویند در آن

حالت کیکلس بد بخت که در شعر گفتن طبع موزون داشت با وجود شتر کردن و همه اعضای او در شکنجه عذاب و دو سوای چشم و زبان او قادر بر حرکت بود از

مشاهده آنکه بادشاه عالم ستان از راه عجز و سر افکندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده بادای دو رکعت شکر بر جهت اشاره چشم و زبان بشمار احتیاط طلب

ساخته بدیهه شعر هندی بدین مضمون ادا نمود که ای راجه از دیدن تو بادشاه عالمگیر را با چنان فر و حشمت طاقت تخت نشستن نماند و بی اختیار گشته از رای

تعظیم تو از تخت خاسته فرود آمد بعد از آنکه بزندان خانه مکافات فرستادند اگرچه بعضی هوا خواهان بکار مصلحت صواب آن دانسته بودند که آن

تیره بختان را بجان امان داده کلیدی قلعه ها را از زر و متصدیان او طلبیده جابجا قلعه داران تعیین نموده آنها را در قلعه محبوس ابدی سازند اما چون آن کار آگاه

دانستند که آخر کار سر آنها بر دار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر با نواع ذلت و خواری محبوس مایوس از لذت زندگانی مانند هر روز برای آنها مرگ تازه خواهد

بود هر دو بد جوهر تیره روزگار زبان   در عالم هرزه گوئی مر بندهای درگاه عالم پناه و مقربان حضور

سکشند و منت الهی بران رفته بود که ریشه فساد آن بد نهادان از ملک کن کنده نگردد و پادشاه با قیمت عمر عزیز در آن مهم و قلعه گیری صرف نماید غیرت

تقاضای آن نمود که فرصت نداده بقطع شجر حیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت قلعه جات به اندک مدت بتسخیر خواهد درآمد

راضی بدادن قول امان و طلبیدن کلید قلعه ها نگردیده حکم فرمودند که ابتدا زبان هرزه و ملعون ها از ناسزا گفتن کوتاه ساخته بعده چشمهای آن خیره

چشم ها را از کاسه سر برآرند بعد از آن یاده یازده نفر دیگر با نواع عقوبت بسزای کردار رسانده پوست کله های سنبها و کیکلس را از کاه نموده در همه بلاد

و معمورهای مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آری سزای مفسد نیشکان مردم آزار جفا کار بدکردار همین است و ساهو نام پسر هفت ساله

آن ناوجام را با چند نفر دیگر از رجال الطایفه بدسگال جان بخشی فرموده حکم نمودند که اندرون احاطه کلان بار نگاه دارند و برای تربیت او مردم کلان و خدمه کار

تعیین نمودند و منصب هفت هزاری سرافرازی بخشیده دیوان و بخشی و تجویز مقربان حضور جدا مقرر گردید که آخر نتیجه مار کشتن و بچه اش نگاه داشتن

و آتش فرو نشاندن و اخگر گذاشتن بعد واقعه خلد مکان چنانچه بر محل گذارش آید بظهور خواهد آمد عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با

آدمی بزرگ شود و دیگر بعضی از عورات که مادر اندر سنبها و دختران بد مآل او بودند بقلعه دولت آباد فرستادند تاریخ این فتح عظیم ده بازن

و فرزند سنبها شد اسیر بعوض رسید نمود خلعت عنایت فرمودند در ایامی که محمد مراد راق همراه عبدالرزاق خان لاری در حویلی متصل قلعه

راهری که سیوا ساخته بود چندگاه بسر دار زبان دم انجا سوای آنکه ما فساد عالمی بود آنچه بر زشتی افعال دیگر سنبهای بد سگال اطلاع یافته

که بنگاه او بود و تا مکان این کافر بدمآل چهل و پنج کروه مسافت داشت با دو هزار سوار یکه تاز و هزار پیاده قدر انداز چنان با انتخابی سواعد شد باز گوی

که همراهان ملایم آمده از قلب راه آگاهی داده گفتند که مابین راه چندین کتل سنگلاخ کشیده و قلب واقع شده که اگر سی چهل پیاده بر یراق سر راه گرفته

به انداختن سنگ سد راه عبور فوج های کلان شوند محال است آن نمونه جلادت کیش بقصد جهاد و آرزوی آنکه اگر بر آن کافر غالب آمده کام دل گردیدم

در جرگه غازیان علم شهرت خواهم برافراشت و اگر قضیه واژگون گردید از درجه شهادت بهره‌یاب خواهم گشت سوار شده بطریق ایلغار طی مسافت دشوار

گذار نموده به بعضی مکانها اتفاق پیر سید او رخ داده میشد بعده همه همراهان موافقت مینمودند و برق از آن تنگناهای پر از اشجار میگذشتند تا نزدیک

آن اجل رسیده برگشته طالع رسید گویند بعده که هرگاه کارهای آن سگ نابکار و راز رسیدن فوج بادشاهی که باصطلاح مرهته فوج و لشکر مغل نامند خبر دار گشتند

آن سرمست باده غفلت و ناکامی چنان انگاشته که رسیدن افواج مغل درین مکان توهم محض و تصور باطل است رعالم غرور و نخوت که نشاء شراب باده

برانداز علاوه آن گردیده بود حکم قطع زبان هرکاره فرموده اصلا فکر تهیه سواری و مورچال بستن ننموده تا آنکه این بهادر جلادت منش با سپاه دلاور

زاده های دوازده نفر از خونشان شجاعت شعار و دو صد و شصت سوار دیگر بر کنار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان هجوم آورده رسید و آن

سرمست نشاء بیخودی بعده که کار از دست رفته بود با اتفاق فوجی که همراه او بود و بیشتری پراگنده گردیدند فکر گریختن و یراق بر دست بستن برداخت و کیکلس

وزیر او که از عمده مرهته های شجاعت نشان قدوست کیش او گفته میشد و او را ... خود داده با جمعی از مرهته های نامی بمقابله برداخته پیش قدم گردید و در

آغاز دار و گیر تیری بر بازوی او رسید دست از ستاور او زرد و باز دهشت ... چهار پنج مرهته را از پا در آوردند باقی مردم سنبها رو بفرار آوردند

و کیکلس دستگیر گردید و سنبهای برگشته اختر خود را به بناه عمارت سانده مختفی گردیده دست و پای لا حاصل زد بعد چند کس از تابینان

خویش بکشتن داده سوای آن راجا نام براد رخورد او که در یکی از قلعه ها بطریق قید نگاهداشته بود مقید و دستگیر شدند و عمده پیست و نه کس از مو کشان

تا پای فیل سواری مقرب خان آوردند بعده بعضی را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعی را بر اسپ سوار نموده نقاره فتح نواخته کامیاب ازانجا

بحزم و احتیاط سپاهیانه برآورده به بنگاه خود آورده حقیقت بحضور معروض داشت قبل از آنکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد و از زبانی

منهیان و جاسوسان معتبر بعرض رسید و این مژده روح پرور رباعت فرحت و بنیادی عالمی و خوشوقتی و سرور برنا و پیر خیمه بخیمه گردید و در همان

زودی خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض گردید فرمودند که دو کروهی اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف داشتند توقف ورزیده نبایق

حمید الدین خان نایب کوتوال که باستقبال فرستاده بودند و زیاده از شمار لکها مردم که برای تماشای آن شقیان بد عاقبت آمده بودند آن

مدبران تیره روزگار را بدستور اسیران تخته کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را با نواع عقوبات در شکنجه عذاب با اصوات در آورده بر

خواری و زاری در چشم نظارگیان و انبوه خلایق بر شتر سوار جلوه داده دهل کوبان و نفیر زنان تشهیر کنان بلشکر در آوردند و غریو کوس شادیانه

که عالمی بر این امید سراپا گوش بود بنوا در آمد و خروش خوشوقتی این مژده که غم زدای دل چندین لک هندو و مسلمان که سوخته آتش بیداد

آن کافر فاجر باغی و طاغی بودند گردید و از فرحت جان فزای روح پروران بفلک برین رسید گویند در آن چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن

استفسار نمودند آن به یاد او داوند باین رفته بعد ادای چهار تسلیم مقرری چهار تسلیم دیگر بجا آورده عرض نمود که این تسلیمات سجده سهو است از چنین
عرضها مکرر بپای اعراض آمد چنانچه یک روز بتقریب ادای شهادت تورانی در مقدمه شرعی بعرض رسانند که این تورانیست شهادت او چه اعتبار دارد خلاف
مرضی بظهور آمد و فرمودند پاس دین اسلامی منظور نداشت که ملعون تورانی ام دیگر از جمله سندیهای واقعی قاضی القضات شیخ الاسلام پسر قاضی عبدالوهاب
بود که برخلاف طریقه پدر و برادران بلکه نسبت به اکثر قضات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تنقیح قضایا مینمود و نظر بر فساد زمان که مشتری
دروغ ادای شهادت مینمایند بگذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق مینمود و تا مقدور میکوشید که مدعی و مدعی علیه بالهم صلح نمایند دیگر از جمله
امرای عالی نسب محمد یار خان نبیره آصف خانست که بدین صفت محمود و دیگر حسن صفات موصوف است بعد از آن فاضل خان خانسامان خراسانی
که مدت دیوانی تن نیز بهر راه نموده تن باجدر شنوه نداده به نیکنامی خدمات مرجوعه را سرانجام داد و دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت
و صفت صفای نیت کم آزاری خلق غائبانه که پادشاه او را ندیده و از جمله منعینه های کم منصب احمدآباد بوده به پایه پنجهزاری پنجهزار سوار و صوبه داری
احمدآباد و اجمیر و جوده پور ضمیمه هم سرافرازی یافت و در مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز ننمود بعده اعتماد خان عرف ملا محمد طاهر که از جمله رفقای
شجاعت خان بود او نیز از پایه دو بیستی غائبانه به پایه وزارت و متصدی گری بندر سورت و دیوانی احمدآباد که مدتها داشت رسید علم شهرت
همرتبه بر افراخت که نزد پادشاه نهایت اعتبار آبرو داشت و در گردآوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که بعد که آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که
تجارت مینمود از ایران آمده در خانه اعتماد خان فرود آمد عشور مال تجارت برادر را که ده صد روپیه میشد و منجوست معاف نماید حساب نموده خواست از
طرف خود در سرکار واصل سازد آقا محمد زمان اطلاع یافته بدماغ گشته گفت مرا منظور این نیست نه برین قلیل و از وی جدا شده با محصلان باز رفت
و باقی عمر که کار اعتماد خان بنزع کشید برادر را بالحاح تمام از احمدآباد طلبید بهم دیگر ملاقات نمودند دیگر عنایت الله خان که از نجبای کشمیر بود
و آبروی رفته مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانید بحال آمد و از منصب جزی روز بروز سر اعتبار و آبروی
او می افزود و پادشاه بمرتبه در پرداخت خاطرداری او متوجه بودند که روزی میان مردم جملة الملک اسد خان و عنایت الله خان بر سر خیمه و جای
منزل گفتگو در خانه بمیان آمد و مابین هر دو ماده بدماغی بهم رسید حضرت خلد مکانی جملة الملک را فرمودند که بدیدن عنایت الله خان رفته
عذر بخواهد دیگر از جمله خانه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن خان پسران اسلام خان که بخدمت بخشی گری و دیگر خدمات
سرافرازی داشتند به نیکنامی و دیانت زیست مینمودند همچنان مخلص خان پسر صف شکن خان نبیره قوام الدین خان که در آمد نظم و نثر طبع
عالی داشت به بدنامی اخذ کارسازی تن نداده جوان از این جهان بی اعتبار مرحله پیمای سفر آخرت گردید دیگر امیر خان عرف میر عبدالکریم
که از مستعدان روزگار و بیشتر آمده های خلدمکان بود همچنان حمید الدین خان در زمره دیانت پیشگان محسوب گردیده اند و عبدالرحیم
خان بیوتات و میر احمد خان که برادر رحیم گفته میشد جامه نیکنامی و دیانت پوشیده اما در بعضی مقدمات خرد و سنجی زبان زد گردیده و
از متصدی پیشه های کم منصب میر عبدالوهاب شاه آبادی که دیوان صوبه را با و نموده بودند و دیانت دار واقعی بود و سوای نام بردها بسیاری

خلق باشد نه آنکه برای خوشنودی مخلوق خلقی را زیر تیغ کشد و از باز پرس وزرا اندیشد بدین تقریب جمعی از جمله منش آورندهای حضرت خلد مکان

و امرای عالیشان آن عهد که بدین صفت موصوف اند هر چند که تعداد همه آنها نمی توان پرداخت اما چندی که منتهی اند و مسودات به احوال آنها

اطلاع دارد بزبان خامه میدهد ابتدا بعبدالقادر خوافی امانت خان بود که با وجود اختیار نمودن کار و بار روزگار رفقیر وضع زیست مینمود چنانچه

سابق بگذارش آمده مدام خدمات قلعه داری بندر سورت و دیوانی هندوستان و رعایت حال مستمندان را بر کفایت کرده آوری مال پادشاه رجحان میداد از جمله نیک نامی

احسان که در باره رعایای مالگذار و زمینداران صوبه خجسته بنیاد و خاندیس در ایام دیوانی دکن بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است

که باقی سنوات و غیره بذمه رعایای سقیم حال طلب کار بود و هر سال منصب داران و احدیان مقرر کرده دیوانیان برای وصول آن تعیین فرمایند

دوام و در وصول نمودن مبلغی موقوفانه برای خرج گرفته طومار زندار نوشته آورده به دفتر رجوع مینمودند بهمین دستور مبلغی کلی نیستکلی بذمه زمینداران

نادار بود که بوصول در نمی آمد و بوسیله بردن سند تحصیل آن منصبداران و دیوانیان هر صوبجات مطمع میکردیدند یک قلم معاف نمود روزی حضرت

پادشاه تقریب صفت دیانت که بمیان آمد خلد مکان بزبان به وصف بی طمعی و دیانت امانت خان گشاد او التماس نمود که مثل من خاین دیگر نخواهد

بود که هر سال چندین لک روپیه مال تسلیمات رعایا و عمال باقی دار معاف مینمایم امید عفو از پادشاه خطابخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف

نمودیم و میدانیم که شما خزانه دنیا و آخرت ما را معمور میسازید اما روزی ارشد خان دیوان خالصه با امانت خان درباره سوی مزاج خشمی داشت بواسطه آنکه

معافی جزیه را که امانت خان بدست آورده بهای مختلف به نوشته میداد و پادشاه را در اجرای حکم بیهابا تقید بود از نظر گذرانده عرض

نمود که از نصف هنود بیشتر را امانت خان سند عدم مزاحمت جزیه داده این معنی خلاف صلح ظهور آمد ولیکن امانت خان فهم نمودند که در مقدمات دیگر که

و ملکی آنچه سند معافی مردم هند بحساب نیاید اما جزیه که هزار دشواری به کفار جاری ساخته ایم معاف نمودن آن باعث بهم خوردن بند و بست جزیه میکردد

از آن روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه کشید دیگر حسن صفات آن شیدا الانسب بسیار است و از خوبیهای او بجا را واسطه فرزندان

او بعزت و آبرو و دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقه حادثه روزگار که بکلمه متعدی مسند بی مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار

و سی و پنج باشد سر براه مینمایند بعد میرزا یار علی که از منش آورندهای حضرت خلد مکان به دیانت او بمرتبه بود که هر چند میخواستند او را لعطای

اضافه های باپی و خطاب دیگر هم چشمان امتیاز بخشید از قبول ابا مینمود اگرچه در ابتدا که به بیکاری بخشی گری مامور بود و خدمت مامور را با استقلال

تمام سربراه مینمود سخت گیری و وقت نبازی مردم شده بود و بعد کاوش تمام کار خلق را جاری مینمود اما آخر کار که در همه امور ملکی دخل کرده

و مدت مدید داروغگی ڈاک ضمیمه خدمات دیگر داشت و داروغگی کچهری استقلال او به حدی رسید تا عین میرزا یار علی مهر کل اسناد پادشاهی

نمی شد هیچ سند جاری نمیگردید به چشم پوشی و حسن نیت در اجرای کار خلق میکوشید و در عرض خطاب گستاخ بود که روزی جوان امیرزادگی را

برای منصب استاده کرد و پادشاه فرمودند که خورد سال است در جواب التماس نمود که تا جاگیر یافتن از اصل بندهای ریش سفید خواهد کردید

روزی پادشاه او تش میوه برای او فرستادند روز دیگر که به مجرا آمد تسلیم عطای آن بوسش از خاطر او رفت خلد مکان این معنی را دریافته بسبب

فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب سرافرازی یافته مورد عنایات گردیدند و سیدی مسعود را سالیانه مقرر فرمودند خان فیروز جنگ
را نیز بعد بحضور رسیدن بعنایات اضافه هزاری هزار سوار و دیگر عنایات مفتخر ساختند سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدرآباد اگر چه از خانه زادان
عقیدت نشان و فدویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتی که داشت بامید عفو تقصیرات ابوالحسن ترحم بحال او نموده
در بعضی مقدمات می خواست آتش افروزی بادسبب او میان آید در اخفای دو سه مقدمه خلاف مرضی حضرت خلدمکان از او بظهور آمده بود از انجمله
فرستادن مبلغ خطیر برای سنبهاجی و دو نا پکار که از خارج بسمع مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض نداشت و یک دو مقدمه دیگر که بدو ارشاد
فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین مروت دور دانست بنابران بعد فتح گولکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بپای اعتراض آمده دو صدی
صد سوار از منصب او کم و از خطاب فرموده هشتاد هزار روپیه از جمله مبلغی که در ایام حجابت یافته بود و بعد ملازمت بعرض رسانده بازیافت فرمودند اما
نه عدد خوانچه جواهر که قریب چهل پنجاه لک روپیه بالیت منجمله زر پیشکش بحسن تدبیر چنانچه بگذارش آمده بلا قید قیمت بکار بانی تمام بنهر زده
خود نگاه داشته بود و در ایام کم توجهی پادشاه هر چند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها در گرفتن خوانچه ها بلا دست آویز سر رشته که لازم
مزوم دفتر دیوانی می باشد بحکم و بی عرض عذر می آوردند و محمد مراد از ناموافقت ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت وسوس ماند بسر
آن داشت و شب و روز از اندیشه مآل کار آن متنفر از خاطر مبنی بر بین مذکور که یکسال گذشت آخر متصدیان جواهر خانه بعرض رسانیدند پادشاه از روی
فضل و خانه زاد پروری فرمودند که در بماده خاطر ما از طرف عدم خیانت محمد مراد جمع است چون از خانه زادان واقعی ماست در رد و کنار بارباب
کرده چون در حجابت خلاف مرضی ما از و بظهور آمد چشم نمائی ضرور بود چنانچه همان روز کمی منصب او را بحال فرموده خواستند که بخطاب ارشد قلیخان که بدر
او بدان مخاطب بود سرافرازی بخشند محمد مراد عرض نمود که چون از ما خانه زادان اکثر خطا سر میزند و بعزل خطاب پای اعتراض می آئیم مدت باید که تا باز
اصل اسم در السنه زبان به ذکر و کم نام باشد و خود را قابل خطاب پدر نمیدانم امیدوارم که بر اسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم نموده قبول
فرمودند چون بحر را در اوراق مدت همراه محمد مراد خان بوده و بر وضع و اطوار او محرمیت تمام داشت و مطلع گردیده بود بر اینکه هر چند بعضی همدمان
اندرون و بیرون باو گفتند که جواهر و مرصع آلات خوانچه ها را عدد و شمار بجال داشته با جواهر کم قیمت عوض نماید آن بزرگ منش نظر برامانت
و نیمت اضی نشد و اصلا تصرف خیانت در و ننمود و مکرر از زبان او شنید که حق سبحانه از برکت همان پاس امانت و عدم خیانت در چنان ایام که ملاخطه
کلی آبرو نماندن در میان بود از شر و ضرر بادشاه محفوظ داشت چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمه چند از ان بهر نامه صدق بیان میدهد هر چند
بسیاری از متصدی پیشه های این زمانه و صاحب غرضان سوخته روزگار که حق بجانب آنهاست هیچ احدی را متدین نمیدانند و دیانت و امانت
داری را فعل لغو میدانند اما بر عقلای صلاح شعار عاقبت اندیش ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محموده از امانت و دیانت
نیست و برکت و عزت و آبرو و ترقی و پایداری دولت و خلاصی باز خواست دارین و عاقبت بخیری فی زندان در دیانت و کم آزاری خلق الله است
آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند اما بشر طیکه امانت داری او محض برای رضای خدا و قصد عدم ایذا و ضرر

ظلوم باشند

صورت بدنام شنیدنی اختیار بخنده می‌آمد و کلمه لا حول بر زبان‌ها جاری میگردید تا آنکه در اندک فرصتی به دو سه هفته نکشید باجل طبیعی بمکان اصلی خود
شتافت و پسر و همراهان او را بمنصب‌ها و از حوصله آنها سرافراز ساختند و برای تسخیر ادهونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری بود غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ را همراه اول بادشاهزاده محمد اعظم نموده مرخص فرمودند و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر نموده نظر بر عدم بایستی منصبداران
جاگیر تمام فعلیه همراه فیروز جنگ را تنخواه نقدی حکم نمودند و از عقب فیروز جنگ بادشاهزاده محمد اعظم را با جمعی از سوار و توپخانه بی شمار برای پشت
گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود بدولت و اقبال فیروزی شکوه عالمستانی بعد بندوبست نواح دار الجهاد حیدرآباد اوایل ربیع الثانی رایت ظفر آیت بطرف
ظفرآباد برافراشتند بعد رسیدن به بیدر ظفرآباد ابوالحسن را که برای فرستادن دولت آباد همراه جان سپار خان مقرر کرده بودند بنابر تعلل بسبب
بعضی موانع در رکاب همراه بوده به قلعه مذکور روانه ساختند و مکرر برای سرانجام دادن مایحتاج آنچه مرغوب طبع ابوالحسن باشد تاکید فرمودند اوایل
جمادی الاولی در سواد کلبرگه تشریف فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردیدند اواخر ماه مزبور حوالی بیجاپور
مضرب خیام ظفر انجام گردید از آنکه شهر و نواح بیجاپور که از حوادث سیل و نهار چنانچه به تبدکار در آمده ویرانه و خرابه محض گشته بود حکم جهانی
تعمیر عمارت و دلهای شکسته سکنه آن جا نمودند [illegible] بعد که بادشاهزاده محمد اعظم
شاه وقت عبور بقصد تسخیر قلعه ادهونی نزدیک قلعه بلکانو که از جمله قلعهای ملحقه توابع بیجاپور است رسیده شنید که قلعه دار آنجا مرده و محصوران
آنجا طفل خورد سال او را که از طرف بیجاپوری جانشین قلعه دار قرار داده اند حکم محاصره آن نموده محصوران به زور دست و پای لاحاصل زده آخر
مع کلید قلعه آمده رجوع آوردند بعد عرض القلعه را به عظیم نگر موسوم ساختند و بسبب رسیدن ایام برسکال موجب حکم بادشاهزاده همانجا چهاونی
فرمودند و خان فیروز جنگ بعد رسیدن به پای قلعه ادهونی اول به مسعود نامحمود که از حبشی های کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشی
نموده آن بیرنا بالغ سر از قبول امر پیچیده که فیروز جنگ تاخت و تاراج آن ولایت پرداخته به بستن مورچال و دواندن نقب و سیر نمودن
و کشتن جمعی از قلعه به شوخی آمده سپاهی میگردیدند شروع نموده کوشش و کشش بسیار و ترددهای نمایان و یورش های بهادرانه بظهور آمد
آن حوش بیهوده کوشش بعد غفلت از کوشش آورده از راه عجز و اضطرار پیش آمده قلعه را تصرف بندهای بادشاهی آورده از جانب قلعه بکو
درگاه گردید و فرزندان را روانه حضور لامع النور نموده خود التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکری نمایان آورد از راه فضل قبول
فرمودند بعد که خبر صحت کامل عبدالرزاق لاری بعرض رسید حکم بنام صوبه دار صادر شد که عبدالرزاق را استمالت ساخته روانه حضور نمایند
عبدالرزاق بعذر عدم قبول التماس نمود که امیدوارم مراسم اطفال روانه بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین از وطن رفته
بدعای دین و دولت بادشاه مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانه حضور نمایند فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود
بدلاسای تمام طلبیده چندگاه با خود نگاه داشته بدلیری او پرداخته بقبول منصب چهار هزاری سه هزار سوار در جرگه بندهای بادشاهی در آورد
ذکر سوانح سال سی و سه جلوس ... سنه هزار [illegible] و آغاز سال سی و دوم از جلوس فرزندان سعید مسعود مع کلید قلعه

یک لک و یازده کرور و سیزده لک و کسری دام در دفتر ثبت گردید تاریخ فتح گولکنده میر عبدالکریم که در این تردد مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب امیرخان
سرافرازی یافت و از مستعدان حضور گفته مشید فتح قلعه گولکنده مبارک باد گفته گذرانید لهذا افتاد تحریر حقیقت اصل قلعه گلکنده و توصیف استحکام و
وخوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سرزمین و حسنهای [illegible] و سرحاصلی آن مرز و بوم اگر پردازم از سررشته سخن باز میمانم مجمل می‌نگارم که قلعه
خام گلکنده بنا کرده جد و آبای راجه دیورای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه چنانچه در جلد ثالث
که بذکر سلاطین دکن [illegible] دو صوبه هندوستان [illegible] انشاءالله تعالی باتمام [illegible] مفصل بگذارش خواهد آمد سلطان قلی نام مخاطب به قطب الملک
از امرای سلطان محمود بهمنی که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوایف گشتن صوبجات دکن بطریق استقلال فرمان روای آنجا گردید قلعه خام جهات
گروه راجه دیورای را که بالای تپه کوه بود پخته ساخت بعده که چند واسطه نوبت سلطنت محمد قلی قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسید
و بر بهاگمتی نام پاتر تعلق سرشار بهم رسانید بموجب خواستن او بفاصله دو کروهی قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمی به بهاگنگر ساخت بعد از چندگاه
که بهاگمتی فوت کرده بود و بر قبح اسم بهاگنگر پی برد اسم [illegible] را حیدرآباد مشهور گردانید اما در السنه عوام تا حال هم بهاگنگر شهرت دارد و سبب آنکه
آن بلکه خرابات خانه‌ها و مسکرات نیز در آنجا ساخته و آباد کرده بود و فرمان روایان آنجا مدام [illegible] بودند بانواع فسق و فجور بدنام گردیده بعد
که به تسخیر حضرت عالمگیر بادشاه در آمد بدار الجهاد موسوم ساختند بعد از آنکه نوبت سلطنت به شاه عالم رسید چنانچه بگذارش خواهد آمد به اسم فرخنده
آباد در دفاتر ثبت گردید القصه چون بین بیجاپور و حیدرآباد قلعه سکر که از معمورهای مشهور آن واقع شده و حاکم آنجا پیریا نایک نام که [illegible]
داز قوم بدترین مردارخوار دکن اند گفته میشد و مرزبانی آنجا [illegible] تعلق داشت در ایام محاصره بیجاپور و حیدرآباد دوازده هزار سوار و پیاده به [illegible]
معاونت سکندر و ابوالحسن بسته راه رسد غله بر سپاه مقابل لشکر بادشاهی شوخیها نموده بود بادشاه آفاق گیر را ایام که محاصره گولکنده
در پیش بودند خانه زاد خان پسر روح الله خان را که در شجاعت و کارطلبی گوی سبقت از اکثر بهادران رزم دیده [illegible] می‌برد برای تاخت
و خرابی ملک پیریا نایک و تسخیر قلعه سکر تعیین نموده بودند بعد رسیدن خانه زاد خان تردد نمایان در تاخت و تاراج معمورهای اطراف سکر
بظهور آورد بعد تسخیر قلعه گولکنده اشتهار یافت آن بدنام که نام سرانجام [illegible] خواستند باطاعت در آمدن [illegible]
ملتجی به خانه زاد خان گردید و خانه زاد خان او را مامون [illegible] عنایات بادشاهی ساخته بحضور معروض داشت و در ماه صفر همین سال پیریا از قلعه آمده
معه کلید قلعه با خانه زاد خان ملاقات نمود و خانه زاد خان بانگ صلوات و اذان محمدی که [illegible] بگوش ساکنان آن مرز و بوم رسیده بود بلند
آوازه ساخت و مسجد بر بالای تپه کوه سر بفلک کشیده آن قلعه بنا نهاد و قلعه داری آنجا بموجب حکم حضور بیکی از بندهای بادشاهی مقرر کرده پیریا را
همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود گویند پیریا چنانچه به بدی [illegible] قوم نکار مردارخوار بی اعتبار می‌باشند اشتهار داشت زیاده بران
در زشتی صورت عجب کریه منظر بد هیئت واقع شده بود [illegible] فراهم آمده نمونه انسان مجسم گردیده اگرچه بعد ملازمت بمقتضای مصلحت منصب
پنجهزاری چهار هزار سوار سرافرازی بخشیدند اما هر گاه نگاه هر یکی از امرای حضور بر او می‌افتاد [illegible] کراهت او را دیده آن مراتب منصب را بنام او نوشت

دران آشوب رفقای عبد الرزاق نیز متفرق گشته خود را مانند قطره که بدریا رفته یا ذره که با خورشید همسری نماید بر فوج زده از راه صلابت و تهوری که به عقل است نیاید مردانه وار دست و بازو زده فریاد میزد که تا جان دارم نثار راه ابوالحسن خواهم نمود و هر دم قدم پیش گذاشته تقابل فرار ها که شمشیر بر او میزدند

رستمانه با خون خویش دست بازی مینمود القصه زخم شمشیر و سنان بر وی زدند که از کاسه سر گرفته تا ناخن پا زخم های بسیار کاری بدو رسید اما چون اجل او نرسیده بود تا دروازه قلعه ارک از پا در نیامده جنگ کنان میرفت از جمله هفتاد زخم که بر وی زدند دوازده زخم بر چهره او رسیده که پوست پیشانی او ریخته پیش چشم ها را گرفت بلکه بر چشم هم یک زخم کاری رسید اسپ هم زخمهای بسیار برداشته میل زیر عنان سپ باختیار اسپ گذاشته خود را بجوار تمام بالای اسپ نگاه داشت تا آنکه اسپ او را بخانه او رسانید و مردم او خبر یافته از اسپ فرود آوردند این شمه از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر انتهای نمک حلالی آن بهادر بیت نیز ان شاء الله تعالی بگذارش خواهد آورد بالجمله بعد که از صدای دار و گیر به ابوالحسن که خبر طالع سعید رسید آوازه جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابوالحسن تسلی خانه محل کوشیده از همه بحلی طلبیده وداع خواسته با دل باخته خود را ساخته بدیوان مکان خاص خود بر آمده بر مسند تمکین خویش نشست و چشم براه بد مهمانهای ناخوانده گشته چون وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید نموده بود که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند بسلام علیک زبانی بر همه سبقت نموده با رسالت از دست نداده جواب سلام همه با اظهار خوش داری و تعظیم داده بهر کدام از راه کرم خوش و فصاحت کلام متکلم گردید آری عقلای تجربه کار گفته اند هر گاه صاحب نهروتان برگشته اختر را با چنین حوادث لیل و نهار سروکار بکار رونماید و مقابل حمله فلک غدار جفا کار مردم آزار کار زار کند حوصله ربانی از دست نداده بجز خفتان صبر و حصار تسلیم چاره کار نجوید بیت با تیر قضا سپر نجوید هشیار با حمله تقدیر چه صحیح چه حصار خفتان رضا گزین حصار از تسلیم با چنین حوادث چو افتد بکار تا آثر صبح با همه صحبت بنفاق داشته چون اول خبر طعام کشیدن آوردند امرا از خبر خوردن خواسته تکلیف طعام نمک شدن بمیان آوردند بعضی بی مروتان صلاح در باز ماندن ساختن ندیدند باز مغلوبه مضایقه نموده جهت ساختند مختار خان با یک دو کس نیز یک چیز خوردن گزیدند روح الله خان از روی تعجب پرسید که این کدام وقت طعام میل نمودنست ابوالحسن مطلب سوال روح الله خان را دریافته با عداد جواب گفت وقت چیز خوردن من همینست روح الله خان گفت میدانم اما درین تعجب ام که درین حالت شنوش چگونه رغبت بطعام خوردن مینماید ابوالحسن جواب داد موافق طریقه جمهور است میگویند اما اعتقاد من بخدای که مرا و شاه گدا را آفریده اینست که در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف از بنده خود باز نمیدارد و رزق مقسوم او میرساند اگرچه جد بدرتبه مادری بزرگانم مدام برفاه و آبرو گذراندند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار من درین بود که مدت من بلباس فقری گذراندم باز که نظر فضل او بر من عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر گذشته باشد بادیگر یاران و کمان آن نهد در رفعت ساخت و احد مسبب الاسباب جل اسباب سلطنت آماده ساخت الحمد لله هوس و آرزوی در دلم نگذاشت لک ها بخشیدم کرورها بصرف آوردم الحال هم که مرا در مکافات بعضی عمل ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده نظر لطف از من باز داشته باز شکر مینمایم که زمام اختیار مرا که امید زیست چند سال معدود مانده بدست قبل عالمگیر

که به توضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ منهاج را بسبب شهرت که او نیز اراده رجوع به لشکر بادشاهی دارد ابوالحسن مقید ساخته خانه او را
ضبط نموده بود و از اعیان سوای عبدالرزاق لاری که مخاطب به مصطفی خان بود و عبدالله خان ترین افغان با ابوالحسن نماندند تا غایت اواخر شوال که مراد
از محاصره هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابوالحسن میکوشیدند و شرط جان فشانی به تقدیم میرسانیدند آخر کار عبدالله خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت
خلدمکان به پیغام و پیام دمساز و همراه گشته وعده افتتاح دروازه بر روی لشکر بادشاهی میان آورد و مکرر برای عبدالرزاق لاری فرمان قول و بخشش
هزاری شش هزار سوار با عنایات دیگر بادشاهی رفت انه قبول ابا نمود بلکه آنچه ادب وفاکیش ملاحظه آرد و جان خود نیز نموده فرمان
را بر سر برج مورچال خود به دم لشکر نموده از روی ادب تمام که به تحریر تفصیل آن قلم را یارا نمیدهد دوباره نموده اند حتی بانی جاسوسی که فرمان
و پیغام استمالت آورده بود جواب گفته فرستاده که این خباثت نشنیده که تا میماند عبدالرزاق امیدوار است که تا نفس باقیست در رکاب ... دو هزار
سوار که با امام حسین نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا کشیده در دنیا بدنامی بلکه سیه رویی هفتاد و دو تن سرخ رویی دنیا و آخرت حاصل باید اگرچه بعد عرض
رسیدن جواب از روی اعتراض ظاهری نمودند ... لاری را در باطن نظر بر راستی حق نمک آفرین گفتند چنانچه نتیجه انتهای سرانجام
کار نمک حلالی او آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد اگرچه باوجود ترددات نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انباشتن خندق
از چندین هزار خریطه‌های پر از خاک و خس و خاشاک و انداختن هزاران چهارپای مرده و آدمهای که از قحط و با مرده ... آخرت میکردند
و در یورش و مرحله ها بکار می‌آمدند و مکرر بعد بالا برآمدن بهادران جان نثار که کار به مفتوح گردیدن قلعه میرسید و باز بسبب خبردار گشتن محصوران
راه دشوار رفته را به آسانی قطع نموده جان شیرین را به تلخی ناکامی به باد میدادند کاری ساخته نشد قلعه بدست نیامد اما آخر اقبال عالمگیر بادشاه
غازی کار خود ساخت و بعد محاصره هشت ماه و ده روز بلا ترددات تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان می‌آید به تصرف مبارزان کشورکشا و قبضه اولیا
معرکه وغا درآمد ... اواخر ماه ذی القعده شروع سال
سی و یک از جلوس مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری به سعی روح الله خان که بوساطت رستم خان افغان پی برسل و پیغام با عبدالله خان
پنی نوکر معتبر ابوالحسن که صاحب اختیار دروازه منسوب به کهرکی بود و ساخت میان آمد و پاس از شب مانده روح الله خان و مختار خان و
وصف شکنان و خواجه مکارم که بخطاب جان نثار خان ... جلدوی تردد یورش ها سرافرازی یافته بود بدستیاری نردبان نای بالای دمدمه ...
اطراف که از ضرب توپ ها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشاره عبدالله خان داخل حصار شدند و بادشاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود
طرف دروازه آمده چشم بر راه فتح الباب کشیده بر فیل استاده بود در حالتی که بهادران قلعه گیر خود را به دروازه رسانده به بند و بست نشاندن
مردم و گشادن دروازه برخاستند و صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبدالرزاق لاری اطلاع یافته فرصت بستن کمر و زین نمودن اسب
نیافته از جوهر شجاعت ذاتی و پاس حق نمک قدم بالک دست شمشیر و دست دیگر سپر گرفته بر پشت اسب بی زین چارجامه سوار گشته خود را با ده دوازده
نفر حاضر بودند مقابل فوج بادشاهی که تا مقابل رسیدن دروازه وانموده بودند و سیلاب فوج بادشاهی تمام قلعه را گرفته بود رسید با وجود

بجای خود آرام گرفته و گرد روز چون گنبد لاجوردی برآورده و نمود یاقوت زرد · روز دیگر بادشاه کشورستان غازی با طمطراق سلطنت بقصد کشف

سوم را بحضور خود آتش داده یورش فرمایند سواری فرمودند به توسن نشسته به شکوه · چو خورشید رخشنده بالای کوه · در افتاده دریای

لشکر بموج · چو ماهی زره پوش گردان فوج · زمین حمله گردید صرف غبار · ز خون دلیلان شد حباب آشکار · امیران همه جابجا دور شاه · بنوعی که

انجم بود گرد ماه · ز گلگون بهاران بسیه پوش · ولی همچو غنچه همه سر به پیش · یکی سرخ پوشیده اما ز بیم · ز حشن زرد چهره شدن با غنیم · یکی غنچه سان

گرز افراخته · ولی همچو گل رنگ را باخته · کجک در کف فیلبان منمود · چو ماه نو از آسمان کبود · بحکم خسرو انجم سپاه هر چند خواستند نقب سوم

آتش زنند زنگرفته بی تحقیق بسبب تعمیران افتادند اما چند انکه کنج کاو نمودند فایده نبخشید تا انکه از زبان جاسوس راست گفتار بر ضمیر کارآگاه اعلی

یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آنرا از دید پاک برده فتیله آنرا بریده برده اند لهذا از خیال آن دست جو باز آمده تنبیه و شیر و زیر و دیگر موقوف

داشته بخیمه های خود مراجعت نمودند و دران تردد به فیروزجنگ دو زخم تیر رسید و جمیع دیگر زخمی گشته گردیدند و بجای فیروزجنگ سرداری فوج و آ

تردد تسخیر قلعه به بادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند و چند روز عدم و وجود ابوالحسن یکسان دانسته وجود بر خود مکدر داشتند و ارکان سلطنت

بعرض رساندند که هرگاه شهر و معموره های مشهور نواح حیدرآباد متصرف بادشاه کشورستان درآمده باشد ابوالحسن سوخته اختر که ستاره طالع

او روز بروز در وبال و احتراق است تا چند در پناه حصار بسته با بی حاصل خواهد زد و چند روز دیگر پرده نشین باشد و دیوانیان کفایت

شعار و حکام آبادکار در رباط عدالت جابجا منصوب نموده حکم فرمودند که دار الجهاد حیدرآباد در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبد الرحیم

خان بیوتات را برای احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضی رسم کفار و بدمذهبیان دیگر که ابوالحسن در دین رواج داده از شهر برطرف

سازند و بنا ها را بسمار نموده مسجد بنا نمایند حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان با وجود اینکه بدل و جان خلاف دیگر

اهل ایران در تسخیر قلعه کد و جهد تمام داشت چنانچه روزی یکی از فضلای ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صلحای سادات

صحیح النسب و فضلا درین قلعه محصور اند و اینهمه سعی در تسخیر قلعه و خرابی محصوران و ناموس عیال و فرزندان آنها نمایید او در جواب گفت که اگر امام حسین

خود درین قلعه هست در تسخیر این قلعه خواهم کوشید و این کلمه جیمه بجیمه از زبان او انتشار یافت مع هذا بسبب نفاقی که میان هم چشمان می باشد از

آن کلمه تعویه بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته

اموال او را بضبط در آورده باز قلم عفو بر جریده اعمال او کشیده بخدمت میر آتشی که بصلابتخان و دیگر دلیاخکان تجویز شده بود دل از قبول ابا

مینمودند و کار توپخانه از بابت استقلال ابتر بود فرمودند آری گفته اند کسی در مسلم اقبال و ادبار بغیر از قدرت حق نیست مختار کلی نعمت خان

ساخت با توفیق دمساز که بیشتر آن سرافرازی کی را بی سعادت که دو بدنام که بستر رد تو ناکامی تو ناکام · سررشته سخن

که تغیر کم و زیاد و بعضی فقره نامناسب نگذاشت آمد از ملاحظه طول کلام بدینجا رسانده منقطع ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته باتمام

میرساند چون اکثر نوکران ابوالحسن رجوع بجناب بادشاه عالمیان آورده به مناصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسب و فیل و جواهر که

میدید نعره آتش آب میکردید واز فیروزجنگ که یکی مبارزیست کان تیرخنگ نیز تره در رستانه در رکاب پادشاه کشورستان بظهور آمد وهیچ نمانده بود
که آب تیغ فوج دریاموج از سر حصار قلعه‌نشینان بگذرد ووجود محصوران را بباد فنا دهد درین حالت باد و باران بمحل محل رود ومبارزان
کشورکشا گردید وسلطان دهشت‌شکال بقصد کوه‌کمی قلعه‌گیان چه ابر بر سر داشته علم کرد و باد برافراشته کوس رعد بلند آوازه ساخته با فیلان سحاب
آتش‌رفتار وصدای تزلزل‌افزای برق قطره‌زنان از گرد راه رسید اطراف فوج پادشاهی فرو گرفت واز هر طرف کوه کوه سیلاب کوه‌ربا بجنبش در آمد
برآمد یکی میغ از تیغ کوه ٭ بغرید غریدنی باشکوه ٭ بجنبش درآمد زمین و زمان ٭ تو گفتی بخواهد برید جهان ٭ چو باران نیسان ببارید تند
تو گفتی شده پاره ابر مطیر ٭ وزان سو برین لشکر تیزجنگ ٭ ز قلعه همه گوله بارید و سنگ ٭ ومقدمه کارزار بجای رسید که مردم پادشاه عالم
ستان تیر ندیدند وآنها خیره گشتند وآب از سینه اسپان گذشت وقابو تیر نماند واز شدت بارش وصدمه‌های سیلاب پی در پی
فلک‌آسا سیکل فرو رفت وپرده‌نشینان چاربند حصار فرصت وقت را غنیمت دانسته از قلعه برآمده بیباکانه بر مورچال ریختند وتوپ‌های اژدهاپیکر که بسعی
بسیار وخرج مبلغها بالای دمدمه برده بودند بآسانی متصرف شدند هرچه توانستند برداشته بردند آنچه بردن آن متعذر بود میخ‌زده نابود ساختند وچوب‌های
کلان که با چندین هزار جوال پر از خاک بخرج مبلغهای خطیر ومشقت بیکران فعله‌ها در خندق انداخته شده بود آن بوحصالان را در چون مال
یغماوست بدست آورده خندق برآورده بست نمایان بروی کار آورده بقلعه برده مصالح مشد ساختند چنانکه از برید برجها بهم رسید بود ساختند و
بزبان حال میگفتند چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار ٭ اگرچه تالمامی عموم حایل فوج دریاموج گشته بود اما اکثر بهادران همراه فیروزجنگ
وپای رکاب پای کم نیاورده در دریای بلا وگل غوطه‌زنان ثبات قدم ورزیده داد بهادری داده حمله‌های مردانه مینمودند لیکن فایده بروی کار نمی‌آمد
فیل قیمتی چهل هزار روپیه از جمله فیلان خاصگی سواری همراه بود از رسیدن گوله توپ وصدمات باد و باران از پا در آمد عطارد قضا کنید آن بلای
ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلف تماشا سربازی مینمود هرکه چون گوله بندوق خورد فی‌الحال از خود رفت وهرکه تخم خشخاش سیجه
تناول کرد هرچند کیفش کم بود اما خوب رسید واز هر برج که صدای قهقهه توپ بلند گشت عالمی از زیر وزبر میساخت واز آواز زیر وبم تفنگ رعد
بر صدای زنبورک ورامجنگی نواغا که بجای جنگ رود ونواخته میشد صوت مشربان بزم رزم مست باده بیخودی ساخته برقص ملامی آوردند
درین حال عجب منازعت میان هم روداد یکی گفت که آیا برج افتاده کدام است دیگری در جواب آن گفت که نمی‌بینی دود باروت تیره حجابت
نیسان ابر تیره پیش روا گرفته وهوای ریزش باران علاوه آن گشته برج شکسته وسالم چگونه فرق توان نمود یکی از روی غضب گفت که یاران
از شدت باد وباران کور گشته اند ونمی‌بینند که چوب‌ها وجوالهای خندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن
یکی از روی تعجب دست حیرت بهم سائیده میگفت که چگونه درین دو روز دیوار افتاده بدین عظمت را درست نموده اند تا آنکه گفتگوی دشنام انجامید
وکار بمقاتله خانه‌جنگی کشید وبمرتبه برهم زدند که مخالفان از مشاهده آن خنده‌کنان آفرین گفتند وصلحای از هر گوشه وکنار دویده میانجی
دفع فساد وتازه‌گشته در تفحص وورزیدن افتادند اما چون تمام شد تحقیق آن مجهول از مجهولان نامشخص مانده وعده فتح آن بتسخیر افتاد ولشکر

خواهد گردید اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت حضرت که در سرحد این الکه مخیم مضرب خیام گردد کرور روپیه تسلیم دیوانیان سرکار خواهم نمود و بعد هر کوچی
که قدم مبارک باز از حصار قلعه رسد زر می بطریق نثار قدم مبارک میکنم انچه خدمات برای آن بجا آرم که زیاده ازین خون ریزی مسلمانان نشود
و سپاه لشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم از مال و عیال خود نباشند معهذا اگر التماس بنده درجه پذیرائی نیابد و خواهند مدت دیگر تضییع اوقات
بندگان عالی کرده نظر بر رفاه سپاه پانصد شصت صد هزار من غله که حلال جلیله سرکار را [illegible] انبار ذخیره دیده بجنس ارسال دارم انچه مدت که از مالی حلال
بعرض رسید در جواب کلمات ناصواب لغو او فرمودند که اگر ابوالحسن فرموده و حکم ما بیرون نیست باید که دست بسته حاضر شود یا سر و گردن او بسته
حاضر آرند انچه تقاضای مروت باشد عمل خواهد آمد و علی رغم درخواست ابوالحسن حکم فرمودند که احکام بنام متصدیان بار مع زر برداران صادر شود که بجای
هزار خریطه کرباس بطول [illegible] و عرض یک [illegible] دوخته با کاه و سوخت و دیگر مصالح قلعه گیری و انچه ضرور سازند که زمین خندق انباشته شود
مصالح یورش سرانجام یابد از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای مدت باید که باز سرانجام خریطها و پر کردن خندق روی
کار آید کاشکی التماس ابوالحسن بدرجه [illegible] شرف قبول میافت تا هم وسیله بقای حیات ما میگردید و هم جان جوانهای [illegible] بکار پر نمودن خاک
و انباشتن خندق می آمد خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم ملال و زرکار بفراغ بال در خواندن نصاب [illegible] بحر اشتغال داشتند
— باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات خامه من خضر راه شد در رهبری فاعلاتن فاعلاتن فاعلات چار موج بحر
خوش موج است که تشمری بسکه بر هم خورده دنیا جملگی بر باد رفت امر کار و قول گفت و فعل کرد و اسم نام رسم داد و جهان رفت و
گرفتن مانده هست اجر مزد و رنج و باره عزم تاوان دین وام [illegible] سر و پا گشت لشکر القدر گزیا در رفت نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه
کام خان خان کو تا کسی داند که اینها نیز هست جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم مانده انی
خوردن و پوشیدن ما محض نام عام و حول و حجه سال اسبوع هفته شهر ماه منقضی قحط و بیماری و محنت شد تمام سبت شنبه جمعه آدینه
احد یکشنبه هست لیک از کلفت ندانم این کدام است آن کدام نیست غیر از حسرت و اندوه ما را هیچ کار غدوه بکر و بامداد و فجر و مغرب
صبح و شام لون رنگ و ریح بوی باد عین و غیم میغ زرد و متن تند و ناخوش [illegible] جگوید والسلام نوزدهم شعبان از زبان کارفرمایان
زیر حصار بعرض رسید که بعد فراغ کار نقابان تیز دست هم توپخانه باروت [illegible] مثلثه ناری که مراد از سه نقب باشد پر کرده اند
برای آتش دادن جهنم بر راه حکم انتظار مودند که اول الجماعه مورچال استقامت دارند بشهرت یورش و اظهار تهور اطراف حصار نعره
های هوی ها برانه بلند سازند تا محصوران دل باخته خبر یافته کنار برج و حصار مانند کنگره کوکب رو اهم آیند بعد در نقبها آتش زنند از آنکه
عبدالرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته در پی تفحص نمودن راه نقب کار بسته بکار برده در پی فرصت چند روز بسعی
تدبیر بسیار مکان مقابل نقبها را پیدا نموده به دستیاری سنگتراشان جلد نیشه و بیلداران چابکدست دست به بستن نقب [illegible] خاک
و سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع فتیله آن برآوردند و از دو نقب دیگر قدری باروت بستا آورده آنقدر آب در آن هر دو نقب

بیشتر از آن از دست او بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان جنگهای تابوت کل اغشته انداخته جان بر گردید جمشید خان که دایم دم از بهادری میزد با وجود

و باز دن تا صبح مه آن مهم به شهرستان پناه آورده خود را کنار کشیده بود که آن سیلاب بلای ناگهان بر سر غیرت خان [illegible] آتش [illegible] را اختیار نموده پناه بکوچه سلامت

که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن کوچه اسم با مسمی [illegible] اما از آنکه آن غار برای آن بعار حکم گور آماده بهم رسانده بود به محرد

او به اینجا انجامید به انجام بر سر او رسید و او را که بصورت [illegible] گل آلوده گشته بود نشناختند منجمله مردم عام بدام اسیری در آوردند درین ضمن افغانی

که سابق در جرگه نوکران شاه عالم بود و الحال منجمله نوکران ابوالحسن بر سر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت دانسته بمردم

دیگر نشان داد و دست بر دست کشان از آن غار بر آوردند همچنان سبزه خان عرف جلال جیله که از جمله محرمان قدیم الخدمت بادشاه بود و باد وازده

دیگر گرفتار چنگال آن ناکسان دور از مرحله مروت گردید بعده که خبر طغیان تاب شوخی طاغی بسکان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغه فیلخانه

با هفتاد و هشتاد فیل کوه پیکر آهن پوش سیاه کفن به کوشش خود را کنار ناله آب رسانده لشکر را بگذرانند و مدد و بهادران جان باز برسانند اما تا

رسیدن فیلان عفریت منظر بر لب آب بسیاری آبکاری ساخته شدند تا [illegible] شب حیات خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان

مانده بصف شکسته خیمه های خود مراجعت نمودند بالجمله جمعی که باسیری در آمده بودند همه آنها را به قلعه ده نزد ابوالحسن حاضر ساختند از آنکه غیرت خان خود را

بصورت [illegible] بیجان ساخته با آنکه [illegible] تیر را باخته بعده که فتیله بندوق به بینی اش رسانده از بقای حیات [illegible] ابوالحسن روز دویم

آنها را مهمان پذیرفته نعمتها [illegible] نموده غیرت خان را و سبزه خان را اسب و خلعت داده و دیگران را نیز مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و

را به انبارخانه غله و ذخیره بادشاهی نه فرستاده گنجهای سر بفلک کشیده غله را نمود بعد عرضداشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل مضمون آنرا

زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عریضه مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم بجاه و جلال رب العباد و شهر مبارک بادشاه

بخدمت خلد مکان روانه نمود چون خبر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که هزاری دو صد سوار بود [illegible] خطاب [illegible] و فرمودند که عنایات

بکالا نمایند و در باب سبزه خان فرمودند که [illegible] کار غلامان [illegible] خطاب [illegible] ساخته گفتند منصب ذات آن کم ذات که چهار صدی بود

بحال دارند عرضداشت ابوالحسن را نزد ذوالفقار خان فرستادند که انتخاب آن را اگر قابل عرض باشد بعرض رسانند بعد که جلال برای پیغام زبانی تماشا

نمود فرمودند [illegible] از شب مانده بیرون در خلوت آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض رسید آنکه من خود را از جمله بندهای [illegible]

این درگاه میدانم اگر تقصیری از این عاجز با اختیار و بلااختیار بظهور آمد بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس مینمایم در صورتیکه

بتصرف بندگان آنحضرت در آید و بجز مراجعت [illegible] نمودند دیگری این ملک بهم خورده پامال گشته را خواهند سپرد امیدوارم آن بنده

باشم چرا که هر کسی که درینجا مقرر فرمایند زیاده از محصول این سرزمین تنخواه منصب خود و همراهان و دیگر اخراجات ضروری او منظور نخواهد گرفت تا

عهد آبادی نمودن این ملک که ویرانه محض گشته بر آید و به تنظیم و نسق اینجا بپردازد در عالم ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم که از ورود عساکر

مسکن جغد و بوم گردیده صورت آبادی بهم رساند بنده هر آنچه پیشکش درگاه فلک بارگاه سلاطین سجده گاه بهم رساندم وصول آن متعذر

چنان عرض بیجا اعتراض فرموده حکم نمودند که چند گاه در بنگاه به تنقیح قضایا مشغول بوده به مجرا نیاید چند بیت از قصیده که نعمت خان مشتمل بر شداید ایام
محاصره حیدرآباد گفته مسمی به شهرآشوب ساخته نوشته میشود ۵ درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی ٭ چو گنج افتاده اند اهل نظر در کنج ویرانی
بسر حدی رسیده صلوة افلاس و ناداری ٭ که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندانی ٭ سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان ٭ ز شمشیر و سپر دارد دم
آبی لب نانی ٭ طبیب از علم طب دریا و صید رو دهن معنی ٭ نباشد خوبتر از شربت دینار درمانی ٭ منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل ٭ ضعیف خود ببیند
قرص مه را گرده نانی ٭ ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را ٭ ببخشش آشنو نان آمد چو نبوسید انسانی ٭ ز فکر مفلسی ما از بس نیش خود کنده
نموده باد دستی لحیه اش شکل لحیانی ٭ نباشد آنقدر سرمایه خراج مسکین را ٭ که بر زخم داغ خود دهد نمکون سازد نمکدانی ٭ محاسب سال را بنوشت ماه روزه
در دفتر برای آنکه معلوم نشد شوال و شعبانی ٭ ز حیرت گفت قاری کلو خوانده ام یارب ٭ بخواندم هیچکه تا کلو در هیچ قرآنی ٭ شده خیاط خود
سوزنی از تنگ چشمیها ٭ همیشه چشم دوزد دامن جیب احسانی ٭ رسیده جان سپاری کار تنبولی ز بی برگی ٭ برای سرخ روئی خود ندارد بهره باقی
تنور را سالها گسترشته نان با زمین غم ٭ که از افتادن نان بر سرش افتاد تاوانی ٭ درین لشکر بما بم یار دم با خویش می سنجد ٭ نمانده در دکان تعالی الله
جز سنگ و ویرانی ٭ نه بیند روی ز رجام اگر آئینه بفروشد ٭ که یکجو در بساطش نیست غیر از چشم حیرانی ٭ ز خامی میزند سودائی بد جو با ویجی برنج
و روغن و شیر باز و مرغ و حلوانی ٭ بگفتا کاغذی گو کاغذ رنگین بکاری که بندارم کماج سرخ از خشخاش افشانی ٭ نگهربانیکی رسید از زورت
چه ماند آیا ٭ بگفتا حوالت اکر اینست بهر ساعتی آنی ٭ صدای ماتمی از خانه بر خاست بپرسیدم ٭ چه شد گفتند در این خانه واکرشته مهمانی زجای
غلغلی شادی شنیدم گفت همسایه ٭ که شخصی بدشب دیده واقعه بر آرو انبانی ٭ یکی گفتا ای خداوند کریم از حرمت عیسی ٭ برای ما فرستادی همچون مائده
خوانی ٭ یکی گفتا ای خداوند بحق نوح پیغمبر ٭ برای قلعه گولکنده کن ایجاد طوفانی ٭ یکی میگفت بهر قرض دادن خلق کن یارب ٭ یهودی هندوی
نصرانی گبری مسلمانی ٭ با هل حرف باید گفت اهل فضه بسیار است ٭ بجا موشی ادا کردم سخن اینست پایانی ٭ وسط ماه شعبان المعظم دو
روز باران شدت نازل شده و برای مردم لشکر وارد و رحمت آلهی زحمت مبدل گردیده چنین نماند که حباب وار در گرداب چهار موجه فنا ور نیاید چادر و
سراچه بنظر نمی آمد که از صدمه باد و باران پاره گشته از پا در نیامده باشد بغیر از سایه بانها و خیمه سحاب که به طناب بارانها محکم و سایه افگن غنی و فقیر بود
باقی همه پای کل فرو رفته و آفت عظیم بسکان لشکر پادشاهی رسید و محنت و سعی که در برافراشتن دمدمه آسمان رفعت بنشیب و کوچه سلامت نموده بودند
همه از سیلاب آب و طغیان نالها که آب از سر هر تپه گذشت فرو نشست و ضایع و باطل گردید محصوران قلیل القدر کثیر المقدار رزه وار از روزنهای حصار بر آمده
فرصت و قابو وقت را غنیمت دانسته با موج حواله شمشیر آبدار برق کردار و نیزه و تیر سینه گذار بر سر مردم توپخانه و عمله و جال و کارخانجات آلات
ناری و خاکی که هر یکی بجای خود درمانده بفکر بلای گرداب فرو رفته بودند غافل ریختند و نخل حیات بسیاری را از پا در آوردند سلیم خان جنتی که نسبت
از بنشکان اکثر برادر خود را میگرفت ابتدا اشعل و ار زجاجیه بقصد مقابله آن کم فرصتان بر خاست بعده که دانست که صرفه کار در جان سالم بدر برد
خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که نسبت به دیگر شجاعان زیاده برادر جان در تسخیر قلعه میکوشید بعده که عبدالرزاق لاری موچال او رسید از آنکه

شکفتکی تبسم بخنده منجر شد • کذشت از انهم بقاه فاه رسید • به صبحی شده مشغول هر یکی طرزی • که کیف شادی شان زود چون بکاه رسید یکی بخت
که فال مینت آمده رهست • تمام شد غم دل حالت رفاه رسید • یکی بخبک که خواب مینت کشته درست • کذشت بخت و ایام عز و جاه رسید • یکی نظر
که فره بهست کج تا دهلی • توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید • یکی و اندبی ساربان خود قاصد • که خلقی وهمت کز شتر بکاه رسید • یکی بکفت که بالان
بدور ای ظالم • چه بر تو کافتم انیست چون بکاه رسید • یکی سوار شد و رفت و کفت با نوکر • بیا او جبن که خواهی به نیزه راه رسید • ز قلعه کوله افتاد و ز حمن
اثنا کشید ناله اجل کشته که آه رسید • جو غنچه جمع شده زیر لب بهم کفتند • چه بود این ز کجا آمد و کدام راه رسید • حنوبه بر لب او بود این سخن
کز دو تو کلوله دکر آمد به بارکاه رسید • یکی به پشته بر آمد که من به بینم چیست • بلند شد دو سه کامی بقعر جاه رسید • نجاست یکی از جا که هیچ باید دید
ازان وقوف غلوله بقتل کاه رسید • مدبری بعقب رفت و دوربین طلبید • بدید و کفت شکستی بدین سپاه رسید • درین معامله بودند تا خبر آمد
که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید • روز دیکر از زبان جاسوسان ظاهر کردید که ابو الحسن قبیح کردار طوق طلا و قلاده مرصع و جل زربفت با اسپ
انعام نموده روبروی خود بستن فرموده بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه آشوبی بر مردم لشکر رو داده و هر یکی به کشاله عسرت احوالی فنا کشته
به بحر فکر مآل کار رند و رفته نمید انست چه چاره سازد مکر اطفالی که کرد ملال از چهره حال خود با ستین بی نیازی پاک نموده دامن خنده و بازی بر زده
قطعه نقصان را کرفته بخاطر خورسند و آواز بلند در مکتب بعضی سر کرم خواندن بودند ۞ سخن بر ابو در تقارب فعولن فعولن فعولن فعولن
الله است الله و رحمن خدای • مکر او کند رحم بر فوج شاه • رحیم است و غفار و آمرزکار • ندانم چه شد حصه این سپاه • سما و فلک حیث حفظت
اسمان • که از دود باروت کشته سیاه • تکلم سخن کو و قوت حرف نیست • ولی کاه با اشک کاهی باه • امین و متین محکم و استوار • چو دیوار این قلعه
بی اشتباه • نبود عرض و غبار زمین انکه شد • بر از مرده زیر و زبر در سپاه • فنخذران عقب باشند رجل بایی • همه زخم خورده است چه بیکاه
رییش قفا چیره و جه رومی همه شد ز آسیب کوله تباه • ید و جارحه دست و حلقوم نای • خدا از آفت بان نکاه داردکاه • بعیر اشتر است
جرس جه برای غنیمت زدو برد از نیمه راه • رجل مرد و مرات زن و زوج جفت • جدا کشته از عهد کرسال و ماه • کران عود و بربط ترم ز نهر
شکست این همه محبت بی کناه • دلی بنج و خنک است هر مار نای • که در خواب بینی کسی کاه کاه • کلام و عبارت سخن شعر بیت • جو این قطعه نوشته
بکو واه واه • حکم کندن سه نقب و رساندن بجوف برج و بای حصار نموده بودند کاربردازان این کار بعرض رسانند که نقب با بکار رسید
درین وقت بکار به پر نمودن باروت و آتش دادن خواهد کشید • سابق اشاره بدین رفته که خلد مکان از قاضی شیخ الاسلام در باب فتوای جواز
مهم بیجا بور و حیدر آباد مسئله استفسار فرموده بودند چون خلاف مرضی جواب داد قاضی که از مدت شوق زیارت بیت الله در دل او راه یافته بود
بعد بمیان آمدن این مقال استعفا قضا نموده احرام کعبه وجهه همت ساخت که در دیدرین اوان که قاضی عبد الله بدین خدمت مقرر بود روزی بعرض
رساند که ابو الحسن مسلمانست و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگی که بمیان آمده هر روز جمعی از مسلمین هر دو طرف کشته میکردند اکر قلم عفو
بر جریده اعمال ابو الحسن کشند و بحکم الصلح خیر قتال و جدال الصلح منجر کرد مطابق شریعت غرا نسبت بحال مسلمانان ترحم بجا خواهد بود در جواب

سجه بادشاهزاده محمد اعظم شاه که از بعضی اطوار سختی او در اجرای امور ملکی خشه جوی آبروی او بود بحضور بادشاه زبان شکوه او گشوده گفت که با همه
فضل و الطاف حضرت باجی ساجه بار که از زمود و لسیعمت ابا نماید بر خاطر بادشاه نیز انمیغی گرانی نموده فرمودند که رنی ده از دیوان بر آورند و بتجویز
روح الله خان حکم شد که به شریف خان عرف میر عبد الکریم که از سختی او در تعلقه جریب خانجه بگذارش آمده عالمی بفغان آمده بود دون همه مقصد یابان
حضور چون در انتهای ایام راز و برخوردیع و خلعت [illegible] انجام رسیده که باعث شنیدن چندین تکرار دشنام از زبان خلق گردید عطا نمودند بالجمله
که از عمدهای عقیدت کیش فوج ظفر انتساب بظهور آمده و دست [illegible] از محصوران مدد موافقت باد و باران طغیان آب علاوه صعوبت
گرانی و دیگر صدمات گشته بوقوع پیوسته اگر خواهند بتحریر تفصیل آن پردازند جلد علیحده مطلوب گردد اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان
گردید و از مستعدان این عهد گفته منشید و از نظم و نثر و اکثر علم عقلی و نقلی بهره تمام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصره حیدرآباد را از راه شوخی طبع
که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بذله گویی در آن بکار برده یافته نمیشود برشته بیان کشیده چند سطری از آن بعبارت کم و زیاد بطریق انتخاب برای
شناسای سخن باحاطه تحریر می آید وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته بود سه سالار با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بهادران
جان باز پای حصار مورچال خود دیده طلبید از خبر غفلت محصوران و تعیین جای یورش بانواع استمالت امر نمود که تا سه پاس شب پاسبانی که بر جانشان
حصار فوج خواب تاخت آورده در عمل یاس مدد رسانی کمند چند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای ساتر از طول امل به بالای حصار خود را
رسانده بر خفتگان اندرون قلعه شبخون آورده علم شهرت و تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه دو تن رویین تن از دلیران شیر جنگ دست
بر دامن جرات زده بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از جاک گریبان کنگره آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلاوران دیگر از
عقب آن هر دو بهادر پیش آهنگ بدستیاری نردبانهای کم به قلابهای کمند تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع به بالا بر آمدن
نمودند همینکه هر دو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل به انداز انداختن خود بالای لاشهای خندق بر آمد
راه فرود آمدن می جست آن هر دو بهادر شیر شکار جان سپار دوچار شده بفریاد در آمد از صدای عف عف او چارسان قلعه خبردار گشته کار
بالا رفتگان را ساختند و دیده بانان دیگر شهر را از جا جسته شعله آسا بهر سو دویده چراغ و مشعل بر افروخته سر رشته قلعه داری از دست نداده به بریدن
رشته های کمند قطع رشته حیات جمعی که در نیمه راه بودند نمودند و چندی دیگر را بزدن حقه آتش بار سوختند چون وقت بالا بر آمدن دلاوران سبزه حاجی
مبارک از محرمان درگاه آسمان جاه بود بی دون تحقیق مال کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار بی اراده آنکه رسانیدن خبر فتح دیگری بر سبقت نماید
تند تر از باد نسیم خود را وقت طلوع صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن اوراد مشغول بودند رساند و از دور شروع به تقدیم ادای تهنیت نمود
و زبان مبارکباد گشاد و بادشاه مشعوف گشته اشاره بنواختن نوبت فرمودند و حکم طلب سواری بوستان خاص نمودند اکثر بندهای حضور زبان
و دست به تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب نشاء سرشار خوشوقتی بر روی هواخواهان درگاه ظاهر گردید نوید فتح و ظفر چون
بپادشاه رسید : نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید : ز صدمه گوش ملایک بر آسمان کر شد : ز بسکه نعره شاباش و واه واه رسید

بدست آرند و فراهم کشتند و آنها را لاشه های خود را بالا انداختند نفر بادشاهی بر بسته بردند آخر سعی بهادران ایران و توران و صلابت سادات و افغانان و راجپوتیه
آن گروه را بفرار آوردند و از آن روز بازکه تحصن چنان شوخی بظهور آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و کثری از نوکران ابوالحسن و بدین درگاه آورده بمناصب عمده
و خطاب سرافرازی یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتدا از راه خطا شناسی راه عدالت رو آورده بود بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سربلندی یافت و بخطاب
مهابت خان گردید و پیش از همه سعی در تسخیر قلعه مینمود و شیخ نظام را بعد از آن بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار نموده خطاب مقرب خان عطا فرمودند از جمله نوکران
عمده ابوالحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابوالحسن رو نتافت بلکه در مفتوح گشتن قلعه نیز تردد که از اندازه قبول عقل بیرونست چنانچه بگذارش
خواهد درآمد از و بظهور آمد مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود و بالجمله بمدت محاصره بامتداد کشید از بسیاری ذخیره باروت و اسباب توپخانه که قلعه
بود و شبانه روز لاینقطع از در و دیوار و برج و باره قلعه گوله توپ و گوله تفنگ و بان و حقه آتش بار در کار بار بدین بود از بسیاری آتش کاری
بر خاستن دود روز از شب فرق نمیکرد دید و هیچ روز نبود که از بنده های کار طلب بادشاهی تلف نشوند و زخمی نکردند و بهادران فوج بادشاهی تردد
نمایان بروی کار می آوردند خصوص فیروز جنگ صف شکن از پسر قوام الدین خان و غیرت خان داروغه توپخانه و مهابت خان با چندی از بهادران
قلعه کشا که زیاده از دیگران بطریقه جانفشانی ثبات قدم ورزیده بودند کار بجای که در مدت یکسال صورت بستن محال می نمود در فرصت کمی
و چند روز مورچال بکنار خندق رسانند و حکم به پر نمودن خندق فرموده اول خود جلد مکان وضو ساخته کیسه کرباس برای پر نمودن خاک
و انداختن در خندق بدست مبارک دوختند و دمدمه های آسمان رفعت تیار ساخته توپهای زنده و یکهای کوه ربا بربالای آن برده بر محاذی قلعه
مجرا بستند از صدمات آن از صولت آن کشور کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد و اما گرانی کم یابی غله و کاه بمرتبه شد که اکثر صاحب
شهرتان جو حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم احوال گذشت چه سان بیان نماید چرا که ابتدا درین سال در دکن از کمی باران برودت
خوشه جوار و باجره که عمده حبوب جنس بیشتر مدار قوت غربای آن ملک ست از گلوی اطفال نباتات بنیاد خشک گردید دوم آنکه تنهای
فوج سپاهی جنگی بعد دید آبادی اطراف لشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند و اثر وبا نیز معاون هلاک بنده های خدا گردید از هجوم
حوادث مذکوره عالمی تلف گشت بسیاری تا صدمه گرسنگی و بی برگی نیاورده برخاسته نزد ابوالحسن رفتند و بعضی خفیه نفاق ورزیده به معاودت
محصوران پرداختند آخر رسوا شدند بمکافات اعمال رسیدند چون ایام محاصره بامتداد کشید بادشاهزاده محمد اعظم را که بسبب نفاق شاه عالم
برای بندوبست اطراف احسن آباد گبرابادر حصر فرموده بودند و به برهانپور رسیده بود بار طلب حضور نمودند روح الله خان را که از عمده های
کار طلب منبر سلطنت بود و برای بندوبست بیجاپور گذاشته بودند او را نیز بحضور طلب داشتند از آنکه بعد رسیدن محمد اعظم شاه گرانی
غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت و سرانجام کارهای سرکار کوس شهرت عالی بآوازه ساخته بود و بکمال توجهات
و عنایات بادشاهی خطاب و اضافه قبول نمی نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل و قدردانی با و حکم فرمودند میرزا یار علی نظر آنکه
از صدمات چهار موجه حوادث سرانجام آن فتنه گمر نیک نامی او افزاید و از قدر و اعتبار او نکاهد متعذر می نمود سر اطاعت از قبول آن

شاه بچشم زهرآلود دیده نگاه کرده باطاعت امر اشاره نمود و حکم فرمودند که کارخانجات بادشاهزاده محمد معظم را در سرکار ضبط نمایند و از منصب
چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار سه اسپه دو اسپه بوده کرور دام انعام برطرف ساخته محالات جاگیر را به ارباب طلب تنخواه نمودند و زن
اول نور النسا محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط در آرند مقید سازند روز سوم چهارم آن یاقوت نام خواجه سرا که آخر خطاب محرم خان یافت
و در درشتگویی و بی ادبی مشهور بود مامور گردید که نور النسا را با رختی که در بدن دارد به تبدیل مکانی که خیمه و فرش قابل زندانی مغضوب داشته باشد
برده بحفت مقید ساخته کارخانجات او را با زیوری که در گوش و گردن و بدن او باشد بضبط سرکار در آرند آن خواجه سرا نزد نور النسا آمده بسختی
تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتی و سخنان نامناسب پیش آمد و سختی بجایی رسانده که نور النسا نیز زبان بدشنام گشاده گفت
که بادشاه بجای پدر من است عزت و آبرو و زر و دولتی که داشتم عطا کرده او بود حالا که میگیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا چه رسد که با من چنین سلوک
و سختی نمایی بعد که شکوه نور النسا زبانی خواجه یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب بادشاه گردید همشیره بی بادری شاه زبان بشفاعت
او گشاد و مع هذا فرمودند که از طرف غذا و دیگر احتیاج ضرور بحفت نگاه دارند همچنان تا ماه شاه روز بروز سختی زیاد کار میرفت گویند بعد از
چند روز از قید به شاه پیغام نمودند که اقرار تقصیر خود نموده استغفار نماید تا از سر تقصیرات آن نقد او گذریم شاه از قبول اعتراف تقصیر ابا نموده
در جواب گفت هر چند در باطن بدرگاه الهی و خدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصیرم اما در ظاهر تقصیری که قابل استغفار از من سرزده باشد
بخود گمان نمی برم که زبان باستغفار آن آشنا سازم ازین جواب آتش غضب حضرت خلد مکان بیشتر از بیشتر شعله ور گردید و حکم منع سر
و ناخن گرفتن نموده از غذای خوب و آب سرد و رخت خوب طبع پوشیدن مانع آمدند و رانی چتربائی و دیگر زوجهای شاه مغضوب که بی تقصیر
بودند از آفت غضب محفوظ ماندند نوید خواجه سرای محلی را که محرم راز نور النسا گفته میشد فرمودند که مقید ساخته خانه او را ضبط نمایند و برای
تحقیق ارادت ناصواب شاه و همداستان بودن نور النسا و آمد و رفت قلعه حکم سکنجه نمودن و سیاست استفسار کردن نمودند هر چند که او را
بانواع زجر و توبیخ سپید و دیگر عقوبات سیاست کردند سوای اظهار عقیدت و رسوخیت شاه و فدویت نور النسا از زبان او ظاهر نشد
تا آنکه کار او نزدیک به هلاک رسید دست از و برداشتند و میرزا لشکر الله عموی نور النسا که خطاب شکر خان داشت باظهار بدگویان میانجی بسبیل
در رسایل ابو الحسن شاه بعرض رسیده بود او را نیز بحفت مقید ساختند و دو سه خواجه سرای دیگر شاه را نیز بقید در آورده بعد تحقیقات بشکنجه
و انواع عذاب خلاص نمودند الحال ذکر باقی مکروهات ایام منحوس خلاصی شاه بجای موقوف داشته تحریر احوال محاصره قلعه گولکنده می نماید
که هر روز و هفته بسعی بهادران رزم جو و قلعه کشایان شعله خو مورچال پیش میرفت روزی از روزها که غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
مورچال قایم مینمود شیخ نظام و مصطفی خان لاری عرف عبد الرزاق و غیره برآمده مقابل فوج بادشاهی بشوخی پیش آمدند و زد و خورد
غریبی میان آمد و کشور سنگه پاره زخم کاری برداشته از اسپ افتاد و جمعی از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان برآوردند
و چند نفر نامی دکنیان سر گشته و زخمی گردیدند اما آن قدر هجوم و غلبه دکنیان بود که هر چند مردم فوج بادشاهی جلادت بکار بردند که لاش آنها

پرستی و بدمستی و انواع کبایر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کفار حربی یعنی سنبهای
جهنمی دقیقه نامرعی نه نشستن و خود را در بلاده از جلق و خالق که در منع معاونت حربی بعض کلام الهی واقع شده مطعون سلطنت چنانچه مکرر روز نماوه
فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان امزاج گرفته خصوصا صادر شد مع هذا پنبه غفلت از گوش نکشید دیگر درین تازگی فرستادن یک لک هون برای
سنبهای بدکردار بعرض رسید انهمه غرور مست باده ناکامی بودن نظر برافتاح ننمودن امید رستگاری بر هر دو جهان داشتن زهی تصور باطل زهی
خیال محال الحاصل بعد که ابوالحسن مایوس مطلق گردید لشکر تعیین افواج بعضیه استقبال افواج ذوالاقبال افتاده شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان
عرف عبدالرزاق لاری و دیگر سرداران ممتاز پیشه که رکن استوار و مرحض موفق حضرت ابوالحسن شاه بعنوی که هر گاه بر بادشاه ظفر یابند تا مقدور سعی
نمایند که زنده دستگیر کرده و باغراض بیارند و امرای معدود العقل او مسکفته که داد و گرما از طرف عالمگیر حکیم مجموع از آن بله اگر بهم رسانده بعد دستگیر نمودن
حرمت او نگاه بنحو لعدد [illegible] بعد که تو و منزلی حیدر آباد و مضرب خیام خسرانشوکت دیده بعضی سرداران حیدر آباد نمو از کشته بست و پایی از جا اصل
زده دور از لشکر دایره نمودند غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیم گده مامور گردیده بود و عرضه نوشت او
مع کلید مشتمل بر مژده مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن تیغ و بطریق ایلغار بعرض رسید چون انبوه وحشت از بی عملی بگوش دلباختگان آنمرز و بوم رسید
تزلزل هول قیامت در آن سرزمین و پیچید تا آنکه بیست چهارم ربیع الاول یک کروهی حیدر آباد که از قلعه تفاوت یکی له رسیده بود و نزول
واقع شد و حکم قضا توام به تقسیم مورچال و تزلزل افکندن به اساس حیات محصوران به انداختن برج و باره از صاعقه ریزی گوله توپ تسخیر گو
و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری شرف صدور یافت و [illegible] خبر انتشار یافتن افواج ابوالحسن اطراف لشکر ظفر پیکر و آغاز شوخی نمودن
بعرض رسید بعضی از امرای کار آمده بتنبیه نموده آنجا [illegible] گردیدند و آن روز دست یازی و جانب مقابله میان هر دو فوج رو داد و از بالای قلعه
تیر آتش گوله و بان باریدن گرفت و در ابتدای از دیگر خواجه ابوالمکارم با چندی از مغلان و سادات بارهه منجمله ملازمان شاه عالم زخمی گردیدند و هر طرف
جوق جوق بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو خود را مقابل فوج ابوالحسن رسانده داد تهور دادند بعده که جمعی از هر دو طرف کشته و
زخمی گردیدند دکنیان به فرار آوردند بعد رسیدن فیروز جنگ تعیین مورچال حکم [illegible] بستن دمدمه و تقسیم افواج بحر امواج فرمودند
و کار بقتال و جدال کشید و در محاصره همان چند روز قلیچ خان بهادر پدر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ از امرای عمده که به سبیل
باوقار بود و وقت تردد مورچال گوله توپ قلعه بدست رسید و درجه دوم سیوم بهمان ضرب که اجل مرحله پیمای منزل البقا گردید چون با شاهزاده
شاه عالم که از سابق با دشاهزاده [illegible] بدگمان بود در ایام محاصره قلعه گولکنده مورچال طرف او است تعلق بادشاه و ایام دولت و ثروت
او نه نکبت نحوست چند کامهی کشته بود و بغامهای محبت آمیز ابوالحسن معه تحف و هدایا متضمن بر اظهار رجوع و التماس سعی در عفو تقصیر
او بحضرت بادشاه بوساطت محرمان محرم بی محابا شاه عالم رسید از ده شاه عالم نیز آنکه در هر دو صورت صلح و جنگ علی الرغم محمد اعظم
شاه و فیروز جنگ معونت آن بادشاهزاده بلیعهد الفضایل مقدمه سرانجام یابد از آنکه از سابق متوجه احوال ابوالحسن بود و الحال از باده

به حجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و آوازه بدسلوکی خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نحوست او میان بادشاه و شاه ایران مخالفت تمام
بهم رسید و از هر دو طرف تکرار لشکرکشی گردید درین ضمن اسپان فرستاده شاه عباس بحضور رسید بغضب شاه فرمودند که اسپان را مذبوح ساخته
بفقرا قسمت نمایند با آنهمه طبیعت شرع و ادعای تقوی بچنین اسراف خلاف طریقه شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل بر چه توان نمود
بایستی که آن اسپان را به فضلا و صلحا و مستحقان قسمت نمایند تا جمیع کثیر از آن فیض یاب گردند سعادتخان در جواب گفت که اینکه بادشاه دین دار تا سبب
بیدماغی شاه ایران اسپان را مذبوح ساخته بفقرا تقسیم نموده شهرت یافته و بر زبان مردم عام جاری گشته و غلط محض است اصل حقیقت
که بعد که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات وقتی که اخته بیگی اسپان را
برای نظر گذراندن آورد بادشاه در تلاوت کلام الله مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن جمله اسپان فرصت طلب است باقی تلاوت قرآن موقوف
بر روز دیگر داشته متوجه دیدن اسپان باید گردید در این حال آیه کریمه که در شان حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام در شغل دیدن [illegible]
اسپ پیشکش نماز سنت در روایتی نماز فرض قضا گردیده و حضرت سلیمان در کفاره آن فرمود که اسپان را مذبوح سازند وارد گردیده بود به تلاوت
در آمد این آیه گردیده آن آیه را حجاب خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت سلیمان عمل نموده لذت سواری آن اسپان بر خود
حرام ساخته بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عالم هرچه خواهند قیاس نمایند علمای حیدرآباد بعد شنیدن این جواب گفتند درین صورت نیز شاید
اسپان برای ذبح نمودن به کارخانه های امرای ایران چه لازم بود سعادتخان جواب داد این شهرت نیز غلط بر زبانها جاری گشته چون در ان
ایام شهر شاهجهان آباد تازه آباد گشته بود هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکی از امیر نامی ایران در آن محله
نساخته باشند در صورتیکه یکجا اسپان را ذبح مینمودند ازدحام بسیار میشد و تصدیع فقرا از ان گوشت قطع میگردید بنابران حکم فرمودند که
هر محله یک دو اسپ مذبوح سازند و به مستحقان قسمت نمایند که از روی نوشته واقعه نگار این سوال جواب سعادتخان با فضلای حیدرآباد
بعرض حضرت خلد مکان رسید بر سعادتخان آفرین نمودند بعد از آنکه در سلخ حوالی کلبرکه شریف نزول واقع شد و مکرر بفاتحه مزار فایض الانوار
قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه نذر آن درگاه رساندند هفته در انجا توقف فرموده عنان توجه طرف
ظفرآباد معطوف داشتند بیست روز در انجا مقر موکب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن بشبخانه سمت حیدرآباد فرمودند ابوالحسن را که از رسیدن
اخبار وحشت افزای بهم یقین شد که ایام اقبال او بزوال مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضه مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرایم و باز
آمدن از طریقه سابق مع تحف و هدایا روانه نمود و ندانست که م باران بی محل بهد نفع کشت را جواب عریضه او را حواله زبان شمشیر آبدار
مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادتخان که برای خاطر نشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند شرح فرمان آنکه
اگرچه افعال قبیح آن عاقبت نااندیش از احاطه تحریر بیرون است اما از صد یکی و از بسیار کمی بشمار می آید اولا اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار
کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را منکوب و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور با فراط علانیه کوشیدن و خود را باده

پرستی

بکار برده مجرای کلی خود در تقدیم این خدمت شناسد سعادت خان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات بادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سه ساله
و نقدی زیاده بکار برد ابوالحسن بآمد و رفت پیغام و نامه به اظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد به سعادت خان پیغام داد و گفت که چون وصول اصل زر
متعذر است از جمله جواهر و زیور مرصع عورات مرصع آلات دیگر منفرق شده بود به سرانجام زر ساخته نفرستند که بحضور جواهر و زیور و هر چه خبر مرصع در خانه
موجود باشد جدا نموده حواله و مایم سعادت خان از فرستادن توجه سرانجام نمود و بعد از گذشت کوچ چند روز که خبر رسیدن بادشاه به گلبرگه انتشار یافت
و ابوالحسن از این خوف و بیم بود کسان حاجب طلبیده نه عدد خوانچه پر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افزود تعداد بلا تعین قیمت بطریق امانت
در باب چه و سر کشیده سر به مهر کرده قرار دادند که خوانچها را سعادت خان در خانه خود برده نگاه دارد و روپیه و زر نقد نیز هرچه میسر آید و اصل
ساخته مقیم جواهر را با سر رشته دار جواهر خانه به خانه حاجب فرستاده بعد تعین قیمت جواهر حواله نموده قبض الوصول پیشکش به مهر سعادت خان مع
عرضداشت مشتمل بر اظهار فرمانبرداری و اطاعت امیر ابوالحسن و التماس عفو جرایم او روانه حضور سازند از اتفاقات روزی دیگر آن جواهر
چند بانگی میوه برای بادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز کاروانی از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر از آن گذشته
بود که خبر کوچ بادشاه از گلبرگه به جانب گلکنده به ابوالحسن رسید و زبان زد خاص و عام گردید ابوالحسن از شنیدن این خبر موحش هوش باخته به سعادت خان
پیغام نمود که طلب مال و فرستادن جواهر و زیور ناموس خود بامید ترحم بادشاه بحال ما بوده الحال که چنان خبر یأس رسید و توجه حضرت عالمگیر
به این طرف بحال کم توجهی به این عاجز به ثبوت پیوسته امید خطا بخشی نمانده خوانچهای امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب
گفت که چون به من موجب این حکم بادشاه خیر توجه رایات ظفر پیکر بدین سمت تحقیق بود لهذا نظر بر پاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه
خوانچهای جواهر را همچنان سر بمهر میان والیهای میوه که همراه بانگی های سرکار روانه ساختیم گذشته ارسال حضور نموده ام الحال عوض خوانچهای
جواهر سر و جان حاضر و فدای نام بادشاه هستم بر سر مقدمه مذکور گفت و گو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابوالحسن فوج بر خانه حاجب تعین نمود
و دو روز هنگامه پرخاش در میان بود بعده سعادت خان به ابوالحسن پیغام نمود که در اینکه در این ماده حق بجانب شماست و من نظر بر مرضی و حکم بادشاه
و پاس حق نمک خلاص خود در روانه نمودن خوانچها دانسته ام هیچ گفت و گو نیست لیکن الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و برای کار بی نعمت جان نثار
باید نمود بادشاه که از مدت برای استیصال شما دست آویز میخواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود و تا من زنده ام امید احتمال عفو جرایم شما
باقیست و بشرط حیات منهم کم خدمتکاری سرکار شما بجد مقدور خواهم بست تا آنکه سعادت خان در بعضی مقدمات دیگر خلاف مرضی بادشاه کمال سلوک
بکار برده حق خدمت خود بر ابوالحسن ثابت کرده بود چنانچه بگذارش خواهد در آمد ابوالحسن را نیز بر عواقب امور این عذر بگوش هوش مسموع
گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت به سابق اعزاز زیاد نموده و آویز گفته خلعت و جیغه
مرصع الماس دیگر تواضع نمود در همان ایام روزی در مجلس ابوالحسن فضلای حیدرآباد و عمده التقریب ذکر خوبیهای بادشاه دین پرور بمیان آورده
سر رشته سخن بانجا رساندند که با اینهمه ادعای صلاح و اتقاء و وانائی عالمگیر بادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامی که تربیت خان [illegible]

حضور که پای خش محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک در میان باشد پنهان ماندن راز خیال محال است غافل گشته منجر است بدین منصوبه محمد اعظم شاه

سبقت نموده کلید تسخیر قلعه بدست آرد و شاه قلی جوانی بود او باش مشرب بیباک که برای تغیر و تبدیل رزم موج خود به پای حصار می آمد محصوران

با آواز بلند مخاطب ساخته میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده اینطرف توپ و تفنگ و سنگ خواهید انداخت و بفریاد مردم شاه عالم را تسلی میداد که شما

از محصوران قلعه آفت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بر زبانها جاری گشته به محمد اعظم شاه رسید زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه

گردید و نیز خبر رساندند که روز هنگامه یورش شاه قلی اندرون قلعه نزد سکندر بود ظاهر ساخته که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده با شاه در

خلوت هم کلام میکرد و بعد که زبانی روح الله خان و سردارخان کوتوال تحقیق این مقال بعرض رسید به سادات خان صدر کوتوال حکم شد

که خفیه به سعی و جاسوسی سید عالم را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند میسر نیامد بعده شاه قلی را به تدبیر خارج مذکور قلعه دستگیر ساخته نزد پادشاه

حاضر ساختند ابتدا بزبان خوش و دلاسا از و استفسار احوال آمد و رفت و سوال و جواب قلعه نمودند او انکار بلیغ نموده او با شاه جواب داد و چند

که حکم بستن و شکنجه نمودن او فرمودند و چند چوب زدند بفریاد و اقرار آمده بر ده از روی کار برداشته نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثانی و محمد صادق و

چند از دیوان شاه و سید عبدالله خان بارهه باشد ظاهر نمود و شریک با خود ساخت خلد مکان شاه عالم را طلبیده گله و شکوه این مذکور

بمیان آورده شاه را با وجود انکار آنکه شاه قلی نوکر من نیست منفعل گردانیدند و حکم قید نمودن سید عبدالله خان و اخراج دیگران فرمودند چون

از سابق باده کم توجهی پادشاه نسبت شاه عالم در مقدمه حیدرآباد بود و الحال که ظن به یقین مبدل گردید هر چند که در ظاهر از مراتب مصلحت و لوازم و تبعهدی

شاه عالم کم نمودند اما برآثار کم توجهی روز بروز می افزود و روح الله خان که مکرر شفیع جرائم سید عبدالله خان گردید بطریق نظر بند بحواله نمودند

[illegible] بعد که از سعی و تردد غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ

و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید و از رسیدن رسد غله و کمیابی کاه اسپ و آدم بیشمار کشتیان تلف

شدند شرزه خان از زبان سکندر امان خواسته در آغاز سنه سی جلوس که مراد او ایل ذی قعده سنه هزار و نود و هفت باشد کلید قلعه تسخیر

پادشاه کشورستان حاضر ساخت و سکندر مقید گردید و صدای شادیانه بلند آوازه گشت تاریخ تسخیر بیجاپور سکندر گرفت بعرض رسید و

نسخ هدایت کیش واقعه نگار کل برای اصل واقعه نمودن این فقره نوشته عنایت نمودند بدست یاری فرزند ارجمند یعنی ریک غازی الدین

خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیرخان صوبه دار کابل نیز درج نمودند بعد فرستادن سکندر به قلعه دولت آباد که در

نگاهداشتن او با عزاز مقلوبه دار تاکید نوشته تا خور کفاف او یومیه مقرر نمودند به بندوبست نواح بیجاپور پرداخته بشهرت زیارت حضرت بنده

نواز سید محمد گیسودراز اواخر محرم الحرام از بیجاپور کوچ فرمودند و بنام ابوالحسن و سعادت خان صاحب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم و جای تسلی

آمیز صادر فرموده برای وصول پیشکش ذمه آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور

یافت که چون ما بدولت عزم جزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودی توجه رایات جهان کشا باینطرف خواهد گردید تا مقدور در وصول نقد :

بکار زده

بادشاهزاده سازد بعد که در خلوت شاه از ... اطلاع داده شاه عالم در جواب فرموده که اظهار این به کورنش خانجهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست که

خانجهان بهادر در باب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید مبادا از قبول آن پدر بزرگوار ... اعتقاد خان از طرف ما گوید و از قبول رفتن انجا اباء نماید بالجمله چون دو سه لشکر

بادشاهزاده گرانی کم یابی غله و کاه زیاده از حد ... میخواستند تا رسید که ... بعضی مطالب قصبه کهیر رفته انتظار حکم کشیدند درین ضمن میر هاشم

پسر سید مرتضی حیدرآبادی که بعد از شرف ... در ایالت ... خجسته بنیاد ... سرافراز ... ساند و مورد عنایات گردیده بود مع میر عبدالکریم

و چندی از بندهای نامی بادشاهی و تدری جواهر و خلعت که برای ابوالحسن بموجب التماس شاه فرستاده بودند نزدیک حیدرآباد رسیدند میان خاص و عام

شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت برای ... فریبی و تسلی ابوالحسن است و پسر سید مرتضی بادعای ... فوج بادشاهی و تسخیر قلعه حیدرآباد

آمده فوج ابوالحسن بسرداری شیرزه خان و عبدالرزاق خان لاری و غیره خود را بر فوج تازه رسیده بادشاهی زدند از آنکه اینها غافل بودند و از

طرف شاه کومک نرسید میر هاشم کشته گردید و میر عبدالکریم و غیره دو سه سردار زخمی کشته دستگیر گردیدند و باقی فوج بغارت رفت میر عبدالکریم که آخر

مخاطب به امیرخان گردید سعادت خان صاحب بخانه خود برده بعلاج زخمها پرداخت و شاه عالم از کنار حیدرآباد بشهرت گرانی غله کوچ نموده بکهیر آمده

استقامت ورزید و درین اوان قلیچ خان بهادر عرف عابدخان بموجب حکم که بعضی مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارک بود بشهرت صوبه

[illegible] با فوج شایسته نزد شاه رسید شاه را بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمکان

خطور نمود که خود متوجه تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال نهم کوس رایت ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند از آنکه در ان ایام جهت

جانب نزدیک اکبرآباد مکرر بعرض عالی رسیده بود و بعد رسیدن خانجهان بهادر بحضور میان محمد معظم خان خسر بادشاهزاده کامبخش و خانجهان

بهادر در جلوخانه ... امیرالامرا که ... خانه جنگی و هنگامه فساد عظیم برپا گردید و خانجهان بهادر که برای فهمانیدن مردم خود فرصت فرموده

بودند و حیلها برای معقول نمودن جهال هر دو طرف تعیین فرمودند خانجهان بهادر بعد برآمدن از دربار فرموده بار معظم خان را بغارت نمایند

و اینمعنی خلاف مرضی حضرت خلدمکانی بظهور آمد و علاوه باده بدعتی های سابق بادشاه گردید لهذا خانجهان بهادر را برای تنبیه و استیصال

جاتهء ... و مسمار ساختن گدهی ... احداث کرده آن کافر که بر بنای آن گدهی بر راه چندین قافله میزد و تاراج مینمود و نواح اکبرآباد و تعاقب

مرخص فرمودند بعد که پرتو شعاع عالمتاب تیغ جهانگشای عالمگیر بادشاه بر ساحت نواح بیجاپور تافت و شاه عالم و روح الله خان

غازی الدین خان فیروز جنگ و دیگر امرای کار طلب رزم آزما برای مدد محمد اعظم شاه و محاصره و تسخیر بیجاپور مامور گردیدند و هر یکی برای اظهار فدویت

و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته در پیش بردن مورچال و رواندن نقب و برکردن خندق و یورش سعی بلیغ مینمودند و جوهر ...

و تهور بروی کار می آوردند آنکه شاه عالم که طرف ... بمقابل دروازه شاهپور مورچال داشت میخواست که بسلوک پیغام و پیام ...

بوساطت او قلعه مفتوح گردد شاه قلی نام ایرج خانی از نوکران معتبر شاه عالم که برفتن خفیه نزد سکندر ... بقلعه مامور گردیده بود و از ان طرف

سید عالم نام گاه گاه پیام الپیام امیر نزد شاه می آورد و شاه ازگفته بزرگان که گفته اند ... که ... آن بازی کرده سازند بحفظها

منزوی و بی اختیار ساخته ابوالحسن را به سلطنت برداشته وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول ننموده بود مقرر کردند و بحکم مستقیم حقیقی میر احمد
حسدی که در باره سید سلطان بکار برده بود خمار نشاء آن گشت و مجنان سعی که از سید مظفر در انداختن بنای دولت میر احمد ظهور آمد نخل کاشتن مراد او ثمر ندامت
بار آورد و شمه از آن می نگارد که چون اکثر جنان بوقوع آمده که هر امیری که در اعانت سلطنت بکوشد صاحب مدار امور ملکی گردد و دخل تمام در رتق و فتق مهام او را بهم
رسید لهذا هر روز در مقدمات جزئی و کلی آقای او اطاعت او نماید و بر مزاج سلاطین تحمل و برداشت آن دشوار میگردد و باده فساد و آماده میشود و آخر کار بعقد
استیصال همدیگر میکوشند میان ابوالحسن و سید مظفر نیز بر سر کالیف نشاقه نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید که ابوالحسن
بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور ملکی کوتاه سازد و هرچند تدبیر و منصوبه بکار می برد که بی آنکه هنگامه فساد خونریزی برپا کرده اول
از وزارت معزول نماید میسر نمی آمد آخر الامر مادنا پندت که از منشیان کاران مستقل و صاحب مدار خانه سید مظفر بود با ابوالحسن هم ساز و هم راز گشته بمرور ایام
جمعی منصوبه بکار برد که جماعه داران عمده سید مظفر را باستمالت امید انواع رعایت هوادار ابوالحسن ساخته با خود رفیق نموده بود که سید مظفر
را بی پر و بال کردانیدند قلمدان وزارت از او کشیده گرفتند و منصب اصلی او را بحال داشته منزوی ساختند و خلعت قلمدان وزارت به مادنا داده تعلقه
سابق مادنا به اکنا برادر او مقرر نمودند القصه چون عرضداشت شاه عالم مشتمل بر قرار صلح با ابوالحسن بعرض خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور
فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خانجهان بهادر و از تربیت کردهای حضور بود به حجابت مقرر کرده برای وصول پیشکش باقی سابق
حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خانجهان بهادر را خفیه مطعون ساخته معضوب نموده و خانجهان بهادر را طلب حضور ساختند خانجهان
بهادر اگرچه سپاهی بود و شجاع مدبر کار زار آزموده چنانچه از تردوات او شمه بزبان قلم داده اما از آنکه میان بادشاه و خانجهان بهادر بسبب
بعضی ادای خارج او سوی مزاج طرفین بمیان آمده بود و در آن ایام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان که علم شهرت شجاعت و جانفشانی
او رسته در اطاعت امر بادشاه میکوشید و خلد مکان متوجه بیش آوردن او بودند و مجنان تهور خان پسر صلابت خان و غیره دوسه خانزاد جوهر
تهوری و کار طلبی مشاهده نموده در تربیت آنها میکوشیدند مگر در ضمن زمان اعتراض آمیز به تعریف اعتقاد خان و تهور خان بدین عبارت که خانه زادانی
که هنوز بوی شیر از دهان آنها می آید نسبت بآن پیر سال خورده زیاده شرط فدویت و جانفشانی بجای آرند پرداخته بودند چون اعتقاد خان متعینه
فوج شاه عالم بود خانجهان بهادر بغض انمعنی را در دل جا داده خفیه به سرداران سنها که پنهانی و آشکارا در اعانت بیجاپوری و حیدرآبادی
میکوشیدند خطی نوشت مشتمل بر اینکه که بسبب غیبت وگرانی لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابوالمکارم و غیره را برای آوردن بدرقه غله
روانه خواهم نمود باید که شما با فوج زیاد جنان تاخت بسر آنها آرید که اسیر یا قتیل کردند از اتفاقات آن خط بدست سعادتخان دیوان فوج
خانجهان بهادر که داروغه هرکاره نیز بود افتاد و از آنکه سعادت خان را با وجود سابقه که با خانجهان بهادر بسبب رفاقت و واقعه نگاری کل دکن بود
طرف حق نمک بادشاه و خاطر جمله الملک زیاده منظور میداشت و بافشای راز زبان آشنا نمودن نیز مناسب ندید است خفیه نزد اعتقاد خان
رفته بعد گرفتن قسم اخفای آن بر حقیقت کار اطلاع داد اعتقاد خان نهایت متوهم گردید و بنای مصلحت بر آن قرار یافت که در خلوت بخدمت

بر شک و حسد هم چشمی که خانه برانداز چندین هزار خانمان شده کل حسد ابلیس بر تلبیس است بمیان آمد روز بروز قطب شاه از سید سلطان برگشته تا حقیقت
بزرگان میر احمد اطلاع داریدا و در جواب گفت آری فضیلت ما روشن دارند بهتان دراز اما انداز این کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرعهٔ دل میر احمد کاشته
گردید و روز بروز بوسیله در هم اندازان تمام پیشه که به تیشهٔ سخن چینی مدام در فکر برانداختن شجر حیات خاندان قدیم اند و آب یابی نهال زار شیطان
سیرت نخل شقاوت و مخالفت میان دو برادر توام و یاران همدم دایم بر می‌مندند میکردند نهالی که در ثابت بین هر دو سید نشو و نما پذیرفت روز بروز ماده
عناد و فساد می‌افزود تا آنکه جشن کار خیر در میان آمد و تا چند روز هنگامهٔ عیش و نشاط رونق افزای در و بام حیدرآباد بود از اتفاقات در این ایام
شادی ادای خارج دیگر میان هر دو چشم به صفه ظهور آمد و کار بجای کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یاد نموده به قطب شاه گفت که اگر شما
دختر بد و سید عید مرام خصم سازید و بعد سر انجام بر آمدن از حیدرآباد شنبهٔ تعزم و جزم بر داشت هر چند که مردم عمده فهمانیدند در اصلاح کار
کوشیدند فایده نبخشید و سه روز ماه ناهی که مدار علیه محالج دو دیگر محرمان حرم همدم و معاون میر احمد شستند و گفت گوی نزاع بدینجا انجامید چون عبدالله
شاه را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و محرمان اندرون و بیرون
قرار مصلحت این یافت که ابوالحسن نام را که از طرف مادر با قطب شاه قرابت قریبه داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتی وضع
بسر می‌برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالان و همدمان قطب شاه گشته چنان از طاق دلها افتاده بود که عبدالله شاه اصلا متوجه
بر و حال او نگردید لهذا ابوالحسن بلباس درویشان در خانقاه شاه راجو که مرشد او گفته میشد با ناکامی میگذرانید از آنجا که مرد و خلق منظور نظر
خالق میباشد در همان مجلس شادی که ساعت عقد مقرر گشته بود او را جسته آورده به حمام فرستاده مخلع ساخته سهره بر طرف بسته بر اسب عراقی
با ساز مرصع الماس سوار نموده با ساز و سرانجامی که برای سید سلطان موجود و مهیا بود به مجلس دار الامارت به دبدبهٔ شان سلاطین حاضر ساخته
عقد بسته دختر حواله او نمودند و سید سلطان با دل پر غم و دیدهٔ پر نم دست حسرت و افسوس بهم زنان به مایوسی تمام سر خود گرفته از شهر بر آمده
خود را نزد محمد امین خان رساند و آخر دختر محمد امین خان به و منسوب گردید بعده که ایام رحلت عبدالله قطب شاه و تلافی انتقام ناکام ساختن سید
سلطان که درباره آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید از آنکه میر احمد از روی تجبر و تعین با امرا خصوص به سید تقی که از سلسله سلاطین
زادهای مازندران و امرای عمده و صاحب فوج حیدرآباد گفته میشد سلوک می‌نمود و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موجود نمیدانست و بعضی حرکات
محل نیز از و نفرت بهم رسانده بودند بر خلاف ابوالحسن که با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه مینمود بعد واقعه عبدالله قطب شاه در تعیین سلطنت
اختلاف تمام بهم رسید گفت و گو بجای کشید که بیرون میر احمد با سپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته میشد شمشیر
برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آماده فساد و فتنه گشت و از هر گوشه و کنار نایره قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت سید مرتضی
و سعی و تدبیر مادنا و اکنا که هر دو برادر نوکر پیشکار صاحب مدار سید تقی بودند همه نوکران عمده رفیق ابوالحسن گشتند میر احمد مغلوب گردیده
سوای موسی نام محلدار که با چند کس مردم بی نام و نشان طرف میر احمد داشت دیگران بعضی در ظاهر و جمعی خفیه معاون ابوالحسن گشتند و میر احمد را

و قبل از آنکه خبر به لشکر پادشاه زاده رسید اوباشان و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال رعایا نمودند و تمام شب آنچه توانستند از مال رعایا
بقلعه رسانیدند و صبح ناشده مردم لشکر خبر یافته بشهر ریختند و چون در هر محله و دسته بازار لک لک روپیه از نقد و اقسام مال و اقمشه و جنس خانهای امرا و تجار
و قالیها و فراش خانه ابوالحسن و ارکان دولت او مع اسباب و فیلان موجود بود دست بغارت عجیب هجوم آوردند قیامت و نمونه حشر و نشر آشکار گردید نیمه چو سلطان خاور
بر افراخت سر زد امان کرده و بکاه اوفتاد گنج بسی برج صندوق با قفل زر پر از لعل و یاقوت و در و گهر زرو شیدنی و گستردنی ز هر جنس کالای
آوردنی زدینار و زربفت و خز و حریر زدینار و یاقوت و مشک و عنبر بسی بود از گوهر آبدار بسی جام و باره و گوشوار که بغارت تاراجیان رفت
و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هنود باسیری در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا بر باد فنا رفت که زبان خامه از احاطه بیان آن قاصر است
قالیهای کلان بجا که از سنگینی آن بر داشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر و کارد بریده پاره پاره نموده از دست یکدیگر می ربودند هر چند که شاه عالم
شهزاده والا نسب تعین نموده در منع آن کوشید فایده مترتب نگردید کوتوال لشکر را مأمور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهی چهار پنج صد سوار با خود گرفته
در گرد آوری و ضبط مال بقیه التاراج کارخانجات ابوالحسن پردازد بوده که فرستادهای ابوالحسن بهزاران عجز و نیاز پیغام و پیام التماس عفو جرایم کرده
و نکرده نزد پادشاهزاده آوردند و شاه عالم بحال التماس والا نسب شده بود برای زجر و منع تاراجیان و تنبیه جمعی که آتش مهر وند تعین نمود بار شعله فتنه
فرو نشست اما تاراجیان بممنوع واقعی نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام که التجای ابوالحسن بقبول هر تکلیف که بمیان آید از حد گذشت پادشاهزاده را بر حال
آن گرفتار بخت برگشته اعنی فی الحقیقت از مغضوبان درگاه الهی گردیده بود رحم آمد و التماس و شرط چند که از انجمله قبول پیشکش یک کرور و بیست
لک روپیه سوای وجه مقرری هر سال و بقید رسید حل ساختن مادنا و اکنا که هر دو برادر مایه فساد و خرابی کشته حیدرآباد بودند و دست بر داشتن از
گدهی سرم و کهروه دیگر محالات متعلقه که بتصرف پادشاهی در آمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرایم ابوالحسن
گردند در بین ما بین آمد و رفت پیغام که ابوالحسن در بقید ساختن هر دو کافر صاحب مدارات تامل داشت از آنکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب
اختیار محل نظر بر اینکه تمام خرابی حیدرآباد و لشکر کشی و مسلمان کشی از خواستن هر دو برادر زحل سیرت بد سیرت تنگ آمده بودند سرما و جانی
صاحبه در محل تسلط تمام داشتند بی آنکه به ابوالحسن گرفته اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز به نوکران خدم که همراه همان بد انجام بودند جا
اشاره قتل هر دو بد کردار دغا کار نمودند و حالتی که هر دو واصل نزدیک تجا نه متصل دیوار قلعه مشغول مضروب تازه بودند سیاه غافل سر هر دو نابکار نحیبه جزای
اعمال آنها رسانده سر هر دو را بریده آورده مصحوب مردم فهمیده نزد پادشاهزاده فرستادند کلمه چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هر دو برادر که در وزارت که در ضمن حسب
و سبب سلطنت ابوالحسن نگارخواهد در آمد و خالی از غرابت نیست برای شادابی کلام زبان خامه میدهد در ایام سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب شصت سال
فرمان روائی نمود و چون پسر نداشت از جمله سه دختر که خدا یه داده بود یکی را به سید احمد نام که از سادات و فضلای معروف عرب بود منسوب ساخته پایه
امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکی به او رجوع نمود و بعد از چندگاه سید سلطان نام که نساکر د پدر میر احمد بود و در حسب و نسب پایه بر خاندان میر احمد گفته
مسند نحیف بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده متوجه مقرب و معزز گردید و دختر دوم قطب شاه به نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میان هر دو

بادشاهان سلف اسلام ناموس از تاخت و تاراج محفوظ بوده اند اگر مارا سه چهار گهری فرصت دهند که از طرف قبایل بار خاطر جمع نموده باز بمقابله بپردازیم از
طریقه مروت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین در جواب مرضی بحاصل نموده و عنان کشیده سرداران برای منع دست اندازی مال و عیال تعین فرمود
دکنیها قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده طرفی که بی کنه نزدیک بود روانه ساختند و سپهری باز از هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردید
سرداران بی شکوه بار دیگر شکوه تمام جلوه از مقابل فوج ظفر موج جلوه گر شدند و معرکه کارزار را گرم تر از اول روز ساختند و تردداتی شایانه از
هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو فیل فوج بادشاهی از پا در آمدند و از جانب خصم شیخ منهاج و رستم راو زخم برداشتند و کنیان بند این
لیسفه دیوان بادشاهزاده را زخمی ساختند با فیل سواری او بشب انه لخته روانه شدند سید عبدالله خان با وجود دو زخم حالت صدمه چهری بابدن
او رسیده بود باتفاق یکی از اسپها خود را رسانده سنبه رای خلاص نموده زن غیرت خان میر بخشی شاه در حوضه فیل با یک سه ملی کشته گردید و چهار پنج
سردار دیگر فوج طرفین زخم کاری برداشتند بسیاری از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند دکنیها تا شام تنگ ثبات قدم ورزیده رو بفرار نهادند
و شب بادشاهزاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبه صف جمعی از مسلمانان طرفین کشته می گردند بهتر آنست که یک دو سردار سه چهار سر فوج شما
بی آنکه پای فوج در میان باشد بمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بفن تردد سپاه گری امتحان نموده بازو برو یکدگر را آورده به بینیم خدا کرا یاوری میدهد
بعد که بعرض شاه عالم رسید در جواب گفت آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که میان شمایان زیاده رواج دارد جرات بدین جواب مینمائید
اما مارا ملاحظه آنست که آخر کار که به مردم دکن عرصه کارزار تنگ شد گرد و تنگ فرار بر خود هموار مینمایند بکوار جمله سپاه گری میدانند و نزد مایان
بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبدالله خان یک دو سردار دیگر لشکر ما بر پای فیل سوار شده زنجیر انداخته بمقابله شما مبادرت
نمایند و شمایان نیز بر پای فیل سوار شده زنجیر اندازید و در معرکه کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهور بعمل آرید آنها از شنیدن
این جواب گفتند ما فیل سواره زنجیر بپا جنگ نمی نمائیم شاه فرمودند که ماهم جنگ دیگر نمی نمائیم روز دیگر آن هنگام که خاور عالمگیر جهان افروز از
دریچه مشرق برآورد هرکاره ها خبر رسانیدند که سرداران ابوالحسن فرار نموده رو بحیدرآباد آوردند شاه عالم فرمود شادیانه فتح بلند آوازه ساخته بتعاقب فوج
حیدرآباد کوچ نمایند بعد که کوچ بکوچ نزدیک حیدرآباد رسیدند از آنکه مادنا و بعضی همدمان او خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابوالحسن متهم
برجوع آوردن طرف بادشاهزاده ساخته بدین مرتبه درباره او بدظن نموده بودند که فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رسانیدن او میان هم قرار
یافته بود از آنجهت که به محمد ابراهیم رسید بخدمت بادشاهزاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعد که خبر ملحق شدن محمد ابراهیم سر فوج بشاه عالم
در حیدرآباد انتشار یافت ابوالحسن خود را باخته بی آنکه به ارکان دولت مصلحت نماید با ذره فکر بردن مال و عیال و ناموس خود دم بدم دیگر پردازد
یک پاس کی وقت اول با شب با جمعی از خدمه محل و صندوقهای جواهر و هون هرچه توانست با خود گرفته رو بقلعه گلکنده آورد از شهرت اینخبر که همه کارگاه
ابوالحسن و مال تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار معه ناموس سپاه و رعایا در شهر مانده بود عجب قیامت و رستخیز غریب بپا گردید و چندین هزار
نفرها که فرصت سواری و برداشتن مال نیافتند سراسیمه وار دست اطفال فرزندان خود که بسیاری بی مجال برقع و چادر پوشانیدن نماند گرفته و تعلقه

بحرکت آمد و بفوج سندی برداخته شاهزاده معزالدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول
نموده و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران رزم جو را برفاقت راجهای جلادت آیین طرف
برنغار و جرنغار و التمش مقرر کرده سید عبدالله خان را با چندی از بهادران شعله خو چنداول
ساخته ملتفت خان خوافی و راجه مانسنگه و سمندر بیک و خواجه ابوالمکارم را در قول با خود
گرفته بقصد مقابله و مقاتله با معرکه کارزار گذاشتند از آن طرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت
نموده صلاح کاردران دانستند که بهر از مکانی که بود شکسته چهار گروه جانب دست راست روانه
ساخته صرفه در جنگ توپخانه ندانسته توپهای کلان را در مغاک انداخته و چند توپ را زیر
خاک نموده دو شکم فوج ساخته یک فوج مقابل هراول و فوج دوم برابر التمش قرار داده و
یک فوج سنگین با دو سردار شیر پیکار کارزار دیده موافق دستور دکن که اکثر غلو بر چنداول
می آرند برای مقابله سید عبدالله خان مقرر کردند و یکبار که جوشن و خروشان جلوریز
مانند سیلاب بلا رو بفوج بادشاهزاده آوردند و از این طرف بهادران شیر خصال و دلاوران
تیز چنگال بمقابله برداخته چپقلشهای رستمانه بروی کار آوردند و از هر طرف کوشش و کشش بهادرانه دران
بعرصه کارزار آمد و صدای دار و گیر دران دشت بر وحشت بجدی و عرصه کارزار از خون دلا
با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید - ز هر سو شده انجمن فوج فوج چو دریا که خیزد ز هر گوشه
موج - ز آمد شد تیر و تیغ و سنان روان شد بیابان ز تنها روان. سرداران دکن هر ساعت
قدم جرات پیش گذاشته داد تهوری داده بر کار و اطراف لشکر هراول چنداول
فرو گرفتند از شاهزاده معزالدین و همت خان پسر خانجهان بهادر و اعتقاد خان
پسر جمله الملک بهادر تردد بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد
تردد نمایان فوج مقابل را برداشته مدد سرداران یمین و یسار برداخت
تا دو بهر روز معرکه کارزار شعله ور بود بعده دکنی ها رو بفرار
گذاشتند و فوج بادشاهزاده تعاقب کنان تا بنگاه خصم رساندند و غلغله
عظیم در لشکر دکن رو داد و شیخ منهاج دولوار زبان دان نزد بادشاهزاده هراول
فوج بادشاهی فرستاده بپیغام نمود که محاربه و دعوی قتال و جدل میان ما و شما میان

بادشاهان

وبعضی امرا او درین باب همدم بودند اما سید عبد الله خان و دوستم راجه
ترغیب مقابله و مقاتله مینمودند لیکن چون رای ها مختلف بمیان آمده بود آن روز بنای
مصلحت ناتمام ماند روز دیگر سید عبد الله خان در خلوت التماس نمود که اگرچه
خان جهان بهادر از سرداران کهنه و کار آزموده روزگار و هواخواه جهان‌پناه
است اما اصلاح دولت درین است که دیگر خلاف مرضی حضرت بادشاه بعمل
نیاید و مقصد گوشمال این طایفه محیل که بالتماس صلح دفع الوقت مینمایند سواری
باید نمود اگر خان جهان هراولی قبول نماید فدوی را چنداول مقرر فرمایند والا بنده
در هراولی بشرط جان فشانی بتقدیم خواهد رسانید و در رکاب یکی از
شاهزاده ها که سرداری هراولی بنام او قرار دهند چه هر تردد و فدویت
بظهور خواهد آورد و بعده شاه عالم به محمد ابراهیم سرلشکر حیدرآباد پیغام داد
که با وجود سبب اغماض و رعایتی که نسبت شما بعمل آمده مغضوب بادشاه گشته‌ام
باز نظر بر اصلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی شما و ابوالحسن صلاح
در آن میدانم که اگر شما از قصبه و کدهی سرم و دیگر محال سرحدی که بتصرف بنده‌های
بادشاهی در آمده دست بر داشته برگشته بروید امثعر را وسیله و دست آویز التماس
عفو تقصیرات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور معروض دارد و بعد از آنکه این
پیغام مصحوب زمرد ناظر محلی شاه به محمد ابراهیم رسید و محمد ابراهیم که این پیام موافق خواهش
او نبود مصلحت جواب آن بر سرداران دیگر بمیان آورد و شیخ منهاج و رستم راو زنار دار و دیگر
جهالت کیشان متفق اللفظ گشته بزبان دکنی ترجمه این مضمون در جواب گفتند که قلعه و سرحد سرم
بر سر نوک شمشیر و سنان ما ما ولا بسته است و بجنگ آماده ایم در آن روز مرتبه در انداختن و زدن
بان شوخی نمودند که یک بان وقت آوردن خوان خاصه اندرون سراچه محل رسید و از جمله آن
خوان از سر خواص افتاد و چون همان روز نوبت خانه زیاد با فوج تازه و زر نزد ابوالحسن رسیده بود توپ
خالی بسیار آتش داده صدای شلک پی در پی سامعه افروز بادشاهزاده و مردم لشکر ساختند
و دست اندازی بر کهی فوج بادشاهی نمودند ازین شوخی دکنی های بی ادب رگ غیرت بادشاهزاده

جلادت همت خان دکنی ها رو بهزیمت آوردند و قریب یک نیم کروه تعاقب
هزیمت خورده ها پرداختند اگرچه سید عبد الله خان و دیگر سرداران
بادشاهزاده میخواستند تا بنگاه اعدا تعاقب نمایند اما خان جهان
بهادر صلاح کار ندانسته به بنگاه خود مراجعت نمود و یک پاس شب رفته
بخیمه های خود داخل شدند و حقیقت فوج جنگ بار اول روز بحضور
معروض داشتند اگرچه بادشاهزاده و خان جهان بهادر حسن
ظهور مجرا و آفرین داشتند اما بعد عرض بسبب زود از تعاقب غنیم مراجعت
نمودن و تا بنگاه تعاقب نپرداختن مجرا به اعتراض مبدل گردید و فرمان
از روی غضب تمام بنام بادشاهزاده شاه عالم و خان جهان بهادر صادر
فرمودند و این معنی باعث ملال خاطر بادشاهزاده گشت هرچند از آن
روز باز سرداران ابوالحسن بقصد مقابله و محاربه سوار گشتند و مقابل
بادشاهزاده نیامدند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف
لشکر ظفر اثر سپاه نموده بزدن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه
نیز از دور نمودار گشته بدستور طلایه گشت نموده خود را به بنگاه خویش میرسانیدند
اما بادشاهزاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه تنبیه آنها
نمیگشتند و ترک سوار شدن نموده تا چهار ماه در آنجا نشسته گذراندند و این معنی باعث
مزید ملال و اعتراض بادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال اعتراض
و سرزنش صادر فرمودند و به خان جهان بهادر نوشتند که ای بادصبا این همه آوردهٔ تست
و شاه عالم بعد مطالعه فرمان با دیدهٔ گریان و دل پر از شعلهٔ آتش بخانه آمده صبح آن دیوان
نموده و خان جهان بهادر را مع دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تنبیه غنیم کنگاش
بمیان آورد هرچند که سرداران حیدرآباد مرضی شاه عالم بر صلح و رفع فساد مایل
دانسته پیغامهای و تقریب در آن باب در میان داشتند و خان جهان بهادر نیز
نظر بر افسردگی خاطر از طرف بادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت به محاربه نمیداد

بادشاهزاده محمد معظم را که مخاطب به شاه عالم بود با فوج شایسته که اعتقادخان
خلف الصدق جملة الملک اسدخان و مرحمت خان پسر نامدارخان
و دیگر سرداران رزم آزمای کارزار دیده بسرداری لطف الله خان تعین
گردیدند برای تنبیه فوج حیدرآباد مرخص ساختند و خان جهان بهادر را
نیز با سرداران و فوج همراه او تعینات بادشاهزاده نمودند بعد از آن
که بادشاهزاده بکلان که رسیده برای بعضی سرانجام ضروری چند مقام نمود
عریضهٔ خان جهان بهادر مشتمل بر غلبه فوج ابوالحسن و التماس زود رسیدن بهم رسید
بادشاهزاده کوچ بکوچ طی مسافت نموده چون نزدیک ملکهیر مضرب خیام گردید خان
جهان بهادر باستقبال شتافته بعد ملازمت صلاح داد که قبل از آنکه سرداران
حیدرآباد جرات مقابله نمایند بر آنها فوج کشی باید نمود و قبل از طلوع
آفتاب باتفاق سوار شدن دو سه کروه نرفته بودند که از روبرو و اطراف
جوق جوق فوج حیدرآباد باستان و دبدبه تمام جلوریز نمودار گشتند و بزبان
بان آتش بار و تیر و کوه صدای دار و گیر بلند ساخته بر سر
شاهزاده معزالدین پسر کلان بادشاهزاده و خان جهان بهادر
که هراول بودند تاخت آوردند بمرتبه شوخی آغاز نمودند که نزدیک بود
تزلزل تمام در فوج هراول راه یابد و در حمله اول سه فیل مع
چهار صد پانصد سوار و پیاده از پا در آوردند و از توپ خانه شرربار
برق کردار گذشته آشوب غریب در لشکر بادشاهی انداختند
سید عبدالله خان بارهه و خواجه ابوالمکارم که از بهادران
لشکر بادشاهزاده بودند باتفاق راجه مان سنگه خود را بمدد
هراول رسانده تردد نمایان نموده بمقابله پرداختند و تا سه
پاس روز آتش کارزار شعله ور بود و از طرفین سوار و پیاده بسیار
کشته و زخمی گردیدند آخر از حمله های پیاپی بهادران فوج بادشاهزاده وسعی

بعده که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند و همت خان و صفدر خان و جسونت
بندیله زخمهای کاری برداشتند و انباری همت خان و دیگر سرداران از بسیاری
تیرباران بر برآوردند اگرچه هیچ نمانده بود که کار همت خان تمام شود اما آن بهادر شیر نبرد
با وجود زخم کاری برداشتن همت نباخته حملهای مردانه می آورد و از نزد پدر
کومک میطلبید از آنکه خان جهان بهادر را جان قلعه دار در میان داشتند
که خلاصی جان خود او متعذر مینمود در جواب طلب کومک حواله بمدد فضل الهی میداد
درین ضمن بری خان نائت بهتر نام با جمعی از سربازان نامی دکن اسپ تاخته
سردار برسان مقابل خانجهان بهادر آمده از دور نیزه حواله آن سپه سالار
نمود خان جهان بهادر تیر بحلقه کمان درآورده بر بری خان زده یک دست او را
از کار رد و باز داشت اما عرصه کارزار بر تیپه بر فوج بادشاهی تنگ گردید
که احدی را امید نجات نماند درین ضمن فیلی که از فیلان راجه با سبب مستی زیاد
او یکطرف مورچال بزنجیر و ریسمانهای قایم بسته بودند فیلبان آن صلاح در ان دید
که زنجیر از پای او برداشته زنجیر سه چهار منی در خرطوم او داده مقابل
فوج حیدرآباد وانموده مطلق العنان ساخت از اتفاقات فیل مقابل بری خان
رسید و بری خان از غرور سبقت بر فیل حمله آورد و بیک صدمه تکاور کجیر
فیل اسپ بری خان رحید و چند اسپ دیگر جراحت یافته سواران را بر زمین زدند
و کار بری خان ساخته شد و چندی از سرداران دیگر لشکر خصم را زیر پا و
خرطوم آورد و بهادران فوج خان جهان فرصت قابو را از دست نداده
داد دلاوری داده حملهای رستمانه آوردند و از مدد اقبال عالمگیر شکست
بر فوج حیدرآباد افتاد و فوج بادشاهی یک گروه تعاقب نموده بفتح و نصرت
مراجعت نمودند و خان جهان بهادر حقیقت فتح خدا داد با غلبه خصم
بحضور معروض داشته برای مرخص فرمودن بادشاهزاده محمد معظم
التماس نمود بعده که مضمون عرضداشت خان جهان بهادر بعرض رسید

رستخیز عظیم برپا میگردید و بهادران رزم‌جو و دلاوران مستعد خود مقابل برآمده تردد
نمایان بروی کار می‌آوردند بدین دستور تا مدت یک ماه گاه غالب و گاه مغلوب
جنگ درمیان بود تا آنکه دکنی‌ها یک دو روز درمیان داده سکم بهری جلوریز تاخت
آوردند و درحالتی که فوج بادشاهی غافل و خانجهان بهادر مشغول چوپر بازی بود دهر کارها
خبر رسانیدند که سیلاب فوج دکن اطراف را فرو گرفت خان جهان بهادر به همت
و سپهدار خان هر دو پسر و ایرج خان فرمود که باتفاق جگت سنگه هاره از
طرف راست بدفع اعدا بپردازند و دیگر راجپوتیه و افاغنه را مامور نمود که
از جانب چپ بازار دار و گیر گرم سازند و خود نیز به تهیه سوار شدن پرداخت
سرداران فوج بادشاهی تا بکار مقابله پردازند شیخ منهاج و بری خان
بات بهتر و دیگر سرداران با سی چهل هزار سوار دو سه طرف مورچال
ریخته هر که مقابل آمد کشته و زخمی ساخته با شمشیرهای برهنه از مقابل نوبت خانه
برق کردار گذشته زنجیرهای نوبت خانه را بریدند و به شوخی تمام داخل مورچال
شدند و رستخیز حشر و نشر برپا گردید خان جهان بهادر مع دیگر امرا بر
فیل سوار شده بدفع شر مخالفان پرداخت شیخ منهاج مقابل سپهدار خان
و جگت سنگه هاره و شرزه خان لودی و رستم خان برابر همت خان و محمد ابراهیم
سر فوج و بری خان بات بهتر با فوج جهان آشوب رو بروی خان جهان
بهادر و ایرج خان رسیده زد و خورد عجیب و دار و گیر غریب بمیان آوردند
و یک فوج بمقابله راجپوتان رسیده حمله‌های بهادرانه آورده راجپوتیه را
بی دست و پا ساختند و شیخ نظام بعد فرار از مقابله سپهدار خان با هفت
هشت هزار سوار بر سر بهیر ریخته هنگامه دار و گیر بفلک برین رسانید و بهادران
زره پوش و دلاوران کفن بدوش بجوشش و خروش تمام بهادرانه
قدم بمعرکه کارزار گذاشته داد تهوری دادند ز پولاد پوشان سنگ شکن
تن کوه لرزید بر خویشتن ز سیاهی چو آشفته فیلان مست همه نیزه و گرز و خنجر

فرصت وقت وفا نمود شهاب الدین خان نظر بر عسرت لشکر محمد اعظم شاه بلا توقف
و بلا آفت رسد غله را به لشکر بادشاهزاده رساند و بادشاهزاده شهاب الدین خان را آفرین
گویان در بغل گرفت و خلعت خاصه که در بر داشت عنایت نموده مورد عنایات دیگر ساخت
بعد که حقیقت بعرض خلد مکان رسید بغایت مشعوف گشته بلا اختیار بر زبان آوردند که
چنانچه آبروی چغتا لبعه تردد و جانبازی شهاب الدین خان بحال مانده حق سبحانه
آبروی او را و فرزندان او را تا آخر زمان از آفات دوران در حفظ و امان خود
نگاه دارد و بر مراتب منصب هزاری هزار سوار افزوده مخاطب به غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ ساختند و همچنان بر مراتب مجاهد خان و دیگر همراهان جان بازان فوج
افزودند فرمان لطف آمیز مع خلعت و سرپیچ و خنجر مرصع و فیل بنام غازی الدین خان
مرحمت فرمودند کوتاه از غلبه فوج حراکن و فاقه‌ها که بر مردم فوج و چارپای لشکر بادشاهی
میگذشت و کار بخوردن آرد تخم ابلی و پوست درخت ها که با آرد استخوان چارپا می آمیختند
و آن هم میسر نمی آمد کشید بمرتبه عرصه بر لشکر بادشاهزاده تنگ گردیده بود که اگر شصت چهار
روز دیگر رسیدن رسد غله به فریاد مردم فوج نمیرسید وا آفتا به نجاره میرسید حشم رقم
عظیم به لشکر محمد اعظم عاید میگردید الحال عنان کمیت خامه را از باقی ذکر تسخیر بیجاپور
بذکر محاربات حیدرآباد معطوف میسازد ابو الحسن از شنیدن خبر تعین خانجهان
بهادر چند سردار دیگر همراه محمد ابراهیم سپه سالار داده مقابل خانجهان بهادر روانه
نمود خانجهان بهادر همینکه نزدیک ملکهیر رسید جان نثار خان و پرویز خان بدو پیوستند
محمد ابراهیم با سی هزار سوار و سرداران دیگر باستقبال شتافته عرصه دار و گیر گرم ساختند
در هر روز بر فوج حیدرآباد که پی هم کومک میرسید می افزود تا آنکه قریب چهل هزار
سوار همراه محمد ابراهیم فراهم آمده اطراف خانجهان بهادر را فرو گرفتند و یورش های بهادرانه
آورده شوخی بجایی رساندند که فوج خانجهان بهادر نزدیک مغلوب گردیدن گردید خانجهان
بهادر نظر بر زیادتی فوج و غلبه خصم فرمود که چهار طرف فوج با دستیاب مورچال بسته خندق
کنده شب ها هوشیار باشند و دکنی ها هر روز به شوخی پیش آمده بر مورچال میریختند و

از رسیدن خبر عشرت و کشادن لشکر محمد اعظم شاه گرد بردار انشدید روشناس برای
رساندن بنجاره و رسد غله اطراف دور و نزدیک مقیم شده بودند پانزده بیست هزار
گاو بنجاره بسرداری و رفاقت شهاب الدین خان و مجاهد خان که نزدیک بیجاپور بود
رسید سرداران دکن خبر یافته قریب سی چهل هزار سوار با خود گرفته مقابل بنجاره
و شهاب الدین خان آمده چنان جلو ریز تاخت آوردند که تزلزل تمام در لشکر
بادشاهی افتاد و تا نظر کار میکرد سر سنان و بهاله دکنیان و شمشیر برهنه برق میزد و پای
استقامت اکثر دلاوران کارزار از جا رفت و چشم بهادران فوج مغلان خیره گردیدن
گرفت از آنکه فوج بادشاهی [illegible] هفتم حصه فوج لشکر بیجاپور نبود بعض سرداران
رزم دیده همراه جرات مقابله و مقاتله در خود نیافته مصلحت اختیار نمودن عار فرار
میدادند مجاهد خان برادر شهاب الدین خان به تقویت دل باختگان برداخته
دست بفاتحه برداشت و شهاب الدین خان توکل بذات پاک حق نموده چون
تیر شهاب خود را بران فوج بیرون از احاطه شمار زده جلو ریز تاخت آورده مغلان
جنگ جو و بهادران شعله خو به خانهای کمان در آمده بنفیرهای زهره شگاف
قدم بعرصه مصاف گذاشته صدای دار و گیر بچرخ برین رسانیدند غریوی بر آمد
ز توران گروه که لرزان شد از هول شان دشت و کوه چو دریای بیجا در آمد
بجوش بدانسان که موج جنس بر آمد به اوج نهنگان جنگی چو دریا بجوش فکندند
در گاو و ماهی خروش تردد رستمانه و کارزار بهادرانه که از آن هر دو تهمتن صفدر
دران رزم بظهور آمد و باعث بحال ماندن آبروی خاندان صاحب قران گردیدند
بر زبان منصف [illegible] العهد ضرب المثل گشته وزد و حرز د [illegible] رستخیز
عجب که دران صف کارزار رو داده اگر خواهد بتحریر تفصیل آن بر در دست طول کلام منجر میگردد
حاصل سخن بعده که هزارها سر از تن و تن از خانه زین جدا شدند و چند سرداران نامی از هر دو
طرف کشته و زخمی گردیدند هزیمت بر فوج بیجاپور افتاد و فتح نصیب فوج بادشاهی گردید
آنقدر اسپ و مادیان و افتاب گیر و بهاله بدست مغلان آمد که در فراهم آوردن آن

قلعه دار خان قلعه دار کلبرکه به نیابت بدر فوجداری نواح قلعه سر راه منمود و بر ویز بیک برادر قلعه دار
ملکهیر که هر دو از دستگرفته های خانجهان بهادر گفته می شدند و از انتشار خبر کم توجهی بادشاه بر حکام بیجاپور و حیدرآباد
از راه کار طلبی و اظهار جوهر رشد و شجاعت نظر بر مرضی بادشاه کشورستان بعضی معمورهای سرحدی متعلقه
ابوالحسن را تاخت و تاراج نموده کدهی قصبه سرم که از مکانهای آباد مشهور حیدرآباد بود به تعدد تمام بتصرف
بادشاهی در آوردند ابوالحسن اطلاع یافته چندی از نوکران عمده مثل شیخ منهاج و رستم راو که از زمانداران
مبارزپیشه گفته می شد و بری خان مانت بهتر برای دفع مضرت فوج بادشاهی و باز بتصرف آوردن کدهی
سرم تعین نمود و بعد رسیدن فوج حیدرآباد و جان نثار خان و پرویز خان بوجود قلت جمعیت خود اکثر را
اندرون کدهی در آورده خود به پناه اطراف حصار با فوج ابوالحسن مقابله و محاربه رستمانه نموده عرضداشت
طلب کومک بحضور ارسال داشت بعد عرض خانجهان بهادر را با بهره دولت پسر همت خان و سید دلاور خان و صفدر خان
پسر فدای خان برادرزاده خانجهان و ایرج خان وغیره را که سابق چنانچه بملاحظه بیان آمده برای تسخیر
بعضی معمورهای حیدرآباد مرخص فرموده بودند و از کوتاهی خود خانجهان بهادر بعذر عدم سرانجام رسیده
بود بتعین سزاولان و گرزبرداران شدید بامور بدان مهم نمودند الحال چند کلمه از محاصره قلعه بیجاپور
بزبان قلم داده به تفصیل محاربات خانجهان بهادر و حیدرآباد خواهد پرداخت لذا آنکه دران سال بسبب
کمی باران غله و کاه گران گردیده بود و مسدود گشتن راه رسد غله از نوعی دکنیان که چند هزار سوار
و سرداران سنبها نیز مدد رسیده اطراف فوج را قلعه دار در داشتند گرانی و کم یابی غله بمرتبه اتم رو داد
و کار بجای رسید که چون شدت وبا نیز دران سال بود هر که از مرض وبا و بر آوردن طاعون ره آورد
سفر آخرت میکرد [illegible] او را شادی نجات از کشت به عذاب گرسنگی رو میداد و از غلبه
فوج و هجوم افواج بیجاپور که شرزه خان و دلیر خان و جمشید خان وغیره با چهار و پنجاه هزار سوار
اطراف را داشتند بسبب نایابی غله بر آنها نیز بمرتبه عرصه تنگ بود که از زندگانی خود بسر آمده
جویای مرگ و کفن بدوش گشته چنان حملهای صف ربا می آوردند که یاد از روز محشر
میداد و مکرر کار بدانجا کشید که جانی بیگم محل خاص بادشاهزاده سوار شده بر دواب
مشهور خود نیز از اندرون محافه بر فوج اعدا میزد و به تسلی و بدلبری امرای پرداخت
و عالمی از گرسنگی که چند روز تا هفده روز نان آرد بتلاش میسر می آمد تلف گردید چون

مستعد و صاحب کمال و صاحب اختیار و محرم محمد اعظم شاه گفته می شد میانجی ساخته برای رام ساختن سید عبد الله خان
و به اطاعت خویش آوردن پیغام نمود و تکلیف آمیختن بمیان آورد که مردم دیگر شاه عالم را مرخص ساخته خیمه
خود را نزدیک مصطفی خان کاسی آورده امیدوار عنایات بوده مذکور مورچال طرف شاه عالم را از میان بر دارد
و سید عبد الله خان که نظر بر نفاق هر دو برادر میدانست آخر کار نخم ندامت برای او بار خواهد آورد مجبور درین
اطاعت حکم بادشاه گردیده بدلبری روح الله خان طوعاً و کرهاً رفاقت اختیار کرده بود بعذرهای موجه
از قبول تکالیف ساقه محمد اعظم شاه ابا نموده و خواست زیاده در میان آورد فایده نداد و تردد سید عبد الله خان
ریختن و نقب خون آورده آدم و چهارپای بسیار ضایع ساختند و بر کهی سید عبد الله خان نسبت به کهی افواج
دیگر بادشاهی زیاده تاخت می آوردند و اصلا از هیچ طرف مدد بفوج عبد الله خان خلاف افواج دیگر نمیرسید و
از طرفین مردم زیاد کشته و زخمی میگردیدند از طرف مورچال عبد الله خان روز بروز عرصه تردد بر محصوران
تنگ میگردید مع هذا که روز یورش اکثری روی توپ ها قلعه طرف مورچال شاه عالم بود و متصل زانه
کوه و تگرگ بلا از بالا می بارید و سبزه خان و دلیر خان و دیگر سرداران بجا بورا طراف فوج تاخته رستخیز عظیم
برپا نمودند و دران یورش قریب دو صد و پنجاه نفر که اکثر از مردان تهور پیشه و روشناس شاه بودند
و دلاوران بار رهکشته و زخمی گردیدند سید عبد الله خان تردد بهادرانه نموده تزلزل تمام در دل
دل باختگان قلعه انداخت و نزدیک بود از ضرب توپ ها قلعه کن رخنه در برج و باره افتد و محصوران
زنهار و اظهار التماس امان در آیند بادشاه زاده اطلاع یافته حسب ظاهر روح الله خان را برای معاونت و خفیه
برای منع آن جلادت به پیغامهای وعده و وعید آمیز نزد سید عبد الله خان روانه نمود و روح الله خان برای
خاطرداشت بادشاه زاده و تقاضای وقت از طرف خود نیز چند کلمه نصیحت آمیز گفت و سید عبد الله خان ناچار گشته
طوعاً و کرهاً خود را کنار کشیده بجای خویش رفته فرود آمد چون ابتدا از زبانی هرکاره ها بی هم خبر تردد و غلبه
فوج شاه عالم بعرض بادشاه رسیده بود و بر سیدن عبد الله خان آفرین گفته شاه عالم مبارکباد گفته بودند
بعده که روز دیگر خبر مراجعت فوجها بناکامی و آخر کار بهلو خالی نمودن سید عبد الله خان بعرض رسید باعث
کمال بیدماغی حضرت خلد مکان بر سید عبد الله خان و شاه عالم گردید و آخر بر اصل حقیقت اطلاع یافته بتقاضای مصلحت
روح الله خان را با سید عبد الله خان بحضور طلبیدند و سید عبد الله خان را چنان مغضوب ساختند که اگر روح الله خان
شفیع جرایم گناه و ناکرده او نمیگشت کمال خفت و بی آبروی باو میرسید در همین لا معروض گردید که جان نثار خان بسیر

و قلعه ادونی را با پرگنات آباد و توابع آن سید نیازی مسعود که از نوکران عمده خود را میگرفت در تصرف خود داشت
و برای سکندر عزنام و نشان سلطنت نمانده بود و قبل از آنکه بادشاه بدولت متوجه دکن گردند بهر
بخدمت حجابت و تحصیل پیشکش باتو و حال ذمه بیجاپوری میرسید و وقت گذشتن سواری او از زیر دیوار
قلعه عورات کهن سال بالای بام عمارت دار الامارت برآمده مقنعه پاره پاره از سر خود برداشته بگریه و زاری
بود و فریاد عجز کنان میگفتند که حال ما و بادشاه ما بدینجا رسیده برای خدا رحمی بر پریشانی حال ما بیان و رعایای
ملک نموده بخدمت حضرت عالمگیر بادشاه داد گستر شفاعت نما و باین حال چون میان سید نیازی مسعود و افغانان
و شرزه خان که هر سه صاحب مدار و ارکان دولت سکندر برگشته بخت بودند نزاع باهم جنسیده میان آمده بود
هر کدام بحسب تقاضای ایام و اظهار پرستش جوهر انتقام تیشه طرف خود زده به ارۀ نفاق در فکر برانداختن
نخل باثمر دولت آقای خود بودند و هر کاری که میکردند از اعانت غنیم لئیم و دیگر مقدمات امور ملکی خلاف
رای سلیم از آنها بوقوع می آمد باعث مزید ملال خاطر مبارک حضرت کشورستانی میگردید و مکرر فرمان
وعده و وعید بتهدید آمیز در منع آن صادر فرمودند فایده نه بخشید بنابران در ماه جمادی الثانی سنه هزار و نود
و شش مطابق این سال جلوس از احمدنگر به اراده تسخیر بیجاپور رایت ظفر آیت طرف شولاپور برافراشتند
و ابتدا روح الله خان را با جندی از امرای کار طلب رزم آزما و سید عبدالله خان بارهه را که از قدیم [illegible]
میان شاه عالم بود با دو هزار سوار منجمله فوج بادشاهزاده محمد [illegible] هزار سوار قلمی و هفت هشت هزار سوار
موجودی باشد بطریق هراول بادشاهزاده محمد اعظم برای محاصره و تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند و در همان
ایام خانجهان بهادر را مع ایرج خان و صفدر خان و محکم سنگه وغیره برای تسخیر بعضی قلعه و معموره های نواح
سرحد حیدرآباد مامور و روانه نمودند و بادشاهزاده محمد اعظم شاه را بعد عطای خلعت و جواهر و فیل و اسپان
سواری خاصه مع ساز طلا و نقره مامور تسخیر بیجاپور ساختند روح الله خان که بطریق هراول همه جا بجنگ
و جهد دکنیان که از اطراف بسرکردگی و مابین راه ترکتازی مینمودند جنگ کنان خود را به تاک تهانه متعلقه بیجاپور
رسانده بود و شروع به بستن مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری نمود و از سید عبدالله خان
ترددات نمایان تا رسیدن بادشاهزاده محمد اعظم شاه بظهور آمد بعد که بادشاهزاده رسیده به تردد سید
عبدالله خان اطلاع یافت از آنکه میان شاه عالم و محمد اعظم شاه تندی مزاج بوده منظور است که نام تردد کوکلتاش شاه عالم
بر زبانها جاری گردد سید عبدالله خان را از شجاعان کار طلب میدانست ابتدا مصطفی خان کاسی را که افغانان

[illegible]

او جاری نگردید و بجانه رفته تب نموده به سیدی یاقوت خان برای خلاصی و طلب خود نوشت
و باز مدت بدربار نیامد هر چند بادشاه بر نتیجه اطلاع یافته نظر بر اطاعت او در آمدن حضور که بلا توقف
ازو بظهور آمده بود به لطف و دلبری آن هوش باخته پرداختند تسلی خاطر او حاصل نشد و چون
دران ایام فتح جنگ خان را برای فوجداری راهیری و خبرداری انضلع که سرکوب حبشیان نیز باشد
مقرر فرموده بودند و بعد رسیدن فتح جنگ خان فوج غنیم از اطراف آمده توختی زیاده به آرزوی
بر آوردن قلعه راهیری از تصرف بادشاه مینمود از آنکه سیدی یاقوت خان مصالح بندر و بست
دریا و سیدی خیریت خان مصالح نسق خشکی و اطراف راهیری بودند بعد که عرصه بر فتح جنگ خان
تنگ گردید به رهنمونی یاقوت خان برای طلب خیریت خان بحضور عرضداشت نمود خلد مکان فرمودند
پسر کلان عبدالرحمن نام را در حضور نگاه دارد و خود برود خیریت خان پسر را بلاگردان جان دانسته
جان خود را ازان تهلکه سلامت بر آوردن غنیمت دانست و عبدالرحمن را در حضور نگاه داشته
خود را بمکانی اصلا خوش رسانید از آنکه بادشاه عالم ستان کمر همت به تسخیر بیجاپور و حیدرآباد بسته بود
روزی از قاضی شیخ الاسلام در خلوت فتوی جنگ [illegible] رخصت بیت الله [illegible] دیگر هواخواهان
جو ازین مهم خواستند قاضی بر خلاف مرضی و اراده خلد مکان جواب داده بعد از چند روز رخصت
بیت الله [illegible] دیگر هواخواهان خواسته بجد گشته رخصت حاصل نموده روانه کعبه مقصد گردید چنانچه
باقی ذکر ما مدان قاضی عاقبت بخیر بزبان خامه جاری خواهد گشت

از آنکه ملک پر وسعت بیجاپور که زیاده از سه چهار ماه راه طول
دارد و در عرض کم از دو صد کروه واقع نشده و هیچ صوبه هندوستان در مداخل محصول و سیر حاصلی
آن صوبه نمیرسد و در عهد محمد عادل خان که حد سکندر باشد تا هفتاد و هشت کرور هون محصول داشت و در حکمرانی
علی عادل شاه که به پسر فیلبان که معشوق او نسبت میدهند و میگویند محمد عادلخان بسبب نداشتن فرزند
او را بجای پسر پرورش داده بود ملک بیجاپور بعلت تنگ گرفتن و خرابی ملک و رعایا که از ابتدای عهد
صاحب قران ثانی تا زمان حال چنانچه بزبان خامه صدق بیان جاری گشته رو به ویرانی دارد و سرکشی نوکران او
و تاراج و تاراج سوای جنگی علاوه آن گردیده لهذا زیاده از محصول هشت لک هون در تصرف او نمانده بود از آنجمله
هم بیشتر از محال پسر [illegible] اقطاع عبدالکریم میانه و دیگر افغانان سرکش و شرزه خان عرف سید الیاس وغیره رفته بود

از سابق بخشی و واقعه نگار بود و از بعضی اطوار و عدم رعایت که فوجداران به واقعه نگاران می‌نمایند از هر
جهت ملال خاطر داشت بقصد اظهار شکوه حبشی با در حضور بادشاه برفاقت اعتقاد خان نمود بعد که
بحضور رسیده اعتقاد خان ملازمت نمود بادشاه فرمودند که الحمد لله ملجاء متمردی کافر منهج در آمد
و در ان ضلع خار نماند اعتقاد خان بعرض رساند که ان شاء الله تعالی از تمام دکن رگ و ریشه مفسدان و
بدخواهان این دولت کنده خواهد شد اما آنچه از زبانی شیخ محمد بخشی واقعه نگار راجپوری ظاهر می‌شد
از طرف هر دو حبشی که در ان سر زمین تسلط بهم رسانده اند خاطر جمع حاصل نیست خلاف مکان از روی
تعب گفتند آنها از جمله غلامان عقیدت کیشی این درگاه اند چون باره وسواس ازین عرض در دل
بادشاه راه یافت شیخ محمد را در خلوت طلبیده از احوال حبشیان استفسار فرمودند او بعرض رساند
که اگر از هر دو حبشی یکی را حکم طلب حضور فرمایند حقیقت اطاعت امر و سانحه در بیغمی بظهور
خواهد آمد فرمان قضا جریان مصحوب گرز بردار شدید برای طلب خیریت خان مع یکسر صادر گردید
سدی یاقوت خان برین ماجرا مطلع گردیده به سدی خیریت خان از روی نصیحت و عاقبت
اندیشی نوشت که همینکه گرز بردار برسد باید که بلا توقف قبل از آنکه گرز بردار زبان بسر اولی
کند خیمه بیرون زده اوهام کعبه حضور بندی بعده که گرز بردار نزد خیریت خان رسید استقبال
فرمان نموده همان روز خیمه پیشخانه بر آورد و هر چند گرز بردار کوفته و مانده راه بود برای آنکه خود
نظر بر اضطراب اراده خیریت خان خواست چند روز در آنجا آسوده شود خیریت خان راضی نشده گفت
غلامان را اطاعت حکم واجب است و همراه گرز بردار روانه حضور گردید اما بعد رسیدن به اردوی معلی
و دریافتن سعادت ملازمت از آنکه از ابتدای آغاز نشو و نمای در جرگه غلامان افغان پرورش
یافته و سوای جزیره دریا و کوه و صحرا هیچ مرد عمده سر و کار کلمه و کلام اتفاق نیفتاده بود همینکه
تجمل و شان و دبدبه و صلابت بادشاهان بنظر او آمد و نظر بر ترتیب هم کلامی امرای ایران و توران
بدان احتیاط ادب که راز و معاملات آمدن متعذر شد و انداخت خود را در ان دریای محیط کمتر از قطره شناخت
و بدان صورت بو العجب او که امرا نظر به اعتباری بر انداخته نگاه خفت آمیز می‌نمودند و وسواس بدگوئی
مدعی در دل او جا گرفته بود چنان توهم بر او مستولی گردید که لرزیدن گرفت و شجاعت و تهوری او برنگ
باختن رنگهای جامه رانجسی باطلاق بلا اختیار ساختن سبیل گردید و در حالت پرسیدن احوال ملک زبان

بعده که کار بمقابله برادران افتد در تقدیم خود را معاف نخواهم داشت گویند شاه روزی در ایام خزان
محمد اکبر را در باغ خود موعود و مهمان نمود از آنکه نسبت بجواهر دیگر مروارید در آنجا سر آمد هند در سرکار نظام
مهابانه قلاده بود که اشجار برهنه تمام باغ را به بستن غنچه مروارید زیب و آرایش بخشنده محمد اکبر از مشاهده
آن گفت اگرچه بدین وفور مروارید در جواهرخانه بادشاهان هند نیست اما سوای مروارید جواهر
دیگر از انواع جنس گران بها انقدر که در جواهرخانه خاندان ما هم فراهم آمده که اگر خواهند آئین بندی صورت اقسام
میوه باغ از جواهر مختلف اللون نمایند میسر می آمد درین ما این جوان امردی به بندر عباس رسیده شهرت داد
که پسر محمد اکبرم بعده که بعرض شاه رسید و مبارکباد به اکبر گفته فرستاده مصلحت تعیین نمودن و فرستادن مهماندار
و خرج بمیان آورد محمد اکبر انکار تمام نموده گفت سوای فرزندان که نزد عالمگیر بادشاه اند و یکی در راجپوتیه گذاشته
آمده ام که او را نزد جدّ او برده باشند و خورد سال است پسر دیگر قابل آمدن هندوستان ندارم بعده که خبر ابا
نمودن محمد اکبر و استفسار نشان فرزندی از طرف محمد اکبر بدان پسر نامشخص رسید در جواب پیغام نمود که مرا
نزد خود در خلوت طلب نماید تا خاطر نشان فرزندی خود نمایم محمد اکبر از طلبیدن او و مهربانی در حق او نمودن
اصلا راضی نگشت و هر چند شاه متوجه حال او گشته خواست محمد اکبر را از نفرت فرزندی او باز آرد موثر
نیفتاد تا آنکه خبر رسید که آن جوان خود را بحلق کشید و مردم شاه خبر یافته او را از قصد هلاک نجات داده اند
آخر در کمال بی اعتباری خرج لابدی برای او مقرر که بطریق قید نگاه داشتند مابقی احوال آن سرگشته
وادی غربت بر محل بذکر خواهد در آمد بعده که اعتقاد خان همه جا با مرهته جنگ کنان از راه های ناگوار
گذارد و در رهای قلب که بعضی قلعه جات را سر سواری بتسخیر در آورد خود را به راهری رساند سنبهای
مقهور در قلعه محصور گردید لشکر را اشاره نمود که از اطراف بر افواج بادشاهی تاخته بدست بیا
سازند و سیدی یاقوت خان سیدی خیریت خان را با دو صد سوار و هزار پیاده کارزار دیده کوه نورد
که اکثر مصالح قلعه گیری بودند فرستاده در تقدیم خدمتگاری و اعانت کوشید و اعتقاد خان تردد و کار از اندازه
رستمانه که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول سخن منجر میگردد بکار برده در اندک مدت قلعه سر بفلک کشیده
راهری را تسخیر و تصرف در آورد و سنبها و رام راجا که از قلعه وقت یافته فرار نموده بودند بمکان غیر معلوم
دیگر خود را رسانده مامون گردیدند و اعتقاد خان یکی از راجپوتان همراه را در قلعه گذاشته خیریت خان
و دربار قلعه برای محافظت اطراف نگاه داشته روانه حضور گردید و شیخ نظام قوم نایته که در تعلقه جنسی ها

در منزل اول خبر شنید که بعد از رسیدن خبر به فرمان فرمای ایران شاه سلیمان حکم تهدید آمیز بنام امام
مسقط روانه ساخت که اگر مهمان ما را بعزت و احترام تمام نزد ما روانه نساختی رایت ظفر آیت ما را برای تخریب ملک خود
رسیده دان و مسقطی متزلزل خاطر گشته محمد اکبر را نزد شاه ایران از راه بندر عباسی روانه گردانید حاجی محمد فاضل
از شنیدن این خبر برگشته آمد آنچه توجه و سلوک شاه سلیمان در مآل محمد اکبر مبذول گشته و از زبانی محمد هاشم تبریزی
که همراه محمد ابراهیم مستوفی الممالک ایران مهماندار محمد اکبر بود مسموع نموده به زبان قلم میدهد وقت روانه نمودن
محمد ابراهیم تاکید تمام در سرانجام خدمتگاری و رضاجوئی مهمان نمود و مقرر فرمود که از فواکه هندوستان مثل
انبه و انناس و پان که متصل کنار دریای انسرحد تحفه که بهم رسد برای محمد اکبر بهم رسانند و مصور چابکدست قلم
چابکدست همراه محمد ابراهیم دادند که روز ملاقات با محمد اکبر در بندر عباسی چنان بجلدی تصویر محمد اکبر را کشیده روانه
ساخت که احدی از همراهان مردم هند اطلاع نیافتند بعد از آن خدمت کنان نزدیک اصفهان رسیده
بموجب حکم شاه در باغ بادشاهی که سه فرسخی اصفهان بود فرود آورد و شاه سلیمان دران باغ بطریق
استقبال آمد و محمد اکبر تا دروازه باستقبال شتافته ملاقات نمود و سه قطعه الماس و یاقوت و زمرد گران
بها ارمغان گذرانید و شاه آن هر ۳ دانه جواهر سلاب داشته در دستار خود گذاشت و بگرمی و تشفقت
تمام استفسار احوال نمود و از باغ تا خانه که برای فرود آوردن محمد اکبر مقرر گشته بود پای انداز زربفت و مخمل
و دارائی کاشان و چهینت بندر که درانجا نسبت به هند زیاده اعتبار دارد بعرضی که هر دو اسپ سواری مهمان
و میزبان تواند رفت انداخته بودند بالای همان پای انداز هر دو با هم کف زنان میرفتند درین مابین چون
اسپ سواری شاه ارمیده و هموار میرفت و اسپ محمد اکبر شوخی و جلدی می‌نمود چابک سوار و جلودار محمد اکبر بجلدی
اسپ دیگر رسانیدند و محمد اکبر نیز بچستی و چابکی تبدیل سواری نمود که شاه و همراهان شاه تعجب و آفرین نمودند
بعد که داخل شهر شدند و جای رسیدند که راه دولتخانه شاه جدا می‌شد شاه عنان اسپ کشیده محمد اکبر را
بخانه که برای فرود آوردن او با همه سرانجام و مایحتاج مقرر کرده بود رخصت نمود که رفته فرود آید و روز
دیگر باز شاه مهمان نواز سوار شده رفته محمد اکبر را دید و همراه گرفته بدولتخانه خود آورده مسند علاحده
برای او انداخته باعزاز و اکرام تمام نشاند و هر روز به مهربانی و لازمه مهمانداری می‌افزود و وجه
خرج مقرر نمود بعده که مذکور درخواست مدد و روانه ساختن به هندوستان بمیان آمد شاه گفت
تا بدین شما بر سر حیات کامرواست شما مهمان عزیز ما آید و از ما کومک و رفاقت و اعانت بعمل نخواهد آمد

هر دو حبشی سبنها و عمده های او و اعتبار بر مید اشتند و از انکه غنیم در دریا و سه قلعه باسم قلابه و کنده ری
وغیره برای تاخت جهازات دریانوردان بنا نموده بکشتیهای ذخیره حبشیان [illegible] میرساند سیدی
یاقوت خان انوبری وغیره سه قلعه در مقابل قلعه های کفار میان دریا احداث [illegible]
برقابوی وقت تاخت می اوردند و بسبب خفتی که یاقوت خان در مقابل تردد محاصره قلعه مبنی کسینده
بود در تسخیر قلعه های دریا احداث کرده غنیم که زر و مصالح قلعه گری مبلغ کلی خرج یافت نموده تغافل
میکند را ند الحال کلمه چند از احوال بادشاهزاده محمد اکبر بگذارش می آرد بعده که محمد اکبر براهبری رسیده بحال
سبنهای جهنمی گردید اگرچه آن تبه کار مبلغ درماه مدد خرج مقرر کرده میرساند و مقابل آن مبلغ جواهر
محمد اکبر هم تواضع نمود اما در تقدیم آداب خدمتگاری و مهمانداری و معاونت هر آنچه از وچشم داشت
بعمل نمی آمد بلکه در اکثر امور خصوص در نشست و برخاست خلاف پاس ادب آن خاندان از آن کافر
بظهور می آمد لهذا افسرده خاطر در آن مکان بسر برده بگذاره روزگار می ساخت و در فکر بر آمدن بسمت
ایران بود درین ضمن خبر تعین شدن اعتقاد خان پسر اسد خان که از شجاعت پیشگان کار طلب موروثی
این درگاه بود مع جمعی از امرای کارزار دیده و فوج شایسته برای تسخیر راهری و گرفتن محمد اکبر انتشار
یافت و سعی و تلاش بسیار که حبشیان خبر یافتند جهاز بهم رسانده مع همراهان که مجموع دو صد و چند نفر با او
رفاقت نمودند بران جهاز راکب گشته روانه گردید بعد صدمات بسیار که از تباهی و طوفانی شدن
جهاز و دیگر ناملایمی روزگار ما بین سفر دریا بدو رسید جهاز طرف بندر مسقط افتاد امام انجا که در خارجی
واقعی بودن و اکثر صفات نامحمود زبان زد سبت الطلاع یافته ابتدا باعزاز پیش آمده نزد خود فرود آورد
بعده مقید ساخته عریضه بخدمت عالمگیر بادشاه متضمن بر اینکه پنج لک روپیه نقد در انعام این حسن خدمت
مرحمت نموده محصول مال جهازات ما که هر سال به بندر سورت می آید فرمان معافی آن عنایت گردد و دو
سه مطلب دیگر درج نموده روانه ساخته درخواست فرستادن فرد معتمدی که محمد اکبر را حواله او نماید
نمیان آورد بعده که بعرض خلد مکان رسید اکثر التماس آنها مقرون باجابت گردید و بنام متصدی بندر
سورت حکم صادر فرمودند که یکی از متصدیان واقف کار دریانورد نزد امام مسقط برای آوردن محمد اکبر
روانه سازد چنانچه بعد ورود این حکم با فرمان اسم امام مسقط متصدی سورت حاجی محمد فاضل نام را که
از ناخدایان موروثی بادشاهی و از همه زبان خبردار بود مقرر کرده روانه کرد بعد روانه شدن حاجی محمد فاضل

یاقوت خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و زخمی گردیدند و گرد و جان فتانهٔ یاقوت خان بجای رسید
که یک دروازهٔ قلعه نیز مفتوح گردید و کپتان انگریز را سراسیمه ساخت و راهی نمانده بود که قلعه تسخیر شود اهل
درین حالت چون وکلای انگریز به متصدیان حضور بوسیدند خرچ ۳ لک روپیه و تماه هزار بر جمیع آورده بعوض
رسانند که انگریز بی تقصیر است و تعهد مینماید که قصور را خارج نموده حویلی از چوب بیرون قلعه ساخته باشد
التماس آنها بدرجهٔ قبول در آمد و دو گرز بردار شدید برای برداشتن یاقوت خان از پای قلعه روانه شده
بر صبا و شمال سبقت گرفته وقتی رسیدند که چون انگریز از کارسازی وکلای خود خبر داشت در بیرون قلعه
بوعدهٔ امروز فردا دفعیه مینمود با وجود به سبب ایام برشگال که دران روزها از تموج و جوشش دریا تردد کشتی متعذر
بود و یاقوت خان بعد رسیدن حکم از راه اطاعت امر دست از محاصره برداشته برای رفتن راجپوری مکان
خود عذر انقضای بارهٔ ایام بارش بمیان آورد گرز برداران بحسب مراد مدعی فرصت نداده برای روانه شدن
هر ثبه سرزا سامنوده تنگ گرفتند و یاقوت خان ناچار در عین تهلکهٔ شدت جوشش دریا روانهٔ راجپوری
گردید و دو کشتی پر از بعضی اسباب یاقوت خان از صدمهٔ موج دریا غرق شدند و تخم ندامت آن که در سنی
سبع و ثمانین بسبب تاخت و تاراج جهاز بادشاهی بار آورد و چند سال مادهٔ فساد آن ماند انشاء الله تعالی بر محل بذکر
خواهد در آمد چند کلمه و مکرر از ذکر تردد و تهوری و حسن سیرت یاقوت خان زبان خامه میدهد چون از ابتدای
بنای دولت خود چنانچه یکبار از رشن آمده نذر نموده بود که از جمله مداخل خود و هم حصهٔ بسادات برساند و جام
مبارک حضرت سرور کائنات خرچ نماید بدان عمل مینمود و سید بسیار از و کامیاب میگردیدند اگر خود حنفی
مذهب بود اما سید عطا نظر نام سیدی که در خدمت او بود و حبشی عقیدت و ارادت تمام داشتند شافعی
بوده و هر سال مبلغ خطیر بدو میرسانند و بوساطت او بسادات دیگر رعایت مینمودند و زر بمکه معظمه و مدینه
منوره میفرستادند و چهل پنجاه غلام بچه که یاقوت خان از فرزندان مرهته نامی به اسیری آورده به معلم سپرده
همه را حافظ قران نموده بود هر شب جمعه چهل ختم قران از آنها خود می شنید و طعام و حلوای وافر پخته
بنام حضرت خیر البشر فاتحه داده بمستحقان میخورانید و وقت سفره صلای عام نموده صد دو صد نفر از
جمله شاگرد پیشه هر که حاضر بود همراه آنها طعام میخورد و مهمان دوست بود و چنان نسق داشت که برای
دزدی یک نارجیل که دران جا اصلا قیمت و اعتبار ندارد دست می برند بنا بران در تعلقهٔ او هرگز دزدی
نمی شد با وجود غلبهٔ غنیم که مدام باهم محاربه داشتند چنان تسلط حبشیان بر مرهته شده بود که از نام

خود طلبیده پیغام نمود که در انجا جنگ نمائید وجانی مصلحت از راه وفور توپخانه قلعه کاطر اورد که بعد نزدیک رسیدن
بیکدو تلک دماغ از دمار حبشیها بر خواهم اورد حتی مصالح توپخانه جهازها نیز دران فرصت هرچه توانست
در قلعه طلبید ومحصور گشته باستحکام برج وباره پرداخت از انکه اصل فرقه نصرانی در جنگ صف ومیدان
کم جرات اند ودر قلعه داری باستظهار توپخانه کمال تردد بکار می برند وحبشیها با وجود نداشتن فوج
سوار با همان جمعیت پیاده که از ده هزار پیاده دریا نوزد کوه نبرد زیاده دارند ودر وقت تا بیست
هزار پیاده وچهار صد یا پانصد سوار فراهم می آرند وهر پیاده انها در جنگ صف ودر فن قلعه گیری برابر دو
سه سوار کار نمایانند یاقوت خان که مصالح سنگ تراشی وبیلدارهای کوه کن همراه اورده بود بجلدوی روز
اول با وجود چندین هزار بندوق وگوله توپ از روبرو باریدن گرفت یک دروازه شهر را بتصرف
خود اورده وجلد شروع بر بستن مورچال وکندن کوچه سلامت نمودند وهر روز تمام روز جنگ مینمودند وشب
در پناه مورچال بکمال خبرداری بسر می بردند وشبها اکثر از قلعه بر آمده بر مورچال میریختند تا انکه در تردد
چند روز تمام شهر بتصرف سدی یاقوت خان امد ومال بسیار بغارت رفت وهرچه توانستند اندرون
قلعه گرفتند وحبشیان راه کومک انگریز مسدود ساختند با وجود هیچ روز نبود که صد دو صد نفر حبشی نهید
نکردند هر روز بر تقویت مسلمانان می افزود وپیهم مدد کومک از راجپوری وبه جزیره سیدی یاقوت خانی
میرسید ودر فرصت دو ماه مورچال ونقب بپای قلعه رسید انچه دران سرزمین از زبانی همان گروه نصرانیه
از تردد وبهوری وجانبازی سدی یاقوت خان مسموع نمود اگر مفصل برنگارد به اغراق منجر میگردد
انچه از راوی ثقه شنیده بعده که بارش متصل آتش توپخانه قلعه عرصه بر مردم سدی یاقوت خان تنگ
گردید واکثر نوکران عمده وهمراهان جانباز او حوصله باختند مگر خود بقصد یورش پیش اهنگ گشته
خود را بدم تلک توپ وچندین هزار بندوق شتربار زد وجمعی که دران یورش با او رفیق وپیشقدم
بودند وبسیاری از همان ونیسار بسجده شکر شهادت رفتند که سر بر نداشتند وجمعی از هم زبانی
عقب بدرجه پیشقدمان رسیده از تهلکه هر روز وار رستند وباتارو بغوار گذاشتند آن حبشی رستم
نژاد که قریب بسی هشتاد درشت مانند دیو سیاه از جای خود حرکت نموده ثبات قدم ورزیده عقب
خود نگاه غضب آلود نموده حوصله باخته های بیسا گشته ها را فریاد میزد وبدین کلمات ترغیب مینمود که آخر
همه را باید مرد زهی سعادت کسیکه بدین مرتبه کامیاب از جهان رود دو دو سه هزار پیاده سیدی

بعد از آنکه مختارخان در نیجاده به انگریز نوشت و در جواب انکار نموده تقصیر این جرأت بر سکنهٔ سورت متعلقهٔ احمدآباد
ظاهر ساخت مختارخان گماشتهای انگریز را که در بندر سورت بودند قید نمود انگریز بر این معنی اطلاع یافته یک جهاز دیگر
پر از مال ائمه ملا عبدالغفور را که یکی از تجار معتبر سورت بود در دریا گرفته پای قلعه آورده بی آنکه خالی نماید در قید خود نگاه داشت
و به ملا عبدالغفور نوشت که تا گماشتهای مرا که بی اثبات تقصیر در قید نموده اند خلاص ننمایید جهاز را نخواهم گذاشت
و در نیجاده به سیدی یاقوت خان نیز خطی نوشت مشتمل بر درخواست شفاعت خود برای خلاص نمودن گماشتها
سیدی یاقوت خان که در آن نواح شهرت تمام در بند و بست و نظم و نسق بهم رسانده بود بر احوال همه مفسدان
دریا اطلاع داشت برخلاف درخواست او دو کلمه تهدید و نصیحت آمیز در جواب او درج نمود انگریز بعد چند روز
ده دوازده کشتی پر از ذخیره غله و قماش منجمله داماد سیدی یاقوت خان را که از بندر سورت به راجپوری میرفت
تاخته بدست آورده به یاقوت خان نوشت که تا فکر رفع بدنامی و خلاصی گماشتهای من نشود دست از ایذا
شما و هرچه در دستم آید بر نخواهم داشت بعده که سیدی یاقوت خان دانست که انگریز صریحا طبل بیرحمگی
و واسرکی میزند بفکر تادیب او افتاده و با سیدی خیریت خان که رفیق و همدم او بود مصلحت نموده از آنکه
میدانستند که علانیه خبردار ساخته از عهدهٔ انگریز بسبب استحکام قلعه و بند و بست شهر مبئی و راه قلب
که از راجپوری تا مبئی میان دریا راهیست بدستور دره کوها که تا دو سه کروه شده در یابست هر طرف
کنار آن انگریز بسیار با مصالح توپخانه بطریق چوکی نشسته شب و روز خبردار میباشند و محصول کشتیها از غله وغیره
که از آن تنگنای دره تردد مینمایند میگیرند گذشتن کشتیهای جنگی از آن راه متعذر و راه دیگر ندارد بنا بر آن
حبشیها جانی تدبیر بخاطر آوردند که سیدی خیریت خان را در راجپوری گذاشته که قریب سی و پنج کشتی
بشهرت آنکه کشتیهای مال تاجر پر از نمک از آنجا میگذرد تعبیه نموده و چهار پنج هزار آدم جنگی جان باز در آن
نشانده بالای آنها چادرهای سفید گرفته در شب ماهتاب زیرا که از دور کشتی نمک نمودار بود در نظر
مردم انگریز نموده آورده محصول کشتیهای داده از آن تنگنا چون برق و باد گذشتند چهار پنج کشتی مانده بود
در این ضمن مردم انگریز از آن غدر و تدبیر حبشیها خبردار گشته شروع بزدن بندوق و انداختن سنگ نمودند
در آن فرصت بهادران کشتی خود را از زورقها بخشکی رسانده به تپهٔ کوه بالا برآمده از اطراف بر آنها
تاخته چندی را کشتند و زخمی ساختند باقی رو بفرار آوردند و مکان تهانهٔ آنها بتصرف خود آورده از
جزیره دیگر مدد طلبیدند خبر که به انگریز رسید مردم خود را که جابجا ما بین راه بر سر مکانها قلب داشت نزد

ودلیره

آمده صدای دار و گیر بفلک برین رسانیدند و دران حالت ضرب سنگ باگوله سرد جان برسینه
و پهلوی انصاحب تسخیر خورد که چون گوی غلطان با سر و دست بازوی شکسته با نیم جان پایان افتاد
و ازان یورش کاری ساخته نشد و دران ایام محاصره دو بار از زبانی هرکاره ها قاسم خان و خان زمان
بهادر خبر مفتوح گشتن قلعه بعرض بادشاه رسید و باز خلاف برآمد القصه آخر موجب حکم خانجهان
بهادر از پای قلعه دست افسوس بر هم زنان برخواست و روز دیگر روانه میشد فرمود در چوب بست
گنگره را آتش دهند و وقت روانه شدن بتغیر لباس که سردار معلوم نگردد از انجا کوچ نمود و کفار
انقلعه بالای دیوار و برج و باره فراهم آمده از روی تمسخر فریاد مینمودند که باره خبر نمائید که آتش سر کرده
و خاکستر آن بر رو مالیده رو بدستنهای نابکار از شنیدن تردد آن قلعه دار برای او خلعت و کره طلا بوزن
نیم آثار فرستاده ازان قلعه تغیر که بقلعه داری یکی از قلعه های نامی مقرر نمود و بعد برآمدن انقلعه دار عبد الکریم
نام زمیندار سرکار ابلکلانا از طرف بادشاه براهنمائی نیکنام خان قلعه دار جدید را تسخیر ساخته مبلغی داده
بلا تردد تیغ و سنان بتصرف مردم بادشاه در آورد دیگر از سوانح این سال تردد یاقوت خان حبشی
فوجدار و قلعه دار راجپوری است که برای تسخیر قلعه منی جزیره تعلقه انگریز بکار برد و از عدم غور متصدیان حضور رایگان
رفت تفصیل این اجمال آنکه فرقه انگریز که از جمله گروه عیسی ئی اند و بادشاه علیحده سوای پرتگال فرنگ دارند و معبد خانه
و کلیسا بدستور فرنگی ندارند جزیره نزدیک راجپوری مابین راه بندر سورت از مدت مدید بدست آورده
قلعه در کمال استحکام بنا نهاده مسمی به منی ساخته در اجی کپتان مستقل که خود را نایب و قایم مقام بادشاه قوم
خود میدانند مینماید و باوجود که گماشته های انها در بندر سورت و همه بنادر هندوستان کوتهی تجارت دارند
و جهازات انها در بنادر آمد و رفت مینمایند باستظهار انقلعه و چند جهاز و کشتی های جنگی بعد اشتهار تسلط
مرهته در بحر و بر که مفسدان سورتهه تعلقه احمدآباد مشهور به سنگنه نیز گاه گاه دست اندازی بر جهازات راه
مکه و ولایت ایران مینمایند بتقلید آنها انگریز نیز در سنه بیست و هفت جلوس که مختار خان متصدی بندر سورت
بود جهاز ملا عبد الغفور بهوره را که از جمله عمده تجار بندر سورت گفته می شد بعد مراجعت از بندر مخا و جده
که بعد از فروخت مال هندوستان سوای زر نقد ابراهیمی و مرغ طلا چیز دیگر مالیت دار نمی آرند تاراج برد
و نقره ابراهیمی بنام خود سکه زده دران جزیره و قلعه های تعلقه غنیم که در جوار او واقع است رایج ساخت بعده
که از روی استغاثه نمودن وکیل ملا عبد الغفور بعرض بادشاه رسید حکم تحقیق و عزل آن بنام مختار خان صادر گردید

بکار رفت فایده نبخشید روزی قاآن جهان بهادر مقرر کرد که وقت شب هفت هشت هزار آدم
از سپاه و مردم بازار با صدا و ندای نقاره و جوش و خروش کرنا با زینه های دراز تر از طول برج
یک طرف کمین گاه روا آورده بحمله های پیاپی مردم قلعه را مضطرب ساخته بخود مشغول نموده و خود دستبرد بسازند
و از طرف دیگر قابوی یورش بطریق خفیه بهم رسانده و صد شصت صد شجاع تهور پیشه جانباز انتخاب کرده را
با امید و عده های مدد زر نقد و اضافه های نمایان با زینه جرات و کمند همت با احتیاط تمام که صدا
بلند نگردد مقرر نمود که در آن فرصت هنگامه دار و گیر با رصفت بالا برآیند و قلعه دار که هرکاره ها
جاسوسی این منصوبه بدو رسانیده بودند او نیز بمدد بخت صایب مقرر نمود مقابل فوجی که علم و قبضه بازار
برای گرمی هنگامه کارزار رفیق آنها گشته بودند جمعی با صدای نقاره و نفیری که تمام اراذل بنگیان
و کاسبان بازار با آنها نیز هم آواز گشتند و صد صد در صدا انداخته بزدن سنگ و انداختن انواع آتش بازی
طرف خود حسب المدعای طرفین مشغول دار و گیر ساختند و طرفه که خفیه قصد فراز کوه بر آمدن نموده بودند
چندی را با چوبه های جان ستان و پنجه های آهنین نهانی ساخته چنان احتیاط بکار بردند که اصلا از آن
طرف صدا برنمی آمد و از جمله جوانان قلعه کشا دو نفر جنس آهنگ با امید و آرزوی تربیت دولت بمدد زینه
و کمند جرات خود را بالای سر دیوار رسانیدند و جمعی دیگر به پیروی آنها در راه بودند همینکه بر فراز حصار
بر آمدند جمعی که در انتظار آنها جویای قابوی وقت بودند اول غافل دستار سر هر دو را با زر پیش قدم
ربوده بعده به پنجه های آهنین که در دست داشتند چنان بر صورت آنها نواختند که چشم و لب و رخساره
هر دو را زخمی و معیوب بزشت ترین صورت ساخته بصدمه های پیاپی از بالای کوه سرنگون گردانیدند
و آنها که بعقب تمام آمده بودند بلا تقدیع به سرخ روئی بپایین رسیدند و دیگر ها که در نیمه راه بودند
بضرب سنگ و آلات جان ستان بصورت نیم مرده گشته برگشته آمدند بعد چند روز مزوری که در علم
تسخیر و تسخیر جن و طلسمات شهرت تمام داشت بخاقان بهادر ظاهر نمود که اگر ماری بوزن صد توله از طلا ساخته
مرا جامه از چرم بویدار پنبه دار پوشانند و ماری طلا بدستم داده بر کنگره چوب پایه دمدمه نشانند بهادران
قلعه کشا را بفرمایند بقلعه های هوش ربا از اطراف یورش نمایند اغلب بمدد جن قلعه بتسخیر
در آید خاقان بهادر که از مفتوح نگشتن قلعه تنگ آمده بود بگفته آن بیهوده گو عمل نموده او را از جامه
پنبه دار بویدار مخمل ساخته ماری طلا بدست او داده بر دمدمه نشاندند و فوجها از هر طرف بحرکت

آمده صدای

سال بیست و هشتم از جلوس همایون مطابق سنه هزار و نود و پنج هجری

در ابتدای این سال بادشاهزاده محمد اعظم از رام دره مراجعت نموده آمده ملازمت نمود کلمه چند از محاصره قلعه رامسیج که خالی از غرایب نیست بزبان قلم میدهد چنانچه بزبان خامه جاری گشته بادشاه آن قلعه را نسبت بقلعهای دیگر قلعه مختصر غیر مشهور خیال از سرانجام و مصالح جنگ داشته بدستوریکه صاحب قران ثانی در ایام تسخیر قلعه نظام الملکی ابتدا حکم برای تسخیر آن نموده فتح آن قلعه را مفتاح تسخیر دیگر قلعجات داشته بودند شهاب الدین خان را بمصالح و سرانجام قلعه گیری و لشکر زیاده بران بارچه کوه تعین فرمودند بعد رسیدن شهاب الدین خان نزدیک آن قلعه که نظر بر تردد و شجاعت و کار طلبی و تدبیر او بایستی که سر سواری آن قلعه مفتوح گردد لشکر محاصره دمورچال بستن بردن افتاد چون دران قلعه دو سه توپ آهنی شکسته ناکاره معطل افتاده بود قلعه دار آنجا که در فن قلعه داری میان قوم مرهته ممتاز گفته میشد و چوب و چرم بسیار اندرون و اطراف قلعه موجود داشت سه راجع ساخته توپ بسیار از چوب تراشیده و تا که در چرم گرفته و به بند و بست برج و باره پرداخته در دفعه تردد فوج بادشاهی و محافظت قلعه کوشیدن گرفت و ناضرور تمیداد و فوج خصم را بر سر تیر نمی آورد و توپ را آتش نمیداد و زیاده از یک دفعه توپ چوب بکار نمی آمد و گاه بود که بعد تعمیر دو دفعه توپ بکار میفرمود هر چند که شهاب الدین خان تردد که بایست در پیش بردن مورچال و کوچه سلامت و دوانیدن نقب و یورشهای بهادرانه بکار برد اما در مقابل تردد قلعه دار و خبردار بودن شب و روز و شبها از قلعه برآمدن و بر مورچال تاخت آوردن و چارپا و آدم ضایع ساختن و متصل هم بان و سنگهای کوه ربا با اقسام آتش بازی انداختن و گاه و بیگاه برآمده در تخریب نقبها کوشیدن کاری نتوانستند ساخت و ایام محاصره بامتداد کشید و مردم بسیار تلف گشتند بعد از ان قاسم خان که از تهور پیشگان کار طلب بود و نسبت باکثر امرای دیگر از ان میان زیاده مدبر گفته میشد برای تسخیر آن قلعه منصوب گردید قصه مختصر که از کلیه سعی و یورشهای پیاپی در پیه آن بهادر تیز جنگ نیز قلعه مفتوح نگردید بعد از ان خانجهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن تعین و مقرر نمودند و خانجهان بهادر خود را با لشکر گران رسانده به محاصره پرداخت و در پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب و سرانجام اسباب قلعه گیری تردد که بایست بظهور آورد و از روی تدبیر یورشهای دلیرانه نمود و با وجود ساختن دمدمهای فلک پایه بخرج مبلغ خطیر که چند هزار چوب لنگر و در محله دران دامن کوه مصالح یورش لغب نموده تدبیر بادشاهانه

زیاده ما دنا داکنا که هردو زنار دار را صاحب مدار ملک و مال آن ولایت ساخته بود و بقول مشهور
دست سیدی را بریده دو سه هزار مسلمان را بجفت و خواری تمام بقتل رسانده بودند و ازان نان آنها سنفا...
ظلم آن زنار داران نزد بادشاه آورده طلب داد خود از خلد مکان برای مهم و استیصال او نمودند و نیز
معروض گردید که خفیه در امداد و معاونت سنبهای بدکردار بمدد زر نقد و کمک میکوشد و نسق زیاده
مینماید لهذا میخواستند ابتدا حجت بر او گرفته بعده برخاش نمایند و مکرر فرمان برای برطرف
نمودن مادنا و کشیدن دست اقتدار از امور ملکی صادر گردید مفید نیفتاد در ضمن تعرض رسید
که ابوالحسن الماس دارد که درین مدت بدان وزن و قیمت در جواهرخانه هیچ بادشاه نبوده بنابران
مرزا محمد نام مشرف دیوان خاص را که از خانه زادان و تربیت یافته های حضور بود برای طلب آن الماس
رخصت فرمودند و در خلوت ارشاد نمودند که مطلب و مدعای ما از فرستادن تو محض طلب آن پاره سنگ
نیست در هر صورتیکه او در قبول و حواله نمودن آن سنگ اطاعت ورزد یا آنکه دفعیه نماید
باید که تو بدستور بعضی فرستاده های دیگر بامید و طمع رعایت مال و نفعیکه بتو رسانند یا ملاحظه
گزندی که از و بتو رسد بمزاج گوئی و تملق نمودن نپردازی بلکه عمدا وقت کلمه و کلام بی باکانه بدرشتی پیش
آئی و نامقدور گفت و گو از روی پرخاش نمائی شاید بدرشتی بتو پیش آمد و تقصیر نافرمانی و عدم
اطاعت بر او لازم گردد بعد رسیدن مرزا محمد نزدیک حیدرآباد ابوالحسن یکی از عمده های خود را باستقبال
فرستاده با اعزاز تمام طلبید بعد تقدیم ضیافت باظهار قسم شدید فرمود که همه الماس های سرکار
او را نزد مرزا محمد سر رشته جواهرخانه حاضر ساختند و از جمله آن الماسی که در وزن و شفافی و
رنگ به از و بود مع تحف دیگر بطریق پیشکش حواله مرزا محمد نمود بعد مراجعت مرزا محمد محرر اوراق
از زبان او آنچه شنیده نقل مینمود که در هر مقدمه که در مجلس ابوالحسن بمیان آمد موافق حکم و درشتی
بادشاه گستاخانه و بی باکانه سوال و جواب مینمودم و قایل می ساختم الا برسر این مقال لاجواب
گشتم که بر سر تقریب آنکه ابوالحسن گفت که اگرچه ما هم بادشاه ایم اما خود را در جرگه نوکران عالمگیر میدانیم
من ازین سخن برآشفتم و گفتم که در مقابل عالمگیر بادشاه غازی شما را نمیرسد که نام بادشاهی بر خود
اطلاق نمایند و چنین کلمه نامناسب بر زبان آرید ابوالحسن در جواب گفت مرزا محمد این را غلط گفتی ما را بادشاه
گفته نشویم بادشاه شما را بادشاه بادشاهان عالم چه قسم خواهند گفت در جواب سکوت اختیار نمودم

معتبر بودند خلد مکان از راه قدردانی فراخور حال و پایه هر یک پرداخت می‌نمودند لیکن آخر جهانی
عرصه جاگیر بر جمع کثیر از منصبداران بی نام و نشان که مربی و زر خرج و مهم سازی نداشتند تنگ گردید
که عالمی بیجاگیر گشت و پایه باقی معدوم الوجود گردید چنانچه بادشاه خود بر طومار ارباب طلب مکرر دستخط
فرمودند یک انار و صد بیمار و چون وقت تعین افواج و عزل و نصب خدمات عمده‌های [illegible]
الرعایت را نظر بر قلت پای باقی از روی آز و حرص جاگیر مردم تغیر نموده بدیگران تنخواه نمودن ضرور
میگشت او از جهه برکات طلبیده جمع کثیر را زیر تیغ قلمی آورده و انجمعی علاوه خرابه [illegible]
بیچارگان بی بضاعت میگردید فی الجمله میر مرتضی حیدرآبادی که وزارت باستقلال ابوالحسن
داشت و بسبب نفاق هم چشمان و تسلط یافتن مادنا معزول و بی اختیار مطلق گردیده منزوی گشته
بود چنانچه مفصل بگذارش خواهد آمد قابو یافته مع پسر خود را بحضور رسانده مورد عنایات بسیار گشته
رهنمای مهم حیدرآباد گردید بادشاهزاده محمد معظم را که برای تادیب سرکشان طرف رام دره سمت
کوکن عادلخانی رخصت فرموده بودند وقت رفتن بهمراهی حسن علیخان و عبدالله خان بارهه و خواجه
مکارم اکثر مکانهای تلب مفسدان را بضرب شمشیر و تردد بهادرانه بتسخیر و تصرف در آورده داخل
دره‌های دشوار گذار و قلب آن سرزمین گردید بعد رسیدن آنجا که بقطع باغات و انجار نارجیل
و فوفل و دیگر درختهای ثمردار بیشمار که مدار محصول آن ضلع بر آنست و تخریب بتخانه‌ها و تاخت
و تاراج معمورها پرداختند مفسدان و غنیم آن نواح از اطراف فراهم آمده راه رسد غله بر لشکر
بادشاهی مسدود ساختند و گاه بیگاه تاخت های ناگاه بر [illegible] لشکر بادشاهزاده می آوردند و از
شدت باران پنج و شش ماه که در آن سرزمین شب و روز می بارد و فرصت نمیدهد چارپای
بیشمار تلف گردید خصوص بار بردار بسر رسید که در سرکار بادشاهزاده هیچ امیر نماند و اسپان
نیز طویله طویله سقط شدند و کار بجای رسید که در سرکار بادشاهزاده محمد معظم سوای هفت
هشت اسپ ناکاره نماند و تمام لشکر پیاده گردید و بسبب گرانی و کم یابی غله که سوای جنس [illegible]
که در اکثر [illegible] از آن سمیت هست و مغز نارجیل غذای دیگر میسر نمی آمد آدم بسیار بیمار گردیدند
و زنده‌ها بصورت مریض نزدیک بهلاک گشتند لهذا حقیقت بحضور معروض داشته حکم مراجعت
طلبید چون از رسیدن اخبار بعضی اطوار ناهموار ابوالحسن والی حیدرآباد خصوص از تسلط

سنه هزار و نود و چهار هجری بعد که بادشاهزاده محمد اعظم متوجه تسخیر قلعه سالیر و دیگر قلاع اطراف
گردید و در هنگامی که مشغول تردد مفتوح ساختن قلعه جات نواح آن گردیده بود نیکنام خان قلعه دار
ملهر و فوجدار بگلانا که برای اظهار حسن خدمت خود از چندماه برای تسخیر قلعه سالیر زمینداران را
میانجی ساخته با قلعه داران سالیر بنای ساخت و رسل و رسایل در میان داشت زیاده سرگرم این کار
گردید و بقلعه دار پیغام نمود که آخر از اقبال رایت ظفر پیکر عالمگیری و سعی بادشاهزاده و دیگر قلعه
کن بانی همه قلعه جات مغضوبه مفتوح خواهد گردید بهتر آنست که در تسخیر سالیر سعی و کوشش عمر ضایع نکرده
و تا رسیدن بادشاهزاده خبر تسخیر قلعه بعرض بادشاه کشورستان رسد و چون بحضور معروض داشته
قول منصب پنجهزاری برای قلعه دار طلبیده بود آخر قبل از ورود بادشاهزاده بکلید سعی نیکنام خان
مژده نیکنامی فتح آن قلعه مع کلید طلای مرسول آن نیک فرجام بعرض رسید و مورد عنایات گردید و
بر سر انجام قلعه دار سالیر بحضور رسیده به منصب پنجهزاری سه هزار سوار سرفرازی یافت بر عقلای
دانشور پژوه ظاهر باد که از ابتدای بندوبست بادشاه عالمگیر که بعد تحقیق نام و نشان فراخور
حال خانه زادان موروثی و نوآمد منصب و اضافه سرافرازی می یافتند از روی منصب و نوکران بادشاهی
نیابت سالها که داخل دکن و احدی نگشته بحال بود و اکثر از طرف جاگیر و نقدی کامیاب زیست
می نمودند و در رئیس آوردن افغان و راجپوت احتیاط تمام داشتند و قوم کشمیری خصوص جک کمتر
بمنصب سرفرازی می یافتند بعد که برای جذب قلوب دکنیهای بدسر و پا و همه قوم که بنام نوکران
سنیها و بیجاپوری و حیدرآبادی رجوع می آوردند و بدین درگاه عالم پناه بوسیله یکی از مقربان حضور
حاضر می گشتند مقتضای وقت هر یک را زیاده از اندازه حوصله او منصب لایق و عطای خلعت
و اسپ و فیل و خطاب سربلندی می بخشیدند هر چند که برای استمالت ساختن آنها منصبهای عمده سربلندی
داده سه ماه و چهار ماه نموده چهارم حصه تنخواه تمام طلب او وضع نمودند سر رشته تنخواه دکن قرار دائم
در دادن جاگیر نیز اغماض میفرمودند اما آخر کار بمرور ایام کار بجایی رسید که تمام ملک به تنخواه نو
آمدهای دکن رفت و وکلا بحث و خرچ رشوه محالات سیر حاصل چند را برای دکنیها میگرفتند
چندانکه در ظاهر بر مراتب و تعداد منصب داران عمده جدید بی نام و نشان می افزود روز بروز
در اعتبار منصب و منصبداران قدیم تنزل میشد اگرچه از جمله خانه زادان که روشناس بادشاه و از خاندان

ن که اسم آنها در چبوترهٔ کوتوالی برای پرداختگی گورکنان در سیاهه درج میکرد دید از روی شرشته
بوتره ظاهر میکردید و رسم عزا و نوحه برخاست و بدین حد مردم استقلال یافتند که شهرها را خالی
داده بیرون نها برآمده صحرانشین گشتند بازار جنگ اجل ناگهان نجابت نمی یافتند و در تمام شهرهای
ن تا بندر سورت و افواج بادشاهی این بلیهٔ انتشار یافت خانها خالی میکردیدند و معمورها و یران
گشتند و چنان امتداد پذیرفت که چند سال کشید و گرانی کم یابی غله بسبب فوج کشی نامی اطراف و
باران علاوه آن گردید چنانچه بر محل بند کر خواهد در آمد نزدیک به هفت سال عالمی درین تهلکه اسمانی
رفتار بود در سالهای که شدت وبا در لشکر بادشاهی شخصی بهم رسید که از ایمن آب بسیار بر سر مریض علاج
این مرض مینمود و اکثر شفا می یافتند بعده که بعرض بادشاه رسید حکم فرمودند و از ده سقا همراه آن معالج
مقرر نمایند چنانچه در جوار محرر اوراق ضعیفه بدین بلا مبتلا گردید و کار بجای کشید که بعد از جاری شدن
شکم او کم آثار دیگر نیز از انتهای علامت مرگ ظاهر گردید و وارثان او مایوس مطلق گشته بفکر
کفن و دفن او پرداختند در آن حالت شب اتفاق افتاد و باران بشدت باریدن گرفت و ازمان
آن مریض چون اصلا امید حیات او نداشتند از نجاست تمام بدن او آلوده گشته بود چهار پایه او را
برداشته در باران گذاشتند که غسلا از وقت غسل نفرت حاصل شود و تمام شب باران بر او بارید
با وجود که از حرکت شدن و زبان بند گردیدن و بیخود مطلق بودن او از پهلو به پهلو گردانیدن آن متعذر
مینمود و تحقیق بود و بانعرض محال که از جنگ اجل نجات یابد مدت باید که اعضای او مزاج او بحال آید
همینکه نور سفیدهٔ صبح ظاهر شد و همدمان او بر سرش حاضر شده تفتیش حال او نمودند بحکم شت فی مطلق زبان
او بتکلم و دست و پای او بحرکت آمده و زیر گوش و دست و گردن او را از راه ناامیدی در عالم بیخودی
او بر آورده بودند استفسار سبب بر آوردن آن نمود و شفای کامل یافت چون در همان ایام خبر علاجی
که در لشکر از ریختن آب زیاد بر سر مبتلای آن بلا مینمودند از روی افراد وقایع انتشار یافته بود
و این علاج غیبی بدان موافق افتاد مریض بسیار را در زیر باران می گذاشتند بعضی را حق سبحانه تعالی
شفا کرامت مینمود اما اکثری که از آن بلیه جان بر میکردیدند ما بالبت بنقصان یکی از عضو مثل
باختن روشنائی چشم یا شل و لنگ گشتن یا لکنت زبان بهم رسیدن یا عقل باختن معیوب گردد
و بعضی بعد از مدت باز بحال می آمدند

ربیع الاول متوجه خجسته بنیاد گردیدند میر عبد الکریم امین جزیه بلده دار السرور عرض نمود که سال
گذشته همگی بیست و شش هزار روپیه جزیه از میان شهر واصل خزانه گشته خانه زاد در سه چهار ماه
یک لک و بیست هزار روپیه بوصول آورده و هنوز بعضی پورجات باقی مانده و بسیاری از هنود
در تشخیص و تحصیل در نیامده اند امیدوارم بدین خدمت دیگری مامور گردد فدوی بقصد
نواب جهاد در رکاب ظفر انتساب باشد آفرین نموده خلعت و اضافه مرحمت نمودند بعده
که بفتح و نصرت در خجسته بنیاد شرف نزول واقع شد و بندوبست امور ملکی اطراف پرداخته
هر طرف فوجی برای تنبیه و تادیب مقهوران تعین فرمودند
در سنه بیست و شش سال جلوس بعد انقضای برشکال از
خجسته بنیاد کوچ فرموده متوجه احمدنگر گشتند بادشاهزاده محمد اعظم را برای قلعه ساتیره و دیگر قلعه جات
اطراف گلشن آباد تعین فرمودند و حکم نمودند که ابتدا به تسخیر قلعه های دیگر که چندان مصالح طلب
نباشد پرداخته بعده به محاصره ساتیره پردازد بادشاهزاده محمد معظم را برای تنبیه و گوشمال
مفسدان طرف رامدره که متصل کوکن عادلشاهیه واقع است مامور نمودند حسین علیخان الله‌وردی
خانی را با جمعی از امرای کارزار دیده دیگر همراه بادشاهزاده تعین فرمودند درین سال آثار بلای
طاعون و وبا که در زمان سابق از روی تواریخ و زبانی کهن سالان در دکن شنیده نشده
ابتدا در شهر بیجاپور از خانه عطاری ظاهر گردید و روز بروز اثر غلبه قهر الهی موافق اعمال و عصیان
بنده های عاصی زیاد می‌شد در هر خانه که اثر مردن موش هویدا گردید در همان دو سه روز
آدمهای آنخانه را بعد اثر حرارت تپ و بیهوشی در بغل یا ران یا زیر گلو غدود بهم میرسید
و بعضی طاعون بر نیاورده بهمان تپ وبا که به اثر سرسام و بلغم جاری شدن مبتلا میگردیدند
در دو سه روز بلکه در پنج شش پهر ودیعت حیات مینمودند و اکثری در هفت هشت روز
نهایت دوازده سیزده روز ره نورد وادی عدم میگردیدند و کار بجای رسید که در هر خانه
روزی سه نفر چهار نفر بدین مرض مبتلا گشته جان بجان آفرین می‌سپردند و عرصه فرصت کفن
و دفن بر خلق تنگ گردید و آثار این غضب و عذاب الهی در پرگنات نیز انتشار یافت باوجود
بیشتر این بلا بر هنود نازل میگردید قریب هزار و پانصد نفر و دو هزار نفر سوای مسلمانان بنام

و از

دریضمن مشرف فراشخانه عرض نمود که سه کله باروت در ته خانه متصل خوابگاه خاص دولت خانه افتاده
معلوم نیست که از چند گاه گذاشته اند اگر چه بعد تحقیق و تفتیش ظاهر شد که از مدت ابتدای جلوس
کلهای باروت که در الکه [illegible] گذاشته بودند بر نیاورده اند از غفلت کارکنان متصدیان محل و قلعه
قلعه حضرت خلد مکان بر آشفته خاطر گشته فرمودند که هر چند کار به داران قلعه سزاوار تنبیه زیاد اند
و اگر در عهد جهانگیر بادشاه چنان تغافل از متصدیان بظهور می آمد سیاست تام میفرمود اما بتوبات
برهانپور و قلعه دار ارک و داروغه و مشرف عمارت و داروغه توپخانه جنسی قلعه اسیر را بکلی منصب
مغضوب ساختند زهی حلم و تحمل بادشاه دین پرور که مقابل خیانت تقصیر چندین احتمال میرفت بکم
نمودن منصب که بعد از چند روز هر یکی مرتبه بهم رسانده کمی را بگرفتن اضافه مبدل ساختند اکتفا نماید
چون بعرض رسید که هنود بادای جزیه تن نمی دهند و از عدم غور و جزرسی و بی استقلالی امنای
جزیه تحصیل واقعی بعمل نمی آید میر عبدالکریم قنوجی را که استاد زاده بادشاه می شد و متدین ضابط جزرسی
رسی شناخته بودند بخدمت وصول جزیه بلده دار السرور مامور فرمودند خانخانان بهادر و امانت خان
دیوان از خجسته بنیاد آمده شرف اندوز ملازمت گشتند چون روز بروز جوهر رشد و شجاعت کار طلبی
شهاب الدین خان پسر قلیچ خان بهادر ظاهر می شد و با فقهای بیابد سرافرازی می یافت برای
تسخیر بعضی قلعه جات متعلقه سنبهای مردود مع مصالح قلعه گیری و فوج شایسته مرخص فرمودند از آنکه
قلعه رامسیج که نزدیک سرحد گلشن آباد و قلعه جنیر واقع است قلعه بود که مصالح توپ و غیره چندان بدانست
و در استحکام برج و باره و ارتفاع نیز نسبت بدیگر قلعه ها از جمله قلاع نامی نبود نظر بر آنکه صاحب قران ثانی
در ایامی که متوجه تسخیر قلعه جات نظام الملکی گشته بودند اول بطریق دست لاف همان قلعه رامسیج
به اندک سعی و تردد قلعه کشایان مفتوح گردیده بود بادشاه عالم ستان نیز حکم فرمودند بطریق شگون
که ابتدا بتسخیر همان قلعه بپردازند بعده بمحاصره و تسخیر دیگر قلعه جات همت گمارند بعد عرض رسیدن
خبر فوت قلعه دار ملهیر بگلانا نیکنام خان همت خان را قلعه دار ملهیر و فوجدار سرکار بگلانا سرافراز ساخته
خفیه ارشاد فرمودند که تا مقدور سعی تمام در تسخیر قلعه سالیر نموده چنان حسن تردد به اتفاق زمینداران
آن نواح و مرزبانان واقف کار کار طلب بکار برد که کار بی مهره و قتال بکند و قلعه از تصرف کفار
بدر کرده در برآید و درین سعی مجرای کار خود داند چهار ماه و چند روز توقف در برهانپور نموده در ماه

صدای تکبیر و بکش بلند گردید بعده که سیاهی شب آن سیه طلعتان بدر روز به سفیدی صبح صادق مبدل
گردید و کمیت فوج بادشاهی بانت نهای راجه بنظر سیه بختان آمد پانزده شانزده هزار سوار مقابل خانجهان
بهادر اسپان بجولان در آوردند خانجهان بهادر چون صید رم خورده عنان کشیده میدان رزم گاه
خود را جولانگاه غنیم ساخته طرف خوش کشید با وجودی که نزد راجه تا دمیدن صبح زیاده بر هزار سوار
فراهم نیامده بود شتر نالهای خانجهان بهادر را وا نموده بهمدمی آواز نقاره و نعره کرنای رزم متوجه
خصم بدسگال گردید همینکه علامت فوج خانجهان بهادر در نظر مرهته جلوه گر گردید دست و پا گم کرده بفرار آمدند
که خانجهان بهادر رسید و رو بهزیمت آوردند هر دو فوج دو طرف سر راه آنها گرفته به تیغ و تیر و سنان
شروع بکار کشش نمودند و در همان حالت چهار پنج هزار سوار خانجهان بهادر از مقابل یمین و یسار به هزیمت
خورده ها رسیدند و صدای تکبیر و زن و بکش از چهار طرف مرهته برخاست سوداوراق که در آن روزها
برای تشخیص زر جاگیر والا دران برگنه رسیده در محاصره غنیم گرفتار آمده بود و امید جان بدر بردن
نداشت قابو یافته خود را الفوج ظفر موج بادشاهی انداخت هر طرف که نظر کار میکرد از کشته پشته ها
بنظر می آمد کار بجائی رسید که مرهته ها خود را از مادیان انداخته باظهار عجز بجانهای فرار عاری
و رعایا پناه می بردند آورده بودند بدست غازیان افتاد و بعد فتح تا دو سه روز خاکروبها
سر از تن ناپاک آنها جدا مینمودند و چهل و پنجاه عرابه از سر بریده انجماعه و بهاله و چهری وانقیا بکر
با اسباب دیگر بر نموده به خجسته بنیاد روانه ساخت بهمین دستور در اکثر محاربات که سررشته
تدبیر را از دست نداد باقبال عالمگیر غازی فتح نصیب او میگردید

بعده که خبر رسیدن محمد اکبر نزد سنبهای نابکار بعرض عالمگیر بادشاه
غازی رسید و اخبار شوخی کفار بدکردار به سمع مبارک میرسید اوایل ماه شوال اواخر سنه بیست و چهار
جلوس بقصد غزا و جهاد و تنبیه سنبهای بدنهاد رایت نهاد همت خاطر ساخته از اجمیر متوجه دکن گشته
همه جا سیر کنان داد وهان قطع منازل نموده چهارم ذیقعده سنه بیست و پنج مطابق سال هزار
و نود و دو هجری داخل قلعه ارک دارالسرور برهانپور گردیدند و جا بجا فوج برای تنبیه غنیم لئیم مقرر و تعین
فرمودند دران ایام یکی از حجرهای سرای که عاملان باروت دارد و در آنجا محبوس می بودند و باروت خانه
بادشاهی نیز بود بخیال کله باروت آتش رسید و سقف حجره با چهار پنج نفر بپریدند بعده که بعرض رسید

گردیدند کمی نا نظر بقلت فوج بادشاهی نموده مکر جانان حمله آوردند که هنر از فوج خانجهان بهادر روبهزیمت
آوردند و زیاده از پنجاه شصت سوار همراه آن شه سوار معرکه جلادت که از انجمله اعز خان بادوسه کس برادر
همراه مانده بود نماند و آن بهادر صفدر داد تهوری داده انقدر استقامت ورزید که فوج عقب مانده رسید
وجمعی که هزیمت خورده بودند باز خود را رسانده ملحق گشتند و آن روز در میدان هرسول دو سه کروهی
خجسته بنیاد که بجنگ هرسول تا حال شهرت دارد آنقدر مرهته کشته شد و سر بلند آنها ازین ناپاک
نشان جدا کردید که چندین هزار سر زینت افزای کله منار اطراف اورنگ آباد گشت و چند عرابه
پر از پهاله و چهری و آفتاب گیر مع مادیان بیشمار روانه قلعه خجسته بنیاد ساخت و از جنگهای
مشهور دیگر که خانجهان بهادر کافر کشی زیاد نموده جنگ نزدیک پرگنه پهدکانو با هل است مجمل از
تفصیل آن می نگارد که از زبانی هرکاره ها به خانجهان بهادر در نواح خجسته بنیاد بتفاوت سه
کروه در حالتیکه با یکی از سرداران غنیم سروکار مقابله افتاده بود خبر رسید که قریب بیست هزار
سوار مرهته قصبه پهدکانو با هل را محاصره دارند و کار بر مردم قصبه تنگ گردیده همان لمحه هفت هشت
هزار سوار همراه یکی از سپهای خود در مقابل فوج غنیم عاقبت اضم گذاشته یکی از راجهای کومکی را
با خود گرفته آن سه کروه راه را در پنج پهر ایلغار نموده قریب پهر شب مانده بفاصله دو کروه فوج
مرهته رسید از انکه زیاده از هفت صد سوار با او نرسیده بود با راجه مصلحت نمود که اگر برای رسیدن
باقی فوج تا دمیدن صبح انتظار کشیم و غنیم از کمی جمعیت ما خبر یافته بمقابل ما بر دارد خدا عالم است که چه نقش
بر روی کار آید لهذا اصلاح کار در آن دانست که نشان های خود را با نقارخانه نزد راجه گذاشته
نت نهای راجه با خود گرفته سفارش نمود که راجه همانجا با چندی از راجپوتیه که با او رسیده بودند
مکث نماید و هرچ فوج از عقب برسد نزد خویش جمع نماید من خود را بطریق شبخون بر سر آن سیه
بختان میرسانم و نقارخانه را به نوبت نواختن اورده تا ظاهر شدن اثر روشنائی بقدر مقدور کافر
کشی نموده بخود مشغول میدارم بعد طلوع صبح اگر غنیم نظر بر کمی جمعیت اینجانب بهر جرأت و توجه آید
انها را بمیدان خواهم کشید انگاه باید که نت نهای مرا دا نموده صدای کوس حرب بلند آوازه ساخته
هر طرف که زور هجوم [illegible] ظاهر گردد یورش آری بعد از انکه خانجهان خود را با فوج قلیل بر سر
آن برگشته بختان رسانده تاخت آورد تا خود را گرداند بسیاری را بجهنم واصل ساخت و از هر طرف

ملهر خود را بکوکن نظام الملک بقصد رسیدن نزد سنبها تعلقه قلعه راهری رساند به سنبها که خبر رسید
فوج همراه کبکلس دیوان خود داده به استقبال روانه ساخته نزد خویش طلبیده جای علحده متصل مکان
ماندن خود که سه کروه از قلعه راهری است فرود آورد باقی ذکر اکبر و سلوک آن کافر فاجر بمحلی بگذارش
خواهد آمد الحال کلمه چند از نسق و تردد خانجهان بهادر صوبه دار دکن بزبان خامه میدهد اگرچه از بعضی
اطوار ناهنجار خانجهان بهادر و طمع زیاده در اخذ اسپ و فیل و جواهر خوب از زمینداران و در دفع
رواج ممنوعات که مکرر احکام تهدید آمیز برای برطرف ساختن آن از حضور والا صادر میگردید و موثر
نمیگردید و خبر یافت غنیم لئیم بر معمورهای مشهور میرسید خلاف مرضی حضرت خلدمکان بظهور می آمد
و فرامین اعتراض به هم بنام او صادر میفرمودند چنانچه بعد مهم حیدرآباد گرانی بسیار بگذارش
می آمد مدت مغضوب و بیجاگیر ماند تا وفات یافت اما قبل از آنکه رایات ظفرآیات بادشاه طرف دکن
سایه افکن گردد و شیواجی که از خانجهان بهادر در زمینه مرهته بظهور آمده بود بعد از تشریف آوردن
خلدمکان بدکن بوجود هشت سال در آن ضلع در استیصال مقهوران کوشیدن و تخریج چندین
گروه رو به جمیع قلعجات غنیم را به سعی و تردد تمام بتصرف خود آوردن از نفاق امرا و اتفاق تقاضای
ایام روز بروز شوخی آن مردودان و درآمدن غنیم بملک قدیم بطریق طوطی زیاد میگردید و چند مات
چند باوای رکاب و اطراف میرسید که از اندازه تحریر بیرون است و هرگز به خانجهان بهادر صدمه برنمی
نرسید و سوای جنگهای مشهور که با بیجاپوری و حیدرآبادی از و بظهور آمد باوجود شهرت ساخت او
با غنیم چند تن تاخت رستمانه بر فوج اشقیا آورده از انجمله تردد جنگ دو دفعه او بزبان قلم میدهد اولا
خانجهان بهادر بقصد تادیب فوج مرهته شتافته از خجسته بنیاد مسافت چهل پنجاه کروه دور واقع شده
بود سه چهار سردار سنبهای نابکار با بیست سه هزار سوار بقصد تاخت خجسته بنیاد بطریق ایلغار نزدیک
اورنگ آباد رسیدند و تزلزل تمام در خجسته بنیاد ره داد و تا بابی پوره دست اندازی نمودند در کمی
خانجهان بهادر از شنیدن خبر آوارگی غنیم لئیم از نواح پونه تاخته خود را بطریق ایلغار مع افغان کرور
وقت مقابله زیاده از دو هزار سوار با او نرسیده بودند رساند و در میدان هرسول مقابله عظیم و
محاربه صعب اتفاق افتاد و تا رسیدن باقی فوج کارزار رستمانه و تردد بهادرانه نموده هر طرف که
می تاخت از کشته پشته نامی ساخت با وجود مرهته بیشمار علف تیغ و هدف تیر و سنان بهادران

ایلاند

در ورطهٔ بلا دیده رو ازانطرف می تافت مگر قصد احمدآباد و طرف تهته و ملتان باراده ایران
نموده راه نیافته ناچار عنان اختیار از دست داده سمت دیگر رو می آورد و چندین میان اینها
که چنداول محمد اکبر بودند و هراول محمد معظم دست و بازی زد و خورد بمیان آمد و کار بمفاصله [illegible]
چهار کروه پنج کروه رسید و بادشاهزاده محمد معظم عنان کشیده اغماض مینمود بلکه بقول مشهور جمهور
مدد بعضی سرانجام ضروری سفر از راه مهر برادری از طرف محمد معظم بعمل آمد و محمد اکبر مثل کلنگی گران
صدمه پنجه باز بهر طرف که به پرواز آید و خود را گرفتار پنجهٔ اجل بیند گریزان بوده بعد کشاکش بسیار
و صدمات بیشمار که از جمله نوکران قدیمی سوای ضیاءالدین و غیره چهار نفر عمده و سیصد چهارصد
سوار خانگی و گردهر داس و غیره مع هفت صد هشت صد راجپوت جمعیت قابل مقابله فوج بادشاهی
نماند بقصد دکن مراجعت نموده همه جا به پناه کوهستان و تعلقهٔ زمینداران و راجپوتان طی
مسافت مینمود تا آنکه پایاب آب گذر اکبرپور و تعلقهٔ موهن سنگه زمیندار بتفاوت مسافت چهار
کروه از آب نربدا عبور نمود و از سرحد زمینداران سلطانپور و ندربار گذشته بتعلقهٔ حد
بگلانا که دران ایام دیبی سنگه بندیله قلعه دار و فوجدار ملهیر بود رسید خانجهان بهادر از شنیدن
خبر عبور محمد اکبر از آب نربدا بموجب حکم بتعاقب پرداخته بطریق ایلغار خود را رسانده بعده
که کار بمنت و گریبان رسید عمداً عنان کشیده اقدام و جرات بر قتیل و اسر ساختن آن مبتلای
وادی حیرت نمینمود و این خبر که بعرض بادشاه رسید فرمان اعتراض بنام خانجهان بهادر صادر گردید
بعد ازانکه خبر رسیدن محمد اکبر بسرحد قلعه دار راجه بگلانا انتشار یافت راجه دیبی سنگه فوج برای
تعاقب و سر راه گرفتن محمد اکبر تعین نمود و فوج راجه را با راجپوتان چنداول اکبر مقابله اتفاق
افتاد چون محمد اکبر بسبب گرمی هوا نیمه آستین از بر خود برآورده به یکی از خواص همراه خود داده بود
و او که در عالم اضطراب آن نیمه آستین بر دوش خود داشت از دست راجپوتان کشته گردید
و نیمه آستین خون آلود بدست مردم راجه افتاد و بعض راجپوتان که از فوج راجه مقابله اتفاق
افتاده بود قول امان جان دا برو و عدم تعاقب محمد اکبر خواسته برفاقت آنها آمده به قلعه دار
ملهیر ملاقات نمودند و راجه خفیه قدری پیچ کمود که تحفهٔ انجاست بدست آنها فرستاد و آن آستین
خون آلود را بحضور روانه ساخته حقیقت حسن بردن خود را عرضداشت نمود و محمد اکبر براه پناه کوهای

بطریق ایلغار طی نموده خود را به کنل فردا پور رسانداما درانجا بسبب عبور لشکر و آرام چهار پاس سه چهار
پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعی که سوء ظن در حق خانجهان بهادر موافق روبه عالم وانستند وکیل
سنبها رجوع آورده مبلغ خطیر گذرانده التماس نمود که چهار پنج پاس درانجا درنگ واقع شود و ازانکه تحقیق
نمود که غنیم بسبب گرانباری بعد از هزیمت از برهانپور از صدمه تعاقب خانجهان بهادر بقلعه‌ها و ملجاو
دور دست خود را نمی تواند رساند ناچار راه قلعه سالیر متعلقه بگلانا که در تصرف آنها بود و نسبت
بان قلعها مسافت قریب داشت اختیار خواهند نمود درینصورت از فردا پور می بایست طرف دست چپ
مایل راه رهبران کانو و جو بره پیش کنند و سد راه کفار گردند بالتماس وکیل غنیم خلاف رای سلیم براه
راست عبدل آباد روانه شد و غنیم از شنیدن این خبر فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و طلا و نقره
آلات و اقمشه توانستند برداشت جمعی از اسیران با خود گرفته تا رسیدن خانجهان بهادر نواح برهانپور از
راه جو بره بطریق ایلغار در چهار پنج روز بقلعه سالیر رسیدند و فضلا و شرفا و مشایخ برهانپور محضر
مشتمل بر غلبه و تسلط کفار و بر باد رفتن مال و ناموس مسلمانان و آینده ترک نماز جمعه نمودن معه عرضداشت
بحضور فرستادند بعد عرض فرمان مشتمل بر اعراض تمام و اشاره آنکه ماخوذ بدولت برای تنبیه کفار دکن
متوجه آنطرف می شویم بنام خانجهان بهادر صادر فرمودند و هرچه طومار تجویز منصب و اضافه که دران
سال خانجهان بهادر بحضور ارسال داشته بود بر خلاف دستور سابق بیک قلم نامنظور فرمودند

در ابتدای
این سال بعد تعین نمودن بادشاهزاده محمد معظم مع فوج شایسته بتعاقب محمد اکبر که حکم سر گرفتن بنام
محمد امین خان نیز صادر گردیده بادشاهزاده محمد اعظم را از برای تنبیه و استیصال سنبهای غنیم دکن
رخصت فرمودند هفت هزاری هفت هزار سوار را اضافه بیست و هفت هزاری عطا فرمودند چنانچه وسط ماه ذی قعده
این سال بادشاهزاده به برهانپور رسید از آنکه احکام بنام جمیع صوبه داران و فوجداران و حکام
طرف شرقی و شمالی و جنوبی برای ممانعت و سد راه گردیدن محمد اکبر بدین مضمون صادر گردیده
بود که هرجا خبر اکبر ابتر یابند بمقابله و تعاقب او شتافته تا مقدور زنده دستگیر سازند و همه جا بادشاهزاده
محمد معظم پاشنه کوب میرفت هر طرف که آن سرگشته وادی حیرت رو می آورد فوجداران الضلع بعدد
همدیگر فراهم آمده بر نسبت گرمی فوج هراول بادشاهزاده محمد معظم از اطراف هجوم می آوردند و محمد اکبر خود را

نیم کروهی برهانپور از پورهای معمور واقع شده و صرافان و تجاران صاحب لکوک در انجا می بودند
واز جواهر و زر وافر و اقسام جنس هفت اقلیم و مال بیشمار همه بنا در لکها در هر دکان موجود بود
تاخت آوردند و خیال بیخبر رسیده اطراف او را احاطه نمودند که احدی دام و درمی از مال و نفس
از اطفال و عیال و ناموس بیرون نتوانست برد و کارکنان و مردم شهر وقتی خبردار گشتند که دود
شعلهای آتش سوختن اطراف او باسماک رسیده بود و نایب صوبه که در خود طاقت برآمدن و
مقابله نمودن نیافت محصور گردیده باستحکام دروازها و برج و باره پرداخت و مثل حسن پوره
و شاه گنج و شاهجهان پوره و خرم پوره و نواپوره وغیره قریب بیست پوره نامی دیگر پر از مال که متصل حصار
شهرپناه بودند و حکم وسط شهر داشتند و در هر پوره لکها زر نقد صرافان و تجار مشهور بود فرو گرفته
دست بغارت و سوختن پورجات کشادند بعضی شرفای صاحب غیرت ناموس خود را زیر تیغ آورده
خود نیز جنگ نموده بدرجه شهادت رسیدند و بسیاری تن برضا و قضای الهی در دادند و
جمعی که متصل حصار و دروازه شهرپناه بودند دست اطفال و عیال گرفته به بی ستری تمام خود را
در ان آشوب قیامت اندرون چاردیوار رسانیدند و تا سه روز پورجات مذکور را بخاطر
جمع بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهای خطیر که زیر زمین از مدتها مدفون بوده و بسیار جا بود
که صاحب خانه خبر نداشته بدست کفار فجار افتاد و زینه ها ساخته آورده مکرر بعضی یورش نمودن
و بالای حصار شهرپناه برآمدن حملها نمودند چون جمعی از منصبداران بر سر مورچال دروازها و
برج و باره داد جلادت داده بدفع شر آن نکبات کوشیدند اندرون شهرپناه نتوانستند
درآمد و سوای زر سرخ و سفید و طلا و نقره غیر مسکوک و زیور مرصع و اقمشه بیش قیمت که در فراهم
آوردن و برداشتن آن از مال دیگر مستغنی گردیدند متصرف نشدند از اقسام ظروف مس
و برنجی و جنس الات و پل سیاه و کرانه مثل قرنفل و فلفل و قوفل و دارچینی و جوز بویا درخت
مستعمل که ابتدا بر آورده هر طرف فراهم آورده بودند و آخر قابل برداشتن ندانسته انداخته
رفتند بعد از آواره شدن آنها الفقدر در رسته های بازار افتاده بود و سوزانده بودند که باحاطه
تحریر راست نمی آید بعده که از زبان جاسوسان خبر انتشار رفع غنیم شد در نواح خجسته بنیاد به جا بجا آن
بهادر کوکلتاش رسید اگرچه ابتدا بلاتوقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب و روز

و هرگاه غنیم رو بآن قصبه می آورد بعضی مسلمانان با مال و عیال پناه به تکیه و مکان آن سید والا قدر می آوردند

و از آفت کافران عاقبت و ضیم محفوظ میماندند دران سال که اکثر مردم مایه دار با مالیت نقد و جنس

کار آمدنی بلنچی به پناه آن واصل بالحق گشتند آن جهنمی اطلاع یافته پاس ادب آن سید را منظور نداشته

دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمود و بسیاری را اسیر نیز ساخت بلکه در حالت ممانعت زبان و

دست و زجر و توبیخ سید و منسوبان او دراز نمود سید جان محمد که در دعوت از جلائل اهل آفاق بود توجه باطن آن

بزرگ حکم تیر اجل ناگهانی داشت منقطع قطع شجر حیات آن بد اصل گردید چنانچه در همان ماه و سال سواد مواضع

مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و ازو دو پسر ماند سنبها و رام جا و بجای او سنبها قایم مقام گشت و کبکلس

برهمن را که از اله آباد همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت و نسبت به پدر که او در حفظ

ناموس رعایای متعلقه خویش مسکوت شید و سوای طریقه بغی که در تاراج قافلها مردم آزاری ازو بعمل می آمد

از افعال شنیعه دیگر احتراز تمام داشت و در پاس محافظت آبروی عورات و عیال مردم که به اسیری

می آوردند نهایت تاکید مینمود و اگر خلاف مرضی او ظاهر می شد سیاست می فرمود پسر بدبخت او در

گرد آوری زنان غیر قوم جهود و دست اندازی بر ناموس رعایای مکانی که میماند بدنامی تمام حاصل

نمود و مدار او اگر چه در تاخت و تاراج پرگنات و معمورهای مشهور کمی نمی نمود اما بر خجسته بنیاد و برهانپور

هرگز دست اندازی نمود اگر نوکران عمده او صلاح تاخت هر دو شهر بیان می آوردند از راه دوراندیشی

و عاقبت اندیشی مانع آمده میگفت که هرگاه تاخت هر دو شهر که پای تخت بادشاه دهلی گشته خواهیم نمود

تقاضای غیرت عالمگیر بادشاه اینست که بدین جانب متوجه شود باز خدا داند ستیزه بادشاهان کار

بکجا رساند بعد که او بدار البوار پیوست سنبها پسر نابکار او خواست درین بدنامی نسبت به پدر

قدم جرات پیشی گذاشته به سنبهای سوای علم شهرت طغیان برافرازد و در ماه محرم سنه بیست و ششم

جلوس مطابق سال هزار و نود و چهار هجری که کاکر خان افغان که بمنصب نهصدی سرافراز و به نیابت خانزمان

صوبه دار برهانپور بود و زیاده از دو صد و سه صد سوار با خود نداشت و قریب چهار صد سوار

منصب دار متعینه برهانپور بودند زیاده از بیست هزار سوار آمد کرد و از بعد تاخت اطراف صوبه برار

از سی و پنج کروه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت می آوردند تاخته وقت صبح غافل

که اصلا خبر آوارگی فوج کفار به هیچ طرف از اطراف شهرت نیافته بود جلو ریز بر سر بهادرپوره که یک

یافت که بادشاه از روی تدبیر فرمان به محمد اکبر نوشتند و دران درج نمودند که اگرچه در باب اخذ قلوب
و قراولی و گردآوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آورده و حسن تردد آن فرزند بظهور آمد اما اگر
آنها را هراول نموده آن وحشی نژادان را از هر دو طرف بر سر تیر می آوردند عین صواب مصلحت بود و چنان
منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاد و باعث تفرقه خیال بدسگال گردید اما این قول
از زبان راوی ثقه مسموع نگردید القصه با آن همه دبدبه و بسیاری فوج که محمد اکبر بقصد مقابل بادشاه ذوالاقبال
آمده بود جنگ ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم بر لشکر او افتاد و تا محمد اکبر از روتافتن
راجپوتیه آگاهی یافت بغیر از درگاداس [illegible] و نفر دیگر معتمد را نامع فوج قلیلی دو سه هزار سوار
از جمله مردم قدیمی او که با او مانده بودند دیگر رفیقی و فوجی که بکار او آید با خود نیافت و سررشته تدبیر
و عقل و هوش باخته ناچار راه فرار اختیار نمود بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق بادشاهزاده
محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر و همراهان او که حادثه تاراج رفتن مانده
بود بضبط بادشاهی در آمد و بادشاهزاده محمد معظم برای تعاقب مامور گردید محمد مراد ولد مرشد قلیخان
را بخدمت واقعه نگاری کل دکن مامور فرموده مرخص ساختند

از جمله سوانح که در صوبه دکن در سال بیست و سیم جلوس رو داده

چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقی سوانح محمد اکبر و روداد حضور خواهد پرداخت خانجهان بهادر کوکلتاش
بعد رسیدن خجسته بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعه سالیر که در تصرف غنیم لئیم آمده بود خود را
رسانده آنچه شرط تردد وسعی بود در ایام محاصره بتقدیم رسانده و مردم بسیار بکار آمدند و بدرجه
شهادت رسیدند اما فایده بروی کار نیامد لهذا بعد چار پنج ماه از پای قلعه برخاسته خود را بخجسته
بنیاد رسانده از آنکه سیوای جهنمی با فوجی که برای تاخت ملک تعین مینمود خود مکرر می آمد درین سال هم غافله
اجل همراه فوج سنبها در ایامیکه خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتدا داخل ملک خاندیس
گشته بر سر قصبه دهرنگانو که از معمورهای مشهور آن ضلع است و مبلغهای کلان از جنس کرانه و اقسام
قماش و مال خریدها بندر سورت و دیگر ارمغانها در آن قصبه موجود می بود در آمده تاخت و تاراج نموده طرف
پرگنه جالنه که از قصبه های معمور پر از مال تجار متعلقه بالاگهات گفته می شد آواره گردید چون در آن قصبه
حقایق و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب دعوت بود سکنی داشتند

معروض گردید ونسیم فرح وخوشوقتی بر دل کدورت اثر خلد مکان وزید و به محمد مراد که از خانه‌زادان
معتبر و حاضر بود حکم فرمودند که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب به شهاب الدین خان نموده
تسلیم بفرماید و از زبانی مجاهد خان که او نیز مورد عنایات بیکران گردید بر حقیقت لشکر و تعداد موافق
و منافق مجبور و غیر مجبور که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند و نیز
بعرض رسید که بعد برآمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل دران فوج افتاده بعده خواجه مکارم
را که از جملهٔ نوکران خان نثار و معتمد بادشاهزاده محمد معظم بود در حالت ترتیب فوج بندی برای
قراولی مقرر نموده مرخص فرمودند و خواجه مکارم خود را مقابل قراولان محمد اکبر رسانده بعد دست
بازی که میان فریقین رو داد خواجه مکارم زخم برداشته دو سه نفر را زخمی ساخته آمده خبر
رسانید که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود بارادهٔ حضور از فوج خود جدا گشته و نزدیک رسیده
تا آنکه خبر رسیدن نزدیک کلال بار او معروض گردید فرمودند که یراق وا نموده ملازمت نماید تهور خان
در وا نمودن یراق تعلل ورزید بادشاهزاده محمد معظم اشاره بر گشتن آن برگشته بخت نمود درین
یکی از مقربان بعرض رساند که تهور خان باظهار تهوری و ارادهٔ فاسد برخصت و مصلحت اکبر ابتر خود را
رسانده بادشاه از شنیدن آن چون شعلهٔ آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیاید
با اسلحه آمدن دهند درین حالت یکی از سزاولان و خدمتها دست بر سینهٔ آن اجل رسیده زده
بجفت مانع آمد تهور خان تپانچه بر روی او زده برگشت دران حال پای او بر طنابات بند گردید
و افتاد و از چار طرف صدای بزن و بکش بلند گشت و از اطراف بر سر او ریخته کشته سر او را
بریدند اگرچه بعد کشته شدن از زیر جامهٔ او زره برآمد و در باب اصل ارادهٔ او روایت مختلف
چند یکدیگر مسموع گردیده اما خواجه مکارم که بعده بخان نثار خان مخاطب گشته بود و از معمران کهن سال
گفته می‌شد راقم حروف شنید که تهور خان بموجب نوشتهٔ عنایت خان دیوان تن که خسر او می‌شد
از روی ارادت بازگشت رو بدین بارگاه نموده بود نظر بر حسن عقیدت و غیرت خود در وا نمودن
یراق عذر آورد بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته گردیدن او تزلزل تمام در
فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت تباه افتاد و پای ثبات آنها از جا رفت و چندی از امرا
و راجه‌ها روانهٔ حضور شدند و بسیاری رو بفرار گذاشتند و میان مردم عام چنان اشتهار

یافت

ومخاطب به امیرالامرا ساختن همچنان مجاهدخان و دیگر نوکران عمده همراه را که بعضی مجبور گردیده مصلحتاً
قبول نموده بودند اضافهای نمایان داده بجذب قلوب همه پرداختند و بقصد فاسد متوجه طرف بادشاه گشتن
شهرت تمام یافت چون دران ایام جمیع افواج برای تنبیه کفار در رفاقت محمد اکبر تعین شده بود و سوای
اسدخان و بهره مندخان که با جمعی از مردم معدود در رکاب مانده بودند امیر نامی نمانده بود و تمام جمع
حضور با خواجه سرایان و اهل دفتر به هفت صد و هشت صد سوار نمی رسید تزلزل تمام در لشکر راه یافت
و رعب هنگامه سر برپا گردید فرمان بدستخط خاص برای بادشاهزاده محمد معظم بتاکید و مبالغه تمام که بلا توقف
آن واحد مع تمام فوج بطریق ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید و بادشاهزاده بعد ورود حکم
لمحه و لحظه تاخیر جایز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار گردید و بهیر و خدمه محل را همانجا بحافظ حقیقی سپرده
ده روزه راه را بطریق ایلغار طی نموده در دو سه روز خود را مع شاهزاده معزالدین و محمد اعظم
رسانیدند از آنکه دران حالت که محمد معظم با ده دوازده هزار سوار رسید از غلغله جهان آشوب فوج کشی
محمد اکبر که هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بود و هیچ احدی از مردم لشکر امید نجات از آن
بلیه نداشت باظهار بعضی هواخواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و دوربینی وسواس بخاطر
بادشاه راه یافت بنابر تقاضای وقت فرمودند که روی توپخانه رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند
و ببادشاهزاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با هر دو پسر جریده نزد ما رسانند و بادشاهزاده بلا توقف
اطاعت حکم نموده بخدمت پدر عالی قدر جریده رسید قبل از رسیدن بادشاهزاده چون بسبب
بندوبست راجپوتان لشکر بادشاهزاده محمد اکبر واقعه نمی رسید شهاب الدین پسر قلیچ خان بهادر را
که اثر جوهر رشادت و شجاعت از جبین حال او پیدا بود برای آوردن خبر تحقیق از لشکر اکبر بطریق قراولی
تعین فرموده بودند و آن سه سوار معرکه جلادت همینکه رو بفوج محمد اکبر آورد مجاهدخان برادر شهاب الدین
که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بتقاضای وقت و مصلحت طبیعت در رفاقت اختیار نموده در انتظار قابوی
برآمدن بود از نزدیک رسیدن شهاب الدین برادر خبر یافته بخدمت محمد اکبر التماس نمود که اگر حکم
شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده با خود بیارد و بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست
با خود برداشته باقی اسباب همانجا انداخته خود را به برادر رساند و هر دو باتفاق بخدمت بادشاه
رسیدند در حالتیکه از انتشار اخبار مختلف طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر

تمرد او و اسیر نمودن زن و فرزندان کفار که پناه بغار و مغاک های قلب برده بودند خود را معاف
نمیداشتند فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمدآباد استقامت ورزد و هر جا خبر [illegible] اتباع
یابد به استیصال آنها بپردازد و خانجهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق صوبه دار دکن نموده رخصت
فرموده برای تسخیر سایر که بتصرف غنیم در آمده تاکید فرمودند بعد که کار بر رانا و معاونان
او تنگ کردند و نام و نشان غذا نایاب گشت و کشت و کار زراعت متعذر گردید بفکر تدبیر و
تدبیر تازه افتاده اول پناه ببادشاهزاده محمد معظم آورده خواستند شفیع جرایم خود سازند
یا به تیغی ورزیدن راهنمائی نموده رفیق خویش گردانند بادشاهزاده تن نداد و نواب بائی والده
بادشاهزاده اطلاع یافته زبان به پند و نصایح گشاده مانع آمد که در هیچ باب از امداد و معاونت
شفاعت خود را آشنا نسازد و وکلای رانا را نزد خود راه ندهد بعد که از آن طرف مایوس
شدند ببادشاهزاده محمد اکبر نظر به تقاضای ایام شباب و احباب همدم او رجوع آورده القدر
افسون پیغام دمیدند و امیدوار رفاقت چهل هزار سوار راجپوت جرار و مدد خزانه ساخته چندان
باغ سبز نمودند که دل بادشاهزاده را فریفتند و بعضی همراهان بدعاقبت نیز تن بدین مصلحت دادند
بادشاهزاده ناتجربه کار را از راه بردند و بتقاضای سنی و طمع خام بدام افسون راجپوتان بدکردار
گرفتار گردید چون ابتدای شهرت این خبر ببادشاهزاده محمد معظم رسید درین باب بمحمد اکبر با او
یک گونه محبت نیز داشت دو کلمه نصیحت آمیز نوشت و بخدمت بادشاه نیز اشاره در عرضداشت
مشتمل برین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر اغوای شاهزاده نامزد کار اند غافل
نباید بود از آنکه خلدمکانی از طرف محمد اکبر وسواس نداشت و برای بادشاهزاده محمد معظم در [illegible]
ازین مقوله بدنامی بر زبانها شهرت یافته بود راجپوتان که درین مآل ابتدا ببادشاهزاده
مهین پیغام نموده بودند این خبر سامعه افروز بادشاهزاده گشته بود نوشته محمد معظم را در حق محمد اکبر
محض افترا دانسته در جواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق سبحانه تعالی شما را همیشه بصراط مستقیم
راهبری نماید و از این دست سخن شنوی بدخواهان محفوظ دارد بعد که اخفای این راز بملا مبدل
گردید و خبر ملحق شدن سی هزار سوار راجپوت بسرداری درگاداس و غیره خیمه بخیمه نقل بنقل
هر برنا و پیر گشت و خبر جلوس محمد اکبر بر تخت و سکه زدن او و تهور خان را هفت هزاری نمودن

لهذا آتش غضب بار شعله ور گردید و اواخر رمضان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان
بدمآل عنان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند و فرمان بنام بادشاهزاده محمد معظم صادر شد
که از دکن خود را به اجین رسانده چشم براه حکم باشند و حکم طلب بادشاهزاده محمد اعظم که در بنگاله بود
بطریق ایلغار شرف صدور یافت بعده که نزدیک اجمیر مضرب خیام واقع شد بادشاهزاده محمد اکبر
را برای تنبیه و تادیب رانا با لشکر قاهره مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطای اضافه و خطاب تهور خان
مفتخر ساختند با دیگر جمعی از امرای کارطلب هراول بادشاهزاده نمودند رانا از استماع آن اودیپور را
که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجبال و دره‌های دشوار
گذار آورد بادشاهزاده نیز مامور گردید که با بسیاری از بهادران کوه نورد شیر برد که در حضور
کمتر کسی از روشناسان ماند داخل دره‌ها شده در استیصال کفار کوشد و چندی از دلاوران
کارزار دیده را برای تاخت و پامال ساختن ملک و دیهات رانا تعین فرمودند بعده که
خبر رسیدن بادشاهزاده محمد معظم به اجین رسید حکم بنام بادشاهزاده صادر گردید که بر تالاب
راناسر تعلقه رانا که از اجمیر هشتاد کروه فاصله دارد نشست فرود آمده و اطراف فوج تعین نماید
که هر جا نشانه آبادی یابند زیر سم اسپان بهادران ناموس توز کوه برد پامال سازند در ینولا بعرض
رسید که بادشاهزاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه در کمتر از یکماه طی نموده جریده با فوج جنگی
خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و دره‌های قلب رانا و تعلقه راتهوران در آمده بقتل و
تاراج و اسیر نمودن راجپوتان بپردازد و فوجی تعین نماید که نگذارند رسد غله بملک رانای
تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب هفت هشت هزار سوار راتهور
تعلقه جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده مقابل افواج بادشاهی شوخی زیاد نموده
شرط جانبازی بتقدیم میرسانند و تاخت کی و رسد غله منع نمودند چنانچه چند هزار سوار از اطراف
دره‌های قلب کشیده اطراف فرو گرفته مفقود الاثر ساختند و آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند
با وجود راجپوتهای بیشمار بسر راه دره‌ها گرفته بودند و گاه گاه از کوهها بر آمده غافل بر لشکر
بادشاهزادها شبخون میزدند لشکر بادشاهی خصوص تهور خان با تهور پیشگان دیگر داد جلادت
داده به تنبیه آن جماعه میکوشیدند و در خرابی ملک و مسمار نمودن بتخانها و عمارات عالی و قطع اشجار

بدر برده بودند مدت مطعون بآن مینمودند که برای اثبات نسل جسونت شهرت داده اند

ذکر وقایع سال [illegible]

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوایل ذی الحجه سال بیست و دو سال جلوس بقصد گوشمال

انطایفه ضال رایت ظفر اقبال طرف اجمیر برافراشتند امانت خان خوافی را که سابق دیوان لاهور بود

دیوان دکن نمودند از جمله متصدیان که متدین واقعی باشند و خیر خواه و کم آزاری خلق و رفاه

حال رعایا بر مزید ابرو و تربه خود در کرداوری مال بادشاه رجحان دهد و در عالم حکومت

ضرر بالله و جانی به احدی نرساند کمتر مثل او دیده و شنیده شده هر جا دیوان می شد عمال زمیندار

مطالبه دار سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضی نزدیک بهلاک میرسید آن نیک عاقبت نظر

بر اینکه آخر اینها در حبس هلاک خواهند گردید و برای بادشاه و دیوانیان بجز مظلمه و بدنامی چیز دیگر

عاید نخواهد شد بر ذمه هر کدام که بیست هزار و سی هزار روپیه طلب بود به هزار و دو هزار روپیه

بوعده قسط مشخص نموده خلاص مینمود چنانچه ابتدا در دیوانی لاهور از نوشته واقع نگاران نقصان

دو لک روپیه بعرض بادشاه رسید خلاف مرضی بظهور آمد بعده که عرض از دیانت امانت خان

حقیقت مفصل معروض گردید مشخص افتاد باقی احوال و طریقه زیست آن نیک خصال بر محل

بذکر خواهد درآمد فرمان تهدید آمیز برای قبول جزیه و بر آوردن فرزندان نامشخص راجه جسونت

از تعلقه سرحد خود به رانای چتور صادر فرمودند بعد رسیدن بدار الخیر اجمیر و دریافت زیارت

حضرت خواجه معین الدین چشتی حکم تعین افواج برای خراب و پامال ساختن ملک نمودند از

دبدبه اقبال عدو مال عالمگیر رانا متوهم گشته تاب صدمات افواج دریا موج نیاورده وکلای

معتبر زبان دان همراه پیشکش لایق عرضداشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجذا نمودن

دو سه پرگنه عوض جزیه ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسونت بکمال عجز و التماس عفو تقصیرات

گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنا بران خانجهان بهادر را برای بندوبست الفصلح

گذاشته خود بدار الخلافه مراجعت فرمودند و ایام توجه باجمیر و معاودت بدار الخلافه زیاده

از هفت هشت ماه نکشید اما از آنکه باز معروض گردید که رانای کم حوصله بار دیگر طریقه عصیان

و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خانجهان بهادر به نسق واقعی نتوانست برداخت

رسیده بود در بنولا ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همراه او هر دو پسر خورد سال
راجه را که در آخر عمر ایشان دو فرزند باسم اجیت سنگه و دلتهمن داشت مع رانی‌ها بی آنکه انتظار حکم
حضور کشند با دستک رضای صوبه دار حاصل نمایند با خود گرفته روانه حضور شدند بعد که به معبر اتک
رسیدند و میر بحر بعلت عدم دستک مانع آمد با او به پرخاش پیش آمده کار بعناد و کشتن و زخمی ساختن
میر بحر و جمعی رسانده بسرعت عبور نمودند بعد از آنکه نزدیک دار الخلافه رسیدند از آنکه از اداهای
خارج سابق حسونت غبار ملال در خاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخی راجپوتیه علاوه آن گردید
فرمودند که نزدیک شهر طرف باره پله فرود آرند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعی از منصب داران
و متعینه توپخانه اطراف خیمه‌های وابسته‌های راجه جوکشنده بطریق نظر بند نگاه دارند چند روز که بران
گذشت جمعی از راجپوتان همراه ایشان رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته
ماذون ساختند دران ما بین دو طفل موافق عمر پسرهای راجه بهم رسانده با چند کنیز که آنها را لباس
رانی‌ها مقطع ساخته باحتیاط تام که افشای راز نشود در خیمه نگاه داشته رانی‌ها را لباس مردانه پوشانده
وقت شب سوار نموده دو عمده نوکر راجه با جمعی از راجپوتان جان باز به خود گرفته بطریق ایلغار راه
وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد را با فوج شایسته تهور پیشه جان نثار که اگر زود خبر یابند
و قصد تعاقب نمایند شرط جان فشانی بتقدیم رسانده یکدو پهر سد راه توانند گردید در خیمه
و پسرهای جعلی راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض
رسید و مردم عمده معتمد برای تحقیق تعین نمودند و معروض گردید که رانی‌ها مع پسران هستند حکم شد که
همه وابسته‌های راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان
جلادت پیشه آنها نیز بجنگ پیش آمدند سینه‌ها را سپر بلا ساخته بلاگردان نام و ناموس راجه گشته
شرط فدویت بتقدیم رسانده بسیاری بقتل رسیدند و جمعی راه فرار اختیار نمودند هر چند
که رفتن رانی‌ها بثبوت پیوست اما باظهار فراخ گوئی بعضی اهل غرض میخواستند که حسن تردد
خود و عذر تقصیر عدم غفلت خوش بر کرسی نشانند در اثبات کذب دانسته رفتن بمرتبه مشتهر بودند که
ظن غالب میرود و زیر بر دستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و هر دو طفل را بکارخانه محل سپردند
و فرمودند که حجله نشینان سراپرده عصمت بفرزندی بر داشتند و آن هر دو پسر را که راجپوتان

مید انستند عجالتا حکم بنام حفظ الله خان برادر لطف الله خان که باستعداد ظاهری و باطنی آراسته
بود و فوجداری جنوت که از لاهور مسافت قریب وارد دارنت صادر گردید که خود را به نیابت
برادر بلاهور رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع خفت حواله وارث
قاضی نماید که بقصاص رساند و صوبه دار را همراه گرز برداری که برای آوردن او تعین گردیده
روانه حضور سازد بعد ورود حکم حفظ الله خان در اخفای آن احتیاط نموده خود را بلاهور
رساند و بکدو جا به دار فهمیده کار نزد کوتوال فرستاده بتدبیر عدم افشا پیغام طلب او نمود
بعده که کوتوال طوعا و کرها آمده حاضر شد حفظ الله خان حکم حضور برآورده بدو نمود و همراه پسر
قاضی غوغای عام رفیق گشته برای اثبات خون هجوم آوردند و نظام الدین نیز ناچار اقرار مبادرت
آن جرات بغرور صوبه دار نمود بعد از ثبوت آن اجل رسیده را طوق و زنجیر در آورده ریسمان
بر پای او بسته کشان کشان بخانه قاضی برده بقصاص رسانند بعده به قوام الدین خان پیغام نمود
که بموجب حکم رفتن شما بحضور ضرور و بسبب غلو و هجوم مدعیان و انبوه مردم از راه شهر
و بازار لاهور سلامت برآمدن متعذر لهذا مصلحت درین است که از راه دریا خفیه در
پالکی پرده دار برآمده روانه حضور گردد بدین دستور او را روانه درگاه معلی ساخت
بعده که بحضور رسید و پسر قاضی باتفاق جمع کثیر مدعی خون بدر گردید فرمودند که بشرع
رجوع نماید اگرچه وارثان قاضی بسیار بر سر شدت بودند و نمی گذاشتند که وکیل
از طرف خود برای جواب دعوی نماید و مانع می آمدند که بر پالکی و اسپ سوار گشته بمحکمه آید
و در بدخفت آن گرفتار سرپنجه بلا بودند اما از آنکه خود قوام الدین خان بهره تام از
فضیلت داشت و قاضی شیخ الاسلام که طریقه نیک نفسی و خدا ترسی او نسبت بقضات
دیگر زمانه بتجربه راست نمی آید حکم بر اثبات خون در حق او نمی نمود بنابران مقدمه
تا مدت در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید مرض جسمانی علاوه غم و الم
روحانی گردید و با آن حالت نیز به محکمه می آوردند تا از تنگنای سرای فانی در گذشت
خلاف رای سلطان جستن بخون خویش باید دست شستن چون قبل از آنکه مقدمه
قوام الدین خان رو دهد خبر فوت راجه جسونت که در کابل کومکی گذاشته بودند بعرض

هنوز بود آخر تن باداي جذبه دادند و درین سال جملة الملک اسدخان را برای بندوبست مقدمات مالی
دکن مرخص فرمودند میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسله بادشاهزادهای مازندران بود
بعده که مازندران به تسخیر شاه ایران درآمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون
میان برادران موافقت نشد قوام الدین خان رو به هندوستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید
ابتدا چهار هزاری دو هزار سوار نموده معطای خطاب و علم و نقاره مفتخر ساختند بعد چندگاه هزاری هزار
سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه دار کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنه لاهور نمودند از آنکه دران ایام
بموجب رعایت و اعانت خلد مکانی در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند و علا اکبر نام از مردم
پورب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک هم چشمی مینمود و قوام الدین خان که بعد داخل شدن لاهور
بر حقیقت قاضی اطلاع یافت از آنکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود کم مادهٔ فضیلت صفیه ان داشت تحمل
سلوک با قاضی نمود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هر دو در پی خفت
و اهانت همدیگر بودند و بر اغوای مصاحبان و همدمان ناعاقبت اندیشی و بر هم زن بد اندیشی که
اصلا اندیشه مآل کار نمی [illegible] سر رشته اختیار خود داری طرفین از دست رفت
و میان هر دو کار بجای رسید و گفت و گوی خشونت بدین حد کشید و نائرهٔ بر خاستن مرتبه
مشتعل تر گردید که هر دو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان
بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال شهر را فرمود که جمعیت همراه برده
قاضی را بخفت کشیده بیارد قاضی علا اکبر از شنیدن خبر مذکور به بندوبست استحکام در و دیوار
و بام خانه خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی با خواهرزاده خود و چند نفر
دیگر کشته گردید و نسبه قاضی زخمی گشت از آنکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار طبیعت
شرع محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر از فضلا و جهلا حتی بافنده ها و
جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه دار و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الملک
آوردند که تردد مردم آنها در رسته بازار متعذر گردید بعده که حقیقه بعرض بادشاه عدالت
اساس رسید قوام الدین خان را از صوبه داری تغیر نموده صوبه داری لاهور با شاهزاده محمد اعظم
و نیابت او به لطف الله خان مقرر کردند چون متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصاحب رکاب

و بعضی راجپوتان کم فرصت وقت غنیمت دانسته سر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری
کشیده قدم جرات بنوعی پیش گذاشتند و نایره فساد روز بروز زیاده شعله ور میگردید و
کار بدین حد منجر گردید که بادشاه خیمه بیرون زدن فرموده دعا و نقشها بدست مبارک نوشته مغفر نمودند
که بر نشان علم دوخته روبروی فوج آن بدسگالان بردند آخر سعی تمام که از امرای خان و راجه
بشن سنگه و حامد خان پسر مرتضی خان بظهور آمد و چندین نفر از آنها کشته شدند بقیة السیف
رو بفرار آوردند اگرچه گرد فتنه و فساد نواح شاه جهان آباد فرو نشست اما فساد اطراف
چو دور باقی بود

چون شورش کفار فجار که بهم جنسی آن گروه بدکردار زمینداران عمدهٔ اطراف سر از
اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبه اجمیر و نواح اکبرآباد گشته بود و حکم خیمه بیرون
زدن فرموده بودند باراده زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس روحه
که درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز بوقوع آید کوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند و
حکم جهان مطاع عالم مطیع بشرف نفاذ یافت که برای منکوب ساختن کفار و تفریق مطیع
الاسلام از دار الحرب جزیه از هنود بگیرند و احکام اخذ آن در کل صوبه جات صادر گردید
و بعد انتشار این خبر تمام هنود دار الخلافه و اطراف زیاده از شمار لکها فراهم گردیده و زیر
جهروکه کنار دریا آمده باظهار ضعیف نالی التماس معافی آن نمودند و خلد مکان متوجه فریاد
آنها نمی شدند تا آنکه روزی بادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در قلعه مبارک
تا مسجد جامع آنقدر هنود فراهم آمده بقصد استغاثه سر راه خلد مکان گرفتند و ازدحام
نمودند که راه تردد مردم مسدود گردید و تمام صرافان اردو و بازار و جمع هنود اهل حرفه
ترک کسب بسته نموده بمرتبه مابین راه جمع آمدند که بعد سوار شدن بادشاه با وجود
فرمودن اهتمام از روی زجر که سر و دست و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاصه
تا مسجد متعذر گردید و هر لحظه بر کثرت و ازدحام عام آن گروه بدفرجام می افزود ساعتی چند
سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پرشکوه شتابان و سواری در مقابل آن گروه روانه سازند
و چندین کشته و پامال فیلان و اسپان گشتند بدین دستور چند روز هنگامهٔ اجتماع عام و استغاثه

نمودند

اخذ مال حرام سوای کسب حلال اقدام نمی نمایند اگر کسی خواهد با نها تعدی وظلم نماید بدعوی تنبیه متحملی روزی
نشستند واکثر با یراق واسلحه می باشند در ایامیکه بادشاه از حسن ابدال مراجعت نموده بودند
یکی از انها را که نزدیک قصبه نارنول زراعت می نمود با پیاده که نگاهبان خرمن می باشد بگفتگوی میان امد
واز ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستنامی شکست جمعی از ان گروه بران پیاده انبوه نموده
چندان زدند که بصورت میت ساختند خبر به شقدار که رسید جمعی از پیاده ها برای گرفتن و
آوردن آن جماعه تعین نمود ستنامی بسیار فراهم امده با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را
زخمی ساخته وغالب آمده یراق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت وغلبه آن گروه می افزود
تا انکه فوجدار خبر یافته سوار و پیاده بسیار بقصد و مدد و امانت شقدار برای تنبیه و گرفتن آنها
تعین نمود و با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعی را کشته و زخمی نموده هزیمت دادند کار بجای
کشید که فوجدار به نگاه داشت سپاه و کرداوری کومک زمینداران پرداخت بعده که
کارطلب خان فوجدار با تمام فوج سابق خود و نگاه داشت نو و مدد و اتفاق زمینداران اطراف
سوار شده بمقابله ومحاربه آنها رفت و مکرر جمع کثیر بکشتن داده کاری نساخته رو بفرار آورد
چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول دارد خود فوجدار کشته گردید و قصبه نارنول بتصرف آنها درآمد
و بکرداوری محصول دیهات نواح و نشاندن تهانه خود پرداختند بعد از انکه بادشاه داخل دار الخلافه
شدند وحقیقت فساد و اشوب انجماعه بعرض رسید و فوجها از حضور تعین گردید هر فوجی که مقابله
آنها میرسید بغارت و تاراج میرفت وغرایب ان است که شهرت تمام یافته بود که با نها تیغ و تیر
و تفنگ اصلا کارگر نمی شود و هر تیر و گلوله تفنگ که از ان طرف بر فوج بادشاهی میرسید دو کس
و سه کس را از پا درمی آورد بدین سبب آنها را بسحر و جادو منسوب می نمودند و کلمات چند
که عقل از قبول آن در تحیر بود در باره انجماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت که اسپ
جادو واز چوب ساخته زن بران سوار مینمایند که مثل اسپ جان دار پیش قدم هراول آنهاست
که کار بجای کشید که راجهای نامدار و امرای کارزار دیده با فوجهای سنگین مقابل آن گروه ضال
بدسگال تعین شدند وانجماعه باستقبال مبادرت نموده تا سر ده هفده کروهی دار الخلافه رسیدند
وافواج بادشاهی جرات پیش رفتن و اقدام بر مقابله و معاندانه آنها نمی نمودند و زمینداران اطراف

این جهد فراوان بکار برده بنام نامی باتمام رسانده سعی بقای عالمگیر ساخته بودند روایت
مفتی بنوشته آورده بدین مضمون گذرانده که در صوبه سورت تکیه متروکه میت را که از وارثان او متصرف شده
باشند ادای وجه دین میت بر او واجب و لازم است و دیگر موجب داخله خزانه و مهر ارباب العمال و
ارباب التحاویل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه منجمله صندوق های اموال محمد مراد بخش تقید بابت قرض حاجی
زاهد و سرجی تجار بندر سورت بضبط درآمده از نظر گذشت بعد مطالعه و تامل قبل از آنکه جواب
باصواب درین باب بر زبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست بر داشته عرض نمود
که مطلب فدوی آن بود که حق بندها موافق التماس که نموده‌ایم بر آنحضرت ظاهر گردد آن مبلغ را
نثار آن بادشاه دین پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معدلت اساس رو به محمد علیخان
نموده فرمودند محمد محسن زر حق خود را بخشید و فیل و خلعت بدو مرحمت نمودند و غیاث الدین حاجی
از بندر سورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند اما محمد علیخان از این عرض محمد محسن بیدماغ گشته
در خانه از روی زجر بدو گفت چنین مقدمه را چنان تلاش نزد بادشاه بر کرسی نشانده
باشم بدین اضطراب که از من مصلحت نپرسیدی که عوض آن برای تو کاری از معامله عشور
و غیر ذلک میساختم که در آن آبروی دایمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن خلاف رای
صاحب بود اگرچه سوای آن نیز بر بادشاه دعوی حق خود نمودن و باثبات رساندن و
گرفتن معلوم اما از آن سال وکیلان شرعی از طرف بادشاه عالمگیر در هر شهر و صوبه اطراف مقرر [illegible]
که در محکمه همراه قاضی می نشسته باشند و این بدعت استمرار یافت و برطرف نمودن هنوز از
حکام نیز بسبب عدم سیاست پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه گروهی هنود برطرف شدند
و بجای آنها مسلمانان مقرر گشتند و بعده چنان قرار یافت که از پیشکاران دفتر دیوان و بخشیان
یک پیشکار مسلمان و یک هندو مقرر مینموده باشند دیگر از سوانح که در آن سال رو داد بغی و زیاد
و فساد فرقه فقیران ست نامی است تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران هنود مشهور به ست نامی
که بمنزله بیزبان زده بودند قریب چهار پنج هزار خانه وار اطراف پرگنه نارنول و میوات میباشند
اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند بیشتر کسب ایشان زراعت و تجارت بدستور بقالان
کم مایه است و در طریقه ملت خود میخواهند بمرتبه نیکنام که ترجمه لفظ ستنام باشد زیست نمایند که حد

بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست بر سر نگذارند و حکام با طایفه انام
و مردم خاص و عام بطریق سلوک مرعی دارند و نیز فرمان بنام صوبه داران و حکام بیوتات و دیوان صوبه
صادر فرمودند که پیشکاران و دیوانیان هنود برطرف نموده مسلمان مقرر نمایند و بدیوانیان
امر نمودند که کروری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند بعده که این خبر در حضور انتشار
یافت از اتفاقات دران روزها محمد محسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت
و پسر برجی بهوره که او نیز از عمده تجار بندر مذکور بود و از تعدی غیاث الدین خان بندر
مبارک بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند از آنکه در ایام شورش حبس بول شاهجهان ثانی
بعده محمد مراد بخش در احمدآباد علم جهان بانی برافراشت چنانچه نگذارش آمده خواجه شهباز را
برای تسخیر قلعه بندر سورت تعین نموده بود و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار را جمع ساخته
ده لک روپیه قرض طلب نموده حاجی زاهد و برجی بهوره عوض همه تجار پنج لک روپیه
بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ
بخرج نیاورده باستثنای اشرفی نموده در سرکار روانه ساخت و متصدیان محمد مراد بخش طلای
اشرفی های بابت بندر سورت را در صندوقها سربمهر موجود داشتند تا محمد مراد بخش دستگیر
گردید از جمله خزانه او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر سورت نوشته بودند
چنان سربسته بجنسی داخل خزانه سرکار گردیده بود در ینولا محمد محسن بعد شنیدن حکم عدالت
پروری بادشاه اصالتا و وکالتا از طرف پسر برجی معرفت محمد علی خان خانسامان
که در خدمت خلدمکان قرب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل
و عدل چنین حکم صادر شده و مبلغ کذائی مایان در سرکار واجب الاداست عرض
رساندن آن واجب گردید فرمودند که باثبات رسانند و بستانند محمد علیخان که مرید بود عرض
نمود که التماس دارد موافق ضابطه دیوانی به ثبوت رسانند یا شرعا اثبات نماید حکم شد
در هر دو صورت هر صورتیکه برو آسان باشد و به ثبوت پیوندد جهه او عطا خواهم نمود بعد
از آن عرض رسانند تا محمد محسن به ثبت کرمی رود و توجه محمد علیخان روایت از روی فتاوای عالمگیری
که در همان ایام موجب حکم از مدت سه چهار سال فضلای و علمای لاهور و دارالخلافه در بالسعی

اوارسکه دانست غافل بر سر ناموس قلعه دار رسید بعده که چند نفر با غیرت همراه مستورات بدرجه
شهادت رسیدند قبایل را تاراج نموده دستگیر ساختند و ناموس قلعه دار را با فوج سنگین بپای
قلعه آورده پیغام دادند که قلعه را زود خالی نماید والا فضیحت و بی ناموسی تمام بر سر ناموس شما
می آریم هر چند که قلعه دار سعی نموده جهد بکار برد که به تدبیر و دادن مبلغ در خلاصی نمودن عیال
و فرزندان از دست ظالمان کوشد فایده نداد آخر کار قلعه دار که در صورت بر آمدن از قلعه
وجود را ادم شمشیر و سنان دادن و کشته شدن نیز قلعه از دست میرفت و بی ناموسی زیاد تمام بر سر
عیال آن گرفتار دام بلا می آمد و امید خلاصی متعذر بود چاره ناچار پاس ابروی ناموس را
بر جا نماندن منصب و اعتراض بادشاه مقدم داشته اما خواسته قلعه را خالی کرد بدان مفسدان
سپرد و چنان قلعه سر باسمان کشیده مشهور صوبه خاندیس بلا تردد تیغ و سنان بتصرف اهل
نابکار رفت و فی الحقیقت از بندر سورت تا خجسته بنیاد و دار السرور برهانپور باحاطه قزاقی
و تاخت آن گروه نابکار در آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن قلعه دو سه
قلعه دیگر باسم نامیه و غیره متعلقه بگلانه تسخیر کفار در آوردند بعد عرض که قلعه داران مغضوب
مغضوب بی منصب ساخته بودند و رینولا یان معه گرز بردار بنام دلیرخان صادر گردید که خود را به
پای قلعه سالیر رسانده از تصرف اشقیا برآرد دلیرخان معه توپخانه سنگین و دیگر کومکیان کارزار
دیده بپای قلعه آمده بمحاصره پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلادت بود بجا آورد و در یورشهای
بهادرانه افغان بسیار و جمعی از نوکران نامی بادشاهی بدرجه شهادت رسیدند و ایام محاصره
بامتداد کشید و فایده بر روی کار نیامد بعده که حقیقت ضایع شدن مردم که ناموافقت
آب و هوای آن ضلع علاوه آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دلیرخان شرف ورود
یافت و درین سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم نمودند که در حضور شهرها منادی
نمایند که هر که بر ذمه بادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل شرعی بادشاهی
رجوع نماید بعد اثبات [illegible] بستانند و فرمودند وکیل شرعی از طرف آن ظل الله داد که برای جواب
حق خلق الله که دسترس رسیدن حضور نداشته باشند در حضور بلاد دور و نزدیک مقرر
نمایند و در همه صوبه جات وکیل شرعی تعین گردیدند دیگر حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند

سلام شرعی

کوه و آهکن ها می ساختند رسانده دران مغاک ها چنان نقش خاک و قالب بیجان گشته بودند که بعده
که مغلان به نشانی نقش پا و گوشه دامن و ردا بر سران جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده
بر می آوردند سوای صورت مرده اثر از جان در آنها در نمی یافتند القصه اغرخان بعد فتح نمایانی
چنان یکهزار و هفت صد سر برازگاه و اسیران بسیار معروض داشته بحضور ارسال داشت و مورد
عنایات بی پایان گردید از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار نموده بعطای نقاره بلند
آوازه ساختند و به نیکی و بردخان برادر و دیگر همراهان اغرخان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
فرمودند و آوازه شمشیر و افغان کشی اغرخان بمرتبه دران سرزمین زبان زد خاص و عام گردید که طفل
افغانان را برای خواباندن و از گریه باز داشتن نام آن والا نژاد شیر نژاد می ترسانیدند
و بعد چندی بنام بادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که اغرخان را و راجه جسونت را
کومکی امیرخان در کابل گذاشته خود را بلاهور رسانند و حضرت خلدمکان بدولت و اقبال
اواخر سنه نوزده جلوس بدار الخلافه رسیدند بادشاهزاده محمد سلطان را صوبه بهار بتعیناتی مقرر
فرمودند حکم نمودند که کفایت خان را نایب خود مقرر نموده روانه سازد و در همین ایام به اجل
طبعی بادشاهزاده ودیعت حیات نمود

چون قاضی عبدالوهاب غفر الله له در سفر مراجعت از حسن ابدال از جهان فانی بدار الجزا
انتقال نمود و از و چهار پسر ماند از انجمله پسر کلان شیخ الاسلام که بحلیه صلاح و فلاح آراسته بود
و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی ذخیره عاقبت بخیری اندوخته اسم بامسمی گفته می شد و فی الواقع
مثل او نیک سرشت در چرخ قضات کم بعرصه روزگار آمده چنانچه از صفات نیک عاقبتی او در محل
بذکر خواهد درآمد از جمله متروکه پدر خود اصلا نگرفته به برادران و دیگر ورثه قسمت نموده و هر چند
که از قبول تعلقه قضا اباکرد خلدمکان بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیک نام مقرر فرمودند
دلیرخان را از تغیر خانجهان بهادر صوبه دار دکن نمودند چون سید نورعلی را که از شجاعان نامی
گفته می شد قلعه دار سالیر که از قلعه های آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور نزدیکی کروهی
قلعه ملهیر مقرر نموده بودند از اتفاقات ناموافق ایام در سنه هفده جلوس عمل صوبه داری
خانجهان بهادر قبیله و وابستگان قلعه دار که از خجسته بنیاد می آمدند و غنیم لئیم در نواح ان

در کوه و قاف ۰ بر قاص زنبورک صف شکن ۰ ز لمغان رسیدی بملک دکن ۰ صدای تراق تراق
و تراق ۰ ز لمغان رسیدی بملک عراق ۰ کمانها ز غیرت به بسته میان ۰ که از زند تیری در آغوش جان ۰
چنین گشته هر یک ز اسباب جنگ ۰ بجنگ عدو مستقل بی درنگ ۰ یلان دلیران هر دو سپاه بهم
در زده حمله چون باد و کاه ۰ چنان گرم گردید بازار جنگ ۰ که میسوخت پرهای تیر خدنگ ۰ غریو
و فغان سر زد از هر دو صف ۰ که زهره بملک بدن شد تلف ۰ فغانها به پیچید با هم روان ۰
بلرزه در آمد زمین و زمان ۰ به پیچیده با هم دلیران رزم ۰ بپا شد قیامت بمیدان رزم ۰ زده
دست اندر گریبان هم ۰ رسانند چاکشی بداملن هم ۰ یکی تیغ میزد بفرق یکی ۰ اجل در میان کعه
پر بود یکی ۰ بهکرده زان گونه جنگ و جدل ۰ که دریای لمغان بخون شد بدل ۰ زده نعره ها نحو رعد بهار در
افتاده با هم چو ابر و شرار ۰ کشیده یکی تیغ کین از غلاف ۰ پی قتل افغان و اهل خلاف ۰ کوبند
بار دیگر از غلبهٔ افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر آن چشم و چراغ مغلان رسد در همین
آن شیر نبرد صف شکن خود از قلب لشکر اسپ برانگیخته بر آن انبوه زده چنان رستمانه کوشید
که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامی از خانه زین با تمام فوج رو بفرار آورد ۰ چو اغر بغرید یا نند
شیر فرس راند در صحن میدان دلیر ۰ به اعدا در افتاد بهر قتال ۰ چو شیری که افتد بخیل غزال
نموده بگردان اعدا نبرد ۰ عدو را بهر سو سر افکنده کرد ۰ نقل نمایند بعد هزیمت تمام افغانان
جبری و لمغانی ایمل خان باظهار تهوری بجای خود استقامت ورزیده بود اغرخان مرد افکنان
خود را بدو رسانند و کار بنیت و گریبان رسید و هیچ نمانده بود که آن سرگروه بدنژاد چون صید شیر
خورده بچنگ آن رستم زمان در آمد و مستعی گشته گردیدن در آن حالت جمعی افغانان که با او
مانده بودند بلا گردان جان او گشته چندین خود را بکشتن دادند و بعضی او را اعفان کنان از رزمگاه
بدر بردند از غارت و تاختی که بر بقیة السیف آنگروه گذشته اگر مفصل بزبان قلم دهد محول به اغراق
میگردد ۰ بهر انگونه گشته از تیغ و تیر ۰ به بردند غارتگران اسیر ۰ زن و بچه و خانمان هر چه بود
گرفتند و تاراج کردند زود ۰ از راویان راست گفتار که در آن عرصهٔ کارزار بودند مسموع گشته
که افغانان بمرتبهٔ مغلوب هراس گشته از آن معرکه رو بدرها و جوف کوها کرده استند که جمعی از
ملاحظه تعاقب مغلان دشت پیمای فرار گشته خود را اندرون غارها و خانه و جوفی که در کرگاه

جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلادت کیش را بسرداری سلطان زاد [?] کهگر تعین نموده مقابل
فوج جهانی آشوب آن گروه بد مآل معرکه کارزار بیاراست و از آن طرف ایلمان بدنژاد با جندی از
سرداران لمغان و نومن داران نام و ننگ که با هر یک جاده جنگ بیشمار دلاوران خونخوار مردم
آزار فراهم آمده بودند بمقابله فوج بادشاهی پرداخت و محاربه صعب و زد و خورد عظیم روداد و صدای
دار و گیر دران دشت و کوه بوحشت پیچید و هر طرف سرهای سران چون گوی غلطان در خاک و خون
اغشته گردید و از هر طرف که مغلان رزم جو بر افغانان پلنگ خو بهم آویزی صدای کوس و کرنای
رزم حمله می آوردند سر از تن و سلاح از کمر آن طایفه ضال بدسگال می ربودند و افغانان بدمعاش
باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بسیاری لشکر حمله های صف ربا بر افواج بادشاهی آورده عرصه نبرد
بر مغلان تنگ آوردند و هیچ نمانده بود که صدمه عظیم بلشکر اعز خان رسد اما از استقامت و رزیدن
آن ترک والانژاد که با پسر و برادر و دیگر دلاوران هر طرف که می تاخت از کشته پشته میساخت چندی
سرداران نامی ان تیره بختان را بشمار الوف دیگر افغانان علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانید و تزلزل
تمام در لشکر بدنژادان انداخت چنانچه از جمله ابیات اغز نامه که درین جنگ لمغان بنظم آمده چند
بیت نوشته میشود رسانید جاسوس قوم مغل خبر [?] خان از ره جزو کل همان لحظه خان
شجاعت شعار سراپا بکرد اسلحه استوار بیاویخت شمشیر مثل هلال به پهلوی خود خان گردون
خصال طلا دوز ترکش به پهلوی خویش حمایل بکرد آن یل خیر کیش دلیران دیگر بدستور او
همه کشته در جوشن آهن فرو چو کردند اسباب جولان درست سواری نمودند چالاک و چست
رسیدند در عرصه جنگگاه که استاده افغان چو ابر سیاه بقلب سپاه خود استاده شد
ز هر دو طرف فوج آماده شد ز هر جانبی صف بیاراستند دلیران بجنگ بر خاستند
صداها برون آمد از طبل جنگ درنگا درنگ و درنگا درنگ بغرید طبل و فغان کرد
نای تو گوئی بجستند کوها ز جای صدای نفیر آنچنان شد بلند که بر ترک گردون رسیدی
گزند چنان سنج زرین فغانها بکرد که بر جان اعدا به پیچید درد [?] نعره زد از جگر نا
کرشند بند بند خود [?] هم جدا دلیران و گردان ز روی غضب بدندان غیرت گزیدند لب
به شمشیر و خنجر به تیر و کمان ز هم یکدیگر می ربودند جان بگیر و بدار بلای مصاف تزلزل بیفکند

واغرخان تنه بازوار با چند هزار سوار ایلغار نموده خود را رسانده بر سر کتل جکدلک که از دره های
قلب دشوار گذار مشهور است محاربه صعب روداد و انقدر تیر و گوله بندوق و سنگهای فیل بار از بالای
کوه می آمد که کار بر افواج بادشاهی تنگ گردید افاغنه از بالا و ایشان از زیر از زدن هم
بندوق و سنگ و تیر ولی اکثر حربهٔ دشمنان ابدی بر سر کوه سنگ گران چو باران از بالای آن
کوهسار فرود آمدی سنگ و ناوک هزار آخر از تردد رستمانه آن رستم زمان افاغنه هزیمت
یافتند و فدائی خان بجلال آباد رسید و بموجب حکم در تهیه [illegible] تهانه جات و احداث قلعه جات
بابین راه گردید درین ضمن بادشاه عدو مال بعد انقضای سیوم سال اواخر سنه نوزده جلوس
از حسن ابدال متوجه دار الخلافه گشته امیرخان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائیخان صوبه دار
کابل نموده بادشاهزاده محمد معظم را فرمودند که تا بندوبست امیرخان در کابل توقف ورزیده
بامداد و معاونت کوشند و اغرخان را مع مهاراجه جسونت سنگه کومکی سرداری چند امیر
مبارز پیشهٔ دیگر همراه امیرخان مقرر نمودند و امیرخان بهراولی اغرخان از راه مخوف گذشته
به پشاور آمده به تنبیه افغانان پرداخت و بادشاهزاده بعد چندگاه بموجب احکام حضور متوجه
لاهور گردید و اغرخان در [illegible] باحداث قلعه اغرآباد وغیره مشغول گشت و بکرداوری مصالح
و تیاری قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای آن باتمام رساند حصاری دران عرصه بنیاد کرد
باندک توجه همه قلعه آباد کرد چون آن قلعه گردید اتمام شد [illegible] زان سبب اغرآباد نام چون خبر
احداث قلعه در افاغنه انتشار یافت و دانستند که در بنای قلعه آنها خلل خواهد پذیرفت از ین جهت
دل تنگ و حیران شدند سراسیمه حال و پریشان شدند افاغنه زهر سو برانگیخت سر هم بسته
بر [illegible] اغرخان کمر زحد اتک تا حد قندهار پدید آمده لشکر بیشمار همه جمع گردید بهر مصاف
تو لشکر مگو بلکه یک کوه قاف مسلح همه گشته از بهر کین رسیدند بر حد لمغان زمین درین حالت
خبر فراهم آمدن افغانان بامیرخان رسید و محمد رضا نام داروغه توپخانه خود را با قریب هزار سوار
و توپخانه بادشاهی کمک اغرخان روانه ساخت و اغرخان نیز خبر یافته به ترتیب فوج پرداخت
و محمد رضا را با توپخانه و بعضی از برادران کارزار دیده و جمعی از مغلان رزم خو را هراول نمود و
[illegible] تنگری وبردی خان برادر حقیقی خود را با بسیاری از مبارز پیشگان نبرد آزما مقرر ساخته

جانب دیگر

بکشند از رشک او را عدو . ز روی حسد آن رفیقان او . شده دشمن اندر پی جان او . که تا نام او
باشد اندر میان : ز اندکسی نام ما بر زبان . با وجود چنان تردد وجان فشانی اغرخان و دیگر بندهای
بادشاهی بسبب هجوم افغانان که با آنهمه مغلوب گردیدن باز چون مور و ملخ فراهم می آمدند و دره‌ها
قلب را ملجا و پناه خود ساخته سد راه تردد مسافران و عبور فوج بادشاهی میگردیدند حسد و نفاق
همراهان علاوهٔ مزید فساد آن گروه گردید عبور فدائیخان صوبه دار از راه خیبر متعذر گشت و اغرخان
بموجب حکم هراول فدائیخان گشته براه بازار و سکم چوبه همه جا جنگ کنان و سر افکنان صوبه دار را
از پشاور بجلال آباد رساند بعد از آن فدائیخان اغرخان را برفاقت سلطان مراد قلی و سلطان نظر
که از سلاطین زادهای ککر گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه و افاغنه که جمله سه هزار سوار همراه آن عالی نژاد
شیر نبرد تعینات بودند برای بند و بست شاه راه و ضبط ملک بنگ نهار که در تصرف افغانان بد کردار
درآمده بود گذاشته خود بکابل رفت و در آن ضلع نیز از آن ترک عالی نژاد در تنبیه افغانان علازی
که در غلازت و منع و بدی افعال شهرت تام دارند تردد نمایان و کارزار رستمانه بظهور آمد و مکرر
محاربات صعب رو داد و هجیان افغانان ننک نهار از ضرب شمشیر او بر نهار در آمدند و راه جلدیک
را که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود و در تهانه گندک رفته استقامت ورزیدند
و افاغنه دد نژاد که در خود طاقت مقابله و جنگ صف بآن بهادر ندیدند سی چهل هزار پیاده و سوار
افغان جمع شده غافل بطریق شبخون بر اغرخان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست
نباخته بدفع شر و مقابله آن گروه شقاوت پژوه پرداختند بعد زد و خورد که میان آمد و تا سه پهر
روز نایرهٔ قتال مشتعل و در بود افغانان زیاد از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند
بعد از آنکه فدائیخان خواست از کابل به پشاور مراجعت نماید افاغنه بد نژاد دزبار دار احاطه شمار
فراهم آمده سد راه گردیدند و محاربهٔ عظیم رو داد از آنکه فدائیخان براهنمای حاسدان و هم چشمان
اغرخان که محتاج بکومک و سر اولی مغلان نگردد یکی از روس الوس عرب را که از بهادران شهرت پرور گشته
مشهور گفته می شد هراول ساخته بود بعد تردد نمایان کشته می شد گردید و چنان هزیمت بر فوج هراول
افتاد که تمام فیلان و توپخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت و بتصرف افغانان درآمد و بعد از
تردد تمام فوج قول محفوظ ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد اغرخان فرستاده اشاره بر طلب او نمود

تاخت آورده‌اند آن دلاور شیر نبرد خبر یافته بمقابله پرداخته چنانی تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته شدن
و زخمی گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند و آن نشه سوار معرکه هیجا تعاقب انجماعه
نمود و مغلان جلادت پیشه بهر که میرسیدند سر از تن جدا و زین از سوار خالی مینمودند تا آنکه تعاقب
کنان بهیبت خورده‌ها را بمکان اصلی آنها رسانده قریب شش صد سوار انجماعه بدعاقبت
را علف تیغ و هدف تیر و سنان ساختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها را اسیر نموده مال
و مواشی بسیار بدست آوردند و بفتح و نصرت به پیشاور مراجعت نمودند بعده افغانان برای
خلاص نمودن اسیران رجوع آورده مبلغ خطیر داده بندی‌ها را بردند خبر این فتح که بعرض بادشاه
رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که بخیبر در آمده به قتل و استیصال آن گروه
بدخصال پردازد و فدائیخان صوبه دار را با دیگر متعینه پیشاور نیز مامور فرمودند که بهمراه ولی اغرخانی
در تنبیه و گوشمال انجماعه بدسگال کوشند و هر طرف که اغرخان رومی آورد از کشته‌های آن برگشته
روزان پشته‌ها میساخت تا آنکه باز چهل هزار افغان حزبی دغره فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد
تاخت شب خون به اغرخان آوردند و مغلان خبردار گشته بمقابله آنها پرداختند و جنگ عظیم روداد
و رستخیز غریب برپا گردید و زد و خورد کارزار و استقامت فوج طرفین بامتداد کشید و جمعی از هر
طرف کشته و زخمی گردیدند و اغرخان بگلگونه زخم سرخ روئی حاصل نمود آخر بمدد اقبال عالمگیری
و جلادت مغلان که اغرخان با وجود زخم برداشتن حمله بهادرانه برانی بدعاقبان آورد و هزیمت
در افواج افغانان افتاد و از هر طرف صدای بکش و بکش بلند گردید و هر مغلی جمعی از افغانان را چون
گله رم خورده گوسفند پیش انداخته اسپ و اسلحه مقتولان گرفته بر سر افغانان اسیر گذاشته دست
آنها بسته پیش اسپ انداخته میدوانند و بشمار هزارها افغان علف تیغ و هدف تیر و سنان مغلان
گشته بقیة السیف رو بکوهها و دره‌ها گذاشتند چو افغان تاب در طاقت جنگ نشدند از زمان
منهدم بید رنگ بهر کوه و صحرا پریشان شدند چو شانه زده مو پریشان شدند و اغرخان
عرضداشت فتح با سرهای بیشمار و اسیر بسیار بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع
اضافه و مومیائی و تعویذ بخط مبارک عنایت فرمودند و اینمعنی باعث رشک و حسد هم چشمان
گردید خصوص هندی نژادان همراه زیاده بر آتش حسد سوختند گروهی که بودند همراه او

اسدخان مذبذب خاطر بودند ظریف طبعان نامستخی تاریخ وزارت اسدخان یافته اند و در سنه هزار
و هشتاد و سیم که خان جهان بهادر را بهمراولی دلیرخان و رفاقت اسلام خان از طرف آب
بهنوره با فوج بهلول بیجاپوری مقابله کارزار صعب روداد در حالتی که اسلام خان رومی ترود
نمایان مینمود و غلبه فوج خصم از حد زیاد بود و چهار طرف افواج بادشاهی را بر کاروار فرو گرفته
بودند هنگام قسمت نمودن باروت نزدیک فیل سواری اسلام خان آتشی در باروت افتاد
و صدمه و شعله آتش بفیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که او نیز باختیار
خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلشکر بیجاپور بر دو اطراف فیل او فرو گرفته بقتل
رسانیدند و دران جنگ کارخانجات بسیار بادشاهی بتاراج رفت و جمع کثیر از فوج دلیرخان
و خان جهان بکار آمدند و بمرتبه آتش بکار شعله ور گردید که تا چند گروه خرطوم فیل و سر آدم
گوی و چوگان دلاوران گردیده بود فکنده همه دشت خرطوم فیل فتاده تن کشتگان
چند میل ز خرطوم فیل و سر جنگجوی همه دشت باشیده چوگان و گوی آخر الامر کار بر فوج
بادشاهی بمرتبه تنگ گردید که اگرچه با وجود کمال غلبه دکنیان خیره سر در استقامت سرداران
خلل راه یافت اما راهی که جنگ کنان در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و اسپان تعاقب
کنان طی نموده بودند باز همان قدم بقدم عقب برگشته در دو سه هفته قطع نمودن ضرور
گردید فی الجمله بعده که خلد مکان متوجه تادیب افغانان گشته اوایل سنه هفده جلوس طرف
حسن ابدال رایت ظفر برافراشتند اغرخان که بعد رسیدن حکم طلب اطاعت او کرده در دکن اسباب
زیادتر را گذاشته با قبیله و همراهان جان باز جریده گشته مع اسباب ضروری سفر بطریق ایلغار
طی مسافت بعیده که عقل در قبول آن تردد دارد نموده چهار پنج ماه راه را در فرصت چهل روز
که بادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رسیده بودند خود را برکاب رسانید و
مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید بعد رسیدن حسن ابدال چند بنده کارزار دیده دیگر
با چهار پنج هزار سوار همراه اغرخان مقرر که مبلغ دو لک روپیه نقد عطا نموده بنوازش های دیگر مفتخر
ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند بعده که اغرخان به پشاور رسید افاغنه که از سابق
مغلوب شمشیر او بودند چند صاحب الوس مهمند وغیره باهم اتفاق نموده بطریق شب خون بر اغرخان

درین سال جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود گویند مثل او در خوش وضعی و فرزانگی
امیر دیگر در معموره بعرصه نیامده اگرچه از رسائی شامه و ذائقه او نقل بسیار شنیده شده
که عقل در قبول آن تامل دارد اما حکایتی که از راوی ثقه مسموع گردیده برای شادابی سخن
می نگارد نقل نمایند که روزی هندوانه گوکن که در تمام هندوستان به ازانجا تربزی نمی‌شود برای
جعفر خان آوردند معده که آن هندوانه بریده خود قدری میل نمود و بحضار مجلس داد همه شروع
بتعریف آن نمودند جعفر خان گفت آری در شیرینی و شادابی و شکستگی و بیخبری او هیچ حرف
نیست الا بوی ماهی ازین تربز می آید از انکه در گوکن مقرر است که همینکه فالیز هندوانه چهار برگه
شد ماهی ریزه را با خاک آغشته کنده نموده کود ان به بیخ بوته های تربز میدهند و بدان کود
پرورش می یابد حضار از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشادند قاضی ابوالفتح نام
قاضی دهار صوبه مالوا که از مستعدان و صاحب کمالات نیک نام العهد بوده از زبان او
مسوده اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از انکه شنیده
بودم که او را بپارچه سفید رغبت تمام است از جنس بوت سرونج بسیار باریک فرمایشی
بسعی تمام بهم رسانده با قندها داده جامه دار سهرونج که دران سرزمین خوب می بافند برای
او به نحقکی تیار می نمودند نه طاقه از روی تقید تمام باتمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد
رسیدن حضور جامه وار سفید ساده قیمت چهل روپیه تا پنجاه روپیه از بزازان حضور
بهم رسانده با و مقابله نمودم بقماش او نرسید از راه تحفه که او خاطر جمع نموده بطریق نذر
بردم و وقت ملاقات که برفرد نذری نه طاقه پارچه سفید نوشته بودند یک طاقه آن را در دست
گرفته رو برو رفتم از من هدیه پارچه سفید از راه رغبتی که به پوشاک سفید داشت مرا پیش
طلبیده انگشت کوچک زیر یک لای آن انداخته قماش آن را ملاحظه نموده بجبین ابرو کشید و گفت
قاضی این پارچه بسیار کنده بنظر می آید در جواب بر زبان من جاری گردید پارچه سفت
عریضی باب جا [illegible] دانسته جرات نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشعوف شده
پسند نموده فرمود که همانوقت [illegible] قطع نمایند اسد خان را خلعت وزارت عنایت
فرمودند از انکه در همه امور وزارت خود وا میر شنیدند و ابتدا در تعین وزارت باستقلال

اسد خان

یافته بود خود را با مردم خاص رسانده آفرین گفت چنانچه در اغرنامه منظوم آورده ۹ بهر یک از آن لیا
هزاران ز غنیم مقابل شدند و شدند در جحیم چنان کشته شد از عدو بی حساب ندیدی زمین پرتو
آفتاب چو دشمن نگردید عاجز ز جنگ براه گریز آمدندی درنگ دلیرخان رسید ار نقاره زمانی
بکرد آفرین بر جهان پهلوان سه لک شتر و چتری بسیار بدست مغلان آمد و تا بونه تاخت
و تعاقب نموده غنیمت بسیار بتصرف آوردند چنانچه تا حال همان شتر نها که اغرخان از سرداران
سیوا گرفته اغرخان ثانی خلف الصدق آن اغرخان بطریق نشان فتح پدر با خود نگاه میدارد
القصه چون بعرض رسید که مابین پشاور و کابل در منزل غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل
را با ایمل خان و غیره افغانان صاحب روس جنگ عظیم واقع شد و بعد محاربه صعب و کوشش
بسیار که از مردم بادشاهی بظهور آمد و پسر داماد و خویشان و نوکران عمده محمد امین خان کشته
و زخمی گردیدند هزیمت بر فوج محمد امین خان افتاد و تمام بهیر و خزانه و فیلان و قبیله و ناموس
سردار و لشکر دستگیر افغانان بد اختر گردید و بهزار سعی محمد امین خان زنده از آن مهلکه بر آمد
و بعد گرفتن مبلغی خطیر جوز دسال محمد امین خان را با بعضی عورات مرخص ساختند جرف املجان
بدنهاد بمرتبه انتشار یافت که ایلجان سکه در آن کوهستان بنام خود زده بعد عرض غبار ملال زیاد
بر خاطر بادشاه راه یافت و خود در سنه شانزده جلوس رایت توجه طرف کابل برافراشتند
واز روی لطف فرمان طلب اغرخان از دکن مع گرز بردار متضمن برآنکه زود خود را بطریق
ایلغار سبک بار بحضور رساند صادر فرمودند و صوبه داری کابل بنام فدائی خان کوکه مقرر
نمودند درین ایام آمدن اسلام خان رومی حاکم بصره که با صلاح آنجا باشه خواند به هندوستان
افتاد و سبب آن مجمل می نگارد که بسبب نزاع و عداوت خویشان و هم چشمان بمرتبه اختلال در
حکومت موروثی او افتاد و ماده فساد آماده گردید که چند محله شهر بصره را آتش زده و خانه
بیشمار شرفا و اکابر را سوخته از راه هند بصورت احرام درگاه خلایق پناه بسته خود را بحضور
رساند مورد عنایات ساخته بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار نموده نقاره و دیگر لازمه ملزوم امارت عطا فرموده
بران مهم دکن بطریق کومکی همراه خان جهان بهادر و دلیرخان که در آن سال با بهلول خان بیجاپوری
محاربه و کارزار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجملی از تفصیل آن بگذارش خواهد آمد مرخص فرمودند

اتفاقی

محصول فراهم نشوند باز دیوانیان کفایت انجام بعرض رسانند که مسلمانان مال خود را برای معافی
محصول بدفعات آورده میفروشند و مال هنود را بنام خود منسوب نموده زکوة که حق کافهٔ انام است
تلف می‌سازند حکم شد بدستور سابق سه صد دو نیم روپیه از مسلمین و سه صد پنج روپیه از هنود میگرفته
باشند چون حقیقت فساد و غلبهٔ افغانان یوسف زئی سمت کابل و پشاور در عمل صوبه داری سید
میرخان خوافی چنانچه بزبان خامه داده متواتر بعرض میرسید و اغرخان را که بعد از رسیدن از تنقه
خانخانان میرجمله بحصول رضای او بپای اعتراض آمده بود باز نظر بر شجاعت و کارطلبی او مورد
عنایات ساخته بطریق کومکی تعینات صوبهٔ کابل نموده بودند بعد رسیدن به پشاور و انقدر شمشیر
زد و افغان کشی نمود که سرهای مفسدان کله منارها اطراف کابل ساختند بعد از آنکه مهابتخان صوبه
دار کابل شد همراه او نیز اغرخان ترددات نمایان بظهور آورد و از تغیر او محمد امین خان پسر میرجمله
بصوبه داری کابل مامور گردید چنانچه بگذارش آمده و ناشی وفا سیوا از دکن بپایهٔ معروض
گردید مهابتخان را مع اغرخان بحضور طلبیده برای تنبیه غنیم دکن بطریق کومکی سردار مستقل رخصت
روانه فرمودند از مهابتخان کافرکشی زیاد در دکن بظهور آمد خصوص اغرخان انچه در تسخیر و جنگ قلعه
بهولسه جلادت بکار برده و ترددیکه ابتدا همراه خان جهان بهادر باز در نوابها و همراهی دلیرخان نموده اگر
مفصل برنگارد مجمل باغراق میگردد مجمل از ترددات او بگذارش می‌آرد که در یکی از محاربات که دلیرخان
بافوج مرهته اتفاق مقابله افتاد اغرخان را در آغاز جنگ با جمعیت قلیل بطریق قراولی با هفت صد
هشت صد سوار غنیم کارزار رو داد چون ضابطهٔ مرهته است که ابتدا با فوج کم نمودار می‌شوند بعد اطراف
جنگل و آب کندهای دشوار گذار کشیده از هر طرف هزارها تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ
مینمایند بعده که اغرخان آن گروه را بحملهٔ اول برداشت و آنها رو بگریز آوردند آن بهادر شیر
بر دست از تعاقب برنداشت همینکه فوج مغلیه را از لشکر دو سه کروه جانب خود کشیدند
قریب ده دوازده هزار سوار غنیم از اطراف تاخت آوردند آن شیر خصال پلنگ صولت
از بسیاری کفار رنه اندیشیده مستانه خود را بران انبوه زده هر طرف که رو می‌آورد
تاب شمشیر صاعقه کردار کرد داد بار آن تیره بختان را شکست و تو میداد بعده که دو سه هزار
مرهته را از پا در آورد شکست عظیم بر غنیم افتاد درین ضمن دلیرخان که از بسیاری غنیم خبر

یافته بود

که از طرف خشکی جویای قابو بودند زینه ها گذاشته و کمندها بسته جلد و چسپان خود را رسانیدند
چون بسبب غبار و دود در آن شب تاریک بیگانه از آشنا معلوم نمیگردید سیدی یاقوت
که در شجاعت و جلادت رستم وقت بود بدست خود بر مخالفان شمشیر میزد و فریاد بلند کرده
میگفت بهادران من زنده ام اندیشه بخود راه ندهید و مردانه بکوشید و تا روز روشن شدن
بشتری را علف تیغ ساخته بدار البوار فرستاد بعد که سیوا برین ماجرا مطلع گردید جهان در چشم
او سیاه نمود همینکه آفتاب جهان افروز سر از دریچه مشرق بر آورد سوای جمعی که زیر تیغ آمدند
و از آتش باروت پریدند و سوختند دو هزار و نهصد نفر از زن و مرد صغیر و کبیر بقید در آوردند
و از آنکه تنتنی قلعه خورد و بزرگ در اطراف آن در تصرف سیوا بودند و در آن روزها فوج
سیوا جا بجا برای تاخت رفته بود و از تسخیر راجپوری که مکان حاکم نشین قدیم آن ضلع بوده واهمه
تام در دل قلعه داران افتاده و در فرصت سه چهار روز که به قلعه و هر طرف حبشیها رو می آوردند
قلعه بجنگ و محاصره مفتوح میگردید هیچ قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتصرف حبشیان در آمد مگر قلعه دار
یک قلعه که بامید کومک رسیدن هفت روز محصور گردیده جنگ نموده آخر مغلوب گشته امان
طلبیده قلعه را حواله نمود و سیدی یاقوت با وجود مامون ساختن بعد تسخیر قلعها هفت صد کس
جنگی از آن محصوران دستگیر ساخته بسیار را فرمود که زیر تیغ آوردند و سوای آن جمعی که
از زن و مرد خورد سال بودند مسلمان نموده بسیار را حواله ملایان نمود که قرآن حفظ نمایند
از آن روز چنان توهم در دل سیوای مردود و تابع او راه یافت که مدام مغلوب حبشیها
بودند بعد که حقیقت از روی نوشته سیدی یاقوت بخانجهان بهادر صوبه دار رسید برای
سیدی یاقوت و سیدی خیر و خلعت فرستاده بنام هر یک اضافه نمایان و خطاب تجویز نموده
بحضور معروض داشت درجه پذیرای یافت الحال ذکر بعضی تردد بندوبست هر دو جنس
که در کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح حضور می پردازد حکم معافی محصول
مال تجارت مسلمانان از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان و رقت
فضلا و فقها امر نمودند که هر جنس که قیمت او از حد نصاب زکوة تجاوز نموده باشد به مسلمانان محصول
آن معاف شناخته زیاده از آنکه باشد بازیافت نمایند و مال مضاربه را اصلا بعلت

نهصدی هزاری رسیده ازینجا رحلت نمود سیدی یاقوت بجای او دران مکان قایم مقام گردیده روز
بروز میان حبشیان و سپاه جهنمی تیر سنجر راجپوری و قلعه جزیره نایره قتال و جدال شعله ور میگردید و سپاه
مردم خود راکه در فن قلعه گیری شهرت داشتند یک گندی طلا که مراد از ده من باشد انعام وعده نموده برای
تسخیر جزیره اقسام حیل و تدبیر بکار می برد و همچنان سیدی یاقوت در فکر بدست آوردن راجپوری
از تصرف کافران سعی فراوان می نمود و آرام خورد و خواب بر خود حرام ساخته بود و در درگاه الهی نذر
نموده بر خود واجب نمود که در صورت آنکه راجپوری را بتصرف خود در آورده بر کفار تسلط
یابد و دولت او فراخ گیرد هر چه از وجه منصب وغیر ذالک بهم رساند و هم حصه آن نذر سادات
میموده باشد چنانچه به برکت ایفای نذر و دیگر حسن عقیدت که در جناب حضرت سید کائنات
و برگزیده موجودات داشت کار او بجای رسید که فی الحقیقت حاکم صاحب مدار و فرمان روای
مستقل الضلع گشته تا بقای حیات با برو کافرکشی و حکم رانی بر و بحر آن سرزمین نمود و
چون اولاد نداشت منصب و دولت و خطاب او بغلامان او انتقال کرد چنانچه بر محل مفصل
بگذارش خواهد آمد فی الجمله شبی از شبهای تاریک ایام هولی که هنود سرمست باده عشرت
می باشند و آخرهای شب از خمار بیداری که علاوه شرب خمر میگردد بیخبر از جهان بخواب هم
آغوشی میکردند سیدی یاقوت و سیدی خیرو در تدبیر و تهیه تسخیر راجپوری کمر همت بسته قریب
دو سه صد نفر جوانان بازکه در فن قلعه گیری هر یکی خود را از یکه بهادران می شمرد از راه طرف خشکی
بسرداری سیدی خیرو تعین و مقرر نمود که بپای حصار رسیده آوازه یورش بلند ساخته
کفار را سراسیمه سازند و سیدی یاقوت زیاده از چهار صد نفر با سرانجام قلعه گیری در
چهار پنج کشتی نشانده از طرف دریا بپای حصار آمده تا بلند شدن و خبردار گشتن قلعه نشینان
مجمور بکمند همت و زینه جرات بچالاکی و چابکی با جمعی خود را اندرون قلعه رسانده بهادرانه
بر سر خفته کان خمار آلود تاخت آورد مردم قلعه سراسیمه وار از خواب غفلت جسته
بفکر دفع بلاهای ناگهانی بر داختند دران حالت آتش در باروت خانه افتاد و سقف آن
مع دیوار یک سمت و جمعی از کفار بریدند و کمند نو سیدی یاقوت نیز صد مرافت آتش
رسید و واویلای عجیب و آشوب غریب از طرف قلعه بلند گردید و دران فرصت مردم حبشه

از طرف

نظام الملکی اطراف کنار دریا را بعادل شاه مرحمت نموده عوض املاک متصل سرحد متعلقه قدیم بادشاهی
گرفته بودند دران ضلع حاکم راجپوری و قلعه دار جزیره که متصل راجپوری اندرون آب دریا واقع است
بود بعهده که سیوا راهزنی را با قلعه های دیگر اطراف آن ضلع بتصرف خود آورده دراندک فرصت راجپوری
را که یکطرف آن نیز آب دریا داشت و یک دیوار حصار او در خشکی بود و بیشتر حاکم نشین آن ضلع
همان راجپوری بوده متصرف گردید و فقط جزیره که قلعه قایم داشت و میان دریا واقع بود در
تصرف فتح خان ماند و از بیم آنکه آخر آن نیز بتصرف سیوا خواهد آمد فتح خان و همراهان او متزلزل خاطر
خاطر گردیده در فکر آن بودند که امان خواسته بسلوک قلعه جزیره را نیز بسیوا بسپارند و چون مابین
راجپوری و جزیره فاصله کوه رس بود و هیچ شب و روز نبود که سی چهل گوله توپ هوائی برسر جزیره
نزنند کار بر مردم جزیره تنگ گردید درین ضمن سیدی سنبل و سیدی یاقوت و سیدی خیریت
سه غلام حبشی معتبر جلادت پیشه که فتح خان داشت و غلام حبشی بسیار دیگر همراه آنها بودند
آن هر سه حبشی باهم مصلحت نموده گفتند که درصورتیکه این جزیره نیز بتصرف کفار درآمد ما را
مقید ساخت با بی ابروئی آزاد نمود فایده زندگانی ما بان معلوم نیست باهم اتفاق نموده آقای خود را
غافل گرفته مقید و محبوس ساختند و باستحکام برج و باره پرداخته سیدی سنبل را میان خود سرداری
برداشتند و سیدی سنبل حقیقت را بخانجهان بهادر که دران نزدیکی صوبه دار دکن شده بود عرض
نموده ادعای بندگی بادشاهی و سند فوجداری بمدد خرج آرمار بنگاه نفت کشتی که از بندر سورت
براه دریا ذخیره طلبیده در بندوبست قلعه پردازند نمیانی آورد خانجهان بهادر خلعت و سند
فوجداری معه تجویز منصب چهارصدی بنام سیدی سنبل و سه صدی سه صدی برای سیدی یاقوت
و سیدی خیریت فرستاده آفرین نوشت و پنجاه هزار روپیه برای خرج آرمار نیز مقرر نمود و سیدی
سنبل در تعمیر کشتی ها و آرمار که همیشه تعلق بان قلعه داشت پرداخته چهارصد یا لفه برقندازی
دیگر مردم جنگی دران کشتی ها سوار ساخته برای آوردن ذخیره به بندر سورت میفرستاد و در بندوبست
قلعه میکوشید و اکثر میانی حبشیان و مردم سیوا الغصه تسخیر جزیره جنگ و جدال بود و سیدی سنبل
برای تسخیر راجپوری شب و روز کمر سعی بسته جویای قابو بوده تردد نمایان می نمود اما در زمان
حیات سیدی سنبل استرداد راجپوری از تصرف آن کافر میسر نیامد بعد وفات سیدی سنبل که بپایه

که در فن بالا رفتن کوه های قلب شهرت دارند و آنها را ماولیا می نامند و دیگر قوم را طلبیده گفت کسی
میان شما همت که بلا تردد کمند بالای این قلعه بر آید باو کره طلا انعام دهم یکی از قوم دهیر بطمع کره
طلا و اظهار رسند تسلیمات ماذون گردیدن بالا رفتن بجا آورده سوای راه دروازه بالای قلعه بر آمد
و باز فرود آمد سیوا فرمود که اول کره طلا باو بدهند بعده یکپای او را قطع نمایند و آن راهی که او رفته
بود آن را مسدود ساخت و قلعه دیگر نظام الملکی اطراف را در کمتر فرصتی بتصرف خود در آورد و
در همان ایام فوج به بندر سورت که هنوز قلعه شهر پناه او تیار نشده بود فرستاده تاخت
و تاراج نموده قریب کرور روپیه بدست آورد اگرچه سکه او بر فلوس انقدر زده شده و
رواج یافته که سوای پیسه سکه او که سیواشاهی در آنجا نامند فلوس دیگر تا حال بداد و ستد
نمی آید اما تا جرأت سکه روپیه و اشرفی ننمود و قرار نمود که هر چه روپیه در خزانه او فراهم آید و دیگر کاسبان
و اهل حرفه فراهم آرند در زرگرخانه او برده برابر دال نخود نشانی در وسط حقیقی روپیه بنموده
باشند و لفظ سکه شکن عالمگیر باستظهار پناه کوهها در القاب خود داخل نمود و منادی فرمود
که روپیه سکه آن نشان نداشته باشد داد و ستد ننمایند چنانچه بعد تسخیر الفضل فتح جنگ خان
و عبدالرزاق خان و جنسی های صاحب مدار آن نواح که حقیقت آنها بزبان قلم خواهد داد
چندین هزار روپیه نشانی آن سکه نابکار را شکسته رواج آن برطرف ساختند دیگر از
حیله تدبیرهای تند و برآمیز آن مکار غدار آنکه وقتی که بفکر طلبیدن سنبها پسر نابکار خود افتاد
و میدانست تا خبر مردن او شهرت تمام نیابد رسیدن او از آن راه دور بسبب گرفت و گیر بند
ولت عالمگیر بادشاه خالی از ملاحظه خطر نخواهد بود ابتدا شهرت رسیدن خبر فوت او
بمرتبه داد که خود چهل روز ماتم او نموده هر روز چندین هزار زنار دار را بنام آن ناپاک
طعام میداد و زن سنبها قصد ستی شدن و سوختن خود نمود از آنکه تمهید این راز ناهم
یکی از دهساران و زن و فرزند خود بمیان نیاورده بود بمنت و الحاح بسیار عروس را از سوختن
مانع آمد بعده که خبر واصل شدن پسر او بحکم بعرض بادشاه رسید و اطراف انتشار یافت
کسان معتمد با نوشته خط خود نزد سنبها و کنکلس فرستاده پیش خود طلبیده و بعد رسیدن
پسر جشنی عام نمود از آنکه فتح خان نام افغان از طرف بیجاپوری که صاحب قران ثانی بعد تسخیر ولایت

بپیوسته بود سنگ تراشان جا بجا دست خالی نمایند در اندک فرصت نقب زیر آن رسانده باروت
در انجا فرش نمود هر چند که همراهان می گفتند از برآمدن این پارچه سنگ فایده برای تسخیر قلعه نخواهد بخشید
او تبسم کنان جواب نمیداد تا آنکه بعد تیار شدن نقب با یکی از قوم دهیران سرزمین کرنجی تری
قوم اند و آنها را محل اعتماد دانسته اطراف قلعه برای پاسبانی مقرر نمایند و نزدیک طرف آن
تیغه کوه جوکی میداد بطمع مبلغ که برای او فرستاد درخواست اینمعنی نمود که صبحی بر سر همان تیغه
آمده فریاد نماید که مردم سیوا کمند بسته اند آن دهیر بر سر آن قلعه آمده فریاد بر آورد که مردم غنیم کمند
بسته بالا می آیند و سیوا سپاه تردد بستن کمند و بالا آمدن نمود رفتن یورش بظهور آورد و همینکه دهیر
آواز بلند ساخت قلعه دار با کثر همراهان مع تیغ و سنان بر سر آن پارچه کوه خود را رسانده همان
دم سیوا فرمود که باروت نقب را آتش دهند و قلعه دار را با جمع کثیر مردم کاری که با او بودند بر انداخته
و قلعه باسانی مفتوح گردید بهمین دستور جمیع قلعه جات را که راجه جیسنگه و دلیرخان بعد امتداد محاصره
و خرج مبلغهای خطیر بتسخیر در آورده بودند در مدت دو سه ماه تا خبر بپادشاه برسد و فوجها تعین
نمایند متصرف خود در آورده جای مقصوبان خویش گذاشت چون تسخیر هر قلعه کردند رو دار انجا
گذشته مانند دود و بگدو قلعه و مکان تا کناره سرحدی حیدرآباد را بکمک قطب الملک سپرده
بعد خاطر جمعی از تسخیر قلعه های تردد طلب فوج حیدرآباد را مرخص ساخت و از سر نو علم بغی و طغیان
بر افراشت و راجگده که حاکم نشین سابق او بود بخاطر آورد که برای اصل ملجای خود مکان قلب بهتر از این
بهم باید رساند بعد تفتیش و تجسس کوه راهیری که در رفعت با آسمان همسری مینمود و سه کروه از پای
دامن کوه تا قلعه بالای آن ارتفاع داشت و نزدیک بدریای شور و راه دشوار گذار بسیار قلب
بندر سورت هشت کروه راجپوری و بندر چیول که حاکم نشین تعلقه کوکن نظام الملکی گفته می شد
واقع بود و چند قلعه در حوالی آن بودند خوش نموده اول سه کروهی آن قلعه مکان مطبخ که نسبت
بهمه مکانهای قلب آن سرزمین قابل حویلی ساختن و ماندن خود او بود پیدا کرده جای فرود آمدن
خویش قرار داده حصار خام کشید بعده بتعمیر برج و باره و مسدود ساختن راه های آنکوه پرداخته
توپ ها از اطراف و دیگر قلعه جات طلبیده مبلغ خطیر خرج نموده در اندک فرصت از تعمیر آن فارغ
شده تعلقه راهیری موسوم ساخت بعد تیار شدن قلعه روزی جمعی از کوه نوردان آن سرزمین

اثر از و نیافتم دانستم که همان سیوا بود و به بحر فکر فرو رفتم و با دل خود مشورت نمودم که اگر این نقد
وجنس خطیر را نزد استادی بی انصاف خود برم اولا مرا ازین نصیبی نخواهد بود دوم احتمال آن
دارد که بدام بلای تحقیقات گرزبردار گرفتار گردم ازینجا بقصد وطن روانه شدم و از روز
تا شام راه رفته زیاده از بست و پنج کروه طی مسافت نمودم بعده خود را بهر صورت به بندر سورت رسانیدم
و آن جواهر و طلا به تجار روسه فروخت رسید فی الجمله آن مدبر مکار موافق اظهار خود او که راوی نقد
از دو از زبانی همراهان او نقل می نمود از نارسی براه بتنه که از میان جنگلهای دشوار گذار بر از
اشجار سر بفلک راجه جانده مرسر حد حیدرآباد بر می آرد و سیوای فقیر و بیوپاری که قول از مفسدان
حاصل نموده مبلغ خرج راه دلعه سر به بندر بیسی تعلقه جانده صعوبه بزار بر می آرند دیگری را در آن
راه تردد متعذر است قطع منازل و مراحل نموده خود را از زمین اران سرحد حیدرآباد رسانید
از آنکه عبدالله قطب الملک سوخته تعدی و بیداد عادل بیجاپوری بود و بعضی معموره و قلعه
تعلقه حیدرآبادی حاکم بیجاپور در تصرف خود داشت سیوا از مفسدان آنجا را در میان داده بعهد
و عهد و پیمان خفیه که حاجت بادشاهی بملا اطلاع نباید چنان مقرر نمود که اگر مدد لشکر و خرج نماید
هر مکانی که از تعلقه قطب الملک بتصرف بیجاپوری آمده بتسخیر در آرد و از جمله قلعه جات تعلقه
خود او که بتصرف بادشاهی در آمده هر چه باز مفتوح سازد چند قلعه که بسرحد حیدرآباد نزدیک
باشد به منصوبان حیدرآبادی که کومکی همراه بدهند وا گذارد و مدام سر از اطاعت و فرمان
نتابد و چندان پان سپر بقطب الملک نمود که فریضه عهد و قرار او گشته مبلغ خطیر نقد بمصالح
قلعه گیری و فوج متفرقه که بجهت تسخیر قلعه جات بیجاپور همراه سرداران خود داده روانه
نمود و خفیه بدانها گفت که در مکان موعود بدان مردود خود را برسانند بدو مدد نموده
مرخص ساخت و آن سگ عیار که در فن قلعه گیری بمدد طالع ممتاز بود و هر قلعه قلب آسمان رفعت که
به محاصره سالها مفتوح نگردد باندک تردد به تسخیر آن نابکار عیار می آمد و در کمتر فرصت فوج بسیار از
قوم مرهته باو گردید بپای هر قلعه هر که رسید در یک هفته دو هفته بتصرف خود در آورد گویند بپای
قلعه [illegible] که رسیده بمحاصره پرداخت هر چند بانواع تدویر و تدبیر سعی نمود و پیغام های وعده و وعید
امیر تعلقه دار آنجا بمیان آورد فایده نداد بعده فرمود که زیر یک طرف آن کوه که تیغه خارج قلعه بدان کوه

استعمال باده روی نداشت و لنگر پای بدر گشته بود او را در اله آباد به کلکلسی نام برهمن که
از زنارداران رشید ذوفنون بود و در اشعار هندی طبع موزون داشت باقدری جواهر
سپرده سفارش نمود که اگر خبر مردن و کشته شدن من بتو رسد ترا بالسر بخدا حواله مینمایم در
صورتیکه خبر رسیدن من بلا آفت بوطن بشنوی تا که بخط خودم نوشته بتو رسد پس از خود
جدا نسازی و هرگاه طلب نمایم با خود همراه گرفته نزد من بیاری دیگر آنچه بایست باو گفته
و سفارش نموده طرف بنارس روانه گردید و شب و روز با هرکاره های جلد رو طی مسافت
مینمود تا آنکه قبل از آنکه گرز بردار مع حکم تحقیقات برسد بتفاوت یکپاس به بنارس رسید
حالا چه تا نهانام زناردار ساکن بندر سورت که در طبابت دست تام داشت و در راستی
و ناموری کمتر مثل او هندو بنظر آمده مکرر از اوراق از و مسموع نموده که در بنارس ضابطه است
که برهمنان اطراف بلاد دور و نزدیک آنجا رسیده هریکی زنارداری را باستادی
برای تحصیل علم طب و تنجیم وغیره اختیار مینماید و چنان رویه و دستور برهمنان آنجاست که هر
شاگرد نماید اول روز و آخر روز کنار دریا رفته مردم را موافق اوالی که دستور کلغه آنجاست
واب غسل و سرتراشی تعلیم نموده بعد فراغ هرچه بهم رساند بلا تفرقه دام و درم آورده
نزد استاد حاضر سازد از آنجمله هرچه بانصاف استاد آید برای قوت و خرج لابدی شاگرد است
بر داشته میدهد من مدت دو سال خدمت یکی از برهمنان مشهور آنجا مینمودم و علم طب میخواندم
و آن برهمن از راه خست طبع که داشت اگر روزی ده روپیه برای او می بردم زیاده از قیمت
نیم آثار آرد بمن نمیداد روزی اول روز بدستور مقرری کنار آب گنگ رفته در فکر بهم رساندن
مشتری بودم ناگاه شخصی یک مشت سربسته پر از چند دانه اقسام جواهر و هون طلا بدستم داد و گفت
دست و ابکین و در جیب بگذار و مرا زود از غسل و لوازم آن فارغ کن که کار ضرور در پیش دارم من
نظر تجملی که بر آن انداختم مالیت مبلغ خطیر در نظرم آمد از خوشوقتی در جامه نگنجیدم و جلد شروع بتعلیم غسل
او نمودم هنوز از ریش تراشی و دیگر بعضی لوازمه فارغ نشده بودم که صدای هنگامه گیر و بزن از رسیدن
گرز بردار که اطراف همه بلاد تعین شده بودند برای تحقیقات سپرا بلند گردید تا من متوجه خبر تحقیق
ماده نمودن شس کردم در چشم برهم زدن از پیش چشم غایب و ناپدید گردید و هرچند اطراف نگاه کردم

کشته سوای آنکه باظهار ندامت به تسلی قاضی و منع تحریر وقایع و سوانح بپردازد و قاضی را باز سرگرم
اجرای احکام شرعی سازد فایده دیگر حاصل نکرد سابق در اکثر قصبه جات قصبات و خاکروب
هنود و مردار خوار بودند حکم صادر شد که حکام بانها تاکید نمایند که مسلمان شوند یا ترک کسب
نمایند و برای تعلیم نماز و نگاه داشتن روزه ایام صیام احکام بانها تاکید نمایند که مسلمان
بهمه بلاد و قصبه جات صادر شد که جابجا برای مردم عام معلم تعین نمایند الحال کلمه چند از سوای
مردود جهنمی که از حضور فرار نموده به احاطه بیان می آرد گویند بعده که آن تبه کار زنانکی را با پسر
و چهارده پانزده نفر هرکاره دکنی که همه خاکستر بر رو مالیده هر کدام خود را بصورت غیر مکرر
فقیر ساخته بودند از متهرا مرحله پیمای سمت شرق گردید آنچه از جنس جواهر و اشرفی و هون نقد
در میان چوبهای که در دست میگیرند مجوف ساخته و پر کرده و قدری میان کفش های کهنه دوخته
با خود برداشته بود بعده که بمنزل اتاوه رسید اتفاقاً همان روز حکم تحقیقات و فرار سیوا
بنام فوجدار آنجا رسیده بود و کسان فوجدار جمعی از مسافران را با سیوا و همراهان او گرفته برای
تحقیق مقید ساختند بعد کاوش بسیار که بعضی رفقای او را از جر و شکنجه نیز نمودند سیوا دو پاس
شب گذشته یکه و تنها در خلوت خود را نزد فوجدار رسانده گفت سیوا منم و یک الماس
گران بها با خود دارم اگر میدانی در صورت آنکه سر مرا بریده بی حکم بفرستی تا و اگر زنده
دستگیر نموده روانه نمائی و آن پارچه سنگ برای تو بماند و بعلانیه [illegible] من حاضرم هرچه بخاطرت
برسد حکم نما و الا [illegible] از ربا سر گشته کان دادی حیرانی میکوشی مالیت که از جان عزیز تر
با منت بگیر و دست مزاحمت از من و جمعی که بعلت من گرفتار اند بردار فوجدار نیز بخاطر آورد
که سوای آنکه مزاحم حال او نگشته او را خلاص سازد و آن پارچه سنگ را از و بگیرد صرفه کار خود ندانست
و دانست که در صورت دیگر آن قطعه الماس برای او ماندن متعذر بلکه وبال جان او است آخر
آن سنگ گران بها از و گرفته سیوا را با پسر و دو هرکاره مألوف مرخص ساخت باقی همراهان
او را مصلحتاً نگاه داشت صبح آن بعد تفتیش ظاهری همه مطلق العنان نمود از زبانی سیوا نقل
مینمایند که الماس شفاف بی جرم و وزن چهل و هفت سرخ به قیمت هفتاد هزار روپیه بود بعده
که به اله آباد رسید از آنکه سیوا خود را پیاده رفتن بر جنوب و شمال سبقت نموده و سنبها پسر او

استغاله

مبدا انستند آن را بدعت دانسته موقوف فرمودند و قضات را در مقدمات جزو کل چنان مستقل ساختند
که باعث حسد و رشک مقتدیان و مقربان حضور و بی استقلالی صوبه داران بلاد گردید خصوص قاضی
عبدالوهاب نام را که از متوطنان احمدآباد بود قاضی آن قصبات نموده در کل معاملات که همه را تابع
شرع شریف نمودند بمرتبه تسلط در مقدمات ملکی و مالی دادند که در کارهای سلطنت از و اعتبار تمام
بر میدا انستند و بانواع حیل و تدبیر سعی ها بکار بردند که خفت بدو توانند رسانند و مرتشی بودن
و زر وافر فراهم آوردن او را باثبات رسانند فایده نداد درایامیکه مختار خان بنی مختار عرف
میر شمس الدین را که با بادشاهان ایران و هندوستان رشتهٔ قرابت داشت صوبه دار برهانپور نموده
بودند و محمد صالح نام از مردم پورب بجدیت قضای همان بلده مامور گردیده رسید با وجود مرتشی بودن
نظر بر طرف داری و مرضی بادشاه چنان به تسلط و استقلال خدمت قضا سر راه مینمود که روزی
در مقدمه دعوی حویلی که صوبه دار و عالمی بر ابطال دعوی مدعی اطلاع داشتند و قاضی فقط بحجت
گذشتن دو شاهد طرف شده حکم اثبات آن نمود و مختار خان بقاضی طرف نتوانست شد و اینمعنی
مادهٔ غبار خاطر او گردید بعد چند روز به تمهید تازه همان هر دو شاهد را در مقدمه دیگر قسمی نزد
قاضی حاضر ساخته چنان تدبیر بکار برد که بعد تزکیهٔ شاهدان و اثبات دعوی هر دو شاهد اقرار
برین نمودند که ما شهادت بدروغ داده ایم و مختار خان که به نسبت گرمی و اشاره او جرأت رجوع
شهادت نموده بودند قاضی را مخاطب ساخته گفت که اینها هر دو همان شاهد اند که در مقدمه حویلی
بموجب ادای شهادت اینها حکم نموده بودند بعده که قاضی دانست مختار خان اینمقدمه را برای
الزام او تمهید نموده بود برآشفته از روی درشتی صوبه دار را مخاطب ساخته گفت شما را
تصور آنکه مرا اهانت رسانید اما نمیدانید که در اهانت شرع و حاکم شرع خود واجب التعزیر
شده اید اگر همین هر دو شاهد آمده بر ترتیب خصم شما ادای شهادت نمایند حکم تعزیر شما مینمایم
بازکه شاهدان رجوع از شهادت نمایند تشهیر میدهم و همان ساعت فرمود که هر دو شاهد را
سر و ریش تراشیده بانواع رسوائی بر خر سوار نموده تشهیر داده محبوس نمایند و صوبه دار بجای
آنها گردید یکی از آن هر دو شاهد در حبس خانه را مسموع ساخته و قاضی بیدماغ شده بخانه رفته
شهرت استعفا و ترک آمدن محکمه و عدالت نمود و مختار خان نظر بر مرضی بادشاه [illegible]

نمی توان نمود و در کتب معتبر نیز چون مختلف بسیار از مورخان سلف در نظر آمده التماس عیب پوشی
دارد بادشاه دین پرور عدالت گستر روز بروز مرتبه در اجرای امور شرعی و پاس امر و نهای
الهی تقید میفرمودند که قوالان وکلاونتان جادو فن سخن آفرین که در سرکار بدین خدمت نوکر
و مامور بودند آنها را از سرود خوانی توبه داده منصب برعایت اضافه بحال فرمودند و شعرا و
بادفروشان و منجمان که در عهد صاحب قران ثانی اعتبار تمام داشتند و در هر عهدی یکی از
شعرا سرفرازی یافته در پای تخت حاضر می بود برطرف فرمودند باوجودیکه مدار سررشته حساب
سال و ماه شمسی که ضبط فصل اربع و محصول خریف و ربیع و تنخواه منصبداران از آن توان نمود
بر تقاویم که در دفاتر دیوانی نگاه میداشتند موقوف بود منع فرموده حکم نمودند که محرران
دفتر از روی حساب لاولالب لاولالاشمسی مرتب لل کط و کط لل شهور کوته
در دفاتر ثبت نمایند و برای تعین اوقات صلوات خمسه بجای منجم وقت شناس مقرر
فرمودند و تجویز منجمان ساعت سفر و دیگر امور ضروری اختیار نمودن از جمله ممنوعات دانسته
هرگاه اراده سفر پیش می آمد اکثر روز دوشنبه یا پنجشنبه اختیار می نمودند و ترک پوشیدن
جواهر و آرایش جشن ابتدای هر سال جلوس نمودند مگر آنکه روز و تاریخ شروع سال جلوس
و یکشنبه هر هفته که روز فتح بوده حکم نواختن نوبت پنج وقت میفرمودند و امرا تزئین
لباس که سرخ و دیگر رنگ خام نامشروع و بادله نباشد نموده به مجرا می آمدند نقل نمایند که
روزی جمعی از قوالان و دیگر اهل نغمه اتفاق نموده جنازه ساخته گل بسیار بر آن انداخته
بکمال آرایش و ازدحام عام و غوغای تمام بشهرت آنکه راگ مرده او را برده مدفون می سازیم
از زیر جهروکه نشیمن بادشاه گذرانند بعد عرض فرمودند که چنان بدفن او بپردازند که خلاف
دت انه صدای او برنیاید و دیگر نشستن درسن راکه از زمان قدیم بادشاهان دهلی بلاناغه اگرچه
از عدم فرصت آن واحد باشد در غرفه مشرف کنار دریا نشسته سر از جهروکه برآورده عالمی را که
چندین هزار هند و مسلمان پای قلعه کنار جمنا حاضر می آمدند از دیدار خود کامیاب می ساختند
و جمعی از کفار ضلالت شعار بودند که آنها را درسنی میخوانند یعنی بدون مشاهده دیدار و جمال
بادشاه چیزی خوردنی بر خود گوارا نمی ساختند و اینمعنی را از راه حسن عقیدت جزو عبادت

جعفرخان را با اسدخان باستقبال مامور نمودند و به اعزاز در عبادت خانه طلبیده ملاقات
نموده نزد خود نشانده کلمات فرحت افزا بمیان آورده در تسلی او کوشیده حویلی رستم خان را برای
ماندن او مقرر کرده تمام سرانجام ضروری موجود نموده فرود آوردند تا هفت ماه نگاه داشته
طریقه مهمان نوازی کار فرموده بموجب خواهش مهمان سرانجام راه کعبة الله خاطرخواه مهیا ساخته
مهماندار همراه داده روانه بندر سورت ساختند و بحاکم بندر نیز در باب تقدیم خدمت کاری و
مهمانداری احکام صادر نمودند از ابتدا تا غایت رخصت ده لک روپیه رعایت و صرف مهمانی
پروری بعمل آمد بر ضمیر منیر مطالعه کنندگان ظاهر باد که تا نهایت سال ده جلوس احوال بادشاه خلد آرامگاه
عالمگیر از روی تاریخ تالیف غفران پناه محمد کاظم منشی پسر میرزا محمد امین منشی مشهور به میرزا امینا
که از مستعدان مورونشا ایران بودند و دیگر مولفان که قریب هفده هزار بیت کتابت میشد
انتخاب نموده که جلد به سه هزار بیت نمیرسد معهذا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان از روی
اطناب و نامربوطی کلام گردد معاف دارند بعد انقضای ده سال مورخان چون ممنوع از تسطیر احوال
آن بادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضی مستعدان خصوص مستعدخان بطریق خفیه برخی از
احوال مهم دکن را مجمل بلا تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده تاریخی
که احوال چهل سال باقی مجمل و مفصل دران درج باشد دیده و یافته نشد کاتب حروف بتجسس و سعی
تمام در فراهم آوردن باقی احوال نموده و انچه برای العین مشاهده کرده مسوده متفرقه آن جمع ساخته
ان شاء الله تعالی توفیق اتمام آن یابد

اگرچه بعد انقضای ده سال از جلوس همایون مآل حضرت عالمگیر
بادشاه غازی خلد مکان به احوال حکم رانی عشر ثانی ان خسرو معدوم المثال بضبط ماه و سال
اطلاع نیافته که بتقیید تاریخ سوانح هر سال بگذارش آید اما از بعضی وقایع حضور و صوبه جات
انچه راقم حروف برای العین مشاهده کرده و از راویان ثقه بی غرض مسموع نموده بصندوق حافظه
سپرده بلا ذکر سال بطریق اجمال تا نهایت سنه نوزده از بسیار کمی بزبان خامه داده بعد از آغاز سال
بیست به هر سوانح که علم حاصل نموده بتقیید سال ان شاء الله تعالی بتذکار خواهد در آورد مع هذا اگر بنظر دقت
بنظر مطالعه کنندگان در آید با مقدم و موخر سال ظاهر گردد چون اختلاف روایت را علاج

وازو نیز برفاقت کاملخان تردد رستمانه بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعی دادند و از جمله افغانان
مقتول کله دو هزار و چهار صد افغان بحضور رسید و کله منار فرمودند مع هذا افغانان جهالت کیش
از طریقه مفسدی خود دست باز نیامده در راه زدن و مفسدی مردم آزاری زیاده از سابق میکوشیدند
و فریاد شورش آنها میرسید بنابران محمد امین خان بخشی را که صوبه داری لاهور نیز داشت
وسط ذی قعده سنه مذکور برای تنبیه آن گروه شقاوت پژوه مرخص فرمودند سه هزار سوار
بپادشاهزاده محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده هزاری هشت هزار سوار نمودند
پادشاهزاده محمد اکبر را که تا غایت حال منصب نیافته بود منصب هشت هزاری سه هزار سوار و
علم و نقاره مرحمت فرمودند از پادشاهزادها که بدون فرمودن خدمت در صغر سنی منصب
یافته باشند تا غایت حال همان پادشاهزاده محمد اکبر است راجه رامسنگه را که بسبب فرار سوای منصب
ساخته پای اعتراض آورده بودند بعطای خلعت ماتمی پدر و بحالی منصب چهار هزاری چهار هزار
سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند چون محمد تقی خان بخشی دکن ودیعت حیات نمود
غیاث الدین خان پسر اسلام خان که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشی دکن مامور گردید
و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانه پیشکش چانده بحضور رسیده بود بخطاب خانی سرفرازی
بخشیده متصدی بندر نموده مرخص فرمودند از عرضداشت زمیندار تبت بعرض رسید
که عبدالله خان والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله و شرف اندوزی
ملازمت بکمال بی سر و سامانی با تجدد رسیده و معدود چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه
محمد اسحاق نام را مهماندار مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری باستقبال روانه ساختند و از
عقب آن صد و نه اسپ با ساز مینا و طلا و ساده و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع
و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیه نقد که بخزانه کشمیر تنخواه نموده
روانه فرمودند بعد آن به محمد امین خان که بلاهور تعلقه صوبه خود رفته بود حکم رفت که تا رسیدن
عبدالله خان توقف ورزیده در تقدیم ضیافت او کوشیده پنجاه هزار روپیه از خزانه لاهور
رسانده و در همه باب به مهمانداری او پردازد و جابجا بحکام و فوجداران احکام سرانجام دادن
مایحتاج ضروری و مهمان نوازی و مسافر پروری صادر گردید بعده که نزدیک دار الخلافه رسید

جعفر خان را

که همه باتفاق در استیصال اتباع بدسگال بردازند صادر گردید کامل خان انتظار کومک صوبه دار نکشیده با جمعیت خود برای تنبیه آن مفسدان بدنام

گردید و معتمدان خود را نزد دلیرخان فرستاده التماس عفو جرایم گذشته و قبول پیشکش لایقی حال و
طلب عهد و امان نمایان آورد و دلیرخان فرستاده های او را استمالت نموده موافق ادعای او
بشرط ملازمت و قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت کوتاه سخن زمیندار مذکور که رهین منت
احسان امان جان بکردن عجز انداخته چون محرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفی و پنج لک روپیه
بطریق شکرانه عفو تقصیر برای بادشاه و هزار اشرفی و دو هزار روپیه نذر و ضیافت دلیرخان
ملاقات نمود دلیرخان حسب مقرر نمودن پیشکش حال و هر سالی و باز آمدن از افعال نکوهیده
و اطاعت نصایح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوی بسیار قرار یافت که یک کرور روپیه
جرمانه سابق و شکرانه حال از نقد و جنس در فرصت دو ماه سرانجام دهد و هر سالی دو لک روپیه
مقرری در سرکار عاید میساخته باشد و پنج لک روپیه بدلیرخان تواضع نماید و چار دیوار یک
بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعه ارک زبان زد نساخته
و محمد لطیف نام دیوان لشکر را برای وصول زر پیشکش حال و مسمار نمودن حصار شهر پناه و
برج و باره عمارت حاکم نشین زمیندار تعین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش بلهاری
نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ هشتاد و هفت لک روپیه
بوصول آورده مصحوب زین العابدین دیوان برهانپور که از بنده های روشناس و الا شاهی بود
روانه حضور ساخت و فرمان عنایت آمیز مع خلعت و جیغه و شمشیر مرصع و فیل برای زمیندار
از حضور رسید و برای وصول باقی تعهد و ضامن معتبر گرفته بلهاری را خلعت داده مرخص ساخته
و در سه ماه فراغ حاصل نموده متوجه تادیب زمیندار دیوگده که سرحد چانده متصل آن است
گردید و در اندک فرصت مبلغ یا پنج لک روپیه برو مقرر ساخته و دو لک روپیه پیشکش
سال بسال نیز قرار داده قریب به نصف پیشکش حال بوصول آورده بود درین ضمن خبر بیماری
راجه جیسنگه مشرف به هلاک که متصل خبر فوت او و بر هم خوردن نسق بالاگهات انتشار
یافت رسید و درین زودی احکام حضور مشتمل بر فرمودن مهم بیجاپور مجدد مع فرمان
صوبه داری دکن بنام دلیرخان رسید و برای وصول باقی پیشکش هر دو زمیندار قادر داد خان
را گذاشته خود روانه خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید در اواخر عهد خلد مکان که راقم حروف
در ملک کوکنده

جواب گفت فقیر سیاح که اینچه ام فایده نبخشید و اعتمادخان زبان بتهدید کشاد آن گرفتار
سرپنجه اجل چون دانست که بهیچ وجه رهائی نیست و در استدعا مقرون بقبول نمی افتد التماس نمود که اگر
جان بخشی نمایند در کورنش نواب حقیقت واقعی ظاهر می سازم هرچند که تعین اعتمادخان برای
آن نداشت که در کورنش او آن اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار رضا داد و ساخت نموده
زیر پای اعتمادخان فرش کرده بطول و عرض نمد ریسمانها انداخته بودند بالای آن نیمچه شمشیری گذاشته بود
با وجود هر دو دست او چنان در بند گرفته بودند که هیچ عضو او سوای انگشتان پنجه قادر بر حرکت
نبود وقت ضم شدن و خود را نزد کورنش او رساندن بجلدی و چابکی تمام بسر انگشتان شمشیر از
بالای مسند اعتمادخان برداشته چنان بضرب مع خلاف بر سر او رساند که مجال آه کشیدن نیافت
و آن قاتل بدفرجام را نیز پاره پاره ساختند و ذکر مقید گردیدن آن قلندر مشرب بروایت دیگر نیز
مسموع گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد بهرحال بادشاه
ذوالاقبال در تهیه و فکر برآمدن بودند که از واقعه ملتان و قندهار خبر واقعه شاه عباس بعرض
رسید فسخ عزیمت آن مهم نمودند باز بند کار احوال راجه جیسنگه می پردازد که بموجب حکم
دست از تاخت و محاصره ملک واقع بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت او
قلعه‌های مفتوحه از هجوم دکنیان و عدم ذخیره بدست قلعه‌داران ماندن متعذر است مصلحت
در آن دانست که قلعه‌ها را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود با خود گرفته بقیه را
بتاراج سپاه داده و آتش زده برج و باره‌ها که لایق مسمار نمودن بود از باد برآورده از آنجا
کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند در ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر خبر فرار سیوا و مقید
ساختن و روانه نمودن سنوجی رسید و راجه نیتو را مع پسر او مقید ساخته روانه حضور نمود
و دلیرخان که قبل از رسیدن بخجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانه حضور گردیده بود بعد از
عبور از آب نربدا حکم مهم دکونتال داد و زمیندار چانده بدو رسید بعد ورود حکم با
رن دوله خان و راجه سجان سنگه و راو بهاو سنگه و قادرداد خان و زبردست خان و آتش خان
و برقندازخان روانه سمت برار و ملک چانده گردید و ایرج خان صوبه‌دار برار مع فوجداران
نواح نیز رفاقت نمودند چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مرزبان آن بوم منزل خالی

حصه یک و هفتاد هزار روپیه جواهرآلات سوای انعامات دیگر وقت رخصت بپادشاهزاده در راه و [illegible]
عطا فرمودند اوسط ماه ربیع الاول سال مذکور بادشاهزاده برآمد و خود نیز به تهیه و سرانجام مهم سفر
پرداخته حکم طلب صفرکاب و تیاری کارخانجات فرموده جابجا گرز برداران تعین نمودند درین
اوان غریب سوانح از کشته شدن اعتمادخان عرف شیخ عبدالقوی رو داد تفصیل این
اجمال آنکه شیخ عبدالقوی که از فضلای مشهور و استاد بادشاه بوده بعد جلوس در کمال
قرب بمراتب پنجهزاری رسانده مخاطب باعتمادخانی ساخته در خلوت حکم نشستن فرموده بودند
اگرچه بکمال تدین و راستی و صلاح و تقوی موصوف بود که [illegible] او نزد بادشاه نسبت
بهمه ارکان سلطنت زیاده اعتبار داشت اما از کلمه خیر گفتن و فیض رسانی اصلا زبان نزد باد
آشنا نمی ساخت و دیگر سختی سلوک مطعون عالمی بود در همان ایام فقیر قلندر وضع که پهلوانان
عیارپیشه ایران گفته می شد و آن گروه در بهوری و شنیعت دستکله زدن با میران نامی آن
ولایت و بزور از آنها زر گرفتن و در بزم عیاشی صرف نمودن شهرت تمام دارند و در
بندر سورت و برهانپور از او کارهای نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافه
گردید و امرای ایران هرکه بر وضع او اطلاع داشت رعایت بحال او مینمود و قلندران بسیار
با خود فراهم آورده هر روز در باغی با روده و سرود مبلغها بصرف می آورد هرکارها حقیقت او
بعرض رسانیدند و ظاهر ساختند که مایه مداخل او که بحال فقیری چنان اوقات بسر برد در
ظاهر معلوم نیست و بکیمیاگری و پیشه دزدی زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در بهوری
و شنیعت آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر مینماید حضرت خلد مکان
بروح کهان جاسوس شاه برده بکوتوال فرمودند که او را غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست
آرند کوتاهی سخن بسعی بسیار او را دستگیر ساخته طوق در گردن و زنجیر در پا انداخته هر دو دست
او در چوب گرفته سر او با مسلسل آورده روز دیوان استاده نمودند بادشاه نظر برآنکه برای
تحقیق حال او بهتر از اعتمادخان دیگر را ندانستند و با او حکم فرمودند که بخانه برده در خلوت
از روی وعده و وعید حقیقت نفس الامر استفسار نماید اعتمادخان بخانه آورده در خلوت او را
نزد خود طلبیده گفت اگر جان خود را عزیز میداری راست حقیقت بعرض اظهار بیار و در

جواب گفت

رخصت گردیدند اگرچه سیواد در راه رفتن جان استعمال ورزیده بود که هیچ شاطر و هرکاره [illegible]
باو نمی توانست رسید اما چون سنبها پسر او در صغر سنی باو همراه بود و بتصدیع او را تا به یکی از
معمورهای اله آباد رساند بعده چون در پسر طاقت راه رفتن نیافت در خانه یکی از برهمنان نه
کبکلس نام که از جمله زنارداران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن با پدر سیوا رابطه
یگانگی داشتند نگاهداشته قدری اشرفی و هون باو داده سفارش نمود که تا خط دست خودم بتو
نرسد از خود جدا نسازی و در صورتیکه خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و
از آنجا سمت بنارس روانه گردید باقی ذکر او انشاء الله تعالی بر محل بگذارش خواهد آمد درینولا
چون خبرهای ناخوشی از طرف شاه ایران بسبب ناموافقت با تربیت خان ایلچی و روانه شدن
ایلچی بخفت و ناخوشی و نزدیک رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنه خاص و عوام از نوشته
نگارش یافت خلد مکان بتقاضای مصلحت از مستقر الخلافه بدار الخلافه متوجه شدند همینکه
داخل قلعه شاهجهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان به لاهور بعرض رسید اگرچه آنچه میان
شاه عباس و تربیت خان گذشته و به اختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل کلام
رنجش انجام هرچه به ثبوت پیوسته خلاف ایلچیان قاعده دان دیگر خصوص خانعالم که در
عالم کاردانی و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگذارش آمده جان
بتقدیم خدمت مأموره پرداخته بود که شاه ایران او را مخاطب بجان عالم ساخته دو بار بخانه
او آمده نسبت بهمه ایلچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لایق مرخص ساخت
تربیت خان مرتبه پا از دایره سلوک بیرون گذاشت و باعث نهایت بدماغی شاه و خفت
خود گردیده محبت و الفت موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر
کشی هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسید بپای اعتراض آمد و یکی منصب معاتب و از
مجرا ممنوع ساختند و در همین آوان خبر حرکت شاه عباس از عراق با لشکر گران و توپخانه
سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر بادشاه گردید و بفکر مهم و استقبال
آن مادهٔ فساد افتاده عجالةً بادشاهزاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امرا معه
بیست هزار سوار و توپخانه رعد آثار و پیاده بیشمار مرخص ساختند و یک لک روپیه نقد و

بجواب وانماید و خود با پسر در دو سبد نشسته باشتهار فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقرا
متهرا آخر روز اواخر ماه صفر سنه مذکور از مستقر الخلافه اکبرآباد برآمده خود را باسبان رسانده
از انجا بتفاوت دو پهر بقصبهٔ متهرا رسیده در انجا ریش و بروت و ابرو تراشیده با چند فقیر که با او
خاکستر بر روی خود و پسر مالیده معه قدری جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند نفر فقیر که با او
همداستان شده بودند از معبر مشهور آب جمنا گذشته راه بنارس اختیار نمود و باتفاق
هرکارهای تیز رفتار دکن که بتغیر لباس و صورت مختلف راه رفتن کسب ایشان است
در شب تار طی مسافت می نمود نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر بقدر مقدور میان چوب
خالی نموده در ان پر کرده با خود برداشته بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج پهر هرکارهای دکن
که بخدمت رسانیدن خبر مامور بودند بعرض رسانیدند که سیوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردیده
از کوتوال که حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانه او نشسته باز که بهر جا
بمبالغه رفتن آن غدار عرض نمودند دفعهای کوتوال رفته ملاحظه نمودند که سیوا خوابیده و کرباره دست
و از زیر پارچه بکلای باریک پیداست آمده بعرض رسانیدند کرت سوم هرکارها التماس
نمودند که اگر سیوا تا حال هفتاد هشتاد کروه راه طی نموده باشد مرا داخل کشتنی نمایند آخر بعد
تجسس و تحقیق که فرار نمودن آن مکار به ثبوت پیوست بر رامسنگه و کوتوال اعتراض فرموده بکمان
و شهرت آنکه به ساخت کنور رامسنگه برین جرات اقدام نموده او را بی منصب و از مجرا ممنوع
ساختند و حکم نمودند که گرز برداران طرف دکن و جانب شرقی و شمالی معه احکام بنام صوبه داران
و فوجداران بروند که هر جا از ان بدنام گریز با اطلاع یابند مقید ساخته روانه حضور سازند
و براجه جیسنگه که در همان ایام از مهم بیجاپور فراغ حاصل نموده به خجسته بنیاد رسیده بود فرمان
رفت که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نیتوجی خویش او را مقید ساخته روانه حضور
سازد بعده بجهت جوی آن مرغ از قفس جسته به دارد و نگذارد که او جای قرار و جمعیت
تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن براه احمدآباد و برار زیاده بود در ابتدا تاکید تمام
گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده بهمه صوبه جات تعین فرمودند لهذا گرز برداران
سمت بنارس که آن غدار مرحله پیما گشته بود بتفاوت چهار پنج روز بعد انقضای هفته

زبان بعجز و امان گشادند و از آنکه فی الواقع در خزانه و کارخانهٔ عادلشاه و دراوتان صاحب لاف
و گزاف سوای صیف های دم باخته بی غلاف و اسپان پوست استخوان مانده چیزی نمانده بود
و ملک پامال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر گشت که دست از محاصره و مزاحمت
حال عادلشاه بر داشته راجه خود را به خجسته بنیاد رساند و دیرخان را روانه حضور سازد الحال
عنان کمیت خامهٔ تیز رفتار را از معرکه کارزار صفوف پای قلعه بیجاپور بتحریر سوانح حضور معطوف
میسازد که بعده که سوای غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال حکم فرمودند
که اطراف خانهٔ آن بدسگال چوکی نشنند آن بدبختی ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال
خویش نموده سراسیمه کار بار خود گردیده سوای آنکه خود را بهر حیله و تدبیر که داند ازین مکان
بر هم بیاورد فکر دیگر بخاطر او نرسید و منصوبهٔ تازه که در دل سلطان لشکر آن محال مینمود بخاطر
آن مدبر مدبر و مفسد به تدبیر رسید ابتدا در ظاهر با امرا و کنور رامسنگه طریقهٔ رفق و مدارا
بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایا رکن رابطهٔ التیام را استحکام داده شفیع جرایم خود
ساخته با اظهار عجز و ندامت از کردار خجالت اثر پرداخت آخر کار چون کاری نساخت
خود را بعارض بیمار ساخت و به وانمود آه و نالهٔ پر درد و وضع و سبز بیتابی زیاده نموده
صاحب فراش گردید و باز به اظهار منجر گشتن مرض دق و سل بداوا و علاج اطبای هند میکوشید
چندگاه بدین حیل زار و نزار بسر برده بعده بشهرت تغافل غسل نموده شروع به بخشیدن
انعام حکما و ارباب طرب و رفقا و خوراندن طعام به برهمنان و تصدق غله خام و نقد به مستحقان
مسلمان و هنود کرده پتارهای کلان را بکاغذ گرفته پر از اقسام شیرینی نموده بجاهای امرا و خانقاه
فقرا میفرستاد تا آنکه دو سه اسب راهوار باد رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده پانزده
کروهی شهر جابجا مخاطب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق خود قرار داده بود فرستاده موجود
ساخته عوض خود یکی از همراهان جان نثار که باره بکلی و تمایل دعمر او میماند و از مدت در عالم
عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای پلنگ خویش خوابانده حلقهٔ مرصع طلا
که در دست خود می پوشید باو پوشانده تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او بکلانی پارچهٔ باریک
به سر خود کشیده کرده دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور مترددین اندرون و بیرون خود

ظهوری میدادند خصوصا ابو المعالی نبیرهٔ بهلول خان که برادر او ابو المحمد خان ملک گیر بادشاه پیوسته دلاوریها
بکار می برد و هر دو بهادر شیر نبرد را علی رغم هم چشمی مقابله با هم دیگر افتاده بود و هر یکی میخواست حق
نمک قدیم و جدید بعرصهٔ ظهور آورد و از جانب دیگر سرزه خان و موسی خان حمله های صف ربا نموده
شورش عظیم در لشکر راجه انداختند و هیچ نمانده بود که راجه با عمده های خود کشته دستگیر گردد درین
حالت دلیرخان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و هفت هزار سوار با سرداران نامی
دکن او را نیز درمیان گرفته راه کومک بر افواج بادشاهی مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود را
بحمله رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور مغلوب راجه رسانده کارزاری که تحریر و
تقریر راست نیاید از آن بهادر شیر نبرد صف شکن باتفاق ابو المحمد خان در آن نبردگاه بظهور
آمد و سوار و پیاده بیشمار بیجاپور علف تیغ افغانان و راجپوتان گردید و موسی خان که رستم داستان
فوج خصم گفته می شد با بسیاری از همراهان خویش کشته و پامال سم اسپان دلاوران همراه
دلیرخان گشت و شکست عظیم بر فوج دکنیان افتاد و فیل و اسپ و پالکی و چتری و علم زیاده از
شمار بدست مردم لشکر بادشاهی آمد و تا هفت کروه تعاقب نمودند و آدم زخمی و سالم قریب
هزار نفر دستگیر گردید که از آن جمله زیاده از صد سوار نامی از آنان یکه تاز مشهور آند یار بودند
که هر کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر مقتول همراه لاش موسی خان که نتوانستند
برد با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر راجه و دلیرخان یکصد و سی نفر که قابل شمار بودند نقد
جانی در باختند و دو صد نفر زخمی بتعداد درآمدند و چون از ابتدای ماه جمادی الاول لغایت
اواخر ذی قعده هفت ماه سوار و اسپ و پیاده از تردد نیاسود و تا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام
و نشان کاه و علف نمانده بود و از نرسیدن رسد کار و عرصه بر هر دو لشکر تنگ گردید راجه
و دلیرخان مصلحت در آن دانستند که چندی روز در تداوی زخمی ها و فراهم آوردن اسباب و باروت
و آرام گرفتن لشکر متصل قصبهٔ دهارور که امید بوی کاه و دانه بهم رسیدن در آن مکان بود فرود
آمده حقیقت بحضور عرضداشت نمایند در بعضی از آنکه دکنیان نیز بسبب لغو رسیدن مصالح محصور
بودن بجان رسیده بودند و از کار رفتن کمانها و ریختن پرهای تیر و کند گشتن دم های شمشیر
سرداران هر دو طرف برای مصالحه بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله

زبان بچ

بسبب حادثه بخشیدن یکی از پرستاران خاص که شاه عباس در عالم بیخودی نشاء شراب بجانزه او فرستاده
بود او برای خلاص جان خود از غضب شاه ایران که اگر خود را خصی نمی ساخت جان بر میگردید بدست خویش
خود را معیوب ساخته مامون از بلیه ظن بدگشته آخر کار رو بدکن آورده از امرای معتبر قطب الملک
گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنجهزار پیاده بمدد عادلشاه رسیده بفوج شرزه خان ملحق گردید
و هر روز هنگامه کارزار گرم بود و فوج و جا ربای که برای گاهی میرفت کمتر بلا آفت بر میگردید و هر طرف
که بر فوج بادشاهی غلبه دکنیان ظاهر می شد شیر بیشه وغا دلیرخان خود را چون فیل دمان میرساند اگر بتعداد
و تفصیل محاصر فوج بادشاهی و بیجاپوری پرداز و باعث ملال مطالعه کننده کان خواهد گردید چه سرهای
سران که در آن صحرا غلطان نگردید وچه تنهای صفدران که در آن رزمگاه طعمه زاغ و زغن نگشت هیچ
روزی نبود که صد و چند نفر با نام و نشان هر دو طرف علف تیغ و هدف تیر و گوله توپ و تفنگ نگردند
سیوا اگر نیتوجی و چند هزار سوار بادشاهی برای تسخیر قلعه پرناله فرستاده بودند بعد ترددات نمایان
کاری نساخته از آنجا برخاسته طرف قلعه کهلنا بقلعه خویش خود را رسانده و نیتوجی را سرداران بیجاپور
اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبید اما نشد
آخر بتردد و منصوبه بازیهای سیوا چند قلعه متصرف مردم بادشاهی در آمد درین ضمن بموجب وعده و خواهش
سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را استمالت نموده پسر او او آخر رمضان المبارک جریده روانه درگاه
آسمان جاه نموده چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت نمودن او بگذارش آمده و نیتوجی با کثر الاعیان
شریک محاصره بیجاپور ماند و بعد روانه شدن سیوا که همان عقل حل عقده های فوج بادشاهی گشت
و نیم ماه دیگر محاصره بود و محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد خصوص از جمله ده دوازده جنگ
که از بهادران هر دو طرف در عالمگیرنامه سطری کارنامه زبان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله
و مقاتله قابل تحریر مینماید که اول ذیقعده که ایام محاصره به پنجاه کشید روزی تمام فوج دکنیان اطراف
فوج بادشاهی در حالتی که در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود زور گرفتند و بیست و پنجهزار
سوار و پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گوله توپ تفنگ و بان و اقسام آتش بازی و سنگهای
فیل ربا که از بالای قلعه متصل تا سه روز و سه شب می آمد بر کارزار چنان چار طرف فوج را
داشتند که فرصت سر خاریدن و چشم وا نمودن نمیدادند و هر طرف که حمله می آوردند داد

سابق بیجاپور موهبت و اطراف فوج هراول را گرفتند و جلو ریز مانند سیلاب کوه ربا خود را بر فوج بادشاهی
زدند دلیرخان تیر برزد و در مقابل آنها استقامت ورزیده حمله های پیاپی رستمانه سرزده خان را هزیمت
داد و سوار و پیاده بسیار از هر دو طرف بعوض تلف آمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه
چهار ساعت نجومی فوجهای دکن [illegible] فوج شده باستظهار آنی سرداران نامی بمرتبه صدای دار و گیر
بلند ساختند که از هر دو طرف مردم نامی از پا در آمدند از لشکر بیجاپور با قوت نام حبشی که از سر فوجهای
مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حمله دلیرخان تاب مقاومت نیاورده فرار
ورزیدند و اسپ و مادیان و چتری و علم بسیار بدست افغانان افتاد باز وقت شب آمده چهار طرف
محاصره نمودند و دو روز و دو شب زین از پشت اسپان و سوار از بالای زین جدا نگردید روز سیوم بر
چنداول که سیوا و نیتوجی سر فوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان با جمعی از فوج راجه بمدد رسیده کارزار
نمایان نمودند و مردم بسیار از همراهان سیوا بکار آمدند و از [illegible] سیوا جادو رای دکنی نامی با همراهان بام
ونت [illegible] کشته گردید دکنیان رو بفرار آوردند و هر روز بهمین دستور هنگامه نایره قتال گرم بود و از
دلیرخان نبردهای رستمانه بظهور آمد درین ضمن از نوشته قلعه دار منگل بهره که از قلعه های مفتوحه سرحدی
بود ظاهر گردید که فوج بیجاپور قریب هشت هزار سوار یکه تاز تا دروازه قلعه رسیده از دم گوله توپ و تفنگ
نه اندیشیده مورچال قایم نموده اند هر روز فوج دیگر بمدد آنها میرسد اگر کومک زود نرسد قلعه از دست
خواهد رفت سرافراز خان بمدد آن قلعه تعین شد بعد رسیدن کومک که قلعه دار نیز از قلعه بر آمده باتفاق
بدفع دکنیان پرداختند و زخمها برداشته جمعی بکشتن دادند فوج روبروی قلعه را برداشتند همچنان تا
هفت روزه راه را در دو نیم ماه جنگ کنان به تنج گروهی بیجاپور رسیدند دوم رجب سنه مذکور
بمحاصره پرداختند عادلشاه محصور گردیده سرداران فوج خود را تعین نمود که داخل ملک بادشاهی شده
تاخت و تاراج نمایند و چند امرای او برای مقابله فوج [illegible] کلی مقرر گردیدند و بند تالاب را شکسته
خالی نمودند و در چاها و باولی ها از زقوم و آدم و جانور مرده انداخته پر نمودند و بمرتبه باغات و عمارات
خراب از هر دو طرف ساختند که از آن سال باز نام آبادی بران شهر گذاشته نشد و عادلشاه تا روز
استیصال سلطنت که آن و الله تعالی بذکر خواهد در آمد مزه زندگانی نیافتند درین ضمن نیکنام خان
خواجه سرا که از جمله نوکران عمده صاحب اختیار حیدرآباد گفته میشد و اصل از امرای ایرانی بود

به مجرا می آمده باشد الحال باقی ذکر آن ته کار بر محل موقوف داشته مجملی از مآربات و ترددات راجه
جیسنگه با بیجاپوری که قبل از روانه شدن سیوا بحضور و بعد از آن رو داده می نگارد چون
راجه جیسنگه معه دلیرخان و دیگر همراهان برای تاخت و تاراج ملک بیجاپور مامور گردیده بود به
بهشتی قدمی و راهنمای ملازمی بیجاپوری و بر دلخان و سیوا و نیتوجی که از خویشان و خیرخواه نیکفکر
و مدار علیه آن مکار غدار بود و برای او نیز منصب پنجهزاری تجویز نموده همراه خود نگاه میداشت
روانه گردید اگرچه داستان ترددات راجه و دلیرخان درین مهم خالی از طول کلام نیست
اما حاصل اختصار رو داد آنکه بعده که دلیرخان را هراول نموده چند منزل قطع منازل نمود
و موجودات سپاه را گرفت از جمله سی و سه هزار سوار قلمی شد و پنجهزار سوار موجودی همراه
بود درین ضمن ابوالمحمد نام نبیرهٔ بهلول خان که از نمک خوار عمده بیجاپور گفته می شد از عادل شاه
جدا گشته خود را نزد راجه رسانده ملحق و شریک کار ربل راهنمای استقبال ملک وجان و
مال سکنه و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت درباره او بعمل
آورده تجویز منصب پنجهزاری چهار هزار سوار برای او نموده بحضور معروض داشت و درجه
پذیرائی یافت کوتاهی سخن هر جا قلعه بقلعه بیجاپور بنظر می آمد لیکن بهادران قلعه کن سرسواری با در محاصره
ایام معدود مفتوح میگردید خصوصا سیوا و نیتوجی که با دو هزار سوار و هشت نه هزار پیاده رفیق گردیده بود
و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه چهار
هفته سه قلعه منگل بیره وغیره از قلعه های سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم قلعه را مامون ساخته
سوای ذخیره غله و مصالح توپخانه و اسلحه باینها واگذاشتند تا آنکه فوجهای بیجاپور از یمین و یسار
زیاده از شمار نمودار گردیدند و هر روز جنگ کوه و بان و هم نبردی قراولان بمیان آمد آخر غلبه
دکنیان بجای رسید که اکثر شبها دلیرخان با تمام سپاه خود بر پشت فیلان و اسپان بروز می آورد
و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی میگردیدند و شب و روز خور و خواب و آرام بر لشکر بادشاهی
حرام گردید و شوخی زیاده از حد نموده که هیچ اصلا نمی گذاشتند و بلشکر برسد هشت نه منزل که بدین
دستور طی نموده خبر رسید که شرزه خان مهدوی با جمعی از سرداران نامی ده دوازده هزار سوار
و پیاده کرناتکی بیشمار که در شب تار بر صدای مرغ و هر جاندار حکم اندازی مینمایند رسیده بود فوج

تسلی امیدوار عنایات بادشاهی ساخته خود کفیل الطاف خطابخشی و جرم پوشی بادشاه گشته روانه
بارگاه آسمان جاه ساخته بود درین جشن عالم افروز خبر رسیدن آن یکروز نزدیک اکبراباد بعرض رسید
حکم شد که کنور رام سنگه پسر راجه جیسنگه و مخلص خان باستقبال رفته آن وحشی خصال بدسگال
را بحضور آورده ملازمت بفرمایند چون سابق بتقاضای مصلحت ملکی خزانه از قلعه مستقر الخلافه
بقلعه دار الخلافه طلبیده بودند در ینولا باز بهمراه نامدار خان بقلعه اکبراباد طلب داشتند در همین
روزها هزار و چهار صد عرابه هشت گادی پر از اشرفی و روپیه و ظروف طلا و نقره و مرصع آلات
بکوری چشم مخالفان و معاندان خاندان صاحب قران داخل قلعه اکبراباد گردید و هجدهم ذی قعده
سنه مذکور که جشن وزن قمری سال پنجاه از عمر شریف بادشاه منعقد بود آن وحشی خصال نکوهیده
سگال با سنبها پسر خورد سال که نه سال داشت بحضور رسیده با خجالت و انفعال تمام شرف اندوز ملازمت
گردیده هزار روپیه با لفعل اشرفی و شش هزار روپیه که مراد از سی هزار روپیه از زمان باشد نذر و نثار
گذراند بادشاه عالی درجه که پنجهزاری ما استاده نموده بودند از آنکه پسر هشت ساله او را غائبانه پنجهزاری
نموده بودند و نیتوجی خویش او که در دکن تردد خوب [illegible] او راجه جیسنگه در محاربه ملک بیجاپور بگذارش خواهد
بهمین مراتب سرفرازی یافته بود ادعای آن خیره سر تهی مغز غدار که از پایه هفت هزاری بنود قهر
که راجه بان او را خوشدل و امیدوار ساخته بود از راه بعضی که نظر بر افعال و کردار آن نابکار در دل
بادشاه دین پرور جا گرفته بود اثر از آن مشاهده نمود و برای استقبال نیز آنچه چشم داشت اصلا
بعمل نیامد قبل از آنکه عطای خلعت و جواهر و فیل که همه موجود نموده بودند بظهور آید عرق خجالت آمیز
بر چهره حالش ظاهر گردید لمحه به بحر فکر فرو رفته از راه عیاری و مکاری باظهار ضعف بگوشه رفته خود را چون
صید تیر خورده تازه بدام آمده بزمین انداخت بعد ساعتی که باظهار رسا خستگی و پخته کاری بحال آمد کنور رام سنگه
را مخاطب به کلمه و کلام شکوه و قصد ضایع ساختن خود ساخت و هرچند کنور رام سنگه بتسلی آن وحشی
نژادان بدنهاد پرداخت فایده نداد چون ادا های خلاف آداب او بعرض رسید از روی
کم توجهی بی آنکه عنایات بادشاهانه بعمل آید مرخص فرموده بخانه که برای او تجویز رامسنگه بیرون شهر نزدیک
خانه جیسنگه مقرر کرده بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت براجه جیسنگه نوشته تا رسیدن جواب
کرا آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیوا به مجرا نیاید و پسر او را مامور فرمودند که همراه رامسنگه

بادشاه نیز بعد از شنیدن خبر ملال اثر متوجه اکبراباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلافه بر قبر پدر
بزرگوار رسیده بدیدهٔ اشک آلود گهربار گشته فاتحه آمرزش خواندند و نزد بیگم صاحب برای پرسش
تشریف برده همه مقربان حضور را مامور ساختند که بدر حرم سرا رفته بخدمت بیگم تسلیم آداب
پرسش بجا آرند نقل نمایند که در حالت شرع اعلی حضرت بیگم صاحب سه بار برای تقصیر بادشاه
التماس نمود دو دفعه ادعای بیگم بدرجه اجابت نیافت مرتبه سوم که بسیار بقبول منت عرض نمود
طوعا و کرها قبول نمودند چندگاه در اکبراباد توقف نموده حکم بداروغهٔ تخت صادر فرمودند که تخت مرصع را
با بعض خدمه محل همراه گرفته برای جشن از دار الخلافه بمستقر الخلافه بیارد و دیگر از سوانح و فتوحات این
سال تسخیر قلعه‌های طرف رخنگ تعلقه بنگالات که مرزبان سنگرام نگر و جاتگام سر از اطاعت بادشاهان
گذشته بجیده بصوبه‌داران آن ولایت رجوع نمی‌آورد و در تاخت و خرابی اطراف میکوشید در این ولا
بسعی تعیناتی کرده‌های بزرگ امید خان پسر امیر الامرا شایسته خان که از طرف خشکی و مدد نواره تردد
نمایان بکار بردند و به تفصیل آن قلم را رنجه نمیدارد بعد محاربه چهار پنج ماه مفتوح گردید و زمیندار آن
دیار با ششصد و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید گشتند و یکصد و سی
و دو کشتی و نهزار و بیست توپ خورد و کلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپخانه مع فیلان بضبط
سرکار در آمد سنگرام نگر را موسوم بعالمگیرنگر و جاتگام را به اسلام آباد موسوم ساختند و سر زمینی که
هرگز آفتاب نور محمدی بران نتافته بود از آواز روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان بعد
فتح نامه با سر مقتولان و اسیران بسیار بحضور فرستاده مورد عنایات گردید اسد الله پسر ملا احمد
نجا بوری بحضور رسیده بعد ملازمت بمنصب هزار و پانصدی و خطاب اکرام خان سرافرازی یافت
یکصد و بیست فیل فرستاده امیر الامرا مع تحف دیگر از نظر گذشت

در [illegible] جشن بنواب قدسیه بیگم صاحب که دوازده لک روپیه
سالیانه نموده بودند پنج لک روپیه اضافه نمودند و یک لک روپیه را اشرفی که در آن وقت هفده روپیه
اشرفی بود نقد مرحمت فرمودند و اضافه دو هزار سوار مع دو لک روپیه نقد بپادشاهزاده محمد معظم
و بهمین دستور بدیگر پادشاهزادها و بیگمها اضافه و نقد عنایت نمودند چون راجه جیسنگه که بعد از فتح
و محاربات بیجاپور که باتفاق سیوا ترددات نمایان بظهور آورد و سیوای ضلالت کیش را با ولد [illegible]

بجا کرده نقشه آزاباد و هزار اشرفی و نه روپیه تازه سکه اسم عالمگیر و تحف دیگر از ولایت روانه
حضور ساخت و عرضداشت در جواب فرمان با اظهار کمال رسوخیت و عبودیت حواله محمد شفیع نمود
و خدمتگاری محمد شفیع و همراهان بآئین شایسته بجا آورد سرزمین تبت اگرچه اکثر ویرانه و دشت
لا حاصل دارد که قابل کشت کار و محصول برداشتن نیست اما در طول بعد از صوبه بیجاپور که چهار
پنج ماه راه واقع است هیچ صوبه بدو نمیرسد و در عرض بعضی جایگاه و برخی یک نیم ماه و دو ماه راه
واقع شده و بوسعت آن در قلمرو هندوستان صوبه دیگر نیست لیکن یکی محصول آنجا که برابر مداخل
یک پرگنه سیر حاصل کلان دیگر صوبه جات لانفع دیگر نخواهد بود بهمین سبب بادشاهان دیگر که خرج
آنجا دخل را احاطه خواهد نمود بفکر اجرای سکه و خطبه آنجا نیفتادند چون بعرض رسید که بادشاهزاده
محمد معظم بموجب حکم از دکن بحضور رسیده امرای مقرب را برای استقبال فرستادند بعد
ملازمت و گذرانیدن پیشکش چهار لک روپیه نقد و جواهر مورد عنایات گشت در همین اوان معروض گردید
که تغیر حال صاحب قران ثانی بهم رسیده و کار بنزدیک انتقال بروضه جاودانی کشیده همان روز
بادشاهزاده محمد معظم را بطریق ایلغار و استعجال برای عبادت و دریافت احوال مرخص فرمودند
هنوز بادشاهزاده در راه بود که خبر رحلت آن بادشاه نیکو سیر از زندان سرای اعتبار
فانی بدار القرار جاودانی که اواخر رجب المرجب سنه هزار و هفتاد و شش مطابق سال هشت
جلوس جهان را بدرود نمود بعرض رسید از شنیدن این خبر ملالت اثر کوه کوه غم و بار الم دنیا و اجر
در دل آن بادشاه حق آگاه راه یافت سی و یک سال بهتر از بادشاهان سلف در فرمان روائی و جهانبانی
عمر عزیز صرف نمود و قریب هشت سال منزوی مجبور بود دنیا مثال کوزه زرنیست که آب در رو
تلخ گهی شهد گهی نیست پیوسته سمند اجل زیر زین است تو غره مشو که عمر من چند نیست شاهجهان کرد
وفات تاریخ فوت آن شه والا صفات یافته اند بنده از رعیت پروری و عدالت گستری و آئین
جهانداری خاصه در آبادی ملک و نیک نامی دوجهان کوشیدن از جمله سوانح آخر سال سلطنت [illegible]
متصدی معزول بندر سورت بگذارش آمده که بنده هر گاه یکی از ترکان نوآمدهای ایران و توران [illegible]
اعلی حضرت نموده به منصب سرافرازی می یافت بد بواغیان میفرمودند که چون ترکان نامزاج نگیرند و
بر مزاج ما اطلاع نیابند قدر رعیت پروری و آبادکاری ملک نمیدانند عوض جاگیر نقد بانها [illegible]

بود مورد عنایات گردید و به دلیرخان و همه همراهان او اضافه های نمایان عطا فرمودند بعد از استیصال
خانجهان لودی که افاغنه را مغضوب گردانده به پایۀ پنجهزاری پنجهزار سوار رسانده بودند دلیرخان را
بدین مراتب سرفرازی بخشیدند و باعث فخر قوم خویش گردید بنام راجه جیسنگه حکم صادر فرمودند که ملک
تعلقه عادل شاه را در مکافات تقصیر عدم وصول پیشکش سابق و حال تاخته تا پای قلعه بیجاپور ویران
و خراب سازد درینولا از عرضداشت راجه جیسنگه و وقایع دکن بعرض رسید که ملا احمد نوایته که اصل
از شرفای نوائد عربستانی اند از آن سبب نوایته گویند که بیشتر شافعی مذهب و فاضل می باشند
خصوص مومن الله که بکمال استعداد و فضیلت آراسته است و بحسب ظاهر برای حجابت از نزد عادلشاه
آمده و اراده بندگی درگاه آسمان جاه دارد امیدوار نوازش فضل و کرم است بعد عرض بمنصب
ششهزاری شش هزار سوار سرفراز نموده فرمان و خلعت و شمشیر مرصع و جیغه و فیل فرستاده طلب حضور
نمودند و خفیه براجه نوشتند که بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خانی و فراخور استعداد بخدمت
عمده سرافرازی خواهد یافت اما چون نمک ولی نعمت قدیم خود را منظور نداشته روگردان گردیده
از دولت این درگاه نیز کامیاب نگردیده بحضور نارسیده ودیعت حیات نمود چون فرمان
تبت که ولایت علاحده متصل سرحد کشمیر واقع شده در زمرۀ سرکشان جهالت کیش بوده
بصوبه دار کشمیر رجوع نمی آورد و سکه و خطبه بادشاه اسلام جاری نمی ساخت بنام سیف خان
صوبه دار کشمیر حکم صادر شد که مصحوب یکی از معتمدین فهمیده کاردان بدکردار پیغام نصیحت آمیز
در باب بازگشت از راه ضلالت و قبول اطاعت و اجرای سکه و خطبه و بنای اسلام نماید اگر قبول
نماید و از کفر باز آمده قدم براه هدایت گذارد امیدوار عنایات بادشاهی سازد و الا
برو هجوم فرموده ملک او را پامال سم موکب فوج قاهره سازد بدین مضمون فرمان وعده و وعید آمیز
بنام آن زمیندار نیز صادر فرمودند سیف خان بعد رسیدن حکم و فرمان محمد شفیع نام بندۀ بادشاهی
را همراه فرمان روانه تبت ساخت مرزبان از شنیدن این خبر اول بفکرهای فاسد افتاده آخر بهبود
مآل کار خود در اطاعت حکم بادشاه اسلام دانسته در همان جمعه اول سکنۀ شهر را بیرون سواد تبت
جمع ساخته خطبه بنام نامی بادشاه حق پرست محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازی خوانده
سر خطیب را از افشاندن گل طلا و نقره و دادن خلعت فاخره باوج برین رسانده مسجد

معه ساز طلا از طرف خود تواضع نموده نزد راجه آورده دست او را گرفته براجه سپرد و راجه نیز
خلعت و اسپ و جیغه و فیل بخشیده از سر نو عهد امان جانی و ابرو داده مطمئن خاطر ساخت و سیوا
از راه پخته کاری ساعتی شمشیر بسته باز واکه کمر از کمر لشکریان بر یراق خدمت خواهم نمود چون
از مدت مذکور گردیدن و رجوع آوردن سیوا درمیان بود و راجه بحضور نوشته برای او فرمان
عفو تقصیرات و خلعت طلبیده انتظار ورود فرمان میکشید از اتفاقات همان روز گرز بردار
معه فرمان و خلعت از حضور رسید راجه سیوا را طریقه آداب استقبال و تسلیمات بجا آوردن
ارشاد نمود سیوا مطابق آن بعمل آورده سه کروه پیاده به استقبال آن شتافته بتقدیم آداب
کوشیده از گرفتن فرمان جان بخش و خلعت خطا پوش سر فخر بر آسمان سائید و از سرور
عنایات بادشاهی در جامه نگنجید و برای سپردن قلعه جات بعد قیل و قال عذر آمیز چنان
مقرر شد که از جمله سی و پنج قلعه که در تصرف خود داشت کلید بیست و سه قلعه مفتوح
گشته سابق و حال بجمع محصول ده لک هون که چهل لک روپیه باشند به بندهای بادشاهی
بسپارد و دوازده قلعه خورد کم حاصل در تصرف مردم او باشد و سنبها پسر هشت ساله او
که بنام آن منصب پنجهزاری از حضور بتجویز راجه عطا شده بود با فوج شایسته تا روانه شدن
حضور همراه راجه خدمت نماید و خود با عیال خویش دران جبال آبادی ملک پامال گشته خود
به دارد و هرگاه برای کار بادشاهی بطلبند حاضر گردد و وقت رخصت باز خلعت و اسپ
و جیغه و شمشیر و فیل داده تکلیف یراق بستن نمودند و پسر او را تسلیمات منصب پنجهزاری فرمودند
درینولا ملا احمد نایته از مقربان صاحب مدار عادلشاه که بحسب ظاهر بطریق سفارت برای عفو
تقصیر تاخیر پیشکش باقی کرور روپیه و دیگر کدورات از بیجاپور آمده بود و باطنا قصد ارادت و ارادهٔ
بندگی درگاه آسمان جاه داشت معه ملاجی که بحضور رفته به منصب سرفرازی یافته تعینات راجه شده بود
نزد راجه معه قدری جواهر و دیگر تحفه آمده ملاقات نمود و راجه دو اسپ با ساز طلا و فیل و دو نقوز
پارچه تواضع نمود بعده که خبر آمدن سیوا نزد راجه و مفتوح گردیدن قلعه جات بعرض رسید باعث
تفریح بادشاه گردید و حکم بلند آوازه ساختن شادیانه فرمودند و راجه را باضافه دو هزار سوار دو اسپه
و سه اسپه و عطای خلعت و شمشیر با ساز مینا و زنجیر فیل مفتخر ساختند و پسر راجه کنور رام که در حضور

بود

بعض قلعه‌جات باقی مانده و اراده دیدن راجه فرستاد راجه نظر بر عیاری و مکاری او ابتدا اغماض
نموده برای یورش زیاده از سابق تاکید فرمود تا آنکه خبر رسید که سیوا جریده از قلعه فرود آمده برهنمائی
معتمد او رسیده قسم‌های شدید بعجز و زاری تمام بمیان آورد که راجه عهد و امان جانی و آبرو داده
بشرط رفتن حضور را اختیار نمودن اطاعت و نوکری درگاه فلک بارگاه بوعدهٔ عطای منصب
عمده قبول مصالحه نموده برای آمدن و ملاقات نمودن ماذون ساخت بعده که نزدیک رسیدن
سیوا بکمال عجز ظاهر گردید راجه منشی خود را باستقبال فرستاد و راجپوتان مسلح همراه داده تاکید
نمود که از غدران مکار بکار خبردار باشند و باو پیغام نمود که اگر بصدق دل حلقهٔ اطاعت
و ردای فدویت بر دوش انداخته آمده در سپردن قلاع و قبول احکام حضور سر افکند که خواهد
نمود التماس او قبول بارگاه خطابخش عذرپذیر خواهد گردید و الا الحال هم ماذونست که برگشته
بمکان خود رفته بسرانجام جنگ به مهلت خاطرخواه پردازد و خود را ممتاز داند بعد رسیدن
پیغام آن سیه نامهٔ بدنام بزبان اشک رو نیاز گفت که میدانم در اطاعت و عبودیت جان بخشی و امان
عرض و ناموس منت باز راجه مردم عمده دیگر را فرستاده باعزاز نزد خود طلبید بعد رسیدن او راجه
برخاسته معانقه نموده نزد خود جا داد و آن تبه کار بهزاران اطوار سر افکنده و خجالت دست بسته
گفت بطریق بندهای ذلیل مجرم رو بدین درگاه آورده‌ام خواهی ببخش و خواه بکش رای رای تست
والتماس نمود که قلعه‌های کلان نامی را با ولایت کوکن حوالهٔ بندهای بادشاهی مینمایم و پسر خود را
در جرگهٔ بندهای جان نثار که در حضور خدمت نماید می‌سپارم و خود امیدوارم به مهلت یک سال
بعد حصول سعادت آستان بوسی و دریافت فیض ملازمت بدستور بندهای مطلق العنان
که در اقطاع خود و صوبه‌جات خدمت مینمایند با قبیله و عیال در یک دو قلعه خود بگذرانم هرگاه
و هر جا برای کار عمده بادشاهی امر فرمایند بجانی و مالی حاضر گردیده طریقهٔ جانفشانی بتقدیم خواهم رسانید
راجه بر تسلی او کوشیده نزد دلیرخان فرستاد و پروانگی برخاستن مبارزان قلعه کشا از محاصره
داد و هفت هزار مرد و زن و اطفال که از قلعه مامون گشته برآمدند بشمار قلم درآمدند و توپخانه
مع ذخیره و اسلحه و آنچه مردم قلعه نتوانستند برد بضبط سرکار درآمد و بندهای بادشاهی بقلعه
درآمدند بعد از آن دلیرخان سیوا را که تا آن وقت کمر او بود شمشیر و جمدهر مرصع و دو اسپ عربی

بالا زدن توپ و انداختن سنگ و اقسام آتش بازی کی نمودند راجه جیسنگه پسر خود را موسیسر

رسانند و از طرف محاصره و یورش ها باید درید و تاخت و تاراج اطراف که اگر بتفصیل برنگارد

از سر رشته اختصار می‌نماید عرصه بر محصوران تنگ آورد و هر روز مقابل با رسیدن تگرگ گوله توپ

و تفنگ و حقه آتش مورچال پیش می بردند بعده که برج یکطرف را از باروت براندند

تزلزل تمام در بنای کوه و قلعه نشینان افتاد و بهادران قلعه کشا یورش نموده بر فراز کوه

بر آمدند محصوران بپیام امان جان بمیان آوردند راجه و دلیرخان عهد عدم ضرر جانی دادند

و قلعه داران هر دو قلعه آمده با دلیرخان ملاقی گشته مخلص شدند بعده که نزد راجه فرستاد راجه

یراق همه را گرفته قلعه‌ها را بتصرف بادشاهی در آورد دران تردد و یورش هشتاد سوار با جمعی

از پیاده‌ها و عمله قلعه گیری بکار آمدند و از صد نفر زیاده زخمی گردیدند بعد تسخیر هر دو قلعه هفت هزار سوار

بسرداری داود خان و راجه رای سنگه وغیره برای تاخت و تاراج معمورهای ولایت سیوا که بتعصب

وطغیان بتصرف خود آورده بود روانه ساخت و کوشش زیاد از هر دو طرف بمیان آمد

و تا پنج ماه فوج بادشاهی از مقابله و محاربه و کافرکشی نیاسود و تا سیواپور که آباد کرده آن مردود

بود و قلعه کنداره که کنواری کد نشان آبادی نگذاشتند و مواشی بیشمار بدست آوردند و بسبب

تاخت‌ها و ناگهان کفار و دست بردهای نمایان آن گروه بدکردار و شبخون‌ها در شب‌های تار و گرفتن

سر راه دره‌های دشوار گذار و آتش دادن جنگل‌های پر از اشجار و رو راه تردد بر لشکر اسلام

تنگ ساختن آدم و تا چارپای بسیار لشکر بادشاهی تلف شدند آخر کار که کفار زیاده از شمار

بدار البوار پیوستند راه فرار اختیار نمودند قلعه‌های سر بفلک کشیده و نامی بسیار مفتوح گردیدند

بعده که کار بمحاصره قلعه راجگده که حاکم نشین اصل آن بد اصل بود و کنداند که جهیده و خویشان

مادری او در آنجا بودند کشید کوتاهی سختی کار بر محصوران از سعی بهادران قلعه کشا تنگ گردید و راه

فرار از اطراف چنان مسدود ساختند که هر چند آن محیل خواست قبایل را از آنجا برآورده بمکان

دشوار گذار دیگر رساند و لشکر را برای تعاقب سرگردان سازد نتوانست و دانست که بعد مفتوح

گردیدن آن ملجا و ماوای مستقر الریاست آن واجب السیاست تمام قبیله و عیال بدسگال پامال

مکافات کردار او خواهد گردید لهذا چند نفر زبان فهم نزد راجه برای التماس عفو تقصیرات و سپردن

بعضی قلعه

کنار دریا بابل بندر سورت است متصرف خود آورده و کشتی‌ها و راه کعبة الله را در دریا تاخت می‌نمود
و چند قلعه در دریا احداث نموده با استظهار آن خلل عظیم در بر و بحر انداخته و در راجگده [illegible] بلاد سیاه
می‌برند هر چند که مهاراجه جسونت در استیصال او سعی نموده فایده نبخشید بعد عرض راجه جیسنگه را با دلیرخان
و داود خان و راجه رای سنگه سودیه و احتشام خان و راجه سبحان سنگه بندیله و پورنمل و زبردست خان
و برق انداز خان و دیگر مبارزین پیشه‌های کارطلب را برای تنبیه و گوشمال آن بدخصال مرخص و روانه ساختند
راجه جیسنگه را خلعت مع صد اسپ و دو فیل مع ساز طلا و نقره و بدل مرصع وقت رخصت عنایت نمودند
و به دلیرخان و دیگر همراهان فراخور پایه و حالت عنایات مبذول گردید و حاجی شفیع خان را دیوان دکن
نمودند درین ولا بعرض رسید که کتابت خان صوبه‌دار اجین ازین جهان فانی انتقال نمود و بجای او
وزیرخان صوبه‌دار برهانپور را مقرر فرمودند و داود خان را صوبه برهانپور مقرر کرده حکم نمودند که نایب
در برهانپور گذاشته خود همراه راجه جیسنگه به مهم سیوا رفاقت نماید از عرضداشت بادشاهزاده
محمد معظم خبر تولد فرزند بعرض رسید به عظیم الدین موسوم ساختند

راجه جیسنگه که برای استیصال سیوای خسران مآل مرخص شده بود اوایل
شعبان داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده شرف اندوز ملازمت بادشاهزاده محمد معظم گشته
روانه پونه گردید بعد رسیدن آنجا به لشکر و بندوبست آن ضلع که تفصیل آن خالی از طول کلام نیست
همه کومکیان را جابجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعه‌جات مرخص نمود و خود برای محاصره ساختن
قلعه پورندهر و رودرمال که از قلعه‌های مشهور نظام‌الملکی و حاکم‌نشین آنجا بود و هر دو قلعه متصل
هم بودند روانه گشت و دلیرخان را مقدمة الجیش ساخت و دلیرخان همه جا با فوج آن مدبران
که از اطراف نمودار می‌شدند جنگ کنان می‌رفت و آدم و مادیان بسیار کفار کشته و دستگیر شده بدست
غازیان می‌گردید تا آنکه نزدیک دامان هر دو قلعه بتفاوت کروه رسیده دلیرخان فرود آمد
و به ترود قلعه‌گیری پرداخت و قلعه‌نشینان هر دو کوه محصور گشته شرط قلعه‌داری از زدن
توپ و بان و دیگر آلات آتش‌بازی بتقدیم می‌رسانند بعد محاصره چند روز قبل از رسیدن
راجه افغانان به پورندهر ناگاه تا کرگاه قلعه رسیده باری پایین هر دو کوه را آتش زدند
و تاخت و تاراج نمودند و مفسدان در ترود برآمدن از قلعه و بر مورچال برخچنی و از

مامور گردیده بود او آخر محرم الحرام متوجه لاهور گردیدند چون از تنگی راه و نشیب و فراز کوهای بلند
لاو کل که در مذمت آن حاجی محمد جان قدسی گفته [illegible] بکشمیر اعتقاد ما درست است ولی ایمان بر آن
سخت سست است [illegible] و همین معنی را طالب کلیم بدین حسن ادا بنظم آورده [illegible] درین ره چو
بود معشوق دلخواه که نتواند کسی ورا بر دار از راه [illegible] هیچ و کتاب بسیار به لشکر و مردم بهیر
رو داد خصوص در منزل پیر پنجال عجب تهلکه بر سواری خادمان محل گذشت و آدم بسیار و
چارپای بیشمار در غارها افتاده تلف شدند اینمعنی بر مزاج بادشاه عادل رسم ناگوار ا
نمود فرمودند بدان امور ضروری ملکی آمدن بادشاهان درین سرزمین بقصد سیر و شکار خلاف
رای صایب است از سوانح احمدآباد بعرض رسید که مجهول النسب معذور العقل خود را دارا شکوه نامیده
جمعی از صحرانشینان ضلالت کیش با خویش فراهم آورده بخیال باطل ماده فساد و شورش گردیده بود
بجوهر شمشیر و سعی نجابتخان صوبه دار جمعی از همراهان آن تیره کار بدار البوار پیوستند و خود آواره دشت ناکامی
گردید درین سال اسلام خان صوبه دار و کفایت خان دیوان اکبرآباد ودیعت حیات نمودند صفی خان
پسر اسلام خان را صوبه مستقر الخلافه مقرر کردند و جعفر خان را برای وزارت طلب حضور فرمودند و
نجابتخان را بجای جعفر خان بصوبه مالوا منصوب نمودند تربیت خان را معه نامی و جواهر و تحف
دیگر هندوستان قریب شش لک روپیه نزد شاه عباس روانه ایران ساختند از اصل و
اضافه چهار هزاری چهار هزار سوار نمودند امیر الامرا را بعد معضوب و تغیر نمودن از دکن فرمودند
که از هر جا که رسیده خود را بصوبه داری بنگاله برساند در منزل بانه بت جعفر خان ملازمت
نمود بعطای خلعت وزارت و قلمدان مرصع سرفرازی یافت ملا یحیی برادر ملا احمد نوایته وزیر عادلخان
بیجاپوری بحضور رسید و بمنصب دو هزاری هزار سوار سرافرازی بخشیدند سلخ ماه ربیع الثانی
دار الخلافه شدند عاقلخان را داروغه غسلخانه از تغیر الله یار خان نمودند [illegible]
[illegible] از عرضداشت سلطان محمد معظم
بر خبر فرخنده تولد فرزند مبشر گردیده بسلطان معز الدین موسوم ساختند از واقعه دکن بعرض رسید
که سیوای نابکار علم طغیان زیاده از حد بر افراخته و روز بروز رتبه فساد او از تاخت محالات
بادشاهی و تاراج نمودن قافله ها در ان سرزمین استحکام می پذیرد و بندر چیول و دابل وغیره که

بدرجه شهادت رسید یکی از حجامه داران عمده که عقب محل امیر الامرا خانه داشت از شنیدن آشوب
اندرون و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان ها بسته خود را از بالای دیوار انداخت چون
او در عمر و ضعف بنیه پایه امیر الامرا شباهت داشت او را امیر الامرا تصور نموده بر سر او ریخته و
کشته سر او را بریدند و دو حرم خاص امیر الامرا را زیر تیغ آورده یکی را چنان از هم گذرانده بند بند
جدا نموده بودند که در رسید انداخته بکفن و دفن او پرداختند و دومی را با وجود سی چهل زخم
رسیدن از آنکه اجل او کوتاهی نمود علاج پذیر گردید و بتاراج مال و مالیت خانه چندان نپرداخته
جلد از آن خانه بر آمدند صبح آن که راجه جسونت که عمده کومکیان بود بدیدن و معذرت
خواستن نزد امیر الامرا آمد آن سپه سالار بزرگ نژاد همین یک کلمه باو گفت که ما دانستیم مهاراجه بکار شما
آمد که بر ما این چشم زخم رسید القصه بعد معروض گردیدن بر امیر الامرا و مهاراجه جسونت اعتراض فرموده
صوبه داری دکن و مهم استیصال سوای بدسگال بپادشاهزاده محمد معظم مقرر نمودند و امیر الامرا طلب
حضور گردید و راجه جسونت را بدستور سابق داخل کومکیان در خدمت پادشاهزاده تعینات فرمودند
و خلد مکان کوچ بکوچ متوجه کشمیر گشتند غره ذی قعده وسط خورداد در سواد آن خطه دلپذیر شرف
نزول فرمودند بعد سیر و تفرج گلزار و لاله زار آن مکان فردوس نشان حکم چراغان کنار
تالاب دل و کشتی ها نمودند و جوش رود و صدای سرود ضمیمه زینت و آرایش آن تالاب گردید
ع درین دریا چنان جوش سرود است — که هر موجش ز آب نغمه رود است — رعکش الا [illegible]
سرکشی فتاده ماهیان در دام آتش ز بهر زورق صدای نغمه تر زده موج طرب بر گوش اختر
رگ طنبور رنگ موج آب است — بدستش کاسه چوبین حباب است — راجه رگهناته نایب وزارت
گرفتار پنجه دستور اجل گردید و بجای او فاضل خان سامان را از روی عنایت خلعت وزارت مع قلمدان
مرصع مرحمت فرمودند بعد سیزده روز از پوشیدن خلعت ودیعت حیات نمود فاضل خان که از اعیان و نجبای
خراسان بود در تدین و نیک سرشتی نظیر نداشت و در تحصیل بهره تام داشت اکثر احکام که بنوشت اعلی
حضرت و عالمگیر در ایام پادشاهزادگی نوشته دیده بودم کمتر خط در آن راه یافت صاحب صدمه که دریای خلد مکان
در اواخر سنه چهل جلوس در حوالی از هم دکن رسید و برمحل بگذارش خواهد آمد نیز نوشته داده بود و بعد بندوبست
کشمیر و تنبیه بعض افغانان بجهالت کیش الضلع مشهور به افغان نیار یکه فدای خان برای تادیب آنها

جمعی را بشهرت آنکه از مردم غنیم در یکی از تهانجات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته
با سرهای برهنه که جمعی دیگر سر ریسمانهای آنها را داشتند دشنام دهان و کنک زنان از چوکی
گذرانده داخل شهر نمودند بعده که همه در محله و مکانی که جمع خود ها قرار داده بودند فراهم آمدند
همه مسلح گشته در حالتی که نوبت دو پهر شب می نواختند جمعی خود را طرف باورچی خانه که متصل دیوار محل سرا
واقع شده بود و مابین دیوار و خواص پوره دریچه خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته بودند
و الجماعه از آن راه مطلع بودند رسانند چون ایام صیام ماه مبارک بود چند نفر باورچی را که برای پختن
طعام سحور برخاسته بودند بیدار یافتند و باقی را در خواب یافتند از آنکه از راهی که میدانستند هر قسمی که
توانستند غافل بر سر آنها تاختند هر کرا بیدار یافتند بخواب مرگ آشنا ساختند و هر کدام را که بر بستر
خواب دیدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند صدا بلند نمود و جلد تنگا فاتح دریچه طرف محل
بر داختند از صدای کلنک و غوغای نعرهای کشتگان یکی از خواصان که حجره او عقب دیوار باورچی خانه
بود خبردار گشته خود را بخدمت امیر الامرا رسانده بر صدای کلنک و آشوب بیرون مطلع ساخت
امیر الامرا در جواب از روی اعتراض گفت باورچی ها برای پختن سحور و دیگدان درست نمودن
برخاسته باشند تا آنکه سهیلیان بدهم خبر تنگا فاتح و دریچه بهم رسیدن در دیوار آوردند و امیر الامرا
سراسیمه وار تیر و کمان و برچهی در دست گرفته از رخت خواب برخاست درین ضمن چند مرهته از
رو برو که حوض آب حایل بود پیدا شدند امیر الامرا تیر بر یکی از آنها انداخت مرهته و خود را رسانده
شمشیر بر امیر الامرا زد که انگشت دست امیر الامرا جدا گردید و در آن حالت دو مرهته در حوض پر از
آب افتادند و یک مرهته دیگر را امیر الامرا بضرب برچهی انداخت درین آشوب کنیزان فرصت
یافته شایسته خان را دست بدست از آن هنگامه برآورده جای محفوظ بجهه رسانند و جمعی از مرهتها
بر سر چوکیخانه رفته غافل ریخته بر بالین هر خفته و بیدار می رسیدند تیغ میکرفتند و میکشتند
جنبی چوکی مسیدهید و چند نفر خود را بنقارخانه رسانده از زبان امیر الامرا انعام دادند که نوبت
خوب نوازید و صدای نقارخانه چنان بلند گردید که هیچ احدی آواز دیگر برابر نمی شنید و نور بتی
دار و کبریا لگاران علاوه آن گشت و دروازها را مسدود ساختند درین حالت ابوالفتح خان
پسر شایسته خان که جوان نوخط شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دو سه نفر را کشته و زخمی ساخته

بلادهم

شروع سال ششم از جلوس همایون درین منزل پرشر و شور فانی بدار السرور جاودانی انتقال نمود و اثر ملال
آنکه در لاهور بعرض خلد مکان رسید و نظر بر آنکه از بندهای عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث
کدورت خاطر عاطر گردید سعادت نوکری که در زمان حیات او آقا از و بدین مرتبه راضی و خوشنود باشند
که او را بر جان فرزند رشید تسلط بخشید و با وجود رو گردان شدن بادشاهزاده در مقابل وارث
ملک چنین فهمی را بانصرام رسانده قریب دو نیم سال که هر روز و هر هفته و ماه آن در انواع تهلکه می گذشت
صرف اوقات نموده آخر در راه و ولایت جانثاری نثار نماید [illegible]
[illegible] غره شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز
سال ششم در کنار آب منعقد گردید بسبب ملال خاطر از طرف واقعه بنده کار طلب جانفشان بعضی
رسمیات جشن را موقوف داشته بادشاهزاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای ماتم پرسی
محمد امین خان رفته او را بر داشته بیارند بعد ملازمت از عطای خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلی
بخش دل غمدیده او گردیدند دیگر از اخبار کدورت افزا که درین اوان علاوه نا ملایمی مزاج شریف
گردید آنست که از واقعه دکن خبر شبخون زدن مردم سیوای مردود نابکار بر امیر الامرا اندرون
محل و کشته شدن ابو الفتح خان پسر و زخمی شدن خود امیر الامرا بعرض رسید تفصیل این اجمال آنچه
از والد خود که در خدمت امیر الامرا در آن سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل می نگارد که بعد که امیر الامرا
برای تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمورها آباد که و متصرف شده آنکه عیار لشکر گشته و کار فرماست نموده
بقرب [illegible] و رای [illegible] قلعها و مکانهای قلب را بتصرف بادشاهی در آورده بقصبه پونه رفته
در حویلی که ساخته آن جهنمی بود فرود آمد و جابجا فوجها برای استقبال و بندوبست اوردن آن بدسگال
تعاین نمود در آن ایام چنان نسق و بندوبست نموده بود که هیچ احدی خصوص قوم مرهته سوای
نوکر سرکار معه یراق بلکه بی یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد و قوم مرهته را بر اسپ
نوکر نمی نمود و سیوا جهانی منکوب و مغلوب هراسی گردیده بود که میان کوهای دشوار گذار هر هفته
و ماه جائی بسر می برد روزی جمعی از مرهته که در جرگه پیاده نا نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک
رخصت دو صد نفر مرهته همراه [illegible] کدخدائی مرهته غیر معلوم حاصل نمودند و پسر امردی را
بلباس و ساز کدخدا نمودن با دهل و نقاره شادی اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همان بروز

خان خانان را رسانند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال او را گرفته مقید ساخت و بعضی را سیاست
نمود اما آخر کار بسعی بهوکن نظر بر اصلاح کار طرفین که هر دو طرف هموار نیز شده بود قرار صلح
بر این یافت که نه الحال یک لک و بیست هزار توله نقره و بیست هزار توله طلا و نخاه زنجیر فیل مع دختر بد
روی تنک اختر خود را برای خدمت بادشاه و با نه زنجیر فیل و یک دختر برای خان خانان مع نقدینه
جنس دیگر بدهند و برای دلیرخان که در اصلاح و تنقیح مقدمه میانجی شده بود نیز رسمیات لایق آورده
و عذر ویرانی ملک و تاراج رفتن سرمایه دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرایم خویش ساختند
از آنکه خان خانان نیز بمرگ نزدیک رسیدن اجل گرفتار گشته بود و عمده های لشکر تنگ آورده
بودند معه هذا آزار خود را پنهان مینمود راضی بصلح خاطرخواه ایشان گردید و نیز مقرر شد که از جمله محالهای
مفتوحه چند قلعه و قصبه سرحد که پیوسته بسرحد بنگاله است متصرف مردم بادشاهی باشند
و تا وصول پیشکش چهار نفر عمده راجه بطریق یرغمال که در زبان هندی اول گویند نزد خان خانان باشند
و از طرفین عهدنامه نوشتند و بهمدیگر دادند و بندی های هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط
جمادی الآخر سال پنجم از جلوس خانخانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض و بعضی مشرف بر هلاک
بودند و چندی از عمده ها مرحله پیمای سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله شدند و بقصد تادیب
بهم نراین از راه محالاتی که منجمله محال پیشکش مقرر گشته بود کوچ مقرر نمود و با وجود شدت آزار
خود و مشاهده آنکه اکثر پا در رکاب سفر دار القرار میدید نظر بر آنکه تا نفس واپسین در کار
ولی نعمت کوشند خودداری نموده مرض خود را پنهان و سبک وا مینمود و شب و روز در اجرای
کار مالی و ملکی و تسلی سپاه صرف اوقات نموده همت بر تسخیر دوباره کوچ بهار و تنبیه راجه
آن دیار گماشته از کوچ سفر دار القرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طی مسافت مینمود تا آنکه
کار از مداوا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود
رسید عسکرخان را با رشیدخان و دیگر همراهان که بر آنها اعتماد قدوت نظر بر کار سرکار
بادشاهی داشت معه لواره اواخر شعبان المعظم برای تادیب بهم نراین مرخص ساخت
و در خلوت بطریق وصیت چند کلمه نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحه وداع در حضت خواند
بعیده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار در منزل خضرپور رسیده دوم ماه رمضان المبارک

اردو

آب دران چاه‌ها بهم میرسید و هر جا غله بالا می یافتند آتش میزدند و ضایع و نابود می ساختند بو رسید
و از کار خوردن آدم و چارپا رفت و در سال حالی از اختلال احوال رعایا زراعت نشد لهذا از
عسرت غله کار سپاه خصوص بینوایان کمتوار بهلاک رسید و عرصه زندگانی و آرام جسمانی و روحانی
بر تمام لشکر تنگ و ناگوار گردید و هر روز هزارها هر طرف افتاده جان بدشواری میدادند و گاو و اسپ
نماند که از گرسنگی جان برکشته باشد و یا مذبوح و غذای غربا و ضعفا نگردد بلکه مردم عمده را گاه گاه گوشت
اسپ و گاو که کار او بمردن رسیده باشد ذبح نموده با همان پیه او که نام روغن و چربی در ملک نایاب بود
کباب ساخته یا با قدری برنج شوربا دستور جوش داده بدان تنعم مینمودند در امتداد ایام آن
نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجای رسید که چون مداومت لحم البقر مولد انواع مرض سوداویست
علاوه اختلاف آب و هوا گشت و کفن و دفن مرده‌ها و بیماری مریضان نزدیک بهلاک باعث
وبال جان و حال زنده‌های بدتر از بیمار گردید و بهمین آفت‌های غیر مکرر همه تهانه داران رو بعالم
بقا گذاشتند یا با نیم جان با بردوش دو آتش میکشته خود را بلشکر رسانیدند و گمان سحر و جادو
در الملک از کفر آنها زیاد شهرت دارد چنانچه بیشتر علاج مرض دران سرزمین از افسون و خوردن
کسیرو و لیمو و نارنج که دران دیار بسیار رست میشمارند و از آب نارنج که صفرا شکن اکثر
امراض میگردید و بمزاج مردم لشکر موافق آمده بود علاج تخفیف تب و بعض مرضها میکردند و مردم
لشکر بمرتبه تنگ آمدند و بجان رسیدند و مغلوب امراض گردیدند که اکثر عمده‌ها با هم اتفاق نموده
هم مصلحت شده خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان بر این معنی اطلاع یافته
بفکر تدبیر کار برداخته در ظاهر فرمود که خیمه طرفی که راجه بود برآرند و در سرانجام کوچ گردیده خفیه
در دلاسای همراهان کوشیده امیدوار مصالحه و مراجعت ساخت چون پیش منزل متنخانه طرف
مسکن راجه برآمد روز از آنجا راه تجرات بمیان جون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع
به شوخی زیاد از حد نمودند و دلیر خان بتنبیه انجامه برداخته هزارها از آن قوم شوم قتیل و اسیر
ساخت و خان خانان میفرمود که سر مقتولان را بر گردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند
و به تهانجات میفرستاد که تشهیر کنان برده بقتل رسانند درین ضمن بهوکن وزیر راجه نظر
بر عاقبت بینی خود و صلاح کار راجه با وجود ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود را نزد

بطریق ایلچی زبان فهم باظهار خضوع وخشوع معه عریضه مشتمل بر استدعای صلح بخدمت آن سپه سالار باوقار روانه
ساخت خانخانان [illegible] نواب [illegible] سابق مبنی بر [illegible] دختر در حبه که پرستاران معه سه لک
طلا و بالفعل [illegible] سالیانه ولک طرنه طلا وصد فیل هر سال داد از آنکه از نزد خانخانان
نیز آدم زبان [illegible] فهمیده کار طلب داشته بودند و خان خانان بر خوبی های بهوکن وزیر
راجه که در اصلاح مقدمه باظهار خیرخواهی بسیار میکوشید و راجه با او بدظن از ناهمواری
اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت پورنمل نام نوکر کاردان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر
فرستاده کلمات راست و درست پیغام نمود و بهوکن باحترام تمام با فرستاده خانخانان
پیش آمده هرچند در تنقیح مقدمه واصلاح کار کوشید و راجه را فهمانید از نافهمی های راجه
گفت گوی مصالح صورت نگرفت و روز بروز از ناموافقت آب هوا که در همه بلاد اواخر بنگاله
اختلاف فصلین میکرد باکثر مزاجها نمی سازد خصوص در طبع مسافر دور دست زیاده انحراف
مزاج راه می یابد خاصه در دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار می باشد و بیخ
درخت های که سمیت ذاتی دارند منبت ونشو می یابند از آن آب هر مسافر که بخورد اثر آن سریع
الاثر میباشد و از وزیدن باد گل بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغیر تمام در آب هوا
بهم میرسد و مسافران فراخ نگرفته اثر می بخشند چنانچه باین صوبه خاندیس و بندر سورت
چهار منزل اینطرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی به سابان بعینه مار که آب آنجا فی الواقع
در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم میرساند هر مسافر که دران موسم از آن آب عبور نمود
هرچند که آب آنجا از روی احتیاط نخورد هوای آن قطعه زمین کار خود مینماید و ممکن نیست
از صد مسافر یکی بدون عارضه تب رهای یابد مطلب انواع مرض جسمانی و تب محرق و امراض
مهلکه دیگر بمرتبه بشدت تمام در لشکر اسلام پیچید که چنانچه از ده نفر یکی برای خبرگرفتن و داد و غذا سالم
نماند و اکثر تپ و بای مهلک علاوه مرضهای دیگر گردید و گرانی کم یابی غله مزید علتهای جسمانی گشت
وصد و هفتاد و سه انبار غله که بتصرف مردم بادشاهی آمده بود از انجمله چند انبار برنج لشکر در آورده
بجهت نگاه داشتن و محافظت [illegible] آن انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریقه محافظت
آن عاری بودند و مردم آشام وقت شب خون و یورش قابو و وقت یافته نگذاشتند دست بد

همراهان از ترس جان وملاحظه آبرو در دفع شر آنجماعه مسکوت شدید از آنکه دانستند که رتبه شهادت
حاصل نمودن بمراتب به از آنست که میان آب وگل رایگان جان عزیز بباد رود دست از دل
وجان بر داشته بمدد توکل فضل الهی خود را بران تیره بختان زدند میان راجه سجان سنگه وآنها
کار به کوته یراق بلکه مشت وگریبان رسید فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت
که صلاح کلی در هزیمت مصلحت کفار را طریق هزیمت طرف خود کشیده از نواره جدا و دور باید نمود
راجه عمدا قدم بقدم پس پا کرده آن اشقیا را طرف خود میکشید تا آنکه پاره از نواره خود دور افتادند
واز راه غرور وغلبه که داشتند بیباکانه قدم بر بند اشتند درین حالت فرهاد خان وقراولی خان
با جمعی از غیرتمندان تکبیرگویان بمدد راجه پرداخته بر سر آنگروه حمله آوردند واز چار طرف در میان گرفته با هم
جانی که داشتند داد جلادت وتهوری دادند از آنکه کافران آن سرزمین به استظهار نواره در جنگ
صف مقابل شیران تیز برد از روباه کمتر اند وبه تدبیر مبارزان دین تقدیر موافقت در فرصت
نیم ساعت نجومی که معرکه دار وگیر گرم بود آنجماعه بدسگال مغلوب گشته علف تیغ بهادران اسلام
گشتند وچندان بجان دادن درماندند که یکی از آنها خود را بنواره نتوانست رساند ومردم
نواره نیز بمدد نتوانستند پرداخت ودلاوران اسلام کرم دیگر از اشتیاق کشیده بالسی که در آن
کار بسیار بودند بر بدیه در لاه وگل برای باقی نمودن انداخته بران مردانه قدم پیش گذاشته
برق کردار بر نواره تاختند وبسیاری به زور وبازوی شناوری بکشتی ها رسیدند وبضرب
شمشیر وسنان دماغ از دمار کفار بر آوردند وقریب چهل کشتی بدست آوردند واز جمله غنیمت
میان کشتی ها از جنس خوردنی خام وپخته هرچه باشند از آنجمله آنچه از کیله وبرنج خام بود بکار راجپوتیه
آمد باقی مسلمانان بغنیمت خورده آبی بر آتش جوع چند روزه پاشیدند بعد از آنکه بار انهار رو
بتخفیف گذاشت غلبه لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردید ودران سرزمین های قلب
هرگاه وهر جانب خون می آوردند بیشتر از کفار طعمه تیغ ابدار مسلمانان شجاعت شعار میگردیدند
وهر طرف از اطراف هزار ها بقتل میرسیدند وبسبب قحط ووبا که علاوه آن گشته [illegible]
گردید آنقدر از آن اشقیا بجهنم واصل گشتند که کار از قیاس شمار گذشت بعده که کار بر راجه اندبار
تنگ گردید وامید جانی بدر بردن از دست غازیان اسلام نماند یکی از نوکران عمده مدار علیه خود را

زمین برای باز گذاشتن نیافتند و پیاده‌ها بوای آنکه تا کمر در آب استاده بودند و بعضی را شدت صدمه
سیلاب غرق بحر فنا ساخت چاره کار دیگر ندانستند و جان راه نزده دو بندند ناپدید گردید که هر چند
خواستند طرف منزل مقصود قدم بر دارند میسر نیاید سرانداز خان که درانی نواح تهانه داری می‌نمود
و ازان سرزمین پاره واقف گشته بود خبر یافته شتافته شتاکنان خود را با جمعی از واقفان اماکن
رسانده رهبر سمت گرگانو گردید قدری راه که بتصدیع قطع نمودند جای رسیدند که اثنا میان
بدکردار کودالها و جدولهای عمیق کنده اطراف آن مورچال بسته بر نشسته با برآمده مستعد کارزار
گشته در انتظار رسید تیر خورده جویای قابوی وقت بودند درین ضمن چند کشتی جنگی نیز مدد آن
دون نژادان بدنهاد رسید و شروع بانداختن گوله توپ و بان و تفنگ نمودند و جماعه که بر پشته
دام مورچال بسته در انتظار شکار بودند از طرف دیگر زور آوردند و مردم بادشاهی را در میان
آب و آتش محاصره نمودند فرهاد خان که دران گرداب اضطراب گرفتار گردیده بود دانست چگونه
ناچار بهزار تصدیع طرف بالای آب خود را با رفقای جانباز رساند که پاره از صدمه گوله و تیر و سنان
محفوظ گشت اما چون دو سه روز در آب بکمال تصدیع گذرانده بودند زیاده در [illegible] وزیدن
بادسر در زمهریر پنجه خور خواب میان آب محصور گردید با وجودیکه دران ورطه که هیچ زندانی بدان
عذاب مبتلا مباد بدین مرتبه گرفتار گشتند باز بدفع شر اعادی بر داختند خبر [illegible] که رسید
مضطر گشته یکه تازخان را با محمد مومن بمدد آنها فرستاد و آن هر دو جلادت پیشه که خود را از
یکه تازان کارطلب میگرفتند هر چند سعی نمودند بفرهاد خان نتوانستند رسید و باین راه بجای خود
از شدت آب و مخالفت کفار در ماندند و یک هفته آن دلاوران دران گرداب عذاب
که میان گل و آب بهزار خون ناب دل گاه گاه از غلبه خواب یک هفته استاده مژه چشم بر هم گذاشته
می‌شد بسر می‌بردند درین هفته در میان قلعه آب سوای غذای خون دل خوردنی که باعث رفع
فاقه به در به تواند گردید و ازان قوت رمق حاصل آید گوشت گاو بود که مسلمانان از گاوان همراه
مذبوح ساخته بر آتشی که از شعله دل بر سر دست روشن می‌نمودند بوی آتشی رسیده تناول نمودن واجب
میگردید و جمعی که هنود بودند ازان نیز محروم ماندند و بسختی جان میکندند و کافران از اطراف
نایره قتال می‌افروختند و دست از مزاحمت راه بر نمیداشتند و حمله‌ها مینمودند و فرهاد خان معه

بر کثرت آن ضلالت پیشگان و قلت همراهان خویش نظر نموده خود رای بی‌محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر غالب
می آمدند و میر مرتضی که حاکم کرکانو بود از اخبار انتشار آن کفار در خبرداری و بیداری شبها را بروز می آورد
معهذا بعد یکدو شبخون آوردن و هزیمت یافتن یکشب بمرتبه تاخت و زور آوردند که دیواری که بجای
حصار از چوب باریک دران سرزمین می سازند آتش زده سوختند و اندرون احاطه درآمدند و دست
بغارت کشادند آخر بمدد تائید الهی که دلاوران جان باز بدفع شر آنها پرداختند مغلوب گردیده راه فرار
اختیار نمودند اسفندیار را حاکم مستقل کوچ بهار متعلقه هم زاین که اول بار مفتوح گردیده بود مقرر نموده بودند
و بسبب سر بصحرا گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب تردد ابتدا برای جستن او تعین شده بودند بعده دیوان
و کروری جابجا تعین ساختند درین هنگام چون حکام آن مکان در مقدمات مالی با رعایا سختی و بی اعتدالی
خلاف مرضی خانخانان بظهور آورده بودند رعایا از تیغ شورش آمده فراهم گشته خود را نزد راجه بهیم
رسانده ترغیب آمدن بسر وطن و ملک خود نموده از ان کوه برآورده چون مور و ملخ باو متفق گشته بر
سر هر دو حاکم مغضوب که خانخانان زور آورده اول محمد صالح پیغام نمودند که سلامتی خود در دست
بر داشتن از آنجا دانسته راه لشکر خانخانان اختیار نماید بعد از آنکه او نشنیده به تهیه کارزار افتاد بعد مقابله
و مقاتله که رو داد با جمع کثیر همراهان که کمتر کسی از ان غرقاب بلا نجات یافت بدرجه شهادت رسید
بعده باسفندیار که صاحب مدار اندیار نموده بودند همان پیغام داده کلمات موحش بگوش هوش
باخته او کشیدند اسفندیار خود را از انجا کشیده بکهورا گهات که متصل سرحد جهانگیر نگر متعلق بادشاهی
بود رسانده این خبر که بخانخانان رسید مادهٔ مزید بیدماغی و ملال خاطر آن سپه سالار گردید حاصل کلام
جرات های دیگر که از ان کافران بدانجام بتقاضای ایام بظهور آمده و ترددانی که از بهادران اسلام
در دفع شر و ضرر آن جماعه بدنام بوقوع پیوسته اگر خواهد مفصل برنگارد بطول کلام ملالی انجام منجر میگردد
اما بذکر یکی از ان متعددات که خالی از غرابت نیست می پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط یافتن جماعه
بر محمد بیک و تصرف نمودن بعضی کشتی های نواره و بند رسد غله خانخانان فرهاد خان را با راجه سجان سنگه
و قراولخان و دیگر افواج برای مدد محمد بیک و رسانیدن رسد غله تعین نمود و فرهاد خان چون نزدیک
کرکانو رسید یک روز و یکشب آنقدر باران بشدت بلا فاصله بارید که از شورش آب و تلاطم نالهای
خون خوار هشت پهر شب و روز در یک مکان ایستاده ماندند و سواران بکارخانه زین پشت اسب

خواهد آورد القصه خان خانان که بعد فرار راجه آن شام متهور اورا امکان جهاوند قرار داد بعد رسیدن موسم
باران که از هر طرف فوج سحاب فیل رفتار از هر دامن کوهسار نمودار گردید و غریدن ابر و درخشیدن
رعد زهره شکاف که اطراف و جنب پر وحشت پیچیده از ملاحظه تیرباران آب فرو ریختن که تا زان قطره
نالها و رودخانها بجوشش و خروش آمده زره موج پوشیدند و خود حباب بر سر گذاشتند و تیغ آزمایان
جوی بار و ترکش بندان آبشار و سیلابهای خانه برانداز از آسمان و زمین بترکتازی درآمدند و روی
زمین را آب فرو گرفت و راه تردد سپاه و اسپ ناپدید گردید و بمرتبه سیلهای اطراف لشکر زور آورد
که خیمهای بالای پشته تا حباب آسا شناور آمدند آن تیره بختان بد فرجام و آشامیان خون آشام
که در انتظار رقابوی چنین ایام بودند از هر گوشه و کنار کوه و صحرا برآمده بعد [illegible] بر تهانهای بادشاهی
شب خون آورده و در بعضی جاها روزانه هجوم نموده دست بردهای آغاز نمودند و بهادران شیر
دل کوه صولت از شدت جانی سیلاب بلا از جا در نیامده بدفع آن طاغیان کوشیدند و در هر
هفته و ماه چهار پنج شب خون میزدند و آدم و اسپ تلف و ضایع میساختند و بمرتبه هنگامه فساد برپا نمودند
که مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند و چهارپایان بیشمار بدزدی بردند و انور بیگ نام تهانه دار
مجبور را با جمع کثیر از همراهان او که بعد تردد نمایان مغلوب گردید جان زیر تیغ آوردند که یک نفر بی آنکه
کشته و زخمی نگشته باشد سالم نماند و بر سر فوج سپه سالار چند بار بجرات و شوخی تمام پیش آمده بعد
بلند گردیدن دار و گیر که جمع کثیر از آنها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاری از مسلمانان بدرجه شهادت
رسیدند هزیمت یافتند و مکرر بر سر مورچال دلیر خان ریخته رستخیز عظیم برپا نمودند و در آن شب ناهار
تار از دلیر خان که بذات نفس خود بدان تیره روزان مقابله کارزار افتاد تردد رستمانه و سعی بهادرانه
بظهور آمده و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود در آن شب خون دو زخم تیر زهردار برداشت
که همان ساعت دست او ورم نموده وجع زیاد بهم رسانده بی تاب ساخت اما [illegible] دست
از کارزار و تعاقب کفار برنداشت بعده که آشامیان رو بفرار آوردند دلیر خان تا [illegible] گروه میان
آب و گل بتعاقب پرداخته بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان با استظهار تلاطم دریا برواره
شب خون زره کشتی بسیار از تصرف مردم بادشاهی برآوردند و راه رسد غله بر لشکر ظفر اثر بند ساختند
و شوخی از حد گذراندند و هرگاه و هر جا آن دد نژادان بد نهاد زوری آوردند بهادران نصرت نشان نظر

بکثرت

بدوقت استفسار نمود اغرخان در جواب گفت که در نمدة در تردد و جانفشانی و تقدیم خدمات ماموره از بابان
هرگز کمی بظهور نیامده والحمدالله به نیروی اقبال بیزوال بادشاه عالمگیر و سعی و تردد و جلادت آن سپه سالار
کفار مخذول و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملک مفتوح گردید و کاری نمانده اما افسوس آن دارم
که هرگز اوزن باد و نخبین از زبان آن کارفرمای قدردان در مادهٔ ما کارها بر نیاید لهذا بودن و نبودن
خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم امیدواریم فاتحهٔ بدرقهٔ راه خوانده دستک رخصت عنایت
فرمایند که خود را نزد آقای خویش رسانیم خان خانان هر چند بعذر تقصیر تغافل ایام گذشته و تلافی ایام
آینده پیش آمدن فایده نداد و اغرخان برای مرخص ساختن مبالغه از حد گذرانید بعده که خان خانان
بعذر حاضر نبودن منشی برای نوشتن دستک پیش آمده خواست بدفعه وقت پردازد اغرخان که
دوات و بالچه کاغذ سفید عمدا همراه برده بود پیش خان خانان گذاشت و گفت التماس اندازم که نواب
بدست مبارک دستک نویسند خان خانان نظر برانیکه حق بجانب اوست و هیچ وجه در آن حالت
از دست آن جلادت دثار که بارها زور و کار دست بچه مشاهده نموده بود رهائی نداشت طوعاً و کرهاً
ناچار دستک رخصت نوشته و مهر نموده حواله نمود اما بسرگذرها و معبرهای آب نوشتجات دواند که بعد
رسیدن اغرخان کشتی ها را بند سازند و تا مقدور نگذارند که از آنها عبور نماید لیکن هر جا که
آن دریا نورد شیر نبرد رسید و ملاح و کشتی موجود نیافت با همراهان خود بدریا زده عنان اختیار
بحافظ بحر سپرده شناکنان گذشت در بعضی دریاهای قلب چند نفر از مغلان و دیگر همراهان که اجل
آنها دامن گیر گردید غرق بحر فنا گردیدند بعده که بحضور رسید چون نوشته خان خانان بنام محمد امین خان بخشی
پیش از رسیدن آن یکه بهادر سراپا غیرت مشتمل برین مضمون رسیده بود که اغرخان اگر چه از شجاعان نامی
عالی نسب کار طلب و سزاوار پرداخت و پیش آوردن است اما از آنکه جهالت ایام جوانی و غرور
شجاعت را کار فرموده بسماجت تمام رخصت گرفته بعد رسیدن حضور چند روز چشم نمائی برطرفی منصب
نموده باز بدلاسای او پرداخته کار از و باید گرفت چنانچه محمد امین خان موافق نوشته خان خانان
عمل آورده ابتدا بای اغراض بادشاهی بمیان آورده چند گاه از ملازمت ممنوع و از منصب
برطرف ساخته باز خود بخانهٔ اغرخان رفته نزد بادشاه آورده شفیع جرایم گردیده تسلیم بحالی منصب
فرموده از جمله کومکی کابل نموده روانه ساخت چنانچه تا از زنده دات او که در کابل بظهور آمده بگذارش

کامروای فیض گشت هفتم جمادی الاول بعزم سیر و نگهت کشمیر بهشت نظیر متوجه مستقر الخلافه لاهور گردید دهم
رجب نزدیک سواد لاهور مضرب خیام فرموده چهارم شعبان داخل شهر و قلعه گردیده میرمنزل معه بیلدار
و تبردار برای صاف نمودن راه مرخص نموده چون پورمل زمیندار جام فوت نمود پسر او باسم جتر سال
بموجب حکم و دستور زمینداران بجای پدر قایم گردید رای سنگه برادر پورمل باغوای بدسگالان از غرور
و راهنمای نفس شوم جمعی از مفسدان عربده جو با خود فراهم آورده کور دهن راتهور را که جد مادری جتر سال
و مدار المهام خانه او بود مقتول ساخت و جتر سال را بدست آورده معه مادر و نوکران معتمد او مقید
گردانید و سر از اطاعت و امر پادشاه پیچیده شروع تعدی و راهزنی نمود قطب الدین خان فوجدار
الضلع برطریقه سرکشی او اطلاع یافته دو هزار سوار همراه محمد نام پسر خود داده بطریق استعجال برای تنبیه و
استیصال او روانه ساخت و بعد رسیدن مقابل همدیگر کار بقتال و جدال افتاد بعد از آن که صد و هفتاد
نفر از کفار کشته گردیدند و جمعی زخمی و اسیر گشتند و بعضی از مردم پادشاهی نیز شهید و زخمی شدند
آن بد فرجام نیز بقتل رسید و آن ولایت متصرف مردم پادشاهی در آمد و قطب الدین خان
مورد عنایات گردید الحال فقره چند از باقی ذکر مهم و مآل کار راس میانی و خان خانان بزبان
قلم میدهد اگرچه خان خانان در حق همراهان جلادت پیشه قدردان و مهربان بود و ترددات نمایانه
و کارزارهای بهادرانه که از اغرخان همراه خان خانان بظهور آمده او را بدل و جان دوست میداشت
و در فکر پرداخت او بود اما از آنکه بعضی مغلان همراه اغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج
مال مردم دراز می نمودند با وجود منع اغرخان ممنوع نمیگردیدند و این معنی خلاف مرضی خان خانان که
در تاکید منع دست اندازی نهایت تقید مینمود بظهور می آمد متوجه حال و پرداخت اغرخان نگردید
و از توجه و امداد آنچه طریقه سرداران کار طلب در باره همراهان میباشد درباره او بظهور نیامد
لهذا اغرخان اکثر آزرده خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه اثر طلوع آفتاب ظاهر گردد و وقت
تلاوت قرآن و اوراد خواندن خان خانان بود اغرخان با مغلان همراه مسلح و مستعد گشته بدر خانه
خان خانان آمد چون چوبداران مجال و جرات مانع آمدن نداشتند اغرخان با همراهان بی محابا اندرون
در آمده جائی که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول خواندن ادعیه بود حاضر گشت خان خانان از مشاهده
آمدن اغرخان بدان هیئت ترس و هراس تمام بهم رسانده بزبان خوشی و دلبری تمام سبب آمدن

راجهای گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیر خاک مدفون است به اندک تردد بدست می توان آورد و
مردم معتمد را معه بیلدار بسیار تعین نمود و زر سرخ و سفید بیشمار لک ها معه جنس بیشمار سوای آن مردم دیگر
تلاش نموده بر آوردند به ضبط در آمد میر مرتضی داروغه توپخانه را با راجه امر سنگه و جمعی از تابینان
برای محافظت کرگون و گرد آوری آلات و ادوات توپخانه که سرانجام عمده ای ملک است مقرر نمود
و بهمین دستور دیوان و قاضی و امنا و کروری معامله فهم و متدین و آبادان کار و فوجداران کارزار دیده
جابجا تعین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته با ده دوازده کلید طلا و نقره آن ولایت بقید
خصوصیات ارسال داشت و بعد فراغ که تهانه بندی همه جا نمود خان خانان سه کم نیم کروهی کرگون
در موضع متهرا پور که دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظه رسیدن سیلاب نداشت برای بسر بردن ایام
برشکال چهاونی مقرر ساخت و اطراف هفت هشت کروه فوج معقول با سرداران کارزار دیده تجربه کار برای
خبرداری سد راه گردیدن شب میان که شب خون نیارند بطریق تهانه تعین نمود معه هذا اکثر کافران خون خوار
مردم آزار در شب تار مانند مور و ملخ فراهم آمده بر سر لشکر غافل شبخون می آوردند و سبب آدم
ضایع و شهید می ساختند چون این تردد و کافرکشی و تسخیر ملک و قلعه جات از عرضداشت خان خانان
بعرض رسید و متواتر از روی وقایع معروض گردید باعث سرور و خوشنودی تمام خاطر بادشاه گشت و محمد امین خان
خلف الصدق خان خانان را خلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند و عنایات که درباره خان خانان
بعد ورود فرمان آفرین بدستخط خاص و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع بعمل آمد بذکر خواهد در آمد

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجری غره شوال بدستور هر سال منعقد گردید
و هریک از وضیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خان خانان را در عوض حسن تردد که از او
در تسخیر آسام بظهور آمده یک کرور دام و هزار سوار دو اسپه اضافه و دو فیل با ساز نقره مرحمت فرمودند
بعد از فراغ جشن بادشاه را عارضه بدنی رو داد و بسبب انحراف مزاج که در یک هفته اطراف هندوستان
انتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و مادهٔ فساد بعضی متمردان مفسد پیشه گردید و باز زود بصحت
مبدل گشت لهذا جشن غسل صحت روز نهم قمری سال چهل و ششم از عمر شریف ضمیمه هم فرموده جهانی

و نشان که از مدت عوض مبلغ خطیر در قیدان راجه بود بطریق نهانی رسید مشتمل بر اینکه راجه از هیبت
صلابت و دبدبه تصدیعات فوج فلک کت پیغام غدر آمیز برای امان فرصت فرار بمیان آورده درین ما بین
آنچه توانست از زر نقد و جنس مالیت دار اطراف فرستاده توپ ها را در آب غرق ساخته فیلان را
سر بصحرا داده خود نیز آواره دشت گردید خان خانان از شنیدن این خبر بسرعت تمام سوار شده
خود را بدان مکان رسانده باحتیاط تمام سیر و گشت جاها نموده همه جا لیست و بند و منع غارت فرموده
بضبط اموال و اقبال پرداخت و توپ صد کشتی که بی ملاح در انجا مانده بود داخل نواره پادشاهی
ساخت و بتخانه ها را مسمار نموده بنای مسجد گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هنود ملک پادشاهی که
از مدت در قید بودند از زندان بر آورده بوطن ها را آنها رخصت ساخت و دو صد و هشت توپ
و ضرب زن که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپخانه سرکار نمود و زیاده از صد فیل کوه
هیکل و سه لک روپیه طلا و نقره و دیگر امتعه سوای آنچه تاراج رفت بضبط در آمد و دیگر از سرب
و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمن های غله انقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای
برداشتن و پر نمودن آن مطلوب گردید و سوای خرمن های غله که بر روی زمین یافتند مکلف و مقفل
و سه جاه غله و انبار های مدفون بعد تفحص بهم رسید که از انجمله چند انبار که بوزن در آمد هر کدام از ده هزار
من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات کم بر نیامد و از بر آمدن و بهم رسیدن انبار های غله که باعث
رفاه سپاه و خلق الله گردید خان خانان نهایت مشعوف گشت و قدغن نمود که صد و پنجاه انبار باحتیاط
تمام برای ایام برشکال که نزدیک رسیده بود ذخیره نگاه دارند باقی را فراخور حالت به همراهان قسمت
نمود و مقدمان و رعایای مالگذار اطراف را عهد و قول امان داده طلبیده خلعت بخشیده تسلی
آنها پرداخته یکساله محصول معاف فرمود و خطبه بنام نامی عالمگیر بادشاه عالمستان غازی
خوانده سیم و طلا را بسکه همایون اسم عالمگیر بهره زر روایی بخشید و رواج شرابستی را ممنوع فرمود
اگر چه خان خانان در فکر بدست آوردن راجه اندیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات
که پنج ماه دران ولایت متصل شب و روز می بارد و تمام روی زمین را آب میگردد و راه تردد مسدود
میگردد در رسید و دیگر امور ضروری از نسق مالی و ملکی در پیش بود تعاقب نمودن راجه میسر نیامد
درین ضمن از زبانی کهن سالان ظاهر گردید که زر نقد و جنس بیشمار که همراه زمینداران عمده

در فراهم آمدن مردم روداد هر چند جهد نمود تا باقی بودن شب خود را نزدیک نواره نتوانست رسانند
اما نزدیک بروشنی طلوع آفتاب که نزدیک بود زورق صبح حیات مردم نواره بادشاهی بشام
غرقاب مبدل گردد کشتی استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد چنانچه از ضرب گوله چند
کشتی در بحر فنا فرو رفته بود و بسیاری قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقی کشتی های نواره
بادشاهی که اطراف پراکنده بودند رسیدند و همان ساعت محمد مومن و ابن الحسینی نزدیک بنواره
رسیده اول کرناچی های همراه را فرمود که صدای کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده
آوازه شادیانه را بگوش هوش باخته کان نواره بادشاهی رسانده باعث تقویت دل آنها
و هیبت افزا دل مخالفان گردید و در همان حالت صدای تفنگ و رامجنگی و غرش بان تزلزل
تمام در نواره کفار انداخت و مردم نواره بادشاهی را تقویت تام حاصل گردید تا لشکر کومکی
نمودار گشت سردار نواره آشامیان دست و دل باخته استقامت نتوانست ورزید و رو
بهزیمت نهاد آری تدبیر بروقت که از سپه دار از موزده کار بعرصه ظهور آید مراتب به از لشکر
لک سوار است که سردار مغرور ناتجربه کار داشته باشد خان خانان بعد شنیدن خبر هزیمت
نواره آشامیان زبان بشکر گشاده چند روز برای بندوبست اطراف القلعه توقف ورزیده جای
بتخانه مسجد عالی بنا نهاده حارس قلعه گکاهتی دانسته مرحله پیمای سمت قلعه گهرگون که اصل مکان حاکم
نشینان آن بد اصلان بود و راجه آن ولایت اکثر ایام عیش انجا بسر می برد گردید راجه آنجا برهمنان
چرب زبان فیلسوف باعرضداشت مشتمل بر اقرار تقصیرات گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید
عفو معه تحف و هدایا روانه نموده و بی هم عرایض و پیغام متضمن بر اظهار عجز و قبول پیشکش بهزاران ندامت
و بازآمدن شاه راه هدایت و ادعای پذیره فتن جرایم بامید صلح رسیدند معهذا خان خانان از انداز
کلمه و کلام و پیغام عذرآمیز آن کافر بدانجام دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالی از زند مزوّیه
آمیزنیت و جواب داد که اگرچه بر گفته خود راسخ است و امان جان و ملک خود میخواهد اوّل در خدمت آنها
ملک متعلقه صوبه بنگاله گرفته نقد و جنس سالگذشته معه دختر خود برای پیشکش خدمتی برستاران انداز[illegible]
با پانصد زنجیر فیل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش روانه حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات
او را بحضور معروض داشته التماس عفو جرایم او نموده خواهد شد درین ضمن عریضه یکی از ملازمان بانام

قلعه خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گویان در بغل گرفت و نسبت بحال همه همراهان تحسین نموده

دو رکعت شکر ادا نمود و فرمود منادی نمایند که احدی دست بمال وعیال و ناموس رعایا دراز

ننماید و اطفال و عورات به اسیری نگیرند چند هزار کس از آنکسان که بقید درآمدند آنها را مسلم

ساخته برای باروت کوبیدن و دیگر مصالح جنگ و توپخانه و بعضی کارخانجات که هر روز هزارها در انجا

بهر کار میکردند روانه ساخت گویند خان خانان بهمین نسبت خبر فتح نصیب بود که بوجود دست تسلط

یافتن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زورطلب هر چند در ارکب باشند اطفال خوردسال

وعیال رعایای بعجز درآمده مامون ساخته در منع دست اندازی به آنها تقید زیاد مینمود و مسکفت

عورات و اطفال بحد تکلیف نرسیده که مجبور به اطاعت ظالم باشند معذور اند بعد از آن برای

مسمار ساختن بتخانه و بلند ساختن صدای اذان دین محمدی و ضبط اموال و توپ خانه امر فرمودند

وجمعی که از رعایای بلاد بادشاهی در قید الجماعه بودند آنها را رخصت و خرج راه داده روانه اوطان

آنها ساخت خبر تسخیر چنین قلعه بهمچنان جرات و جلادت بهادران که قلعهای اطراف دیگر آشام رسید

اکر مکانهای خود را خالی نموده ذخیره ها را سوخته و باب انداخته توپ ها را در دریا غرق نموده بکرد

نواره بادشاهی پرداختند و قریب هشت صد کشتی جنگی مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نواره

بادشاهی غافل رسیده نایرهٔ قتال و آتش جدال برافروختند و از چهار طرف نوارهٔ همراه خان خانان

را در میان گرفتند از آنکه دران روز قریب صد کشتی از جمله نواره بادشاهی برای امور ضروریه

اطراف رفته متفرق گردیده بودند و ابن الحسین داروغه نواره نزد خان خانان آمده بود و مردم

نواره سردار و کار فرما نداشتند از بسیاری نواره کفار کار بر مردم نوارهٔ بادشاهی تنگ گردید

معهذا استقامت ورزیده چهار پنج پهر تردد و کارزار مردانه نمودند تا مقدور میکوشیدند چون

قاصد از نواره تا خان خانان سه کروه جریبی بود مردمی نواره را مجال و فرصت خبر رساندن به

خان خانان نرسید و دانست که بر نواره از طرف غنیم چه رو داده همان وقت محمد مومن نام را

معه توپخانه و نقارخانه همراه خود تعجیلا هر چه توانستند رفاقت نمود همراه ابن الحسین نموده روانه

ساخت و در آئین تدبیر سرداران ارشاد نمود که بقدر مقدور تا شب باقیست آب تا خود را

برسانند و بعد نزدیک رسیدن صدای نقاره و کرنا بلند سازند اگر چه محمد مومن بسبب تاخیر که

[illegible]

در ۱۰۹۶

بحافظ حقیقی سپرده و توکل بذات پاک او نموده آنچه نهایت شرط جان فشانی و طریقه نمک حلالی
جان نثاریست بتقدیم رسانده از باریدن آتش بلا اصلا نه اندیشیده در میان آب و آتش که از
سر گذشته بود فیل میراندند هر چند بعضی افغانان دلباخته فهماندند که کار از آن گذشته که امید نجات از میان این
آب و آتش باشد معهذا که از غرقاب بحر فنا بر آمدیم سوای سر بسنگ کوفتن و جان رایگان دادن فایده
نخواهد داد تقاضای رای صایب آنست که هنوز که قابوی وقت باقیست به بنگاه مراجعت نموده باز تدبیر
تسخیر باید پرداخت و دیرخان آتش نبرد عار فرار بر خود هموار نموده و سعادت شهادت سرمایه نجات دارین
دانسته بر فیلبان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران جان فشان دیگر مثل اعظم خان
و قراولان با معدود چند به طبیعت آن دلاور معرکه کارزار تکبیر گویان خود را به آب جان بازی زدند تیغ
نهنگی بر افراخته نهنگ تیغ از نهنگان سر انداخته چنان خوارت رزمی ز بالا و پست فتاده پیلان همچو از باده مست
بهر که کوه اجل پیر رسید باب سر فرو برده باز سر بالا نمی توانست نمود جمع کثیر بدرجه شهادت رسیدند دران
حالت آن ملعون که در فکر فرار بوده و اغربه او را بسته با خود داشتند از رسیدن کوه غرق بحر فنا گردید و
جمعی دیگر از آن نهنگان بحر جلادت از زخم بندوق و سنگ سرخ روی ابد حاصل نمودند و سه چهار گولی
تفنگ و سنگ بر جوشن دیرخان رسید که به بدن او نرسیده سر گردید آخر برفاقت چند سرداران دریا
نورد آتش نبرد شناکنان بپای حصار که کوه آنجا نمی رسید رسیدند و دیرخان بزور بازوی خود و مدد همت
جان باز و کمند جرات و حمله شجاعت مانند شه بازی که خود را بقصد صید زند بالای دیوار کوه آسمان
شکوه بر آمد و بعد بالا بر آمدن نیز چنان داد تهوری داد که اگر رستم داستان شمه از آن داستان
می شنید زبان بالفاظ کشاده اسم رستمی بر خود نمی پسندید و اگر افراسیاب آن جرات جلادت او را مشاهده
می نمود انگشت حیرت بدندان میگزید بالجمله همینکه آن دلاوران را با آن منهکان دلباخته مقابله افتاد
و با هم آمیختند و با وجود هجوم القوم نوم و قلت دلیران جان نثار بمجرد آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندی
بقتل رسیدند و از بیرون قلعه صدای شادیانه فتح بلند گردید فوج فوج کفار و لغرا گذاشتند و
بهادران دیگر باتفاق میر مرتضی و جمعی از مبارزان بانام و ننگ بلا فاصله فرصت ممد جانبازان
پیش قدم رسیدند و آتش معانی از هر گوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کافر بسیار بوقت هزیمت
بدار البوار پیوستند خاقان از وقوع و مشاهده چنان فتح نمایان و جلادت دلاوران بعد مفتوح گردیدن

تردد کی که بشرح و بیان راست نیاید بظهور آمد و آدم بسیار ضایع و زخمی شدند و بارهٔ حصاریا کنار
نکر بدست آنها افتاد و از مردم اندرون نیز از دست افغانان دلیرخان و راجپوتیه همراه راجه
بر سنگر جمع کثیر بدار البوار پیوستند بعده بمصلحت دلیرخان و دیگر بهادران رزم جو قرار بران یافت
کرات آمیانی بدخصال را فرصت و مجال سرانجام محصور گردیدن نداده سپر فضل الهی را پناه خود ساخته
یورش نمایند و باین قصد فاتحه بنیت خیر خواندند و چند نفر جاسوس پنبه با وقوف را برای تحقیق
راه قابل یورش اطراف قلعه تعین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام افغان که
مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده و دایم دم از فدویت و وقوف واقف بودن از رسم
مکی نهای آنکوه میزد بوساطت یکی از همدمان خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف
راه و بیراه ملک و روبه این قوم بدراه ام و از هر وجب این سرزمین اطلاع واقعی دارم رهبری
و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند خان خانان با نهمه تجربه کاری و حزم احتیاطی
که داشت فریب او خورده راهنمای فوج باو فرمود بعده که دلیرخان و دیگر بهادران کمر عزیمت
یورش بستند آن اسمی بدانجام پیغام باهل قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قدیم و آب خندق
عمیق دارد لشکر اسلام را بدم تیر و بلای دام شما می آرم در وسط شب ره گرای سمت مقصود گردید
چون محاذی دروازه که در وسط او دیوار چون کوه استوار واقع است رسیدند ناگهان دود مرتفع
داروغه توپخانه را گفت که بردن کوه را محکم و تفنگ به هم انتقام از طرف خویش مشغول سازد
تا از طرفی که من برای یورش می برم غافل کردند و مراد آن شقی ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه
که همراه گرفته اند بران دیوار کوه رایگان صرف شود و میر مرتضی باهتمام برق افروزی توپخانه
بر داخت و از بالا سنگ و زنانه اجل باریدن گرفت و جمع کثیر تلف و شهید گردیدند و دلیرخان
صبح نا شده بر سر خندق برد که آب آن از هر طرف چون بحر عمان پایان نداشت و از بالا اشقیا
باقدام حرب جان ستان آماده کارزار گردیدند و از اطراف کوه حقه آتش و سنگ باریدن
گرفت بهادران نصرت نشان با وجود مشاهده نمودن مرگ بی امان بچشم عیان دل از
امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیدند داد جلادت و دلاوری میدادند خصوص
دلیرخان داغ یه و دیگر سرکردان چون جوشن و خروشان بپ انداختند نشاکنان اختیار عنان

حافظ

میرفت و دران وقت آرام نمودن غنیمت میدانست باقی شب خصوص دو پهر آخر شب تا سفیدهٔ صبح
برفاقت جمعی قره چشم بر هم نمیگذاشت بر خلاف دیگر سرفوجان که اطراف تعین گشته بودند اکثری بسبب
شبخون نمودن ناگهانی و تاخت آن مفسدان نصف شب و آخر شب که دست بردها یافتن
مینمودند معرض تلف در می آمدند و بسیاری کشته و زخمی میگردیدند و فوجها مع مال و اثقال پامال شبخون
زدن و دست برد نمودن آن جماعه بدسگال میگردید و چشم زخمهای عظیم که تحریر تفصیل آن نمی پردازد و
بافواج بادشاهی میرسید اما سپه سالاری که اولیت خط منحصر شجاعت و افزونی سپاه نیست باتهمه
خبرداری که خان خانان مینمود و جمع کثیر در گوشه و کنار لشکر بیدار و هشیار شب بروز می آوردند و
طی مسافت مینمودند و بعد نزدیک رسیدن بقلعه سیم گر که از اعظم قلعهای فلک پایهٔ آن قلعه و حاکم نشین
بود روزی قبل از آنکه بمنزل رسند از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر تیره و ریختن تگرگ های کلان
و ژاله های جان ستان که چند گهری متصل چون بلای ناگهانی از آسمان نازل میشد بر سر و روی آدم
و پشت چهارپا میریخت و هر جا میرسید مجروح و زخمی میساخت غریب تزلزلی در لشکر انداخت و بمرتبه باعث
تهلکه و بیداد آدمی لشکر گردید که آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد سرد زمهریرانی وزیدن هلاک گشتند
و چندی کشته از تلاطم دریا غرق گشتند بهر حالی آن روز و شب را بپایان رسانده چون بپایهٔ قلعه رسیده بمسافت
گوله رسی فرود آمدند از آنکه آن قلعه در کمال استواری و استحکام شهرت تام داشت و همه سرکردهان
آشام با مردم بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه آورده بودند و قریب
سی لک پیاده در آنجا فراهم آمده با هم عهد موافقت در کارزار با لشکر خان خانان بسته انتظار افواج
بادشاهی می کشیدند و مکرر لشکر بادشاهان سلف نیز در دامان پای قلعه کجا رفته تاراج رفته بود و دل سپاه
نصرت انجام از ازدحام آن گروه و ملاحظه سر بفلک کشیدن آن کوه پر شکوه پاره متوهم گردید و خان خانان
که به آن سر زمین رسیده فرود آمده به دلدهی همه سپاه پرداخته برای بستن مورچال و دمدمه دلیرخان
و دیگر امرای کار طلب را مامور نمود و شب و روز آن میان از بالای قلعه بردن گوله توپ و تفنگ
و انداختن سنگ های فیل ربای کلان پرداختند و آدم و چارپای بسیار تلف و زخمی ساختند و وقت
دمدمه بستن و مورچال پیش بردن نداده نه و شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر
صدای تکبیر و بزن بلند گردید و زهرهٔ شیر مردان مصاف دیده را آب ساخت و دران شب از دلیرخان

چهل گشته پر از مصالح توپخانه و صد و چهل توپ مع آذوقهای دل و جان باخته باسیری بتصرف بهادران آمد
و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد کار نظامیه آمد و چنان مکان قلب و قلعه آسمان شکوه پر از مردان جنگی از
اقبال عدو مال بادشاه ذوالاقبال و سعی آن سپه دار نامدار چنین باسانی بتسخیر در آوردند بالجمله خان عالیشان
بعد تقدیم شکر الهی و ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاء الله نام را با مصالح جنگی و نقدی ضروری
در آنجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعه گورنی که از نزد مکانهای قلب اشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد تعب
و صدمات شدائد راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل و منازل پر تعب نموده بانجا رسیدند دو قلعه هر دو طرف
آب مقابل هم بنظر آمدند که هر سر و کنگرهٔ آن با آسمان دعوی همسری مینمود و نواره پر از آلات و مصالح جنگ
مابین هر دو قلعه در دریا نمودار گشتند و مسموع گردید که قریب لک پیاده میان هر دو قلعه و در کشتیها از
اشامیان بدخصال موجود اند اما از اقبال خدیو ظفر اقبال بهمان تدبیر و زور در رعب و هراس در دل آنجماعت
بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و سنان که در خشکی بمیان آمد صدای دار و گیر در دریا بلند ساخته هر دو
قلعه را خالی ساخته بدستور سابق گریز راه فرار پیمودند و قلعها مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون
هر دو قلعه را ملاحظه نموده زبان بشکر و سپاس ایزد متعال گشاده جمعی برای حراست هر دو قلعه گذاشته
منتر مرحله پیما گردید بهمین دستور بدستیاری بهادران قلعه کشا که بهر جا میرسیدند از صدمه سم اسب مبارزان
کوه نورد و شمشیر شگاف و حشی اهلی فیلان کوه رفتار و ترک تازی مغلان جان نثار خصوص یکه بهادر میدان
رزم اعزخان که همه جا پیش دلیر خان بهادر دیو نبرد بود مع دلاوران دریانورد تیز برد نواره مقابل مخالفان
تیره روز در نزاع که از هر طرف بجوش و خروش آمده مور و ملخ وار فراهم می آمدند و بعد مقابله تاب مقاومت
نیاورده سحاب وار در اضطرار و فکر فرار اختیار نمودن افتاده پامال عسکر دیدند و همه جاها و مکانها که
بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمیدارد بتصرف بادشاهی می آورد و از انکه بعضی سر فوجان مبارز پیشه از بهر
مکانهای تسخیر در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و امور ضروری اطراف مرخص گشته بودند
و در لشکر جمعیت کم مانده بود و هر چند مقابل هزار سوار ده هزار و پانزده هزار پیاده آنها حکم رمه گوسفند
داشت که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگریز آرند اما در شب خون نمودن و وقت شب غافل بر سر
لشکر ریختن بنهایت دلیر بودند جرأت زیاد مینمودند و بسبب کمال خبرداری و هشیاری خان خانان
که خود اکثر اوقات بجای کوتوال میگردید و سوای آنکه اول پاسی شب کم همه بیدار می باشند عمداً بخواب

راز نده دستگیر ساخت بعده از تائید فضل ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نورد و مبارزان
دریا نبرد در دل آن وحشی نژادان بدنهاد چنان افتاد که اصلاً بجنگ دل نداده دل و حوصله باخته
وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند از انکه مدار جنگ و تردد آنها بر پیاده و جنگ
دریاست و در خشکی صد پیاده مسلح آنها از ده سوار بد یراق میگریزد بیشتر از آن کوه فرود آمده
بمدد نواره خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نواره بادشاهی بفکر کارزار پرداختند و کشتی
بسیار که معطل و زیر آب غرق بود بر آورده بران سوار گشته مستعد دار و گیر گردیدند روز دیگر
چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده پرتو افزای بحر و بر گردید سپه دار تهور
نشان اطلاع یافته با کوکبه و دبدبه زهره شگاف بقصد مصاف آن مخذولان تبه ادبار سوار
گشته روی بجانب حصار آورد و هر چه توانست مردم کاری مع مصالح توپ خانه بنواره رسانید
چوقی دیگر از سپاه بکنار دریا که بر وقت بمدد نواره توانند رسید نگاه داشته آنوب افگن
آن تخته بندان دریای حیرت گردید و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از ضرب گوله توپ
و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و خروش تلاطم آوردند و از طرف خشکی نیز بانهای آتشی
فشان غرش کنان آواره مرگ ناگهان بگوش هوش و عقل و دلباختگی نمیرسانند ازانکه
از هر دو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام زلزل افگن دل مخالفان آن بحر و بر گردید و صدای
توپ و تفنگ هم آهنگ آواز کوه گشته در گوشها پیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیره
سیاه روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب را مغلوب معلوم نمیگردید آخر کار چون بان در
کشتی کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای دل باختگان بدکیش راه یافت بعد
دست و بازدن بسیار و سر و جان بباد دادن جمعی بیشمار کشتیها را دریا بی نموده راه فرار
اختیار نمودند و نواره بادشاهیه بتعاقب پرداخته چند کشتی را از زدن گولهای توپ کوه ربا
غرق ساخت و بمرتبه کار و عرصه تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب
بر آمدن به دریا انداخته طعمه نهنگ و ماهی گشتند و بعضی از صدمات گولهای جان ستان کشتیها را
بکنار رسانده از نواره فرود آمده رو بپناه سنگها و دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی که بوسیله
شناوری جانی بر گردیده از آب بر آمدند بدست مبارزان شیر شکار گرفتار گردیدند و صدق

صورت آن سرزمین که بکمند قبله در آمده بودند باظهار رعونت راهنمائی راه بی شعب نمودند اما نظر
آزموده کار اعتبار بر گفته و حرف اجماعه نابکار نموده بهمراهی نواره راه کنار دربار از دست
نمیداد و بهر جا نا قلب پر از دلدل و آب زیاد تر می آمد شاخه های درخت و نیشکرهای بانسی
بر عدیه بالگاه بسیار انداخته از بالای آن چون موج سبک رو فوج فوج می گذشتند بدین کنار گاه نیم گروه
گاه یک گروه راه بهم عنانی نواره طی مسافت می شد و خانان خانان اکثر پیاده شده برای تسلی
و جذب قلوب سپاه بجد و جهد ما اخلاص نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را ورد زبان
ساخته بود گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد نا پدید هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور
و بدان محنت و تردد که گاه شام تنگ و گاه سه پهری فرود آمدن میسر می آمد بعد رسیدن
منزل چون در آن سرزمین ملاحظه شب خون بسیار بود تمام شب آن شیر بیشه جلادت خود بیدار
و خبردار بوده محرک و تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب میگردید تا زیر کوهها رسیدند که سر او
بفلک برین رسیده بود و بر سر آن کوه دو قلعه احداث نموده بودند که بیست هزار نوع جنگی
از برقنداز و تیرانداز و دیگر مصالح قلعه در آنجا موجود می بود و از آنجا تا جای حاکم نشین یک ماه و چند
روزه راه نشان میدادند و شصد و هشت کشتی جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصله دو گروه
از آن کوه لشکر اقامت انداخته سپاه را فرمود که بکمال خبرداری فرود آیند و ماهیها اکثر روشن
نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نواره زیر قلعه کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید که جا بجا
مورچال بسته به تدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن اشنامیانی که دیگر بهمدم قلعه کومک نتوانند رسید
و شب خون نتوانند نمود مردان کاری معه سوار و پیاده بسیار به هر نشیبه کوه در ادهای رخنه دار
دشوار گذار تعین و مقرر نمود از انجمله طرفی که وسواس رسیدن کومک زیاده بود داغرخان مامور گردید
اتفاقاً سه چهار هزار پیاده قدر انداز را با اغرخان بسر و کار مقابله و پیکار افتاد و تیراندازان خط
کار اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیر بیشه شجاعت تردد بهادرانه با نهانموده بسیاری را بقتل رسانند
و با وجود در آن وقت مردم کم با اغرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود و چند سوار مغلان
بدرجه شهادت رسیدند و زخمی گشتند و در چنان حالت زخم تیر زهر دار بپای اغرخان رسید
و همان ساعت ورم و وجع او ظاهر گردید باز حمله رستمانه انها از مقابل برداشت و چند نفر

را زنده [illegible]

دین مبین بشرف اسلام درآمد و راهنمائی بدست آوردن بدر وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ
و نوها دبیک را برای بهم رساندن بهم نراین و کار پرداز صاحب مدار او مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را
برفاقت کسانی آن رهبر جدید الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و دره های کوه
بجز داری و هوشیاری تمام تفحص نمایند و یکصد و ننشن توپ خورد و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک
و رام جنگی و دیگر مصالح توپ خانه بدست آورده روانه جهانگیرنگر ساخت اسفندیار بعد کوشش بسیار
و سعی زیاد بهو لاناتیه وزیر راجه را بهم رسانده با زن و فرزندان و چندی از همدمان او بدست
آورده نزد سپه سالار خان خانان آورد و بهم نراین که پناه یکی از زمینداران سال خورده معمر
الحدود برده بود و متصل قلعه و معموره آن مرزبان رودخانه کم عرض عمیق بود که زنجیر آهنی موافق عرض
آن نام ساخته هر دو سر زنجیر را در هر دو کنار آب به میخ و بیخ درخت های قوی استوار می ساختند
و هرگاه میخواستند بر مبدا شستند و بالای آن زنجیر زنجیرهای خورد نصب نموده بودند که بدستیاری آن مردم
باسانی بگذرند و تمام روز مترددین دست بآن زنجیر زده عبور و تردد مینمودند و شب زنجیر را کشیده
میگرفتند خان خانان المکان حاکم نشین را که هشتاد و نه پرگنه مشتمل بر پنج جکله بجمع ده لک روپیه
بحساب ترانی رایج انجا داشت موسوم بعالم گیرنگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن سرزمین
بود انجا گذاشت و دو جماعه دار عمده را با هزار و چهارصد سوار و دو هزار بندوقچی همراه او مقرر
نمود و قاضی تیمور را دیوانی الضلع فرمود و شاهزاده مقام برای بندوبست انجا نموده متوجه تسخیر
آسام گردید دلیرخان را بقراولی افغان هراول ساخته میرمرتضی را با توپ خانه پیش قدم
نمودند و نواره را هم جابجا قدمی فوج همراه برداشته دران جنگل خونخوار برای انتبار خار دار
و راه های ناهموار داخل گردید باوجود از صعوبت راه بمرتبه تردد از آن بیشه های وحشت افزا
دشوار بود که باد را هم گذر از انجا متعذر میشود آن سپه در نامدار با دیگر بهادران کار طلب
دامن همت بر کمر جان بسته بهمان دستور اول بمدد تبرداران و محله جنگل بسیار پرداخته بکمال
احتیاط و حزم بقطع اشجار بدستیاری تیشه و انواع اسلحه کوشیده آن بیشه و جاده راه را
وسیع بر سنگ بانی ساخته طی مسافت و قطع مراحل مینمودند و بدفع مفسدان کوه نورد اولیاء دولت
که از اطراف یمین و یسار نمودار میگشتند می پرداختند اگر چه چندی از دو نرادان نشاسی

میر سید بدستیاری چندین هزار تبردار و بیلدار بی شمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار
آن راه دشوارگذار را صاف مینمودند و سوای مصالح مقرری خود آن سردار با وقار مصلحتاً پیاده
شده تبر و بیل بدست گرفته مدد دیگران می پرداخت و به جمعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاه
از جوانان کارطلب به ضرب شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و فراحمت و
رضائی سال خورده بسعی تردد و تدبیر دلاوران کهن سال از سر راه دور می ساختند و هر جا رودخانه
دشوارگذار و آب عمیق میشی می آمد بهمان دستور مدد همدیگر و نیروی تردد بهادران صحرانورد
کوه نبرد میگذشتند و در هر تنگه کوه و قلعه های سر راه آنگروه شقاوت پژوه پیش آمده سد
راه مبارزان شیر شکار گردیده به زار رسیده فرار اختیار مینمودند تا آنکه مکان و قلعه حاکم نشین آن
لعین بی دین رسیدند چون بهم نرایین از ملاحظه خطر سیلاب افواج بحرامواج با اطفال و عیال سر بصحرا
و کوه گذاشته بود بلا تردد سیف و سنان آن مکان بتصرف در آمد و در ابتدا هر که هر چه یافت غارت
نمود و بعد از آن سید محمد صادق صدر بنگاله را فرمود که جا بجا قدغن چیان ضابطه تعین نماید و خود همه جا
باهتمام بر دارد که احدی دست بمال و عیال رعایا دراز ننماید و آنچه اموال راجه بهم نرایین باید بضبط
آن و بت سکنی و اجرای احکام اسلام بپردازد و سید مذکور قدغن تام نمود که متعرض حال و احوال
سکنه آنجا هیچ احدی نتواند گردید و سیاستگاه برای نسق حکم قطع ید و گوش و بینی غارتگران
نمود و تسلی و امان جان و مال رعایا و غربا پرداخت و اول سر و روی بت نرایین کلان بضرب
کلنگ بازوی اسلام شکسته بعده بت های دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته بالای بام بتخانها
بر آمده از هر طرف اذان محمدی را بلند آوازه ساختند و تزلزلی آن نکوشش هوش باختگان امرزوم
انداختند و مکرر منادی منع تاراج و غارت نموده صدای امن و امان را سامعه افروز متعدیان
و رعایای دلباخته می ساختند و در محافظت خانه و گرد آوری مال جمعی که فرار نموده بودند بطریق
امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار اینخبر و ترحمی که بجان و مال و عیال رعایا با وجود
اثبات دارالحرب از آن سپه سالار نیکو سیر بظهور آمد گروه گروه از هر صنف و قوم شروع بآمدن
نمودند و خانهای ویران رو بآبادی گذاشت و لشکر نرایین پسر بهم نرایین که از پدر ذخیره ملال
خاطر داشت فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نموده به تکلیف آن سرزمین

اسم نراین باعتقاد باطل آن گروه بلاتشبیه قایم مقام اسم اعظم الله میدانند بالاتر از معبود
دیگر موجود نمیدانند و باقی دیگر اوتار را که تا بت اوتار با سه شمار مینمایند از و کمتر میکنند و آن
بدکیشان در آن سرزمین سوای اسم نراین بت های اسم دیگر را نمی پرستند و همه بت های آنها
بهمین اسم موسوم اند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را تیمناً جزو اسم خود مینماید و سکه که بر طلا
و نقره آنجا میزنند صورت همان نراین مصنوع خود را که صانع خود میدانند بران مسکوک ساخته
باسم نراین بیع و شرا در معاملات مینمایند و راجه آنجا دایم مست بادهٔ غفلت بوده مدار کار ملک
و مال بوزیر وا میگذارد و خود در عیش و نشاط میگذراند و صانع زینت و زیبا جزو کل آن زمین
را موافق باطن آن بدسرشتان چنان سرشته که هیچ قوم دیگر ولایت ربع مسکون بدان زشتی
صورت و سیرت نخواهد بود و از طرف عمارت و فرش و مکانهای مرغوب و مغنیان محبوب
و رقاصان حورلقا که از اطراف دیگر دیار بطمع درم و دینار و زر بسیار نزد آن دزدان
بدعیار جمع شده اند با همه اسباب عیش و عشرت موجود دارند و تیر و پیکان و سرسنان و دم
شمشیر آن بدنژادان بزهر آب میدهند و ضرب حربهٔ آن ناپاکان هرجا رسید علاج نپذیرفت
و همان ساعت ورم نموده رو بهی می آرد مگر آنکه در آن سرزمین مداومت بخوردن گیرد که هیچ قند مکی
از نبات است شیرین مزه مشهور که در شاهجهان آباد و اکثر بلاد دوازده ماه بهم میرسد و در آنجا زیاده
وفور دارد نماید و وقت زخم رسیدن و گزیدن جانور زهردار از اسائدهٔ بران بالدفع
سمیت مینماید القصه آن سپه سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم فرمود که نواره مصالح
جنگ را دریا نوردانی باهتمام محمد مقیم از راه دریا بیارند و مخلص خان و احتشام خان را با
جمعی از کومکیان در اکبر نگر و جهانگیر نگر گذاشت و از آنکه بملک نراین سه راه بود که از آن هر سه راه
دو راه را بانواع تمهید مسدود ساخته یک راه که بیشه و جنگل پر از مار و اشجار زهردار سر بفلک
کشیده داشت و عبور از آن راه طایر وهم را متعذر مینمود و به محافظت آن از عدم فرصت
و خاطر جمعی از تراکم اشجار و تنگی راه نتوانست پرداخت خان خانان راهمان راه اختیار نمودن
اتفاق افتاد و بزور بازوی قوت و تدبیر که تقدیر بفضل الهی بآن موافق آمد مرحله پیمای آن سمت
گردید بعد رسیدن دران جنگل هولناک که از هر سمت آن بوی خون بمشام مبارزان خون آشام

سرکشی و فساد افراخته اکثر جاهای متعلقه صوبه بنگاله را بسبب قرب جوار تاخته رعایای آن ملک داررا
با جمع کثیر از مسلمان و هنود اسیر ساخته بدیار خود برده مضرت جانی و مالی میرسانند اسلام خان
صوبه دار بنگاله که در عهد اعلی حضرت صاحبقران ثانی آمده با سر و سامان جنگ برای تنبیه و گوشمال
آن جماعه بدسگال کمر همت بست و بسبب عزل که در همان ایام بحضور لامع النور طلبیده وزارت باو مقرر
کردند آن مهم بانجام نرسید بعده که شجاع خود را به پناه راجه رخنگ که هریکی از زمینداران الحدود
بود رسانده و اثری از مآل کار شجاع ظاهر نگردید خان خانان بموجب حکم بعد از بندوبست جهانگیرنگر
و دیگر متعلقه بنگاله وجه همت بر مهم آن مرزبوم شوم بسته از سر نو بگرداوری سپاه و مصالح تسخیر اندیشه
بر داخت بعد از انتشار این خبر دران ولایت چون میان راجه آشام و زمیندار کوچ بهار باسم
هم نراین بسبب اتصال ملک و سرحد هم چشمی و عداوت موروثی بود از اشتهار شهرت عزیمت
خان خانان هریک عرضداشت بخدمت آن سپه سالار با وقار مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات
ناهنجاری دیگری نوشته التماس امان جان و ملک خویش و ترغیب استیصال مدعی همدیگر بمیان آورند
و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان همینکه بخانه همسایه راه یافت اول از رخت هستی خود دل
باید کند خان خانان ادعای هردو بر وفق مراد خود دانسته بحضور معروض داشت در جواب حکم رسید
که بقلع ریشه تسخیر هردو بدگهر باید پرداخت و خان خانان با سرانجام قلعه گیری و موجود نمودن توپخانه
نواره و خشکی و دیگر مصالح کارزار رو بآن ولایت آورد آنچه از ترددات و محاربات و تدبیر کارزار
از آن صفدر روز وغا دران دیار بروی کار آمده و بصفحه روزگار مانده و سعی و جهدیکه در جنگل
بری و صاف نمودن راه های پر از دشتی سر بفلک کشیده که طایر وهم و خیال را مجال عبور از آن محال نبود
دران کوهستان نموده و چندین هزار کافر دار الحربی آن دیار را بدار البوار فرستاده و جمع کثیر از افواج
بادشاهی بمرتبه شهادت رسیدند و اذان دین محمدی که هرگز بگوش آن دزدان بدخصال نرسیده
بود در بتخانه های هر پای دامن کوه و نیستانی دشوار گذار پرداخت آن مرزبوم بلند آوازه ساخته
و باعث قطع نسخ حیات چندین هزار جنوا بانی و مرزبانان آن دیار گشته اگر خواهند مفصل اطلاع یابند
بعالمگیرنامه رجوع نمایند اما مجملی از ترددات آن رستم زمان باحاطه بیان می آرد چنین روایت نمایند
که خان خانان اول بقصد تسخیر رنگامتی کوچ بهار و ولایت هم نراین کمر سعی و همت بست چون

غیر مکرر هند که خلاف دستور و آیین کفره دیگر نسبت مینمایند گشتند مردم عمده ها گرفته تا رعایا ان ملک صورتها
نشناس صفت اند کفشی و دستار پوشیدن دران دیار رسم نیست و عمده مالداران آنها چادری از جنس
ابریشمی باف همانجا می پوشند با تکه لنگی انجا سوای آنکه ستر مکان مخصوص عورتین نمایند برهنه میمانند و نمک
بمرتبه دران ولایت کم یاب و خوردن آن نامتعارف است که بر چهره هیچ مرد و زن انجا هم نمک نیست و غله
آن سرزمین بجز جنس برنج کنده و ماش کمتر بهم میرسد خصوص گندم که اصلا کاشتن و خوردن و بهم رسیدن
آن معدوم الوجود است مگر بطریق سوغات و هدیه برای اعیان انجا برند حاصل زباد ان ملک ریگ طلاست
که بصورت ریزه خاک آب از مکان غیر معلوم می آرد بعد از ان محصول بیشتر انجا جنس عود و مشک
و نارجیل و فوفل و کیله و انبه و اناناس و کیرو و دیگر نیست و اسپ کلان و شتر دراز گوش در ان ملک نمی باشد
مگر بسبیل ندرت بر برند و هوای انجا به اسپ و اکثر چارپای کلان نمی سازد الا فیل که دران جنگل بسیار
بهم میرسد و اسپ خورد که تانگن و گونت نیز گویند و برنی که جنس است از پارچه سفید بزر دار بجای پوشش
می بافند و قطاس تحفه اندیار است که از انجا بدیگر دیار هند برند و مدار کسب و کار رعایا و تجار کم هم
انجا و محصول دیهات آن سرزمین بر خاک طلاست چنانچه بعد ضبط آمدن املاک که مفصل عنقریب بگذارش
خواهد آمد بیست هزار نفر در دو معموره مشهور انجا از رعایای مالگذار بقید شمار آمد که هر یک از آنها
یک توله خاک طلا در سرکار راجه انجا واصل میساخت و کفار انجا بر خلاف مشرکان هندوستان از
همه جانور ماکول اللحم و غیر آن انهی می خورند و از نیم خورده غیر قوم خود حتی از مسلمانان نفرت نمی نمایند
و هرگاه زمیندار عمده و راجه آن سرزمین بمیرد زن و خدمه از انعام مرکوب سواری و فرش و ظروف طلا و
نقره و جنس خوراکی که در زمان حیات سبب غذای او بود و زیوریکه زن و مرد عمده انجا می پوشند
و از همه مایحتاج یکدیگر بقدر کفاف چند روزه موافق دسترس و احوال ورثه همراه او داده در
وجه که زیر زمین بوسعت خانه کلان بجای قبر ساخته نگاه میدارند برده همه جنس آذوقه که بجای
توشه آخرت همراه او میدهند گرد او چیده در نامردی بر روی او میبندند چنانچه از لشکریان
خانی خانان که بخاطر تحریر خواهد در آمد مبلغهای خطیر از زیر زمین بر آورده منصرف شدند
الغرض هر جنس در سرکار بر سرکار خود خانی خانان بضبط در آمد که بسپاه تنخواه نمود بالجمله چون زمیندار
انجا که ملک کامروپ نیز همان ولایت پیوسته است و باهم مراصلت دارند از مدت بیست سال علم

آلات عنایت فرمودند و لک روپیه را زیور بعروس مرحمت نمودند به مهاراجه جسونت که صوبه‌دار
احمدآباد نموده بودند حکم صادر شد که برای تنبیه سیوا خود را بمدد امیرالامرا رسانند و به قطب‌الدین خان
فوجدار سورته حکم رفت تا مراجعت مهاراجه نیابت احمدآباد نماید چون زمیندار ولایت پلاون
که در صوبه بهار واقع شده با استظهار سه قلعه قلب که در جنگلهای دشوار گذار داشت شیوهٔ راهزنی
وقطاع الطریق ومفسدی اختیار نموده بود و از سرکشی آن بدسگال تمام سکنهٔ آن دیار در کمال
اضطرار بفکر فرار بودند و زندگانی بر آنها تلخ گردیده بود برای تسخیر آن قلعجات و تنبیه او فرمان
بنام داود خان صوبه‌دار بهار صادر فرمودند و داود خان بعد سعی و کوشش بسیار که جمع کثیر از دو
طرف کشته و شهید گردیدند و کارزارهای مردانه و ترددات رستمانه از داود خان و دیگر کومکیان
او بعرصهٔ ظهور آمد و بحیز تفصیل آن پرداختن خالی از ملال طول کلام نیست قلعها بتسخیر درآمد
داود خان معه همراهان مورد عنایات بی پایان گردید و درین سال صوبه‌داری کابل از تغیر مهابت خان
به سید امیرخان برادر شیخ میر خوافی مقرر گردید فاضل خان میر سامان از مستقر الخلافه رسیده بیست و نه
لک روپیه را جواهر و مرصع آلات و مروارید از جمله پیشکش خاص حضرت اعلی آورده از نظر گذرانید
درهمین ایام واقعه رحلت نمودن خلیل الله خان ازین جهان بی اعتبار بدار القرار بعرض رسید
بخانهٔ آن مرحوم مغفور رفته به تسلی امیرخان و روح الله خان و دیگر وابستگان او کوشیدند همانا
فیل بر از مطاع بابت اموال شجاع فرستاده خان خانان از نظر گذشت بعده که خبر فرار شجاع نزد
راجه رخنگ بعرض رسید و مکرر فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مامور فرمودن به مهم آسام که ولایت
رخنگ هزار توابع آنست و بدو پیوسته است بنام خان خانان صادر گردید خان خانان کمر همت
بتسخیر آن ملک بست چون ذکر مهم آسام بمیان آمده کلمهٔ چند از وضع و زیست مردم آنجا و ملت
و آئین آنجماعه و آب و هوای آن دیار که از غرایب روزگار توان گفت بتذکار می آرد
گویند ملک آسام متصل است طرف شرقی مایل شمالی بنگاله که طول آن دو صد کروه جریبی
طولانی کنار ساحل دریای شور واقع شده و عرض آن از کوهستان شمالی تا جبال جنوبی از هشت
روزه راه بیش نیست راجه آنجا خود را از اولاد پیران ویسه وزیر افراسیاب میگیرد املاک
را وطن پیران ویسه میدانند که سابق آتش پرست بوده اند بمرور ایام از کافران بت پرست

و بست هزار روپیه نقد و هفت تقوز پارچه باجنید سر اسپ و تحف دیگر از مرصع و طلا آلات بوقوع
بعمل آمد و تا رسیدن ایلچی بحضور دو دفعه از طرف شاه و ایلچی خربوزه کاریز که به از آنجا در ایران خربوزه
نمی شود و دیگر میوهٔ خشک و تر از نظر بادشاه گذشت چون خبر نزدیک رسیدن یداق بیک بعرض رسید
حکم شد که اسد خان و صفی خان و ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیارند بعد ملازمت نمودن
و نامه گذرانیدن خلعت و خنجر مرصع و جیغه و ارگجه و پان مع خوان و پاندان طلا و پیاله مینا عطا فرمودند
و در حویلی رستم خان تمام فرش و مایحتاج ضروری از طرف سرکار موجود ساخته فرود آوردند روز چهارم
ملازمت شصت و شش اسپ عربی و یراق مع ساز مرصع مروارید و فیروزه و یک دانه مروارید غلطان
ابدار بوزن سی و هفت قیراط که شصت هزار روپیه بقیمت درآمد و دیگر تحف ایران که مجموع مبلغ
پنج لک روپیه قیمت نمودند از طرف شاه سوای اسپان و شتران و استران و زربفت و دیگر تحف
از طرف یداق بیک از نظر گذشت شصت هزار روپیه و یکماده فیل به یداق بیک و ده هزار روپیه
بهمراهان مرحمت فرمودند و سوای آن روز جشن وزن که متصل واقع شد پنجاه هزار روپیه خنجر مرصع
و پاندان مع پان و پیاله ارگجه بدستور اول روز عنایت نمودند و چهارده هزار روپیه بهمراهان عطا
فرمودند و روز عید الضحی ۳۰۰ عدد اشرفی بوزن دو صد و پنجاه توله و ۳۰۰ روپیه بوزن یک صد توله
و روز رخصت لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی از آن فیل دریائی بود مرحمت شد
که مجموع تا روز رخصت پنج لک و پنجاه هزار روپیه مع نقد و جنس به ایلچی و همراهان او رسید و برای
جواب نامه فرمودند که از عقب همراه یکی از بندهای حضور روانه خواهیم فرمود عاقل خان استعفای
منصب نمود پنجاه هزار روپیه سالیانه مقرر کردند جنت بندیله که از ایام اعلی حضرت تا زمان حال
گاه بغی و گاه اطاعت اختیار نموده اکثر اوقات قطاع الطریقی و راهزنی مینمود و مکرر فوجها بر و
تعین فرموده بودند قلعه رتنه فال و قطع شجر عنایت آن بدنهاد میسر نمی آمد و در ایام شورش
سلطنت فساد زیاد از و بظهور آمده بود و دیبی سنگه و دیگر امرا بر و تعین شده کاری ساخته بودند
آخر از اثر اقبال عالمگیر دستگیر گردید و سر او را بریده آورده بر سر در مکافات انگشت نمای عالمیان
ساختند صبیهٔ راجه روپ سنگه بعقد بادشاهزاده محمد معظم درآوردند و مجلس شادی طوی آراسته
گردید در آن جشن لک روپیه نقد و دو لک روپیه را مروارید مع فیلان و اسپان و دیگر مرصع

ده لنگرخانه دیگر در شهر جاری سازند و داروغه های متدین برای سرانجام این کار تعین نمایند و سوای
غلوخانهای شهر به سرفراز بزرگان که مجمع فقرا و غربا است و قصبه های کلان مشهور غلوخانه های پنجاه
روپیه شصت روپیه روز مقرر سازند و بنام عمده حضور و فوجداران احکام صادر فرمودند که تا هزاری
هر یکی فراخور حال خود مراتب لنگر جاری سازند و همه جا برای تاکید و سرانجام اجرای این کار
سزاولان تعین کردیدند و برای کردآوری و طلب بنجاره از مکانهای دور دست حکم معافی
محصول کرز بر درداران و منصب داران روانه فرمودند و [illegible] تفاوت بهم رسید

[illegible]

ازین سال حکم شد که چون در ایام صوم ماه مبارک رمضان جشن و مجمع ارباب طرب پرداختن
خلاف طریقه رعایت شرع است از غره شوال ابتدای شروع جشن جلوس مقرر نموده فرمودند
تا نهم بانصرام رسانند و برای عالمی از خاص و عام در فیض کشود و سلاطین و امرا و صلحا و فضلا
و ارباب نشاط از عطای اضافه و اسب و فیل و خلعت و جواهر و نقد کامیاب کشتند و بی
بضاعتان بی سر و سامان ذخیرها اندوختند درین جشن عالم افروز مژده ولادت پادشاهزاده
محمد معظم رسید و مسمی بسلطان معز الدین ساختند و بنشاط روز عید و جشن جلوس نشاط
دوبالا افزود و از در و دیوار آثار عیش و سرور باریدن گرفت و صدای نال و مردنگ
و چنگ و رباب و رود و سرود نغم ربابی مغنیان حور نغمه و دست افشانی رقاصان دلربا زنگ
کدورت از دلها ربود اصول شاهدان رقص پرداز دو صد دل می رباید در یک انداز
ز دست افشانی رقاص دلکش رمیده از چراغ چرخ آتش بعرض رسید که بداغ بیک
ایلچی شاه عباس در ملتان رسیده روزیکه مهمان تربیت خان شد تربیت خان بعد از فراغ
ضیافت بخبر از روپیه مع تحف دیگر تواضع نموده بعده که بلاهور رسید خلیل الله خان مهمان
ساخته موافق رسم هندوستان ضیافت رنگین پرتکلف نموده چهارصد قاب طعام
که اکثر از نقره و غوری بود و نه و هفت صد خوان حلویات و تنقلات با دیگر لوازم بر سر
سفره آورد و قاب های نقره و غوری کم از نیمی ایلچی برداشتند به جنس حد متان مهمان واکذاشتند

وجان باخته پرداخته فرمودند که همراه بادشاه زاده محمد سلطان که در قلعه سلیم گده مقید بود بقلعه گوالیار
بفرستند چون بعرض رسید که محمد مراد بخش با بعضی مغلان که فقیر شده در پای قلعه نشسته بودند و مراد بخش
از جملهٔ یومیه وجیره خود نشکار بخشیده با آنها میخوراند ساخته در فکر برآمده است تا آنکه کار بجای رسیده بود که در شب
و وقت معین که مغلان بوساطت چند نفر قلعه که با آنها همداستان شده بودند کمند بر قلعه بسته میخواستند
از قلعه برآرند از آنکه سرس بائی مدخوله محمد مراد بخش را همراه او دلعه بودند و مراد بخش را با او الفت و
دلبستگی تمام بود و بادشاهزاده لذ ساده لوحی که داشت و در همه کارها از ابتدا غلط مینمود وقت اراده
برآمدن راز دل پیش سرس بائی بمیان آورده رخصت خواست سرس بائی بگریه و فغان آمده گفت
مرا بکه می سپاری جمعی که نگاهبان بودند از آواز گریه او که بگوش آنها رسید بفریاد آمده در تجسس افتادند
و واقف کار از گردید بعد معروض گردیدن اول حکم منع یومیه نموده بعد بفکر قلعه رفته حیات محمد مراد بخش
افتادن از لوازم احتیاط سلطنت دانستند و پسر آن علی نقی را که در ایام فتور مراد بخش کشته بود
حالانچه بکذارش آمده بموجب حکم بدعوی قصاص پدر بشرع و عدالت رجوع آورده دعوی خون
نمودند و بینه گذرانده باثبات رساندند بحکم شرع شریف فرمودند که نایب قاضی و خواجه سرای
حضور همراه پسر کلان علی نقی رفته بعد اظهار اثبات خون بقصاص رسانند در ماه ربیع الثانی بسال
سوم جلوس نخل آن بادشاهزاده برومند را از پا در آورند تاریخ آن صاحب طبعی گفته ... ای
وای بهر بهانه کشتند خبر رسیدن بداق بیک ایلچی ایران بملتان بعرض رسید مهماندار برای او تعین
نموده بنام تربیت خان حاکم ملتان و دیگر صوبه داران مابین راه حکم صادر شد که ایلچی شاه عباس
هرجا برسد بدستور هندوستان ضیافت نموده در همه باب مراعات نمایند چون بسبب اختلال وضع
روزگار و فرج کشتی های روزگار که امساک دلکی باران علاوه آن گردید نرخ غله و همه ماکولات
رو بگرانی گذاشت و روز بروز از قلت رسد و افزونی نرخ غله عرصه زیست و حال بیکار بیکسان
و غربای بی سر و سامان تنگ گردید و عسرت بر خلق الله بجای رسید که معمورهای مشهور اطراف
دار الخلافه و مستقر الخلافه تا لاهور رو بویرانی گذاشتند و عالمی از برکات بخاسته رو بدار الخلافه
واکبرآباد آوردند و در کوچه و بازار از هجوم فقرا و ضعف نانی بی نوایان و مردن بی نفاغان
راه تردد بر مردم و زیست بر خلق دشوار گشت لهذا حکم فرمودند که سوای علوفه خانه مقرری

جانبازان درین حالت سپرهای حفظ الهی را پیش رو گرفته و دامن همت بر کمر جهد و میان جان بسته
قدم جان فشانی پیش گذاشتند اما چون محصوران تشنهٔ هلاک اطراف نشیب و فراز را پناه ساخته بمدافعه
پرداخته بودند تمام روز آن روز درین تردد یورش باخر رسید و والی مکه از مردم بادشاهی جمعی
بدرجه شهادت رسیدند کاری ساخته نشد و غازیان شجاعت شعار با وجود فرو هشتن پرده
نیلگون شب تار رعار فرار و پس باشدن بر خود قرار نداده دست از تردد و کارزار بر نداشتند
و تمام شب میان خاک و خون بدستور طریقه سربازان عقیدت کیش در پیش بردن مورچال و یورش
میکوشیدند همینکه پرتو آفتاب عالم گیر بر در و دیوار قلعه تافت بهادران رزم جو و شیر مردان
ملنگ خو با مصالح قلعه گیری بر کنار رخنه او را کردیدند و جمع کثیر از قلعه نشینان طعمهٔ تیغ و هدف تیر و
سنان گشتند حصار اول قلعه اول مفتوح گردید و بعد از کشته شدن دو صد نفر از کفار و شهید گشتن
سیصد کس و زخمی گردیدن شش صد سوار و پیاده لشکر اسلام سوای سیلدار و عمله و فعلهٔ قلعه گیری
جوانان قلعه کشا داخل حصار بیرون گردیدند و صدای شادیانهٔ فتح بلند گردید اما باز کفار
اندرون چار دیوار ارک استقامت ورزیدند و یکروز دیگر نایرهٔ قتال شعله ور بود کفر کار
محصوران تنگ آمده راو بهاو سنگه شفیع خان بخشی ساخته مامون گردیده قلعه را حواله مردم بادشاهی
نمودند و امیر الامرا عرضداشت خبر تسخیر بحضور نموده بعد ضبط اجناس قلعه دار در انجا گذاشته
خود برای تنبیه سوای متوجه قلعه های دیگر متعلقه او گردید بعد عرض قلعه چاکنه را موسوم باسلام آباد
ساختند و جعفر خان را که صوبه دار مالوا بود برای کومک امیر الامرا تعین نمودند درین ایام
بعرض رسید که سلیمان شکوه که پناه براجه سری نگر برده بود بعد رسیدن تربیت خان
معه افواج بادشاهی که پیشتر از تعلقه راجه پامال سم اسپان بهادران گردید بوسیله راجه
جی سنگه رجوع آورده قول امان جان خواسته برای سپردن سلیمان شکوه فوج طلب نمود
کنور رام سنگه را برای آوردن آن برگشته طالع تعین نمودند بعد رسیدن کنور سلیمان شکوه
اطلاع یافته حرکت مذبوحی لاحاصل نموده محمد شاه کوکه را که با او مانده بود بکشتن داده خود مقید
گردید و همراه تربیت خان و کنور رام سنگه بحضور رسیده یازدهم جمادی الاولی سنه هزار و
هفتاد بملازمت نمود از راه لطف زبان بخط بخشی و امان جان کشاده به تسلی آن ملا

طرف قصبه سوپه آوارگی داشت از شنیدن خبر امیرالامرا آنجا را نیز خالی گذاشته بسمت سمای سمت دیگر
گردید امیرالامرا قصبه سوپه را بی قتال و جدال متصرف گشته جادو رای نام واقف کار را بفضله برای محافظت
آنجا گذاشت و برای رسانیدن رسد غله مردم فهمیده کار باطراف تعین نموده بحکام نواح تاکید نوشت
و سیوای ناپاک لشکر خود را مامور نمود که هر طرف که فوج امیرالامرا نمودار گردد و برای کاهی برآید بطریق
قزاقان از اطراف تاخته دست بغارت و تاراج گشایند و از هر طرف فوج امیرالامرا مرهته شروع بشوخی و
دست اندازی نمود امیرالامرا چهار سردار که همراه هر یک چهار هزار سوار موجود بودند و برای همراه
کاهی بنوبه سوار شدن مقرر نمود و در هر منزل دکنی ها از هر طرف چون بلای ناگهان بر سر کاهی ریخته دست
نمایان مینمودند و بیشتری علف تیغ و هدف تیر مبارزان لشکر اسلام میگردیدند و کفار جنگ بگریز
بدستور قزاقان اتکال نموده برق کردار رو بفرار آورده باز نمودار گشته تا آخر روز هنگامه تاخت
و تاراج گرم می داشتند تا به پونه و سیواپور که معموره آباد کرده آن کافر بود رسیدند و بسعی بهادران
یکه تاز تردد و دلاوران جان باز هر دو مکان بتصرف امیرالامرا در آمد و امیرالامرا داخل پونه
شده در حویلی ساخته سیوا فرود آمده جای ماندن خود قرار داد و بعد بندوبست آنجا متوجه تسخیر قلعه
چاکنه گردید و بعد از رسیدن نزدیک حصار خود سوار شده اطراف قلعه را بنظر غور ملاحظه
نموده جابجا برای مورچال و دمدمه بستن و نقب دواندن مردم کارآزموده تهوربیشه تعین نمود
و کمر سعی و جهد بر تسخیر آن قلعه بستند و با وجود وفور بارش که در آن سرزمین پنجاه شب و روز
می بارد و فرصت سربالا نمودن نمیدهد و از فراهم آمدن غبار نم که روز روشن را بمرتبه شب
مبدل میسازد که گاه گاه بچراغ احتیاج می افتد و در مجلس واحد هیچکدام یکدیگر را نمی بینند و گولها
از نظر غایب می شوند و بندوق و باروت از کار نم رفته بود و کمانها از چله افتاده بودند و مرهته
گاه بیگاه ناگاه از هر طرف نمودار گشته اسپ و آدم ضایع کرده بدر میرفت چنان سعی و تردد بکار رفت
که از ضرب گوله های پیاپی دیوار قلعه را روزن مشبک ساختند و محصوران را سراسیمه و مضطر ساختند
معهذا فوجهای مرهته تا از اندرون و بیرونها بر سر مورچال ریخته شوخی بجدی مینمودند که مردم مورچال
در تزلزل می انداختند بعده که پنجاه و شش روز ایام محاصره کشید برجی که نقب طرف امیرالامرا
از زیر آن رسیده بود پر از باروت نموده آتش دادند برج با جمعی از محصوران پرید و بهادران

آنها جهت خلاصی بعزت در قید نگاه دارند با سیران به بی ادبی و بی پرده پیش نیایند و همچنان
کلام الله هر چه بدست آید در عزت و احترام آن تاکید داشت و آنچه فراهم می آمد به مسلمانی که نوکر داشت
میداد و برای پاس ادب مساجد نیز تاکید بمبالغه مینمود و نوکران مسلمان را برای نماز ترغیب میفرمود
و دیگر غریب بندوبست نموده بود که هر جا تاخت می آوردند سوای رخت مستعمل غریبان و بیل سیاه و
ظروف برنجی و مسی که هر چه بدست هر که بیفتد از و باشند باقی جنس نقره مطلای غیر مسکوک و مسکوک
جواهر و مروارید و قماش و رخت پوشیدن نو و مستعمل جنس قیمت و اسپ و دیگر چهارپا و غیره از
اشیای مالیت دار کار آمدنی منصرف هر که می آمد زهره و مجال آن نداشت که دام درم از آن
پنهان و تفاوت تواند نمود و بضبط سردارها در می آمد اگر چه جنس بردن این نسق نزد عقلا مشکل
مینماید اما بدین سبب جنس بعه بود که در ابتدای شورش هرگاه یکی از نا سرداران او اراده
در آمدن بملک بادشاهی و تاخت مکان و قافله مینمود هر یکی از گروه جماعه داران و اسم نویسی
همراهان خود را نموده وقت عزیمت بر آمدن از مکان خود آنچه از جنس یراق و پوشاک
و نقد با او بود بملاحظه و شمار در آورده در کاغذ بقید قلم می آوردند و وقت مراجعت
از آنکه در ان ایام فوج غنیم دکن را از صدمه تعاقب افواج بادشاهی طاقت و جرات آن نبود
که بعد تاخت و تاراج زیاده از سه چهار روز در ملک قدیم بادشاهی هندوستان و بیجاپور
استقامت توانند ورزید و بعد مراجعت احدی را یارای عقب ماندن و جدا شدن از فوج خود نبود
و بدین سبب خیمه و فیل و اسباب سنگین بار سفر اصلا همراه بر نمیداشتند و از چهل کروه و پنجاه کروه تاخت آورده
باز بهمان جلدی و سرعت رجعت مینمودند هر بندوبست که قرار میدادند بیشرفت میشد آخر کار رفته رفته
کار بجایی رسید که تا صوبه مالوه ملجا و مکان و ماوای ماندن مقرری آنها گردید بالجمله بعده که حقیقت غلبه
افسادان بد نژاد بعرض رسید حکم تنبیه و تادیب آن مردود بنام امیر الامرا شایسته خان که صوبه دار دکن
بود صادر گردید و بعد ورود فرمان امیر الامرا با لشکر شایسته و توپخانه سنگین که سی چهل هزار سوار معه
متعینان و کومکیان همراه موجود داشت از خجسته بنیاد اورنگ آباد اواخر سنه هزار و شصت و نه متوجه
سمت پونه و چاکنه که ملجا و مکان مقرری او بود گردید و مختار خان را با پنجهزار سوار در خجسته بنیاد
نایب گذاشت بعده که نزدیک سوکانو که از محال متعلقه آن بدکردار بود رسید سیوا که در آن روزها

کمال عجز و وجود و عدم سیوا را مساوی دانسته بعد پیدا شدن سیوا از روبرو که هر سه چهار قدم پیش
آمده باز بانگ زنان تضرع کنان اداب تسلیم بجا آورده می ایستاد و اشاره بدلاسا و تسلی و منش طلبیدن نمود
و آن محیل التماس و اشاره دور نمودن مردم از دور بالکی نمود تا آنکه افضل خان مردم زیاد را از گرد
و نزدیک خود دور ساخت همینکه آن غدار مکار نزدیک رسید گریه کنان خود را بر پای افضل خان
انداخت در وقتیکه افضل خان سر او را برداشته خواست دست شفقت بر پشت او گذاشته در
بغل گیرد بچستی و چالاکی تمام آن حربه زیر آستین را بشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن ندهد
کار او را بساخت و نفیری نواز موافق ارشاد آن ناپاک صدای کشته شدن خصم را بلند ساخته
لشکر را خبردار و برای تاختن دلیر گردانید و از هر طرف گوشه و کنار غار و نشیب و فراز کوه سیاه
او برآمده چون مور و ملخ نمودار گشته رو بلشکر افضل خان آوردند و از بالا آتش کوه و توپ و تفنگ
باریدن گرفت و از کشته شدن سردار و هجوم نزول بلای اطراف هیچ احدی را مجال دست
بالا نمودن نماند و آن غدار ناپاک برق کردار از ان میان جسته خود را کنار کشیده در انبوه مردم
خونش رساند و فرمود که صدای ندای امان جان بگوش سپاه هوش باخته رسانیدند و فیلان
و اسپان و خزانه و خیمه و توپخانه و تمام کارخانجات متصرف آن کافر بدسگال در آمد و سپاه را
پیغام نوکری نمودن نموده تسلی آنها پرداخت و نسبت بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیت
فراهم آورد و چون این خبر بعادلشاه بیجاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه سالاران بهادر
پیشه صاحب فوج بیجاپور بود تعین نمود در نواح قلعه پرناله میان هر دو محاربه عظیم رو داد و بعد بکرر
غالب مغلوب گردیدن هر دو طرف که از رستم خان تردد رستمانه بظهور آمد آخر کار از تدبیرات
محیل پر تزویر رستم خان رو بهزیمت آورد القصه ازین دست بردها که فلک سفله پرور به مردان
بدگهر میکوشید و روز بروز صاحب لشکر را مستقل میگردید و قلعه ها احداث نموده در آبادی ملک
غصبی خود و ویرانی و خرابی معموره های قدیم بادشاهی می پرداخت و بر قافله های دور دست تاخته
مال و ناموس مردم را متصرف میگردید اما نسق تمام نموده بود و تاکید تمام نمود که هر جا لشکر تاخت
آرد بعد بدست آوردن زن و فرزند رعایا و مسافرین سوای آنکه هر جا کنیز بیابند متصرف نشوند دست
بر عیال و ناموس هندو و مسلمان دراز ننمایند و بغیر از آنکه برای گرفتن زر و مقرر نمودن مبلغ بر ذمه

قلب وجنگل دشوارگذار بتاخت وتاراج ملک ورایای دور ونزدیک بروجه بیداخت ودر همه قلعها
سرانجام ذخیره وسامان جنگ مهیا ساخت وعلانیه وبی باکانه طبل سرکشی نواخت وازبقیه بیگیان
مشهور دکن گردید بعده که سیر عادلخان بحد شعور رسید وبه برداخت ملک متوجه شد بعد
فرستادن رسل ورسایل وعده ووعید امیز ومؤثر نگردیدن افضلخان راکه ازمردم ایران وامرای
عمده بیجاپور بود وبسبب طعام بسیار مردم خوراندن به افضلخان بهیاره ملقب ومشهور گردیده در
شجاعت وتهوری نیز شهرت داشت برای تنبیه او تعین نمود وافضلخان براو لشکرکشی نموده بعد
ازکوشش وکشش بسیار کار بران تبه کار تنگ نمود ودر قلعه راجگد محصور گردیده بحیله وتدبیر و
روباه بازی پیش آمده مردم معتمد را درمیان انداخته باظهار ندامت والتماس عفو تقصیرات وقبول منش
پیشکش رجوع آورد وهر روز از فرستادن تحف وهدایه به پیغام کمال عجز وضعیف نالی وقبول التماس
اساس سالوسی را نوعی استحکام داد که وسواس سوی ظن در دل افضلخان اجل رسیده نگذاشت
وبعد آمد ورفت برهمنان چرب زبان سالوس وافسانه وافسون پیام قرار چنان داد که
درمکان مقرری زیر قلعه خود با چهار پنج نفری یراق فرود آید وازان طرف افضلخان نیز با چند
نفر معدود که لشکر او بفاصله کوله رس استاده باشند آمده درانمکان قبل از رسیدن
سیوا نشستند بعده که افضلخان بدانجا رسید وسیوا با کمر والی یراق از دامن کوه نمودار گردید
از دور شروع به لرزیدن وعجز نمودن وتضرع وزاری والتماس انکه کردیا لکی سوای چهار پنج نفر
خدمتگار نباشند نمود وارانکه وقت برآمدن ازمکان مردم شجاع نامی معتمد خود را در پناه سنگهای
کوه جابجا پنهان ساخته خود درانگشتان دست حربه که از آهن بصورت پنجه شیری سازند ودر
زمان سابق میان مردم دکن نگاهداشتن آن رواج داشت زیر استین جامه غیر معلوم پوشیده بود
نفیری نوازی را در دامن کوه نشانده باو گفته بود که وقت ملاقات افضلخان اغلب از
دست من کار او ساخته شود وبر تو علامت دست انداختن من وکشته وزخمی گشتن او ظاهر گردد
تو نفیری نواخته لشکر یکه درگوشه وکنار پنهان ساخته ام خبردار خواهی ساخت وتوپها را زموده
بود که پر از باروت وگوله نموده با فتیله های روشن گوش برآواز باشند ودرانحالت یکبار
مقابل لشکر خصم آتش دهند وافضل خان ازغرور شجاعت وتهوری وتسلط یافتن خود در

بیجاپور میرسید بعده که فرمایند و زنانستی جاگیرداران دران آشوب که هیچ احدی بحالی دیگری نمی پرداخت
فایده نمی بخشید و متصدیان مرتشی متوجه حال آنها نمی شدند از آنکه ملک دکن همیشه خالی از فتنه و فساد نبوده
و مدام طریقهٔ حسد و سرکشی و نفاق میان هم داشتند و از اخفت عقل و جهالت و دعوی شجاعت
بیجا چنانچه باحاطه بیان آمده در قطع رشتهٔ حیات همدیگر میکوشیدند دیگر از جمله روبه مذموم صاحب مداران
ملک و نوکران عمدهٔ انجا بود که بر یک محال دو کس سه کس سند تنخواه بعد هر که غالب آمده دیگری را مغلوب
ساخته جاگیر تصرف خود می آورد آن محال بر او بحال و مقرر میگردید و بسبب چنین اطوار ناهموار که آخر باعث
خرابی ملک و سلطنت و پامالی رعایای مالگذار گردید بسیار رواج داشت موافق خواهش این فتنه جوی
سرکشی احکام اختیار زمام املاک بنام او میرسید رفته رفته کار بجای رسید که از جمله سرکشان نامی مشهور
و صاحب سرانجام گردید و از قوم مرهته مردم انتخابی قزاق پیشه جمع کثیر فراهم آورده و قریب دو صد
ششصد اسپ و مادیان در طویله نگاه داشته کمر همت بر تسخیر قلاع نامی بیجاپوری و نظام الملکی بست
و اول قلعه چندن مدن را بحیله و تدبیر که تفصیل آن طول دارد متصرف گردید و بعده دست تسلط
و تصرف بغلبه تمام بر دیگر قلعهای نامی که از ذخیره و وجود قلعه داران و جهارسان تجربه کار خالی بود
دراز نمود و دربن آوان علی عادلخان ثانی که در اثبات اصلی و نسل او بنه گفت گو بود و بدین
سبب در اواخر عهد اعلی حضرت بر بادشاه عالمگیر مهم فرموده بودند و از ان ایام تا امتداد
مرض اجل خللی در ملک راه یافته بود از بن جهان رحلت نمود و پسر او در صغر سن قایم مقام او
گردید و سوای عرد و د فرصت وقت انقلاب سلطنت را غنیمت دانسته زیاده قوت گرفته علم مهمت
فساد افراخته چهل قلعه خورد و کلان متصرف خود آورده محصول پرگنات توابع آن را بضبط آورد
دبونه و چاکنه و راجکدر را حاکم نشین خودش قرار داده صفا دشتنا د کشتی جنگی ساخته و فراهم آورده
دریا نوردان قزاق پیشه با مصالح و سامان جنگ دران کشتیها سوار که محاران جاکب درست
بران نشانده باستظهار آن سه چهار قلعه در جزیره دریای متصل کوکن احداث نمود و سکه
فلوس در قلعه راجکدر زدن باسم خود فرمود چنانچه تا حال در معموره های کنار دریای کوکن همان
پل سیاه جار ربت و بیشه سواشاهی می نامند و بمرور ایام صاحب مکنت و سرانجام گردیده کمر
مخالفت با بادشاه هند و بیجاپور بسته قلعه راجکد و چاکنه را ملجأ و پناه خود ساخته در پناه جبالی

مدتی پس او از کمینه شاگردان خود را امید انست مقرر نمود و ان سگ بدکردار بعد رسیدن بدان تعلقه بنه
ولبت جاگیر خود پرداخته شروع بساختن عمارت و احداث قلعه جات کوهی و حصار گلی که همه آنها دو سه
از انتجابه و جنگل دشوار گذار و جبال سر بفلک کشیده بود نمود و طایفه زمینداران مفسد پیشه اختیار که
بمرور ایام آغاز بدست اندازی بر دیهات و معمورهای سیر حاصل آن ضلع نموده باعث اختلال حال رعایا
و محصول جاگیرداران گردید و چون در همان ایام بد طالع آن کافر بد فرجام عادلشاه بیجاپوری بعارضه
بدنی گرفتار گشت بعد از امتداد کشیدن مرض که انقلاب و آشوب تمام در مملکت بر وسعت بیجاپور
که هیچ صوبه هندوستان در افزونی محصول و وسعت مسافت بدان صوبه نمیرسد بهم رسید و درین ضمن
که ملا احمد که بندوبست ضلع کوکن از فوج او بسبب تعلقه جاگیر و فوجداری بود و او از بیجاپوری آزرده گشته
اراده حضور نموده فوج خود را از انجا طلبید سوای بدگهر ملک را از نسق حاکم مستقل خالی یافته علم بیداد برافراخته
از جوهر ناپاکی که علاوه جلادت ذاتی داشت بطریقی قدم جرات و بی باکی بمدد تقاضای روزگار سفله
پرور در تعلقه جاگیرداران دیگر گذاشت که بنای ظلم و فساد آن بدنهاد چنانچه مفصل بزبان قلم خواهد آمد
تا حال که زیاده از دو قرن گذشته در تمام شش صوبه دکن و صوبه مالوه و احمداباد روز افزون و کار
بجای رسیده که مرهته شریک غالب کل محصول مال و سایر دکن گردیده و هر سال کرورها مال از محصول
برکات و تجار و دیگر سکنه معمورهای مشهور و قافله های سکنین و جهازات دریا مع عرض و ناموس
هنود و مسلمین بباد فنا و حادثه تاراج میرفت و از ده حصه یک حصه ملک اباد نمانده بیست گروه
دیهات و قصبه جات سیر حاصل ویرانه محض و بیچراغ افتاده بعد مقرر شدن حصه در عهد سلطنت سادات
بارهه چنانچه انشاء الله تعالی در ذکر سلطنت بادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر بگذارش خواهد آمد پاره در ظلم
ظاهری کفار تخفیف راه یافته و ملک [illegible] باباادی گذاشته القصه اکثر دو دخیل بعد تاخت و تصرف دیهات
طرف کوکن قبل از آنکه فریاد جاگیرداران دران ایام پرشورش و برهم خوردگی سلطنت بکار برداران
صاحب مدار بیجاپور برسد عریضه آن بدشعار رخنه کار مع تحف و هدایای بسیار مشتمل بر عذر
آمیز آنکه فلان محال که از جاگیردار او چنین و چنان تقصیر بظهور آمد و محال گنجایش افزونی محصول داشت
بنابران به تنبیه جاگیردار مفسد پرداخته بضبط خالصه در آورده ام و باضافه کذا و اصل ساختن زر محصول
آن در سرکار بر ذمه من نمایند یا در تنخواه جاگیر من بقبول اضافه مقرر سازند بنام متصدیان مدار المهام

و هر چند مادر و پدر و خویشان او خواستند برای او دختری از قوم او بعقد او در آرند بسبب عشق
بسیار که بدترین مرضی انسانیت راضی نگشت چون زبان طعن خویش و تبار برو دراز گردید بازن
فرزندیکه داشت رو بملک دکن آورد بعده که بملک بیگانه رسید و با وجودیکه سرمایه دولت که عیب پوشی
هم افعال مذموم انسانست داشت و شهرت اصل و نسب او بخاندان رانا میرسید هیچ یکی از سلسله راجپوتیه
مشهور صحیح النسب بدون تحقیق نجابت طرفین با فرزندان او نسبت نمودند ناچار با قوم مرهته که آنها نیز
خود را از راجپوتان غیر معروف میگیرند وصلت عیان آورد وجه تسمیه لقب بهوسله از زبان متنوع
البیانان دکن شنیده شده که چون بهوسره بزبان هندی اندام نهانی زن را گویند و در زبان هند بلکه فرس
تبدیل را بلام و لام را برا از فصاحت کلام است چون آن بدنام کمی نام جد و آبا بان زن کم اصل الفت
نام بهم رسانده از آنجا او را گمنام گردید لهذا او را مقوم او ملقب به بهوسله ساختند القصه بعده که ملک
نظام الملک بحری بتمام بتصرف صاحب قران ثانی درآمد و ساهو بهوسله پدر سیوای جهنمی بعد اختیار
نمودن بندگی صاحب قران ثانی که پنج هزاری شده بود باز از گمراهی روز ازل فرار نموده از رانده
بارگاه حضرت اعلی گردید چنانچه بذکر درآمده پناه بعادلشاه آورده در همان ایام فرمان فرمائی بیجاپور
بر از حسن خدمت و قبول اطاعت عنایات بادشاهانه آن بدخاندان تیموریه مبذول حال عادلشاه گردید
براهنمائی کاربرداران خود که عمده ملا احمد نایته باشد و از صاحب کمالان ذوالاقتدار بیجاپور گفته می شد
در خدمت صاحب قران ثانی عرضداشت مشتمل بر التماس عوض و معاوضه نمودن بعض محالات سیر
حاصل تعلقه بیجاپوری با محال تعلقه کوکن نظام الملکی کنار دریا که در پناه جبال واقع شده و مراد از
بندر چیول و تانده راجپوری تا پونه و چاکینه باشد و بعد تسلط عادلشاهیه بر نظام الملک متصرف والی
بیجاپور آمده بود و سرحد آن منتهی به سرحد کوکن قدیم عادلشاهیه که به تل کوکن اشتهار دارد میگردد نمود
والتماس او درجه پذیرائی یافت و هر دو کوکن نظام الملکی و عادلشاهی تعلق بحاکم بیجاپور گرفت
وازجمله آن محالات کوکن نظام الملکی دوازده پرگنه سیر حاصل به تنخواه ملا احمد مقرر گشت و در همان
ایام دو پرگنه باسم پونه و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گردید و ساهو از طرف خود سیوا پسر ارشد
خویش را که در کار و بار امور دنیوی و پخته کاری و مکاری و تدبیر رای صایب و سالوسی ذوفنون
وقت بود و در فن حیله و تزویر و عیاری و طریقه مفسدی و تزویر ابلیس به تلبیس در مکتب خانه

بحکم [illegible] از اطاعت [illegible] رجوع به بارگاه آسمان جاه

بیاورده بود و امیرخان را با فوج نه هزار سوار برای تنبیه و تادیب او مرخص فرموده بودند و کیسی سنگه

که با پدر عداوت داشت و در حضور خدمت مینمود تعینات و رفیق امیرخان گردیده بود و امیرخان بعد

رسیدن سرحد بیکانیر که بدو پیغام وعده و وعید تهدید آمیز نموده بود همراه اطاعت هدایت

نمود راجه کرن از خواب غفلت بیدار گشته برهمنان و وکلای فهمیده کار زبان دان را با عرضداشت

مشتمل بر اظهار افسوس ایام نافرمانی و امید عفو تقصیرات گذشته با اقرار کمال ندامت و پشیمانی و اطاعت

آینده روانه نموده بهمه جهت در رضامندی امیرخان کوشیده رفاقت اختیار نمود و بحضور رسیده

بعد ملازمت بشفاعت امیرخان مورد عنایات گردیده تسلیمات عفو تقصیر و عطای منصب و وطن

بجا آورد الحال کلمه چند از اصل و نسل سیوای جهنمی و شمه از شروع و فساد آن بدنهاد بزبان قلم

میدهد آنچه از مردم ثقه دکن و بعضی قوم مرهته در باب اصل و نسل سیوای مردود بداصل جهنمی

نابکار بقول مختلف مسموع شده می نگارد اگرچه رشته اصل اجداد او بسلسله رانای چتور میرسانند

که آن نیز به ثبوت نه پیوسته اما چون میان قوم راجپوت و همه هنود مقرر است که فرزند از بطن

غیر قوم خود حاصل نمودن و از کنیز توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند و در صورتیکه

در عالم جوانی و شهوت رانی فرزند از غیر کفو بهم رسد آن را داخل خانه زاد کنیز و غلام اعتبار مینمایند

و بآن ترکه و میراث میت نمیدهند و با وجودیکه مادر مولود نجیبه و از قبیله اعیان تر از پدر باشد اصلا

میان قوم آنها عزت و آبرو ندارد و با او نسبت نمی نمایند و در مجلس شادی و ماتم شریک طعام خوراندن از آن

نمیکنند مثلا اگر زن قوم برهمن که بهترین قوم و سرور همه کفار را اند بطریق عاشقی بتصرف بد

ترین ذات هنود بیاید از آنکه با او نکاح نمی توانند نمود فرزندیکه از و حاصل شود حکم ولد زنا در کمال

بی اعتباری دارد مگر درین عهد که در اصل و نسل همه قوم بسبب فساد زمان خلل راه یافته اگر میان قوم

کهتری و کایت فرزندی از جانب غیر کفو بهم رسد و از راه دولت و اعتبار در داشته باشد که خدا بکلی

او باز همچون خود او مینمایند و در ضیافت و خیر خوردن و خوراندن با خود از رو نفرت اختیار میکنند

یکی از اجداد سیوای بدکردار که ملقب به بوسله شهرت دارد و در اطراف ملک را تاسکنی داشت بدبلی

از زنان غیر قوم و بداصل تعلق بهم رسانده تصرف خود آورده مدخوله خود ساخت از و پسری تولد گردید

بهم [illegible] مادر او

محمد سلطان بسجاع خلد مکان بقصد مهم متوجه شجاع گردیده مسافت چند روزه طی نموده بودند درین ضمن
خبر ندامت کشیدن و معاودت نمودن بادشاهزاده از نزد شجاع و باز ملحق گردیدن به لشکر ظفر اثر بادشاهی
رسید لهذا حکم طلب بادشاهزاده بحضور معه خلعت خاصه و نادری مرحمت نموده بودند بعده که خبر
روانه شدن محمد سلطان معروض گردید فتح عزیمت آن سمت نموده توقف و لشکرکشان از خضرآباد
عنان مراجعت معطوف داشتند در هر هفته و روز خبر غلبه فوج بادشاهی و فرار شجاع و پیوستن عمده های
او بمعظم خان از روی نوشته اخبار نویسان و عرضداشت معظم خان بوضوح می پیوست درین ضمن
خبر نزدیک رسیدن بادشاهزاده مغضوب محمد سلطان بعرض رسید حکم برلیغ از پیشگاه قهرمان رسید
که الله یار خان داروغه گرزبرداران سر راه بادشاهزاده رفته از همانجا مقید ساخته بقلعه سلیم گده از
راه دریا برساند چنانچه الله یار خان در موضع نشکر پور بشاهزاده رسیده موافق حکم بعمل آورده و فدائی خان
بحضور رسیده مورد عنایات گردید و ارادت خان که او هم از همراهان کوته اندیش بادشاهزاده
بود و جمعی دیگر از همراهان او بی منصب و از ملازمت ممنوع گردیدند و نیز معروض گردید که ذوالفقار خان
بسبب عارضه بدنی از معظم خان جدا شده برفاقت بادشاهزاده روانه شده از اشتداد آزار عقب
مانده بود در مستقر الخلافه رسیده مرحله پیمای سفر آخرت گردید چون از بندهای عقیدت کیش
کار طلب نموده بوده باعث ملال خاطر حضرت خلد مکان گشت در جشن وزن قمری سال چهل
و سیوم که جهانی کامیاب فیض گردید یکی از صاحب طبعان این رباعی گفته گذرانید و پسند طبع نوادر
پسند افتاد   از دولت وزن شاه فرخنده سیر زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر در پله میزان
چو در آمد گوئی خورشید نشست در افق تا بکمر نجابت خان که بسبب وقوع تقصیر با وجود بحال نمودن منصب
بی یراق مجرا می آمد حکم یراق بستن فرمودند چون عریضه های معظم خان مطابق نگاشته واقعه نگاران
بی هم مشتمل بر مژده فتح تسخیر ملک بنگاله و فرار شجاع از مقابل افواج ظفر موج و قریب رسیدن او ارکی او
از جهانگیرنگر بعرض والا میرسید درین جشن معظم خان را بخطاب خان خانان سرافرازی داده از اصل
و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه فرمودند و فرمان صوبه داری
باستقلال تمام صوبه بنگاله با اختیار عزل و نصب حکام الضلع معه خنجر و شمشیر مرصع و دو فیل معه ساز
طلا با دیگر عنایات روانه فرمودند راجه کرن که در ایام توجه بادشاه از دکن از نوشته دارا شکوه

رسیدن بدرقه که بطاقت آن خود را نزد راجه رساند گردیدن اگرچه بعد رسیدن نوشتجات پسر
شجاع راجه مذکور حکم بنام حاکم جانگام تعلقه خود که نزدیک جهانگیرنگر واقع است برای فرستادن نواره جنگی
بطریق کومک و بدرقه نوشته بود اما چون در انتظار بنگاه گذشت و درین ضمن خبر نزدیک رسیدن
معظم خان تزلزل افزای خاطر پر وحشت شجاع گردید ششم رمضان که آخر سنه سنه جلوس بود با
هر سه پسر و جان بیگ سید عالم و سید قلی ازبک و میرزا بیگ که نهایت آنروز همان چهار رفیق اند
عمده نوکران مانده بودند و جمعی دیگر و خواجه سرایان و خدمه محل از جهانگیرنگر برآمد از منزل اول و
دوم جان بیگ و چند نفر دیگر مثل ملا خان که مصاحب لابدی سفر الفقر است از نزد آن برگشته اختیار فرار
اختیار نمودند در منزل سیوم پنجاه و یک کشتی جنگی از نزد حاکم جانگام بموجب نوشته راجه رخنگ رسیده بود
بعد از آنچه از بدمددی ایام بر آن بدفرجام گمنام از حادثات راه و خفتی که در قصد گرفتن قلعه از توابع
انفصال کشید و ناکام آواره دشت ناکامی گردید و متفرق گردیدن باقی مردم همراه برا و گذاشته تفصیل
آن قلم را رنجه نداشته حاصل کلام می نگارد که بهزاران خفت و خواری و بی اعتباری مجموع با اهل و عیال
که از آنجمله سید عالم با ده نفر و سید قلی با دوازده مغل رفاقت نمودند داخل ملک رخنگ گردید
کسی را که اقبال از رو بتافت — بهیبت قضا بر سرش دست یافت — همان گرد گروهی ندامت کشید
تا بجهت رفت گروهی بخواری رسید، درباب انجام و مآل کار آن برگشته روزگار قول مختلف
بسیار مسموع گردیده خلاصه سخن آنکه آن کافر بد خصال نیز با و سلوک که بایست ننمود و بعد حیرانی و
سرگردانی تمام که نقد صفای ایام بد فرجام می باشد در آن کوهستان چنان مفقود الاثر
گردید که از و نشانی و اثر ظاهر و پیدا نگردید

بیست و چهارم ماه مبارک رمضان المبارک جشن آغاز سال سیوم از جلوس مطابق سنه
هزار و هفتاد هجری آراستگی یافت و همه سلاطین و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه
و قسمت کامیاب عطای اضافه فیل و جواهر و مرصع آلات و زر سرخ و سفید گردیدند از آنجمله سی هزار روپیه
بارباب استحقاق مرحمت فرمودند خوشحال خان کلاونت را که سرآمد نغمه سرایان العهد بود بنقره وزن
نموده هفت هزار روپیه در انعام او عطا نمودند از آنکه بعد از رسیدن خبر ... بادشاهزاده

محمد سلطان

و از بادشاهی افتاده اکثر مردم مور دشتی دست برد نمودند معظم خان اطلاع یافته بعضی مردم معتمد را
برای ضبط اموال شهر گذاشته خود را بطریق استعجال بکنار دریا رسانده بگرد آوری مال و اسباب
متفرقه که بیشتر آن از دست تاراجیان بدست آورد پرداخت و مردم برای محافظت عورات
تعین نمود و سراج الدین دیوان و اسفندیار معموری و میر مرتضی و امامی و ابن حسین داروغه توپخانه
و محمد زمان میر سامان و قاسم کوکه وغیره که بعضی بران حفظ ناموس خود از لاعلاجی و جمعی از ملاحظه تنگی
ایام شجاع مانده بودند بخدمت معظم خان رسیدند و هر یکی را از عطای اسپ و فیل و خلعت نواخته
امیدوار عنایات بادشاهی ساخت درین ضمن خبر رسید که دو غراب که پر از نقد و جواهر و طلا و نقره
آلات بود با چهار پنج کشتی دیگر پر از اجناس دیگر بدست مردم دریا نورد بادشاهی افتاد و
برادرزاده و پسر خوانده سید عالم که بران کشتیها بودند زخمی گشته دستگیر گردیدند و اموال زیاده
از احاطه شمار اندوخته صوبه داری چند ساله بنگاله تمام [illegible] کوتاهی سررشته [illegible] مال ضبط
درآمد و معظم خان دوازده روز به بند و بست شهر و اطراف پرداخته باز بقصد تعاقب آن سرگشته
بحر سرگردانی از تانده برآمد درین ضمن خبر رسید که اسلام خان فوجدار اکبرنگر بسبب نقار خاطری
که از طرف معظم خان داشت بعد خبر فرار شجاع از تانده بی حکم حضور و بی حصول رضا و اطلاع
سرفوج روانه دار الخلافه گردید و بجای او مخلص خان را فوجدار اکبرنگر نمود و شجاع برگشته اختر یازدهم
شعبان سنه سته از جلوس جهانگیرنگر رسید چون زین الدین پسر او قبل از آن بدو سه ماه بجهانگیرنگر
آمده از مدتها ایام نکبت با راجه رخنگ که از اطوار مذموم و روبه سکنه آن مرز و بوم شوم در جنگ
[illegible] مفصل بگذارش خواهد درآمد راه رسل و رسایل مفتوح و فرستاده تحف و هدایا در میان آورده
طرح دوستی انداخته بود و منور خان زمیندار عمده جهانگیرنگر که سر از اطاعت شجاع نظر بر عواقب
کار می پیچید از نزد راجه مدد نواره جنگی طلبیده از اطراف فوجکشی بر او نموده در استیصال او
کوشیدند و درین آمدن و مراجعت نمودن نواره آن کافرخانه چندین هزار هندو و مسلمان
بجادۀ تاراج رفت و پامال تاخت و غارت گردید و کفار باسیری بردند بعد رسیدن شجاع از
تانده که قبل از آن هم نظر بر سرگشتگی ایام زین الدین برای طلب بدرقه نزد راجه نوشتجات روانه
ساخته بود مراسلات دیگر مشتمل بر تاکید تمام و تملق تام نزد آن کافر بدانجام فرستاده و چشم براه

شجاع که بطریق هراول بلند اختر کرم دار و کبیر بود بعد برآمدن معظم خان و حمله بابد آوردن دلاوران
تاب مقاومت نیاورده رو بفرار آورد و بلند اختر با همراهان از شکست هزیمت فوج خود خواست
خود را رسانده تلافی پرداز و سید عالم پیش قدم گردید آخر کاری نساخته بی آنکه کار به کارزار انجامد
او نیز طرح دلم روانه تانده گردید و بعد این فتح نواره و فیلان و توپ خانه بسیاری سوای [illegible]
مال بغارت رفت بضبط سرکار و بهادران جلادت شعار در آمد معظم خان بعد از فراغ این فتح
بقصد تعاقب شجاع متوجه تانده گردید ما بین راه شنید که شجاع باراده جهانگیرنگر چهار صد کشتی پر از اموال
و اثقال و اکثر کارخانجات و نواره جنگی روانه ساخته خود در تهیه بر آمد [illegible] معظم خان بر آن
نواره تاخت آورد و از طرف دریا کشتی های جنگی دریا نورد نیز رسیدند و نواره پر از متاع شجاع را
از اطراف فرو گرفتند و بی تردد جنگ مردم شجاع دلباخته با کشتی های جنگی راه فرار اختیار نمودند و تمام نواره
بتصرف تعیناتی های معظم خان در آمد و معظم خان نورالحسن را که از کارخانجات شجاع واقف بود با
دیوان و واقعه نویس لشکر برای ضبط اموال تعین نمود و جمعی از سپاه و مردم توپ خانه همراه آنها
گذاشت و خود برای بدست آوردن شجاع خان ایلغار نمود که با چهار صد سوار جرار که تازه از جمله
اغرخان با جمعی اغریه بود رسید شجاع که بعد از رسیدن به تانده و روانه نمودن چهار صد کشتی خود
در تهیه برآمدن بود از خبر رسیدن معظم خان بر چهار غراب پر از خزانه و طلا و نقره آلات و جواهر
و بعضی از اسباب کار آمدنی و اهل [illegible] اناثی خدمه محل و بعضی از مردم منصبدی [illegible] برادر [illegible]
و پسر خوانده سید عالم بابر و سوار کرده روانه ساخت و خود شجاع با ششصد و چهار صد نفر و هر دو پسر
و بعضی خدمه از تانده برآمده نزدیک دریا رسیده در انتظار رسیدن باقی اسباب ضروری
و جمعی از عورات که مانده بودند زیر درخت فرود آمده در بحر تفکر فرو رفته حیران مال کار خود بود در این حالت
خبر رسیدن معظم خان بگوش آن هوش باخته رسید و در همان حال دوازده شتر و چند استر
[illegible] فیلی پر از متاع نفیسی و انتخابی که برای همراه برداشته بود و اهل اسامی خدمه برقع پوش همراه صندل
خواجه سرای معتمد بر سر دریا رسیدند اما از صدمه رسیدن فوج معظم خان همه دست و دل و پا باخته
فرصت بار کردن در کشتی ها نیافته خود را با هر دو پسر و جمعی که در آن وقت رفاقت توانستند نمود در کشتی
رسانده و سوار گشته دریا نورد بسمت جهانگیرنگر گردید و تمام متاع بدست غارتگران و [illegible]

و اوباشان

در تحریر تفصیل آن نظر بر اختصار کلام کوتاه است قلم عاجز از بیان را کار فرموده اما شمه از بهادری
و جرأت و جلادت اغرخان فیل نبرد که درین نبردگاه اتفاق افتاده و از زبان راوی ثقه مسموع گردیده
و در اغرنامه نیز درج است می نگارد که اغرخان را بعد از بر آمدن از آب با فیل کوه منظر مست اتفاق
مقابله افتاد اغرخان با اظهار جلادت شمشیر کشیده خواست بر خرطوم فیل فرود آرد آن عفریت نژاد
کوه تمثال باشاره فیلبان بضرب صدمه خرطوم اغرخان را مع اسپ برداشته چنان بر زمین زد که نزدیک بود
که راکب و مرکوب نقش زمین گردیدند اگرچه کار اسپ ازان صدمه ساخته شده بود اما از راه جوهر غیرت
که در انجب هر قدم و هر جا ندارمی باشد باز برخاست و اغرخان را نیز خود را چنان نگاه داشت
که با وجود چنین ضرب از خانه زین جدا نگردیده باز خواست اسپ را طرف فیل حمله آرد در ینحالت
بخاطر او رسید هرگاه این اسپ را دل در روده باخته مقابل چنان بلای سیاه دوباره حمله آوردن
از آئین عقل دور است از طرف عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضرب شمشیر فیلبان را
از بالای فیل سرنگون ساخت و چون دانست که دیگر اسپ را طاقت سواری دادن نمانده و ملاحظه
اسپ فیل نر بود با اظهار جلادت و تهوری بدانکه و خوف از فیلبان نداشته باشد برق کردار پا از
رکاب اسپ خالی نموده بجستن و چالاکی تمام خود را بالای گردن فیل رساند چونکه فیل در اطاعت
او نبود در تسخیر محمد فاضل نام خاف مانی او در آن حالت گفت شاید کجک فیل بالای کونش او باشد بضرب
آن کز سر بنا کونش فیل باید رساند این بلای سیاه را آرام باید ساخت از انکه کجک بدست اغرخان
نیامد سر خنجر که زیر کونش فیل خلانده بیونراد کوه پیکر بجای خود استاد چون دلیرخان که بر شجاعت و تهوری
اغرخان اطلاع واقعی داشت و دران حالت بر آمدن از دریا که فیل او عقب اسپ اغرخان بود آنچه ازان شیر
صولت فیل جنگ تردد بظهور آمد از دور مشاهده می نمود با وجودیکه از خبر واقعه غرق گردیدن پسر شیر نبرد جوان
عالم در چشم او سیاه می نمود فیل خود را برابر فیل اغرخان رسانده زبان بآفرین و تحسین کشاده دوباره
گرد فیل سواری اغرخان بطریق تصدق گردید سه دلیرخان رسید از قفا از زبان بکرر آفرین بر پهلوان
پهلوانی اغرخان زبان بشکر قدردانی دلیرخان کشاده گفت امیدوارم این فیل در سرکار قبول افتد
و برای سواری من اسپ از سرکار رعایت فرمایند دلیرخان دو اسپ از کوتلهای خاص تواضع نموده هرچند
گفت فیل هم از شما باشد اغرخان قبول ننموده از فیل فرود آمده به دلیرخان پیشکش نمود القصه افواج

فوج خصم با فیلان کوه ربا از روبرو ظاهر گشته نمود و معظم خان از ملاحظهٔ رسیدن ایام برشکال همت
بر استیصال شجاع زیاده گماشت رای اخلاص پیرای آن ارادت آیین برین قرار گرفت که بتکیهٔ اقبال
بی زوال خدیو زمان نموده با لشکر منصور از گذر پرخطر مذکور بهیئت مجموعی عبور باید نمود همه سرداران را
خبردار و مسلح ساخته تا یک پاس شب از شب چهارم شعبان مانده با همه امرای عقیدت نشان
پا برکاب آورده بعضی فیل سواره و بسیاری اسپ سواره روان گشته اول روز نزدیک بگذر مذکور
که در عرض نشان از بحر عمان و در تنگی راه معبر که بنشان جوبها یاد از پل صراط روز محشر میداد رسیدند
بوجود مخالفان شروع بزدن گوله توپ و تفنگ دور انداز نمودند و بهادران مستانه قدم به بحر غرقاب
بی پایان گذاشتند ابتدا اغرخان و میر محمد سمعان امام مخاطب بقراولخان شده بود با جمعی از اغزیه جلادت
شیمه بعد ان دلیرخان که بر فیل سوار بود و بسیاری فتح خان اسپ سواره و پایاب در آمدند از عقب
آنها دیگر امرا قطار بر قطار مانند موج روی آب روان روان گشتند به نصف آب نرسیده افواج مقابل
کمر جهد به ممانعت بسته چنان آتش پیکار بر افروختند که روی دریا را دود فرو گرفته در نظر قیرگون
ساخت و سر رشتهٔ احتیاط راه از دست دلاوران دریا نورد رفت و بها به تگرگ بلا باریدن گرفت
و بسیاری هدف ناوک تقدیر گشته سر بجیب فنا فرو برده باز سر بالا نتوانستند نمود و روی آب از
آمیختن خون مبارزان و پیچیدن دود بوقلمون وار در چشمها جلوه میزد جمع کثیر که جان عزیز را عزیزتر
از پایان آبرو میدانستند همچنان نمیدانستند با وجود حاصل نمودن گلگونهٔ سرخ روئی زخم در پیش قدمی
بر یکدیگر سبقت می ورزیدند و جمعی که نظر بر آبرو نموده میدانستند که پهلوان زنده خوش است از
صدمات گوله و تیرباران بر گردیدند و چون در آن آشوب جوبهای که برای نشان پایاب میان نالهٔ
طرفین گذرگاه نصب نموده بودند از طلاطم موج و صدمات سوار و پیاده مجال نماند و ریگ ان زیر پاها
بدر رفته پایاب را بغرقاب مبدل گردانید زیاده از هزار سوار و پیاده بسیار و چهارپای بیشمار
غریق بحر هلاک گردیدند و فتح خان پسر دلیرخان و چندی دیگر از مردم با نام و نشان به گرداب فنا
پیوستند و عجب قیامت و غریب رستخیزی بر آن لشکر گذشت بعد گذشتن از آب بدان صدمات
که مخالفان زیاده از آنچه باید کوشش و کشش بکار بردند و محاربهٔ عظیم میان فریقین برپا گردید اگرچه
دلاوری و تردد و جانبازی که از اغرخان و دیگر بهادران اغزیه در محاربات رو داده

بادشاهزاده را ازان طرف آب بلنگر ظفر اثر طلب داشت و خود با جمعی در نواره نشسته بدیدن [illegible]
آمده یک شب بطریق میزبان و مهمان مانده مراجعت بخیمه خود نمود و حقیقت را بحضور مصحوب قاصدان
سریع السیر نوشته ارسال داشت و بعد رسیدن حکم فدائی خان را با لارادت خان از همراه بادشاهزاده از
سابق بود داده روانه حضور نمود چنانچه باقی ماجرای آن بگذارش خواهد آمد اگرچه مکرر زبان خامه صدق
بیان داده که داستان محاربات شجاع و معظم خان که سرداری بدان جلادت و فدویت کم بعرصهٔ
ظهور آمده سر و پایانی ندارد هرچند خواهد در اختصار آن کوشد قلم بعجز آمده اعتراف بعدم انتهای ذکر ترددات
او مینماید اما بعد پیوستن دلیرخان که از بردلان یکه بهادر روزگار را بعهد می شمردند بدان سپه سالار
دو جنگ و تردد غریب رو داده بطریق اجمال می نگارد اولا بعد که معظم خان بعد توقف یکماه تقاضای
وقت و امور ضروری بشد آمد تمام از ناله دشوار گذار عبور نموده متوجه مالده گردید و خبر رسید که شجاع
سرانداز خان را و یکه تاز خان را با دو هزار سوار جرار و توپخانه آتش بار بسرداری میرزا بیک
که از شجاعان نامور گفته می شد برای سد راه گردیدن بر سر گذرهای قلب تعین نموده اند دلیر
را بطریق هراول مقرر ساخته بود دلیرخان را بدان فوج مقابله و مقاتله غریب رو داد با وجود آنها در
مورچال بسیار قلب باستظهار نواره بودند دلیرخان حمله های مردربا جنبان کار برا عدا تنگ
آورد که بیشتر از انها طعمه تیغ و سنان افغانان جلادت نشان گردیدند و جمعی کثیر زخمی و
غرق بحر فنا گشتند و بسیاری اسیر شدند و سرانداز خان که خواهرزاده میرزا بیک سر
فوج بود و یکه تاز خان زخمی گشته دستگیر شدند و میرزا بیک دو سه زخم تفنگ و تیر برداشته با هفت
هزار سوار سالم جان بدر توانست برد معظم خان از شنیدن چنین فتح نمایان شکر این عطیه
الهی بجا آورده بدلیرخان آفرین و تحسین زیاد نمود تردد دوم آنکه بعد نزدیک [illegible]
شجاع بجهانگیرنگر که شجاع از شنیدن حادثه که بر فوج او گذشته بلند اختر پسر خود را با سید قلی و جمعی دیگر از دلاوران
نام جوی رزم خو برای سد راه فوج ظفر موج تعین نموده بود و ما بین هر دو لشکر آنکه از دور جنگ گوله
و بان رو میداد تا اینکه ثنائه قلب و شعبه دشوار گذار که بعض جا تا سینه پایاب بود رسید و رسانی که پایاب
داشت چوب ها برای نشان پایاب نصب نموده بودند هرچند که وقت نزد لشکر و عبور اعتماد بران
پایاب که ریگ از جا بجا می شود و پایاب بغرقاب مبدل میگردد و نشان چوب بحال نمی ماند نبود و

که از کوه‌های الضلع آمده بآن شعبه سیوم داخل شده بود و دریفولا جاسوسان خبر آوردند که شجاع جابجا اطراف معبرها
تاج خان و میر علی داروغه توپخانه بادشاهزاده وغیره مردم نامی کارطلب را برای محافظت گذرها گذاشته و خود
نیز مقابل یکی از معبرها له قهاوندی برای سرراه گرفتن فوج بادشاهی لنگر اقامت انداخته بعد تردد بسیار که تفصیل
آن طول دارد و بعد جستن رفتن و مورچال بستن داود خان و دلیرخان که مکرر از هر دو سردار سعی رستمانه
نموده و از اغربه نیز ترددات جانبازی بظهور آمد از آب گذشتند کلمه چند از بازگشت بادشاهزاده محمد سلطان
بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد چون بادشاهزاده از گمراهی و وسوسهٔ شیطانی که لازمهٔ ایام جوانیست نزد شجاع رفته
بود آخر کار از مشاهدهٔ مآل کار عمومی برگشته روزگار که اندیشهٔ بدعافیتی در خدمت پدر بزرگوار از جد شستن دفتر
اهل عصیان گشتن و هیچ امید نجات از آتش دوزخ نداشتن علاوه مآل اندیشی از راه خطا نادم گشته به اصحاب
مراجعت نموده به فکر جدا شدن از شجاع افتاد از بسکه حرم او که دختر شجاع بود در تانده میماند خبر عارضهٔ بدنی او رسیده
برای خبرگرفتن او از عمو رخصت حاصل نموده خود را به تانده رسانده درین ماده با اهله خود همداستان
شده خفیه نوشته نزد اسلام خان که در اکبرنگر بود فرستاده به اراده خود اطلاع داد که بتاریخ معین او را بر معبر
دوکاچی بمعاونت طلب نمود و بهشتم جمادی الآخر آخر روز قبیله را با چندا سامی ضروری و یازده نفر محرم
همراه و هفت خواجه سرا بشهرت شکار ماهی آخر روز از خانه سوار شده بکنار دریا رسیده در چهار کشتی
با همراهان و دو اسپ راکب گشته طرف معبر که اسلام خان بموجب اشاره با جمعی از هواخواهان رسیده انتظار میکشید
روانه گردید بتفاوت چهار پنج گهری مردم شجاع خبر یافته بر نواره سوار گشته بتعاقب پرداختند تا رسیدن
آنها کشتی‌های بادشاهی بمدد انعام ملاخان و باد مراد بکنار ساحل مراد رسیده بود مگر یک کشتی که در آن
بعضی از خدمه محل بودند و بسبب سنگینی بار عقب ماند و ملاخان آن کشتی را از نزدیک رسیدن مردم
شجاع سراسیمگی رو داد و در آن حالت گوله توپ بدان کشتی رسید غرق گردید و کشتی فرستادهٔ اسلام خان
بمدد رسید و آدمهای آن غراب بجز ملاخان از غرقاب سیلاب فنا محفوظ ماندند مگر چند کس غرق
بحر فنا گردیدند و اسلام خان با عزاز تمام بادشاهزاده را همراه گرفته نوشتجات نزد معظم خان فرستاده
روانه اکبرنگر گردید و معظم خان از شنیدن چنین مژده فرحت اثر گل گل شگفته و مسرور خاطر گشته
خیمه و میوه و ماحضر با بعضی مایحتاج دیگر نزد بادشاهزاده روانه ساخت برای بابت خدمتگاری و محافظت
بادشاهزاده از دست برد اعدا القصه مدار آن اکبرنگر و اسلام خان بتاکید نوشت و بتاریخ چهارم آن روز

نظر و بنا بر لاعلاج معظم خان توپ خانه ازین طرف نال مقابل غنیم چیده به برق افکنی و آتش افروزی بر داشت و
سه پهر روز تا دو پهر شب هنگامه زد و خورد گرم بود بعده هر کدام بجای خود آرام گرفتند صبحی که از انجا کوچ نموده
شجاع بکنار آب گنگ بقصد عبور بپل اکبرنگر رسید از ملاحظه تعاقب فوج ظفر موج به بحر تفکر افتاد و بخاطر
که اگر خود ابتدا با جمعی همدمان از آب بگذرد بر باقی فوج که از جهت کم حالی اکثری اراده فرار و رجوع بفوج
بادشاهی هویدا بود چه گذرد و در صورتیکه اول فوج را بگذراند و خود با مردم معدود بماند مبادا گرفتار سر پنجه
دلاوران فوج بادشاهی گردد و همچنان از جدا نمودن بادشاهزاده محمد سلطان از خود بنا بر آنکه آثار ندامت و ملال
از صفحه پیشانی و اقوال او نیز مطالعه نموده خاطر جمعی نداشت بعده بر اتمامی بعضی همراهان بهدم خندق عریض
عمیق کرد خود گندۀ مورچال بسته توپ خانه بران چیده حصار دستور برای خود قرار داد و نخست بادشاهزاده
را از آب گذرانده به تانده روانه نمود چون از فرستادن بیشتری از لشکر و اسباب فارغ شد خود دو وقت
شب از آب گذشت و معظم خان شادیانه فتح فرار غنیم و تسخیر دوباره اکبرنگر کوفته و برای بندوبست فوج و
تعین حاکم و کوتوال اکبرنگر و تسلی ستم رسیده های آن مکان دو سه مقام کنار معبر دوکاچی نموده خود را
به اکبرنگر رسانید درین ضمن خبر نزدیک رسیدن دلیرخان و داود خان ازان طرف آب و امید پیوستن دران دو سه
روز بفوج نصرت موج با تحف و هدایا به مرسوله آنها رسید نیز مسموع گردید که شجاع بعد عبور خواست بر فوج
داودخان و دلیرخان تاخت آرد آخر جرات ننموده بلکه نجات از صدمه مقابله و حمله هر دو سردار
نامدار غنیمت دانسته متوجه تانده گردید و اسلام خان را برای نسق و بندوبست اکبرنگر مع فتح جنگ خان
و زبردست خان و راجه سجان سنگه وغیره یازده دوازده امیر و ده هزار سوار گذاشته وسط ماه جمادی الاول
سنه دو از انجا کوچ نموده متوجه گذشتن از آب گنگ گردید و حمید خان پسر داودخان با صد و شصت کشتی
جنگی و ذخیره بطریق مصالح کومکی آمده بالشکر معظم خان ملحق گردید و بعد ملاقات رعایتی که بابت معظم خان بجا آورد
نمود و درین ضمن ده لک روپیه خزانه که مخلص خان منجمله هفده لک روپیه همراه خود ماهین راه بجای محفوظ سپرده
هفت لک روپیه عجالتا نزد معظم خان رسانده بود نیز رسید و معظم خان در فرصت چهار پنج روز بخاطر جمعی از
دو شعبه آب گنگ گذشت و دلیرخان و داودخان ازان طرف آب رسیده انتظار عبور معظم خان میکشیدند
آمده به معظم خان ملاقات نمودند و فوج بادشاهی تقویت تازه بهم رسید از آنکه دران سرزمین آب گنگ سه شعبه
دشوار گذار شده و معظم خان از عقده دو شعبه گذشته در فکر عبور شعبه سوم که نالۀ بسیار قلبه باسم مهاوندی از

شب ازانجا کوچ نمود و بادشاهزاده محمد سلطان را با جمعی چنداول قرار داد و صبحی معظم خان بقصد تعاقب سوار شده
تمام لشکر و توپخانه و بهیر را ازان ناله برداشته دلدل بتدریج گذرانده آن روز بتفاوت چهار کروه از لشکر شجاع
نزول نمود ازانجا توپخانه را با فوج اغربه و جمعی دیگر دو پهر شب روانه ساخت و خود صبح ناشده سوار گشته تعاقب
پرداخت چون فوج اغربه از توپخانه پیش افتاده یکه تاز قدم بقدم فوج چنداول رسیدند و میخواستند با اظهار
جلادت با جمعیت قلیل طرح جنگ اندازند معظم خان از شنیدن پیش قدم گشتن اغرخان جمعی از بهادران
یکه تاز جان باز دیگر از فوج ذوالفقار خان بمدد اغربه فرستاد و هم پیغام منع تیز جلوی نمود اما چون بادشاهزاده
خبر جرات اغرخان بدان فوج کم شنیده جمعی از همراهان را بعد از فرود آمدن برای مقابله رخصت نموده بود
وقت شب میان هر دو فوج مقابله اتفاق افتاد درین ضمن فوج مدد تعین که معظم خان نیز با اغرخان پیوست
و زد و خورد غریب بمیان آمد جمعی ازان طرف کشته و زخمی گشته رو بفرار آوردند اغربه بتحریک غیرت تعاقب
پرداختند انجماعه باز از تقویت رسیدن مدد برگشته بجنگ پیوستند اگرچه این دفعه چند نفر فوج اغربه
و ذوالفقار خان کشته و زخمی گردیدند اما باز مردم انطرف فرار اختیار کردند و فوج بادشاهی بفتح و نصرت
مراجعت نمود درین منزل وسط شب نور الحسن که عمده شجاعان شجاع گفته می شد و هنوز زخمهای او التیام پذیرفته
بود از لشکر خود با معدودی چند برآمده بمعظم خان پیوست و آن سپهدار باوقار او را بعطای خلعت و خنجر
مرصع و ده هزار روپیه نقد خورسند ساخت و همراهان نیز رعایتی که بایست نمود همچنان در هر منزل
جنگ بگریز نموده شجاع طی مسافت مینمود تا روزیکه بکنار ناله دشوار گذار دوکاچی رسید چون آن روز
تفرقه شدن فوج او در لشکر معظم خان اشتهار یافته بود فتح جنگ خان هراول تیز جلوی نموده بدستیاری
سردار خود را مع تمام فوج همراه بران ناله زد اسلام خان نیز از راه همچشمی جلادت را کار فرموده با فوج
برنغار جلوریز رسیده برفاقت پیش قدمی نمود هرچند معظم خان پیغام منع آن جرات مینمود
فایده نمیداد و افواج مخالف انطرف ناله صف کشیده دست جرات بزدن گوله توپ و تفنگ کشادند
بهادرانی که تیز جلوی نموده بودند از بسیاری گل و لا و رسیدن گوله مجال گذشتن نیافته عنان کشیدند
معظم خان و فدائی خان نیز چار ناچار خود را رسانده قرار بران دادند که چون چنین جرات واقع
شده مصلحت برگشتن نیست بهر وجه از رسیدن گوله و بان نه اندیشیده دلیرانه از آب باید
گذشت و همت بر دستگیر ساختن شجاع باید گماشت لیکن اکثر امرا و سپاه شرط جلادت و جانفشانی

بهادرانه

تحسین و آفرین و عنایات نقد و خلعت برداخت و درین ضمن خبر نزدیک رسیدن داود خان چنانچه بگذارش
آمده رسید و درهمین ایام خبر عنقریب پیوستن دلیرخان که از بهادران و دلاوران مشهور العهد بود داود را
از حضور بکومک معظم خان تعین فرموده بودند انتشار یافت لهذا معظم خان صلاح صواب دید کار در انتظار
کنار رسیدن هر دو سردار نامدار دست از کارزار کشیده بدفعه بر دارد و روز دیگر از کنار ناله کوچ که هم جا
کنار آب رودخانه گرفته بسمت مخصوص آباد روانه شد و شجاع از طرح بر دادن و کوچ نمودن معظم خان ز
گمان ضعف و مغلوب گردیدن فوج بادشاهی برده آنرا زان مکان کوچ نموده از آن طرف ناله کوچ بکوچ متوجه
مخصوص آباد گردید و خواست قبل از معظم خان از گذشتن کروهی مخصوص آباد گذشته بمقابله برداز داز
اتفاقات هر دو فوج مقابل هم رسیدند و از طرفین بتوپ تفنگ هنگامه جنگ گرم نمودند و قراولان هر دو طرف
از آب گذشته باهم او برش می نمودند تا اگر فوج شجاع با غلبه سپاه و کومک فواره بیست و یکم ربیع الثانی میخواست
از آب بگذرد و درین ضمن بعد طلوع عالمگیر بادشاه جاسوسان شجاع خبر نزدیک رسیدن داود خان
و شکست یافتن فوج او که برای سد راه داود خان بر گذر کوهی که مابین راه او واقع است تعین نموده بود
آوردند و تزلزل تمام در لشکر خصم رو داد و متصل خبر کشته شدن جمال غوری معه جمعی از مردم شجاع در
مقابل داود خان زبان زد هر دو لشکر گردید و شجاع معه اطباع تمام شب در کمال اضطرار فرار اختیار
نموده برای محافظت تانده که قدم محل و ناموس او آنجا بود روانه گردید و معظم خان بقصد تعاقب
کوچ نموده از آب گذشت و خواست غنیم را فرصت نداده باسته کوب برو تازد اما از انکه تا تمام لشکر
از ناله قلب عبور نماید اثر از روز نماند و زیاده از یکنیم کروه آنروز طی مسافت اتفاق نیفتاد و چون باین
منزل غنیم رفع فوج بادشاهی دو ناله دشوار گذار دیگر واقعه شده بود روز دیگر در فوج نزدیک آن ناله رسید
که شجاع بر سر ناله رسیده پاره لشکر و کارخانجات را گذرانده و از بسیاری دلدل و آوازه رسیدن
فوج معظم خان اطراف خود در مکان قلب توپخانه چیده در کمال خبرداری برای گذشتن باقی لشکر ده
و بهیر استاده متردد خاطر بود و معظم خان [illegible] دلدل و بسیاری دلدل ناله تیز جلوی کار نمود
توپخانه خود مقابل خصم چیده [illegible] تا آخر روز پیغام توپ و توپ دهان میانجی هر دو لشکر
بود شب هر دو لشکر بجای خود قرار گرفتند و درین منزل مخلص خان و عبدالله خان وغیره جماعتی از امرای نامی معه
خزانه و توپخانه که از حضور روانه شده بودند رسیدند و باعث مزید تقویت لشکر فیروزی اثر گردید و شجاع آخر

کرد دیدند اگر چه بسبب کشته شدن سردار و متفرق شدن فوج بادشاهی لشکر بادشاهزاده از یک شعبه آب ناله گذشت
و فوج همراه تکه تاز خان آمده به ذو الفقار خان ملحق گردید اما ذو الفقار خان داد مردی و دلاوری داده حمله های
مردانه بیاپی و زدن توپ و تفنگ بمرتبه نایره قتال و جدال برافروخت و به اعانت اغرخان و دیگر دلاوران
[illegible] بازوی شهامت و بردی بر دفع حمله خصم گشاد که سد راه آن سیلاب بلا گردید و چند کشتی که از جملهٔ نواره
الطرف بهمرکابی شجاع دران ناله داخل شده بود با وجود عدم فرصت دران دار و گیر بدفع و تدبیر و رای صائب ساخت
و هراول شجاع از آب نتوانست گذشت و برگشته به بنگاه خود رفت معظم خان برین مقدمه اطلاع یافته صلاح کار
دران دانست که ذو الفقار خان را با جمعی که زخمی بودند بر سر بنگاه گذاشته به ترتیب فوج پرداخته بقصد تعاقب
هراول شجاع خواست و باستعجال تمام از معبر عبور نماید از بسیاری لای و گل توقف واقع شد و درینحالت
اسفندیار معموری را که جنداول بادشاهزاده بود با هراول فوج معظم خان و ساره خان داروغه توپخانه
مقابله افتاد و بای زد و خورد در میان آمد و جمعی از قراولان اغر به با مردم جنداول در آویختند و صدای دار
و گیر بلند گردید و گروهی از افغانان و برخی دیگر از دلاوران هراول بمدد اغرخان پیوستند و جنگ عظیم
در پیوست با وجود رسیدن کومک از جرنغار فوج شجاع بای ثبات فوج خصم از جا رفت و اسفندیار و نور الحسن و
گردهر سکه راتهور با جمعی استقامت ورزیده نبرد مردانه نمودند و گردهر سکه بزخمهای بیاپی از پا در آمد و نور الحسن
و اسفندیار زخمهای کاری بر داشتند چنانچه اسفندیار خان را با نیم جان از میدان برداشته بردند
و جمعی دیگر از فوج شجاع کشته و زخمی گردیدند شجاع از رسیدن شکست جنداول و کشته و زخمی گردیدن [illegible]
مردم عمده خود ابن الحسن داروغه توپخانه را در مقابل ذو الفقار خان و بنگاه معظم خان گذاشته مع باقی فوج
باستعجال تمام سوار شده سه پهری مقابل معظم خان [illegible] به شوکت تمام رسید و به کوه دود توپ و تفنگ و
زنبورک و بان نایره فنای اشتعال پذیرفت معظم خان هر چند خواست بهیئت مجموع بر فوج شجاع یورش
نماید و از بیخ نشنوی امرای همراه و کوتاهی و [illegible] و جرأت ننمودن آنها نتوانست بلکه بسبب خودسری
و عدم اطاعت بعض انتظام فوج [illegible] و دغدغه برهم خوردگی قول از جهت [illegible] می شد
مرجع امری سوای اسلام خان نزدیک معظم خان مانده بود هنگام [illegible] باستعانت تیغ و سنان [illegible] روز بآخر رسید
چون خسرو زرنگ باخته خاور رو بمنزل گاه مغرب آورد هر دو فوج دست از کار کشیده رو به بنگاه خود
آوردند معظم خان مراجعت بخیمه خود نموده از ناله باز عبور نمود و بجای خود آمده به تداوی زخمهای سپاه [illegible]

[illegible]

نب برآمده بطریق ایلغار به اکبرنگر رسیدند و بسیاری از کارخانجات بادشاهزاده با اسباب تجار و مالیت مردم بالاله
بتاراج و غارت رفت و فساد عظیم در لشکر روداد و شجاع را القوت تازه حاصل گردید بعد که موسم باران
رو بتخفیف آورد و بادشاهزاده بعد از فراغ کدخدائی از تانده آمده با شجاع ملحق گردید و شجاع با هشت و نه
هزار سوار و چهارده پانزده هزار پیاده براه خشکی و استظهار رود و صد کشتی جنگی بقصد پیکار در مقابله معظم خان
از اکبرنگر برآمد و مرتضی بخشی خود را بجاست اکبرنگر معزز نمود معظم خان بعد از استماع خبر برآمدن شجاع متوجه مقابله
خصم گردید چون نزدیک ناله قلب عمیق که سر راه حایل بود رسیدند به بند و بست فوج پرداخته سیم چهار سر دار
فوج را با عزخان و میر محمد وغیره جمعی اغریه یکه تاز که بخدمت قراولی مامور بودند از آب به تردد تمام گذرانید از آنکه
شجاع نمی خواست از نواره جدا شود مسافت راه هشت و چهار کروه خشکی را گذاشته در مدت یک نیم ماه
براه دریا طی مسافت بعیده نموده انطرف ناله محاذی فوج بادشاهی رسیده نزول نمود و تا هشت روز
جنگ بزدن گوله توپ و انداختن بان درمیان بود و در پایان این هفته درمیان اغرخان و قراولان
شجاع نبردهای مردانه روداد با وجود قلت همراهان اغریه که بیشتر از فوج بادشاهی در گذرانیدن پرتل
و اسباب درمانده بودند و بقراولان شجاع کومک پی هم میرسید تردد نمایان از نبرد ان اغریه بوضوح
ظهور آمد چون شجاع اراده عبور از آب داشت و از صدمات افواج بادشاهی جرات نمی نمود براهنمائی قراولان
خواست از معبر دیگر بتفاوت چهار پنج کروه بگذرد بادشاهزاده محمد سلطان را هراول که چهار پل مست
با توپخانه جنسی روداده روانه ساخت همینکه بادشاهزاده نزدیک معبر که یکه تازخان از بانی مورچال
سر راه آن معبر داشت رسید معظم خان اطلاع داشت یافته ذوالفقار خان را با فوج اغریه و جمعی از روزبهانی بکومک
یکه تازخان فرستاد بعد رسیدن مقابل فوج بادشاهزاده نیز خان مذکور اغرخان و میر محمد با جمعی از اغریه و
رسول بیک روزبهانی و پانصد سوار برق انداز و پانصد پیاده بندوقچی بمدد یکه تازخان پرداخته برق کردار از آب
گذشته سر راه فوج هراول که گذشتند گرفتند و غریب زد و خورد درمیان آمد و قتال عظیم روداد و اغریه تردد نمایان
و سعی بی پایان نمودند و یکه تازخان با جمعی یکه تازی بهادرانه بر روی کار آورد اما از آنکه فوج عظیم برابر فوج
اینطرف بود دلیران درجان نثار نمودن و در طریقه سربازان عقیدت کیش بیشی قدم گشتن کوتاهی ننمودند
یکه تازخان با دو برادر و محمد صادق که از دلاوران مشهور بود و چندی از همراهان اغرخان با جمعی دیگر بکار آمدند
و جمع کثیر زخم سرخ روی داشتند و از ناموران شجاع قدرانداز خان و سرمست افغان با جمعی دیگر کشته و زخمی

و از طرف دیگر هر چند نام زمیندار منجوه تردد بنجاره و نواره را مسدود ساخت لهذا کار بر لشکر بادشاهی
تنگ گردید و آدم و چارپای بسیار تلف شدند در بعضی شیخ عباس که داروغه نواره و میر بحر از طرف شجاع بود
با چهارصد سوار و نواره جنگی بطریق هراول برای تسخیر اکبرنگر تعین نمود و شیخ عباس همت کرمهای اکبرنگر زمین
مرتفع بدست آورده آنجا لنگر اقامت انداخته از آنجا گاه گاه ناگاه بدستور قزاقان دریانورد باستظهار نواره
که فوج طرف خشکی نیز از طرف دیگر خود را بمدد میرساند بر اکبرنگر تاخت می آورد و با مردم بادشاهی که از
تردد روی دریا خصوص از عدم مصالح نواره عاری بودند آمیزش نموده بسیاری را کشته و زخمی ساخته
باز خود را بنواره و مورچال خویش میرسانیدند و درین وقت تاخت عرض و مال و عیال اکثر مردم شجاع
که در آنجا بودند و از طرف فوج معظم خان اصلا بدانها ضرر جانی و مالی نرسیده بود در معرض تلف می آمدند
بعده شجاع سراج الدین دیوان خود را با بادشاهزاده محمد سلطان بجهت کدخدا نمودن با صبیه خود در زنانه
معه خدمه محل نگاه داشته تاکید نمود که خود را بعد فراغ شادی طوی بدو رسانند و خود بقصد تسخیر
اکبرنگر باتفاق و مدد مصالح همراه شیخ عباس متوجه گردید و بعد نزدیک رسیدن از طرف دریا و خشکی
طرح جنگ با محصوریان معظم خان انداخت چون راجه اندرمن اندرون شهر در عمارت شجاع فرود آمده
بود و ذوالفقار خان اکثر در آن ایام مریض می بود با دیگر کومکیان در دامن کوه پایین شهر [illegible]
استقامت داشت اندرمن بی آنکه مدد از طرف ذوالفقار خان و همراهان او رساند بامید کومک
بر وقت رسیدن بمقابله و مدافعه شجاع پرداخت هر چند که از نو تردد واقع بظهور آمد اما از غلبه فوج
اعدا که از اطراف رو آورده بودند و از کومکیان بسبب غبار نزاع و نفاق و عارضه بدنی ذوالفقار خان
مدد نرسید ناچار اندرمن استقامت نتوانست ورزید و خود را بذوالفقار خان رسانید و
شجاع بیک طرح جمیع تمام شب را بتصرف خود آورده به بند و بست آنجا پرداخت و ذوالفقار خان و اسلام
و فدائی خان و راجه اندرمن او آخر شب کوچ کرده متوجه لشکر معظم خان گردیده با دل یاس پر از وسواس
بدان سپهدار پیوستند درین باب عجب فتور بر لشکر ظفر انجام دران مقام رو داد جمع از
اهل نفاق باهم اتفاق نموده خود را بشجاع رسانیدند و بسیاری از ... اکبرنگر بوسیله جز کمان مال
و عیال رو بشهر آورده بر لشکر دمیدند و بعضی نوکران که متعهدیان بادشاهزاده محمد سلطان که تا هنوز همراه
معظم خان بودند فرصت یافته فیلان و غلّه و بعضی اسباب کارخانجات همراه گرفته و

و بهم دل همراهان را بدست آورده در تدارک این قضیه ناملایم می پرداخت درین اوان خبر رسید که داود خان
صوبه دار پتنه بموجب حکم حضور برای کومک غره رمضان معه فوج شایسته از پتنه روانه شده کنار
ازان طرف آب گنگ خود را برساند و دلیر خان از حضور مامور و مرخص گردیده برفاقت داود خان
میرسد چون از فرو گرفتن آب برشکال که تمام روی زمین اطراف اکبرنگر زیر آب ناپدید گردیده و از
تلاطم امواج بدون نواره تردد متعذر گردیده بود و شکستن دل عمده های فوج و سپاه بسبب پیوستن
بادشاهزاده بشجاع علاوه آن گشت سوای این تدبیر بخاطر معظم خان نرسید که ذوالفقار خان و اسلام خان
و فدائی خان و راجه اندرمن را در اکبرنگر گذاشته خود تا انقضای شدت برشکال زمین مرتفع بفاصله
سی کروه از اکبرنگر بهم رسانده باتفاق امرای دیگر در آنجا بسر برد و شجاع درین ایام قابوی تردد یافته باستظهار
توپ خانه نواره چنانچه مجملی از تفصیل آن زبان خامه جاری خواهد گردید اکبرنگر را از تصرف مردم بادشاهی برآورده
اکثر وقت بر سر فوج معظم خان تاخت می آورد تفصیل این اجمال آنکه شجاع بعد از رسیدن برشکال و پیوستن
بادشاهزاده محمد سلطان بدو که باعث کمال تقویت او گردید خواست در تانده که از معمورهای مشهور صوبه
بنگاله است چند روز طرح اقامت انداخته بگرد آوری لشکر و فراهم آوردن مصالح جنگ نواره پردازد
درین ضمن خبر شنید که رحمن یار از خانه زادان با تمام [illegible] بادشاهی گفته می شد و شجاع او را مخاطب
برشید خان ساخته بند و بست جهانگیرنگر پای تخت صوبه بنگاله بدو سپرده بود از مشاهده مساعدت طالع
عالمگیر آفتاب شجاع و برگشتگی ستاره دولت شجاع اراده پیوستن بمعظم خان مرکوز خاطر نموده با منور خان
پسر معصوم خان زمیندار عمده آن ضلع که اکثر مرزبانان آن نواح طالع صلاح و امر و نهی او بودند عهد موافقت
و رفاقت بسته اشاره بفراهم آوردن نواره نموده جویای قابوی وقت است از استماع این خبر بر
تردد خاطر شجاع افزود و زین الدین پسر کلان را با سید عالم و خسرو نوکر عمده بشهرت بعضی امور
ضروری روانه جهانگیرنگر ساخته تاکید نمود که تا دست یافتن بر رشید خان زبان بافشای راز سربسته
آشنا نسازند و آنها بجهانگیرنگر رسیده اول نواره را بحسن تدبیر از تصرف زمیندار برآورده بعده
رشید خان را بانواع حیل نزد خود طلبیده وقت برآمدن از دیوان اشاره نمودند که غافل بر سر آن
اجل رسیده ریخته کار او را باتمام رسانند بعد از فراغ آن چون از شدت برشکال تمام ادنی زمین اطراف
اکبرنگر را آب فرو گرفته بود در عین شهر کشتی تردد می نمودند و از یک طرف شجاع خود راه رسد غله بند نمود

بهانه طلب روزگار رشت دل بادشاهزاده محمد سلطان را بدست آورده بود رفته رفته سررشته تدبیر

تذویرآمیز را بجای رسانید که بقبول صیغه خود و بیغامهای آدم فریب دیگر نفرتش در عقل و ثبات عقیدت

بادشاهزاده راه یافت و دران ایام بسبب همدمان تمام که اوقات شان تمام حرف غمازی و درهم اندازی

بود و جوانان را از صحبت پیران تجربه کار نفرت و بهمسالان بی کمال که مادهٔ زوال مال و جان دنیا اند

امیزش و الفت تام می باشد و ازین غافل که گفته اند صحبت نیکوان ز دست مده که جو مه به نوی

ز صحبت به باد و عاقل هوا نیامیز زیک هوا از دو عقل بگریزد. از آنکه بادشاه تجربه کار اختیار زمام

تمام لشکر با تالیقی بادشاهزاده از راه عاقبت بینی به معظم خان سپرده بود و معظم خان گاه گاه در بعضی

امور بتقاضای ایام شباب از بادشاهزاده بظهور می آمد نصیحت پدرانه مینمود بادشاهزاده رم خورده خاطر

می بود و تلخی نصایح علاوه ملال استقلال و اختیار معظم خان میگردید و حاسدان درهم انداز از

آتش زنه کلمات فساد انگیز روز بروز به کدورت خاطر بادشاهزاده می افزودند تا آخر کار رنغمهٔ ناز افسون

مخالف و همدمان عرب و عجم منافق با موافق آمد و قصد گردیدن بعموی خود منش نهاد دل خویش

ساخته او آخر ماه رمضان شروع سال دوم از جلوس وقت شب باتفاق امر قلی داروغه توپ خانه

خود که باده شعله افروزی درمیانجیه این فساد همدمان بود و قاسم علی میر توزک و چهار پنج خواجه سرا

و چند خدمتگار محرم کار و بعض همدمان همراز خانه برانداز برگشته نشسته آنطرف آب گنگ خود را

رسانید و شجاع خبر یافته بلند اختر پسر خود را همراه جان بیگ نام نوکر عمده خود باستقلال تمام باستقبال

فرستاده اینمعنی را از فضل الهی و عطیه غیبی دانسته در احترام و اکرام بادشاهزاده کوشید و به چند

کشتی مع مردم معتمد جنگی برای آوردن اسباب بادشاهزاده تعین نمود درین ضمن آفتاب از

سر لسته مرتبه در لشکر و خیمه بخیمه انتشار یافت که معظم خان خبر یافته مردم برای منع بردن

اسباب تعین نموده مانع آمد چون ازین سوانح فتنه انگیز کمال اختلال در لشکر نصرت اقبال بادشاهی

راه یافت اکثر بابندهای بادشاهی دل و دست و پا باخته سراسیمه مآل کار گردیدند اگرچه معظم خان را

نیز ازین فزید مادهٔ فساد در خاطر ملال زیاده روی کرد لیکن بحسب ظاهر باظهار استقلال در خبرداری

امور حال و تسلی امرای موافق و مخالف و دلداری سپاه و همه همراهان زیاد از زیاد کوشید عدم وجود

بادشاهزاده سلامت وی دیوان بر زبان می آورد و بعطای خلعت و جواهر و عده و وعید سرا پا جا

بطریق فرار طرف سید عالم گشتند قریب بصبح ابتدا سه کشتی پر از مردم حبشی آهنگ که اهتمام خان بطریق
هراول سردار هفت هشت کشتی بود یکبار دریا رسیده بر سر مورچال ریختند و متصل سه کشتی دیگر رسیدند
و باظهار شوری و ملاحظه خبردار گشتن خصم انتظار دیگر کشتی ها نکشیده بر سر مورچال ریختند مردم مورچال
گریزان شدند و حبشی قدمان جان باز نشان های اهتمام خان برای مورچال نصب نموده بتعاقب گریختگان
پرداختند درین حالت سید عالم با فیلان فوج ربا بر سر مردم اهتمام خان رسید و زد و خورد غریب میان
آمد و فوج دیگر شجاع که بر نواره جنگی با مصالح توپ خانه خشم بر راه جبان لنگر و مستعد کارزار بودند
بمقابل دیگر کشتی ها رسیده بمدافعه فرود آمدن آنها پرداختند و نائره قتال میان دلاوران کشتی ها
هر دو طرف در گرفت و از طرفین بزدن کوه توپ و تفنگ انداختن بان گرم همت بستند و منه باز خان
را که از دلاوران نامی گفته می شد و از روی جلادت خود را بمدد اهتمام خان رسانده بود در مقابله
با فیل مست اتفاق افتاد و بی محابا بدهن آن بلای سیاه در آمده نتوانست بر آمد و آن عفریت
کوه پیکر دو ران هم در ربید و اهتمام خان نیز بعد تردد نمایان با چندی از همراهان شرط جان نثاری
بتقدیم رسانید و رستم خان و رسولی ان کارزار رستمانه نموده با بسیاری از رفقای خود بکار آمدند
و زبردست خان تردد بهادرانه نموده سه زخم کوه توپ بر داشت و چند مردم کشتی ها عقب که کشتی
حبشی را در گرداب بحر بلا دیدند بکومک نرسیده جلو گشته گردانده رو بفرار آوردند و مردم دو
سه کشتی که بعد کشته و زخمی شدن چندی نفر مغلوب هراس گردیده بودند دستگیر مردم کشتی
خصم گردیدند القصه اگرچه از مردم بادشاهی چه در خشکی و چه در جنگ نواره ترددات مردانه بظهور
آمد اما ختم زخم عظیم بمردم فوج بادشاهزاده رسید و از جمله مردم شش کشتی یکی نجات نیافت که کشته و زخمی
یا دستگیر نگردیده باشد و بسیاری از راکبان کشتی را آب هلاک از سر گذشت و زورق حیات
هستی ها بگرداب اجل فرو رفت و بعد این حادثه چون موسم برشکال رسید گرد و غبار پیکار شب و روز
از قطرات مطرات رحمت الهی نشست و نو بذیرفت و نائره قتال بلا و کل و طغیان نالهای قلب
و تلاطم دریا مبدل گردید

چون شجاع از راه زمانه سازی و بکار بردن انواع تدبیر میخواست بادشاهزاده اطراف خود گشته
و اکثر اوقات بارسال رسل و تحف که دام رام ساختن جوانان ناتجربه کار و کمند صید دلهای عموم زده

کنار آب قایم نمایند و همواره نواره جنگی در مقابل افواج ظفر امواج تردد مینمود و گاهی کشتی ها پر از آدم جنگی بسمت اکبرنگر
رفته بر سر محمد مراد بیگ منصوب کرده بادشاهزاده توحی زیاد از دن توپ و تفنگ مینمودند معظم خان هرچند
سعی مینمود عبور نمودن از آب میسر نمی آمد و از شنیدن تردد فراهم آوردن کشتی تا که معظم خان میاید
و علی قلیخان معه دیگر جمعی از مبارزان کارزار دیده محاذی یکطرف فوج شجاع گذاشته و ذوالفقار خان
و اسلام خان و فدائی خان با بعضی دلاوران روبروی خود شجاع قرار داده در قابوی عبور سعی فراوان
بکار می برد شجاع نیز برای مزید احتیاط اسفندیار معموری و نور الحسن را با جمعی آنطرف آب بطریق
نگاهبان که شب و روز خبردار و کوشش بر آواز بودند گماشت و هر روز نایره کوه توپ و تفنگ در میان
بود یکماه برین و تیره گذشت درین مابین شجاع مردم زیاد از خدمه محل و اسباب تجمل را همراه زین الدین
پسر خود [illegible] نانده که کنار آب از معمورهای پر از ذخیره سالهاست از عاقبت اندیشی روانه ساخت
و معظم خان درین فرصت بحسن و سعی و تدبیر صد کشتی فراهم آورد اما هرچند کوشش مینمود از
صدمات بارش کوه توپ و تفنگ روبرو و اطراف دریا عبور از آب دریا میسر نمی آمد تا شبی
ده کشتی پر از مردم سرباز کار طلب بطریق شب خون بر سر مورچال لشکر شجاع تعین نمود و آنها به نیروی
مردی دریا نوردی نموده آنطرف آب رسیده غافل بر سر مورچال ریخته دست بقتل و غارت
کشاده بجستی و چالاکی تمام تغنش توپ برداشته بکشتی در آورده دو توپ کلان را از زدن میخ در آتش خانه
باطل ساختند و بلا آفت مراجعت نمودند بار بار دیگر بخاطر معظم خان رسید که شبخون و دست برد بهتر از
دفعه اول بر سر خصم بکار باید برد و بعد از دو سه کشتی پر از مردم کاری و جانباز با سرداران نامی مثل
اهتمام خان و شهباز خان و رستم بیگ وزیر بدخشان برادر فتح جنگ خان و رسولخان و غیره ده دوازده آدم
کارزار دیده که هر یکی رستم و تهمتن وقت بود آخر شب نوزدهم شعبان المعظم آنطرف آب تعین و
روانه ساخت کی صبح ناشده بر سر مورچال خصم برسند از آنکه سرداران شجاع از صدمه شب خون اول
شب و روز لوازم هوشیاری و جاسوسی بکار می بردند و ازین اراده معظم خان خبری بگوش آنها
رسیده بود سید عالم با چند فیل مست جنگی و جمعی از مبارزین افغان با نام و ننگ عقب نشسته و آب [illegible]
مستعد جانبازی گردیده شب بیابانی رسانده انتظار میکشیدند مردم مورچال را نیز خبردار ساخته
اشاره نموده بودند که بعد رسیدن مردم بادشاهی بمقابله نپرداخته مورچال را خالی نموده انها را

بجائی

دار آنکوه تنگ یافته بود و وسواس نحوست آن سرزمین در دل داشت مصلحت ندانسته اواخر جمادی الاول
خود را به پتنه رسانید و از جمله کارهای بیوقت که در خلال این احوال به اختلال نظر او رسید یکی کدخدای زین الدین
پسر کلان افغان دختر ذوالفقار خان ذوالقدر که حسب اتفاق در آنجا بود بخوبی و ناخوشی بعقد او در آورد
و از صدمه آمد آمد فوج بادشاهی در آنجا نیز پا بند نگردید و خود را به مونگیر که یکطرف معموره آن کوه و طرف دیگر آب
واقع است و در ایام فرمانروائی افغانان مابین دریا و کوه حصار مستحکم بطول یک کروه و ربع جریب کشیده اند
و خندق زیر دیوار بآب رسانده اند رسانیده باستحکام برج و باره و بستن مورچال پرداخت و توپ بار
نواره را طلبیده جا بجا نصب نمود و راجه بهروز نام را که از زمینداران مشهوران سرزمین بود با محمد شجاع
بتقاضای وقت دم موافقت میزد و طرف راه دشوار گذار کوه را باو مقرر نموده هم جا مردم رزم آزما
با مصالح جنگ گماشت همینکه معظم خان نزدیک بآنحدود رسید و در محاصره نمودن آن معموره و کوه تضییع
اوقات دانست از راه حسن تدبیر با راجه فیروز نامه و پیغام مودت التیام و امید رعایت عنایات
بادشاهی او را رام و رفیق ساخته چنان تردد نمود که براه نمائی زمیندار کوه را دست چپ و بعضی از راه
جنگل در آمده خواستند بدو تیشه و تبر یک سر بر سر شجاع رسیده از همه طرف مداخل کهی و اذوقه برو تنگ
سازند محمد شجاع نظر بر عاقبت بینی از آنجا نیز فرار نموده خود را به رنگامتی که از آنجا تا اکبرنگر مسافت یازده
کروه است رسانید چون آن مکان نیز یکطرف کوه و جانب دیگر دریا بدستور مونگیر داشت باستظهار استحکام
آن لشکر اقامت در آنجا انداخته بگرد آوری مصالح جنگ پرداخت و جابجا بر مورچال مردم کار طلب
مقرر ساخته خواجه کلان نام افغان را که زمیندار واقف کار آن سرزمین بود و بدستور راجه فیروز دم هوا
بان برگشته روز میزد مدار علیه تردد و بند و بست مورچال قرار داده اسفندیار معموری را که از نوکران
جلادت پیشه معتمد شجاع بود برفاقت او مقرر کرد و برای سد راه کردن فوج بادشاهی از جنگلهای دشوار
گذار بر از آنجا رخار دار تعین نمود و معظم خان بعد تسخیر مونگیر که محمد حسین نام را در آنجا قلعه دار ساخته
متوجه تعاقب شجاع گردید همینکه فوج هراول نزدیک مضروبان شجاع رسید قبل از آنکه معظم خان بفکر و تدبیر
جنگل بری بپردازد به پیغام رام ساختن زمینداران مذکور پیمان از دو خواجه کلان افغان بنام رجوع آورده
نموده خلعت و قول عطای منصب بادشاهی طلبیده به بهانه بند و بست راه از اسفندیار جدا گشته جلو ریز
با اظهار اطاعت و محبت بادشاهی نزد معظم خان رسید و اسفندیار معموری ناچار فرار اختیار نموده خود را

بهمان نمی آمد که باعث عبرت دیگران شود مگر بعد ثبوت بعضی را کمی منصب و عزل خدمت مغضوب میساختند و بعد چندی
باز بوسیله مربیان بحال میفرمودند و هم بسبب عدم اجرای حکم و اطاعت ننمودن جاگیرداران عمده آن بود که
بعضی ابواب ممنوعه که داخل دامهای سایر پرگنات بود می بایست وزرا نظر بر کفایت سرکار ننموده شریک
اجرای حکم بادشاه گردیده آن دامهای ابواب معافی را از نسخهٔ دیوانی و سررشتهٔ تنخواه برآورده باقی
دام را تنخواه نمایند و حال آنکه وزرای کفایت انجام اصل دام را در نسخهٔ بحال داشته باعث دام بلای جان
رعایا و وبال حال ضعفا گردیدند و جاگیرداران زبردست و زیردست دست بدست آویز تنخواه گردیدن دامهای
از اخذ آن ابواب بر نداشتند و ظلم راهداری که زمینداران مفسد پیشه بتقلید حکام زیاده از آنچه با عامل
بیان توان آورد و از مسافرین و مترددین و تجار بظلم و تعدی میگرفتند بجای رسیده که بسیار شنیده و دیده
شده که اینمعنی باعث کشته شدن جمعی کثیر از مردم قافله و بتاراج رفتن تمام مال و عرض و ناموس قافله گردیده
خصوصا جمعی که از سفر بیت الله زن و مرد و در کمال عسرت حال میگردیدند و گماشته های حکام نزدیک
بندر سورت تا دار الخلافه دو روز سه روز نگاه داشته بزجر و خواری رخت بدن آنها کشیده میگرفتند بودند
اوراق نگار مشاهده کرد که بر سر راهداری مردم عزیزی را که از طواف کعبة الله برگشته عازم اوطان خود
بودند مابین راه بندر سورت و ندربار کشته و زخمی ساخته عریان نموده در آن غارهای سر راه انداختند
و بجز ذات پاک حق کسی بغور و فریاد آن مسافران مظلوم نرسید الحال بذکر محاربات که با محمد شجاع روداده
می پردازد اگرچه داستان واقعات قتال و جدالی که میان محمد شجاع و معظم خان گذشته و شرح آن حد و پایان
ندارد اگر خواهد عشر عشیر آن را مفصل برنگارد باعث ملال مطالعه کنندگان و سامعان است اما بالجمله شمه
از جمله حوادثات لیل و نهار که بر شجاع برگشته روزگار گذشته و محاربانیکه میان افواج بادشاهی و
آن بد فرجام بعد دید مددی ایام از ابتدای اوایل جمادی الاول نوبت تا آخر رمضان که مراد از یک سال
و پنج ماه باشد روداده بتحریر می آرد بعد که محمد شجاع هزیمت یافته از الله آباد چنانچه بگذارش آمده
بنارس رسید در بهادرپور دو نیم کروهی بنارس رحل اقامت انداخته حصاری اطراف لشکر
خود کشیده بخیال محال اندیشه مورچال بسته هفت توپ از قلعه چنار که در تصرف او بود طلبیده در
مورچال نصب نمود و در گرد آوری دیگر مصالح جنگ بود که خبر رسیدن بادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان
تزلزل افزای دل بی هراس او گردید و توقف در آن مکان که سابق هم در همان قطعه زمین از لشکر

دارالملک

سه‌م چهارچوکی نشانند فی عرابه و شتر و گاو و اسپ و آدم سوای محصول جنس از تجار و مسافرین و مترددین
عاجز از قوت بعنف و تعدی گرفته ابواب جمع مینمودند و مبلغ خطیر بعد دلت به درابداران و اصل
سرکار می‌شد حکم معاف آن نمودند اگرچه مجموع هفتاد هشتاد بابت در شمار معافی درآمده اند که بعضی
از آن بشمار می‌آرد اما از این هر دو صیغه مبلغهای زیاده از اندازه قیاس که از مات الوقت تا روز
مینمود و داخل نسخه جمع دیوانیان میکردید سوای آن حاصل ایام بازار عرس بزرگان و جاتره کفار
که در سال یکدو بار در هر معبدخانه اطراف چندین هزار اهل حرفه و اضافکر فراهم آمده معاملات
مینمودند و از مسکرات و خرابات و قمارخانها و سرشماری و طوعانه و چرائی بنجاره و سبزکدی
و محصول غله که خراج زبانی آن رعیت ماگذار سرکار را واصل ساخته شهر و قصبه جات بیار دو چهار
حصه زری که بابت قرض و حکام بصاحب مال از مدعلیه میدهانند و جرمانه و شکرانه و احمقانه
و چهار سبیت که از هر موضع و محال محصولی سایر و مال عمال از رعایا گرفته داخل کاغذ جمع مینمودند و فروعی
کل ابواب فوجداری و باب میربحری وغیره از کل قلمرو صوبه جات معاف و داخل ممنوعه درگاه
والا نمودند و سوای آن تا کجا آمدن نرخ ماکولات محصول کل مندوی های غله را که این نیز مبلغ خطیر می‌شد
و به بنجاره وغیره معاف فرمودند و برای اجرای این حکم احکام جهانمطاع عالم مطیع مع گرزبرداران واحدیان
بهمه بلاد روانه فرمودند و حکم نمودند که از وکلای فوجداران و جاگیرداران مچلکای عدم اخذ ابواب مذکور
بگیرند و وقت فرمودن خدمات تعهد اجتناب از آنکه دام و درم از این ممنوعات بگیرند میگرفته باشند
اگرچه بادشاهی رعیت پرور عالم نواز رعایت چنین کردند مبلغهای زیاده از اندازه قیاس که از
مات الوقت کرور کرور تا و نمود نمی بود نمود اما نفس الامر آنکه سوای محصول باندری که مدار اخذ آن بیشتر
از اضافکران بلاد اعظم پای تخت و حاکم نشین بود از میان برخاست و چند بابت جز دیگر بر رعایا معاف
گردید باقی بیشتر ابواب مثل راهداری و میربحری و فروعی متعلقه فوجداران و جاگیرداران بدو سبب
بر رعایا معاف نگردید هرچند از طرف بادشاه مرفوع القلم گشت لیکن حکام به انجام بدستور سابق صریح
علانیه تا زبان حال میگیرند اول سبب عمده آنکه عالمگیر بادشاه بعد ظهور چنین نافرمانی که مکرر رعایا از
تعدی فوجداران و حاکمان غافل از باز پرس روز جزا و بیخبر از خدا جوق جوق بحضور آمده فریاد و داد و ملا
مینمودند سوای حکم تحقیقات و تعین احکام تاکید تهدید آمیز پای سیاست از راه متابعت شرع شریف

اجتماع بعضی از فضلا و برآوردن کتب تالیف او مشتمل بر برابر داشتن کفر و اسلام و برادر توام خواندن
هر دو و اثبات آنکه دارا شکوه پا از دایره شرع متین بیرون گذاشته بود نیز ساخته بعضی مدعی دولت
و سلطنت را بر حوضهٔ فیل انداخته دوباره زنده و مرده او را از راسته و بازار شهر گشته و تشهیر کنان
گذرانده در مقبرهٔ همایون برده مدفون ساختند و سپهر شکوه را فرمودند که بقلعه گوالیار رسانده محبوس
سازند در همین سال امر شد که قلعه مستقر الخلافه اکبرآباد ساخته عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر را که شرعاً جای
ندانسته بوقوف معماران چابک دست نیز جاجی ساخته تنگ بخت قلعه و همه مساجد و عمارات و باغات را
تعمیر و تیار سازند [illegible]
چون بادشاه حق شناس عدالت اساس بدرگاه خالق العباد نذر بسته بود که اگر سریر آرای هند گردد نظر بر رفاه
حال خلق الله سوای محصول فی چهل دو از هنود و چهل یک از مسلمین که موافق حکم شرع متین خلفای راشدین
و بادشاهان دین دار سلف گرفته اند باقی کل ابواب محصول که خلاف طریق محمدی در طرق و بلاد و
پرگنات بیست و دو صوبه هندوستان فرمان روایان سابق گرفته آمده اند و مجموع محصول که جمعبند
بابت منجملهٔ آن بتعداد خواهد [illegible] آمد دو ثلث برابر کل حاصل ایران و توران می شد معاف و
مرفوع القلم فرمایند خصوص [illegible] ایام که بسبب اختلال احوال ملک و حال رعایا و عبور لشکر که از صدمات
امواج سیلاب افواج دریا موج نه دو سال در سنت بهای اطراف سمت شرق و شمالی و جنوبی بودند
و برای سکنهٔ اکناف قلمرو هندوستان حکم طلاطم چهار موجه طوفان دریا داشتند و کمی باران
نیز در بعضی بلاد علاوه گرانی غله و خرابی حال و ناتشی ضعفا گردید لهذا در ایفای عهد بحکم اوفوا
بالعهد که کوشیدن در کفاره دیگر سیئات که لازم ملزوم ریاست است واجب اجر عظیم دانسته
اولا حکم معاف محصول باندری یعنی از زمان قدیم معمول بود که در بلاد و همه معموره ممالک محروسه
اضعاف کرایه و اهل حرفه هرچه از جوهری و صراف گرفته تا قصاب و نخود و هر سبزی فروشی
در کوچه و رسته بازار بادشاهی غیر زمین ملکی خود نشسته یک وجب کار بیع و شرای پرداختند
هرکدام کرایه زمین و وجه مقرری در هفته و ماه بسرکار می دادند و مبلغ کلی از بابت
بعد فوت و فرو گذاشت متصدیان در خزانه عاید میگردید معاف فرمودند دیگر حاصل
عمده از راهداری بود که بر سر کل معبرهای آب اطراف صوبه جات و طرق که مابین هر منزل

رسیده بود که سلیمان شکوه در پناه زمیندار سری نگر بطریق محبوسان مایوس استقامت دارد برجوب
حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر پند و نصایح برنگارد که نظر بر بهبود حال خود نموده و از مال کار خویش
اندیشیده سلیمان شکوه را بحضور روانه سازد و یا از تعلقه خود برآرد والا نتیجه نیک نخواهد یافت و پس
امیر الامرا شایسته خان را صوبه دار مستقل صاحب اختیار دکن نموده مرخص فرمودند چون اخبار شوخی سیوا
بدنهاد که مفصل بگذارش خواهد درآمد بعرض میرسید برای استیصال او تاکید نموده جمعی از امرای کار طلب
بهمراه امیر الامرا تعینات نمودند از وقایع شرقی بعرض رسید که شجاع وقت رفتن از اکبرنگر به تانده الله وردیخان را
با پسر او چنانچه مفصل بذکر خواهد درآمد بقتل رساند بعده که معروض گردید که بهادر خان دارا شکوه را با پسر او
بحضور آورده فرمودند که پدر و پسر را با طوق و زنجیر بر حوضه فیل نشانده بطریق تشهیر بشهر درآرند
مطابق حکم آن هر دو اسیر دام بلا را بر حوضه فیل نشانده از دروازه لاهوری داخل دار الخلافه ساخته
از راسته چاندنی چوک و منتصل هر دو دروازه قلعه گذرانده از میان بازار و چوک سعد الله خان
در نظر خلق جلوه داده بد حلی کهنه که در خواص پوره خضرآباد آورده مقید ساختند بهادر خان
شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات بی پایان گردید روز دوم بختیار خان عرف ملک جیون
که برای ملازمت داخل شهر گردید همینکه براسته چاندنی چوک نزدیک رسید بعض از هواخواهان جگر سوخته
دارا شکوه با جمعی از اوباشان و اصناف بنگالان و پیچ های بازار از هر گوشه و کنار فراهم آمده
مجموعی بر سر ملک جیون ریخته آنقدر خس و خاشاک نجاست آلود و سنگ و خشت و کلوخ بر سر او
و افغانان همراه آن بی حمیت زدند که باعث هلاک چند نفر گردیدند و بعض را مجروح ساختند و
جمعی را از اسپ به ذلت و خواری فرو کشیدند و همه جا از در و بام تماشائیان زبان بدشنام و نفرین
نسبت بانی بدنام بی دین دراز نمودند و غلغله عظیم برپا گردید و نزدیک بود که بازار فساد از هنگامه
هجوم عام رونق تازه گیرد و فتنه سراپا بیم از مادر دهر زاید کوتوال آگاه یافته با جمعی از بندهای بادشاهی
شتافته در دفع فساد کوشیده ملک جیون را سالم از ضرر جانی بقلعه رسانیدند و روز دیگر بموجب
حکم بعد تحقیقات بانی فساد را که یکی از احدی ها پیش قدم این جرات با چند چیله دارا شکوهی گشته
بودند بدست آورده به فتوای علمای زمان که شر قلیل برای خیر کثیر خاصه در حق جماعه که مخالفت
امر خلیفه کنند جایز است بقتل رسانیدند و متصل آن که اواخر ذالحجه سنه مذکور باشد دارا شکوه را بعد

ساخته همراه تابوت بیگم و مغرور روانه نمود که بلاهور برده در مقبره ملا شاه بدخشی و مقابر کبرا
او بود بخاک بسپارند و خود با چند خدمتگار و خواجه سرای ناکاره ماند بعد از چند روز که از بد
سلوک ملک جیون بوی شیوه نفاق بمشام او رسید و امید اعانت بلاحظه خطر جان مبدل
گردید از آمدن پشیمان گشته اراده نمود که بعد فراغ از ماتم زوجه مرحله پیمای سمت قندهار گردد
و تکلیف امداد در رفاقت چند منزل بمیان آورد ملک جیون در ظاهر قبول کرده در باطن بخاطر
جب بنی آمد تربیت و دولت بوسیله دستگیر ساختن آن سرگشته وادی حیرانی برحق احسان
اختیار نموده و از غضب باز پرس عالمگیر بادشاه نیز اندیشه بدل راه داده بحسب ظاهر در تهیه
سرانجام راه کوشیده و روز اول با جمعیت خود همراه بر آمده بمنزل رسانده صبح آن بعذر
غدر آمیز آنکه رفته بعضی مایحتاج ضروری سفر و جمعیت دیگر همراه گرفته خود را از عقب
برساند رخصت خواست و یکی از برادران را با جمعی همراه نموده آنها بموجب اشاره آن
ناپاک بی مروت ستم چهار گروه رفاقت نموده ناگاه بی باکانه دست تعدی بر آن
بادیه گرد وادی سرگردانی و رفقای او دراز نموده یراق همه را گرفته او را مع صبیه و دیگر خدمه
محل مقید ساختند و نزد آن میزبان مهمان نواز وفا پرست نیک سرشت آوردند و
در مکان محفوظ مقید نموده حقیقت حال براجه جی سنگه و بهادر خان که تعاقب او داشتند
نوشته و بباقر خان فوجدار بهکر نیز خط بخبر آورده برجستی تردد خدمت خود آگاهی داد
باقر خان همان روز در همان ساعت عرضداشت خود را با خط ملک جیون همراه قاصدان سریع السیر
بحضور روانه نمود بست و یکم شوال سنه دو جلوس بعرض رسید بعد مطالعه بمحرمان خاص
اطلاع داده تا رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده اصلا زبان و لب باظهار شعف
و خوشوقتی آشنا نساختند تا آنکه عریضه بهادر خان نیز مشتمل بر رسیدن بر سر آن اسیر دام
بلا و بدست آوردن او بسعی ملک جیون بیهم با عرضداشت او رسید و حکم نواختن شادیانه
نمودند و از این خبر که خانه بخانه انتشار یافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک جیون گشاد
و برای ملک جیون خلعت و فرمان مع عطای منصب هزاری دوصد سوار و خطاب بختیار خان
مع گرز زر [illegible] با فرمان عنایت عنوان بنام بهادر خان روانه ساختند در [illegible] مکرر بعرض

وبهبود حال خود منحصر بود در بی سفر نگشت اثر اصلاح خود را ناشناخته با فرستادهای دارا شکوه به بیز وی
جواب داده ملاقات نمود داری * بوقتی که دولت یاور یار بود * زره هیچ تیر نقش نکند میمود تو قیتی که
بگلشتی زند دستگیر نگیرد خدنگش گذار از حریر * اخر الامر دو روز انجا توقف ورزیده راه بهکر
اختیار نمود چون بکنار رسید رسید فیروز میواتی که تا این روز بیکسی رفیق بود از مساعدت ناموافقت
روزگار رو برگشتنگی تمام دل از رفاقت دارا شکوه برداشته روانه حضور بادشاه گردید بعده
که آن سرگشته برگشته طالع بولایت جاجان رسید صحرانشینان اندیار سد راه او شدند
بلکه بقصد دستگیر نمودن بغلبه ازدحام پیش آمدند بزور رسیع همراهان گل محمد از جنگ انجماعه
رهای یافت چون بسرحد تعلقه ملکیان رسید مرزا ملکی که سرگروه انقوم بود باستقبال برآمده بمکان
خود که از انجا تا قندهار دوازده منزل بود برده باعزاز و اکرام تمام وآب مهمانی پرستی بجا آورد بعض
صلاح رفتن ایران دیده خواست تا قندهار رفاقت نماید و درین باب مبالغه از حد زیاد نمود اما از انکه
گفته اند * چو تیره شود مرد را روزگار * همان آن کند کش نباید بکار * دارا شکوه بصلاح بعض
بیک اندیشان عقل باخته و آرزوی باز جنگ آوردن دولت از دست رفته و خیال محال
اندیشه حب ریاست بامید انکه ملک جیون نام افغان زمیندار دهادر که از حمله آزاد کرده ها
ممنون احسان و رهون منت جان بخشی دارا شکوه بود و بنا بر وبیغام رخصت و عبور دست قدیم
ظاهر کرده بتکلیف طلب در تعلقه خود نمود روانه آن سمت گردید چون بحد وطن او رسید ملک جیون
برآمده مانند اجل ناگهانی استقبال نمود * اجل راه سر کرد وا فتاد پیش * کشانی صید دام فنا را بخویش
اهیر رفت شادان و امن کشان * کشیده قضا تیغ کین از میان * بعده که میزبانی حق ناشناسی
بجاپلوسی زیاد از اندازه قیاس برده بخانه خود فرود آورد بنفاقی که در خدمت برتبت در نظر زوجه
دارا شکوه که از چندگاه اندار اسهال داشت و الم کاهیدن از غم علاوه آن گشته بود ازین کلفت سرای فانی
بروضه جاودانه انتقال نمود از واقعه او که باهم محبت بافراط داشتند عالم عالم اندوه بر غم و الم او افزود
از انکه عقل و هوش باختن و سررشته احتیاط و تدبیر از دست دادن خاصه ایام نکبت است و در جمعیت
عقل می افزاید نظر برگردش ایام ننموده ملک جیون را دوست جانی تصور نموده گل محمد را که با جمعی رفیق
روز بیکسی و سپاهی عقیدت کیش بود باخوجه معقول که او نیز از همدمان محرم جان نثار بوده از خود

از زیور و جواهر با هر دو ناموس و دو خواصی چنانچه بهتر بر آمده دشت بیمای سمت احمدآباد گردید
و بخوجه سرایان و چند راجپوت از قرب و دور و نوکران معتمد دیگر که بر آن فیلان و اسباب
گذاشته بود تاکید نمود که زود خود را از عقب برسانند دران هنگام بعضی راجپوتان و
معتمدان نمک بحرام دست غارت و بیداد بران مال دراز نموده باهم نیز دست و گریبان
گردیده هرچه توانستند شتران بار و اشتران سبک رفتار پر از نقد و جنس گران
بها با خود گرفته بدر بردند و خوجه سرایان را که بر فیلان سواری زنانه گذاشته بودند و
نزدیک آن یک حرام خواران نگردیدند از ملاحظه تعاقب افواج بادشاهی همانی دوازده
فیل سواری عورات را نزد دارا شکوه رساندن سرمایه نجات خود دانسته بهزاران هراس
و وسواس دران شب تار خونخوار عقب دارا شکوه روانه گشته بعد هشت پهر که شب و روز
راه رفتند بدو پیوستند باقی قطار شتران و اشتران که راجپوتان و نوکران نمک بحرام
حصه رسد پیش انداخته رو بصحرا و اوطان خود آورده بودند باره بدست مردم بادشاهی
افتاد و چند شتر بتصرف زمینداران رفت و دارا شکوه در کمال سرگردانی بی سر و سامان
گشته بعد هشت روز که بطریق ایلغار طی مسافت نمود نواح احمدآباد رسید متصدیان
احمدآباد بر آن حادثه اطلاع یافته سوای سید احمد بخاری که او را صوبه دار که در شهر
گذاشته بود همه باهم اتفاق عدم اطاعت دارا شکوه نموده سید احمد را گرفته مقید ساخته
باستحکام شهر و بندوبست قلعه حاکم نشین پرداخته آماده کارزار و مخالفت از داخل شدن
شهر گشتند دارا شکوه چون دید که برگشتگی ایام همه جا استقبال و پیش قدمی مینماید دل از تصرف
شهر برگرفته [illegible] به کنگری که هفده کروه از احمدآباد دست رفته بکانجی کولی که از مفسدان و قطاع
الطریق سرگشته مشهور آن ضلع گفته میشد رجوع آورد ° اکثر شب را از کند رو به فراخ احتیاج
احتیاج سبب احتیاج ° و کانجی کمر خدمت بسته بعد تقدیم ضیافت جمع از کولیان همراه داده بسرحد
ولایت کچه رسانند درین حالت گل محمد نام از نوکران حلال نمک او که حاکم بندر سورت ساخته
زمیندار
بود با قدری خرج راه و پنجاه سوار و دو صد پیاده خود را رسانیده رفیق روز بیکسی گردید و
بکچه وقت آمدن باحمدآباد شرط خدمتگاری بجا آورده دختر خود را نامزد سپهر شکوه بامید [illegible]

ایران و توران و ستم فصل هندوستان و پخته شدن و بکمال رسیدن هریکی از جنس حلوا و بقولات مأکول
و غیر مأکول و فواکه و اقسام سبزه و گل و ریاحین موقوف بر دانستن و گردش ماهای شمسی است و بر سر
رشته حساب آن بدون اطلاع ابتدای روز تحویل نیر اعظم به برج حمل قادر بودن بهیچ وجه میسر
نیست و هر که از علم نجوم بهره دارد میداند که باوجود نوروز مجوسی که حساب ماهای فرس قدیم بر آن
نمایند و از جمله هفت ماه مختلف در حاشیه تقویم جدا ثبت میکرد هر چند در نام و ماهای فرس و ماه
جلالی و نوروز سلطانی تفاوتی نمی باشد و نیک نام خوانده می شوند با نوروز تحویل آفتاب
کار و مناسبت ندارد اما بادشاه عالمگیر نظر بر آنکه نوروز سلطانی با نوروز مجوسی که در کرمان و
بندر سورت گبرها که مجوسی و آتش پرست و پارسی نیز موسوم اند دران روز جشن مینمایند دیگر
هیچ طبقه از اسلام دران روز شادی نمی نماید شبهه واقع شده باظهار مزید صلاح و تقوی آن
جشن را ممنوع و موقوف فرمودند و مردم عام و بعض متعصبان مذهب امامیه و اهل سنت [illegible]
محمول بدیگر سببهای غیر واقع نمودند دیگر از جمله احکام خیر انجام شرعی که بر خلاف عهد سابق در
اطراف بلاد متروک گشته بود بلکه در حضور نیز نبود مقرر ساختند این است که ملا عوض وجیه که
از فضلای مشهور آن زمان گفته می شد و پانصد هزار روپیه در سال وجه معینت داشت بمنصب
هزاری و خدمت احتساب حضور سرفراز و مامور فرموده حکم نمودند که در همه بلاد محتسب تعین
نمایند و چند نفر احدی همراه محتسب تعینات فرموده احکام برطرف نمودن اجرای بت پرستی
که کفار در همه شهرها علانیه مینمودند و خرابات خانها و قمار و فواحش صادر نمودند از باقی احوال
پر ملال دارا شکوه آنکه وقت غلبه سپاه و بهادران که دران کوه محصور گردیده بود نظر بر ملاحظه
مال کار رخت نه محل را معه مرصع آلات و جواهر و ظروف طلا و نقره و خزانه که توانست بردارد آورده فیل
و چهل و پنجاه شتر و استر سوار و بار که از صدمات حوادث روزگار خانه بدوش گشته چند
خواجه سرای معتمد را با دو سه نوکر معتمد عمده قدیمی و جمعی از راجپوتیه طرف تالاب اناساگر
فرستاده گوش بر آواز و چشم بر انتظار لعبت بازی فلک مردم آزار داشت وقت بر آمدن
از دره و هزیمت از سراسیمگی و حایل بودن شب تار باتفاق که همه فیلان و شتران با خود برده
روانه شدن میسر نیامد و خود با سپهر شکوه و فیروز میواتی و یک فیل سواری زوجه و صبیه و هر چه

برج طارم افزود — از سکهٔ اقبال شه مهر نظیر — سیم و درم ستاره شد نقش پذیر — از سکهٔ او
غلغله در چرخ افتاد که دید زر از سکهٔ او عالمگیر — در عهد صاحب قران ثانی که یکطرف اشرفی و روپیه
از کلمهٔ طیب و اسم خلفای راشدین مزین میگردید فرمودند که چون دراهم و دینار زیر پا
بکار می آید و اکثر جای نامناسب می افتد از شرط احتیاط و پاس ادب زر دست سکه را
بدین سجع مبدل سازند — سکه زد در جهان چو مهر منیر — شاه اورنگ زیب عالمگیر — و
در روپیه بجای مهر بدر سلوک ساختند چون فتح هر دو بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود حکم
نمودند که همان روز یکشنبه را در ایام هفته روز جشن اعتبار نمایند اگر به تفصیل انعامات
ایام جشن آن کان کرم پرداخته شود بتطویل کلام منجر میگردد بتحریر انعام بادشاهزاده و بعض مقربان
و عمده های خاص زبان خامه را آشنا می سازد سوای آنچه بار باب طرب و استحقاق طبق طبق
زر و سیم بخشش در آمد پنج لک روپیه ببادشاه بیگم و چهار لک روپیه بزیب النسا بیگم
و دو لک روپیه بزینت النسا بیگم و یک لک شصت هزار روپیه بدر النسا بیگم و یک لک و پنجاه
هزار روپیه بمهر النسا بیگم و دو لک روپیه ببادشاهزاده محمد معظم و دو لک روپیه ببادشاهزاده
محمد اعظم با دیگر مرصع آلات و فیل و اسپ مرحمت نمودند و یک لک روپیه به نونهال حدیقهٔ
سلطنت محمد اکبر عطا کردند و بادشاهزاده محمد معظم را دوازده هزاری و محمد اعظم را از اصل
و اضافه ده هزاری پنجهزار سوار فرمودند و بر مراتب همه امیران حضور و دور افزودند
هشت لک روپیه مربوط عادلخان بیجاپوری معروض داشت از نظم کدنت ملا شاه که از
کوهنشینان مشهور کشمیر و پیر و مرشد دارا شکوه بود تاریخ جلوس نظم رو نگارش سال الان است
بود سید عرض پسند افتاد — صحن دلها چون گل خورشید شکفت — کامد حق و غبار باطل را رفت
تاریخ جلوس شاه حق آگه را — ظل الحق گفت الحق حق گفت — اگرچه اعلیحضرت بر خلاف عهد
سابق که تاریخ سال و ماه شمسی را بر ماه عربیه و سال هجری مقدم مینوشتند ترک ادب دانسته
ممنوع نمهه مقرر کرده بودند که ماه و سال عربیه را مقدم بر تاریخ و سال شمسی مینوشته باشند
باآنکه از زمان قدیم بادشاهان سلف توران و هندوستان جشن نوروز مینمودند و جزو بنگالی
حساب دانان ظاهر است که مدار حساب فصل خریف و ربیع و کم و زیاد شدن هلوی چهار فصل

ایران ورق ۹۱

سرافرازی بخشیدند چهارم رجب سنه هزار و شصت و نه متوجه دار الخلافه شدند تربیت خان
باوجود ظهور تقصیر بجوهری که قبل از رسیدن داراشکوه فرار نموده بود [illegible] نظر بخشی باز بصوبه داری
اجمیر مقرر فرمودند بعد رسیدن فتح پور بمنزل نورس بانو اهلیه شاه نواز خان تشریف بعد تسلی بخشی
ماتم زده ها گردیدند بعد از کوچ از فتح پور عرضه داشت بادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان مشتمل بر
آوارگی شجاع از اکبرنگر معه مال و عیال و متصرف آمدن املاک چنانچه بتفصیل بذکر خواهد درآمد رسید
برای بلند ساختن صدای شادیانه حکم فرمودند سلخ رجب داخل مستقر الخلافه شدند

چون اصل جشن جلوس آن برگزیده یزدانی موقوف بر قلع ریشه مخالفان آن زیبنده سریر
فلک نظیر گردیده بود درین ایام نصرت انجام که بدست یاری مفتاح شمشیر جهان کشای
عالمگیر خاطر از رفت و روب خاشاک مدعیان دولت پرداخت بیست و چهارم رمضان
سنه هزار و شصت و نه مطابق بیست و پنج خورداد ابواب عیش و عشرت و اسباب طرب
و فرحت بر روی هواخواهان دولت گشاده و آماده گردید و در و دیوار دیوان خاص
و حجرهای اطراف دیوان عام از آرایش اقسام فرش و اقمشه طلاباف و کلابتون دوز
آراسته گشت انقدر زربفت و انواع قماش زری بمصرف درآمد که تجار هفت اقلیم
از منافع آن ذخیره زر و سیم اندوختند و رامشگران طناز و مقلدان سحرپرداز و
مغنیان سراپا عشوه و ناز محفل آرا گردیده به اصول گوناگون صدای جوش و خروش شادی
بلند ساختند مغنی ز طنبور رشد کز دار نگردد جز از فیض غم خوار و زار شراری ز
برانگیخت تار رباب که گردید انگشت مطرب کباب تخت مرصع که بخت خویش را
از قرنها بدین نوید موعود میبود از شرف قدم بوس آن خسرو فلک سریر بخود بالیده زبان
طعن بر شرف برجیسی و کیوان آسمان گشود و دامن دامن زر و گوهر به ارباب حاجت
و اهل طرب رسید و عالمی ذخیره معیشت سالها اندوختند منبر از فخر ذکر اسم ابوالمظفر
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر غازی سرافتخار بر فلک برین بود و از سعادت
نقش نام آن زبده دودمان امیر تیمور که بر چهره سیم و زر سکه زد گردید بر اعتبار مهر و ماه

بیز اکثری از جان بدر بردن اقای خود خبر نیافته در مورچال خود ها قایم بودند خصوص عسکر خان
و سید ابراهیم با چند امیر دیگر سه چهار گهری بعد فرار دارا شکوه دست و بازده همگی
بر کیفیت حال واقع مطلع گشتند با دل پرخون و بدن پر زخم بوصیله صف شکنخان بپیغام
امان داده مامون گردیدند اما از دست و برد او باشان و تاراجیان سوای رخت بدن
هیچ نمانده بود و با دل و بدنهای مجروح بحضور آمده مورد عنایات عفو تقصیر و عطای منصب
گشتند نزد منصف سپاهیان کارزار دیده صاحب تجربه ظاهرست که در فرصت یکسال
چنان چهار جنگ بچنین پهلوانان دریای غیرت و شیران بیشه شجاعت و نبرد سپاهیان
دودمان امیر تیمور صاحب قران که هر یک سالها روز رزم رستم زمان و افراسیاب وقت
توان تصور نمودن و در وقت انقلاب حادثات چنانکه بگذارش آمده از جا در رفتن
و سر رشته رزم از دست نداده ثبات قدم ورزیدن نه کاریست که بتجربه تایید
فضل یزدانی و امداد طالع عالمگیری محمول بر چیز دیگر توان نمود القصه بعد از استماع اوارگی
مخالف زبان بشکر و ستایش بادشاه حقیقی گشوده از واقعه شیخ میر و شاه نواز خان افسوس
زیاد نمودند و فرمودند که هر دو را در بقعه مبارک خواجه معین الدین چشتی مدفون
ساخته مبلغی از سرکار بمستحقان رسانند و برکناره تالاب اناساگر چند مقام نموده امیرخان
برادر شیخ میرزا خلعت ماتمی عنایت فرموده تسلی زیاد نموده بمراعات دیگر سرافرازی
بخشیدند و فرزندان و اهلیه شاه نواز خان را نیز نظر بربیت صوری و حقوق خدمات
سابق مورد انواع مرحمت ساختند و راجه جسونت که از ظهور تقصیرات و خجالت زیاده
از اندازه قیاس بحضور نمیتوانست رسید بوساطت راجه جیسنگه فرمان عطای منصب
هفت هزاری هفت هزار سوار و صوبه داری احمداباد و معاف فرمودن ملازمت مع
خلعت صادر فرمودند و برای تعاقب دارا شکوه راجه جیسنگه را لک روپیه و بهادر خان
کوکه را اسپهای سلطانی هزار روپیه عطا فرموده و با پردل خان و دیگر پردلان و امیران
عقیدت کیش رخصت ساختند و [illegible] معه کارخانجات دارا شکوه بضبط سرکار در آمد
و جمع از امرای آن بدسرشت وادی حیرت را بر سایه لطف در آورده بعطای منصب

ونقصد استقبال اجل خود را در معرض تلف دید زبان اخلاص بیانی را بدین زمزمه گویا ساخت —
جانی دادمش بمژده و گویا همی برم — زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست — دیده هاشم خواهرزاده
و ردیف خود که بر حوضه فیل بجای خدمتگار نشسته بود گفت من رفتم دست بکمربند من زده تا بلند
شدن صدای شادیانه که همین دم نسیم فتح و فیروزی بر این لشکر عدو مال بی زوال خواهد وزید قایم
نگاه دار که مبادا بر حال من مردم من اطلاع یافته دست از تردد باز دارند و مردم خصم مطلع گشته قدم جرأت
دلیرانه پیش گذارند و همان زمان سرمایه نقد جان در کار دولت نثار نمود سبحان الله این حسن
عقیدت وصفای نیت که در آن جان بل ایمان در معرض تلف است انسان را برای ترقی مال و حب
جاه و جلال خود و فرزندان در خدمت مخلوق میباشد اگر عشر عشیر آن بدرگاه خالق ذوالجلال بظهور
آید زهی سعادت دو جهانی او بهر حال نزدیک بشام که اثر صبح ظفر ظاهر گردید و نسیم فتح و نصرت وزیدن
گرفت عجب قتال و جدال بمیان آمد چرخ فلک کهن سال از مشاهده آن حال در حیرت بود دارا شکوه که بر بلندی
کوه استاده علامت برگشتگی طالع خود مشاهده میکرد و حرکت مذبوحی مینمود ذبح مردم هزیمت خورده خود را
ترغیب جنگ و نام و ننگ مینمود از ملاحظه افتادن شجاعت شاه نوازخان که همان نشان سرنگون
گردیدن نشان و علم جباری او بود و معاینه نمودن بالا آمدن نشانهای لشکر بادشاه ظفر نصیب
معرکه فیروزی بها در آن جان باز هوش و تدبیر و حوصله خود داری باخته همراه سپهر شکوه فیروز میواتی
و چندی از تمامی خدمه محل در عمل اول پاس شب هر تا آنوقت در مورچال سپهر شکوه جنگ قایم بود مرحله
پیمای بادیه ناکامی گردیده فرار اختیار نمود و از مردم عمده دیگر هیچکدام رفاقت روز بدان برگشته
روز که خدا نصیب هیچ کسی نکناد نتوانستند نمود و اکثر از همدمان عقیدت کیش که مال و عیال
خویش را در اجمیر گذاشته بودند برای خبر گرفتن آنها شتافتند و جمعی بامید جا بدر رفتن سر و سامان
و فرار نمودن نغوان همدم آه و ناله در آن شب تار گردیدند و مجموع اردو معه کارخانجات و
فیلان و اسبان و خزانه که مفصل بزبان خامه جاری خواهد گردید بجا دسته تاراج و ضبط سرکار
در آمد چون در آن شب تار و دره های دشوار گذار کوه خبر تحقیق بر آمدن دارا شکوه تا یک نیم پهر شب
بلشکر ظفر اثر نرسید اسدخان و بهادرخان و دیگر امرای جلادت نشان از طرف مورچال
خود گرم دار و گیر برق اندازی بودند تا آنکه بر فرار خصم اطلاع یافتند و از همراهان دارا شکوه

[illegible]

بعد در راجروپ گذاشته از دست راست در آمده از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و شجاعت و قدرت دست
بی نظیر گفته می‌شد بحرکت در آمده با همراهان کوه نورد گردیده تردد واقع بر روی کار آورد و امیر الامرا
و اسد خان و هوشدار خان و راجه جی سنگه با راجپوتان پیکار جو از هر طرف یورش نموده تهورهای بی‌حصر
ظهور آوردند اگرچه در آن یورش برش تیغ همه فدویان جان نثار که با ظهار جلادت تهور مردانه
مینمودند بجلوه ظهور آمد اما در ابتدا پیش قدمی از راجروپ و مردم او و آخر کار اثر فتح و وزیدن
نسیم ظفر از جان نثار نمودن مرد مردان شیخ میر خوافی و مبارزت دلیر خان افغان بود که با ظهار
جلادت در مقابل صدمات بهادران مورچال دارا شکوه که بلا فاصله تکرر کوه بلا و ژاله جانی
ربای تفنگ و دیگر شرارهای آتشی و آلات جانی ستانی می بارید با وجود جمع کثیر از جان بازان
هر دو امیر بکار آمدند اصلا ملاحظه جان خود نموده در مقابل آنهمه صدمات هوش ربای ناگهان توپ
نه سپهر شکاف که با صدای کوه نوبل (?) دیم گشته باعث تزلزل دل اهل مصاف گردیده بود از همت مبارزان
پیش قدم بودند و چندان سر و تن پامال سم سمندان دلاوران گشت که نشان از سر و صورت
آنها پیدا نمود با آنکه دو زخم گولی و تیر بدست دلیر خان رسیده دست راست او را از تردد باز داشت
باز هر چه از دست او بر آمد کوتاهی نموده دست از جنگ باز نداشت   برانگیخت رزمی چو
بارنده میغ · تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ · برآمد ز قلب دو لشکر خروش · رسید آسمان را
قیامت بدوش · در آمد دو دریا بجوش چو ابر · ز هر پشته سر برون زد هزبر · از سمت شاهنواز خان
و دیگر کوه نشینان نبرد جو که از پناه مورچال بر آمده دلیری های رستمانه مینمودند و تردد های مردانه
بر روی کار می آوردند چه برنگار خصوص شاه نواز خان از راه غیرت انتساب (?) و خجالتی که در
خدمت بادشاه دوست نواز دشمن گداز داشت سوای آنکه از باختن جان نزد هر دو ... رفع
شرمساری نماید علاج دیگر نداشت لهذا نزدیک بظهور آثار فتح القدر کوشید که به سمت روی از
معرکه دار و گیر رخت هستی بربست و در برابر و مقابله آن ره نورد بادیه نامی شیخ میر که از همت
ذاتی و ارادت باطنی جان نثار نمودن سعادت دو جهانی خود میدانست الحیان (?) مستانه ولد
رستمانه جلادت را کار فرمود که وقت رسیدن گوله تفنگ جانستانی که در آن آوازه غلغله فرده (?)
بالا بر آمدن مبارزان با نام و نشان قلعه کشا مع نشان فتح بگوش عقیدت سروش او رسید

پیش بردن مورچال نمودند و بهادران جنگ جو و دلاوران شعله خو گرم داروگیر گشته قدم
جرأت پیش گذاشته همدیگر را فرصت پیش قدمی نمیدادند خصوصی بردلخان و سید نصیرالدین خان
دکنی و مرشد قلیخان و شیخ میر و دلیرخان و دیگر فدویان جان سپار تا سه روز جنگ نمایان
مردانه نمودند و امیرالامرا از یکطرف مورچال پیش آورده از زدن گوله توپ کوه ربا و
تفنگ برق کردار گرد از بار بر سر دل باختگان محصور می بیخت و از حملهای دریای ما
مبارزان هر طرف و یورشهای پی در پی بهادران کوه کن غلغله رستخیز عظیم سراپا بیم
در جوف کوه و گنبد نیلگون گردون پیچید و اطراف آن کوه بر شکوه ملجا و دارا شکوه
از زدن بان و به هم رسیدن گولهای آتش فشان حصار شعله یک لخت نمودار گردید و
از هر طرف مورچال دارا شکوه جوانان نبرد خو بهیئت مجموعی برآمده بر مردم بادشاهی ریخته
دست برد و شوخی زیاد مینمودند و از زدن بان و گوله توپ و انداختن سنگهای کلان
و حقه های آتش بار و فرصت تردد بر لشکر بادشاهی تنگ می آوردند و چون مورچال محصوران
در کمال استحکام بود تردد جانبازان پیشرفت نمیکردید و مردم بادشاهی ضایع میگردیدند تا آنکه
شب چهارم بادشاه عالم ستان اکثر بندهای اخلاص کیش خیراندیش را طلبیده از روی تاکید و وعده
و وعید ترغیب به تردد و یورش نمودند روز دیگر راجه راجروپ زمیندار جمون که همراهان او
در کوه نوردی و قلعه کشائی شهرت داشتند پیادهای خود را از عقب کوه بهو کرهاری که محصوران
مورچال دارا شکوه از زدن گوله توپ و تفنگ و انداختن سنگ فرصت چشم بر هم زدن نمیدادند
روانه ساخت و آن کوه نوردان تیز جنگ افتان و خیزان چون برق پران با اسلحه جان ستان بمقابل
مورچال کوه برآمده هر که اجل او از خوردن گوله جان ستان میرسید همانجا گذاشته قدم پیش نهاده
راجروپ را بالای کوه رسانده علامت اثر فتح نصب نمودند و خود راجروپ را که از عقب جانبازان
کوه نورد میرفت با قریب هزار پیاده جنگی مخالفان که سرکرده او گرفتند سر و کار بهنر افتاد و راجروپ
از روی جلادت و جانفشانی بر آنها غالب آمده جمعی را کشته و زخمی ساخته چندی از همراهان راجروپ
داده پیاده جنگ کنان حمله آور گردید در این حملی جمعی دیگر از مورچال دارا شکوه بمدد پیاده های همت
خورده رسیده انها را بگردانده بر راجروپ روز آوردند دلیرخان از مشاهده آن حال دلیرانه قدم

رفاقت هیچ راجپوت ظاهر نگردید بحکم آنکه صاحب الغرض مجنون بار دیگر دو نجیب را پیش آن بد
غدار مکار فرستاده هرچند دو نجیب بر و افسون خوانده دمیدند فایده نبخشید و تحقیق شد که
همه جواب او عذر و دفع الوقت است و خبر رسیدن فرمان عفو جرایم و امید عنایات بنام آن
فاجر بدنام نیز انتشار یافت دارا شکوه از استماع این خبر زیاده سراسیمه کار و بار خویش
گشته سپهر شکوه را نزد راجه نکوهیده خصال با پیغام لجاجت با اظهار کمال قبول منت احسان
فرستاد سپهر شکوه رفته چندانکه بلابه و الحاح کوشید بجائی نرسید و بجواب های عذرآمیز
بدستور سابق مرخص ساخت و سپهر شکوه با دیده پر آب و جگر کباب که همه از انقلاب
روزگار میدانست نزد پدر آمد دارا شکوه قطع نظر از امید اعانت آن بدعهد
غدار نموده حیرت زده و مضطرب گشته نمیدانست که چاره کار چه سازد درین ضمن
خبر رسیدن خسرو عدوگیر نزدیک اجمیر رسید چار ناچار قرار کار بر کارزار داده نا
بتقاضای وقت صرفه در جنگ صف ندیده بکوهستان نواح اجمیر درآمده مکان تلب(?)
برای بستن مورچال دران جبال اختیار نمود و بعضی راهای آن دره را از برداشتن دیوار
خام و سنگ چینی نمودن و توپ و تفنگچی بران گذاشتن استحکام داده باستظهار آن فکر
خام سد راه سیلاب فوج خصم گردید و ندانست که هیچ تدبیر علاج یورش و برش تیغ
تقدیر نتوان نمود بهرحال جانب خویش که مورچال نخستین سر راه بهادران کوه نورد
شیر نبرد بود سید ابراهیم مخاطب به مصطفی خان سپرده دو سه امیر کارزار آزموده را
رفیق او ساخت و مورچال برابر آن به فیروز میواتی که بشجاعت و کارطلبی او اعتماد کلی داشت
واگذاشت و طرف چپ مورچال شاه نواز خان را معه سپراتی(?) و دیگر معتمدان رزم دیده
گماشت و ازانجا گذشته سپهر شکوه را با مردم او مقرر نمود و بر هر پشته اطراف مورچال
توپ ها چیده برقندازان نخبه کار را حکم انداز نگاه داشت و خود در میان جا گرفت و
بادشاه فتح رکاب بعد رسیدن بمکانی که نیم کروه از جنگگاه که اجمیر ازانجا سه کروه بود از
ملجای دارا شکوه به اندک تفاوت که کو نیم(?) رسد فرود آمده داروغه توپخانه را به پیش
بردن توپخانه امر فرمود و جابجا اطراف و مقابل پناه خصم مورچال بسته آهنگ جنگ

بدستاویز سعادت توام محمد اعظم خان بر قافت دیگر امرا رونق گرفت و محمد امین خان را با جمیع
امیر نامدار طرفین یمین قول مبارک و هوشدار خان را با چند سردار جان نثار جانب یسار نامزد فرمودند
و عبدالرحمن خان بن نذر محمد خان را مع فاضل خان و شیخ عبدالقوی و جمعی از فدویان جان سپار رزم
آزما با خود مقرر نموده در قول همرکابی سرفرازی بخشیدند و بهمین دستور جابجا ترتیب فوج قرار داده
حکم فرمودند که در کوچ هر روز تا روز مقابله بدان برگشته روز بدین آیین در رکاب ظفر انتساب
سوار می شده باشند تربیت خان صوبه دار اجمیر از آوازه آمدن دارا شکوه استقلال باخته بحضور
رسید شمه از سلوک راجه جسونت که با دارا شکوه نموده بذکر می آورد بعد بر آمدن دارا شکوه
که راجه بقصد استقبال از جودهپور بر آمده بود و در همین ضمن منشور لامع النور مبنی بر کشیدن قلم عفو
بر جریده اعمال آن بد خصال با نوشته راجه جیسنگه که متکفل عدم ضرر طرفین گشته بود با استمالت
نامه مقربان دیگر رسید از نوید روح پرور جان بخش مطمئن خاطر گشته در اخفای این کمال احتیاط
بکار برده قرار و عهدی که با دارا شکوه بمیان آورده بود به طاق بلند گذاشته فسخ عزیمت نموده
بخانه خود مراجعت نمود بعد که خبر رجعت آن بد عهد نکوهیده فعال بدارا شکوه بدون تحقیق
سبب رسید نهایت مکدر خاطر گردید و رسل و رسایل تملق آمیز نزد او روانه نمود سوال دیگر
جواب دیگر رسید اینمعنی زیاده باعث خار خار دل بیقرار و ملال افزای خاطر دارا شکوه گشت
و سبت گروهی جودهپور رسیده چند مقام نموده دوبیچند نام هندوی معتمد زبان دان خود را
که با جسونت رابطه التیام نیز داشت روانه نمود و بالحاح و لجاجت تمام پیغام ایفای عهد و
قراری که بمیان آمده بود نمود دوبیچند نزد او رسیده بچندین تعهد و ضوابطه کلام نصیحت
و عجز آمیز ابلاغ پیام و رسالت بجا آورده فایده نه بخشید و در جواب گفت من بر قول و عهد
خود راسخم اما فی الحال مصلحت اینست که دارا شکوه خود را به اجمیر که مسکن و ملجای راجپوتان اطراف
است رسانده استقامت ورزد تا اقوام و عمده راجپوتان ما نزد او جمع و فراهم آیند منهم
سپاه و اتباع خود را جمع ساخته و اسباب حرب فراهم آورده بر وقت خود را خواهم رسانید
بدین جواب عذر آمیز دفعیه نموده دوبیچند را مرخص ساخت و دارا شکوه از مراجعت دوبیچند
که ناکام از نزد آن بدنام برگردید عقل و هوش باخته ضرورتا به اجمیر آمد و اثر لاکرو دید که

نقد و جنس محمد مراد بخش که در احمدآباد بود متصرف دارا شکوه در آمد و بفراهم آوردن زر و سپاه
و جذب قلوب زمینداران او لشکر از اطراف پرداخت و بسیاری از تومنی در ان نامی انقطاع را
برعایت نقد و جواهر و عطای منصب و خطاب با خود رام و مطیع ساخت و حکام به بندر سورت
و کنبایت و محال سیر حاصل الصوبه به تعیین نموده بضبط خود در آورد و در توقف یکماه و هفت روز
بیست هزار سوار با قدری خزانه فراهم آورده از بندر سورت توپ بسیار طلبیده هر روز بخیال و فکر تازه
می پرداخت و بعد از شنیدن خبر توجه راجه جسونت که در جنگ شجاع نسبت بپادشاه بظهور آمده و
باخبار کاذبه تزلزل افزای دیگر که جا بجا و در همه صوبجات انتشار یافت بر تقویت جمعیت ظاهر و باطنی
او افزود و بعد از نزدیک رسیدن راجه جسونت که جودپور وطن او قرب جوار احمدآباد است مراسلات
شفقت امیز با هدایا به آن کافر بدکیش بمیان آورده عهد و پیمان رفاقت ازو حاصل نمود و اوایل
جمادی الثانی [illegible] شاهنواز خان را با کومکیان همراه گرفته از احمدآباد بر آمد و نوشتجات راجه جسونت
مشتمل بر اظهار اطاعت و رفاقت به تملق و ترغیب تمام و طلب اجمیر بهم رسیده سرگرم اراده مقابله
دفعه ثانی با عالمگیر فتح نصیب ساخته هر روز و هر منزل بود که عریضه آن کافر باطل مبنی بر تاکید طلب و استحکام
عهد و پیمان تقدیم جان فدا نمی رسید چون ازین اخبار مذکوره بادشاه عدو گیر ظفر نصیب رسید از میرته
گذشته متوجه اجمیر گشتند و بنام محمد امین خان که برای تنبیه جسونت تعین گشته بود بتقاضای مصلحت حکم فرستادند که
ازان مهم باز داشته طلب حضور نمودند نزدیک به انبیر وطن مرزا راجه جیسنگه رسیده به ترتیب
فوج پرداختند و بوساطت مرزا راجه جیسنگه خفیه فرمان عفو تقصیر و استمالت نامه از طرف عمده
امرای صاحب اختیار حضور بنام راجه جسونت روانه ساخته امیدوار بحال داشتن خطاب مهاراجه
و منصب و جاگیر و وطن و معاف فرمودن ملازمت فرمودند و سید قاسم خان شجاعی را بعطای
منصب سه هزاری هزار سوار و خطاب شهامت خان سرفرازی بخشیدند حسنعلی خان را با دلیر خان
و راجه جیسنگه و جمع از امرای جان نثار هراول مقرر فرمودند و صف شکن خان را بدستور سابق اهتمام
توپخانه سرگرم ساختند و شیخ میرزا که بعد رسانیدن مراد بخش بقلعه گوالیار بحضور رسیده بود
با امیر خان برادر او و راجه رای سنگه و بعضی امیر کارزار دیده عقیدت نشان ملتمس قرار دادند
و امیر الامرا و شیخ علی خان و چندی از بهادران رزم آزما برنغار مقرر نمودند و جرنغار بسرداری

بادشاهنامه

بار بردار و محرک رفاقت بیشتر از همراهان و صدمهٔ تعاقب فوج عالمگیر جمعی از خدمهٔ محل و نقره
و طلاآلات و بعضی اسباب زیاد سنگین را با چندی خواجه سرای معتمد و سید عبدالرزاق
نوکر قدیم در قلعهٔ بهکر گذاشته بیشتر روانه گردید تا باین راه از تراکم اشجار خار دار و پستی
آمدن راه های ناهموار و افتادن بار بردار و میسر نیامدن آب شیرین در زمین شوره
زار و کنار دریای تهته که صدمات تعاقب افواج علاوه آنهمه مکروهات گردید و هیچ جا استقامت
نتوانست ورزید در فوج او کمال تفرقه رو داد و از جمله بیست هزار سوار که در لاهور با او
فراهم آمده بودند زیاده از هزار سوار نماند دیگر تصدیعات که ناهمواری وضع روزگار
مردم از زر و سنداید راه عاید حال دارا شکوه برگشته بخت گشته بتحریر تفصیل آن تا کی قلم را
خلاصه کلام آنکه فوج عالمگیر تا سومنات تعاقب نموده براهنمونی زمین دار آن دیار براه دیگر پیش
افتاده سد راه گردید دارا شکوه ناچار از طرف کنچه که چند منزل سرگشته وادی حیرانی بود
راه احمد آباد اختیار نمود بعد عرض حکم مراجعت سرداران فوج صادر شد و در فوج بادشاهی
بسبب صدمات راه و بی آبی و امتداد کشیدن تعاقب و تلف شدن چارپای سواری
و باربردار ضرر جانی و مالی زیاد بمردم رسید و آدم بسیار در سرزمین های دشوار گذار
ضایع گشتند و عقب ماندها طعمهٔ تیغ مفسدان آن ضلع و جوش گردیدند و اکثر سپاه
پیاده و بحال تباه همراه شیخ میر وغیره بحضور مراجعت نموده شرف اندوز ملازمت گشتند
و دارا شکوه از شنیدن مراجعت فوج بادشاهی که درین فرصت دو سه هزار پیاده بمدد
زمیندار کچهه بعد اختیار نمودن رفاقت دو سه منزل همراه داده بود نیز جمعیت او افزوده
و از نقد و جواهر خلعت رعایت بر حال زمیندار مذکور نموده دختر او را برای پسر خود سپهر شکوه نامزد
مقرر کرد زمیندار بعد رسمیات و تواضعات طرفین رخصت خواست بعد نزدیک رسیدن
باحمد آباد شاه نوازخان صوبه دار احمد آباد که یک صبیهٔ او بپادشاه عالمگیر و صبیهٔ دوم سیوم بمحمد مراد بخش
و شجاع منسوب بودند و بسبب محبوس فرمودن چندگاه در قلعهٔ برهانپور از بادشاه ملال خاطر
داشت باتفاق رحمت خان دیوان و دیگر کومکیان بر آمده استقبال دارا شکوه نموده در مدد
سرانجام ضروری کوشیده به اعزاز و دبدبهٔ بادشاهانه داخل احمد آباد نمود قریب ده لک روپیه

کہ عریضه مشتمل بر اظہار ندامت ایام گذشته که فوج تعین که بادشاه را دخل نداده بود و اراده
بندگی بارادت تمام در خدمت بادشاهزاده نوشته با کلید قلعه باستصواب معظم خان فرستاد
و بادشاهزاده عرضداشت او را روانه حضور نمود بعد عرض فرمان صادر شد که او را استمالت
نموده روانه حضور نموده نمایند و صوبه داری و قلعه داری اله آباد به خاندوران که از
ابتدا بدو مقرر فرموده بودند و درین مدت تسخیر او در نیامده بود منصوب نمودند و صوبه بهار پتنه
به داود خان و صوبه جونپور به مکرم خان تفویض فرمودند مجملی از آوارگی راجه جسونت بی همت می نگارد
که بعد که آن ادای خارج از و سرزد و تاراج و غارت کنان نزدیک مستقر الخلافه اکبرآباد از آب
جمنا عبور نمود بعضی هواخواهان خاص اعلی حضرت و مردم عام را گمان و امید آن شد که برای
خلاصی صاحب قران ثانی که زندانی گشته استقامت ورزیده ترددنمایان و سعی شایان
از و بظهور خواهد آمد و بیشتری از زمینداران اطراف و محرمان و همدمانی بد اختیار مستعد
رفاقت و کارزار گردیده خوبی فرصت وقت گشته بودند آن بیجوهر از مروت معذور بالا بالا
عبور نموده راه وطن پیش گرفت بعد عرض محمد امین خان بخشی را با عبدالله خان و جمعی دیگر
از امرای برای تنبیه و گوشمال آن بدسگال مرخص فرمودند و رای سنگه راتهور را که برادرزاده
و مدعی دولت جسونت بود بخطاب راجه و اضافه هزاری و عطای لک روپیه و نقاره
و دیگر عنایات بلند آوازه ساخته همراه محمد امین خان تعین نموده امیدوار فرمودند که بعد از استیصال
جسونت وطن جودپور باو مرحمت فرمایند بنام امیرخان صاحب دار الخلافه حکم رفت که بعد رسیدن
شیخ میر محمد مراد بخش را از قلعه ارک دار الخلافه برآورده همراه شیخ میر روانه قلعه گوالیار سازد بیستم
جمادی الاولی نزدیک مستقر الخلافه رسیده در باغ نورمنزل نزول فرمودند امیر الامرا و جمع دیگر از امرا
ملازمت نمودند فاضل خان خانسامان لک روپیه نقد و جنسی اموال دارا شکوه از نظر گذرانند
بعد از اظهار مقام امیرالامرا را با خود گرفته متوجه اجمیر براه دار الخلافه گشتند و بادشاهزاده محمد اکبر
موخدمت محل بموجب حکم از دکن بحضور رسید سید قاسم خان شجاعی رسیده شرف اندوز
ملازمت گردید [illegible]
شمه از احوال سراپا ملال دارا شکوه می نگارد که بعد که بحال ابتر به بهکر رسید از میر بیامدن

بهزاران نیاز بدرگاه قادر بی‌نیاز دو رکعت نماز شکرانه ادا نمودند و به تحسین و آفرین دلاوران
و وعدهٔ عنایات بادشاهانه رطب اللسان گشتند و مصلحت صواب بین قرار برین یافت که شجاع
برگشته بخت را مجال قرار گرفتن و باز خود را جمع ساختن ندهند لهذا بادشاهزاده محمد سلطان را با فوج
خود او و بادشاهی و از امرای سامان بیاد نداده هر که طاقت رفاقت مانده بود برای تعاقب
مقرر ساخته همان روز عیقا دو بته که بالای دوش مبارک بود و عقد مروارید گران بها که بدست
داخل پوشاک خاص اعلی حضرت بود بتمنا عنایت فرموده فاتحه خیریت خوانده با معظم خان و ذوالفقار خان
و اسلام خان و کنور رام سنگه و داود خان و فدائیخان وغیره چهارده پانصد امیر نامی همراه بادشاهزاده
نامدار مقرر فرمودند چون تمام کارخانجات بادشاهزاده خصوص توشک خانه بتاراج تاخت راجه
جسونت رفته بود حکم شد که نقدینه همه کارخانجات بقدر ضرور مع مبلغ نقود خلعت و شمشیر خاصه
و چند سر اسپ برای بادشاهزاده بفرستند و تا یک هفته دران مکان نصرت نشان مجلس آرای
عنایات بی‌پایان امرای رکاب گشته هر یکی را فراخور پایه و اندازه ترددی که از و مشاهده نموده
بودند مفتخر و معزز ساختند از انجمله معظم خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار
دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و عطای دو لک روپیه و دیگر عنایات بادشاهانه بر دیگر امرا امتیاز
بخشیدند تفصیل رعایت دیگر امرا بزبان قلم دادن بطول سخن منجر میگردد لهذا الخلاصه کلام می‌پردازد
که بیست و پنجم ربیع الثانی از منزل کهجوه کوچ فرمودند راجه جی سنگه که رخصت وطن گرفته رفته بود
آمده ملازمت نمود اوایل جمادی الاول کوچ بکوچ متوجه مستقر الخلافه بودند عرضداشت بادشاهزاده
محمد سلطان مشتمل بر مژده فتح ثانی بر شجاع رسید مجمل از تفصیل این مقدمه باحاطه تحریر می‌آرد که
بعد از هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داری اله آباد از طرف شجاع داشت و عبد الجلیل نام
در قلعه گذاشته رفاقت جنگ اختیار نموده بود خود را بقلعه رسانده باستحکام برج و باره
پرداخته بعد رسیدن شجاع و تکلیف رفاقت بمیان آوردن بعذرهای معقول اطاعت
ننمود و بعد از تمهیدات بسیار و بمیان آمدن بعضی عهد و پیمان امان جریده برآمده شجاع را ملاقات
نموده رسمیات تواضع بجا آورده دار مدارکه بوعده از عقب رسیدن شجاع را پیشتر
روانه ساخت و بعد رسیدن بادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان بهبود کار خود دران داشت

یکونگ نمود تا در خلال اینحال فیل سواری اسلام خان از صدمه بان رم خورده فوج برنغار برهم زده
رو بفرار نهاد تا آصف خان و اکرام خان که هراولی برنغار بودند ثبات قدم ورزیده مردانه وار
در دفع فوج اعدا کوشیدند در همین حالت بخشان بیک داروغه توپخانه برنغار بکار آمده تزلزل
تمام دران فوج روداد و هر ساعت تفرقه تازه عاید حال سپاه آنطرف میگردید از استماع
اینحال شهنشاه عدو مال که تا آنوقت خصم روبرو در برابر نهار در آمده را هزیمت داده بودند بمدد برنغار
خود را چون شیر ژیان رسانده از شکوه صلابت خصم که از یکه تاز رسیده باعث تقویت تمام
فوج مغلوب گردیدند غلبه خصم رو به تزلزل آورد و جوانان رزم جو و دلاوران شعله خو را قوت
به اندازه حاصل گردید و از هر طرف بران فوج مقابل تاخته سیلاب خون از هر گوشه و کنار
آن رزمگاه روان ساختند و دران زد و خورد شیخ ولی فرملی که عمده شجاعان فوج شجاع بود
با جمع دیگر از نام وران علف تیغ بهادران گردید و حسن خویشگی بزخم کاری از خانه زین
بر زمین سرنگون شد و همراه او جمع کثیر طعمه تیر و سنان دلاوران گشتند و بلند اختر از مشاهده برق
تیغ آتش فشان بهادران و خونریزی مبارزان گریزان گشته خود را به بدر رسانده و از
ظهور این عطیه الهی لشکر ظفر قرین جلو ریز بر قول شجاع تاختند درینحالت مکرم خان صفوی از
شجاع جدا شده خود را بخدمت شاهنشه گردون رکاب رسانده و او را بر حوضه فیل لشکر خان رسانند
و اینمعنی باعث تقویت لشکر نصرت قرین و برهم خوردن نسق فوج شجاع گردید و متصل آن عبدالرحمن
بن نذر محمد خان و سنجر بیگ و الله وردیخان از لشکر خصم جدا گشته از دور چون زنهاریان نمایان
شده باظهار خجالت و ندامت بپادشاه ظفر اقبال پیوستند درین اثنا پای فوج شجاع رو به هزیمت
گذاشت و نسیم فتح و نصرت بر لشکر عدو گیر عالمگیر وزیده و ندای مبارکباد و تهنیت از هر گوشه و کنار
بلند گردید و ازین بشارت زنگ غم از دل بر جوهر تیغ آبدار زدوده و دو نوبت تیر دشمن دوز بر
گشت و از صدای شادیانه و آواز کرنای نشاط افزا ادنا و اعلی حتی چهارپایان لشکر برقص سرشار
در آمدند و افواج قاهره بر بنگاه شجاع تاختند و خزانه و فیل و اسپ و اسباب تجمل هر چه بدست هر کس
در دست خوش تاراجیان گردید و یکصد و چهارده توپ و پانزده فیل خاصه با قدری خزانه و جواهر در
سرکار بضبط در آمد باقی اسباب غارت بدست هر کس آمد معاف فرمودند و پادشاه از فیل فرود آمده

وثبات قدم بظهور آمد اگر رستم و اسفندیار در آن کارزار بدیدهٔ انصاف نظر می‌انداختند بلا اختیار صد
آفرین می‌گفتند - دلیران زرکین در هم آمیختند بهم رستخیزی برانگیختند با وجود آنکه از آن دست بودها دران
که بازی از دست رفته باز بجنگ آمد و بسیاری از مخالفان نیز جنگ براه عدم شتافتند و زخمی گردیدند و
آن جنبش قدمی دلاوران بارهٔ کمال نماند دست از توجهی بر تنبیه انشستند و هر سه فیل مست جنگی که فیلبانان
کارزار دیده داشتند و زنجیرهای دو منی سه منی بخرطوم آنها داده بودند هر بار که حمله می‌آوردند از
مشاهدهٔ آن چشم گردون سیاه و سپید گردید و هر قدمی که جنبش می‌گذاشتند چندین راکب و مرکوب را
از هم جدا می‌ساختند تا آنکه یکی از آن سه عفریت کوه پیکر مقابل فیل مرکوب مبارک رسید و عدوگداز
نجم و شید شهنشاه گران قدر کوه وقار از حملهٔ آن بلای سیه‌مست از جا نرفته سر رشتهٔ ثبات قدم و حوصله
از کف اقتدار نگذاشت بمردی از جا نکه موفقند ز راه خان سیل یکسو نشد بیگلی شتر
زلیس بیکرتنی بجنبید جز بعضی از بیکرتنی در پای فیل بواری زنجیر انداخته یکی از قراولان حکم
انداز فرمود که بتفنگ جان‌ستان کار فیلبان بسازد جلال خان نام قراول از دور انداز مرد ربا
آن فیلبان خیره سر را که باندازهٔ جنگ او آن فیل جنگ جو در حرکت بود از بالای آن کوه بلا سرنگون
ساخت و بجلدی فیلبانان دیگر بر وسوار شده آن دیو نژاد گسسته عنان را بفرمان خویش آورد
و آن مهاوتان دو فیل دیگر از مشاهدهٔ این حال از قول همایون گذشته بجانب دست راست جنود
مسعود حمله آور گردیدند درین اثنا بلند اختر با چند سردار نامدار مثل شیخ ولی قرملی و شیخ ظریف
و حسن خویشگی و فوج عظیم طرف برنغار زور آورد و از حملهٔ فیلان و یکتازی نام بعضی‌های تزلزل
به کامل تمام در فوج برنغار راه یافت و سرداران برنغار پیغام التماس مدد نمودند و بعضی از
همرکابان از مشاهده و استماع توفر فوج انطرف صلاح دادند که خود را بمدد برنغار باید رساند
اما از آنکه قابوی حملهٔ مخصوص جنگ جانی اتفاق افتاده بود که اکثر رخ فیل جنود را به تصدمات مخالفان
گردانده خمارسی بر آنها می‌تاختند احتمال تام داشت ارتباط بنیت قوی لشکر ظفر پیکر طرف
برنغار بر هم خورد و پیادهٔ شطرنج تو بخانهٔ خصم کار آرند بعد از آن مهرهٔ لعبت باز فلک
و از کونه چه نقش مراد بر روی کار آرد لهذا مقابل خصم روبرو قایم مانده بسلطان برنغار
پیغام استقامت ورزیدن و بدفع اعدا مردانه وار کوشیدن داده امیدوار رسیدن خود

و صاعقه ریزی تفنگ گذشت و نوبت امتحان ناوک اندازان به خطای ختا و روم و قدر اندازان
هر مرز و بوم رسید و آمد و شد تیر عدو دوز و خدنگ زره شکاف مبارزان شهامت خوی هر دو طرف را
سرگرم مصاف ساخت از هر طرف چندین هزار تیر از خانه کمان تقدیر و شست دلاوران حکم انداز
به نظر جدا گردید و از مطرات بارش تیر پران نیستان جانی ربا در هر جلوه در آمد و از هر عضو بهادران
زره پوش کفن بدوش لاله زار نوبهار شکفته گردید زبس تیر باران که آمد بجوش فکندند برادر
خود زره دوش بجنبش در آمد دریای خون شد از موج خونش زمین لاله گون زپیکان بود
لشکر شکن تن کوه لرزید بر خویشتن درین هنگامه دار و گیر سید عالم بارهه از طرف فوج چنداول با سه فیل
کوه اعضای جنگی مست بر جرنغار لشکر نصرت شعار تاخت و از صدمه فیلان و حمله سادات که هر یکی حکم
فیل صف ربا داشت در ثبات فوج دست چپ تزلزل عظیم راه یافت و اکثر دل باختگان آن فوج
عار فرار بر خود هموار نموده با آنکه کوشش و آمیزش نمایان زید دل و جان را از دست داده هزیمت اختیار
نمودند و از هجوم فتور عظیم و تفرقه تمام در لشکر ظفر انتسام افتاد حتی فیل سواران با تمام دستان از تنگ
و عار فرار نه اندیشیده از اطراف فیل مبارک راه خالی گذاشته راه هزیمت پیش گرفتند و کار بجایی رسید
که زیاده از هر دو هزار سوار در رکاب بادشاه گردون وقار نماند لشکر مخالف از مشاهده این حال مقابل مبارک
و نوا خوانی شادیانه فتح دل یکدیگر را شاد نموده غلغله آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته بر قلب همایون
بکمال گستاخی تاختند بادشاه عدو بند ظفر اقبال چون شیر ژیان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از دست
نداده به تیر دشمن دوز رفع شر مخالفان بدروز مینمود درین ضمن مرتضی خان از میسره و بهادر خان از فوج یلغمش
و حسین علیخان از طرف چپ و اعزخان شیر نبرد با جمعی از اغربه خود را مقابل حمله فوج خصم رسانده با یار
معدود جان جاز چند که با آنها مانده بودند بدستور همدمان جان نثار و تهور پیشگان جان سپار
رستمانه سر راه مخالفان گرفتند و جمعی از مبارزان عقیدت نشان ایرانی و تورانی بخانه های کمان
در آمده داد دلاوری دادند بادشاه عدو مال از مشاهده این حال رخ فیل کوه تمثال سواری خود را
طرف خصمان بدمآل گردانده سبب خواری بر سر آنها تاخته باتفاق آن نهنگان دریای غیرت و شیر
صولتان بیشه شجاعت آهنگ جنگ و دشمن کشی نمود درین دار و گیر اکثر دل باختگان هزیمت خورده را
غیرت دامن گیر گشت و عنان کشان به پای سواری فیل بادشاه رسانده و با عدم لشکر عجب زد و خورد

به پت الوبال وبکمال خویش رجعت نموده واینمعنی باعث شورش وتفرقه لشکر ظفر اثر مقابل گردیده وبر جمعیت
وتقویت فوج او افزوده بجرات تمام اماده کارزار گردید همینکه غبار فساد شب هندو نژاد وگرد ادبار انگیخته
آن کافر تیره روزگار عالم از اکتساب شهنشاه خورشید نظیر فلک سریر از سر نو به تدبیر ترتیب فوج برهم خورده
پرداخت درانحالت اغرخان را که با جمع از اغریه بخدمت قراولی مامور بوده برابر سعید بیک که او نیز
از شجاعان پیکار جو اغریه خود را میگرفت و از طرف محمد شجاع مقابل قراولان شیر شکار اغریه فوج ظفر موج
مقابل افتاد هر دو بهادر جلادت کیش باهم آمیخته پیکار دلاورانه نموده با وجود کشته و زخمی گردیدن چندین نفر
اغریه بانطرف سعید بیک استقامت ورزیده داد شهوری داده آخر مغلوب گشته هزیمت اختیار نمود
و اغرخان با دو سه سر بریده بحضور پادشاه عدو گیر آمده مورد آفرین گردید وظهور اینمعنی نزد اهل معنی
سکون شکون نشان فتح لشکر ظفر قرین تلقی گشت و زبان مبارکباد گشادند و پادشاه مالک رقاب گردون
رکاب فلک اقتدار بعزم رزم و پیکار جوشن توکل پوشیده و زره نصر من الله فتح قریب در بر
کرده تیغ بخت و تائید الهی حایل کمر بدستور روز پیش بر فیل کوه شکوه سوار شده چهار گهری روز بر آمده
مقابل فوج غنیم معرکه آرا گشتند و محمد شجاع نیز تغیر فوج بندی نموده داده مجموع لشکر خویش را باستظهار
بسیاری لشکر یک صف قرار داده توپ خانه را پیش رو داشته خود در وسط فوج جا گرفته زین الدین
پسر بزرگ و سید عالم و شیخ ظریف قربلی و حسن خویشگی در دست راست و سید قاسم و مکرم خان و
عبدالرحمن پسر نظر محمد خان طرف چپ قرار داده صف کارزار آراسته قدم جرات پیش گذاشت
ابتدا از غریدن توپ سیه دل و ناله زنبورک آهنی روز زلزله آوازه اجل در شش جهت گنبد گردون
پیچید و صدای کوس و کرنای رزم لرزه در ارکان مرز و بوم انداخته دل جگر باختگان را سیماب وار در اضطراب
بیقراری افگند و برای بر دلان شهورشان از نالیدن هر توپ سیه درون نشاه دو بالا می افزود
و هر ساعت و هر دم جگانه بازار برقانداز و ذرخ دشمن سوزی گرمی تازه می پذیرفت و از گذشتن
مهره تفنگ جانستان از مهره پشت مخالفان غلغله مرگ ناگهان بگوش هوش باختگان می رسید
درینحالت از توپخانه لشکر ظفر نشان گوله توپی بر فیل سواری سلطان زین العابدین رسید اگرچه براکب
و مرکوب ضرر جانی نرسید اما یک پای فیلبان و یک پای خواصی که عقب نشسته بود بریده و اینمعنی باعث
دل باختگی اکثر بیدلان تازه بعرصه کارزار آمده ناآزموده کار گردید بعده که کار از [illegible] رعد توپ

بنور چراغ عالمگیر [illegible] گردید [illegible] اقبال

تا باشان واقعه طلب بانجا رسید و بسیاری از خزانه بالا دستی و بعضی کارخانجات و دواب سپاه
و جمعی از امرا و منصبداران دست اندازی آن مفسدان بدکیش و کافر نعمتان بد اندیش بباد فنا رفت و
عجب آه و ناله بیداد بهر طرف بلند گردید و آتش جفاکاری نابکاران به بالا گرفت تاراج کنان راه دار الخلافه اختیار
نمودند بعد که آن خسرو با وفا برین ماجرا اطلاع یافت اصلا سر رشته تدبیر رزم از دست نداد و بالکل
تغیر در دل دریا مثال آن شهریار راه نیافت و خود برای تسلی دلباختگان بر تخت روان مانند کوه تمکین
سوار گشته با تاکید تمام جابجا یساولان و قدغچیان تعین نموده حکم فرمودند که هر که هر جا هست از سردار و فیل
حرکت ننماید و هر گز از جای بی بند عنان کشان بخدمت بحضور آرند و ساعت بساعت در بده استقلال
و آشوب لشکر می افزود خصوص آن نابکار که اول شب اراده فرار بخاطر داشت زبانه محرم راز بشجاع
پیغام رسانده بود که آخر شب چنین اراده داریم و عالمگیر که برین حادثه اطلاع یابد استقلال باخته
تعاقب می خواهد نمود والا در هر صورت خلل و آشوب عظیم در لشکر عالمگیر رو خواهد داد در آن وقت
شما جلوریز بر لشکر خصم تاخت آرید و فرصت وقت را غنیمت دانسته بوسیله تردد نمایان فوج بهم خورده
رو برو را بردارید یقینکه دو دانگ تردد و حمله همه فوج غرق سیلاب بلا خواهد گردید لهذا آشوب فتنه در آن شب
ناگهانی بظهور آمد اگرچه ظاهر بینان از مشاهده آن حال بطبیعت آن بدسگال دست تعدی و تطاول برای
تاخت و تاراج دراز نموده خود را کنار کشیدند و بسیاری ترک رفاقت لشکر و بیعت نموده طرف
شجاع خود را رسانیدند و هیچ نمانده بود که زمام اختیار سرداران نامی از دست رود و تفرقه و رستخیز عجیب
رو دهد تا آنکه خلل عظیم در ثبات قدم فدویان عقیدت نشان افتاد و جمعی از نوکران عمده اخلاص انقلاب
کیش بعقیده اراده لشکر خصم راه فرار پیش گرفتند و برخی که برای گرفتن خبر خیمه و مال و عیال از رکاب ظفر
باضطراب جدا شدند برگشتند تا کجا منافقان و حرص دلباختگان بهانه طلب چه رسد بلا اغراق از نصف
لشکر زیاده بنات النعش وار متفرق گردید بهر حالی با این همه اختلال احوال که بهادران تیغ جگر باخته
بودند بادشاه گردون وقار عماده سواری فیل را بسواری تخت روان برای تسلی دل بباد دادگان
تبدیل داده بود و تا دمیدن سفیده صبح شگفته رویی و بشاشت طبع تبسم کنان میفرمودند که بدین وسیله
تفریق منافق و موافق بر روی کار و محک عیار آمد و اصلا بدخویی و تندخویی که نشان دل و حوصله تنگی
است ظاهر نمیگردید و در آن رستخیز که بر شجاع تحقیق گردید که آن کافر بدکیش زحل صفت از خانه شرف

[illegible]

اصلا حرکت ننمایند و محمد شجاع نیز به ترتیب فوج پرداخته بلند اختر پسر خود را با سید عالم باره و سید
و جمعی دیگر هراول نموده و زین الدین پسر بزرگ را با کمتر خان صفوی و چند سردار نامدار طرف برنغار مقرر کرده
و هراول بلند اختر جمعی از امرای کارزار دیده قرار داده فوجی عظیم جانب جرنغار مقرر ساخت بهمین
دستور جا بجا فوج بلتمش و طرح و چنداول تعین نموده خود با الله وردیخان و عبد الرحمن بن نذر محمد خان و جمع
از امرا در قول جا گرفت و نوزدهم ربیع الثانی روز یکشنبه مطابق بیست و سیوم دی ماه الهی چهار گهری روز
بر آمده هر دو طرف فوجها آراسته بقصد پیکار و کارزار مقابل هم سوار شدند سه پهر روز گذشته بفاصله
کوله رس بهمدیگر رسیده آن روز از کم جرأتی شجاع بتعلل افزوی کوله توپ و بان که بر یکدیگر میزدند
و قراولان شیر شکار مصافحه و دست بازی پیکار نموده کار بدار و گیر تیر و سنان نرسیده روز
باخر رسید و هر دو لشکر تمام شب باحتیاطی که باید بعضی از پشت اسپان فرود آمده و برخی بر خانه زین
و حوضه فیل برای آخر رساندن شب ستاره می شمردند و بخبرداری تمام کوشش بر آورده بودند
که شب حامله فردا چه زاید و معظم خان که دستوردانی باتدبیر بود چهل توپ دشمن کوب را از جا که
چیده بودند در سواد لیل تبدیل جا نموده طرف دیگر جانب مقابل حریف زنجیره بند چیده و در اهتمام
و پاسداری لشکر آرام بر خود حرام ساخته بتسلی مبارزان میکوشید و از همه مورچال خبر میگرفت
و بادشاه ظفر انجام گردون اساس تا سه پاس شب بپاس عبادت زیر خیمه مختصر مشغول بوده به نیاز
تمام از درگاه قادر بی نیاز جویای صبح ظفر گشته در نماز و اوراد بسر بردند که ناگاه غلغله عظیم هوش ربا
از لشکر برخاست و صدای هنگامه رستخیز بلند گردید و تا دو سه گهری بوای آوازه آشوب سبب آن معلوم
نگردید تفصیل این اجمال آنکه راجه جسونت بدسگال که از روز ازل جامه بدنامی فرار بر قامت نجسش از
عار او دوخته بودند بگمراهی عقل باطل و ماده نزاعی که در دل داشت باراده فاسد در شروع پهر
چهارم باتفاق راجپوتان و همراهان دیگر از جای خود حرکت نموده دست تعدی و تاراج نمودن
بر بهیر لشکر بادشاه فیروزی اثر دراز نموده تاراج و غارت کنان راه ادبار پیش گرفت و در آن
آشوب بر لشکر و بهیر بادشاهزاده محمد سلطان فتور و حادثه عظیم روداد کمتر خیمه و مالی و ناموسی بود
که پامال و دستخوش راجپوتان بیدین نگردید حتی خزانه و توشک خانه و اکثر کارخانجات بادشاهزاده
بتاراج رفت بلکه تا نواح دولتخانه بادشاه خانه و خیمه نماند که دست تطاول راجپوتیه

شجاع بود وقت یافته بحضور رسیده ملازمت نمود سی هزار روپیه و فیل و منصب سه هزاری و خطاب
خانی عطا فرمودند بعده که نزدیک قصبه کچوه که از انجا محمد شجاع چهار کروه بود در همان دو سه روز
شاهزاده محمد سلطان دران نزدیکی رسیده انتظار رایات پادشاهی میکشید رسیدند پادشاهزاده امده ملازمت
نمود و در همین منزل میمنت نشان معظم خان که از راه ارادت راه دور دکن را که سوای سامان
جنگ همه سر و سامان را گذاشته بطریق ایلغار طی نموده خود را رسانده بود شرف اندوز ملازمت گردید
و حکم فوج بندی فرمودند اگر بتفصیل مقرر و تعین شدن امیران پردازد از سر رشته مطلب دور می افتد
بذکر مجمل اکتفا مینماید هراول به پادشاهزاده والا نژاد محمد سلطان که سید مظفر خان بارهه و سیدان
بارهه و الهوردیخان و بیر سنگه راتهور و قزلباش خان با چند امرای دیگر همرکاب او نمودند مقرر ساختند
و ذو الفقار خان را با توپخانه جهان آشوب چند امیر نامی مقدمة الجیش هراول نمودند و راجه جسونت سنگه
را با اکثر راجهای نامدار طرف برانغار قرار دادند و اسلام خان و اعتصام خان با جمعی از امرای کارزار
دیده طرف برانغار که بعد هراول نیز توانند رسید تعین نمودند و فوج پادشاهزاده محمد اعظم معه خان دوران
و مرزا خان و راجه رای سنگه و بعض امرای رزم آزما طرف جرنغار مقرر فرمودند همچنان کنور رام سنگه
و راجه اوسنگه چندراوت و دیگر راجپوتان تهور نشان و بسیاری از مبارزان شیر دل فیلان و فوج
طرح و جابجا قرار گرفتند و پادشاهزاده محمد اعظم را با خود در حوضه فیل خاصه همراه نشانده چون فوج معظم خان
بسبب ایلغار نمودن هنوز نرسیده بود فرمودند که فیل مرکوب او برابر فیل سواری مبارک باشد
و محمد امین خان بخشی پسر معظم خان و گنج علیخان با دیگر دلاوران طرف میمنه بطریق فوج التمش مامور گردیدند
و چنداولی به خواص خان و غیره با فوج احدیان نامزد فرمودند و فیلان کوه پیکر گردون شکوه خصم افگن
صف شکن که هر یکی را سیلاب طوفان بلا توان گفت با اسلحه و یراق جنگ آراسته داده عقب توپخانه
و هر فوج تقسیم نمودند حاصل سخن جهان لشکری مستعد موجود گردید که تا نظر کار میکرد دشت نهای فیلان صف آرا
و برق سنان دشمن گداز مبارزان جلوه گر بود و هر طرف سیاهه بکتر و زره پوشان موج میزد نود هزار
سوار موجودی دران دشت پر وحشت معرکه آرا گردید . زمانه شور محشر عرضی میکرد زمین از جیحون وسعت
قرض میکرد جهانی از جوش لشکر قحط جا بود که نفس سایه بر دوش هوا بود اگر سیماب باریدی بجز [illegible]
بر قبضه های برستانها نیزه داران و حکم فرمودند که اردو و بهیر هر جا که هستند همانجا باشند و از جای خود

مقدم داشته از ملتان طرف پنجاب عنان توجه معطوف داشتند و بطریق استعجال بلاهور رسیده
سواره از شهر لاهور رسیده گذشته و سیر قلعه بنظر تجلی نموده آن روز در باغ فیض بخش نزول فرموده [illegible]
صوبه دار لاهور [illegible] بلا توقف سلخ محرم از لاهور متوجه دار الخلافه شدند و اواخر صفر المظفر در سواد
کنار جهان آباد نزول ورود نمودند عرضداشت داود خان که از دارا شکوه جدا شده باراده حضور بوطن
خود رسیده بود از نظر گذشت خلعت و فرمان عنایت آمیز بنام او صادر گردید درین آوان بعرض رسید
که محمد شجاع نزدیک قلعه رهتاس رسیده و [illegible] قلعه دار منصوب کرده دارا شکوه بموجب اشاره [illegible]
قلعه را حواله مردم شجاع نمود و همین دستور سید عبد الجلیل باره قلعه دار [illegible] و سید قاسم حارس
اله آباد با او پیوستند و قلعجات را تسلیم نمودند و روز بروز بر فوج همراه او می افزاید از شنیدن
این خبر به بادشاهزاده محمد سلطان فرمان رفت که امیر الامرا را در مستقر الخلافه نگاه داشته خود را با [illegible]
فوج قبل از رسیدن موکب همایون نزدیک اله آباد رسانده چشم براه حکم باشد و خود بدولت
داخل قلعه دار الخلافه شده حکم جشن وزن شمسی نمودند و هفتم ربیع الاول بزم جشن وزن سال
چهل و یکم شمسی آراسته گردید اگر خواهد بتوفیق هر سه جشن هر سال برپا گردد از سر رشته اختصار
دور می افتد لهذا باشاره هریکی از جشن سه گانه جلوس و وزن شمسی و قمری سال بسال اکتفا
خواهد نمود درین جشن نجابت خان را که مغضوب و از مجرا ممنوع بود بعفو جرایم و عطای خلعت و بحالی
منصب کامیاب فرمودند داود خان از دارا شکوه جدا شده بحضور رسیده بعد ملازمت بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار و دیگر عنایات سرفرازی یافت به معظم خان صوبه دار برهانپور
حکم رفت که نایب در برهانپور گذاشته خود را بحضور برساند شانزدهم ربیع الاول از دار الخلافه
کوچ فرموده مهاراجه جسونت را با خود گرفته متوجه مقابله محمد شجاع گردیدند چون نزدیک بنارس رسیدند
برای اتمام نمودن حجت بر محمد شجاع صحیفه نصیحت آمیز به او نوشتند فایده مترتب نگردید و بعرض
رسید که بادشاهزاده محمد سلطان از اکبر آباد رسیده و محمد شجاع به بنارس داخل شده مبلغ سه لک روپیه
از صرافان و تجار آنجا گرفته و تعدی بحال سکنه آنجا میرساند و خسرو خان نام را برای تسخیر جونپور
روانه ساخته و مکرم خان حاکم جونپور چند روز محصور بعد آخر کار مجبور گردیده با خسرو خان ملاقات
نمود و درین اوان پیر ابو المعالی که از شجاع خان نامور گفته می شد بتقاضای مصلحت چند [illegible]

ودرا بلاهور رسانده بضبط ملک و مال پرداخته و راجه راجروپ زمیندار عمده اند یار از دارا
جدا شده روانه حضور گردید بعد عرض این مژده راجه جسونت را برای محافظت دار الخلافه رخصت
فرمودند و زبدهٔ امرای اعظم معظم خان را که مصلحتاً در دولت آباد معتقد [illegible] بودند برای خلاصی
و روانه نمودن او به سلطان محمد معظم نوشتند و پنجم ذی الحجه خود بدولت بر سر معبر رسیده با جمعی
از مقربان از آب گذشته بسبب عدم کشتی برای عبور تمام لشکر که تعبیه ها نموده بمرور عبور مینمودند
یازده مقام فرمودند و راجه جیسنگه را که با وجود گذشتن مهم یکسال در رکاب رسیده رفاقت
نموده بود از بی سر و سامانی بتصدیع میکشید راند بوطن مرخص ساختند و ازانکه تورهٔ همراه لشکریان
که بتعاقب دارا شکوه تعین فرموده بودند نبود اکثر اسباب زیاد همراه بادشاهزاده محمد اعظم دلعهد
روانه لاهور ساخته خود بدولت جریده بطریق ایلغار با خیمه و کارخانجات مختصر بتعاقب آن
برگشته اختر روانه شدند درین اوان بعرض رسید که خزانه و بعضی کارخانجات دارا شکوه را
حاجی خان بلوچ وقت عبور از دریای راوی کنار ملتان بتاراج برد و در لشکران سرگشته وادی حیرت
تفرقه افتاده و بدین سبب در ملتان نیز استقامت نتوانست ورزید و روانه بهکر گردید از
اینخبر بمیر منزل فرمودند که برای تخفیف تصدیع لشکر منزل مختصر منتظم باشد و اوایل محرم الحرام کنار آب
راوی متصل ملتان مضرب خیام گردید خلیل الله خان وغیره که بموجب حکم کنار آب توقف نموده
بودند غیرت خان وغیره دو سه امیر همراه دارا شکوه را که ازو جدا شده بودند او نیز ملازمت
فرمودند و شیخ میر را باتفاق صف شکن خان و دیگر امرای رزم آزمای برای تعاقب دارا شکوه
رخصت نمودند شاه نواز خان که بتقاضای مصلحت ملکی در برهانپور معتقد بود حکم خلاصی او
با فرمان صوبه داری احمد آباد گجرات بنام آن اجل رسیده بدانجام صادر نموده از اصل واضافه
منصب پنجهزاری شش هزار سوار فرمودند و صوبه داری برهانپور بنام معظم خان مقرر فرموده
از طلب حضور موقوف نمودند درین ضمن خبر شجاع که لشکران فراهم آورده و بعد رسیدن
نوشتجات و عهد پیمان دارا شکوه بر قوت طامعه او افزوده ربار دوم بمقابله عالمگیر و هوس
سلطنت از بنگاله روانه گشته کوچ بکوچ می آید ذکر واقعات [illegible] اواخر سال اول جلوس حضرت
خلد مکان مشتمل بر توضیح مقابله شجاع [illegible] بعد شنیدن خبر حرکت شجاع اول تنبیه و دفع شر او را بدیگر کارها
نکردم

زنان راجپوت را زیاده از مردان غیرت پاس ناموس میباشد چنانچه زنان راجه بر...
اسم خاندان خود را زنده با اظهار رونق تمام می سوزند زن کلان راجه که دختر راجه جیتر سال بود
او را مطعون ساخته از آن روز با او هم خوابگی را ترک نمود و در وقت کلمه و کلام زبان بطعن
و کلمات ملالت انجام آشنا می ساخت روزی گل چنبیلی از باغ راجه آورده نزد او گذاشته
بودند بعد بو نمودن روبرانی او نموده گفت که گل امسال چرا کم بو است رانی گفت گل همان بویا
سالهای دیگر دارد اما چون راجه را قوت شامه بسبب بای دادن بینی که باصطلاح اهل هند مراد از ابرو
باشد نمانده در بوی تفاوت ظاهر میشود راجه از شنیدن این مقال غرق عرق انفعال و ملال گشت از آنکه
بخانه هر یکی از رانیها که شب نوبت او میرسید میرفت اشاره از آن نوابکوشی او میرسید ترک همخوابگی
زنان نمود بخانه همشیره خود رفته خواست تا چند روز بلا ملال طعن بگذراند رانی کلان نزد همراه او پیغام نمود
که ابروی ما همه راجپوتان یک است و ماده شیران را غیرت از شیر نر زیادی می باشد باید که از طرف
تو هم کلمه غیرت افزا بگوشش آن ابرو باخته برسد همشیره او نیز همدم رانیها گشته روزی بنهوه ضیافت
بلهوان مرغوب طبع راجه پرداخته به پزندگان اشاره نمود که در پختن و آوردن در رنگ زیاد تکار
خواهی برد بعده که حرف سبب تاخیر از تو استفسار نمایم در جواب بگو که بجای ظرف برنجی دیگ آهنی
که قلت در اوقت میباشد و در روغن بجوش می آید بکار برده ام و بعد انتظار بسیار که اشتهار راجه
سرشار گردید و خواهر راجه از بیدماغی سبب تاخیر استفسار نمود باورچی آن موافق ارشاد
عذر خواست همشیره راجه برآشفته گفت که تقصیر اینهم در رنگ طبخ نمی شود که باز بحضور راجه نام آهنی
بر زبان می آری و نمی دانی که مهاراجه از نام آهنی دل می بازد راجه از شنیدن این نوا آرام
و عیش زندگانی خانه و وطن بر خود تلخ و ناگوار گشت و دل از یار و دیار کنده عرض داشت برای عفو جرائم
مصحوب مقربان درگاه بادشاه خطابخش ارسال داشته بعد چندی برای یافتن با دل پر از نفاق رو به بارگاه چند بود
زمانی او نموده سعادت ملازمت حاصل کرده مورد عنایات گردید در ریولاجونی بعد رسیدن خبر حرکت سپهر شکوه
راجه جیسنگه نیز بمدد امرای سابق تعین ازمهه بودند قبل از آنکه راجه برسد خبر حرکت دارا شکوه
از لاهور طرف ملتان بطریق فرار اشتهار یافت و معروض گردید که سپهر شکوه و داود خان بعد
سوختن و غرق نمودن کشتیهای دو معبر نزد دارا شکوه روانه شدند و طالع خان با دیگر بندهای بادشاهی

که مردم زیاد از خود جدا نموده با مال و عیال در ان جبال تا رسیدن مدد ایام اقبال بسر برد بنا بران
باقی بیگ مخاطب به بهادر خان که اتالیق او بود و جمع کثیر دیگر ترک رفاقت او نمودند و کمی با نصد سوار
همراه آن برگشته ایام ماندند و بهادر خان که بشدت بیماری از وجدا نشده بود به بادیهٔ عدم شتافت
لهذا آن برگشته وادی حیرت از اله آباد سر برآورده باز براهنمونی محمد شاه کوکه وغیره که با او مانده بودند راه
سری نگر گردید و زمیندار انجا بطمع جواهر و خزانه همراه او بالای قلعه کوه برده مثل محبوسان نگاه داشته
بعد عرض بامیر الامرا حکم صادر نمودند که از تعاقب سلیمان شکوه طرف مستقر الخلافه مراجعت نموده خود را
بخدمت بادشاه زاده محمد سلطان برساند درین آوان خبر رسید که دارا شکوه بعد لاهور رسیدن و
خزانه بدست آوردن در جذب قلوب مردم بانعام و نشانی و فراهم آوردن سپاه کوشیده زیاده
از بیست هزار سوار سوای مردم قدیم و متعینه مقرری الضلع جمع ساخته و پنجهزار سوار دیگر بسرداری
سپهر شکوه بمدد فوجیکه از سر معبر بیاسه رفته بودند داده باز برای سد راه لشکر بادشاهی
روانه ساخته و نیز معلوم گردید که خط و عهدنامه باظهار کفالت کلام ربانی به شجاع نوشته دران ذکر
ساخته که بعد فتح یافتن بر عالمگیر هر دو برادرانه ملک میانهم قسمت نمایند و ازین غافل که گفته اند

کسی را که ایزد کند یاوری　که آرد که با او کند داوری
نه دارنده نتوان ستدن تخت را　نشاید خرید افسر و تخت را

ارادهٔ بادشاه حقیقی با نهدام اساسی که به نوبت بانشد [illegible]
بدست یاری هیچ معمار تعمیر نیابد و بزوال و برکندن ریشه شجر دولت هر برگشته دولتی
که قلم تقدیر جاری گشته باشد باب یاری هیچ تدبیر سر سبز نگردد و معا خبر رسید که
دارا شکوه مکرر خواست که در لاهور جشن جلوس ترتیب داده باجرای سکه و خطبه خود
بلند آوازه سازد از صدمهٔ دبدبه تیغ عالم ستان عالمگیر میسر نیامد و بعض مردم عمده
و زمینداران صاحب فوج از شنیدن مدد اقبال بی زوال بادشاه گردون وقار و
عزیمت آن خسرو مظفر رکاب طرف پنجاب از وجدا شدند و تهیهٔ فرار بسمت تهته و ملتان
دارد راجه جی سنگه و دلیر خان و دیگر همراهان سلیمان شکوه بحضور رسیده ملازمت نموده
مورد عنایات گردیدند الحال کلمهٔ چند انچه از زبان راویان ثقه و برهمنان آنعهد در بارهٔ
راجه جسونت برخلاف طریقه راجهای عالی تبار از معرکه فرار نموده خود را بوطن رسانده از انکه

بعد رسیدن به لاهور قریب کرور روپیه خزانه آنجا را با کارخانجات بادشاهی متصرف خود در آورده و در فراهم
آوردن سپاه و اسباب جنگ میکوشید از شنیدن این خبر با وجود شدائد سفر هفت هشت ماه که خود
کشیده بودند و لصدمات [illegible] لا و کل از وفور رحمت الهی بعد نزدیک رسیدن به دار الخلافه و فراغ
زیارت بزرگان شهر و قلعه داخل نشده در باغ اعزآباد که الحال بباغ شالامار موسوم نزول فرمودند
و روز جمعه غره ذی قعده سال هزار و شصت و هشت در ساعت محمود که جرم نیر اصغر در خانه نیر اکبر
نظر سعد برجیس و بهرام رام گردیده بود بفرخی و فیروزی بعد ادای نماز جمعه آن زیبنده افسر
و اورنگ بر سریر کشور هند جلوس فرموده طنطنه شادیانه به گنبد سبز گون گردون رسانید و صدای
کوس و کرنا و ندای تهنیت از زبان که و مه از مه تا ماهی رسید اما مراسمی که لازم ملزوم سریر آرایان
می باشند از لقب و سکه و خطبه بجلوس ثانی بعد استیصال مخالفان دیگر موقوف داشتند از جمله
تاریخ که صاحب طبعان یافته بودند اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پسند طبع دشوار
پسند افتاد. و شهنشاه فلک اورنگ سزاوار سریر بادشاهی نیز تاریخ یافته اند شاهزاده محمد اعظم را
تسلیم ده هزاری چهار هزار سوار فرموده بعطای نقاره و دیگر مراتب متوم ساختند درینولا بعرض رسید
که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه هردوار خود را بپدر در بدر رساند امیر الامرا
شایسته خان را مع لودی خان و فدائی خان با جمع دیگر برای سر راه او گرفتن مامور فرمودند و خلیل الله خان
و امیر خان و طاهر خان و غیره هفت هشت سردار نامدار مقرر نمودند که بر سر معبرها رفته منصوبان دارا شکوه
را برخیزانند و کشتی ها بتصرف خود آورده در معبر قابل عبور جمع نمایند و از عقب آنها شیخ میر و دیده ور خان
با چندی از امرای نامی بستر بطریق هراول روانه ساختند ابراهیم خان پسر علیمردان که بهواخواهی [illegible]
منصب قبول نموده بود بچهار روپیه در ماه مقرر فرمودند هفتم ذی قعده خود از کنار سواد دار الخلافه
دارا شکوه متوجه تعاقب دارا شکوه گردیدند حبیب خان را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار
نموده تسلیم صوبه داری مالوا ضمیمه وزارت فرمودند بعده که بمنزل کرنال رسیدند خبر برخاستن فوج مخالف
از معبر آب و عبور نمودن افواج بادشاهی بعرض رسید درین ضمن بظهور پیوست که سلیمان شکوه بعد سرگردانی
بسیار که راجه جی سنگه و دلیر خان و دیگر امرا که در کمکی اش [illegible] باهم نفاق و عناد ورزیدند از صدمه تعاقب
لشکران حضور راه سری نگر اختیار نمود چون از زمیندار آن ضلع توقعی که داشت بعمل نیامد بلکه بتکلیف نمود

بدان موافقت نمودند بذکر تفصیل آن نمی پردازد مقید کردید و چون از طرف هجوم و شورش مردم
مرادبخش خصوص فوج مغلیه که بدل و جان فدای بادشاهزاده بودند وسواس داشتند چهار
فیل یک ترکیب با جمعیت برابر بشهرت بردن مرادبخش بچهار سمت برآورده روانه ساختند
از انجمله بالای شهباز نام فیل که طرف قلعه سلیم گده دهلی برفاقت شیخ میر خوافی روانه ساخته
بودند شنیده شد که بقلعه مذکور رسانیدند و خزانه و فیلان و کارخانجات سربسته باآنکه دام و درمی
بتفرقه حادثه تاراج رود بضبط سرکار درآمد بتدبیر شایسته هوشیار مرد کند آنچه
نتوان بشمشیر کرد ابراهیم خان ولد علیمردان خان و سید فیروز خان بارهه که رفاقت مرادبخش
نموده بودند باعلی قلیخان که از نوکران عمده قدیمی مرادبخش بود و چندی از مردم نامی دیگر
آمده ملازمت بادشاه نمودند و خوجه شهباز بالبیاری ترک کاربار تعلق دنیا نموده مدتی
نوکری اختیار نمودند از انجمله خواجه میر والد مسود اوراق هفت سال منزوی بوده چون
از نجابت خان که سلسله او بمیرزا شاهرخ میرسید بسبب غرور بیجا بعضی ادای خارج سر میزد
مصحوب معمور خان نام که منجمله عمده های مقرب بادشاه و از مصاحبان و همدم بی تکلفان بود چند
کلمه پیغام نصیحت آمیز مشتمل بر منع اطوار مذموم او نمودند اتفاقا رسیده بعد ابلاغ پیام که
باعث بیدماغی بی تکلفان گردید دو سه کلمه تند و تلخ نظر بر اخلاصی که با او داشت از طرف خود
نیز بر زبان جاری ساخت نجابت خان از شنیدن آن برآشفته شمشیر یکه بر مسند نشستی خود داشت
جان غلاف کشیده برو انداخت که کار او را تمام ساخت بعد عرضی بعد عرضی از منصب برطرف
و مغضوب ساخته از مجرا ممنوع نمودند القصه درین ضمن بعرض رسید که دارا شکوه به سهرند
رسیده بیست لک روپیه خزانه که راجه تودرمل از محصول پنجاب موجود داشت و از رسیدن خبر دارا شکوه
نسبت بعقیدت خود در خدمت عالمگیر خزانه‌ها را در مواضعات غیر مشهور مدفون ساخته
خود طرف جنگل لوالک فرار نموده بود زر مذکور براهنمای زمینداران آن سرزمین متصرف
خود در آورده و هر جا از دریای پنجاب عبور مینمود کشتی‌ها را شکسته سوخته و غرق ساخته
پیشتر میرفت و داود خان را با چند هزار سوار بر گذر آب تلون که معبر قلب است گذاشته
و آب دریاها رو به طغیان داشت و نیز در همان ایام چهار روز بعرض رسید که دارا شکوه

ا مصوب کند و جلو ریز از لاهور بگذرد و هردو نابرخوردار را بجزای اعمال رسانند و صاحب قران ثانی
را که زندانی ساخته اند برآرد به بینید که نام نیک به از گنج قارون و مناصب و مراتب دنیوی
چقدر خواهد بود این کار از تو آید و مردان چنین کنند بفرزند ارجمند نوشته ام که خود را با وگذارد
که بهبود مآل حالی آن فرزند درین است و خلاص من هم درین حاصل است دنیا جای سهل است
و با کسی وفا نکرده و نخواهد کرد نیکنامی بر صفحه روزگار یادگار خواهد ماند مهابت خان چگونه خواهد
پسندید که صاحب قران ثانی در بند ماند و شخصی که بدام تزویر عالمی را رام نموده بر تخت کامروا[ئی]
کند باین حال ان عمدة الملک اغماض نماید فردای قیامت دست من و دامن او بادشاهزاده محمد مراد بخش
که با کثر صفات پسندیده و شجاع مغل دوست بود از ساده لوحی و صفای باطن و حسن
عقیدت نسبت به برادر قول بزرگان را که دو بادشاه در اقلیمی نگنجد بخاطر نیاورده فریفته و
محو وعدهای دلفریب تواضعات نقد و جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه مذکور گردید آمده
بی هم رعایت نسبت بآن والانژاد عالی گهر قبل از جنگ و بعد از هر دو کار به ظهور آمده گشته چنان
مطمئن خاطر گردیده بود که باوجودیکه مکرر امرای نیک اندیش و خواجه شهباز او را خبردار از مکاید
روزگار ساخته بودند اصلا اندیشه عدم موافقت زمانه غدار در دل او راه نمی یافت روزی
سید معمر فاضل صالح که بصلاح و تقوی او خود بادشاهزاده و اعیان لشکر او اطلاع داشتند
در خلوت التماس نمود که من خوابی دیده ام که منافی گرمی اختلاط و جرات سلوک هر دو برادر
ذو الاقتدار است و در تعبیر خواب این عاجز کم اختلاف رو داده متوجه گفته او نگردیده و
غافل از مضروبات فلک شعبده باز گشته باوجود سر رشته سلوک سلاطین را از دست
نمیداد اصلا از عدم ایفای عهد و پیمان برادر توهم نمی نمود و گاه بیگاه در خلا و ملا
بی باکانه بخدمت برادر خود را میرسانند تا روزیکه بمنزل متهرا رسیدند و برای مصلحت
امور ملکی او را طلبیدند وقت عزیمت بخیمه برادر همان سید نیک اندیش سر راه بنشس[ته]
آمده همان مضمون گذشته را التماس نمود از و رو گردانیده گفت که چنین مردم باظهار
عقیدت خود میخواهند میان ما و برادر رنجش بمیان آرند حاصل کلام چهارم شوال اول روز
همینکه بدستور روزهای دیگر بدیدن بادشاه عالمگیر آمد بحسن تدبیر آن خسرو زمان که تقدیر

بعده که بادشاهزاده رفته بانصرام اشرف وبنجهزار روپیه نظر گذرانند حضرت اعلی در اغوش مرحمت
گرفته رقت کنان مرخص فرمودند خان دوران را از تغیر سید قاسم بارهه که از طرف داراشکوه
در اله اباد بود مقرر ساختند و اکثر امرا باطراف صوبه جات مرخص گشتند و بهادرخان را بطریق هراول
بتعاقب داراشکوه رخصت فرمودند عبد الله بیگ ولد علیمردان خان و اعتقاد خان و دیگر بندهای
بادشاهی از نزد سلیمان شکوه برخاسته آمده بودند بعد ملازمت مورد عنایات بادشاهانه گردیدند
و از اکبراباد کوچ فرموده متوجه دار الخلافه بقصد تعاقب داراشکوه گشتند فرمانی که اعلی حضرت بدستخط
خاص خفیه مصحوب یکی از معتمدان نزد مهابتخان صوبه دار کابل روانه ساخته بود شرح آن بزبان
خامه میسر عمده مخلصان عقیدت نشان مهابتخان بعنایات و توجهات بادشاهانه مستظهر و مباهی
بوده بداند که از ناسازگاری روزگار و شماتت خراسانیان بدکردار شنیده باشد که چه قسم
چشم زخم باین دولت و فرزند دلبند داراشکوه رسید و آن بی سعادتان بد عاقبت
چه سلوک ناهنجار نمودند و مینمایند چون فرزند مظلوم بعد از شکست روانه لاهور شده
درینوقت مخلص درست اعتقاد که نظر بر حطام دنیای ناپایدار نه انداخته جویای نام
و ننگ باشد بغیر از خلف الصدق مهابتخان یعنی مهابتخان ثانی درین جهان فانی نیست
لهذا نظر بر اخلاص آن عقیدت کیش باظهار درد دل خویش پرداخته چشم تدارک
و تلافی دارم و آن اینست که وقتی که خراسانیان بر جنت مکانی عرصه تنگ نموده بی [illegible] اختیار
ساخته بودند آن شیر بیشه وغا از کجا بکجا طی منازل نموده با مصالح عدو مال رسیده آن
جنت آرامگاه را از چنگال دیوساران براورده روزی چند در اختیار خود نگاه داشته بر تخت
از سر نونشانده استقلال داده مدعیان را بسزای جزای کردار رسانده و این نیازمند درگاه الهی
را از زاویه خمول و وادی محنت براورده بعد از تخلیه آن رضوان منزلت جنت نشان بدار السلطنه
آورده الحال که معامله از آن مشکلتر روی داده و شخصی که متکفل این امر خطیر تواند شد بجز آن امیر
با تدبیر سراپا شجاعت دیگری نیست داراشکوه من بلاهور میرسد از خزانه در لاهور یکهیئت دادم
و اسپ [illegible] در کابل وافر است که از مثل مهابتخان که زمانه از مهابت او در تزلزل است کاری نکشید
و همچو شاهجهان سرداری بدست مردودان گرفتار باشد همینکه آن والاشان با سامان مذکور عزیمت

میر بخشی و تربیت خان را صوبه داری اجمیر و فان زمان خان را صوبه دار و قلعه دار ظفرآباد عرف
احمدآباد و سدر ساختند بعد که داراشکوه نزدیک شاهجهان آباد رسید از صدمه تعاقب موکب بادشاه
عالمگیر و ملاحظه محصور گردیدن بیرون تنها فرود آمده در گرد آوری مال و اسباب تجمل پرداخته بهره از سرکار
بادشاهی و انچه از امیران توانست بدست آورده در انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از جنگ شجاع
در تنبیه تباهی بود چند روز گذرانده چون دانست که اگر زیاده توقف نماید به پنجه قهر عالمگیر گرفتار خواهد گردید
با لشکر تازه که به ده دوازده هزار سوار رسیده بود روانه پنجاب گردید و سلیمان شکوه برای زود
رسیدن از روی تاکید بیم هم نوشتجات روانه نمود و عریضه مبنی بر عذر میسر نیامدن ملاقات از
ناموافقت ایام و شکوه هر دو برادر بخدمت اعلیحضرت نوشت و خلد مکان مکرر ارادهٔ ملازمت
پدر عالی قدر بقصد معذرت انچه از تقدیر الهی بظهور آمده نمودند چون مرض حضرت شاهجهان
در رعایت داراشکوه غالب و راغب دانستند و سر رشته اصلاح کار از دست رفته بود
فره در ملاقات نداشته بتهیه تعاقب خصم پرداختند خانخانان را اضافه هزار سوار دو اسپه و دو لک روپیه
نقد عطا فرمودند و بهمین دستور ذوالفقار خان و شیخ میر و فتح جنگ خان و یکه تاز خان و دیگر
بندهای عقیدت نشان که از انها ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آمده بود همه را از عطای اضافه
و نقاره و خطاب فیل و نقد کامیاب ساختند و امام قلی بیگ که از منجا عان کار طلب اغر به بود
و از و در قراول و محاربات ترددهای رستمانه و کارزار مشهور رانه مشاهده فرموده بودند از اصل و
اضافه هزاری چهارصد سوار نموده بخطاب اغر خان که در زمان سلف خطاب بادشاه مغولستان
و ترکستان که کلان تر اجداد اغریه میشود و تیموریه بضم همزه و غین اغر خان خوانده بوده و بنای اسلام
میان دودمان مغولان جد اغرخان چنانچه در ذکر سلاطین سلف دهلی مفصل بزبان قلم داده
و در اغرنامه بتفصیل درج است از و یافته بکمال بدین خطاب میان مغولان علم شهرت در هندوستان
نه افراشته بود سرافرازی بخشیدند هفت هزار روپیه انعام مرحمت فرمودند بادشاه زاده
محمد سلطان را معه فاضل خان خان به اتالیقی اسلام خان و جمعی دیگر از معتمدان در مستقر الخلافه و خدمت صاحبقران
ثانی گذاشته تقرب خان را برای عالجه بدروانا قدر مقرر نموده ذوالفقار خان را قلعه دار ساخته
بادشاهزاده محمد اعظم را فرمودند که بخدمت جد بزرگوار رفته سعادت ملازمت و رخصت حاصل نماید

هدایت الله صدر فرستادند و همراه آنها قبضه شمشیر خاصه باسم عالمگیر مع پیغامهای دلپذیر بشرف ورود
بخشید و اهل شکوه رسیدن شمشیر باسم مبارک عالمگیر بفال نیک گرفتند و زبان بمبارکباد این مژده
غیبی که آخر همین لقب ملقب گشته طنطنه افزای هفت اقلیم آشنا ساختند و محمد امین خان و خانجهان
پسر آصف خان که بسبب هواخواهی پادشاه عالمگیر مغضوب و چند روز محبوس بودند قبل از امرای دیگر
رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و پادشاهزاده سلطان محمد را همراه خانجهان خانخانان برای
نسق شهر از دست اندازی لشکر و اوباشان و تسلی رعایا روانه فرمودند خانجهان را بعد عطای
اضافه مخاطب بامیر الامرائی ساختند و اسد خان و قاسم خان و نامدار خان و ملتفت خان
و سید شیر خان بارهه و حسین بیگ خان و عبدالنبی خان با جمع دیگر از امرای نوکران معتمد حضور آمده
سعادت ملازمت دریافته مورد عنایات بی پایان گردیدند بعد تشرف نزول در سواد مستقر الخلافه
هفدهم رمضان سنه هزار و شصت و هشت هجری که سی و یکسال و سه ماه از جلوس صاحبقران
گذشته بود به پادشاهزاده محمد سلطان خفیه حکم فرمودند که بشهرت رسانیدن بعض پیغام التیام
آمیز بخدمت اعلی حضرت سوار شده بعد داخل شدن قلعه اول به بند و بست سر دروازه پرداخته
مردم معتمد خود گذاشته بخدمت جد بزرگوار رفته بعد ابلاغ پیغامهای خوش و ناخوش منزوی
سازد چنانچه پادشاهزاده بقلعه رفته موافق فرموده بعمل آورده طوعاً و کرهاً صاحبقران ثانی را
منزوی و زندانی ساخت و ازین ممر خاطر جمع حاصل نموده به بند و بست سلطنت و نسق ملک
و تغیر و تبدیل حکام پرداختند محمد جعفر ولد اله وردی خان را برای ضبط جمله حیوانات که جاگیر دارا شکوه
بود مرخص ساختند همچنان بلاد و محالات دور و نزدیک دیگر حکام و کروریان و امنای
متدین آبادان کار را از آموده روانه فرمودند نوزدهم ماه مذکور نواب قدسیه بادشاه بیگم
باشاره حضرت اعلی آمده با برادر سعادت مند ملاقات نمود و بعض کلمات ارشاد آمیز بگفت و شنود
در آمد و جعفر خان که در همان هنگامه شروع شورش از تغیر معظم خان میر جمله بوزارت مقرر
گشته بود و رای رایان و تقرب خان و باقی امرای نامدار آمده ملازمت نمودند بیست و ششم
لک روپیه مع چند فیل و اسپ و قدری جواهر بادشاهزاده محمد مراد بخش را تواضع فرمودند و بیست و دوم
رمضان داخل مستقر الخلافه گشته حویلی دارا شکوه را شرف نزول بخشیدند محمد امین خان از خدمت

آداب مبارکباد بتقدیم رسانند شاه گردون اساس برای شکر و سپاس در درگاه ایزد متعال
از فیل فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نموده رو بخیمه دارا شکوه آورد چون سوای خیمه او همه کارخانجات
بتاراج رفته بود در همان خیمه فرود آمده به دلبری و نوازش تحسین و آفرین ملازمان جان نثار پرداختند
والم زخمهای بندهای عقیدت کیش را بتداوی و مرهم عنایات براحت مبدل ساختند و چون بر بدن
و چهره بادشاهزاده محمد مرادبخش تیر بسیاری رسیده بود اگرچه بوجود بسیاری زخمها و رفتن خون زیاد بمقتضای
حوصله و خورشید قبه امید سلطنت خودداری مینمود لیکن از غلبه ضعف هوش بجا نمانده بود سر او را بزانو
شفقت خود گذاشته بانواع دلبری باستصواب جراحان بعلاج جراحتهای او پرداختند و بر زبان
مبارک مکرر زبان بمبارکباد فتح گشادند از جمله نوکران عمده بادشاهی و شاهزاده هر دو بادشاهزاده سی
و یک امیر نامی روشناس بکار آمدند از انجمله یازده امیر در رکاب شاه ظفر انتساب که از آن میان
اعظم خان با وجود نرسیدن زخم بعد اتمام جنگ از شدت حدت گرما و تابش آفتاب
بچنگ اجل گرفتار گردید محجوب گشت شرط جان نثاری بتقدیم رسانند و بیست امیر نوکر عمده بادشاهزاده
محمد مرادبخش که از ابتدا تا آخر جنگ مقابله و مقاتله با او درمیان بود نقد جان در باختند و از همراهان
دارا شکوه سوای مردم نامی که حد تعداد اسم آنها [illegible] از مردم بدنام و نشان انقدر کشته گردیدند
که از احاطه بیان بیرون است و با دارا شکوه منجمله لک سوار دو هزار سوار که از انجمله اکثر زخمی بودند رفاقت
نمودند و بعد منقضی شدن نصف شب بمستقر الخلافه در کمال اضطرار رسید از خجالت و انفعال برگشتگی طالع
نزد حضرت اعلی نرفته در حویلی خود فرود آمد هر چند پدر نزد خود طلبید بعذر دفع نموده بعد انقضا
سه پهر شب با سپهر شکوه و زوجه و یک صبیه و چندی از خدمه محل و اموال خاصی و جواهر و زیور و اشرفی
آنچه توانست با خود گرفته راه دارالخلافه شاهجهان آباد اختیار نمود و از عقب او اعلی حضرت بعضی کارخانجات
ضروری با چند امیر که قریب سه هزار سوار همراه آنها دفعه روانه ساختند نزدیک منزل پلول بدو رسیدند
و تا پنج هزار سوار با او فراهم آمدند و خلد مکانی دهم رمضان المبارک از سموگده بفتح و فیروزی [illegible]
عریضه بخدمت پدر بزرگوار مشتمل بر شکوه وضع ناهموار دارا شکوه و رسیدن او باراده فاسد و
معذور بودن خود در مقابله نمودن و نهزمت یافتن خصم از تائیدات الهی نوشته ارسال داشتند
اعلی حضرت بتقاضای وقت در جواب تسلی نامه بدستخط خاص نوشته مصحوب فاضل خان خانسامان رسید

و بادشاهزاده شیر نبرد در مقابل چنان هجوم و غلبهٔ خصم داد مردی داده به تیر شصت خود چندین تن را از پا براورد
خاک معرکه را بخون اغشته ساخت و چندان تیر به جوشن و بدن آن نتیجهٔ دودمان تیموری رسیده بود که جوشن بر
و از هر عضو بادشاهزاده خون جاری گردید و از صدمات حمله‌های صف ربای مبارزان آن طرف
کمان و کوله تفنگ و تیر بیشمار بفیل سواری بادشاهزاده رسیده بود فیل خواست بر گردد آن سردار
بادفا رفرمود که زنجیر در پای فیل انداز زند درین ضمن راجه رامسنگه هاره سهرهٔ مروارید بیش قیمت
بر سر بسته موافق داب سرداران جانباز هندوستانی با همه همراهان زعفران پوش
جلوریز برابر فیل آن بادشاهزاده فیل افگن آمده گستاخانه زبان به هرزه گفتن کشاده گفت
بابن دهن میخواهی بادشاهی نمائی و بمهابت تمام برمهاوت بانگ زد که فیل را بنشان
و برچهی که در دست داشت ترازو نموده بر بادشاهزاده انداخت آن بادشاهزادهٔ شیر نبرد
حمله آور را رد نموده یکانه کمان درآمده تیری بر پیشانی آن کافر بی ادب رسانده از خانهٔ زین
بزمین رسانید و راجپوتان همراه آن خیره سر بی ادب بیشتری علف تیغ و هدف تیر جلادت
کیشان بادشاهزاده گشتند و کمتر آنها جان بدر بردند و بسیاری از نوکران عمدهٔ محمد مرادبخش
بکار آمدند و زخم برداشتند از انجمله خواجه میر ولد محمد راوراق که میر توزک آن بادشاهزادهٔ
ذو الاقتدار بود هفت زخم برداشت از استماع این حالت شاه گردون وقار ذو الاقبال
بطریق استعجال بقصد امداد بادشاهزاده محمد مرادبخش متوجه گردیده خواستند که خود را رسانند
راجه ستر سال هاره و رام سنگه و بهیم پسران تیهل داس گور و روپسنگه راتهور و راجه سورام و اکثر
راجپوتان جهالت نشان دیگر که با داراشکوه ملل و جان عهد جان فشانی بسته بودند بهجهت مجموعی سد راه
آن شاه والا نژاد گشته دست از جان شسته حمله آور گردیدند و تردداتی بیباکانه بعرصهٔ ظهور آوردند
و رستخیز عظیم دران عرصه دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلادت نشان نقدهای کم بضاعت
جان را برابر بشیر اعتبار نموده بر کف اخلاص برای نثار قدم ولی نعمت گذاشته بضرب شمشیر آبدار و
نیزهٔ سینه گداز و تیر عدو دوز کار بر مخالفان بدروز تنگ آوردند و بمرتبه جوهر شجاعت بروی کار
و عرصهٔ ظهور آمد که سرهای بیشتر سران ... بزیر چوگان سم سمند آن مبارزان هر طرف چون گوی
میغلطید * ز بیداد تیغ جدای فکن * سر از تن جدا ماند و تن از کفن * و با وجود گشته شدن بیشتر از آنها

قتال وجدال سخت‌تر و هر دم وقدم آتش جنگ در معرکه نام و ننگ شعله افروز میگردید تا کار بکار
زار تیر و سنان جان شکار بکار فیل نبردان شیر شکار انجامید و از هر طرف چندین هزار تیر در
هوا بهوای سینه مخالفان به پرواز در آمد و بعد آن کار به تیغ آبدار و خنجر جان گداز و زاغ نول شیر
شکار کشید و زره بهزاران چشم خون از هر چشمه چشم باریدن گرفت ـ سپاه از دو رو تیغ
در هم نهاده زره دیده از بیم بر هم نهاد سپهر شکوه بهم عنان رستم خان که خود را رستم ثانی میگرفت جلوریز
بر توپخانه شاه ظفر اعتصام زده از صف آتش بار گذشته نزدیک بود که خود را بهراول رساند در این
گوله از توپخانه فوج نصرت انجام بر فیل نامی منش آهنگ رستم خان خورد و بخاک هلاک انداخت
و از این صدمه فیل افکن ناگهان زهره آن رستم وقت آب گردید و عنان عزیمت از مقابل هراول
گردانده طرف برنغار که بهادر خان سر فوج آن بود میل نموده گلزار زار بها در آورد و در دستانه
پرداخت بهادر خان معه همراهان کوشش مردانه بجا آورده بعد تردد نمایان زخم سرخ روی
برداشت و از غلبه و حمله‌های پیاپی خصم دلاور خان پسر سید عبدالوهاب و اله‌داد خان با فوج
کثیر ثبات قدم ورزیده نقد جان عزیز را در راه ولی نعمت نثار نمودند و تزلزل تمام در لشکر فیروزی
اثر راه یافت در این حین اسلام خان با دلاور خان و دلاوران جان باز دیگر بمقابل رستم خان
رسیدند و از طرف دیگر فوج التمش بسرداری شیخ میر مدد سر بازان برانغار رسیده بعد تردد نمایان
وجب قلت بهار ببا بانی که سید حسین خان و سیف الله خان و محمد خان و عرب بیگ و محمد صادق
زخم‌های کاری برداشتند و فوج رستم خان را هزیمت دادند پای ثبات سپهر شکوه نیز از جا رفت
دارا شکوه از مغلوب گردیدن هر دو سپه سالار خود اطلاع یافته خود را معه فوج قول بران غول رسانده
باظهار شجاعت جلوریز از توپخانه خود گذشته مقابل توپخانه فوج ظفر موج خلد مکان رسید و از سر دادن
تفنگ توپ و تفنگ و بان‌های جان ستان ثبات قدم نتوانست ورزید و عنان عزیمت طرف
مراد بخش منعطف ساخته برق کردار مقابل آن شیر معرکه وغا خود را رسانید و هر دو صف باهم در آمیختند
بلا آتش فتنه را گرد تیز: تو گفتی پدیدار شد رستخیز: جهان تیغ کین را شد آتش بلند که جستی جا
جوهر تش چون سپند ـ وخلیل الله خان که سپه سالار فوج دارا شکوه بود با چهار پنج هزار ازبک کماندار و
راجپوتان جهالت آثار اطراف فیل بادشاهزاده محمد مراد بخش فرو گرفته حمله‌های فیل افکن آوردند

روز دیگر دارا شکوه بتهیه فوج بندی و آراستن توپخانه عالم آشوب و فیلان کوه شکوه پرداخته سوار شده
قدری راه پیش آمده در میدان وسیع هموار که قریب دو کروه بود خیمه زنان را زیر بار سیاه آهنی پوشش و فیلان
فولاد تن گرفته بود در شدت حدت هوا که از تبش جهت آتش می بارید تا افروز استاد چنانچه از روز
از تابش آفتاب و حرارت ذره و بکثر چندین بیک هلاک افتادند و آن خسرو ذو الاقتدار نیز با لشکر
خود سوار شده مقابل فوج خصم استاده چشم بر راه مدد آمدن لشکر مخالف بر پشت فیلان و اسپان
روز باخر رسانده صرفه در تیز جلوی ندیده سبقت در جنگ نموده همانا نماز مغرب و عشا ادا نموده
تمام شب بهوشیاری و خبرداری شب تار را تا صبح امید بسر آورده وند همین که خسرو زرین کلاه باتیغ
عالم ستانی سر از دریچه مشرق بر آورده هر دو طرف از سر نو به ترتیب فوج پرداختند خلد مکان
خلد ذو الفقار خان و صف شکن خان را معه همراهان به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و فیلان مست
جنگی را غرق آهن ساخته عقب توپخانه آراستگی دادند و بادشاهزاده محمد سلطان را با خان خانان
وغیره نوزده امیر نامی که هراول مقرر گشته بود پیش آهنگ گردانیدند و شاهزاده محمد اعظم را که معه
اعظم خان و دیگر امرای نامدار زیاده از بیست امیر همرکاب ساخته بودند از طرف برنغار آماده
کارزار گردانیدند و بادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج خود جانب جرنغار زینت افزای فوج
گشت بهمین دستور فوج طلمش بسرداری شیخ میر وغیره دوازده امیر رزم آزما مقرر گردید مقرر
گردید و از یمین و یسار و هر طرف افواج دریا موج کوه ربا جنبش در آمدند و خود شاه خورشید
شعاع بر برج حوضه فیل آسمان شکوه مانند اختر تابنده جا گرفته زینت بخش فوج فتح قرین گردیده
بهم عنان توکل و هم رکاب فتح و نصرت بدستور شجاعت پیشگان سلف از بسیاری لشکر مقابل
نه اندیشیده قدم سبقت برابر فوج عدوی بی شکوه چون کوه شکوه پیش گذاشتند و از آن طرف
نیز دارا شکوه بدبدبه و شکوه تمام با فوجهای نهراوس یمین و یسار و توپخانه آتش بار و فیلان
زیاده از شمار در وسط نهار که حرارت آفتاب خورداد ماه الهی عالمی را در تب و تاب داشت
و سعادت و اقبال چون سایه زوال از برگشته اختران بدعاقبت میگریخت و اختر نکبت اثر
بیدولتان عاقبت تباه در خانه هبوط ده الی میان میز دو فوج آزار گردیده هر دو فوج دریا موج
بحرکت آمدند ابتدا بسرداری کوه و بان آتش فشانی کوشش نبرد آزمایان هر دو صف را گرم

وکومک است نا جان ومال دارم نثار کار میرشد وقبله نمودن سعادت دوجهان میدانم بعد این عرضی بخط
کفایتخان دعطای خلعت واسپ وفیل مفتخر ساخته عالم سنگ نام را که زمیندار عمدة الضلع بود مورد
عنایات کرده شد، [illegible] طلب راجه نموده همراه کفایتخان تعینات فرمودند واجین را بدار الفتح موسوم
نموده بهم بندها [illegible] کلاب درخور پایه ترد اضافه ودیگر مراعات ونوازش فرموده از حوالی اجین
اواخر رجب کوچ نمودند وبیست پنجم شعبان در سرحد کولیار شرف نزول واقع شد نصرتخان
ولد خاندوران بخطاب موروثی خود سرفرازی یافت چون احتیاط معبرهای آب جنبل از طرف
داراشکوه برهم خورده بود بصف شکنی ن داروغه توپخانه حکم نمودند که باتفاق ذوالفقارخان
بطریق استعجال از آب جنبل که معبر قلب [illegible] عبور نماید غره رمضان لشکر ظفر قرین از گذر بهدوریا
عبور نمود مجمل از وقایع حضور آنکه چون سوای گرم اکبرآباد بمزاج صاحب قرانثانی نمی ساخت متوجه دار الخلافه
شدند داراشکوه که از این مراجعت بادشاه راضی نبود از خبر هزیمت مهاراجه سراسیمه مآل کار
خود گشته به الحاح ولجاجت پدر بزرگوار را از انجا نده طرف مستقر الخلافه برگرداند وخود در کمال اضطرار
تهیه جنگ گرفته با امیران نامدار از رکاب بادشاهی قدیمی وجدیدی خویش که جمله شصت هزار سوار
می شد وسوای جمعیت توپخانه وپیاده بی شمار وفیلان گردون شکوه مست جنگی که همگی جمعیت
باراجهای اطراف وفوجداران کومکی نواح قریب لک سوار توان محسوب نمود برآمد وچون
معظم خان میرجمله را خلد مکانی وقت برآمدن از خجسته بنیاد از راه حسن تدبیر بالتماس
خود او چنانچه بزبان قلم داده مقید ساخته بتقاضای مصلحت در خدمت شاهزاده محمد اکبر نگاهداشته
بود داراشکوه این معنی را براهنمونی میرجمله دانسته محمد امین خان پسر او را مقید ساخت وبقول
مشهور اعلی حضرت خود اراده برآمدن نموده از بعضی ارکان سلطنت وداراشکوه مصلحت پسندیدند
وداراشکوه از راه ناتجربه کاری وخانجهان عرف شایسته خان از روی نکته کاری ورعایت جانب
داری آن حضرت ظفر اقبال مصلحت ندادند هرچند بادشاه [illegible] هیچ نشد حتی حکم براوردن
پیش خانه فرمودند فایده نداد وخلیل الله خان را با امرای دیگر بطریق هراولی پیشتر مرخص نموده خود در انتظار
سلیمان شکوه چند روز بیرون مستقر الخلافه توقف نموده متوجه پیکار آن شاه والاتبار گردید ششم
رمضان المبارک هر دو لشکر کوه شکوه نزدیک سموگدر رسیده بتفاوت دو کروه فرود آمدند

جهانه و موهن سنگه هاره بدار البوار پیوستند و تزلزل تمام بحال انجماعه بد انجام راه یافت و خوف
و هراس عظیم در دل پر امید و بیم مهاراجه جا گرفت و بر خلاف دستور راجهای نامدار عار فرار
بر خود هموار نموده بدل صندل سفید روی قشقه نیلی نامی دایمی بر جبین خود کشیده عنان هزیمت
و گریز از صف کارزار کشیده راه وطن اختیار نموده و قاسم خان و دیگر نوکران عمدهٔ
بادشاهی و دارا شکوه نیز برفاقت سردار قرار نمودند و از طرف شاه ظفر نقیب صدای نقاره
و فتح و شادیانه فیروزی اثر بلند آوازه گردید مجموع توپخانه و فیلان مع خزانه و کارخانجات باد[شاهی]
و امرا بدست بهادران افتاد · دلیران چو فارغ زهیجا شدند · بتاراج بنگاه اعدا شدند · ز دشمن
کسی بخت اگر یار داشت · همین سر بدر برد و سامان گذاشت · بدست اندر آمد کسی باد پا
ز خون جمله را دست و پا در حنا · آنچه در عالمگیر نامه درج است و در نامه گران شاه عدو مال
به عادلشاه بیجاپور بدست خاص بعد این فتح نوشته اند شش هزار سوار و پیاده با چندین
سردار نامدار در آن محاربه علف تیغ بهادران گشتند و از لشکر شاه فتح نصیب که بعد ازین
به بادشاه خلد مکان و آنچه بر زبان خامه جاری گردد بلقب رشیق خواهد در آمد سوای مرشد قلیخان دیگری
بکار نیامد و چندی امیر زخمهای نمایان بر داشتند و از مرهم لطف بی پایان بادشاه ظفر انجام همه
زخم ها زود التیام پذیرفت حاجی شیخ عبدالعزیز سیت و یک زخم بر داشته بود از مضرت جانی
محفوظ ماند و هر دو برادر مبارک هم دیگر را تهنیت الله انی گفتند و سلاطین و امرا تسلیمات
تهنیت بجا آوردند با نهم هزار اشرفی و چهار فیل با ساز نقره و حوضه طلا و قدری جواهر از توشک
خاصی در جلدوی تردد به بادشاهزاده محمد مرادبخش تواضع نمودند · همی تا بر آید به تدبیر کار
مدارای دشمن به از کارزار · شاهزاده محمد سلطان را اضافه پنجهزاری مرحمت فرمودند و نجابتخان
را بخطاب خان خانان و عطای لک روپیه و دو زنجیر فیل سرفرازی دادند و میر ضیاء الدین حسینی
را که همت خان شده بود مخاطب باسلام خان ساختند و خواجه کلان خوافی که عموی محرر اوراق [است] شد
شهد اصالتخان دیوانی و نیابت صوبه داری مالوا عنایت فرموده حکم نمودند که از مصالح نقدی و
جنسی هر چه ضرور باشد بوصول رسانند و التماس نمود که اولا اراده عالم اینست که از جمله جان نثاران
رکاب ظفر انتساب باشد و در صورت اطاعت امر کدام وقت در خواست مصالح و

دارا ده جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت همرکابی حاصل نماید والا از سر راه کنار اختیار
کند باعث فتنه و خونریزی بندهای خدا نگشته بوطن خود رفته راجه آنرا عمده امرای اعلی حضرت را
دستاویز عذر عدم قبول پیغام ساخته جواب نامطلوب داد و روز دیگر هر دو طرف در ترتیب فوج پرداختند
و از طرف شاه عدو مال بعد از آراستن توپخانه عدو سوز و آرایش فیلان کوه شکوه هراولی بنام
نامی شاهزاده محمد سلطان بهمراهی نجابتخان و جمعی از سادات باره و افغانان جلادت پیشه و دیگر مبارزان
رزم جو مقرر کردند و ذوالفقار خان عرف محمد بیگ را با بعضی دلاوران هراول شاهزاده نمودند و شاهزاده
محمد اعظم را طرف جرنغار تعین فرمودند همچنان در میمنه میسره جا بجا امرای جانثار و دلیران شیر شکار
که اگر بتوضیح اسم اجماع پردازد بطول کلام منجر میگردد مقرر ساخته و خود بهعنانی فتح و نصرت
در قول جا گرفتند و مهاراجه جسونت نیز بآراستن لشکر پرداخته قاسم خان را با توپخانه عظیم الرعب
بادشاهی و دارا شکوه شکوه تمام و فیلان کوه پیکر هراول قرار داد و دیگر امرای کارزار دیده را معه
راجپوتان جهالت پیشه یمین و یسار فوج بلتمش مقرر کرده بمقابله پرداخت بیست و دوم رجب روز جمعه
هر دو لشکر مستانه وار قدم بمعرکه کارزار گذاشتند اول به پیغام بانهای آتش فشان و گوله توپ و تفنگ
سوزان که مقدمه شعله افروزی رزم است مبارزان هر طرف را گرم دار و گیر ساخت و هر ساعت
نایره قتال و جدال اشتعال می پذیرفت تا کار به تیر و سنان جان ستان رسید و از جمله دلاوران جان نثار
چه بهادران که از خانه زین بر زمین نرسیده جان بجان آفرین که سپردند و از ضرب شمشیر آبدار چه سرهای
سران نامدار که از تن جدا نشدند راجپوتان جنگجو و کافرکیشان تندخو که بدر از خون [illegible]
نت فی سرخ روی میدانست بمرتبه دلاوری بر روی کار آوردند که سرهای بیشمار در رکاب
و خون غلطان و گوی سم اسپان بر دلان گردیدند از جمله راجه های نامدار مکند سنگه هاره و رتن سنگه
راتهور و ارجن گور و دیال داس جهاله و دیگر راجپوتان سفاک رام رام گویان سپر بر داشته دست
از دل و جان شسته چنان مستانه خود را بر توپخانه زدند که انتظام توپخانه از هم پاشید و [illegible]
بعد تردد نمایان شرط جان نثاری را باتمام رسانده و بر هراول کار تنگ گردید و شوخی از حد گذرانیدند
— همه سرکشی و جاهل و جنگجو همه شمشیر آهن دل و سخت رو به بی وفا جالکی پیشقدم هم بسته چون
پیچ دامانی بهم — ذوالفقار خان چون عرصه بر فوج شاهزاده سلطان محمد تنگ دید بدستور ناموس نشانان

ساخته بود و اعلی حضرت او را خلاص نموده مطلق العنان ساخته بودند بطریق یلغار جریده خود را بحد [illegible]
ولینعمت رسانده بر حقیقت تسلط دارا شکوه زیاده از انچه که شنیده می شد و رسیدن مهاراجه
جسونت و قاسم خان با لشکر بیکران به اجین اطلاع داد از انکه در کمال بی سر و سامانی آمده بود
ده هزار روپیه نقد مع منصب و خطاب سزاوار خان عطا فرمودند و اکثر بندهای بادشاهی و والا
را در هر منزل اضافه و خطاب مرحمت مینمودند که توضیع آن خالی از طول کلام نیست تا انکه در
منزل چهارم بعرض رسید که شاه نواز خان صفوی بوسوسه خیالات باطل بحکم در برهانپور مانده
تقاضای علم [illegible] شاهزاده محمد سلطان را با شیخ میر مامور فرمودند که به برهانپور رفته او را گرفته
در قلعه ارک برهانپور محبوس سازند دهم رجب از آب نربده عبور نمودند محمد مراد بخش که بعد
رسیدن نامه محبت آمیز از احمدآباد آمده بود بیستم رجب در منزل دیبال پور رسیده ملاقات
نمود و از هر دو طرف گرمی رشته اخوت و وداد و رسمیات تواضعات و ضیافت بمیان
آوردند و از سر نو عهد و پیمان بالمشافه در میان آمد میر شمس الدین بنی مختار را خطاب
مختار خان و مرزا محمد مشهدی را خطاب اصالت خان مع نقاره و سید عبدالرحمن پسر
سید عبدالوهاب را خطاب سید دلاور خان عطا فرموده با چندی از ملازمان جان
نثار حکم نمودند که همراه سواری خاص میرفته باشند چون بر سر معبرهای آب و گذرهای
خشکی چنان بند و بست شده بود که باد و آب را بحکم نزد عبور متعذر مینمود تا رسیدن رایات
ظفر پیکر به هفت کروهی اوجین مهاراجه را از رسیدن لشکر شاه گردون وقار خبر نبود مگر انکه بعد
عبور از آب نربدا راجه سیورام گور قلعه دار ماند و آگاهی یافته بمهاراجه نوشته اطلاع داده بود
و قاسم خان از شنیدن خبر نزدیک رسیدن محمد مراد بخش باستقبال شتافته بعد اطلاع [illegible]
هر دو اختر برج جهانبانی باهم مایوس گشته مراجعت نمود و کومکیان دارا شکوه که در صوبه
دهار و دیگر اطراف صوبه مالوا متفرق بودند از انتشار خبر رسیدن افواج ظفر موج بمهاراجه
پیوستند و راجه محمد قاسم خان بعد از خبر دبدبه موکب همایون از مکان خود یک منزل
پیش آمده بتفاوت یک نیم کروه فرود آمد شاه ظفر اقبال یکی از برهمنان فهمیده را نزد
مهاراجه فرستاده پیغام داد که ما را مطلب ازین حرکت قصد ملازمت و عیادت حضرت ولینعمت است

و اراده

متوجه دار السرور برهانپور گردیدند و معظم خان میر جمله را که پسر او در حضور بخشی و نایب وزیر بود
بتقاضای مصلحت ملی اشاره او معتقد ساخته همراه بادشاهزاده در قلعه دولت آباد گذاشتند و نجابت
خان را که در دیوانی دکن جوهر تردد و کاردانی او بظهور آمده بود و آثار جلادت و جانفشانی که ازو بروز
داشت از ناصیه او مشاهده میفرمودند تسلیم دیوانی خود فرموده داروغگی توپخانه ضمیمه او ساخته در رکاب
همراه گرفتند و با وجود جدا گشتن بسیاری از بندهای بادشاهی بموجب طلب حضور قریب بیست و پنج هزار
نامی رفاقت و سعادت همرکابی حاصل نمودند بعده که داخل برهانپور گردیدند سید دلاور خان
پسر سید عبد الوهاب خاندیسی که از مشهوران مشهور الصلاح گفته می‌شد و جندی از متفقه
شرف اندوز ملازمت گردیدند گویند زبده اقطاب زمان شیخ برهان قدس روحه که از
بزرگان دین بوده‌اند و هفتاد و دو گروه بدل نشان اعتقاد و گرویدگی خاص بود آن شاه ذو الاقتدار
از حسن عقیدت و رسوخیت تمام بخدمت ایشان رفته التماس نمودند که دارا شکوه از شاهراه
دین نبوی برگشته قدم بجاده ضلالت گذاشته بتقلید ملحدان چند که تارک فرض الهی اند تصوف
را بدنام ساخته کفر و اسلام را برادر توام خوانده در بنیاد رساله مجمع البحرین تالیف نموده
پدر بزرگوار را از سلطنت بی اختیار کرده کمر به اراده باطل و قتل مسلمان بسته امیدوارم که
برای دفع شر او فاتحه بخوانند شیخ که دران وقت برای نماز از خانه برآمده استاده ملاقات
بادشاه ذو الاقتدار نموده بودند راضی بتصدیع نشستن نگشته در جواب فرمودند که از
فاتحه ما چه میشود شما که بادشاه اید دست بفاتحه بر دارید ما هم بطبیعت شما در آنچه رضای الهی
و خیریت خلق الله باشد از خدا مسئلت خواهیم نمود و شیخ نظام که از مقربان همراز بادشاه
نامدار دشمن گداز گفته می‌شد و واسطه ملاقات شیخ گشته بود زبان بمبارکباد بادشاه
گشوده اشاره بدست بر داشتن بفاتحه نمود و یکماه در برهانپور برای سرانجام امور ضروری
و تحقیق اخبار دربار مقام نموده اواخر جمادی الثانی که شروع سال سیوم جلوس صاحب
قران مطابق سنه هزار و شصت و هشت بود محمد طاهر مشهدی را مخاطب بوزیر خان
ساخته صوبه داری برهانپور مرحمت فرموده رایت ظفر آیت طرف دار الخلافه برافراشتند
و همان روز انسر فال نیک مآل ظاهر شد که عیسی بیک وکیل حضور که دارا شکوه مقید

سازد آن بادشاهزاده ساده لوح از کلمات گستاخانه او زیاده بر آشفته برچهی که در دست داشت
بر سینه او زده دیگران را اشاره کرد که همانجا کار او تمام ساختند چنانچه آخر بدعوی خون آن
بقصاص رسانند و بر محل بذکر خواهد در آمد چون ازین اخبار خجسته بنیاد اشعار یافت
شاه ذوالاقبال اطلاع یافت بی آنکه بفکر سکه و خطبه افتد تدبیرات عاقلانه کار فرموده بگرد آوری
لشکر و ترتیب توپخانه پرداخته بپادشاهزاده محمد مرادبخش از روی کمال افراط محبت نامه التیام آمیز
مبنی بر مبارکباد و تهنیت پادشاهی نوشته در آن درج نمود که اگرچه مرا هیچ وجه دلبستگی با [illegible]
نیست و اراده بیت الله عزم جزم نموده ام و در مقابل زیاده سری برادر بی شکوه شجاع
برگشته روز هرچه بخاطر آن زبده اخوان رسیده بموقع و بجا بوده بکفالت خدا و کلام او مارا رفیق شفیق
و معاون بی نفاق خود دانند اما اکنون انکه چون پدر بزرگوار هنوز در قید حیات است هر دو برادر
باتفاق احرام طواف کعبه بدرگاه بسزای خیره سری آن مغرور باده خود رای پرداخته اگر
مقدور باشد و دیدار مبارک حضرت میسر آید در رفع فساد و آشوب و فتنه کوشیده عذر تقصیر
آن برادر که در عالم اضطرار بی اختیار رو داده از پادشاه حق آگاه خواسته آید و الا بعد فراغ نسق
سلطنت آن برادر و تادیب محل بیگانگان ازان برگزیده اخوان رضای بیت الله خواسته عازم
کعبه مقصود خواهد گردید باید که تاخیر درین باب جایز نداشته زود کمر عزیمت رفاقت بقصد حضور
بسته از راه دوحد احمدآباد مرحله پیما گردیده و ما از آن طرف آب نربدا بافوج دریا موج رسیده دانند
نوشته بدین مضمون روانه ساختند چون سررشته آغاز سال جلوس بعد انقضای سال دهم که منع تاریخ
تحریر سوانح حکم فرمودند بدست نخواهد ماند برخی نیز سخن مختلف نگاشته می آید

غره جمادی الاولی سنه هزار و شصت
و هشت بادشاهزاده محمد معظم را در قلعه ارک خجسته بنیاد اورنگ آباد که در آن سال باتمام رسیده بود
گذاشته شاهزاده محمد اکبر را که آن نونهال گلشن اقبال همایون فال در همان سال بعرصه وجود آمده
بود به اتالیقی خوجه منظور ناظر با دیگر بردگیان حرم در قلعه دولت آباد گذاشتند بادشاهزاده محمد سلطان
را با نجابت خان که از طرف سلسله میرزا شاهرخ بنی عم می شدند و جمعی از امرای کارزار دیده
[illegible] بطریق هراول روانه ساختند و خود بدولت بهمرکابی فتح و نصرت دوازدهم شهر مذکور

بود اما از انکه به ثبوت بد اندک تقصیر دزدی و دیگر خیانت زهره ادم را بر آورده در شهر تشهیر میداد
و در ان روزها فقیر فارغ از الابتلی روزگار را بتهمت و مظنه دزدی گرفته نزد او آورده بودند
حکم زهره بر آوردن آن رستم رسیده فرمود و وقت شگافتن پهلو و سینه آن مظلوم رو بسوی
اسمان نموده با دل جگر سوز و سینه افگار با واز بلند گفت که از درگاه منعم حقیقی امیدوارم
که هر که مرا بدین تهمت مبتلا ساخته بدون ثبوت میکند خود نیز ببلای تهمت ناگهانی گرفتار
گردیده مکافات کردار خود رسد قضارا در همان هفته که راها را از تردد قاصد مسدود ساخته
بودند یکی از خواجه سرایان مقرب بادشاهزاده با علی نقی عداوت جانی داشت خطی بمهر و خط
جعلی علی نقی بنام دارا شکوه درست نموده در موم جامه پیچیده در دهن یکی از قاصدان داده
چنان تدبیر بکار برد که بدست مردم چوکی که برای محافظت این بندوبست مقرر بود افتاد و قبل
از طلوع آفتاب آن خط از نظر بادشاهزاده گذشت بعد مطالعه حکم طلب آن برگشته اختر با تاکید
تهدید آمیز نمودند در حالتی که علی نقی بعد از فراغ نماز صبح تلاوت کلام الله مینمود سزاولان
شدید بهم رسیده فرصت رخت پوشیدن نداده بحضور بادشاهزاده در حالتی که غضب آلود
برچهی در دست گرفته بر کرسی نشسته بود حاضر ساختند و آن اجل رسیده بجز از تمهید مقدمه
نظر بر عقیدت و فدویت خود بگمان انکه برای امور ملکی بدان اضطراب طلب داشته اند
گستاخانه شتاب تر از پیک اجل خود را اندرون بارگاه رسانید بادشاهزاده آن خط را
که حاصل مضمون آن نوشته سراپا تزویر این بود که اگرچه بحسب ظاهر در خدمت بادشاهزاده محمد مراد بخش
می باشم اما در باطن از حلقه بگوشان آن درگاهم و منتظر اشاره ام که به وقت قابو یافته هر
قسم که مامور فرمایند مسموم سازم یا زنده محبوس نمایم بدست علی نقی داده قبل از انکه بر مضمون
خط اطلاع یابد استفسار نمود که هر که بداندیش ولی نعمت باشد سزای او چیست علی نقی
در جواب گفت حرام خوار نمک بحرام را بانواع عقوبت باید کشت و بعد از دریافت مضمون
خط نظر بر قرب و رسوخی که داشت از واسوختگی بی ادبانه بر زبان او جاری گشت که صد افسوس
حق سبحانه تعالی باوجود عطای سلطنت اینقدر عقل و تمیز کرامت ننمود که میان دوست و
دشمن تفریق نماید و از تلبیس بدخواهان دوست چنین خیر اندیش را به بداندیشی مخاطب و معاتب ساخت

از بالین غفلت برنداشته خمار آلوده نشاء دوشینه بود جلو ریز رسیده بقتال و جدال پرداخت و
آن تجربه کار خبردار گشته وقتی سر از خواب بیخودی بر داشت که کار از دست رفته بود ناچار سراسیمه
خود را بفیل سواره رسانده برگشته تا سوار شده با جمعی از متعلقان و مخصوصان راه فرار اختیار نمود
تمام اردو و خزانه و فیلان و توپخانه و دیگر کارخانجات بغارت در آمد و دست خوش تاراجیان گردید و
شجاع از صدمه تعاقب فوج تا تعلقه حاکم نشین خود بندگر دید و بعضی از همراهان نامی شجاع دستگیر
گردیدند و آن ولایت بتصرف منصوبان داراشکوه در آمد و امرای اسیر گشته را بحضور روانه ساخت
و داراشکوه اظهار اشتهار داده بعضی را مقتول و جمعی را محبوس گردانید و نیز ظاهر گردید که داراشکوه
در همان ایام که سلیمان شکوه را مقابل شجاع مرخص نموده بود مهاراجه جسونت را با قاسم خان و امرای
دیگر و توپخانه حضور و فوج و توپ خانه خود روانه مالوا ساخته برای سد راه هر دو بادشاه زاده
دکن و صوبه احمد آباد گردیدن مامور نمود که همه امرایان باتفاق به اجین رسیده اگرچه خبر حرکت
بادشاهزاده مراد بخش از احمد آباد بیش از خبر کوچ اخبار دکن برسد قاسم خان با چند امیر کارزار
دیده و توپخانه مقابل او شتابد و در صورتیکه بادشاهزاده محمد اورنگ زیب در حرکت سبقت نماید همه
بندهای بادشاهی باتفاق سر راه او بگیرند و الا مهاراجه بتقاضای وقت کله عمل آرد و تمام صوبه
مالوا را داراشکوه در اقطاع خود مقرر نموده عمال تجربه کار تعین نموده فرمود که بر وقت کار و محاربه
بمدد رساندن زر و مصالح کوشند و از احمد آباد و بندر سورت خبر رسید که بادشاهزاده محمد مراد بخش
در وسط ماه محرم الحرام سکه و خطبه بنام خود نموده بقصد احرام حضور خواجه شهباز نام خواجه را با فوج
و مصالح قلعه گیری برای تسخیر قلعه ارک بندر سورت و بدست آوردن خزانه آنجا روانه ساخت
و خواجه شهباز خان بعد رسیدن بندر سورت و محاصره نمودن قلعه و دوانیدن مورچال و نقب و پراندن
برج و دیوار یکطرف و متصرف آوردن قلعه و متصرف شدن خزانه آنجا را راجع ساخته ده لک روپیه
بطریق قرض و دستگردان طلب نمود بعد قیل و قال بسیار و چند روز مقید بودن تجار حاجی زاهد و بیرجی
بهوره که در آن ایام عمده تجار بندر بوده اند باهم اتفاق نمود و پنج لک روپیه هر دو سرانجام ملعه سند بمهر خاص
بادشاهزاده و کفالت خواجه شهباز حاصل نموده سوداگران دیگر را خلاص ساختند دیگر بظهور پیوست که عنان
که دیوان معتمد الدوله محمد مراد بخش گفته میشد اگرچه در صلاح و تقوی و فضل و کمال و دیانت از مشاهیر روزگار

و دارا شکوه که ولی عهد گفته می شد و چشم براه جهانی روز بود درین وقت فرصت وقت را
دانسته زمام اختیار سلطنت را بکف اقتدار خود در آورده از وکلا محلکای عدم تحریر وقایع دربار
گرفته راه تردد قاصدان و مسافران بنگاله و احمد آباد و دکن را مسدود ساخته و چون در کل
صوبجات اخبار خلل افزای مذکوره بدانچه که زبانی رسیده زبان زد خاص و عام گردیده تفاوت
نام در اطاعت امیران واقع طلب و زمینداران مفسد پیشه و رعایای مال گذار راه یافته و فتنه
جویان هر گوشه و اطراف و هنگامه طلبان هر صوبه و اکناف سر بفساد و بغی بر داشته اند و نیز
ظاهر گردید که بعد رسیدن خبر شجاع صوبه دار بنگاله و محمد مراد بخش در احمد آباد هم جشن جلوس کرده سکه
و خطبه بنام خود نموده اند و بدنامی نسبی قدمی بغی را بر خود سکه زد کرده اند بعد رسیدن اخبار فساد
افزای مذکور که متواتر از اطراف رسید ناچار ان شاه ذو الاقتدار با بیجاپوری صلح نموده بشرط
قبول زر و روپیه از نقد و جنس دست از محاصره بیجاپور برداشته متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد
گردیدند درین اوان بظهور انجامید که شجاع با لشکر گران عازم پتنه گردید و صدای مخالفت
او به مخالفان اطراف تا دار الخلافه رسیده و از انکه اعلی با دارا شکوه از ابتدا محبت و الفت
بافراط بود و اکثر بخاطرداری او در همه باب میکوشیدند درین وقت که از انحراف
مزاج بحال خود نماندند زیاده از سابق در استرضای خاطر او متوجه شدند و بموجب التماس
او امرای همرکاب شاه و اجابت و اکثر متعینه دکن و کومکی مهم بیجاپور را بتاکید اکید طلب
حضور نمودند و بعضی ترک رفاقت نموده روانه دار الخلافه گردیدند و تفرقه تمام در انتظام فوج راه یافت
و نیز خبر رسید که چون بیشتر خزانه در مستقر الخلافه بود دارا شکوه به اراده متصرف شدن خزانه هر دو جا
بادشاه را از دار الخلافه با حالت شدن مرض به مستقر الخلافه آورده اوایل ماه ربیع الاول سنه
هزار و شصت و هشت راجه جی سنگه را با چند امیر صاحب فوج بسرداری سلیمان شکوه برای مقابله
شجاع تعین نموده چون راجه بطریق هراول نزدیک بنارس رسید شجاع نیز با شجاعان نا آزموده کار
لشکر خود مستعد کارزار گشته کشتی های جنگی بتصرف خود آورده متوجه مقابله و استقبال سلیمان
شکوه گردید. و بفاصله دو کروه رسیده بمقابله فوج راجه فرود آمد راجه بعدم شهرت جنگ با انتهاء
تبدیل مکان از انمقام سوار شده قبل از طلوع آفتاب که هنوز شجاع موافق معتاد در خواب هر روزه

وکوشش وزبان را بآلودگی هیچ حرام کبیره سوای مقدمات امور جهانبانی که لازم ملزوم سلطنت است نیالوده
در اجرای احکام اسلام و تقویت دین متین محمدی صلی الله علیه و السلام و طبیعت او امر و نواهی الهی
جهانی بتقیید [illegible] که صحبت نیکنامی و دین پروری او کوشش [illegible] سلاطین هفت اقلیم را نابوده
و آثار شجاعت او که در زمان بادشاهزادگی در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و جنگی که با فیل دیو
نژاد مست جنگی در سفر بظهور آمده و بر صفحه روزگار یادگار مانده بگذار [illegible] در آمده و مجاز با آنکه در ایام
شورش سلطنت که در یکسال جهانی چهار جنگ عظیم نهنگان دریای غیرت که هر یکی شیر بیشه شجاعت
خاندان امیر تیمور صاحب قران بودند نموده و با وجود دیگر مغلوب گردیدن افواج ظفر امواج استعانت
ورزیدن و سررشته تدبیر از دست ندادن و بی حوصله نساختن با جمعیت معدوده خصم غالب آمده
را از جا بر داشتن بجز تائیدات و فضل ایزد متعال حمل بر چه توان نمود از بسکه دل روشن و رای صائب
داشت و در ایام بادشاهزادگی چهل سال بکمال عقل در امور ملکی و جهانبانی بطریق سلاطین عدالت
گستر کوشیده متوقف فرمان فرمائی منبود در امور سلطنت اگر افلاطون وقتش دانند بجاست و اگر ارسطوی
زمانش خوانند رواست دل روشنش آنکه از کارها نزد او عیان نزد او جمله اسرار ملک [illegible]
رسد کز عدلش خبر بپای درخت آب کرد تبر کند سیل اگر خانه خراب نمود زهره ابر از بیم آب
باقی ذکر حسن اخلاق و اوصاف آن برگزیده آفاق بر محل موقوف داشته بتحریر مدعا پرداخته سمند تیز
رفتار خامه را بجولان می آرد که در سنه هزار و بیست و هشت از نهانخانه عدم بعرصه وجود قدم گذاشته
تاریخ ولادتش آفتاب عالمتاب یافته اند در سال سی و یک جلوس صاحبقران ثانی مطابق سنه هزار و شصت و هفت
بموجب حکم اعلی حضرت بمهم بیجاپور عنان توجه معطوف داشته بعد [illegible] نمایان چنانچه باحاطه بیان در آمده
قلعه کلیانی و اکثر توابع صوبه احمدآباد بندر سورت که بعد فتح به ظفرآباد و محمدآباد موسوم گردیده بتصرف در آورده
تسخیر بیجاپور که عزیمت نصب العین بود رسیدن بپای قلعه [illegible] بظهور آورده بعد که مورچال و نقب ها بپای
حصار رسانده کار بر محصوران تنگ آورد از آنکه مفتوح گشتن قلعه با امروز و فردا منحصر گشت عادلشاه
باظهار عجز و امان رجوع بصلح و قبول پیشکش آورد و از نوشتجات دار الخلافه بظهور پیوست که هفتم
ذی الحجه سنه مذکور شاهجهان بادشاه غازی را عارضه بدنی رو داده و صحت مزاج به امتداد
مرض و حبس بول انجامید و اینمعنی باعث خلل ملک و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید

کار بر قرار صلح انجامید و دار و مدار نموده از بالای قلعه برخواستند بر ناظران این مجموعه پوشیده نماند که اگرچه محرر اوراق در اختصار انتخاب سی و چهار جلد احوال سی و یک سال قرانی ثانی شاهجهان بادشاه غازی که سی و دو سال و سه ماه و چند روز قمری که از جمله آن ایام نه و نیم ماه در بیماری و اختلال سلطنت گذشت فرمان فرمائی نموده و آن سه جلد مشتمل است بر چهل هزار بیت کتابت که از ان چهل و یک هزار بیت و از هر ورقی دو سه فقره و از هر صفحه سه چهار سطری انتخاب نموده که مجموعه به تخمین نه هزار بیت نمی رسد اما باز نظر بر اعتقاد دانشمندان مختصر پسند که وقت مطالعه به ملال منجر نگردد خالی از طول کلام نیست لهذا از مطالعه کنندگان نکته گیر خطا پذیر توقع دارد که درین باب معاف دارند دیگر بر ارباب هوش و دانش پژوه ظاهر و مبرهن است که اگر بر احوال سلاطین سلف از روی تواریخ نظر غور و وقت ملاحظه نمایند بر حقیقت تدبیر که آن دستور جهانبانی صاحب قران ثانی را در امور جهانستانی و سلطنت و ملک داری از پرداخت احوال سپاه و غور و جزرسی حال رعایای مالگذاری که از طرف حکام ظالم بر آنها حیف و میل نرود و ملک سال بسال از طرف افزونی محصول مال و بحال آمدن حال رعایا و آبادی دیهات و قصبه جات رونق پذیرد کوشیده و با وجود صرف کرورها که هر سال برای تسخیر و مهم دکن و بلخ و قندهار و دیگر زمینداران سرکش اطراف و انعامات ایلچیان ایران و توران و روم و هدایای سلاطین هر مرز و بوم و عمارات عالی بیشتر از عهد اکبر بادشاه منظور زیاده از مبلغ بیست و دو کرور روپیه سوای جواهر بیرون از اندازه قیاس و چندین کرور روپیه طلا آلات و نقره آلات در خزانه باقی و موجود بود در عهد هیچ بادشاهی از سلاطین هندوستان بدین معموری ملک و خزانه به عمل نیامده و نخواهد آمد

اکبر به تذکار محامد بادشاه

عدالت اساس حق شناس ابوالظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی بر دارد و خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعه کمالات صوری و معنوی از علم با عمل و شجاعت با تدبیر و صلاح و تقوی مفصل بزبان قلم دهد از سر رشته اختصار دور می افتد کلمه چند خالی از تصنع عبارت با حافظه تحریر می آرد اولا از ابتدای نشو و نمای شباب اجتناب تمام از ارتکاب کبایر بمرتبه منظور که تا انقضای روزگار حیات با وجود جهانداری و سلطنت و مملکت وسیع هندوستان عشرت نشان چشم و دل

وزارت محمد امین خان باتفاق رای رایان می‌نموده باشند چون در دار الخلافه اثر وبا و طاعون ظاهر شد
بطریق سیر از شاهجهان آباد برآمده یک دو ماه کنار جمنا و گنگا تفرج کنان و شکار کنان بسر برده مراجعت نموده
[illegible] سال [illegible] شصت و هفت
جشن [illegible] از جلوس [illegible] مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجری ترتیب یافت پنجاه
و هفت فیل با [illegible] منصب [illegible] از نظر گذشت سه لک و هشتاد هزار روپیه نقد در آمد [illegible]
دام انعام بداران [illegible] مرحمت [illegible] سابق و لاحق نقد و دام تنخواه گردید بعد رسیدن حکم
مهم بیجاپور بپادشاهزاده [illegible] سرانجام برآمدن و گرد آوری امرا و سپاه کومکی پرداخته بعد از آمدن خان زمان
عرف شایسته خان بموجب حکم در خجسته بنیاد گذاشته امرای دیگر را با خود رفیق ساخته ترتیب توپخانه
و دیگر مصالح قلعه گیری نموده از اورنگ آباد برآمد و چنانچه مصلحت قرار یافت که ابتدا تسخیر کلیانی و دیگر
قلعه و معموره های آباد زرخیز توابع بیجاپور پرداخته بعده به مهم بیجاپور پردازند بنابران اول بر سر
قلعه کلیانی رفته در اندک مدت که بشرح تفصیل آن نمی پردازد به تصرف درآورده و بعضی مکانهای
مشهور معموره دیگر را بسر پنجه تردد بهادران کشورکشا متصرف گشته مبلغهای خطیر از نقد و جنس توپخانه
بدست آورده سپاه را آسوده ساخته کمر همت بر تسخیر بیجاپور بسته متوجه آن صوب شدند و فوجهای
بیجاپوری از مقابل بمیان و بسیار نمودار گشته هر روز بطریق قزاقان اطراف لشکر تاخته بعد زد و خوردی
که بمیان آمد رو بفرار می‌گذاشتند و تا پای حصار رسیدند و جابجا امرای رزم دیده و کار آزموده
برای قایم نمودن مورچال و دوانیدن نقب مقرر نموده سرگرم کار ساختند محصوران [illegible]
و باره پرداخته بزدن توپ و تفنگ و انداختن بان و دیگر اقسام آتش بازی پرداختند و گاه
گاه وقت شب مردم قلعه برآمده بر مورچال می‌ریختند و روزانه نیز فوجها بر اطراف لشکر و برگهی
تاخت می‌آوردند و سوار و پیاده بسیار از هر دو طرف کشته و زخمی می‌گردیدند اگر خواهد محاربات
ایام محاصره را مفصل بزبان قلم دهد به اطناب کلام منجر می‌گردد کوتاه سخن لرزه در آن بادشاهزاده [illegible]
شفیع جرایم گردد کشورستان جوان کار بر محصوران تنگ گردیده که پیغام عجز و پیام امان بمیان آورده عمده
لشکر را شفیع جرایم [illegible] ساختند و با وجود مبلغ کرور روپیه بطریق ضیافت و شکرانه قبول نمودند بادشاهزاده
تن بصلح نمیداد در ضمن اخبار موحش از جنس و اشتداد امراض دیگر اعلی حضرت انتشار یافت و چاره ناچار

برای رفع بلای آن مبتلای بانواع بلا سماجت از حد گذرانده بودند بخدمت بادشاه دادگر عدالت گستر
بر قابوی وقت بعرض رساند که اگرچه در مادهٔ جان بدبخت ظالم که التماس شفاعت نماید اول سزاوار
عقوبت اوست اما چون مبلغ خطیر حق رعایا که بر ذمه‌اش دارند بر ذمهٔ او طلب است و مبلغها مطالبه
بادشاهی ازو بازیافت باید نمود بدون وصول زر مظلومان و ادای مطالبه سرکار در کشتن او تامل لازم است
حکم نمود که بعد واصل ساختن حق ستم رسیدها و زر بادشاهی او را بپاداش اعمال او برسانم التماس او
بدرجهٔ قبول درآمد و فرمودند که بسزاوار محصلان شدید حواله راجه رگهناته نمایند که بعد تحقیق حق رعایا رسیده
بانها رساند درینصورت فی الحال باعث فرونشستن آتش غضب بادشاه و جان‌بخشی آن بدکردار
مردم آزار گردید و دیگرانرا عبرت حاصل شد ازین مقوله حکم سیاست و تردد که در پرداخت حال
رعایا و آبادی ملک ازان بادشاه رعیت‌نواز بظهور آمده بسیار مسموع گردیده بعده که میرجمله معظم خان
بحضور رسیده ملازمت نمود آنچه از نقد و جواهر که ازانجمله یک قطعه الماس بوزن دوصد و شانزده سرخ بود
و دو لک شانزده هزار روپیه قیمت آن نمودند و شصت فیل مع یراق دو دفعه پیشکش نمود جمله پانزده
لک روپیه بقیمت درآمد و از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار نموده خدمت وزارت
و قلمدان مرصع و شمشیر و دو فیل و دو اسپ خاصه با ساز و یراق طلا و نقره و پنج لک روپیه نقد عطا
فرمودند چون بعد تیاری قلعه و حصار دار الخلافه از ساختن مسجد عالی که چنان مسجد در ممالک محروسه
هندوستان از ابتدای اسلام بنا نیافته و وصف آن بدیدن تعلق دارد فرموده بودند بسرکاری
خلیل الله خان و دیگر صاحب اهتمامان در مدت شش سال بخرج ده لک روپیه باتمام رسید قبلهٔ حاجات
آمد مسجد شاهجهان تاریخ اتمام آن یافته اند بعرض رسید که عادل شاه بیجاپوری ازین سرای اقبال
بدار القرار انتقال نمود و ازو اولاد نمانده علی نام مجهول النسب که او را بجای پسر پرورش داده بود
امرا السلطنت برداشته اند و بعض نوکران عمده با او موافقت ندارند حکم بنام بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
صادر شد که خود را از خجسته بنیاد به بیجاپور رسانده قلعه و ملک بیجاپور را بتصرف درآورد و
مهابتخان و نجابتخان و شهنوازخان وغیره صوبه [illegible] امرای [illegible] قریب [illegible] امیر بطریق کومکی
همراه بادشاهزاده دادند محمد امین خان پسر میرجمله [illegible] ازعقب رسیده بود دو هزاری هزار سوار
نموده فرمودند که میرجمله خود را نزد بادشاهزاده رسانده شریک مصلحت و معاون باشد و مهر و دستخطهای

سوار و خطاب معظم خان مع خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع و علم و نقاره وغیره برای میر جمله رسید معظم خان
آداب بجا آورده گرفته در رکاب بادشاهزاده روانه گردید بعد عرض تردد بادشاهزاده اضافه پنجهزار سوار
دو اسپه و سه اسپه که از اصل و اضافه بیست هزاری پانزده هزار سوار باشند عطا فرمودند و شایسته خان
بخطاب خانجهان بهادر و از اصل و اضافه شش هزاری پنجهزار سوار سرفرازی دادند عرضداشت
قطب الملک مشتمل بر اظهار پریشانی و فدویت و عدم طاقت ادای پیشکش بسبب حادثهٔ تاراج
مال و پامالی ملک بعرض رسید بابت لک روپیه تفاوت بعضی ابواب بود منجمله باقی پیشکش سابق
معاف فرمودند چون حقیقت تعدی و ظلم محمد امین متصدی بندر سورت در تشخیص خرج مال و
دیگر ابواب بعرض رسید از منصب و جاگیر برطرف فرموده گرز بردار تعین نموده طلب حضور نمودند
بعده که ملازمت نمود حکم شد که سر دیوان مار در آستین او سر دهند از روز وکلای او هر چند که اطراف
برای نجات جان او دویدند فایده نبخشید تا آنکه بمتصدیان بادشاه بیگم که بندر سورت در تنخواه او
بود رجوع آورده بهزاران عجز و الحاح رقعهٔ خلاص جان او بنام بادشاه حاصل کردند بعده که رقعهٔ بیگم
بمطالعهٔ خاص در آمد او را حکم حبس فرموده بیدرنگ داخل محل شده بادشاه بیگم را نزد خود طلبیده فرمودند
که با وجود بندر سورت در اقطاع آن چشم و چراغ سلطنت مقرر است و رعیت مالگذار که باعث
آبادی ملک و مزید خزانه و افزودی لشکر بادشاهانست آن فرزند چگونه باین بدنامی ظلم آن ناپاک
راضی می شود که برای اظهار حسن تردد اضافه آوردن بمرتبه در تشخیص مال سختگیری نمود که رعایا ناچار گشته
فرزندان خورد سال را بنصرانیها فروخته ادای محصول نمودند بندر سورت جای تردد مردم هفت اقلیم
است خبر که بپادشاهان اطراف [illegible] رود برای ما بدنامی آن علاوه ناخوشنودی خدا خواهد گردید بعده که نواب
قدسیه بیگم [illegible] برگشته طالع اطلاع یافت زبان از شفاعت او باز داشت ازین بادشاهان
عادل [illegible] رسیده [illegible] مده رخصت ظلم [illegible] حال که خورشید
مملکت [illegible] خرابی [illegible] جزم [illegible] مطالب عالی معانی
زود در دل [illegible] عافل [illegible] عدالت شناس رعیت [illegible] دیوان فرمود حکم
باحضار آن نامه سیاه [illegible] که بجانب [illegible] داشت و وکلای آن
بدعاقبت از طرف نواب بادشاه بیگم نیز پابوسی شده بدو رجوع آورده با هزاران عجز و زاری

اختیار نموده بدستوریکه دارند باز از طرف دیگر نمود دار گشته بکارزار می پرداختند بدین قرار
دو روز و دو شب بمرتبه معرکه قتال گرم بود که آدم بیشمار از هر دو طرف تلف و علف تیغ شدند
و مردم بادشاهی بیشتر بکار آمدند و زخمی گردیدند درین ضمن خبر رسیدن میر جمله همراه میر عبد اللطیف
که برای طلب او رفته بود و کسان او نیز برای دفع نایره آشوب نزد سرداران طرفین رسیدند
و رفع فساد کردید رسید و قاضی عارف نام را با فرمان و خلعت که برای میر جمله آمده بود مقرر فرمودند
که برده بتفاوت نیم کروه فرود آمده بعد استقبال نمودن میر جمله باو سپرده آداب ملازمت بادشاهزاده
ارشاد نماید میر جمله که قاعده دان همه دستور آداب سلاطین هندوستان بود استقبال فرمان نموده
بدستور قاعده دانان هند فرمان را گرفت و روز دیگر نصیر خان و میر شمس الدین و مالوجی باستقبال
رفته نزد بادشاهزاده آورده ملازمت فرمودند سه هزار هون و اشرفی طلا و دیگر تحف نثار و نذر
گذرانید جیغه و جمدهر مرصع و دو اسپ با ساز طلا و دو فیل مع یراق نقره همراه خلعت عطا فرموده
حکم نشستن فرمودند و بانواع لطف امیدوار ساختند و دو ساعت نجومی در خلوت مذکورات
بمیان آورده باعزاز مرخص نمودند و روز دیگر فرمودند که همه مورچال از پای حصار بردارند و قاضی
و میر عدل را با شیخ نظام که از فضلای مقرب بود برای عقد موجعه و تسبیح مروارید و دو فیل با ساز
یراق و جل زربفت نزد قطب الملک فرستادند و قطب الملک تا دروازه قلعه استقبال نموده فرستاده
را در مکان خوب فرود آورد و آنچه رسمیات شادی که تحریر تفصیل آن بطول میکشد بجا آوردند در روز دیگر
بعد فراغ عقد قاضی را مع همراهان مرخص ساخته رعایت نقد و جنس نمود و اواخر جمادی الاولی سنه
مذکور که معرکه آرائی رزم به مجلس بزم مبدل گردید و عروس با چهار ده لک روپیه نقد و جواهر و اسباب
دیگر لازمه جهاز بخانه آمد فرمان عطوفت آمیز که از نزد بادشاهزاده برای قطب الملک رسیده بود فرستادند
و قطب الملک استقبال نموده شرط آداب بجا آورده فرمان را گرفت بعد از آن بادشاهزاده بخانه میر جمله
تشریف بردند و او یک قطعه الماس ناتراشیده و دو لعل و نه زمرد و شصت دانه مروارید و یک نیلم
و پنج فیل نر و یک ماده فیل با زین طلا و یراق و نقره و پنج اسپ برای بادشاهزاده سوای آنچه بسلطان محمد
و سلطان محمد معظم گذرانید پیشکش نمود و اوایل رجب بفرخی و فیروزی طرف خجسته بنیاد اورنگ آباد
کوچ فرمودند و امرای کومکی را مرخص نمودند درین ضمن فرمان حضور مشتمل بر عطای منصب پنجهزاری چهار هزار

فرستاده و درخواست ماذون نمودن آمدن والدهٔ قطب شاه معه لوازم نسبت نمود شایسته خان از فرمودند
که استمالت نامه از زبان سلطان محمد خود نویسند و قبل از رسیدن استمالت نامه والدهٔ قطب شاه روانه شد
همینکه خبر برآمدن او از دروازه قلعه رسید میر ابوالفضل معموری را باستقبال فرستاده بدیرهٔ بیگمخان
فرود آوردند و روز دیگر بخانه سلطان محمد آمده بوساطت بیگمان شاهزاده را ملاقات نموده دو فیل و ...
گذرانید بعده که بخدمت بادشاهزاده نامدار آوردند هزار مهر و پنج فیل و پنج اسب معه ساز مرصع طلا و نقره
پیشکش نمود و بعد دو روز گفت و گو درمیان بود که دو کرور روپیه پیشکش از نقد و جنس که در مدت دو سال
معه باقی گذشته و حال ادا نمایند و تعیین تاریخ نسبت مقرر نموده والده قطب شاه بخانه خود مراجعت نمود
از شهرت مصالحه مردم مور جال از بکان خود برآمده بخاطر جمع تردد مینمودند و درین ولا میر اسد الله
بخاری خالی از وسواس برآمده بجای ضرور میرفت که اجل از بالای قلعه ناگهانی رسیده براو مورد
و در همان واحد کار او را تمام ساخت و از اتفاقات در همان روز جمعی از فوج متعینه اطراف و در
دست که برای کومک عبدالله شاه روانه شده بودند بیخبر از مذکور صلح بطریق ایلغار رسیدند و کوتوال
گلکنده که برای طلب آذوقه رفته بود رفیق بعده ده گروهی لشکر رسیده غافل بر کهی لشکر ریختند و دست
بغارت فیل و مردم دراز نمودند و سپاه همراه کهی بدفع مضرت انها پرداختند و تازه قتال و جدال بلند
گردید و کار بجای رسید که مجرد رسیدن خبر فوج شایسته خان و دیگر امرای آنکه بپادشاهزاده و
سرداران صاحب مدار خبر بود و رخصت حاصل نمایند از هر طرف فوجها مدد و کومک مردم کهی
رسیدند و مردم عبدالله قطب شاه نیز که سوخته و تاراج فوج بادشاهی بودند بی اطلاع قطب شاه
از اطراف دور و نزدیک جوق جوق مستعد کارزار شده به کوتوال خود مینویسند و هرچند
سرداران طرفین نزول تعیین نموده در دفع آن فتنه میکوشیدند ممنوع نمیگردیدند و فایده نمی‌بخشید
و تا آخر روز جمع کثیر از هر دو طرف علف تیغ و هدف تیر و گوله جان سپاری گردیدند و باز تمام
شب فوجها آراسته مقابل هم بر فیلها سوار مانده گاه گاه گوله شترنال و بان تمام شب ...
بر همدیگر میزدند و صبح ناشده از سر نو بازار کارزار را گرم ساختند و بی هم مردم عمده و شترسوار
و سواران روشناس از نزد عبدالله شاه و بادشاهزاده میرسیدند و برای دفع فساد پیغام
تهدید آمیز میرسانیدند دکنی های جاهل دست از جنگ باز نمیداشتند و مکرر مغلوب گردیده فرار

قطب‌شاه میر فصیح نام را با چهار صد و قبچه جواهر و سه زنجیر فیل نامی کلان و چند اسپ با ساز طلا و مرصع وغیره اشیا فرستاده
معروض داشت که برای معذرت و عفو جرایم مادر خود را مستعد ستم اگرچه بعد عرض مردم را از تردد قلعه کری باز داشتند
اما میر فصیح را بار ملازمت ندادند و اشیای مرسوله را قبول نفرمودند روز سیوم آن جبار بیگ خراسانی نوکر حاجی
عمده عبدالله شاه با چند هزار سوار طرف مورچال میرزا جان نمودار گردید مردم این طرف خبردار شده بعد دیرا
خود را رساندند و کارزار عظیم بمیان آمد و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی و اسیر گردیدند و یک زنجیر فیل با چند
اسیری نزد بادشاهزاده آوردند میر عبداللطیف را برای آوردن میر جمله با باقی اشیای او تعین فرمودند درینولا
خبر نمودار شدن فوج عظیم دکنی با طرف جنوب رسید بادشاهزاده مقابل آن فوج متوجه شد و از مقابله و
مقاتله آنروز که از بالای قلعه نیز تگرگ گوله و اقسام آتش بازی می بارید چندین مردم نامی وغیر نامی در معرض
تلف آمدند و غریب رستخیز و دار و گیر تمام روز در میان بود و شیخ میر خوافی محمد بیگ میر آتش زخم کاری
برداشتند و جمع کثیر از طرفین نقد هستی بباد فنا دادند و آخر روز هر دو لشکر رو بخیمه و خانه‌های خود
آوردند روز دیگر خبر نزدیک رسیدن شایسته خانی و افتخار خان و زمیندار جانده بکومک بادشاهزاده انتشار
یافت و همان روز میر سعد داماد قطب‌شاه بخدمت سلطان محمد آمده برای عفو تقصیرات ملتجی گردید درباره او
مهربانی مبذول فرمودند اما آنچه از جواهر وغیره آورده بود قبول ننموده تا انفصال مقدمه موقوف داشتند
و بعد رسیدن شایسته خان آنکه مورچال و رجوع کار بار صلح بعهده شایسته خان که نالوی بادشاهزاده
می شد مقرر نمودند درینولا از حضور بادشاه منشور نوازش گنجور با عنایات دیگر برای بادشاهزاده
والاگهر و عطای منصب بیست هزاری دو هزار سوار برای سلطان محمد که تا آنروز منصب سرافرازی
نیافته بود و فرمان عنایت عنوان مشتمل بر عفو تقصیرات و عطابخشی بنام عبدالله قطب‌شاه در جواب عرضداشت
او معه فرمان تسلی و طلب بنام جمله نزد بادشاهزاده رسید و بادشاهزاده فرمان قطب‌شاه را تا انفصال
معامله پنهان داشته در اتفاق آن مصلحت ندانست و بندگان کار طلب جان نثار را در پیش بردن
مورچال سرگرم ساخته و بعضی نوکران عبدالله شاه بامید پیکیه بادشاه رجوع آوردند تا آنکه قطب‌شاه مکرر التماس
اظهار ندامت و عفو جرایم مصحوب میر احمد و میر فصیح نموده پیغام وصلت صبیه خود بقبول مبلغ کلی از نقد و جنس
بطریق جهاز و ادای باقی پیشکش سابق و حال بمیان آورده و عریضه مشتمل بر تهنیت منصب سلطان محمد و دو فیل
و چهار اسپ با ساز طلا و نقره برای بادشاهزاده و ده فیل و دیگر اسباب و ظروف طلا و نقره بابت میر جمله

قتال بر افروختند و دست بغارت کشودند عبدالله شاه محمد ناصر نام را که ماده فساد و عناد و میر جمله [illegible]
بود با صندوقچه جواهر و ناله عذر آمیز مشتمل بر التماس منع تاراج و اظهار قبول اطاعت فرستاد اگرچه محمد ناصر را
با همراهان مقید ساخته صندوقچه مرسوله را قبول نمودند اما تاکید اکید برای منع تاراج و آتش زدن فرمودند
هرچند که بعد سوختن اکثر محلات و عمارات و غارت رفتن چندین لک روپیه مال از کارخانجات عبدالله شاه
و دیگر سکنه که از هر جنس واحد لکها بحادثه تاراج رفت باقی شهر از سوختن محفوظ ماند و محمد بیگ نام را برای
محافظت فیلان و اسپان و دیگر اموال باقی مانده قطب شاه مقرر فرمودند و از عقب او میر محمد امین را با جمعی
از فوج خود تعین نمودند که رفته اموال عبدالله شاه را بقید قلم آورده مردم معتمد خود و بادشاهی برای محافظت
آن نگاه دارند در نصفی میر عبداللطیف حاجب بادشاهزاده که در گلکنده می بود با فیلان و اسپان فرستاده عبدالله شاه
که همراه حکیم نظام الدین برفاقت میر عبداللطیف بامید شفیع گشتن او فرستاده بود بخدمت بادشاهزاده رسید
بعد ملازمت هر دو فرمودند نظام الدین را با محمد ناصر تا رسیدن میر جمله دستور در ساختن مال با تمام در قید
نگاه دارند و متصل آن قطب شاه یازده فیل و شصت اسپ و قدری جواهر و دیگر اسباب میر جمله فرستاده پیغام اظهار
ندامت و عذر خجالت نمود اما از زبان مردم معتبر خارج ظاهر شد که برای طلب کومک و معاونت بعادلشاه و زمینداران
عمده نواح نوشته جات عبدالله شاه رفته و باستحکام برج و باره پرداخته و می پردازد تا آنکه بادشاهزاده
محمد اورنگ زیب هشت کروهی گلکنده در بیست اباد که میر جمله رسیده مضرب خیام نمود و روز دیگر سوار شده
اطراف قلعه برای تعین مورچال و زدن خیمه دولتخانه متوجه شدند در نصفی هرکارها خبر آوردند که هفت
هشت هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده کرناتکی برقنداز اطراف لشکر بنوعی تمام جلو ریز نمودار شده اند
و از بالای قلعه گوله توپ و تفنگ و بان متصل باریدن گرفت سلطان محمد را پیغام نمودند که با فوج خود
سوار شده طرف چپ مستعد باشند و از آنجا حرکت ننماید و بدفع مفسدان الطرف پردازند و از هر طرف
امیران کارطلب و بهادران رزم جو در مقابل فوج دکن مستعد کارزار گشته تردد نمایان بروی کار
آوردند و زد و خورد غریب و دار و گیر عجیب بمیان آمد و تا شام نزدیک بقصا بازار کارزار گرم بود و جمعی
از مردم بادشاهزاده بکار آمدند و زخمی گردیدند و بعضی از راوتهای نامی با مردم بسیار قطب شاه کشته
و زخمی گشتند و بادشاهزاده بدولتخانه خود مراجعت نمود روز دیگر میرزا خان و کارطلب خان و راجه
کیسری سنگه وغیره امرا جا بجا برای پیش بردن مورچال و تدبیر کندن نقب مامور و مقرر فرمودند و [illegible]

تا حاصل کرده باشند والا بعد ورود حکم جدید و تهدید شدید اطاعت امر خواهد نمود اما در صورت
عدم قبول حکم ثالث و منکر بودن بران طریق ناصواب باید که ان فرزند تعین فوج نموده بلکه خود با لشکران عازم
تنبیه او گشته بجزای کردار رسانده میر جمله را خلاص نماید و احکام زود خود را رساندن و رفاقت نمودن
بنام شایسته خان ناظم مالوا و افغان خان و دیگر راجهای اطراف صادر شد چون قطب شاه با وجود ورود
فرامین و نشان بدو هم تن باطاعت نداد و دولت از معتقدان برنداشت دریای غضب دودمان صاحب
قرانی بر تموج درآمد و ابتدا در اواخر سال سنه بیست و نه جلوس پادشاهزاده محمد اورنگزیب سلطان محمد را
با لشکری از امرای نامدار بر روایتی بشهرت کدخدائی با صبیه شجاع که در بنگاله بود روانه ساخت بعده خود
بشهرت شکار طرف قندهار رو داده از خجسته بنیاد برآمدند و برای تیاری عمارات قلعه ارک شهر نو آباد خجسته
بنیاد اورنگ آباد هفت هشت کروهی قلعه دولت آباد که سابق بکهرکی زبان زد بود و از مدت چندگاه زین العابدین
خوانی را داروغه اهتمام ساخته بودند و رو باتمام آورده بود چنانچه درین عهد در صوبه جات دکن بر تکیه و خوبی
او شهرت تاکید فرمودند بعد رسیدن شاهزاده سلطان محمد اورنگزیب نزدیک ولایت تعلقه قطب الملک
که آن غافل از نیرنگی روزگار در فکر تهیه ضیافت افتاد و شروع بفرستادن میوه و اقسام شیرینی نمود یکباره
شهرت نزدیک رسیدن قراولان یکه تازان فوج هراول که اطراف قلعه را فرو گرفتند بگوش آن مدهوش
باده غفلت رسید سراسیمه کار و بار خود گشته از بیخودی مستی بهوش آمده سوای اطاعت چاره کار
ندانسته محمد امین را با والده او و بعضی اجناس مصحوب معتمدان فهمیده کار نزد سلطان محمد فرستاد و بهم
عریضه ها در جواب فرامین و نشان مشتمل بر عذرهای نامسموع ارسال داشت و محمد امین که نزد شاهزاده رسید
نافهمی زیاد نمود و فریاد دست اندازی لشکر و صدمات سیلاب فوج بادشاهی هر طرف بلند گردید
و سلطان محمد سکم کوهی گلکنده نزول فرمود لهذا تزلزل تمام دران مرز و بوم افتاد و جای ثبات عبدالله
قطب شاه و امرای او از جا رفت و شهر حیدرآباد را گذاشته با فرزندان و عیال و مال هرچه توانست
دیگر روز برداشته خود را بقلعه ارک گلکنده رساند اما از اجناس سنگین مثل فراشخانه و چینی آلات و دیگر کارخانه
عبدالله شاه مع فیلان و اسپان بسیار و مال زیاده از اندازه شمار تجار و امرا در شهر ماند بچهار سوار و ده هزار
برقندازی پسر داری موسی محلدار برای نگاهبانی مال سرکار و مردم شهر نگاه داشت بعده که از چهار طرف مردم لشکر
و تاراجیان حمله آورده پای زد و خورد در میان آورده داخل شهر گشته هر طرف شعله آتش کشیدند و غارت

بنجاه و پنج سال صد تمیز بدیدهٔ عبرت بین از روی غور مشاهده نموده وازروی مطالعه وانتخاب کتب
تواریخ اطلاع یافته کمتر بنظر آمده که خود ظالم و فرزندان او از ظرف رزق و آبرو خویش عاقبت بانسند یل
واسطهٔ اول نام و نشان آن بدعاقبتان بانواع ضلّت وخواری از صفحهٔ روزگار برافتاده برخلاف
فرزندان سعد الله خان که از تاریخ وفات آن نیک مآل تا عهد تالیف این تاریخ که قریب بشصت سال
رسیده همه سلسله فرزندان او دولت کامرانی نموده اند خصوص مجموعهٔ خوبی و اخلاص متوسلخان بهادر
فرزند رشید حفظ الله خان که نبیرهٔ سعد الله خان باشند با وجود ایام شروع شباب بکمال حسن صفات
با دوست و بیگانه سلوک مرعی میدارد و بروقت کار سررشتهٔ رزم و بزم را از دست نمیدهد باقی
احوال او ان شاء الله تعالی در ذکر سلطنت ناصر الدین ابو المظفر محمد شاه بادشاه خلد الله ملکه که
بپایهٔ چار هزاری رسیده مفصل زبان قلم خواهد داد القصه رای رگهناتهه را که بپیشکاری باستقلال
خالصه داشت و از تربیت یافته های سعد الله خان بود فرمودند که تا تعیین دیوان کل مقدمات
جزو کل وزارت را سرانجام دهد و از اصل و اضافه هزاری چهار صد سوار نموده خطاب رای رایان
مرحمت فرمودند و بموجب التماس او چندربهان را که در ساده نویسی بی نظیر بود و طبع موزون
داشت و از تربیت یافته های افضل خان بوده چندگاه در سرکار بادشاهزاده دارا شکوه خدمت مینمود
باز از شاه بلند اقبال گرفته بخدمت دار الانشا و خطاب رائی سرفرازی بخشیدند چون در اوایل سال
بیست و نهم جلوس حقیقت تعدی قطب شاه در حق میر جمله و محمد امین پسر او که از نوکران مقرب او بودند
از عریضهٔ میر جمله که مشتمل بر اراده رسیدن حضور در صورت خلاصی معروض داشته بود بعرض رسید
فرمان و حکم در باب عدم مضرت احوال او و روانه ساختن پدر و پسر بحضور بنام قطب شاه صادر فرمودند
بعد ازآنکه قطب شاه برخلاف آن بعمل آورده زیاده در خفت و قید نمودن میر جمله کوشید باز فرمان
برای خلاصی آنها روانه نمودند فایده نه بخشید بلکه اسباب و اموال میر جمله را بضبط در آورد بادشاهزاده
محمد اورنگ زیب نیز درین ماده بموجب ارشاد بوالی حیدرآباد نوشت اثر از خلاصی آنها ظاهر نگردید لهذا
فرمان مشتمل بر نصیحت تهدیدآمیز مصحوب عزیز بیک و نیاز بیک گرز برداران زبان فهم روانه ساخته زبانی
نیز کلمات نصایح پیغام فرمودند و بپادشاهزاده محمد اورنگ زیب فرمان صادر گردید که اگرچه اغلب آنست
که قبل از رسیدن گرز برداران آن خطاکار از راه خطا بازگشت نموده در خلاصی جمله استرضا

دانست وکوبند مهمات ملکی و مالی را در مدت اجرای حکم وزارت جنانی سرانجام داد که هرگز قلم او بر بنای
بدعت و مردم آزاری که لعنت آن تا روز ابد بر بانی او میماند جاری نکردید بلکه در دفع و رفع مقدمات
و محاسبات که دران نقصان عامل و رعایا و مساکین باشد میکوشید نقل نمایند که روزی وقت محاسبه
یکی از عمال مستوفی قلم بند نموده که ذکر راند چون سابق وجه حق التحصیل که فی صد مقرر بود منجمله صد عمال
محال خالصه مجرا میگرفتند سعدالله خان فرمود که بعد افزود بر صد وجه حق التحصیل که بتحصیل درآید وجه زاید را
در تحصیلانه مستوفیان کفایت انجام محسوب نمایند مثلا در صورتیکه سر صد ده روپیه حق التحصیل در سند
و تصدیق عامل درج باشد بعده که صد و ده روپیه بتحصیل درآورده داخل جمع نماید ده روپیه مجرا
دهند در مصورت ده یک حق التحصیل کفایت بکار و نقصان عمال شد از بنای این بدعت
که گذاشت هر چند در حق ظالم بنیکان با اظهار کفایت آقا بوده آن نیک عاقبت اظهار ندامت
مینمود و میگفت کاشکی امروز دستم بقلم بکار امیکرد بیداری بر عقلا ظاهر است که کفایت در اجرای
بدعت و مردم آزاری و سختی در حق ارباب حاجت نمی باشد بلکه پرداخت ملک و مالی رعایا و
جذب قلوب ضعفا باعث گردآوری خزانه و نیکنامی بادشاه و وزرا میگردد دیگر چون وقت
محاسبه کروریان مقرر بود که اگر از صد روپیه کمتر فاضل عمال می شد مستوفیان مجرا نمیدادند و
در صورتیکه صد یا از صد زیاد فاضل کروری و عمال بر می آمد محسوب می نمودند یکی از مستوفیان
کفایت پیشه وقت محاسبه یکی از عمال در مجرا دادن فاضل یک قلم بدعت ابدال کشید عامل
نزد سعدالله خان استغاثه نمود سعدالله خان بر التماس او دستخط نمود ای مستوفی دور از انصاف
مثل در زبان هند مشهور است لینا لینا دینا دینا هرگاه که ضابطه سرکار چنان مقرر باشد که از صد
کمتر فاضل مجرا ندهند و تا صد و زیاد بران محسوب نمایند تو چرا بدعت و دعای بد عاقبتی برای مال خود
راضی می شوی دیگر بر عقلای منصف جهان دیده که بصفت مردم آزاری و اخذ مال مردم جابرانه
نباشند ظاهر است که هر ظلم و حیف و میلی که از حکام و ارباب ریاست بر غربا و ضعفا و مظلومان میکنند
و هر احسان و رعایتی که از اهل مکنت و دولت در بارهٔ ارباب غرض و محتاجان بعمل می آمد از زبان
مستمندان صالح و طالح در مکافات آن دعا و نفرین بمضمون واحد اکثر همان بر می آمد که انچه
تو در حق ما کردی حق سبحانه تعالی نصیب فرزندان تو سازد از آنست که انچه جامع اوراق در مدت

دو دستی نزد عزیز بیک رسانده بمنت والحاح تمام بکفالت قسم های مغلظه التماس قبول مهمانی مهم
بخانه خود برده اطراف راها را مسدود ساخته بر سر او با جمع کثیر ناگهانی ریخته صدای شمشیر کشتی و
مهمان کشی بلند ساخت با نه نفر منصبدار باسم و نشان متعینه او و چهل سوار از جمله نوکران
معتمد او را با خود او طعمه تیغ [illegible] نان گردانید حکم شد که بهادر خان ناظم [illegible] در تنبیه و استیصال
او و دیگر مفسدان آن نواح سعی تمام بوقوع آرد بهادر خان دو هزار سوار برای گوشمال [illegible]
بدسگال تعین نمود پنجهزار سوار مفسدان بمقابل آمده بعد زد و خوردی که میان آمد و سه چهار
روز نایره قتال و جدال شعله ور بود فوج بهادر خان را طرف درها کشیدند و قریب هفتصد
کس از لشکر بادشاهی کشته شدند و مضاعف آن از مردم بدسگال علف تیغ و هدف تیر
و سنان گردیدند بعد رسیدن کومک دیگر که از اطراف بفوج بهادر خان پیوستند برانها فتح یافتند
و دیهات و مکانهای قلب آنها را سوختند و آدم و چارپای بسیار به اسیری آوردند

جشن شروع سال سی و یکم از جلوس مطابق سنه هزار و شصت و شش هجری زینت افزای
در و دیوار دار الخلافه و کامروای عالمی گردید و آخر جمادی الآخر این سال جملة الملک علامی سعدالله خان
که از وزارت او هندوستان رونق گرفته بود بسبب آزار قولنج که بچهار پنجاه کشیدند و خود بادشاه
بکرر بعیادت او تشریف برده مبلغهای خطیر بمستحقان رسانیدند ازین سرای فانی بروضه جاودانی
انتقال نمود لطف الله پسر کلان را که دوازده سال داشت منصب هفت صدی صد سوار عنایت فرمودند
دیگر فرزندان را بسبب خورد سالی با وجود کمال لطف که در حق آن مسافر مغفور داشتند مع وابسته‌ها
دیگر یومیه مقرر نمودند عبدالنبی نوکر عمده او را منصب هزاری و خطاب خانی عطا فرمودند که بعد
آن بفوجداری سرکار متهرا مقرر گشته نوعی در تنبیه مفسدان و سرکشان آن ضلع کوشید که تا حال
در آن سرزمین ضرب المثل است و مسجد عالی در متهرا که الحال باسلام آباد موسوم است یادگار
گذاشته و دیگر نوکران معتمد سعدالله خان نیز هر کدام فراخور حالت از عطای منصب سرفرازی
یافتند آن دستور مغفور سوای کمالات صوری و معنوی و کسبی صفات ذاتی از وسعت خلق
و ترحم بحال زیردستان و محتاجان و دیانت و امانت که بهترین خصال نیک عاقبتان است بسیار

یعنی ربع هر جنسی از صوبات و بقولات و جنس اعلا گرفته نظر بر نرخ و کمیت بهم رسیدن حاصل فروع
نموده فی بیگه دستور نمود که بعد نمودن زمین از هر جنسی بقرار مختلف باز یافت نمایند و این وجه مقرری
که فی بیگه از هر جنسی بگیرند در سه چهار صوبه در ملک دکن به دهاره مرشد قلیخان شهرت داده گویند بسیار
می شد که مرشد قلیخان وقت جریب نمودن نظر بر اینکه بر رعایا حیفی و میلی بعمل نیاید در زریع و
تخمینا گرفتن غبن فاحش نشود خود سر ریسمان یکطرف جریب میگرفت ازین جزرسی و پرداخت روز بروز بر
افزونی آبادی ملک و محصول مال می افزود دیگر باید دانست که اطراف ملک دهلی و اکبرآباد مراد از بیگه خورد
که رعایای پرگنات میان همدیگر و با حکام و عمال داد و ستد دارند هزار و دو صد درعه شاهجهانیست
و بیگه دفتری است سه هزار و ششصد درعه مکسر می باشد که مراد از سه بیگه رعیتی که یک بیگه باشد و باز
بیگه که به ایمه داران از طرف بادشاهی در مزامین درج میگردد آنرا بیگه الهی خوانند پنج هزار
و چهار صد درعه گزی بالا میشود و هر بیگه را بیست حصه نموده هر حصه آنرا بسوه خوانند و تمام مدار
کشت کار و حساب سرزمین اطراف صوبه جات توابع شاهجهان آباد بر بیگه است و در دکن
مختلف است هر چند که در صوبجات دکن نیز آخر حساب بیگه بعمل می آید اما بیشتر باسم اوت
در دفاتر ثبت میگردد و حساب آن چنین است که در خاندیس چهار بیگه رعیتی را که مراد از هر
بیگه سه هزار و ششصد درعه مکسر باشد و در املاک ازین خوردتر بیگه نمی باشد و یک برتن نامند و
بیست برتن را که هشتاد بیگه باشد یک اوت گویند و در صوبه برار و اطراف آن هشت بیگه را یک نیتن
خوانند و ده نیتن یک اوت نویسند و باز لفظ اوت اطلاق نمایند بر اسم قلبه مطلق و هر مزارعی
که یک جفت گاو داشته باشد و هرچه تواند بدان جفت گاو و قلبه رانی نماید آنرا نیز اوت گویند
دیگر به اصطلاح دهاقین دکن که در دفتر پرگنات نیز ثبت میگردد مقابل محصول زراعت محصول باغات
می نمایند یعنی هر قطعه زمین که حاصل آنجا از آب چاه بهم رسد خواه جنس غله باشد و خواه نیشکر وغیره
جنس اعلی باشد آنرا باغات میخوانند باز عنان کمیت خامه را طرف تحریر مطلب معطوف میسازد
بعرض رسید که عزیز بیگ بدخشی که از بندهای روشناس تهور پیشه گفته می شد با هفتاد نفر
نامی برای کدخدائی طرف سیتا ور که جاگیر داشت میرفت یکی از مفسدان آن ضلع که با او مدام اظهار
عداوت می نمود پیغام ادعای ترک سلوک سابق و اخلاص بمیان آورده خود را بلباس اطاعت

بر سر بکه شمار و پیمودن زمین بجریب و تقسیم غله نموده گرفتن در میان نبود چنان مقرر بود که هر یکی از دهاقین
و مزارعان و تهیه [illegible] گاو و تخم [illegible] توانست کشت [illegible] نمود و هر جنس از حبوبات و بقولات میکاشت
میگذاشت بر [illegible] قبیلی باختلاف ملا دو بر [illegible] بار بر سر بهم رسیده غله وغیره در میان می‌آمد
بعده که بمرور ایام ملک بتصرف چغتائیه [illegible] آمد و از آفات غیر مکرر روزگار برکنات و دیهات رو به ویرانی
گذاشت و روز بروز ویران تر میگردید و رعایای مالگذار از ملاحظه در آمدن ملک بقبضه اقتدار
مغلان متفرق گشته رو به اوطان نمی آوردند و مرشد قلیخان که از ترکان [illegible] سیاق دان
فهمیده کار دیانت با کنه اوصاف حمیده موصوف بود بدستور تودرمل که در عهد فردوس آشیانی
اکبر پادشاه دستور العمل ملک هندوستان گردیده [illegible] ملک و گرد آوری رعایای متفرق
گشته کوشیده جا بجای امنای فهمیده کار خدا ترس و عمال کاردان متدین تعین نموده ابتدا
اراضی اکثر پرگنات را به پیمودن در آورد که نام آن رقبه خوانند بعده تفریق قابل زراعت
و کوه و ناله که قابل زراعت نباید نمود و هر جا مقدم نداشت و وارثان مقدم قدیم انجا از حدثات حوادث
لیل و نهار مفقود الاثر بودند مقدمی انجا را بمردم که جوهر استعداد آبادی و پرداخت حال رعایا داشته
باشند مقرر نموده خلعت داده سرگرم کشتکاری ساخت و برای خرید گاو و دیگر ما یحتاج زراعت
مبلغ از سرکار بطریق تقاوی بمقدمان حواله نموده تعالی فرمود که سر فصل به اقساط بوصول در آرند
و سلم عمل قرار داد اول لابد سنه تشخیص که در زمان قدیم بوجه دوم تباهی یعنی تقسیم غله نموده گرفتن وانرا منقسم
ساخت به سه قسم اول آنکه هر چه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد هر جنس که باشد بالمناصفه مقرر نمود
یعنی نصف سالم رعایا برسد و نصف در سرکار بضبط در آید دیگر هر جنس که از آب چاه بمراد رسد اگر
از جنس غله خریف و ربیع باشد سیوم حصه از سرکار و دو حصه که در ان اخاذی و ظلم را دخل نباشد برای
رعایا مقرر نمود و سوای غله هر چه از جنس اعلی مثل انگور و نیشکر و خشخاش و زر و جوب و زیره و
اسبغول وغیره بهم رسد نظر بر خرج آب کشی و امتداد ایام بمراد رسیدن آن جنس مختلف از نهم
حصه گرفته تا چهارم حصه برای سرکار و باقی برای رعیت قرار داد سیوم آنچه از آب کار نبرد نهرها که از
دریاها بریده آورده بزراعت آب میدهند برای تقسیم آن برخلاف جنس چاهی بکم زیاد
مختلف داخل دستور العمل نمود و عمل سیوم در مقابل تشخیص سر بسته و تفریق بنای جریب مقرر فرمود

از سرکار بیست و پنجهزار روپیه از طرف بادشاهزاده و پانزده هزار روپیه از جانب نواب قدسیه بیگم
معه دیگر جواهرآلات که مجموع لک روپیه نقد و جنس باشد به ایلچی روم عاید گردید و قایم بیگ نام از بندهای
زبان‌دان که بهمه زبان بفصاحت و بلاغت آشنا بود همراه ذوالفقار آقا بسفارت روم مقرر گشتند
و کمر مرصع و خنجر مرصع که قیمت هر دو معه علاقه مروارید یک لک و چهل هزار روپیه بقیمت آن وقت می‌شد
با تحف دیگر و جواب نامه بزبان عربی انشاء وزیر بی‌نظیر سعدالله خان حواله قایم بیگ نمودند وقت
رخصت ذوالفقار آقا عرض نمود که در روم شدت وبا و عارضه مرگ طاعون زیاد از حد شده
اگر علاج مجرب حکمای حضوری دانسته باشند امیدوار است عنایت و ارشاد فرمایند تسبیح صد دانه
اقسام جواهر اما آن زهرمهره تحفه بود و برای وبا اثر تمام می‌بخشید از خود خدایگانی نمودند از بازو گشوده
عنایت نمودند و بار ارمغان دیگر هم ساختند و قایم بیگ را وقت رخصت بعطای مبلغی از نقد
و جنس دیگر مفتخر ساختند جمله قریب سه لک روپیه تا روز رخصت به ایلچی قیصر رسید و دو لک
و پنجاه هزار روپیه سوای تسبیح زهرمهره برای قیصر فرستادند و یک لک روپیه راجنس احمدآباد برای شریف مکه
و دیگر مستحقان روضه منوره حواله خواجه ضابط نموده برفاقت هر دو ایلچی مرخص فرمودند و کلیم خوش‌نویس
طرح جانمازکار ملتان موافق طول و عرض مسجد مدینه تیار فرموده بودند نیز همراه جنس دیگر روانه ساختند
و حکم بنام بندر سورت صادر شد که باعزاز روانه سازد

جشن آغاز سال بیست و نهم جلوس مطابق سنه هزار و نود و شش هجری

بزینت تمام ترتیب یافت فیل کلان کوه شکوه با ساز طلا فرستاده عادلشاه بیجاپوری از نظر گذشت
شصت هزار روپیه بقیمت درآمد کمر مرصع سی هزار روپیه برای عادلشاه روانه نمودند و چهار فیل
نر ماده منجمله پیشکش قطب‌الملک با ساز طلا از نظر گذشت پانزده هزار روپیه و خلعت بوکیل قطب‌الملک
مرحمت فرمودند و محمد قلیخان را که سابق دیوان دو صوبه دکن فرموده بودند حسن تردد وی در خدمت
او بعرض رسید بعنایت اضافه و دیوانی باستقلال و اختیار تمام چهار صوبه دکن سرافرازی داده
برای پرداخت و آبادی ملک ویران شده تازه بتسخیر آمده که از ایام قحط سالی و تنگی بر کثرت
لشکر بیچراغ و خرابه محض گشته بودند احکام صادر نمودند برطالبان اخبار چگونگی وضع روزگار مخفی
نماند که ولایت بر وسعت شش صوبه دکن از قدیم ملک بود زرخیز به حاصل که دستور تشخیص جمع مالی

ذوالقدر را خطاب اسدخان مرحمت نمودند اعتمادخان را که بسبب مرض دائمی استعفای منصب
نموده بود سالیانه مقرر که بود بعد حصول صحت از دار السلطنه بحضور رسیده بمنصب چهار
هزاری بالفصد سوار و خدمت [illegible] ممتاز گردید بعرض رسید که مسجد قلعه اکبرآباد که از سنگ
سرخ محکم شده بود [illegible] هفت سال بخرج سه لک روپیه اتمام و آخر سال بیست و ششم
باتمام رسیده [illegible] جشن آغاز سال
بیست و هشتم جلوس مطابق سنه هزار و شصت و چهار در دار الخلافه نموده متوجه مستقر الخلافه اکبرآباد شدند
بعد نسق اطراف و ادا نمودن نماز جمعه در مسجد نو احداث اکبرآباد به دار الخلافه مراجعت فرمودند
بعرض رسید که غریب داس برادر راجا جگت سنگه که در حضور بود بی حکم برخاسته بوطن رفت فرمودند
که از منصب و جاگیر برطرف نمایند از عریضه متصدی بندر سورت بعرض رسید که سلطان محمد خان
قیصر روم ذوالفقار آقا نام را که با نامه و تحفه هدایا فرستاده به بندر سورت رسیده فرمان معه
دوازده هزار روپیه بر خزانه بندر مذکور تنخواه نموده همراه گرزبردار صادر فرمودند و از خزانه و بر
خزانه صوبه مالوا نیز دوازده هزار روپیه رسانند و بنام صوبه داران مابین راه احکام فرستادند
که در تقدیم ضیافت و مهمانداری و باعزاز تمام کوشند محمد جعفر که در مهم قندهار تردد و جانفشانی
بتقدیم رسانده بود بالتماس بادشاهزاده باضافه و خطاب برقنداز خان سرافرازی یافت بادشاهزاده
محمد مراد بخش از صوبه مالوا بحضور رسیده به صوبه داری احمدآباد و اضافه سه هزاری سه هزار سوار
که از اصل و اضافه پانزده هزاری پانزده هزار سوار برآوردی باشد مقرر فرموده روز رخصت
کرور دام انعام با دیگر عنایات مرحمت فرمودند بعد که ذوالفقار آقا ایلچی روم نزدیک رسید
حکم شد که لشکرخان بخشی و طاهر خان رفته بود بحضور آرند و ذوالفقار آقا روز ملازمت نامه قیصر را
با دو اسپ معه ساز مروارید دوز و گرز مرصع که اسلحه خاص سلاطین روم می باشد و کمر خنجر مرصع
با نه اسپ از طرف خود گذرانید اعلی حضرت باعزاز تمام نامه گرفته ذوالفقار آقا را خلعت و خنجر مرصع
و سی هزار روپیه نقد معه پاندان طلا و پیاله ارگجه عطا فرمودند و حویلی قابل فرود آمدن برای او
مقرر کرده همه مایحتاج آنجا موجود ساخته فرود آوردند و امرای حضور به ضیافت او مامور شدند و
در همان ایام جشن شاهزاده سلیمان با صبیه راجه گجسنگه اتفاق افتاد در آن جشن مبلغ سه هزار روپیه

از لکار

فرموده نردبانهای آسمان پایه و زینه های گردون رفعت تیار نموده و دیگر مصالح یورش موجود ساخته چون
قابو بوده یکپاس شب مانده بهادران کارآزما و دلاوران قلعه گشا بقدم جانبازی انچه شرط جد و جهد بود
بکار برده بکمند همت و زینه جرات خود را نزدیک بالای حصار قلعه رسانیدند و رستم خان و لشکر خان
و مهابت خان و ایرج خان و محمد جعفر با جمعی از راجپوتان مصدر تردد نمایان گشته بدستور فدویان جان نثار
از بالای دمدمه ها و بالای حصار شرط تهوری بتقدیم رسانده غوغای حشر انگیز برانگیختند و از هر طرف
چندین هزار کوله توپ و تفنگ و زنبورک و نیز بقصد کومک یورش بهادران برای سراسیمه ساختن
محصوران میزدند و قلعه نشینان بعد نزدیک رسیدن بهادران بدستور هر دفعه شروع بردن آلات
جان ستانی نمودند و عبد الله بیگ و محمد جعفر آن شب انقدر فریاد در اهتمام تاکید و ترغیب بر دلان نمودند
که از بسکی صدا قادر بر حرف زدن نبودند تا انکه صبح پرده از روی کار برداشت و از بالا شب زیاده
کوله تفنگ و سرچه و پل سیاه و چادر روغن نفت زده بصورت سراپا شعله آتش و سنگ های خورد
و کلان چون تگرگ بلا از عالم بالا باریدن گرفت و فرصت تردد و سربالا نمودن و دم آب آشامیدن نمیدادند
و جمع کثیر از سادات عقیدت کیش و مغلان خیراندیش و افغانان قدم پیش و راجپوتان جهالت کیش زیاده
از اندازه شمار بکار آمدند از انجمله از مردم مشهور ضیاء الدین خان بخشی احدیان و خواجه خان و محمد شریف عرب
و تیمور بیگ و لعل محمد و محمد یوسف و محمد سعید کورکانی و محمد حسین و دولت خان و راجه مان سنگه و غیره بسبب
امیر روشناس هدف و نشانه کوله توپ و تفنگ و سنگ گشتند و احدی بسیار کشته و زخمی گردیدند حاصل
سخن با وجود درین یورش آخر زیاده از هر دو هزار جوان بکار آمدند و مضاعف آن زخم برداشتند
آخر کار کاری نساختند و از روز بازدن شهر لعه بسیار بیدماغ گشته دست افسوس بهم سائیده
رستم خان و دیگر امرا را که جسم آفرین و تحسین دران تردد داشتند و فی الواقع و در تردد
جان نفشانی کمی ننموده بودند بای اعراض آورده مخاطب و معاتب ساخته همان کلمات تهدید
آمیز سابق بر زبان آورده فرمودند که مکرر گفته ایم که ما مثل برادر روی مراجعت نزد پدر بی حصول
مطلب نداریم و هر چند شما جان خود را در آرزوی دیدن زن و فرزند عزیزتر میدانید من زندگانی
عار خود میدانم ازین کلمات بعضی رنجیده خاطر گشتند و بسیاری باظهار اطاعت جان سپاری
و انفعال پیش آمده از سر نو در نقب دواندن و دمدمه ساختن و مورچال پیش بردن پرداختند

نزد خود نشانند و اقسام بوی خوش حاضر آوردند و آن هر دو غواص بحر معرفت سر بمراقبه فرو برده یکی از آن‌ها
هر دو بعد یک ساعت نجومی را از جیب تفکر بر آورده [illegible] موافقت بیان [illegible] ساخت که من سیر کنان
وقتی باصفاهان رسیدم که صدای [illegible] واقعه شاه [illegible] تباه [illegible] بود و سپاه بجوشش
و خروش با تمام او متوجه قندهار هنوز [illegible] او تمام رسیده بود [illegible] زبان آورده [illegible] در حالتی
گذر باصفهان [illegible] اتفاق [illegible] عباس [illegible] را که می سپردند چون [illegible] الهام بیان هر دو صاحب
حال آن فرده ملبوس [illegible] رسید محمد جعفر و دیگر خوانان آن بشارت نوید گویا شده آداب
تهنیت بجا آوردند از غرایب دیگر تحریر آورده که محمد جعفر یکی را از [illegible] دانان صاحب کمال محیل را
آورده بعرض رساند که اینهم در تسخیر جن [illegible] دستی تمام دارد التماس مینماید که یک لولی کم
به چنین هیئت و چنان صفت و شمایل معروف باشد با [illegible] و اجمع معالجه مطلوبه دیگر
عنایت فرمایند از خون بدن آن لولی و شراب چند هزار نقش [illegible] حاضر اجنی گردد
برای تسخیر قلعه که وقت یورش معاونت نمایند مامور خواهند نمود و در میعاد نهایت چهل روز قلعه مفتوح خواهد
گردید درین باب باید که لشکر قاهره نیز در یورش سعی موفوره بعمل برند تا لشکر جن هم مدد برداز د بادشاه هر لقمه
برای سرانجام دادن مصالح مطلوبه محمد جعفر را مامور ساختند از شهرت این خبر بولیان لشکر یورش شدند
تا آنکه تمام آنچه مرغوب و مطلوب او بود موجود نمودند تا انقضای ایام موعود که امید مفتوح شدن قلعه بود
سر پنجه مبارزان قلعه‌کن داشت در خلوت خانه خاص تبشیر می نمود بعد که وعده را آورد دانست
از یورش نا فایده مرتب نمود و بخیه بر روی کار می افتد از ملاحظه سرزنش و انفعال از لشکر فرار نمود
خود را نزدیک دروازه قلعه رسانده دو مال امان کرده مامون گردید بقلعه در آمد و نزد قلعه دار بردند
بعد استفسار احوال وجه خوراک او مقرر نمودند چون اجل آن محیل مکار برگشته طالع رسیده بود گاه
گاه بر سر دیوار و کنار برج حصار بر آمده تفرج مینمود و با مردم پادشاهی کلام میکرد و از اتباع که از
شنیدن اوصاف او متوهم بود بر وسواس آنها افزود و او را گرفته بسته از بالای قلعه پرت
نمودند محمد جعفر مکرر بعرض میرساند که امروز فردا قلعه مفتوح خواهد گردید [illegible] کجا قلعه دار و دیگر
روافض بدکردار نموده حواله من نمایند که از تیغ بیدریغ از هم [illegible] نمودند که لذت
عفو جرایم زیاده از انتقام کشیدن می باشد القصه یورش دفعه پنجم نمودند او آخر شب مقرر

که آداب بجا آرند روزی محمد جعفر بعرض رساند که چند روز است که از محصوران صدا و ندا ظاهر نمی‌شود
و اثر دود و آواز توپ و بندوق پیدا نیست و بوی گنده از مرده‌ها از اندرون حصار می‌آید معلوم
می‌شود از اثر توجه اقبال پادشاه بلای طاعون و وبا عاید جان و حال قلعه‌دار و دیگر قلعه‌نشینان
گردیده و اکثر عمده محصوران جان از قلعه [illegible] تهی نموده‌اند بعد از آن به تردد یورش برداختند
و به خونخوار فتح و امید تمام بوسیله زینه‌های آسمان رفعت و کمند از جرأت دامن تردد بر کمر همت بستند از هر طرف
چندین هزار آدم علوی عام نموده صدای دار و گیر بقصد تزلزل انداختن پای جان نیم مردها نفس واپسین
بلند ساختند و از اطراف توپ‌ها با چندین هزار تفنگ شعله افروز گشته هیبت افزای دل باختگان نیم جان
محصوران گشتند حتی یازده هشت هزار نفر از مردم بازلدار یک از دمام و صدا در صدا انداختن
خاص و عام گردیدند هر چند فریاد و ناله‌های هوی دلاوران قلعه‌گشا زیاد می‌گردید صدا و ندا از قلعه بلند
نمی‌گردید بعده که کار بکمند بستن کمر بسته‌های یکه بهادر و سربازان جلادت پیشه جان باز که از بالای سر حصار
رسیدند و دست امید قلعه‌گیری به برج دوباره زدند و به انتهای جرأت آنها دلاوران پای حصار
مار صفت شروع بیالا رفتن نمودند یکبار به اثر دم مسیحا نفس بهادران جان تازه بقالب مرده‌های
جان باخته قلعه دمید و صدای بزن و بگیر بلند گردید و چندین هزار کوه و سنگ کوه‌ربا و حقه‌های تر
از بالا چون بلای ناگهانی باریدن گرفت و جوانان سرباز بیالای حصار رسیده و نارسیده
رجعت نموده سر از قدم نشناخته بالای هم افتاده راه بدشواری رفته را به آسانی طی نمودند و پشت
به بالا نارسیده قدم به بادیه عدم گذاشتند و برخی بعد از روی تردد و شبی آمد مراتب بعد
بوسیلتن بیاران همدم جان شیرین بباد دادند و آن قدر آدم در آن یورش پای حصار بکار آمد
که تا چند روز وارثان آنها در حیث وجوی میت خود تک و دو می‌نمودند و از ملاحظه باریدن سنگ
بلا از بالای قلعه کرد تلافی ایام گذشته [illegible] در برداشتن لاشها نبودند و راجپوتان
تیلانشی [illegible] در شب تاریک [illegible] بالای مرده انداخته آتش داده گذر
میکردند دیگر از ساده لوحی‌های پادشاه [illegible] درج نموده که روزی محمد جعفر دعوی رستی سفید
نشینه پوستی ردا بدوش [illegible] پادشاه [illegible] او که عرض نمود که اینها از عجب کمالات
مستجاب الدعوة اند و سر کیسه مراقبه فرو برده از احوال عالم خبر میدهند پادشاه هر دو را به اعزاز

دست و سنگ تراشهای کوه کن را فرمود که از زیر حصار قلعه نقب دوانده سر از زیر دمدمه بر آورده خاکهای
زیر دمدمه را چنان دزدیده بر آورده و کشیدند که تا خبر شدن دمدمه نشینان جاهای در ته آن نمودار
گردید و توپها با چند نفر عمده آنها در آن قعر چاه ناپدید گشت و صبح آن دو سه نفر توپچی را بالای قلعه
زنده بسته مقابل بر نگاه لشکر بادشاهی هدف و نشانه گوله توپ و بندوق خصم ساختند چنین نرد دو کارهای
دست بسته از محصوران و ایرانیان بی مروت مهمان کش بسیار بظهور می آمد و از جمله صنایع و کارنامه که یکی
از توپ اندازهای حکم انداز بادشاهی نموده آن بود که از بالای قلعه روبروی دولتخانه بادشاهزاده
بی ادبانه توپ کلان را مجرا بسته به هم چند گوله روانه نمودند بعضی آدم و چارپای کارخانجات را ضایع
ساختند از توپ اندازان هندوستان یکی داد [illegible] مقابل آن توپ آورده چنان
مجرا بسته حکم اندازی نمود که در تیر دوم سیوم [illegible] توپ را شکسته نابود ساخت و چند روز از آن
توپ اثر صدا و ندا بر نخواست بعده از همان مکان ناگهان گوله می آمد و شلک توپ سوای برخاستن دود
آن ظاهر نمیگردید آخر از زبانی یکی از محصوران که بقید آمده بود معلوم گردید که سر آن توپ را بریده
قسمی بر دمدمه نواحدات گذاشته بودند که وقت سر دادن سوای دود و صدا اصلا سر او مرئی
نمیگشت درین ضمن نوشته ملک حسین نام ملازمان بادشاهی که متضمن بر مضمون نمک حرامی بنام یکی
از مقربان شاه ایران بود بدست جاسوسان رستم خان افتاد او را منصوب محبوس فرمودند رشید خان
عرف محمد بدیع که در آن ایام محاصره همراه مهابت خان تعلقه دیوانی داشت از جمله [illegible] بدادن محاصره
بطریق روزنامه وقایع نوشته مسمی بتاریخ قندهار ساخته و بعرض بادشاهزاده رسانده انعام گرفته
اگرچه زبان خامه را جرات همه مذکورات آن نیست اما اصلا ترک ذکر آن نمودن خلاف طریقه مورخان صداقت
بیان دانسته فقره چند از آن می نگارد گویند یکی از پسران بادشاهزاده بازی بازی بطریق شگون و آوازه
فتح قلعه از ریگ و گل ساخته نام آن قندهار گذاشته چیدی را الصورت قندهار [illegible] در آن احاطه نگاه داشته
چند توپ از چوب تراشیده بر برج و حصار آن چیده فرمود که از اطراف یورش نمودند و بعد بلند
ساختن صدای دار و گیر و خالی نمودن تفنگهای خالی از گوله [illegible] نمودند و حکم نواختن شادیانه
فرمودند امرا اندر گذرانده تسلیمات مبارکباد بتقدیم رسانیدند بعده که خبر [illegible] رسید
شاهزاده را طلبیده زبان بآفرین و تهنیت آن فتح کشاده خلعت عنایت نمودند و همه امرا مامور گشتند

و رزید گذاشته مهدی قلیخان را نزد بادشاهزاده روانه ساخت و بادشاهزاده در همه باب تعقید زیاده
بکمال اهتمام داشت رستم خان بعد فراغ قلعه های مذکوره برای تنبیه و تادیب بعضی مفسدان نواح
که بمدد قزلباش سرکشی میکوشیدند پرداخت و بسیار تضییع اوقات و صرف مصالح قلعه گیری سود فایده را
علت غائی آن ندانسته بعد عرض رسیدن خبر تسخیر قلعه جات توابع آن نواح و رفتن رستم خان بقصد
گوشمال زمینداران بد خصال آن ضلع بدون خاطر جمع از تسخیر قندهار خلاف مرضی بظهور آمد و فرمان
تاکید بابت برای تسخیر قندهار صادر فرمودند و رستم خان خود را بخدمت بادشاهزاده رسانده باتفاق
دیگر امرای جلادت پیشه خصوص محمد جعفر میر آتش و راجه راجروپ که نهایت بدل [illegible] در کار رفت
و تسخیر قلعه میکوشیدند با آنکه دمدمه های فلک اساس و تردد های دیگر زیاده از اندازه قیاس برداخت
و بادشاهزاده بار دیگر امرای عقیدت نشان را جمع ساخته از روی تاکید و تهدید و وعده و وعید بزبان
آوردند که مکرر گفته میشود شما ما را مثل اورنگ زیب بی غیرت تصور نمایید که دو بار از پای
حصار فتح ناکرده برخاست تا آنکه قلعه را به تسخیر در نیارند یکی از شماها را زنده نخواهم گذاشت که
روی زن و فرزند به بیند و من بخدمت حضرت رو نتوانم نمود محمد جعفر باظهار کمال عقیدت تصدیق
قول بادشاهزاده نموده ترغیب سعی و تردد بهم چشمان همدم میشود و خود بیشتر از آنکه در حوصله
بشریت گنجد ساعی بود و بعرض میرساند که بعد تصرف آمدن قلعه هر صورتیکه باشد احدی از محصوران را
زنده نخواهم گذاشت جبان نشود که بعد رجوع و الحاح انجاح طریقه ترحم را کار فرمایند و جان بخشی
نمایند بادشاهزاده میفرمودند که بادشاهان را دریای رحمت گفته اند در صورت رجوع خصم ترحم
ضرورست و هرچند کار نقب و مورچال بجای کار و نزدیک خندق و حصار میرسید بضرب گوله
پیاپی ضایع و باطل میگردید و محمد جعفر دمدمه کلان فلک پایه [illegible] بارتفاع [illegible]
[illegible] طرح ساخته توپ های قلعه کشای عالم آشوب بالای آن بهم و بر دمدمه های
دیگر توپ ها و هوائی و بان ها بیشمار بالا آورده بزدن گوله های طوی حصار و انداختن بانهای
بیرون [illegible] نموده خرابی بسیار [illegible] ساختن عمارت و دیگر نقصان مالی و جانی
به محصوران [illegible] از انبار باروت [illegible] وقت تعیم باروت
آتش درگرفت و سقف انبارخانه با جمعی که در آن کارخانه بودند بر پریدند بخراب خانه لقب کن های جالاک

بحال خواهد ماند همه در جواب از راه فدویت و رسوخیت و اطاعت امر باظهار جلادت تصدیق قول
بادشاهزاده نمودند و آنچه تردد در پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب و بستن دمدمه از بهادران
کوه کن و جوانان قلعه شکن بظهور آمده و جانفشانی های رستمانه که دلاوران جان فدا کن در [illegible]
تسخیر آن قلعه آدم کشی و فتح قلعه بست و توابع آن بروی کار آورده اند بتحریر تفصیل آن قلم را [illegible]
از سر رشته اختصار دور افتادن است چون بادشاه وقت رخصت تاکید فرموده بود که اول بتسخیر قلعه
بست و زمینداور وغیره پرداخته تزلزل در دل محصوران قندهار اندازند بادشاهزاده قرار دادند
که خود برابای احاطه حصار قندهار کارفرما باشند و رستم خان را مع چندی امرای قلعه کن برای تسخیر بست
و توابع آن رخصت فرمودند بعده که رستم خان و نجابت خان و راجهای جلادت نشان وغیره بست
امیر با پانزده هزار سوار بپای قلعه بست و گرشک و زمینداور رسیدند و از هر طرف نبرد نمایان بروی
کار آمد و از قلعها گولهای توپ و تفنگ و زنبورک آتشی بار گردید تا ده روز مهدی قلی قلعه دار
بست ثبات حوصله بکار برد بعده که توپ های قلعه کشای کلان را روبروی دروازه قلعه
آورده چند گوله خانه برانداز بر در و دیوار قلعه زده محصوران را بیدست و پا ساختند قلعه دار
بزنهار در آمده التماس امان بمیان آورد و بعد عهد و پیمان بحال ماندن جان و آبرو کلید گرفته
آمده برستم خان ملاقات نمود و مردم بادشاهی بضبط اموال و گرد آوری آذوقه قلعه پرداختند و رستم خان
تعهد زیاد از عطای نقد و اسپ و فیل بحال مهدی قلی بیگ نمود چون پسر او قلعه دار قلعه گرشک بود از زود نوشته
بنام پسر او بدین مضمون حاصل نمود که الحال محصور بودن جان و آبرو باید بحال ماندن قلعه جات باید
دادن فایده ندارد و آنچه معلوم میشود این دفعه قلعه قندهار [illegible] قزلباش نخواهد ماند بهتر آنست
که تو هم با کلید قلعه [illegible] زد خود طلب نمود پسر
مهدی قلی خان [illegible] حوصله بباد داده در جرگه
نمک بحرامان و لئیمت [illegible] نواله پوشند و آخر بعد چند روز کار
بر [illegible] قلعه [illegible] ملامت [illegible] دو بهی
دستور [illegible] قلعه داران [illegible] فدا کن
و دران قلعه جات متوجه گرامی همه از ملاحظه علف تیغ قزلباش گشتن استقامت نموا[illegible]

بابیگ گروه روشنه مجالتا همراه دادند و علیم دان خان را با ابراهیم خان پسر او با هفت هزار سوار از صوبه
روانه ساختند که از آنجا در سرانجام قلعه‌گری کوشیده مدد و معاونت نماید میرزا احمد خان ولد اللهداد خان
را فوجداری تهانیسر وغیره محالات صوبه خاندیس و سیف الله خان عرب را که از حیدرآباد رسیده
ملازمت نموده بود بخدمت ارندول و نصیرآباد مرخص فرمودند که بنیادگر [illegible] تهال شریفه عرف ستابهل
که سابق در دکن نبود و از سنه هزار در باغات حیدرآباد رواج یافته بود اول بار در برهانپور میرزا
سیف الله آورده نشاندند بعده روانه شدن پادشاهزاده از راه ملتان توپ‌ها را به راه نزدیک
هموار با عمله فوجدار بیلدار روانه ساختند [illegible] بعد رسیدن به ملتان خدمه محل را با اسباب زیادتی
در آنجا گذاشته روانه کابل گردید رستم خان که با مصالح قلعه‌گری و دوازده هزار سوار بطریق هراول خود را
موافق ارشاد حضور و تاریخ معین ساعت هفتم جمادی الثانی بپای حصار رسانده بود بقصد محاصره
سپاه را اطراف قلعه و خندق نمود از سخت بهادران یکه تاز و دلاوران جان باز اسبان را
بجولان در آوردند و تیر جلوی‌ها بیکار بردند قزلباشان نیز بر آمده بی باکانه با هم آمیخته مصاف بیکار
نموده خواجه جان را با جمعی از ازبکان مقتول و زخمی ساختند و چند نفر از مردم قلعه نیز کشته شدند
و آن روز رستم خان روبروی قلعه دورتر از کوه رس فرود آمد و روز دیگر سوار شده با فوج آراسته
برای ملاحظه اطراف و تعیین مورچال و دواندن نقب [illegible] بهر روز جلوه‌گر اردو پادشاهزاده بعد
طی منازل دشوار گذار و عبور کوتلهای تنگ ناهموار نزدیک بقلعه رسیده متصل باغ میرزا کامران فرود آمدند
و صبح آن برای ملاحظه و تجویز اسباب قلعه‌گشائی سوار شده رستم خان را با امرای دیگر کار طلب جا جا
تعین و مقرر فرموده مورچال قسمت نمودند همراه هر یک از توپخانه وغیره مصالح قلعه‌گری تقسیم دراند
و هر یکی در [illegible] کندن و دواندن مورچال و نقب زر در بازوی [illegible] بیلداران چابک دست سعی
موفوره بظهور می آورد خصوص محمد جعفر [illegible] قدم و زیاده ساعی بود
و بر کلان بر سر منبر در روزی یکی از همدمان [illegible] چنین بکلاه بر سر زدن چه لطف دارد در جواب
با ظهار فدویت گفت [illegible] پادشاهزاده امرای همراه را
طلبیده بانواع دلبری و امیدواری استمالت [illegible] تصور نمایند
که بی فتح قلعه از پای قلعه حرکت نمایم یا دست از شمار [illegible] و مکرر فرمودند که سر شما و ابروی شما بفتح قندهار

بحال خواهد ماند

ذکر سوانح سال بیست و ششم ...

جشن آغاز سال بیست و ششم موافق سفر مهم ترتیب یافت از عبد الرحمن خان پسر نذر محمد خان ادای
خلاف مرضی بظهور آمده بود بنابران از روی کم توجهی تعینات بنگاله فرمودند امام قلی یوزباشی شاه ایران
بحضور رسیده بعطای منصب هزاری و پانصدی هزار سوار و چهار هزار روپیه مقرر گردید بعده که سعد الله خان
و دیگر امیران و بهادران کار طلب دامن همت بقلعه گیری بسته بموافق تعین ساعت از حضور سیوم
جمادی الاول اطراف قلعه مکانی که گوله رس نبود فرود آمدند و شروع بدوانیدن نقب و لتهی دمدمه
و قایم نمودن مورچال هر یکی در تعلقه خود نمود خصوص جمله ملک نسبت بهمه امرای کار زار دیده زیاده
شرط تردد و تدبیر کار بکار برده باتفاق راجپوتان رهتور پیش برد اوری مصالح مورچال و دوانیدن نقب
کوشیده از صدمه گوله توپ و تفنگ و سنگ اندیشیده بدلدهی تمام از علو برفاقت سپاه کار میکرفت
محصوران چند روز موافق رویه قلعه داران در جواب دار و گیر بهادران گوله توپ و تفنگ
انداخته باز چنان تغافل ورزیدند که هر چند بعضی از سادات بارهه و افغانان نیز جلوی نموده
باظهار رهتوری بپای بعضی مکانهای خالی از شر و شور بالای قلعه رسیده مورچال قایم نموده زبان
بدشنام میکشودند و اظهار جلادت بروی کار می آوردند اصلا در جواب آنها صدا و ندا از بالای
قلعه بر نمی خواست و سرب و باروت بخرچ نمی آوردند و صدمات آواز گلوله های کوه ربای
و هایهوی مبارزان قلعه کن را ناشنیده و نادیده می انگاشتند تا آنکه بمرور ایام مرور ایام
مورچال رستم خان وزیر اعظم و دیگر امرا بپای حصار قلعه و نزدیک خندق رسید روزی راجه
راجروپ که در رهتوری و فن قلعه گیری میان هم چشمان مختار بود آمده بعرض بادشاهزاده رساند
که مکانی در مابین حصار و برجی بنظر آورده ام که مورچال بپای آن رسیده و قابوی یورش
و بالا بر آمدن مردان جلادت پیشه دارد پاسبانان بالای آن طرف نیز غافل و بیخبر معلوم میشوند
اگر مادون ... زند با جمعی از همراهان جانباز وعده نیمه شب کرده همت همراه گرفته جای خود را
بالا رسانم نشان مصلحت و مکمل چنانچه ... گویند بر آورده باشند ... آواز کرنا یورش نمایند
و زینه بسیار ... نگاه دارند بعد حاصل نمودن اذن ... چند نفر که جان نثار
که در فن قلعه ستانی از کارآزمایان مشهور بودند با نوع تدبیر قدم جرات بقصد عروج

و پانزده هزار روپیه و خلعت و اسپ باو مرحمت نموده بعرض رسید که نذر محمد خان که اراده بیت الله نموده
روانه گشته بود باین راه ودیعت حیات سپرد [illegible] او را خلعت ماتمی عنایت فرمودند سید محی الدین را
با جواب نامه قیصر روم پانزده هزار روپیه دیگر عطا فرموده مرخص نمودند و قاضی احمد سعید را با دو لک روپیه
نقد و جنسی تحف و جواهر برای قیصر و تشریف مکه و مستحقان روضه منوره همراه ایلچی روانه ساختند رستم خان
با کرور روپیه خزانه بادشاهی بموجب حکم از بهار رسیده ملازمت نموده صد اسپ [illegible] با منصب خلعت و سرپیچ مرصع
و فیل باو مرحمت نمودند [illegible] خان [illegible] را خطاب نیابت خانی و صوبه کابل عطا فرمودند
از اصل و اضافه بهزاری [illegible] نمودند نجابت خان بموجب حکم با یک کرور روپیه خزانه اکبرآباد بحضور
رسید عرضداشت بادشاهزاده [illegible] مشتمل بر آمدن از ملتان موافق حکم و تاریخ ساعت که از
حضور مقرر شده بود از نظر گذشت اوایل اسفندار از لاهور متوجه کابل شدند و سعد الله خان را
با پنجاه هزار سوار و ده هزار برقنداز و پنجهزار بان و هشت توپ کلان قلعه شکن و بیست توپ میانه
و بیست فیل هتنال و نوزده فیل مست جنگی وغیره لوازم توپخانه و دو کرور روپیه خزانه و دیگر مصالح
قلعه گیری رخصت نموده فرمودند که سیوم جمادی الثانی او خرادی بهشت که اختر شناسان دقیقه سنجی
حضور ساعت مقرر کرده بودند خود را پای قلعه قندهار رسانده بمحاصره بپردازند و تاکید
فرمودند که سعد الله خان خود را براه کابل چنان تقید نزد بادشاهزاده رساند که در روز تعلق تاریخ
ساعت تفاوت راه نیابد [illegible] فوج همراه بادشاهزاده هفتاد هزار سوار که از انجمله شش هزار امرا و منصبدار
سایر و نقدی بودند باقی تابین که دران عهد بموافق محصولات جاگیر موجود میداشتند داخل فوج بندی
بشمار آمدند و رستم خان را با دیگر امرای نامدار باعزاز همراه سعد الله خان رخصت فرمودند حکم شد
که بعد رسیدن نزدیک قندهار و محاصره نمودن فوجها با امرای کارآزموده قلعه کشا برای تسخیر قلعه
بست و زمینداور تعین نمایند و تا مقدور تسخیر قلعه جات توابع قندهار کوشند تا باعث تزلزل
همه قلعه نشینان گردد و سعد الله خان کوچ بکوچ طی منازل نموده بعد رسیدن کابل در عرض یک دو هفته نزدیک
که چهار پنج جا تعیین [illegible] مقرر نموده از همه [illegible] موافق حکم فراغ حاصل نموده اول جمادی الاولی
قندهار [illegible] بادشاهزاده [illegible] بموجب تجویز ساعت [illegible] بمحاصره [illegible] پرداختند و بادشاه نیز بعد
روانه ساختن امرا بکوچ بهم متوجه کابل گشته چهارم جمادی الاول داخل قلعه کابل گشتند
داخل کابل

دارا شکوه و پنج لک روپیه را جنس برای بادشاه بیگم و یک لک و پنجاه هزار روپیه که بخود محمد صفی نقد و جواهر
تواضع نموده بود از نظر گذراند و سوای آن سید باقر نام سفیر که از طرف بادشاهزاده ولیعهد نزد عادلخان
رفته بود دو و نیم لک روپیه نقد و جنس باو تواضع نموده بودند از نظر گذرانید و محمد صفی مورد عنایات
گردید و از لاهور متوجه کشمیر گشتند بادشاهزاده محمد مراد بخش را صوبه دار مالوا ساختند و بعد از طی منازل
و مراحل صعب که گاه آخر روز و گاه به نیم شب رفته بمنزل میرسیدند و هیچ بسیار و کتل زیاد بلنگر میرسید او
آخر جمادی الثانی بکشمیر رسیدند و بعد تفرج و سیر گل و سبزه زمرد فام و فیض رساندن لشکر خاص و عام
انجا و ملاقات نمودن ملا شاه بدخشی و پانصد هزار روپیه بدرویشان همراه ان و اهل بالله رساندند
مراجعت سمت لاهور نمودند چون درین سال بهار و طراوت گل و سبزه کشمیر را ابتدا از کمی باران و بعد
از ان بسبب زیادتی بارش آفت رسیده بود مرغوب طبع نیفتاد و از بسکه در سفر هر سال کشته [illegible]
و کتل زیاده مابین راه در آمدن و رفتن بلنگر و خلق الله میرسید فرمودند که من بعد باغات و
مکانهای با صفا و فضای دار الخلافه و دار السلطنه واگذاشته بکشمیر آمدن و باین همه صدمات نقصان
مالی و جانی بندهای خدا برای محض حظ نفس خود راضی شدن از طریقه انصاف خدا پرستی دور است در
منزل صفاآباد وقت عبور از بالای پل آب دریا که کهنه شده بود و از بسیار ازدحام عام شکست و قریب
دو صد و پنجاه آدم و چارپا و مال بسیار در آب افتاده پاره هلاک شدند و پاره از تلاش شناوران
زنده بر آمدند حکم فرمودند که رستم خان و دیگر امرای دور و نزدیک با راجهای نامدار با مصالح قلعه گیری
و توپخانه برای مهم قندهار بحضور برسند و مراد بخش را نیز طلب حضور فرمودند و بنام بادشاهزاده
محمد اورنگ زیب حکم صادر شد که بتعیین ساعت ششم ربیع الاول از ملتان بقصد تسخیر قندهار رایات
قلعه گیری بر آمده از جاهای متوجه قندهار گردد و لوازم رخصت و سپاه بیگران مصحوب مقربان رسیده داند
سعدالله خان را که برای بندوبست کشمیر و پرداخت حال رعایای آنجا گذاشته بودند بعد رسیدن لاهور آمده
ملازمت نمود و محله مردم خود داده لطف الله و دیگر پسران را که تا امروز مشرف اند و از ملازمت نکشته بودند
ملازمت فرموده امیدوار منصب ساختند چهار هزار سوار و هزار برقنداز و پانصد بیلدار و تبردار و مردم
محله سعدالله خان بشمار آمدند و مورد آفرین گردید سید محی الدین ایلچی روم بحضور رسیده ملازمت نمود
نامه قیصر را مع دو اسپ با ساز طلا مرصع و مروارید و عبای مروارید بافت با چهار اسپ از طرف خود گذرانید

بندر سورت از نزد سلطان محمد خان قیصر روم سید محی الدین نام از نبایر سید عبدالقادر جیلانی
قدس سره با نامه و تحف و تبرک مکه متبرکه رسیده حکم شد که گرزبردار با فرمان و خلعت و سیزده هزار روپیه
تنخواه بر خزانه بندر سورت رفته یارده و یازده هزار روپیه از خزانه برهان پور و مالوا حکم فرمودند غره ربیع الاول
این سال متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و اوایل ربیع الثانی به دار السلطنه لاهور رسیده جشن نوروز
نمودند رخصت پسران نذر محمد خان نزد پدر سابق بقید قلم آمده بعده که عبدالرحمن خان نزد نذر محمد خان
رسید بحکومت غور مرخص گردید و یادگار نام را که از امرای نامدار بلخ بود برفاقت و رسانیدن
او معه فوج شایسته مقرر نمود سبحانقلی بر بیعت اطلاع یافته چون دانست که نزد پدر رجعت نماینده با سپاه
عاقبت تباه بر سر پدر آمده بلخ را محصور ساخت و نذر محمد خان بدفع شر پسر پرداخت بعده که عرصه
بر نذر محمد خان تنگ گردید ناچار قاصد سریع السیر نزد عبدالرحمن خان دوانده از راه برگردانده
نزد خود طلبید ابراهیم بیک نام منصوب که سبحانقلیخان حذر را رسانده سر راه او گرفته بجنگ پرداخت
اگرچه ابراهیم بیک در حمله اول با جمعی کشته گردید اما قلماقان همراه او استقامت تمام ورزیده بر عبدالرحمن خان
غالب آمده دستگیر ساختند و نزد سبحانقلیخان آوردند و او برادر را محبوس ساخته نگاهبان نشاندند
بر او گماشت عبدالرحمن خان براهنمونی عقل و تقاضای وقت با نگاهبان خود ساخته و عهد و پیمان
رفاقت و شریک دولت خود نمودن بمیان آورده برفاقت او از قید برآمده خود را بخدمت اعلی حضرت
در لاهور رساند بادشاه متوجه احوال آنها گردیده عبدالرحمن خان را چهار هزاری بالفعل سوار نموده هفت هزار
روپیه و خلعت و جیغه و اسپ و فیل وغیره مرحمت نمودند و یادگار بیک و دیگر همراهان او را نیز کامیاب عطای
منصب و دیگر عنایات ساختند چون دران سال ابتدا از کمی باران و آخرها از شدت برشکال زراعت
بسیار کم بعمل آمد و گرانی تمام رو داد و رعایای ماکذر برای کمی تشخیص مال و ضعفا از تنگی سال و پریشانی
حال نالش نمودند و چندین هزار کس هر روز بحضور رسیده استغاثه مینمودند برای تخفیف جمع حال ضعفا
بجمله الملک امر نمودند [illegible] در جشن آغاز
سال بیست و پنجم از جلوس مطابق سنه هزار و شصت و دو هجری محمد صفی پسر اسلام خان که موافق حکم نزد
عادلخان بیجاپوری برای وصول پیشکش و دیگر بعض مطالب رفته بود آمده ملازمت نمود چهل فیل معه ساز
طلا و چهل لک روپیه نقد و جواهر برای بادشاه و یازده لک روپیه نقد و مرصع آلات بنام بادشاهزاده

کردیدند بادشاهزاده محمد مراد بخش بسبب ناموافقت آب هوا و عدم بند و بست از دکن آمده ملازمت نمود
و جملة الملک سعدالله خان که بمراتب هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه رسیده بود
دو کرور دام بازده ماهه انعام مرحمت نمودند باز باندک فرصت برابر بادشاهزاده ها دوازده ماهه نمودند
رکهنا تهه داس بنگار سعدالله خان که از جوهر استعداد و تربیت سعدالله خان کارهای دیوانی را
موافق مرضی بادشاه سرانجام میداد از راه قدردانی خلعت بنگاری باستقلال دیوانی تن مع قلمدان
طلا مرحمت فرمودند و هم عنایات باعث رشک بادشاهزاده دارا شکوه کردید و مکرر بتمهیدات در خفت
ان دستور معظم کوشید فایده نه بخشید و بدان استقلال ولی عهدی ندامت و انفعال حاصل نمود روز
وقت گذشتن معتاد اسپان بنظر از شوخی یک اسپ صدمه بپای قاضی القضات قاضی محمد سلیم رسید و شش ماه
صاحب بستر گشته تصدیع بسیار کشید و بعد صحت یافتن اراده احرام کعبة الله نمودن قاضی بگوش خدیو زمان
رسید در همان اوان فراست خان ناظر محل رخصت کعبه خواسته بود بادشاه حق آگاه مبلغ یک لک و پنجاه
هزار روپیه برای شریف مکه معظمه و مستحقان روضه منوره جدا نموده خواستند بقاضی و فراست خان حواله
نمایند و روانه کعبه مقصود سازند اتفاقاً موافق رای قاضی محمد سلیم نیامد و از راه غیرت متارکت و تبعیت
خواجه سرا عذرهای موجه مسموع بمیان آورد بادشاه بعد استماع عذر و استعفای نوکری از منصب دو هزاری
و خدمت قضا برطرف و معزول ساخته ده هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند کفاره اکل ایام صیام که عمداً
و سهواً خورده شده موافق شصت سال از عمر شریف بتجویز فقها و فضلا شصت هزار روپیه به مستحقان و محتاجان
رسانند و حکم فرمودند که سال بسال آخر ماه رمضان سوای سی هزار روپیه به مستحقان که در عوض فطره روزه
و غیره مقرری میرسانند شصت هزار روپیه دیگر به نیت کفاره روزه هر سال بضعفا و درماندگان میرسانده
باشند ملا شفیعای یزدی که از فضلا و شعرای صاحب طبع تجارت پیشه مشهور ایران گفته میشد وارد
بندر سورت گردید بعد عرض رسیدن از روی وقایع پنجهزار روپیه از خزانه بندر مذکور داده بحضور
طلب داشتند بعد ملازمت که مد ظلع ضمیر جوهر اساده گردید متوجه حال و پرداخت احوال او شده
خلعت و اسپ و منصب هزاری صد سوار عطا فرموده مامور برای مجرای دو وقت ساختند و از راه قدردانی
صاحب کمالان و دوستی اهل کمال که خاصه سلاطین و بزرگان آن عهد بود حکم شد که متصدیان پیشکش
و نذر آنچه روز یکشنبه نذر بیاید تا یکسال بملا محمد شفیع میرسانده باشند در سوالا بعرض رسید که در

بجا آوردند بعد فرار رفتن سرهای بیشمار و کوکنش بسیار که چهار پنج امیر نامدار مثل محمد سعید بسر اوتاخان
و خواجه جان وغیره با قریب هزار نفر بکار آمدند قدم ثبات قزلباش از جا لغزید و راه فرار اختیار نمودند
و اسپ و شتر بسیار غنیمت بدست آورده نزد بادشاهزاده مراجعت فرمودند بعد که عرضداشت فتح یافتن
بر قزلباش بخدمت بادشاه رسید باعث خوشوقتی عظیم گردید و حکم نواختن شادیانه فرمودند
و شاه وردی بیگ که نامه شاه آورده بار ثانیه در جلال آباد مانده بود با نامه اور دیگر که شاه [illegible]
طلبیده بار دیگر در جواب نامه‌های ناخوانده و پیغام نمودند که شاه غفران پناه شاه عباس کلان که قدردان
و اخلاص مند ما بود و از سی سال رشته اتحاد را مرعی میداشت از دنیا رحلت نمود و هرچه از آن خاندان
عالی چشم داشتیم از راه تقاضای سال خلاف آن بعمل آمد و طریقه بزرگان خود را مراعات نمودند
الحال هرچه خدا خواهد و از ما برآید بظهور خواهد آمد و ده هزار روپیه دیگر بهر دو ایلچی عنایت نموده
روانه ساختند و سزاول همراه [illegible] بادشاهزاده نوشتند که از قندهار [illegible] زود [illegible]
از باقی مکروهات که بر لشکر بادشاهزاده از گرانی و کم یابی غله و کاه در ایام محاصره گذشته و آدم و چاروا
ضایع و تلف گشته و آخر فایده نداد مفصل بزبان قلم نمی‌توان داد بعد که خبر شدائد [illegible] با علیحضرت
رسید ببادشاهزاده حکم‌ها در فرمودند که بتقاضای مصلحت سال و حال سپاه تسخیر قلعه را موقوف بر وقت
دیگر داشته از پای قلعه برخاسته بیاید بادشاهزاده دارا شکوه را فرمودند تا رسیدن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
در کابل باشند و خود اوایل شهر رمضان متوجه لاهور شدند و بادشاهزاده بعد محاصره چهار ماه که قریب
سه هزار آدم و چهار پنج هزار جانور معرض تلف درآمدند از پای قلعه برخاسته روانه حضور شد و اوایل
ذی قعده دارا شکوه و جمله الملک و وسط ماه مذکور بادشاهزاده محمد اورنگ زیب در لاهور رسیده ملازمت
نمودند و رستم خان با چند توپ و نشان و اسپان غنیمت قزلباش رسیده شرف اندوز ملازمت گشته
مورد تحسین و آفرین گشت و بجاگیر مرادآباد مرخص فرمودند که چندگاه با سپاه در آنجا آرام نماید
از وقایع دارالخلافه بعرض رسید که مکرمت خان عمارت برحمت حق پیوست جعفر خان را بجای او مقرر
فرموده خلیل الله خان را میربخشی نمودند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب را صوبه تهته ضمیمه صوبه
ملتان نموده مرخص ساختند علیمردان خان را بعد ملازمت صوبه کشمیر ضمیمه کابل فرمودند و حکم [illegible]
که عبدالغنی را نایب کشمیر نماید بعد عید صبحی از دارالسلطنه کوچ نموده بعد عاشورا داخل قلعه دارالخلافه

تاخته بخصم رسیده بعده مقابل شدن از هر دو طرف نبردهای صعب و حمله‌های مردربا بمیان آمد
و بگلربیکی غالب مغلوب گردیده داد تهوری و دلاوری داده بعده که جمعی از طرفین
کشته و زخمی گردیدند فیلان و چند قطار شتر و گاو هر چه از اسباب قزلباش مقبول توانستند
بدست آورده بسرعت روی مراجعت نموده نزد بادشاهزاده آمده مورد آفرین گردید و صبح آن که متواتر
رسیدن سه هزار سوار قزلباش بسرداری نظرعلیخان حاکم اردوبل و علیقلیخان و مرتضی قلیخان
و دیگر امرای مشهور رزم آزمای ایران اطلاع یافتند از یک طرف رستم خان و قلیج خان با جمعی
دیگر از امرا و راجها و فیلان صف ربا قریب پانزده هزار سوار و توپخانه بیشمار مقابل لشکر
ایران شتافتند بعده که علامت سپاه و گرد سیاه لشکر قزلباش ظاهر گردید سادات زره پوش
و مغلان کفن بدوش و افغانان مدهوش و راجپوتان زعفرانه پوش اسبان جولان در آوردند
و سرداران ایران برتبت گرمی قزلباش با معرکه کارزار گذاشتند ابتدا گوله تفنگ جان ستان
و بان آتش فشان واسطه شعله افروزی نایره قتال و جدال گردید بعده یکسر [?] فوج قزلباش
اسبان بر داشته از سه طرف فوج هندوستان درآمده شمشیرهای برق کردار آخته حمله‌های
آشوب آوردند و از هر دو طرف بازار دار و گیر و داد و ستد سربازی گرم گردید و عجب
جب قلشهای مردربا از طرفین بروی کار آمد از غبار سم اسبان جهان در چشم دل باختگان
تیره و سیاه گردید و رزم آزمایان عقیدت کیش آن غبار را بجای کحل الجواهر دیده خویش پنداشته
و طوطیای چشم جهان بین دانسته در تقدیم جان سپاری می‌کوشیدند و از صدای کوس حربی
و جوش و خروش مردان با نام و ننگ زمین [illegible] اسب بجنبش درآمد   درآمد جان در رقص کوس
کهن که چون [illegible] می‌جست از جا زمین : ز باریدن تیغ آتش فشانی نمی‌شد برون از تن کشته
جان و فوج ایران از جب قلشهای صف ربا کارزار لشکر هندوستان تنگ آورد و هیچ نمانده بود که
چشم زخم صعب و شکست عظیم بفوج بادشاهی رسید و شیشه نام و ننگ بهادران در هم شکستند از ملاحظه
آن حال رستم خان دکنی و قلیج خان و مغلان اغره [?] و راجپوتان تهور پیشه فیلان مست را [illegible]
زنجیرهای صف ربای یک منی و دو منی بخرطوم فیل داده زنجیر در پای فیل سواری خود انداخته بدلیری
مردم دلباخته پرداخته مستانه‌وار قدم پیشی نهادند و شرط تردد که لایق فدویان جان نثار می‌باشد

میگویند که شب و روز از زدن گوله توپ [illegible] اتش بار و اندام افغان
سنگ های تزلزل افزا العبد رسید [illegible] سپاه هنداد
بلکه اگر نقب های تیار شده زیر زمین را از [illegible] ساخت و
یورشی که بهادران جان سپار هندوستان [illegible] های ایشان
مصالح برکردن خندق میکردند بیفایده دیگر مترتب نمیگردید و چندین دفعه [illegible] مقابله
طلایه لشکر شده و بر سر مورچال ریخته دار و گیر دار و کوشش بسیار صنایع ساخته [illegible] از بلاد
قلعه خود را رسانیدند و بعضی اوقات جمعی از انها نیز قتیل و اسیر میگردیدند و نبرد های [illegible] جان
نمایان از عالم بالا و پایین بظهور می امد اما سوای انکه دلاوران جان باز بار دیگر قلعه [illegible]
باطیه بضاعت جان را نثار کار ولی نعمت نمایند کشایش و فتح الباب دیگر منظور نمی اید در همین
روزی از زبانی یکی از قزلباش که زخمی گشته دستگیر گردیده بود ظاهر شد که شاه بعد رسیدن
از شنیدن رسیدن فوج هندوستان بپای حصار قندهار سی هزار سوار بسرداری مرتضی قلی خان
و غیره عمدت امرای نامدار برای معامله افواج همراه بادشاهزاده و کومک محراب خان تعین و روانه
نموده و هراول انها نزدیک رسیده در همان حالی که بعضی اقوال او را از اخبار لغو تصور نموده
گوش نمیدادند و جمعی در صدق و کذب آن با هم گفتگو و جدال داشتند یکی از نوکران بادشاهی
که دستگیر لشکر شاه در ایام محاصره گردیده نوکری یکی از همان مردم معتمد اختیار نموده بر اعتماد خود افزوده
بود بطریق جاسوس از ان طرف فرصت کرده خود را در ینولا رسانده باظهار خیرخواهی نزد قلیچ خان که سابق
در تابینان او منسلک بود آمده از رسیدن دو فوج قزلباش از طرف بیابان و بسیار از انجا [illegible] هزار
سوار جدا شدن برای تاخت کهی مفصل ظاهر ساخت [illegible] استفسار احوال از او در میان بود که خبر رسیدن
فوج قزلباش و ریختن بر سر کهی و مقتول و زخمی [illegible] مردم کثیر و دستگیر نمودن ادم و چارپای
بسیار انها [illegible] و غلغله عجب در لشکر [illegible] و از اشتربانان بعضی زخمی و جمعی عریان
و فریاد و گریبان رسیده [illegible] که فیل و شتر و چارپای [illegible] قطار قطار پیش
انداخته برده اند ظاهر [illegible] نان که از بهادران یکه تاز و ارای جلادت پیشه دکنی بود برین خبر اطلاع
یافته بی انکه از بادشاهزاده رخصت حاصل نماید سوار شده متعاقب قزلباش نمود و همراه پنج گروه جریدا

[illegible]

ایام رسیدن خبر شاه بخراسان بقصد محاصره قندهار بر خبر رسیدن شاه قلی هرگاه رشته الفت
و محبت [illegible] بغبار کدورت آلوده گشته [illegible] بدر سول و گرفتن آن جبه لطف دارد
و باظهار یکرنگی [illegible] طریقه [illegible] بعبده [illegible] بیک وردی
عنایت فرموده حکم نموده که [illegible] توقف [illegible] بعد رسیدن کابل
هر دو را باعزاز رخصت [illegible] داخل دار الملک کابل گردید روز چهارم
مدید [illegible] تشریف بردند از جمله پیشکش [illegible] روپیه جنس قبول نمودند [illegible]
[illegible]
جشن آغاز سال بیست و چهارم جلوس مطابق سنه هزار و شصت و یک موافق سرانجام سفر صورت
اتمام یافت چون بتحریر ذکر فسادی که میان نذر محمد خان و عبدالعزیز خان و سبحانقلیخان روداده
پرداختن در فرصت وقت نمیگنجد ما حصل ضروری بزبان خامه میدهد که بعد از فرار گرفتن نذر محمد خان
در بلخ که مکرر عریضه او مشتمل بر [illegible] و طلب فرزندان رسید بادشاه عبدالرحمن خان را با دیگر
وابسته های نذر محمد خان که دو سال و چند ماه در خدمت بادشاه بودند یک لک روپیه خرج راه و خلعت
مع اسپ و فیل خاصه و خنجر و شمشیر مرصع و دیگر لوازم [illegible] عنایت فرموده با لک روپیه دیگر برای نذر محمد خان
روانه ساختند [illegible] روز رخصت [illegible] عنایات [illegible] نمودند
بمتعلقان نذر محمد خان عاید گردید [illegible] دولت هندوستان
گشته برفتن نزد پدر راضی نگردیده در حضور [illegible] بعرض رسید که بهادر خان
که از افغانان تهور پیشه و ستیزه [illegible] بود با اجل طبیعی مرحله پیمای سفر آخرت گردید
دلیل وغیره هفت پسر و نوکران معتمد او را [illegible] نزد بادشاه [illegible] بعد تسلیم تجویز منصب بادشاه فرموده
پسر کلان که [illegible] سال داشت هزار و پانصدی هزار سوار و دو تا را هزاری و نهصدی نمودند و چهار پسر را
بسبب خورد سالی یومیه مقرر نمودند الحال باز احوال محاصره قندهار بگذارش می‌آید از یکطرف سعدالله خان
و از طرف دیگر رستم خان و قاسم خان و دیگر بهادران کار طلب جانباز بعد کشته و زخمی شدن
مردم بسیار مورچال و نقبها را در فرصت دو ماه بکنار خندق و نزدیک دروازه ها رسانده نزد
[illegible] مورد آفرین گشتند اما محراب خان بمرتبه در احتیاط بندوبست برج و باره اهتمام قلعه داری

و بارش‌های کننده بهار مانع حرکت گردید و بی‌چیز به حقیقت قندهار مطلع گردیدند بعد کوچ سعدالله خان و

بادشاهزاده [illegible] شاه صفر با هم ملاقات نمودند نوشته [illegible] [illegible] برف و قطع

انجا [illegible] دره‌ها رفته بود رسید متحمل برانکه برف انقدر سرزنها [illegible] رفته که اگر [illegible] دیگر بیارد شاید

بدشواری زین راه تردد می‌آید و درین ما بین بجهه احکام تاکید رفو در رسیدن بپای قلعه قندهار

وارد و میکردید ناچار [illegible] مقری بگذاشته براه نائی زمینداران کوه نورد راه بالای

کوه‌ها اسمان شکوه که دو هزار و هفت درعه ارتفاع آن بپیمودن بر بیب آمدیم سپاه پیاده گشته

اسباب زیاده را پاره اندا [illegible] سوخته با یحتاج ضروری لابدی را برداشته اکثر خانه بدوش گشته

باربردارها [illegible] بار ساخته روانه شدند عجب تهلکه و کشاله برلشکر روداد اکثر باربردار از

بلندی‌های سر بفلک کشیده که افتاده اند در غارها چنان ناپدید شدند که نام و نشان آن نیافتند

و بسیاری از سرما هلاک شدند و نوکر و غلام تنک بجرام هر که خالی برخاسته میرفت منت بر سر اقا

میگذاشت و هر که با اساس البیت و به تل بخت کوه زنیبال [illegible] منقور الاثر میگردید باعث نوحه

و دست افسوس بر هم زدن اقای سوخته [illegible] میگشت و غده و کاه هر بنه نایاب گردید که نانی بجانی ارزان

بود بدین حال افتان و خیزان بکابل رسیدند بعد رسیدن کابل که رفاهیت شد یک روده

شکم ادم و چارپا سیر نمیشد چند روز در کابل توقف [illegible] خرید اسپ و بابر بردار که اکثر پیاده و بی

و سامان گشته بودند ضرور گردید از کابل که بغزنین رسیدند علف اصلا دست بهم نداد مگر برای

مردم خاص بقیمت زعفران میسر آمد و غله [illegible] یک [illegible] آثار که یک [illegible] تصدیع تمام بهم رسید

کار بر لشکر تنگ گردید و خبر رسید که از غزنین تا قندهار بسبب لشکر قزلباش اصلا جنس ما کولات

انسانی و چارپا میسر نمی‌آید جمله الکلام صعوبت قاصدان بر سر حقیقت عسرت سپاه صعوبت راه

بخدمت بادشاه معروض داشت در جواب حکم صادر گردید که در ملک کری رفاهیت طلبی نمی‌باشد

و به هر چه رفعه خود را بقندهار باید رساند و قزلباش بدمعاش را فرصت فراهم آوردن ذخیره نباید داد

و غله حوالی قندهار که قابل درونه بگذارند که مردم قلعه متصرف نشوند بعد رسیدن تاکید تهدید آمیز

در لشکر منادی فرمودند که از غزنین آذوقه بقدر کفاف قوت لایموت بردارند و بعد مقام با هم روز

کوچ نموده هفت کوچ قرار دادند و هراول جرنغار و برنغار همراه هر فوج مقرر کرده در لشکر کوچ بقلعه کلات رسیدند

نیز نقد هستی بباد فنا دادند آخر از دل باختن محصوران و ساخت شادی بیگ نام ازبک و وصله بیا دوانی

قلعه دار [illegible] محصوران رسید قلعه دار

مغلوب هراس گشته [illegible] سروران [illegible] رجوع [illegible] قلعه [illegible] داد گوسفندیکه از جا بوسانی نجیب [illegible] قلعه

بلشکر شاه رفته بر حقیقت سختی [illegible] گاه و کرانی کم بابه غله فوج [illegible] رسیدن کومک هندوستانی

مطلع گردیده هرچند سعی و جهد نمود باز خود [illegible] ران بقلعه دار نتوانست

رساند ناچار حقیقت بر پارچه کاغذ نوشته بر تیر بسته اندرون حصار که بدست پاسبانان زیر دیوار آید

انداخت و آن پارچه کاغذ بقلعه دار رسید اما فایده بدل باخته محصوران [illegible] صاحب اختیار نداد و بعد بنای

گفتگوی صلح سپردن قلعه پانزده روز در پیغام و پیام امان جانی و ناموسی و مهلت [illegible] آوردن مال و عیال

بقسم ذوالفقار حیدر کرار گذشت و نهم ماه صفر سنه هزار و پنجاه و هشت قلعه دار بر آمد چون برای رفع

بدنامی از جمله شروط عدم قبول خلعت وقت ملازمت شاه قرار یافته بود باتفاق کاکر خان و نور الحسن

کوکی و دیگر همراهان رفته ملازمت شاه نمود و شاه مهربانی زیاد نموده هرچند تکلیف خلعت و دیگر عطایا

نمایان آورد از راه پاس عیب پوشی خلعت نپوشیده مرخص گردید و شاه بدرقه داده با عزاز روانه

ساخت و محراب خان نام را که مدتها قلعه داری اطراف سرحد روم نموده و کار را آزموده

تهور پیشه بود قلعه دار نمودند و محراب خان [illegible] در قلعه گذاشته بتسخیر قلعه بست و زمینداور و غیره طوایف

قندهار بر داشت اگرچه محصوران آن قلعه جات چندروز دست و پا زدند و در دو یورش قریب

پانصد نفر از مردم قزلباش رسید آدم از محصوران مغلوب گشته شدند اما قلعه‌ها زود بتسخیر در آمدند

و قلعه داران بست و غیره که بعد گرفتن پیمان امان مع همراهان نزد محراب خان آمدند حکم برای رفتن

آنها نمود جمعی که غیرت را کار فرمود [illegible] اسلحه تن ندادند دست به یراق بعد شرط جان فدا

بتقدیم رساندند بقیة السیف را مقید ساخته نزد شاه مع مال و عیال آنها را روانه ساخت و شاه

آنها را آزاد نمود چون بسبب عسرت غله و علف و شدت برف آدم و اسپ بسیار از لشکر شاه

تلف می شدند اواخر صفر المظفر شاه عباس از پای قلعه بخراسان متوجه فره و هرات گردید

و ده هزار سوار و تفنگچی همراه محراب خان و قلعه دار گذاشت الحال بذکر بقیه احوال می پردازد

که چون بادشاه زاده را بعد رسیدن ملتان برای گردآوری امرا و سپاه جنگ‌گاه توقف رو داد

و بارکشی ملی

لوازم رخصت فرصت ساعت وفاتحه نمود بادشاهزاده را بی عطا نمودن لازمه روز مرخص فرمودن فاتحه
خوانده رخصت نموده فرمودند که خود را بطریق ایلغار بملتان رسانده بگرد آوری سپاه و سرانجام مهم
پردازد و خلعت و جواهر و اسپ و فیل خاصه بتقریب دولک و پنجاه هزار روپیه برای بادشاهزاده با خزانه
هشتاد لک روپیه همراه جمدة الملک سعد الله خان از عقب روانه ساختند و گرز برداران و منزاولان
برای بر آوردن امرا و لشکر و [illegible] منصب داران [illegible] و جدید تعین نمودند و فرمودند
سوای طلب [illegible] و سه ماه پیشگی صدر [illegible] فی نفر منصب دار کم قرار و تابینان هر منصب بطریق
انعام برای سرانجام یراق رسانند و سعد الله خان را وقت رخصت در خلوت ارشاد نمودند که بر وعده
نزد بادشاهزاده رسیده باتفاق [illegible] تمام بامق [illegible] خود را برسانند اگرچه اغلب قبل از
رسیدن بادشاهزاده فیروز شاه از ملاحظه صدمات مواکب کواکب شمار در پای حصار استقامت
نتوانند ورزید و برخاسته روند اما اگر خدا نکرده تا رسیدن افواج بادشاهی قلعه بتصرف قزلباش
در آمده باشد باید که خود را کرم و چسپان [illegible] ساند [illegible] کرم نمودن جا و فراهم آوردن ذخیره تازه
نداده بمحاصره قلعه به ساعتی که از حضور مقرر شده بپردازند و در لطف [illegible] امرا و سپاه کوشند و بعد روانه
شدن سعد الله خان خود غره ربیع الاول [illegible] متوجه کابل شدند و کوچ بکوچ طی مراحل می نمودند روز یکه
از آب اتک عبور واقع شد هنوز سواری [illegible] فرد [illegible] بود که گرز بردار از قندهار
بطریق ایلغار در کمال اضطرار [illegible] رفته بانی ظاهر نمود که بعد رسیدن
من دو منزلی تا رسیده خبر رفتن [illegible] آن اثنا رسید و آخر روز همان روز توپ
حاکم غزنین مصحوب قاصدان [illegible] خبر [illegible] سید و جعفر خان بخدمت بادشاه آمده
نوشتجات گذرانید و باعث [illegible] بادشاه و امرای خیرخواه زیاده اگر نه محاصره و تسخیر نمودن
شاه و تردد محصوران که آخر کار بفایده نداشته قلعه از دست دادند مفصل برنگارند بطول سخن منجر
میگردد حاصل کلام یکماه در تردد و مورچال پیش بردن و نقب دوانیدن [illegible] یورش های با جلادت
نمودن قزلباش شب و روز از اندرون قلعه بکرک و توپ و تفنگ و حقه آتش و بان غیرہ بار
باریدن و از قلعه بر آمده بر مورچال ریختن و از طرفین آدم و جانور بسیار کشته شدن گذشت و قریب
هزار و پانصد نفر از لشکر شاه با جانور بسیار کشته و تلف گردید و زیاده از پانصد کس محصوران

نایب دارالشکوه که در لاهور بود حکم رفت که تا ایلچی ایران رسد نگذارند که منشی بیاید
درین ضمن بعرض رسید که علیمردان خان موجب نوشته قلعه دار قندهار [illegible] هزار سوار و [illegible] هزار برقنداز سردار آن
کاکر خان افغان و نورالحسن بخشی او [illegible] و [illegible] امیر سنگه کومک [illegible] برقنداز روانه ساخته ابتدا بخاطر گذرانیده بود
که بادشاهزاده را از دارالخلافه رخصت نموده [illegible] متوجه شوند باز چنان قرار یافت که تا کابل یا لاهور بطریق
استعجال باتفاق طی منازل نموده بعد رسیدن کابل بادشاهزاده را پیشتر روانه سازند بعد از قطع مراحل
که بلاهور رسیدند بعضی از امرای آرام طلب ناآزموده کار باظهار خیرخواهی خلق الله در رسیدن ایام جلیه
زمستان بعرض رسانند که اگرچه قلعه دار خبر حرکت و قصد شاه که در ایام شدت برف و سرما خود را
پای قلعه رساند نوشته اما قزلباش درین سه ماه دی و آذر و بهمن تاب سفر و هم ندارد و در رسیدن
شاه عباس تا انقضای ایام برف به محاصره قلعه خلاف عقل است درین صورت لشکر خود را درین دو سه ماه
لاهور آسوده ساخته پیشتر متوجه باید گردید درین ضمن خبر کم یابی غله و کاه که دران سال از کمی باران گرانی
همه جنس ماکولات بود خصوص طرف کابل بعرض رسید لهذا فسخ اراده کابل نموده قرار بران دادند که جلیه
زمستان در لاهور بسر برند و انتظار رسیدن امرای اطراف که حکم برای طلب آنها رفته بود نیز میکشیدند
و چشم براه خبر روانه شدن شاه از پای فراز شاه خراسان داشتند هنوز خبر کوچ انتقام در زبانها
تحقیق نبود که خبر رسیدن شاه عباس بپای حصار قندهار و از نوشته قلعه دار ظاهر گردید عرضداشت نموده بود
که شاه عقل پناه از غروری افزونی [illegible] بطریق ایلغار با پنجاه هزار سوار قزلباش
بدمعاش و ترک و تاجیک خراسان و توپ [illegible] اوایل ذی الحجه و دی ماه الهی که زمین و آسمان
تخته بند لحت برف و یخ گردیده و عالمی زیر لحاف برف جان سپرده و ستان بپاسبانی جان درمانده بود
از ملاحظه رسیدن کوکب کومک همایون پروای برف و یخ راه نموده خود را رسانده به محاصره قلعه
بادشاهزاده
پرداخته هرچند که زودتر بفریاد محصوران رسند صلاح دولت ابدبنیاد خواهد بود و بعد عرض
ظفر پیکر محمد اورنگ زیب بهمراهی علامی سعدالله خان و دیگر امرای ذوالاقتدار و روشناسان
جلادت پیشه که اکثر از سادات تیغ دار و مغلان جان فدا و راجپوتان کارزار دیده و افغانان
رزم آزموده که جمله از سه [illegible] و توپخانه و احدیان پنجاه هزار سوار می شدند تعین و مقرر نمودند
ازانکه بادشاه را وسواس و تقید ساعت موافق تجویز منجمان زیاده بود و تا جدا نمودن جواهر و دیگر

لوازم رفته

مضرب خیام گردید از آنکه از مدت هشت نه سال مکرمتخان و عزت خان وغیره برای تیار ساختن
قلعه و آباد نمودن شهر نواحدات شاهجهان آباد بدستیاری معماران کار آگاه مامور گشته
بودند و نهم محرم الحرام سنه هزار و چهل و هشت بنای عمارت قلعه کردن آساس ریخته شده
بود مکرمتخان خبر تیار شدن عمارت قلعه بعرض رساند خود بدولت سوار شده آمده اول
راسته های بازار و چوک را ملاحظه نمودند بعده اندرون قلعه تشریف برده همه جا نظر غور
درآورده برای تیاری و اتمام بعضی مکانها که روز جشن جلوس فرش نمایند تاکید فرموده
عاقلخان خوافی را برفاقت یوسف خان برای تاکید اتمام باقی عمارت و جاری ساختن
آب در حوض ها گذاشته متوجه اکبرآباد شدند و از واقعه بندر سورت بعرض رسید که علی اکبر
اصفهانی حاکم بندر سورت و [illegible] در اثنای گفت و گوی لایعنی حمد [illegible] زده
کشت از انتقام او [illegible] بود مقرر فرمودند در [illegible] آوان معروض
گردید که جان نثار خان [illegible] مفسد [illegible] را گرفته نزد او آورده
نثار خان
بودند در وقت استفسار احوال حمد [illegible] از کمر دیگری کشیده بچستی و چالاکی تمام بر شکم جان
فرموده
رسانده کار او تمام ساخت [illegible] بقلعه [illegible] اکبرآباد روز دیوان
بودند و فیلان [illegible] ماده فیل [illegible] که تقرب خان را
نظر خواه [illegible] الملک [illegible] در جواب گفت
از روعیب [illegible] تمام نموده بودند که بادشاه روشن ضمیر طرف تقرب خان
متوجه شده [illegible] بتوجه [illegible] قطعه الماس
ارکان [illegible] حکم شد
بقطب الملک [illegible] حاکم بقیمت درآورده
منجمله [illegible] بقطب الملک رسید
چون قبل از [illegible] بها تراشی
درآورده بودند بعد آن تراش آن را موقوف داشته اطاعت حکم نموده بجنس روانه حضور
ساخت بعد رسیدن حضور بتجویز جوهریان با وقوف هفتاد رتی دیگر بتراشی درآمد و صد

که مانده بود با مال و عیال و ناموس مردم بتاراج و غارت بردند و منصب دار بسیار با مردم بازار
به اسیری گرفتار آمدند و باقی چارپا که طاقت حرکت نداشتند و از دست برد و تاخت انجماعه ماندند
زیر برف تلف شدند تمام لشکر سواری و پیاده و گشته مال و اسباب و زن و فرزند بباد داده حیران
و سرگردان نوحه کنان و بر سر و سینه زنان دران تنگنای حیرت افتادند که برای آن همه آفت
بر سر خود اختیار نموده از جنگ آن گروه سالم بر آوردن غنیمت می‌دانستند و برداشتن و با خود
بردن مشکل و گذاشته رفتن معلوم و با کمال بی سر و سامانی با خزانه ماندن و کشیدن از ملاحظه
بازتاختن افغان مشکل‌تر علاوه وبال جان آنها گردید از آنکه هزاره از بسیاری تاراج مال سنگین
بار شده بود بهادرخان برین ماجرا اطلاع یافته خواست تعاقب آنها نماید انجماعه خبر یافته بعض
اشیای سنگین و چارپای لنگ و لاغر بیجان را انداخته و گذاشته رفتند مردم بهادرخان
از پی نشتافته آوردند بهادرخان از شنیدن ان حادثه و افتاده ماندن خزانه فرمود که اول شتران
خود و پسران و خویشان او بعده باربردار هر کرا یافتند کشیده گرفته با اسپان نیم جانی خود را
به ذوالفقار رسانده عذر جدا افتادن بی اختیار خواست در بیع مابین از شدت سرما و
باریدن برف که لحاف و پوشش کم کس مانده بود آدم بسیار تلف شدند و بعد رسیدن بهادرخان
که لشکر او نیز بحالی تباه اکثر پیاده بودند از عقب رسیدند متوجه تقسیم باربردار برای برداشتن
خزانه و بعض اسباب ذوالفقارخان و دیگر مردم آبرو بباد داده گشتند چون در بدن چارپا
از برف و سرما و نیافتن خوراک جز پوست و استخوان نمانده بود و باربردار برای برداشتن
خزانه وفا نموده ناچار هر دو سردار فرمودند که صندوقهای خزانه را شگافته دوا نموده خریطه شمار حواله
جماعه داران نمایند که برادری خود داده بر اسپ و سر خود برداشته از ان کتل برآرند خیمه بسیار
و باقی اسباب سپاه که ماند همانجا انداخته روانه شدند باز هزاره سر راه گرفته نمودار شده
بعد زد و خوردی که بمیان آمد و سرداران بذات خود از ملاحظه آبرو و تردد و جلادت تمام بکار
بردند خزانه را دفعه سیوم چهارم از دست و بردان جماعه محفوظ بر آوردند و سالم بکابل رسانده ملازمت
بادشاهزاده نموده مورد آفرین گشتند الحال بتذکار حضور می‌پردازد بعده که بادشاه چار منزلی
دهلی رسیدند بندهای بادشاه باستقبال آمده شرف ملازمت گشتند اوایل ذالحجه حوالی دهلی

رسیدند از تنگی راه و بسیاری برف و یخ سر راها بار بردار بسیار تلف شدند هر جانور که افتاد دیگر
آدم و چارپا کردید و هر سوار و پیاده که از پا درآمد باز فرصت برخاستن نیافت بهر حال اگرچه پادشاهزاده
خود را جریده بکابل رساند اما بهادرخان و خولجه نورالحسن و ذوالفقارخان را که با خزانه و اسباب زیاد بودند
و بهیر عقب گذاشته بودند عجب بهلکه و کشت در آنها رو داد اولا بعد جدا شدن از پادشاهزاده برف و
باران بشدت چند روز بر آنها بارید فرصت چشم بر هم زدن نداد و باد زمهریر اسپان و شتران و دیگر
چارپا و آدم بیشمار تلف کردید خصوص بار بردار و شتران خزانه قطار قطار هر جا خوابیدند
برنخواستند و از بسیاری برف افتادن نرم که بزبان هند دهنوار گویند و کوه ها از نظر غایب
می شوند و در مجلس واحد که چون شب تاریک میشود و صورت آدم اصلا بنظر نمی آید بهادرخان از
ذوالفقارخان با لشکر خود اختیار تباهی و جدا افتاد و از لطف زیاد بار بردار خزانه و لشکر تلف
کردید و هرچند سعی مینمودند به مضاعف سه چند قیمت شتر و کاو میسر نمی آمد و اکثر صحرا نشینان
بقیمت خاطرخواه میفروختند باز شب بلکه روزانه آمده با اشیای دیگر هرچه می یافتند دزدیده
می بردند ذوالفقارخان تا مقدور تردد نموده هرچه توانست شتر سرانجام داده همه بار بردار
بقیة الهلاک خود خزانه بار نموده نزد پادشاهزاده روانه ساخت چون دیگر اصلا بار بردار
میسر نه آمد خود با باقی خزانه مقام نمود و برف و باران شب و روز [illegible] بارید و فرصت تردد
نمیداد از آنکه بهادرخان بفاصله چند کروه فرود آمده انتظار ذوالفقارخان میکشید
درین حالت هزاره با فوج خونخوار آدم ربا آمده بر سر خزانه ریخت [illegible] و ذوالفقارخانی
و دیگر مردم پادشاهی عجب هنگامه قتال و جدال بمیان آمد و رستخیز عظیم برخاست و کار بجای
رسید که همه سرداران و سپاه دست از مال و عیال و ناموس خود برداشته با عدم سواری
پیاده بر سر خزانه فراهم آمده جنگ رستمانه و تردد دلیرانه نموده با وجود برداشتن زخمهای کاری
و افتادن بالای هم سخت جانی را کار فرموده دست از خزانه برنداشتند اگرچه از سعی و جان
بهادران که دران عهد کرار و [illegible] بر داخت و ترس زوال دولت از طرف پادشاه
قدردانی ضابطه داشتند غالبا بجان جان و مال و عیال خود را نثار نموده در محافظت مال
ولینعمت کوشیدند خزانه پادشاهی محفوظ ماند اما چهار پنجهزار اسپ و چارپای نیم جان دیگر

که مانده بود

رسانده از بند و بست آنجا خبردار باشد از عریضهٔ نذر محمد خان بعرض رسید که قبل از حاصل نمودن
شرف ملازمت امیدوار است بعطای قلعه معینه سربلندی حاصل نماید در جواب فرمان صادر شد که
بعد رسیدن حضور بعنایت زیاده از درخواست او رعایت خواهم فرمود درین اوان محمد قاسم
از نبیرهٔ نذر محمد خان که از راه وسواس فسخ اراده حضور نموده بعذر عارضهٔ بدنی عریضه مصحوب محمد قاسم
نبیره روانه ساخته بود رسید با وجود چهار کرور روپیه خرج مهم و تسخیر بلخ و بدخشان شده بود و چندین
هزار آدم کشتی در افواج کشی طرفین عیان آمد آخر کار نظر ترحم بحال نذر محمد خان نموده بخاطر آوردند
که فتح هر دو صوبه سه چند چهار چند مداخل آنجا برای متعینه بلخ و بدخشان از خزانه حضور فرستادن
ضرور گردیده مهم و فساد هر سال که باعث خون ریزی مسلمانان علاوه آن میگردید بلخ و بدخشان را
بدستور سابق به نذر محمد خان بخشیدند و فرمان و احکام بنام بادشاهزاده و دیگر حکام مشتمل بر طلب
حضور صادر فرمودند و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب چهاردهم ماه شعبان از بلخ کوچ نموده وسط
ماه مبارک رمضان یکی از دهنه های دره رسیده منزل فرمودند شمشیر خان نام که بکلی رفته بود
هفت هشت هزار از یک چهار طرف او فرو گرفته صدای دار و گیر بلند ساخته شتر و گاو
بسیار متصرف شدند و جمعی کشته و زخمی گردیدند بهادر خان بمدد شمشیر خان رفته از آن احاطه
نجات داد و تا رسیدن غوربند سه دفعه با آن گروه مقابله صعب رو داد و هر بار آدم بسیار
بکار آمدند و از آنها نیز جمعی کشته گشتند بعد رسیدن غوربند تهانه مستحکم در آنجا تا عبور لشکر
برای سر راه انیکه قرار داده ده لک روپیه خزانه که در آنجا موجود بود همراه گرفته روانه شدند
از دره غور نگذشته چندین هزار قوم هزاره اطراف و پیش روی لشکر بادشاهزاده گرفته عجب
نایرهٔ قتال و جدال برافراختند و مال و اسباب بسیار بدست آنها آمد و کار بجای رسید که بر خزانه
ریختند بهادر خان یکتاز خود را رسانده در دفع شر اجتماع کوشید بازتا آخر روز لشکر در
محاصره و کار بر فوج و بهیر بارها مانده تنگ بود و ذوالفقار خان و نور الحسن که همراه خزانه بودند
بعد تردد نمایان زخمی گردیدند وقت شام اگرچه امید نجات از آفت آن گروه بهم رسید اما
بازتا یکپاس شب که لشکر بکمال التصدیع و کشاکش بمنزل رسید صدای دار و گیر محاصره هزاره باقی
بود و بر خزانه دست نیافتند آن شب لشکر با چارپایان بفاقه صبح نمودند به کوتل هندوکش

صوبه کابل [illegible] کرور دام	صوبه احمدآباد [illegible] کرور دام	صوبه کشمیر [illegible] کرور	صوبه تته [illegible] کرور
صوبه اوده [illegible] کرور	صوبه قندهار [illegible] کرور	صوبه دولت آباد [illegible] کرور	صوبه برار سوای [illegible] [illegible] کرور
صوبه خاندیس [illegible] کرور	صوبه ظفرآباد [illegible] کرور	صوبه بالاگهات [illegible] هشت کرور	صوبه بدخشان چهار کرور

[illegible] سنه هزار و پنجاه و [illegible]

غره جمادی الثانی بدستور هر سال جشن آغاز سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و هشت
هجری منعقد گردید بعد رسیدن خبر هزیمت عبدالعزیز خان چون اخبار بی اعتدالی ازبکان
همراه نذر محمد خان بی هم میرسید بادشاهزاده محمد مرادبخش را برای تنبیه الجماعه مرخص فرمودند درین وقت
عریضه نذر محمد خان مشتمل بر عرض حال بر ملال خود و اظهار ندامت و پشیمانی و اراده ملازمت
بامید عفو تقصیرات و دستگیری و طلب استمالت نامه با خبر دست کشیدن ازبکیه از تاخت
و تاراج ملک رسید بادشاهزاده محمد مرادبخش را از روانه شدن سمت توران موقوف داشته
بصوبه داری کشمیر مقرر و مرخص فرمودند و خود اوایل ماه رجب از دار الملک کابل متوجه دار السلطنه
گردیدند تودرمل امین و فوجدار سهرند را بحسن تردد اضافه محصول و آبادی ملک اضافه
پانصدی بهزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب راجه مرحمت نموده مفتخر ساختند نجابت خان
که در رسیدن حضور بموجب حکم تاخیر نموده بود بعد رسیدن از ملازمت ممنوع ساخته تعینات
کابل فرمودند بادشاهزاده دارا شکوه که بسبب عارضه اهلیه در لاهور مانده بود بعد عبور آب
اتک آمده ملازمت نمود الماس بوزن صد رتی قیمت لک روپیه مع خلعت و اسب سواری
خاصه مرحمت فرمودند فرزندان نذر محمد خان نیز همراه بادشاهزاده ملازمت نموده مورد عنایات
گردیدند بعد رسیدن لاهور زیاده از دو سه مقام ننموده متوجه دار الخلافه شدند و سهرند
که مضرب خیام گردید خبر رحلت اسلام خان صوبه دار دکن بعرض رسید به سادات خان
برادر او که دولت آباد بود و محمد اشرف پسر او که نیابت برهان پور داشت و دیگر فرزندان
موافق مراتب هر یک اضافه و خلعت ماتمی مرحمت فرمودند و اموال پورته معاف نمودند
به شاه نواز خان صوبه دار مالوا احکام صادر شد که تا رسیدن صوبه دار خود را به دولت آباد

رسانیده [illegible]

غارتگران هندوستان داده اند از عبد العزیز خان جدا شده متفرق گشتند و فوج فوج رو به اندجان و بخارا
آوردند ناچار عبد العزیز خان از حوالی سواد بلخ برخاسته بعضی جاها را تاخت و تاراج کنان منزل اول روز
از ملاحظهٔ شبخون فوج هندوستان هشت کروه طی نموده از آب جیحون گذشت و عرضداشت بادشاهزاده
مشتمل بر مژدهٔ فتح و نصرت لشکر عدو مال و فرار خصم بد سگال معه نقشه قلعه کر بنج کرده و دوره آن بجریب
در آمده و برآورده دامی کل محصول که موافق سررشتهٔ صوبه جات هند هشت کرور دام می شد بحضرت
بادشاه ظفر اقبال بهم رسید و حکم شادیانه فرمودند چون در خاتمه جلد ثانی که مراد از اتمام ذکر وقایع
سال بستم از جلوس صاحب قران ثانی باشد از ذکر منصب داران سایر جاگیردار و نقدی
و تابینان آنها و جمع دامی صوبه جات هندوستان بزبان خامه داده بطبیعت این چند کلمه
بر صفحه بیان می آورد نهایت حال از دوبستی منصب از تا هفت هزاری سوای یمین الدوله که
بچندین سبب قرابت و سعی و ترددی که در استحکام سلطنت اعلی حضرت نموده اکثر اوقات بهم
و شریک سلطنت مینمودند بجا بود بپایهٔ هزاری در اختتام دولت رسانده بودند همگی هشت هزار
منصب دار جاگیردار و منصب دار نقدی و احدی هفت هزار بودند و یک لک و هشتاد و چهار هزار
تابین در ذیل اسم منصبداران بودند و پنج منصبدار بود که سوار تابین و جاگیر ان نداشته باشند
از آنجمله اسلام خان و سعد الله خان و علیمردان خان و سعید خان چهار امیر مقرب بهفت هزاری
بودند و شش امیر بمرتبهٔ شش هزاری رسیده بودند تعداد باقی برین قیاس نمایند و شمار هفت
هشت هزاری و شش هزاری زیاده از اندازه قبول عقل این عهد که موافق همان آبرو جاگیر
دارند از اول و آخر عهد خلد مکان تا زمان ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی در
شمار او به ترقی و در اعتبار او به تنزل آورده اند انشاء الله تعالی در ذکر سلطنت هریک زبان
قلم صدق بیان خواهد داد جمع دامی هشت صوبه عهد اعلی حضرت تا سال بست جلوس که بعد از آن
کم زیاد گشته
نگاشته می آید

صوبه دار الملک دهلی	صوبه دار الخلافه اکبر آباد	صوبه دار السلطنه لاهور	صوبه احمد آباد
یک ارب دام	[illegible] کرور دام	[illegible] کرور دام	[illegible] کرور دام
صوبه بنگاله	صوبه مالوا	صوبه بهار	صوبه ملتان
[illegible] کرور دام	[illegible] کرور دام	[illegible] کرور دام	[illegible] کرور دام

از جنگ و دست به دعای بید رنگ کشیده بودند اما اطراف فوج هندوستان را هاله وار از دور نزدیک
دانستند درین ما این شهرت یافت که بموجب رجوع و التماس نذر محمد خان که مجمل از آن زبان قلم خواهد
بادشاه اراده بخشیدن تقصیر و ملک و مال به نذر محمد خان دارند و در خیمه هر دو لشکر این خبر نقل نقل بازار
گردید عبد العزیز خان یکی از نوکران عمده زبان دان را نزد بادشاهزاده فرستاده پیغام داد که شنیده
میشود مرکوز خاطر بادشاه خطابخش جرم پذیر حق شناس عدالت اساس آنست که ولایت بلخ
و بدخشان را باز به نذر محمد خان تسلیم نمایند در صورت سبحانقلی ان پسر رشید نذر محمد خان
که بر خلاف پدر رعیت پرور و آبادان کار واقع شده و من هم او را فرزند خوانده ام و
سزاوار و مستحق این عنایت است امیدوارم که این ولایت بدو مرحمت فرموده مرا رهون
احسان سازند و پای نزاع و خون ریزی مسلمانان از میان بر دارند و بادشاهزاده در جواب
گفت که بدون حکم بادشاه من جواب این نمی توانم داد بار دیگر که سواد بلخ نزدیک رسیده بود
عبد العزیز خان پیغام نمود که اگر بادشاهزاده درینجا مقام فرمایند میخواهم که بیک اغلی و بلنگ توشی
را بخدمت بادشاهزاده برای بعضی پیغام بفرستم بادشاهزاده در جواب فرمودند که شهر
نزدیک رسید در آنجا که نزول فرمائیم هر کرا دانید بفرستید چون ازین آمد و رفت پیغام که علاوه
شهرت سابق گردید او از مصالحه نمودن زیاده در لشکر انتشار یافت و بادشاهزاده هجدهم
جمادی الاول در ظاهر سواد بلخ مضرب خیام نمودند سیوم مقام فرمودند المانیان و ازبکان
اکثر اسپان و مادیان و دیگر اشیا در لشکر بلخ برای فروختن می آوردند و عوض آن
دیگر مایحتاج خرید کرده می بردند بادشاهزاده اطلاع یافته چون پیغام آنها را خالی از منصوبه غدر
و محال طلبی نمی دانستند و نمیخواستند بوسیله آمد و رفت بتقریب خرید و فروخت بر اسرار لشکر
مطلع شوند به کوتوال لشکر حکم فرمودند که ازبکیه را از آمد و رفت لشکر و خرید و فروخت مانع آیند
و قرار بران دادند که شاهزاده سلطان محمد را با بعض امرا و اسباب و اثقال زیاد در بلخ گذاشته
خود به کشته با لشکر عدو و مال متوجه گوشمال خصم گردند از شهرت این خبر المانیان و اکثر ازبکیه که مدار
قوت آنها بر مال غارت می باشد و چشم بر تاراج تمام اردو و لشکر هندوستان دوخته بودند
و کامیاب آرزوی خود نگردیدند و بقدر دست بردی که نموده بودند مضاعف آن بجا دیده تاراج

قازقان

از دست نداد ان محض فضل الهی توان گفت فرمود که علامت و نشان سواری خاصه ما با صد سوار از امرا
روانه نمودند همینکه ان جمعیت قلیل با دبدبه سواری بادشاهزاده رو بطرف ان جان باخته کان مایوسی
از حیات اوردند از مشاهده و شهرت ان قوت تازه و جرات بی اندازه برای محصوران بهم رسید
و از تکاپوی دست از کارزار و محاصره بر داشته رو بفرار اوردند و نام بردها بلا افتان جان و مالی
برکاب ظفر انتساب رسیدند کوتاه سخن تا هجده روز ادم از نرد و نبرد و اسب را از زین و سوار
نیاسوده و فرصت خورد و ارام خواب بر تمام لشکر حرام گشته بود و هیچ یک از مردم بازار را فرصت
آن میسر نمی امد که بفکر بار دیگ و نان و طعام بجهت مردم عام بپردازند و سوای غم جان با سنان
زیر تیغ سپردن و از ان تهلکه نجات یافتن حرز دیگر نصیب انها نمیگردید چون علم دانان
مقرر فرموده بود که بالای فیل اتش و طعام بقدر مقدور ریخته برای بادشاهزاده و امرای همراه موافق
قوت لایموت بدین نحو بهم میرسانده باشند نانبایان بتقلید ان بالای فیل نان ساخته بالای فیل دکان
نان پزی گرم نموده نانی که بقدر کفاف فاقه شکن باشد به یک روپیه و دو روپیه بیع و شرا بر عالم بالا
میشوند و از کمی آب چه نویسم که گاه گاه کار بجان میرسید که برای دم آبی جان گران بها برباد میرفت
و میسر نمی امد در هیچ تاریخ از داستان محاربات بادشاهان سلف چنین کارزاری که بدین
امتداد کشد و در ان اغراق و مبالغه سخن را دخل نباشد بنظر نمی اید بر مصنفان کارزار دیده
ظاهر است که در محاربات سلطانه که کار بدین سختی و امتداد کشد و شب و روز لشکر را ارام نباشد
کند و سردار تاب استقامت ارد دیده و شنیده نشده حق انست که انچه شرط سرداری و بردباری
و کارفرمائی و خود بنفس نفیس قدم بمعرکه رزم قایم نمودن از بادشاهزاده تهمتن نژاد و علیمردان خان
برفاقت دیگر امرای جلادت نشان بظهور رسید بطور امده عقل در احاطه غوران متردد است و خط
بطلان بر داستان رستم داستان کشیده به ثبوت پیوسته که از یک لک و بیست هزار سوار فوج عبدالعزیزخان
تجاوز نموده بود و درین شک نیست که اکثر ایشان شجاع و جلادت پیشه می باشند و اکثر سرداران
انطرف انصاف داده میگفتند که اگر مثل چنین سردار با این فوج قصد تسخیر بلاد هفت اقلیم نماید
تا روم و شام بدستور صاحب قران بتصرف می توان اورد القصه اگرچه فی الحقیقت اسپان و سواران
هر دو طرف را طاقت حرکت و تردد نمانده بود در سرداران طرف عبدالعزیزخان زیاده عاجز امده بود

بمقابله او پرداخت و رفیقان جانباز برو حمله آور که دیده بد طالع دودمان صاحب قران اورا
زخمی ساخته دستگیر نمودند و بدلاسای قول امان جانی نزد بادشاهزاده حاضر ساختند بادشاهزاده
بر امیرالامرا آفرین گفته در بغل گرفته یادگار بیگ را بشفاعت امیرالامرا تسلیم عفو تقصیرات فرموده
و تحسین جوانمردی و جرات او نموده امیدوار عنایات بادشاهی ساخته در یکی از جوهته فیل نشاندند
و از زخمی و دستگیر شدن او با وجود اطراف دست از کارزار کشیده رو بفرار آوردند روز دیگر
عبدالعزیز خان بقصد تلافی روز گذشته فرمود که فوجها بهیئت مجموعی سوار شده بکارزار پردازند بعده
که هر دو لشکر کوه نبرد چون دریای جوشان و خروشان مقابل هم شدند محاربات عظیم و کارزار
جهان آشوب بمیان آمد و رستخیز قیامت انگیز برخاست و از وفور غلوی ازبک و خون ریزی زیاد
از حد رو داد ـ چو شد روبرو هر دو قلب سپاه ـ کشیدند شمشیر در رزمگاه ـ دو لشکر درآویخته
با تیغ و تیر بگردون در آمد صدای نفیر ـ کار غلبه و تنومندی ازبکان بجایی رسید که چهار هزار سوار
قابو یافته چون سیلاب بلا خود را بر هیر و بنگاه رده داخل اردوی بادشاهزاده شده جمع کثیر
را بقتل رسانده چند قطار شتر بار از سرکار خاصه و امرا و شتر و گاو بی شمار لشکر
و صراف بازار بنهب انداخته و ناموس بسیاری را دستگیر ساخته روانه شدند امیرالامرا
خبر یافته از عقب شتافته بسیاری از مردم ازبکیه کشته و جمعی از لشکر خود بکشتن داده
کار بجایی رساند که بذات خود تردد و جانبازی که انتهای شرط جلادت و تهور است
بکار برده آخر از فضل الهی غالب آمده قطار شتران کارخانجات بادشاهی و امرا
را برگرداند اما خرابی نقصان بسیار بمردم بازار و سپاه رسید و زن و فرزند بکه
دست خویش آنها گردید برنگردید روز دیگر معرکه کارزار قیامت آشوب برپا گردیده
بود برای بادشاهزاده خبر رساندند که شادمان بیگ و محمد طاهر خراسانی که آخر صف شکنی [illegible]
شده بود از تعلقه تهانه خود بکومک فوج ظفر موج می آمدند قریب دو سه هزار سوار [illegible]
سر راه آنها گرفته محاصره نموده کار بر آنها تنگ ساخته اند و سوای صد سوار کم ندارد و
بنگاه شده و [illegible] باروت آنها نیز تمام شده دیگر اصلا امید مدد نمانده اغلب که همه هدف
تیر و علف تیغ ازبکان گردند بادشاهزاده دران حالت که در عین معرکه رزم سررشته بزم و منصوبه بازی

از دل و

تا بنگاه رسیده اسباب و خیمه بسیار بتاراج در آوردند و دران هنگامه چندین هزار نفر از مردم بازار
بادشاهی و نواح همراه کی و رعایا که بغیر انجام در آمده بابند اسیری بودند قابو یافته خلاص گشته داخل
لشکر راجپوتان گردیده مامون گردیدند و تا آخر روز بازار کارزار گرم بود و شب باز بدستور شب
گذشته خواب و آرام بر خود حرام ساخته بخبرداری ظلمت شب بپایان رسانیدند و صبح آن خبر متوجه
شدن عبد العزیز خان و اتفاق نمودن سبحانقلی خان و قتلق محمد خان با فوج عظیم بقصد تاخت
بلخ انتشار یافت و سرداران هزیمت خورده مقابل جوق جوق رو بدالضوب آوردند هر لقمه
از استماع این خبر متوجه بلخ گردیدند و با این راه هر روز بان گروه مقابله و مقاتله رو میداد و دو شش
جنگ عظیم با هراول اتفاق افتاد و هر بار امیر الامرا و فوج بادشاهزاده بمدد رسیده انها را هزیمت
داد بلکه کار بجای رسید که بادشاهزاده و امیر الامرا بذات خود بکارزار رستمانه پرداختند و
بعضی بسیار از دو لشکر از چشم زخم تاراج و هزیمت محفوظ ماند درینولا خبر رسید که عبد العزیز خان
با باقی لشکر رسیده با فوج خود ملحق گردید و قرار داده که وقت سواری او نقاره ننوازند و خود
در قول نباشد و نشان علامت سرداری با خود نگاه ندارد و بعد رسیدن عبد العزیز خان
تعداد لشکر از قیاس گذشت و چون موره و ملخ دشت و صحرا را از بک خونخوار گردید
بعد ان جنگ و محاربات و قتال و جدال که در هر منزل و هر روز رو میداد اگر بتحریر تفصیل
آن پردازد محمول به اغراق و منجر بطول کلام ملالت انجام میگردد حاصل سخن هر روز جمع کثیر
از هر دو فریق کشته و زخمی میگردیدند و بهیر بتاراج میرفت روزی عبد العزیز خان هفت
سر فوج قرار داد که همراه هر یکی از ده هزار سوار کم نبود و هر کدام از طرفی مقابل سرداران
بادشاهی جلوریز و یکه تاز رسیده شروع بکارزار و تیرباران نمودند از انجمله یادگار بیگ
که میر توزک و قدیم الخدمت و بهادر کارگذار دیده نذر محمد خان بود و الحال خود را سر شمشیر داز
بهادران نامی عبد العزیز خان میگرفت بدعوی تمام مقابل فوج امیر الامرا آمده بعد از زد و
خوردی که بمیان آمد و مردم کاری از طرفین کشته شدند با دو سه هزار سوار جرار که با و
رفیق یکه تاز مانده اسپ تاخته شمشیر آخته برابر امیر الامرا رسیده حمله آور گردید و هیچ نمانده
بود که باعث قطع شجره حیات آن سپهسالار نامدار گردد علیمردان خان نیز شمشیر از نیام کشیده

صلاح داد که دشمن را فرصت ندهد بر بنگاه انجاعه تاخت باید آورد و گوشمال واقعی باید داد از سر نو ترتیب
فوج پرداخته بر بهیر خود راجپوتان شجاعت نشان را گذاشته بر بنگاه مخالفان روانه شدند نزدیک
بنگاه نارسیده فوج فوج ازبکیه با رآستگی تمام سپ تازان در برابر فوج بادشاهزاده جلوه کنان رسیده
نبوخی پیش آمدند و بضرب گوله و بان و تیر و شمشیر بهادران جان بباد فنا داده باز حمله می آوردند و
مردم بسیار از لشکر بادشاهی نیز از صدمات تیرباران آنها بکار رمی آمدند و نقش منصوبه که برای تاخت
بنگاه خصم بخاطر آورده بودند موافق نیامد و لشکر ازبک سه فوج که همراه هر فوج دو سردار نامی بودند
شده دو فوج مقابل سرداران یمین و یسار بادشاهزاده جلوریز آمده صدای دار و گیر بلند ساختند
و هر طرف خود فوجهای سنگین را مشغول نمودند فوج سیوم که کم از بیست هزار سوار نبود غافل بر سر هراول تاخت
و بعد آن هر دو فوج نیز خود را بمدد آن فوج رسانده از هر طرف ده دوازده هزار کمان دار یکبار رخانه ها
کمان درآمده آن واحد امان نداده تیرباران عجب نمودند و آدم و اسپ بی شمار بادشاهی کشته و
زخمی گردیدند اما هیچ یک از سرداران فوج آفت نرسید و داروغه توپخانه و دیگر بهادران شیر شکار
به بنگاه انجاعه خون خوار در [illegible] و بخیه داد تهوری داده سینه ها را سپر بلا و جان ها را هدف تیر اجل ناکمان
ساخته حمله های پیاپی در ربا انهار را از مقابل برداشتند و ازبکیه رو بفرار آوردند و درین ضمن بیگ اغلی خان
خبر یافته از قول برآمده با چند هزار سوار تازه خود را با انجاعه هزیمت خورده رسانده همراه خویش برگردانده باز دیگر
بمقابله پرداخته از سر نو بازار کارزار گرم ساختند و فوجی سر راه هراول گذاشته با فوج مقابل امیر الامرا
رسیده چندین هزار تیر یک بار از خانه کمان بیارش درآوردند هر چند که علیمردان خان رستمانه
ثبات قدم ورزیده کوشش و کشش زیاد می نمود رجمعیت و هجوم ازبکان می افزود و نزدیک بود
که بدنامی چشم زخم بفوج امیر الامرا برسد درین حالت بادشاهزاده نامدار با فیلان شیر شکار و بهادران
فضل بنگاه متوجه مدد علیمردان گشته از راه منصوبه بازی دو سردار کارزار دیده از راجپوتان توپخانه دار
و جمعی دیگر از مبارزان بشته کمان بر سر بنگاه ازبکیه روانه ساخت و خود متوجه تنبیه و دفع خصم گردید
و آن توپ زد و خورد عظیم از هر طرف بر حالت ازبکیه از رفتن فوج بر بنگاه اطلاع یافته دست و دل
باخته جنگی که بهیئت مجموعی مینمودند بجنگ گریز مبدل گردید و برخی [illegible] بنگاه از عرصه شتافتند
و افواج بادشاهی بتعاقب تاختند و هزیمت عظیم بر فوج ازبکیه افتاد و فوج هندوستان یکه تاز

تا بنگاه

از ضرب شمشیر جان ستانی از پا درآورد و نزد و خورد عجیب و رستخیز عظیم بمیان آمد درین حال پای اسپ سعید خان
بخاک فرو رفت و زخمهای پیاپی بدو رسید با وجود از خانهٔ زین جدا شدن و زخمهای کاری رسیدن
باز برخاسته کار رستم چهار حریف مقابل را ساخت در همان حال لطف الله خان خواست خود را بمدد
پدر رساند از تیرباران ازبکان از پشت زین بزمین نارسیده بعالم بقا پیوست و خانه زاد خان نیز بعد
تردد نمایان بزخمهای بیکران از اسپ افتاد بعده که خبر حادثهٔ سعید خان و تسلط ازبکیه بپادشاهزاده
تهمتن نژاد رسید ∴ تهمتن تنوریدار زین آگهی ∴ بجنباد دیهیم شاهنشهی ∴ و بتعجیل تمام رخ فیل سواری
خود را با توپخانهٔ جهان آشوب بقصد تاختن اسپ خواری بران ازبکان بی باک و برهم زدن
بساط فراهم آمدهٔ آن و مدد سعید خان خواستن معطوف گردانید و غلغلهٔ کوس و کرنا بر چرخ برین رسید
و فوج ازبکیه بشوخی تمام جلوریز مقابل بادشاهزاده رسید و نعرهٔ صف ربای مبارزان جان باز
و دلاوران یکه تاز از هر طرف بلند گردید ∴ شد آن لحظه هول قیامت عیان ∴ بگردون درآمد
نفیر و فغان ∴ سپاهی چو دریای جوشان بجنگ ∴ همه تیز کرده به بیداد چنگ ∴ همه جنگ را تنگ
بسته میان ∴ بگردون برآورده گرز گران ∴ بادشاهزاده فرمود که دو دسته فیل مست کوه شکوه شیر صولت
را پیش قدم فوج ساخته بیقدمی بهادران صف شکن بدان گروه بداختر دوانند و از اطراف مبارزان
پلنگ خو و بهادران رزم جو تاخته صدای های هو وحشت افزا بلند ساخته با تفنگ توپ خانه غلغلهٔ
عظیم و شورش سراپا بیم در دل و جان ازبکان خاسر و خیم انداختند و دو دسته ساعت بکوی تیر و گوله
تفنگ باریده از یک بی شمار را کشته و زخمی ساخت آخر کار هزیمت اختیار نمودند در ضمن [illegible]
عمده سعید خان فرصت و میدان را خالی یافته سعید خان را با هر دو پسر از میدان خونخوار برداشتند
خانه زاد خان که هنوز رمقی باقی داشت باشاره و لکنت زبان از احوال پدر استفسار نموده
بتفاوت یک پهر ره نورد سفر آخرت گردید حاصل کلام از اول روز تا شام بهادران با نام و ننگ
دران جنگ داد جلادت دادند بعده که بعضی بابت نهر لعل فتح نصیب الجماعه رو بفرار آوردند چون
ما بین هر دو موضع فوج چندان مسافت نبود از ملاحظهٔ شبخون آوردن مصلحت چنان قرار یافت
که بسیاری از سرداران بالای فیل و اسپان طلایه کنان شب را بصبح رسانند و شبخیزی لجام اسپ
بدست گرفته خبردار و گوش بر آواز شب بپایان رسانند آخر شب امیر الامرا بخدمت بادشاهزاده آمده

اطراف لشکر تاخته حلقه وار در میان گرفتند و ده پانزده هزار سوار یکه تاز خود را به اردو رسانده توجه
از حد گذرانیدند و بهادران رزم جو از هر طرف خبردار گشته گرم کارزار گشتند و امیر الامرا
و بهادر خان را با آن گروه نبرد عظیم و پیکار غریب روداد هر چند که علیمردان خان دران روز داد مردانگی
داده با وجود فرو گرفتن اطراف بهادر خان خود را برق کردار رسانده بران گروه زده باعث امید
امان بهادر خان گردید و آن افغان بهادر دل شیر نبرد تردد رستمانه نمود و بنحس صدمه دریای موج ازبکان
استقامت ورزید اما از انبوهی فوج که هر طرف نظر کار میکرد چهار طرف لشکر هراول را فرو گرفته بودند
کار بر هر دو امیر تنگ آوردند خبر به پادشاهزاده رسید راجه ستر سال و اله وردیخان بمدد مامور گردیدند
درین ضمن خبر رسید که اطراف سعید خان را که بسبب عارضه بدنی در خیمه بود و بعد ریختن بر سر بنگاه که عالمی
بجا دنه تاراج رفت فرو گرفتند و سعید خان با ضعف بدن خود را به اسپ رسانده بمقابله پرداخت و هر طرف
نایره قتال و شعله جدال زبانه کشیده بعضی از همارزینه کان کار طلب را بکومک سعید خان اشاره فرمودند
اما از بسکه هر طرف چهار پنجهزار سوار الامان بقصد غارت خود را رسانده سد راه افواج پادشاهی شده
بودند هر چند که بهادران فوج پادشاهی خود را بر آنها زده جمع کثیر را طعمه تیر بران و تفنگ سوزان می ساختند
الجاعه رو بفرار آورده باز بتوجی نمودار گشته هر طرف که قابو می یافتند باعث هلاک بعضی بندهای بادشاهی
میگردیدند دران حالت بهادر خان ازبکان مقابل خود را از پیش رو بر داشت و همچنان امیر الامرا
قبل از رسیدن کومک بسیاری از ازبکان بی باک را از پا در آورده چند سر اسپ با اسباب خاصه
قتلق محمد خان بدست آورد چون سعید خان از غلبه ضعف خود را بر اسپ نتوانست گرفت بخت او
مانع آمده با قریب چهار صد پانصد سوار مقابله الجاعه پرداخت بعد از کشته شدن جمعی از همراهان
زخمی و مغلوب گردیده باحاطه ازبکان در آمد لطف الله خان و خانه زاد خان پسران سعید خان
خبر یافته بمدد او شتافتند هر دو مبارز پیشه با وجود داد شجاعت داده جمعی از آنها را کشته و زخمی
ساختند آخر از غلبه هجوم خصم بعد یکدیگر بر آمدن بعضی همدمان جان باز هر دو برادر زخمهای
تیر بر داشته از پدر کومک طلب نمودند سعید خان که از شنیدن مغلوب و زخمی گردیدن پسران
جهان در چشم او تاریک نمود با کمال ضعف و فاقه سوار شده چون شیر غران نعره زنان خود را رسانده
بمقابله ازبکان پرداخت و جمعی که اطراف پسران او را داشتند چند نفر از آنها را بذات خود

از پا

که اختیار رتق و فتق ملکی و مقدمات مالی بلخ باو تعلق گرفته بود بایمن بیگ سرانجام میداد بعرض رسید
افسوس نمودند و خلیل الله خان برادر اصالتخان از شنیدن حادثهٔ جانگاه برادر استعفای منصب نمود
هرچند بادشاه تسلی او پرداخت فایده نبخشید و ترک علایق دنیوی نموده منزوی گردید اعلی حضرت
برای پشت گرمی بادشاهزاده کوچ بکوچ خود را بکابل رسانده پانزده لک روپیه خزانه حوالهٔ ذوالقدرخان
نموده با لفدی پانصد سوار به او هزار و پانصدی اضافه نموده نزد بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
رخصت نمودند و بلا فاصله راجه جیسنگه را مورد عنایات ساخته بیست لک روپیه همراه او در بلخ روانه
بلخ ساختند و درین سال سعدالله خان را بانتهای دولت هفت هزاری هفت هزار سوار بر آوردی
که دوازده هزار سوار باشد رسانیدند بادشاهزاده محمد شجاع از بنگاله رسیده ملازمت نمود
بادشاهزاده محمد مراد بخش که با وجود سرفرازی منصب از مجرا ممنوع بود بموجب حکم استقبال برادر
نموده شفیع ساخته تسلیم عفو تقصیرات بجا آورد چون عبدالعزیز خان بعد روانه نمودن قتلق محمد خان
خود نیز بر آمدن با هفتاد هزار ازبک گرفته بیگ اوغلان را که از سرداران نامی بود با فوج گران پیشتر بطریق
هراول رخصت نموده برای گذشتن از آب جیحون تاکید بکار برد بهادرخان حارس بلخ از شنیدن
خبر او علی خان رام سنگه را در بلخ گذاشته بقصد آنکه اگر تواند سر راه غنیم گیرد والا خود را بجد بادشاهزاده
رسانده استقبال نماید از بلخ بر آمد وقتی آنکه با ازبکان در راه مقابله اخند بخدمت بادشاهزاده رسید
و غرهٔ جمادی الاولی بادشاهزاده داخل بلخ گردیده از اشتهار خبر بر آمدن عبدالعزیز خان بعد از بند و بست
ضروری که اکثر شرفا و اعیان بلخ که با عبدالعزیز خان رشتهٔ قرابت و گرویدگی خاص داشتند و اولاد
خواجه پارسا و دیگر نجبا را بانواع لطف و رعایت احسان و اقسام امیدواری نواخته و خوشدل ساخته
بعضی را که گمان نفاق باو بود بحسن تدبیر با خود گرفته مادهو سنگه ورا در تن را با سمر خان برای محافظت
قلعهٔ بلخ گذاشته تنخواه سه ماه بمردم رسانده در سیوم روز از همه کارها فراغ حاصل کرده باهتمام فوج بندی
پرداخته بهادرخان را هراول و امیرالامرا را برنغار و سعیدخان را جرنغار نموده متوجه مقابلهٔ عبدالعزیز
گردید بعده که بموضع تیمورآباد رسیدند از شنیدن آوازهٔ نزدیک رسیدن بیک اغلی خان فرمودند که
لشکر به ترتیب و به احتیاط فرود آیند و روز دیگر فوجها را آرایش داده سوار شدند همینکه بهادرخان
و امیرالامرا براه افتادند از هر طرف فوج بلاموج ازبک نمودار گشت و تا خبردار شدن جوق جوق اطراف

که سوار می شدند فوج ازبک نمودار میگردید و گاه جلو ریز مقابل فوج هراول رسیده تیر جلوی نمود
همینکه از چار طرف بهادران بمقابله آنها اسپ برمیداشتند تاب استقامت نمی آوردند و بهر طرف
گذشتن ازبک سید امیدند نشانه گوله تفنگ بر قند از آن یکه تاز میگردید بعد از آنکه از دره گذشتند
و ازان تنگنا فوج های ظفر موج بمیدان درآمدند جوق جوق ازبک از هر طرف نمودار شده آغاز
شوخی با قراولان نموده بر فوج هراول حمله آوردند و جمعی از مردم هنس و اطراف لشکر را زخمی ساختند
و تمام روز اکثر جنگ کنان میرفتند و از هر طرف که بر آنها مبارزان فوج بادشاهی می تاختند فرار
نموده باز از طرف دیگر نمودار می شدند و فرصت فرود آمدن نمیدادند آخر دست و پای بسیار
زده رو بفرار آوردند بهمین دستور هر روز وقت سوار شدن و باین راه و بعد منزل رسیدن
لطایق قراقان دست بردهای نمایان نموده باز معقود الاثر می شدند تا آنکه بعلیمردان خان خبر رسید
که فرداقلق محمد پسر نذر محمد خان با ده هزار سوار عبدالعزیز خان که دو فوج دیگر الامانان غارت کرد
و طرف او دارند بقصد فاسد مقابل فوج بادشاهی خواهد رسید امیرالامرا از شنیدن این خبر بکیفیت بادشاهزاده
ظاهر ساخته باتفاق [illegible] امرا به بند و بست فوج پرداخته جمعی از بهادران آغزیه را با فوج خود لطایق قراولی
منتسی اهنک ساخت و بعضی از برادران کارزار دیده را با فیلان کوه پیکر و کوس کرنای خروش افواج نقار
و برنقار مقرر که چار هر فوج صف را بقرار داد و همراه هریک از سر فوجان نامی یلمیش و اطراف
تعین و مقرر نموده بعد سوار شدن همینکه اثر گرد فوج ازبکیه از دور نمودار گردید فوجها هر طرف
گروه گروه با دبدبه و شکوه بحرکت درآمده [illegible] جوشان و خروشان ازبک جوان اسپان
بجولان درآوردند و هر طرف که اثر سپاه ازبک ظاهر میگردید کمانهای کمان درآمده نعره زنان
می تاختند و از کمان هدف تیر و سنان میگردیدند و مبارزان جلادت نشان مردانه وار میکوشیدند
و هر دم فوج ازبک می افزود و دلیرانه بکار می بردند و هر ساعت دلاوران فوج بادشاهی نیز با تیغ
های آخته اسپ تاخته بمدد همدیگر از ازبک گشتی مردانه حمله می آوردند و قراولان آغزیه سر بسیار
آوردند و الامانی بیشمار قتیل و اسیر گردیدند آخر رو بفرار گذاشتند و چند گروه فوج بادشاهی هم
تعاقب آنها نموده مراجعت نمودند و آن روز تردد امیر الامرا نزد بادشاهزاده بسیار مستحسن
افتاد و آفرین نمودند و برای بندوبست آینده نیز تاکید فرمودند درین اوان خبر واقعه [illegible]

[illegible]

که بعد رسیدن بادشاهزاده بدان صوب محاربات صعب بمیان خواهد آمد وقت رخصت بادشاهزاده
از راه عاقبت اندیشی و دور بینی ارشاد فرموده بودند که از مردم عمده با نام و نشان صاحب الس هرجا
خبر یابد فرمان الطاف عنوان و نشان خود مشتمل بر استمالت انها فرستاده نزد خود طلبیده بپرداخت حال نموده
رفیق بهادران کارطلب سازد لهذا بادشاهزاده از زبانی واقف کاران کهن سال اندیار بر خاندان
اغریه که تیمور به ضم همزه و غین اغرخان خوانند و اصل سلطنت مغولستان که ترکستان نیز نامند به بزرگان انها
تعلق داشت و سلسلهٔ آن فرقه که اغرخان که نبیرهٔ مغول خان باشد به بیست و سه واسطه به چنگیز میرسد و از زمان
قدیم از بسکه مغلوب شمشیر اغریه بوده چنانچه مفصل احوال آن طبقه عنقریب وجه تسمیه مغول که در هندوستان عموما بمردم
توران و ایران زبان زد شده و مدت ها فوج مغول خان که از بزرگان اغرخان باشد بر سرحد هندوستان و
خراسان می ولشکرکشی و آدم کشی مینمود در تذکرهٔ فرمانروای سلطان جلال الدین و سلطان علاء الدین
خلجی نگارش یافته مطلع گردید و از روی تواریخ نیز بر حسب و نسب و جلادت ارثی آن خاندان
اطلاع داشت فرمان بادشاه و نشان خود مصحوب یکی از معتمدان روشناس مشتمل بر استمالت و طلب
اغریه صادر فرموده به اعزاز طلبیدند چنانچه حسن قلی بیگ و امام قلی بیگ وغیره پنج سردار اغریه با دو هزار خانه دار
آمده ما بین راه بلخ ملازمت بادشاهزاده با فرهنگ رستم جنگ محمد اورنگ زیب نمودند و حسن بیگ هزار
و بانصدی هزار سوار و امام قلی بیگ سلطان با دیگران چهارصدی چهارصدی دوصد سوار منصب مرحمت
نموده هر یک سرافراز خوراک به عطای خلعت و اسپ و فیل وجمعه خوشدل و آینده امیدوار ترقی
ساخته شکم کل روسه مدد خرج و انعام فرمودند و بخدمت قراولی مهم بلخ که در سر زمین ایران و توران کار
شجاعان کارزار دیده یکه تازست مامور ساختند از آن هر چهار پنج مبارز نامدار آخر کار امام قلی بیگ
بجوهر شجاعت ارثی و رشادت ذاتی و کارطلبی پیش آمده در محاربهٔ بلخ و قندهار و در جنگ سلطانی
که بادارا شکوه رو داد ترددات نمایان نموده بخطاب اغرخان علم شهرت برافراشت و در افغان
کشی پیش و در فوج کشی دکن جنگ های رستمانه که ازو بظهور آمده و نام اغرخان را زنده ساخته
و بهمان دستور خلف الصدق آن شیر بیشهٔ شجاعت مسمی به دیده مغول خطاب موروثی یافته
در عهد خلد منزل نهایت حال در رزم و بزم و همه صفات حمیده چراغ بزرگان را روشن نموده
ان شاء الله تعالی ذکر هر یک بر محل نگارش خواهد در آمد القصه بعد نزدیک رسیدن در دره هرروز

عابد نام را که همدم و همراز پدر و پسر بود برای برگرداندن قتلق محمد روانه نمود بعده که قتلق محمد خبر
نزدیک رسیدن خواجه عابد بقصد برگرداندن او شنید و با رفیقان کنکاش بمیان آورد آنها
برآشفته گشته گفتند که چون دولت از خان رو تافته و طالع او برگشته و بر سودای او افزوده هردم
وسواس و هراس تازه در دل او راه می یابد و هر لحظه فکر فاسد و اندیشه باطل در خاطر او خطور میکند
صلاح دولت در بینت که خود را نزد برادر کلان رسانده شریک دولت و گنج بیرنج او باید گردید
قتلق محمد را این مصلحت پسند آمد و رفقا را در رفتن نزد پدر و رفاقت نمودن مختار ساخت بیشتر رفیق
شفیق او گشتند در بعضی محمد بیگ نام با ده هزار سوار الامانی از نزد عبدالعزیز خان با نامه و پیغام مودت
التیام رسیده گفتند که خان بسیار مشتاق و خواهان ملاقات شما است و دو فوج دیگر برای طلب شما در طرف
دیگر فرستاده و فرموده هر جا یابند و هر قسم دانند بیارند و رفیق هم گشته نزد عبدالعزیز خان روانه شدند
بادشاهزاده محمد اورنگ زیب که با امرا و فوج سابق و لاحق متوجه بلخ گشته بود بعد رسیدن پشاور موافق
حکم سه ماهه [illegible] نقدی و جاگیرداران دستوری که بگذارش آمده رسانده اوایل اردی بهشت
داخل کابل شده و با امیرالامرا برای بندوبست فوج بندی ملاقات نموده باتفاق بیشتر مرحله پیما گردید
خلیل بیگ از کهمرد خود را بملازمت بادشاهزاده رسانده بر حقیقت راها اطلاع داده باز برای
تحقیق و پاک نمودن راه مرخص گردید وقت مراجعت فوج ازبکان برو تاخته سد راه او
گردیدند با وجود پانصد سوار همراه او بیش نبودند و با دو سه هزار سوار او را سر و کار زار
افتاد و محاربه صعب رو داد خلیل بیگ مردانه بهادری داده صیقلستهای رستمانه نموده بعد
بیکار آمدن و زخمی شدن جمعی از هر دو طرف. با آنکه هزارها فوج الامانیان که در اطراف غارها در
انتظار کمین بودند بعد دیدن هم رسیده کار بر مردم بادشاهی تنگ آوردند آنقدر استقامت ورزیدند
که ببادشاهزاده خبر رسید و فوج کومک تعین نموده مدد او رساند و ازبکان فرار نمودند چون
خبر غلبه و هجوم افواج تعین کرده عبدالعزیز خان که مانند مور و ملخ سر راه سرحد بدخشان فراهم
آمده به اراده مقابله فوج هندوستان اشتهار داشتند. بهم به بادشاهزاده عالی قدر شیر صولت
رسید به علیمردان خان که هراول گشته بودند تاکید برای نسق فوج و خبردار بودن از دست برد ازبک
نابکار نمودند چون از یکه خبر آتوره [illegible] از ازبکان متواتر بعالیحضرت میرسید و میدان

از ابدالیان

نوشته بعضی از سرکردهان مفسده پیشه ازبکیه رسید تملق ندامت آمیز بسیار نوشته بودند نذر محمد خان نشنیده
ناشنیده انگاشت و قرار یافت که از السی قلماق جمعیت طلبیده خود را بقلعه جات اطراف میمنه که نشان داده ماجرا ست
الصلح مقرر بود رسانده به تسخیر آن نواح بپردازد پس بقدر مقدور جمعیت فراهم آورده اول لشکر همراه بسر
داده به محاصره قلعه میمنه مقرر نمود در محاصره دو ماه کاری نکشود بعده خود را رسانده کد و جهد تمام بکار برد
یک ماه دیگر صرف اوقات نمود با وجود رسانیدن چهار نقب زیر حصار که باروت پر نموده بودند فتیله ۳ نقب
را محصوران بی بهره دیدند یک نقب را که آتش دادند بهت و بیج درعه دیوار پرید در فکر یورش
بودند که بمدد اقبال تیموری در همان حالت خبر رسیدن فوج بادشاهی تعین که بهادر خان بمدد قلعه دار
و دیلیه داخل شدن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بسرحد بدخشان با موکب کواکب شمار اندرون و بیرون
قلعه انتشار یافت و شادمان قلعه دار ازین مژده شاد گشته و تقویت تمام حاصل که از قلعه برآمده در مقابله یورش
آنها که معه فوج کومکی رسیده عقب فوج نذر محمد خان را تاخت نمود به تاخت و حمله های نمایان از قزلباش و
نذر محمد خان بظهور آمد جمعی کثیر از طرفین کشته و زخمی گردیدند و بندر محمد خان نیز زخم رسید اما آخر کاری
نتوانست ساخت، و حوصله باخته آخر کار از پای قلعه برخاست و متصل آن خبر شنید که بهادر خان خود را باستقبال
بادشاهزاده رسانده و در بلخ نایب با مردم معدود گذاشته مزاج گویان مصلحت دادند که ذکر در نوفت
خود را بطریق ایلغار بپای حصار بلخ برساند اغلب که مردم اندرون شهر و هواخواهان اطراف معاونت
نمایند و تسخیر پایه تخت باسانی میسر آید نذر محمد خان اول گوش باین مصلحت خامی نداد آخر کار قرار بران
یافت که قتلق محمد پسر خود را با فوج ایران و توران و جمعی از سرداران که بانی آن مصلحت بودند روانه
سازد اگر قتلق محمد بعد نزدیک رسیدن بلخ بمدد و کومک هواخواهان اندرون و بیرون مستظهر گشته
نذر محمد خان را بطلبید خود را برساند و قتلق محمد را با مردم کار طلب روانه ساخت بعد روانه شدن
بعضی ندمان که رای انها بدان مصلحت موافق نبود گفتند که درین وقت پسر خود را با جمعیت همراه
بایدکه از یکان منافق پیشه از خود جدا ساختن از آشیان خرد دور بود اغلب که قتلق محمد را همراهان
از راه برده و بخوشی و ناخوشی تحفه راه آورد نزد عبد العزیز خان پسر ببرند یا وسیله پیش آمد ترقی حال خود
دانسته پسر نورچشم خان باختیار خویش به اورنگ زیب رجوع آرد سوای دست افسوس گزیدن فایده
مرتب نخواهد شد رای نذر محمد خان نیز ازین کلمات هوش افزا برگشت و خواست پسر را برگرداند

و روز دیگر که زیاده به دو هفته از رسیدن نذر محمد خان نگذشته بود از شهر بر آمده در باغ عسکر وقت
آمدن شاه و او هم تمام شده بودند فرود آمد روز دوم آن شاه خلیفه سلطان را با دیگر ارکان سلطنت خود
نزد خان سودائی مزاج فرستاده دلداریها نمود و فردای آن خود تشریف آورده آنچه شرط دلگرمی بود
بجا آورده و دوازده هزار تومان که سه لک و شصت هزار روپیه باشد نقد و جنس مروارید
و زربفت وغیره که از لک روپیه زیاده قیمت آن می شد تواضع نموده بدستور مرزبانان مهمان
نواز عذر خواسته و لک روپیه دیگر سامان سفر و فرش سرانجام داده ساروخان را با جمعیت شایسته
همراه مقرر کرده حکم بنام حکام خراسان برای کومک مقرری الشرزبان که سوای قزلباش از جماعه
برقنداران تاجیک بر می آیند نوشته داده بانواع دلبری مرخص ساخت نذر محمد خان به ساروخان
گفت که بسبب عارضه مدامی بدنی مزاج من سرمای این ملک بر نمیدارد بنابران براه مازندران
که گرمسیر است خواهم رفت شما قتلق محمد پسر مرا با خود گرفته به اسباب زیادتی به مشهد مقدس رفته
انتظار مرا بکشید که باهم آنجا ملاقات خواهم نمود و محمد قاسم نبیره را با خود گرفته جریده براه استراباد
از بسطام سر برآورده به مشهد رسید و با ساروخان که قبل از او رسیده بود دوچار خورده گفت من
براه مرو میروم و بسبب کمی آب عبور ما و شما با لشکر از آن راه خالی از تصدیع نخواهد بود شما لشکر قزلباش
و قشون خراسان را آنجا فراهم آرید و انتظار نوشته مرا کشیده چاپار نویسم و طلب نمایم خود را برسانید
بعد توقف پنج روز همراه پسر و نبیره از مشهد برآمده چون بمرو رسید از راه بدخلقی و سودامزاجی با علی قلیخان
حاکم مرو که او نیز خالی از آثار جنون نبود صحبت موافقت ننمود و از خود آزرده رخت و بمرو داخل نشد
بالا بالا روانه شده چهار فرسخی مرو فرود آمده برای گردآوری لشکر ترک و تاجیک چند مقام نمود اما
چون از تکلیفهای شاق و فرمایش های بیجا ساروخان نیز از او آزرده خاطر گشته بود و با حاکم خراسان
و همه حکام راه کج خلقی ها بمیان آورده از خود رنجانده صبر نمی نمود فراهم آوردن قشون چنانچه بایست
دست نداد درین ضمن در همان حوالی گفتش قلیخان که از امرای نامی و هواخواه او گفته می شد با جمعیت
قلیل رسیده رفیق گشته بود که روس از بکان لشکر خطوط عذر آمیز مشتمل بر عذرخواهی و طلب شما خواهند
نوشت و اظهار رسوخیت و اطاعت آینده خلاف گذشته خواهند نمود و بزبانی من نیز التماس و الحاح زیاد نموده اند
اما زنهار بر گفته و پیغام و نوشته آنها اعتماد نمایند و نذر محمد خان نیز تصدیق قول او نموده در همان اوان
ولیم

وهمه کارها از فضل الهی ساخته خواهد شد مبتنی آمد در این ضمن خلیفه سلطان گفت هرگاه از کینه و نوکران
موروثی شما باشما نفاق ورزیده با پسر شما که مدعی دولت گشته اتفاق نموده ملک لنور رشی آورده باشند
و ملک از دست رفته باشد کومک بردن چه سود خواهم بخشید نذر محمد خان جواب داد که از شما کومک و نصرت
از باری تعالی مطلوبست بعد هم چهار روز شاه چراغان نموده جمعی از اهل نغمه و کوروانات جمع ساخته نذر محمد خان
را بضیافت طلبید نذر محمد خان با دل گرفته رفته چون خار خار جواب خلیفه سلطان بجای سیکانی در دل او
جا گرفته بود با خاطر آشفته و لب شکوه آلود سیر چراغان نموده بخانه رفته بتمارض خانه نشین شد
بعده که شاه از راه مهمان نوازی بعیادت او رفت سپهدارانه وبی ادبانه با شاه سلوک نمود
و وقت آمدن و برآمدن شرط استقبال و متابعت از و بعمل نیامد شاه رنجیده خاطر برآمده
با امرا گفت چگونه مهمان ناخوانده خصوص خان ومان آواره گشته هدیه خدا است والا این مرد
سودائی مزاج چنان سلوک مینماید که پنداری من بدر خانه او باحتیاج رفته ام با وجود از وضع
نامحمود او روز بروز بر خاطر شاه گرانی می افزود در توجه و رویه مهمانداری از فرستادن کل
ما یحتاج و اقسام کل و میوه و جانوران شکاری قصور مینمود تا آنکه نذر محمد خان محمد علی بیک مهماندار را
طلبید پیغام شکوه آمیز بمیان آورده گفت من برای طعام خوردن و سیر چراغان و شنیدن
سرود و نغمه نیامده ام چشم اعانت و مدد بتنبیه پسر غدار و از تکان ناهنجار روبراوردن فوج
هندوستان داشتم حالا که شاه بحال من نمی پردازد اراده بیت الله دارم و میخواهم شاه
مرا ماذون سازد که منت استخوان خود را بآن مکان مبارک برسانم شاه در جواب گفت که
هنوز از شما گرد راه تکان نیافته و انحراف مزاج راه یافته چند روز در سیر باغات دلکش و تفرج
عمارات و گشت سبزه و شکار طبع را بحال آرند و چند مجلس با هم صحبت بداریم بعده موافق ادعای
خاطر شما بعمل خواهد آمد نذر محمد خان در جواب گفت که زیاده برین صبر نمودن از من نمی آید و چاره
کار بجز اختیار کردن سفر حجاز نمیدانم پادشاه خلیفه سلطان را برای تسلی و دلداری خاص سمت جنت
نشان فرستاد و نذر محمد خان همان جواب های درشت بمزه خشونت آمیز داد خلیفه سلطان
گفت شما را رضا مندی شاه ضرور است در حضور شفقت اراده بیت الله نیز بر حقیقت شاه
روانه شوید خان در جواب برآشفته گفت که من در بند رضای کسی نیستم فردا روانه می شوم

روز مقام نمود چون دید که موافق چشم داشت از طرف شاه عباس چنانچه طریقه استقبال و مهمانی بیشتر
که با برادر کلان او نموده بود درباره او بظهور نیامد افسرده خاطر و بی دماغ گشته خواست برگردد
مرتضی قلی خان حاکم مشهد اطلاع یافته مانع آمد چیزی از قزلباش بر خانه او کشیک گماشت، لهذا خجل زده و ناچار
گشته راه صفاهان اختیار نمود بعده که به بسطام متعلقه عراق رسید خبر روانه شدن محمد علی بیگ مهماندار
فرستاده شاه با قدری نقد و جنس شنید باعث تسکین خاطر او گردید بعده بعد رسیدن محمد علی بیگ که از راه
کاشان نزدیک اصفهان رسید شاه خلیفه سلطان را که از بادشاه زادهای مازندران و وزیر داماد
شاه ایران می شد با لوازم مهمانداری که با انداز باستقبال فرستاد و فرمود که تا یک کروه موافق
روبه و داب آن مهمان نواز پارچه جهت و قطنی و دارایی و نیلک و مشجر و زربفت بمراتب تا جای
متصل شهر باغ دلگشای برای ماحضر خوراندن و در شهر جای فرود آمدن او مقرر کرده بودند با انداز
فرش نمایند بعده که نزدیک آن باغ رسید خود استقبال نموده به اعزازی که مخصوص خاندان
آن دودمان و برگزیده سلسله صفویه است و با مهمان موافق و مخالف طریقه مسافرنوازی و وداد
مرعی می دارند بجا آورده در باغیکه برای او تهیه ضیافت گرفته فرش نموده بودند فرود آورد چون در
بلاد دیگر ضابطه است پارچه های پای انداز را بدستور قماش بهم دوخته بی آنکه زیر سم اسپان
و پای آدم پا انداز نموده از نظر گذرانده بدون تکلف بخانه حواله نمایند و در ایران پا انداز واقعی نموده انعام
شاطرباشی و جمله سواری مینمایند نذر محمد خان فرمود که با وجود مستعمل گردیدن زیر پای اسب و آدم
در سرکار ضبط نمایند ازین زیاب طبع و دون همتی که خلاف دستور آن دیار ازو بظهور آمد در نظرها
و زبانها حقیقت و مضمون گردید بعد صرف نمودن حاضری در باغ شاه بدولتخانه خود رفت
و نذر محمد خان را در عمارت عالی اندرون شهر فرود آوردند روز دیگر بی آنکه از طرف مهمان و آدینه بعمل
آید باز شاه بدیدن او رفت و استفسار احوال و اظهار تعهد نموده بخانه خود مراجعت فرمود روز
سیوم نذر محمد خان بدیدن شاه آمده سه ساعت نجومی نشسته طعام خورده بخانه مراجعت نمود بعده شاه
نذر محمد خان را موعود ساخته طلبید و استفسار احوال بمیان آورد نذر محمد خان از بیوفائی و تمرد
نوکران و ازبکان گله بجرام و شکوه سپرد انعام و آنچه که بدو از لشکر هندوستان گذشته شمه بظاهر ساخت
و در همان مجلس خواهش کومک بمیان آورد شاه در جواب بیلی و اظهار آنکه هنوز ما شما را یک دو مجلس دیده ایم

تا هم کارها

ظاهر شد که نظر بیک از سرگروهان مشهور الکروه که در خدمت محمد مراد بخشی آمده در جرگه بندهای بادشاهی
مدت بوده باز وقت یافته بقوم خود پیوسته [illegible] ده بود کشته گردیده سر او را بریده آورده
بر دروازه بلخ آویختند دیگر از جمله سوانح قابل تحریر جنگ قلیچ خانست که حارث قلعه دار بدخشان بوده
دوده دوازده هزار سوار غافل بر سر او رسیده نایره قتال برافروختند و تا چند روز شب و روز بازار
کارزار گرم بود و هر روز جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی می شدند و الامانان مگر بهیئت مجموعی
یورش و حمله های مردربا نموده بپای حصار و دروازه قلعه بدخشان رسیده از باریدن گوله
تفنگ و افتادن سنگ و حلقه آتش پس باشند و با وجود ابوالحسن و راجوب از قندز رسیده
نزد و مردانه نموده داد دلاوری و جانبازی دادند باز کار بر مردم بادشاهی تنگ گردید و محمد زمان
نام مشرف توپخانه با جمعی از مردم محمد مراد داروغه و راجپوتان کشته و زخمی گردیدند و اسباب قلیچ خان
که برای جریدن بیرون تها بود با اسپ و شتر و گوسفند بیشمار سپاه و رعایا بدست تاراجیان افتاد
و ایام محصره بامتداد کشید از جمله آن ایام دو هفته سپاه اندرون و بیرون فرصت دم آب آشامیدن
نیافتند تا آنکه سرداران انجا از ملاحظه رسیدن فوج بلخ نمدد بلا به وعذر و پیغام صلح پیش آمده
زبان بداعی و آفرین کت دند و میخواستند فرار نمایند در بعضی باران بشدت باریدن گرفت
و تردد توپ و تفنگ درمیان نماند آنها خیره کشته زور آوردند و آبی که بشهر می آمد بریدند و از سر نو
کار بر محصوران تنگ آوردند اما آنها دران رزم آزموده کارزار دیده دل بای نداده دست از
کارزار و تردد باز نداشتند تا آنکه از اطراف کومک بهم رسید و ازبکان رو بفرار آوردند بالجمله
دران ایام شورش ازبکیه روداده و تاخت های که الامانان بر حارثان و قلعه داران و تهانه
داران بادشاهی تا رسیدن بادشاهزاده اورنگ زیب نمودند تحریر تفصیل این بر داعی از سر رشته
اختصار باز ماندنست الحال مجملی از تفصیل اوکار کی نظر محمد خان طرف ایران زبان خامه صدق
گفتار میدهد چون نذر محمد خان از نامساعدت روزگار دل از پا برد دیار کنده همراه قلیق پسر و
چندی همدمان و ازبکان رو بایران آورد و دیگر خبر رسید محمد نام پسر خسرو و نبیره آن ره نوردی
تیره سرگردانی با چند امیر منکل باد کار قلی [illegible] وغیره دوازده نفر و سیصد وار دیگر ازبکیه
بدو رسیده رفیق شفیق گردیده بعده که بمشهد مقدس رسید در انتظار مهماندار شاه یازده روز

کہ جمع کثیر از ہر دو طرف بقتل می‌رسیدند نزدیک بود کہ قلعہ ہا را باز بتصرف درآرند سعادتخان خبر یافتہ
خود را بمدد جانثاران محصور رسانده دست اشرار کوتاه ساخت اما آنچہ ضرر جانی و مالی از آن طایفہ
بحال رعایا و سکنہ آن دیار رسیده قلم در تحریر آن قاصر است پادشاه از شنیدن شورش عبدالعزیز خان
دفعہ سیوم اواخر صفر المظفر از دار السلطنہ متوجہ دار الملک کابل شدند سید منور پسر خانجهان
راه در قلعہ لاهور گذاشتند و داراشکوه را کہ بسبب عارضہ آبلہ رفاقت نتوانست نمود فرمودند
کہ همراه پسران نذر محمد خان برای بندوبست پنجاب سعید خان ظفر جنگ را بعنایات مفتخر ساختہ پسران
نذر باد شاهزاده اورنگزیب روانہ ساختند بعد عرض واقعہ تقرب خان کہ از جملہ حکمای مقرب بود بعد
طی نمودن نود سال از مرحلہ عمر جهان را بدرود نمودند بحکیم داود خطاب تقرب خان عنایت فرمودند
دیگر از واقعہ تازه رو داد بلخ بعرض رسید کہ چند هزار سوار الامانی مغلوب کہ عبدالعزیز خان بر سر
اکرسین کهجوه تهانہ دار توابع الضلع آخر شب رسیدند اکرسین بتهیہ و سامان جنگ کمر بستہ از
ناظم بلخ مدد طلبیده تا رسیدن کومک بمقابلہ و مقاتلہ پرداخت و تا یک روز بمرتبہ معرکہ کارزار و نایره
قتال گرم بود کہ آدم و زین از پشت اسپ جدا گردیده و جمعی از مردم بادشاهی و راجپوتان تهور پیشہ بکار آمدند
و از آنها نیز جمع کثیر کشتہ گردیدند و هیچ نمانده بود کہ راجہ کشتہ یا دستگیر گردد در این ضمن فوج بهادر خان
بکومک رسید الامانیان قابو طلب بعد رسیدن لشکر ناظم بلخ رو بفرار طرف بلخ آوردند و تا خبر یافتن بهادر خان
برق کردار خود را بحوالی بلخ رسانده اسپ و شتر و گوسفند بیشمار و آدم بسیار بدست آورده و اسیر ساختہ
روانہ شدند بعد تفاوت چهار پنج پهر فوج بهادر خان فراهم آمده بتعاقب پرداخت بعده بتاخت یک شب و روز
بهم رسیدند و محاربہ عظیم رو داد بہ وجود فوج ناظم بہ دو هزار سوار نمیرسید و الامانیان از مضاعف زیاد
بودند جمعی از آنها طعمہ تیغ و تیر و سنان جان ستان افغانان گردیدند باقی رو بفرار آوردند و نیکنام خان
کہ سر فوج بهادر خان بود با غنایم بسیار برگشتہ بسبب مانده شدن اسپان سواری و چارپایان غارت
و تاریکی شب بہ بلخ نارسیده ما بین راه فرود آمد الامانیان خبر یافتہ چون بخت خود برگشتہ بکمین بہر شب
گذشتہ بر سر نیکنام رسیدند مبارزان شیر شکار خبردار گشتہ مقابل کارزار خصم با قایم نمودند و
پروانہ وار خود را بر آن گروه زدند و داد تهوری و جانبازی دادند و جمعی از طرفین کشتہ و زخمی گردیدند
آخر کار الامانیان ره نورد فرار گشتند بعده کہ چادر سیاه حجاب شب برداشتہ شد از جملہ کشتگان القوم

قاهر

و انعامات مقرر شدند نپرداخته بتحریر سوانح دیگر می پردازد سعدالله خان دو لک روپیه از لعل آبدار و دیگر
جواهر که از خزینهٔ بلخ آورده بود با لک روپیه جنس دیگر گذرانید از انجمله یک لک روپیه جواهر قبول افتاد میرزا محمد مشهدی
را که هزاری دو صد سوار نموده بودند قبول نموده بود تسلیم هزار و پانصدی چهار صد سوار فرمودند بادشاهزاده
اواخر محرم الحرام روانهٔ بلخ گردید حقیقت فساد عبدالعزیز خان پسر نذر محمد خان که بعد خبر روانه شدن
بادشاهزاده محمد مراد بخش از بلخ بظهور آمده مجمل می نگارد چون بحرکت بادشاهزاده عبدالعزیز خان
رسید لشکر زیاد از ماورالنهر فراهم آورد و از یکه و المانان که سیوم چهارم حصه آن علوفه دار اند
باقی لوت مار خونخوار مردم آزار از اطراف طلبیده قابو طلب بود بر سر جانبان و قلعه داران طوایف
بدخشان تاخت آورد کلمهٔ چند از اطوار بد شعار و افعال نکوهیده خصال المانان بد سگال که در شاهجهان
نامه درج گشته بطریق انتخاب بلا اغراق عبارت آرای تحریر می آرد گویند المانان فرقه اند ضال بد افعال
از ازبکان قزاق پیشه که خوراک و پوشاک و زیست و کردار ان طایفه ناهنجار به اطوار آدم نمی ماند جمعی اند
از شناس صورتان حق ناشناس که دایم کار این جماعه دزدی زاد و بدنهاد اند و خلق مال از زور و
دغابازی و راهزنی و مردم آزاریست و مدام شیوهٔ این فرقهٔ ضلالت پیشه خونریزی و فتنه انگیزی و
راه بیداد سپردن و وجه معاش مخصوص ازان کسب حلال بهم رساندنست و بهترین غذای سفر
اینان خون اسپ و قیز ترش و تلقان چو است اگر پارچه گوشت بو گرفته یا چارپای نیم مرده در قزاقی بدست
آرند بدان تنعم مینمایند و برای یغمائی پا بوی نیم مرده چندین بهادران خون آشام بر همدیگر سبقت ورزیده
بقتل یکدیگر فخر میکنند اگرچه در شجاعت و تهوری دعوی تمام دارند اما در جنگ صف باندک غلبه پشت بحریف
داده انتقام به تیر بازگشت زدن می ستانند و باز رو بگریز آورده جان بدر بردن از جملهٔ صفات شجاعت
می شمارند و در مسافت بعیده سفر که بطریق ایلغار طی مینمایند محتاج خیمه و دیگر مایحتاج سفر نیستند زیر
چادر کهنه چندین اعیان شان فراغت میتوانند نمود و اسپان آنها مثل خودشان سخت جانند که گاه گاه
بجز دن کاه و جو که مفت بیابند قناعت نموده چهل پنجاه کروه یکه تاز میدوند و از آب جیحون که دریای
خونخوار آدم رباست بسرعت تمام گذشتن بازیچه سرسری می شمرند بسیار شده که روز هفت هشت بار
ازان آب عبور نموده تاخت آورده اند حاصل کلام با جانان لشکر بد انجام مکرر بر سر قلعه داران تازه
بتسخیر درآمده وقت بیوقت تاخته و غافل ریخته با وجود بظهور آمدن شرط تردد و جانبازی از قلعه داران

داد اما فردای آن که حوالی شهر بلخ مضرب خیام نصرت گردید خان ز استقلالی وهم توهمات هیجا تمام عیال

واطفال ومال ومنال اندوخته مدت العمر گذاشته سهم القلبی که قلیلی پسران که درانوقت حاضر بودند همراه گرفته

دیگران را بجهت عدم حضور و احتیاط افشای راز گذاشته واطلاع نداده سراسیمه وار با معدودی چند

از بلخ برآمده روبآن استان آورده مبدا شکه ان نقاوه دودمان السلاب طیبین وسلاله اسلاف

طاهرین چنانچه مهین برادرش را باعزاز رخصت بیت الله نموده بودند خان مشقت دیده تعب کشیده

بنیرنگ خواهان این سعادت بااحترام تمام معه سرانجام راه دستوری طواف اماکن متبرکه خواهند داد هزار

شکر کارساز بنده نواز که تدبیرات این نیازمند درگاه را بتقدیرات خویش موافقت بخشید الله تعالی

چنانچه این فتح نمایان را که کارنامه بادشاهان روزگار است برین نیازمند مبارک گردانیده فتح سمرقند

وبخارا را نیز نصیب گرداند آمین رب العالمین بعد رخصت ارسلان بیک کوچ بکوچ متوجه لاهور شدند

بیست لک روپیه روانه کابل و ده لک روپیه روانه غور نمودند وسط شوال حوالی دار السلطنه مضرب

خیام گردید پنجاه هزار روپیه بخسرو خان و بهرام و بیست هزار روپیه بدیگر اولاد نذر محمد خان مرحمت

نمودند وده هزار روپیه و فیل با زین نقره به محمد بدیع پسر خسرو عنایت فرمودند بادشاهزاده محمد مراد بخش

را که از منصب دوازده هزاری ده هزار سوار معزول فرموده بودند بکمی هفت هزار سوار بحال ساختند

شکر الله بیگم عم بادشاه از اکبرآباد برای مبارکباد فتح بلخ آمده لعل قیمت چهل هزار روپیه گذرانید لک روپیه به

او رعایت نمودند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احمدآباد رسیده ملازمت نمود روز سیوم آن بعطای

بلخ و بدخشان و منصب اصل واضافه پانزده هزاری ده هزار سوار که هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشند

و دو تسبیح مروارید و لعل و زمرد و شمشیر خاصه و دو اسپ از طویله دوم و دو فیل با ساز نقره و پنج لک روپیه

مفتخر ساخته رخصت فرمودند و حکم نمودند که به پشاور رفته ایام بهار بگذارند و وسط اردی بهشت

از انجا روانه بلخ گردد سید منصور نبیره خانجهان که بعد از واقعه جد فرار نموده مقید و محبوس گشته بود

بشفاعت بادشاهزاده خلاص ساخته فرمودند که در سرکار خود نگاه دارد پنجاه لک روپیه برای

متعینه و سپاه بلخ همراه بادشاهزاده دادند بعرض رسید که راجه رای سنگه و غیره جمعی بیحکم از

بلخ برخاسته آمده اند حکم شد که نگذارند از آب اتک فرود آیند و بادشاهزاده با خود ببرد

به تعداد امرای سابق و لاحق که همراه بادشاهزاده برفاقت امیر الامرا تعین یافتند اضافها

داد انعامات

خاص با زین طلا و مینا [illegible] از طویله دوم

بالکل منعدم گشته و کار بجایی رسیده که جمع کثیر از سادات که اهلبیت نبوت و قرة العین رسالت
اند و بصفت بطلی و قلعه بطول زهرا که محبت ایشان اجر تبلیغ اوامر و نواهی و مزد ابلاغ احکام الهی است
بقتل رسیدند و پامال جور و جفا گشتند تا بدیگران چه رسد و از آنجا که مقتضای حمیت دین مبین و حمایت
ملت مبین و ترحم بحال مسلمین نصاب مکنت و شکر نعمت ایزد بیهمال و داور بی مثال است که محض از
فضل کامل و لطف شامل باین مشمول عنایت خود ارزانی داشته داد دهی مظلومان و فریادرسی
ستم رسیدگان بر ذمه همت والا فطرت علیا لازم و متحتم است لهذا ابتدای نهم صفر ختم الله بالخیر والظفر
نوزدهم سال جلوس همعنانی ظفر و همکامی نصرت از دار السلطنه لاهور بصوب مصر دولت و اقبال
دار الملک کابل متوجه گشتیم و لشکران بیکران در خور این دولت روزافزون خداداد و سرانجامی فراخور
این شوکت ابد پیوند از بنیاد از نوبت خانه سکین و خزانه خارج از قیاس تخمین بسرداری فرزند
سعادتمند کامکار بادشاهزاده محمد مراد بخش تعیین فرمودیم با آنکه راهها از کثرت نشیب و فراز جبال
و درهای بیمناک و بسیاری کریوه و مغاک دشوار گذار بر از برف بمرتبه بود که نظر بندد رعبور آن کندی
[illegible] و بلیدار آن جا بکدست کونه انداز آن چالاک و جست معه مبارزان نصرت شعار جلادت کیش حیدر اندیشی
و مجاهدان فیروزی دثار سعت اندیش که معرکه رزم را در تقدیم خدمت ولینعمت محفل بزم میدانستند
برفهای آن راهها را که چون نظر باریک بینان تنگ بود به جد و جهد و خنجر کندند و بدست دبیر و دامن دست
بدست برداشتند و داخل ملک بدخشان گشتند و سلطان و خلف نذر محمد خان نظر بر عاقبت اندیشی
التجا باین درگاه آسمان جاه که پناه عالمیانست آورد چنانچه امروز درین حضرت بانواع عنایات کامیابست
و لشکر ظفر اثر قلعه قندز که حاکم نشین بود و قلعه کهمرد را بسرواری مفتوح ساختند و قلعه داران اسیر
گردیدند و دیگر قلاع و بقاع مملکت مسطور نیز متصرف اولیای دولت درآمد بادشاهزاده عالی قدر بعد از
فتح ولایت بدخشان بسرعت تمام متوجه بلخ گردید از بسکه تاب صدمات شیران بیشه وغا نیاورده از همه
اطراف ره سپر وادی فرار گشته آن روی آب جیحون رفتند نذر محمد خان که نه رای ستیز و نه طاقت
محصور گردیدن داشت در حینی که بادشاهزاده با عساکر فیروزی اثر بنواحی بلخ رسید پسران خود را باسم
بذیره آن نوباوه بوستان سلطنه با مکتوب مشتمل بر خواهش طواف حرمین شریفین فرستاد و آن
والاگوهر بآیین پسندیده سلوک نموده بتسلی دلدهی و دلداری کوشیده رخصت انصراف پیش پدر

مصلحت شاه ایران پسند رای صایب افتاد و حکم مراجعت میرعزیز صادر کردید مبلغ پنج لک روپیه
سابق نزد شاه بیگخان قلعه دار غور فرستاده بودند مبلغ پنج لک روپیه دیگر روانه نموده فرمودند که به متعینه
انجا رساند به بادشاهزاده محمد مراد بخش حکم شد که بعد از توجه رایات طرف پنجاب به پیشاور رفته اقامت
نماید خلیل الله خان متعلقان نذر محمد خان را بحضور آورد بهرام و عبدالرحمن هر دو پسر نذر محمد خان
و رستم پسر خسرو را ملازمت فرمودند بهرام را منصب پنجهزاری هزار سوار و چارقب و جیغه و خنجر مرصع
و دو اسپ خاصه و فیل مع ساز و لک شاهی نقد عنایت فرمودند و عبدالرحمن و رستم خان را نیز بانواع
لطف نواخته بسبب صغر سن هر یک را صد روپیه یومیه مقرر فرمودند برای تربیت انها به بادشاهزاده
دارا شکوه سپردند و زوجه و دختران نذر محمد خان را بادشاه بیگم نزد خود طلبیده بلطف بی پایان و
عنایات فراوان گرد کربت از چهره انها رفتند و هر یک خلعت و زیور هم بدستور هندوستان و هم موافق
ضابطه توران عطا نمودند و برای هر کدام مکان ماندن و یومیه فراخور حال مقرر نموده بدلاسا و غمخواری
کوشیدند و فرمودند که شما را نزد نذر محمد خان خواهیم رساند فرمان طلب بادشاهزاده محمد شجاع از بنگاله
و محمد اورنگزیب از احمدآباد به شایسته خان و صوبه مالوه به شاه نوازخان مقرر فرمودند سعدالله خان
از بلخ رسیده ملازمت نمود دو هزار سوار دو اسپه که از اصل و اضافه منصب شش هزاری پنجهزار سوار باشد
مرحمت نمودند نهم شعبان از دار الملک کابل متوجه دار السلطنه لاهور گشتند به سعدالله خان فرمودند
که نامه اتحاد بیان مبنی بر ذکر فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان و سفارش او به شاه ایران نگارد بر
مصحوب ارسلان بیگ مع قبضه شمشیر مرصع و پرتله گران بها و خنجر مرصع بابت ضبط اموال نذر محمد خان که از
جمله جواهرخانه و مرصع آلات او همان ضرور و قابل ارسال بود انهم اصل از جمله فرستاده های اعلی حضرت
بوده بطریق سکون و یادبود ولایت تازه مفتوح گشته روانه ساختند فقره هر چند از آن نامه زبانی
خامه سید بدر چون درین هنگام بمسامع حقایق مجامع رسید که فرقه طاغیه خاطیه ازبکیه در بلخ و بدخشان
سر از گریبان عصیان بر آورده چشم از روز باز پرس معاد و سطوت رب العباد پوشیده دست باطل
بر سر آز استین جور و جفا بر آورده و پا از جاده انقیاد و اطاعت والی خود بیرون نهاده کار و عرصه حیات
بر و تنگ ساخته مصدر ادا های ناهنجار و بی اعتدالی های دور از کار گشته اند و ضعفای آن اماکن و غربای
آن مساکن پامال حوادث و دستخوش وقایع گردیده و عرض و ناموس مسلمین بباد فتنه رفته و امن و امان

بالکلی

بادشاه مامور برای رسیدن قندز و تنبیه الجماعه گشته بود رسید و بعد رسیدن علیمردان خان و برادران

بسوق الصلاو تادیب آن گروه در کولاب به سکه و خطبه بنام شاهجهان صاحب قران ثانی جاری گردید اما

از خبر روانه شدن بادشاهزاده بحضور فساد و آشوب تازه در اطراف بلخ و بدخشان برپا گشت خصوص

طرف اندجان نایره فساد المانان خونخوار بمرتبه بلند گردید که چندین هزار آدم از هر طرف هدف تیر

و سنان و علف تیغ جان ستان گشتند آخر باب شمشیر و سعی بهادران رزم جو دلاوران نبرد خو

غبار آن آشوب فرونشست بعد که نزدیک رسیدن بادشاهزاده محمد مراد بخش بعرض بادشاه رسید

از داخل شدن کابل او ملازمت ممنوع و معضوب فرمودند چون در بنولا معروض گردید که نذر محمد خان بحال

تباه که سپاه دلیر از و جدا شده اندرو بایران آورده میرعزیز نام را که سابق نزد نذر محمد خان بسفارت

رفته بود همراه نامه شفقت آمیز مملو از نصایح انشا کرده علامی سعدالله خان نزد آن ره نورد بادیه ناکامی

روانه ساختند حاصل مضمون نامه آنکه اگرچه اراده تعیین لشکر جرار بدان دیار بجز آن نبود که از نکال

فتنه جوی المانان زشت خو که در همه اکناف و اطراف بلاد عالم از ظلم و بیداد آنگروه و جور و جفای

انطایفه پناه بجبار حقیقی می جویند تنبیه و تادیب نموده آن دیار موروثی آنرا فرازنده مسند عز و تمکین را

باوجود ظهور تقصیرات مکرر بعد از آن نیز اخلاق اولا برو بحال داشته فوجی برای مدد و معاونت او در بدخشان

گذاشته بپای تخت خود مراجعت نمائیم اما آن عقل و هوش باخته برانمای بدخواهان و محض وهم مرحله

پیمای الملک گشته و فرزندان و عیال و ناموس خود را اینجا گذاشته اگر یکی از معتمدان خود را روانه

نماید آن مجله نشینان سراچه عصمت را با حتیاط بدرقه و خرج راه همراه داده روانه سازد و الا وجه معاش

در خور حالت هر یکی مقرر نماید و در ظل عاطفت خود نگاهدارد بعد از آنکه میرعزیز داخل سرحد

عراق شده به خبر رسیدن نذر محمد خان به صفاهان اطلاع یافت خود را به اصفهان رساند آنجا نیز

رسیده خبر یافت که نذر محمد خان از سودا مزاجی چون بخت برگشته خود باز طرف خراسان شتافت

میرعزیز خواست خود را نزد او برساند شاه عباس اطلاع یافته مانع آمد و فرمود که اغلب اوراز

راه جنون و آشفته دماغی که بی خان و مانی علاوه حال او گشته با او سلوک معقول نماید و الله اعلم چگونه

پیش آید مصلحت که چون جان نثار خان ایلچی نذر درین زودی اینجا میرسد حقیقت را بحضور معروض

داشته تا رسیدن جواب درینجا مهمان ما باشند موافق حکمی که برسد بعمل آرد بعد رسیدن عریضه میرعزیز

واگذارد و رستم خان را به اندجان و قلیچ خان را به بدخشان مقرر و روانه سازد و از بندهای معتمد مکان
عمل بر کار رود و بر عایای مالگذار تقاوی آنچه مطلوب باشد از سرکار رسانده در آبادی ملک ویران کوشند
و بجای شاهی و خانی بدعیار سکه روپیه و اشرفی زده جاری و رایج نماید و سکه ماه منصب داران نقد
و احدیان بنگی رسانده سرگرم جانفشانی سازد و بهم حقیقت بر لکی رد از بمقوله دیگر نصیحت و ارشاد
مشتمل بر راهنمای و آبادی ملک و پرداخت و تیمار حال رعایا نموده مورد عنایات ساخته مرخص
فرمودند با امیر الامرا حکم شد که بعد رسیدن علامی سعدالله خان به بلخ خود را به قندز برای تنبیه ازبکان
رسانده بعد گوشمال دادن آن گروه خود را بتعلقه صوبه خود کابل رساند و بیست و پنج لک روپیه را اشرفی
برای سپاه و متعینه بلخ همراه سعدالله خان داده بود آن فراج گرفته رموزدان عقیدت کیش خود
را از کابل بطریق ایلغار به پانزده روز به بلخ رسانید و اول موافق ارشاد پیغامهای نصیحت آمیز
نمود چون مفید نیفتاد بهمه نوکران عمده و خبر بادشاه حکم رساند که بجانب شاهزاده نروند و مجرا
ننمایند و در همه باب موافق حکم کارفرما گردیده در اجرای سکه روپیه و اشرفی بدستور هندوستان
کوشید اما هر چند برای برانداختن رواج خانی که از مس و نقره مغشوش بدعیار مسکوک می ساختند
و بوزن نقره داد و ستد مینمودند تاکید تهدید آمیز بکار برد فایده که بایست نبخشید و عملی بیست و پنج روز
در آنجا مانده دران فرصت قلیل ایام آنچه از آن مجموعه کمالات و کاردانی موافق ارشاد حضور و سوای
آن هر چه در امور ملکی بخاطر او رسید در پرداخت ملک و گردآوری رعایای متفرقه و زجر و توبیخ
حکام بدانجام مردم آزار بظهور آمده به تفصیل آن قلم را رنجه داشتن از سررشته اختصار دور افتادنست
القصه راجه راجپوت که بعد فراغ تعاقب نذر محمد خان به بندوبست قندز بدستوری که سابق مقرر بود
مرخص گردیده رسید جمعی از قوم ازبکان که به الماتیان بدسرشت زبان زدند و شمه از اطوار زیست
و طریقه معاش آن طایفه بزبان خامه خواهد داد به اراده گذشتن از آب جیحون که سدراه آن طایفه عاقبت
تباه است و بهم رسیدن وجه قوت و معاش آن گروه بد معاش بر گذشتن و قزاقی نمودن آن طرف آب است
بر راجه هجوم نمودند و بهیئت مجموعی حمله های مردانه بر روی کار آوردند و راجه در مقابل آنها شرط تردد
و تهوری که بایست بظهور آورده با وجود مردم بسیار بکار آمدند که مکرر طرفین غالب و مغلوب گردیدند
و هر بار که مکار با صعب بمیان آمد آخر کار انجامه هزیمت اختیار نمودند درین ضمن امیر الامرا که از راه عاقبت بینی

ملک بلخ و بدخشان به تسخیر درآید بآن نور چشم کامکار عنایت خواهم نمود الحال که از عنایت ایزد متعال
آرزوی دیرینه این خاندان بسعی آن نور الابصار برآمده هنوز که نسق قلعه‌جات و آبادی ملک ویران گشته
و تسلی دل شکسته و تعیین حکام و اهتمام تهانه بندی آنجا بار صورت نگرفته این اراده بیجا باعث زیاده افسرده
ساختن دلهای سپاه و رعایا و سپاه و همه سکنه آنجا خواهد گردید خصوص جغتای اخلاص شعار که از مدت
قرنها بدعا از خدا این آرزو و تمنا مینمود و حق سبحانه مراد دیرینه دل آنها برآورده نهایت ملول خاطر
خواهند گشت صلاح دولت درین است که چندگاه بعیش و کامرانی در انجا فرمان روائی نموده در تسلی
رعایای ستم دیده و آبادی ملک غارت گشته کوشند با وجود رسیدن این جواب عنایت آمیز عتاب
اثر در دل مرادبخش اثری نبخشید و اصلا ماندن آنجا تن نداد بلکه قبل از رسیدن جواب خلیل الله خان را
بلخ سپرده پیشخانه برآوردن فرمود و از ظهور نافرمانی مزید گرانی خاطر صاحب قران ثانی و ماده رنجش
و پشیمانی از فرستادن بادشاهزاده محمد مرادبخش گردید و بادشاهزاده را معاتب بتغیر منصب و جاگیر
ساختند و سعد الله خان را مامور نمودند که خود را بطریق ایلغار نزد آن بادشاهزاده تیزکار رسانده
اگر تواند او را به پیغام ملایم نصیحت آمیز نیک انجام معقول ساخته از اراده باطل باز آرد و از راه خطا
به شاهراه هدایت راهبری نماید در صورتیکه داند حرف شنو نیست اصلا بدین نرفته امرای همراه
او را نیز از همراهی او ممنوع سازد و در تسلی و جذب قلوب شرفا و اعیان آنجا بار کوشیده رعایا را
استمالت نموده زیردستان را از دست اندازی زبردستان مامون سازد و بهادرخان داوری را
هر که مناسب داند برای تادیب سرکشان و حراست مالگذاران و اصالت خان را برای پرداخت و نسق مالی
در بلخ مستقل ساخته بمبالغه از زبان ما ارشاد نماید که نظر بر فراهم آوردن مال و جمعیت و فراغ خاطر خود
نموده هر دو سردار صاحب مدار باهم چون شیر و شکر آمیزش و اتفاق نموده در آباد ساختن ملک
ویران و کرداوری به رعایای دل سوخته مالگذار و به راحت حال تجار و دیگر اهل حرفه و تمام سکنه
آنجا کوشیده جاسوسان برگمارند که از حکام و منصوبان ظالم پیشه و ازبکان غارت بر دزد و اوباشان
مردم آزار را در رو بدر رهزار انداز باز آفت جانی و مالی به رعایا و غربا نرسد و هرجا تعدی از آن گروه بدعاقبت
ظاهر گردد هر چند به شرع قتل او ثابت نگردد به سیاست و بادراش اعمال او رسانند و اگر نذر محمد خان که فی الحقیقت
وارث ملک است بشرط تعهد آبادکاری خواهش حکومت و ماندن آن ولایت داشته باشد به اختیار او

و زدن بان نموده از باریدن گوله جان ستان و غرش بانهای آتش فشان تزلزل تمام در فوج
نذر محمد خان افتاده بعد کشته شدن جمعی از طرفین لشکر ازبک هزیمت خورد بعضی ازبکان عقب
فوج که در وقت فرار بزدن تیر باز گشت جرئت مینمودند قتیل و اسیر گردیدند و بسیاری زخمی گشته
و نگشته ترک رفاقت نمودند بهمین دستور جنگ کنان می رفتند تا آنکه همراه نذر محمد خان معدود
از غلامان و چندی از همدمان روز بیکسی و ملازمان قدیم و فاکیشی خویش و بیگانه زیاده از هزار
سوار نماند ناچار آن بادیه پیمای وادی حیرت عنان مراجعت طرف اندجان به ارادهٔ ایران معطوف
داشت بعضی از سرکردهای واقعه طلب در ان حالت سبحانقلی پسر نذر محمد خان را از راه برده
و از پدر بدان مصیبت گرفتار جدا ساخته راه بخارا اختیار نمودند و عبد العزیز خان مردم عمده باستقبال
فرستاده با عزاز تمام پیش خود طلبیده و فوج بادشاهی که دیگر اسپان را قوت راه رفتن نمانده بود نزدیک
باخر روز در سواد آبادی شبرغان رسیده لنگر اقامت افگندند و کاه و دانه وافر میسر آمد و اسپ و شتر
گوسفند بسیار گله گله بدست افتاد و اقمشه و امتعه زیاد که ازبکان تاراج نموده بر داشته بودند باز وقت
فرار که عرصه بر آنها تنگ گردید انداخته می تاختند مردم بادشاهی فراهم آوردند و آن شب از طرف شیر
و گوشت و رخت خواب تنعم نمودند و روز دیگر که سرداران باهم مشورت نموده در خود جرات پیش
رفتن نیافتند حقیقت را معروض داشتند بعد عرض رسیدن و حقیقت بظهور پیوستن مورد
آفرین گشته مامور به مراجعت نمودن گردیدند درین اوان چون بادشاهزاده خلیل الله خان را نیز
با فوج گران بسرداری کل افواج سابق و حال برای تعاقب نذر محمد خان تعین نموده بود از شنیدن
هزیمت یافتن نذر محمد خان و ارادهٔ معاودت فوج سابق باره مطمین خاطر گردیده بخلیل الله خان
نیز حکم مراجعت صادر فرمودند اما از آنکه بسبب ناموافقت آب و هوای الکا و ناخوشی وضع زیست
وضیع و شریف آن ولایت که تسلط و اختیار زیاد علیمردان خان در امور سرداری و ملکی و راهنمونی
بعضی هواخواهان ناعاقبت اندیش علاوهٔ آن گردیده دل بادشاهزاده از ماندن آن سرزمین بر تنبیه
گیتی بنفرت گرفت که بحضور عرضداشت نمود این غلام امیدوار است سرداری این ملک نومفتوح
و فوج به دیگری مقرر شود و بنده را طلب حضور نمایند بعد عرض بر خاطر بادشاه نهایت گرانی نمود
و در جواب فرمانی صادر شد که قبل از فتح آن ولایت بر زبان ما گذشته بود که هرگاه از فضل ایزد تواب بدولت

ملکی ها

نعلی باو داشت عرضداشت مبارکباد و باظهار رسوخیت و طلب قلعه دار خبردار باشد بعده حراست انجا را
بنام سعادتخان نامزد ساخته منصور حاجی بحضور رسیده کامیاب عنایات گردید ملا علاء الملک که از علم ریاضی
واخترشناسی بهره تمام داشت و فتح بلخ را بقیه ماه و سال موسته داده بود باضافه پانصدی منصب گشت کلمه چند
از جانبازات آدار که نذر محمد خان و جمعی که تعاقب نمودند بزبان قلم میدهد بعده که اصالت خان و بهادر خان
و دیگر نوکران جلادت نشان عقب نذر محمد خان دران دشت پر وحشت در شب تاریک نشان جویان بتکاپوی
طی مسافت مینمودند همینکه روز برآمد و هفده هجده کروه زمین ریگ بوم که آخرش از جاده پیدا نبود طی
نمودند راه گم کردند و باز بقیاس آفتاب دران بیابان خونخوار قطره میزدند آخر کار در شب تاریک
کاه و جو برای اسپان میسر آید جای توقف نموده باز روز دیگر چند انکه راه رفتند نشان از جاده
ونه آب یافتند اسپان مانده شدند و سواران را طاقت ره نوردی نماند و راجپوتان اگرچه از آمدن
خود در دل پشیمان گشته بودند اما بحسب ظاهر بتقاضای غیرت قدم از قدم همراهان عقب نمیگذاشتند
و از ملاحظه انتشار و نمودار گشتن ازبکان شب و روز آرام خور و خواب بر آنها حرام گشته بود و از
شدت گرما که آب نایاب مطلق گردید کار لشکر بهلاک رسید و چندی تلف باکردیدند و اسپان را طاقت
حرکت نماند مع هذا ناچار بکمال هرج و کت لا دست از تعاقب آن برگشته وادی حیرانی برنمی داشتند
تا آنکه روز چهارم اثر آبادی یافتند و خبر شنیدند که قریب ده هزار ازبک با نذر محمد خان فراهم آمده بود
که از انجمله چهار پنجهزار سوار صحرانشین بودند بعده که شنیدند که افواج بادشاهی باشنه کوب عقب می آید
از ملاحظه تاراج و غارت رفتن مال و عیال که جمع کثیر از انها قبایل و مالی که داشتند نیز همراه گرفته بیگانگی بار
بودند ترک رفاقت نمودند و از ازبکان قدیم الخدمت دیگر نیز بتقلید انها از نذر محمد خان جدا شده برفاقت
انجماعه صحرانشین که نوردر و بغارهای و کوههای قدب گذاشتند الحال قریب چهار هزار سوار برفاقت
دیوان بیگی و اتالیق و محمد بهی کتار بهادر با او مانده اند و از شنیدن خبر نزدیک رسیدن فوج هندوستان
مستعد کارزار گشته طی مسافت مینمایند بهادران رزم طلب از شنیدن این خبر باجانی که در اسپان
و خودشان نمانده بود سخت جانی را کار فرموده سبک تاخته بتعاقب خصم پرداختند تا خبردار شدند
از یکبه نمودار گشته بجانه های کمان در آمدند و میان آن صحرانورد و بادیه نوردان شیر بیدند بر دست
بقبضه های کمان برده بمقابله پیش قدم گشته صدای دار و گیر بلند ساختند و شروع بسر دادن تفنگ

[illegible]

قدریکه توانست زر سرخ وجواهر با خود بر داشت ومجموع محصول آن دیار در ایام امنیت یک کرور شاهی که مراد
از چهار شاهی یکروپیه باشد انچه بداد وستد می آید بضبط می آمد از انجمله شصت لک شاهی حاصل بلخ باقی از
بدخشان بود اگرچه در ابتدا نذر محمد خان نسبت بعهد دیگر فرمان روایان آن ولایت در پرداخت وآبادی
ملک وافزونی محصول زیاد کوشیده نیکنام گشته بود اما آخر کار دست تعدی بمال وحال رعایا دراز نمود وبدستور
سلطان محمد تغلق که تمام هندوستان را بتسخیر در آورده باز بسبب ظلم وبیداد که از اثر آه مظلومان تمام
ملک بتصرف آمده از قبضه اختیار او رفت بر ملک نذر محمد خان نیز بگذشت ونفاق ازبکیه وتعدی پسران
وعلاوه آفت مالی وملکی آن ولایت گردید وکار بجای کشید که نذر محمد خان را از قلعه بلخ برای تفرج وشکار بر آمدن
دشوار گردیده بود ودر مکافات اعمال انچه بدو رسید رسید . اگر بابدست شوکت وسروری دل زیر
دستان بدست آوری اگر بابدست دولت وعزت نازی باحسان دل دوستان جمع سازی . وجه تسمیه ماوراء النهر
که از بعضی بلاد توران جدا منسوب شده انست که مابین هر دو ولایت یعنی یک طرف بلخ وبدخشان وکولاب
وتوابع آن وطرف دیگر سمرقند وبخارا ولواحق آن دو آب کلان مثل جیحون وآمون در میانست دو امیر
عمده صاحب مدار الملک که دیوان بیگی واتالیق که بجای وکیل مطلق باشد مواجب آنها از سی لک شاهی
که مراد از هفتاد وهشتاد هزار روپیه باشد زیاد نیست حاصل کلام همان روز که غره جمادی الثانی وروز
آغاز جشن سال بیست جلوس صاحب قران ثانی باشد در بلخ خطبه بنام نامی شاهجهان بادشاه غازی
صاحب قران ثانی خواندند وسکه روپیه واشرفی بدستور هندوستانی بنام آن کشورستان زدند .

جشن آغاز سال بیست ویکم از جلوس مطابق سنه هزار وپنجاه وهفت در نخستین جهت آوازه افگن گردید
وبدستور هر سال وضیع وشریف فیض یاب وکامروا گشتند هنوز ایام مقرری جشن به اتمام نرسیده بود
که در همان هفته شمس الدین بنی مختار بطریق ایلغار با عریضه بادشاهزاده وامیر الامرا مشتمل بر مژده فتح بلخ و
فرار نذر محمد خان واجرای سکه وخطبه در آن دیار رسید وباعث عیش دوبالا گردید وشمس الدین را بعطای
اضافه وخلعت مفتخر ساختند ودر جواب بادشاهزاده وامیر الامرا فرمان آفرین وتحسین با عنایات دیگر صادر
فرمودند سعد الله خان را هزار سوار اضافه مرحمت نمودند منصور حاجی که سابق از طرف نذر محمد خان نزد
بادشاه رسیده مورد الطاف وعنایات گشته مرخص شده بود ودر بیولا حراست یکی از قلعهای سرحد

تعلق باو داشت

درخلوت بنوشتن عرضداشت مبارکباد بخدمت بادشاه و روانه نمودن معصوب الدین مختار مشغول گردیدند
و همه امرا و لشکر در بحر فرح و شادی [illegible] استعمال تیغ و [illegible] بلخ مفتوح گردید مستغرق بودند و رستم خان
و قلیج خان که مامور بمزاحمت حال نذر محمد خان گردیده بنسق شهر پرداختند وقت برآمدن نذر محمد خان که بتفرقه
حال همراهان را متفرق ساخته برآمده بود هیچ احدی متوجه احوال او نگردیده و براراده کار و برآمدن
او اطلاع نیافت مگر بعد انقضای یک پهر نزدیک بعصر خبر برآمدن او شهرت یافت و بعرض شاهزاده
رسید بادشاهزاده بعد از اطلاع بر غفلت امرا او خود تاسف بسیار خورده دست حسرت بر هم مالیده بسبب آشوب
شهر تازه بتسخیر درآمده سوار شدن خود و تعین امرای عمده مصلحت صلاح کار ندانسته و بهادر خان و اصالت خان را
و گروهی از نوکران روشناس خود بطریق استعجال بتاکید تمام برای تعاقب آن سرگشته وادی حیرانی
رخصت نمودند و جمعی از سادات بارهه و راجه روپ [?] سنگه با دو راجه دیگر بی اکثر مامور کردند
قبل از آنکه آن هر دو سردار بر آیند از راه کار طلبی و اظهار تهوری پیش قدم اصالت خان و بهادر خان
گردیده بطریق هراول دران شب تار برآمدند و عجب فتنه و آشوب تازه زیاده از اندازه تصور
دران وقت که امرا هر کدام بکاری مشغول بودند برپا گردید و از [illegible] و اهل طلب و تاراجیان شهر آشوب
جهان دست بغارت و تاراج گشودند که فرزند شیرخواره از بغل مادر می ربودند تا بحال شاه و گدا چه رسد
و اموال نذر محمد خان بسیار بضبط نیامده بتاراج رفت و تجار و دیگر اکثر مالداران بجاده غارت و [illegible]
غارتیان رفتند و تا پاس شب بازار غارت و تاراج بمرتبه گرم بود که بدرجه احوال بسر نمی توان برد [illegible]
هرچند که کوتوال لشکر و جمعی اهتمامیان شدید در منع زجر و توبیخ می پرداختند فایده نمی بخشید روز دوم
که قدری آتش فتنه و فساد فرو نشست و فرزندان نذر محمد خان با چهار دختر و دو پسر نام برده و یک نبیره
باسم رستم که پسر خسرو باشند با مال و اموال بقیه التاراج بقید ضبط درآمد مجموع دوازده لک روپیه
نقد و قدری جواهر مرصع آلات و دو هزار پانصد اسپ نر و مادیان و سیصد شتر [illegible] درآمد در شاهجهان نامه
درج است که نذر محمد خان از امساک و دنائت طبع موافق ضابطه سررشته دار جواهرخانه و دیگر کارخانجات
نداشت و [illegible] صنادیق نزد خود نگاه میداشت و به صحت پیوسته که در ایام استقلال و آبادی
ملک زیاده از هفتاد لک روپیه نقد و مرصع آلات فراهم نیاورده بود که از آنجمله پانزده لک روپیه عبدالعزیز خان
پسر او بعقوق گرفت و قریب سی لک روپیه در حادثات سابق بخرج درآمد و بغارت رفت و

بی ادبیان خسران مال رسیده هر نحو مددی که مطلوب باشد بعمل خواهد آمد و خلعت و خنجر مرصع و اسپان با زین
طلا به هر دو برادر و همراهان داده رخصت فرمودند و روز دیگر که آخر جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و
شش باشد بادشاهزاده آرایش و توزک فوج نموده بکمال جاه و جلال سوار شدند بعد که باستقبال
تمام نزدیک دولتخانه که بیرون شهر استاده نموده بودند رسیدند رستم خان را با قلیچ خان فرمودند
که بقلعه رفته متعرض مال و اموال و حال نذر محمد خان نشده تا ملاحظه صورت کار به ضبط مداخل و مخارج
و تیمارداری زیردستان و پرداخت حال و بر ملال رعایا پردازند و منادی نماید که احدی از سپاه
و اوباشان شهر دست اندازی و مردم آزاری نماید و نظر محمد خان پیغام اظهار اشتیاق و تعین
مکان برای ملاقات نموده و گفتند هر گاه و هر جا دماغ وفا نماید و آگاه دهند استقبال نموده بعد ملاقات
مهمان همای گشته موافق ارشاد و پیغام حضرت مصلحت سرانجام مطالب بگفت و شنید درآید نذر محمد خان
دل سوخته جگر و حوصله باخته که از عدم قبول مهلت زیاده متوهم و آزرده خاطر گشته بود و معهذا چشم
انداشت که بادشاهزاده یک سر کجا نه او رفته فرود آید و بادشاهزاده که استقبال از نذر محمد خان که
خواه با مصالح رزم خواه با سرانجام بزم در هر دو صورت او را استقبال نمودن ضرور و لازم بود چشم
داشت و هیچ کدام بظهور نیامد باعث مزید کدورت و علاوه ملال خاطر گردید نذر محمد خان از روی
افسرده خاطری و تمهید جواب داد که در باغ مراد که تهیه ضیافت انجا نموده شده با هم ملاقات خواهم نمود
و بحسب ظاهر شهرت فرستادن سرانجام مهمانداری در باغ مراد داده تیاری سواری رفتن خود بدانجا
نموده از آنکه نه طاقت مقابله و نه حوصله زمانه سازی داشت از راه احتیاط که دیگران بر اراده مرکوز
خاطر او اطلاع نیابند عنان تحمل و صبر و حوصله از دست داده قرار عار و فرار و گذاشتن آل و عیال
بدست خصم بر خود هموار نموده زن و فرزندان را نیز خبر ننموده بلکه بهرام و عبدالرحمن هر دو پسر را که در آن
وقت نزد قبیله بودند عمداً یا ضرورتاً همانجا گذاشته کمر مرصع که از لعل گران بها داشت بر کمر بسته قدری
جواهر و مرصع آلات و اشرفی با اظهار بیکسی نمودن به بادشاهزاده با خود گرفته اصلا نزد احدی راز
دل بر زبان نیاورده بهمان شهرت باغ مراد در خلوت رفته زره و جامه مکلف بر آن پوشیده برفاقت
سبحانقلی و قتلق محمد هر دو پسر و جمعی همدمان مثل دیوان بیگی و اتالیق و محمد امین کتابدار و ازبکان
افغانان وقت ظهر از خانه بر آمده بباغ مراد تا رسیدن نامرادانه سبب تازه راه فرار اختیار نمود چو بادشاهزاده

امیرالامرا آن نامه را مصحوب اسحاق بیگ بخشی کابلی نزد نذر محمد خان روانه ساخت و نذر محمد خان بعد رسیدن :
اسحاق بیگ با نامه از راه حیله و چاپلوسی درآمده به اعزاز و احترام نامه گرفته بعد مطالعه به [illegible] شکر عنایات
بادشاه مقابل تقصیرات عظیم خود بزبان آورده گفت که الحال دانستم از دست جور پسران رهائی خواهم یافت
و تمام ملک را به اشارت رضا و رغبت تسلیم بادشاهزاده نموده خود را بخدمت بادشاه خطا بخش جرم پذیر خواهم
رسانید که بدستگیری آن قبله مقصود زاد و راحله کعبة الله حاصل نموده روانه بیت الله که از مدت آرزوی
این مراد مرکوز خاطر است گردم و جواب نامه نوشتن موقوف بر رسیدن بادشاهزاده داشت و اسحاق بیگ را
نیز تا حصول سعادت ملازمت بادشاهزاده نگاه داشت بنا بر آن اسحاق بیگ آنچه [illegible] بجواب از
زبانی نذر محمد خان شنیده بود مشعوف گشته بخدمت بادشاهزاده و امیرالامرا معروض داشت اما در باطن وسواس
بهم رسانده مکرر عرضداشت متضمن بر التماس زود رسیدن نمود بعده که لشکر بادشاهی بزمین ریگ بوم آن
سرزمین که دوازده کروه نام و نشان علف و آب نایاب است و از بلخ سه چهار منزل واقع شده رسید
اکثر چهارپای لاغر و آدم بی بضاعت [illegible] معرض تلف درآمدند و بعد از رسیدن بادشاهزاده نزدیک
استانه شادمردان نذر محمد خان جوجک بیگ نام ازبک معتمد را نزد بادشاهزاده فرستاده التماس مهلت
سه چهار روز که توقف و مقام نماید بمیان آورد چون بادشاهزاده و امیرالامرا آنرا خدعه و دفعیه
برای رسیدن کومک و فراهم آوردن فوج دانستند آنروز یازده کروه راه طی نموده دو کروهی بلخ رسیدند
و اسحاق بیگ به استقبال آمده آنچه شنیده و عرضداشت نموده بود زبانی نیز عرض نمود و بهرام خان و
سبحان قلی خان پسران نذر محمد خان بی آنکه رسمیات و ادب دیگر بمیان آید با خبر استقبال نمودن [illegible]
نفرستند وقت نماز مغرب از نزد بدر آمده داخل اردو شدند بعده که اصالت خان خبر یافته بخدمت
بادشاهزاده خبر رسانید از آنکه آنروز بطریق ایلغار طی مسافت واقع شده بود و هنوز فرصتی اندرون خیمه
خالی نموده بودند اصالت خان مصلحتاً در خیمه خود فرود آورد درباره توقف نمودن ضرور گردید
بعده که بادشاهزاده نزد خود طلبیده امیرالامرا تا بدر دولتخانه پیشوا رفته اندرون آورده بر
سوزنی که نزدیک مسند مخصوص برای آنها انداخته بودند اشاره نشستن فرمودند بعد استفسار
احوال کلمه و کلام محبت التیام بزبان آورده بطریق پیغام به نذر محمد خان گفتند که بعد دعای ما
بگوئید که از جنس گاه و جاه و جلال لشکر عدد و مال برای امداد و اعانت آن ذوالاقبال و گوشمال

تقصیرات او نوشته بودند معه فرمان بنام بادشاهزاده و امیرالامرا با نقل نامه رسید مضمون نامه آنکه مخفی نماند که اولا
ابتدا التقصیر عده که مقابل حق احسان خاندان ما ازان حق ناشناس سر زده آنست که در ایام شورش سلطنت تعدی
وظلم و بیرحمی که ازان مست باده غفلت در خرابی ملک و مال و حال عیال رعایای سرحد کابل بظهور آمد تا حال و بیخ
و خرابی املاک رو بآبادی نگذاشته و تا دور آخرت بر صفحه روزگار رتبت خواهد ماند بعده که از خواب غفلت بهوش
آمده خواست از ارسال رسل و رسایل عذرآمیز التماس عفو جرایم بمیان آرد چون زبان و دل بر نفاق او باهم
موافق نبود با وجود آنهمه اظهار ندامت و خجالت و ادعای اطاعت انچه باو اعلام نمودیم در تقدیم آن اغماض صحیح
بلکه برخلاف مرضی ما ضد آن بعمل آورد چنانچه در باب وقاص حاجی که از بیداد او پناه ببارگاه ما آورده
در زمره بندهای بادشاهی درآمده بود بعد رسیدن منصور سفیر زبانی او بدان گمراه بدنام پیغام نمودیم که
فرزندان و ناموس وقاص حاجی را بلا آفت جانی و مالی روانه حضور سازد و آن بدعاقبت عارغ حکم ما
خلاف آن بعمل آورده چنان کار و عرصه زندگانی بر عیال او تنگ نمود که منکوحه و دختران مظلوم خود را مسموم
ساخته و وقاص حاجی از شنیدن این حادثه بیمار گشته بر بستر غم غصه طعمه مرگ گردید سبحان الله از بزرگی و
نجابت ذاتی و روبه خودمندان با مروت تا طایفه گمراهان روز ازل این تفاوت دارد که در ایامی که خلیل الله
یزدی با پسر خود میران از شاه عباس کلان ازرده شده بطریق فرار نزد جنت مکانی آمد و برای طلب منصور خان
اصالتخان و خلیل الله نبیره های خورد سال که بسبب صغر سنی با خود همراه نتوانست آورد جنت مکانی
عالم ایلچی نزد شاه عباس اشاره نوشت آن زبده دودمان نبی و ولی انها را با عزاز تمام سرانجام سفر نموده
روانه ساخت و اینمعنی باعث مزید استحکام رابطه محبت و داد گردید همچنانکه ما برای طلب محمد علی پسر کلان
علیمردان خان به شاه عباس ثانی نوشتیم و با وجود غبار خاطر که از طرف علیمردان خان داشت رعایت
خاطر ما را مرعی داشته او را با ابرو روانه ساخت ؛ ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مع هذا الخاطر ما
رسیده بود که با آنهمه بهم خوردگی ملک و حال رعایا که همه از شامت نفس او پیش آمده اگر آن نو رسیده طالع
رو باین جناب آرد به اعانت او کشیده کوشیده دست سلطانان و نشه یک دولتان او کوتاه سازیم و فوج
شایسته برای محافظت بدخشان نزد او فرستیم حالا هم هیچ نرفته اگر براهنمونی طالع قدر عنایات سابق و
لاحق ما دانسته رجوع بدین درگاه آرد زیاده برین ندامت نخواهد کشید و ملک بر او مسلم خواهد ماند و
السلام چون در فرمان درج فرموده بودند که بعد دریافت مضمون نامه نزد نذر محمد خان روانه سازند

رسیدند بادشاهزاده چهار پنج قدم استقبال کرده در بغل شفقت آمیز گرفت و دست او گرفته کنار مسند خود جا داد
و بانواع لطف و دلجوئی و خورسندی خوی اشک ملالت و عرق کربت از چشم او پاک نمود و یک قبضه جمدهر
مرصع بدست خود بکمر او زده یک اسپ خاصه با ساز مینا و نه اسپ دیگر با ساز طلا و دو فیل با حوضه و یراق نقره
و نه تقوز پارچه از طرف خود و پنجاه هزار روپیه از طرف بادشاه تواضع نمود بهمین دستور با همراهان او سلوک
و رعایت بعمل آورد و امیر الامرا هفت اسپ و هفت تقوز پارچه ارسال داشت و بعد تقدیم ضیافت و مهمانداری
روانه حضور ساختند چون بحضور رسید مرحمت خان را همراه فرمان عنایت عنوان و چهار اسپ خاصه با ساز
طلا و مینا و پالکی و چهار میانه سواری زنانه و بیست تقوز پارچه روانه ساختند و مرحمت خان نزد خسرو خان
رسیده بعد رساندن پیغامهای لطف آمیز آداب ملازمت بادشاه و ملاقات با همه امرا تعلیم و تلقین نمود بعده
که داخل دولت خانه شد بخلوت خانه طلبیده ملازمت فرمودند خسرو خان بعد تقدیم آداب پابوس بجا آورد
دست شفقت بر سر و پشت او کشیده حکم نشستن نمودند و دل غم دیده محنت کشیده او را بانواع مرهم
لطف تداوی نمودند و چار قب طلا دوزی و شمشیر و خنجر مرصع مع پردله مروارید و پهول کتاره بیش بها
و دیگر مرصع آلات عنایت نموده منصب ششهزاری دو هزار سوار و ده [illegible] و پنجاه هزار روپیه عطا
فرمودند و حکم نمودند که در حویلی خاندوران کل مایحتاج کارخانجات از فرش و ظروف وغیره مهیا و موجود
ساخته فرود آرند القصه بادشاهزاده محمد مراد بخش بی آنکه فوجی بنظر آید کوچ بکوچ طی منازل و مراحل دشوار
گذار نموده تا بقلعه کهمرد رسیدند و آن قلعه را با چند قلعه حوالی آن بلا تردد تیغ و سنان تصرف آوردند
خانزمان یک دو مکان حرکت مذبوحی نموده فرار اختیار نمودند و قباد نام قلعه دار حصار بعد دست و پا زدن
لاحاصل آخر کار با پانصد ازبک امان طلبیده به اطاعت در آمد و از آنجائیکه بعد از شنیدن خبر
فرار خسرو خان خود را نقصد رسانده انواع تعدی بحال مال و عیال رعایای مالدار و مالگذار باقی مانده
اکثر زیان میرساندند از شنیدن رسیدن افواج بادشاهی و در آوردن قلعه ها بتصرف و متفرق گردیدن
مواکب کواکب شمار درجست و جوی ازبک قطار رفتار از آنجا راه فرار اختیار مینمودند و بعد مفتوح
گشتن قندز چندین هزار رعایای برهنه ستم کشیده که پارچه ستر هم بر بدن مرد و زن اندیار نمانده بود تالان
و شکر مقدم کوبان نزد بادشاهزاده آمدند از راه ترحم یک لک خانی و چهار صد ذرعه پارچه نیمه تمد با تخاعه
مرحمت نمودند در ضمن نامه اعلی حضرت که بنام نذر محمد خان که مشتمل بر پند و نصایح و اثبات و تعداد

چلدار معه تبردار و سنگ تراش بسزاولی محصلان شدید تعین نمودند و چندین هزار مددکار از دیهات واقعکار
فراهم آوردند و سپاه بطبیعت سرداران گرم و سرد دیده روزگار طلب برای آسانی عبور خود دامن همت
برکمر زده بیل ها بدست گرفته باتفاق عمله این کار به برف روبی و برف کوبی پرداختند و دو روز و دو شب
که شب و روز بجز این کار کردند و آرام خور و خواب بر خود حرام ساختند بقدر عرض دو ذرعه که شتر بابار
تواند رفت کوچه دستور پاک نمودند باقی برف را کوبیدند که از بالای آن لشکر تردد تواند نمود چنانچه اصل
اصالت خان و راجه بهلداس از اسپان فرود آمده چون هنوز راه خوب صاف نشده تردد طلب بود خود
بیل ها بدست گرفته دیگران را بدادن انعام امیدواری داده بزبان خوش ترغیب نموده شریک خود در برداشتن
و پاک نمودن برف مینمودند و سپاه به سپر و دامن در برداشتن و کنار نمودن برف میکوشیدند تا هر دو
سردار در فرصت سه پهر بتصدیع تمام از کوتل گذشتند روز دیگر بهادرخان با دیگر جمعی از راجها و افغانان
از آن کریوه فرود آمدند و بتفاوت هفته تمام فوجها معه بادشاهزاده افغان و خزان بتصدیع کمال عبور
نمودند اما کارخانجات دران هفته فرود نتوانست آمد و غره جمادی الاول تمام فوج زیر کوتل رسیده هفته
دیگر مقام نمودند که همه توپ خانه و کارخانجات شکسته افتاده که باقی مانده بود بیکجا شدند درین ضمن خبر
رسیدن فوج خسروخان زبان زد گردید باز آن خبر بمژده فرحت افزا مبدل گردید و انجنان بود که خسروخان
پسر دوم نظر محمد خان که در قندهار و بدخشان بود از تاخت و تاراج ازبکان که بعد از دست برد اسپ و شتر
و گوسفند و غله تمام ما بعرف کار بر ناموس تنگ ساخته جامع مسجد را در انجا بقصد پناه برده مورچال قرار
داده بودند سوخته جمعی از سادات نامی راهها بتقبل آوردند و نذر محمد خان که بحال خود درمانده بود خبر
خسروخان نتوانست گرفت ناچار خسروخان چاره کار دران دید که بعد شنیدن و رسیدن بادشاهزاده
با دو سه هزار خانه دار از انجا برآمده بطریق ایلغار طی مسافت نموده بقصد ملاقات بادشاهزاده نزدیک رسیده بود
هنوز در تحقیق این خبر شبه باقی بود که درین ضمن محمد صدیق نام نوکر عمده خسروخان معه عریضه او مشتمل بر اراده
احرام حضور نزدیک رسیدن او رسید بادشاهزاده اصالت خان را برای استقبال و اطلاع حقیقت
واقعی که جای وسواس نماند روانه ساخته لشکر را فرمود مستعد باشند اصالت خان بعد دریافتن به خسروخان
راهها نگاهداشته خسروخان را معه محمد بدیع پسر او و چندی از مخصوصان به براق همراه گرفته برای
ملازمت آورد امیر الامرا قریب نیم کروه پیش رفته باهم ملاقات نموده برفاقت نزد بادشاهزاده

رسیدند

حکم بنام بادشاهزاده محمد مراد بخش صادر نمودند که عساکر نصرت مآثر بپشتر روانه گردد بادشاهزاده مطابق
حکم از پشاور کوچ نمود و امیر الامرا هراول گشته بتفاوت دو سه منزل بپشتر مرحله پیما گشتند و امرای که
با او رفیق بودند برای پاک نمودن راهها از برف و هموار ساختن کوتلهای دشوار گذار سعی بلیغ
کنند و بادشاه بعد رسیدن پشاور اگرچه اصل عمارات حاکم نشین آنجا را که قبل از علیمردان خان
بدستور ایران ساخته بودند خوش ننمودند اما بعضی راسته های بازار را که بدستور اصفهان علیمردان خان
سقف بکمال صفا ساخته چهارسوی بازار را بطرح مثمن بغدادی آراسته و ترتیب داده بود پسند و مطبوع طبع
بادشاه افتاد و فرمودند که نقشه طرح آن کشیده نزد مکرمت خان که برای اهتمام و تیاری قلعه شهر نو آباد
شاهجهان آباد مقرر است و مفصل بگذارش خواهد آمد بفرستند هزار سوار دو اسپه به سعد الله خان مرحمت
فرمودند امام قلی پسر جمشید بیگ خان از ایران آمده ملازمت نمود هزاری ذو صد سوار و چهار هزار روپیه نقد
و خلعت و اسپ و فیل عنایت فرمودند به سعد الله خان امر نمودند که بمنصب داران نقدی توپخانه و احدیان
متعینه باقی سه ماه بنگی مع طلب سابق رسانند و تا لیاقت امرا و منصب داران سایر تابین بداغ میرسانده
باشند و یک اسپ سرحدی منصب داران جزکم منصب بقرار ضابطه مقرری معاف شناسند و نیز فرمودند که تنخواه
تنخواه تمام سال جاگیرداران چهارم حصه زر نقد از خزانه رکاب منصبداران جاگیردار رسانند و منصبدارانی که
جاگیر نیافته باشند و اسپ بداغ رسانده باشند چهار ماه از تاریخ داغ بنگی با او بدهند و حکم فرمودند سعد الله خان
معه خزانه سبک بار بپشتر رفته مطابق حکم زر به بنده های بادشاهی رساند و سزاولان تعین نموده بعد فراغ زر
تنخواه بر سرکار روانه سازد و مکرر به سعد الله خان فرمودند که اگر احدی از بنده های بادشاهی بعلت عدم خرج
و میسر نیامدن سرانجام سفر عقب بماند و در نوکری و آبروی او خلل پذیرد باز خواست آن روز جزا بعهده
آن وزیر بی نظیر خواهد بود و سزاولان روشناس حق شناس بی بیم برای برآوردن مردم و رسانیدن
زر تنخواه از خزانه تعین نمودند و باخبار نویسان تاکید فرمودند که روی داد بی کم و کاست مینوشته باشند
مرزا محمد مهدی که از سادات مشهور و متولی امام رضا علیه السلام بود شرف اندوز ملازمت گشته مورد
عنایات گردید بعده که بکابل تشریف بردند اول در حویلی علیمردان خان چند روز نشسته داخل قلعه
شدند الحال بذکر تسخیر بلخ و بدخشان می پردازد که بعده که فوج های هراول نزدیک دره رسیدند
خبر یافتند که پای کوتل بعضی جا چهار ذرعه و در بعضی مکان تا کمر و سینه برف دارد و دو سه هزار

و نجابت خان و مرزا خان و عبدالله خان و خلیل الله خان و قلیچ خان و شیخ فرید و اله قطب الدین خان
کوکه و ذو القدر خان و ملتفت خان و از سادات تهور پیشه باره و راجپوتان شجاعت نشان و افغانان
با نام و ننگ که جمله از امرا و منصب داران روشناس نامور چهارصد و هفتاد نفر بشمار آمدند تعین
کنند هفت لک روپیه و دو هزار اسپ از سرکار مرحمت نمودند و فرمودند که بر وقت به بندهای تعیناتی
بطریق انعام و مساعدت مدد نمایند و حکم شد که چون هنوز راها بواز برف و هوای سرد است امرا در ملک کنگر
و حسن ابدال و هر جا علف زار و از آبادانی چند روز توقف نموده لشکر و توپخانه را از راههای
مختلف و کوتلهای هموار بمدد سنگتراشان و بیلداران بدفعات بگذرانند که بلا تصدیع عبور
واقع شود بعده که موکب کواکب شمار در کابل فراهم آیند قلیچ خان و خلیل الله خان با فوجهای خود
پیش آهنگ شده نخست حصار شادمان را بعد از آن حصن غوربند را متصرف در آورند بعد تصرف
هر دو مکان سرحدی تسخیر قندهار و دیگر بلاد بدخشان باتفاق یکدیگر پردازند بعد از مفتوح کردن
بدخشان فتح بلخ را وجه همت سازند چون بعرض رسید که در پنجاب از کمی آب و فراهم آمدن افواج
گرانی و کمیابی غله بمرتبه اتم رسیده و مردم فرزندان خود را میفروشند بلکه ذبح کرده میخورند حکم صادر
شد که هر روز ده هزار روپیه را غله خام و پخته لشکر متفرقه در چند محله مقرر نمایند و پنجاه هزار روپیه نقد
به درماندگان بی بضاعت و بیوه زنان محتاج رسانند و منادی نمایند که هر که فرزند خود را هر جا فروخته
باشد باز سراغ نموده به کوتوال ظاهر سازد و زر او را از سرکار داده فرزندان مسلمانان را به مادر
و پدر آنها بدهند بوجود بنیان آمدن صفوی مزاج میان بادشاه و شاه ایران که برحمت حق پیوست جان نثار خان را
با نامه تهنیت و تعزیت و قدری جواهر مرصع و آلات بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه و پنجهزار بالکه کشمیر و دیگر بلاد
هند بقیمت یک لک و شصت هزار روپیه نزد زبده دودمان مصطفوی شاه عباس روانه ساختند و در نامه
معذرت ایمعنی که روآوردن علیمردان خان بدین درگاه نه برای حب جاه دولت بود بلکه بسبب حسد
پیشه گان شرارت سرشت صاحب غرض بوده و تکلف مرخص ساختن محمد علی پسر کلان علیمردان خان
که در ابتدای شروع تهمت حاسدان حسب الطلب شاه صفی فرستاده بود درج نمودند و تا پنجم صفر المظفر
وسط فروردی از دار السلطنت لاهور بادشاه از برای تقویت بادشاهزاده و امرا رایت توجه طرف
دار الملک کابل برافراشتند و جعفر خان را صوبه دار پنجاب نموده گذاشتند بعد رسیدن حسن ابدال

حکم بنام

زیدون رسیده باعث تقویت و گرمی دل یخ بستهٔ راجپوتان گردید و در همان حالت ازبکان از افقی کوه از

طرف برف باران بر فوج راجه گذشته مطلع شده برق کردار خود را بقصد مقابله رسانند و راجه پسر خود را با

هراول نموده مردانه استقامت ورزیده داد تهوری و مردانگی داده بعد کشته شدن جمعی از راجپوتان ازبکیه را

از پیش رو برداشته هزیمت داد و خود را بقلعه چوبی رسانده چندگاه بعلاج زخم همراهان پرداخت چون رجوع

زیاد کشته شدند و بسیاری زخمی بودند نوشتجات برای طلب راجپوتان از وطن روانه ساخت مع هذا از

فوج تازه تردد مردانه نمود و بادشاه از شنیدن تردد راجه آفرین گفته از کشمیر متوجه لاهور شدند و باین

راه از برف و باران تعب زیاد برلشکر که لازمه راه کشمیر است گذشت خصوص در منزل پیر پنجال برف بسیار

بارید و باعث تصدیع و کشاله به لشکریان گردید از واقعه کابل بعرض رسید که دین دار خان قلعه دار

از حصار عار عنصر به بقاباد جهان شتافت بجای او اسد الله برادر او را بعد رعایت اضافه بقلعه داری

مقرر ساختند معروض گردید که سید خانجهان بهادر ازین جهان بروضهٔ جنان شتافت باعث ملال خاطر بادشاه

گردید فرزندان او را درخور پایه هر یک اضافه مرحمت نمودند مگر سید منصور نبیره سید خانجهان که بسبب نزاعی

که با بنی اعمام خود داشت متوهم گردیده بحکم راه فرار اختیار نمود و ایمنی خو [illegible] مرضی بادشاه بظهور آمد فوج عقب

او تعین فرمودند درین سال نورجهان بیگم مرحله پیمای سفر آخرت گردید گویند بعد از واقعه جنت مکانی در

مجالس شادی باختیار خود هرگز حاضر نگردید مگر باکراه خاطر و سوای رخت سفید بلباس دیگر رغبت ننمود و در

مدت باقی حیات لب بخنده آشنا نساخت سعد الله خان را از اصل و اضافه شش هزاری دو هزار سوار نمودند

شایسته خان الماس چند و شانه سرخ وزن فرستاده بود از نظر گذشت بعده که شانزده رتی معیوب را از انسند

باقی صد سرخ که ماند دو لک روپیه قیمت آن نمودند ایلچی نذر محمد خان والی بلخ نامه و قطعه لعل و سی اسب و شتر

که قیمت جمله سی هزار روپیه شد رسیده ملازمت نمود بیست هزار روپیه به ایلچی انعام نمودند درین اوان

بعرض رسید که راجه جگت سنگه مرحله عمر بپایان رساند راجه روپ پسر کلان او را مورد عنایات ساخته

سرفوجی و حراست قلعه چوبی احداث کرده پدر او بدو فرمودند و آخر ذی الحجه اول اسفندار ماه الهی بادشاهزاده

محمد مراد بخش را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پیاده تفنگچی و توپ خانه سلیمانی بقصد تسخیر بلخ و بدخشان

مرخص فرمودند و وقت رخصت دو هزاری هزار سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه دوازده هزاری

ده هزار ساختند و امرای کارزار دیده رزم جو هراول و یمین و یسار مقرر نمودند از جمله امیران نامی علیمردان خان

و مصالح زیاد در کار است و چوب ها نیز ... کننده بسیار در ان کوه موجود بود و نجار بسیار نیز همراه داشت
بنای برج های قلعه از سنگ و گل قرار داده چهار دیوار حصار را از تخته های چوب تجویز نموده بگرد آوری مصالح
باتفاق و صلاح باشنده های الفلیچ پرداخته مردم لشکر را معاون بیلداران و بنایان و نجاران جا...
ساخته اوّل خود با خوانین و مصاحبان دست بسنگ و گل و تیشه و اره گشتر زده بمعاونت سوار و
پیاده که همه به طبیعت راجه کمر همت بستند و کلنگ و بیل بدست گرفته رفیق گلکار و نجار گشتند حصاری
که در یک سال اتمام آن متعذر بود در فرصت یکماه تیار که دو چاه عمیق کنده هزار برقنداز و تیر انداز معه
جمعیت سواران در انجا نگاه داشته میخواست بپشاور روانه شود درین ضمن خبر آمد از بلکه تعین نموده
ندر محمد خان انتشار یافت که از سه طرف سه فوج مانند سیلاب بلای اینده راجه بخاطر جمعی تمام لشکر
خود نیز سه فوج قرار داده آماده کارزار و مستعد مردن و کشتن گردید بعد مقابل شدن زد و خوردی
که جای صد تحسین و آفرین داشت از هر دو طرف بعرصه ظهور آمد آخر کار بعد کوشش و کشش بسیار که جمعی
از ازبکان و راجپوتان کشته و زخمی گردیدند فوج ازبک رو بفرار آورد بعده که راجه تعاقب نمود ازبکان
راجه را طرف دره قلعه کشیدند و برگشته باستوار نموده شروع به تیر باران نمودند راجه هم پای کم بنیاد در
و باقی فوج راجه نیز بمدد رسید و هم نبرد ازبکیه گردید و بمرتبه نایره کارزار اشتعال گرفت که کار بر
راجپوتان تنگ گردید و مردم بیشمار از طرفین مقتول و زخمی گشتند و با وجود نسبت به ازبکان قوم
راجپوت زیاده بکار آمدند آخر فتح نصیب راجه گردید و فوج ازبک را از پیش برداشته از ان دره
باجان بسلامت و فتح و نصرت برآمده خود را بقلعه چوبی نواحدات رسانید و حقیقت به امیر الامرا نوشته
درخواست کومک نمود و امیر الامرا اسلم چهار هزار سوار و مصالح حرب و باروت بسرداری علی بیگ
و اسحاق بیگ منصب دار و فریدون غلام رزم آزمای خود روانه ساخت درین آوان ازبکان بسر
تهانه که راجه بر دهنه کتل قایم نموده بود شب خون عجب آوردند که کمتر از راجپوتان کسی ماند که کشته و زخمی
نگردید و راجه خبر یافته چون برق بران خود را رسانده تلافی نوعی الخاعه برآورده ازبک بسیار کشت
اما وقت مراجعت چندان برف بارید و باد وزید که اسب و آدم را قدم پیش گذاشتن مشکل گردیده کار
چهارپا و آدم بهلاک رسید و راجه آن روز و شب همانجا استاده بسخت جانی گذرانید اگرچه هیچ یکی از سوار و پیاده
امید نجات نداشتند اما بعد تخفیف باریدن برف قدم براه گذاشتند درینولا فوج کومکی امیر الامرا بسر...

آمدن

براه کوه هندوکش گذشتند با وجود برداشتن ذخیره یکهفته که بقدر قوت لایموت دو هفته بیرون وفا نماید القدر
اسپ و گاو و گوسفند غنیمت بدست آورده‌اند که محتاج به ذخیرهٔ همراه گرفته نشده گوشت وافر غذای خود ساختند و
بهادران یکه تاز جان باز به هر طرف تاخته خرابی بسیار بملک رسانده تا خبردار شدن ازبکیه که زیاده از ده هزار سوار
بدست آنها نیفتاده بود مراجعت نمودند بعد که حقیقت گرفتن قلعه و باز از دست دادن و جنان القضا رونما حنت
نمودن نجابت خان بعرض پادشاه رسید از راه عاقبت بینی که اگر نقش و از گون می آمد باعث بدنامی
و ندامت تام بود خلاف مرضی بظهور آمده و در نهاده بعد آفرین بار نصیحت شفقت آمیز به امرا الامراء و لشکریان
نوشتند و در فرمان درج نمودند که امسال زیاده ازین تیز جلوی کار نفرموده باید که اول سنگ تراشان
و بیلداران و تبرداران برای هموار و صاف نمودن راه‌های قلب دره روانه سازند و نجابت خان
و دیگر امرا پیش قدم گشته با هوشیاری تمام با توپخانه دران درها در آمده سر راه از یکیه داشته باشند و
سررشته داری را از دست نداده چنان نکنند که زخم بسپاه رسد صد رحمت بر فدویت عقیدت
و جان بازی نوکران انعهد و هزار آفرین بر پادشاهان که نظر بر عواقب امور نموده بدین مرتبه احتیاط در پرداخت
نوکران نمایند چون راجه جگت سنگه برای رفع جرایم گذشته باظهار تهوری و کارطلبی بعرض رساند که بدین مهم
تعینات و مامور گردیده جوهر تردد خود بعرصه ظهور آورده و بامید قبول این التماس جمعیت زیاد از وطن
طلبیده درخواست محل نمودن بمیان آورد اعلیحضرت ادعای او را قبول و پسند نموده حکم فرمودند عرض لشکر آن
از روی تقید بقید اسم نویسی بطریق موجودات بگیرند بعد از ملاحظه موجودات هزار و پانصد سوار و دو هزار
بندوقچی زیاد از تابینان منصب او آمد از راه لطف و قدردانی بقرار سراسری نقدی تنخواه بر خزانه بتعین
سر اول نمودند که نقد رسانده روانه مهم مامور سازند بعده بخدمت علمردان خان رسیده از وزیر رخصت
و خلعت گرفته بسرکار رسیده از کتل هندوکش گذشت و پسر خود باسم بهادر سنگه را با نصف جمعیت با هراول
نموده بعد از آن که بمکان خوست که سرحد است و جای زور طلب واقع شده رسید بعضی از کلانتران و
ریش سفیدان و رعایا که سوخته بیداد و تعدی ازبکان خونخوار مردم آزار بودند باستقبال راجه آمده
بعد ملاقات باظهار خیرخواهی صلاح دادند که اگر قلعهٔ درین سرحد ساخته گردد از ماجیان خدمت و تردد
نمایان بظهور خواهد آمد که باعث مجرا و سرخ رویی راجه خواهد گردید رهنمونی آنها دلنشین راجه گشت از آنکه
راجه از شجاعان بازرد گفته می شد بخاطر آورد که در تیاری حصار خشت و سنگ و چونه فرصت

بود درین حالت خبر رسیدن فوجهای نذر محمد خان بر سر کتل هندوستان بقصد سر راه لشکر بادشاهی گرفتن
رسید از انتشار این خبر اصالت خان و خلیل بیگ و دیگر واقف کاران الفضلع گفتند که از دره‌ها زیاده
از یک دو سوار پهلوی هم نمی توانند گذشت و همه جا ذخیره برابر خود و اسپان موجود باید داشت
و از هر جا که گذشتند تهانه باید گذاشت و هنوز که امرای کومکی دیگر نرسیده اند فوج همراه خود را جدا نمی توان
ساخت آخر مصلحت بدان قرار یافت که فی الحال بفکر تسخیر قلعه و در آمدن بدره‌ها نباید پرداخت و از راه دیگر
برای تسخیر بدخشان کمر همت باید بست درین ضمن بهادر خان و چند امیر کومکی دیگر رسیدند و باتفاق راه بهتر
اختیار نمودند چند منزل که قطع مسافت کردید دولت بیگ تهانه دار بهتر باستقبال آمده با جمعی از اهالی
ان سرزمین اطلاع داد که ازین راه با لشکر جهان و بهیر عبور نمودن بغایت دشوار و متعذر است مگر
اسباب و اثقال گذاشته جریده بکمال تعب عبور توان از کتل های سر بفلک کشیده دشوار گذار و
دره‌های آدم خوار گذشت مع هذا آب نا حایل است بدون پل بستن عبور دشوار و مقابل فوج خصم
که البته از شنیدن آوازه اطراف فراهم آمده هجوم خواهند آورد پل بستن را مجال محال و از نزدیک
رسیدن ایام برف و بدون آذوقه درین گرانی و کم یابی کاه و غله که اسپان و باربردار پوست
و استخوان محض شده اند طی مسافت نمودن خیال فاسد و تدبیر سراپا خطاست مگر در فصل ابتدای
بهار این راه دشوار گذار بسختی تمام طی توان نمود امیر الامرا گوش باین حرف های وحشت افزا ننموده
مصلحت کار درین دید که ده هزار سوار جرار آزموده کار انتخابی نبرد جوی کارزار دیده که خود متوجه
شده جوانان یکه تاز بهادر جلادت پیشه را جدا انتخاب نموده خور و خواب بر خود حرام ساخته تمام شب دمی نیاسوده
دو سه روز بترتیب فوج صرف اوقات نمود و بهمین دستور اسپان خوب توپچاق به جوانان تهور
نشان که موافق شان خود اسپ نداشتند از اسپان سرکار خود بدانها داد و با دو سردار کار طلب
سخت جان جهان آزموده و دو دسته فوج جدا تیار ساخته فرمود که هرچه توانند آذوقه خام و پخته
برداشته بطریق قزاقان از کتل و دره‌ها گذشته بر احوال ملک و آبادی و ویرانی اطلاع یافته تا توانند
دست بردی که بار سنگین نجات کرده مراجعت نموده خبر بیارند و سرداری هر دو فوج را اصالت خان
از راه کار طلبی بعهده خود گرفت و نیز ارشاد نمود که تا مقدور جمعی از مردم الوس صاحب تومن الفلع
که اغلب بعضی رجوع آرند به تسلی آنها پرداخته با خود رام ساخته بیارند بعده که لشکر بدان استعداد

کرده بنزدیکی

خود را بطریق ایلغار جریده نزد امیر الامرا رسانده ظاهر ساخت که عجب هنگامهٔ نفاق و لشکر کشی و از یکدیگر گسستگی
میان پدر و پسر و برادران یعنی عبد العزیز خان و سبحانقلی خان و نذر محمد خان برپا شده و حارث قلعه
کهمرد که قلعه سرحد است بکومک جمعی که همراه سبحانقلی خان از طرف عبد العزیز خان برای تسخیر حصار رسیده بودند آمده
بود و ندر رفته قلعه مذکور خالیست اگر لشکر با توپخانه همراه من نمایند بمدد اقبال لایزال بادشاه تسخیر
می آرم امیر الامرا ۳ هزار سوار خود و بادشاهی بسرداری فرهاد نام غلام خویش همراه قلیچ بیگ
مرخص نمود و گفت که اگر قلعه را تسخیر توانند آورد بهتر و الا بتاخت و تاراج الکای برداز ند بعد که
نام بردها نزدیک قلعه کهمرد رسیدند جمعی که اندرون قلعه بودند از دبدبهٔ آمدن فوج هندوستان دل
و حوصله باخته راه فرار اختیار نمودند و بی آنکه شمشیر از غلاف برآید قلعه بتصرف مردم علیمردان در آمد
اما از آنکه از گرانی و خرابی ملک و کمیابی کاه و غله اصلا ذخیره در قلعه نمانده بود و خلیل بیگ و فرهاد سهل انگاری
نموده بگمان آنکه نذر محمد خان بحال خود درمانده و شامت پسران و نفاق نوکران بکومک قلعه نخواهد پرداخت
و از ناکردکاری در استحکام برج و باره و گردآوری ذخیره نپرداخته و مردم کار آزما در آنجا نگذاشته سرمست خان
نام نبیرهٔ مبارز خان را با جمع معدود در آن قلعه گذاشته خود متوجه تاخت و تاراج اطراف گشتند علیمردان خان
بعد رسیدن خبر تسخیر قلعه از راه دوراندیشی و عاقبت بینی لهراسپ خان را پیشتر روانه ساخته ارشاد نمود که در
غوربند رسیده کوشش بر آواز آمدن ازبک برای خلاصی قلعه باشد و بروقت خود را رسانده و مدد آگاهی
داده بمدد رسیده باشد و بعد روانه نمودن لهراسپ خان علیمردان خان خود نیز از غلبه و سواس و کار ناآزمودگی
و خام کاری فرهاد و خلیل بیگ ا نتظار خبر نکشیده روانه شده بطریق ایلغار خود را رسانده با لهراسپ خان ملحق
گردید قضا را همان روز که امیر الامرا بغوربند رسید خبر رسیدن فوج ازبک و آخر شب غافل بر قلعه یورش
آوردن و جمع کثیر را با آنکه سرمست خان بهزار خون جگر دست و پا زده از آوازهٔ رسیدن فوج علیمردان خان
بغوربند استقامت نتوانست ورزید و از یکان نیز از انتشار خبر فوج کومکی دست از محاصره برداشته راه صحرا
گرفتند بعلیمردان خان رساندند امیر الامرا اصالت خان را با فوج شایسته بمدد قلعه روانه ساخت و خود نیز
با شتر کوب روانه از عقب او گردید با این راه خبر شنید که قلعه بتصرف ازبکان درآمده و سرمست خان
با همراهان چنان زخمی و عریان ساختند که سردار را از سپاه فرق نموده زنده گذاشتند از قلعه برآمد و متصل
خبر سرمست خان بحال تباه رسیده بر ماجرا مفصل اطلاع داد علیمردان در فکر تدارک آن و تعین افواج دیگر

که بعد گذشتن از لاهور از پسر کشمیری که او را مسلمان ساخته از کهریال خانه بر آورده داخل خدمتگاران
خاص ساخته بود در وقت شب که تکلیف هم خوابگی با او نمود با سبب ماده عداوت و راهنمای دیگری بزخم
جمدهر ره نورد بادیه عدم گشت و بعد از زخم برداشتن چهار پنج پهر زنده مانده وصیت نامه بخط خود
به بادشاه برای فرزندان نوشت و آخر تراه مطلوبان کار خود ساخت الحق در تردد کارهای نمایان
و تسخیر قلاع و کارهای عمده از او بوقوع آمده بود بعد عرض باعث ملال خاطر اعلی حضرت گردید و از
جمله زر نقد که از کرور روپیه زیاده مانده بود شصت لک روپیه در سرکار ضبط نموده باقی نقد و جنس
موافق وصیت او بفرزندانش تقسیم نمودند و سید محمد و سید محمود دو پسر کلان او را هزاری هزار سوار و
و عبد النبی پسر خود را بانصدی سرفرازی دادند و شایسته خان را از صوبه بهار تغیر نموده صوبه مالوا فرمودند
[illegible]
جشن آغاز سال بیستم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و شش زینت افزای باغات کشمیر بی نظیر گردید
از آنکه رسوخیت باطنی و کمالات ظاهری و علوی فطرت و کاردانی سعد الله خان بر بادشاه جوهر شناس
قدردان روز بروز متجلی و دلنشین میگردید و در فکر مقرر فرمودن وزارت بنام آن نیکنام خجسته فرجام
بودند اسلام خان که در رموزدانی و عقل و فراست از امرای نیک خواه مزاج گرفته بود با وجود
از وزارت او همه ارکان سلطنت راضی و شاکر بودند اراده مرکوز خاطر بادشاه را دریافته بتقریب
معقول التماس استعفای وزارت و درخواست صوبه داری دکن بمیان آورد و سعد الله خان را
بعطای قلمدان و جمدهر مرصع و خلعت وزارت و اضافه هزاری بانصد سوار که از اصل و اضافه هزاری
پنجهزاری هزار و پانصد سوار باشد سربلندی بخشیدند و اسلام خان را از اصل و اضافه شش
هزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه نموده و بعنایات دیگر مفتخر ساخته بصوبه داری کل دکن
مقرر و مرخص فرمودند و سیادت خان برادر او را که او نیز از امرای کار طلب بود همراه اسلام خان تعین
نمودند بعده که بمصالحه خان نزد امیر الامرا علیمردان خان آمده سرانجام گرد آوری لشکر و آذوقه و هموار نمود
راه بدخشان ساخت و امرای کومکی دیگر نیز بهم به کابل رسیدند در ضمن که خبر حرکت قزلباش محض تمهید
و مغالطه شهرت بود خلیل بیگ تهانه دار غوربند که از اصل منصوبه خبردار و بموجب نوشته علیمردان خان
چشم براه رسیدن افواج بادشاهی و گوش بر آواز قابوی فوج کشی طرف بلخ بدخشان داشت

آورد

دشوار گذار می توان نمود منقضی گشته بود دران منازل بر بعت از شدت سرما و باریدن برف هیچ جا بلشکر
رسید و اکثر سوار و پیاده دست و پا باختند چنانچه طغرا گوید ٭ ز بیم برف آن کوه خطرناک ٭ دمیده مردمک
ز چشم افلاک ٭ چنان در روی برودت بافسرده که آتش در درون سنگ مرده ٭ بعده که داخل کشمیر جنت نظیر
گردیدند هر روز و هفته در باغی و مکانی که مرغوب طبع بود تشریف می بردند صفاپور که در قبول بادشاه بحکم مقرر
و اسم با مسمی بود بحکم تهیه ضیافت گرفته چراغان نموده بعد تشریف بردن مبلغ نقد و جواهر پیشکش نمود بعده کنار
تالاب دل را چند شب چراغان نمودند چون در صفا و نقار به سیرگاه الامکان فیض نشان ترجیح داشت بسیار مرغوب
طبع افتاد چنانچه ملا طغرا گفته ٭ درین دریا چنان جوشی و سر و دست ٭ که موج جشن ز آب نغمه رودست ٭
ز عکس لاله رخساران سرکش ٭ فتاده ماهیان در دام آتش ٭ ز بهر ذوق صدای نغمه تر ٭ زده موج طرب بر گوش اخگر
٭ رگ طنبور رشک موج آب است ٭ بدستش کاسه چشم حباب است ٭ خاندوران را بدکن مرخص فرمودند محمد مراد بخش را
اضافه دو هزاری داده از اصل و اضافه دوازده هزاری نه هزار سوار نمودند در بنولا از عرضداشت علیمردان خان
خبر روانه شدن فوج قزلباش برای تسخیر قندهار اشتهار یافت قلیج خان و بهادر خان رهیله و نجابت خان
و راجه جگت سنگه و راجه رام سنگه و راجه بهار سنگه و مرزا افغان و شمس الدین ٭ و دیگر جمعی از امرای رزم
آزما و دوازده هزار بندوقچی همراه دولت مبلغ بیست لک روپیه از خزانه دار السلطنه لاهور به بندهای بادشاهی
بطریق مساعده حکم فرمودند چون خاندوران در دکن بسختی و ظلم بسیار خصوص در بدعت محصولات انواع
حتی برشته که بیرزنان و بیوه ها برای وجه قوت لایموت می ریسند و بر تخم مرغ که بیشتر ضعفا بقوت
محتاج گشته میفروختند و برگ درختان باغ که در ایام خزان میریزد و گرد آوری آن صرف اوقات نموده
بجهد بدست نموده بنزها فروخته موافق آن ربع سالهای گذشته گرفته در حبس شمار نموده مبلغ کلی بر ذمه
داروغه های دیوانیان و معونات بادشاهی بر آورده باظهار کفایت و جزرسی که مراد از مردم آزاری
محض باشد وسیله تقرب انگاشته نزد بادشاه ساخته میخواست علم شهرت صاحب السیف والعلم برافرازد
بنابران از شهرت بازرخصت شدن و مراجعت آن ظالم رعایا و متصدیان بادشاهی در تزلزل و فکر فرار
و استعفا نمودن خدمات بودند و بدرگاه الهی و جناب بزرگان نظرها بر عدم سلامت رسیدن او بسته
دست بدعا بر داشته تردد خاطر تمام داشتند درین ضمن خبر کشته شدن او مابین لاهور و سهرند از دست
پسر امرد رسید و باعث شادی و انبساط خاطر خانه بخانه گردید و از واقعه لاهور بعرض بادشاه نیز رسید

معه خلعت و صد دانه مروارید و دو صد اشرفی برای زیور زن او عنایت نمودند و محمد علی را خلعت و اضافه
و خطاب مرحمت فرمودند بعده که ملکه دوران برای تسلیم بحضور آمد بادشاه بدست خود طبق پر از جواهر و مروارید
و زر سرخ و سفید بقیمت لک روپیه گرفته بر فرق بادشاه بیگم نثار نمودند بعده بادشاهزاده ها و دیگر بیگمان طبق طبق
گل طلا و جواهر نثار کردند و سمرنی صد و سی دانه مروارید بقیمت پنج لک روپیه بدست خود بدست بیگم بستند
و دو مروارید امردی معه گوشواره الماس قیمت یک لک روپیه عنایت نموده بندر سورت مع رکنات که در جاگیر
بیگم بود بوجه انعام عطا فرمودند و بموجب التماس بیگم تقصیر بادشاهزاده محمد اورنگزیب عفو فرموده به انواع لطف
بدستور سابق منصب پانزده هزاری ده هزار سوار بحال نمودند و بخدمت صوبه داری احمدآباد مامور ساخته باعزاز
مرخص فرمودند و حکیم داود را که معالج بیگم بود هزاری دو صد سوار بر منصب هزاری اضافه معه اسپ و فیل
و یک مهر و یک روپیه هر یک بوزن پانصد توله مرحمت نمودند و حکیم مومنا که سابق منصب قبول نموده سه هزار روپیه
سالیانه اختیار نموده بود بعطای منصب هزاری صد سوار و هزار اشرفی و فیل مفتخر ساختند و چهار لک روپیه
برای شریف مکه متبرکه و لک روپیه برای مستحقان مدینه منوره که بقصد شفای بیگم نذر کرده بودند همراه احمد سعید
روانه نمودند و آنچه بیادر [illegible] دها و بیگمان و امرا و نذر بزرگان اطراف و انعام هنرمندان هر دیار بصرف
درآمده تا چند تحریر آن پردازد بعده که بشهر رسیدند جشن نوروز ضمیمه جشن صحت کامل و شفای عاجل
بیگم بیگم نموده چراغان و آرایش گوناگون فرموده عالمی را از سر نو فیض یاب و کامروا ساختند بعده که بلاهور تشریف
نزول فرمودند خاندوران از دکن رسیده بملازمت نمود چون بگرد حقیقت فساد و برهم خوردن سلطنت بلخ
و ظلم تعدی ازبکان و اضلال تمام راه یافتن میان پدر و پسران بدعاقبت و بغارت رفتن عبدالعزیز خان
و خرابی نذر محمد خان بعرض رسید بعلی مردان خان که بکابل مرخص شده هنوز از رکاب جدا نشده بود در
خلوت طلبیده ارشاد فرمودند که چون مهم تسخیر بدخشان و بلخ منظور و فکر خاطر است عنقریب بادشاهزاده را
بدان صوب مرخص خواهیم نمود باید که تا رسیدن لشکر سرانجام مایحتاج آن مهم بعهده خود دانسته در گردآوری
مصالح و مردم کار آزموده واقف کار آن سرزمین کوشید و بعد روانه شدن علیمردان خان رضالیخان بخشی
را برای معاونت و سزای الکار نزد علیمردان خان رخصت فرمودند در همین ولا بعرض رسید که صفدر خان
قلعه دار قندهار از این حصار ناپایدار رخت هستی بر بست بجای او عبدالعزیز خان را مقرر فرمودند چون بسبب
جشن های بی پایان صحت بیگم در راه توقف زیاده واقع شد ایام سفر کشمیر که بلا تصدیع برف و باران طی آن منازل

طلبیده بنام راجه جیسنگه حکم صادر فرمودند که نامراجعت خانه وران از وطن خود را بدکن رسانده از بندوبست خود غافل
باشد چون دو سال قبل ازین بعرض رسیده بود که امام قلیخان از غلبه و تعدی نظر محمد برادر بکمال پریشانی دیده سابق
راه بیت الله اختیار نموده یک لک روپیه برای او روانه ساخته بودند از آنکه قبل از رسیدن زر امام قلیخان
در مدینه منوره مرحله پیمای الجنان گشته بود از جمله لک روپیه یکدانه مروارید مدوری بوزن چهل و سه سرخ بقیمت
سی هزار روپیه خریده مع اسپان عربی و عراقی برای بادشاه آوردند جوهریان هند پنجاه هزار روپیه قیمت
آن مروارید نمودند و بعرض رسید که بدین وزن و خوبی مروارید دیگر در جواهرخانه بادشاهی موجود نیست و از
روی سررشته جواهرخانه بادشاهان سلف نیز ظاهر نمود آنرا داخل سرپیچی که از لعل دوازده تانک و بیست
و چهار دانه بقیمت چهار لک روپیه داشتند نمودند چون ذکر جواهر بزبان قلم آمده چند کلمه از جواهرخانه عهد صاحب
قران ثانی بتحریر می آرد روزیکه برتخت جلوس نمودند قریب ده کرور روپیه که بچهل لک تومان عراق میرسد
جواهر و مرصع آلات در جواهرخانه جنت مکانی بعرض درآمد از انجمله تا غایت سال هجده جلوس دو کرور روپیه را
جواهر بخرج و انعام و ارمغان ایران و روم و توران درآمد و پنجاه لک روپیه در معجونات و تصدق و نثار
وزن و جشن صرف شد و کرور و ده لک روپیه جواهر بابت پیشکش و اموال جاگیرداران و غیرها عوض آن داخل جواهرخانه
گردید باقی در جواهرخانه انعام و توشک خانه داخل پوشاک خاص موجود بود از جمله آن دو تسبیح مشتمل بر صد و [illegible] دانه
مروارید است که وزن هر دانه سه و دو سرخ است و شصت و دو هفت دانه یاقوت دارد که قیمت هر دو تسبیح
بیست لک روپیه میشود میرصالح مشکین قلم ترمذی کشفی تخلص ولد میر عبدالله زرین قلم کتاب مناقب مرتضوی تالیف
خود از نظر گذرانید چند ورق از ابتدا و چند ورق از میان و از آخر مطالعه در آورده پسند فرموده بهزار روپیه
و یک ماده فیل و خلعت مرحمت نمودند چون بوجود مکرر بمیان آمدن غسل صحت و جشن بادشاه بیگم که بدگردید آمده
باز جراحت عود نمود و بعد متوجه شدن طرف کشمیر که اواخر ذی قعده از دارالخلافه سمت لاهور کوچ فرمودند
باز اثر جوشش زخمها مرجع ظاهر گردید و باعث کدورت خاطر بادشاه گشت بعده که به متهرا رسیدند
محمد عارف نام فوجداران نواح ملازمت نموده بعرض رسانید که مومیائی [illegible] مرهمی دارد که استخوان سوخته و شکسته را
در یکهفته بحال می آرد و برای مرهم جراحت حکم آب حیات دارد حکم احضار او فرمودند و آن مرهم ازو گرفته
مالیدند و در چهار پنج روز آن قدر نفع بخشید که بهفته ناکشیده نشان جراحت نماند و بالکل وسواس زایل گردید
بعده که بدهلی رسیدند مقامات فرموده از سر نو طرح جشن غسل صحت انداختند و تا مور آبرو به وزن نموده

بجلدی و چابکی صلابتخان رسانده بحضور بادشاه جمدهر که در اسلحه هندوستان مثل آن حربه جانستان دیگر نیست بسینه او رساند که تا قبضه فرو رفت صلابتخان
آه نکشیده جان بجان آفرین سپرد خلیل الله خان و ارجن ولد راجه بیتهلداس گور که نزدیک بودند از مشاهده جرات او بر وحمله آور گردیدند ارسنکه در دفع
آنها پرداخته ارجن را زخمی نموده خود زخم برداشته خواست [illegible] رود گرز برداران و دیگر بندهای بادشاهی بر ارجن رسیده زخم های پی بکار او ساختند
افتادن از زخم های کاری جمدهر بنیان را ارجن نذر جست که خون او نابیخ ریز گشت بعد وقوع این دو سه مردخان مرتکب و ملوکچند مشرف دو تنی نه لاش ارسنکه را
برداشته برون آوردند در بین چمن قریب یازده نفر از جمله خدمتگاران با یک مشعلچی که در جلادت با قصد و سوار برابر توان گرفت بمقابل گرز برداران و ملوکچند و دیگر
بندهای بادشاهی دست بشمشیر و برچی و جمدهر نموده حمله آور گردیدند و مرتبه تهوری و تردد نمایان از آنها بظهور آمد که با وجود هجوم گرز برداران و دیگر جمع کثیر
که برای دفع آنها میکوشیدند ملوکچند با سه چهار منصبدار نامی و گرز بردار و دیگر مردم بادشاهی کشته و زخمی گردیدند و مرخان زخم کاری برداشت و فیما
عظیم برپا گردید و سیزده نفر مشعلچی تنها که از انجمله ملوکچند وغیره سه چهار منصبدار روشناس بودند از پا در آمدند تا آنکه همه آنها کشته گردیدند چون صدای
دیگر این هنگامه بلند گردید بسیاری از راجپوتان جمع صلابتخان هم وقت شب فرار اختیار نمودند و جمعی از سوار پیاده و فاکیش ارسنکه که بقصد انتقام
کمر همت بسته انتظار صبح میکشیدند قبل از آنکه پرده ظلمت شب از میان برداشته شود در خانه ارجن ریخته هجوم آورده شمشیرها علم نموده داد مردانگی
داده هر که قابل آنها می آمد فرصت نزدن دست بالا نمودن نمیدادند کار بجای رسید و هنگامه آشوب آنجا کشید که بادشاه در ابتدای شورش
فوج بر آنها نامزد نمودن ماده مزید فساد دانسته نظر بر اصلاح کار یک دو راجپوت فهمیده کار را از آنجا بجه فرستاده پیغام نصیحت آمیز دادند که ارسنکه
و جمعی که مرتکب فساد شده بودند بطریسیدند تا که بی تقصیر آید چرا خود را طعمه تیغ و تیر و سنان می سازید و چندی از آن روشناسان را امیدوار رعایت
عطای منصب و اضافه نمودند آن جهالت مسکن شجاعت منش که بعد واقعه آقا در عالم پاس نمک خواری جنگ سردار نمودن جانبازی محض [illegible] خالی از
طریقه آزرم پرستان نیست در جواب زبان بشمشیر و جمدهر دراز نموده اصلا گوش به آن سخنان ننموده بکارزار جهان آشوب کشیده و سید خانجهان
و رشید خان انصاری و سید عبد الرسول خان بارهه و دیگر بندهای تهور پیشه بادشاهی با توپخانه تعین شدند و نایره جنگ و جدال اشتعال گرفت و سید عبد الرسول خان
که از جوانان نوبهار بود با جمعی از سادات بارهه و دیگر منصبداران بکار آمد و کار بکو نیراق بر طرفین تنگ گردید و سید غلام محمد که از سرداران شجاعت پیشه بود کشته شد
با جمعی پیاده کشته تردد نمایان نموده با وجود برداشتن زخمهای کاری کار عمده آنها را ساخت و تا شام جنگ قایم بود و [illegible] عمر آن سوخته اختران سیاه
کسوف در آمده راجپوتان علف تیغ و هدف تیر و گوله بندوق گشتند بعد فراغ جنگ سید غلام محمد را با سرداران دیگر که زخمهای کاری برداشتند و
واماندگان صلابتخان و ملوکچند و دیگر فرزندان همه جان باختگان را مورد عنایات بی پایان ساخته اضافه های نمایان و خلعت و اسپ و جواهر
عنایت فرمودند [illegible] جشن آغاز سال نوزدهم از جلوس مطابق سنه هزار
و پنجاه و پنج مواقف هر سال با فیض خاص و عام گردید بعرض رسید که خانه دارا شکوه فرزند بعرصه وجود آمده به سپهر شکوه موسوم ساختند یک لک روپیه رونمائی عنایت فرمودند
از وقایع ملتان معروض گشت که بر سر مبارز خان [illegible] خانه فرود آمد و از تنگ [illegible] نجات یافت [illegible] دوران را از دکن بطریق ایلغار [illegible] مصلحت امور ضروری

بمقام رسان نداشتند ع ترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن ٭ اجابت از در دل باستقبال می‌آید ٭ شفا یافتن بادشاهزادی از راه فرط محبت
بانوان کم مینمود و شبها با دیده اشکبار بر سجاده نشسته بدرگاه شافی برحق می‌نالید بعد از پنج ماه که حکما متفق اللفظ مژده علامت صحت دادند
با وجود خوب التیام نگرفتن جراحتها که مکرر زخم آمده باز عود مینمود جشن عالی نموده لک بحکما و مستحقان رسانیدند و هر شب هزار روپیه و صد اشرفی زیر
بالین بیگم گذاشته صبح به بیوه زنان و محتاجان میرسانیدند اگرچه آخر از علاج حکما صحت کامل حاصل نشد اما عارف نام ملازم سرکار بیگم مرهمی ساخته
مالید بسیار مفید افتاد و غسل صحت نموده جشن دیگر که تا نه روز رامشگران جادو حضار و مغنیان خوش‌الحان رونق افزای آن مجلس بهجت شامل
بودند و از در و دیوار آن عشرتخانه کلبانگ مبارکباد سامعه افروز عالمیان میگردید منعقد گردید عارف را بنقره بوزن در آورده بدو انعام نمودند
و هر روز تا هفته بیگم را بطلا و نقره و دیگر جنس کانی بوزن در آورده به محتاجان میرسانیدند و دامن دامن زر به صلحا و فضلا و شعرا و ارباب طرب عاید
گردید بدین دستور که باز بعد از شفای کامل جراحتهای بیگم عود مینمود چنانچه مفصل بذکر خواهد در آمد دفعه چهارم شفای عاجل نصیب دیده شد جهان
جشن نمودند و در هر جشن مبلغهای خطیر که جمله از وجه تصدق و انعام بادشاهزادها و امرا و حکما و آنچه به بیگم از جنس جواهر و نقد عنایت فرمودند
از پنجاه لک و سه تجاوز نمود بسمع در آمد بادشاهزاده محمد اورنگ زیب از دکن و بادشاهزاده محمد مراد بخش از ملتان بعد شنیدن عارضه بیگم خود را
سبکبار بطریق ایلغار رسانده احوال پرسی آنملکه دوران نمودند اگرچه بعد ملازمت مورد عنایات گردیدند اما چون در ایام از بعضی اطوار
بادشاهزاده محمد اورنگ زیب براهنمای بعضی بدرایان ناعقل معذور ادا های ناملایم طبع بادشاه سرزده بود و آثار غضب و کم توجهی و استعمال
که بعد از غضب الهی هیچ بلیه بآن نمیرسد معلوم نمودند بادشاهزاده از راه غیرت و پیش بینی قبل از آنکه از طرف بی‌توجهی بعرصه ظهور آید
خود اراده انزوا نموده استعفای منصب بیان آورده شمشیر و یراق از کمر وا نموده نزد بادشاه فرستاد و جاگیر بضبط در آمد و صوبه‌داری دکن به خاندوران
باضافه هزاری هزار سوار دو کرور دام انعام که از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد مرحمت
فرمودند بادشاهزاده محمد مراد بخش را بدستور بتعلقه صوبه مرخص نمودند و شایسته خان را که او نیز برای عیادت و تهنیت شفای بیگم خود را از صوبه بهار رسانید
بود درین جشن هزاری هزار سوار اضافه عنایت فرموده از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه ساخته بصوبه گجرات روانه نمودند
اسد و دیگر خان معضوب بشفاعت بادشاهزاده بلند اقبال منصب و جاگیر بحال بدستور سابق فرموده گرد غم از چهره کدورت آلود او زدودند
سید عبد الوهاب خاندیسی را به فوجداری و قلعه‌داری بکلانا مامور نمودند راجه امرسنگه که بعد از فوت پدر در وطن اجداد او که حق او بود خلاف ضابطه
سلسله راجپوتیه بموجب وصیت پدر او به جنسونت برادر خورد او مقرر فرموده بودند همیشه بدان مغموم بدربار می‌آمد و عارضه‌ها چند که علاوه انحراف
طبع او گشته بود و ظاهراً از صلابتخان روزی کلمه درشت مشتمل به نصیحت شنیده کینه آن بخاطر جا داده از جان خود سیر آمده
انتظار فرصت میکشید شبی وقت دیوان شب که بادشاه بعد از فراغ نماز مغرب بتحریر فرمان بدستخط خاص برای یکی از امرا مشغول
بودند شاید دران وقت نیز حرف ناملایم از زبان صلابتخان نسبت به امرسنگه بر آمده باشد آن راجپوت جهالت کیش خود را

هزاری بالفعل سوار نموده بخدمت خانسامانی که پایه وزارت است سربلند گشتند و داروغگی دیوان خاص از تغیر سعدالله خان به باقی خان فرمودند

عبدالله خان را که سالیانه مقرر کرده بودند باز بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ سجال فرمودند صفی قلیخان سیاه

منصور که از ترکان امرای مشهور ایران بود از ایران آمده ملازمت نمود هزاری پانصد سوار نموده بعطای خلعت و اسب و فیل و جیغه

مرصع و پانزده هزار روپیه نقد مفتخر ساختند چون درین سال اثر تپ و طاعون که از آیات قهر الهی است به شدت ظاهر گردید مکرر معه

همه خدمه محل از اکبرآباد برآمده دو ماه نواح فتحپور و سموگه بطریق سیر و شکار بسر برده باز داخل قلعه دار الخلافه شدند چون خدمت صدارت

کل بنام سید جعفر که از فرزندان شاه عالم بخاری ملقب به سید جلال بود مقرر فرموده بودند و سید خلاف وی به بزرگان خود بموجب اغوای بکار

جمعی که خود را متدین و مردم آزار خدا بیزار میگیرند و میخواهند عالمی را بیازارند تا دل مخلوق بدست آرند و باظهار پاس حق نمک که لازمه امانت

و دیانت خلاف طبیعت حق پرستان است با خلق خدا در مال بیت المال که حق جمیع مسلمانان در ان مال در همه مذهب ثابت است کنج کاوی

نموده ابواب مفتوحه زر را بسد و سازند و میدانند که درین همین چندین هزار مستحق و درمانده پامال میکردند و آخر کار باعث تباهی

و خسر الدنیا والآخره گشتن است با ارباب معاش و وظیفه خواران باظهار و انمود استادی نقلی و جعلی بخش نموده به تحقیقات [illegible]

ابواب مداخل محتاجان و درماندگان را مقفل ساخت و صدای واویلا بلند گردید از اتفاقات درهمان روزها شبی از نه ساعت دود و ناله آتش

آلود ستمندان شعله آتش شمع دامن نواب قدسیه پادشاه بیگم که نسبت به همه فرزندان نزد پادشاه عزیز تر و فی الحقیقت یک جان در

دو قالب بودند در گرفت و تا [illegible] بخش نمودن هر دو دست بیگم و سینه سوزاند و چهار کس از خواصان خاصه که پروانه وار خود را برای

دفع مضرت آتش آن خورشید لقا بر ان سراپا شعله آتش زدند و باینها نیز آتش در گرفت و برفاقت آن حجله آرای تتق عفت آنها

نیز جان سوختند که دو تا علاج پذیر نشده در همان زودی بعذاب و جع آن مرگ گشتند والم و وجع زیاده از اثر جراحت در ذات قدسیه

بهم رسید و غم والم آن بمرتبه بر پادشاه اثر نمود که نهایت بیتابی فرموده حکمای هند و یونان و جراحان فرنگ را جمع آورده ساعتی آرام

ندشتند و ترک اشغال دیگر و کار بار ملکی و شنیدن نغمه و غنا نموده بفکر تدبیر علاج آنملکه افتادند و هم از روز که سرانجام شادی سالگره

قدسیه تیار شده بود و در بساط طرب فراهم آمده بود نذر بزم غنا بعنا و کدورت و عیش بغم والم مبدا گردید شصت هزار روپیه باقدری جواهر

و مروارید که در ان وقت در بدن بود بمستحقان رسانیدند و حکما خصوص حکیم مومنا و حکیم داود که در ان تازگی از نزد شاه ایران آمده بود

نموده خود را بحضور رسانیده بود معالج گردیدند و ایام المراجحت بیگم که از شدت وجع تب و امراض دیگر علاوه آن گردیده بامتداد

کشید تا چهار پنج ماه امید حیات نبود و درین ایام چشم پادشاه و بیگم بخواب آشنا نگردید درین حالت حقیقت بند بودن شاه

ارباب معاش بکاوش کاران صدر بعرض رسید حکم اجرای آن بتعین سزاوار و عزل بنگار صاحب [illegible] را انکار فرمودند و مکرر

بر زبان آوردند که این غم والم که بجگر پاره من رسید از آه درد آلود و دود آتش اندرون سینه ستمندان است که سوای [illegible] سلسله

بعام

پیوند کاری که از اهل ایران در کشمیر رواج گرفته بلذت و بالیدگی همه فواکه افزوده بود و بطریق فرع پیوند در باغ های خاصه بادشاهی مینمودند
اما در عهد اعلی حضرت قرق بر طرف نموده عموما حکم فرمودند که در همه باغات از آن حلاوت خاص و عام متمتع گردند فی الواقع از پیوند عجب
تفاوت در بالیدگی و شیرینی و شادابی میوه بهم میرسد از آن سال خصوص کنار بلذت خاص بهم رسانده و سنگتره و گونه که سابق محض قسمی
از ترشیها و جنسی از لیموها بود از پیوند چاشنی بسیار بلند [illegible] بهشناسید نمود و مرغوب طبایع گردید گویند در عهد صاحبقران خرید و فروخت برنج فوق(؟)
سوای آنکه ذخیره آن در سرکار مینمودند و به امرا و مقربان از حضور مرحمت میفرمودند نامرادان را میسر آمدن متعذر بود مگر آنکه بطریق خفیه روپیه دو
روپیه القدر یک دو آثار بدولت مندان [illegible] اسلام خان از زبانی برنج فروشان بعرض رساند که پنجاه هزار روپیه هر سال پیشکش گذار
قبول مینمایند التماس دارند که قرق بر طرف شود و درین صورت سالی برنج که روپیه خفیه فروخته میشود به یک فلوس آشکارا خواهم فروخت در نصورت
کفایت کار و رفاه رعایا بعمل می آید بعد عرض نمودند آری چنین است اما قدر و اعتبار برنج نخواهد ماند هجدهم شعبان این سال از لاهور
متوجه دار الخلافه اکبرآباد گردیدند چون مطالب عمده امور ملکی پیش نهاد خاطر بود علیمردان را از سر نو صوبه دار و صاحب اختیار کل توابع کابل ساختند
از راه پیش بینی رخصت فرمودند عبدالصمد عمودی نام سفیر از طرف شریف مکه معظمه کلید بیت الله که بطریق شگون و تبرک با جامه پارچه سیاه کعبه
فرستاده بود رسید چهل هزار روپیه مع خلعت و اسب و فیل عنایت فرمودند عبدالله خان را از منصب برطرف نموده لک روپیه سالیانه مقرر
ساختند التفات خان ولد میرزا رستم صفوی را چهل هزار روپیه در وجه مدد معاش هر سال حکم فرمودند سعدالله خان را از اصل و اضافه هزار
و پانصدی سه صد سوار نموده خلعت خدمت داروغه دیوان خاص و اسب و فیل از حلقه فیلان خاص مرحمت نمودند عمارت مقبره ممتاز محل که باتمام اهتمام
مکرمت خان در مدت دوازده سال بخرج مبلغ پنجاه لک روپیه باتمام رسید چند دهه بجمع چهل لک دام سوای آنچه از دکاکین و اطراف عمارت
و سایر بازار بهم رسد که جمله محصول مال و کرایه از دو لک روپیه زیاده می شد برای خرج روضه آن مغفوره بعهده متولی فرمودند [illegible]
[illegible] اوایل جمادی الثانی سنه هزار [illegible] جشن آغاز سال هژدهم
از جلوس بدستور هر سال نمودند عبدالصمد سفیر مکه متبرکه را رخصت فرموده جمله بغایت مختصر ساختن بیست هزار روپیه نقد و جنس سوای
خلعت و اسب و فیل عنایت نمودند عرضداشت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب مشتمل بر مژده فرزند بعرض رسید مسمی به محمد معظم ساختند رایان
تارک شغل و بیوگی شنه فیل و اسپان و جواهری که در پیشکش بادشاه نموده باقی به برهمنان و مساکین رسانده رخصت خواسته به معبد خانه
بنارس رفته منزوی گردید اواخر شعبان المعظم این سال بقصد زیارت معین الحق و الدین حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره متوجه اجمیر
شدند و اوایل رمضان بدان مکان فیض نشان رسیده بعد زیارت رساندن ده هزار روپیه بخدمه آنجا فرمودند که دیگ کلان ساخته جنت مکانی
از برنج و گوشت بیل کاوهای سرکار خاصه بعد وزن در آوردن پخته بمستحقان رسانند جمله یکصد و چهل پنج من از برنج و گوشت و روغن
در آن دیگ پخته شد بعد از فراغ زیارت هجدهم شوال رخصت دو ماه آمده داخل اکبرآباد شدند سعدالله خان را از اصل و اضافه دو

حضرت خود بدولت در دار السلطنه بعیش و کامرانی سیر آرا بوده مهم قندهار و تنبیه قزلباش به معاش پسر زندار اد تمشید واگذارند الّا
دارا شکوه به درجهٔ قبول در آمد و سی هفت هزار سوار سه اسپه و توپخانه و احدیان همراه بادشاهزاده مقرر کرده رخصت فرمودند از اصل و اضافه بیست هزاری
بیست هزار سوار ساخته دوازده لک روپیه انعام نمودند بادشاهزاده محمد مراد بخش را نیز با جمیع از امرای نامدار بهمراهی علیمردان خان کومکی
مقرر نموده فرمودند که اگر نظر بر شورش قزلباش فوج از یک اراده فاسد نماید فوج علحده برای تنبیه الجماعه به تجویز دارا شکوه روانه شوند حکم نمودند
که سه صد سوار تابین موافق موجودات ده هزار روپیه نقد سوای تنخواه جاگیر که دارند برای سرانجام ضروری سفر بطریق مساعدت از خزانه رکاب
رسانند در ضمن خبر واقعه شاه صفی که بعد مدت چهارده سال فرمان فرمائی در مشهد مقدس جان بجان آفرین سپرد و بجای او شاه عباس ثانی بر تخت
جلوس نمود بعرض رسید و درهمان آوان عرضه داشت دارا شکوه مشتمل بر خبر واقعه شاه صفی و اظهار رخصت آنکه اگر حکم شود باهمین لشکر آراسته متوجه
تسخیر بلاد خراسان گردد رسید در جواب فرمان صادر شد که بر سر بد مرده خورد سال که هنوز سلطنت او فراغ نگرفته مهم فرمودن موافق روئیه سلاطین
نیک سیرت نخواهد بود بحضور رسانند که لذت دیدار ان فرزند عزیز را زیاده از تسخیر هفت اقلیم میدانند درین سال خبر واقعه میرزا رستم قندهاری
رسید چون نسبت صبیه شاه نوازخان صفوی با بادشاهزاده محمد مراد بخش بمیان آمد و شاه نوازخان در اوديسه بود و نور سر با نواهیه شاه نوازخان
بموجب حکم بحضور آورد یک لک و پنجاه هزار روپیه ساچق فرستاده بعد سمیات حنابندی صبیه را در محل طلبیده در دولتخانه جشن طوی نموده چهار
لک و سه مهر بستند و لوازم جشن در همه باب باتمام رسانند [illegible]
آغاز جشن شروع سال هفدهم که در [illegible] و این ماه جمادی الثانی بدستور هر سال منعقد گردید بادشاهزاده دارا شکوه از سفر همت قندهار مراجعت
نموده آمده ملازمت نمود ملقب بشاه بلند اقبال که در ایام شاهزادگی خود داشتند فرمودند بادشاهزاده محمد مراد بخش را صوبه ملتان و از قطع
صوبه داری مقرر کردند الله وردیخان که در هر کوچه کلمات لا یعنی بحضور بادشاهزاده دارا شکوه گفتن شهرت یافته بود و دیگر ادا های خلاف
واقع از ان او بعرض رسید منصب ساخته پرگنه شکر پور بجمع سی و چهار لک دام در وجه معاش او مقرر کردند رامی مکند سفخانی را که به
بیوتاتی حضور مقرر ساختند خدمت فرزن از تغیر او بملا علاء الملک فرمودند اگرچه نواحدث تیار کرده کارپردازان علیمردان خان بخرج لک روپیه
که تحریر در آمده باعث خوشنودی بادشاه و سرخروی علیمردان خان و سر سبزی خورد باغات بادشاهی و زراعت رعایا گردید خصوص طراوت
و فیض باغ فرح بخش شالیمار لاهور که سیاحان ایران و توران بدان خوبی باغ بر صفحه روزگار نشان نمیدهند یکی به شهر رسید اما برای شهر که
و گدا از ان فیض بارگی رید آب کمی مینمود فرمودند که مبلغ دیگر بخرج آورده منبع و عرض نهر را کشاده تر سازند تا چشمه خیر دایم جاری باشد
و از ان سال رواج نهر از دریای جمنا و دیگر رود خورد و کلان اطراف بلاد هندوستان رونق افزای شهر و برکنات گردید و در همان ایام نزدیک
به آخر عشر ثانی صاحبقران ثانی بتجویز یکی از صاحب سلیقه های خراسان تخم خربوزه سرده کاشتن در نواح دهلی که از خربوزه شادات و سبز
عالمی شهر بن کام گردید باعث مزید محصول دیهات حوالی تختگاه بادشاه گشت رواج پذیرفت و پیوند نمودن درخت ثمردار اگرچه از عهده جنت مکانی

تقصیر از وی سرزده خواهی او را میان مردم سربند کردان و خواهی بر سر دارش سربلندی ده رای کند او را بمهر شفقت تمام بدستور که پدر پسر تافته

در آغوش لطف میگیرند و بغل گرفته بزن خود گفت که این زیاده از دختران خود دانسته در همه باب غمخواری نما چون شوهر خود همراه برده

در دیوانخانه نشانده برگاه در دیوانخانه نشانده [illegible] و بر اسم او از روی فرد التماس او اطلاع یافته رای کند بیرون بر آمده اسم او

گرفته نزد خود طلبید و در بغل گرفته لطف و دلبری زیاد نموده گفت تا مراجعت من از دربار همین جا باش بعده که به مجرای بادشاه

رفت او از حقیقت بی تقصیری و التماس بحالی آن فوجدار بوساطت یمین الدوله بعرض رسانده حکم بحال ماندن حاصل کرده

بخانه آمده بی انکه سند از روی سررشته دفتر نوشته شود مسوده پروانه استقلال نوشته داده آن کاتب را مادون ساخت که تا سند

و نیاز شود علی الحساب نقل خام روانه نما و بعد دو سه روز سند بحالی بکمل حواله او نموده وقت رخصت خلعت به شوهر و داماد داده سفارش بلیغ

تمام بخط خود نوشته داده آهسته در گوش او گفت از جمله دو لک روپیه که برای خرج دربار همراه آورده یک لک روپیه مادر جهاز دختر خود

بتو انعام نموده بنام اخراجات دربار مجری بکرد لک روپیه دیگر والپس ده باقی خود رسان دیگر در ایامی که خان خانان از صوبه داری دکن

معزول نموده به او حکم توجه شده بود خان عالی بدیدن رای بکند رفت چون او بر سر رسوئی خود برهنه شده نشسته بود از شنیدن رسیدن

خانخانان چنان برهنه خبر یافته برآمده بعذر خواهی تمام پیش آمد و سبب تصدیع کشیدن استفسار نمود بعده که اراده مطلب خانخانان

اطلاع یافت همانجا بدون انکه وعده امروز فردا میان آرد و نزد بادشاه رود و به یمین الدوله اطلاع داده نقل فرمان بحالی نوشته حواله او

نموده گفت تا تیار شدن فرمان علی الحساب نقل فرمان روانه دکن نماید بعد از انکه بخدمت یمین الدوله امد نسبت آمدن خانخانان و نقل فرمان

بحالی نوشته دادن اطلاع داده برای عرض بحال نمودن از روی تقید به آصف خان تکلیف نمود یمین الدوله گفت که چه نامقدور را والحال

متیقنم اما نقل فرمان بدون استمزاج بادشاه نوشته دادن خلاف رای سلیم بود و موافق ضابطه دیوانیان نمی چرا که مقدمه نوکری و افادت

اگر بادشاه از قبول ابا نماید و نقل فرمان بدکن برسد و از روی نوشته اخبار نویس بعرض رسد بحال چنین جرات شرمندامت بار روی آرد

و برای صاحب مطلب و ما و تو بدنامی و انفعال تمام حاصل میشود رای بکند در جواب گفت که هرگاه مثل یمین الدوله صاحب مدار سلطنت

عرض نماید و بادشاه قبول نفرماید رجوع دون همتی ما و تو است نوکری نمایم آصف خان آفرین گفته بآیین شایسته بعرض رسانده مطلب

خان خانان حاصل نمود القصه بادشاه از کشمیر کوچ فرموده متوجه لاهور گردید بادشاهزاده محمد شجاع را صوبه اودیسه ضمیمه صوبه داری

بنگاله فرمودند بادشاهزاده محمد مراد بخش را که ده هزاری هشت هزار سوار بود دو هزاری اضافه عنایت نمودند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب

از دکن آمده ملازمت نموده لک روپیه و دوازده هزار اشرفی و دو لک روپیه جواهر و دیگر تحف گذراند چون بعرض رسید که شاه صفی

بقصد تسخیر قندهار تهیه روانه شدن از صفاهان فرموده رستم خان گرجی را با سرانجام توپخانه و بیست هزار سوار قزلباش و کومکی خراسان

بیشتر روانه ساخته خواسته که طرف کابل و قندهار رایت ظفر آیات بر افرازند بادشاهزاده دارا شکوه التماس نمود که فدوی امیدوار است

که پای آدم از بیشتی بین بزمین رسیده وآنا فآنا بلا فرصت گوله توپ و تفنگ و تیر تگرگ وار از بالای حصار مقابل می بارید و شعله آتش از زمین می جوشید

و قریب سه هزار کس از افواج بادشاهی به درجه شهادت رسیدند و زخمی گردیدند و کفار بیشمار نیز زیر تیغ آمدند آخر از صدمات پی در پی بهادران قلعه

کشا عرصه حصار را تنگ دیده همه مال و عیال آنچه توانستند با خود گرفته راه جنگل سر و بیابان اختیار نمودند و نسلو بانه فتح از طرف نوازش در آمد

عرضه سید خانجهان سیف خان و همه بندهای خاص که دران نبرد مصدر جان فشانی گردیده بودند مورد عنایات بی پایان گشتند چون قحط [illegible]

بکذار رسیده از کثرت بارندگی و طغیان سیلاب زراعتها را انتقام رسید و انبارهای غله ضایع و نابود گردید قحط عظیم در آن ولایت افتاد چند هزار

نفر از ضعفا و رعایای آنجا بحضور آمده التماس نمودند لک روپیه بالجماعه مرحمت نموده سی هزار روپیه دیگر برای مستحقان شهر کشمیر عطا نموده فرمودند

که در دو سه محله لنگر غله پخته و خام بجهت ضعفای آنجا جاری سازند و بصوبه دار و دیوان آنجا برای تیمارداری غربای کشمیر و تخفیف تشخیص محصول سنت

بحال رعایا حکم صادر نمودند چون تربیت خان موافق مرضی بادشاه بغمخواری رعایا نتوانست پرداخت رعایا بار بحضور آمده استغاثه نمودند

از راه عدالت به عوض تربیت خان را معضوب و معزول نموده ظفرخان ولد خواجه ابوالحسن را که سابق نیز حاکم کشمیر بود بجای او مقرر نمودند [illegible]

که بار سیر تفصیل در سرگذشته بود بار دیگر سید خانجهان همراه بادشاهزاده محمد مراد بخش به محاصره مکانهای قلب [illegible] برخیزند و از سر نو محاربه

عظیم بمیان آمد و جمع کثیر به درجه شهادت رسیدند و تیر دهای مردانه بیورشهای [illegible] نشانه از هر دو طرف بکار رفت آخر کار مغلوب عسکر اسلام

گشته بجام اطاعت و ندامت بمیان آورده سید خانجهان را شفیع ساخته بحضور رسید از آفت جان و مال مامون گردید و قلعهای او را مسمار

بزمین هموار نمودند رای مکند که دیوان مستقل آصف خان بود و از اوصاف حمیده و فیض رسانی او شمه بزبان قلم سید منصب پانصدی صد سوار

و خدمت دفتر تن مقرر گردید گویند رای مکند بمرتبه در اجرای کار خلق الله و ابواب فیض بر روی قوم کایت خود بکار مفتوح ساختن صاحب

توفیق بود که شخصی از متقوبان او سفارش حسن خط و مهر او درست نموده نزد یکی از فوجداران عمده شرقی رفت و فوجدار از نظر سفارش رای مکند

که خود را و آباء او را مجموعه فیض و احسان میدان [illegible] سفارش نوشته بود او را نوکر و دیوان صاحب اختیار نمود اتفاقا در همان زودی خبر تغیر

فوجدار رسید و آن دانا و جعلی [illegible] تا دو لک روپیه نوشته صرافان برای کارسازی دربار و بحالی خود و محصلان شدید خانگی همراه او

داده تکلیف روانه شدن بحضور نمودند [illegible] کار بار [illegible] کشته بخانه خود مغموم آمده در فکر فرار افتاد زنی داشت در کمال [illegible]

و دانائی به شوهر گفت درین باب اصلا فکر و اندیشه بخود راه مده و مرا با خود گرفته مع مبلغ کارسازی نزد رای مکند رسان آن کایت را بهای

زن و سر او با محصلان خود را بحضور رساند و زن او بدستوری که بخانه ها در روید میروند خود را آراسته وقت سوار شدن رای مکند بدر خانه

رساند در وقت تمام گریه کنان سر راه رای مکند گرفته خود را به پای او افکند بعد از انکه رای مکند استفسار احوال نمود در جواب عجز گفت

دختر توام بارگاه از مطلب سوال کرد همان جواب شنید و سر انداخته قدم بر نداشت و مکرر همین التماس نمود که مرا فرزند خود [illegible]

مجموعه اهلیت غیرت تمام قبول فرزندی نموده ماجرای شوهر خود که نوشته برده بود و دیده [illegible] و داد و گفت شوهر من بنام تو خود را نوکر [illegible]

نقصم

بی مدد عاجز را که خدا ساخت حق سبحانه تعالی موافق وعده که در کلام معجز بیان خود نموده قبل از آنکه در روز جزا عوض آن رساند چندان خزانه

در خزانه او داده بود که تا دم و پسین نسبت به اکثر امرا زیاده خزانه و جواهر و اشرفی و برخلاف ظالم سکان بد عاقبت با مروت و کامرانی تمام زندگانی

نمود الحال به ذکر تتمه احوال بدمآل حکایت سکنه و مهم آن بد عاقبت می پردازد بعد از آنکه فوجها از اطراف حصار آن تبه کار در آمده به محاصره پرداخته بودند

خانجهان مقابل سپر کلان که در تنگنای کوه تن شوار گذار سر راه بر مردم بادشاهی گرفته کار بر افواج تنگ آورده بود پرداخته تردد نمایان بروی کار آورده

غنیمت داد با وجود بعد از به دست آمدن کتل چون آن محیل مکار چند هزار برقنداز و تیرانداز در هر گوشه و کنار پناه غار و سنجار که مورچال ساخته کمین گاه ساخته

سد راه گردیده بودند تا که عده بسته بود هجا سادات بارهه جنگ کنان تیغ کافرکشان جنگل بی پروا نموده میکشتند تا به پای حصار رسیدند و برای تاخت

و تاراج و بیات که زن و مرد بسیار با مال و اسباب به مکانهای قلب آن فراهم آمده بودند افواج تعیین نمودند و چندین هزار اسیر و مواشی به دست آوردند

و مکیدن نقب و بستن [illegible] مورچال بر چند حصوص سعید خان بهادر ظفر جنگ و اصالت خان و راجه جیسنگه از طرف دیگر که ملجا و پناه و کرنگاه اعلی فت

تباه بود و مامور بفوج کشی و کافرکشی گردیدند اما از انبوهی جنگل بهم پیوسته و تراکم اشجار خاردار که مرغ وهم را در آنجا مجال پرواز نبود و ناهمواری کوه های

سر بفلک کشیده دشوار گذار که تفنگ جهان جهانی بخطای [illegible] کار سد راه گردیده بودند و بلعنت قطع شجرات و شهادت لشکر اسلام میگردید محتاج

برسید مصالح جنگل کوه [illegible] که دیدند و سوار و پیاده بسیار شهید گردیدند باعث [illegible] باقی فوج کشتند و رستم خان و الله وردی خان و بهادر خان

که در رکاب بادشاهزاده نامدار بودند با دو سه هزار تبردار و بیلدار و سنگتراش رسیدند و اشجار بری نموده و در قلع بیخ اصل آن زمیندار بر گشته روزگار

میکوشیدند و آن مکروهیده شعاران چون مور و ملخ سر راها گرفته بالای درخت ها بر آمده در پناه شاخ ها و برگ ها زدن و انداختن تفنگ جرات مینمودند

و از مکانهای نامعلوم چون اجل ناگهان رسیده مردم کار آمدنی جلادت منش را غافل ضایع میساختند سرانجام کار از هر طرف سیلاب افواج بیخ و بن

آن بد نهادان بر انداز بوده کار بر آنها تنگ آورده نقبها زیر برج و حصار رسانده از باروت ساختند و آتش داده یک برج با قدری دیوار

پراندند اما چون عقب آن دیوار دیگر برای احتیاط همین روز برکشیده بودند و مصالح توپخانه بسیار داشتند وقت یورش سوای آنکه جمعی کثیر

کشته و زخمی گردیدند فایده بروی کار نیامد محیلان بر قلعه دیگر که ملجا دوم آنها بود تردد نمایان از میان زنان کار طلب منصبداران اما

نظیر آنکه جمعی از مسلمانان به درجه شهادت رسیدند کاری نساختند تا بعد که ایام محاصره به امتداد کشید و آن غدار بدکردار ملاحظه نمود که چند هزار نفر از

کفار بدار البوار پیوستند و آخر از مهابت عظمت دهم بادشاهان و صدمات افواج برآمدن متعذر پسر خود را نزد بادشاهزاده برای التماس قصور جرایم گذشته و

اظهار اطاعت آینده فرستاد و بدین شهرت درخواست مهلت بسیار در آن قلعه کنسانا از تردد کوتاه ساخته در این فرصت ذخیره و مصالح

تازه فراهم آورده باز به وسیله زیاده طلبی که درخواست مطالب بیجا با بادشاهزاده را باید مانع نمود و از سر نو صلای [illegible] بقصد تسخیر حصار آن تابکار

ملبند گردیده [illegible] و ساعی [illegible] که بیاده از اندازه بیان بظهور آورده [illegible] تفصیل امتداد ایام آن مهم و محاصره قلعه های آن بد نهاد برداز تطویل

سخن ملال انگیز منتج میگردد حاصل کلام در ایام محاصره چهار پنج روز به جای کار بکار [illegible] کشید و نایره قتال و جدال اشتغال پذیرفت

به پایهٔ وزارت کل هندوستان رسید و در سال هفتم بمرتبهٔ هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه رسید بمرتبه در مزاج بادشاه جا گرفت

و اعتبار بهم رساند که رشک افزای مستعدان ایران و توران گردید و کار ترقی آن نیک فرجام بجای رسید که دارا شکوه مدار قب ولیعهدی اختیار سلطنت

بر حسد برده در فکر اختلال دولت و آبروی او افتاد و کاری نتوانست ساخت بلکه ندامت خفت آمیز عاید حال او گردید باقی ذکر آن بر محل نغید قلم خواهد آمد

چون نشیمن خلوت خاص عرش آستانی که در حمام واقع است بغسلخانه زبان زد خاص و عام گردیده بود در سنه ثالث موسوم نمودند به دیوان خاص

نمایند اما تا مدت بقای عهد صاحب قران ثانی و چند سال سلطنت خلد مکانی در زبان مردم عام همان اسم غسلخانه شهرت داشت علیمردان خان را

صوبه کابل و سیف خان را صوبهٔ کشمیر مقرر فرمودند چون از جعفر خان خلاف مرضی بادشاه بظهور آمد از منصب بطرف از مجرا ممنوع ساختند بادشاه زاده

محمد مراد بخش را که فرموده بودند خود را بکابل رساند چشم براه حکم باشد در ینولا مقدمه سرکشی راجه جگت سنگه بمیان آمد تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو

پسر جگت سنگه که بفوجداری کانگره مقرر بود از واکثر تقصیر و کارهای خلاف مرضی بظهور می آمد جگت سنگه پدر او که در حضور بخدمت مینمود

بحیله و تدبیر بسیار کاری با پسر که مکرر معروض نمود آن ناخلف به عاقبت جاگیر مرا ساخته تاراج مینماید عداوت پسر را گوشزد بادشاه ساخت

آخر کار بعد انتشار اظهار نا موافقت پدر و پسر رحمکال که در ضمن مکرر تقصیرات راجه رو بعرض رسید حکم عزل و تنبیه او صادر گردید درین حال

جگت سنگه بعرض رساند که اگر فوجداری کانگره بفدوی مرحمت شود تعهد مینمایم که هم راجروپ را تنبیه و گوشمال واقعی نمایم و هم چهار لک روپیه سوای

پیشکش مقرری زمینداران آنجا در سرکار واصل سازم بعده که بموجب التماس او فوجداری آن ضلع بدو مقرر گشت بدانجا رفته از راه کوته اندیشی و به سرکشی

زیاده از پیشتر اختیار نموده قلعه [illegible] که از قلعهای مستحکم آن نواح بود مرمت نموده مصالح توپخانه فراهم آورده ملجای خود ساخت و سر

به تاخت و تاراج جاگیر امرای حضور و حکام دوردست نزدیک اطراف نمود و کار فساد او بجای کشید که بادشاهزاده محمد مراد بخش را از فرستادن

کابل موقوف نموده به مهم استیصال او مامور نمودند و از طرف بادشاهزاده سه فوج بسرداری سید خانجهان بهادر و سعید خان بهادر و اصالت

خان با مصالح قلعه گیری و توپخانه سنگین تعین فرمودند چنانچه باقی ذکر اتمام این مهم بگذارش خواهد آمد [illegible]

[illegible] غره جمادی الثانی جشن آغاز سال شانزدهم مطابق هزار و پنجاه و دو بتورهٔ سال انجام

پذیرفت وسط شعبان سال حال حالت نزع یمین الدوله آصف خان بعرض [illegible] بعیادت او تشریف بردند و کرور پنجاه لک روپیه سوای

جنس و حویلی که آنهم به کرور روپیه میرسید یمین الدوله نوشته گذرانده التماس ضبط آن نمود و روز دوم آن برحمت حق پیوست بسبت پنج لک روپیه

بفرزندان آصف خان منجمله متروکه او بخشیدند و حویلی لاهور بدارا شکوه عنایت نمودند و بخلف الصدق شایسته خان و همه فرزندان از عطای اضافه

نمایان و خلعت ماتمی عنایات مبذول گردید و شایسته خان که در ایام حیات پدر در صوبه بهار صوبه دار شده بود بهار جوانی بعیش و کامرانی در

زمان حیات و بعد ممات پدر بسر برده چون جاگیر محال حبه سیر حاصل داشت خزانه وافر اندوخته از آنکه توفیق خیرات یافته بود در تمام بلاد

نزدیک و دور هندوستان زر و اموالک ها برای مستحقان و بیوه زنان میفرستاد و هر سال جمع کثیر را روانه بیت الله و اوطان مینمود و دختر های

تیرهای کوه ربای آب از بالای کوه و دریا فرو دمی آید آدم و چارپای بسیار معرض تلف در آمد هرچند که بادشاه فیض اراده سیر کرده مراجعت فرموده اند لیکن
در راه کتل و طغیان آب بمرتبه کمال بود و کاه سیب و آدم تا زانو و کمر و کاه تا سینه و گردن بالا و کتل فرو میرفت که گاه آب بسته می بر و از فاقه هفت
روز و صدمات سرما و ترشدن و وزیدن باد و شب و روز همه که باب فرو میرفت طاقت بر آمدن نداشت لهذا نا رسیده بکشمیر که دو مقام برای آن کاه
و دانه و خوردنی دیگر میسر بالای بلندی نمودند باز باران فرصت نمیداد و تعب بسیار برنگ گذشت که بنداز سیلاب و طغیان آب انساء چار هزار
خانه کنار رود و بیات کنار کشمیر و چهار صد و هشتاد و ده بر کنار تلواح الضلع از بیخ و بن کنده و بی نام و نشان گردید و از زراعت خرمن اسلف السال
نماند و بنابر آن قحط متحیر گشت و عمارات عالی بسیار در شهر از پا در آمد و چند روز تردد بازار و داد و ستد دکانها میسر نبود مهران کهن سال آنجا
بعرض رساندند که چنان بارش و آفت آب در ایام موسم باران یاد نداریم تا به بارش کنده بهار چه رسد بعرض رسید از واقعه کابل از شوخی افغانان
یوسف زئی که بر سر ولاوه خان فتح حیدار عمده الضلع ریخته با سه بشیر جماعه اران عمده مجمع گشته که کمتر کسی از همراهان او جان بدر برد و مال و اسباب
و ناموس او با متصرف شده بعرض رسید باعث مزید کدورت خاطر بادشاه گردید و حکم تنبیه کوه طرف لاهور فرمودند تو دریل افضل خانی را خطاب
رائی و دیوانی چکله سهرند عنایت فرمودند از واقعه اطراف اکبرآباد خبر دستگیر شدن پرتهی راج ولد جهجار که باتفاق چنپت سر بفساد برداشته
خرابی بسیار بجان رعایا و ملک رسانده بود از سعی باقی خان و همراهان عبد الله خان بعرض رسید و نیز معروض گردید که چنپت از کوتاهی عبد الله
خان فراری شده در ان جنگل دشوار گذار مفقود و ناپید گشت عبد الله خان را طلب حضور فرموده باقیخان را مورد عنایات ساختند باقی
استیصال بنیاد ان کافر بدنهاد از روی تعهد بعهده بهادرخان فرمودند و پرتهی راج را بقلعه گوالیار فرستادند و از نیجر فرحت از مقید گشتن آن
بد سیر باره دفع کدورت بادشاه گردید [illegible] بعد جشن شروع سال چهاردهم
از جلوس متوجه لاهور شدند بعد که داخل قلعه لاهور گشتند ارسلان اقا را پانزده هزار روپیه و یک صد توله و یک روپیه بهمان وزن معه
خلعت داده مرخص ساختند شیخ سعید لاهوری که بحلیه فضیلت علوم عقلی و نقلی و حفظ قران و همه کمالات صوری و معنوی آراسته
و صاحب تحریر و تقریر بود سابق شرف اندوز ملازمت گردیده چون هنوز مساعدت ایام به استعداد ذاتی او موافقت ننموده بود و جوهر
کمالات منظور نظر نگردیده روزیانه بسیار کم مامور گشته از قبول ابا نموده انتظار موافقت ایام میکشید درین ایام که کوکب بخت او
یاوری فرمود در ماه رمضان سنه هزار و پنجاه هجری بتقریب شعبان روزگار بوساطت موسوی خان صدر شرف اندوز ملازمت گشته
بعطای یومیه مناسب و خلعت سرافراز گشت و دوستمندی که جوهر و کاردانی و ضمیمه فضیلت نمینه ظهور آمد بعنایت منصب و الطاف دیگر سر
ساختند در عرض یک سال به درسند و کمالک اقبال طالع بان موافقت نمود منصب هزاری دو صد سوار و خطاب سعد الله خانی و خدمت عرض
مکرر علم شهرت بر افراخت و متصل آن باضافه و خدمت داروغگی غسل خانه که از عمده خدمات حضور است مباهی گردید و در سال دوم
منصب سه هزاری دو هزار سوار و خدمت خانسامانی سربلندی یافت و در سال چهارم چنانچه سال بسال در ذکر هر سال جلوس بزبان خامه خواهد داد

خلاف طریقهٔ ترکان جان نثار بموجب پیغام مصطفی پاشا ملازمت سلطان مراد نمود و از استماع این خبر باوجود تقید خلیفهٔ سلطان دلباختگان دیگر
از هر طرف که قابو و راه یافتند فرار اختیار نمودند و سلطان مراد وقت را غنیمت دانسته از هر طرف آوازهٔ یورش بلند ساخته زلزلهٔ عظیم در دل باقی محصوران
انداخت و مغلوب هراس ساخت و لشکر روم یورش نموده از راه رخنه که بضرب توپ ساخته بودند اندرون حصار در آمدند و بسیاری از محصوران را از زیر تیغ
گذرانیدند و بعضی امان خواسته بزینهار درآمدند و خلیفهٔ سلطان وقت یافته جان بسلامت بدر برد اما سلطان مراد همهٔ امرای به امان در آمده را از صغیر
و کبیر هرکه بدستگیر گردید عموماً حکم قتل فرمود حتی جمعی که خود را بمزار حضرت سید عبدالقادر جیلانی قدس سره و گنبد فیض آثار حضرت امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله
پناه آورده بفریاد الامان در آمده بودند همه را اصلاً بجان زینهار نداده بی دریغ آورده و عجب تر الباس کشتی بمیان آمد که احدی جان بدر نبرد و یکتاش خان را که چند
روز بسبب التماس با همراهان امان جان داده بود آخرکار به عذاب تمام ره نورد بادیهٔ عدم ساخت بر دانشمندان منصف مبینه ظاهر است که خاندان
امیر تیمور نسبت بسلاطین هفت اقلیم در خطا بخشی و جرم پوشی در مقابل جنایات تقصیرات عظیم اگر همه طرف کافر حربی باشند ممتاز اند و بعد التجا و رجوع
بدین بارگاه که نمونهٔ درگاه غفار آمرزگار است قلم عفو بر جریدهٔ اعمال کشیده ترحم کار میفرمایند الحال عنان خامه از تحریر و گفتار و جدال طرف توصیف
گل گشت و سیر کشمیر همیشه بهار میسازد بعده که بادشاه بکشمیر رسیده کنار تالاب شرف نزول فرمودند هر طرف که نظر افکنند تا قوت سامعه و باصره کار
میکرد گوش از صدای نغمهٔ روح پرور و چشم از نظارهٔ گل و لاله و صحت آنکه در نظرها جلوه گر بود میلرزد مطیع میگردید چنانچه ملا طغرا گوید
سر دو حسن انجام عنان نه گل و می هر دو جنس یک دکان اند زمین گل آسمان گل بحر و بر گل نمانده در عدم گویی دگر گل نداند مرغ ازین گلشن برون
نگرد د سبزه باشش سبز از میدن فی جهان نسبت دارد که یکدم بی لب آب برنیارد فرمودند که کنارهای نهر و دیوارهای باغ و بام عمارات
و اطراف تالاب چراغان نمایند و ایلچیان روم و ایران برای تماشا طلبند روز دیگر علیمردان خان عمارات میان تالاب و اطراف چراغان
و نوعی نغمه بکار برد که هنرمندان این فن هندوستان و تماشائیان از مشاهدهٔ آن در حیرت افتادند و بسیار پسند و مرغوب طبع بادشاه گردید
و اسپ با ساز طلا در همان وقت سیر طلبیده بصاحب اهتمام اینکار عنایت فرمودند اسپ بات قیصر روم به بادشاهزاده دارا شکوه عطا نمودند
ایام چون صنعت بهار و گلزار ایلاق مشهور سنگ سفید که بسیار راه قلب و دشوارگذار دارد و سه منزلی کشمیر است بکرر مسموع نموده متوجه آن طرف
شدند و از ملاحظهٔ تنگی راه حکم شد که مردم اسباب غیر ضرور برندارند و زیاده از یک مقام در آن مقام مرکوز خاطر نبود بنابران اکثر مردم از سپاه و اهل
خیمه و سایه همراه نگرفتند بلکه بیشتر از مردم صرفه کار آذوقه خوردنی خام و پخته زیاده از چهار پنج روزه برنداشتند بعد که بالای کتل نصف راه
رسیدند نزول باران بی هنگام بشدت شروع شد و باد زمهریر آسا وزیدن گرفت و راه که در خشکی رفتن آن دشوار بلکه هر قدم طی نمودن آن از جمله
ناممکنات بود از بسیاری آب تا یک پا از نظرها ناپدید گردید و اسپان معه سواران پیدا ماندند از زین گرفتند و آنچه آذوقه خوردنی با خود داشتند بسبب
شدت بارش شب و روز که دو سه روز متصل میبارید بادشاه و امرا و سپاه بالای فیلان و اسپان بتصدیع تمام چشم براه تخفیف باران و نیظر
آمدن باه معطل بودند و فرصت حرف نمودن آن نیافتند و احتیاطی که بایست در نگاه داشتن آن بعمل نیامد همه ناخورده ضایع و نابود گردید و آنکه

گذشته جشن شروع سال بیست و هشتم از جلوس موافق سرانجام نمودند بعده که داخل قلعه دار السلطنه لاهور شدند صفدر خان که بحجابت ایران تعین شده
نموده بود و شاه صفی برای دیدن او بخانه او آمد و صفدر خان لک روپیه پیشکش گذرانید و از طرف شاه حمله تا روز رخصت نه هزار تومان نقد و شصت اسپ با ساز
طلا و فوزه و زین های مرصع از مروارید بدو رسیده معه پانصد اسپ عربی و عراقی و دیگر تحف که قیمت حمله پنج لک روپیه نمودند رسیده ملازمت نمود صد اسپ با عنایات
دیگر با بخشیدند درین ضمن خبر نزدیک رسیدن علیمردان خان بعرض رسید معتمد خان و تربیت خان میر بخشی را حکم فرمودند که باستقبال رفته بحضور بیارند
هزار مهر نیاز گذرانید و بعطای خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و جمدهر و دو اسپ خاصه با ساز طلا و مینا و چهار فیل قیمت حمله لک روپیه مسند فخر ساختند سابق
فرمان مشتمل بر عطای منصب شش هزاری چهار هزار سوار صادر فرموده بود بعد ملازمت تسلیم اضافه هزار سوار دیگر فرمودند و لک روپیه نقد مرحمت شد و همراهان علیمردان خان
را بنجاه هزار روپیه خلعت و اسپ و منصب در خور حالت هر یک عطا نمودند یادگار بیک ایلچی ایران که از اکبرآباد رخصت شده به لاهور رسیده بود ملازمت نموده از
سر نو بیست هزار روپیه با و عنایت فرموده صراحی و پیاله و رکابی مرصع و مینا بقیمت پنجاه هزار روپیه برای شاه صفی حواله او نمودند علیمردان خان را صوبه کشمیر
بطریق اقطاع و صوبه داری عطا کردند و بعد تسلیم صوبه کشمیر پنجاه هزار روپیه با مرصع آلات و پنجاه هزار روپیه جنس اقمشه احمدآباد و کشمیر و دیگر بنادر هندوستان و بادله
مینا بر او بار و تفصیل طلا عنایت کرده فرمودند که بان از نعمتهای مفید هندوستان بخوردن آن و پوشیدن لباس هند عادت نماید و بعد چندروز
بتقریب اکت و خوشنمائی پارچه سفید هندوستان ده نغوز پارچه سفید و پنج لک روپیه نقد مرحمت فرمودند علی بیک سلطان را که با علیمردان خان
قرابت قریبه داشت نیابت کشمیر مقرر کرده منصب دو هزاری و خلعت و چهار هزار روپیه نقد عطا نموده روانه کشمیر ساختند افضل خان که از وزرای کاردان
بود بعد طی نمودن هفتاد سال از عمر چون عمر از ین محنت آباد دنیا بایدار بروضه دار القرار انتقال نمود و فرمان طلب بنام اسلام خان صوبه دار بنگاله که سترا مقرر
نسق و نسخه ملک انتام بود صادر فرمودند تا رسیدن اسلام خان نیابت وزارت به جعفر خان به نسبکاری بیاتی که تعلقه دفتر خالصه و تن بود
بود تفویض فرمودند محمد مراد بخش را که بانصد روپیه یومیه داشت منصب ده هزاری ده هزار سوار عطا فرموده تجویز رسم غیر معلوم بمیان آوردند
پادشاهزاده محمد شجاع از کابل آمده معه راجه جگت سنگه ملازمت نمود و پادشاه بعیادت خان دوران تشریف بردند سه لک روپیه نقد و جواهر
وغیره پیشکش گذرانید بعرض رسید جگت نام یکی از فرزندان کم نام جهجار سنگه که بامداد هواخواهان از معرکه هلاک جان بیرون برده بود بنفاق
بر تیهراج بسر زمین وطن رسیده سر بفساد برداشته دست تعدی بحال مسافرین و متردین و مال رعایا دراز نموده باقی خان فوجدار آن نواح با وجود تردد
نمایان از عهده او نتوانست بر آمد حکم شد عبد الله خان صوبه دار بتنبیه و تنبیه و استیصال آن بادفساد کوشد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را سه هزاری
هزار سوار اضافه مرحمت فرمودند چون خبر حرکت شاه ایران بقصد تسخیر قندهار بعرض رسید حکم بر آوردن پیشخانه طرف کابل نمودند و دارا شکوه
را بطریق هراول با سپاه دریا موج پیشتر روانه ساختند و حکم کردند که از نیلاب گذشته تا رسیدن خبر تحقیق حرکت شاه توقف نماید و لک
روپیه و دو بیست اسپ و لک روپیه را مرصع آلات با دیگر سرانجام انعام فرمودند و خان دوران و فدائی خان و ذو الفقار خان و راجه رای سنگه
و راجه جگت سنگه وغیره امرا همراه مقرر نمودند و خود نیز از عقب رایات توجه طرف کابل بر افراختند علیمردان خان را به کشمیر رخصت فرمودند و سلخ ماه

ذی الحجه

افتاده به بحر اوراق تیر تفنگ زخم تیر و نیزه رسید هیچ نمانده بود که کار به درجه شهادت رسیدن رسد و تیر از تهلکه جان سلامت به نگاه داشتند

بعد که برسیدن رسایل های فتح به میان آمد و دهنکر خان نام مفسد آن جبال که از مسلمان کردهای آن سید مغفور بود به دیدن و ملاقات به نیره او آمده و تیر سند آلود

همان دستور عقب سر خود داشت که این عاجز با او متکلم شده آنچه شنیده بود به زبان قلم داده بلا واسطه از آن مفسد شنیده مسموع نمود و آن تیرهای سند آلوده را

که یک وجب پیکان داشت از او گرفته مشاهده کرد دیگر از کارهای بایسته سید عبد الوهاب فتح گدی سلویکامان مفسد آن عهد است که دو منزلی خجسته بنیاد

دوازده کروه آن طرف تبعا بور واقع شده و بقول راویان نقد آن گدهی که از گل خام ساخته اند از هزار سال زیاده گذشته که بنای او شده و از مدت قدیم

در تصرف جد و آبای کامان مفسد بوده که به نظام الملکی نیز مالگذاری نمی نمود و نمی گذاشت که در راه بندر سورت و برهانپور مسافری و قافله مال از خاطر جمعی

تردد تواند کرد بعد که تمام تعلقه نظام الملکی بتصرف صاحبقران آمد آن گدهی همچنان در تصرف کامان و اولاد کامان بود و سه دفعه فوج که برای تعیین

نمودند قادر به تسخیر آن نگردیدند تا آخر مهم تسخیر آن گدهی بنام سید عبد الوهاب با رفاقت و معاونت دیگری بحسب التماس او مقرر نمودند و سید عبد الوهاب مدت

در محاصره آن صرف اوقات نموده آدم بسیار از هر دو طرف شهید و کشته گردیدند آخر کار تمهید سرانجام آن مهم چنان بخاطر سید رسید که بیست انی

محاصره آن حصار برخاسته بتفاوت ده یازده کروه چار دیوار دیگر کشیده در آنجا رفته با مردم خاص سکونت ورزند و مردم زیادتی را رخصت نمود

و با کامان پیغامهای صلح به دار و مدار به میان آورده همینکه یک دو ماه برین گذشت و آن کافر مطمئن خاطر گشت روزی بقصد شهرت شکار برآمده جاسو

سریع السیر در نواح آن برای رسانیدن خبر مقرر نمود و از سپاه و افواج دائی نالکه بسیار در آنجا گذاشته یک روز و یک شب در آن دشت بر از غارجان

خاسیت مفقود الانسان دید که هر چند جاسوسان کامان در آن بیابان تک و دو نمودند از آن سید نیافتند کامان با فوج خود برآمده بر سر آن جا و او

که در آن حصار با کنیز عیال مردم نام او مصالح توپخانه بود رسیده دروازه را آتش داده بدان جا در دیوار به خاطر جمعی در آمده شروع تاخت و غارت

نمودند و چند هزار روپیه خورده بیل سپاه که عمدا سه چهار جا زیر خاک مدفون بودند بعد که زمین بدست آوردند و شروع بکندن بیست جوی تمام

زمین نمودند در عین صحبت جاسوسان باد به تماشا به سید عبد الوهاب رسانیدند و سید از آنجا یکه تاز برفاقت جوانان جان باز که گندهای رسا و نیزه

سبک که قبل از آن تیار کرده در همان نزدیکی گدهی در دشت ملی تار به کلنگ تدبیر زیر خاک کرده بودند به پای گدهی رسیده تا خبردار شدن محصوران

بچستی و چالاکی تمام که ذریت نور شهادت رسیدند سید عبد الوهاب خود را با جمعی از دلاوران اندرون گدهی رسانده زن و فرزندان خورد سال او را

بدست آورده بر سر دیوار و برج باره نشان هدف تیر و تفنگ آن فرقه خیال می کمال ساخته باقی را زیر تیغ آورده کامان خبر یافته سوی ... جای کار

ندانسته خوانده از بدست سادات آمد بعد عرض ترد د سید بسیار پسند خاطر اعلی حضرت گردید و خلعت و جیغه مرصع مع اضافه چهار صد سوار عنایت

فرمودند گویند که اگر سید عبد الوهاب با مخالف سر و کار بکار افتاده که بعد فتح یافتن جراحت بدن او را خون آلوده مردم مشاهده نمودند اما هر گز

زخم تیر و شمشیر و سنان بدو نرسید چند که پادشاه کشورستان از طرف قلعه قندهار خاطر جمعی حاصل نمود برای مزید احتیاط و تقویت قلعه دار

و تزلزل دل قزلباش اواخر صفر المظفر از اکبرآباد متوجه لاهور شدند و علی یار آنجا نهضت مقام نموده کوچ فرمودند غره جمادی الثانی از سرهند

و بعد رسیدن ...

عوض پرگنه سلطانپور پرگنه بورنا در انعام او بطریق آل طمغا مرحمت نمودند و سید عبدالوهاب را که در مقابل حسن خدمات او عنایات اضافه و خطاب دلاور خان
و عطای فوجداری سه چهار پرگنه بیاول و رانور و غیره بطریق وطن سربلندی بخشیده‌اند سید عبدالوهاب خطاب قبول ننمود گویند سید عبدالوهاب از سادات رسولدار
گفته میشد بزرگان او از مشهد مقدس آمده بودند تردد که از ان شیر نبرد کوه نورد در تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین از نزدیک کوه قلعه آسیر تا بکوه پرگنه
سلطانپور و اکثر مکانهای قلب صوبه خاندیس واقع شده و از ضرب شمشیر و سعی او مفتوح گشته اگر خواهد مفصل بقید قلم آرد محمول بر اغراق خواهد گردید
اما آنچه از پیران کهن سال راست مقال آلقلعه بتواتر مسموع گردیده بزبان خامه میدهد که در ایامی که فوجدار پرگنه بیاول و رانور که متصل آن پرگنات تا سلطانپور
کوه های سر بفلک کشیده پر از بیشه های مفسد نامی است بعده هر گاه با سرگروهان القوم سروکار پیکار و فوج کشی می‌افتاد دو ده روز بسبب زور تردد نمودگاه آن جبل
دره های قلب کوه میگردید با وجود دشت و ساختن راه های دشوارگذار و شستن چوکی مفسدان بهر راه اکثر میشد که سید عبدالوهاب در شب تاریک تغیر وضع
داده سیاه پوش گشته یکه و تنها گاه با یک نفر کوه نورد جای گوه شده از انکه بزبان بهیلان آشنائی تمام داشت جا که بر سر چوکی آن تیره کاران مفسد
خود را جاسوس سردار آن گروه وانموده بدین طریق بقدم همت طی آن مرحله های صعب مینمود تا آنکه خود را بمکانی که آن مفسد با زن خود در خواب بود میرساند
و غافل بستر و بیهمان قوم صدای مهیبت نموده چنان تزلزل در دل او می‌انداخت که او سراسیمه وار از خواب جسته بر می‌آمد و قبل از آنکه دست بحربه زند بان تحقیق
کشاید چون سید عبدالوهاب در ان ضلع ملقب بعبدالوهاب بهابی بود بفریاد می‌آمد که ترس و واهمه بجز در آنه مده که عبدالوهاب بهابی بدیدن تو آمده و آن سرحیل
مفسدان در پای سید می‌افتاد و به احترام تمام پیش می‌آمد و سید او را در بغل میگرفت بعده که با همدیگر نشسته گرم اختلاطی مینمودند سید عبدالوهاب
میگفت جنگ و سرمایه عناد و فساد میان ما و تست و مردم دیگر که در میان کشته شوند خصوص سادات ما که خون هر نفر تو برابر یک سیر است ما نمی‌توانند
از طریقه مروت دور است بنابران من تنها خود را نزد تو رسانده‌ام بیا باهم نبرد نمائیم و درین ضمن شمشیر از غلاف بر آورده میگفت که بشناس کار
کجاست و خود را طرف دیگر مشغول میداشت آن کافر فاجر شمشیر را در روشنائی چراغ ملاحظه نموده بعجز و عذرخواهی تمام پیش آمده نزد سید میگذاشت و
همانجا با او بنای صلح بشروط عدم راهزنی و قبول وجه پیشکش مستحکم ساخته بلشکر و خیمه خویش مراجعت مینمود و روز دیگر آن مفسد با جمعیت خود سوار
شده آمده بسر افگندگی تمام با سید ملاقات نموده خلعت و اسپ گرفته تعهد عدم دست اندازی در ملک نوشته میداد و تیرهای که در وقت جنگ از دست
و ترکش آن سید ذوالاحترام بهدف آن جماعه بدفرجام می‌افتاد سرگروهان القوم تبرکا و تیمنا نگاهداشته هرگاه بمقابل خصم قوم و فوج بادشاهی
بقصد پیکار می‌آمدند از ان تیرها که بسندور اغشته کرده نگاهداشته‌اند دو تیر بشگون فتح عقب سر میزدند تا حال بهمان اعتقاد دو تیر دارند و بهمان دستور
بعمل می‌آرند بلکه سخن راست که در سنه هزار و نود و هشت غلام محی الدین خان نبیره سید عبدالوهاب فوجدار پرگنه بیاول که بیمان مفسدان کوه سواری نمود
و مسود سوانح همراه او بود با چهار صد و پانصد سوار و هزار پیاده در ان کوه جنگ کنان تا اجل شدیم و توپ بی جهل بر ریده مفسدان بدست آورده نقاره
فتح نواخته خواستیم که به بنگاه خود بیائیم از انکه ضابطه مفسدان کوه است که وقت مراجعت از روبه سرراها گرفته سنگهای کلان از اطراف بالای کوه
انداخته تیرباران نموده و از عقب فوج هجوم آورده تا مقدور نمی‌گذارند از دره بسلامت برآیند بلشکر ما نیز جان تنگ آورده شکست عظیم بر فوج غلام محی الدین خان

بادشاه که از روی نوشته واقعه نگار بر حقیقت بهم زدن سید تاج سپه دار با وفا اطلاع یافته بود و نوشته خاندوران نیز در ماده او بعرض رسید چون
که اینمعنی بلای خاطر داشت خاندوران خلاف مرضی نمود اما ازینکه طرف داری سید عبد الوهاب نیز از راه قدردانی مرعی داشتند استدا نمودند که چرا با خاندوران
بدسلوکی نموده و بی رخصت سرداری آمده باز از راه لطف امر نمودند که بدین شرط تقصیر معاف میفرمائیم که تعهد ملک بکلانا و قلعه ملهر بتعین ایام جاده
خود را بطریق استعجال مدد فوج بادشاه زاده رساند و میر مورچالی سرفوجی از تغیر محمد طاهر بنام او که از واقف کاران آن سرزمین و از کار طلبان یکه بهادر
التضلع بود مقرر فرمودند چنانچه اینمعنی موافق مرضی بادشاه زاده نیز بظهور آمد و بعد رسیدن سید عبد الوهاب سرکار که چند روز دیگر بمحاصره
گذشت روزی شهرت یافت که سید عبد الوهاب جمیع اسباب و رفقا را گذاشته مفقود الاثر گردید از انتشار این خبر زبان مدعیان بطعن
دراز گشت خبر که بمرزبان محصور رسید بیشتر در توپ و انداختن سنگ های کلان و حقه آتش و انواع آتش بازی زیاده از سابق گشادند
روز سیوم آن ناگهان نشان سید عبد الوهاب و صدای نفیر فتح وقت سر زدن آفتاب از قلعه کوه بلند گردید و هیبت و زلزله عظیم در دل مرزبان و دیگر
محصوران انداخت از آنکه حاکم نشین آن قلعه بر خلاف قلعه های دیگر بالای قلعه که از پای قلعه تا آنجا قریب کروه راه [illegible] مسافت دارد
مقررست و اصل قلعه ویرانه محض میباشد بهرجی از حوصله باخته خود را با مال ضروری و عیال بدان بالای اصل قلعه رساند سید عبد الوهاب که
بروایت او بیان ثقه با هفت سید جان باز دم ساز و یک سقا و یک نفری نجر از و یک نشان بردار بمجموع یازده نفر خود را در بناها و شعب
غارهای نامعلوم رسانده دو سه شب آنجا بسر برده بود بر سر قالو بر دروازه بالا ناخت آورده گریختند و صدای دارو گیر بلند ساختند همینکه چند نفر از ته
تیغ آوردند و بهادران همراه او که کوچه سلامت در یک دروازه اول رسانده چشم براه و گوش بر آواز مسعد کار زار بودند برق کردار خود را
رسانده بکمند همت و زینه جرات از اطراف بالا بر آمده ملحق بسید عبد الوهاب شده دروازه فتح بر روی لشکر بادشاهی مفتوح ساختند و دلاوران
قلعه کشای دیگر دلیرانه قدم بالای کوه گذاشته فوج فوج از هر طرف سرکوب و پناه بدست آورده برای تسخیر دروازه دوم مورچال بندی نمودند بهرجی چون
دانست که کار از دست رفته والده خود را با مردم دیگر میان داده قول امان جان و آبرو و عطای پرگنه از پرگنات خاندیس خواسته از بالای قلعه کوه
فرود آمده معرفت سید عبد الوهاب و ملا بوحی بخدمت بادشاهزاده رسیده شرف اندوز ملازمت گشت و قلعه سالیر وغیره هشت قلعه در اندک فرصت بتسخیر
در آمد مگر قلعه سپاولکه تعلق به رودمانام نبی عمام بهرجی داشت چند گاه دیگر حرکت مذبوحی نموده جمعی از مردم خود و بادشاهی را ضایع ساخته و بتسخیر
گردید او این وقعه خبر تسخیر قلعه جات بکلانا بعرض رسید فرمودند که بکلانا را در دفاتر و احکام ملک منسوب سازند آخر بعد چند سال داخل [illegible]
خاندیس نمودند در زمان سابق سی لک روپیه جمع مالی این سی و دو پرگنه بود سوای محصول [illegible] که تا حال در دفتر محال علحده نوشته میشود و سایر
راهداری تیز به لک روپیه میرسید در ایام مفتوح گردیدن بده لک روپیه مع سایر رسیده بود الحال که [illegible] سرکار [illegible] حاصل خاندیس نوشته شده [illegible]
روپیه بوصول در می آمد و سبب همه محالات از آفات غنیم و حکام ظالم بسبب پناه کوه ها محفوظ میباشد و چند گاه پرگنه سلطانپور که بعلت قحط سالی
ویران مطلق گشته بود در انعام بهرجی مقرر نموده بودند بعد فوت او برم نام پسرش را بشرف اسلام در آورده بخطاب دولتمند خان سرافرازی داده

وبادهای غیر واقف خبر رسد و سیر و جاده و واشرات هوای سرد آلود و سمیات غذاهای آن ولایت باعث هلاک مسافران و فوجهای تازه بآن جا رسید

بی ترد و سیف و سنان میکرد و با وجود مفتوح ساختن بعضی بلاد و قلاع آنجا و دفوج اسلام خان استقامت نتوانست ورزید معهذا که اسلام خان مکرر بعکر

تلافی گوشمال القوم و یوزراد افتاد چندین هزار سوار و پیاده کوچ بهار و بیم زاین که زمیندار عمده آن ولایت است زیر تیغ آمدند و مردم بی شمار از افواج

بادشاهی از دست آن وحشی نژادان شربت شهادت چشیدند بسبب تغیر شدن اسلام خان که برای وزارت تعین گردید کار زار و فوج کشی و آدم کشی

طلب جمع گردید مهم باتمام رسید و کار خاطرخواه ساخته نشد بلکه باعث مزید شورش علاوه فساد سابق گردید چون یادگار بیک ایلچی ایران که بشاه

صفی قبل از میان آمدن مقدمه قندهار و برهم خوردن رابطه وداد روانه ساخته بود نزدیک رسید میرخان ترک را باستقبال فرستاده طلبیدند بعد

ملازمت نامه شاه مشتمل بر فتح قلعه ایروان که غریب حکایت بزبان قلم داده بود و در تاریخ عالم آرا نیز موافق آن درج است یعنی بعد مقابله با خصم جان

محاربه صعب رو داده که آخر کار رفت [illegible] تمام سنگر از ضد گوله شیر بار توپهای بیشمار بسیار هلاک افتادند و باقی فوج حوصله استقامت را الوداع

گفته رو بفرار آوردند و بنات النعش وار متفرق گشتند و شاه صفی بمدد روح پاک نبی و ولی با دوازده نفر و چهار تفنگ کلان که همراه او از مردم

خاص با غیرت جان نثار مانده بودند خود را تا دروازه قلعه رسانده بدست خویش جان بحق زد که نادرت آن تاریخ جهان باشد و نشان ضرب

و شجاعت اظهار وعده ابو فتح نمود گذرانده مطالعه خاص درآورده آفرین گفتند مجموع نود هزار روپیه در دفعه نقد معه دیگر عنایات و از مرصع آلات

و اسپ و خلعت و غیره بایلچی مرحمت نمودند خبر فوت راجه گج سنگه که از راجهای عمده هند و قرابت نسبی با بادشاه داشت بعرض رسید با وجود بودن امر سنگه

پسر کلان بموجب وصیت راو که ازو راضی نبود خلاف دستور راجها به پسر خورد او جسونت خلعت تیکا اضافه مع جودهپور وطن بدر او عنایت

نمودند در بین سال خبر فتح قلعه ملهیر سی و دو پرگنه بگلانا که ذکر خصوصیات او بگذارش آمده بعرض رسید مجمل از تفصیل آن می نگارد که بعد رسیدن بادشاهزاده

محمد اورنگ زیب بدکن [illegible] هزار سوار مع توپخانه سنگین بسرداری محمد طاهر مشهدی که آخر بخطاب وزیر خان و صوبه داری برهانپور سرافرازی یافت

و مالوجی نام از سرداران نامی دکن همراه او داده تعین فرمودند بعد که فوج بپای قلعه رسید به بستن دمدمه و مورچال و کندن نقب و محاصره قلعه پرداخت

از انکه قلعه مذکور از قلعهای سر بفلک کشیده در کمال استحکام برج و باره بود هر چند که بهادران قلعه کشا در تسخیر آن شرط سعی و تردد بجا میتوانی بظهور

آوردند فایده نه بخشید و ایام محاصره بامتداد کشید از اتفاقات در همان روزها سید عبدالوهاب نام که بعبدالوهاب خاندیسی شهرت داشت و از شجاعان

مشهور و رستم العهد گفته میشد و کارهای که در فن سرداری و سپاهگری ازو بظهور آمده از احاطه تحریر بیرون است و مجملی بزبان قلم خواهد داد در ایام توجه خاندوران

بحضور که در برهانپور وارد شده بود سید عبدالوهاب وقت ملاقات دست بسر نگذاشته السلام علیک اکتفا نموده غرور و انانیتی باعث ملال

خاطر خاندوران گشت و خواست خفت باو دهد مجلس رساند سید عبدالوهاب متحمل نگردیده بجواب درشت پیش آمده برآشفته گشته برفاقت جمعی از

سادات که باو بودند برخاسته از مجلس برآمد و از در خانه خاندوران نقاره زنان تا انکه بخانه خود رفته تهیه سفر پرداز جریده بطریق ایلغار روانه

حضور گردید خاندوران بدان استقلال و شجاعتی که داشت سد راه او نتوانست گشت تا انکه سید عبدالوهاب بحضور رسید و بعد بشرف زانو بوس ملازمت گشتن

بادشاه

ایران باشند اگر خبر حرکت شاه صفی برسد خود را بکومک علیمردان خان به قندهار برساند و درصورتی که علیمردان خان روانه درگاه شده باشد و شاه صفی
امرای خود را برای تسخیر قلعه روانه سازد والا فرزند کامکار هم خاندوران را با دیگر امرا روانه ساخته حقیقت معروض دارد و به وزیر خان صوبه دار پنجاب
برای رسانیدن رسد غله و مصالح توپخانه حکم صادر فرمودند بعد که سعید خان با فرمان عنایات بادشاهی بطریق ایلغار به قندهار رسید علیمردان خان
بدانجانب هندوستان از قلعه برآمده فرمان را گرفته راهی روانه شد کی دید در ضمن خبر رسید که سیاوش خان با چهار پنج امرای ایران و هفت هشت هزار
قزلباش و ده دوازده هزار قبیله از خراسان به قندهار رسید سعید خان با افواج دیگر کومکیان باستقبال فوج قزلباش شتافت بعد اشتعال نایره
قتال زد و خورد دیگر میان آمد و مردم بسیار با دو سه سردار طرفین کشته و زخمی گردیدند شکست بفوج قزلباش افتاد و کار بر سیاوش خان تنگ
گردید که خیمه و اکثر کارخانه خود را آتش زده راه فرار اختیار نمود و سعید خان علیمردان خان را همراه خانه زاد خان پسر خود روانه درگاه معلی گردانید و خود
همراه قلیچ خان و دیگر امرای نواح برای تسخیر قلعه جات بست و غیره توابع قندهار توقف ورزید و قلعه قندهار را بموجب حکم حواله قلیچ خان نمودند
علیمردان خان بعد رسیدن بکابل موافق و[illegible] هندوستان ملازمت با دشاهزاده محمد شجاع نمود و شاهزاده خلعت چارقب و سرپیچ و خنجر مرصع
اسپان با ساز طلا و مینا و دو فیل معه ساز نقره عنایت فرمود و سعید خان مردم خود را با فوج قلیچ خان بسرداری راجه جگت سنگه و دیگر ملازمان
بادشاهی برای تسخیر قلعه بست که از طرف شاه میراب خان نام قلعه دار آنجا بود روانه نمود و در مدت سه چهار ماه که در محاصره بست مردم بسیار بکار
آمدند و قریب صد نفر قزلباش کشته و جمع کثیر زخمی شدند آخر از ترددهای دلاوران قلعه کشا مفتوح گردید و میراب خان اگرچه شرط تردد قلعه داری
بتقدیم رسانید اما از [illegible] پسر دلاوران زخم برداشته تنگ گشت اینکه چون در سپردن [illegible] نزد قلیچ خان و سعید خان امان خواسته
بودند بعد رسیدن نزد سرداران هرچند بانواع دلیری امیدوار ترقی دولت ساخته برای اختیار نمودن نوکری و سرافرازی منصب عمده بادشاهی
تکلیف نمودند میراب خان قبول ننموده گفت سر مرا بریده بفرستند تا از سیاه رویی [illegible] بدست آمدن نجات یابم آخر همراهان میراب خان راه عراق
گرفته خود او را خلعت داده باعزاز با بعضی اسباب ضرور رخصت ساختند ترددی که در تسخیر و محاصره همه قلعه جات از [illegible] مردم بادشاهی بظهور
آمده اگر مفصل بنگارد از سررشته اختصار باز میماند حاصل کلام دو قلعه سه سواری که در یورش از هر دو طرف شرط حق نمک خواری بظهور آمد
باقی بعد محاصره و سعی تمام در فرصت ایام مذکور تسخیر درآمدند باقی احوال علیمردان خان را بنده موقوف بنسخه تحریر دیگر سوانح این سال بتاریخ
حقیقت ملک و مردم [illegible] و وضع بد وضعان و نهاد وحشی نژاد آن سرزمین انشاء الله تعالی نزد ذکر سلطنت خلد مکان عالمگیر بادشاه بشرح
و بسط تحریر خواهد درآمد اگرچه در عهد صاحبقران ثانی از صوبه داران و حکام بنگاله خصوص اسلام خان در فرستادن افواج همراه میر
زین العابدین برادرزاده خود و اله یار خان و عبدالوهاب خان و میر هاشم سمنانی و دیگر امرای مبارز پیشه کار طلب در ساختن خرابی و تاخت
و تاراج و قتیل و اسیر ساختن مفسدان آن ولایت و تسخیر قلعه جات کوتاهی واقع نشد اما از آنکه در آن ملک باران پنج ماه بشدت میبارد
و در اواخر برسکال ایام تردد [illegible] که چون وحوش آن سرزمین در آب و جنگل تردد نمودن مساوی میدانند میسر می آید تا به سواران

از راه حسد چشم میکرویدند و با علیمردان خان عداوت اساسی داشتند و تصرف در مزاج شاه بهم رسانده بودند و مدام در تجویز قطع شجر حیات هم چشمان
میکوشیدند از رسیدن عریضهٔ علیمردان خان که از سابق حرفهای ناخوش از طرف او بشاه رسانده بر او نامهربان ساخته بودند و در عالم نشر مضمون نوشته
قندهار بعرض رسید دران حالت حواشی بدخواه علیمردان خان را بحجتی و کرمی بازار مضموب ساخته کلمات فتنه انگیز خاطرنشان نمودند و دل شاه را [illegible]
ساختند و در عالم مستی آشفته گشته در فکر تجویز قلعه دار دیگر گردید در ضمن از رسیدن پیغام بادشاه هندوستان بگوش آنشاه جان ستان رسانند در دل
اراده قتل علیمردان خان مصمم نمود و با وجود آن برای امتحان بجال ماندن عقیدت او حکم طلب محمد علی پسر علیمردان خان نمود و به مجرد ورود حکم او
خود را معه تحف و پیشکش لایق هندوستان روانه اصفهان ساخت معهذا سوء ظن بادشاه و مقربان او بحسن ظن مبدل نگردید و جابجا تمهید نمودند
که سیاوش نام امیری که در مشهد مقدس سابق فرستاده بودند در ظاهر نوشت که خود را معه سپاه خراسان و سرانجام توپخانه بکومک قندهار رساند
و خفیه پیغام نمود که بعد رسیدن نزدیک قندهار پیغام نماید که بعضی [illegible] باید که بالمشافه گفته لشکر با مصالح توپخانه نزد ما گذاشته
مرا معاونت باید نمود باز وقت ضرور خواهم رسید و خود را بقلعه رسانده او را دستگیر ساخته سر او را معه مال و عیال او بحضور ارسال دارد بعد که سیاوش
از مشهد مقدس روانه قندهار شده موافق ارشاد بعلیمردان خان نوشت از آنکه به علیمردان خان نیز از خارج خبر واقعی رسید و از شنیدن اخبار وحشت
افزا در مقابل آن [illegible] آزرده خاطر و متوهم گردید بدنامی رجوع آوردن بخدمت حضرت شاهجهان بر خلاف قاعده ترکان بر خود گوارا
نمود و بسیاوش نوشت که آمدن تو بقندهار بوجوه موافق مصلحت نیست و مکرر نوشته و پیام درمیان آمد تا آنکه طشت این کیفیت او از بام افتاد و جواب
درشت صاف بسیاوش داد و سیاوش حقیقت بشاه معروض داشت و علیمردان خان نیز بسعید خان صوبه دار کابل و عوض خان قاقشال که در غزنین بود
و قلیج خان حاکم ملتان نوشتجات مشتمل اظهار رجوع خود و طلب کومک فرستاده بخدمت بادشاه نیز عرضداشت نموده همراه خط سعید خان ارسال
داشت و صوبه داران بعد رسیدن نوشتجات قندهار بحضور روانه ساخته انتظار جواب کشیده باظهار حسن خدمت هر یکی با فوج شایسته و لشکر
و توپخانه آراسته روانه قندهار شدند عوض خان که بسبب قرب جوار قبل از همه امیران خود را رسانده بود علیمردان خان به اعزاز او را بقلعه در آورده
اواخر شوال سنه هزار و چهل و هفت هجری مطابق سال یازده جلوس خطبه و سکه بنام نامی شاهجهان نموده نه اشرفی مسکوک باسم صاحبقران ثانی
معه عرضداشت و کلید قلعه همراه احمد بیگ ملازم خود بطریق ایلغار روانه بارگاه ساخت و قاضی آنجا را که با سیاوش هم نامه و پیغام گشته بود بعد
بدست آمدن خطوط بقتل رسانید چون عرضداشت او علیمردان خان بحضور رسید حکم بنام همه صوبه داران و فوجداران الضلع برای زود رسانیدن
خود معه ده لک روپیه و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و جیغه وغیره عنایات برای علیمردان خان روانه ساختند و چهار لک روپیه برای خرج ضروری
دیگر برای سعید خان فرستادند و قلعه داری بنام قلیج خان ناظم ملتان مقرر نموده بر مراتب چهار هزاری و هزار سوار افزودند و سعید خان را مختار
ساختند که آنچه لازم و ضرور شناسد برای مدد خرچ ضروری علیمردان خان و همراهان او سرانجام نماید و از راه مزید احتیاط بادشاهزاده محمد شجاع
را با بیست هزار سوار طرف کابل رخصت نموده ده لک روپیه نقد و دیگر انعامات عطا فرمودند و حکم نمودند که تا کابل رفته چشم براه اخبار ظفر

مولف تاریخ زنده از فضلای نیک سیر صاحب کمالان آن عهد بوده و معاصر و نزدیک از حضرت شاه قطب آسوده اند ذکر سوانح سال دوازدهم

از جلوس صاحب قران ثانی مطابق سنه هزار و چهل و هفت از فتوحات غیبی این سال فرخنده مآل که دیدن آمدن علیمردان خان و تسخیر قلعه قندهار

مع توابع آنست تفصیل این اجمال آنکه بعد از آنکه شاه عباس چنانچه بزبان خامه داده در عهد جنت مکانی باظهار اخلاص باطنی بموجب التماس امرای

خود بدست آورد از آنکه جنت آشیانی همایون بادشاه قندهار را بما تواضع نموده باز بحیله و تدبیر گرفته الحال حشم تواضع آن بارچه کوه داریم و نیز تعظیم

بنای محبت خلل راه نیابد با وجود راضی شدن جنت مکانی صاحب قران ثانی که ولیعهد و صاحب مدار صوبه دکن بود در برنامه نوشته مصلحت

بمیان آورد و اعلی حضرت خلاف صلاح دولت دانسته جواب نوشتند ایلچی شاه بران مطلع شده به آقا خود نوشته اطلاع داد شاه عباس مبالغ

کننده خود را بقندهار رسانده در اندک فرصت قلعه را بتصرف خود آورد و در سنه هزار و سی و دو هجری مطابق سال هفدهم از جلوس جنت مکانی

که همه قلعه جات توابع قندهار بتسخیر شاه درآمد گنج علیخان را که از دست قندهار مقرر کرده خود به صفاهان مراجعت نمود و بعد فوت گنج علیخان

خلف او علیمردان خان قلعه دار گردید بعد از آنکه اعلی حضرت سریرآرای عهد گردیدند خار تسخیر قندهار در دل آن بادشاه ذی وقار خطور نمود

سفر و مهم بیجاپور دکن و تنبیه خانجهان و گوشمال دیگر مفسدان که بیشتر آمد اراده مذکور در تعویق افتاد و بعد مراجعت واقعه ثانی از دکن سعید خان صوبه دار

کابل حکم صادر شد که چون اراده روانه نمودن یکی از بادشاهزادها برای تسخیر قندهار داریم باید یکی از بندهای بادشاهی را که تجربه کار سخن فهم

باشد و بدست آوردن نهمه مطلب چه ضرور رنج دهد علیمردان خان خود را تواند خفیه رساند روانه ساخته تا مقدمه او را برجوع آوردن بدین درگاه بامیدهای

ترقی مرتبه و جاه رهبری و استمالت نماید سعید خان ذوالقدر خان را بدین کار متعین نموده بکمال احتیاط که بهدی به اصل مقدمه اطلاع نیابد نزد

علیمردان خان روانه ساخت علیمردان خان بر مضمون پیغام آگاهی یافته نظر بپاس حق نمک قدیم و رعایت آنکه به پیغام آوردن بادشاه خفت

عاید نگردد بعد تقدیم ضیافت و مدارات جواب نامه او بپیام زبانی را صلاح بر روی مهمان بمیان نیاورده بدین مضمون عذر جست که متعاقب مصحوب

کسان معتمد خود جواب خواهم فرستاد و ذوالقدر خان خالی از جواب لا و نعم برگشته آمد بعد علیمردان خان علی بیگ نام را از ظفرخان عرف ابوالحسن

که سابق از طرف پدر بنیابت صوبه کابل داشت و از ان ایام با گنجعلیخان و علیمردان خان رابطه محبت داشته و اوبار رسال تحف و هدایا بهم رسیده بود

مونامه و سوغات فرستاده در خط اصلا از اصل مقدمه زبان خامه آشنا ساخته زبانی پیغام نمود که مار کنان از صوفیان عقیدت کیش و نعمت

کفته منسوبم و از طبقه ما هرگز نمک بحرامی بظهور نیامده به سعید خان بخلوت بائین شایسته فهمانده بگوید که من بسبب پیغام بدنامی انجام

رفته در بنای محبت نبندد از ندو مرا ازین تکلیف معاف دارند معذور شناسند بعد رسیدن ان جواب بادشاه برآشفته خاطر گشته حکم بر آوردن

بشبخانه نسبت کابل بقصد تسخیر قندهار نموده فوج بندی و تعیین افواج بمیان آمد علیمردان خان بر همین اطلاع یافته باستحکام برج

و باره پرداخته مبلغ خرج نموده قلعچه خورد دیگر بروی آن قلعه احداث نمود حقیقت با شاه صفی نوشته طلب کومک نمود شاه صفی که اصل

سفاکی در سرشت او نسبت به دیگر فرمان روایان ایران زیاد بود و چندی از امیران ظالم پیشه که اهمانی خون ریزی بعضی از امرای در ورزند و

که اکثر فقرا و مشایخ را با اهل دول و سلاطین میباشد نکردیدند و از نیمغنی اعلی حضرت بسیار مسرور گشته دیدند ملا شاه بدخشی از بدخشان بلاهور آمده از خدمت میان
میر سعادت اندوز معرفت گردیده بدستور پیر بزرگوار در آمد و رفت بروی مردم روزگار بسته بود و ایام بهار در لاهور و گرما در کشمیر بسر می برد آخر بحکم پیر از منزویان
مقرری کشمیر گشته منسوب گردید و دیگر [illegible] نبیره خواجه علاء الدین عطار که از زمره دانایان اسرار او فرید کار رفتوت نوان نمود در اوان سلطنت عرش
آشیانی از توران بکابل آمده بعد کسب [illegible] معرفت چندگاه بهندوستان بطریق سیاحی رسید بحسب اتفاق با اکبر بادشاه ملاقات نموده بکشمیر رفته اقامت
ورزیده خانقاه عالی بنا نمودند و بادشاه چند موضع در وجه مدد معاش ایشان مقرر کرده انجام مرحله عمر طی نمود شیخ محمد ناصر که اصل اسمش ناظر محمد
بر ایشان مسمی بشیخ محمد ناصر ساخت از اصحاب وجد و حال و ارباب دانش و کمال بوده در سیاحت مدت بسر برده در ایام بادشاهزادگی بادشاه چندگاه
رفاقت همرکابی با عزاز نموده از ابتدای نشو و نما در صیف و شتا جبه و جامه پنبه دار و نیمه آستین پشمین که آن نیز پنبه داشت می پوشید و مدام اسلحه می پوشید
و خانه بدوش میبود و بعد که ترک اختلاط مردم روزگار نموده منزوی گردید با وجود امداد و بوسیله عطای اسپ و فیل از طرف بادشاه همه را صرف فقرا و محتاجان
نموده خود بصحرا رفته کاه و هیمه بر پشت خود آورده فروخته وجه قوت ضروری خود مینمود و از آن نیز حصه مستحقان عاجز میرساند و گاه بود که فیض صحرا میسر
نمی آمد بخوردن برگ اشجار و بیخ گیاه قناعت مینمود از امور عجیبه و غریبه بسیار از آن برگزیده اطوار مشاهده میشد مثل ساختن ماهی از چوب و در آب
بشنا آوردن و مروارید از قطره آب ساختن و روپیه اشرفی از سفال جلوه نمود دادن و زنی در مجلس جشن که ارباب طرب بنغمه سرائی بودند بوجد
در آمده در آن حالت آب طلبیده و مقداری از آن خورده باقی بدیگران تواضع نمود هر که از آن تبرک یک دو قرت آشامید آب بسیار شیرین که از نبات و
گلاب شربت بسیار شیرین ساخته باشند بذایقه همه معلوم گردید روزی راجه بکرماجیت با وجود بیگانه بودن از دین بعرض رسانید که در ایام شباب
شیخ را در نماز استاده دیدم با ریش سفید تعجب نمودم هر چند بغور نظر انداختم همان رنگ ریش نورانی سفید مشاهده کردم بعد فراغ نماز که نظر
انداختم ریش سیاه بدستور مدام بنظرم آمد تعجب بر تعجب افزود و در ینضمن دارا شکوه و قاضی محمد اسلم عرض نمودند که مکرر بحضور ما کوزه سفال
در هوا انداخته به پر و بال پرواز در آورده از نمونه در شاهجهان نامه از خوارق آن بزرگ بسیار درج است بدین چند کلمه اختصار نمود [illegible]
هروی از جمله صاحب کمالان و سعدان صاحب باطن بوده در عنفوان جوانی از خراسان بهندوستان آمده با احرام بیت الله به سعادت زیارت
حرمین بهره ور گشته بعد از مراجعت بخدمت ملا عبد السلام لاهوری رسید تحصیل علم عقلی و نقلی نموده در تحقیقات حدیث سعی بسیار بکار برده از منتهیان
مشایخ گردید و در خدمت ایشان بادشاهزاده دارا شکوه را ارادت خاص بود و در رفاقت بادشاه نیز مدت بسر برده از جمله مصاحبان خلوت
بوده تا بروضه خلد برین شتافت شیخ عبد الحق دهلوی که ذکر ایشان مجمل در عهد اکبر بادشاه نیز بزبان قلم جاری گشته در کمالات صوری و معنوی
ثانی نداشت صد کتاب از تالیف او در اکثر علوم نوشته شده از انجمله شرح مشکات در حدیث اعتبار و اشتهار تمام دارد و از حفظ کلام الله
و طواف بیت الله سعادت جاودانی حاصل کرده در مکه معظمه و مدینه منوره مدتی برای تحقیق احادیث و صحت آن بسر برده و خوبیهای
آن از احاطه بیان بیرون است بعد از طی نمودن صد سال از مرحله عمر از جهان فانی بروضه جاودانی گذشت شیخ نور الحق خلف رشید شیخ عبد الحق

مولوی [illegible]

هم میرسید چرا که اکثر زمین اینجا سنگلاخ ناکاره واقع شده رودخانه دارد که از ریگ آن بدستور ملک آسام قریب دو سه هزار توله طلای کم عیار سوای محصول
مال اصل حاکم آنجا میگردید و از انگور و خربوزه شیرین و زردآلو و شفتالو و دیگر فواکه وفور دارد و در عهد جنت مکانی هاشم خان ابن قاسم خان حاکم کشمیر باندر
لشکرکشی نموده سوای آدم کشی فایده حاصل ننمود در این سال بموجب حکم از زرد ظفر خان حارس کشمیر که بتحریر تفصیل آن پرداختن طول دارد بتسخیر درآمد
از جمله اموال مبتذل آنجا که با عیال و بضبط درآمد بعضی متفرقه تاراج رفتن دو لک روپیه واصل سرکار گردید چون خاتمه جلد اول پادشاهنامه که مراد تا آخر سنه
ده جلوس مطابق سال هزار و چهل و هفت هجری باشد بذکر اولیا و فضلا و صلحای آن عهد نموده فقره چند از انتخاب احوال ارباب حال و سعدای آن وقت بر صحیفه
بیان آوردن لازم است سید محمد رضوی بخاری که به پنج واسطه مظهر انوار ولایت شاه عالم میرسد و شاه عالم که مولد و مرقد آن بزرگ احمدآباد بوده
به یازده واسطه بحضرت امام رضا علیه السلام امام هشتم منتهی میگردد و جد کلان شاه عالم سید جلال بخاری که ابتدا انتساب این طبقه عالیه در هند ملقب
بحضرت مخدوم جهانیان گردیده و بر توطن ایشان در بلده اوچه از آفتاب زیاده شهرت دارد اگرچه بخطاب میر سید بر [illegible] نشان به بخارا میرسد اما آنچه از
فرزندان صاحب سجاده آن خاندان که در احمدآباد نشسته و در شاهجهان آباد سید اسدالله مشهور اند مسموع او [illegible] شنیده وجه تسمیه بخاری به این وجه بذکر
میساختند که پادشاهی بود ظالم هر جا سیدی میشنید و نشان او میرسید سر و پای او بسته در آتش بخاری می انداخت جد مخدوم جهانیان قدس سره که در آن
شهر وارد گردیده بود که او را گرفته نزد آن پادشاه جابر بردند و بموجب فرموده او بسته در آتش انداختند و سر بخاری بر بستند روز دیگر آن سید عالی نسب
بلا آفت یک سر مو صحیح و سالم یافتند پادشاه از آن روز ترک آن رویه شنیعه نموده اعتقاد تمام بدان سید والا جناب بهم رسانید بعد از آن از اولاد
آن بزرگوار هر که بعرصه وجود آمد به سید بخاری موسوم گردید آنچه از تالیف مخدوم جهانیان ظاهر میشود و از [illegible] فرزندان ایشان مسموع میگردد در محبت اهل بیت
دم با تولا طینتند که از احاطه شرح بیرون است چنانچه سید محمد تاریخ ولادت خود را از مصرع املح الشعرا شیخ سعدی علیه الرحمه من دوست دار آل رسول
یافته اند و منظور موده که من بعد این تاریخ میسر شده ام به انواع فضل و کمال و خوبی صوری و معنوی موصوف بوده بارها قبل از جلوس اتفاق ملاقات با پادشاه
افتاده و بعد جلوس با وجود خواهش اعلی حضرت معذرت خواسته خلف الصدق خود سید جلال را فرستاده در سال هزار و چهل و چهار از این جهان فانی
بروضه جاودانی شتافتند [illegible] خلف گرامی سید محمد که با حسن خلق و حسن سیرت آراسته بودند در اکثر علم عقلی و نقلی استحضار تمام داشتند
و بموزونی طبع که گاه گاه مضامین رنگین و معانی دلنشین بر زبان معرفت بیان ایشان جاری میگردید موصوف بودند چنانچه این دو بیت از زاده
طبع ایشان است [illegible] کبر لاعلاج حکیم یا که اسیر احتیاج حکیم میرم ز نیاز و ناز دلبر نکشم من عاشق معشوق فراهم حکیم تاریخ زوال
ایشان وارث رسول یافته اند [illegible] که ایشان در حقیقت غواص بحر معرفت بوده وطن گرامی ایشان سیهوان از تعلقه ملتان است در سن شروع ایام شباب
به لاهور آمده چهل سال چنان انزوا اختیار نمودند که هیچ احدی از رجال ایشان اطلاع حاصل نکرد و بعد که اطوار خفیه آن بر وجه [illegible] آنجا
باز بمرتبه از ملاقات دنیاپرستان و آلایش دنیای دون اکراه داشتند که از رجوع طایفه انام نفرت تمام مینمودند بلکه از دیدن صورت سیرت ظلمه
نهایت بی الطبع بودند و تا بقای عمر با هیچ تعلق اختیار ننمودند و بارها پادشاه بدیدن آن اصل بالله تشریف بردند و ملازمت [illegible] تعظیم و تکریم

محمد اورنگ زیب عنایت نمودند و یک لک و شصت هزار روپیه ساچق فرستادند تا با لوازم آن از خانه عروس بجلوس و آرایش تمام آوردند روز دوم
وقت سواری سهرا کتخدائی بادشاهزاده جوان بخت بلند همت بدر بزرگوار درآمد خلعت و چهارقب و تسبیح مروارید بیش قیمت و شمشیر و پرتله مرصع و دو اسپ
و فیل با یراق طلا و مینا و نقره عطا نمودند و سهره مروارید گران بها بدست خود بر سر بادشاهزاده بستند و بخانه شاه نواز خان رخصت فرمودند و بادشاهزاده خود
بر نواره نشسته براه دریا بخانه عروس آمده آن بزم نشاط را زیب و بالا بخشیدند در تعریف و وصف چراغان آتش بازی و آرایش دیگر که هنرمندان بلاد
روم و عجم و هند در سرانجام و تزیین آن کوشیده بودند چه سان نگارد عقد آن گوهر مهر چهار لک روپیه بسته گردید و از صدای نغمه سرایان سحرپرداز و دست
افشانی رقاصان خوش انداز و رامشگران حورمثال و مقلدان پری مثال که دران بزم دلکش سامعه افروز عالمی گردید جهان جهان نسیم فرحت و نشاط
بروی جهانیان وزید ~ سراپرده های گل گلاه ~ کشیدند پرده ره جشن گاه ~ دل افروز جشنی شد آراسته ~ درون و برون هر دو آراسته ~ بزرگان درگاه
برخاستند ~ عروسانه جشنی برآراستند ~ همه بنده های قدیم و جدید خلعت های فاخره از هر دو طرف یافته تسلیمات مبارکباد بتقدیم رساندند چون
بعرض رسید که پرتهی راج نام طفلی از چنپت را بندیله که بندیله های بی بنیاد گریزانده از معرکه کارزار بدر برده بودند بنواح چندیری آورده مادۀ فساد و خرابی
بعضی مهات و آزار زیردستان گردیده اند خاندوران را حکم نمودند که بتنبیه و تادیب و قلع ریشه حیات آن بد اصل کوشیده نژاد پرداخته بتعلقه صوبه مالوه
خود را رساند شایسته خان را از انتقال خانزمان به نیابت بادشاهزاده بصوبه داری ملک مفتوحه تعلقه نظام الملکی مقرر فرمودند دیگر از وقایع این
سال بگوشمال رسیدن تا بت سنگه زمیندار طرف شرقی است که سر از اطاعت پیچیده مادۀ فساد و قطاع الطریقی و راهزنی گشته و باستظهار حصار گدهی
احداث کرده خود غرور تمام داشت آخر سعی عبدالله خان که برای تنبیه او مامور گردید و مدت شش ماه در محاصره آن گدهی کشید و سه بنده باتی باساکھی
با جمع کثیر شهید و زخمی گردیدند مغلوب و منکوب گشته بعد دستگیر شدن به پاداش کردار خود رسید بی شش فیل و پنجاه اسپ با اموال و زن و فرزندان او
که مسلمان نمودند بعبدالله خان بخشیدند درین سال دارا شکوه را اضافه سه هزاری هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزاری باشند و بادشاهزاده
محمد شجاع و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب را دو دو هزاری هزار سوار اضافه عنایت فرمودند و هر یک را افتاب گیر نگاه داشتن حکم نمودند سرمله بخشی
که ذکر به ایران رفتن او از نزد قطب الملک و باز بهند آمدن به دودمان میر تیموری رجوع آوردن و بمنصب سرافرازی یافتن در ذکر عهد جنت مکان بر زبان
قلم داده ازین جهان بانجهان انتقال نمود معتمد خان که بخشی دوم بود بجای او مقرر فرمودند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب را به دکن رخصت نمودند
مهم تسخیر ملک و قلعه جات بگلانه که مشتمل بر سی و دو پرگنه سیر حاصل است و در اعتدال هوا و وفور اشجار پر از اقسام فواکه خصوص انبه و جاری بودن
انهار بکشمیر باج میدهد و مابین بندر سورت و دولت آباد بتفاوت مسافت شصت کروه واقع شده و ملهر و غیره نه قلعه تعلق آن دارد از آنجمله دو قلعه ملهر
و سالیر از قلعه های سر بفلک کشیده بسیار قلب مشهور حاکم نشین زمیندار آن مرز و بوم است و زمیندار آنجا به بهرجی نام که از پنجاه واسطه زیاده تعلق او
بود تعلق داشت بموجب درخواست بادشاهزاده نامدار بنام او مقرر کردند تبت ولایتی است مشتمل بر سی و یک پرگنه کم حاصل که در طول و عرض [illegible]
سیر حاصل باج نمی دهد و متصل سرحد کشمیر است سی و هفت قلعه باو تعلق دارد از لک روپیه جمع زیاده دران ایام که مرزبان علیحده داشت محصول آن

بهم میرسید

و تادیب اجه دیوکه و جانده رفته کوشمال واقعی داده قلعه و مکان حاکم نشین هر دو را متصرف آورده بود گرفتن یک لک روپیه پیشکش هر سال قلعه [illegible]
متصرفه دو واگذاشت بعد از آن بر سر زمیندار کالی بهیت کنار دریای بدا متعلقه صوبه جانده بیل آمده از وی نیز مبلغ نقد و جنس گرفته بحضور معروض داشت [illegible]
شعبان سال مذکور داخل قلعه اکبرآباد گردیدند و حکم جشن فتوحات ضمیمه جشن وزن شمسی فرمودند و اکثر امرای کامیاب بندهای درگاه نزدیک با اضافها
نمایان سرافرازی حاصل نمودند و فضلا و شعرا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیره اندوختند چون بعد ممنوع ساختن سجده عوض آن چهار تسلیم ضمیمه زمین بوس
مقرر کرده بودند درین جشن زمین بوس را که بسجده شبیه بود منع فرمودند همان چهار تسلیم بجا آوردند بعد چند روز از انقضای جشن انحراف مزاج در
طبع بادشاه راه یافت و مرض به امتداد و شدت کشید باعث اختلال احوال امرا و رعایا گردید بعد علاج حکما و تصدق فالک تا مرض به صحت کامل مبدل گشت بعد از
غسل حصول شفا جشن عالی از سر نو ترتیب یافت و درین جشن بیگم صاحب تخت مرصع منبت نما که بمبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه تیار شده بود از نظر
گذراندند و درهمین جشن خان دوران از دکن آمده دو صد فیل و هشت لک روپیه بابت پیشکش زمینداران دکن با فیل بابت قطب الملک که لک روپیه ساز طلا
و نقره و جل حاشیه مروارید از طرف خود نموده بود گذرانید بسیار پسند و مطبوع طبع اقدس شد و هزار سوار اضافه با عنایات دیگر به خان دوران مرحمت نمودند
سید مفتاح ملازمت نمود و بخطاب حبش خان سرافرازی یافت سی لک روپیه درین جشن سوای جواهر آلات و دیگر تحف از نظر گذشت که بیند روزی در
بزم عشرت افزای آن بادشاه ذکر سکندر ذوالقرنین بمیان آمد که هرگاه از وی فعلی سر زند که جای حرف باشد اعلی حضرت فرمودند که اگر با اعتقاد مورخان
که نبوت بهمین سکندر نسبت میدهند نظر نمایند جای ایراد ندارد والا رفیق سکندر بطریق حجابت دنوشابه کمال خطا و خلاف ادای صاحب بوده
ز دهوشمندان فعلی که اگر نقش و از کون آرند امت تمام بخشد بلا ضرور باختیار نمودن از آئین خردمندی دور است دیگر موافق اعتقاد جمعی که سکندر را
با اولاد و پدر دارا نسبت میدهند و زنامه که بدارا نوشته بود شد اشک کو خاکه زرین بها و پدران خود را بمرغ نسبت دادن از دور انه ارکان خارج است
همچنان در زمان پروز نیازروزی بتقریب ذکر یکی از دیوانیان صوبه جات که حقیقت بخل او در حق خلق با اظهار امانت بعرض رسید خلاف
مرضی بظهور انجامید و فرمودند که کار بار روزگار بی بعضی مقدمات دینی مسامحه و مصالحه و اغماض نمودن متعذر است حتی اینکه در زمان خلافت
حضرت امیر مومنان شاه مردان علی مرتضی علیه السلام که منظور نظر حق بین ایشان محض اجرای احکام شرع متین گردید در بعضی امور که نظر بر فساد
زمان اغماض نمودن ضرور بود تغافل فرمودند و بمعنی این ده تبو رسم عظیم گردید دکار بمقابله و شهادت چندین هزار اصحاب سید مختار کشید درین ضمن دیگر
مذکورات بمیان آمد که درین مختصر خامه را جرات تحریر آن نیست و بهمه جهت ترک آن شده اند مفصل در شاهجهان نامه درج است بادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر کدخدائی از دکن آمده ملازمت نمود و نظام الملک لیاسی را که با خود آورده بود همراه نظام الملک اصلی محبوس ساختند از واقعه دکن
بعرض رسید که خانزمان از این سرای فانی بجهان جاودانی اقامت کشید درین سال حسینی نام را که از تربیت یافته های سخن سنج بود با شمشیر و متکای مرصع
پنجاه هزار روپیه بموجب نامه مشتمل بر حقیقت فتح های دکن و تسخیر جبل پنجاه قلعه و استیصال جهار بدکردار و دیگر اخبار فرحت آثار مع نقشه قلعه
دولت آباد نزد شاه صفی شاه ایران روانه ساختند مبلغ ده لک روپیه برای سرانجام کدخدائی بادشاهزاده مرزا شاه نواز خان صفوی مقرر گشته بود و دیده

از نوکران نظام الملکی راه نه دهد و اگر نوکر نمودن ضرور دانند نام نظام الملکی بر او اطلاق ننماید و مکر مفتخران با مه تعهد و نشکستن و روانگی

سازد ما هم خدا را شاهد ساخته عهد کردیم که این قرار همچو سد سکندر بحال ماند و خلل در او راه نیابد و عهد نامه دستخط و پنجه خاص این سلطنتم در فرمودیم

خلاصه این امان نامه را بر لوح طلا که در ثبات حکم لوح محفوظ خواهد داشت کنده منقش گردانند و آن عدالت پناه روانه سازند باید که بحکم لئن شکرتم

لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید شکر این عطیه را بدل و زبان بجا آرد عرضه داشت عادلشاه که در جواب این سال نوشته اگرچه مضمون طولانی آن

قابل گزارش و تحریر بود نداشت اما غزلی که در آخر آن درج نموده و گوئی بلبل گلشن شیراز خواجه حافظ علیه الرحمه قبل از این به سی و چند سال این غزل الحق

برای عادلشاه گفته بود و خالی از لطف نبود در این انتخاب درج نموده جوزا سحر نهاد حمایل برابرم ؛ یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم ؛ نامم ز کار

خانه عشاق محو باد ؛ گر جز محبت تو بود شغل دیگرم ؛ شاها من ار بعرش رسانم سریر فضل ؛ مملوک این جنابم و مسکین این درم ؛ گر و بد نام شاه جهان

حرز جان من ؛ و از این خجسته نام بر اعدا مظفرم ؛ بر من فتاد سایه خورشید سلطنت ؛ اکنون فراغت است ز خورشید خاورم ؛ ای شاه شیرگیر چه کم

گردد ار شود ؛ در سایه تو ملک فراغت میسرم ؛ گر باورت نمی‌شود از بنده این حدیث ؛ از گفته کمال دلیلی بیاورم ؛ گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو دل

آن مهر بر که افکنم این دل کجا برم ؛ عهد الست من همه با مهر شاه بود ؛ وز شاهراه عمر بدین عهد بگذرم ؛ شکر خدا که از مدد بخت کارساز ؛ کامی که خواستم

ز خدا شد میسرم ؛ و بهمین دستور و شرح مضمون صدور فرمان امان نامه و عهد بر لوح طلا برای قطب الملک صادر شد و عبداللطیف با جمال الدین به نقد و جواهر

و مرصع آلات و صدف و اسپان عرضه داشت و تعهد نامه قطب الملک بحضور رسید چند فقره از تعهد نامه عبدالله قطب الملک بیان خامه صدق بیان

میدهد تعهد نامه مرید موروثی نیکخواه مخلص فدوی با اخلاص عبدالله قطب الملک آنکه چون بندگان اعلیحضرت خاقانی ظل سبحانی خلیفه الرحمانی

صاحبقرانی که هزاران جان گرامی فدای نام نامی آنحضرت باد از روی کرم این ناصیه محقر را بنظر بنسل بعد نسل و بطنا بعد بطن باین نیازمند

جهان پناه مرحمت فرمودند این مرید موروثی از صدق اعتقاد و نور اخلاص تعهد مینماید که همواره در این ملک خطبه چهار یار باصفا رضوان الله علیهم

ساری و هر یک از آن کابران این صحاری ران مذکور نشود مزین بنام نامی و لقب گرامی بندگان حضرت خاقانی در جمیع ایام جمعه و عیدین لاینقطع میخوانده

باشند و هرگز برامونی که سابق میخواندند نگذرد و بر سکه زر سرخ و سفید سکه مبارک که از درگاه جهان پناه کنده فرستاده باشند منیره باشند و نیز قبول

نمودم که دو لک هون که هشت لک روپیه میشود از جمله چهار لک هون بابت نظام الملک سال السال بی غدر اهمال بسرکار والا میرسانم و هشت لک روپیه از

جمله سی و دو لک روپیه که تا آخر سنه هفت جلوس بطریق المقطع برین نیازمند منقطع شده بود و باقی مانده نیز با دو لک هون سالیانه بدرگاه معلی نعم ستیم

و بعد از این همیشه با اولیای دولت از صمیم قلب یک رنگ و با مخالفان از ته دل دشمن باشم و بحضور مولانا شیخ عبداللطیف به قرآن مجید دست گذاشته قسم

یاد نمودم که بخلاف آنچه تعهد نموده ام از من سر نزند اگر خدا نکرده مصدر خلاف آن گردم اولیای دولت قاهره در انتزاع این ملک حق خواهند بود و طریقه

عهد اولیای دولت که صوبه دار دکن باشد آنکه چون هم خصمان بسبب قدمی در قبول اطاعت باین نیازمند درگاه کمر عداوت بسته اند

اگر احیانا بعد از معاودت رایات عالیات تا عاقبت بینی دست تعدی بملک ادات مهند دراز نمایند ایشان در دفع شر آنها ممد و معاون من باشند

و قبلی که العدالت پناه و اولاد و احفاد آن حشمت دستگاه نیز وطی که در ذیل آن فرمان عنایت عنوان
که منزله عهدنامه است مرقوم گشته عمل نمایند ان شاء الله تعالی هرگز ضرر جانی و مالی از ما و فرزندان برخوردار
کامکار نامدار عالی مقدار بان عدالت پناه و ملک او نخواهد رسید دائمی نسل بعد نسل و بطنا بعد بطن
و قرنا بعد قرن برقرار و پایدار خواهد بود باید که بیست لک روپیه باقی مطالبات پیشکش که بعد
معاف نمودن بیضی در جواب بر ذمه او واجب الاداست زود برساند و چون امارت و
ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمده حکام عظام سلاله اماجد کرام زبده مخلصان صلاح
اندیش قدوه مستحصان سعادت کیش قطب الملک در همه باب اطاعت حکم ما نموده و از روی
کمال اخلاص و بندگی از زمره مبتدعان بد اعتقاد برآمده در سلک فرقه ناجیه اهل سنت جماعه درآمده
و بدستوری که خطبه در ممالک محروسه باسامی سامی خلفای اربعه راشدین و القاب نامی ما مزین ساخته بخواننده
خوانده و وجوه دراهم و دنانیر تمام نامی ما زیب و زینت داده قریب پنجاه لک روپیه پیشکش که بعد از جلوس
برو مقرر فرموده ایم ارسال داشته اینمعنی مقتضی آن بود که آن قطب الملک ایالت را رعایتی فرماییم لهذا مقرر فرموده ایم
که از جمله چهار لک هون که هر سال بنظام الملک میرساند دو لک هون بسرکار واصل سازد باید که آن ایالت
پناه اهم که عمده دنیاداران دکن و راس روس آنها و بجای برادر کلان آن قطب فلک ایالت است اصلا
و مطلقا در مقام رساندن ضرری بملک آن قطب فلک شوکت نشود و بهیچ وجه متعرض محال متعلقه او نگردد
و تکلیف دادن چیزی از نقد و جنس ننماید و بارسال هدایه و تحفی که میان بزرگان طرفین شما این بود اکتفا نماید
و نیز از جمله شرطها قرار داده ایم که ساهو نابکار در کجان بدکردار سولاپوری و دیگر نوکران آن عدالت پناه را
در این درگاه راه نباشد و هیچ یک را قبول و بجای نزد خود طلب ننماییم باید که آن عدالت دستگاه نیز هیچ بنده
گمراه این درگاه را در نزد خود و ملک خود راه ندهد و نوکر ننماید و چون ساهو جای دیگر راه نیابد ظاهر است که بآن
عدالت مرتبت رجوع خواهد آورد ما هم مادون می سازیم که نوکر نماید اما بدین شرط که قلعه ترمک وغیره که نزد او
مانده تواله بندهای بادشاهی نماید در صورت سپردن قلعجات مذکور سوای مصالح توپ خانه باقی احوال او بآو
بخشیده مزاحم حال و احوال او و عیال او نخواهیم گردید و اگر ساهو از راه برگشته طالعی سرکشی پیش آید نا مقدور سعی
در تنبیه و اخراج او نماید و هیچ یک از نوکران

در آمد همچنان نا مرتع رای بانه بیجراح ساخته سوای نام و نام آبادی نگذاشت اما همه جا فوج عادلشاه اطراف
لشکر پادشاهی تاخته برکهی و بهیره قابو یافته دست برد مینمودند در تنقیض برای هر یک سرداران فوج حکم رسید که
چون عادلخان بعد خرابی بسیره که بیداری این منزل برای همان موضوع گشته از خواب غفلت بیدار گشته در عرض
با تحف و هدایا بحضور ارسال داشته التماس عفو جرایم گذشته و اطاعت اینده نموده و ما قلم عفو بر جریده
اعمال او کشیدیم باید که دست از خرابی و تاخت ملک او برداشته بحضور بیایند درین ولا بعرض رسید
که اکی ننکی و غیره چهار قلعه سر بفلک کشیده توابع دولت آباد از سعی منصوبان آصف الدوله مفتوح گردید چون عادلشاه
از خواب ندامت بهوش آمده مکرر التماس طلب شبیه مبارک پادشاه باظهار حسن عقیدت و ارمان نامه و پنجه
و فرمان عفو تقصیر نموده بود حکم شد که شبیه مبارک را از مصوران سحر قلم چابک دست تیار نموده در خانه زمرد
گران بها گرفته مع پنجه عهد امان و پیمان و دهوپ مرصع مصحوب محمد حسین همراه ابوالحسن و قاضی ابوسعید فرستاده
عادلشاه روانه سازند مضمون عهدنامه بطریق اختصار بقید قلم می آرد عرضه داشتی که درین ایام بدرگاه
خلایق پناه ارسال داشته بود از نظر اقدس گذشت چون از فحوای آن عریضه وفور اخلاص و اختیار اطاعت
و صدق ارادت آن عدالت و شوکت پناه مفهوم گردید و از عرضه داشت مکرمتخان نیز بتحقیق پیوست که چه
باین مورد انعطاف فرمودیم قبول کرد و طریق اطاعت و انقیاد را اختیار نمود بنابر آن از تقصیرات گذشته
آن محیط اعطاف گذشتیم و بعفو و اغماض مقرون ساختیم و مجدد در مقام عنایت و مرحمت نسبت بآن
عدالت مرتبت در آمدیم اگرچه پیش ازین هم ما بدولت و اقبال بواسطه اخلاص و خدمات عادلخان مرحوم
میخواستیم که از ما نسبت بآن امارت و ایالت دستگاه اصلا بی عنایتی بظهور آید و خرابی بملک آن حشمت
دستگاه راه یابد اما چون مردم کوته اندیش که بداندیش آن امارت مرتبت بودند براهنمای که ندامت
انتهای نتیجه آنست باعث شدند لازم شد که بدینقدر گوشمال خرابی ملک و مال آن عدالت پناه راضی شویم
بعد حالی چون از راه خطا بشاه راه هدایت برگشت و در هر باب هرچه فرمودیم قبول کرد ما نیز بدولت
تمامی ملکی که از عادلخان مرحوم بآن عدالت مرتبت رسیده بود بآن زبدهٔ مخلصان مرحمت فرمودیم و از ملک
نظام الملک هم قلعه سولاپور و غیره محال متعلقه آن که ما از عادلخان مرحوم گرفته بنظام الملک داده بودیم و
قلعه پرینده و پرگنات نواح آن و پنجه محال کوکن با قلعه جات الحدود و پرگنه چاکنه و غیره که مجموع پنجاه محال
بجمع [illegible] ملک [illegible] متعلق نظام الملک داشت بآن شوکت انتباه مرحمت فرمودیم و مقرر نمودیم که تا

رندوله خان که از سرداران با نام ونشان دکنی گفته می شد زخم کاری برداشته بر زمین افتاد و علم
او دست بدست برداشته بردند و مردم بسیار از هر دو طرف کشته و زخمی شدند گویند تا چند گروه
آدم و اسب کشته و زخمی افتاده بود بعده سید خانجهان چند روز برای تیمار و علاج زخمیان مقام نموده
همینکه از انجا خواست حرکت نماید خبر شنید که رندوله خان با وجود التیام نگرفتن زخم باز مقابل فوج
بادشاهی رسیده سید خانجهان مقابله پرداخت تمام روز معرکه کارزار گرم بود و انروز فولاد [illegible]
خان تردد رستمانه و سعی بهادرانه در برابر سید خانجهان نمود که سادات باره بارها آفرین گفتند آخر هر دو
لشکر از هم جدا شدند سید خانجهان بدهارسیون رفته باز به پرداخت حال تداوی زخمهای سپاه
چند مقام نمود شبی از شبهای تاریک لشکر دکن بر سر سید خانجهان شبخون آورده بان کاری خوب
و شوخی زیاد نمودند فتا از صبح انشب در تحیر عظیم بود همینکه سیاه انجم سپه دار چرخ چارم رو بهزیمت آورد
دکنیان چون سپاهی شب رو بفرار آوردند باز وقت کوچ فوج بیجاپور مانند مور و ملخ نمودار گردید و از هر
طرف کوشش و کشش صف بمیان آمد و جمع کثیر از مردم بادشاهی بکار آمدند و زخمی شدند و هر ساعت
اثر غلبه فوج دکن ظاهر میشد تا آنکه سید خانجهان با سرداران دیگر از قول برآمده حمله رستمانه و صفشکنیها
بهادرانه بر فوج دکن آورده بدفع شرارت انها کوشید اما تا رسیدن به بیجاپور روز بقصد جهادی [illegible]
ورزیدن هر روز همین هنگامه بود و اکثر از اطراف فوج درآمده گاه کار بر هراول و گاه بر چنداول تنگ
می آوردند و داد مردانگی میدادند بعضی اوقات شمشیر زنان با قول خود را رسانده باظهار صنعت
سپاهگری که کسب او را ونان کامل آنرا دیارست که بر شمشیر دستار از سر سواران نامی ربوده عمدا
ضرر جانی و بدنی بحال او نرسانده چون برقی بران بدر میزدند چون ذکر صفت این فن بمیان آمده
انچه محرر اوراق در کوکن از راوت هارنامی همراه سیدی یاقوت خان و سیدی خیریت خان که
ذکر انها بمجمل سوانح عهد خلدمکان مفصل بگذارش خواهد آمد بارها مشاهده نموده می نگارد که اگرچه لشکر
هر دو حبشی که صاحب مدار ضلع کوکن و از انجا عان مامور بودند بیشتر پیادهای دریانورد بود اما انها
حمله سواران شمشیر نبرد و شمشیر باز چند نفر داشتند که بعد مقابله فوج حریف یکی از سواران خصم را به نشانه
چهره سرخ و چهره سبز بنظر آورده با دهوب برهنه اسپ تاخته از گرد اندن دهوب دفع نصرت
خصم مقابل و پهلو نموده تکه تاز خود را بحریف رسانده بعد نمودن هنرهای تیغ بازی کامل و کردن

میرسید معموری انجا را ویرانی مبدل می ساخت تا انکه قصبه هیراپور را که از مال تجار مالا مال و از معموریهای
مشهور بیجاپور بود در طرفة العین بخاک سیاه برابر ساختند و لک ها از زر نقد و طلا و نقره و جنس اقمشه و
اسیری بسیار بدست آوردند بعد فراغ تاخت هیراپور که کنار آب بهیوره فرود آمدند دسته دسته جوق
جوق فوج دکن نمودار شده از هر طرف آغاز جولان دادن اسپان مقابل مبارزان جنگجو نمودند
از ینجانب بهادران یکه تاز جان باز مقابل برآمده از طرفین داد مردانگی دادند و هر ساعت فوج دکن
زیاده می شد و کارزار صعب روداده و هر لحه عرصه دار و گیر گرم میگردید و سرهای سرداران بسیار گوی چوگان
سم اسپان دلاوران هر دو طرف گردید و های مردان با صدای کوس رزم در سطح زمین و زمان پیچید
چون لشکر به لشکر درامیختند قیامت زکینی برانگیختند نفیر از دلیران برآمد بفوج ز هر گوشه میرفت خون موج موج
آخر بعد از کوشش بسیار و کشش بیشمار که از طرفین عیان آمد فوج دکن راه فرار اختیار نمود و فوج پادشاهی تعاقب
و تاراج کنان تا دوازده کروهی بیجاپور رسیدند از نوشته مکرمتخان ظاهر گردید که بیجاپوریها تالاب
شاهپور را که برای فوج پادشاهی همان آب بود شکسته اند و تا چند کروه بیجاپور هر چه کاه و غله را فراهم
آورده اندرون قلعه بیجاپور گرفته به بند و بست برج و باره پرداخته اند و اطراف تا یک دو منزل
نام علف و غله و آب نایاب نموده اند خاندوران از شنیدن این خبر فسخ ارادهٔ طرف بیجاپور نموده
متوجه سولاپور و کملاپور شده هر دو قصبه را تاخته مال و اسباب بیحساب بدست آورده فقیر و غنی آنجا را
همکاسه ساخت و تا سرحد قطب الملک تاراج نمود و سید خانجهان نیز از طرف دیگر همه جا تاخت
و تاراج کنان یک دو قلعه سرلواری گرفته و قلعه نشینان را مقتول و مغلول ساخته مال بسیار مع
ذخیره و معالها توپخانه بدست آورده بعده که بقصد دیوکانور رسیده تاخت آورده تهانه و اعمال
پادشاهی در انجا مقرر نموده میخواست از انجا کوچ نماید ناگهان فوج بیجاپور که از بیست و چهار کروه تاخته
بودند نمودار گردید و محاربه صعب روداده و به تهیه و چنداول زور آورده اطراف فرو گرفتند و
هنگامه دار و گیر بلند گردید و شه نوازخان دران روز تردد نمایان بروی کار آورده به چنداول
رسید و از صدمه حمله های بهادران و نعره های زهره شکاف دلاوران زمین برخود فرایدسه
دلیران جنگی دران رستخیز سنان بهر خون ریز کردند تیز و تمام روز تا وقت غروب که
غالب از مغلوب فرق نتوان نمود بازار جنگ گرم بود وقت شام از هم جدا شدند دران جنگ

بعد عرض شایسته خان والده وردیخان را با دیگر امرای مامور دعنایات ساخته طلب حضور فرمودند و چون
از گرد خانه دوران سیاه دری نگارد که برای تسخیر قلعه او دیگر وادسه که از قلعهای سرحدی و منایع
الیه بود کرهمت بست درین ضمن حکم رسید و تاخت و تاراج نمودن ملک عادلشاهیه را به تسخیر قلعه جات
مقدم دانند و سید خانجهان که با وفاکیشان دیگر برای خراب و ویران ساختن تعلقه بیجاپوری مامور گشته
بود با وجود تاکید فرمان درین باب صادر گردید خان دوران مطابق حکم بهیر و اسباب زیادی را گذاشته
گذاشته با مردم خوش اسپه یکتاز جلوریز بر قصبه کلیانی و نراین پور که هر دو از معمورهای مشهور پر از مال
تجار و صرافان و تاجران مالدار بودند تاخت آورد و قریب دو سه هزار مرد و زن و صغیر و کبیر انجاها
طعمه تیغ و سنان ساخت و آدم بسیار اسیر نمود و آنقدر از زر و اموال و اقسام اقمشه تجارت و اسباب
البیت خانه شرفا و نجبا و سایر اناس مسلمان و هنود و مواشی مزارعان بدست سپاه آمد و بجا دیده علاوه
بدفت که بشمار نیاید بهیچ سوار و پیاده نبود که از سنگینی بار مال غارت راه رفتن برو دشوار نگشته
باشد از روز زیاده از یک دو کروه راه طی نتوانستند نمود جمیع اسباب تاراج را بر سر مردان
و زنان اسیر گذاشته ریسمان بر دست آن بیچاره مظلومان بسته بر سر آبادی دیگر تاخت
آوردند هر جا میرسید تو کنج های غله و کاه و خانهای آباد چندین سال و عمارتهای پر از مال تاراج در آورده
بخاک برابر می ساختند و باقی مانده که از برداشتن و گرد آوری آن عاجز می آمدند آتش می زدند و عمارات
عالی را می سوختند همچنان تمام ضلع محمداباد بیدر را چنان بتاخت و تاراج در آوردند که نام آبادی دران
نواح نگذاشتند بعضی عورات که قابل اسیر نمودن نبودند و از اسیر گرفتن تنگ آمدند انها را برهنه عریان
ساختند که لباس برای ستر مستورات نگذاشتند درین ضمن جراولان فوج بیجاپور بسرداری بهلول
مشهور و یاقوت مرزور و غیره که مامور برای مقابل شدن با فوج بادشاهی گشته بودند شهرت گرفت
و بمجرد نمودار شدن سپاهی لشکر دکن راجه جی سنگه هراول با دیگر بهادران رزم طلب بمقابله خصم
پرداختند و بعد زد و خورد بسیار که جمعی از طرفین کشته و زخمی شدند دکنیان فرار اختیار نمودند و خان دوران
اسیران مغضوب و مال مغضوب را با بهیر و مردم زیاده به تاتدبیر روانه ساختند خود بقصد تاخت
نواح بیجاپور روانه گردید و فوجهای غنیم گاه گاه سر راه جلوریز غافل رسیده بمقابله پرداخته اسپ
و آدم ضایع ساخته جمعی از مردم خود را بدم تیغ و سنان داده برق کردار فرار نمودند و افواج بادشاهی هم

بظهور پیوست که دو قلعه دیگر بعد را بمزرع محالات متعلقه آن بتصرف بادشاهی درآمد [illegible]
[illegible] ملاقی فرستاده قطب
الملک که مطابق حکم چنانچه مفصل مذکور گردید خواهد آمد پیش آورده بود روز جشن با قدر جواهر و پنج فیل کلان نامی
و تحف دیگر که قیمت جمله یک لک و شصت هزار روپیه باشد معروض داشت تهنیت سال نو و عذر و علاوه
باقی نقدیم خدمتکاری رسید میر ابوالحسن و قاضی ابوسعید از طرف عادلشاه معروض داشت رسیده
ملازمت نیافته بودند بر سکندر پسر بکریاجیت که از بقیه السیف همراهان ججهار سنگه بوده پناهی در فانت
بهر نام افغان جان بدر برده نزد بهلول بجاپوری میرفت هر دو دستگیر براه وروز خان گردیدند و بحضور
رسیدند بر سکندر را بشرف اسلام آورده و بهادر را بقتل رسانیدند و حقیقت مکرمتی آن که نزد عادلشاه
رفته بود چنان بظهور پیوست که اگرچه بحسب ظاهر بعد رسیدن مکرمت خان شرط استقبال و تقدیم خدمت باظهار
اطاعت بجا آورده اما در خفیه بر خلاف ظاهر طریقه نفاق از دست نمیدهد بسرداران فوج فرمان تاکید بجا
آوردن فرامین صادر گردید و طریقه سلوک قطب الملک آنکه بعد رسیدن
عبداللطیف بحیدرآباد بکمال اظهار ارادت و عقیدت شکر گویان و ثنا خوانان استقبال فرمان نموده
صاحب را باعزاز تمام بشهر درآورده بتهیه اسباب پیشکش پرداخته روز جمعه خود به مسجد جامع رفته امر نمود
که خطبه را به تذکار نامی اصحاب کبار و نام نامی بادشاه عوض اسم شاه ایران بخوانند و کل طلا و نقره وقت
بردن نام صاحبقران ثانی بر سر خطیب نثار نمود و سکه بنام شاهجهان بادشاه زده روپیه و اشرفی
تازه سکه با دیگر تحف چنانچه مذکور درآمده بجانب حضور ارسال داشت و آرزوی دیرینه بادشاهان سلف
دهلی برآمد الله وردیخان و سید عبدالوهاب که از امرای شایسته خان به تسخیر قلعه جات سمت کوکن
شتافته بود به سعی و تردد بازوی آنها قلعه جاندور و روله و جیوله و کنده ورا و هنونت و دهرپ وغیره بیست
و پنج قلعه خورد و کلان انقدر که اکثر ملجاء مخالفان و منسوبان نظام الملکی بود و ضرب شمشیر بهادران قلعه کشا تزلزل
تمام در دل قلعه داران دل باخته انداخت بتصرف بادشاهی درآمد و شایسته خان بجهت ضبط
اموال قلعه و محصول محالات متعلقه آن قلعه جات خود متوجه گردیده و هفده پرگنه سیر حاصل مثل سنگمنیر و کلشن
آباد و جاندور و انکوله وغیره بجمع دو کرور و شصت لک دام بضبط دیوانیان سرکار درآمد و یک پسر و قبایل
ساهو با چند دیگر نظام الملکی دستگیر شدند و یک پسر ساهو سیوا نام خود را در یکی از جزیره قلیب دریا رسانده

بعد عرض

عبدالله خان را مع همراهان مورد الطاف بیکران گردانیدند و بعد رسیدن برهانپور چند روز بسیر و
شکار گزاره متصل شهر که سیرگاه مقرری سلاطین است بسر برده به دارالسرور داخل شده متوجه دولت
آباد شدند چون ساهوی نابکار خانه‌زاد به تذکار در آمده طفل مجهول النسب را از دودمان نظام الملک
قرار داده دست آویز وافعه طلبان مفسد پیشه ساخته بفراهم آوردن لشکر پرداخته باعث خلل
در آنجانب ملک گردیده در ایام فرصت بعضی محالات و قلاع دور و نزدیک دولت آباد در تصرف
در آورده بود برای تنبیه او و دیگر مخالفان او سه فوج چهل و هشت هزار سوار بسرداری خاندوران
بهادر و دیگر بهادران تجویز و مرخص فرمودند از آنجمله بیست هزار سوار همراه خانزمان بخلافت سید [illegible]
و بهادرخان روهیله وغیره مقرر کرده طرف احمدنگر روانه نموده فرمودند که اول به جاگیر کونده که وطن
ساهو است رفته پامال سم سمند مبارزان ساخته آنولایت را متصرف آن تیره کار بدکردار برآرند و
شایسته خان و الله وردیخان را باتفاق سید عبدالوهاب خاندیسی که از مبارز پیشگان نام و نشان
و واقف آن سرزمین بود برای تسخیر قلعه جنیر و ناسک و توابع آن تعیین فرمودند و خاندوران را طرف
سرحد بیجاپور و گلکنده برای تزلزل دل و چشم نمای عادلشاه و قطب الملک مرخص نمودند و ارشاد
کردند که بعد تسخیر قلعه اودگیر و توابع آن در ظهور سرکشی عادلشاه بتاخت و تاراج ملک او بپردازد
و بعد رخصت افواج خود بدولت داخل قلعه دولت آباد شده بسیر و تفرج مشغول گشتند در اندک
فرصت از رخصت افواج از عرضه داشت شایسته خان بعرض رسید که قلعه رامسیر را که نزدیک ملک
جنیر واقع است احمد خان نیازی بلا تردد محاصره سرکاری بمدد اقبال عدو مال بتسخیر در آورد
و متعاقب بعرض رسید که یک پسر و برادر چیجار که در وقت فرار آن خون گرفته از پنجه شیران بیشه شجاعت
بدر رفته در جنگل انبوه غایب گشته بودند دستگیر مردم منتخب الملک گردیده بحضور رسیده اند
پادشاه هر دو عرض خجسته فال چنین برای تسخیر باقی قلاع بفال نیک گرفتند و آن هر دو اسیر پنجه تقدیر را
که از قبول اسلام سر پیچیدند بزیر تیغ آوردند چون به تازگی خبر سرکشی بیجاپوری بعرض رسید سید خانجهان
باسپهدار خان و رستم خان مع ده هزار سوار برای تاخت و خرابی ملک بیجاپور در رفاقت
خاندوران مرخص فرمودند در خفیه اشاره فرمودند که در صورتیکه عادلشاه باظهار اطاعت رجوع
آرد بملک و مال رعایای او مزاحمت نرسانند و حقیقت برنگارند از عرضه داشت شایسته خان

و برای تنبیه و تادیب رندوله خان که از سرداران عمده عادلشاه [illegible]
صورت

مشمول عنایات بادشاهانه مستظهر بوده بدانند که چون ما بدولت و اقبال بادشاه اسلام
و مروج دین مبین سید انام صلی الله علیه و آله و اصحابه و موید و مروج مذاهب اهل سنت جماعتیم بر ما
واجب است که هر جا حکم و تصرف ما جاری باشد احکام شریعت غرا و ضوابط ملت بیضا را جاری
سازیم و زنار بدعت و ضلالت را محو فرمایم و بعرض ما رسیده که در ملک آن قطب فلک شوکت
اصحاب کبار که آیات قران مجید دلالت صریح بر فضل ایشان میکند و اخبار و آثار صحیح بر علوی درجات انها
شهادت میدهد قرابت قریبه با حضرت رسالت دارند منها نیند و آن ایالت پناه در منع آن نمیکوشند و نیز ای
اعمال نیز رسانند بنا بر آن از روی ارشاد حکم میفرمایم که از ملک خویش این امر قبیح و فعل شنیع را بر طرف
گردانند و اگر بدبختی از لی سعادتی مرتکب چنین کفر گردد بسیاست رسانند و الا بر ما لازم است که در تسخیر آن ملک
سعی تمام نموده مال اهل آن ولایت را بر خود حلال دانیم و خون انها را فدا شناسیم و بعرض رسیده که در خطبه
نام فرمان روای ایران خوانده می شود هرگاه آن ایالت پناه دعوی عقیدت و مریدی با نجناب داشته
باشند بوالی ایران چه رجوع دارد باید که بعد این نام فرمان روای ایران و بر خطبه مذکور نسازد و خطبه زرآن
دیار بنام نامی ما مزین باشند و مبلغ کلی بابت پیشکش ما که آن ایالت و شوکت دستگاه را باید داد رو داد ا
نماید و ما نظر بر صدق و اعتقادی که پدران ایالت پناه سلطان محمد قطب الملک مرحوم بخدمت ما داشت
و خدماتی که از و بوقوع آمده همه عنایات بادشاهانه بحال او مبذول میفرمائیم و بشرط قبول اطاعت مذکور داو
مطالبات متعرض نمیشویم که بعد از من فهری باملک از اولیای دولت ما رسد لهذا معتمد کارآگاه ملا عبد اللطیف را
که از بندهای روشناس این درگاه است پیش آن ایالت و شوکت پناه فرستادیم باید که آنچه زبانی پیغام ارشاد
رسانند مطابق آن عمل آرد و وجه پیشکش را معه جواهر و فیلان قابل درگاه فلک بارگاه خیان روانه سازد
که در جشن نوروز عالم افروز برسد و اگر از قبول احکام جهان مطاع الحراف ورزید افواج دریا موج برای استیصال
آن ولایت تعین خواهد گردید خاندوران و عبد الله خان بالنقد و جنس بابت پیشکش راجه جانده و جهار سکه
مقبول رسیده ملازمت نموده در کار نام پسر خورد سال جهجار سکه و در جین سال نبیرهٔ او معه دیگر وابستها
که زخم بعضی عورات التیام پذیرفته بود از نظر گذشتند هر دو را مسلمان ساخته اولین را اسلام قلی دومی را
به علیقلی موسوم ساختند و زنان را نیز شلیقش کلا مشرف ساخته داخل پرستاران خاص گردانیدند و خاندوران را
دو هزاری سوار اضافه که از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار باشند مع عنایات دیگر مرحمت نمودند آنجهان

باطنی می پردازد برای اثبات حجت فرمودند که دو بنده زبان دان سخن فهم که جوهر رشادت

داشته باشند نزد هر دو متهور باده غفلت و مکنت روانه سازند لهذا اول مکرمتخان را که تربیت کرده

و مزاج گرفته قدیم الخدمت بود با فرمان مشتمل بر وعده و وعید مرخص ساخته یک فیل و اسب مرصع با

یراق الماس جنس بها که بدستور دکن تیار نموده بودند همراه او دادند و زبانی موافق مضمون فرمان

ارشاد فرمودند که بدو پیغام رسانند که هنوز آتش مهر سلطانی شعله ور نگردیده اگر ساعی مفسد فتنه

بر پای دولتمندان دکن زده و در قلعه رتبه سلطنت باقی مانده ساعیست با دیگر مفسدان نظام

الملکی از نوکری خود برطرف و از ملک بیجاپور اخراج نماید و دست از قلعجات نظام الملکی و توپ

ملک میدان و دیگر توپ های مکان برداشته و داخل پیشکش های دیگر ساخته محالات آنچه و درا

که به غصب در تصرف خود آورده بتفرقه بندهای پادشاهی واگذارد و بدستور سابق در ادای زر

پیشکش اطاعت ورزد قلم عفو بر تقصیرات گذشته او کشیده آینده متوجه احوال او پرداخته او خواهم گردید

والا افواج دریا موج با فیلان کوه ربا بسرداری بهادران قلعه کشا و مبارزان کشورستان و دلاوران

صف شکن بدان دیار رسیده دانند و نیز پیغام فرمودند که اگر نظر بر بهبود خود موافق ارشاد شاه راه بهبود

قدم اطاعت گذارد از راه فضل ترحم قلعه شولاپور را که سرمایه نزاع با نظام الملک و از روی فرمانهای

بزرگان اوست و ملک کوکن تا کنار ساحل بندر چیول متعلقه نظام الملکی که نه لک هون جمع دارد

باو عنایت خواهم فرمود و عهدنامه که تا بقای حیات او لا و احفاد طرفین به اولاد او تعلق داشته

باشند مرحمت خواهم نمود و مطابق همین مضمون در فرمان پند و اندرز سراپا امید و بیم درج فرموده

زبان قلم دادند که اگر خلاف آنچه بزبان خامه و پیغام گزارش آمده بظهور آمد آنچه خواهد دید و شنید :

دستور فرمان سه کرم مرصع برکار برای قطب الملک همراه عبداللطیف که از تربیت یافته های تیز

هوشی حضور بود روانه فرمودند چند فقره از انتخاب فرمان که بنام قطب الملک صادر گردیده بزبان

قلم میدهد ایالت و امارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه اماجد کرام سلاله الاکارم عظام نقاوه

دودمان عز و علا عضاده خاندان مجد و اعتلا زبده مخلصان صلاح اندیش خلاصه مخصصان سعادت

کیش مورد الطاف شاهنشاهی مصدر الطاف خیر خواهی جوهر مرات صفا و صفوت فروغ ناصیه

دولت و رفعت سزاوار عاطفت بیکران المخصوص بعنایت الملک المنان قطب الملک

از نظر گذشت و فرمودند که به دروازه سرای ساختهٔ همان بد مآل بیاویزند آنچه از زر نقد و جواهر
و طلا و نقره آلات از جاها در ابتدا و بعد از آن بمرور برآمد و وقت فرار تصرف سرداران درآمد
سوای آنچه بتاراج رفت و دست برد مفسدان گردید یک کرور روپیه داخل خزانه سرکار گشت و بعد
فتح عبدالله خان وقت مراجعت شش لک روپیه نقد و جواهر و دو فیل نامی از راجه جانده برای بادشاه
گرفت و یک لک روپیه نقد و بیست و پنج فیل هر سال پیشکش بر ذمه او مقرر نمود

روز جشن آغاز سال نهم

از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و پنج بادشاهزاده محمد اورنگ زیب آمده ملازمت نمود و باتفاق
براه سرونج متوجه دکن گردیدند بعد کوچ سیر تالاب و عمارات و باغات احداث کرده بر سنگه دیو بندیله
جهار سنگه نموده شکارکنان طی مسافت مینمودند در [illegible] جا بجا [illegible] بنظر آمد همانجا عنان کشیده حکم
مسمار نمودن منبر نمودند و باشاره چشم بر چشم برهم زدن نشان از آن بتخانه نمی ماند غریب قسمی در انتظام
عمارت می سازند که چون سنگ های مربع و طولانی و هر قسمی که مطلوب باشد بسیار صاف و سطوح
که پنداری بدست یاری سنگ تراشان و مدد تیشه و دست استادان چابک دست ساخته
و تیار گشته برون از اندازه قیاس از محض قدرت صانع بیچون در آن سرزمین افتاده موجودات
نوعی آن سنگها را بالای هم چیده بنای طاق و رواق عمارت میگذارند که احتیاج بگل و چونه اصلا نمی
افتد و از آفت و آسیب باد و باران و آتش و سیلاب آب محفوظ میماند وقت برهم زدن و مسمار ساختن
چندان محتاج به کلنگ و بیل نمیگردند از جمله [illegible] بضبط در آمده متعلقه جهار سنگه کلب برگنه باسم جهیره
که نهصد و نه هشت لک روپیه جمع داشت در خالصه مقرر ساختند و بعضی ملازمان معتمد را که برای تحقیق مال های
مدفون جا بجا تعین نموده بودند و بعد تلاش جاها براز انواع مال در اکثر جاها برآمد بغیر از آنکه چندین لک روپیه را
جنس توپخانه و اسلحه و قماش حواله متصدیان گردید و سوای کرور روپیه که بگذارش آمده شصت لک روپیه
دیگر بخزانه سرکار عاید نموده روانه قلعه اکبرآباد ساختند و بعضی منازل همینکه نزدیک آب نربدا
رسیدند از آنکه از طرف عادلخان ذخیره غبار خاطر داشتند و چنانچه بذکر در آمده از وادارها خلاف
طریقه اطاعت سرزده بود و نیز بظهور پیوست که در حیدرآباد خطبه بدستور ایران خوانده می شود و نام
شاه ایران در خطبه داخل مینمایند و قطب الملک نیز گاه گاه بمدد و اعانت همچشمان با وجود دعای

گروهی فرود آمده بود از شنیدن خبر نزدیک رسیدن افواج بادشاهی اسپان را کاه و دانه نداده
بیشتر مرحله بجا کرد بدیجهان آن بتفاوت چهار پنج کروه عبدالله خان و خاندوران باشتکوب میرفتند تا
خبر شنیدند که جهار سنگ فیلان پر از بار و فالی که نتوانستند رسید سر به صحرا داده سراسیمه
وار طی مسافت مینماید از شنیدن این خبر بعضی از مردم بادشاهی خواستند که به تعاقب و غارت فیلان برآمده درازنز
هر دو سردار بتجربه کار مانع آمده نگذاشتند که فوج متفرق گردد به اتفاق دست از تعاقب برنداشتند
تا آنکه کار بمقابله رسید و کریبان رسید و جهار را فرصت وفا نمود که بدستور نکار غیرت شعار به جوهر
نمودن زن و فرزند بر دارد در عالم اضطراب دو جهد هر زن کلان یارتی نام زده و یکان شمشیر میدید
زنان خود و اطفال و عیال همراهان رسانده در راه انداخت که هنوز جان در بدن بعضی باقی مانده بود
با یک پسر خورد سال بدست مردم بادشاهی آمدند و جهار با یک دو مقابله خوب با فوج عبدالله خان
نمود نیک نام نام عم بهادر خان با چند نفر کشته و جمعی زخمی گشتند و از مردم او نیز بعضی بدار البوار پیوستند
و عرصه برینه او تنگ گردید که فیلان و شتران بسیار پر از بار گذاشته خود رست مان خود را با بعضی
عیال خورد سال و قدری مرصع آلات در اشرفی متعلقه کلکند رسانند خاندوران محمود بیگ نام
خوافی را برای گرد آوری فیلان و مال و عیال که با این راه باختیار خود گذاشته میرفت و بلا اختیار
در عالم اضطراب از وجدا شده میمانند گذاشت و خود از تعاقب برداشت آخر همه فیلان و شتران
پر از مال و عیال و ناموس او بدست مردم بادشاهی آمد و اثری از جهار سنگه و بکرماجیت ظاهر نگردید
ناچار بزیر تالابی رسیده چون جان در اسپان نمانده بود و آدمها جان بلب رسیده را طاقت
حرکت نبود آنجا فرود آمدند و مردم آنجا را امیدواری انعام داده برای خبر تحقیق آن هر دو کم نام
بدنام هر طرف تعینات نمودند درین ضمن دو سه نفر از گوندهای آن سرزمین مژده کشته شدن جهار
با پسر که وقت فرار با گوندها مقابله افتاد و کار آنها ساختند رسانند خاندوران خود بدان
مکان رفته سر هر دو باغی حربی بریده با انگشتریهای تمام دست نام آنها آورده گوندها را خلعت
معه مبلغ اشرفی و روپیه داده برای تحقیق مال متفرق گشته او تاکید نمود و سرها را معه عرضه داشت فتح
مصحوب بهادر بیگ نام روانه حضور گردانید ٭ چو بدکردی مباش ایمن ز آفات که واجب
شد طبیعت را مکافات ٭ بادشاه هنوز در سرزمین مفتوحه جهار مشغول بودند که سرها معه عرضه داشت

دیگر که برای تحقیق مال مدفون برداختند چهار جاه برای غله می سازند پر از روپیه و ظروف نقره و
طلا و دیگر مرصع آلات وتحف یافتند که سوای آنچه بکمال قدغن نمودن بتاراج بردند دو لک و پنجاه هزار
روپیه نقد و بیست من نقره آلات با قدری جنس طلا و ظروف برنجی در سرکار داخل گردید بعد عرض
حکم شد که سید خانجهان درانجا مانده برای بندوبست وتحقیق دیگر خزانه که جابجا مدفون باشد پردازد و خاندوران
و عبدالله خان برای تعاقب جهجار مامور گردیدند و خبر ظاهر گردید که جهجار خود را به حصار شاهپور که در ایام سابق
حاکم نشین جد و آبای او بود رسانده و درینه فراسطرف کوندوانه بر آراست هر دو سردار متوجه
شاهپور شدند از اتفاقات برگشتگی ایام آن بد انجام همان روز که خبر رسیدن فوجهای بادشاهی :
. نزدیک شاهپور رسید قاصدان او که در شروع محاصره نزد راجه کوندوانه نظر بمآل اندیشی قرار فرار
، بدان طرف فرستاده بود رسیده خبر فوت راجه و ماده فساد تبدیل راج آوردند جهجار که یکبار
. نسبت امید حیات و نجات او سکت دل و حوصله باخته توپ ها را شکسته نابود ساخته عمارت ها را
از بارود بر انداخته اساس البیت را آتش زده هرچه توانست از جواهر و زر سرخ و سفید و طلا و نقره
آلات ضروری با خود گرفته مع عیال و اطفال خورد سال برافیال و اسپان راهوار که برای چنین :
روز بد به استقبال درآورده تیار داشت بار و سوار نموده بقصد طرف دیوگدر رفاقت و جمعیت دو
هزار سوار نموده بقصد طرف دیوگدر برفاقت و جمعیت دو هزار سوار وقت شب ره نورد دشت ادبار
گردید عبدالله خان و خاندوران خبر یافته صبح نا شده سوار گشته خود را بقلعه شاهپور رسانده اموال بقیه الذکر را
بضبط درآوردند زر بسیار که از آتش سوخته بهم پیوسته بود با اقسام جنس که از ضرر نار محفوظ مانده یافتند
و از آن خوارنده بتخانه را مسمار ساخته بقلعه با حواله مردم معتبر نموده به بندوبست و تحقیقات خزانهای مدفون
پرداخته بتفاوت یازده روز از فرار جهجار بتعاقب او نمودند و شنیدند که جهجار از سنگینی بار و پابندی عیال
زیاده از هشت نه کروه طی مسافت نمی تواند نمود و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب اگرچه از شنیدن
خبر فتح و فرار جهجار خواست خود را بطریق ایلغار رسانند اما بسبب بعد مسافت بفوج هراول رسیدن
متعذر دانسته به داموئی رسیده توقف برای آرام لشکر نمودند و بموجب حکم به بندوبست آن صوب پرداختند و فوج
عدو مآل بادشاهی تعاقب آن بد مآل گرفته ایلغار کنان هفده هجده کروه گاه بیست کروه طی منازل و مراحل
مینمودند تا آنکه بسرحد راجه جانده که با سرحد کوندوانه و دیوگدر متصل است رسیدند و خبر یافتند که جهجار بهار

گروهی

که هزار یادرنت بکوشش کار انشرزمین رسانند و بموجب اشاره پادشاه آن قلعه را حواله راجه
مذکور نموده کلید قلعه از طلا بحضور ارسال داشتند و با سرانجام جنگل بری طرف دهامونی روانه گشتند
و در فرصت دو روز به اشکان رسیده شروع به پیش بردن مورچال و کندن نقب نمودند با وجود که
سنگ لاخ سوار و انگل زمین مرتبه سلب واقع شده که آهن و فولاد به دشواری در آن سنگ ناخن گیر
میگردید بهادران کوهکن خیال کمر همت بستند که در اندک فرصت کار بر محصوران تنگ آوردند مونهدا
مخذولان در تردد انداختن گوله توپ و تفنگ و حقه آتش و بان و سنگ های صدمن دو صد من
کمی نموده بودند و مردم بسیار شهید و ضایع ساختند آخر شبی یورش نموده با وجود باریدن باران
آتش از قلعه بدست یاری زینه های آسمان پایه و کمندهای هوش ربا و رهای هوی مبارزان
کار نزدیک بتسخیر قلعه رسید بهجار دل باخته برای طلب زینهار میانجی میان آورد هنوز گفت گوی انجام
صلح بکوشش سرداران نرسیده بود که بهادران رهرو و نظر بهادر دلاوری کار فرموده بکمند جان باز
خود را بقلعه رسانند و دروازه قلعه را آتش زدند بهجار سراسیمه وار از حصار برآمده در شب تار راه و باز
بنیش گرفته خود را به پناه اشجار جنگل انبوه رسانند اگرچه صدای وارد گیر و تردد محصوران بر طرف شدا اما چون
خبر تحقیق فرار آن تیره کاد نداشتند سرداران قرار دادند که بعد طلوع نیر اعظم بقلعه درآیند غارت بنه کان که سیماب
وار برای درآمدن در قلعه بیقرار بود خلاف مرضی سرداران از هر طرف که راه یافتند بقلعه درآمدند و دست
بتاراج نمودن کت و زند خاندوران اطلاع یافته و انتظار صبح در میدان نکشیده برای اهتمام منع تاراجیان با جمعی
از امراز دها بقلعه درآمد درین حالت از تاریرجی آواز بلند گردید که جمع کثیر از تکار درینجا فراهم آمده فرصت
فرار نیافته انتظار تیغ اجل میکشند علاء الصوده علی اکبر نام دو برادر که از پیش منصبیان و مصاحبان خاندوران
بعد رتبه تاریک مانع آمد هر دو جوان سماجت نموده رخصت گرفته بهمعنانی اجل خود را الحال رسانیدند
قضا را انشکان مملو از باروت بود که سرا و را در وقت یورش محصوران وا نموده بودند و جمعی از تماشائیان
و تاراجیان با مشعلها در آن باروت خانه درآمده تردد میکردند در همان آن که هر دو جوان از عمر سیر آمده
بدان مکان رسیدند گل مشعل در کنج باروت افتاد تمام برج با هشتاد ذرعه دیوار قریب سه صد نفر
آدم مع آن جوانان خیال پرید فکه میان مردها هر چند جستند تشخیص صورت آنها نتوانستند نمود و از افتادن
برج و دیوار از صد نفر زیاده راجپوتیه که برون قلعه زیر برج بودند زیر سر سنگ ها و دیوار آمده تلف شدند و در روز

پادشاهی درآورد و بکرماجیت را بحضور فرستاده خود را در رکاب پادشاهزاده بدکن رسانند
دوباره قلم عفو بر جریده کردار او کشیده گرد سند رکب که نزد آن نخیده یا زینه کار رفت بعد از سوال و جواب
عذر آمیز آن فتنه انگیز دانست که مراد آن تیره روز از طلب او اینست که تا بندوبست استحکام مکانهای قلب
بد قعه بگذارند و بغرور جنگلهای پر از اشجار خاردار و گذرهای دشوار گذار قدم براه اطاعت نخواهد گذاشت
بی حصول مطلب برخواسته آمد پادشاه از راه فرط احتیاط با وجود تعین امرا پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را
که برای دکن مستعد ساخته بودند بسرداری تمام فوج مهم آن کافر مقرر نموده مرخص ساخته هزار سوار اضافه
عطا فرمودند و بتقاضای مصلحت امور ملکی برین قرار گرفت که پادشاه خود نیز بقصد گوشمال رکن ان
ولایت جنوبی متوجه دکن گردند و سایه هیبت و تزلزل آن بر همه مفسدان انداختند و در وسط ربیع الثانی
سنه هزار و چهل و پنج هجری رایت ظفر آیات طرف دکن برافراشتند و تاریخ توجه دفعه ثانی صاحب قران
ثانی بدکن بعرض رسید پادشاه جهان این سفر مبارک باد و نعمه از ترددات عبدالله خان و دیگر امرا که در مهم
جهجار سنگه قبل از نزول رایات شاهزاده فیل جنگ رو داده زبان خامه سیه [illegible] چون فوج پادشاهی
نزدیک قلعه اوندچه که سابق پرگنه بیر حاصل خالصه بود و جنت مکانی در جلدوی کشتن ابوالفضل به برسنگه
دیو پدر جهجار سنگه بطریق وطن مرحمت نموده بودند رسید چندین هزار تبردار و بیلدار برای بریدن اشجار
هموار نمودن راههای دشوار گذار مقرر نموده هر روز نیم کروه راه صاف و طی مینمودند و جمعی از انبهار اشجار
سوار و برقنداز بسیار در صلوه اندوچه نشسته پیاده و سوار بسیار اطراف تعین نموده بود که از جنگل و بسیار
مبارزان نامدار در پناه اشجار و گوشه های غاره اندازان تیر و تفنگ سپاه اسلام را شهید و زخمی مینمودند و از آنجا
تیز جمعی دستگیر پنجه اجل گشته بدار البوار می پیوستند بعده که تفاوت مسافت یکنیم کروه ماند بجلد اول راجه
دیبی سنگه هراول که دعوی ارثی قلعه با جهجار سنگه داشت بعضی مورچال ان بدخصال بتصرف غازیان :
درآمد و جمعی بقتل و اسیری می آمدند و هراس تمام در دل آن بد اساس راه یافت و بکرماجیت پسر و عیال
و مال آنچه از آنجا بر داشته توانست با خود بر داشته جمعی از برقندازان بسرداری یکی از جمله همراهان تهور پیشه
جان نثار گذاشته طرف قلعه دهاموتی که مکان بسیار قلیب [illegible] روانه گردید بهادران
فلک رکت بران اطلاع یافته شادیانه فتح نهفت آن بدنهاد نواختند زلزل تمام بکوهسار و دل با خسکان
از هزبر یوم انداختند و به تردد سه چهار روز قلعه را مفتوح ساختند و صدای اذان محمدی که برای کافران آن دیار

کوچ تمام را که در قلعه گذاشته از بندوبست ملک فراغ حاصل نموده بودند با جمع کثیر گشته گردیده و قلعه با مال و اسباب
او بتصرف کافران درآمد و بجای تهانه بادشاهی همه جا تهانه بندی آنها با سوار و پیاده بی شمار سر راهها را بند
نمود حاصل کلام ملالت انجام نجابت خان باهم مصلحان و همراهان جان بسلامت بدر بردن در صورت
بیرآمدن غنیمت دانسته و بفکر تدبیر برآمدن ازان تهلکه افتاد و آخر کار تمام لشکر بغارت آب و گل و تاخت کافران
داده توپ خانه و اسباب توزک و کارخانجات در همان مکان گذاشته خود با دیگر سرداران و جماعه
داران بتغیر وضع و تبدیل لباس با معدود چند که اکثر پیاده و برهنه بودند جان برگردیده ازانجا نجات یافتند و
عیال و ناموس مردم لشکر تمامه بدست تیه کاران ادبار افتاد بعد عرض نجابت خان را مغضوب بی منصب
ساختند و از تغیر او برای تلافی آن میرزا خان بن شاه نوازخان مقرر گردید چون تهجار سنگ بندیله را بعد وقوع
تقصیرات قلم عفو بر جرایم او کشیده همراه خان خانان تعینات دکن نموده بودند و این بدنهاد حیله جو بعد از چندگاه
از خان خانان رخصت وطن خواسته بکرماجیت پسر خود را بجای خود نگاهداشته بمکن موروثی رسیده طریقه مفسده
قدیم را اختیار نمود بهیم نراین نام زمیندار گده را که قریب وطن او واقع شده و با او عداوت ازلی
داشت با نواع تدبیر و تزویر قول احمدی داده طلبیده مع توابعان بقتل رسانده همه سرانجام او که
یاده لک روپیه خزانه او بدست آورد و بکرماجیت را که درهم گذاشته آمده بود دانسته نوشته
نزد خود طلبیده بعد روانه شدن بکرماجیت که دو بهیر تیغ را آتش داده از لشکر خان خانان
گریخته تا جهل گروه استقامت نورزید خاندوران در برهانپور اطلاع یافته تا مالوا تعاقب نموده بدان
تیه کار در عین قرار مقابله و مقاتله میان آمده محاربه صعب رو داد و اکثر همراهان طرفین کشته و زخمی گردیدند
و بکرماجیت دو زخم برداشته جانی بدر برده نزد پدر بدکردار رسید بعد عرض عبدالله خان بهادر
و خاندوران و سید خان جهان برای تنبیه و قلع ریشه آن مفسد بدسگال تعین نمودند از آنکه ابتدای
شروع فساد حکم نصایح آمیز مشتمل بر انهای بازگشت از راه خطا و مسترد ساختن مال بهیم نراین
بوارثان او بنام آن برگشته طالع صادر گردیده بود و خبر دیده به تعین افواج بکوشش او رسید و وکیل
خود را بخدمت یمین الدوله فرستاده طلب یکی از بندهای حضور برای التماس بعض مطالب نمود اعلی
حضرت سندر کب را که از شعرای هندی با لخت بود به سنیت هم جنسی نزد او روانه نموده پیغام فرمودند
که اگر محال سی لک روپیه نواح که بعضی ازان برکات بادشاهی را بتصرف خود آورده بعهده بندهای

بود دل آن بادشاه دریادل در انبار زر و گوهر و جواهر حکم بحر و کان داشت دریں ایام حادثه که بر نجابت
خان که از دودمان عالی نژاده میرزا شاهرخ ابن عم بادشاه است گذشته زبان خامه میسدهد چون آن
خان والانسب فوجداری جیون [illegible] دامن کوه صوبه پنجاب داشت التماس نمود که اگر بخدمت فوجداری
ملک و مهم زمیندار سری نگر مامور گردد و دو هزار سوار سه بندی مرحمت فرمایند ولایت الحدود بتصرف
بادشاهی می آرم با پیشکش مناسب و مبلغ خطیر از نزد مرزبان آن بوم برای سرکار بوصول میرسانم التماس
او بدرجه قبول درآمد اگرچه بعد درآمدن بسرحد آن ولایت تردد نمایان نموده مکان حاکم نشین و قلعه اکثرا را که [illegible]
قلب دیگر بتسخیر و تصرف درآورد و سرراهای کتل دشوارگذار با وجودی که زمیندار نابکار بسنگ و کچ گرفته [illegible]
قدر انداز انجا گذاشته بود بعد رسیدن نجابت خان از رسم سپاهیان بهادران و کلنگ سعی دلاوران آن
سدها شکسته و راها مفتوح گردید و مرزبان قرار اختیار نموده روبه کوهستان آورد و وکیل زبان دانی نزد
نجابت خان فرستاده به قبول پیشکش ده لک روپیه برای حضور و دو لک روپیه به نجابت خان [illegible]
آورد و باظهار عجز و درخواست پیمان امان خان و بحال داشتن ملک وا بر رجوع نمود نجابت خان بی آنکه
از بندوبست اطراف خاطرجمعی حاصل نماید و احتیاط استحکام تهانه بندی بکار برده بمحض آنکه گوهر نام ناکرده کار را
در قلعه گذاشته بود به صلح راضی گشته بشرط ادای مبلغ مذکور در مدت بیست روز و نگاهداشتن دو نفر معتبر
بطریق یرغمال که در زبان هندی اول گویند از وکیل نوشته گرفت و وکیل قدری طلا و نقره آلات و سنگ ریزه
و جنس کشمیر بقیمت دو سه لک روپیه داده برای تتمه دو نفر مفلوک بی نام و نشان را لباس فاخر پوشانیده
تا واصل ساختن باقی نزد سردار ناتجربه کار گذاشته راه صحرا گرفت و برای بند نمودن رسد غله راها را [illegible]
سد و ساختند که تردد قاصد دشوار گردید و از نرسیدن رسد حال لشکر روز بروز تباه میگشت و تا رسیدن
ایام برشکال بعرض داشتهای سراپا عذر غدر آمیز گذرانده دام و درم دیگر ندادند و بعد شروع بارش
که بیست روز باران متصل می بارید و نالها و راها پرآب و لای و گل گردید و آفتاب در نقاب سحاب
رو پوشید و باد سرد با رطوبت هوا وزیدن گرفت و اسپان و دیگر جانداران از شدت باران تا زانو
و سینه بگل درآمدن رو به هلاک شدن آوردند و از دامن کوها سیلاب دوان چون اژدهای آدم ربا برای
وبال جانوران و آدمهای فاقه کشیده میرسید و هر جا که تهانه بادشاهی گذاشته بود مخذولان گاه بیگاه خصوص
وقت شبهای تار چون بلای ناگهان ریخته دمار از دماغ روزگار آنجماعه برمی آوردند در [illegible] خبر رسید که

دیگر متعینه آنجا که در آن صوبه جاگیر دارند چه نویسم القصه شاهزاده محمد شجاع از دکن آمده ملازمت نموده
و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب را که بالفعل در صوبه بود ... ده هزاری چهار هزار سوار نموده با
لوازم دیگر منصب سرافرازی داده بمهم صوبه داری کل دکن مرخص فرمودند به خاندوران که فارمان حکم
صادر شد که قبل از رسیدن بادشاهزاده خود را به دکن رسانده در تنبیه و تادیب مفسدان و بیخ کنی
آنقلع پردازند خاندوران به مجرد ورود حکم خود را از صوبه مالوا بطریق ایلغار به برهانپور رسانید چون نوبت
غنیم تا نواح برهانپور از حد گذشته بود خاندوران تا رسیدن بادشاهزاده تردد نمایان نموده بعد چندین
محاربه صعب انواع ... را از ملک بادشاهی برآورد بادشاه کوچ بکوچ متوجه دار الخلافه شده
دوم ماه شوال داخل قلعه اکبرآباد شدند چون قبل ازین بچهار سال حکم تیار ساختن تخت مرصع بخرج مبلغ
یک کرور روپیه که از انجمله چهارده لک را طلا باقی جواهر بخرج درآمده بود فرموده بودند در آن ایام زینت
اتمام پذیرفت و جشن عید و وزن مبارک و تولد شاهزاده سلیمان شکوه که خدا به داراشکوه ارزانی
داشته بود و ساعت جلوس در همان جشن که ... بهم گردید مقرر فرمودند طرح جشن عالی رنگین :
انداختند محمد جان قدسی در تعریف تخت گفته : زهی فرخنده تخت بادشاهی : که شد سامان بتایید الهی
فلک روزی که میکردش مکمل : زر خورشید را بگداخت اول : رسانم گر فلک خود را بپایش : دهد خورشید
و مه را رونمایش : دهد شاهجهان را بوسه برپای : ازان شد پایه قدرش فلک سای : چو تاریخش زبان
پرسید از دل : بگفت اورنگ شاهنشاه عادل بعده که بادشاه خورشید منزلت بران تخت فلک
رفعت جلوس نمود از اطراف نغمه پردازان حور مثال و رامشگران پری تمثال به اصول گوناگون برقص
درآمدند و مهر و ماه برای نظاره جشن آن خسرو خورشید کلاه گردون سر سر از دریچه مشرق برآورده
در مجمر فلک اسپند اختران سوختند بدین ترانه گویا گردیدند جشنی هزار دل فروزی . اختر همه در سپند سوزی
بندد ز جشن نوروزی نقاره کلوا ز صوت بلبل گشت پاره نفیر ذکر ... ساز سرود زیر و بم
شد هر طرف ساز سلاطین امرا هزاران زبان شکر گویان تسلیم و آداب تهنیت بجا آوردند انجمله
به شاهزادها و یمین الدوله و بیگمان و دیگر امرا به انعام درآمدند و فضلا و شعرا و ارباب طرب دامن
دامن بل خرمن خرمن زر سرخ و سفید ذخیره اندوختند به تفصیل آن پرداختن از سر رشته سخن دور
افتادنست بدین اکتفا مینماید که از شروع جشن تا صورت اتمام پذیرفتن که نوزده روز کشید دست

خبر وفوت خانخانان خان خانان از آزار ناسور که از مدت داشت معروض گردید زمانه آرام گرفت تاریخ یافته

رنج مرد نیز یافته اند [illegible] سال [illegible]

ا و آخر رمضان جشن آغاز سال هفتم موافق سرانجام نو صورت اتمام گرفت بعد رسیدن لاهور فرمودند

که صوبه بالاگهات نظام الملکی تازه مفتوح شده که تا کنار ساحل دریای متصل کوکن برحد بندر سورت پیوسته

و جمع دامی آن عهد یک ارب و بیست و پنج کرور دام از روی سرسته دفتر زبان داده اند به صوبه داری

خانزمان پسر خان خانان مقرر نمایند و بعد ملازمت بعطای خلعت ماتمی و دیگر عنایات سربلندی دادند

و صوبه برهانپور را که بعضی از محال بالاگهات بر آن داخل آن نمودند بعهده خاندوران مقرر ساختند

و حکم نمودند که سرکار سی و دو پرگنه بیجاگر و سرکار رنود ده پرگنه تا ندیا را که سابق تعلق بصوبه مالوا داشت

چون پرگنات مذکور انطرف آب نربدا متصل سرحد سرکار اسیر برهانپور بود داخل سرکار بیار

صوبه خاندیس نمایند همچنان سرکار شش پرگنه نذربار را که از انجمله دو پرگنه مفقود الاثر از سال قحط گشته

و سابق در تعلقه احمداباد نوشته می شد و باز در عهد عرش آشیانی اکبر بادشاه داخل صوبه مالوا گردیده

بود منجمله سرکارهای صوبه خاندیس در دفاتر و نسخه ثبت کردانیدند اگرچه حقیقت صوبه خاندیس در تذکره

سلطنت فاروقیها مفصل بگذارش آمده اما باز بزبان قلم میدهد که در زمان فرمان روائی فاروقیها صوبه

خاندیس مراد از یک سرکار اسیر بود مشتمل بر سی و دو پرگنه لیکن پرگنات چندان اباد و سیر حاصل بودند

که از محصول و مداخل آن نه هزار سوار سلاطین انجا اکثر موجود میداشتند و هرگاه با بادشاهان مالوا و دکن

پای کارزار در میان آمد تا پانزده و شانزده هزار سوار نگاه داشت مینمودند تا سالی که سرکار گالنه مشتمل

بر شش پرگنه بجمع شش لک روپیه چنانچه مذکور در آمد منجمله تعلقه نظام الملک داخل صوبه خاندیس گردید و درین

سال سه سرکار که پنجاه و پنج پرگنه سیر حاصل داشت داخل صوبه خاندیس نمودند و از آخر عهد صاحب قران

سرکار بگلانا چنانچه بگذارش خواهد در آمد و زمین انجا در وفور فواکه و چشمه های آب جاری که در سی

و پرگنه آن سرکار چندین هزار انهار از دریا برای زراعت بریده آورده اند و تمام املاک نیشکر زار

و شالی جنس برنج کمود که در تمام صوبه جات اطراف انقطاع همان کمود بصرف می آید بتصرف اعلی حضرت

در آمد که احوال صوبه مذکور مشتمل بر شش سرکار که یکصد و پانزده پرگنه دارد و اقع شده با وجود آن صوبه

مدار انجا از سبب کم حاصلی جاگیر و ویرانی ملک قادر بر نگاهداشتن هزار سوار نیست و از حال بد احوال

فوج دکن تمام و بهر سب لب خورد خان خانان را با دوسته امیر بر سر بهیر مقرر نموده با باقی نامداران
در رکاب شاهزاده جلو ریز بقصد غارت بهیر خصم سوار شدند دکنی‌ها بدستور باز اول بهیر را بار کرده چهپر را
آتش زده خود مستعد کارزار گشتند جنگ عظیم روداده مرار جی بندت زخمی شده از اسپ افتاده
دکنی‌ها از معرکه برداشته بدر بردند اگرچه از فریق مردم بسیار بکار آمدند اما از لشکر خانخانان بیشتر کشته
و زخمی گردیدند و بر بهیر دست نیافته فوج بادشاهی مراجعت نمود از آنکه میان خان خانان و خاندوران
نزاع بمیان آمده بود و خاندوران اکثر کلمات سبک که خان خانان را من از جنگ اجل رها داده
برآوردم و جان و آبروی او بسبب من بحال ماند بر زبان می‌آورد زیاده ماده بدماغی میان آمد
دار عسکر دیده و سپاه نیز از سختی خان خانان شاکی بود و هر مصلحت و تدبیر که بمیان می‌آمد خبر بسرداران
بیجاپور میرسید و منصوبه فایده نمی‌بخشید و هرچه کوچه سلامت و نقب که پیش می‌بردند محصوران اطلاع یافته
از اندرون سرنگ او پیدا نموده در خرابی آن میکوشیدند و باروت و فتیله میلرزیدند و از کمینگاه
و همه کهکی بلند کرده نمیرسید و چار پایی بیشمار تلف گردید و کم کسی بود که اسپ سواری او از بی علفی سقط شده
باشد یا بتاخت غنیم نرفته باشد کار بر لشکر نهایت تنگ گردید لهذا بادشاهزاده مصلحت سرداران
از پای قلعه برخاسته بعد محاصره هفت ماه متوجه برهانپور شدند و کار بجای رسیده بود که اکثر منصبداران
جنس منصب خانه بیدوش گردیده دست از خیمه و دیگر اسباب برداشته بدست یاری چوب عصا پیاده
طی مسافت می‌نمودند و غنیم شماتت کنان از عقب و اطراف تاخته [illegible] نموده شرط متابعت بجا می‌آورد چون
خبر مراجعت بادشاهزاده بدان ناکامی و رسوائی بعرض رسید بادشاهزاده را با هر دو سردار معتوب
ساخته طلب حضور نمودند و بعد فراغ سیر باغات کشمیر متوجه لاهور شدند بمنزل بهنبر که رسیدند معروض گردید که
که اکثر مسلمانان این سرزمین بجز کلمه توحید خواندن که پی نمی‌آنهم نبرده اند از راه و رسم اسلام خبر ندارند
و بلکه از دختر میدهند و همه رسمیات کفر بجا می‌آرند برای منع آن برلیغ تهدید آمیز صادر شد و بعد رسیدن
سر حد پنجاب جمعی استغاثه نمودند که بعضی کفار شدید دختران و زنان مسلمین را بزور جبر در خانه انداخته
در خرابی مساجد میکوشند حکم شد که آنها را مقید ساخته اگر توبه نموده بشرف اسلام در آیند بعقد جدید عورات را
با آنها گذارند و الا بقتل آورده خانه و مال آنجماعه بضبط آرند و مساجد را بدست همان طایفه تعمیر در آرند و
بتخانه آنها را مسمار سازند درین آوان خبر رسید که [illegible] خان از پدر رنجیده بحضور رسیده و متصل آن

از زبانه فهم الهی بآن آتش بار به شتر بر بارگاه رسید و در نیستاره کاه آتش در گرفت و مدد دیاونند روبرو
شعله آن به شتران دیگر رسید و شتران آتش گرفته سراپا شعله آتش گشته مهار بار گسیخته شروع بدویدن
نمودند و غنیم آن حالت را مشاهده کرده زیاده شوخی آغاز نمود و غلغله و واویلای عظیم برخاست و چندین
قطار شتر و گاوان و حلقه فیلان که از صدمه دکنیان برهم میخوردند همه شعله آتش پر از دود گشتند و مردم
بسیار دران هنگامه علف تیغ و هدف تیر وستان فوج خصم گردیدند خان خانان خبر یافته با سرداران
دیگر سوار شده بمقابله فوج دکن شتافت و زد و خورد غریب و رستخیز عجیب بمیان آمد و آدم بسیار و
چارپای بیشمار بدست مخالفان افتاد و کار بجایی کشید که بادشاهزاده سراسیمه گشته سوار گردیده عنان
توجه بمدد خان خانان معطوف داشت خان خانان از سوار شدن شاهزاده اطلاع یافته سواران و جلوداران
جلد برای منع آمدن بادشاهزاده پی هم روانه نمود و پیغام فرستاد که هرجا رسیده اند همانجا قبل سواره استاده
باشند تا خبر ما بندهای جان نثار برسد از انجا حرکت نمایند غنیم از سواری بادشاهزاده نمودار شدن تن تنها
باره عنان کشیده هرچه از شتران و فیلان بدست آمد و توانست با خود برد و بسیاری را کشته و کور نموده
گذاشت ازروز چهارم حصه چارپای کهی سلامت برنگردید و از چراگاه اصلا بلشکر نرسید و هر روز شوخی غنیمان
زیاد میشد و پی هم کومک انها میرسید و عرصه بر لشکر بادشاهی تنگ گردید خصوص از تلف شدن چاروای
کهی واویلای غریب رو داد تا انکه روزی خان خانان قرارداد که آخر شب با چند هزار سوار رزم آزمای سوار
شده غافل بر بنگاه غنیم خود را رساند بسبب مخالفت سرداران و حسد میان هم خبر بسرداران بیجاپوری
رسید و تا رسیدن فوج بادشاهی که یک پهر روز برآمده نزدیک بنگاه انجماعه رسیدند و کهی تا بهیر را بار کرده
بدستوری که تا زمان حال دارند چند هزار سوار همراه بهیر گذاشته باقی فوج باستقبال سرداران
فوج بادشاهی متوجه گشته مستعد کارزار شدند بنابران انچه مرکوز خاطر بود صورت نه بست مگر انکه پاره گاوان
غله و شتران کهی بدست سپاه افتاد و در وقت مقابله مودهوجی نام یکی از سرداران نامی بیجاپوریان
معه و چند در مقابل راجه جی سنگه کشته گردید و فوج بادشاهی معاودت نمود درین هنگامه در هر دو لشکر
خبر رسیدن کاکاجی نام نوکر عمده خان خانان با چند هزار گاو غله انتشار یافت و یک دو سردار عادلشاهیه
برای سد راه او گردیدن شتافتند خان خانان نظر برانکه همراه کاکاجی جمعیت شایسته است از
عهده دکنی ها برخواهد آمد خواست تا بر سر بهیر انجماعه تاخت آورد بادشاهزاده گفت که نخواهیم ماهم سیر

جنگ بگریز نمودن شروع نمودند و خان خانان که جمعی از خاصان و بهادران بزدجو استقامت ورزیده
و دکنیان موافق دستوری که دارند با فوج کمی مقابله خان خانان آمده رو بهزیمت آورده طرف فوج کلان
کشیدند تا خان خانان خبردار گردید چهار طرف خود فوج غنیم بغلبه تمام مشاهده نمود و عرصه بران سپه
سالار با ولا تنگ گشت که سوای کشته و اسیر گردیدن نجات خویش ازان سپه محال دانست و هر لحظه تردد
رستمانه نموده در دفع اعدا میکوشیدند ازانکه رندوله خان و مراری پندت سه چهار فوج نموده یک فوج
خانزمان را محاصره نموده بودند و یک دو سردار با چهار پنج هزار سوار اطراف فوج شاهزاده را فرو گرفتند
هیچکدام مدد یکدیگر خود را نمی توانستند رسانند تا آنکه جمع کثیر از مردم نامی خان خانان با راجه موهن داس
بکار آمدند و نزدیک بود خان خانان کشته یا زخمی و دستگیر گردد درینوقت خاندوران خبر یافته برفع
گرداب شتافته خود را وقتی مدد خان خانان سازند که دکنیان برای برداشتن بردن لاش مقتولان
هجوم آورده بودند و خان خانان و جمعی از مغلان و راجپوتان با نام ننگ کمر برای مقابله اتحاد تنگ
بسته غیرت را کار فرموده دران دریای خون غوطه زده سد راه گردیده دست و پای مردانه
میزدند بعد رسیدن خاندوران هنگامه کارزار زیاده گرم گردید و چپقلشهای صف ربا بروی کار
آمد و هایهای و هوی مردان و نعره زهره شکاف مبارزان بچرخ برین رسید و برکشته های سابق
پشته های لاش جانبازان تازه بمعرکه آمده نمودار گردید .. ز بس نعره کامد برون از کمین فرو افتاد از آسمان
بر زمین آخر مدد خاندوران خان لاش های مردم نامی را برداشته با بعضی زخمیان نیم جان بر اسپان
بسته ازان فلکان بر آوردند بعده خان خانان و خاندوران همعنان گشته مقابل فوج عادلشاهیه دررنگ
بکار برده بامداد مبارزان صف شکن و حمله شیردلان فیل افکن خصم را هزیمت داده جان بسلامت برون
آوردند و درینضمن که بادشاهزاده از شنیدن غلبه دکنیان بر فیل سوار شده فوج مقابل خود را برداشته روی بکار
خانخانان آورده بود خاندوران و خان خانان رسیده بادشاهزاده را برگردانیدند و شاهزاده آفرین و
و تحسین زیاد بر هر دو سردار با وقار نمود و بعد آن هر روز بهمان دستور دکنیان بدروز بر مورچال و
کمی میریختند و مردم بادشاهی بکار می آمدند و فرصت تردد قلعه نمیدادند و کمی گاه سالم و گاه نصف بلنگر میرسید
چنانچه یکروز کمی بار کرده می آوردند و فوج غنیم اطراف کمی را محاصره نمود از هر دو طرف جنگ کلان می
آمدند و قطار شتران و کاروان برازکاه از ملاحظه صدمه خصم متصل و مهلو بهم قطع راه می نمودند که یکبار

ازانجا به بیجاپور طلب داشت گویند در تمام قلعجات دکن میدان کلانی [illegible] وخوش ساختی توپ دیگر نیست
آدم سنگ بقدر اخ دران توپ می نشیند و این توپ ابتدا در احمدنگر که پای تخت قدیم نظام الملکی بود ساخته
بودند از تبدیل وضع روزگار ملک عنبر از احمدنگر طلبیده فرمود برای مصالح قلعه پرینده آنجا نمایند آخر کار شاهزاده
نظر برایام شروع نشو و نما ناکرده کاری خود باتفاق خان خانان متوجه تسخیر قلعه مذکور گردیده و یلغار بپور رسیده
خانزمان را با دیگر امرا و راجه جیسنگه بطریق هراول مع مصالح قلعه گیری برای تسخیر پرینده رخصت نمود و امر فرمود
هرجا متعلقه بیجاپوری باشند تاخت و تاراج در آرند و جابجا تهانه پادشاهی نشانده بروند درین حین خبر رسید
که ساهو بهوسله که رگ و ریشه فساد داشت زیاده است یکی از خویشان نظام الملکی را که در یکی از قلاع محبوس
بوده بدست آورده با جمعی از زراقو طلبان ماده فساد و شورش ساخته نواح ظفرنگر را تاخته و جمعیت زیاد
فراهم آورده خواص خان را با جمعیت سه هزار سوار برای تنبیه او مرخص نمودند درین اوان شهرت یافت
که مرار پندت و رندوله خان با دو سه سردار دیگر عادلشاهی بمدد قلعه پرینده رسیدند و خان زمان که
نزدیک قلعه رسیده بود از شنیدن خبر فوج دکنی یک کروهی قلعه کنار تالاب کم آب لشکر اقامت انداخته
به بستن مورچال و تردد کار داوری مصالح قلعه گیری پرداخته و بعضی مردم را در مورچال گذاشته به فوج بندی
برای مقابله مستعد گشته و مردم قلعه از شنیدن رسیدن کومک جرات زیاده بهم رسانده از قلعه برآمده خود را
بر مورچال و اطراف فوج زده دست بردهای نمایان مینمایند با وجود برچشم سیدی فرجام قلعه دار وقت
نگاه کردن از سوراخهای حصار گولی از دست یکی از برقندازان قدر انداز رسیده و کار او تمام ساخت
و در فرصت هفت نه پهر از نزد عادلشاه قلعه دار دیگر رسید او نیز بار رسیده ره نوردیای به عدم گردید
نوقی محصوران روز بروز زیاده می نمود بعد که شاهزاده به قصبه بیر رسید خاندوران از مالوا با
فوج شایسته رسیده ملازمت نموده رفیق گشت بعد از آنکه شاهزاده سه کروهی قلعه پرینده رسیده
دایره نمود هنوز خیمه ها بر پا نشده بود که خبر رسیدن فوجهای دکنی و اطراف لشکر فرو گرفتن و طریق قزاقان
برگی خان زمان و کوته و کنار فوج شاهزاده زدن بهنت یافت روز دیگر که لهراسپ پسر خان خانان
همراه کاهی رفته بود دکنی ها خود را برو زدند و اطراف او را فرو گرفتند و گاو و شتر بسیار با چند فیل شاهزاده
دست لاف نمودند خان خانان از شنیدن خبر غلبه دکنی ها سوار شده خود را بکومک رساند فوج عادلشاهیه
که از احاطه شمار بیرون بودند بمقابله پرداختند و در اول حمله فوج پادشاهی مغلوب هراس گشته

جنگ

روانه فرموده بودند که بمرور و خاطر جمعی از کتل ها عبور نمایند باز هیج و میج زیاده که لازم و ملزوم راه
پر تعب کشمیر است مردم کشیدند خصوص در منزل پیر پنجال که اهل عرفانش برای عاصیان وارد چنانچه محمد
جان قدسی گفته - معاذ الله ز راه پیر پنجال که منفعل دیده ام چرخ کهن سال - سراپا گشته جرئت جرح و حال
که راه این کوه را چون رفته بالا بود مشکل گذشتن زین ره تنگ - درین ره راه رونق شکست پیکست
فی الجمله در مدت ششم ماه در ماه دی نزدیک سواد کشمیر شرف نزول واقع و ربیع را با تفرج و سرور
سیر لاله زار و تفرج رود و سرور مبدل گردید اگر خواهد بوصف باغات و مکانهای بهشت نشان آن
سرزمین که همه پر از انواع گل و اقسام لاله و شقایق و ریاحین و سبزه زار و انجا سراپا بهار شکوفه و
و اشجار رنگین و انهار و چشمه سار زلال شیرین پردازد پایه توصیف رود و سرو و نغمه پردازی
و ببرین تفرج و شتک و معدن حسن و رنگ و رنگ زبان خامه را گویا سازد و از سر رشته اختصار
باز می ماند اما افصح الشعرا عرفی عالم تمام مضمون درین بیت درج نموده - هر سوخته جانی که بکشمیر در آمد
گر مرغ کباب است که با بال و پر آمد - و از جمله اشعار طغرای مشهدی چند بیتی بر می آرد - گل و سنبل درین گلشن
نباشد - بهار انجا بهشتی اشنا شد - تفرج سر جوشش رنگ لاله زارش - فلک یک غنچه از بهارش
ندانم مرغ ازین گلشن رمیدن - نگردد سبزه اش سیر از دمیدن - کشیده کوهها از قبضه خاک - بگوشش سبزه و گل
سر بر افلاک - ز موج لاله از بس خورده پهلو - بود راهش بعید باریکی مو - ز طغیان گل و سنبل بگلگشت - بکوهش
نبود معلوم نه دشت - زمینش گل آسمانش گل بجز گل - نمانده در عدم کوی دگر گل - سرو در جوش انجا هم عنان شد
گل و می هر دو جنس یک دکان شد - ترنم ریز هر تو خوش خرامی - به پای نغمه در هر مقامی - مطرب نی خیابان دل ستان
دارند - که یکدم بی لب او بر نیارد - القصه بادشاه هر هفته و هر صبح و شام در باغهای دلکشای آن سرزمین
سیر و تفرج میفرمودند - در تحقیق واقعه اهلیه شاهزاده شجاع و صبیه میرزا رستم صفوی که بعد تولد دختر بروضه رضوان
شتافت بعرض رسید و در همان ایام خبر فتوحی غنیم دکن و کارت خان بادشاهزاده محمد شجاع دران مهم معروض
گردید و خوشوقتی سیر و شکار و تفرج بادشاه به کدورت خاطر مبدل گردید تفصیل این اجمال آنکه
چون قلعه پرینده که از اعظم قلعهای زمان دولت نظام الملکی گفته میشد و اعظم خان در محاصره آن چنانچه
بذکر در آمده مدتی بتضییع اوقات نموده کاری از پیش نبرده برخاسته رفت بعد ازان عادلشاه آن قلعه را بمبلغ
سه لک هون بقلعه دار انجا داده خریده بتصرف فرستادهای خود آورده و توپ کلان ملک میدان را

خان خانان با سرانجام ذخیره و رسد غله نظر بر بسیاری فوج خصم نموده مقابله دکنیان پرداخت و
حمله‌های رستمانه و نبردهای مردانه نموده نگذاشت که مورچال قایم توانند نمود و آن فوج زیاده از
مور و ملخ از گرد قلعه برداشت تا آنکه خان خانان با رسد غله رسیده ده هزار گاو ذخیره همه اشیا بالای
قلعه فرستاد و غنیم که تا فاصله ده پانزده کروه استقامت ورزیده گاه گاه بطریق قزاقان ترکتازی می‌نمود
به تنبیه آنها پرداخته هزیمت آوارگی از آن حدود داده متوجه بندوبست برهان پور گردیده وقایع در آن
نیز بعد فراغ نسق و خاطرجمعی ارکان قلعه که از حضور فرمان قلعه داری بنام مرتضی خان رسید خود را بتعلقه
صوبه داری خویش مالوا رساند در سنه الف بعرض رسید که بعضی قلاع تعلقه تلنگانه سرحد قطب الملک و کنار
ساحل که فرنگی‌های بدکیش قلعه‌ها احداث نموده می‌بودند از آوازه آمد آمد قلعه‌گیران دست و پا باخته
قلعه‌ها را گذاشته در مکانهای دشوارگذار و پناه جزیره‌ها فرار نمودند و سیدی فولاد و سیدی مفتاح که
با سه هزار سوار به بندوبست آنجا قایم داشتند به اطراف شتافتند و راجه بهاریه که زمیندار عمده آن طرف
بود و خود را در جرگه بنده‌های بادشاهی محسوب می‌نمود به اظهار فدویت بر آن دل باختگان تاخته فرنگی بسیار
کشته و چهار صد زن و مرد فرنگی اسیر ساخته با شصت‌های اصنام که در کلیسای نصارا می‌باشد بدست آورده
و فیلان و اموال و عیال سیدی فولاد را نیز متصرف شده بحضور روانه ساخته برای راجه مذکور فرمان
آفرین و خلعت و شمشیر مرصع مرحمت فرمودند بعد رسیدن نظام الملک با اموال خود و فتح خان حکم شد
که اموال را در سرکار ضبط نمایند و نظام الملک را بقلعه گوالیار که سابق نیز از خویشان و تبار او در آنجا محبوس
بودند فرستند و فتح خان را دو لک روپیه سالیانه مقرر کرده با عیال و قدری اموال ضروری همراه او داده
بطریق نظربند نگاه داشتند چون بعنایت حال بادشاهزاده آفتاب شجاع محمد شجاع را که به سن دوازده سال
رسیده بود به عطای منصب سرافرازی بخشیده بودند و پنجشش صد و پنجاه روپیه یومیه داشت که قریب
دو لک و چهل هزار روپیه سالیانه باشد موجب عرضداشت و التماس خان خانان که برای بندوبست
دکن توره ضرورست بمنصب ده هزاری بجهار سوار و عطای نقاره و دیگر لوازم آن سربلند و بلند
آوازه ساخته تسلیم صوبه داری دکن فرموده اواخر سال جلوس روانه ساختند و سید خانجهان و
سید عالم باره و راجه جی سنگه و راجه بتهلداس معه دیگر امرا همراه دادند و تجویز منجمان هند فرمودند
که بر سواری رتهه از حضور نوبت نواخته برآید چون در آن عهد از جمله ضوابط سلطنت مقرر بود

امکان آباد شده بنظم را که روی تو آنه شدن در سنت نایل بای خودند انسته کلبرگه را موسوم به احسن
آباد ساخته بفرمان روائی دکن بر داخت چنانچه در زمان سلطنت سلطان محمد تغلق و سلطان
علاء الدین مفصل بکذارش امده [illegible] آثار آبادی بجز نشان حوض تغلق نماند
و سوای قصبه کهرکی که از ایام قدیم آباد بود ویران مطلق گردیده دولت آباد اسم قلعه بر زبانها جاری
گشت و همانام در دفاتر سلاطین دکن موسوم گردیده و اسم دیوگیر و دهاراگیر از میان برخاست تا آنکه
در عهد سلطنت صاحب قران ثانی بعد از تسخیر در آمدن در ایام صوبه داری خلدمکان عالمگیر به اهتمام
زین العابدین خوافی که عم سوداوراق می شد بنای شهر و قلعه ارک خجسته بنیاد اورنگ آباد
گذاشته شد و الحق درین عصر از طرف و فور آب و فواکه و اعتدال هوا و رنگینی رسته های بازار به از و
شهر دیگر در دکن نیست مگر فرخنده بنیاد حیدرآباد که با اورنگ آباد دعوی هم جنسی میتواند نمود حاجی
محمدجان قدسی در تعریف قلعه دولت آباد گفته *حصاری که مثلش ندیدست کس* بود قلعه دولت
آباد و بس* بود مملکت را عروس این حصار* که بالش بود از فلک زرنگار* بیست و ششم ذی الحجه در هفت
روز مژده دلگشای فتح قلعه بعرض بادشاه کشورستان رسید و خان خانان مهابتخان و خانزمان مورد
انواع عنایات گردیدند و نصرت خان را خطاب خاندوران و هزاری هزار سوار اضافه عطا فرمودند
و خان خانان خاندوران را معه مرتضی خان که باسم او تجویز قلعه داری دولت آباد نمود برای محافظت
قلعه و بند و بست انضباط نگاهداشته خود متوجه ظفر نگر بقصد تادیب دکنی های خیره سر گردید و ما بین
راه مقابله و مقاتله های عظیم با لشکر غنیم میان آمد و بعضی برادران مشهور بیجاپور کشته گردیدند و غنیم
مغلوب و منکوب گشته پیام صلح با اظهار عجز و اطاعت بمیان آوردند و مرارجی پندت فرهاد نام پدر
رندوله خان را برای انجام مصالحه نزد خان خانان روانه ساخت آن سپه سالار تجربه کار نظر بر عدم
ابقای عهد و قرار دکنیان غدار فرهاد را با رندوله و مرارجی مایوس و بیدماغ گشته باز با هم اتفاق
جان فشانی بسته بخیال محال افتادند که هنوز که در قلعه ذخیره ماکولات فراهم نیامده و سامان
سرب و باروت در ایام محاصره رو به اتمام آورده و مردم بادشاهی از راه و بی راه واقف نشده اند
به محاصره قلعه باید پرداخت شاید که کاری توانیم ساخت چون این نظام پور که کوله رس است رسیده
بفکر تدبیر محاصره و بستن مورچال و کندن نقب پرداختند خاندوران با وجود شنیدن نزدیک رسیدن

و چهار صد اسب و چهار فیل با اجناس دیگر مع کلید قلعه نزد خان خانان ارسال داشته حقیقت عرضداشت
نمود خان خانان از رسیدن این خبر برخود بالیده و از رسید بامداد ازخان نوشته خلعت و اسپ و جیغه روانه
ساخت و قلعه دار از انجا غایب شد و او را عصفور خود طلبید و [illegible] ترددی خود گردانید فتح خان از رسیدن خبر
دشمن کام خود را یافته و از صدمات این فتوحات دل از دست داده با در ده عبد الرسول پسر خود را مع پیغام
عجز و نیاز به اطاعت و سپردن کلید قلعه به مهلت یک هفته برای برآوردن عیال فرستاده التماس
قول امان جان و آبرو و مدد خرج لابدی نمود خان خانان التماس های او را قبول نموده یک لک پنجاه هزار
روپیه نقد مع فیلان و کهاران و پالکی و دولی های زنانه همراه عبد الرسول داده ممتع ساخته برگردانید
بعد انقضای پنج ماه و بیست روز مدت ایام محاصره نوزدهم ذی الحجه سال هزار و چهل و سه هجری
آن قلعه حصار که چرخ دوار چنان قلعه مطبوع مستحکم با رفعت ندیده مفتوح گردید و خطبه بنام نامی ابو
المظفر شاهجهان بادشاه غازی خواندند و نظام الملک که از ایام ولادت با پدر در قید حبشی ها خود را
دیده بود حواله بندهای بادشاهی گردید کوه بنیاد از جمله قلعه آسمانی پایه دولت آباد پنج قلعه بر روی
زمین نمودار و چهار قلعه مدور که از سنگ خارا صفا تراشیده اند بر سر کوه است که عقل
بغور آن نمیرسد که در قرنها بدست کاری آدم تیار شده باشد و در آن ستیه و کتب براهمه نیز بکار دیوان
نسبت میدهند چنانچه نام او نیز دیوگیر بوده پنجهزار و پانصد ذرعه شاهجهانی دور آن در پیمودن آمد
که مراد از یک کروه و عشر جریب باشد و ارتفاع آن صد و چهل ذرعه است در زمان سابق بنام
مرد بار اگیر و دیوگیر موسوم بود بعده که سلطان محمد تغلق چنانچه در ذکر سلطنت او گذارش یافته قلعه را
با اکثر نواح ملک دکن تسخیر در آورد ساکنان دهلی را ویران مطلق نموده به پای قلعه دیوگیر آورده
آباد ساخته آن شهر را مسمی به دولت آباد گردانید از آنکه ظلم و تعدی در ذات سلطان محمد
تغلق سرشته بودند و هر شهر و عمارتی که بنای او بجهت ظلم باشد و هر معموره که بتعدی آباد کرده زود
بخرابه و ویرانه مبدل میگردد و عاقبت بخرابی باشد در اندک مدت رخنه فساد در ملک تو
تسخیر در آمده سلطان محمد تغلق افتاد بلکه شهرها و ملک ها قدیم موروثی از ظلم و سفاکی او از دست
رفت و جمعی را که از دهلی بتکلف و جور آورده آباد ساخته به دولت آباد موسوم گردانیده بود
همه بجاذبه حب وطن مالوف برخاسته رفتند و سلطان علاء الدین بهمنی نیز بعد از جلوس خود

بدست گرفته باقی شب را بکمال خبرداری و هشیاری بصبح رسانیدند بعده که خسرو زرین کلاه
آفتاب غلغله افکن انهدام فوج اختران گردید آن جیره سران بداختر باز از هر طرف نمودار گشته
خودنمائی ها و تیر و گلوله ها برروی کار دران معرکه کارزار آورده فوجی برای سد راه تعاقب نمودن فوج
بادشاهی گذاشته بهیر خود را پیش انداخته رو بفرار آوردند خانزمان پاره تعاقب نموده اسپ و
چتری و اسلحه زخمیان عقب مانده بدست آورده بفتح و فیروزی داخل حصار مفتوحه گردید گویند
دران جنگ که چهار پنج پهر متصل گوله تیر و سنان می بارید و برق شمشیر می درخشید قریب دو
هزار و پانصد نفر قطار قطار از کشته و زخمی هر دو فوج افتاده بودند بعد فراغ جنگ خانخانان به تردد
و تدبیر قلعه گیری پرداخت چون نقب های زیر حصار قلعه دوم مسمی بمهاکوت بسعی سنگ تراشان
چابک دست و کارفرمائی مبارزان رزم پرست تیار و پر از باروت شده بود میخواستند آتش دهند
فتح خان بانفاق و سراولی بعضی نهاری های احشام که از تنگی عسرت بجان آمده بودند پیغام امان به
مهلت یک شب بمیان آوردند خانخانان قبول نموده آتش داد یک برج مع پانزده ذرعه دیوار پریده
و فدویان جان نثار پروانه وار خود را مقابل بارش گوله توپ و تفنگ و سنگ و حقه آتش زده
بحصار در آمدند و خانزمان نیز با بهادران دیگر داخل احاطه قلعه دوم شده حکم بستن مورچال و تردد
تسخیر قلعه سیوم باسم کالاکوت نمود مراد بندست و دیگر سرداران عادلشاهیه و نظام الملکی
از استماع خبر وحشت اثر فتح قلعه ثانی بار دیگر سراسیمه وار بقصد پیکار که شاید کاری توانند ساخت
سوار شدند و اطراف فوج فوج نمودار گشته اسپان بجولان درآوردند خانزمان بمقابله دفع شر
آنها معرکه آرا گردید چون دیدند کاری نمی توانند ساخت با دل افسرده لجام اسپان برگردانیدند
دریں روان محلدار [illegible] قلعه دار بیانی نظام الملکی که از بیداد فتح خان افسرده خاطر بود پیغام سپردن
قلعه به خان خانان نمود خانخانان در جواب که اگر میخواهی حسن خدمت تو بظهور آید چون نگاه مال و عیال
ساهوی بدمآل دران جبال نزدیک پرگنه بیفاپور متصل قلعه تعلقه تست باید که خود را غافل برانها [illegible]
بتصرف درآری محلدار خان که تشنه خون آن بداختران بود و امید از آن نیکو خدمتی ضمیمه آن گردید
خود را بالبرهان و مصالح آتش بازی قلعه بر سر آن ستاده سوختگان رساند و مال و اکثر عیال
و دختر ساهو بدست آورد سوای آنچه بغارت درآمد یک لک پنجاه هزار هون که پنج لک روپیه باشد

و چهار [illegible]

و ذخیره و مصالح قلعه‌گیری بلا آفت به پایه قلعه رسید اما نقصان مالی و ضرر جانی بحال سپاه و مردم بسیار
عاید گردید هنوز خانزمان در راه بود که خبر رسیدن مرارجی پندت که وزیر صاحب السیف والقلم
عادلشاه گفته می‌شد با فوج سنگین انتشار یافت و قبل از رسیدن خبر با فوجهای سابق ملحق شده
مقابله خانزمان پرداخت و از هر طرف بازار کارزار و صدای زد و خورد بلند گردید و از پی هم
رسیدن بان و گوله تفنگ و بارش تیر و صدمه بهاله که دکنی‌ها بهیئت مجموعی از اطراف نعره‌زنان
بهاله گردان جلوریز رسیده چپقلش‌های مردانه و حمله‌های صف‌ربای رستمانه نمودند مردم بسیار
از فوج خانزمان کشته و زخمی گردیدند و کار بر فوج بادشاهی چنان تنگ گردید که هیچ نمانده بود که سر
داران فوج کشته و دستگیر گردند خان خانان خبر یافته نقاره‌زنان خود را بمدد خان زمان رساند
بعد رسیدن خانخانان و مقابل شدن فوجهای محاربه صعب روداد و عجب زد و خورد و غریب
دار و گیر بمیان آمد دران کارزار نبردهای رستمانه انجاز بهادران صف‌شکن هر دو فوج بظهور آمده
اگر قلم را بتحریر تفصیل آن رنجه دارد بطول کلام منجر میگردد حاصل سخن بعده که سرداران عمده مثل یاقوت
خان حبشی که از مبارزان مشهور دکن می‌شمردند با هفت نفر از پسر و نبیره و دیگر خویشان قریب مع
دو سه سردار دیگر ره نورد بادیه عدم گشتند و از فوج خان خانان راجه چندراوت وغیره سه سر
فوج نامدار با جمعی از منصبداران و مردم بی نام و نشان دیگر بکار آمدند و زخمی گشتند و برسر برداشتن لاش
یاقوت خان و همراهان او قریب ده هزار سوار حبشی و دکنی بالای هم ریخته چپقلشهای مردانه بروی
کار آوردند و دران معرکه زیاده از چهارصد سوار از هر دو طرف کشته گردیدند و آخرها در بر بردن لاشها
[illegible] گردیدند و از طرفین از کشته‌ها پشته‌ها نمودار گردید بعد دو روز باز خبر رسید فوج بادشاهی را امید نجات
بهم رسید اما باز افواج دکن چهار طرف فوج خانخانان و خانزمان را داشتند و هر بار حمله صف‌ربای آوردند
دو لشکر چو مور و ملخ تاختند نبرد جهان در جهان ساختند جگر تاب شد نوبه‌های کمند گلوگیر شد قلعه‌های
کمند گویند چنان جنگ قیامت آشوب در دکن کمتر روداده بود کوتاهی سخن تا دو پهر شب صدای نفیر
و کرنای دکنیان و آواز کوس هوش‌ربای فوج بادشاهی و نعره‌های هوی بهادران رزم پرست سامعه
افروز مبارزان آن دشت و بوم میگردید آخر هر دو طرف تنگ آمده بی آنکه غالب از مغلوب
ظاهر گردد از هم جدا گردیدند اما سرداران فوج بادشاهی از ملاحظه عذر دکنیان به سپاه فرمودند که [illegible]

بدست آورده بوده که بهادران جان نثار از سر نو بکار دواندن نقب و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری
پرداختند و از عسرت غله و فاقه و ظاهر شدن نفاق که اکثر محصوران قابو یافته خود را بمردم بادشاهی
میرسانیدند کار بر محصوران تنگ تر گردید فتح خان اهل و عیال خود و دیگر همراهان را با جمعی که نفاق
بد انها گمان می برد برای احتیاط بالای قلعه سیوم مسمی به کالاکوت روانه ساخته خود با معدودی وفادار
در مهاکوت ماند از آن میان خیرخان که از نزد بیجاپوری برای مدد فتح خان رسیده اندرون قلعه جا
گرفته بود از فاقه و عسرت حال جان بلب رسیده داشت پیغام خفیه نزد خان خانان اورا در خلوت
برده ضیافت و دیگر رسمیات بعمل آورده از رسیدن فرمان بادشاه خطابخش جرم پذیر بنام عادلشاه
و اراده عزیمت حضرت طرف دکن اطلاع داده بازنموده نقل فرمان را که مشتمل بر وعده و وعید را هم بود
خواننده فرمان را مع خلعت بادشاهی و نامه محبت برای خود باظهار عنایات بادشاهی بجای عفو
تقصیرات عادلخان مکرر بزبان آورده بجواد و خلعت و مایحتاج سفر همراه داده روانه بیجاپور ساخت
در بعضی خبر رسید که غنیم از شنیدن روانه شدن خزانه و مصالح قلعه گیری از برار و برهانپور همراه فوج
نصرتخان خود را بر سر راه انهار رسانده و افواج بیجاپوری و نظام الملکی از اطراف نیز مدد فوج
سابق عادلشاه رسیده بنابران خانخانان خانزمان را برای دفع شر دکنیها و آوردن خزانه
روانه ساخت و ما بین راه وقت رفتن و آمدن که همه جا افواج بیجاپور یمین و یسار خانزمان را داشتند
هر روز مقابله و محاربه صعب و کارزار غریب رو میداد و گاه گاه جنبان کار بر لشکر بادشاهی تنگ
می آوردند که مسافت دو کروه راه منزل تا شام جنگ کنان طی مینمودند و از هر دو طرف آدم بسیار
کشته و زخمی میگردیدند خصوص روزی که خانزمان نزدیک خزانه رسید هم از روز دو سردار
عادلشاه و نظام الملک با پانزده هزار سوار مدد فوج سابق رسیده قریب هشتاد هزار سوار
فراهم آمده بر سر خانزمان حمله ریزه حمله آوردند و اطراف لشکر را فرو گرفتند و صدای دار و گیر بفلک
برین رسانیدند خانخانان از شنیدن خبر غلبه و بسیاری فوج خصم جمعی از بهادران دیگر بمدد خان
زمان تعیین نمود و از هر دو طرف عرصه کارزار بر همدیگر تنگ ساختند و تن های بی شمار بی سر
گردیدند و زمین های آن دشت از خون دلاوران لاله زار گشت دو لشکر بهم در خروش آمدند
دو دریای خون بجوش آمدند تو گفتی هوا لاله بار دهی زپولاد با ناله بار دهی اگرچه خزانه و

بیان [illegible] خان در رفتن نزد عادلشاه و رسانیدن خانخانان قبول نموده و روز [illegible]
و خبر رسیدن خان [illegible] [illegible] خانان ۳۲

ذخیره

ازمشاهدهٔ آن خود کمرهمت برای یورش به بست همراهان نافع آمدند و نزدیک بصحیح بهادران کارزار
دیده و بیرون از ما هجوم آورده غیرت را کار فرموده خود را بدم باریدن سنگ و آتش زدند و مغلان جلادت
پیشه و راجپوتان شورش بان بانهای بادشاهی سینه را سپر بلا ساخته بر محصوران تاخته بعد بکار
آمدن و زخمی شدن آدم بی شمار داخل حصار شهر پناه که به عنبرکوت مشهور و موسوم بود شدند و خود را
به خندق مهاکوت که منجمله نه حصار حصار دوم باشد رسانیدند و به بستن مورچال و نقب و نهید و بست اندرون
حصار پرداختند و چوبهای عرعر و یاقوت را ملجا و پناه خود ساخته راه تردد بر محصوران دست و پا باخته
از سابق تنگ تر ساختند و ذخیره آتش بازی اندرون آن حصار متصرف شدند و مجره نویان همان
دیوار را بر استحضار قلعه دوم بستند اگرچه هفت هشت قلعه دیگر بمرتبه استحکام برج و باره داشت که کمند وهم
اطراف او بلند گردد و اندیشه تسخیر آن بزینه خیال در خاطر نگذرد و فکر باطل میشود اما چون عدم ذخیره خوردنی
و مایحتاج دیگر مرتبه کار بر قلعه نشینان تنگ گردیده بود که اکثری بعد سه فاقه و چهار فاقه پوست بی گوشت
و استخوان چارپایان حلال و حرام را قوت لایموت خود می ساختند و بعضی پوست درختان خشک فرزا
کوبیده خورده دفع آتش جوع مینمودند و نفاق و بیدلی همراهان فتح خان علاوه آن گردیده بود خان خانان
بمدد اقبال بادشاه جهان ستان کمرهمت بر تسخیر آن بسته جهد تمام مینمود در این هنگامه دار و گیر که هنوز
گرد و غبار برخاستن حصار فرو ننشسته بود و اثر سیاهی شب زایل نگشته از یکطرف سه چهار هزار
سوار بیجاپوری بمدد محصوران رسیده بر بنگاه لشکر زده برای شورش انداختن در فوج بادشاهی هنگامه
آرا گردیدند و از طرف دیگر سه هزار پیاده برقنداز و تیرانداز سیاه پوش با دو هزار سر بهاری
غله که قبل از آن بمهید رساندن بقلعه نموده بودند باز پرشیر حاجی بجلدی و چابکی تمام رسیده غله را
نزدیک دریچه متصل خندق که بقلعه راه داشت انداخته چون برق و باد رو بگریز آورده باره از مردم
خانخانان را طرف خود کشیدند و مردم قلعه هجوم آورده جمعی را با یل تیر و سنان بهادران بیرون حصار
ساختند و فوجی را مقابله دلاوران قلعه کنی اندرون داده برای بردن غله خود را رسانند خانخانان
که زبان هرکاره با بیشتر برین تدبیر دکنی ها اطلاع یافته بود با وجود عدم تحقیق صدق آن برای احتیاط جمعی
از سوار و پیاده را در کمین گذاشته خود نیز تدبیر سرداری از دست نداده خبرداری مینمود
میان آن گروه و پیاده های قلعه پاره بیکار شعله ور گردید و مردم بادشاهی غالب آمده ذخیره مفت

دران نبردگاه دو سه سردار نامی بادشاهی مثل جگنا نهه راتهور وغیره با جمعی از راجپوتان ومنصب داران
همراه خانزمان بکار آمدند ومردم بسیار از دکنیان با یک دو سردار کشته وزخمی گردیدند وآخر کار بهلول
رو بفرار آورد وشادیانه فتح از طرف خانخانان بلند آوازه گردید وفوج بادشاهی بر سر بهیر دکنیان تاختند
ودرانجا نیز محاربه صعب روداد وغنیمت وافر مع انبار غله که برای رساندن قلعه آماده ساخته بودند بدست
لشکریان افتاد وهرچه نتوانستند برداشت آتش زدند درین وقت فتح خان که مورچال بادشاهی را خالی
شنیده فرصت وقت را از دست نداده از قلعه برآمده بر مورچالی که نقب آن تا پای حصار رسیده بود حمله
آورد واز سر نو شور وغلغله عظیم بلند گردید خانخانان از شنیدن این خبر خود را یکه تاز برفاقت بهادران
جان باز مقابل فتح خان رساند واز هر جانب مبارزان رزم جوی آتش خو حلو ریز رسیدند واز صدای
نفیر وکرنای زهره گداز وآواز سم ستوران تیز رفتار وهای هوی جوانان جان نثار افسون [illegible] بران
دکنیان مکار رسیدند وفتح خان افغان وغیران رو بفرار آورده خود را بقلعه رساند پاره اسباب مورچال
بغارت بردند چون چند روز بسبب جنگ شب وروز فوج فرصت رفتن برای کاه نیافت وزمین از [illegible]
اسپان فرو دنیامد تا نوبت باوردن کاه رسید چه رسد کار بر لشکر وعرصه زندگانی بر چارپا تنگ گردید
خانخانان خانزمان را با فوج گران برای آوردن کاه روانه ساخت ودو هزار سوار برای قراولی ما بین راه که
از رسیدن فوج ناگهانی خبردار باشند نگاهداشت لشکر بیجاپور از شنیدن این خبر جوق جوق گردیده فوج از
هر طرف هجوم آورده تعاقب فوج بادشاهی نمودند اول با قراولان جنگ درگرفت وچندی از هر دو طرف
کشته وزخمی گردیدند بعده مقابل خانزمان آمده قزاقانه دست بردهای نمایان نمودند وبسیاری از سوار وپیاده
کشته وشکست دکنیان داده رو بفرار آوردند وکاه بسلامت رسید چون نقب طرف خانزمان از باروت انباشته
شده بود نهم شوال سنه مذکور قرار یافت که صبح آتش دهند وفرمودند که سرداران فوج کمکی بهادران
جان باز برای یورش حاضر باشند عمله وفعله مورچال قبل از آنکه اثر روشنائی خوب ظاهر شود برای
یورش مردمان کارطلب رزم آزما بر سر کار برسند باروت را آتش دادند با وجود بر پریدن بیست
وهفت ذرعه دیوار بسبب تاریکی که بر فراز آسمان غبار وعلاوه آن گردید وزرسیدن مبارزان آبرو طلب
کسی جرأت [illegible] آهنگی برای داخل شدن نمی نمود ومحصوران خبر یافته از کوه توپ وتفنگ وحقه آتش
وبان آتش فشان گشته بامصالح چوب وتخته وهرچه بدست آمد به تردد بستن راه برداختند خانخانان

بودند و بمدد طالع اقبال صاحب قران ثانی روز افزون بود باعث امید مفتوح گردیدن و تقویت
دلهای بهادران قلعه گیر گردید و امرای جان نثار برفاقت خان خانان یکدل و جهد تمام دران محاصره
میکوشیدند و علی الخصوص نعم و هجشی همه یکرکمر همت بسته جان فشانیها بروی کار می آوردند یاقوت حبشی
که اول غلام نظام الملک و تربیت کرده غیر بود بعده که بقصد نوکری بادشاه رجوع آورد در زمره بندهای
این درگاه درآمده و درین محاصره مورچالی که او سپرده بودند بدین فکر افتاد که سیاه روی خود را
برعایت بازگشت جانب حق نمک قدیم بسرخ روی مبدل سازد اول بمدد رساندن ذخیره تعلقه
از مورچال خود عذر خواه گریز پائی نزد صاحب زاده خویش گردید و بخیه او بروی کار آمد از آنکه گفته اند
سیاه روی ازل بشستن آب تدبیر زایل نگردد از شهرت این نمک حرامی که باعث مزید رو
سیاهی او گردید ثبات قدم نتوانست ورزید و مثل غلامان گریز پا بنصف شب از مورچال برخاسته
خود را نزد مالکان قدیم رساند جنگ های که بر سر رساندن رسد غله در هر شبانه روز رو میداد
و آدم کشی که میان می آمد بجهان برای ممانعت رسد بلشکر بادشاهی نوعی که بیجاپوریان بظهور می آوردند
وگاه بیگاه بر مورچال میریختند و آدم ضایع می ساختند تا کسی بشرح آن توان برداخت در ضمن کهلوجی
نام دکنی که او اصل عادلشاهی گفته می شد و از مدت رو بدین درگاه آورده بدولت پنجهزاری رسیده
بود بدستور یاقوت خان تابو یافته برخاسته بقلعه رفت و از آنجا بلشکر بیجاپور پیوست و از پیش
او فوج عادلشاهی را تقویت بهم رسید و شبی برای رساندن چهار صد گاو غله و باروت و غیره تعلقه
بر لشکر بادشاهی ریخته شورش عظیم بر پا نمودند و خواستند که دران شورش از طرف دیگر رسد
بالا برند بهادران فوج بادشاهی از طرف مقابل هر دو فوج بیجاپور خود رسانده در ستیز عظیم بمیان
آمده سرها چون گوی غلطان زیر سم اسپان غلطیدن گرفت و بهلولخان و ببرهای یاقوت خان
و دیگر سرداران دکن شرط تردد و دلاوری بتقدیم رساندند دراز دو پاس شب که جنگ در
گرفت تا دو بهر روز نایره قتال و جدال در تزاید بود کار بجای رسید که کار بر مورچال و مردم بادشاهی
تنگ آوردند و خانخانان با همه سرداران سوار شده بمقابله دکنی ها برداخته دست بکارزار کشود
و صدای دار و گیر و خروش و غریو کوس تزلزل دران دشت و کوه افکند   ز گرد سپاه آسمانی
بسنفش   همه گرز بارید و پولاد تیغ   غبار زمین بر هوا راه بست   عنان سلامت برون شد ز دست

بهم رسیدند و ساهو را با خانزمان محاربه عظیم روداد و بعد دار و گیر صعب که جمع کثیر از هر دو طرف
کشته و زخمی گردیدند دکنی با نهزمت یافتند و ساهو هفت کروه آنطرف دولت آباد در رفته فرود آمد و خان
زمان نزدیک کهرکی خیمه نمود سرداران بیجاپور و کاربردازان فتح خان نظر بر مآل کار نموده موافق رویه
که بر اتفاق و نفاق ایشان اعتماد نیست باهم ساخته بصلح پیش آمده بنای مصالحه برین گذاشتند که فتح خان
ست لک روپیه مدد خرچ سپاه به ساهو بدهد و آنها ذخیره غله وغیره بمدد خود بالای قلعه برسانند و تا سر انجام
یافتن ذخیره ساهو گرد دولت آباد توقف نماید و از بالا قلعه و اطراف بر لشکر بادشاهی گوله توپ
و تفنگ و سنگ و باران تیر و سنان باریدن گرفت خانزمان به پدر نوشته بر حقیقت آگاهی داد
خان خانان در جواب نوشت که برای تسخیر دولت آباد کمر همت بسته به مورچال و دمدمه و کندن
نقب و گرد آوری مصالح محاصره پرداخته ما راهم رسیده دانند خانزمان بعد رسیدن نوشته خان
خانان بقصد برداشتن فوج بیجاپور طرف نظام پور دیره نمود و بفکر پیش بردن مورچال افتاد و هر
روز با فوج دکنی مقابله و مقاتله میان آمد و از هر دو طرف مردم کشته و زخمی میگردیدند چون دکنیان
بیشتر علف تیغ و طعمه تیر و سنان مردم بادشاهی میشدند فتح خان مصلحت دران دانست
بیجاپوری را با شش صد سوار اندرون قلعه گرفت باقی فوج ساهو مغلوب و منکوب گشته از نواح دولت
آباد برخاسته بناه ممکان دشوار گذار دو زیر برده فرود آمدند و از انجا بطریق قزاقان بر فوج بادشاهی
تاخت می آوردند و خانخانان نیز رسیده باتفاق خانزمان بفکر تسخیر قلعه و نهزمت دادن فوج بیجاپور
پرداخت و یک فوج برای بند نمودن و سر راه رسد غله گرفتن مقرر نمود و خانزمان را با پنجهزار سوار
برای مقابله و مدافعه فوج بیجاپور تعین فرمود و سرداران دیگر با مصالح سنگتراش و بیلدار بیشمار جابجا
برای پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب و دیگر تردد قلعه گیری کارفرمان گردیدند اگرچه قلعه گردون
اساس دولت آباد که فی الحقیقت نه قلعه بلکه پایه ایست از سنگ یک لخت خارا آمده که پای مورچه بران بند نشود
سر به فلک برین کشیده و در دنیا انجنان قلعه ایست که وصف او زبان خامه راست آید و سیاحان
عالم گرد اعتراف دارند که بدین حوالی و استحکام قلعه دیده نشده و چنین قلعه از زر و مصالح قلعه گیری و کمند
و زینه و یورش و نقب رساندن تسخیر آن باحاطه غور عقل و اندیشه رای صائب در آید اما از انکه
بسبب آفت قحط سالی از ذخیره خالی گشته بود و امرای نظام الملکی با فتح خان نفاق تمام بهم رسانده

بودند

غلوی آتش بازی آتش چراغ پا گردید و خود نیز از اسپ افتاد درینوقت راجه جیسنگه خود را بتصدیع تمام
رسانده چند برچهی متواتر بر فیل زد و مغاگرز برداران و دیگر بهادران جلو خاص زیر صدمه گرز و حربه بار
گرفتند و درین حالت فیل حریف او نیز بحدّ غلبه انیر رو به پیکار او آورد و آن فیل دیو سیرت
از صدمات اطراف مغلوب و حراسان گشته رو بفرار آورد و هر دو بادشاهزاده از فضل و یاوری حق
از جنگ آن بلای سیاه نجات یافتند و بادشاه گردون وقار از محفوظ ماندن هر دو شاهزاده نامدار
شکر بدرگاه کردگار بجا آورده هر دو گوهر درج جهانبانی را صدف وار تنگ در آغوش شفقت گرفتند
و فرمودند که بادشاهزاده را به اشرفی بوزن در آورده تصدق نمایند به پنج خریطه اشرفی سنجیده مستحقانرا
کامیاب ساختند بعده که فتح خان مغضوب گشته بود از جمله ولایت کوکن او در جاگیر ساهو که سابق هم
در نوکری نظام الملک همانجا جاگیردار مقرر کرده بودند بعد از انکه فتح خان اطاعت نموده پسر خود را
مع فیلان و جواهر بحضور فرستاد بموجب درخواست و التماس او آن محال را از جاگیر ساهو بر آورده
بتصرف او واگذاشتند و آن سرمایه فساد دید تها و یعنی ساهو از رده خاطر گشته از حضور فرار
نموده نزد عادلشاه بیجاپور رفت از انکه خمیر ذات آن بدنژاد در روز ازل از فساد سرشته
بودند انجا رفته باعث فتنه و هنگامه فساد تازه گردید و از عادلشاه درخواست مدد نمود اگر لشکر
گران یا توپخانه سنگین با من دهند قلعه دولت اباد را تسخیر می آرم و چندان بحد شد که عادلشاه
قرار عهد و پیمان موافقت را فراموش ساخته لشکر و توپخانه عظیم با او داده برای تسخیر دولت
اباد روانه نمود از انکه دران ایام بسبب سالهای قحط و لشکرکشی ها ذخیره در قلعه نمانده بود و سپاه
بحال تباه زیست مینمود و فتح خان میدانست که امرا بعلت اقاکشی بر مخالفت او بن بواقعی نخواهند
داد از شنیدن روانه شدن لشکر بیجاپور هوش باخته عریضه بخانخانان مهابتخان نوشت که ساهو
بکمک بجرام بچنین طمع خام روانه شده اگر آن سپه سالار با وقار خود را برساند قلعه حواله نموده خود را
در جرگه غلامان حلقه بگوش اندرگاه در ارم خانخانان برین مژده خاطرخواه مطلع گشته بلا توقف
خان زمان ولد است برادران خود را با جمعی از امرا روانه نمود و خود نیز از عقب اماده رسیدن الطرف
گردید خانزمان که بدو منزل دولت اباد رسید خبر نزدیک رسیدن فوج ساهو شنید لهراسب
برادر خود را با فوج همراه مقابل او تعین نمود و خود نیز مستعد کارزار گردیده به شعبه پهلومری نار رسیده فوج

وغیره سوای یک لک و پنجاه هزار روپیه مقرری از خزانه نه دادند درین ایام از وبا و طاعون
در شهر ظاهر گردید و بادشاه معه خدمه محل از شهر برآمده کنار دریا نزول فرمودند بعد از چندگاه رو
بتخفیف آورد درین سال بدستور هر سال جنگ فیلان کوه مثال زیر جهروکه کنار آب جمنا حکم
فرمودند و بخاطر عالی چنان گذشت که همراه بادشاهزادها سوار شده سیر جنگ فیلان نمایند
شاهزاده فیل افکن شیر شکار محمد اورنگ زیب از مستی باده جوانی و غرور شجاعت بعد از هم
امتحان فیلان مقابل هر دو فیل که باهم آمیخته بودند اسب سوار آمده اصلا توهم و اندیشه در دل راه
نداده هر ساعت اسب خود را نزدیک بفیلان می برد تا نزدیک تر آن هر دو عفریت صورت
کوه پیکر رسید درین ضمن یکی از آن دو فیل اهرمن خصال بر بادشاهزاده بلند اقبال حمله آور گردید
چون نزدیک رسید آن کوه وقار و حوصله از جای خود نه جنبید و مقابله حمله آن بلای سیاه استاده
بروی از جا یک سر مو نشد زبس چنان فیل یک لو نشد زمکن رشته زبس پیکرش
نه جنبید چون نقش از پیکرش با وجود آنکه هنوز مرحله عمر شاهزاده نامدار بحد تکلیف شرعی نرسیده بود
تایید فضل حافظ حقیقی بازوی جلادت موروثی را کار فرموده نیزه بر جبه فیل شکار به پیکار
آن دیو نژاد کوه مثال برداخته بر پیشانی او زده مجروح ساخت تکلیف فطرت دلیری نمود
بهمینی که تکلیف بروی نبود درین سن اگر بودی افراسیاب همی گشتی از دیدن فیل آب از مشاهده
آن حال نظارگیان اطراف زبان به آفرین گشادند و چهار فیل برای دفع چشم زخم آن بلای سیاه خوانده
شدند و بادشاه را اضطراب تمام رو داد و بمنع آن جرات برداختند و از هر طرف چرخی و دیگر آتش
بازی سر داده بزدن گرز و گلک و انواع ضربه شروع نمودند اما فیل مست ممنوع نگردیده بلکه از خوردن برچهی
زیاده خشمناک گردیده بادشاهزاده را با اسب از جا برداشته بقصد زیر دندان در آوردن نیز پای
زدن زد آن نوباوه گلشن جهانبانی از اسب جدا شده از باد و برق تند تر از جا جسته قبل از آنکه فیل
او را زیر دندان گرد چستی و چالاکی تمام شمشیر از نیام کشیده بار دیگر بر فیل کوه پیکر حمله آور گشت در آن
هنگامه که از هجوم تماشاییان و از کثرت ازدحام خلایق تمام بالای هم می افتادند و از دود آتش بازی هم
دیگر را نمی دیدند بادشاهزاده محمد شجاع خواست خود را به برادر رسانده در مدد برادر جوهر شجاعت
بر روی کار آرد با وجود یکی بزور بازو صف ازدحام را برهم دریده خود را نزدیک رساند از صدمات

داران ومنصوبان دور و نزدیک نظام الملکی از و نفرت تمام اختیار نمودند محمود خان حارس قلعه
کالنه چند روز سر از اطاعت فتح خان پیچیده آخر کار از ملاحظه جان و آبرو خواست بوسیله ساهو
بهوسله پدر سیوای جیتی که تمام ضلع کوکن در تصرف او در آمده بود و با فتح خان رابطه اخلاص ساخت
به اطاعت آن ظالم در آید خانزمان پسر مهابتخان که در دکن نیابت پدر داشت بر حقیقت اطلاع
یافته بوساطت میر قاسم نام قلعه دار فتح اباد سرکار اسیر که قریب جوار کالنه است محمود خان را
استمالت نموده امیدواری ها داده راضی به سپردن قلعه بشرط رسیدن فرمان بدستخط و نشان
خاص ساخت بعده که فرمان به نشان انگشت دست برفرمان زده طلبید محمود خان قلعه دار حواله
نموده بحضور رسیده بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار سرافرازی یافت و پنجاه هزار روپیه
نقد مع منصب پسران او عنایت فرمودند در عهد نظام الملک شش لک روپیه جمع دفتر شش پرگنه سرکار
کالنه بود که سه چند و چهار چند بوصول میرسید چون بعرض رسید که قاسم خان بعد تسخیر قلعه فرنگ بتفاوت
چند روز رخت هستی از اینجهان بربست بجای او اعظم خان مقرر گردید درین اوان محمد جان قدسی از
ایران آمده قصیده غرا گفته ملازمت نمود به انعام خلعت و ده هزار روپیه و منصب و خطاب ملک الشعرا
سرافرازی یافت اعتماد خان ترکمان عادلشاهی بامید بندگی منصور رسیده بعطای منصب و خطاب
قزلباش خان سربلند گردید بعرض رسید که اسد خان از ینجهان رحلت نمود محمد معصوم کابلی را هزاری پانصدی
نموده خطاب اسد خان مرحمت نمودند از واقعه صوبه بهار بعرض رسید که از ابتدای جلوس نوابت حال
هفتاد و شش بتخانه نامی مسمار گردید و مصالح آن بخرج مساجد در آمد کدخدای بادشاهزاده محمد شجاع با صبیه
رستم صفوی نمودند محمد علی بیگ ایلچی ایران که از نزد شاه صفی با نامه و سوغات قیمت سه لک روپیه
آمده بود مرخص فرمودند و یک لک و پنجاه هزار روپیه بدو تا روز رخصت رسیده و همراه او صفدر خان را
بطریق سفارت مع نامه و چهار لک روپیه قیمت تحف و هدایا رخصت فرمودند و در نامه بعد تحریر
تقریب و تهنیت ذکر خانجهان لودی و فتوحات که رو داده و چند فقره از پند و نصایح در باب
منع سیاست زیاده به آیینی که پدران به فرزندان نویسند کنایتاً و صریح دران درج نمودند و زبانی
نیز درین ماده که ترک خون ریزی نموده صد از رسمی را شعار خود سازند پیغام دادند چون
ایام عرس مهد علیا ممتاز محل آمد شش لک روپیه برای ساختن مجمر و بعضی ظروف طلا و تعدادی

وارد شده و بر احوال افغان نا محمود انجماعه اطلاع یافته و در کلیسای انها رفته سیر نموده و با فضلای انگروه
که پادری نامند صحبت داشته معبد خانها را خلاف تبخانه های هنود در ظاهر بکمال صفا که تمام روز شمع های
کافوری می سوزد و صورت مریم و عیسی را بر چوب نقاشی در کمال خوبی و خوش ظاهری با تصویر مجتهدان
خود کشیده اند ساخته اند اگر مسلمان بی دستگاه و تنها در انجا وارد شود نماز نمودن نیست و اگر
تیاکو پیش کسی بیایند چون تیاکو در تعلقه معموره انها اجاره است به او ایذا میرسانند و اگر فقیر مسلمان در
ملک و شهر انها وارد گردد به بیحرمتی تمام گرفته مقید می سازند فقیر هندو را زیاده سیاست می نمایند بلکه
می کشند رعایا از همه قوم مسلمان و هنود در انجا آباد اند بر رعایای خود در هیچ باب مزاحمت و مضرت
نمیرسانند مگر تصدیع و ظلم زیاده که بحال رعیت و باشنده های انجا میرسد اینست که هر که از انها در گذشت
خواه مسلمان سید باشد و خواه کافر برهمن وارث و فرزند نابالغ ماند با وجود زنده بودن مادر آن فرزند او را
گرفته با مال او بیت المال سرکار ساخته فرزندان او را نصرانی می سازند اگر از اشراف و اعیان قوم است
با او نسبت نموده به اعزاز تمام نگاه داشته مال پدر او مع توابع آن با و وا میگذارند و الا بجای غلام و نوکران
نگاه میدارند و با وجود شهرت و علم این ظلم که از انها بعمل می آید از همه قوم در تعلقه انها رفته آباد می گویند محله
نشسته اند
مسلمانان جدا و آباد کرده در میان آنها قاضی قرار داده اند که عقد و نکاح مقدمات مسلمانان با و وا گذاشته
و اسب و گاو نمی دارند و در جنگ میدان و صف انها تردد نمی آید در جنگ قلعه و پناه به آلات
آتش بازی دلیر اند حاصل کلام چون روبه مذموم و تعدی فرنگی ها بعرض رسید قاسم خان را در وقت
رخصت بصوبه داری بنگاله خفیه اشاره به استیصال انها نموده بودند قاسم خان بعد رسیدن انجا
بمرور ایام در قلع ریشه تسلط انگروه بدنام کوشیده تدبیرات صایب بکار برده به محاصره آن قلعه
پرداخته بعد سعی بسیار که بعد دیوار از راه خندق و دریا لشکر کشی نموده به بیکاری تیشه کاران
سه ماه صرف اوقات نموده بنای هستی غرور انجماعه را با قلعه از پا در آورد و قریب ده هزار نفر
از فرنگی و دیگر باشنده های بعوض تلف در آمدند و چهار هزار فرنگی به اسیری در آورد و هزار
مسلمانان در آن محاصره بدرجه شهادت رسیدند چنانچه کلمه از تسخیر قلعه کالنه تعلقه نظام الملکی که بالحال
با انتشار برکته موسوم بسرکار کالنه تعلق بصوبه خاندیس دارد در این سالها تردد و تیر و سنان
مفتوح گردیده می نگارد بعد وقوع تعدی فتح خان نسبت به نظام الملک و امرای او دیگر امرا و قلعه

وکشت کار عسکر دیده و در اسیر نمودن زن و مرد صغیر و کبیر و به قتل آوردن انها تقصیر ننمودند بهر حال بنیاد

حال محال آباد کرده صد سال دو صد سال را بصورت ویرانه سالها می ساختند تا آنکه موسم برسات

رسید و از نام و نشان آبادی نماند و بهم رسیدن جنس خوردنی متعذر گردید ناچار متوجه ملک بادشاهی

شدند و از سولاپور گذشته چاونی نمودند رسیدن حضور آنکه تعاقب افواج فتح خان از خواب غفلت بیدار

گشته عبدالرسول نام پسر خود را مع سی زنجیر فیل و نه اسپ عراقی و قدری جواهر بشبیت هشت لک روپیه

روانه حضور ساخت و التماس موقوف داشتن فوج نمود بعد رسیدن عبدالرسول زنجیر فیل مع خلعت خاصه

و اسپ و جیغه و کهپوه مرصع مرحمت نموده مورد دیگر عنایات ساختند [illegible]

[illegible] اواخر ماه شعبان المعظم سنه

هزار و چهل یک مطابق غره فروردی جشن آغاز سال ششم نمودند و اواخر رمضان المبارک از برهانپور

متوجه دار الخلافت اکبرآباد گردیدند عبدالرسول را نزد پدر او رخصت فرمودند اگرچه صوبه دکن به یمین الدوله

مقرر کرده در دکن گذاشتند اما آصف خان راضی نشد که از رکاب جدا شود بنابران صوبه داری دکن

بنام مهابت خان مقرر کرده به آصف فرمودند بعد فراغ بندوبست ضروری خان زمان را در دکن تا

رسیدن مهابت خان نایب گذاشته خود را زود بحضور رساند نصیری خان را صوبه مالوا ارزانی داشتند

به پنجاه کوچ و هشت مقام به کنار سواد اکبرآباد رسیدند یمین الدوله قبل از داخل شدن بقلعه اکبرآباد از دکن

رسیده سعادت ملازمت نمود برای ساعت نه روز مقام در باغ دهره نموده داخل دار الخلافه شدند عبدالله

خان را صوبه بهار مقرر کردند بعد انقضای سال از واقعه مغفوره مرحومه ممتاز محل یک لک روپیه برای مستحقان

و پنجاه هزار روپیه خرج لوازم و دیگر هر سال حکم فرمودند درینولا مژده فتح هوگلی بندر توابع صوبه بنگالا بظهور رسید

تفصیل این مجمل آنکه نصارای بدکیش در هوگلی بندر که از راه محل بیست کروه واقع است برای تجارت سکنی

داشتند در ایام سابق پارچه زمین برای بودن خود و گذاشتن جنس تجارت التماس نموده گرفته چار

دیوار پخته با برج و باره در آنجا بنا گذاشتند بعده بمرور آلات توپ خانه در آنجا فراهم آوردند و معبد خانه

که کلیسیا گویند در آنجا ساختند و رفته رفته قدم از جاده اطاعت برون گذاشته بمضرت رساندن

بحال مسلمانان آن دیار و ایذای مسافران پرداختند و روز بروز در استحکام امکان میکوشیدند مسود

اوراق که در بنادر کوکن دکن چندین دفعه در سعورها و قلعه‌های آباد کرده آنها که اکثر جا کنار ساحل دریا دارند

انها نیز قبول نموده وقت برخواستن پارچه کاغذی که نوشته با خود آورده بودند زیر مسند آصف
افغان گذاشته رفتند مضمون آنکه چون ما را نیکی باطنی بدین جناب است از اصل کار خبر داریم می‌سازیم
که دکنی‌های غدار که درین چند روز بر وعده صلح گذرانیدند و آمد و رفت پیام و پیغام در میان داشتند
عمده مطلب و مدعای آنها این بود که بر احوال سپاه و اسپان و دیگر چارپایان لشکر اطلاع یابند
بعده که منزل بمنزل خیمه بخیمه هرکارها گردیده واقف دانستند که از نرسیدن رسد غله و از تردد قحط و کم
یابی کاه عسرت تمام بحال سپاه عاید گشته و بجز پوست و استخوان حالتی در اسپان و چارپایان نمانده
و در آخور هیچ اسپ نشان برگ کاه پیدا نیست و بوی ماکولات و دود مطبخ از هیچ مطبخ به مشام آنها
نرسید از قرار برگشته ورق سبق ما واژگون خواندند و با هم مصلحت نمودند که آخر کار بدین حالت از لشکر
تردد بظهور نخواهد آمد و ننگ آمده برخواسته خواهند رفت لهذا بعذر و عذر دفعیه می‌نمایند بعد مطالعه در
آوردن آن مضمون یمین الدوله چون مار بر خود پیچیده نهایت بیدماغ و مکدر خاطر گشته تاکید تمام برای پیش
بردن مورچال و سرانجام یورش و قتال و لبستن دمدمه و کندن نقب فرمود و از طرف دکنی‌ها روز
بروز نایره جدال استقلال می‌پذیرفت در ایام محاصره به امداد کشید و بیجاپوری‌ها دست بردهای نمایان
و شبخون‌های صف ربا بعرصه کارزار آورده بهار جنگ خوب نموده از اندرون و بیرون قلعه شرط
مهمان کشی بتقدیم میرسانیدند و گاه غافل و گاه خبردار ساخته بزیر لشکر ریخته داد شجاعت میدادند چون
هر چه غله و کاه در آن نواح تا سی چهل کروه بود بقلعه برده بکار آوری آذوقه برداخته بودند و برای لشکر
بادشاهی اصلا رسد غله نمی‌رسید خصوص کار اسپان به هلاک رسیده بود و از لاغری قادر بر حرکت
نبودند تردد قلعه گیری پیش نرفت و یمین الدوله صلاح کار در آن دید که در آن سال دست از محاصره
قلعه برداشته خود را طرف ضلع آباد بیجاپور رسانده هم آدمیان را و هم جانوران را از عذاب شکم
برآرند و هم بخرابی تاخت ملک پرداخته تلافی حیله‌بازی بیجاپوری‌ها نمایند لهذا از آنجا طرف رای
باغ و مرج که الحال به مرتضی آباد موسوم گشته و بسیار سرزمین سبز و خرم و سیر حاصل پر از چندین هزار درخت
اقسام میوه درانوقت بود کوچ فرمودند و خراب و تاراج کنان طی مراحل و منازل مینمودند هر جا پایان کشته
و مزراعت بنظر می‌آمد در چشم بر هم زدن بصورت ناکشته می‌ساختند و به سم اسپان از سر نو قلبه رانی
آن می‌پرداختند و قصبه‌ها و بازارها و عمارات عالی را برتبه ویران مینمودند که زمین قابل قلبه رانی آن می‌گردید

دکنیها

ووقت مقابله رو بفرار می آوردند درین ما بین مصطفی خان و ملا احمد لاری که از امرای معتبر بیجاپور بودند
از راه حیله پردازی خفیه پیغام اظهار فدویت ورسوخیت خود نسبت به درگاه والا وعهد وپیمان
انکه درین زودی قابو یافته یکی از دروازه ها وا نموده لشکر اندرون گرفته حسن خدمت ورتسخیر
قلعه بجا خواهیم آورد دادند چنانچه یک شب بر مصطفی خان محمد رضا نام خفیه خود را بخدمت اصف خان
رسانده عهد وقرار بالمشافه با قسم مغلظ بمیان آورده رفت وبر وعده امروز فردا وقابوی وقت میگذرانیدند
وفوجهای بیرون واندرون قلعه در تاخت ومدافعه میکوشیدند وسوای پیغام نهانی از طرف عادلشاه
مصحوب شیخ دبیر نام که از دبیران رازدار عادلشاه بود پیغام التماس مصالحه نیز ما بین بمیان آمد اما باز
بدفع الوقت میگذرانیدند واثر صدق پیغام نهانی وظاهری بر روی کار نمی آمد اخر دانستند که همه
تدبیر وتزویر عادلشاه است بعده که دیدند که بوی صدق انفعال وراستی پیام پیغام منتظران نمی آید
اصف خان در تنگ آوردن محصوران و دوانیدن نقب وپیش بردن مورچال بیشتر از سابق کوشیدند
بعد از ان روزی مصطفی خان علانیه بخدمت یمین الدوله آمده پیغام اظهار ندامت وقبول پیشکش بقدر
استطاعت نظر بر خرابی و ویرانی ملک که از طرف بنه قحط وافت آسمانی و پامالی افواج بادشاهی
حال در رعایا نمانده رساند اصف خان باتفاق همراهان بعده که خیمه بخیمه خبر صلح وقبول پیشکش ملا
واشکار انقل نقل هر بزنا وبرکر دید چهل لک روپیه که فی الحال نظر بر حال واحوال ملک ورعایا در سرکار
عاید ساخته تعهد اطاعت آینده بدهد مقرر نمود مکرر پیغامهای عذر امیز درمیان می آمد تا انکه از هر دو طرف
مسوده عهد وپیمان نامه وقبول پیشکش نوشته شد ومردم مصالح نقب ومورچال دست از کار وکر
قتال کشیدند از انکه بر لشکر سختی وصعوبت تمام از گرانی وکم یابی غله وکاه بود لشکریها بجا آوردند ونذرهای
مالی وبدنی بستند وبهادر خان ویوسف خان دغیره چند امیرنامی را که در جنگ کمی زخمی ساخته
برداشته برده بودند آورده سپردند وشیخ عبدالرحیم نام را که از معتمدان اصف خان بود با
خود اندرون قلعه بردند که تعهد بمهر رسانده مع مبلغ پانزده لک روپیه منجمله چهل لک روپیه
حواله او نمایند وموصی الیه را دو روز مهمان نگاهداشته روز سیوم بعذر ومعذرت بعضی موانع وقرار انکه
زر رونقد نامه از عقب مصحوب مردم خود میفرستیم خالی برگردانیدند روز دیگر دو نفر حراف وضع جرب
زبان ما عده نزد اصف خان آمده پیغام بعضی تکلیف بازبمیان آوردند یمین الدوله نظر بر قابوی وقت

هم نمیدانستند مع زن و فرزند و انچه از مایت داشتند با خود گرفته بجای زاد راه کعبه براه نزدیک
بدریای شور پیوستند د هم حصه لشکر ازین آفت نجات نیافت حتی آنکه از جمله خزانه خواجه ابوالحسن زیاده
از یک خریطه اشرفی و پنج خریطه روپیه فرصت برداشتن نیافتند تا به دیگری چارکان بی سر و سامان
که بوای یابو و کاه و خشک شده قحط دیده نداشتند چه رسد همدرین روز از آفت آتش ناگهانی معروض
گردید که در راودلیه درهایکی بروز خان که از امرای عمده بار هه بود باروت فروشی خانه داشت
در باروت خانه آتش از غیب در گرفت خانه او و بروز خان با جمعی که در خانه شادی بود
و مهمان بسیار فراهم آمده بودند از صدمه باروت پریدند و سوختند نصر خان را جنس تردد و خدماتی که از
ظهور آمده بود بعطای مراتب ماهی که مخصوص امرای عمده و مقرب سلاطین دکن بود بادشاهان دهلی نهایت
اثر و زیهیج امیران عنایت بعمل نیاورده بودند سرافرازی بخشیدند چون عادلشاه از راه ناعاقبت
اندیشی با نظام الملک عهد موافقت بسته به سپردن قلعه شولاپور مصالحه نموده عهد و پیمانی که با پادشاه
بمیان آورده بود بیک سو گذاشت یمین الدوله آصف خان را با جمعی از امرا و راجهای نامدار برای تسخیر
قلعه بیجاپور و خرابی ملک او تعین فرمودند هنگام آصف خان نزدیک قلعه بالکی که قلعه سرحدی و سرراه
رسیده بقلعه دار پیغام سپردن کلید قلعه و نظر بر مآل کار نمودن داد قلعه دار بیک دور وز دست
و پا زده راه فرار اختیار نمود و مبلغ نقد و جنس بضبط در آمد از آنکه حکم شده بود هر چه قلعه عادلشاهیه تسخیر
در آید حواله نموسلان فتح خان که در آن ضلع بودند نمایند القلعه را به منصوبان او که در قلعه او دیگر بودند سپردند
از آنجا کوچ نموده بود که نزدیک کلبرگه رسیدند مصلحت در محاصره او ندانسته متوجه بیجاپور شدند ما بین
راه رزق الله نام از اعیان عادلشاه با نوشته و پیغام صلح با ظهار ندامت و اعتراف تقصیرات گذشته
و التماس عفو مع قبول پیشکش لایق رسیده ملاقات یمین الدوله نمود و التماس او بدرجه قبول نیفتاد
شمه از رویداد حضور آنکه چون فتح خان در ارسال جواهر و فیلان به موجب حکم تغافل ورزیده وزیر خان
بر خافت تقرب خان که با فتح خان عداوت داشت و او واقف کار آن ضلع بود برای تادیب فتح
خان و تسخیر ولایت او مرخص فرمودند و به آصف خان حکم رفت که قلعه دیگر مردم فتح خان بسپارد و
و بالکی را از تصرف کسان او بازبرارد بعد از آن که یمین الدوله پای قلعه بیجاپور رسیده به محاصره پرداخت
از نواح عادلشاهیه از اطراف بطریق قزاقان بر فوج پادشاهی تاخت و برگی هجوم آورده تنوخی زیاد منموده

چهار پسر و سه دختر یک کرور روپیه نقد سوای جواهر و طلا آلات از خزانهٔ آن مغفور برآمد آنرا بالمنا
صفه نموده نصف به بادشاه بیگم عرف جهان آرا و نصف به هر چهار پسر قسمت نمودند باقی جنس به هر دو دختر دیگر
دادند اعظم خان و تقرب خان از بالاگهات آمده ملازمت نمودند درینولا بعرض رسید که فتح خان پسر
عنبر حبشی بعد از خلاص شدن و سپه سالار نظام الملک گشتن در تلافی محبوس گردیدن خود موافق
دستور نمک حرامان به عاقبت نظام الملک را غافل گرفته محبوس ساخته و حقیقت این حسن خدمت
نسبت بخدمت بادشاه بحضور معروض داشته و خود را یکی از بندهای مطیع عقیدت آیین وا نموده و
بعد چند روز عریضه آن غلام زاده بدکیش که بموجب اظهار ارادت خویش در خدمت بادشاه عرضه
داشت نموده بودند نظام الملکی را در حبس خانه خفه نموده ره نورد بادیه عدم ساخت و جمعی دیگر از امرای
قدیم و جدید که مخل استقلال خود میدانست مثل خواص خان و عبدالله معلم و مصاحب آن مغفور و سید بلال
مخاطب بشمشیر خان و سید خلیفه قلعه دار و سادات خان و اعتماد راو و دیانت راو وغیره دواز
ده نفر را همراه آن مظلوم هم سفر گردانیده و جمعی را محبوس نموده و اختیار ارتکاب این عذاب و بدنامی
محض برای رضا جویی انجناب بامید نتیجهٔ آن نموده ام و نیز درج ساخت که فی الحال بتقاضای مصلحت پسر
ده ساله او را تا رسیدن جواب برکت نشانده قایم مقام پدر کرده ام بعد عرض در باطن اگرچه از نمک
حرامی آن ظالم بدکردار بسیار نگرانی بخاطر راه داد اما در ظاهر نظر بر امور ملکی که از نظام الملکی نیز ذخیره بیدانی
در خاطر داشتند در جواب فرمان صادر شد که ماهم باقی ملک نزدیک تسخیر رسیدن را نظر بر تیمی
و مظلومی پسر او بحال داشتیم اما جواهر بیش قیمت و فیلان نامی نظام الملک را با پسر خود روانه حضور سازد
و خلعت مع کپوه مرصع که اسلحه مخصوص انجاعه است و یازده اسب برای فتح خان روانه ساختند درین
اوان بعرض رسید که خواجه ابوالحسن با لشکر بادشاهی برای انقضای برسکال در دامن کوهی کنار ناله آبی که
آب بسیار کم داشت چنانچه بهیچ لشکر هم وفا نمی نمود فرود آمده بود نهم شهریور ماه الهی از بارش سه
روز بهم بمرتبه آب طغیان نمود که لشکر را فرصت تبدیل مکان نداد و از بالای کوه سیلابهای کوه ربا
فرود آمده تمام دامن کوهسار را فرو گرفت و لشکر را هیچ طرف راه گریز نماند ناچار دست از همه اسباب
برداشته بعضی مردم اعلی هر چه توانستند بر فیلان و اسپان بار کرده معه ناموس از تهلکه ناگهانی
برآوردند و بیشتری بزور شنا نجات یافتند و دیگر مردم که سواری و باربردار نداشتند و شنا کردن

فریب داده مصلحت کار در بن دانست که درهمان گرمی دار و گیر در تسخیر عظیم از جمله نقب ها که درست
نقب باروت فرش نموده فرصت آتش دادن نیافته بودند آتش دهند در همین حالت اعظم خان
که از شنیدن هجوم آوردن دکنیان ایلغار نموده بود خود را رسانده و بحضور او در نقب ها آتش دادند
و جمعی همراه دیوار بر پریدند و دو چار رخنه پدید آمد با وجود پریدن یک برج و دیوار و روداده تزلزل
در تردد قلعه‌گیران بادشاهی و ظهور غلبه فوج تازه رسیده اعظم خان محصوران بمرتبه استقامت ورزیده
داد تهوری دادند و رسد و ممانعت و دفع حمله یورش بهادران چنین بهادرانه پیش آمدند و خیال شرط قلعه
داری بجا آوردند که جای تحسین و آفرین آشنا و بیگانه دانست و آن روز که شب منجر گردید تمام شب مردم قلعه
در برداشتن دیوار و مردم بادشاهی در پر نمودن نقب ها از باروت بروز آوردند صبح که تیغ دودمه
آفتاب برای تسخیر ربع مسکون سر از دریچه مشرق برآورد مردم قلعه بخاطر آوردند که آخر قلعه مفتوح خواهد گشت
و ما ها مقتول و مغلوب خواهیم گردید صلاح کار در اینست که عهد امان میان آورده کلید قلعه بسپاریم و هفت نفر
فهمیده کار را درمیان داده کلید قلعه را سپردند ده زنجیر فیل و صد و شانزده توپ که از آن جمله چهار توپ
نامی باسم غیری کلان و خورد و بجلی و ملک ضبط بودند با اسباب دیگر بضبط درآمدند دیگر از مد طالع صاحب
قران ثانی عجب بلیه بر نظام الملک که فی الحقیقت از مدت به اختیار و قبضه اقتدار غیر بود در بن اوان روداد
و مجمل می نگارد که چون بعد واقعه غیر نظام الملک قابو یافته فتح خان پسر کلان عنبر را مقید ساخته بجای او تقرب
خان را که از غلامان عمده او بود سپه سالار و خواص خان را وزیر خود نموده بود که از تقرب خان موافق خشم
دانسته تردد ظاهر نکرد به صلاح دیگر دکنیان حسد پیشه باز فتح خان را از قید برآورده صاحب اختیار
و مدار علیه سلطنت ساخت از تعینی تقرب خان بوسیله اعظم خان رجوع به اعلی حضرت آورده
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و عطای لک روپیه سرافرازی یافت و صد و چهل نفر که همراه
او ملازمت نمودند همه فراخور پایه و حالت بمنصب سرافرازی یافتند درهمان ایام مردم لشکر
اعظم خان و مردم رعایای دیهات بر سر کهی جنگ و گفت و گوی فساد آمیز برپا شد و کار
بفوج کشی طرفین منجر گردید و رندوله خان خود با جمعی از امرای دکن و مدد رعایا رسید و از طرف
فوج بادشاهی هفت هشت امیر نامی خود را مقابله دکنی ها رسانند و کارزار غریب بمیان آمده
صف های قتال و جدال آراسته گردید و غلبه دکنی بمرتبه شد که امرای با نام و نشان از فوج

تردد نمایان سپهدارخان بعد کوشش و کشش بسیار بتسخیر قلعه و مقدم مذکور بعون خود را سید میگرفت
امان خواسته بتجویز سپهدارخان بمنصب سه هزاری نهزار سوار سرافرازی یافت نصرتخان که سال گذشته
بقصد تسخیر قلعه قندهار کمر مدت صرف اوقات نموده آخر بسبب عسرت حال سپاه و قحط سالی دست
برداشته موقوف بر سال آینده داشته بود درینولا با جمعی دیگر از میارزپیشگان قلعه کن طریق
ایلغار شتافته به محاصره پرداخت با وجودیکه محصوران بقدر مقدور از زدن توپ و انداختن حقه آتش
وبان واقسام آتش بازی کوتاهی ننمودند بهادران کنورکت و دلاوران قلعه گیر بانواع تدبیر قصبه را
بتصرف درآوردند و قریب شش هزار مرد و زن خورد و کلان دستگیر گردیدند و با نقداب و صد
شتر با مال وافر دیگر که اکثر کارخانجات نظام الملک درانجا بود با استعه واقمشه تجار و رعایا لک ها
بتصرف مردم بادشاهی درآمد و مبلغهای کلی نقد و جنس بتاراج رفت و سرافراز خان حاکم انجا جان
یافته جان بسلامت بدر برده خود را به نظام الملک رساند و نصرت خان اسیران را آزاد ساخته چند
نفر معتبر را نگاهداشت بعده بتسخیر قلعه کمانت بعد تردد نمایان که محاصره به امتداد کشید و نقب
پای حصار رسیده و در فکر پر نمودن باروت و برآمدن برج و باره بودند رندوله خان با فوج سنگین
دکنی بامداد و کومک محصوران رسید مورچالهای نصرتخان فرمود بجستی و چالاکی تمام یک نقب زیر برجی
که بالای آن برقندازان بسیار از طرف قلعه داری بودند باروت پر نموده آتش دادند و زیاده از
صد نفر معه برج بریدند محصوران به نیت گرمی رسید لهذا کومکیان از قلعه برآمده دران گرمی هنگامه که هنوز
دود باروت و گرد فرونشسته بود بر مورچالها ریختند و صدای دار و گیر بلند ساختند و عجب فتنه
بلا آشوب قیامت برپا گردید از بیرون کوچ دکنی ها لشکر بادشاهی را محاصره داشتند درخشیدن
شمشیر برق کردار و رسیدن گوله تفنگ آتش بار و باریدن تیرهای جگر گذار و از بالا و اطراف قلعه
نازل شدن گولهای توپ و زنبورک و حقه های پر از آتش و بانهای آتش فشان و سنگهای
کلان فیل ربا که چون بلای جان ربا بهم رسیدند تزلزل تمام و زلزله عظیم در لشکر بادشاهی انداخت
ز تیر دلیران و پیکان تیز زمین لاله خیز آسمان لاله ریز با وجود چنان هجوم خصم و باریدن تگرگ
گوله و رسیدن انواع آلات جان ستان نصرتخان دل از دست نداده و دست از کارزار
برنداشته حملهای صف شکن و تیزدهای مردانه بکار برده خود را بر فوج مخالف زده رندوله خان را

در پای قلعه به خواسته خود را بمقصود ما روز رسانند و از آن وقت خان از پابکلمات رخصت شطرنج
و عبدالله خان بهادر از مهم خانجهان بحضور رسیده آخر سال چهارم جلوس شرف اندوز ملازمت
گشتند سید مظفر خان را بخطاب سید خانجهان بهادر و از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار و عبدالله خان را
باضافه هزاری هزار سوار بر پنجهزاری و عنایات دیگر مفتخر و سرفراز ساختند و همراهان هر دو امیر نیز فراخور
پایه و قسمت اضافها یافتند [illegible]
هفدهم شعبان مطابق غره فروردی سنه هزار و چهل که شروع سال پنجم جلوس بود حکم فرمودند که
آنچه سال گذشته بخرج جشن از آرائش و دیگر لوازم بزم عشرت درآمده درین سال به مستحقان
و درماندگان جان بلب رسیده و گرسنگان از جان سیر آمده رسانند رشته بینوائی عالمی که
از قحط و غلا بانواع بلا گرفتار بودند بریده گشت و در قالب پوست استخوان بر ناو پیر مستمندان
جان تازه دمیدن گرفت محمد علی نام رسول ایران با نامه شاه صفی و تحف آن بلاد رسیده ملازمت
نمود خلعت و تاج قزلباشی و جیغه مرصع و خنجر الماس و دو خوان طلا مع پیالهای در که قیمت جمله بیست
هزار روپیه باشد با سی هزار روپیه نقد مرحمت نمودند و قیمت سه تقوز اسب و دیگر جمله اشیاء
فرستاده شاه سه لک روپیه بعرض رسید و همان روز پنج لک روپیه نقد و دو لک پنجاه هزار
روپیه جواهر و فیلان و دیگر تحف مرسوله قطب الملک منجمله پیشکش هر ساله بنظر عرض گردید از وقایع صوبه
اله آباد بعرض رسید که ابدل نام کافر بدفرجام که قلعهای متعدد در جنگلهای پر اشجار و مکانهای دشوار گذار
احداث نموده علم طغیان برافراشته مردم آزاری و دست اندازی بر مسافران و قافلها مینمود مکرر بر
فوج صوبه داران و فوجداران رفته دست نیافته بودند درینولا از سعی و تردد قلیچ خان حاکم آن صوبه
بعد تردد بسیار که ایام محاصره و مقاتله به امتداد کشید و جمع کثیر از هر دو طرف شهید و کشته گردیدند
آخر کار آن کافر فاجر مغلوب هراس گشته بعد جوهر نمودن زن و فرزند مع هزار نفر مقابله برداخته
بعد از بکار آمدن و بدرجه شهادت رسیدن قریب هفت صد و هشت صد سوار و پیاده پادشاهی هزیمت
یافته آواره دشت ناکامی گردید و مال و اسباب زیاد بتصرف لشکر اسلام درآمد و جاهای قلب توابع آنجا را
آتش زدند و آن کفرآباد را به اسلام آباد موسوم ساخته تیغ نهارا مسمار کرده بنای مساجد گذاشتند
از فتوحات شروع این سال قلعه ستونده متعلقه صوبه است که مقدم آنجا علم بغی برافراشته بود و از سعی و

فیل شکار چون آهوان دشت او بازجسته وخسته آواره این سمت گردند سر راه این ان گرفته جوهر تردد خود ظاهر سازید بعد ظهور حسن خدمت از طرف شما برای قلعه مفتوحه بحضور نوشته والتماس نموده خواهد شد باالجمله اعظم خان رندوله خان را الاحواب ساخته مرخص نمود و قرار یافت که طرف ناندیر رفته سر راه امرای نظام الملکی که مقابل فوج بادشاهی اند داشته باشند بعده که اعظم خان خود را به محاصره قندهار که رسانند و نظام الملک برین مذکور اطلاع یافت صلاح کار درین دانست که رسولان چرب زبان فرستاده با عادلشاه مصالحه بشرط دادن قلعه شولاپور که از ابتدا ماده نزاع میان هردو همان قلعه بود نمود و عهد و پیمان اتفاق را تازه ساخت که باهم نفاق را به اخلاص مبدل نموده باتفاق در دفع نصرت افواج بادشاهی کوشند و در همان ایام مقرب خان و بهلول خان نظام الملکی از صدمات افواج بادشاهی رو بطرف تعلقه رندوله خان رسیده قرنفل و وزیر به بلکه در معاونت نظام الملکی در همه باب پرداخت اعظم خان بر حقیقت اطلاع یافته بحضور معروض داشت بعد عرض سردار خان را با سید دلیر خان وغیره مع چهار هزار سوار سایر واحدیان برای پامال و خرابی ساختن ملک عادلشاه نزد اعظم خان که موافق صلاح او عمل آرند روانه فرمودند و اعظم خان بعد رسیدن فوج کمکی اول تاخت و تاراج قصبه بیدا تعلقه بجاپور پرداخته بازارها را آتش داده بتسخیر قلعه متوجه گردید و در اندک فرصت از ضرب گوله های توپ قلعه شکن و صدمه فیلان کوه افگن حصار و احاطه اول قلعه را مفتوح ساخت اما در تخفیف محصوران توپ کلان را بر از آهن ریزه و بل سیاه نموده جانب لشکر آتش دادند مردم بسیار با چند نفر عمده کار آمدنی و چارپایی زیاد کشته و زخمی گردیدند برای لشکر که از گرسنگی و فاقه سال قحط و لاغری اسپان و تلف شدن باربرداریها رسیده بودند و از کسی بجز نام نشان پیدا نبود و در آدم و چهارپا رفتار حرکت نمانده بود و صدمه باریدن آتش بلا حوصله استقامت انهار از دست داد و دست اونیز دست برداشتن از محاصره بدست آمد و دست از کار زار کشیدند و محصوران بر حقیقت اطلاع یافته شوخی زیاد نموده از قلعه برآمده مردم بسیار را کشته و زخمی ساخته اعظم خان چندر روز دیگر به دلاسای لشکر دلیا ختـه به امید فتح صبح و شام به محاصره پرداخته آخر حق بجانب سپاه دانسته تسخیر قلعه را موقوف بر وقت دیگر داشته

آوردن درو دزنجیر دستار اعظم خان برای سر راه گرفتن افغانان برندوله خان

مجمل تردد جان بازی بهادران که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه داشتن به طول کلام منجر میگردد قلعه
دهارور را که در بازی روپهه کلان آباد بود و لک ها مال به بیع و شرا می آمد مفتوح ساخت و جمع
کثیر دران محاصره و یورش بکار آمدند و هفت فیل و هشتاد اسپ خاصه نظام الملک و زر و جواهر
وافر و افزون لک ها از تجار و امرا از اندرون و بیرون قلعه بدست اعظم خان سوای آنچه بتاراج رفت
افتاد گویند هیچ کس از لشکر نبود که از زر نقد و زیور و جواهر و مروارید و قماش مستطیع نشده باشد بکثرت
قحط سالی اکثر جنس مال داری مبدل گردید و بجای ظروف گلی ظروف چینی و غوری به استعمال درآمد
بعد که خبر جواهر وافر و اقسام جنس اعلی بدست مردم آمدن به اعظم خان رسید فرمود که بعد تحقیقات
آنچه از جواهر و چیزهای قیمتی و مصالح توپ خانه و جاهای غله یابند در سرکار ضبط نمایند باقی به تاراجیان
واگذارند و جده مادری نظام الملک با جمعی از خویشان دیگر که دران قلعه بودند اسیر گردیدند انعامها
با عرضداشت فتح و کلید قلعه روانه حضور ساخت و مورد عنایات بی پایان گردید درینضمن خبر رسید
که رندوله خان که از امرای عمده و سرلشکر عادل خان بیجاپوریست برای مصالح نظام الملک بموجب پیغام
بیجاپوری رسیده اعظم خان مقام نموده پسر خود ملتفت خان را برای استقبال فرستاده به اعزاز
طلبیده بعد ملاقات ظاهر شد که چون سابق با عادلشاه بنای صلح برین قرار یافته بود که بشرط اعانت
فوج بادشاهی در استیصال نظام الملکی از جمله قلاع تازه مفتوح گشته تعلقه نظام الملک پنج قلعه با بعضی
محال طرف کوکن باو عنایت و رعایت نمایند با وجودیکه در معاونت افواج بادشاهی تغافل و تجاهل
بعمل آمده و در باطن نمیخواستند که استیصال نظام الملک بالکل نمود برای درخواست قلعه دهارور و منجمله
پنج قلعه موعوده بسبب سرشکری القصه که بنام فرهاد خان پدر رندوله خان موروث آمده ظاهر ساخت
که اگر موافق عهدنامه بعمل نیاید در عهد شکنی خواهد گردید اعظم خان در جواب گفت چون وعده عطای
قلعه ها موقوف بر اعانت و مدد شما در تادیب نظام الملک بود اصلا بظهور نیامد و وقت تسخیر
دهارور نیز بالکل اثر معاونت ظاهر نگردید درینصورت درخواست شما و اظهار طلب ایفای
عهد بیجا و بیموقع است صلاح کار که در تلافی گذشته عذرخواه تغافلهای سابق تواند گردید درانست
که چون فوج بادشاهی برای تنبیه و تادیب بقیة السیف نظام الملکی تعین شده شما را باید که درین
نواح با فوج شایسته کمر همت بسته چشم براه باشید که هرگاه هزیمت یافتگان از جنگل نشینان

تازه و سال خورده گفت کرد اشتند کو بند روزی ضعیفه دلسوخته مو به کنان و موکنان قصه نزد قاضی
آورد که فرزند و جگر پاره خویش را از غلبهٔ آتش جوع خود و ملاحظه شدت اضطرار همسایه که خواهر خوانده
بود خود بتیغ و اکل آن فرزند راضی نشده همسایه را بمذبوح ساختن و بخنین آن ماذون ساخته گفتم
مرا هم بقدر فرونشاندن آتش جوع لقمه خواهی داد آن مروت دور از انصاف مرا از پارچه استخوان
و ریزه پاره گوشت جگر گوشه ام مطعون ساخت و از قلت و کم یابی کاه امسالی چه نویسم که اگر برای
قلال ریزه کاه مطلوب میگردید بوزن شونهٔ طلا خریدن لازم میگشت و از جنس بقولات چه شرح
دهم که هم وزن میرو زر بر حد یکد و جهد تمام دست میداد معمورهای مشهور از بیرون رفتن متوطنان
موروثی و مردن هزارها که هر روز از هر محله و بازار خالی میگردید به ویرانه منجر گردیدند و چون در هر
کوچه و خانه بجای آب باران تخم می بارید به سال تخم حیاتخیز تاریخ قحط آن سال بذکر در آمده موسوم
گردید و صاحب قران ثانی برای یاری نمودن لنگر در هر شهر و قصبه های مشهور خصوص دار السرور
برهانپور مامور فرمودند و زر سرکار بادشاهی و از طرف یمین الدوله و دیگر امرا مبلغ های خطیر مقرر نمودند
که به محتاجان و درماندگان رسانند چون اکثر پرگنات دکن خصوص محال متصل کوهستان مثل پرگنه سلطانپور
و بیدکانو دباجمل صوبه خاندیس و بعضی محال بالاگهات ویران مطلق شده بودند قریب سی کرور دام
از جمله جمع دامی دکن تخفیف تمام فرمودند مع هذا سلطانپور وغیره محالات متصل دامن کوه چهل سال ویرانه
محض بود در صوبه داری خانجهان بهادر کوکلتاش و دیوانی حقیقت خان کنکارام نام عامل آباد کار
که از طرف خانجهان امین و فوجدار سرکار بذر بار سلطانپور رسنده آمده سوای تخفیف دامی سابق
دهات ویران هزار و دو هزار تنکه را به صد تنکه و دو صد تنکه قول داده آباد نمود و رعایای متفرق گشته
اطراف را طلبیده آباد ساخت اگرچه در السنه شهرت تمام دارد که هفت سال آثار قهر الهی از طرف
سالهای قحط پیدا بود اما سه سال کامل سال اول از وفور نزول باران زراعت نابود گردید و بجای
محصول صد من ده من بعمل نیامد و سال دوم یکقطره آب نبارید و بخشکسالی بشدت منجر گردید
و سال سیوم با وجود باریدن موافق که رعایا بقیمت اعلی تخم غله خریده کشت کار نمودند مرتبه آفت
موش خوری و ملخ خوری رو داد که هیچ محصول بدست نیامد و یک سال دیگر اثر آن باقی ماند حاصل
کلام در چنان ایام ملالت انجام که فوج کشیها علاوه خرابی ملک و حال رعایا گردید اعظم خان

از احاطه حصر و عدد درگذشت و طریقه کفن و دفن از آنکه وکس مرتفع القلم گردید و غذا و توصه بمرده نجات
یافتن از بسبه جوع شادی و مبارکباد مبدل گشت و ساکنان آن دیار را عزم غربت با همراهان
الم کربت چون احرام کعبه بستن واجب شد و فوج فوج از مستمندان بی بضاعت و جوق جوق از صاحب
ثروتان حوصله باخته رو بدیار شرقی و شمالی گذاشتند اما از کم توفقی و بی مایگی سوای کچکول گدائی
توشه و زاد راحله برنمیداشتند و اکثری از ضعف و ناتوانی منزل اول نارسیده بمکان اخری میرسیدند
و در هر گوشه و کنار شهر و صحرا کله استخوان آدم بجای غله خرمن خرمن سفیدی میزد زبس در کوچه فرش مرده
شان از کوچه تا توب میداد بیان شیشه ساعت در دنیا پر و خالی شد از موتی و احیا از
تند گرسنه چنان قرص ماه در کاسش و از دود آه حسرت نگاهان شعاع آفتاب در رنگ یافتن [illegible]
المثل گردید نظرها قرص مه را گرد نارارج به نان شب فلک هم گشت محتاج زنگی گر فقیر و گر غنی بود نخواه
رزق او هم خوردنی بود از مردم ثقه آن وقت آنچه مسودا وراق مسموع نموده و از کهنه دهقانان کهن
سال آن دیار شنیده و هرچه مولف باوشانامه نوشته اگر به تفصیل آن زبان قلم بوحشه زبان را آشنا
سازد محمول به اغراق و باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید مجمل می نگارد که کار مردم در آدم
خواری به سیاع جگرخوار منجر گردید مادر و پدر مهربان خوردن گوشت جگر گوشه های خود را برای
خلاصی جان آنها از عذاب جوع و ماموس گردیدن تو تجس از خوف هلاک نسبت آدم خواران :
بی باک از افعال نیک می پنداشتند اگر بالغرض محال خوان رسمیات شادی که در میان نبود
و ماکولات دیگر بطریق ندرت میرود زیر بخانه همدیگر میفرستادند از ملاحظه بنیا جیبان دایم الصوم
که خود را چون بلای ناگهان برآن خوان میزدند بدرقه سپر و شمشیر که بر سر حامل آن حایل نموده سپر را
سپری می یافتند از آفت دستبرد هجوم الجماعه محفوظ میداشتند و اگر شکسته بدست گرسنه مسمی نهان
می افتاد از سر گوشت خون آلود ملال او نمیگذاشت و نان بایان استخوانهای پوسیده و رفت [illegible] آورده
از آسیا گذرانده قدری از گندم [illegible] شده و هرچه میسر آید داخل نموده نان پخته بطریق تحفه
و هدیه برای مالداران می بردند تا آنکه بجه آنها نیز در حکام کل نمود و بسیاست رسیدند و گوشت خشک شده
مرده با یدست هر که می افتاد باب ترکرده بروغن بیه جنس و شعله آتش دل خود کباب ساخته آتش
جوع فرو می نشاندند اهل بازار با خادمان مزار همداستان شده بر سر بیع و شرای گوشت مرده

بوزراندوز احسان خود و باز جزای کردار او در این روزگار کنار او بگذارد از صد یکی تلافی بظهور آمدن محال
محال است اما هرگاه نافرمانی بدعاقبتان از حد گذشت اثر جذبه قهر الهی پوسیده نزول بلای قحط و وبا و دیگر
انواع بلا خبردار و مبتلا می سازد چنانچه در سال هزار و سی و نه ابتدا از وفور رحمت الهی که بزحمت
زوال نعمت بندهای عاصی مبدل گردید آفت آب زدگی برگ سبزی و بیخ نباتات حبوبات و بقولات را
چنان تباه و نابود ساخت که اصلا حاصل آن بعمل نیامد و در آن سال از شامت بندهای مغضوب درگاه
الهی از دکن تا احمدآباد غافل سبکان باده غرور را خبردار ساخته فی الجمله گوشمال داد اگرچه غربای
بی بضاعت را [illegible] بظهور آمد اما متکبران باثروت و مالداران بانخوت که خانها را از انبار غله و نقد اندوخته
و زر و وبال و ذخیره همه ماکولات در خور طول امل متقابل کوتاهی عمل گنج در گنج موجود داشتند و بر حال
دیگر درماندگان محتاج رحم نداشتند از آن گوشمال وزر نسبت سراپا ملال چندان بهوش نیامدند و در سال
هزار و چهل که تاریخ آن سال [illegible] سراپا قهر جبار حقیقی را سال عم یافته اند از ابتدای تیر ماه الهی تا آخر مهر ماه که این
چهار ماه ایام برشکال سبب پرورش نباتات و نشو و نمای سبزی بوستان مهد زمین است چنان امساک
باران رو داد که برای پارچه ابر سفید و سیاه چشمهای گرسنه چشمان مبتلا مجموع بلا سیاه و سفید
میگردید و ظاهر میگردید. و بمرتبه آسمان بر زمین بخیل ورزید که قطره شبنم بزمین نرسید از نایره قحط
و غلا که از بدترین بلیه آسمانیست سموم گرسنگی و بی برگی خرمن هستی بی بضاعتان را به باد نیستی داده
دایه بیرحم ابر را با اطفال نباتات چنان سخت دل ساخت که تا انقضای موسم رضاع و زراع و
پرورش صبوحات قطرات مطرات را از سینه پستان سحاب باز گرفت چنان آسمان بر زمین
شد بخیل که لب تر نکرد و نه زرع و نخیل نام نان بمرتبه از صفحه زمین و زبان بی نام و نشان گردید که
در دکان خبازان و خلیه عطاران بجز گاوزبان از خوردنی و دوا که گاه گاه اهل دول را میسر می آید دیگر
چیزی که از آتش تخته نان بابان و روشنی بخش چشم بی نوایان تواند شد دیده و شنیده نمی شد
نشان از ابر و باران آنچنان رفت که گفتی برج آبی ز آسمان رفت هوا از قطره ابری جلوه میداد
بدی ماهی آب بچون کاغذ باد جز زبان خشک که بکام ناکامان گرسنه چشم چسپیده بود و خشه نانی در تنور ریا رفت
نمیگردید و غیر از چشمه چشم گرسنه چشمان که از آتش جوع در جوش بود دیگر در بازار [illegible] نبود الحاصل قحط سالی
بکمال شدت منجر گردید و فریاد و فغان بی نوایان و خروش بی بضاعتان بفلک برین رسید و شمار موتی

سپری آمدن آن سپه سالار با وقار و بعد از بار در آمدن او تردد نمایان و کارزار مردانه نموده
جمعی را از پا در آورده بشرط وفاداری و جان سپاری تا دم آخر بتقدیم رسانند چنانچه از روز
نبیره سید مظفر خان با بیست و هفت نفر بکار آمدند و جمعی از ذات و راجپوتان زخم های نمایان
برداشتند و بعد فراغ کارزار بر سر تقسیم سرها و تصرف نمودن اسبان و یراق مقتولان و بردن
فیلان بحضور میان سادات و گرزداران و راجپوتیه کار بکفت و گو و نزاع انجامید آخر بعد رسیدن عبید الله خان
که عقب مانده بود قرار یافت که سر خانجهان و پسران او را با سرهای مردم عمده همراه او خواجه کامگار
برادرزاده عبد الله خان باتفاق گرزبرداران بحضور ببرد و فیلان را راجه اجیت سنگه همراه مردم خود
روانه درگاه والا سازد و خانجهان نام پسر خورد خانجهان که دران هنگامه خود را کنار کشیده پناه
نزد زن دریا خان [illegible] برده بود زن مذکور او را گرفته همراه جلال برادر خورد بهادرخان روانه حضور ساخت
بر عقلا ظاهر است که سر خیالان کسی که از آباد نا پایه به چنین پایه و مرتبه اعلی رسیده باشد که از خودسری
پادشاه زاده ها را بغرور جاه و تقرب جنت مکانی و جوهر شجاعت بخاطر نمی آورد و با چندین هزار
سران سرکله میرد چنانچه از ابتدا مایه نزاع و کم توجهی صاحب قران ثانی بحال او از نخوت و رعونت
آن افغان جهالت نشان گشته بود از اثر آه درد آلود کدام دل رنجیده به تیر نوه شبینه عرش گذار
کدام رستم رسیده در ایام ثروت و حکم رانی کار گشته که آخر کار آن سر بدان جا کشید که بدین خواری
بر سر سنان برای عبرت دیگر خودکامان جفا پیشه غافل از درگاه منعم حقیقی جلوه کنان شهر بشهر
می یابد کجا این سر و اعتبار سنان مگر از پی عبرت دیگران سری را که بودی ز صندل بدرد [illegible]
به بازی برازگاه کرد بعده که سرها بحضور رسیدند حکم نواختن شادیانه فرمودند و خواجه کامگار را که او
نیز جهانگیر نامه تالیف نموده به غیرتخان مخاطب ساخته بر مراتب منصب هر یکی افزودند و بعطای خلعت
و جواهر و فیل و نقاره هر کدام را فراخور پایه صاحب سرافرازی بخشیدند چون زراق عباد بعد از کمال
بی اعتدالی در وفور عصیان و ورزیدن و اقسام قبایح که آن [illegible] صورتان ابلیس صفت در درگاه خطا بخش
جرم پوش مینمایند و در عالم جوانی بعذر جهالت هر دم و هر لحظه آنچه از این عاصیان نامه سیاه افعال
قبیحه بظهور می آید و از پیران سیاه نامه هر آنچه نافرمانی و زشتی اعمال سر میزند اگر مخلوقات روی
زمین را از نوعی کردار آنها روزی ده بار به انواع سیاست و بلیات مبتلا ساخته به انتهی [illegible]

وامانده شده با آنچه مالیت همراه مانده بود دست از همه برداشته بیشتر روانه گردیده و افغانان چهار
پایی معیوب و اشیای مالیت دار دیگر را عمداً در راه گذاشته و انداخته جان بسلامت بردن خود و مشغول
کشتن مردم بادشاهی برای بدست آوردن غنیمت اگرچه نقدی و قدمی تفاوت افتد غنیمت میدانستند
چنانچه آنروز هشت فیل و زیاده از صد و پنجاه اسپ و طوغ و علم بدست مردم سادات و راجه امرسنگه زمیندار
هندوان افتاد خانجهان که با مردم بقیة السیف بقصبه کالنجر رسید قلعه دار آنجا سر راه بر او گرفته چند
افغان را کشت و زخمی ساخت و حسن خان نام پسر خانجهان با جمعی اسیر گردید و خانجهان از آنجا نیز
جان بسلامت بدر برده تا تالاب سندره عنان بکشید در آنجا خاک دامن کبریش گریبان گیر
گردید و دل بمرگ داده و همدمان هم رزم چند را قسمهای شدید داد که شما برای من جان شیرین
به باد دهید و هر جا دانند و توانید خود را برسانید الحال که کار بدم واپسین من رسیده مرا بخدا سپارید
چند نفر جان را عزیز دانسته ترک رفاقت نمودند و جمعی را که حق نمک و رعایت وفاداری از جان
عزیزتر بود هر یکی بزبان اخلاص بیان ترجمه این مضمون بر زبان جاری میساخت که جان نه متاعیست
قلیل که عوض حق نمک سالها نثار قدم ولی نعمت نتوان نمود و در تعقیب سید مظفرخان و راجه مادهوسنگه
مع فرقه گرز برداران رسیدند و چون بلیهٔ آسمانی اطراف آن اجل گرفته در آمدند و آن سرگشته برگشته
طالع باتفاق عزیزخان پسر که جان او را عزیزتر از جان خود دانسته نسبت بهمه پسرها زیاده منظور است و
درین مابین همه او را از جنگ مانع می آمد با چند افغان پیاده شده دو فیل را مورچال ساخته مقابله و
کارزار پرداخت مادهوسنگه و چند گرز دار پیش آهنگی نموده حمله آور گردیدند و خانجهان با همراهان
مانند شیر نر خورده غرش کنان به نبرد پرداخته داد دلاوری و بهادری میداد تا به برچهی مادهوسنگه
از پا درآمد با وجود زخمهای دیگر که باو رسیده بود بعد از افتادن هم جوهر غیرت باز برخاسته نمود
داری نموده ملحق شده بر حریف حمله آور گردیده از دوست و بیگانه آفرین شنیده تا دم واپسین
قبضه شمشیر از دست نه انداخت آخرکار شتاب عمرش به تیغ اجل بریده گردید و حربه های پیاپی جان ستان
سید مظفرخان نقد هستی در باخت و گویند شاه قلی گرز دار سر او را جدا ساخت بعد فراغ کار خانجهان
جمعی از افغانان قدیم و بعضی تازه رسیده ها که از نزدیک اکبرآباد بدو پیوسته بودند سوای برخی که در
راه بسبب رفاقت عیال کشته و اسیر گردیدند و سی و چهل نفر جان بسلامت بردند باقی همه قبل از

کار مقابله افتاد و صدای دار و گیر بلند گردید و بعد کشته شدن چند افغان و راجپوت کوته تفنگ بر پیشانی
دریا خان رسید و کشتی حیات دریا را حباب وار غرق فنا ساخت و راجپوتان که از رفتن
خانجهان خبر نداشتند دریا را بجای خانجهان تصور نمودند سر او را بریده بقتال و جدال همراهان
و تاراج مال و عیال آنها پرداختند بعضی افغانان با غیرت ناموس خود را کشته جنگ مردانه نموده به اتفاق
پسر دریا خان غرق دریای خون و هلاک کنند گویند در آن روز چهار صد افغان زیر تیغ راجپوتان مهمان گشته آمدند
و قریب دو صد بندیله نیز کشته گردیدند و بکرماجیت سر دریا و پسر او را بحضور ارسال داشت از اتفاق
وقتی که پادشاه بر نواره سوار شده بر دریای تپتی کنار برهانپور سیر می‌نمودند سر دریا از نظر گذشت و بکرماجیت را
در جلدوی آن بعطای خلعت و جیغه مرصع و شمشیر مرصع و نقاره سرفراز و بلند آوازه ساختند و خانجهان
از کشته شدن دریا که همدم و همرزم و یار وفادار خود میدانست غرق دریای حیرت و سرگردانی گردید و پای همت
برنم سر از قدم نشناخته بطریق ایلغار بیشتر روانه و مرحله پیما گردید چون پانزده کروهی قصبه سندره متعلقه
صوبه اکبرآباد رسید از آنکه همراهان او و چاپار از ایلغار چند روزه مانده شده بودند و جمعی زخم داشتند یک
مقام نمودن ضرور گردید و در تحقیق خبر نزدیک رسیدن سید مظفر خان بارهه که همه جا پیش قدم بود در رسید
خانجهان خبر یافته بحالتی که خدا نصیب هیچ بنده نسازد چاره کار چنان دید که قریب پانصد سوار لایق کارزار که مدد
کار روز بیکسی توان گفت با خود نگاه داشت باقی سواران که برو درمانده بیک رفاقت نمی‌توانستند نمود
و جمعی که زخمی بودند همراه بهیر و چیزی زر و جواهر که مانده بود و ناموس از همه بجلی خواسته و وصیت نموده پیشتر
روانه ساخت و خود مقابل سید مظفر خان آماده کارزار گردید و بعد مقابل رسیدن سادات بارهه
عجب مقابله و مقاتله رستمانه رو داد و از هر دو طرف داد تهوری و مردانگی دادند و چپقلشهای مردانه بر روی کار
آوردند و افغانان استقامت ورزیده با وجود دو چند سه چند رسیدن فوج مقابل که افواج پادشاهی پی هم
میرسیدند چنان حمله‌های مردانه نمودند که سادات بارهه بارها آفرین گفتند چو برق از رگ ابر بهر مصاف
برون گشت شمشیر خود از غلاف چنان گشت دست و بغل کارزار که شد تیغ با جفت متوازی دار نیستیر
زاد خویش خانعالم و درکاداس دران کارزار بکار آمدند بعده که خانجهان دید که دو پسر او با جمعی از افغانان وفا
کیش جان خویش بر فشار نموده ره نورد بادیه عدم گشتند و زخمی گردیدند و خود نیز زخمهای کاری برداشت
به امید آنکه شاید یک بار دیگر خود را به ناموس رسانده جان بسلامت بدر تواند برد فیلان و کسان زخمی

ظهور آمدن شرط لازمه قلعه داری محصوران مفتوح گردیدند بر دارند از رشته اختصار بازمی ماند نصب کرده
توپ و تفنگ و یورش پیاپی بهادران بتسخیر در آورد و محصوران بعضی مقتول و مغلول و جمعی بقبول
امان خواستند مامون گشتند خانجهان از ملاحظه مغلوب گردیدن نظام الملک و صدمات موج دریای
موج پادشاهی و از بلای قحط که باعث وبال حال عالمی گشته بود و از هر طرف صدای نفسی نفسی روز
محشر بگوش هوش باجنگان میرسید با مال و عیال و جمعی که رفیق روز بیکسی با او مانده بودند برآمده
بقصد سمت شمالی براه کتل زیر قلعه انور که از راهای قلب مشهور است فرود آمد و از راه دهر [illegible]
شنده سرحد سلطان پور و تعلقه او آمد طرف چپ گذاشته از آب نربدا عبور نمود بعد عرض
عبدالله خان را که زیر کوه فردا پور و سید مظفر خان را که در حضور بود مامور فرمودند که بلا توقف و اهمال
به تعاقب خان جهان خود را رسانند و سرافراز خان و دوارکا داس و مادهو سنگه و دیگر تابینان
با دو صد گرز بردار شجاعت پیشه شدید که در همان ایام رساله گرزبرداران وضع و احداث کرده
اعلی حضرت مع جمعی از منصبداران روشناس تعین شدند که در پی آن سرگشته بادیه حیرانی شتابند
و دو و دو گرزبردار همراه عبدالله خان و همه را مقرر فرمودند سزاولی نموده از آب نربدا گذرانده همه
انجا جمع ساخته از انجا به اتفاق روانه سازند عبدالله خان و سید مظفر خان در سرحد بیجاگر نزدیک
نربدا با هم ملحق شدند بعد هم بسرحد مالوا رسیدند شنیدند که خانجهان لودی قبل ازین بدو روز
بدانجا رسیده و دو حلقه از فیلان پادشاهی که در انجا بودند گرفته از صدمات لشکر عقب سبقت
نموده زیاده بیشتر مرحله پیما گردید چون وقت فرار خانجهان از حضور و رفتن که بسرحد بکراجیت پسر جهار بندیله
رسید [illegible] مرزبان انجا شرط مهمانداری و اغاثت و بدرقه دادن بجا آورده مغضوب
بارگاه آسمان جاه گشته بود این دفعه که باز به امید دستور سابق بان سرحد رسید بکراجیت
که در تلافی تقصیر گذشته انتظار صید جسته سابق میکشید بعد شنیدن خبر نزدیک رسیدن خانجهان
با فوج خود بشهرت استقبال لوا رسانده بقصد شکار و تاخت و تاراج و دستگیر ساختن آن صید افگار
و سرگشته وادی سرگردانی که هیچ کس را چنین روز ندامت پیش نیاید خود را مقابل آن بادیه گرد
تیه حیرانی رسانید قضا را خان جهان بر اراده او اطلاع یافته از آن سرحد مع عیال که پابند و وبال جان
او بودند تند و جلد گذشت و دریا خان را که از عقب بتفاوت نیم کروه جنداول گشته می آمد با او سرو

کار

نمود چون این حقیقت بعرض بادشاه رسید نسبت بحال همه رعایت و عنایت اضافه و اسب و فیل
و جواهر و خلعت بظهور آمد در این آوان ساهوی بهوسله پدر سیوای جهنمی که دراما دجادورای مقتول و سیوا
نواسه اوی شد و پونه و چاکنه در جاگیر او بود بعد از کشته شدن جادورای از نظام الملک ازرده گشته
به اعظم خان نوشته به امیدبندگی امان نامه و فرمان طلب درخواست نمود بعد ورود فرمان آن
بدرگ و ریشه فساد که در شش صوبه دکن بلکه تا سرحد صوبه احمدآباد و مالوا بدستور مقدمان و حرام خوارانِ
بدسرشت هر قوم تا زمان حال محمد شاه بادشاه غازی ماده قلل مالی و جانی سلسلهٔ آن بدسگال روز به
افزونست و انچه ظاهر میشود تا نقای آبادی سرزمین دکن که بسبب تاخت و تاراج و خرابی آن تیره کاران
بجز نام آبادی نمانده قلع و قطع نشود حرف دان ملعونان متعذر چنانچه در ذکر سلطنت خلدمکان تا عهد ابوالمظفر
محمد شاه دام سلطنته بشرح و بسط تحریر اصل و نسل و سبب طغیان و رزیدن آن بداصل نکوهیده خصال خواهد
برداخت بحضور رسید بعد ملازمت به منصب شش هزاری پنجهزار سوار سرافرازی یافت و بعطای
خلعت و اسلحه مرصع بدستور دکن و علم و نقاره و اسب و فیل بلند آوازه گردید و دو لک روپیه بخود او و
هشتاد هزار روپیه بهمراهان او مع منصب عطا فرمودند باز عنان کمیت خامه تیز رفتار را بذکر مانی الحال
بدمآل خانجهان معطوف میسازد بعد که خانجهان و دریا خان خود را به بیجاپور به امید اعانت رسانده
انجاهم از صدمات افواج بادشاهی و عدم توجه و رزافت بیجاپوری توقف نتوانستند ورزید و باز رو
به دولت آباد با امید پناه نظام الملک آورد و اعظم خان از شنیدن آن که از سابق اراده تسخیر و تصرف
ملک نظام الملکی در خاطر او بود گرانی و کم یابی غله و کاه از کمی باران آن سال که قصه پر ملال آن بزبان خامه
سوخته زبان خواهد داد علاوه آن گشت متوجه دولت آباد گردید نظام الملک مال و عیال خود و سپاه
و رعایا را اندرون قلعه جا داده فوجهای سنگین برای مقابل لشکر بادشاهی تعین نمود در سر گتل که دکنی
جای قلب و النمنه مورچال بسته سر راه لشکر اعظم خان گرفته بودند مقابله و مقاتله صعب رو داد
بعد زد و خورد بسیار و کشته شدن آدم بیشمار هر دو طرف دکنیان هزیمت خوردند بعد که فوج بادشاهی
داخل ملک نظام الملکی شد اعظم خان شروع به تنخواه نمودن پرگنات و محالات به امرا کرده گماشتهای
جاگیرداران نظام الملک را از هر جا اخراج نمودن فرمود و قلعه منصور گد که احداث کرده منصور نام یکی از
غلامان نظام الملک بود و دیگر قلاع را که اگر بذکر تفصیل محاصره و تردد قلعه کشایان جان بازکه با وجود

آمده بود حمله آور گردیده او را از پا درآورد درین ضمن کولی بندوقی بران شیر بزد سوکه جلادت رسید
و بار دیگر از پا درآورد درین حال راجپوتی آمد که سر او را از تن جدا سازد و آن بهادر شیردل
همچنان افتاده جمدهر از کمر و غلاف کشیده برو انداخت که گوشش او را بریده چهره اش را زخمی
ساخت و آن راجپوت با وجود برداشتن زخم خود را رسانده سرش را بریده برای بدن و
انگشترهای دست او را گرفته نزد اعظم خان آورد و خانجهان از شنیدن کشته شدن آن دلاور
بهادر دل دباخته رو بفرار آورد و شادیانهٔ فتح از لشکر بادشاهی بلند آوازه گردید و اعظم خان
سر بریده و انگشت اسم بهادر خان را از آن راجپوت گرفته برای بدن و باقی انگشترهای دست
مقتول راند و بخشیده سر او را برای آویختن سر دروازهٔ قصبه برو انگشتری که اسم او دران
بود بحضور روانه ساخت چون از تاختن مسافت سی کروه اسپان نعل انداخته و از تردد تمام
روز مانده شده بودند و سواران را نیز از بیخوری و بیخوابی دو شب و روز طاقت حرکت نمانده
بود برای آرام گرفتن فرود آمدند و خانجهان این توقف فوج بادشاهی را محض بمدد طالع خود غنیمت
دانسته مع عیال و ناموس بیشتر مرحله پیما گردید و قریب ششصد نفر افغان دران جنگ کشته و زخمی
گردیدند و بعضی از الجهت پای [illegible] خم برداشته باشند از خانجهان جدا گشتند و اعظم خان درویش محمد
نام را با فوج شایسته برای تعاقب و فرصت ندادن خانجهان تا رسیدن خود تعین نموده خود نیز بلا فاصله
روز دیگر روانه گردید و کار بر خانجهان بمرتبه تنگ ساختند که فیلی که بران عیال او سوار بودند از رفتار
و عورات را فرود آورده برقع پوشانده بر اسپان سوار نموده و فیل خالی سواری قبیله او با عیال
و ناموس دیگر افغانان و جمعی از افغانان که پابند قبایل گشته عقب مانده بودند بدست مردم
بادشاهی افتادند و اسیر گشتند بعد حایل شدن شب تار و پناه بردن افغانان بمکان قلب
و تنگنای غار هر دو لشکر از تک و دو کوفته و مانده شده هر جا رسیده بی آنکه کاه و آب و
دانه میسر آمد تشنه و گرسنه بیخود و بیهوش گشته افتادند گویند اگرچه لشکر اعظم خان کنار رودخانه
رسیده بودند اما از بسکه از کسل راه مانده گردیده بیخودانه افتادند اکثر را آب خوردن میسر
نیامد و بعضی آب بسیار خورده هلاک گشتند و جمعی از بی آبی تلف شدند و ازین تهلکه اعظم خان
[illegible] بدین برکت لشکر راضی نشده دست از تعاقب برداشته راه بنگاه طرف [illegible]

فیلان و اسپان سواری عیال را با جمعی روانه سیوکانو که در فراز کوه براه دشوار گذار واقع بود ساخت
و خود در قول استاده به ترتیب فوج برهم خورده خود پرداخته بهادرخان برادرزاده خونیس را که در
عمر و شجاعت هم چشم بهادرخان که با افغانان همراه او نیز بغارت پرداخته بودند و زخم تیر برداشته بود
نظر بر غلبه بهادرخان که با افغانان یکه تاز بهادر تازه مقابل رسیده عرصه کارزار بر و تنگ نمود پیاده
شده بدستور مبارزان جان باز بهم نبردی هم اسم کمر همت بست و بکارزار تلاش بار بر پرداخت و تهوری
که در معرکه دار و گیر از و بظهور آمده و زد و خوردی که میان هر دو بهادر واقع گشته اگر بتفصیل آن قلم را
رنجه دارد به اغراق منجر میگردد اختصار سخن بعد کوشش بسیار که چندین سوار و پیاده را از پا در آورد دو زخم
تیر و یک زخم شمشیر بدو رسیده درین حال نیز هرسنگه جهاله وغیره بمدد رسیدند و از زخم های پیاپی
افغانان سه چهار راجپوت نامی بعد ترددنمایان از پا در آمدند بعد کشته شدن راجپوتان عجب انقلابی
در عرصه کارزار برخواست و فوج افغانان جلادت پیشه بمدد بهادرخان رسیده حشر و نشر قیامت
آشکار ساختند و عرصه گاه نبرد بر بهادران بادشاهی تنگ آوردند [?]ب از زهره شیر مردان گداخت
صدا بر لب کوهساران نواخت و بهادرخان با زخمهای کاری باز بر اسپ سوار شده مقابل بهادر
خصم حمله آور گردید راجه بهادر سنگه دران حالت خود را بمدد بهادرخان رسانید و شیخ اعظم خان از
شنیدن عرصه تنگ گشتن بر بهادرخان خود را با جمعی از بهادران رسانید سپهدار خان و خواص خان
و مرحمت خان از طرف دیگر پشته کوه بدست آورده از دور بضرب تیر بدفع افغانان پرداختند و غلبه
افغانان در تزاید بود تا آنکه راجه جی سنگه و راجه بهلداس و راجه انوپ سنگه مع فوج راجپوتان که طرف
دیگر از سردار دور افتاده بودند خبر شنیده رام رام گویان با نیزه های جان ستان رسیدند
و مقابل شمشیرهای خون چکان افغانان دست و بازو کشادند و کار بجای رسید که اکثر پیاده شده
تا سه ساعت بنحوی بکوته یراقی کار بر یکدیگر دشوار ساخته در خون همدیگر ریختن گوی سبقت از
هم می ربودند و هر دو بهادر با وجود زخمهای نمایان چون کوه پا شکوه مقابل یکدیگر استاده سعی تمام در قتل
همدیگر مینمودند تا آنکه بهادرخان طرف فاتحان [?] از زخمهای پیاپی که زیاده از بیست نیز سوای زخم
شمشیر و نیزه بدو رسیده بود از پا در آمد و افغانان دیگر روبه هزیمت آوردند دران حالت بهادرخان
باز بعد از افتادن بهوش آمده چون نیز زخم رسیده برخاسته بر حریف مقابل که بقصد سر بریدن او

کوز اعظم خان و دیگر همراهان تردد نمایان در تنبیه خانجهان بحضور آمده مجملی در تفصیل آن زبان خامه میدهد چنانچه
اعظم خان برای بسر بردن برشکال در نواح پرگنه بیر و متقرب خان نظام الملک برای معاونت خانجهان
در جالنه بسر برده بر قابوی فرصت وقت بودند از شنیدن متوجه شدن سر فوجی به یمین الدوله رکب
عزت اعظم خان بحرکت آمد و با فوج دریا موج از جای خود بطریق ایلغار تاخته شب و روز طی مسافت
نموده غافل وقت صبح در حالتی بر سر خانجهان رسید که افغانان بسرداری دریا خان بر سر قافله احمد آباد تاخته
اسباب مال بسیار بغارت آورده بسپاه تقسیم مینمودند نظر خانجهان از شنیدن و دیدن حرکت فوج بادشاهی
دلباخته اصلا حرکت بقصد معاونت افغانان ننمود و لشکر بادشاهی اطراف فوج خانجهان را فرو گرفت و
افغانان که از رسیدن آن سیلاب بلا ناچار گشتند بعضی که فرصت زین نمودن اسپان نیافتند بر اسپان
عاریه سوار شده به مقابله و مقاتله پرداختند بهادر خان نام پسر دریا خان که با پدر عداوت شدید داشت
در لشکر اعظم خان بود پیشتر از همه باتفاق راجه جیسنگه و راجه بهلداس و اتبرای و دیگر راجپوتان رزم جو
و افغانان شعله خو حمله بر فوج خانجهان آورد و از عقب آنها خواص خان و سپهدار خان و سردار خان و
مرحمت خان بخشی احدیان و اهتمام خان داروغه توپخانه به هیئت مجموعی دست و بازو به تیر اندازی و برق
اندازی و بان کاری گشوده هنگامه دار و گیر بلند ساختند اگرچه بسیاری از سپاه مغلیه بسبب فرار خانجهان
که از ان نزول بلای ناگهانی خبر یافته نظر بر پاس آبروی ناموس با جمعی از همراهان کمر بسته و تابسته خود را بر
پشت اسپان بی زین رسانده زنان را بر فیلان و اسپان سوار نموده تمام اسباب را انداخته برای
بدست آوردن پناه غار و پشته کوه جنگ کنان روانه گردید بغارت و دست برد تاراج اسباب
و قماش پراکنده احدآباد پرداختند اما سرداران تجربه کار متوجه فراهم آوردن لشکری که بتاراج مال
مشغول گشته بودند نگشته سزاوار آن شدید برای گرد آوردن آنها تعیین نموده با جمعی که همراه مانده بودند دست
و بازوی همت به تعاقب خانجهان گماشته بشتاب کوب بالای تیغه کوهی که بجای خود ساخته بود بر آمدند
و هر که میرسید سر از تن و تن از زین جدا می ساختند و بهادر خان که برای آب تشنه خون پدر بود دریا
دریا کوبان دران دریای بی پایان که موج خون میزد غوطه زده بهادری ها بروی کار آورد و باتفاق اهتمام
خان و راجه بهرداس جهاله به حمله های رستمانه خود را به پسران خانجهان که حایل پدر و ناموس گشته داد
مردی و تهوری میدادند رساند خانجهان از ملاحظه آن که سیلاب خون بر دلان از سر کوه نیز خواهد گذشت

جهلانی

تمیمی ولودی وغیره از هر طرف چون مور و ملخ فراهم آمده ما بین بیتاور و اطراف آن شیوه نهب و سرکشی
و طریقه غارت و آدم کشی که جوهر ذاتی آن دزد زادانست اختیار نموده بقصد تسخیر قلاع بیتاور و دیگر بلاد
ماده فساد و آشوب عظیم گردیدند منصوبان عقیدت نشان بادشاهی کمر همت بر دفع آن قوم فتنه پژوه
بسته چندگاه بسبب غلبه افغانان محصور گردیده آخر بمقابله و مقاتله آن تیره کاران برآمده ترددات نمایان
نموده بعد کوشش و کشش بسیار که چندین هزار از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند بر آنها غالب آمده
هزیمت فاحش دادند و افغان کشی زیاد نمودند و بعد عرض مورد عنایات گردیدند درین اوان بعرض
رسید که قلعه دار احمدنگر که از شجاعان نمک حلال بود و وقت فرو رفتن ملک مفتوحه که خانجهان حین
ملک هون گرفته دست از آن ولایت برداشته بود چنانچه بگذارش آمده آن قلعه دار دعوت از قلعه برآمده
در دفع ضرر دکنیان شرط فدویت بتقدیم رسانده ازین حصار سپنج فانی بقلعه حیات جاودانی شتافت
اعلی حضرت افسوس زیاد نموده جان نثار خان را بجای او مقرر فرمودند سادات خان و شرزه خان
و تاوجی سه سردار نامی نظام الملکی بحضور رسیده بعد ملازمت در جرگه ملازمان بادشاهی درآمده مورد
عنایات گردیدند خواجه ابوالحسن که برای تسخیر ملک تلنگانه نامزد شده بود چون بسبب تاخت افواج
و گرانی و کم یابی غله اصلا آبادی در آن ضلع پیدا نبود و عرصه زندگانی بر لشکر تنگ گردید و کار بهلاک آدم و
چهارپا کشید لشکر عاجز آمده بفکر تفرقه افتاد خواجه ابوالحسن فرمود که طرف دهات ویران دور دست
رفته جست وجوی جاهای غله نمایند بعده که تامیت گروه سعی کرده برهنمائی بعضی مردم اکثر زمین بتحقیقات
و گردآوری غله کوشیدند جاهای بیشمار پر از اقسام غله رعایای که از ملاحظه لشکر خود را با مال و عیال
به پناه جبال رسانده بودند پیدا نموده بار کرده به لشکر آوردند و چند روز عسرت به عشرت سپاه مبدل
گردید درین ضمن فوج نظام الملک رسیده اطراف لشکر را فرو گرفت و کارزار صعب روداد بعد کشته
و زخمی گردیدن جمعی که مجلدار خان سردار فوج دکن زخمی گردید و مردم بادشاهی بسیار بکار آمدند فوج
مخالفان رو بفرار آورد و غنیمت بسیار بدست مردم بادشاهی آمد چون مکرر بعرض رسید که بسبب
نفاق سرداران هیچ یک بدیگری سر فرو دمی آرد کار مهم به تعویق افتاده و عبدالله خان که بجای خانجهان
خان مرخص گشته بعلت عارضه بدنی زیر فرد بود توقف ورزیده بنابران آصف خان را سر لشکری
هر سه فوج فرموده عبدالله خان را با سید مظفر خان طلب حضور نمودند درین اوان بعرض رسید که

پایه و مراتب اضافه مرحمت نمودند و زخم فدویان کارطلب را به مرهم انواع لطف و انعامات بی پایان
وا دوند جادورای نظام الملکی که سابق با پسران و برادران و نبیره ها و فوج شایسته بحضور رسیده مجموع به منصب
بیست و چار هزاری پانزده هزار سوار سرافرازی یافته بودند درینولا از کم طالعی و گمراهی بعضی همراهان باز
برخواسته بقصد نوکری نظام الملکی رفته نزدیک قلعه دولت آباد فرود آمدند از آنکه نظام الملک از رد
کردن شدن سابق آزردگی زیاد داشت بعد شنیدن خبر مراجعت جادورای و بخاطر آورد که
که به تلافی برآورد با ارکان دولت خود مشورت نموده قرارداد که وقت آمدن و ملازمت اورا مع
فرزندان گرفته مقید و محبوس سازد روزی که جادورای را اندرون قلعه طلبید بشهرت خلوت اورا
با دو پسر و نبیره و معدود چندی باذن آمدن ساخت همینکه جادورای غافل به اندرون درآمد جمعی ناگاه از
کمین گاه برآمده بقصد برای گرفتن و زنده بدست آوردن بر سر آنها ریختند جادورای رای خبر داشته
با پسران و همراهان دست به یراق نموده هر طرف که حمله می آورد چندی را کشته و زخمی می ساخت
تا آخر کار با پسران و نبایر اسیر سرپنجه اجل گردید و نوعی نمک بحرامی که با هر دو دولتین قدیم و جدید نموده
بود کار خود ساخت زن او گرجائی نام که عاقله باهوش گفته می شد از شنیدن آن خبر ملال اثر اصلا
بگریه و ماتم مقتولان نپرداخته همراه جگدیو برادر خود و دیگر از همراهان براسب سوار شده تا از رسیدن
فوج از اندرون قلعه اچه زر زیور و نقد و دیگر ضروری که توانست برپشت فیلان و اسپان برداشته باقی
همانجا گذاشته خیمه ها را آتش زده نقاره زنان به استقلال تمام روانه سندکهیره که بطریق وطن از قدیم در
در جاگیر پدر و شوهر او بود گردید هر چند [illegible] نامه نظام الملک متصل هم برای معاودت او رسید اعتماد ننموده
بعد رسیدن بجاگیر از سر نو سرانجام نموده روبدرگاه پادشاه خطا بخش جرم پذیر آورد جگدیو را چهار
هزاری سه هزار سوار و تینک را و نبیره او را سه هزاری هزار و پانصد سوار نموده یک لک و سی
هزار روپیه عطا فرموده جاگیر سابق بطریق وطن بحال نمودند خانجهان لودی از راه تدبیر سراپا خطا که فساد
در ملک انداخته پادشاه را سراسیمه اخبار موحش سازد نوشتجات آشوب فزا به افغانان روس
و ناموس دار که در کوهستان و جبال کابل و حش ابدال همیشه سرکشی مینمودند فرستاده بود و دانسته
برافراشتن علم بغی نموده ندانست که کوه از وزیدن تندباد به حرکت نیاید و نهنگ از تموج دریا ترسد
دریا نماید چون نوشتجات فسادافزا به اتحاعه بدنهاد رسید افغانان خلیلی و مهمند و داوزئی و یوسف

موسوم ساختند خواجه ابوالحسن از بکلانه بحضور رسیده شرف ملازمت حاصل نمود [illegible]

ششم شهر شعبان سنه هزار و سی و نه مطابق

غره فروردی جشن سراپا سرور به ترتیبی که هر سال کارپردازان در سرانجام اسباب عشرت
آن مجلس بهشت شاکل می پردازند منعقد گشت و در هر کوچه و بازار ساز خرمی آماده گردید و امیران
ارباب طرب از فیض ذخیره ها اندوختند و اهل نغمه و نشاط مامور گشتند که بگز طنبور و کلبانگ
رباب و چنگ ننگ غم را خوار و زار نموده اخراج نمایند یعنی ز طنبور شد گز دراز نگردد چرا
نوع غم خوار و زار بیست لک روپیه نذر بیگمان و امیران مع جنس جواهر و غیره از نظر گذشت و مضاعف
آن با فیل و اسب و خلعت مرصع آلات وافر به انعام درآمد دوازده لک روپیه از اصل و
اضافه در ماه ممتاز محل مقرر فرمودند هفت هزار سوار همراه سربلند رای و وزیر خان برای
تادیب سرکشان تلنگانه تعین نمودند رحیم خان داماد عنبر حبشی و بهروز خان نظام
الملکی آمده شرف اندوز ملازمت گشتند اولین را پنجهزاری دو هزار سوار و دومی را دو هزاری
هزار سوار منصب مع دیگر عنایات عطا فرمودند خواجه ابوالحسن را برفاقت شاهنواز خان و
دیگر امیران کارطلب برای تسخیر ملک نظام الملکی مرخص نمودند بنام شیر خان ناظم احمدآباد حکم
رفت که نایب به تعلقه خود گذاشته خود را بمدد فوج بادشاهی [illegible] و راجه بکلانه نیز مامور
برفاقت سرداران افواج گردید عبدالله خان بهادر بحضور رسیده ملازمت نمود چون بحضور
پیوست که میان شایسته خان و اعظم خان نفاق است بجای شایسته خان عبدالله خان را
طلب حضور نمودند درین اوان بعرض رسید که قریب دوازده هزار سوار دکنی با فوج
شایسته خان مقابله نمودند و مقابله عظیم روداد و بسبب عدم اتفاق سرداران مردم
بسیار بیکار آمدند سوای منصبداران و نامیان بی نام و نشان امام قلی پسر جان سپار
خان و پسر شجاعت خان و راجه ستر سال برادرزاده راجه مانسنگه با دو پسر شرط جانفشانی
به تقدیم رسانیدند و راجه گردهرداس و غیره پنج راجپوت نامی زخم کاری برداشتند
و جمع کثیر از مردم نظام الملکی کشته و زخمی گردیدند و از مردم بادشاهی تردد واقعی بظهور
آمد بعد عرض مراتب ملازمان جان فشان را طلبیده هر یکی را مع فرزندان و خویشان [illegible]

می پردازند و سنت پرگمراه خود که یکی از الحاد پیشگان بی دین بنای بدعت های مذموم دران مرز و بوم گذاشته
رفته رفته انرا استغفرالله بجای آیه و حدیث دانسته طریقهٔ الحاد را شعار خود ساخته پیروی احدی نمی نمایند
و زنان را بمجرد آنکه کاوی ندیوح ساخته مجلس از هم سربان فراهم آورده [illegible] اند بی عقد شرعی می آرند
و وقت طلاق سه سنگ ریزه بدست او داده از خانه بدر می سازند و زنان بیوه را داخل متروکه
میت نمرده در تصرف خود آوردن و به دیگری هبه کردن و بیع و شرا نمودن جایز میدانند و هر
مسافر اجل رسیده که دران سرزمین وارد گردد و بدست آن نشناس صفتان حق ناشناس افتد
دستگیر نموده شکار حلال دانسته به ملکیت خود در آورده از بیع و شری آن وجه معاش میسازند
و از متروکهٔ میت دختر و اولاد را بالنصف میبخشند و در قتل نفس و قطاع الطریقی صلحای آنها به
سنت و روبه جد و آبا بر احدی سبقت نموده این امور را جوهر رشد و کمال رشادت میدانند از اینقوله آنچه در
مادهٔ آن غول نژادان دد نهاد بد نهاد در بارهٔ ثبت هنامه درج گشته اگر بتفصیل همه بردارد و محول بعبارت
پردازی و تعصب خواهد گردید الحاصل بعد عرض حکم شد که حکام توره و شریعت از روی توبیخ و زجر در منع
آن کوشند و بیدرنگ تاکید که کار به هنگامهٔ فساد منجر گردید بمرور ایام آن بدعت های بدنام از میان
آن انام کم شد اما کم نشد چون بعرض رسید که خانجهان لودی خود را نزد نظام الملک رسانده و خواجه
ابوالحسن مع دیگر امرایان که تعاقب او داشتند بسرحد بنگالا رسیده به اعانت زمینداران آنجا استقامت
ورزیده هر چند نامه و پیام نصایح آمیز خود و احکام جهانمطاع دکنی های خیره سر معذور العقل را که همه تنبیه
ندامت و ناکامی بر پای نخل خیال محال اندیشی خویش زده ثمر بد مآلی چیده اند برای بدر ساختن آن
مغضوب بادشاهی آگاهی میدهند فایده نمی بخشد و با وجود ذخیرهٔ سرکشی های سابق از گوشمال روزگار
حریف آزار که همه وقت نقش مراد موافق خواهش نرادشی نمی آید غافل گشته به ذخیرهٔ چند روزه قلعه و
استحکام حصار مغرور اند از شنیدن آن آتش غضب سلطانی شعله افروز گردیده در ساعت مسعود یعنی
غره ربیع الآخر سنه هزار و سی و نه به عالم عالم سپاه رایت ظفرآیت جانب دکن برافراشتند
و کوچ بکوچ از آب نربدا گذشته سه فوج بسرداری ارادت خان و شایسته خان مع اعظم خان و راجه
جسنگه که مجموع پنجاه هزار سوار باشد هر سه سردار طومار شد تعین فرمودند و باز اختیار هر سه سرلشکر به ارادت
خان واگذاشتند و خود اوایل جمادی الآخر داخل برهانپور گشته آن شهر را به دارالسرور برهانپور

معتمدخان و خانزمان و رانی رای و راجه جی سنگه وغیره و از ده سیزده سردار با باقی فوج و همراه
پای اهم رسیده کنار آب باهدیگر ملحق شدند چون موجود نیافتن کشتی و فکر تکفین و تدفین و علاج زخمهای دلاوران
سر باز پیش قدم و ماندگی بیداری و راه رفتن تمام شب و خبر گرفتن راهی که خانجهان اختیار نموده همه
علاوه همدیگر برای توقف گردید وجهی که زخمهای کاری داشتند نیز بجمع و فرع مانع آمدند ناچار باقی روز را
چهار پاس شب بصد هراس از طرف بازپرس و تبعیت در پاس و مداوی زخمیان و دفن کشتگان
بسر برده دو پهر دیگر برای ملاش تدبیر گذشتن و امور ضروری کنار آب گذرانده عبور نمودند هفت پهر میان
خانجهان و امیران بادشاهی که از آب گذشتند و به تعاقب پرداختند حایل گردید و همه جا سراسیمه چوپانی
اندراه کوه ایلار و چند بری تعاقب کنان میرفتند تا آنکه هر دو فوج از گوندوانه صوبه برار سر برآوردند وقتی
که خانجهان بسرحد تبدیل کند می گذشت راجه و راجپوتان آن سرزمین در همه باب شرط خدمت و
مسافرنوازی و رفاقت روز بیکسی بجا آورده تا گوندوانه سفیه سرساخته رساندند بعد رسیدن
به گوندوانه راه تعلقه ملک نظام الملک که سوخته آتش رعایت و اعانت او بود اختیار نمود و
زمینداران و کوه نشینان و صحرانوردان آن دیار که بطریق رهبری و رفاقت دلبری خدمت بجای
آوردند به اظهار عنایت انعام نقد و جنس نموده منت احسان بر نهاد و برفته برای بی غلط فوج عقب
مانده نمیشد لهذا هرجا لشکر بادشاهی میرسید مرزبانان آن مرز و بوم برای ... برابر از اشجار خاردار
و جنگلهای دشوار گذار سرگردان می ساختند بهلول میانه و سکندر دوتانی که بانی رهنمونی ناهمواری
خانجهان گشته بودند از شنیدن پیش آمدن ایام سرگردانی خانجهان خود را بسرحد نظام الملک بدو
رساندند بعد عبور لشکر بادشاهی از آب جنبل سید مظفرخان و خواجه ابوالحسن و راجه بهار وغیره
که زخمهای کاری داشتند در دهولپور توقف ورزیده حقیقت بحضور موفور داشتند و مورد
عنایات گشته طلب حضور شدند چون ایلچی بیگ ایلچی شاه عباس که اسلحه محبت آورده
هنوز مرخص نگشته بود که خبر واقعه و انتقال شاه ازین سرای فانی بروضه آباد دانی و قایم مقام
او شدن شاه صفی رسید لهذا ایلچی ... را مرخص ساخته از درگاه شیت خلد ... برای ... را جریده
بدستوری که ایلچی بیگ آمده بود با نامه با عزاز مشتمل بر تهنیت و تعزیت ... بسرفراز ... آنجا ... بر ... ایران نمودند
از وقایع صوبه کابل و عرضداشت لشکرخان بعرض رسید که افغانان ضلالت کیش اصلاً با حکام شریعت

ودر نظر جد نامدار نقد هستی را به باد فنا داد و مرحمت خان بهم جنسی و همزبانان شیر بزدن شرط تهوری
کار فرمود و بعد از از پا درآمدن هفتاد و شش اعادی و قطع شجر حیات چند نفر افغان با نام و نشان کردن
ناف خواص خان زخمهای کاری برداشته در معرکه افتاده صفی زبان را گلنار ساخت و هر دو راجه جلادت
نشان بعد مشاهده غلبه افغانان که جمعی از راجپوتان بچوگان شمشیر و بازش تیر گوی سر و جان نثار
باختند بدستور قدیمه هندوستان از اسپان فرود آمده به براق کوته مقابل خصم حملها
نمایان آورده زخم برداشتند ، نیاسود لشکر زخون ریختن ز دشمن بدشمن در آویختن در ان
دار و گیر که بدرا پسر کوی صفت می برد خانجهان را با برتهراج راتهور سرکار [illegible] و مقابله افتاد
و هر دو از دست همدیگر زخم نیزه و شمشیر برداشته هیچیک بر کم نیاورده از کوتاهی اجل از هم جدا
شدند گویند دران حالت پسران خانجهان خود را رسانده به قسم و ابرام پدر را از مقابله و کارزار
باز داشته خود مقابله برداختند و دو پسر خانجهان باسم عظمت خان و حسین خان و شمس خان
داماد پسر با دو برادر محمد خان و محمود خان نام که نبیره های خان عالم لودی میشدند و پنج جوان قبیل
بزرگ که بچه نیز بزبان رار بچه میداشتند مع شصت تن افغان که اکثر قرابت دور و نزدیک با هم داشتند
و بعضی از انها عیال و ناموس خود را که تا رسیدن فوجها از آب نتوانستند گذراند جوهر نموده بمقابله و
مقاتله برداخته داد دلاوری و تهوری داده جمعی را هدف تیر اجل و علف تیغ ساخته بعد تردد نمایان
که جای صد آفرین و احسنت کننده گردیدند و خانجهان بموجب صاحبت دیگر پسران با دو زن و چند
سریت که از آب گذرانده بود و هفت نفر از پسران و جمعی از خویشان قریب و دیگر افغانان
و خاکبته بعضی عمدا و جمعی در عالم بی اختیاری با آب زده غرق بحر فنا گردیدند از دریای سیل عبور نموده
تخته های کشتی [illegible] که قبل از رسیدن سیل بلا با زن و فرزندان انطرف آب برده بودند
شکسته در تخته راه نشان را گذاشته مرحله پیمای سرگردانی و بادیه گرد تیه حیرانی گردیدند باقی
همه بهیر از صغیر و کبیر مع مال و عیال بویال تاراج و اسیر گشتن درآمدند و از جمله هفت سردار با نام
و ننگ که در [illegible] بعضی قدمان [illegible] یا کشته رسیده بودند دو نفر با قریب دویست
سوار [illegible] بکار آمدند و پنج دلاور نامی با جمع کثیر زخم سرخ روئی برداشتند و بعد اتمام جنگ و کشته
و زخمی شدند جوانان تهور پیشه با نام و ننگ و کدخدایان خانجهان از آب فدائی خان و خواجه ابوالحسن

اندفرصت چهارگهری باشند برنخواستند بعده که خبر برآمدن رفعا بهادر مراتش وخواص خان بهتی وسید مظفرخان
باره و مرحمت خان بخشی احدیان وغیره هفت امیر بعرض رسید برای برآوردن دیگران تاکید تهدید و
عده و وعید امیر نموده اندرون محل تشریف بردند بر هوشمندان آزموده کار روزگار ظاهر و هویداست
که در زمان سلطنت اطاعت امیران و نوکران نمک خوار مرشد پرست و پرداخت بادشاهان خانه
زاد پرور و کد و تقید در امور ملکی و موجود بودن سرانجام مهم و سفر بدین مرتبه بود که از وقت عرض رسیدن
تا برآمدن امرای جان نثار از شهر هرچند که اسپان زیر زین و شتران و فیلان زیر بار ما یحتاج ضروری سفر و
تهیه سرانجام جنگ موجود باشند در فرصت چهارگهری خلعت پوشیدن و از دروازه شهر برآمدن
عقل در قبول آن تردد دارد و نظر بر رویه این زمان خالی از اغراق نیست و شاهد صدق این مقال کمال
انتقال انکه صبح روز دیگر بعد برآمدن تنتس گهری روز که از دور لشکر بادشاهی بنظر قاطبهان آمد قاطبهان
کنار آب کن دریا را مورچال قرار داده سد سیلاب بلا گردید و لشکر بادشاهی که هریکی از سرداران
با خاصان معدود و جمعی از احدیان و برقندازان رسیده بودند و دیگر امیران بر فوج چون سیل
روان از پی هم دوان می آمدند مقابل گردیده بمقابله و کارزار برداختند خدمت برشخان موهن
توپخانه و مرحمت خان با فرقه احدیان و سید مظفر با دلاوران باره و خواصخان بهتی و راجه بهیلدان
و راجه بر تهراج معه بهادران رزم طلب نقدهای جان را برکف اخلاص [illegible] شته بجهت نثار کار
ولینعمت برهمدیگر پیش قدمی نموده دست و بازو به تیراندازی گشودند و از هر دو طرف نیسان
تیر به بارش آمد و افغانان رزم جو تردد های مردریا بر روی کار آوردند و میان زمان هردو فوج
مرگ را بچشم خود مشاهده نموده داد مردانگی داده سر را به باد فنا دادن مطاع بی اعتبار زیر پا
افتاده دانسته حمله های رستمانه می آوردند خصوص خدمت برشخان که تر روی ترکش فوج و از
جمله مقربان و فداکیش بادشاه بود خود را در قربان ساختن بر راه ولینعمت معاف نداشته با وجود
رسیدن زخم کاری تیر بر پیشانی که جوی خون از چهره عقیدت اینس روان بود نادم وابسین
تردد رستمانه نموده شرط فدویت را بتقدیم رسانید همچنان سید مظفر خان با دلاوران باره
یکه تازیهای مردانه و جان بازی بهادرانه بر روی کار آورده با پنجاه نفر همقدم زخم سرخ رویی
برداشت و سید محمد نبیره او که جوان نونهال جوی بار شجاعت و خوبی بود با نوزده سنتیه چاره

غافل ماندن و از اندیشه انتقام آن فارغ بودن از طریق حزم و دانائی دور است امروز فردا است
که جزای اعمال ناصواب عاید حال شما خواهد گردید پسرهای خانجهان بیش مذکور پدر را اطلاع دادند
و آن لیس کیش کار برای خلاصه نیدر کار مطلع گردیده متوهم گشته در بحر فکر فرو رفت ترک رفتن دربار
نموده در خانه منزوی گردید و قریب هزار سوار کارزار دیده تجربه کار انتخابی بر در خانه تعین نمود بادشاه
بر این معنی اطلاع یافته اسلام خان را برای تسلی او فرستادند و سبب ترک مجرا نمودن استفسار نمودند
در جواب انحراف مزاج حضرت درباره خود و نظر بر پاس آبرو که در قوم افغانان و نسبتهای با غیرت هر گروه
جان و مال فدای آبرو میتوان کرد ظاهر ساخته عذرخواه گردید و التماس نمود که یا خط آزادی و جان بخشی
ضمیمه خط بخشی که توقیع رستگاری بندهای بر تقصیر قدیم میشد عطا شود یا حکم فرمایند که سر بریده خود را بر سر نیزه
نموده بنظر اعلی حضرت فرمودند برات نجات و امان نامه بمهر یمین الدوله به او بدهند بعد ظهور این عنایت
چند روز به مجرا میرفت باز از مصاحبان و همدمان که بدین مضمون دل افگار خاطرنشان او نمودند که همه
عنایت و الطاف برای آن داری تیشه قطع شجر و قلع ریشه حیات تست و وسواس و هراس آمیز بیش
از بیش در دل آن بد اندیش انداختند در سرانجام و تهیه فرار افتاد و اصفیان بر این معنی اطلاع یافته بعرض رسانیدند
برای نظربند ساختن و جوکی [illegible] بعد [illegible] التماس نمود فرمودند که بدون تحقیق و ثبوت تقصیر عهده قدیم الخدمت
خفت نمیتوان داد در ضمن آنچه فیلان و جواهر و نقد داشت نوشته فرستاده التماس ضبط آن نمود چند
فیل و قدری جواهر قبول نموده باقی معاف فرمودند اما آخر از توهم عقب سلطان که نمونه قهر الهی است و تقصیرات
خود که نزد عقلا از سرخیلان جرایم گذشتن متعذر نمود شبی از شب ها بعد انقضای پنج گهری با [illegible]
برابر فیلان و بعضی را بر اسپان برنشانده پوش ساخته سوار نمود و جریده خانه بدوش گشته سوای جواهر و مرصع و طلا
آلات و نقد که هر چه توانست با خود گرفت باقی همه انداخته زیاده از دو هزار سوار جرار که اکثر از آن خویش و تبار
و جوانان جان نثار تجربه کار بودند و دوازده پسر و داماد و سیصد چهار صد پیاده و دسته گرد بینه قدیم الخدمت
همراه گرفته از اکبرآباد نقاره زنان برآمده مرحله پیمای تیه سرگردانی گردید چون این خبر بعرض بادشاه رسید همان
ساعت خواجه ابوالحسن و خدمت پرستخان عرف رضا بهادر و سید مظفر خان بارهه و نصرت خان وغیره
قریب بیست امیر نامی کارزار دیده و [illegible] جهای نامدار برای تعاقب آن تیره کار خلعت داده مرخص فرمودند و سزا
و لالان [illegible] تاکید اکید برای براوردن آنها تعین فرمودند و از دیوان تا محل یازده گهری شب که همراه

از خود

بخطاب منصورخان سرافرازی یافت بامیان نام قلعه که میان بلخ وکابل واقع شده در ایام فتور بتصرف
ازبکان آمده بود درینولا به سعی صوبه دار بتصرف بندهای بادشاهی درآمد وحکم مسمار فرمودند [illegible]
بیک ایلچی ایران با نامه تعزیت وتهنیت بطریق استعجال بدون هدیه رسیده ملازمت نمود بیست
هزار روپیه وجیغه وخلعت عطا نمودند چون اکثر بادشاهان هندوستان خصوص عرش آشیانی
در آرزوی فیل سفید عمر به پایان رسانیدند ونشان آن نیافتند درین ایام بمدد طالع صاحبقران
ثانی خواجه نظام نام تاجر که طرف بندر پیگون [illegible] رفته بود آنجا ماده فیلی که هنوز رنگ آن مایل
خاکستری بود خریده روبه هندوستان آورد وروز بروز رنگ او از سیاهی مایل بسفیدی
میگردید در دوازده سال که خدمت او نمود رنگ او چون بلور سفید وبلون کافوری از همه عیب
برآمد چون آن تاجر مدت در جاگیر سید دلیرخان سکونت گرفته بود خان مذکور بر ندرت رنگ
آن فیل اطلاع یافته آن جانور کمیاب گران بها را بقیمت خاطرخواه تاجر خریده بطریق پیشکش روانه حضور
نمود نهایت پسند افتاد وموسوم به گج بت ساختند روزی که بران سواری فرمودند طالبای کلیم این رباعی
بدیهه گفته بعرض رسانید بر فیل سفید است که [illegible] کردند شد بخت بلند هرکه او دیده فکند
چون شاه جهان براو برآمد گوئی خورشید شد از سپیده صبح بلند خانجهان لودی که اسم
او پیر است از نظر توجه جنت مکانی بمدد طالع از پایه او تا مرتبه اعلی [illegible] در ایام شاهزادگی
اعلیحضرت اداهای خارج از وی سر میزد وانچه در ایام [illegible] وصوبه داری دکن از وی نمک
قدیم بظهور رسیده بود بعد رسیدن عرضه داشت مبارکباد جلوس [illegible] بود میدانستند
که نفاق دل او باقیست از راه خطابخشی وچشم پوشی از کردار او [illegible] چند روز
بحال داشتند بعده که کل صوبه دکن به مهابتخان فرمودند صوبه [illegible] مقرر نمودند [illegible] ذرایع مهم [illegible] که
که بحضور رسید از عنایت جاگیر جدید ودیگر الطاف [illegible] توجه بحال او [illegible]
اتفاقی برزبان نیاوردند ومرتبه متوجه حال او گشتند که نزد ظاهر بینان [illegible] بسیار غریب نمود
اما از انکه گفته اند الخائن خائف خانجهان مدام نظر بر تقصیرات زیاده از اندازه خود ترسان ولرزان
می بود ودر [illegible] مخلصان [illegible] همیشه [illegible] صحبت می ساختند گاه گاه
بطریق مطایبه واظهار دوستی نصیحت آمیز برزبان می آورد که با همه تقصیرات از دوام تدبیر بادشاهانی

چند نفری که حبس دایمی آنها شرعاً عرفاً لازم بود نگاه داشته باقی جمع کثیر که از مدت مدید در عذاب شدید
و قید جدید گرفتار بودند حکم خلاص آنها نموده آزاد ساختند از وقایع کشمیر بعرض رسید که در خانه حسن نام
دختری تولد یافت روز هفتم زبان آمده گفت که بلیه عظیم بر بیم [illegible] مردم این شهر نازل شد تنبیه مردم
شهر را بلو مید از نافرمانی خدا باز آمده تصدق داده استغفار نمایند توجهای صحرا لوز [illegible] استیصال
جهجار بندیله که باغی شده بودند بعد رسیدن نزدیک قلعه ادهانه [illegible] امیران شیر شکار
به محاصره آن [illegible] پرداختند و همت بر قلع ریشه نیخ نفاوت [illegible] بهادران
تیز خنگ [illegible] سوکهان شیر جنگ سر به بنیه آن بدعاقبت گذاشته [illegible] انجار و قلعه ریشه
حیات منصوبان آن بدکردار گردیدند و دیده به نزول موکب همایون به گوالیار [illegible] نوبت بهادران
قلعه کشا دولب فتح آن نفی خسروان ناگشت و از چهار طرف فوجها در خرابی ملک او می کوشیدند عاجز
آمده وکیل زبان فهم برای التماس عفو جرایم و خطابخشی فرستاده معروض داشت که اگر صفحه اعمال این سیه
نامه به آب باران عفو و رحمت شست و شو یابد عهد می‌نمایم و کفیل می‌دهم که من بعد قدم جرأت و نافرمانی
پیش نگذارم درین ضمن بعرض رسید [illegible] خان و بهادرخان روهیله و بهار سنگه بندیله بوسیله کمند
همت قلعه ایرج را که ملجا و اوغول دشت [illegible] بود مفتوح ساختند و قریب سه هزار کافر بقتل رساندند
بعد عرض [illegible] جان [illegible] بنابات [illegible] بهار سنگه بندیله بنوازش اضافه و عطای نقاره سر
افراز و بلندآوازه گشتند چون عهدهای لشکر بحضور رسیده عذرخواه و تنفیه جرایم و تقصیرات جهجار سنگه
گشته او را دست بسته آورده ملازمت فرمودند هزار اشرفی نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل بطریق
جرمانه گذرانید [illegible] متوجه که بطریق غضب در تصرف آن بدسگال بود موافق تنخواه چهار هزاری (جاگیر) از
سوار که منصب [illegible] گذاشته باقی محال عبدالله خان و خانجهان لودی و بهادرخان روهیله
تنخواه نموده [illegible] رعایت فرمودند

[illegible] روز جشن شروع سال سیوم فلان
مرصع و [illegible] زنجیر [illegible] به افضل خان ملا مرحمت [illegible] داده ارادت [illegible] از تغیر مهابتخان
صوبه‌دار دکن نمودند [illegible] مهابتخان را به صوبه‌داری دارالملک دهلی سرفراز فرمودند و میر جمله را خان سامانی ارزانی داشتند
چنگیز ولد عنبر حبشی از برادر آزرده شده بحضور رسیده ملازمت نموده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار

راه ادبار اختیار نموده و مجرد فرار طریقه مفسدان مردم آزار را شعار نکبت دثار خود ساخته بدست اندازی
ملک و مال رعایا و مسافران پرداخت بعد عرض رسیدن حکم شد که خان خانان مهابتخان سپه سالار
با ده هزار سوار و پنجهزار بندوقچی و پانصد بیلدار و تبردار از راه گوالیار تعاقب آن برگشته بادیه ادبار نماید و
سید مظفرخان بارهه و اسلام خان و دلاورخان و سردارخان و راجه رامداس و نظربهادر و غیره
امیر نامدار تعین شدند که بملک او شتافته هر طرف تاخته دهات آباد کرده او را خراب و پامال
ساخته از پا در نگذارند و لک روپیه به مهابتخان و دو لک روپیه به دیگر امیران مرحمت نمودند
و به هر یکی خلعت و اسپ و جیغه و سرپیچ مرصع عنایت نموده مرخص فرمودند و عبدالله خان را حکم شد
که از کالپی خود را بعد و خان خانان رساند و بهادرخان روهیله را نیز برای رفاقت مامور فرمودند و خان
جهان لودی را فرمان صادر شد که با همراهان خود را از مالوه رسانده برفاقت مهابتخان نماید و با دو هزار
برقنداز و بیلدار و تبردار بسیار بملک او درآید و بهارت سنگه بندیله که بر سر وطن وارث با
جهجار سنگه دعوی و عداوت موروثی داشت او را نیز مدد افواج بادشاهی امر فرمودند و جمعی از فوج یمین
الدوله با نوکران عمده او سردار علیحده مقرر کرده تعین نمودند حکم شد هر فوجی از طرف مختلف بملک
آن بدسگال درآمده از چهار طرف او را درمیان بگیرند و خود بهرکابی دولت و نصرت بنهضت بشکار بدان
طرف رایت ظفر پیکر برافراشتند بعد ورود به فتحپور جشن وزن قمری سال سی و نهم نمودند و مجلس عشرت
وقت طرب آماده گردید و نیر جهانتاب در پله میزان درآمده زر و گوهر را آبروی دو بالا بخشید طغرا علیه الرحمه گوید
از دولت وزن شاه فرخنده سیر ٭ زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر ٭ در پله میزان چو درآمد گوئی ٭ خورشید
نشست در افق ناپگهر چون مقرر است که هر سال سوای جشن جلوس و نوروز دو جشن سالگره قمری و شمسی
بادشاهان والا جاه با نام وزن ان هندوستان می نمود در هر جشنی [illegible] از زینت دارالبیس محفل فردوس
مشاکل و [illegible] بزم [illegible] و جشن بشاهزادها و امرا و ارباب طرب و استحقاق و [illegible] اندرون و بیرون محل
بظهور می آمد و هر چه از جنس جواهر و طلا و نقره بوزن درآید تصدق مینمایند هر بار بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه داشتن
خلاف طریقه انتخاب و اختصار است هر جا [illegible] باشاره کلمه جشن وزن قمری و شمسی اکتفا خواهد نمود
بعده که حوالی قلعه گوالیار شرف نزول واقع شد خود بدولت اندرون قلعه تشریف بردند وقت تفرج مکانها
بر مکان محبوسان عبور فرمودند زندانیان بدعا و ثنا والتماس خلاصی آواز بلند نمودند ترحم بحال الجماعه نموده

سلف دیوان مینمودند برای روبرو استادن امرایان و منصبداران لمعوار سایه سری که مانع باران
و تابش آفتاب باشد نبود حکم شد که عمارتی عالی مشتمل بر چهل ستون که وقت نشستن دیوان عام برای دفع
زحمت آفتاب و نزول باران رحمت بکار امیران آید در قلعه دار الخلافه اکبرآباد و دار السلطنه لاهور و دار
السرور برهان پور بسازند و موسوم به خاص و عام گردانند بعد تیار شدن خاص و عام دار الخلافه طالبای کلیم
که ملک الشعرای آن عهد بود در صفت آن گفته این تازه بنا که عرش همسایه اوست رفعت حرفی ز رتبه
پایه اوست باغیست که هر ستون بنیزش سرویست کاسایش خاص و عام در سایه اوست امام قلی
والی توران در زمان حیات جنت مکانی عریضه مشتمل بدین مضمون ارسال داشته بود که چون شاه عباس
عهد و فرصت قلعه قندهار را گرفته اگر بادشاهزاده جهان جهانیان یعنی شاه جهان که بگفته غرض گویان متهم
به عدم اطاعت گردیده به مهم تسخیر قندهار مامور گردد ما هر دو برادر باتفاق تسخیر قندهار نموده برای تصرف [illegible]
خراسان کمر بسته آن بلاد را بتصرف خواهیم آورد از جمله آن ولایت مفتوحه هر چه بدین خیرخواه عنایت خواهد
فرمود بدان قناعت نموده مدام در امداد و اعانت ملک قدیم و جدید خواهد کوشید باز که درین اوان
که تاخت و تاراج از برادر او نذر محمد خان در کابل بعرصه ظهور آمده بار دیگر همان مضمون را موافق اندازه
حوصله خود بزبان قلم داده مصحوب خواجه عبدالرحیم فرستاده بود چون خواجه عبدالرحیم ازین جهان بآن جهان
رحلت نمود جواب آن نظر بر طریقه بزرگان جرم پوش بسیار بخش کم پذیر برای رفع حجاب مقدمه کابل
متضمن بر اظهار لطف و عذر بکه دستور و آیین پادشاهان همت پیشه می باشد نوشته مع یک لک
و پنجاه هزار روپیه نقد و بعضی تحف همراه محمد صادق پسر خواجه عبدالرحیم مرحوم روانه ساختند و بیست هزار
روپیه برای مجاوران روضه صاحب قران نیز فرستادند [illegible] بدر جهار ستکه از ایا[illegible]
شاهزاده که جنت مکانی در رکاب خدمت مینمود [illegible] که در وطن بود در عایان خود را با
مال ظلم و تعدی ساخته خراب و افزاند [illegible] آن در ایام بر خوردن لنشه سلطنت جنت مکانی یعنی
اختیار نموده در ملک پادشاهی دست درازی مینمود بتاخت و تاراج ساکنان می پرداخت درین اوان
که در فکر تادیب او بودند خبر واصل شدن او بدار البوار رسید [illegible] از شنیدن این خبر بحکم آنکه بد گهر با کسی
وفا نکند اصل بد در خطا نکند نظر بر روپیه [illegible] بر از اشجار خار دار و جنگلهای
دشوار گذار و پشت گرمی خزانه در اواخر سال جلوس وقت نیمه شب مع همراهان بد مآل از دار الخلافه بر آمده

هرچه از راه تعدی بتصرف نذر محمد خان درآمد و بسرکار او عاید گردید از روی سررشته سه هزار بر محصول هر سال
بلخ و بدخشان بود بدین تقریب آنچه مولف پادشاه نامه از جمع و حاصل توران و ایران در مقابل محصول قلمرو
هندوستان بتحریر بیان آورده و هرچه از روی دفاتر تحقیق مسوده اوراق گشته چند کلمه بزبان قلم میدهد محصول تمام
مملکت ایران آنچه از مال و پیشکش متفرقی هر سال سوای عشری که در بنادر اند بار بطریق راهداری و صد و پنج هندوستانی
میگیرند و جمع آن متفرقست و باختلاف در تواریخ بنظر درآمده نهایت به دو کرور و پنجاه لک روپیه نمیرسد که
مراد از هشت لک و سی و چهار هزار تومان باشد و قبل از مفتوح گشتن الکه مازندران و توابع آن مع عشری زیاده از
هفت لک و پنجاه هزار تومان نمیرسید تا چون در ایران جمع متفرقی مستمر است و بسبب آفات آسمانی و تاخت
مفسدان و ظلم حکام چندان کم زیاد در آن راه نمی یابد و تغییر نقوش حکام و سپاه برای ضبط ملک و تحصیل مال
موافق هندوستان که اکثر جا خرج و دخل را احاطه منابد نیست برخلاف مملکت وسیع قلمرو هند که از آفت آسمانی
و تاخت زمینداران سرکش و تعدی حاکمان بد عاقبت لک ها به هزارها و هزارها بصد در یک سال منجر میگردد
و ملک های کرورها بالکل ویران گشته و از جمیع افتاده و روز بروز بخرابی و ویرانی هموار دو از صد ده به ده
ده آباد نمانده و از زر نقوه و اجاره که در تلافی آن از رعایا بهر عنوانی که دانسته تاخت و تاراج کرده میگیرند روز
بروز ملک رو بخرابی دارد اگرچه در عهد صاحب قران ثانی خود پادشاه و وزرا خصوص علامی
سعدالله خان غور پرداخت تمام از رسیدن حال رعایا مینمودند و ملک آباد بود اما بعد عهد خلد مکانی
آنچه بر ملک و رعایا گذشت و میگذرد دانسته الله تعالی از بسیار اندکی بر صفحه بیان خواهد آورد القصه محصول
تمام محال بلخ و بدخشان آنچه در شاهجهان نامه درج است یک کرور و بست لک خانیست که مراد
از سی لک روپیه است و محصول بیست صوبه هندوستان موافق نگاشته آنعهد که صوبه بیجاپور و
حیدرآباد مفتوح نگردیده بود بیست ارب دام که بیست صد کرور دام باشد و جمع دامی آن از روی
سررشته دیوانیان بیست کرور روپیه می نود نوشته اند که محصول سایر متفرق و پیشکش ها سوای آن بوده
و از سیر حاصلی محال اکثر بجای صد روپیه که تنخواه جاگیردار میشود چهار هزار و پنجهزاری آنکه پای ظلم و تعدی میان
آید برضامندی رعایای مالگذار بوصول میرسید حینیکه طالع جاگیرداری که چنان محال کم حاصل دانسته تا شده
به از تنخواه اصل زیاده نیابد کم واقع میشد الحاصل در همه صورت حاصل کل ایران و توران که جمع نمایند به
سیوم حصه محصول یک صوبه بیجاپور که سابق داشت نمیرسید بالجمله چون در ازمنه سابق که پادشاهان

آن کوشیده پای تخت خود ساخت بعده جلال الدین اکبر بادشاه در احداث قلعهٔ سنگ سرخ و عمارات
دلنشین و باغات دلکش کنار آب جمنا صرف اوقات نموده مبلغهای خطیر به خرج در آوردند اما لقب
جلوس صاحب قران ثانی در السنه و دفاتر اکره نوشته می شد بعد جلوس فرمودند اکبر آباد می نوشته
باشند همچنان شهر سرهند را سهرند که اسم بامسمی بود می گفتند بعده که تمام هندوستان بقلمرو
فرمان روای دودمان صاحب قران در آمد صاحب قران ثانی فرمودند که سهرند در دفاتر و احکام ثبت
گردد یاقوت حبشی که از امرای معتبر نظام الملکی گفته میشد روی در درگاه فلک بارگاه آورده ملازمت
نمود بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای خلعت و اسپ و فیل و نقاره سرافرازی یافت مهابتخان
صوبه داری برهانپور و برار از تغیر خانجهان لودی را صوبه مالوا عطا کردند دریا خان افغان که در ایام اختلال
سلطنت از و نافرمانی و ادای خارج سرزده بود چون روی ندامت بدین درگاه آورد قلم عفو بر جرایم
او کشیده منصب چهار هزاری سه هزار سوار مرحمت فرمودند نذر محمد خان والی توران با وجودی
که در ایام شاهزادگی اعلی حضرت بخدمت عالی ارادت خاص داشت در ایام انقلاب سلطنت به اغوای
کار پردازان بر کابل فوج کشی نموده بدستور قزاقان نواح آنرا به تاخت و تاراج در آورده از تنگی تمام بحال
سکنه و رعایای مال گذار انجا رسانده در خرابی عمارات و باغات و ویرانی اکثر معموره اطراف کوشیده
از ترکتازی های بیجا تزلزل تمام دران دیار انداخته از جنس ماکولات و ملبوسات و حیوانات زنده و
مرده هرچه بدست جفاکاران مردم آزار آمد بغارت بردند و در ضرر جانی و مالی و آبروی سادات و مشایخ
و فضلا و صلحا حتی فقرا دقیقه فرو گذاشت ننمودند خصوص سه ماه بر سکنه آن مرز و بوم از طرف آن قوم نهایت
سختی و صعوبت گذشت و یعقوب خان و تخشیر خان وغیره حکام و کومکیان کابل و اطراف در دفع ضرر آن جماعه
کوشیده گاه غالب گاه مغلوب میگردیدند اعلی حضرت بعد اطلاع ظلم و تعدی آن جماعه لشکرخان را که صوبه دار کابل
نموده بودند برای تنبیه و تادیب آن گروه تعین و تاکید فرمودند و از عقب خان خانان مهابتخان را با دیگر امرا
مقرر نمودند تا هنگام رسیدن بشهر سهرند خبر هزیمت فوج ازبکیه شنیدند بعد از عرض رسیدن خبر فتح و فرار ازبکان
چون از شنیدن خرابی بحال مسلمانان آن دیار رسیده و سر و سامان درخانه هیچ یک نمانده اثر ملال بر چهره
بادشاه حق آگاه ظاهر گردید یک لک روپیه مصحوب قاضی زاهد روانه کابل ساختند که بسادات و مشایخ و
صلحای غارت شده آفت رسیده تقسیم رسانند گویند انچه سوای مالی که بتاراج غارتیان و اوباشان رفت

آغاز جشن جلوس هر سال بدستور حضرت مکانی بر ابتدا سال شمسی از غره فروردی مقرر نمودند ذکر جشن

وقوایع سال ۲۵ از جلوس صاحب قرانی ثانی مطابق سنه ... دوازدهم رجب

مطابق غره فروردی سنه هزار سی و هفت که خسرو زرین کلاه بخانه شرف حوت نزول نمود بزم

جشن جلوس سال دوم معه اسباب سرور و کامرانی زینت سرانجام پذیرفت سایبان فلک

تمثال که در طول و عرض با آسمان دعوی هم سری مینمود و عرض زبانی متحمل نقل آن نمیگردید و حکم

چرخ فراخ دامان دیگر بهم رسانده بود دسمی به دل با دل بخرج مبلغ خطیر و فرصت ایام کثیر به اهتمام کار

فرمایان فراش خانه زینت تیاری یافته هر سال در ایام جشن در فرصت یکدو ماه بمدد هزاران فراش

و فیلان کوه رفتار استاده کننده رنگ افزای فلک دوار میگردید به استاده نمودن آن امر نمودند

و از هر طرف پری رویان حور تمثال رونق فزای بزم عشرت کنند و مغنیان خورشید لقا از انفس نغمه خیار

گلنار بگرم نمودن دف کف کبود ندید و رامشگران ماه سیما از صدای چنگ و مردنگ هم آوازی بربط

و تال گوشش زهره جنگی را چون تار طنبور گوشمال دادند زرقص شاهدان لاله رخسار نم از بحر وصول

آمد بگلزار زآتش گاه میانه شعله سر زد خرد چون دود از محفل بدر زد از دو بیستی تا هفت هزاری

همه بعطای خلعت و اضافه و اسپ و فیل و جواهر سرافرازی و سربلندی اعتبار پذیرفتند و فضلا

و فقرا و شعرا و ارباب طرب در خور قسمت کامیاب کنند از مال لشکرخان چون در ایام شاهزادگی:

بحسب اتفاق ده لک روپیه به ضبط و تصرف متصدیان سرکار در آمده بود ده لک روپیه در آغاز

جشن جلوس بدو عطا نموده بود و هشت لک روپیه در جشن حال مرحمت نمودند پنجاه لک روپیه:

به مهد علیا ممتاز محل و بیست لک روپیه نقد و جواهر بجهان آرا بیگم و پنج لک روپیه به شاهزاده های نامدار

عنایت فرمودند بدین دستور موافق مراتب بهمه مقربان و امرا انعام نمودند جمله یک کرور و شصت لک

روپیه بخرج در آمد چون عبدالله خان فیروز جنگ در مکافات روگردان شدن آخر کار مغضوب گردیده

بود در ینولا بموجب التماس خواجه عبدالرحیم که از نزد امام قلیخان به حجابت آمده بود و از سادات و خاندان

عالی گفته میشد از سر تقصیر او گذشتند و از سر نو مورد عنایات گردید و منصب پنجهزاری و پنجاه هزار روپیه نقد

و حکومت و جاگیر کالپی مرحمت فرمودند سابق در ذکر سلطنت سلطان سکندر و عرش آشیانی زبانی

قلم جاری گشته که آبادی آگره در عهد کفره بسیار کم بود سلطان سکندر در مقید عمارت و آبادی و تعمیر قلعه

خانخانان سپه سالار و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار سه اسپه دو هزار سوار اسپه و دو هزار
سوار دو اسپه و عطای چهار لک روپیه نقد و دیگر مرصع آلات و دو فیل و اسپ مو ساز طلا
سرفرازی بخشیده غبار ملال خجالت تقصیرات نسبت خود و جنت مکانی از چهره حال او رفتند فی الواقع
عجب مدد طالع و جوهر رشد کاردانی نظر باد او رسید که در مقابل خیال تقصیرات عمده که ابتدا
در خدمت صاحبقران ثانی از وی سرزده بعید بی ادبی که نسبت به جنت مکانی از ورود داد خیال یافته
رسیده سوز کرد بد اگر بتعداد و تفصیل اسم و منصب امرایان و عطای انعامات بپردازد ادعای
اختصار بطول کلام منجر میگردد لهذا هرجا فرور داند بتحریر و اظهار اسم امرای ذو الاقتدار می پردازد
و نام نامی بادشاه را به اعلی حضرت و صاحبقران ثانی و آنچه بزبان خامه جاری گردد تبسیط آن خواهد
پرداخت نظام یمین الدوله آصف خان حکم رفت که آنچه از خزانه لاهور شهریار بی عیار بمردم بطریق
مساعده و انعام داده بازیافت نمایند چهل و پنج لک روپیه از جمله هفتاد لک روپیه که شهریار
بخرج در آورده بود بوصول در آوردند قاسم خان را به صوبه داری بنگاله مقرر فرمودند و صوبه بهار
از تغیر مرزا رستم صفوی بخان عالم و صوبه کابل به لشکرخان مفوض نمودند و صوبه پنجاب و ملتان
بنام یمین الدوله بحال داشتند و صوبه داری مالوا به مظفرخان و کشمیر به اعتقاد خان و اوده به باقرخان
و اله آباد بجهانگیر قلیخان به دستور سابق برقرار داشتند و صوبه برهانپور بنا بر مصلحت از خانجهان لودی
بتغیر نفرمودند و باقی فوجداران و عمال جابجا برقرار ماندند هرسه بادشاهزاده از لاهور با یمین الدوله بحضور
رسیدند و اعلی حضرت از راه شفقت بی اختیار برخواسته هر یکی را در بغل مرحمت گرفتند و تا مدت
تنگ در آغوش لطف داشتند هر یکی نذر و نثار گذرانیدند و آصف الدوله بیست هزار اشرفی و یک
خوان جواهر و دو هزار روپیه گذرانیده شرف قدمبوسی حاصل نمود سر او را برداشته بسینه خود
ضم ساخته در بغل گرفتند و بعطای خلعت و اسپ و فیل و جواهر که از آنجمله یک برتله قیمت لک روپیه
بود و جنت مکانی در جلدوی فتح دکن بخشیده بودند مفتخر ساختند و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار
سه اسپه دو اسپه و خدمت وکالت و لقب عمو ارزانی داشتند و [illegible] خان خلعت در [illegible]
بپنجهزاری چهار هزار سوار نمودند و ارادت خان را که میربخشی بود مسند و قلمدان وزارت عطا فرمودند و
صادق خان را میربخشی نمودند در آن روز سی امیر نامی به اضافهای نمایان و خدمت سربلندی یافتند

از نو رواج خورمی داده زرها در کوی آنجم خورمی فزاده بعد از آب تیمم تسنیم مبارک باز دستار امیران
به شبستان محل تشریف بردند ابتدا نواب قدسیه ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل خوانهای
زر و طبق های پر از گوهر بر فرق همایون افشاندند بعده جهان آرا بیگم و همه بیگمان حرم شرط نثار و تهنیت
بجا آوردند و صحن ایوان فلک وسعت را بحر و کان ساختند دو لک اشرفی که موافق نرخ آن ایام سی
و چهار لک روپیه باشد و دو لک روپیه به ممتاز محل و لک اشرفی و لک روپیه بجهان آرا بیگم
که نسبت بهمه گوهر درج سلطنت بر او زیاده محبت داشتند عنایت فرمودند همچنان بهمه حجله نشینان
سرادقات عصمت انعام فراخور رتبه مرحمت فرمودند و سالیانه ممتاز محل ده لک روپیه و پنجاه هزار روپیه
در ماه جهان آرا بیگم مقرر فرمودند و دو لک روپیه به نورجهان با همه کم التفاتی که بحال او داشتند حکم نمودند
و چهار لک روپیه برای هر سه گوهر درج جهانبانی که در لاهور بودند حواله جهان آرا بیگم گردید و یک لک
روپیه به شاهزاده مرادبخش که در حضور بود عطا گشت و اول دیوان یعنی بدعت های مذموم و نامشروع
عهد سابق مثل سر هیچ شبیه به امرا بخشیدن و در مقابل عنایات و وقت آب نوشش جان نمودن
سجده کردن و بجای تاریخ ماه عربی و سال هجری ماه و سال شمسی بقید سنه جلوس مقدم نوشتن ممنوع
نموده بجای سر هیچ شبیه حکم شد که از جواهر مرصع نموده به امرای خاص روز جشن مرحمت نمایند که بر سر
می بسته باشند و عوض سجده چهار تسلیم مقرر فرمودند و کاوکشی که از مدت برعایت خاطر راجها ممنوع گشته
بود احکام رواج کاوکشی صادر گردید و حکم نمودند که ماه عربی و سال هجری را مقدم نوشته ماه و سال شمسی را
مطابق آن در احکام و دفاتر ثبت نمایند و درباره فضلا و فقرای صاحب حال و دانشمندان صاحب کمال
امر شد که وقت ملاقات دعای مشروع مسنون سلام علیک مینموده باشند و وقت رخصت دعا بخاتمه سوره فاتحه
اختتام نمایند و سکه اشرفی و روپیه یکطرف بکلمه توحید و اسم خلفای راشدین و طرف دیگر بنام نامی دلپذیر
شرف زینت پذیرفت و اسم نورالدین جهانگیر پادشاه را بلقب جنت مکانی بتحریر آوردن امر نمودند و قبر
جنت مکانی را موافق وصیت بی آنکه گنبد عالی و عمارت بالای آن سازند چبوتره در کمال وسعت که سنگ
تراشان هنرمند صنعت پرداز را بکار برده اند به خرج ده لک روپیه تیار فرمودند به یمین الدوله آصف خان
در فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مبارکباد مخاطب به عموی بجان برابر نوشته با باقی القابی که تحریر
آن در تنگنای عبارت نمی گنجد طلب حضور معین شهزاده های گرامی قدر نمودند مهابتخان را بخطاب

خس و خاشاک ماده شرکت پاک ساخته خطبه بنام نامی شاهجهان صاحب قران ثانی زینت بخش
منابر نموده بعد رسیدن موکب جاه و جلال ظفر اقبال به اجمیر به سنت جد و آباد پیاده بزیارت روضه حضرت
خواجه معین الدین چشتی قدس سره تشریف برده مبلغ خطیر بخادمان و مستحقان امکان تشریف رسانده
فرمودند که مسجد سنگین که از مدت مرکوز خاطر بود و نظر نموده بودند متصل روضه بنا نمایند و محالات صوبه
اجمیر موجب درخواست مهاجنان بجاگیر او مقرر فرمود و جابجا برای محافظت و نگاهبانی زراعت و عدم
تعدی بحال رعایا و حفظ مال و ناموس برایا قدغنجان ضابطه خدا ترس تعین فرمودند و اواخر جمادالاولی
سنه هزار و سی و هفت مطابق چهاردهم بهمن ماه الهی در باغ دهره سواد اکره تشریف نزول نموده دو
ازده روز برای ساعت که اختر شناسان دقیقه سنج اختیار نموده بودند بیرون قلعه توقف فرمودند و
خان عالم و قاسم خان و مظفر خان و دیگر امرا شرف اندوز ملازمت گردیدند از حضرت اکبر آباد عرف
اکره بنجاه و پنج کوچ و نه مقام تفرج کنان و شکار افکنان طی مسافت نمودند

از جنس اخبار سلاطین کامکار

گلشن آثار خوافی نامدار خیابان نکهت روح پرور بمشام سامعان انجمن وزیده که چون وارث ملک
سواد اعظم هندوستان شاه جهان که بده واسطه به میر تیمور صاحب قران گیتی ستان میرسید
در دار الخلافه اکره دوشنبه هشتم جمادی الاخر مطابق بیست و پنجم بهمن ماه الهی سنه هزار و سی
و هفت بعد انقضای یکنیم ساعت زمانی رونق افزای تخت سلطنت هندگشته ملقب به ابوالمظفر
شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان غازی گردید از سر نو منابر فلک منزلت
مساجد بخطبه نام نامی سامعه افروز جهان و جهانیان گشته و زر سرخ و سفید اعتبار تازه از اسم
شریف آن برگزیده زمان و زمین بهم رسانید و از تهنیت این نوید فرحت افزای سراپا امید
مسرت جان تازه و سروری اندازه در قالب ساکنان بر و بحر عرصه پر وسعت هندوستان
بهشت نشان دمیدن گرفت . شه گیتی ستان جمشید ثانی . سر افرازی ده تاج کیانی .
خداوند ازان شاه جهانش . مسخر شد زمین و آسمانش . از طنطنه کوس شادی دولت
بیزوال و برقص آمدن رامشگران زهره مثال و نغمه پردازی مغنیان حور تمثال زمین و زمان لبریز
عشرت طرب گردید . و زان جشن فرح بخش طرب خیز . همانا شد زمین از عیش لبریز . جهانی

گذاشته سکندرخان دوتانی را نایب بندوبست قرار داده خود را با دیگر امرای پادشاهی که در
رفاقت او مجبور و معذور بودند طرف ماندو مالوا بر آمده اکثر قصبه جات و محالات نامی بر حاشیه
به تاخت و تصرف خود آورده بعضی جا عاملان و منصوبان خود تعین نموده طبل مخالفت با پادشاه
جوان بخت بلند آوازه ساخته به صوبه خاندیس مراجعت نمود بعده که شاه دریا دل کنار گدر با
با بیاری دریای نربدا رسیده مضرب خیام نمودند عرضه داشت شیرخان عرف ناهرخان مشتمل
بر اظهار اطاعت و قدویت خود و اراده هلاک خویش نمودن سیف خان بنابر ملاحظه تقصیرات
سابق رسید و فرمان عنایت اثیر سعادت عنوان مشتمل بر مرحمت فرمودن صوبه داری احمد آباد
بنام شیرخان که بعد لشکر نایب گذاشته سیف خان را مقید ساخته خود را بحضور رساند صادر
فرمودند و خود بعد عبور از آب برای جشن وزن مبارک حکم مقام نمودند چون همشیره کلان نواب
قدسیه ممتاز محل در خانه سیف خان که از واهمه جان و آبرو آزار بدنی نیز علاوه آن تنزلیش
گردیده بود جمعی بتو شفیع جرایم سیف خان گشته خدمت پرستخان را فرمودند که احمد آباد رفته
شیرخان را برای تخفیف تصدیع سیف خان پیغام رساند و خود نیز خبردار باشد که باو مزاحمتی نرسد
و نوید عفو تقصیر و امید لطف بگوش آن واهمه زده رسانده مطمئن خاطر سازد درینضمن خبر مقید
و مکحول گشتن شهریار و پسران دانیال که از روی نوشته صفرخان از لاهور به احمد آباد رسیده
بود و شیرخان بحضور معروض داشت رسید بعد رسیدن سیف خان بشفاعت ممتاز محل قلم
عفو بر صفحه جرایم او کشیدند و مورد عنایات بی پایان ساختند و از امید جان بخشی آزار جسمانی او
دران واحد بصحت مبدل گردید بعده که نزدیک احمد آباد شیرخان شرف اندوز ملازمت گردید
تسلیم منصب پنجهزاری سه هزار سوار و صوبه داری احمد آباد فرمودند و عیسی خان را چهار هزاری
دو هزار سوار نموده صوبه تته عنایت نمودند و خدمت پرستخان را نزد یمین الدوله آصف خان
مع فرمان بدست خاص مشتمل بر اینکه هرچه گردی سخن افتاد اما باید که نظر بر دفع فتنه و ملک و
امن حال رعایا که دیگر اصلا ماده آشوب نماند شهریار را با پسران دانیال و داوربخش بد مآل از آن
شهر عدم سازی روانه ساختند بعد رسیدن فرمان آصف خان مطابق حکم بعمل آورده اواخر
جمادی الاول رشته هر چهار حیات مخالف دولت را گسسته عرصه بر وسعت هندوستان را از

نزدیک دروازه قلعه استاده چشم در راه مژده فتح بود بر خبر هزیمت فوج دشمنان برگشتگی طالع
خود اطلاع یافت از سراسیمگی راه قلعه ارک اختیار نموده محصور گردید فوج داور بخش بگرد حصار درآمده به
محاصره پرداختند روز دیگر همینکه علم زرفشان خسرو طارم چارم از افق مشرق نمایان گردید اکثر مردم
درون و بیرون قلعه امان طلبیده نزد آصف خان آمده ملحق شدند اختصار سخن آنکه شهریار که چون
مرغ بر بال کنده در قفس قلعه ارک مقید بود دستگیر گردید و مانند گناه کاران نزد داور بخش و آصف
خان حاضر ساختند و همراه پسران دانیال مکحول و مغلول نمودند و آصف خان حقیقت و مژده فتح
بخدمت شاه زمان معروض داشت و بنارسیداس از منزل بنهر مرخص شده بود مسافت بعیده را که قریب
نهصد یل هزار گروه عرضیست در بیست روز طی نموده به ناسک ترمک تعلقه نظام الملک که نزول
رایات شاه فلک بارگاه بود در رسید اول بموجب اشاره آصف خان نزد مهابتخان رفته بر سرگذشت
اطلاع داد و همان زمان مهابتخان بنارسیداس را با خود گرفته بدر حرم سرا رفته خبر بدرون محل
فرستاده مخبر ساخت همینکه برون تشریف آوردند بنارس اول مهر که یمین الدوله آصف
خان را گذرانده داب ملازمت و تعزیت و تهنیت را به آیین رسولان آداب دان تقدیم
رسانید شاه ولیعهد اشک ریزان استفسار احوال نمودند و باتفاق اختر شناسان هند و فرس
ساعت نیک اختیار نموده اواخر ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری برا هبری
ظفر و اقبال بطریق استعجال از راه احمد آباد مرحله پیمای منزل مقصود گشتند و به آصف خان
فرمان از روی عنایت مشتمل بر رسیدن بنارسی و بدولت و فیروزی متوجه دار الخلافه
شدن مصحوب امان الله بطریق داک روانه فرمودند و با وجود اطلاع تقصیرات خانجهان
لودی فرمان لطف آمیز بدستخط خاص نوشته همراه جان نثار خان روانه برهانپور ساختند
آن بدنام نکوهیده انجام از توهمی که نظر بر افعال خود داشت و نظر بر تسلط نور محل و شهریار
امید فرار گرفتن سلطنت بر شاه جهان نداشت و بگمراهی دریا خان و زنا افضل دیوان
دکن که برادر او دیوان شهریار بود علاوه گمراهی آن بی سعادت گردید و در آداب فرمان
گرفتن گستاخانه پیش آمده جواب ناصواب داده کلمات هرزه بر زبان آورده جان نثار
خان را آزرده و ناکام برگردانده و بدان بی ادبی و نافرمانی اکتفا نموده فرمان خود را در برهانپور

گذرا:

بیاورده بطریق گوسفند تصدق و قربانی که بلاگردان مریض میباشد به نیابت شاه جهان تکلیف
ونمرده جلوس تخت میان آورد چون آو میدانست که این سلطنت بی اعتبار که خواب وخیال
بیش نیست آخر باعث وبال جان او خواهد گردید و دو سه هفته خون بهای او خواهد بود از قبول
آن انکار نموده اضطرار زیاده نمود فایده نبخشید و آصف خان باتفاق دیگر همدمان بانواع افسانه
وافسون بجنس آمده تعهد وقسم بحال داشتن سلطنت براو نموده او نموده برتخت نشانده چتر بر سرش
گردانده نثار و مبارکباد بتقدیم رسانیدند واز آنمکان کوچ نموده از منزل نهر بهار رسید آصف
نام راکه در طی مسافت و مسارعت برصبا و شمال سبقت قدمی مینمود نزد شاه بلند اقبال ولی عهد
روانه ساخته چون فرصت تحریر عرضه داشت وشرح احوال وصلا نداشت مهر خود را حواله او کرده جهت
مزید اعتماد نمود در زبانی تاکید اکید برای زود رسیدن والتماس بخدمت شاه نامدار نمودن بجهت
توقف ودرنگ ننمودن و برسبیل تعجیل متوجه مستقر الخلافه اکبرآباد شدن بجا آورد چون لشکر
از کوهستان آن سرزمین برآمد آصف خان تقید زیاده درباره نورجهان وهمراهان او که محرک سلسله
فتنه ودامن زن آتش فساد بودند نموده خواجه ابوالحسن را با مخلصان وجمعی از امرای بار به هراول
نموده داوربخش را با کوکبه و دبدبه بادشاهی با خود گرفته متوجه شهریار گردید و شهریار که به
واقعه جنت مکانی وتسلط آصف خان و بی اختیار گشتن نورجهان بیگم اطلاع یافت نداشت چه
چاره سازد ناچار چون بازی میر و وزیر به اسم بادشاهی بر خود گذاشته از ناموافق تقدیر غافل
گشته خزانه لاهور که نود لک روپیه از جمله خزانه بادشاهی ومحصول امرا بدست آورده بود به اهل
وسپاه تقسیم وبخشش نموده دست سخاوت برای جذب قلوب دراز ساخت قریب هفتاد لک
روپیه دریک دو هفته بصنوف انعام ومساعده تصرف درآورده وبعد شنیدن نزدیک رسیدن
داوربخش وآصف خان پسر دانیال راکه دران هنگامه از نزد آصف خان فرار نموده خود را نزد شهریار
رسانده بود دستمال ساخته سرفوج نموده برای مقابله بغنیم مرخص ساخت واز انطرف آصف خان
با فوج آراسته وتوپ خانه عظیم داوربخش را بر فیل کوه شکوه نشانده به ترتیب جرنغار برنغار
وبجنس پرداخت هنگامی که فوجها متقابل هم رسیدند هنوز صدای داروگیر بلند نگردیده بود که فوج شهریار
فرار اختیار نموده جمعی به لشکر داوربخش پیوستند و باقی خود را تقلیبا لاهور رساندند و شهریار که

تو وگذشتم از محبت تواز نخود از عدالت گستری او بسیار نقل نمایند و بر عقلا ظاهرست که برای پادشاهان
عدالت مقدم بر همه عبادتست هرگاه نوشیروان عادل را با وجود شرک و کفر از جهان رفتن امید
نجات از آتش دوزخ بسبب عدالت نوشته اند اغلب که پادشاهان دیگر اسلام را نیز با همه آلودگی
از عصیان نیز طلکال بحال مظلومان نصیبی از ایمان و بهره از امید روضه رضوان باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از فوت جنت مکانی نورجهان بیگم که از وقوع این حادثه جهان در چشم
او سیاه و تباه نمود بفکر گرفتن و مقید ساختن برادر برای تقویت سلطنت شهریار افتاد هر چند که آصف
خان را برای فکر تکفین و تدفین و مصلحت ملک طلبید او بعذرهای مختلف دفع الوقت نموده قبل از آنکه
نورمحل به تدبیر مرکوز خاطر پردازد آصف خان به اتفاق اعظم خان و جمعی از هواخواهان به تمهید و تدبیر
شایسته نورجهان را بقید اختیار خود در آورده خواجه سرایان و دیگر خیرخواهان بیگم را که مشیر مستقل او
بودند از وجدا ساخته مردم معتبر خود بر در خانه بیگم نشانده نظربند فرمود و صادق خان که بنی عم
آصف خان می شد و یک همشیره نورجهان در خانه او بود و با نورمحل همراز و دمساز گفته می شدند
ابتدا بر در خانه او نیز مردم عمده با هوش نشانده احتیاط تمام نمود که میان هر دو خواهر و امرای دیگر
آمد و رفت پیغام و پیام فساد انجام نباشد بعده به استمالت و جذب قلوب صادق خان و زوجه
او پرداخته امیدها داده همدم و همراز خود ساخت و نورمحل را مجبور ساخته بخانه خود آورد و نورجهان
از اراده خاطر خود مایوس مطلق گردیده ناچار گشته درخواست بردن نعش پادشاه با خود بمیان
آورد آصف خان نیز صلاح دولت در بردن دانست نعش جنت مکانی را بموجب التماس نورجهان
همراه او داده با مردم معتمد خود روانه لاهور که در باغ احداث کرده نورمحل برده بخاک سپارند نمود
از آنکه شاهزاده های نامدار داراشکوه و اورنگ زیب و شجاع به اختیار بیگم بودند در ابتدا اظهار
جدا نمودن آنها مصلحت ندانسته بعد از آن از نورمحل گرفته هر سه شاهزاده را به صادق خان سپردند
و داور بخش عرف بولاقی پسر خسرو را که نورمحل برای چنین روز از راه عاقبت بینی حواله شهریار بد
عاقبت نموده بود و چون اراده الهی با تدبیر نورجهان موافقت ننمود شهریار بی عیار وقت
رفتن از خود جدا ساخت در همین وقت آصف خان بنا بر مصلحت برای اظهار نایره آشوب از قید

برآورده

ماندند و آثار وجع در بدن او ظاهر گردید هرچند که خود را بسیر شکار مشغول می‌نمودند دل رغبت
نمی‌نمود و از همه ماکولات و مشروبات حتی افیون که رفیق چهل ساله بود طبع نفرت گزید و سوای
چند پیاله شراب انگوری چیزی خواهش نمی‌شد و علامات سفر آخرت ظاهر گردید در این وقت شهریار بی
عیار که بدیو سر مرضی مبتلا گردیده موی ریش و بروت و ابرو و مژه یکقلم ریخته بود از مصلحت ظاهر
هواخواهان بدخواه با وجود منع نورجهان بیگم برای رفتن لاهور بقصد علاج مساعیت زیاد نموده
مرخص گردید و داور بخش پسر خسرو را که نورمحل حواله شهریار نموده بود از بی رشدی او بی جوهری بار
سنگین دانسته از خود دور … در حضور نگاه داشت به ارادت خان سپرده و از کشمیر کوچ طرف
لاهور فرمودند بمنزل راجور که نزول واقع شد در راه پیاله شراب خواسته بر لب نهاده از
گلو فرو نرفته برگرداندند تا رسیدن بدولتخانه کار به نزع کشیده وقت چاشت اواخر ماه صفر سنه
هزار و سی و هفت بسفر آخرت پرداختند ؎ چرخ را جام نگون دان که ز می عشرت تهیست ؎ باده
از جام نگون جستن نشان ابلهیست ؎ شصت سال قمری از مرحله عمر طی نموده مسافر عالم بقا گردید
و بیست و دو سال شمسی که بیست و دو سال و هشت ماه و ده روز قمری باشد سلطنت نمود بادشاهی
بود که اگرچه موافق قول مشهور اکثر محو … مست باده عشرت و کامرانی و از کار جهان بیخبر زیست
می‌نمود اما بر وقت کار رشته جوهر عقل و فراست در کار بار فرمان روائی از دست نمی‌داد و در
عدالت بنفس نفیس ذات خود غور احوال ستم رسیدگان و مظلومان می‌نمود گویند روزی شخصی که منکوحه
او را یکی از خویشان نورمحل بزور و تعدی کشیده گرفته بود بفریاد آمد بعد غور به وقت که زن او را از نزد
متعدی آورده حواله مستغاثی نمودند و مدعی علیه را حاضر آورده فرمودند روبروی خود و نورمحل دار
مطبوع از عاج تیار سازند نورجهان گفت چه خواهید کرد در جواب فرمودند چشم نمائی می‌نمایم
بعد تیار شدن دار گفتند همانجا در پای جهروکه عدالت نصب نمایند باز بیگم زبان بشفاعت او
گشود همان جواب شنود تا آنکه فرمود بر دارش کشند نورجهان شروع به گریه و بی‌تابی نمود جنت
مکانی که خود را و تمام سلطنت را بدو بخشیده بود او را مخاطب ساخته گفتند اگر تو راضی برین هستی
که روزی که روز جزا و بازپرس اعمال و بادشاه و بادشاهان بر تخت عدالت نشسته غور حال
مظلومان نماید و مرا بسبب ظلم خویشان تو بهمین هیئت بر دار آتش کشند زهی ثمر دوستی و محبت

نموده هر ساعت به امرای بمبین و بسیار دلیری و ترغیب تهوری مینمود و از هر که اثر شجاعت
و علادت [illegible] بظهور می‌رسید [illegible] مرتبه و خطاب فراخور رتبه او [illegible] موقوف بر امید بسته
نمیگذاشت و [illegible] از تیپ های نان سپیدها بر گرده درخت که [illegible] و ستور
دکن برای [illegible] پیاده های توپ خانه بهم میرساند و باعث [illegible] سپاه میگردید
تا آنکه فوج عادلشاه را از پیش او برداشته و حمله های مردانه آن شیرزن مردافکن چند هزار
مرد مقتول و اسیر گردیدند و زن صف‌شکن بفتح و نصرت بخدمت نظام الملک رسیده بیشتر از
بیشتر معزز و محبوب گشت الحاصل خانجهان لودی از زن بازی خورده خیال ملکی را بتقدیم رسانیده کج انجام
یک دو روزه بادشاهان هندوستان و فا نماید از دست داده خود را نزد دولتمندی و عالی مطعون
ساخت در آوان ابوطالب پسر آصف خان را بخطاب شایسته خان مخاطب ساختند درین
سال خانخانان ولد بیرم خان که از نامداران بی‌همتای روزگار بود بعد انقضای هفتاد و دو سال
از مرحله عمر ودیعت حیات نمود و باعث ملال خاطر عاطر گردید سابق مقرر بود که بادشاه صورت
خود را بر پارچه طلای مدور بوزن یکتوله مسکوک ساخته طرف دیگر شبیه شیری که بر آن آفتاب
سوار باشد سکه زده به امرای مقرب خاص می‌بخشیدند که بر چیره بسته باعث افتخار خود و زیب
دستار دانند و بعضی در گردن انداخته بر روی سینه بجای حرز جان نگاه دارند درین سال حکم
فرمودند که شبیه را کلان تر از پنج توله طلا ساخته به امرای مخصوص مقرب میداده باشند اوایل
ماه اسفندیار متوجه کشمیر جنت‌نظیر بهار گردیده سیرکنان و شکارافکنان آخر ماه مذکور بباغ صفا
رسیدند

اول روز جشن این سال بعرض رسید که مکرم خان حاکم بنگاله برکشتی با ساز عشرت سیر و تفرج دریا
مینمود از صدمه بادتند کشتی برگردید و مکرم خان با جمعی غریق بحر فنا گشت نزد اهل شگون این خبر
ناهمایون نمود فدای خان را بعد از قبول ده لک روپیه پیشکش و نذر که هر سال در سرکار بادشاه
و نورمحل میرسانده باشد صوبه‌دار بنگاله مقرر فرمودند بعد رسیدن بکشمیر مرض دایمی روی نشست
آورد و صحت بدن به اختلاف مزاج مبدل گردید و روز بروز بر کسل طبع می‌افزود و علاج حکمای
حاذق سودی نمی‌بخشید و مرض به امتداد کشید و از سواری اسپ و فیل که بسیار رغبت داشتند

ماندند

چندین هزار آدم و فوج کرورها بتصرف عرش آشیانی و جنت مکانی آمده بود خرید و آن افغان
نمک حرام نظر بر فساد ایام و مطمع نموده فروخت و عوض آن پول یک دو محال محمد چندین سال
دو بادشاه و شاهزاده های نامدار و امرای ذوالاقتدار و کرورها که در تسخیر آن بازصرف گشته
بود رایگان از دست داد و همه حکام حکم خانجهان را در سپردن ملک بفرستادهای نظام الملک
قبول نمودند و اطاعت ورزیدند الا شیخ خان قلعه دار احمدنگر که حکم و نوشته خانجهان را رد نموده جواب
داد که بدون حکم بادشاه کلید قلعه بسپردن وابسته است اما پرگنات و تعلقه مال محال نواح احمدنگر
بتصرف منصوبان نظام الملک درآمد گویند انگاره تیه کار چون زنهای مردم عمدا را که بحسن صورت
و زشتی سیرت شهرت داشتند برای تسخیر دل نظام الملک از راه برده با خود هم بزم و همدم مسند
عشرت می ساخت و بعد وقوعه غیر بکفایت تام در سرانجام امور ملکی پرداخت زمام اختیار
ملک و سپاه چنان بکف اقتدار آورده بود که وقت سوار شدن نوکران عمده دیگر در رکاب
و پای فیل او پیاده رفته عرض مطالب خود و بادشاهی مینمودند تا آنکه از آن جون میان عادلشاه
و نظام الملکی مدام عداوت شدید و فوج کشی بود در ایام اقتدار دو نوهرا و خبر رسید که عادلشاه با
لشکر آراسته و فیلان جنگی و توپخانه جهان آشوب برای مقابله می آید نظام الملک به تهیه جنگ و
برآمدن پرداخت آن غداره گفت که سر توجهی و اختیار این جنگ بمن واگذارند اگر از اقبال
بادشاه بر خصم غالب آمدم تا قرنها بر زبانها جاری خواهد بود که یک زن نظام الملکی به بادشاه
بیجاپور مقابله نموده هزیمت داد و در صورتیکه خدا نکرده قضیه برعکس شد خواهند گفت که بادشاهی
زنی را مغلوب ساخت و باز به تدارک میتوان پرداخت نظام الملک را حرف او مقرون
به صواب نمود و محبوبه نازنین خود را مامور به سرلشکری فرمود و او به ترتیب لشکر و آراستن فیلان
کوه پیکر و تیغ و استمالت مبارز پیشه گان رزم جو و کرد داوری دلاوران نقد خود پرداخته و توپ
خانه عظیم آراسته خود یراق بسته برخ نقاب مرصع انداخته بر فیل گردون شکوه سوار شده
امیران از زبان خوش و لطف امیدوار داده با اظهار وعده و تهدید و وعید سرگرم کارزار ساخته کره
بسیار از مرصع و طلا و نقره موافق دستور دکن که بعد ظهور تردد برای دلخوشی سپاه انعام مینمایند
نثار نموده وقت سواری با خود گرفته در مقابل فوج خصم آمده اقدام بکارزار و آراستن صفوف

که یاقوت حبشی که بعد از واقعه عنبر علم شهرت برافروخته بود با منصوبان بادشاهی شرط
اطاعت و دولتخواهی بجا آورده و درینولا از نوشته اخبار نویسان تهته ظاهر گردید که شاه
جهان با چهار صد سوار طرف تهته رسیده اراده سمت ایران داشت شریف الملک حاکم
تهته به تقابل شاه جهان برآمده با وجود قلت جمعیت شاه جهان تاب مقاومت نیاورده هزیمت
اختیار نموده بشهر درآمده محصور گردید شاه جهان متوجه شهر و دست اندازی نگردیده بسبب شنیدن
واقعه پرویز و عارضه بدنی خود و موانع دیگر متوجه سمت دکن گردید درین اوان آصف خان منصب هفت
هزاری هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت از واقعه دکن بعرض رسید که فتح خان پسر عنبر
بموجب اشاره نظام الملک با فوج سنگین بقصد تاخت ملک خاندیس و برار روانه گردید
و خانجهان لودی که از تغیر سربلند رای به صوبه داری خاندیس و برار مقرر گشته بدفع شر
ان برداخته و لشکر خان را در برهانپور گذاشته درینولا خبر رسیدن شاه جهان از راه
بهاره احمدآباد به دکن و فرود آمدن حوالی جنیر نزدیک ناسک بدین تفصیل بعرض رسید
که وقت رفتن به تهته از راه اجمیر مسافت چهار صد و یازده کروه جریبی را در چهار ماه بهفتاد
کوچ پنجاه مقام طی نمودند و وقت مراجعت براه احمدآباد مسافت دو صد و شصت کروه را در چهل
کوچ و ده مقام طی کردند و نیز ظاهر گردید که مهابتخان بقصد و شهرت تعاقب خود را به دکن به شاه جهان
رسانده اما بعد رسیدن باظهار رسوخیت و فدویت و عذر مافات ایام گذشته برداخته درهمین
اوان معروض گردید که خانجهان لودی که برای تنبیه و تادیب امرای نظام الملکی رفته بود بعد رسیدن
مقابل حمید خان حبشی که یکی از نوکران عمده نظام الملکی بود و زنی داشت مکاره که بجانفشانی بعقد درآورده
در استرضای او بمرتبه میکوشید که کار او بپابوسی کشیده و آن فاجره با نظام الملک بمرتبه رشته
الفت را استحکام داده بود که برون شهر او و اندرون خود صاحب اختیار گردیده و باقی ذکر
رشادت او بزبان خامه خواهد داد آن ملعونه با خانجهان برفاقت شوهر ساخته و بارسال
هدایه و تحف و نامه و پیام مودت التیام خیال بنای دوستی و پدر خواندگی قایم نمود که به اثر
افسانه و افسون بازار رزم و فوج کشی به بزم و یکجهتی تبدیل یافت و بچهار پنج لک هون و دو سه
لک روپیه جواهر به خانجهان داده ملک از دست رفته نظام الملکی که بعد از گشته شدن

آوردند تا سه چهار منزل به آمد و رفت پیام و دفع الوقت گذرانده آخر آصف خان را نزد خود
طلبیده از و نیز قسم های شدید گرفته اسب و خلعت و فیل نوازش نموده نزد بادشاه فرستاد
اما ابوطالب را چند روز دیگر تا خاطر جمعی از رهگذار تعین فوج نگاه داشت بعده او را نیز به اعزاز رخصت
نمود اوایل ماه آبان نزدیک لاهور نزول رایات ظفر اقبال واقع گردید از آنکه شاه جهان با وجود
امر پدر هر دو کوه درج سلطنت را روانه حضور ساخته و هر دو قلعه رهتاس و آسیر را موافق حکم مردم
بادشاهی حواله بگذارش آمده و اگذاشته برای حصول مرضی پدر و لور محل خود را تا اجمیر رسانده بود آخر معلوم
شد که هنوز گرد غبار و کدورت ملال از آئینه ضمیر بیگم برطرف نگشته و کم توجهی بادشاه باقیست و ماده
فساد حضور از میان برخواسته لهذا رفتن بخدمت پدر مصلحت ندانسته راه تهته باراده ایران و حجاز
اتفاق اقبال اختیار نمود و گذشتن و الا قدر از اجمیر بقصد تهته از روی نوشته واقعه نگاران بعرض رسید
بعد داخل شدن لاهور خلعت صوبه داری لاهور ضمیمه وکالت به آصف خان و وزارت بدستور سابق
به خواجه ابوالحسن عنایت فرمودند و به افضل خان خان مالی مقرر نمودند و میر جمله را خدمت میر بخشی آوازه
بخشیدند درین ضمن بعرض رسید که مهابتخان از طرف بنگاله متوجه خیولی گشته تا از کجا سر برآرد چون خبر
رسانیدند که بیست لک روپیه از محصول جاگیر معه فیلان و دیگر اموال مهابتخان از طرف بنگاله می
آید نزدیک دهلی رسید صفدرخان را با دیگر امرا و نهراراحدی برآوردن خزانه مذکور تعین فرمودند
در منزل شاه آباد مهرم باوشاهی بخزانه رسیدند مردم مهابتخان خزانه را شاه آباد درآوردند و جنگ
اقبال نمودند صفدرخان سرای را سوخته جمعی را کشته و زخمی ساخته خزانه را بدست آورده روانه
حضور نمود بعد عرض صفدرخان را با همان فوج و جمعی دیگر برای تنبیه و تادیب مهابتخان مامور و تعین
فرمودند درین سال ملال مآل بعرض رسید که سلطان پرویز که تعاقب شاه جهان مینمود ازین کلفت
سرائی بدار القرار جاودانی رحلت نمود از آنکه سابق شاه جهان ضرور اکبرآباد دیدکن پرده ره
نوردوادی عدم ساخته بود و واقعه برو ترکودن نیز به تدبیر شاه جهان برزمانه ندت یافت علاوه
آن گردید بر باده فلان خاطر افزود و عرضه داشت خانخانان مشتمل بر قبول تعاقب و تنبیه
مهابتخان رسید و بعرض پذیرای در آمد و رسیدن عرضه داشت مهابتخان نیز به قبول التماس
عفو تقصیرات و تعاقب نمودن شاه جهان بعرض رسید از واقعه دکن معروض گردید

ومهابتخان وهمراهان او متوجه آنجا گردیدند و زرقی و برقی لباس آنها چشم های حاسدان را خیره ساخت
یکبارگی جوانان تهور شان جانب بسیار با شمشیرهای آبدار و سنان سینه گذار و تیرهای جگردوز
از جا جسته بچستی و چالاکی که بابت در چشم برهم زدن کار راجپوت و فیلبانی که منصوب نموده
آن بدسگال بود ساختند و جنت مکانی را از ملاحظه شر آنها مامون نمودند و درهمان گرمی و چالاکی
فیلبانی که همراه آن سپاه مسلح و مکمل چشم براه قابو بود خود را بالای فیل رساند تا مهابتخان و
مردم او از این فتنه خبردار شده در تلافی کوشند سپاه قدیم طرف راست اطراف فیل درآمده
باتفاق جانبازان جدید فیل بادشاه را حلقه وار فرو گرفته دست و بازو بدفع اعدا کشادند مهابتخان
بر ماجرای کار و تبدیل وضع روزگار خبردار گشته دانست که کار و اختیار از دست رفته و جان
در پی تلافی بر باد دادن شرط عقل نیست و در نفس علو عام و امرای دیگر نیز در رکاب بادشاه
جلوریز ظاهر آمده کمر بجان فشانی بستند از میان لشکر خود را کشیده جهان پدر زد که سایه
او هم خبردار گردید و راجپوت و دیگر همراهان مهابتخان متفرق گشته فرار اختیار نمودند و بی آنکه
قتال و جدال بمیان آید بادشاه گردون بارگاه از چنگ چنان دشمن قوی نجات یافت دران حالت
جنت مکانی از مریم زمانی برای تعین لشکر و تعاقب او مصلحت پرسیدند نورمحل گفت زنهار پی
فکر نفتاده او را بگذارند که هرجا خواهد برود بلکه از زبانی بادشاه مصحوب بلندخان خواص باظهار
لطف و اخلاص پیغام [illegible] بانجام دادند که بسیار عاقلانه وی گردید که خود را از شر مردم بیگم
کنار کشید بد بهتر آنست که شما پیشتر از آب بگذرید و مهابتخان از آب کنار رهتاس گذشته
فرود آمد و خیمه بادشاهی در همان محل زمین میمنت قرین نصب نموده شادیانه شادکامی بلند
آوازه ساختند و آخر روز افضلخان نزد مهابتخان فرستاده پیغام دادند که آصف خان را
با ابوطالب پسر او و پسران دانیال که باختیار آن بدخصال بودند بگذارد و تقصیر ترا معاف فرمودیم
خود را بتعاقب شاه جهان رساند مهابتخان هر دو پسر دانیال را به اعزاز حواله افضلخان نموده
درباب آصف خان عذر خواست که چون از طرف بیگم مطمئن خاطر نیستم تا گذشتن از لاهور
از سپردن آصف خان و پسر او معذور دارند جنت مکانی از جواب او بیدماغ گشتند اما اتفاقات
وقت را از دست نداده بار دیگر افضلخان را فرستاده از طرف خود و بیگم قسم کلام الهی درمیان

آوردند

سپاه جلادت پیشه کارزار دیده انتخابی تجربه کار شش قرار متفرقه بشهرت سلهندی نوکر نموده
متفرقی به اردو بفرستند که از همدیگر دور اطراف پراکنده فرود آیند تا آنکه قریب دوسه هزار
سوار جرار کارآزما که همه را آنچه روزگار توان گفت بخاطر جمعی تمام عمال محال جاگیر سر را نوکر نموده
چنانچه در زبانها شهرت نیابد متفرقه فرستادند و بفاصله دور و نزدیک در منزل های که نام
و نشان پیدا نگردد با لباس های کثیف بشهرت جماعه بیکاران و تلاش نوکری فرود آورند
و تا فراهم آمدن اجتماع پادشاه باشاره بیگم بی آنکه از اصل تمهید مقدمه اطلاع یابد به مهابتخان بعد
اظهار رسوخیت و فدویت او و نمک حرامی و بدخواهی دیگران و تمهیدات دیگر در خلوت
گفت که درین هنگامه بعضی واقعه طلبان نابینیان خود را برطرف ساخته اند اگر بدین محله
امرا پروازند بد نخواهد بود مهابتخان قبول نموده جا بجا نقیبان و سزاولان بقید تاریخ و روز
معین تعین نمود که امرا محله دهند یعنی که برای خبر رساندن به متصدیان نور محل آمده و به نورجهان ظاهر
ساختند بیگم در جواب از روی درشتی پیغام داد که اگرچه مارا به سپاه و محله چه کار و چه نسبت
آنچه پادشاه بما میدهد برای خرج انعام ارباب نشاط و زیب و آرایش ما و محفل نشینان
ماست اما مع هذا متوجه شده فرعی من کمتر از دستارسی ترعی دیگر مردان نخواهد بود از مقوله
عمدا کلمات غیرت افزا که از آن بوی ساختگی نیاید گفته فرستاد مهابتخان از شنیدن این
جواب حرف های تیز زبان آورده زیاده تقید در محله گرفتن نمود و در همه [illegible] و منصوبان
نورجهان سزاول تعین فرمود تا آنکه روزی که گذشتن مردم بیگم از نظر در گذشت قرارداد
که طرف دست راست همه مردم قدیم با لباس فاخره زری پوشش خوش یراق [illegible]
که همراه محله میباشند از تحت و جنس اعلی گرفته استاده شدند و طرف چپ نوکران یکه
جنبان بهادران [illegible] جدید بارخت سپاهیانه و یراق درهم شکسته غیر معلوم بنام امرای کم نام استادند
و وقت [illegible] جهان به مهابتخان به اظهار اخلاص گفته بود که فردا محله نورجهان از قلعه های او خود را
کنار و دور داشتن لازم و ضرور داند آن زمینها هم بدرستی نیز خیریت خود در پس دانسته که ثبت
بروزهای دیگر عنان گشتن همراه سواری می آمد همینکه فیل سواری پادشاه [illegible] گذرانیده فوج
نور محل رسید و نقیبان برای مجرای سپاه طرف یمین بنام محله مردم بیگم فریاد بلند نمودند پادشاه

خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش او بوده اند و وقت اشتغال نایره جدال مردم خود را بکومک
دستاوه زنده هر روز بخفت تمام ... برهنه از خانه طلبیده مقید ساخته خانه های آنها را بضبط
و تاراج در آورد اما دیگر در تسلط او خلل نپذیرفت و هر چند خواست از اعدایان تلافی و تدارک آن
واکند سهل نتوانست آورد دیگر آنکه یک دو ماه رساله آنها را برطرف فرمود در این ولا از واقع دکن بعرض
رسید که سیدی غیر صاحب اختیار نظام الملک در سن هشتاد سالگی درگذشت و شاهجهان از شنیدن
واقعه او و فساد مهابتخان و غلبه سلطان پرویز بحضور از بی تقصیری خود و التماس عفو جرایم کرده ناکرده
معروض داشت بعد عرض فرمودند که اگر قلعه رهتاس و اسیر بمردم بادشاهی سپارد سلطان دارا شکوه
و سلطان اورنگ زیب را بحضور روانه سازد التماس او درجه پذیرائی خواهد یافت لهذا هر دو
شاهزاده گرامی قدر را روانه حضور ساخته و دو قلعه را بملازمان بادشاهی واگذاشته خود از راه سلطان
پور ندربار روانه گشته از گذر اکبرپور عبور نموده و بماند و بطریق ایلغار رسیده اوایل شهر...
از کابل رایت توجه طرف هندوستان برافراشتند ... این اوان بظهور پیوست که شاهجهان
بعد رسیدن به اجمیر راه ایران اختیار نموده الحال چند کلمه از تدبیر نورمحل که در مطلق العنان گردید
جدید و جهان بکار رفته و مولف جهانگیرنامه برای پاس خاطر اعلی حضرت بعد سلطنت بجز ذکر جمیع
صفت و خوبی های نورمحل نپرداخته می نگارد که اولا از وقوع جنگ و فساد بموقع راجپوتان و
اعدایان که هرگز جهان خانه جنگی بجا نرسیده دو بوقلمون شنیده نشده بسیاری از غروران :
مخمور باده ناکامی کم شده بود دوم مزاج کوئی و ندمتی که از طرف بادشاه درباره برادر و خواهر
کوشش زدا و می شد روز بروز غبار دل برکینه او نشست و تو می یافت و اکثر میفرمودند که اگر
محبت ظاهری نورمحل که برهم زن ملک و جمعیت من کننده و میان من و فرزند دلبند ارشد من
نزاع انداخته اختیار دلم از دستم نمی برد روی نوم هر دو نمیدیدم و بعضی اوقات میفرمودند که نور
جهان در نظرم مستعمل است از خود با خبر باشی از این کلمات دلفریب که هر روز بکوشش
او میگ... خاطر او سیکر دیده ند و احتیاط احاطه راجپوتان گرد دولتخانه کم می نمند
و بیگم ... توجه سرایانی سر راه متعلقه جاگیر خود و شهریار که کاروان راز دار مسند
پیغام داد و نوشت و بعضی را در خلوت طلبیده زبانی خاطرنشان نموده گفت که بقدر مقدور

احدی کشته و زخمی گردیدند همه احدیان و قراولان اتفاق نموده سر دیوان استغاثه نمودند مهابتخان
گفت که هر گاه ایشان سید و نشان دهید بسزا رسانیده آید مستغاثیان که طرفداری متعدیان درین
جواب صریح خطا هرچند مطمئن خاطر نشدند و بهیئت مجموعی به تورش آمدند دران هنگامه اشاره از
طرف تورمحل بالجماعه رسید باهم اتفاق ورزیده بر سر راجپوتان که نزدیک هم فرود آمده بودند
ریختند و شور و غوغای عظیم برپا شد و جنگ درگرفت هرچند که راجپوت زیاد بودند و سپاهی تراز
قوم دیگر خود را میگرفتند اما ازانکه چندان مست باده غرور گردیده بودند که احدی را بخاطر نمی آوردند
و سوای شمشیر و برچهی حربه دیگر نداشتند و میان احدیان کمانداران قدرانداز بودند و قراولان
حکم انداز که سوخته بیداد انجماعه ضلالت کیش گشته بهانه میطلبیدند بعد بلند گردیدن نایره قتال راجپوتان
بدسگال مغلوب گردیدند و عجب کشش بمیان آمد و از در و بام عام رفیق و معاون فرقه اسلام گردیدند تا
خبر رسیدن به مهابتخان قریب هزار راجپوت که اکثر جاعداران مشهور و نوکران روشناس و
مصاحبان مهابتخان بودند کشته و زخمی گردیدند و جمع کثیر دیگر از معاونان آنها بجزا و سزای اعمال رسیدند
و کار بجای کشید که چهار پانصد راجپوت وقت فرار از دست احدیان و قراولان که در اطراف غار
و کنار مغاک رو پوش به امید نجات شده بودند بدست افاغنه هزاره افتادند که دست بدست
مانند گوسفند در بغل گرفته به دستوری که در اندازکوتل هندوکش گذرانده فروختند و از رگ یا معیوب
ساخته چوپانی فرمودند مهابتخان بعد فراغ واقعه خبردار گشته چون حوصله باختگان سراسیمه وار نتوانسته
خواست خود را مدد راجپوتان رسانده به تلافی کوشد درین حین دیگر مردم پادشاهی جوق جوق
و فوج فوج خود را بکومک احدیان و قراولان رسانیدند و افاغنه هنگامه جو زیاده از شمار فراهم آمده رفیق
ملازمان پادشاهی گردیدند بعضی از هواخواهان مهابتخان نظر برانکه قابوی کار از دست رفته و منصوبه
بازی برگشته جلو اسپ مهابتخان را گرفته به اظهار خیرخواهی مانع آمدند مهابتخان نیز نیرنگ بازی :
روزگار و روی گرمی بازار کارزار قسم دیگر دیده از شنیدن خبرهای موحش رنگ .. روباخته مرغ
در مقابل شدن باز در بام عام ندانسته تغافل‌ورزی ... را از ... نموده مراجعت نموده خود را
به پناه دولتخانه پادشاهی رسانده و کوتوال خان و خلیل خان و جمال محمد خواص را با جمعی از ... بیگم برای
دفع و منع نایره فساد تعیین نمود و روز دیگر سر دیوان ظاهر ساخت که ماده فساد قاسم خان برادر

جهان مدعی به عاقبت از راه عاقبت بینی دران ایام ملال افزا که آخر عهد و فضل الهی سر انجام کار
بخیر منجر گردید بچه رفق و مدارا پیش آمدند و از آنکه گفته اند مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش تا چه در
طاس رخشنده افتد دور رها تیده راه چاره یا بدنه زور هرچه از کلمه و کلام با آن بد فرجام بر زبان الهام بیان
جاری میگردید موافق مزاج کج او بوده و نور محل نیز بتقاضای وقت و صلاح دولت راهنمای میشود و بعلت
ناتوانی زبان به شکوه برادرم آشنا سازد بگو هرچه شد از حسد و ناتوان بینی برادر و خواهر سید انجم شاه دمرا
درین باب که آنچه بایست عمل آید تقصیر نبود و مهابتخان هم در برابر سلوک بادشاه به تملق و اظهار فدویت
و عبودیت پیش آمده طریقه خدمتکاری از دست نمیداد و آن سرور آرای هندرا بر تخت به دستور متوطن
نشسته خود بدستور دستوران گستاخ کار آن نزد تخت سر دیوان استاده بعد عرض مطالب
و وقایع اطراف بلاد از زبان بادشاه جواب داده حکم میشود و احکام امنیت و اجرای سلطانی
باطراف حکام نشین دور و نزدیک روانه می ساخت و بادشاه باظهار لطف حکم و تکلف نفسش
میفرمودند و او عمداً گاه اطاعت امر میشود و گاه بپاس ادب را کار میفرمودند اما بسبب نشستن هر دو
راجپوت بنی و عقب حوضه که از بوی عرق الکوزه و کشنده دهان کافران فراخ عنبر سرشت جنت مکانی منغص
میگردید گاه گاه تبدیل و تخفیف نغص هر دو بدسرشت میفرمودند تا آنکه یک نفر راجپوت که عقب حوضه
بنشیند منجر گردیده و کوچ بکوچ متوجه کابل گردیدند و شکار و فرار بزرگان گاه گاهی می برد و همه جا و همه وقت
سایه وار قدم از قدم آن ظل الله جدای اختیار نمی نمود تا آنکه اوایل خورداد داخل حوالی کابل شدند
همراه آن بد مآل بفاتحه فردوس مکانی و بنی اعمام و تفرج باغات و عمارات و شکار سواری فرمودند
درین اوان ایلچی توران با نامه و هدایه نذر محمد خان رسید و قیمت تحفی که آورده بود پنجاه هزار روپیه
بعرض رسانندند درینحین بعد در روح بر فتوح صاحب قرانی و ممتد نور محل عجب اختلال در استقلال مهابتخان
روداد تفصیل این اجمال آنکه چون در همان نزدیکی ایام رساله نواحدات احدیان بتجویز نورمحل بحوضه
آمده بود و هم ... جلادت بنهب انتخابی تازه نگاه داشته از جمله جمعی را تعینات قراولان برای محافظت
شکارگاه از دست انداز افغانان بیکسال موظف بودند روزی بعضی از راجپوتان ناهموار که از
غرور مهابتخان ادب برا موجود نمیدانستند در چراگاه شکار اسپان و چارپای پاره دار خود سرداده
بودند احدیان و قراولان مانع آمدند اینها ممنوع نگردیدند گفت گو به نزاع فساد انجر منجر گردید یک دو

که میدانست ای باد صبا اینهمه آورده تست و انتقام از وو خواهد کشید خود را بدریای اتک که جا
او بود رسانند و شبر خواجه دالهٔ یار و بسیاری از نوکران بادشاهی نظر بر پاس آبروی خود هر طرف
متفرق شده راه خود گرفتند و خواجه ابوالحسن و ارادت خان و معتمد خان مولف اقبالنامه و جمعی دیگر عهد
و پیمان امان جان و آبرو به مهابتخان پیمان داده رجوع آورده ملاقات نمودند اگرچه نقصان دیگر بانها
نرسانند اما بعد ملاقات آنقدر هرزه و لایعنی و کلمات نالایق رکیک خفت افزود نا برابر در برابر
الجماعه گفت که بدتر کشتن و کشته شدن بود همه را دیوس و نامردم و از زن کمتر مخاطب و معاطب
ساخت چون آصف خان خود را با قریب دو صد و پنجاه نفر سوار با نوکران به قلعه اتک رسانده
بود اول فوج راجپوته برای محاصره آن بطریق ایلغار روانه ساخته بعده خود از بند و بست حضور که بوز
محل را بموجب خواهش بادشاه همدم و رفیق شب های الم ساخت فارغ شده نقد جمعیت را در خدمت
جنت مکانی نگاه داشته ما باقی فوج خود را به آصف خان رسانده و باندک ترددی جمعی که آصف خان
به اعتماد آنها پناه بدانجا برده بود با مهابتخان رفیق گشتند و آصف خان را با ابوطالب پسر او و خلیل الله
پسر میران بدست آورده به بیحرمتی تمام پیش آمده مقید ساخته با خود بحضور آورده و در همان اوان
عبدالخالق خوافی را با محمد تقی بخشی شاه جهان که در برهانپور بدست آورده با خود داشت و خواجه
عبدالصمد و ملا محمد که هر دو فاضل و مصاحب آصف خان و صلاح شعار بودند حواله راجپوتان نمود که
به تیغ بیدریغ شهید ساختند از الجمله ملا محمد که از فضلای و صلحای مشهور و حافظ قران بود و اگر
پدر میرفت کسی را با و کار نبود اما از آنکه او را مظلوم از جهان رفتن و آن ظالم را بشریک خون او
کشتن سر نوشت بود بگمان آنکه مهابتخان را با مزد و ملاجکار قرار اختیار نموده گرفتار پنجه اجل گردید
گویند اول در فکر کشتن او نبود فرمود که زنجیر در پای او اندازند وقت زنجیر نمودن طوق زنجیر دو بار
خود بخود بسبب خوب قایم نمودن از پای او برآمد و چون مدام آن بزرگ در تلاوت قران و
خواندن اوراد مشغول می بود و در آن حالت نیز لب های او را در حرکت یافت آخوند را به دعوت
و دعای سحر و افسون خواندن مخاطب ساخته حکم قتل نمود و هرچند خافی رکاب و بعضی همدمان
با ظهار خوبیهای ملازمان آشنا نموده تشفیع کشتند زیاده به غضب آمده بر شهادت او اقدام نمود
زهی سخنی و تفاوت قلب آنرا که نداند تا درجه نویسم از حوصله و بردباری جنت مکانی که با

بر بازوی انکه آن دختر خورد و آن ضعیفه را مضطر ساخت و اندرون عماری رنگین گردید و نور محل بدست
خود تیر از بازوی او بر آورده بدلاسا و بستن زخم او پرداخت و دو زخم شمشیر و چند زخم برچهی راجپوتان
بر خرطوم فیل و مهاوت نورجهان بیگم رسید و فیل از زخمهای پیاپی انطرف دریا برگشت و فیلبان از
سبب زخمهای خود و اضطرار فیل فیل را نگاه نتوانست داشت و فیل در آب عمیق افتاد و چند غوطه خورده
بزور شناوری از آب بر آمد و از ان مهلکه نجات یافت و از عماری صدا و فریاد و واویلا بلند گردید
خواجه ابوالحسن که اسپ او از تیر باران رو برو در آب بی تابی مینمود و دو سه زخم بدو رسیده بود به
آب عمیق افتاد و اختیار عنان از دست او رفت و از زین سرنگون گردید چون دران حالت قاش
زین را قایم گرفته بود آفت بدو نرسید و امداد ملاح نور محل از ان گرداب بلا بر آمده بساحل نجات رسید
و فدای خان بتفاوت دو تیر پرتاب از آصف خان و ابوالحسن به تردد و بامردی تمام بر آمد و ابو طالب
پسر آصف خان و اله یار و نیز خواجه و بسیاری از جان بازان پایین تر از فدای خان عبور نمودند و فدای
خان با جمعی از دلاوران و ملازمان بادشاهی و نوکران جلادت پیشه خود مقابل فوج خصم پرداخته چند بر الفرقه
شمشیر و تیر و سنان انداخته و زخمی ساخته باقی راجپوتان را از پیش رو بر داشته تردد رستمانه بکار برده جنگ
کنان خود را تا خیمه بادشاه رسانند فوج مهابتخان به مقابله و مقاتله پیش آمدند و صدای دار و گیر بلند گردید
همراهان فدای خان دست و بازو به تیر اندازی کشادند و صیقلش های بهادرانه در دفع اعدا بکار بردند
چون تیرهای فدای خان اندرون خیمه رو بروی نشیمن بادشاه میرسید مخلص خان خود را حایل مقابل و بلاگردان
جنت مکانی ساخته بود [illegible] مهابتخان بعرض رساند حرارت و بی ادبی باجی راشده تماشا کرده که رو
بروی ولینعمت تیر میزنند و ملاحظه مآل اندیشی اصلا ندارد عبده بادشاه مکرر پیغام منع جنگ به فدای خان
رسید مظفر و وزیر بیک با جمعی شرط جانبازی را به تقدیم رسانند و چندی زخمی گردیدند و بخود فدای خان
و اسپ او سه چهار زخم تیر رسید و چند دست و بازو که خود را با جمعی اندرون تواند رساند و کاری تواند
ساخت از هجوم فوج مهابتخان که پی هم مدد هم میرسیدند و به کومک فدای خان احدی خود را نتوانست رساند
و حکم منع جنگ پی در پی میرسید ناچار باز از کارزار کشیده از اردو بر آمده باز بزور بازو و شناوری
از آب گذشته خود را برهتاس پنجاب که فرزندان او در آنجا بودند رساند و عیال و ناموس
در تعلقه زمینداری که یار و محب و مربی دانست گذاشت و خود جریده طرف دهلی شتافت و آصف خان

[illegible]

بعضی را که صدمه تلاطم دریا به پایان برد باقیم جان برآمده بفوج نتوانستند پیوست از جمله فوج فر
هفتاد نفر جلادت پیشه قدمی نموده خود را مقابل فوج مهابتخان رسانده چند تیر انداخته ازان میان
بعضی کشته و زخمی گردیده باوجود بکار بردن حمله رستمانه استقامت نتوانستند ورزید و تا پیوستن
فدائیخان گردیدند فدائی خان هم چون دانست که کار پیش نمی رود و رفتن همان بود و برگشتن همان
روز دیگر که اواخر جمادی الآخر آن سال باشد آصف خان به اتفاق همه امیران مهد علیا را بر فیل سوار
نموده نور جهان دو ترکش و دو کمان و بندوق با فتیله روشن نزد خود گذاشته به دلاسا
و ترغیب همراهان پرداخته از راه پایابی که تحقیق نموده بودند و بعضی جا گودال ها داشت داخل
دریا شدند و همه جانبازان مستعد کارزار گردیده نقدهای جان را برکف اخلاص گذاشته.
از مردجان گذشته در رکاب بیگم خود را به آب زدند و وقت عبور بسبب آنکه راه قلب بود
و دو سه غار و آب عمیق داشت عجب هرج مرج بر لشکر گذشت و سلسله انتظام فوج از
هم گسیخت و هر فوجی طرفی و برابری عماری بعد تصدیع صدمات زیاد از آب سر بر آورد آصف
خان و خواجه ابوالحسن و ارادت خان که از عماری نور محل جدا نشدند همینکه نزدیک کنار دریا
رسیدند فوج مهابتخان و راجپوتان جهالت نشان با فیلان جنگ مقابل آمده سد راه گردیده با [illegible]
درآمده شروع به تیرباران و زدن گوله تفنگ نمودند هنوز آصف خان و خواجه ابوالحسن با بیگم
در آب بودند که جلوی سپاه از صدمات تیر و بان و گوله بندوق که متصل هم میرسید برگشت و بعضی که
دلاوری کار فرموده پیش آهنگ نموده از آب گذشتند باوجود بسبب برافی و رخت ترشدن خود را
جمع نتوانستند نمود شمشیر را علم کرده با فوج مهابتخان کارزار مردانه نمودند چون کومک نرسید از ضرب
تیر و سنان بیشتر کشته و زخمی گردیدند باقی متفرق گشته خان بدر بردند و راجپوته که خود را برابر و مقابل
سواری مهد علیا رسانده بودند از زخمهای شمشیر و برچهی سر و بر جوانان را بر خون و روی آب را
گلگون ساختند و جواهر خان ناظر محل و ندیم خوجه بیگم با پنجشیری از مردم روشناس در پای فیل نور محل
کشته و غرق بحر فنا گردیدند و فیل و شتر و اسب و آدم بسیار از صدمات همدیگر در آب می افتادند و بی
زاد و راحله راه سفر آخرت اختیار نموده بر یکدیگر سبقت میگزیدند درین حالت رستخیز که از جزع و فزع
یاد روز جزا و محشر میداد تیری در عماری بیگم که دختر شیرخواره شهریار را با دایه او با خود گرفته بود رسیده

تازه میکردید اما جنت مکانی را خیال دل و حوصله تدبیر بجا بود که هرچه میکفتند و میفرمودند خالی از
رای صواب نبود و به الهام غیبی و فکر صایب خود را موافق کردار و اطوار آن بدکردار و نقاضای
روزوا مینمودند و میفرمودند که خوب کردی مرا از دست آن رافضی بدکیش باختیار خود نجس کرفتی و
دست آن بدخواه دولت را کوتاه ساختی و او هم هردم باظهار عقیدت و فدویت دم میزد و
معذرت میخواست و نخست طلبیده بدستور مقرری بران نشانده شراب معتاد حاضر آورده خود رسم
بنده های عقیدت کیش خدمت مینمود و نورمحل بعد رسیدن نزد برادر و امیران بعد قیل وقال و سرزنش
بسیار که میان آمد قرار مصلحت چنان یافت که فردا هنگامیکه خور سر از افق برارد مهد علیا نورجهان
بیکم را بر فیل سوار نموده همه اتفاق کرده شمشیر انتقام از نیام بر آورده بران بدنام ناکام تاخته و شیعت را
خلاص نمایم اکرچه نورمحل این مصلحت را سبب بودن بادشاه باختیار دشمن چنانچه باید نه پسندید اما از ملاحظه
آنکه بعدم جرأت خود مطعون نکردد و فکر مهابت به از آن بخاطر نمیرسید ناچار قرار بران یافت
و راقعی شد خبر این مصلحت که بجنت مکانی رسید بر انمای مهانجان تاکید تمام در تسلی نورمحل و آصف خان
و امرای دیکر و منع آن تدبیر ناخوش فرمودند و باز مقرب خان و صادق خان بخشی و میرمنصور بدخشی را
فرستادند و در ممنوع ساختن اراده انتها مبالغه فرمودند و کفتند که هرکاه من اینجا باشم شما را در مقابل
جنگ نمودن و تیر و بندوق بر روی من انداختن نه رای صوابست و از طرف من که به آرام تمام در اینجایم
وسواس نمایید و انکشتری خود را بدست میرمنصور فرستادند و مهانجان زبانی صادق خان به
آصف خان پیغام داد که از نوعی اختیار سلطنت که شما داشتید و خود را افلاطون وقت میدانستند
کار ولینعمت شما بدینجا رسید الحال صلاح دولت و بهبود کار و حال شما درانیست که چندگاه کار
وزارت و خدمتکاری بادشاه بمن ناکاره واکذاشته شما به پنجاب یا جاکیر خود رفته بنشینید نورجهان
و آصف خان پیغام بادشاه را بموجب کفته مهانجان دانسته ممنوع نکشتند و قرار دادند که اول فدائی
خان که خود را از شجاعان جلادت پیشه میکرفت با جمعی بهادران یکه تاز رفته جوهر خود را بروی کار
آرد و بعد سرزدن آفتاب فدائی خان کنار آب آمده با جوانان پل را آتش زده مستعد کارزار
کشتند دلاوران از بسیاری آب و تیرباران روبرو اندیشه نانموده اسپان به آب زدند
و فدویانه شناوری کرده مقابل دولتخانه بر آمدند و جمعی که اجل انتظار ایشان میکرد دیده بآب فرو رفتند

ولیغررا

دیگر امرای هوش و عقل به باد داده شروع به تشنیع و تندی و زجر نموده برادر بیخبر را زیاده سر
زنش نمود و گفت وای بر عقل و نمک خوردن شما که جنان ولینعمت را چنین تنها و غافل گذاشته
بدشمن سپرده بیائید و بفکر و تدبیر کار افتاد و بعده که مهابتخان دست بادشاه را گرفته تسلی کنان از
خیمه برای سوار شدن برآورد و اسب و فیل سواری خاصه را هر چند عهده داران خواستند برسانند
از هجوم و ممانعت مردم مهابتخان نتوانستند و اسب خودرا مهابتخان حاضر ساخت حضرت مکانی از راه
غیرت بران اسب سوار نشده اسب سرکار طلب فرمودند و سوار شدند اطراف راجپوتان مجرا
کنان فرو گرفتند چند قدم نرفته فیل خودرا مهابتخان آورده به التماس و سماجت بران سوار نمود و دو
راجپوت مسلح هر دو طرف بادشاه نشانند درینوقت داروغه فیلخانه که ماده فیل سرکار را آورده
دست و پای زیاده زده خودرا نزدیک رسانده تلاش داشت که بران سوار نماید به اشاره
آن بد عاقبت معه پسر از دست راجپوتان بقتل رسید و مقرب خان داروغه خواصان به سعی بسیار که زخمی
الف دار بر پیشانی او نمودار کرد [illegible] قطرات خون و عرق تردد از پیشانی او ریزان بود خودرا بالای
حوضه رسانده برای مگس زدن نشست و مهابتخان فرمودند که براق از و جدا سازند و خدمت [illegible]
که شیشه و پیاله متعاد همراه داشت بعد از صدمات بسیار و پهلوی راجپوتان کنار حوضه را قایم گرفته
لمحه اویزان بوده بهر وجه خودرا جا نمود و مهابتخان فیل سواری را طرف خیمه خود برده به ادب تمام
اهتمام کنان ثناگویان عذرخواهان فرود آورد و فرزندان خودرا با نذر و نیاز حاضر ساخته بر دور
تصدق گردانیدند بعده که به تفحص حال نورجهان برداخته از بدر رفتن و رسیدن نزد برادر اطلاع
یافت دست افسوس برهم سائیده بر غفلت خود و همراهان تشنیع زیاده نموده و بواس تمام [illegible]
مقتضای مصلحت و سراسیمگی که نمیدانست چه کند و مآل کار بکجا منجر خواهد گردید بادشاه را باز سوار نموده
از آنکه خیمه بادشاه بتاراج برده بودند و خیمه شهریار بر پا بود همانجا برده با عزاز فرود آورده به سلاح
و دلیری تمام کوشیده دست بسته استاده و اطراف مردم او فرو گرفتند درینوقت شجاع خان که
از راه فدویت یا عدم تعلقه به صیقلش و سعی تمام خودرا نزد حضرت مکانی رسانده بود به اشاره آن
مست باده نامی از دست کافران شهید گردید اگرچه آن غدار مکار به اینهمه کاردانی و کامیابی
سر رشته هوش از دست داده بود و چون حوصله بانمکان مردم و هر لحظه همدم فکر و خیال

چون تا رسیدن نزدیک خوابگاه چندین عهده دار و برده دار را که آواز مهابت بلند ساخته بودند
از پا درآورده بود پای استقامت دیگران لغزید و اطراف متفرق گشتند بادشاه با جامه خواب آلوده
حمام زده شمشیر در دست گرفته برخاسته دیدند که مهابتخان با جمعی رسیده و با بیعت چهار چهره گردید آواز
بانگ برآوردند که ای مهابت نمک حرام چه قسم آمدنست آن غدار که مهابت بادشاه در دل
او راه یافت با اظهار مکر و غدر شروع با داب ملازمت و ثناخوانی بدستور مقرری کرده زبان بعذر
و شکوه مدعیان وارزوی شوق قدم بوس کشاده مردم همراه را دور رو بروی تخت استاده
کرده خود عجز کنان نزدیک رسیده قدم بوس نموده سه بار گرد بادشاه گردیده بزبان نیاز
پرده راز بر داشته دست بسته ایستاده التماس نمود که چون بدخواهان دولت مرا مغضوب
قرار داده از سعادت آستان بوسی محروم ساخته بودند وقت یافته برای عرض حال آمده ام
امیدوارم که بعد اثبات تقصیر که موجب حکم در رکاب شاهزاده شمشیر زده جانفشانی نموده ام
بحضور خود سیاست فرمایند اما بدشمنان دین و [illegible] [illegible] مکرر دست بقبضه شمشیر برده خواستند
جلادت و تهور را کار فرمایند و آن نمک حرام بی ادب را بسزا رسانند میر منصور بدخشی بزبان ترکی
مانع آمده عرض نمود که به دلیری او پرداختند چون راجپوتان اندرون و بیرون فرو گرفته بودند و هر
ساعت می افزودند دست خاصان و عهده داران از تردد و فدامانی که بدان مامور بودند کشیده
میگردید و آن غدار بچاپلوسی و تملق زبانی و اظهار رخصت زیاده می پرداخت و عرض نمود که وقت
سواری و شکار شده طشت و آفتابه برای روشستن بیارند و بوتک خاص حاضر سازند بعد فراغ
روشستن قصد نمودند که خود را بوسیله تبدیل رخت خواب نزد نور محل رسانند و با او مشورت تدبیر کار نمایند
آن بی سعادت مانع آمده التماس نمود که بیرون رخت عوض نمایند و زود سوار شده غلام را در رکاب بگیرند
که بر مردم واقعه طلب قسم دیگر ظاهر نشود ناچار بتکلف و سماجت او رخت و جواهر پوشیده متوجه سواری
گردیدند نور محل از بیخبری روزگار رخت بر دار گشته رنگ رو و هوش باخته افسوس کنان دست حیرت
بر سر و زانو زنان تردد دیگر بخاطر او نرسید سوای آنکه به تغیر وضع و تبدیل رخت و سواری که جواهر
خان ناظر و دیگر خواجه سرایان را هم فرمود همراه سواری نباشند بهر وجه خود را از اطراف بلکه بموجب
ارشاد بانی فساد راجپوتان مانع رفتن از روی اسپ به احدی نمی شدند رسانند و به آصف خان و

وندبیر آن نکو شنید و ندانست سه بتیره بجای رساند سخن که ویران کند خان و مان کهن

لهذا از خار غرور آنچه کشید کشید و کار بجای رسید که آنچه سوای خلل سلطنت و فساد عظیم که در ملک
بهم رسید بمرتبه خفت بخود او عاید گشت که داخل تواریخ از غرایب لیل و نهار روزگار درج
گردید حاصل کلام ملالت بجای ذکر مهابتخان بعد ظهور این مکاره که همه از اثر مکافات اعمال جنس انسانی
می آید مغلوب و منکوب گشته مغموم و مهموم روز بشام می آورد و در فکر منصوبه انتقام شب بروز
میرساند تا آنکه کنار آب بهت که پل برای عبور لشکر به آسانی بسته بودند و برای گذشتن لشکر
و کارخانجات مقام واقع شده بود یک روز قبل از روز کوچ بادشاه امرا و لشکر موافق دستور
شروع به عبور نمودن نمودند و همه ارکان دولت و امرای ذوالاقتدار و منصب داران تمامی
حتی آصف خان و فدائی خان و ابوالحسن که مدار علیه سلطنت بودند از آب گذشتند و در خدمت
بادشاه سوای نورمحل و صادق خان بخشی و میر منصور بدخشی و شجاع خان و سوخان [?] و معدودی چند
از عمده داران و خواجه سرایان [illegible] مان متکفل خدمت پرست خان و جواهر خان و عرب
دست غیب و فصیح خان دیگری نماند و آصف خان که با همه دانائی با جنبان مار زهر دار بچه
گرفته باز هر مار را فکر نموده مار بازی را بازیچه سرسری دانسته و غنیمت را تنها گذاشته از آب گذشته
در عالم آب عشرت محبوبان برداخت غرائب داشت مهابتخان که چشم بر راه و گوش بر آواز جنبش
نابو بود بر بیخبری میر وزیر و خطای تدبیری نمودند و صبح ناشده با هفت هشت هزار سوار که با خود
داشت سوار شده قریب دو هزار سوار بر سر پل تعین نموده فرمود که از آنطرف نگذارند که سوار
و پیاده بیاید و از اینطرف هر که رود مانع نگردند و خود با چهار پنج هزار سوار رو بخیمه بادشاه روانه
گردید و اسباب تجمل را همراه فوجی که بر سر پل تعین نموده بود بشهرت عبور از آب روانه ساخت
و بجماعه داران تاکید نمود که در صورت یورش فوج از آنطرف پل را آتش دهند و نگذارد که
کومک توانند رسید بعده که نزدیک دولتخانه رسید فرمود اطراف خیمه را فرو گیرند و خود با جمعی
از خاصان قدم جرأت اندرون بارگاه گذاشت خواصان و خواجه سرایان باری دار خبردار گشته
سراسیمه وار در خوابگاه بادشاه آوردند حقیقت مکانی را که از خمار شب اول روز در
آرام خواب مکابود [?] بمالش پایدار ساخته از نیرنگی روزگار و رسیدن آن نابکار خبر و آگاهی دادند

انتخابی نورمحل همدانست و فرزندان اکثر عمده آنها را بطریق یرغمال با خود گرفته روانه درگاه معلی گردید
و عقب دست عیب قبل از رسیدن مهابتخان با فیلان بحضور رسیده حقیقت را بجد دریافته آنچه
بود بعرض رسانند بتفاوت یک دو ماه مهابتخان نیز با لشکر آراسته به اردو رسید درین ضمن خبر نیز
هزار داد خواه از ستم رسیدگان آن دیار و وکلای جاگیرداران و امرای نامدار گروه گروه فوج
فوج بحضور رسیده به اغوای آصف خان بفریاد داد و او وقت سواری و معتاد آرام بادشاه را
بی آرام می ساختند بعد عرض رسیدن به مهابتخان حکم شد که اول بدلاسا و ادای حق ستم رسیدگان
و مظلومان پرداخته و ادای مطالبه بادشاهی نموده بعد ازان ملازمت نماید اگرچه نورمحل که همه آتش
افروخته او بود میخواست در همواری و اصلاح مقدمه کوشد اما چون جنت مکانی بمرتبه در عدالت گستری
و غور فریاد ستم رسیدگان و مظلومان پرداخته و ادای مطالبه بادشاهی نموده بعد ازان ملازمت نماید
اگرچه نورمحل که همه آتش افروخته او بود میخواست در همواری و اصلاح مقدمه کوشد اما چون جنت مکانی
بمرتبه در عدالت گستری و غور فریاد ستم رسیدگان نمیدداشت که با همه تعلق سرشار که با نورمحل هم
رسیده بود و هیچ مقدمه امور ملکی و مالی بی صلاح او صورت نمیگرفت همینکه ذکر استغاثه ستم
رسیده بمیان می آمد نورجهان را یارای طرف داری احدی نبود و مکرر فرموده بودند که تمام مدار
سلطنت از تو الا در مقدمه غور مظلومان مرا معذور دارد در همان آوان خواجه برخوردار نقشبندی
داماد مهابتخان که خلاف ضابطه العهد بی عرض و اذن بادشاه به دوستیت نموده بود آصف خان تیغ غرور
اورا در نیاده بعرض رسانده بدان تقصیر برخوردار نابرخوردار را گرفته بحضور آورده کره خاردار
فرموده بخفت و خواری تمام پابرهنه بزندان فرستادند و فرمودند که از جواهر و فیل و دیگر اسباب
جهاز هرچه با و داده تحقیق نموده به ضبط درآرند و محصلان شدید گماشتند که بعد ادای
حق مظلومان مغضوب و جاگیرداران مغضوب به دفتر دیوانیان و مستوفیان مهام کفایت
انجام رجوع آورده محاسبه و تصرف و مطالبات چندین ساله سرکار را فارغ سازد و داغ
آصف خان بر خفت و خواری جهان عدوی قوی که در شجاعت و تدبیر و تدویر مشهور بود
گریست و چنانچه اراده عمده را سبک گرفته انجنان دشمن عظیم را رجیم کم گردیده در فکر تلافی .
رفتار اما موافق آن احتیاط و بند و بستی که بایست و مصالحی که ضرور و مطلوب بود در گرد آوری

بمراتب منصب افزوده عنایات دیگر پادشاهی مبذول حال او فرمودند درین اوان طهمورس
و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال از شاهجهان جدا شده بحضور رسیدند بعد ظهور عنایات
دیگر بیت بهار بانو بیگم صبیه خود به طهمورس و هوشمند بانو صبیه خسرو را با هوشنگ مقرر فرمودند چون
فساد فتنه انگیزان طرف کابل خصوص سرکشی و مفسدی احداد بدنهاد مکرر بعرض میرسید و خواهش دریافت
آب و هوای آنطرف داشتند در وسط اسفندار بقصد سیر و شکار و گوشمال مفسدان آن کوهسار عنان
توجه به آنطرف معطوف فرمودند در کوچ دوم سوم افتخار خان یا سر احد بیگ پسر احداد بدنژاد که سرمایه
فتنه و شورش کابل کننده بود واگر به تفصیل ابتدای بغی ورزیدن و انتهای قتل رسیدن او که مآل کار باغی
پیشه گان بدعاقبت است بپردازد از سررشته سخن دور می افتد رسید و شکرانی عطیه الهی بجا آوردند و سر او را
به اگره فرستاده حکم فرمودند همه جا تشهیر کنان برده بر سر دروازه شهر بیاویزند … ال
… سیه کیفیت خامه تیز رفتار را بتذکار
فتنه تازه که درین سال بعرصه ظهور آمد … در قرنهای مدید چنان ماجرای شگرف بر سلاطین سلف نگذشته بجولان
می آرد چون بعرض رسید که بعده که مهابتخان از سلطان پرویز جدا شده صاحب اختیار صوبه بنگاله گشته در آن
ملک زرخیز بر حاصل مانند تمام محالات جاگیرداران بی تقصیر و صاحب تقصیر را با فیلان و زر بسیار متصرف آورده
بر سکنه آنطرف ظلم و تعدی زیاد نمود و محالات خالصه را نیز متصرف گشته دیوانیان و متصدیان پادشاهی را
بیدخل ساخته دامی در بحضور نفرستاده و وکلای امرا و جاگیرداران فریاد تعدی او در حضور نمودند آصف خان
که از سابق سوخته آتش حسد او بود و الحال که بمدد مهد علیا نورمحل خیال صدمه بشاهجهان رسانده و خزانه بیشمار
و جواهر وافر با کل کارخانجات بتصرف خود در آورده و باز در انزوای سلطنة القلعه میکوشد از آنکه حضرت
مکانی در شنیدن شکوه مظلومان گوش شنوا داشت و در عدالت و در غور ستم رسیدگان کد و جهد بلیغ مینمود
همه تقصیرات و تعدی و مردم آزاری مهابتخان خاطرنشان پادشاه نموده بعد عرض دست غیب که از نجبای عالی
ضابطه گفته میشد برای تحقیقات برداشت و تصرف مهابتخان از محال پادشاهی و ظلمی که بر زیردستان :
نموده و آوردن مهابتخان بحضور معه خزانه و فیلان مقرر و منصوب گردید بعد رسیدن عرب دست غیب
نزد مهابتخان و غور مقدمات خدمت ماموره و مکالمه که با او میان آمد مهابتخان فیلان پادشاهی را
همراه سزاول مذکور داده خود مهلت چند روز خواسته بوای نوع مقرری که داشت چند هزار راجپوت

بالای کوه و پایین آنمکان منزل بنهر عجب نقل میتما بند که در عین تیر ماه گرما که زمین و آسمان کوره
آهنگر میگردد پایین کوتل بمرتبه گرمی و شدت حدت هوا موافق موسم تابستان است که مسافر را
برهنه خوابیدن در عذاب گرما میدارد و همینکه بالای کوه برآمدند از سرمای بی لحاف خواب
نمی توان نمود چنانچه در تعریف آن منزل طغرامی نویسد تا بمنزل بنهر رسیده معنی آیه لا یستوی
اصحاب النار و اصحاب الجنة را نه فهمیده بعد ورود رایت ظفر آیت به لاهور از نوشته
واقعه نگار برهانپور بظهور پیوست که از انتشار خبر مراجعت شاه جهان از سمت بنگاله بعد هزیمت
و نزدیک رسیدن لبرحد برار یاقوت حبشی عنبر بقصد اعانت شاه جهان با لشکران رسید
و برهانپور را محاصره نمود و سربلند رای بقتال و جدال و دفع شر آنجماعه بدمال برداخت و
بعد رسیدن شاهجهان که جلوتر رسیده به اتفاق فوج نظام الملکی سه دفعه بقصد تسخیر قلعه ارک برهانپور
یورش نمود و هر بار راجپوت داران و دیگر مردم پادشاهی مقابله و مقاتله عظیم روداد و بعده که نزدیک
میدان قلعه ارک صدای دار و گیر بلند گردید از شاه قیس خان و راجپوتیه سربلند رای وغیره
تردد نمایان بظهور آمد و تیر انداز خان و مثنا بیک خان و دیگر جمعی از مردم نامی شاه جهان کشته و زخمی
گردیدند و از طرف مردم پادشاهی و لودی خان و بابا میرک و بسیاری از راجپوتان بکار آمدند
و با وجود مفتوح ساختن دروازه قلعه بسبب رسیدن تیر بچشم سید جعفر بخشی و افتادن او از اسب
هزیمت به لشکر شاه جهان افتاد و بیرون شهر دایره نمودند در نتیجه عارضه بدنی علاوه تصدیعات
روحانی شاهزاده گردید و درین اوان خبر نزدیک رسیدن سلطان پرویز انتشار یافت لهذا ترک
محاصره نموده از راه رونکهره متوجه تعلقه نظام الملکی گردید بعد عرض فرمان عنایت آمیز موقعف و اضافه
هزاری بر چهار هزاری و خطاب رام راجه که خطاب پادشاهان سلف دکن بوده برای سربلند رای
مرحمت فرمودند درینولا عرضه داشت خانجهان لودی و فدائی خان مشتمل بر رسیدن از احمدآباد به دکن
بموجب حکم و رسیدن شاهزاده پرویز بطریق ایلغار بعرض رسید و معروض گردید که به عبدالله خان به خان
جهان پیغام داده که از ظهور عصیان نمک حرامی و رفاقت شاه جهان نادم و پشیمانم التماس عفو جرایم و پیوستن
به سلطان پرویز دارم * گر قبول افتد زهی لطف و کرم * بعد عرض این مصرعه در جواب خواندند * این درگه
ما درگه نومیدی نیست * درین روزها مرزا دکنی پسر مرزا رستم صفوی را مخاطب به شاه نوازخان ساخته

دکن مشتمل بر انتظار طلب ما رسیده زود خود را برساند که باتفاق روانه توم داراب خان از
موافقت ایام و کوتاهی عقل عذرهای ناسموع دفعیه نمود تا آنکه خبر روانه شدن شاه بلند اقبال طرف
دکن براه قدیم شنید بعد که سلطان پرویز صوبه بنگاله به مهابتخان مقرر کرده متوجه تعاقب شاه جهان میگردید
برای طلب داراب خان نوشتجات روانه ساخته نزد خود طلبیده به مهابتخان اشاره نمود که زیر
تیغ کشید و عبدالله خان نیز بعد مایوس شدن از رفاقت داراب خان پسر کلان داراب خان را
که حواله عبدالله خان بود بدون فرموده شاه جهان ره نورد بادیه عدم ساخت واقعه خان اعظم کوکه
درین سال بعرض رسید خان اعظم از مستعدان روزگار و بکمالات صوری و معنوی آراسته بود
و در نظم و نثر دست تمام داشت درین ایام خانه زاد خان پسر مهابتخان را که بنیابت پدر در کابل
بود بموجب التماس مهابتخان از کابل طلبیده نزد پدرش روانه ساختند و خواجه ابوالحسن را صوبه دار
کابل نموده احسن الله پسر او را مخاطب به ظفر خان ساخته به نیابت پدر مقرر کرده بعد عنایات دیگر
روانه کابل به استقلال نمودند [illegible] بعد فراغ جشن جلوس رایت ظفر آیت
طرف کشمیر همیشه بهار برافراشته همه جا سیر کنان و شکار افکنان در عمارات تو احداث سر راه پلیا
پلیا هیچ یا ربردار که خیمه و فرش مطلوب نبود و فرشهای ملوکانه موجود بود نزول فرموده نزدیک تالاب
دل که از مکانهای فیض نشان کشمیر است رسیده دیره بجای مرتفع نمودند هرجا که نظر کار میکرد [illegible] و کوه
و صحرا و بام خانه های شهر گلهای اقسام و سبزه زمرد فام میوه کرده بود اگر در صفت آب و هوا و سبزه و
و نور فواکه و باغات پر از گل و ریاحین امکان بهشت نشان که شعرا و سیاحان و مورخان زبان [illegible]
صدق بیان داده اند از صد یکی به احاطه و بیان نمی توان آورد و قطع نظر از آنکه در وصف باغ و بهار
لاله زار آن سرزمین شعرای هفت اقلیم سخنهای آبدار در رشته بیان کشیده اند ملا طغرای مشهدی تعریف
خزان آنجا را بدین رنگینی ادا نموده * کشمیر بود فصل خزان عالم نور * بر طالب فیض و بدنفس هست
غرور * کوهی که با آن باغ چمن ساز فضا * آورده نهال شعله از گلشن طور * دیگر گفته * زغربال آنجا
زر بیخته * بصحن چمن از شرر ریخته * القصه بعد سیر تفرج سیر و شکار و فیض رساندن بمردم مستحق و صاحب
کمال آنجا عنان مراجعت طرف پنجاب معطوف داشتند چون بمنزل [illegible] رسیدند آدم بسیار از برف
و سرمای بی هنگام و وزیدن باد گزنده که حکم زهر به بهر سانده بود تلف شدند از اختلاف هوای [illegible]

از بهادران نامدار مقابل او آمد راجه بهیم باوجود برداشتن زخم های کاری هم بزد مهابتخان گردیده
بعد تردد بهادرانه از اسپ افتاده بعده که بقصد بریدن سر او نزدیک او رسیدند باز بجد و جهد
غیرت برخواسته حریف خود را دریافته کار دو ساخته تا دم واپسین شمشیر از دست نه انداخت
و شیرخان نیز با جمعی از راجپوتان دیگر شرط فدویت و جان نثاری بتقدیم رساندند باز بازار کار
زار خیلی گرم گردید که دو دسته تیر بجیبه جامه و سه چار نیزه به اسپ سواری خاصه شاه جهان رسید
و از جمله ده هزار سوار قریب پانصد سوار همراهان عبدالله خان و بعضی دیگر هواخواهان جان نثار
ماندند شاه جهان مکرر خواست که کلمه شهادت و استغفار بر زبان آورده خود را بر قلب لشکر
خصم زند عبدالله خان مانع آمد و بسبب قصد مکرر شاه جهان کار بجای کشید که عبدالله خان باتفاق
بعضی هواخواهان جلو اسپ گرفته گستاخانه از روی درشتی فدویانه سد راه گردیده گفتند که از جدود
ابای حضرت فردوس مکانی یا بر پادشاه چندین دفعه باده و بیست سوار از معرکه کارزار برآمده خود را
یکبار کشیده باز کامیاب گردیده اند اگر حیات باقیست سلطنت خانه زاد هم کاست و شاه جهان را
با چند نفر جریده از آن مهلکه برآوردند و تمام خزانه و فیلان و کارخانجات و توپخانه یکدفعه تاراج
رفت و بتصرف مردم سلطان پرویز درآمد و چون در همان ایام ولادت شاهزاده مراد بخش اتفاق
افتاده بود آن سرو نونهال سلطنت را با بعضی خادمان محل بقلعه رهتاس رساندند زیر سایه فضل
ایزد متعال سپردند و محل خاص را همراه گرفته بقصد دکن زمام سمند خوش خرام را باختیار توکل الهی واگذاشتند
از نوشته مهابتخان حقیقت بعرض جنت مکانی رسید و بر حال شاهزاده والا قدر افسوس زیاد نمودند
و چون نیز معروض گردید که شاه جهان بعد از خدمات بنگاله عنان عزیمت از سر نو سمت دکن معطوف
داشت حکم تعاقب به سزاول بنام سلطان پرویز صادر گردید و فرمان رفت که مهابتخان را برای بند
و بست ملک برهم زده بنگاله لاتکامداشته خود بلاتوقف مرحله پیمای سمت دکن گردد و بنام سربلندرای
صوبه دار برهانپور حکم صادر گردید تا رسیدن سلطان پرویز در صورت رسیدن شاه جهان محصور گردیده
به محافظت شهر پردازد و جرأت جنگ صف ننماید چون شاه جهان وقت برون صوبه بنگاله به داراب
خان زن و فرزند او را همراه گرفته بود بعد این حادثه قبایل او را همراه شاهزاده نونهال محمد مراد
بخش در رهتاس گذاشته به داراب خان نوشت که چون نوشته ملک عنبر و دیگر سرداران

گشته گردید بعد رسیدن به سرحد بنگاله که از تعلقات مهابتخان با احکام شاهزاده مشتمل بر وعده و وعید
نهدید ایشیر ترک اطاعت و اعانت و رفاقت شاه جهان بنام زمینداران عمده و خبر رسید و
تمهیدات و تدبیرات دیگر از اطراف مهابتخان بکار رفت سلسله نسق و بندوبست شاه جهان
برهم خورد و زمینداران صاحب نواره و کشتی جنگی که بنفع مجبور در قبضهٔ اختیار متصدیان شاه جهان در
آمده بودند و جمعی که برضا و رغبت اطاعت شاه والا قدر را سرمایهٔ سعادت میدانستند بعضی
از تمهیدات و تهدات مهابتخان و احکام بادشاهی از اراده برگشتند و ملاحان از بالای کشتی ها خود را
بدریا انداخته فرار نمودند از انکه مدار زیست سکنه و لشکر آن ملک و رسیدن رسد غله و همه ماکولات
و ملبوسات و تردد جنگ بر نواره و کشتی است و تمام عمله کشتی به لشکر سلطان پرویز پیوستند تحصیل
لشکر شاه جهان بر تنبه تنگ گردید که بی آنکه پای جنگ و کارزار میان آمد جوق جوق سپاه و کاسبان
بازار بر خاسته رفتند و از جمله سی و چهل هزار سوار که با شاه جهان فراهم آمده بودند ده هزار سوار که
بیشتر از انها نیز در فکر فرار بودند نماند و اتفاقی نزول لشکر در جنگل بر از انجار فار دار واقع شد
شاه جهان ناچار گشته فرمود که چاره دیوار لشکر گشته و راه رسیدن غله بالکل مسدود گردید تا آنکه
فوج سلطان پرویز مقابل رسیده اطراف را محاصره نمود بعد گذشتن چند روز در محاصره که روز بروز
حال لشکر تباه میگردید و باقی سپاه دل بکارزار نمیداد بلکه سرداران عمده نیز تن بطرح جنگ
اندا اختن نداده میخواستند بعلیه مدارات پیش آیند راجه بهیم و شیرخان هنور را کار فرموده مقابل
فوج شاهزاده پرویز بر آمده خود را به توپ خانه آتش نار پروانه وار زده جنگ مردانه و تردد
رستمانه که شیخ و بیان راست نیاید نمودند خصوص راجه بهیم بدست خود شمشیر زنان مع همراهان
جان باز یکتاز صف فوج را از هم دریده خود را تا فوج سلطان پرویز رسانده و درین مابین هر که مقابل
آوامد به شمشیر و سنان از پا در آورده تا رسیدن مقابل سلطان پرویز چندین امیر و مبارز نامی را از
زین بزمین سر نگون ساخت، و نزدیک بود فوج چهل هزار سوار بادشاهی برهم زد مهابتخان فرمود
که فیل مست مقابل او آورد راجه بهیم و شیرخان با جمعی از راجپوتان برای بلای سیاه حمله آورده
بضرب پیاپی شمشیر و برچهی خرطوم او را انداختند و فیل را خوابانده و هرباره که بر فیلبان [illegible] لشکر حمله
رستمانه می آورد بی اختیار صدای آفرین از هر دو لشکر بلند میگردید تا آخر کار مهابتخان خود با جمعی

که بعد عنبر رسیده بقصد عقب فوج هزیمت خورده خود را رسانده بود بدان انبوه مغلوب دوچار شد
و از یکطرف فوج عنبر تاخت آورد و گروهی انبوه از سوار و پیاده بی شمار زیر تیغ آمد تدبیت و پنج امیر و نوکران
عمده بادشاهی و عادلخانی دستگیر گردیدند و خنجر خان قلعه دار احمدنگر زخم برداشته جان بسلامت
بدر برده خود را بقلعه رسانده از جمله امرای مقید گردیده فولاد خان را که از نوکران عمده بیجاپور بود و با
عنبر عداوت هم‌چشم داشت زیر تیغ بیدریغ آورد باقی امرا را بطوق و زنجیر در آورده بالای قلعه دولت
آباد فرستاده و بروایتی گویند ملک عنبر امرای دستگیر گشته را فرمود که نزد او بسته حاضر آوردند
امرای بادشاهی را جدا نموده مخاطب و معاطب ساخته گفت که بی آنکه از شما ترددی ظاهر شود یکی
از شمایان کشته و زخمی گردد به محض کشته شدن یکی از نوکران بیجاپور که راه فرار اختیار نمودید کجای شرط
پاس نام و نمک خود و حق نمک آقا بود که بظهور آوردید بعده فرمود که هر یکی را روبروی او سر گره بزنند
از آن میان اول شخصی را که برای گره زدن آوردند شاعری بود لطیفه‌گو پانصدی منصب داشت همینکه خواستند
او را گره زنند بفریاد آمده گفت که شنیده بودم ملک عنبر عدالت پیشه و منصف است اما غلط بوده والا کی
شرط عدالت است که هر که دولت دو هزاری سه هزاری داشته باشد جرمانه آنها هم سر گره باشد و مکه
پانصدی باشم همان جرمانه معاطب گردم عنبر را ازین حرف خوش آمد و گره زدن موقوف نمود بعده بتاخت
و تاراج ملک عادلخان برداخته تسخیر قلعه بولاپور که از اینجا همان قلعه پایه تخت ملکی گردیده بود نموده احشام
انجا را زیر تیغ آورده از بندوبست آنطرف خاطرجمعی [illegible] متوجه تاخت ملک بادشاهی گشته و تا ملکاپور
و نواح برهانپور آثار آبادی نگذاشت چون این خبر ملال اثر بعرض خدیو زمان رسید باعث کمال کدورت
خاطر عاطر گردید بعد از فراغ سیر لاله و گلزار کشمیر عنان توجه طرف لاهور معطوف [illegible] بار دیگر
سلطان پرویز و مهابتخان عنان خامه را معطوف میسازد بعده که شاهزاده پرویز [illegible] شد چون
از طرف خانخانان بسبب بودن فرزندان او در خدمت شاه جهان [illegible] بود و بسبب عداوت او
که در عقد شاهزاده [illegible] آمده بود و در مقدمات مالی و ملکی از جمله [illegible] و با تدبیر
گفته می‌شد فرمود که خانخانان [illegible] و نزدیک [illegible] نقل شده تا هدار سد
از آن میان میرزا [illegible] غلام [illegible] مدار خان [illegible] حسب [illegible] اختیار کار پادشاهی
شد فاضل و عالم بود اندر راه جوهر عزت تن بدان خفت قید نداده بجنگ کمر بسته معه پسران و همراهان

نتاج موروثی داشتند و هرکدام وقت ورود سلطان پرویز در برهانپور چنانچه بگذارش آمده خواهش
سپردن بندوبست دکن بعهده خود نمودند و ملک عنبر بسبب واگذاشتن اختیار به عادلخان ملال
خاطر بهم رسانده در ایام فتور [illegible] آنچه مال و عیال نظام الملکی بود از کهرکی بقلعه دولت آباد فرستاده خود
برای وصول زر ذخیره قطب الملک که هرسال به نظام الملکی میرساند طرف گلکنده و قندهار که روانه گردید
وجه مقرری هرسالی را از قطب الملک بوصول در آورده مراجعت نموده به بیدر رسیده مردم
عادلخان را که در انجا بودند هزیمت داده بیدر را تاخته خود را به بیجاپور بر سر عادلخان رساند چون
فوج عادلخان همراه ملا محمد لاری برهانپور رفته صرفه در برآمدن از بیجاپور ندیده محصور گردیده نوشجات
و کن [illegible] نزد ملا محمد و سربلند رای صوبه دار برهانپور فرستاده بهمه منصوبان پادشاهی متعلق
برای طلب فوج و کومک نوشت و درج نمود که این غلام سیه فام برمن زور آورده چشم اندازم
که همه بنده های پادشاهی در امداد و معاونت من کوشند درین آوان عنبر اطلاع یافته او نیز به سربلند رای
و دیگر همراهان او نوشت که منم از غلامان درگاه فلک جاه پادشاه هم میان من و عادلخان عداوت قدیم بیش
و مدام با من بدعهدی و تعدی مینماید مرا نسبت بهیچ یک از سگان آستان پادشاه خصومت و نزاع نیست
مرا به او واگذارید چون مهابتخان وقت رفتن سربلند رای را به اطاعت و طبیعت ملا محمد تاکید بیش
زیاد نموده بود همه بنفقه همراه خود را برفاقت ملا محمد لاری روانه بیجاپور نمود و چنجی خان قلعه دار احمدنگر که از
شجاعان مشهور بود نیز خود را بمدد عادلخان و رفاقت فوج پادشاهی رسانید چون فوجها نزدیک بیجاپور
رسیدند عنبر چون طاقت [illegible] نداشت از حوالی بیجاپور رو بفرار آورد و بفکر تلافی و منصوبه بازی پرداخت و لشکر
پادشاهی و ملا محمد غالب آمده تعاقب نموده امان و فرصت نمیدادند هر طرفی که عنبر رو می آورد در پی می تاختند
و او بعجز پیش آمده بهم عریضه مشتمل بر التماس عفو تقصیر کرده و نکرده میفرستاد تا آنکه [illegible] حوالی احمدنگر رسیده
مکان بقابوی جنگ بدست آورده صف کارزار بیاراست و رزم طلبان هر دو طرف با فوجهای
آراسته و فیلان جنگی مست و توپخانه جهانسوز مقابل پرداختند نخست میان مردم عادلخان و عنبر جنگ
آغاز شد و فوج حبشی بهیئت مجموعی چون بلای سیاه بر لشکر ملا محمد یورش نموده حمله های یکتاز بر یکدیگر
آوردند درین ضمن گوله قضا بر ملا محمد خورده از اسپ بر گردیدن او و هزیمت خوردن لشکر همان بود
همه سرداران فوج پادشاهی و بیجاپور عنان برعنان راه فرار اختیار نمودند درین حالت فوج تازه

نثار نمود و محمد صالح و احمد بیگ بعد زخمی شدن و سررشته اختیار از دست رفتن معرفت عبدالله
شاهجهان را دیدند و سوای فیلان و کارخانجات امرای پادشاهی زر بسیار طلا و نقره آلات
جواهر وافر که از زر و مال منجمله مال جاگیرداران دیگر فراهم آورده بودند بتصرف متصدیان :
شاه جهان آمد که آخر دست بدست از آنجا هم به حادثه تاراج رفت چنانچه عنقریب به احاطه
تحریر خواهد درآمد و نیز معروض گردید که داراب خان پسر کلان خانخانان که نهایت از روز
در قید بود شاه جهان آنرا از قید برآورده بعد قسم های شدید که از وگرفت صوبه داری بنگاله ختم
زن و فرزندان او را و خانان را نزد خود نگاه داشت و راجه بهیم را طرف پتنه برای بند
و بست روانه ساخت و خود نیز بعد از فراغ نسق اطراف متوجه پتنه شد مخلص خان وغیره که از
طرف سلطان پرویز در پتنه بودند قبل از رسیدن راجه بهیم استقامت نورزیده بی آنکه کارزار
افتد ملک و خزانه را حواله راجه بهیم نمودند بعده که شاه جهان وارد پتنه گردید همه احکام و منجمله عمده و خیر
رجوع آورده منقاد و مطیع گردیدند و سید مبارک قلعه دار رهتاس هم اساس خورده کلید قلعه را با
خود گرفته آمده ملازمت نمود کلمه چند از وسعت و خصوصیات قلعه مذکور موافق نگاشته مهر محمد امین :
عرف میرزا امینا مولف ده ساله شاه جهان نامه ترجمان قلم میدهد قلعه رهتاس سمت غربی بهار
پتنه بر فراز کوهی که سر به فلک کشیده واقع شده دور پس از پایین شانزده کروه و محیط قلعه
دوازده کروه جریبی است چهارده دروازه دارد که بعد تسخیر شیرشاه چهار دروازه مفتوح می باشد
و مابقی دو دروازه قریه آباد است و سه چشمه سرشار دران قلعه مدام جاریست و سه تالاب چشمه
خیز دارد که همیشه مالامال از آب زلال است و از کشت و زراعت مواضع اندرون قلعه چندان
غله حاصل می شود که ساکنان آنجا محتاج به ذخیره بیرون نیستند همچنان از وفور کاه و بسیاری چراگاه
و علف مستغنی اند راجه مانسنگه در ایام صوبه داری خود عمارت های عالی و باغ روح بخشی و نشیمن های
دلکشا دران قلعه احداث نموده الحاصل قلعه بدین وسعت و رفعت و استواری و متانت و فراوانی
از وقوف بید در تمام دکن که هشتاد نود قلعه نامی دارد یک دو قلعه یافته شد یا نه کوتاهی سخن عبدالله
خان را به اله باس و دریا خان افغان را به اوده روانه ساخته خود چند روز در پتنه مانده بعده بیرم بیگ
در پتنه گذاشته پیشتر متوجه شد ندالحال فقره چند از سوانح دکن بجز بری آرد چون عنبر و عادلخان باهم

مقرری بماند و نوشته ملک عنبر مصحوب علی شیر نام مشتمل برین مضمون رسید که اگر [illegible] دهند
ولایت دکن حواله غلام نمایند تعهد میدهیم که اگر فتور در مقدمه ملکی رو دهد جواب آن بعهده خود لازم
دانم مهابتخان تسخیر دکن به اختیار ملک عنبر گذاشتن صلاح کار ندانست و بندوبست اطراف
پرداخته جابجا تهانه نشانده چون سلطان [illegible] و نیز از شنیدن رسیدن ملا محمد لاری بیرون تهانه مقام
نموده بود بعد آمدن ملا محمد که [illegible] از نقد و جواهر و جنس [illegible] وغیره به ملا محمد از طرف مهابتخان رعایت
بعمل آمد همراه برده ملازمت شاهزاده پرویز نمود پنجاه هزار روپیه و فیل و شمشیر و خلعت از طرف
شاهزاده رسانده حکومت برهانپور به سربلندرای مقرر کرده جادورای یا اودیرام و جمعی دیگر کومکی
همراه سربلندرای تعین نمود و بعد همراه گرفتن پسر ملا محمد لاری و پسر جادورای و برادرزاده اودیرام
بطریق یرغمال که به هندی اول گویند سربلندرای را به طبیعت ملا محمد سفارش نموده نام برده را در
برهانپور گذاشته حقیقت بحضور معروض داشته مرحله پیمای سمت ملک شرقی گردید. بالجمله بعد
ورود موکب شاهجهانی به ملک بنگاله جنگ های که با ابراهیم خان صوبه دار که خالوی نورمحل
می شد و مرد معتبر بود و دیگر منصوبان پادشاهی رو داد و مردم نامی از هر دو طرف کشته و زخمی
و اسیر گردیدند و خزانه های اندوخته چندین سال پادشاهی و امرا به حادثه تاراج رفت و بتصرف
شاهجهانی درآمد اگر خواهد مفصل زبان خامه دهد موجب تطویل کلام است مجملی می نگارد که از روی
نوشته اخبارنویسان بعرض رسید که بعد رسیدن شاهجهان بطرف ضلع بهار و حصار بردوان
ابراهیم خان صوبه دار و احمد بیگ برادرزاده او و محمد صالح جابجا در قلعه های خود ثبات قدم
ورزیده ترددهای مردانه و کارزارهای مستانه بظهور آوردند با وجود پیغامهای لطف آمیز شاهجهان
به ابراهیم خان که در رفتن حضور و رفاقت و مطاوعت به انواع امیدواری و دلیری مختار ساخت
ابراهیم خان از راه فدویت پاس نمک و بندگی قدیم را از دست نداده در جان و مال نثار نمودن
براه ولینعمت سرمایه [illegible] خود دانست و بعد تردد و کوشش بسیار در آنکه اکثر همراهان او بکار آمدند
و بعضی فرار ورزیدند و دو سه دفعه بکارزار مقابله و مقاتله عظیم پرداخت و کار بجایی رسید که
بعضی از [illegible] ابراهیم خان جلو اسب او را گرفته خواستند از آن معرکه برآرند راضی نشده
مال کار نقد حیات با خزانه سی لک روپیه و ده لک روپیه جواهر که داشت در کار پادشاه

گلکنده به قصد ملک بنگالا اختیار نمود و در شدت باران و طغیان آب کوچ بکوچ روانه شده
اکثر از نوکران شاهی و بادشاهی ترک رفاقت نموده به مهابتخان و لشکر سلطان پرویز پیوستند و سلطان
پرویز خبر شنیده بطریق استعجال از آب گذشته کارخانجات را گذاشته خود را به برهانپور رسانده
چند منزل دیگر تا [illegible] تعاقب نموده به برهانپور مراجعت نمود جنت مکانی بر هزیمت شاهجهان
اطلاع یافته [illegible] گشته چون از گرمای دارالخلافه و ناموافقت هوای اطراف دهلی خاطر نفرت
داشت و مزاج آب و هوای کشمیر موافقت نموده بود با وجود تفرقه خاطر اوایل آذر ماه الهی عنان
توجه طرف کشمیر بهشت نظیر معطوف داشتند در توقف بودن آصف خان بسبب هواخواهی
شاهجهان در بنگالا خلاف مصلحت دانسته طلب حضور نمودند بعرض رسید که شاهجهان بوده
که بسرحد گلکنده رسید قطب الملک نذر مکاران در فرستادن هدایا و تحف و گذرانیدن از سرحد
خود بجا آورد و نیز معروض گردید از جمله مردم عمده که ترک رفاقت شاهجهان نموده بودند محمد جعفر
برادر افضلخان دیوان بعد رسیدن نزدیک بقلعه تلنگانه معه فرزندان جدا شد برای [illegible] نمودن و برگردانیدن
او سید جعفر نام را با جمعی تعین نمود بعده هر دو به همدیگر رسیدند و افسون سید جعفر برای گردانیدن
محمد جعفر موثر نگردید میان هر دو کار به قتال انجامید و از هر کدام ترددها دلیرانه بظهور آمد و هر دو از دست
همدیگر کشته گردیدند

بعده که خبر رفتن شاهجهان به سمت بنگالا بتحقیق پیوست بنام سلطان پرویز حکم صادر فرمودند که بعد
فراغ بندوبست دکن خود را به تعاقب شاهجهان به بنگالا رساند و خانجهان را در اکره گذاشتند و فرمودند
که هر طرف کار افتد کوشش بر آورد و چشم بر راه حکم باشد سلطان پرویز بعد رسیدن فرمان تعاقب
شاهجهان به تهیه روانه شدن سمت شرقی پرداخته وقت کوچ مقرر نمود که مهابتخان چند روز
برای نسق دکن در برهانپور مانده زود خود را در مقامات ما بین سرحد حیدرآباد برساند مهابتخان
قاضی عبدالعزیز شاهی را که در قید داشت مرد کار دانسته از قید برآورده دستمال ساخته نزد عادلخان
روانه نمود و قاضی نجابت را بسیار به آئین شایسته [illegible] کرده بنامه‌های عنایت آمیز منشیانه رسانده
عادلخان را زیاده از سابق مطیع و منقاد ساخت قرار یافت که [illegible] که مدار علیه فهمیده کار
و سپاه تا مدار بیجاپور گفته میشد با [illegible] مهابتخان را دیده تا خاطر جمعی از طرف شاهجهان در برهانپور

او خطی نوشت که از آن بوی ساختگی نیاید منجر به ظن بد نسبت به خانخانان نگردد و دران درج نمود که بر عالمی ظاهر و هویداست که شاهزاده جهان جهانیان را سوای اطاعت پدر و رفع فساد مطلب دیگر منظور نیست و مدعیان دولت که بر همکار گشته گرمی هنگامه بازار خود درین درهم اندازی دانسته اند بجزای اعمال خواهند رسید من اگرچه در آمدن مجبورم اما در اصلاح حال ملک که باعث امنیت خلق الله باشد کوشیدن بر خود و همه مسلمانان واجب میدانم اگر ایشان را خاطر نشان شاهزاده بلند اقبال نموده یکی از معتمدان هواخواه معامله فهم را بفرستند که بعضی مذکورات باهم درمیان آورده در دفع نایره فساد و غبار عناد که پای قتال و جدال از میان برخیزد و ما بین پدر و پسر زیاده از سابق آمیزش بمیان آید و نور محل هم نادم گشته راضی گردد و جاگیرات شاه جوان بخت به افغان آن بحال نمایند بهتر خواهد بود و ازین مقوله کلمات صلح آمیز بکفالت قسم و پیمان کلام ایزد منان بسیار دران به ذکر درآورد و خیال تدبیر و تزویر بکار برد که آن خط بدست شاه افتاده مطالعه خاص در آمد شاهجهان که خواهان اصلاح کار و رفع فتنه بود ادعای خانخانان را موافق خواهش خود دانسته برای تحقیقات و وکالت اینکار به از خانخانان دیگری را ندانسته او را استمالت نموده مقرر فرمودند که خانخانان ایطرف آب مانده بنای عهد و قرار استوار سازد بعده که خانخانان نزدیک آب که [illegible] در رسید و میان مردم خبر [illegible] انتشار یافت مردم بیرم بیگ که بر معبرها برای محافظت مقرر بود [illegible] از شنیدن خبر مصالحه خاطرجمعی حاصل نموده در بند و بست گذرها سهل انگاری نمودند و بعد فرود آمدن خانخانان و بمیان آمدن رسل و رسایل صلح مهابت خان وقت آخر شب فرمود که از یکطرف [illegible] زمردم بازار و بیماران ناکاره با مشعل و صدای تفنگ و آواز دار و گیر آثار تردد عبور [illegible] زنند و فوج بیرم بیگ را به انصراف کشند و از جانب دیگر چهار پنج هزار سوار جوان بازبراسپان [illegible] دریا تازی نمایند [illegible] و سه جا که آب کم تحقیق کرده بود خود را به آب زنند و تا مردم بیرم بیگ [illegible] و بقصد مقابل و سد راه کردن فراهم آمدند دو سه فوج مهابتخان از آب گذشته خود را به خانخانان رسانیدند و سر رشته اختیار تردد بدست بیرم بیگ نماند راه برهانپور اختیار نمود و خانخانان [illegible] نقض قسم کلام الله را ناخورده انگاشته با فوج مهابتخان ملحق گشت شاه دریادل ازین خبر آگاهی یافته در توقف برهانپور مصلحت ندانسته سراسیمه وار راه

کارزار نمودند و هر بار عبدالله خان هزیمت یافت و صفی خان تا سلطان پور تعاقب نموده به خفت تمام لشکر
خصم را تاراج در آورد و عبدالله خان بحال تباه خود را نزد شاهجهان رسانید و صفی خان حقیقت بحضور
معروض داشت بعد عرض صفی خان را که هفت صدی بود سه هزاری نموده مخاطب به صف خان فرمودند
و ناهر خان را نیز از پنصدی سه هزاری نمودند زهی خواهش الهی که عبدالله خان به آن شهرت شجاعت
که از آوازه نام او شیر در بیشه آرام نمیگرفت از صفی خان که چندان سر و سامان نداشت و عدم و وجود او
نزد عبدالله خان مساوی بود چنان هزیمت فاحش یابد و باعث مزید آبرو و ترقی صفی خان گردد و اغلب
که این از شئامت آن باشد که با وجود از نمک پروردهای پیش آوردهای جنت مکانی بودن در وقت
کارزار از فوج ولینعمت او تافتن و بفوج شاهجهان پیوستن این نتیجه حاصل نمود که هر بار عبدالله خان شکست
هزیمت یافت القصه بعد که شاهجهان از ماندو گذشته خبر تعاقب شدن و روانه گردیدن سلطان پرویز
و کشته شدن بکرماجیت شنیده رستم خان را که از نمک پروردهای قدیم شاهجهان گفته میشد و از سه هزاری
به پایه پنجهزاری رسانیده بود با جمعی از امرای برای صدر راه هراول فوج پادشاهی تعین نمود رستم خان قبل از رسیدن
افواج سلطان پرویز دل نامه و پیغام با مهابتخان ساخته بدو پیوست باقی فوج و سرداران خود را
نزد شاهجهان رسانیدند و شاهجهان از گذر اکبرپور عبور نموده کشتی ها جمع ساخته بر از گاه و هیمه نموده
سوختند و سرداران طلاع را مقید ساخته با خود گرفت و هر یک کشتی را بر سر آب که ایام برشکال رسیده
بود با جمعی از فوج نگاه داشت و خود را به برهانپور رسانید نزدیک برهانپور رسیدند قلعه اسیر را از راه تدبیر
بتصرف آورده راجه گوپال سنگه را به قلعه داری آنجا مقرر ساختند درین اول نوشته خانخانان که بمهابتخان نوشته
دران درج نموده بود که [illegible] صد کس بنظر نگاه میدارندم ورنه به پریدمی از [illegible] دست یکی از ملازمان
شاهی افتاد و از نظر شاهجهان گذشت بعد مطالعه خانخانان را طلبیده بدست او دادند چون سوای عرق
خجالت که بر چهره حال او پیدا گشت جواب دیگر نداشت فرمودند که با پسران او متصل دولت خانه نظربند
باشند و موافق قال فال او که گفته اند سخن قال بد گاو ر دهال بد [illegible] بد نگاهبانان مقرر
ساختند و بعضی خدمه محل را با سباب زیادتی [illegible] داشته در [illegible] الی برهانپور دایره فرمودند
چون سلطان پرویز و مهابتخان کنار آب رسیده [illegible] یافته [illegible] دریا در طغیان و گذر یابند بنظر آمدند
مهابتخان به فکر تدبیر فرو رفته از راه منصوبه بازی به خان خانان با وجود اطلاع یافتن بدنام و نظربند گشتن

فرمودند قاتلان را بجا کیفر ساخته محبوس سازند حکم نمودند شاهزاده پرویز را به هراولی و اتالیقی مهابتخان
وجمعی دیگر از امرا بتعاقب شاهجهان تعین نمایند مبلغ لک روپیه برای سپاه سوی عنایات دیگر مرحمت
نمودند و مرخص ساختند داور بخش پسر خسرو را از تغیر شاهجهان صوبه احمدآباد به اتالیقی خان اعظم مقرر
نموده مرخص فرمودند و آصف خان را صوبه دار بنگاله نمودند اعتبار خان که در اهتمام برج و باره قلعه اکره پرداخته
بود بوسیله نورمحل از اصل و اضافه شش هزاری نمودند درین سال والده ماجده جنت مکانی ازین تنگ
سرای فانی بر دارخته جاودانی شتافت درینولا بعرض رسید که میان عبدالله خان و صفی خان
دیوان احمدآباد محاربه غریب روداد و عبدالله خان هزیمت یافت تفصیل این اجمال آنکه چون شاه
جهان نیابت صوبه داری احمدآباد از انتقال بکرماجیت بنام عبدالله خان مقرر نموده بود رسید وفادار
نام خواجه سرا نایب عبدالله خان به احمدآباد که حکم روانه نمودن کنهرداس منصوب کرده بکرماجیت
معه خزانه احمدآباد و تخت مرصع و پرتله الماس که حسب الفرموده شاهجهان برای ارسال حضور تیار نموده
بودند نزد شاهجهان با خود داشت و صفی خان دیوان احمدآباد منصوب کرده بادشاه که هم زلف شاه
جهان می شد و بنابر آن نیز شاهجهان در باب [illegible] روانه نمودن تخت و پرتله معه خزانه حکم فرستاده بود نظر
برتجی و رزبیدن شاهجهان و فدویت خود در خدمت ولینعمت ناهرخان نام و دیگر [illegible] مردم نامی متعینه احمدآباد را
خفیه با خود رفیق و همراز ساخته [illegible] شاهجهان از احمدآباد برآمده به فراهم آوردن جمعیت پرداخت
محمد صالح نام که صاحب فوج [illegible] شاهجهان بود درین اراده مطلع گشته کنهرداس را اطلاع داده
باهم اتفاق نموده خزانه [illegible] روپیه [illegible] و پرتله مرصع با خود گرفته نادر بر همراه گرفتن تخت نکنند
تا خبر یافتن صفی خان [illegible] شاهجهان [illegible] خان بمدد تدبیر [illegible] امیران غافل بشهر درآمد
وفادار از نایب عبدالله خان [illegible] تخت مرصع را شکسته طلای آنرا با زر و خزانه که [illegible] داشت
و توانست بهم رسانده سپاه [illegible] شهر از طرف بادشاه بر درخت عبدالله خان خبر یافته از
شاهجهان رخصت خواسته از غرور شجاعت [illegible] ناهرخان [illegible] صفی خان محتاج به کمک و فراهم آوردن لشکر
نگشته بطریق ایلغار تاخته [illegible] احمدآباد رساند و ندانست که خار غرور ندامت آ
و گفته اند دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد [illegible] به اتفاق ناهرخان با جمعیتی که داشت از احمدآباد برآمده
تا پروده به استقبال عبدالله خان شتافت و بعد مقابله شکست بر فوج عبدالله خان افتاده و [illegible]

بعد که خبر تعین فوج به شاهجهان رسید خواست از فوج شده جریده خود را بخدمت پدر رساند عذر تهمت
خواسته پرده حجاب از میان بردارد باز بسبب برخاستن غبار فساد باز زیاد چند هزار سوار را بسرداری
داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم برای احتیاط سر راه عبدالله خان گذاشته خود متوجه دکن گردیدند

[illegible] مطابق سنه هزار و سی [illegible]

چون نهضت بزم جشن سال هژدهم جلوس سنه هزار و سی و دو هجری به زرم مبدل گشت و بعرض رسید
که شاهجهان از شنیدن مقید گردیدن قاضی عبدالعزیز و تعین افواج فوج برای مقابل عبدالله خان گذاشته
خود براه شارع روانه دکن گردیده به تجویز بیگم عبدالله خان با خواجه ابوالحسن و لشکرخان و نوازش خانی
و دیگر امرا که مجموع بیست و پنجهزار سوار طومار فوج بندی شد تعین فرمودند بعده که فوجها در سرحد مالوا متقابل
هم رسیدند هنگامه صف کارزار بیاراست هنوز صدای دار و گیر بلند نشده بود که عبدالله خان با فوج خود
برآمده به لشکر شاهجهان بپوست بکرماجیت که هراول بود به خیر خوفی آنکه این فرده را خود به داراب خانی
رساند عنان را معطوف داشته عبدالله خان را بجای خود قایم شود درین آن گولی تفنگ از غیب
بدو رسید و از اسپ افتاد باوجود سبب کشته شدن راجه بکرماجیت و پیوستن عبدالله خان به لشکر
شاهجهان انتظام هر دو فوج از هم گسیخت باز از سرداران طرف شاهجهان تردد نمایان در حمله
اول بظهور آمد و از مردم لشکر بادشاهی زبردست خان و شیر حمله با جمعی از سادات بکار آمدند و سید
[illegible] یار به زخم برداشته دستگیر گردید و زود هر دو لشکر از هم جدا گشته متفرق گردیدند چون مهابتخان
قبل از رسیدن خبر مراجعت شاهجهان خطر از راه تدبیر و تند و راز قاضی عبدالعزیز به شاهجهان نوشته
بود مشعر اینکه بادشاه منع فرمایند و مهابتخان مقرر نمودند که همیشه [illegible] شاهزاده بدکن برسد محال جاگیر
بدستور سابق بحال نمایم و نسخه مهر خاص فرمان درست نیز بدین مضمون صادر گردید شاهجهان که اصلاد لنهاد
فساد نبود و بیش از زور و ذو سنجات متوجه دکن گردیده بود هر چند اعتماد بر لغت و نوشته مدعیان دولت
نداشت و مقابله و مقاتله با پدر گرامی میدانست برای اثبات حجت بطریق استعجال در طی مسافت مراجعت
کوشیده در جواب اظهار اطاعت آمیز معروض داشت و بموجب تکلیف نورمحل و هنگامه طلبان دیگر
بادشاه بعد رسیدن دهلی متوجه اجمیر گردیدند و درین اوان شاهزاده پرویز بحضور رسید درینولا معروض
گردید که مرزا بدیع الزمان پسر مرزا شاهرخ که در احمدآباد بر سر جاگیر بود برادران خورد عاقل بر و تاخته بقتل رسانیدند

بحال نبود دیگر حکم برای مراجعت شاهجهان به دکن رفت بعذر و التماس آنکه بدون رسیدن حضور و دریافت
قدم مبارک عفتی که مدعیان صاحب غرض بعرض رسانده اند بر خود گوارا نمی توانم نمود معاودت نمی نمود
نورمحل باتفاق واقعه طلبان هنگامه جو دلیل اثبات بغی و سرکشی شاهجهان بعرض میرسانند و ملال بر ملال خاطر
بادشاه می افزود لهذا موسوی خان را که در سخن شناسی و زبان فهمی بهره ور بود نزد آن گوهر درج سلطنت روانه
ساختند و پیغامهای مشفقانه نصیحت آمیز نموده فرمودند که بر اراده ظاهری و باطنی شاهزاده واقف گشته
زود مراجعت نماید و رتبه مهابتخان بحضور رسیده ملازمت نمود درهمین اوان عرصه داشت اعتبار خان
که از منصوبان نورمحل در اکره بود رسید مشتمل بر اینکه شاهجهان با معالی بغی از مانده و گذشته و نوشته آصف خان
نیز با عریضه داروغه خزانه و دیوان معروض گردید که درین هنگامه اخبار رفتار دافزا براوردن خزانه از قلعه
اکره مصلحت نیست و ذکر بغی ورزیدن شاهجهان که در گوشه و کنار به ایما و اشاره بود در هر کوچه و بازار
دمحا فغان آشکارا شد ریافت و بعد رسیدن موسوی خان نزد شاهجهان عرصه داشتی که باتفاق قاضی
عبدالعزیز در جواب آورد و زبانی التماس نمود مضمون آنکه آرزوی غلام بی تقصیر همینست که غبار ملالی که نسبت باقوم
طلبان فتنه جو و کم توجهی بیگم بر خاطر عاطر جا گرفته باب اظهار عقیدت نشسته گردد و پرده ادب و لازم
از میان برداشته نکرده و جاگیرهای مرا بحال فرمایند والا یکبار بحضور رسیده بعد حصول سعادت قدمبوس عرض
حال بی تقصیری خود نمایم مطلب دیگر ندارم فایده نبخشید و قاضی عبدالعزیز فرستاده شاهجهان را بار عرض
نداده حواله مهابتخان نمودند درین هنگامه ارباب غرض بوساطت مهابتخان بعرض رسانند که محرم خوجه
سرای و خلیل بیگ و فدائی خان مرتکب و ذوالقدرخان معرفت معتقدخان با شاهجهان مراسلات
درمیان دارند اگرچه مهابتخان برای قتل هر پنج نفر مصلحت داد اما فدائی خان و ذوالقدرخان قسم کلام الله را
شفیع بی تقصیری خود ساخته از قتل نجات یافته محبوس گردیدند دیگران را حکم کشتن فرمودند و جنت مکانی
کوچ بکوچ متوجه دارالخلافه گردیدند و خانجهان و دیگر امرا از جا بجا بموجب طلب بحضور رسیدند و حکم شد که تیول
محال جاگیر از شاهزاده ولیعهد تغیر نموده به شهریار و دیگران تنخواه نمایند و عبدالله خان نیز با جمعی کثیر
از سادات بارهه از نزد شاهزاده برخواسته بموجب حکم بحضور رسید و فوج برای مقابله شاه بلند اقبال
بسرداری عبدالله خان [illegible] فرمودند و تا رسیدن بادشاه به دهلی آصف خان
و نوازش خان پسر سعید خان با راجهای نامدار و امرای ذوالاقتدار دیگر از اطراف رسیده ملازمت نمودند

خود فرو نمودن و غور و تامل را کار نفرمودن بجز ناموافقت ایام خود محل بر چه توان نمود اگر چه شاه و بیعهد را
سوای آن مطلب و غرضی نبود که بهر وجه غبار ملالی که به سعی واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهی نور محل بر خاطر بدر
جا گرفته به آب اظهار عقیدت شکسته گردد و پرده ادب و آزرم از میان برداشته نگردد و کار به بدنامی
نیمی و زدن و نوع کشی نکشد اما اراده بعضی کوته اندیشان بدکار که متوسل به شهریار بی عیار و بیگم بودند
اینکه در نشین آوردن رتبه جاه و اعتبار شهریار و ارتفاع غبار ملال و نزاع کوشند و چون آصف خان را سبب
دامادی شاهزاده ذوالاقتدار طرف دار شاهجهان میدانستند در افروختن نایره فساد از اشتعال غناد
اهل غرض میان خواهر و برادر نیز ماده ملال خاطر بهم رسید و آصف خان از راه عقل و دانائی مهر سکوت
بر لب زده گوش بحرف هرزه درایان نداده وقت تذکار این کلمات خود را کنار میکشید و افضل
بعد رسیدن حضور و رساندن عرضه داشت و پیغام هر چند سعی نمود فایده مرتب نگردید و بی نیل مقصود
برگردید و از انکه حکم مراجعت دکن بنام شاهزاده صادر شده بود در جواب التماس نمود که یکبار بحضور
رسیده بعرض حال و بی تقصیری خود پرداخته باز بدانچه مامور گردد بعمل خواهد آورد انجمعی را برنفی و عدم اطاعت
قاطر ان بادشاه نمودند و بعضی مفسدان هنگامه طلب مصلحت کار و این دانستند که چون مهابت خان
و آصف خان را با هم بو فراخ است و دشمن دانا و سپاهی مزاج کرنفته صاحب نوع است بحضور طلبیده
همراه شاهزاده پرویز مقرر کرده برای مقابله شاهجهان تعیان باید نمود و فرمان ونشان بیگم بجهت طلب
مهابت خان بی هم صادر گردید و مهابت خان را با وجود مایه عناد از عقل و دانائی نور محل تعجب بر تعجب می
افزود که چگونه با آنهمه جوهر شعور و غور در امور ملکی سر رشته عافیت اندیشی را از دست داده باعث
اشتهار فساد در سواد اعظم هند گردیده میخواهد عالمی را به شور نشین آرد بلکه یکبار انکه اینهمه تمهید و ساختگی
برای استیصال من باشد و قبول این مهم دور از عقل تعلل نمود و در جواب نوشت که اگر برای برهم زدن
دولت و آبروی شاهجهان که احتمال خلل عظیم در سلطنت میرود کمر بسته اند باید که آصف خان را از حضور
خود جدا نمایند تا من جرات در آمدن تمام این مهم را قبول نموده آصف خان را فرمودند که به اگره رفته انچه از
خزانه طلا و نقره غیر مسکوک باشد و جنس جواهر تفرقی نموده بحضور بیارد و بمهابت خان حکم ناطق به تاکید
بی ما مهم صادر شد که پسر را در کابل گذاشته بحضور بیاید و سا[illegible] پرویز را سپرد او ل محمد شریف وکیل
بجای مقابل شاهجهان فرستاده طلب حضور نمودند و در این ایام که مزاج بادشاه از غلبه آثار ضیق النفس

مهم قندهار قلمی خاطرنشان جنت مکانی نمود که با وجود بودن دیگر فرزندان شاهجهان را از راه دور که انجا نیز
مدام مهم ضروری [illegible] [illegible] خلاف رای صواب و تجویز این مهم
بنام شهریار مهبان [illegible] انکه میدانست که نسبت جنت مکانی شهریار [illegible] قابلیت ان کار نمیداند مقرر
نمود که مرزا رستم صفوی که مدت [illegible] قندهار کامرانی نموده و واقف [illegible] اتالیق و صاحب اختیار
شهریار در این مهم باشد و از انیکه بیگم صاحب [illegible] اعتماد الدوله نیز مبلغ کلی مدد بخشیده بود
خود متکفل خرج و سامان یورش و تسخیر قندهار گردید و جاگیر پنجاب و دیگر اقطاع سیر حاصل شاهجهان را
تغیر نموده در تنخواه شهریار مقرر کردند و فرمان بنام شاهزاده صادر فرمودند که هر جا رسیده همانجا توقف
نماید و کومکیان همراه را زود روانه حضور نماید که همراه شهریار مقرر ساخته ایم و برای آوردن امرای
متعینه دکن سزاولان تعیین شدند و شهریار را بمنصب دوازده هزاری هشت هزار سوار
سرافرازی داده به اتالیقی و همراهی مرزا رستم صفوی مرخص ساختند و مرزا رستم پیشتر برای تهیه
بعضی سرانجام روانه لاهور گردید و جنت مکانی اعتقاد خان را در کشمیر گذاشته و راجه گنوار را
از قید خلاص نموده وطن او بدو بخشیده محال زعفران زار و شکارگاه در سرکار ضبط کرده متوجه لاهور شدند
بعده که فرمان و احکام فسادافزا به شاهجهان رسید نهایت آشفته خاطر و مکدر گشته افضلخان دیوان خود را
با عرضداشت مشتمل بر این مضمون روانه حضور نمود که اگرچه فرزندان مرید را چه یارا و مجال که در خدمت مرشد
و قبله خود خلافت دستور ادب به اندر [illegible] خویش را خسر الدنیا و الاخره سازند اما بر رای پادشاه
جهانی و جهانیان و همه عقلا و حکما ظاهر است که پای غرض و حسد که میان آمد پای مردان افلاطون منش
میلرزد تا بزنان که بحکم خدا از حلیه عقل معرا و به زیور رشک و غرض آراسته اند چه رسد چراغ کذب را
کافروزش زن بجز اشک در روغنش نیست روغن و زان روغن چراغی چون فروزد بیک ساعت
جهانی را بسوزد خصوص در مقدمات ملکی و مالی جزئی و کلی برای زنان عمل نمودن نزد عقلا مذموم و نکوهش
خاصه در حق غلام که ملک رفیع بر فتنه دکن را دو بار بشمشیر اقبال جهانگیری تسخیر آورده خود را گوسفند قربانی
تصور نموده در هیچ کار سر از فرمان نپیچیده ام و باز سوای فدویت و اطاعت منظور نیست در پاداش جانبازی
خدمات و جانفشانی که جنس انواع عنایت دانست سرگرانی فرمودن و باعث شماتت دشمنان گشتن
بگفته منافقان و اهل عناد جاگیرهای نیازمند را تغیر نمودن و میان ناخلف دادن و از بود و نقصان

بیجاپور دکن نیامده و ایام برشکال رسیده و عبور لشکر از او کل مالوا درین ایام خالی از کلفت نیست در
تعطیل ماند بنا بر اقتضای شدت بارش توقف نموده حسب استدعا ... طلوع نمود که بطوع خود را بمراسم
آداب التماس دارد که این مهم عمده پیش آمده و پادشاه عباس ... از نیجا علاوه ... تیز شهور سرکار
افتاده کارهای که از و در نسبه ... مثل بلاد زم و توران و دیگر اطراف ایران بظهور آمده بران شاه
جم جاه پوشیده نیست برای مقابله جنبان نهنگ دریای عزت که همه قفس او جان در رکاب
در راه ولینعمت فدا نمودن سرمایه عبادت میدانند سروسامان لایق ... شایسته و استقلال
و اختیار تمام مطلوبست امیدوار است که صوبه پنجاب که سرراه قندهار واقع شده ... از ذوقها
احتیاج لشکر که بهم روانه نمانید بودن کس از عقیدت کیش در انقطع ضروری کبر این نیاز ... عنایت
فرمانید بعد عرض حکم شد که از صوبه پنجاب بیشتر محال چند در اقطاع شاه ولیعهد مقرر نمانید درین زمان
بدست یاری فلک سعیده یاز روزگار رفته بر دار رنگ فساد تازه ریخته شد تفصیل این اجمال
آنکه چون قبل ازین شاه جهان پرگنه دهول پور را در جاگیر خود درخواست نموده نظر برحسن خدمت
و اختیار خود و عنایات پادشاه بیش از رسیدن خبر پذیرای دریا نام خان را برای ضبط آن
محال تعین نموده بود همان پرگنه قبل از رسیدن عرضه داشت شاهزاده بموجب تجویز نورجهان بیگم به
متوسل شهریار داماد بیگم مقرر گردیده و شریف الملک نام از طرف شهریار بآن دیار رفته بتصرف خود
آورد و بعد رسیدن دریا بر سر دخل و عمل محال گفت گو به جدال و قتال انجامید و تیری از کمان فتنه جو
روزگار بر چشم شریف الملک رسید بعد رسیدن خبر خیر مایه فساد و باعث رنجش بیگم بیش از بیش گردید
و ماده اصل نزاع آنکه چون در حضور حل عقد امور خلافت یافتند بر نورمحل بود از آنکه حب ریاست پای
شیر مردان را خیابان از جای برد که بید روسپر بر قطع شجر حیات همدیگر سعی ها مینمایند و در صورت ولیعهد
بودن و روز بروز بر استقلال شاهزاده بلند اقبال افزودن یقین نورمحل بود که بعد واقعه ناگزیر
پادشاه در اساس دولت او اختلال تمام بهم خواهد رسید و شان را در باره داماد محبت خاص
میباشد بدین فکر فاسد افتاد که شهریار را پیش آورده در تربیت و استقلال او کوشد و تا
مقدور خیابان سعی بکار برد که آخر کار سلطنت بر و قرار گیرد و دامن دولت کامرانی از چنگ او برون
نرود درین باب چندی از هواخواهان خود را بوعده های اهل فریب رفیق و معاون خود ساخته در باب

ورباش برآورده و بعضی تلافی آن در دل سپهداران ایران جا گرفته بود تکلیف نمودند دستاویز
که تا مقدور برای پارچه کوه روستی یا بخشش توپ کشی سپه آکرده مصحوب زینل خان ایلچی موافق قول مشهور
کمن سالان نقد آن عهد بکابل ... وراربیه و فیروزه نزد حضرت مکانی فرستاده به اظهار ابرام امرای
خود درخواست قلعه قندهار که ماده نزاع در میان نماند نمود آصف خان در جواب مصلحت در استرضای
شاه و دفع مایه فساد دادند سعده که حضرت مکانی یعنی بابت جهان نوشته که نقش میان آورد حضرت نواز
از راه عاقبت بینی انکه اگر بار دیگر چنین تکلیف بمیان آید تا چند پاس محبت و خاطرداری منظور نمود جواب
نوشت و مهابتخان نیز درین صورت با شاهزاده همداستان گردید فرمودند در جواب ... شاه معذرت
پاس آمیز نوشته روان سازند ... در آغاز جشن این سال که ماده شورش و فساد
بود آصف خان را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار نمود چهل هزار روپیه به زینل خان ایلچی
ایران وقت رخصت مرحمت فرمودند مهابتخان که از کابل بحضور رسیده بود باز بکابل مرخص فرمودند
اول اردی بهشت داخل کشمیر جنت نظیر بهار گردیده اند درین اوان بعرض رسید که شاه ایران بقصد
تسخیر قندهار روانه گشته و قشون مقرری و لشکر کومکی خراسان و دیگر اطراف ایران فراهم می آید
از شنیدن این خبر فرمان طلب شاهزاده والانژاد شاهجهان مصحوب زین العابدین بتاکید تمام روانه فرمودند
و خبر رسیدن نزدیک شاه عباس به خراسان و قندهار پی هم میرسید و قلعه دار قندهار برای طلب کومک
معروض میداشت تا آنکه خبر ورود شاه به قندهار به تسخیر در آوردن قلعه بی آنکه ایام محاصره به امتداد
کشد بعرض رسید و عرضه داشت شاهجهان در جواب فرمان مصحوب زین العابدین رسید مشتمل برآنکه
این نیازمند مطابق حکم مرخص از کشمیر به برهانپور بطریق ایلغار قریب هزار کروه راه را در اندک
فرصت طی نموده با یکی جمعیت با جنیان فوجهای دکن مقابله و مقاتله نموده در اندک فرصت مخالفان را
گوشمال داده ملک یکصد و بیست و پنج کرور دام رفته را به ضرب تیغ جهانستان و اقبال جهانگیری
بتصرف در آورده و پنجاه لک روپیه از نظام الملک بطریق پیشکش سابق بوصول در آورده و ده
لک روپیه از زمینداران آن ملک جرمانه گرفته و خس و خاشاک وجود مخالفان را در اندک مدت
رفت و روب واقعی داده الحال که این مرید خیرخواه را برای مهم قندهار طلب فرموده اند نظر
بر استرضای خاطر عاطر بلا توقف از برهانپور برآمده عازم حضور گردید از آنکه لشکر هنوز از یورشهای

با خود عهد نموده بودند که چنانچه در یاطن از معتقدان شیخ سلیم چشتی اند در ظاهر نیز از [illegible] آن
انجناب باشند حلقه مروارید در هر دو گوش انداختند اکثر امرای حلقه بگوش نیز طبعیت نموده گوشهای
خود را از آویزه مروارید مزین ساختند [illegible] روز را کویند ساین [illegible] باید کفت اینک ماه پرویز
سلطان پرویز را رخصت بر تعلقه صوبه و جاگیر او فرمودند و در وسط ماه ابان متوجه کشمیر بهشت
نظیر گردیدند در منزل العوض رسید که جادو را و از سرداران عمده دکن بمدد توفیق بخدمت شاهزاده
بلند اقبال گردیده در زمره ملازمان سرکار در آمد اعتماد الدوله پدر نورجهان که از مدت بعوض
مرگ مبتلا بود معروض گردید که در حالت نزع است و نورجهان بیگم بی تابی مینماید جنت مکانی
برای عیادت او قدم رنجه فرمودند بعد برخاستن پادشاه آن قدیم الخدمت بی توقف جان شیرین را
نثار و پای انداز ولینعمت نمود جنت مکانی آب دیده گشته در تسلی نورجهان و دیگر فرزندان
کوشیده تمام متروکه خان مغفور از خزانه و اسباب تجمل حتی نوبت نواختن حضور به نورجهان
بیگم عنایت فرمودند و بعد برشکال برای سیر و تفرج قلعه مفتوحه کانگره عنان توجه معطوف داشتند و
سیرکنان بر بتخانه نظر افتاد که شعله آتش از سر آن بت سر منزد و مسلمان و هنود خلق نشان المکانی
از خرق عادت آن بت داشته نوع نوع تماشا و زیارت او می آمدند موجب راهنمای و خاطر داشت
بعضی همراهان فرمودند که چتر طلا ساخته بر سر او مرتفع سازند خواجه ابو الحسن از همراهی شاهجهان بحضور رسیده
بعده ملازمت از انتقال اعتماد الدوله بعطای قلمدان مرصع مفتخر گردید و خطاب قبول نمود خسرو را
که همراه شاهزاده شاهجهان داده بودند بقول عزت خان مولف جهانگیر نامه مسموم نمودند چون فرمان
روای ایران نظر بر اخلاص و رابطه خاص که با جنت مکانی داشت و امرای شاه برای مهم قندهار به اظهار
اینکه جنت آشیانی همایون بادشاه بعد رفتن ایران از فتنه برادران و افغانان و ظهور آمدن کمال خدمت
گذاری و مهمانداری از شاه و وقت رخصت همراه دادن قزلباش بسرداری شاهزاده محمد مراد چنانچه
مکذارش آمده با شاه ایران عهد نمودند که بعد مفتوح گردیدن قندهار را نواخت شاهزاده محمد مراد نمایند و با وجود
بعد فتح موافق عهد و قرار در سپردن قلعه قندهار به متوسلان شاهزاده بعمل آمد بعد ناهمواری قزلباش
برای نگاهداشتن بعضی وا [illegible] همراهان جنت آشیانی در قلعه تا تسخیر کابل مضایقه نمودند و در تحقیق
شاهزاده محمد مراد نیز ودیعت حیات نموده بود امرای هندوستان بدغه و تدبیر باز قلعه را از تصرف

و پیشکش حال و آینده سال بسال بحضور ارسال دارم و پنجاه لک روپیه عجالتا حواله بندهای بادشاهی
مینمایم و نیز مقرر شده که چهارده پانزده لک روپیه محال جید سوای ملک مفتوحه سابق متصل سرحد بلاد
شاهی بمتصدیان سرکار واگذارم و بدرقه همراه داده ذخیره بقلعه احمدنگر رسانم شاهزاده خطابخشی
جرم پذیر نظر بر خرابی ملک که گرانی غله واقفت کاه علاوه آن گشته بود التماسات غیر پذیره قبول
آورده و افضلخان را با عرضه داشت فتح و عرایض عنبر بحضور روانه ساختند جنت مکانی از مطالعه عرضه داشت
گل گل شگفته خاطر گشته افضلخان را معه فرمان سراپا عنایت و کلکی بابت شاه عباس مرخص فرمودند
و وقت رخصت افضلخان را خلعت معه قلمدان مرصع به نسبت دیوانی سرکار شاهزاده عنایت نمودند
قاسم بیگ فرستاده دارای ایران با نامه محبت افزا و تحف و هدایا که از انجمله اسپ سرطویله بابت فتح
روم بود رسیده و آن اسپ را با اسپان دیگر برای شاه ولیعهد حواله افضلخان نمودند چون درهمین سال
در مزاج بادشاه بسبب عارضه کوتاهی دم که بعد از برآمدن کشمیر ظاهر شده بود معالجه کم گردیده بود باز
بمرتبه عود و شدت نموده اختلال احوال بهم رساند که حکمای حذاق دران یونان و تجربه کاران هند در علاج آن
عاجز آمدند و سلطان پرویز از شنیدن آن خود را بحکم بحضور رسانده مورد اعراض گردیده بود
درین اوان صحت کلی ضمیمه خوشوقتی فتح دکن گشت و جشن وزن شمسی که هرسال مقرر است درهمین ایام
اتفاق افتاد نورجهان بیگم التماس نمود که سرانجام هرسه جشن بعهده این پرستار باشد و بوکلا و منصبداران
خود امر نمود که اسباب عیش و شادی چنان موجود نمایند که نزد نکته گیران بزم عشرت بهیچ وجه
دران نقص راه نیابد و از از محبت باطنی و سعی کاربرداران باهوش چنین می عشرت از خمخانه نشاط
جوشش زد که از ان نشا فرصت بخشی همه ارباب طرب و اهل حاجت و نظارگیان کامیاب
و سرمست گشتند و زاهد و فاسق دوش بدوش مدهوش و هم آغوش گردیده رقص مستانه مینمودند
و جهانی در جوش و خروش الله الله شکرم و هم راستی اولی کلیانک چنگ و رباب از کوچه و بازار اخراج
نمودند و طرب مستانه بهر محله و خانه درآمده خانه بخانه اسباب شادی و بیغمی اماده ساخت طرب
میخورد زر و در کوچها کرده زبد مستی در هر خانه واکرده چندین هزار خلعت به بی نوایان بی سر و پا رسیده و طبق
طبق زر و گوهر بذل اهل طرب گردید تا به امیران و مقربان بارگاه چه رسد و از شنیدن آوازه بزم ربع
بخش و آواز تردد دلکش حوران روضه رضوان بتماشا خرامیدند چون جنت مکانی در انحراف مزاج

بهم رسانده به استعداد تمام از قلعه برآمده بر جوهر حبشی تاخت آورده قریب دو صد و پنجاه نفر را
کشته و زخمی نموده دکنی‌ها را هزیمت داده از نواح قلعه برخیزاند فوج بادشاهی نزدیک پاتن گنا[illegible]
پاتن [illegible] نصف راه رسیده بدین خبر آگاهی یافتند اما چون درین اوان غنیم از اطراف فراهم آمده
و جوهر [illegible] با فوج خود همراه انها ملحق شده ما بین راه وقت کوچ و هنگام منزل نوخی زیاد می‌نمودند سرداران
جان نثار برای تنبیه اجماع اتفاق نموده دو سه فوج ساخته چهار پنج هزار سوار بر سر بنگاه گذاشتند
پرویز دلاورخان و آتش خان که با بیست و پنج هزار سوار یکطرف صف آرا بود عبدالله خان و راجه
بکرماجیت و خواجه ابوالحسن تاختند همچنان دو فوج عدو مال دیگر دو طرف دیگر خود را مقابل دکنیان
خیره سر رسانند سرداران دکن نیز مردانه وار به استقبال شتافته با هم آویختند و قتال و جدال
غریب و رستخیز عجیب هر طرف روداد و طرفین داد مردی و تلاش دادند و جلادت با رستمانه بر روی
کار آوردند و مکرر فوج دکنی‌ها را برداشته تا بنگاه آنها می‌رسانند و فوج‌های عنبر بعد هزیمت باز مستعد
کارزار گردیده بمقابل می‌آمدند و سوار و پیاده بسیار کشته و زخمی گردیدند و تمام روز بازار قتال گرم بود
و دران دار و گیر از خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت ترددات نمایان بظهور آمد و زیاده از دو هزار کس
از مردم غنیم کشته گردیدند و مردم بادشاهی نیز بسیاری بکار آمدند و زخمی شدند و بعد زد و خورد بسیار
و دستگیر شدن یک دو سردار دکنیان رو بفرار آوردند و دو فوج علحده که بسرداری محمد تقی و دیگر زبردستان
برای ضبط پرگنات صوبه خاندیس و برار و شاهزاده والا تبار تعیین نموده بود آنها نیز بعد تردد نمایان
که مکرر بر سر آنها هجوم آورده مغلوب ساخته بودند آخر به تادیب آن کوته اندیشان پرداخته
ملک رفته را از سر نو به ضبط در آوردند حاصل کلام عنبر بد سرانجام از شکست‌های پی در پی لشکر خود
شکسته بال شده و بر خبر عزیمت افواج بحر امواج بجانب ناسک ترمبک اطلاع یافته وکلای معتبر نزد
متصدیان شاهزاده جهانستان فرستاده باظهار عجز و انکسار از روی خجالت و ندامت پیش آمده
عذر و شکوه اینمعنی را که دفعه اول آنحضرت به مهم دکن توجه فرمودند عالیجاه را مشمول عواطف فرموده
عنایات ساختند و ناصیه اعتبار این غلام بی اعتبار و بنده خاکسار را قابل جبهه سائی شکر عنایات
پروری و الطاف بادشاهانه نداشتند تشفیع جرایم ساخته طلب عفو و مرحمت بمیان آورد و التماس
نمود که اگر قلم عفو بر جرایم این غلام کشیده شود تعهد می‌نمایم که من بعد سر از اطاعت نپیچم و جریمه گذشته

بادشاهی بکار آمدند و سید مظفر باره که آخر بسید خانجهان مخاطب گشته میان سادات باره علم
علم شهرت برافراخت بعد بکار آمدن دو برادرزاده چهار زخم کاری برداشته از اسب افتاده
عرصه کارزار گلگون ساخت و مردم بسیار بکار آمدند و زخمی شدند و دکنی ها رو بفرار آوردند یا
قوت خان چنانچه دستور الجماعه است در عین فرار آورند یاقوت خان چنانچه دستور الجماعه است
در عین فرار باز برگشته از طرف دیگر بر عقب فوج بادشاهی تاخت آورده باز دیگر تزلزل
در فوج انداخت و از سر نو بعد تردد نمایان که پنج نوکر عمده بادشاهی و مردم شاهزاده با جمعی از جان بازی
دیگر بشرط فدویت بتقدیم رسانیدند و از طرف غنیم فیروز خان حبشی که سردار نامی عنبر بود با قریب هفت
صد نفر کشته گردید و خیمه و خرگاه بسیار بتاراج رفت دکنیان هزیمت یافتند همچنان هر روز قتال و جدال
درمیان بود تا آنکه افواج [illegible] نشین گروهی کهرکی که شهر خجسته بنیاد دولت آباد موسوم گشته رسیدند
تمام شب غنیم اطراف لشکر شوخی نموده صبح که سوار شد از هر طرف چندین هزار سوار با سرداران
نامدار نمودار گشتند و طریق قزاقان اطراف لشکر حمله آور گشته دست برد نموده رو بفرار آورده
باز مقابل می شدند و سرلشکران فوج ظفر موج از هر جانب بر آنها تاخته هدف تیر و سنان ساخته
سر از تن و تن از زین جدا می ساختند غنیم سراسیمه و از نظام الملکی که آقای مجبور او بود با خود گرفته
اسباب و اثقال کارآمدنی برداشته پناه بزیر قلعه دولت آباد برده لشکر را برای مقابله که بطریق
قزاقان اطراف لشکر شوخی نمایند و رسد و کاه نگذارند تعین نمود و لشکر بادشاهی کهرکی را تاخته
عمارات حاکم نشین را سوخته بعد سه روز متوجه محاصره دولت آباد گردید آن روز نیز جنگ عظیم با
سرداران غنیم رو داد و دوران ستیز از عبدالله خان که با خود سردارهای مقابله افتاد تردد نمایان
بروی کار آمد و دکنی بسیار از علت تیغ بهادران کشتند چون قلعه احمدنگر با مردی خنجرخان قلعه دار
با وجود امتداد ایام محاصره بتصرف دکنیان نیامده بود و درین ایام شوخی زیاده نموده نظر بر آخر
شدن ذخیره عرصه بر قلعه دار تنگ ساخته بودند [illegible] در یافته که فوجهای ظفر انتساب
متوجه احمدنگر شده جوهر حبشی را با جمعی از کار آگاه محاصره احمدنگر پرداخته تنبیه نموده از حوالی آن قلعه
برداشته از ذخیره قلعه جمع نموده غلات توجه طرف ناسک و سنگمنیر که الک سیر حاصل آباد است
معطوف دارند همینکه فوجهای نامی نزدیک روانه احمدنگر شد خنجرخان قلعه دار خبر یافته تقویت

روز سرداری از ان نیج فوج به توپه جنداولی نماید و همه سرداران را بعنایت اسپ و فیل و جواهر
و خلعت فاخره خوشدل ساخته برای تنبیه و تادیب دکنیان مرخص ساختند بعده که توجهای ظفر موج
از آب تپتی فاصله ... گروه از برهانپور عبور نمودند در کوچ دوم و سیوم یاقوت خان حبشی
که سپه سالار ... عنبر گفته میشد با فوج جنگی سنگین ناگهانی بر جنداول که نوبت خواجه ابوالحسن بود
تاخت آورده ... قدم جرات بیش گذاشت که تزلزل تمام در تمام لشکر انداخت با وجود
ست جنبد بودن نیج مخالف خواجه ابوالحسن با ملازمان رزم جو استقامت ... خبان داد تهوری
داد که قریب بانصد نفر دکنی هلاکت شدند و بسیاری زخمی و اسیر گردیدند و یاقوت خان رو
به هزیمت آورد غنیمت وافر بدست مردم بادشاهی افتاد و از همراهان خواجه ابوالحسن الله
وردی بیک ترکمان که ثانیاً بخطاب خانی مفتخر گردید و شیر بهادر زخم برداشتند و توقف کنان
از آب پورنا که چهارده پانزده گروه عرفی از برهانپور مسافت دارد گذشتند و نزدیک ملکاپور
نزول نمودند هنوز بهیر لشکر بعضی در راه بود و دار اسپ خان و راجه بکرماجیت برای ترتیب فوج
و برای فرود آمدن لشکر میگردیدند که دلاور خان و آتش خان با چهارده پانزده هزار سوار غافل رسیده
از یکطرف بر دنبال لشکر و از طرف دیگر بتاراج نمودن بهیر برداختند و آشوب و غلغله عظیم انداختند
سرداران بادشاهی بمقابل دکنیان تردد نمایان بروی کار آورده بعد از زد و خوردی که از هر دو طرف
میان آمد و مردم زیاد کشته و زخمی گردیدند دکنیان از بیش رو برداشتند باز بر گرگاه بهیر زده بار دیگر
جمعی را کشته ... دست اندازی ... بعده که توجهات بالای گهات برآمده داخل ملک نظام
الملکی گردیده بتاخت و تاراج برداختند جمعی سرداران ملک عنبر مثل یاقوت خان و دلاور خان
حبشی و آتش خان و جادو راو و ... راو دوساهوجی بهوسلا و غیره اتفاق نموده یک فوج در تعاقب
سر فوجان بادشاهی چون سیلاب ... تاخت آوردند و فوج دیگر اطراف لشکر را فرو گرفته بزدن بان
آغاز نمودند راجه بکرماجیت ... مردانه ... و سید صلابتخان و سید علی و سید مظفر و سید جعفر
که همه از سادات باره و دلاوران ... راجه بکرماجیت رسیده کارزار رستمانه نمودند
یکی قلزم آهن آمد بموج ... ز لشکر کوه فوج ... که از هر دو طرف تهوری با بروی
کار آمد و تینک راو که دکنی نامی بود با جمع کثیر کشته گردید و سید علی باره و جمشید خان حبشی از طرف

نربدا عبور نمود و در همان کنار آب عبدالله خان که از کومکیان عمده بود با دو هزار سوار
آمده به لشکر شاهزاده ملحق گردید و به ترتیب فوج بندی پرداخته عبدالله خان را هراول با دیگر
دلاوران برد دیده نمودند و راجه بکرماجیت را برنغار و خواجه ابوالحسن را جرنغار قرار دادند چون
از کنار آب تا برهانپور که چهار کروه راه است یک تاخت دکنی ها پنج [illegible] نمی باشد [illegible] شبخون
احتیاط تمام فرمودند بعد رسیدن نزدیک برهانپور و ملازمت [illegible] خانخانان و داراب
خان و دیگر متصدیان و متعینه بعرض رسید که دکنیان خیره سر [illegible] چهار
پنج کروهی انتشار ندارند و از راه کوته اندیشی نخوتی مینمایند صلاح دولت و ابدیت که چون
غنیم قوت زیاد گرفته و فوجهای کومکی نرسیده و به برسات دو ماه مانده فی الحال فوج دکن را
از پیش او برداشته از آب پورنا گذرانده تا فراهم آمدن فوجهای اطراف دو سه ماه شدت
برشکال کنار آب پورنا که از برهانپور چهارده پانزده کروهست بهاونی و توقف باید نمود بعده
بارش تخفیف باید [illegible] ملک می نقصان کنند به تنبیه انها باید پرداخت در جواب فرمودند
انچه شمایان گفتید نیک بود بعرض رسانید [illegible] هر چه با هم نیک دانیم بعمل خواهم آورد بعد از ان
بدیوانیان و بخشیان حکم نمودند که جمعی از منصبداران که جاگیر انها بتصرف دکنیان رفته
و متعینه که جاگیر در دست دارند از روی سررشته دفتر بی آنکه سند مطلوبه متصدیان
نیاز هر رجوع نمایند نقش ماهه از خزانه همراه و هر جا زر سرکار باشد سزاول های
واقف کار همراه تعیین نموده یا [illegible] طلب داخل سازند و محصلان گمارند که آب
و باربردار و یراق هر که ندارد خرید و موجود نماید و خود بدولت تا ادای نماز عشا
متوجه پرداخت حال سپاه بودند تا پنج [illegible] روز چهل لک روپیه بلشکر عاید
گردید و سی هزار سوار [illegible] دارها پنج امرا نامدار تجربه کار کاردیده مقرر نمودند
بسته فوج سرگروهی عبدالله خان و داراب خان و خواجه ابوالحسن امرای بادشاهی
در دو فوج به سرداری راجه بکرماجیت و راجه بهیم نوکران عمده خود قرار دادند و اختیار
هفت هزار سوار سرکار شاهزاده با اهتمام تمام [illegible] راجه بکرماجیت فرموده با زمره [illegible] داراب خان
ساختند و چون در جنگ دکن تمام یورش و یورش بر چنداول عقب فوج می باشد قرار دادند که هر

تا هفت تیر پی هم دنباله دار همدیگر گشته یکجا فرود آمدند دیگر درج نموده که ازان جماعه شخصی بیاضی آورده
و اوراق یکرنگ سفید نموده بخدمت ما گذارند ما هم که ملاحظه نمودیم همه اوراق سفید نانوشته بنظر آمد باز
آن بیاض از ما گرفته دست بیان زده بدست ما داد تمام ورقهای آن سرخ بودند دفعه ثالث رنگ
دیگر در نظر ما جلوه گر گردید همچنان هفت دفعه بیاض از نزد ما گرفته هر بار که باز بدست ما میداد رنگ دیگر
مشاهده میکردیم ازین مقوله در جهانگیرنامه تالیف خود بسیار نوشته اند که قلم راز گذارش آن باز
داشته بتحریر دیگر سوانح می پردازد از وقایع مالوا بعرض رسید که فوج دکنی های بدعاقبت از آب نربدا عبور
نموده داخل ملک مالوا شده خرابی تاخت و تاراج نمود از شنیدن خبر نزدیک رسیدن لشکر شاه
زاده جهان نمایان که خواجه ابوالحسن را با پنجهزار سوار برای تنبیه آنها بطریق هراول تعین نموده بودند چون
بخت خونین برگشته روبهزیمت آوردند و ابوالحسن باشته کوب تعاقب نموده از آب گذرانده و
غنیمت و اسیر زیاد بدست مردم بادشاهی افتاد شاه والا قدر را جنت مکانی در جشن وزن سال
گره سال بیست و چهار بتکلف تمام شراب خورانده بود بعده که درین سال که سی و یک سال نهال
عمر شریف در گلشن جهانبانی نشو و نما پذیرفته بود کنار آب چنبل شرف نزول واقع شد به منت جد خود
فردوس مکانی بابر بادشاه که روز مقابل رانا سانگا از شراب و دیگر منهیات توبه نموده بود شاه
بلند اقبال نیز بصدق باطن بقصد فتح دکن با خدا عهد نمودند که دیگر لب بشراب نیالایند و ظروف طلا
و مرصع کارخانه شراب را شکسته فرمودند به مستحقان رسانند و شراب ها را در آب چنبل بریزند
چنانشاهی که در عهد شباب شدند توبه همچون پیران کامیاب الحق اگر ملاحظه سلاطین سلف
نمایند نهایت توفیق بود که با نشاه جوانی و خیال ریاست و کامرانی و دستگاه عیش از خمار روز جزا
اندیشیده از سرمایه نقد نشاط یکقلم دست القصه بعده که مغرب خیام نصرت انجام نزدیک شادی آباد قلعه
ماندو شد عرضه داشت خان خانان و داراب خان سپه سالاران دکن برسید که فوج دکن زیاد
از شصت هزار سوار با سرداران عمده حوالی برهانپور بطریق محاصره انتشار دارد بعضی مقربان
رکاب التماس نمودند که اکثر کومکیان و جمعیت بادشاهی و مردم سرکار برای سرانجام سفر عقب
مانده اند چند روز اینطرف آب توالی قلعه توقف نمودن تا فراهم آمدن لشکر صلاح دولت
آن شاه ذوالاقبال ناشنیده التفات ناگشته با شانزده هزار سوار که در رکاب حاضر بودند از آب

نربدا

هرچه خواهید و توانید در جیب و بغل و دامن شما گنجد از جواهر و طلا و نقره بردارید و سلام وداع
بجا آورده چشم جواب نداشته مرحله پیمای منزل مقصود گردید ناگفته از در مقرون ... صدق دانسته
بخاطر آوردیم که چون از دست ... ملاقات او محروم ماندیم بهتر آنست که مشتی از جواهر و طلا گرفته
و خود را به وطن یا شهر دیگر رسانیدن و سرمایه تنعم همراه داشتن غنیمت است به ... ما هردو
پدر و پسر هرچه توانیم از ... وزر و دیگر جواهر و طلا برداشته دامن و جیب و
کنار پر ساختیم پدرم در برداشتن ... بیشتر میکوشید ... فراهم آورد ... پاره جهد
مینمودم بعد که ازان بار ... قابل ... و حرکت دست ... رخصت برداشته از
دور وداع بی آنکه ازو جواب ... حرکت ... روانه شدیم همینکه ما هردو نزدیک درواز
رسیدیم یکقدم درون دروازه گذاشته بودیم که ناگهان صدای هیبت افزای هوش ربا از عقب
سر بگوش ما رسید که هیبت و پای ما لرزید و نزدیک بود از جان قالب تهی نمایم تا خبردار شدیم
و عقب نگاه کردیم آن طلسم آدم صورت را دیدیم که با شمشیر برهنه بر سر ما رسید پدرم که از
ضعف پیری قدم از در بیرون نتوانست گذاشت زیر تیغ بیدریغ آن تمثال مهیب اند و منکه یک
پای خود بیرون در گذاشته بودم و پای دیگرم اندرون در بود بعد قتل پدر بر من شمشیر برق کردار
انداخت دست از ترس جان عجز کنان بالا کردم شمشیر او دستم را بر انداخت و من بیرون در که حد طلسم بود
خود را انداختم و آن ستمگر بیکبار خود برگشت و فرنگی که فرمان ما و حکیم بادشاه خود بود بعد خاطر جمعی از
مهمان کشی و امتحان طلسم مرا با خود گرفته بالاتفاق پدرم نزد بادشاه برده مجرای انتهای تعبیه طلسمی
که نموده بود ... هرکاه ... برادر ... سلوک نموده دیگر را چه مجال که درم و دینار ازان مکان
بیرون تواند برد نمود و مورد عنایات بادشاهی گردید و بر دستم دوای مالید که زود بحال آمد و قدری
زر خونبهای پدر و برادرم داده مرا بر جهاز هندوستان راکب ساخت جهازم در مچهلی بندر حیدرآباد
رسیده لنگر انداخت دیگر حیف مکان در تالیف خود نوشته که روزی جمعی از بازیگران ترک ...
بنگالا بحضور ما بازی مینمودند ازان میان یکی کمان و هفت تیر در دست گرفته تیر اول که بر روی هوا
انداخت تا آن تیر از بلندی سر به نشیب آرد تیر دیگر چنان بچستی و چالاکی بچله کمان پیوسته از
عقب آن روان ساخت که پیکان تیر دوم در سوفار تیر اول نشست بهمین دستور تیر دیگر روانه نمود

سرکار پرتگال می باشد و به تاراج می آرند جمعی از فرنگی بقصد غارت نمودن بالای جهاز آمدند در بعضی فرنگی
با لباس [illegible] و مردم اهتمامی بر جهاز آمده دیگر [illegible] اندازی و تاراج نمودن مانع آمده از مردم
جهاز به اظهار عصمت در امید نجات سقف رمور که میان شما [illegible] تبیله که با هم قرابت قریبه داشته
باشند [illegible] رعایت درباره آنها بعمل آرم [illegible] کشته گفت که ما
نفریم [illegible] بعد [illegible] به دست گرفته بعد ملاحظه [illegible] فرما را با مال
و اسباب [illegible] بر مردم جهاز [illegible] تاراج [illegible] ساخت و ما بان را به اعزاز
تمام بخانه برده از اقسام فواکه [illegible] خاطر [illegible] بعد از آن روزی
برادر مرا از ما جدا نموده بدن او را [illegible] و فتوی داده [illegible] ما استاده کرده به شمشیر گردن او زده
همان لحظه سر او را بر تن او گذاشته جلد [illegible] میان ما و او حایل ساخت ما که بفریاد و فغان آمدیم به
به دلداری تمام در [illegible] گفت که این را نکشته ایم بلکه نسبت بشما و دیگر مردم روزگار رنجش
های مدید زنده و خزانچی پادشاه خواهد بود و بعد دو سه ساعتی نجی برده حایل را از میان برداشته
او را زنده و سالم الاعضا نموده بازید ستور اول سر او را از تن به تیغ بیدریغ جدا ساخته و حجاب
در میان گرفته بعد زمانی بهمان صورت بار اولی در نظر ما نمودار ساخت همچنان سه بار بعمل آورد
و هر دفعه که در هیئت و صورت اصلی او تغییر هم میرسید سرخی بود و بسیار به اثر هیبت و خشم که در
چشم های او هر بار ظاهر میگردید و از مشاهده آن زهره آدم آب می شد بعد از آن او را از پیش ما
برده در تسلی ما مبالغه زیاد نمودند و باز نزد ما بیاوردند هرگاه احوال او می پرسیدیم میگفتند او را
خزانچی پادشاه کرده ایم دیگر ملاقات شما با او نخواهد داد دیگر رخصت که شما را نزد او خواهم برد
که هر چه از جنس جواهر و طلا خواهید بردارید و هر جا که اراده دارید مرخص و روانه خواهم نمود تا
آنکه التماس رخصت بمیان آوردیم و ما را بمکانی بردند که چهار دیوار سنگ داشت و دو طرف آن
دو دروازه مقابل هم نصب نموده بودند و برادرم شمشیر فرنگی در دست با چشمهای خون آلود بر یک
در رو به در دیگر نموده در کمال هیبت استاده و اندرون حصار جا بجا از اقسام جواهر تراشیده و ناتراشیده
و طلا و نقره خاک آلود و صاف نموده بی آنکه در صندوق و جای محفوظ نگاه دارند افتاده آن فرنگی دست
ما را گرفته همه جا نشان میداد و ترغیب مینمود که الحال شما از پیر و برادر خود رخصت حاصل نموده

قصه نورجهان بیگم که از شیرافکن در دست با شاهزاده شهریار که آخر باعث فتنه روزگار گردید میان آمد و شاهزاده
بلنداقبال شاهجهان را برای کومک [illegible] از کرن [illegible] دکن مرخص فرمود [illegible] که در ردیف برای خرج سپاه و نقدی
و کرور دام انعام یا دیگر انعامات جواهر و فیل عنایت نمودند و حکمت [illegible] درباره مال را همراه برده قسمی که
خاطر او جمع باشد نگاه دارد و خانجهان لودی را صوبه‌دار ملتان نموده خود [illegible] اگرچه سید عبدالعزیز خان را
قلعه‌دار قندهار نمودند و به سبب استقلال او [illegible] داخل [illegible] شدند
دریں جشن سر [illegible] شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری [illegible] سرافرازی یافت
درین آوان بعرض رسید که در سواد قصبه جالندر برق بصدای مهیب افتاد که دو [illegible] ذرعه اطراف
او از سوختگی و حرارت گرمی ظاهر بود و از گیاه و سبزه [illegible] نگردیده که زمین را شکافته [illegible] آهنی بر آمد آنرا
حکام سرهند به حضور ساختند بعد عرض فرمودند که آنرا کارد و شمشیر سازند بعد داخل نمودن سیوم
حصه آهن آهنگران به استعمال آوردند و شمشیر به آثار و علامت جنوبی ساخته شد داخل شمشیرهای خاص
نمودند چون ذکر مقدمه غرایب روزگار میان آمده فقره چند از نگاشته جنت مکانی که در جهانگیرنامه
تالیف خود بزبان قلم داده اند و خالی از غرایب و شیرینی کلام نیست به تذکار آن می پردازد از آنجمله
نقلی از طلسمات فرنگ در آن درج فرموده اند که مغلی عراقی تازه از ولایت آمده سرگذشت خود بعرض
رسانده بود و همان نقل را محرر اوراق زبانی استاد خود میر سید محمد نام که از فضلای مشهور و مجموعه کمالات
صوری و معنوی و ریاضی دان بی مثل و هم عهد جنت مکانی بوده مسموع نموده که زبانی همان مغل بلا واسطه
شنیده بلا تفاوت نقل مینمودند بلکه در نظم بسته بودند حاصل مضمون آنکه عراقی یک دست بریده آمده
ملازمت نمود از وی پرسیدند که دست تو در کدام جنگ افتاده عرض نمود که بدستم در جنگ آفت
نرسیده جنت مکانی فرمودند پس بعیب دزدی بریده اند التماس نمود که دستم ازین عیب بری است حکم
نمودند آنچه بر تو گذشته مفصل عرض نماید بعد ما ذون گردیدن بعرض رساند که اگرچه هر آنچه از نیرنگی روزگار
بر من رو داده قابل آن نیست که در پیشگاه سلاطین مقرون بتصدیق گردد یا افسانه محض تصور فرمایند
اما اطاعت حکم لازم دانسته بعرض سرگذشت خود میادرت مینمایم با سه نفر دوبرادر با پدر بعد از فراغ
طواف بیت الله به اراده هندوستان راکب جهاز گشتیم جهاز ما طوفانی شده چند روز در چهار
موجه بیم هلاک گرفتار بودیم تا آنکه جهاز معیوب گردیده در جزیره فرنگ افتاد از آنکه جهاز شکسته

بصوبه احمدآباد و مالوا بسبب قرب جوار نموده مصحوب سزاولان شدید تیز گام احکام بنام متصدیان هر دو
صوبه صادر فرمودند و حضرت شاهجهان مامور به سرانجام رخصت و روانه شدن و کش بطالع استقبال
گردید و خود بادشاه اواخر مهر ماه از کشمیر کوچ طرف لاهور و دار الخلافه اکره فرمودند و برای تیاری عمارات
سر راه که سابق به گذارش آمده حکم بنام بیوتات لاهور و سرکارداران صادر شد که نزد و مصالح بجا بجا
برسانند و بزنامان چابک دست و معماران باوقوف بر سر کار تعین نمایند درین ضمن خبر رسید که
زنبیل خان ایلچی ایران نزدیک رسیده مهماندار معه خلعت و سی هزار روپیه نقدیه استقبال او روانه
نمودند بعد از کوچ در منزل دوم و سیوم آنقدر برف و باران بشدت متواتر دو سه روز بارید که آدم
و اسب و چهارپایان باربردار زیاده از شمار تلف شدند از انجمله مایانچ نام که افیون خاصه و آبدار
خانه به او تعلق داشت ضایع و تلف گردید از انجا که کوچ فرمودند ما بین راه مکانی که در ایام شاهزادگی
مرغوب طبع گشته بود و شکار بسیار در انجا نموده بودند حکم ساختن عمارت عالی نموده مبلغ یک لک
و پنجاه هزار روپیه علی الحساب برای تیاری آن تنخواه نمودند آن معموره را آباد ساخته مسمی بجهانگیرآباد
فرمودند بعد نزول لاهور خبر فرحت اثر فتح قلعه کانگره که سورجمل پسر راجه باسو خود راجه به استقلال انقطاع
دانسته باتفاق زمینداران مفسده پیشه پنجاب طریقه سرکشی به دستور آبای خود پیش گرفته برگنات اطراف
لاهور را متصرف شده بود و در سال سیزده هجری جلوس از احمدآباد شاه ظفر اقبال شاهجهان راجه
بکرماجیت را چنانچه گذشت بدان مهم تسخیر قلعه مذکور مامور نموده بود و راجه بکرماجیت با وجود دیوان
بتخانه عظیم و شهرت استحکام برج و باره آن که پادشاهان سلف مثل فیروزشاه و عرش آشیانی سعیها
برای تسخیر آن نموده بودند و مفتوح نگردیده بود اطاعت امر شاه دین پرور و جنت مکانی را بر رعایت آئین
و کیش خویش مقدم داشته ترددات نمایان بر روی کار آورده بتخانه را خراب و قلعه را مفتوح ساخت بعرض
رسید و راجه را مورد عنایات بی پایان ساختند زنبیل خان ایلچی ایران بحضور رسیده ملازمت نموده اسپان
و مروارید و تحف دیگر فرستاده شاه و مکتوب نامه از نظر گذرانید و متصل آن لعل بوزن دوازده مثقال که
بر کلکی نصب بود و اسم میرزا الغ و اسم شاه ایران کنده بودند از نزد شاه که نظر بر رابطه اخلاص فرستاده
بود رسید فرمودند که بران لعل اسم جهانگیر شاه نیز بکنند و چون لعل از نسل میرزا الغ برآمده داخل پوشاک
خاصه نمودند و پنجاه هزار روپیه به ایلچی مع خلعت و اسب و مرصع آلات عنایت فرمودند درین سال [illegible]

درخت انبه را که پیوند نتوانست نمود اگرچه کشمیر بمردم واقع شده و در مدت راه دور گذار سر راه
و فراز و نشیب بسیار مبالغه نموده اند اما آنچه از خوبی های آب و هوای همیشه بهار و طراوت سبزه و گلزار
و دیگر خصوصیات آن سرزمین که پنداری قطعه ایست از بهشت برین و در اکثر ایام و در و بام
و دشت و خانه آن مکان جنت نشان پر از اقسام گل و ریحان و انهار روان و تالاب های روح
پرور که اطراف آن تا نظر کار میکند انواع گل هر فصل جلوه گر است نوای صاحب طبع بزبان خامه شیرین
بیان داده اند تحریر آن پرداختن از سر رشته سخن دور افتادنست چنانچه عرفی گفته   هر سوخته جانی
که بکشمیر درآمد گر مرغ کباب است که با بال و پر آید   ظفرا گوید   دشت سبز و کوه سبز و خانه سبز بازار سبز
شد کدوی باده در میخانه سبز   آتش این سرزمین از بس بهار آلوده است   از هوای شعله میگردد پر
پروانه سبز   وعده گاه جوش ریحانست اینجا دور نیست   گر نماید در نظر دست لب پیمانه سبز
درهمان ایام کف لازار و سیر سبزه شاهزاده شجاع در چهار سالگی از بلندی که نه ذرعه ارتفاع داشت
افتاد از آنکه حافظ حقیقی همه جا و همه وقت نگاهبان اطفال معصوم می باشد بالای بالشت و نمد
فراش خانه رسیده از آفت صدمه صعب محفوظ ماند هم وزن شاهزاده اشرفی و روپیه تصدق نمودند
درین اوان از وقایع دکن بعرض رسید که سیدی عنبر بداختر از شنیدن توجه بادشاهی بسمت کشمیر قرار
عهد اطاعت را فراموش ساخته بر ملک قدیم و جدید بادشاهی لشکرکشی نموده تاخت آورده دست
تعدی و غارت بمرتبه دراز ساخته که تا حوالی برهانپور در معرض خطرست و داراب خان مع همراهان که
مکرر بر مخالفان تاخته سپاه اشرار را تاخت و تاراج نموده منصور نام حبشی را زخمی نموده دستگیر ساخته
بود باز از غلبه آن تیره بختان که از مور و ملخ زیاده هجوم آورده اند صرفه در مقابله ندانسته از بالاگهات رو بگهر
فرود آمده بتقاضای وقت و صلاح دولتخواهان در نواح بالاپور توقف نموده در دفع ضرر اعادی
کوشند و عرضه داشت صوبه دار برهانپور وغیره نیز رسید که عرصه بر بنده های بادشاهی نهایت تنگ گشته
اگر بدستور ایلغار عرش آشیانی که در نه روز بمدد امرای احمدآباد در رسانیده بودند سایه لطف بادشاهی
بلند اقبال عدو مال شاهجهانی بر سر مایان پرتوافکن گردید جان و آبروی بندها محفوظ خواهد ماند و الا فدویان
رسم راجپوتان کار فرمودن و بعد قتل فرزند و ناموس خود با رایدم شمشیر مخالفان دادن ضرور خواهد گردید و بس
خرابی ملک از کمی خزانه و غربت حال سپاه نیز معروض داشته بودند بعد عرض این ها نزد تفرق بیت الاربعه

بلاب محصول بیشتر انجا برنج و زعفران است و غذای بیشتر مردم انجا برنج کنده است نخود اول
سال خوب می شود سال دیگر که همان نخود را بکارند ریزه و کم حاصل میگردد و سال سیوم به صورت
ماشنک بر می آید و در زمان سابق اسب کلان و گاو و گاومیش کم یاب بود و طعام تازه
و از انجا خوردن کم رواج دارد صبح که می پزند شام برنج می آرند آخر روز که پخته می شود صبح بمصرف می آید
و نمک و بطعام انداختن بمرتبه کم رواج یافته که بر چهره زنان و مردان آنجا نیز از نمک پیدا نیست
زن و مردم کرته پشمینی می پوشند خصوص زنان انجا که سالها کرته را بدستور زنار برهمنان از خود
جدا نمی سازند و غریب حکایت است که گویند با وجود وفور آب که در هر محله نهر آب جاریست زن
و مرد آنها کم اتفاق می افتد که غسل جنابت هم نمایند و از تعفن رخت بدن عورات بکیفیت وضع انجا
از هر جا بگذرند کسیکه تازه از پهلوی انها بگذرد یاد نفرت تمام حاصل میگردد گویند چون جنت مکانی
اکثر میفرمودند که کشمیر در قلمرو سلطنت ما بهشت روی زمینست و هر سال اکثر برای سیر کشمیر تشریف
می بردند روزی وقت گذشتن از رسته بازار کشمیر که زنهای انجا هر دو طرف فیل سواری بادشاه
استاده دست بدعا و ثنا برداشته بودند اثر بوی رخت بدن انها بشام جنت مکانی رسید
و نفرت تمام نموده فرمودند این چه بواست دران وقت یکی از امرای گستاخ که عقب نشسته مگس میزد
عرض نمود که بوی حوران بهشت روی زمین حضرت اگر چه مردم اهل زبانش به حدت فهم و ذکاوت و جوهر رشادت
آراسته اما خمیر سرشت انجا خبان از روز ازل از شرارت مخمر گردیده که بر السنه خاص و عام ضرب
المثل گشته و هرکه بر احوال سکنه انجا که در زمان سابق نسبت به خاندان سلاطین و عهد بکرچه فتنه و فساد
و عناد انگیخته اند از روی تواریخ اطلاع حاصل نموده و در زمان حال مشاهده مینماید و هر گاه این
سابقه سر و کار افتاده میداند که درین شرارت و غیرت و مروت بچه مرتبه است مگر بطریق ندرت
نیک و بد در همه قوم یافته می شود در اقبالنامه [illegible] است که میرزا حیدر که در عهد عرش آشیانی حاکم کشمیر
بود سواری اسب کلان و بنای عمارات دلنشین و اکثر وضع معقول دران شهر رواج داده و پیوند
نمودن اشجار میوه دار در تمام هندوستان نبود محمد قلی افشار داروغه باغات کشمیر در عهد عرش
آشیانی اول نهال شاه آلو از کابل طلبیده پیوند نمود آب و هوای انجا موافق آمد از ان ایام رواج
یافت و سال بسال در همه بلاد هندوستان از پیوند میوه های شاداب و شیرین و بالیده گردید الا

شاه درباره او بظهور آمده بر درازی بطول کلام منجر میگردد بمرتبه شاه را فریفته خود ساخته بود که شاه محمد بی او آرام
ندانست و اگر خود به بدین خان عالم قدم رنجه میفرمود وقت برآمدن و رخصت از نزد شاه بمتابعت برآمده بعد
ملازمت مورد عنایات گردیده از اصل و اضافه تسلیم پنجهزاری نمود بعد ازان که به منزل بابا حسن ابدال
بسبب تنگی و نشیب راه فرمودند که سوای نورجهان بیگم باقی خدمه محل با تمام بهیر در انجا چند روز توقف نمایند
ذکر [illegible] جشن آغاز سال جلوس موافق
انجام سفر نموده بعد دو سه مقام کوچ فرموده نظر بر قلت و کم عرض بودن راه به معتمد خان مولف اقبال
نامه اهتمام راه مقرر کرده حکم نمودند که بغیر از آصف خان که با معدودی چند در رکاب باشند دیگران انکه اند
معتمد خان آدم جلو برای منع برداشتن خیمه خود از منزل روانه نموده گفت که اگر روانه شده باشند
هرجا در راه آدم در خورد همانجا خیمه نصب نمایند چون خیمه را مردم او باز نموده روانه شده بودند ما بین
منزل بر بلندی استاده نمودند و بادشاه که با نورجهان متوجه منزل گشتند برف و باران کنده بهار
و وزیدن باد گزنده شروع شد و رعد و صاعقه بشدت تمام به صدا آمد جنت مکانی ذوق ساخت
و رسیدن بعد طالع معتمد خان خیمه او را این کرد بادشاه غنیمت دانسته با محل خاص دران خیمه فرود
آمدند معتمد خاص رسیده تسلیمات عنایات و آداب نثار به تقدیم رسانده ما حضری که توانست حاضر ساخت
شب انجا بسر برده وقت کوچ خلعت خاص که در بدن مبارک بود با اضافه پانصدی مرحمت فرمودند و
حکم نمودند که ما بین راه کشمیر در هر منزل عمارت مختصر که وقت ضرور بکار آید بسازند معماران چابک دست
و سرکارداران با وقوف به گردآوری مصالح و تیاری آن پرداختند در تیولا بعرض رسید که جمعی
از قوم چکان کشمیر که خود را وارث ملک و از وزیرزادهای آن سرزمین میگردند و همیشه ماده فساد
و آشوب بوده اند به اتفاق راجه کنوار سر از اطاعت مال گذاری پیچیده طریقه سرکشی و مفسدی اختیار
نموده با منصوبان بادشاهی نوعی زیاده بکار بردند دلاور خان را با ده سوار برای تنبیه و گوشمال آن
فرقه بد سگال تعین فرمودند و بعد محاربات که ترددات مردانه و جنگ رستمانه از مردم بادشاهی
بظهور آمد و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند چکها را مغلوب و اخراج ساخته راجه را مقید
نموده بحضور آورده محبوس ساختند و جنت مکانی بعد رسیدن کشمیر سیر سبزه و گلزار انجا نموده بر سر
تالاب نزول فرمودند در اقبال نامه است که طول صوبه کشمیر پنجاه و شش کروه و عرض بیست و هفت

گذرانند خاندوران از کبرسن استعفای منصب و خدمت نمود هفتاد و پنج هزار روپیه پرگنه جون ناب در وجه خرج
سالیانه او مقرر فرمودند در همین سال که مراد از سنه هزار و بیست و هشت باشد حکم فرمودند که ما بین راه از
لاهور تا متعلقه سرحد مالوا بفاصله کروه جری یک میل و ما بین دو میل یک چاه بسازند و همه جا دو رسته درختان
سایه دار بنشانند و به زمینداران احکام تربیت اشجار صادر فرمودند هر جا محال خالصه بود برای مسافران
سرا حکم نمودند و به امرا فرمودند که در متعلقه محال جاگیر خود هر مکانی که قابل سرا ساختن باشد برای نزول مسافرین
و مترددین سرای پخته و مسجد و چاه بسازند که مسافران و سیاحان ربع مسکون به آرام تردد نمایند و اکثر جاگیر
داران عمده بموجب اشاره بادشاه و هم حسب یکدیگر بنای خیر احداث سراها بین هر چهار پنج کروه گذاشتند
بدیده تامل غور باید نمود که چون دران ایام فرخنده انجام نیت انام به اجرای امور اخروی صرف میگردید موافق
حال خیر و برکت بود بر خلاف زمان حال که کار بنای روزگار بجای رسیده که همگی همت بر انهدام بنای
دولت و به باد دادن آبروی همدیگر میگمارند و ارباب مکنت و ثروت ابواب خیر و احسان بر روی ارباب
حاجت برتنیه مسدود ساخته اند که برای کشیدن نام نیک تا آگهی طرف خود و خراشیدن دلهای محتاجان حکم
بتیشه بهم رسانده اند اشجار میوه دار باغات و درختان سایه افکن را که از سعی نیک فرجامان سلف پرورش
یافته و باعث آرام مسافرین و مترددین و زینت قصبات و دیهات و حوالی معمورها بوده از تیغ ظلم حکام
بدعاقبت و اره ستم لشکریان که همه را بریده بخرج عمارت و مطبخ و چهارپا در آورده نام و نشان درخت
در اکثر راها و اطراف آبادی نمانده همچنان سنگ و خشت سرا و مقبرها را حتی مساجدی که تعمیر ... برای
نیک نامی و استحکام بنای سرای آخرت خود تعمیر نموده بکار برده بخرج حمام و عمارات و نو احداث و بوستان سرا
که از زر اندوخته ظلم و رشوه رو به اتمام نیاورده خراب می گردد میسازند درین سال برای سیر و تفرج
کشمیر جنت نظیر رایت توجه برافراشتند به متهرا که رسیدند شاهزاده پرویز را به صوبه اله آباد رخصت
فرمودند به التماس خان اعظم خسرو را از حبس برآورده بطریق نظر بند برای آمدن ... ماذون ساختند
بعده که به لاهور شرف نزول واقع شد بسبب نزدیک رسیدن موسم بهار و سیر ... از کشمیر بدون
آنکه تفرج باغات و عمارات لاهور نمایند در [illegible] اواخر [illegible] از لاهور کوچ فرمودند درین اوان
خان عالم که ایلچی گری ایران رفته بود و به از و بسیج ایلچی خدمت مامور به سرانجام نداده آمده
ملازمت نمود و اکثر تحفه به تقدیم حسن خدمت خان عالم که در سفارت ایران بعمل آورده عنایات

فرمودند درین ایام خجسته فرجام در مقام مبارک منزل ولادت باسعادت گوهر افسر خلافت محمد اورنگ
زیب پانزدهم ذی قعده یازدهم دی ماه سنه هزار و بیست و هفت هجری در طالع میزان اتفاق افتاده و صد
و بیست و هفت فیل فراوان بادشاهی و شاه بلند اقبال شکار نموده آورده از نظر گذرانیدند از رسیدن
خبر شدت طاعون که در اکره هنوز تخفیف نیافته بازبه احمداباد مراجعت فرمودند و صوبه گجرات
که در عهد عرش آشیانی در شمول جنت مکانی مقرر بود در جاگیر شاهجهان مقرر کردند و شاه گنور سنالی
فوج به سرداری دلاوران رزم جو و بهادران آتش خو برای تنبیه و گوشمال زمینداران مفسد
بنیه انفصع و متمردان آنجا که کراسی و مواس خوانند و کولیان کنار دریای مهی و سابرمتی که همیشه
قطاع الطریق شیوه آن گروه خیال بد سگال بوده تعین و مرخص فرمودند و راجه بکرماجیت را برای تسخیر
قلعه کانگره مرخص نموده شهباز لودی را با جمعی از امرای کارزار دیده همراه او مقرر کردند چنانچه تردد ی که
از راجه بکرماجیت و کارفرمای شاه بلند اقبال دران مهم بظهور آمده به گذارش خواهد آمد و خود جنت مکانی
اواخر شهریور که فوج سحاب از قطره فشانی رو به کمی آورد متوجه دارالخلافه اکره شدند درین سال ستاره
دنباله دار که سرا و به صورت عمود مینمود در آسمان قریب دو سه هفته نمودار بود و درهمین ایام راجه سورجمل
پسر راجه باسو که ذکر آن مفصل قابل تحریر نمیه اندیشی و رزیده چندگاه ماده شورش و فساد دیده بعد از کشته
و شهادت سید صفی بارهه با جمعی از سادات دفع آن فتنه گردید چون ما بقی راه خبر امداد و شدت و باد رکه
بعرض رسید رایت توجه طرف فتح پور معطوف داشته چندگاه در المکان میمنت نشان توقف نمودند
درین اوان خان خانان سپه سالار از دکن آمده شرف اندوز ملازمت گردید و تسلیم منصب
هفت هزاری که تا حال به هیچ امرای مراتب ذریعه عطا نشده بود فرمودند از جمله چهار لک
روپیه نقد و جنس پیشکش یک لک و پنجاه هزار روپیه جواهر وغیره قبول نمودند
سرانجام جشن این سال شاه بلند اقبال شاهجهان ترتیب
داده لک روپیه جواهر سوای نقد و جنس دیگر پیشکش نمود درین ایام خبر واقعه نوازخان که در شروع بهار جوانی
از مراحل خرابی و سموم تموز ناکامی حیات او از باد رآمد بعرض رسید بر جوانی و شجاعت او افسوس فرموده
بجای او داراب خان برادر خورد او را از اصل و اضافه پنجهزاری نموده به صوبه داری خاندیس و برار سرافرازی بخشیدند
و در همین ولا شاهزاده پرویز از اله آباد آمده شرف قدمبوس دریافت هشتاد فیل و یک لک روپیه پیشکش

رو داد خاطر اشرف از هوای احمدآباد نفرت گرفت و بطبع مبارک پسند نیفتاد و مولف اقبال نامه
از راه مزاح گوئی مکرر بذمت احمدآباد زیاده از حد نوشته و این شهر احمدآباد شهرت که نزد مردم صاحب
طبع با سلیقه بعد شاهجهان آباد در تمام ممالک محروسه هندوستان مقابل آن معموره دیگر نیست
خصوصا از وفور ارزانی اکثر اشیای ماکولات و فواکه و بهم رسیدن انواع و اقسام اقمشه نفیسه و تحف
غریبه بر بلاد ایران و توران و کل معار جهان رجحان دارد و هر سال تجار لک ها خرید از هر یک جنس
ادنا و اعلی انجا نموده به اطراف و اکناف هفت اقلیم می برند و خربوزه گرمه هفت ماه دران شهر
می باشد چهارم قسم گرمه بهم رسد که هر قسم آن یک دو ماه به نوز میاید از انجمله نزدیک به شروع برشگال
قسمی از گرمه پیدا می آمد که نازیانی نامند بیشتر ترکیب امرودی میان سبزی باشد در شیرینی و
شادابی و لطافت مثل آن در هیچ شهر دیگر شنیده و دیده نشد بلکه جمعی که انصاف دارند و طرف
داری وطن نمی نمایند از زبان آنها مسموع گردیده که در ولایت ایران و توران نیز به ازان کم
بهم میرسد القصه جنت مکانی با وجود رسیدن موسم بهار و لاله زار که در احمدآباد لاله و گل کنار نهر اره
بسیار به وفور و کلان و بالیده می شود از احمدآباد متوجه مالوا گردیدند و راجه جام که از سرکشان مشهور [illegible]
گفته می شد از سعی و هیبت شمشیر منصوربان شاهزاده بلند اقبال بعد کوچ سر راه رسیده [illegible]
ملازمت نمود : در جشن آغاز این سال آصف خان را
بهزار سوار اضافه عنایت فرمودند و درهمین اوان شجاع عرف میر محمد امین که در اول شعور از عراق آمده نزد
قطب الملک گلکنده ملازم گشته اعتبار زیاد بهم رسانده صاحب مدار دولت او گردیده بود بعد انتقال
سلطنت که برادرزاده او فرمان روا گشت نفتی هر جمله در عهد او موافقت نمود و نزد عادلخان بیجاپور
رفت انجا نیز بحسب مراد او صحبت گرم نشده بعده به ایران رفته ملازمت شاه عباس نمود با وجود گذرانیدن
جواهر و دیگر تحف هندوستان که از لک روپیه قیمت آن زیاد بود از طرف شاه نفعی که امیدوار بود
ازان حاصل گردد عاید حال او نشد بنابران به امید تمام رو بدین درگاه که ملجای بزرگان هفت اقلیم است آورده
بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده نه راس اسپ عراقی و نه توقوز زربفت و دو انگشتری
یاقوت مع تحف دیگر مجموع قیمت پنجاه هزار روپیه گذرانده مورد عنایات بی پایان گردید نزدیک
دهود که اصل مولد سعادت یعنی از انجا راه مالوا و گجرات جدا می شود رسیده چند مقام نموده شکار فیلان حکم

تو بنش برخاسته چند قدم پیش گذاشته آن حاصل حیات خویش را تنگ در آغوش خود کشیده نزدیک
خود نشانیدند و دو خوان جواهر و اشرفی بدست خود بر فرق شاهزاده والا نژاد تصدق نموده برای
مستحقین افشاندند و از امروز کرسی تحت نشستن شاه بلند اقبال که تا غایت آن سال در دودمان
صاحب قران هیچ یکی از فرزندان این عقد مبذول نگردیده مقرر ساختند و لعل قیمت یک لک روپیه که وقت
ولادت جنت مکانی والده عرش آشیانی رونما داده بود و مدت مدید از فرق جد و پدر بزرگوار
آن شاهزاده ذو الاقتدار بر اعتبار آن می افزود بدست خود با دو مروارید کلان آویزه بر سر
شاهزاده نامدار بستند لک روپیه از نقد و جواهر و دیگر تحف نذر و نثار و پیشکش از طرف خود گذرانیدند
بعد از آن پیشکش های عادلشاه و قطب الملک از نظر گذشت بعده بهرجی زمیندار بگلانه که از سعی فرستاده
شاهجهان در رکاب عالی آمده بود با مبلغ نقد و جنس ملازمت نمود خلعت و جواهر و فیل عنایت نمودند
بعده پیشکش زمینداران جانده و گوندوانه تعلقه صوبه برار نود فیل و سی لک روپیه بعرض رسید از جمله
پیشکشهای والیان بیجاپور و حیدرآباد مع آنچه به فرستاده های شاهجهان رعایت نموده بودند و برای
شاهزاده جوانبخت ارسال کرده بود مجموع قریب پنجاه لک روپیه نقد و جنس بقیمت درآمد فیلی بود از
فیلهای سرحلقه عادلشاه مسمی به سرناک که در حضور مبصران لک روپیه قیمت نمودند و چون آن فیل
در فیلهای سرکار خود بسیار پسند و مرغوب طبع افتاد خود بدولت بر وی سوار شده اندرون غسلخانه
برده در همان مکان روبرو چند روز زیستن فرمودند و دو لک روپیه از نقد و جواهر برای نور جهان
و دو و سه لک روپیه برای دیگر بیگمان رسمیات ارمغان از طرف شاهجهان میان آمد و نور
جهان بیگم جشن فتح دکن به این بندها که بابت نموده قریب سه لک روپیه جواهر و دیگر اشیای
نفیس مع توره خلعت به شهنشاه شاهجهان از طرف خود رعایت و نوازش نمود صوبه داری کابل
به مهابتخان مرحمت فرمودند بعده عنان توجه طرف سیر و شکار فیلان احمدآباد معطوف داشتند
و تفرج کنان و صید افگنان تا بندر کنبایت رسیده بر جهاز سوار شده سیر دریا نمودند ده روز در
تشریف داشته متوجه احمدآباد شدند و زیارت بزرگان نمودند چون بعرض رسید که قوم سیوره که قوم
بقال معتقد آنها اند بیشتر با زنان مریدان خود بد فعلی مینمایند فرمودند که از شهر اخراج نمایند بعد یک
نیم ماه که در حوالی احمدآباد توقف واقع شد بسبب ناموافق آب و هوا که چند روز انحراف مزاج بادشاه

تحسین وآفرین کردیدند و درهمان اوان بتقاضای همان کشش [illegible] نیلگون سرو نونهال شاهزاده به یاد مرگ
اجل از پا درآمد و دکنیها از اطراف زور و هجوم آورده اکثر مکانات و قلعه جات تازه تصرف آورده را باز
متصرف شدند و خلل تمام در بندوبست [illegible] بادشاهی راه یافته و شیر خواجه که جاگیردار عمده گفته میشد بعد محاربه
شکست فاحش یافته بجا دنه نابیج رفت و سوتر خبر [illegible] ناخوب دکن بعرض میرسید و باعث ملال خاطر عرش
آشیانی میگردید نا (؟) بازخان خانان را به اضافه خلعت و دیگر عنایات سرافرازی بخشیده جانا بیگم دختر او
بعقد شاهزاده دانیال درآورده هر دو را به اتفاق بی نفاق رفیق ساخته صاحب اختیار نسق ملک مهم دکن
نموده روانه فرمودند و سال دیگر که سال هزار و هفت هجری باشد انتظام مهام اطراف اگره و دهلی و پنجاب
باهتمام رانای چتور به شاهزاده محمد سلیم مقرر و مفوض نموده خود با هشتاد هزار سوار رایت ظفر پیکر برای تسخیر
دکن برافراشتند و چون بعد گذشته شدن راجی خان فاروقی والی برهانپور از بهادر دل پسر او نسبت به جد تبهکاری
و اطاعتی که از پدر او بظهور آمد کوتاهی ظاهر گردید بخاطر رسید که تا قلعه اسیر و ملک خاندیس به احاطه تسخیر نیاید
و بدون اینکه این پارچه سنگ راه را از میان برداریم به صوبه جات دیگر که بستن خلاف رای سلیم است
لهذا به شاهزاده دانیال و خان خانان فرمان صادر شد که خود را زود به احمدنگر رسانده به تسخیر آن بپردازند
که مایه دولت متوجه تسخیر قلعه اسیر گردیدیم نشان [illegible] شاهزاده بموجب حکم به پای قلعه احمدنگر
رسیده به پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه پرداخت و دکنیها از اطراف مثل مور و ملخ فراهم
آمده بردن کمی و تنوخی نمودن برانه لشکر شروع نمودند چاند بی بی به بندوبست برج و باره و گردآوری آلات
جنگ و خدمت طلوب سپاه و فراهم آوردن ذخیره آنچه شرط بود در سرداری سعی می آورد و عرش آشیانی
نزدیک رسیدن به برهان پور امرای قلعه گیر کارطلب را برای محاصره و پیش بردن مورچال جابجا
مقرر فرمودند و در تسخیر قلعه از بهادران جان نثار ظهور آمده و لشکر فاروقی هرچه در محافظت قلعه و انداختن
تا جنگهای بهادرانه با افواج بادشاهی چنانچه طرفه درآوردن با نام و ننگ [illegible] کوشیدند درین اوراق به
نگارنده مفصل پرداختن از سررشته اختصار بیرون [illegible] و نسبت اگرچه در السنه شهرت تمام دارد که چهار پنج سال
ایام محاصره به امتداد کشید اما آنچه از تاریخ تحقیق پیوسته اوایل سنه هزار و هشت به محاصره پرداختند و در آغاز
سال هزار و نه قلعه مسخر درآمده گویند که در دریای تپتی متصل شهر برهانپور پارچه سنگ کلان بود و عده که بفرموده
حضرت شیخ برهان الدین که از بزرگان دین آن عهد بودند و بزرگان فاروقی بنای آبادی شهر برهانپور تا آنکه [illegible]

شب تار با امید صبح نجات پناه برده بودند که سید جان تازه در قالب آن دل و جان باختگان دمیده
و جمعی که بنات النعش وار متفرق بودند مانند خوشه پروین فراهم آمده به هوای صدای نقاره چون برق رفته
شده بخدمت خان خانان رسیدند بعد رسیدن آن جماعه باز خان خانان اشاره به بلند ساختن آواز
کوس و کرنای شادی نمود بار دیگر دسته سواران برهنمونی آن صدای روح پرور فرحت افزا تو وارد در
خدمت آن سپه سالار رسانند ... بخیان هر بار جمعی که میرسیدند غرش کوس و نفیر بلند آوازه گشته در
گوش دکنی‌ها حکم هزار بار بهم برسانند و عذاب آن جماعه مکرر دیده و برای مغلیه سرمایه سرور و شادی گشته
رهبری آن بخدمت خان خانان مینمود خیابچه تا به نزدیک از صبح یازده و فوج نفیر آیه نصر من الله بگوش دکنیان
آن تیه سرگردانی رسید و نقیبان سهیل خان نیز نفیر یاد و نعره در و اخر و بانگ وحشت افزا فوج ابتر متفرقه
خود را می طلبیدند و دکنیان از شنیدن آواز دهل فتح مغلان و صدای توهم افزای مردم خود متوهم گردیده تا مقدور
گوشه و کنار را ملجای و پناه خود قرار میدادند معهذا قریب دوازده هزار سوار نزد سهیل خان فراهم آمدند و نزدیک
خان خانان قریب بچهار هزار سوار مغلیه جمع شدند خان خانان مصلحت دران دانست که هنوز که تاریکی شب
بهیر دکنی حبشیان حایل چشم و کیاست سهیل خان بر کمیت فوج مغلان اطلاع نیافته بر خصم تیره روز در
تاختن سبقت باید ورزید و فرمود که صدای کوس رزم با نعره های جان گداز جوانان نبرد جو بلند سازند و
تکبیرگویان جلوریز بر سر خصم تاختند و در حمله اول فوج سهیل خان را از پیش برداشتند و به تعاقب
پرداختند و بزخم ... که به سهیل خان سپه روز رسید از اسپ سرنگون گردیده و هواخواهان آن بدخواه سپر اجل
او گشته نیم مرده او را برداشته از معرکه بدر بردند و مغلیه دست از تعاقب برنداشته از کشته ها پشته ساختند
و دکنیها که تا این منصرف شده بودند از راه نیک معاملی متضاعف ان و ازپس داده حتی بجان سفا یقه روانه شتند
و خان خانان بآواز نوبه فتح و نصرت بکمال سرخ روی خود را بخدمت شاهزاده محمد مراد رساند و مورد آفرین و عنایات
گردید بعد چندروز از شعله افروزی آتش حسد که خاصه هم چشمان روزگار نابکار است میان محمد صادق خان
و اتالیق شاهزاده و خان خانان کدورت تمام روداد و شاهزاده بجانب داری محمد صادق خان شکوه خان خانان
بحضور معروض داشت و بجای خان خانان سید یوسف خان مشهدی و شیخ ابوالفضل علامی را مرخص گردیدند
و خان خانان بحضور رسید و بسبب رعایت خاطر شاهزاده چندروز مصلحتاً معضوب بود و سید یوسف خان
و شیخ ابوالفضل اظهار حسن تردد قلعه برناله و کهیرله و کاویل تعلقه نظام الملکی و عادت ... بتسخیر در آوردند و مورد

سهیل خان را بر داشته بودند و دکنی ها فوج بادشاهی را بطریق فرار طرف خود میکشان دشوار گذار کشیده باز
برگشته از اطراف در آمده تا آخر روز جنگ را قایم داشتند تا آنکه رای علیخان و راجه راجچند با دو سه هزار
سوار بکار آمدند و مغلان بسیار کشته و زخمی گردیدند و دکنی زیاده تیر سینه را سپر بلا ساخته به بادیه عدم شتافته اند
هزیمت به لشکر خان خانان افتاد و کار بجای رسید که خان خانان با چند سوار معدود و نقاره چیان نزدیک
توپخانه خصم که در یورش اول بتصرف خود آورده بودند استقامت ورزیده قریب بغروب آفتاب
فرود آمد باقی فوج با تمام فرار اختیار نمود و دکنیان قطار قطار شتر و اشتر و گاو پر از بار پیش انداخته راه
برگشت اطراف که خانه های آنها در انجا بود پیش گرفتند و اکثری بسبب انتشار خبر کشته شدن خان خانان
ترک رفاقت بردار نموده بطمع بدست آوردن صندوقهای ستر لاخ گرفته سرخ و سفید پر از اشرفی تعاقب
مغلان و شتران کارخانه جات شتافتند و سهیل خان با جمعی که با وی بودند بخاطر جمعی فتح نمایان خود را بر باد
غرور نخوت ساخته بعد غروب آفتاب در کنار رود خانه که مقابل توپخانه کوه رسـ[illegible] بود بی اطلاع حال
خان خانان برای بپایان رسانیدن شب و فراهم آمدن فوج در تاریکی بدون [illegible] فرود آمد و خان خانان نظر
بر توکل حق از انجا حرکت نمودن مصلحت ندانسته آن شب را شب یلدای ناامیدی دانسته در انتظار صبح امید
بی آنکه بر احوال خصم اطلاع داشته باشد لنگر اقامت انداخته بود عرابه های توپخانه را برای احتیاط بجای
مورچال قرار داد از اتفاقات مدد طالع اکبری چند مشعل روشن نموده نزد سهیل خا[ن] آوردند خان خانان
از روشنائی مشعلها و بنظر آمدن کثرت ازدحام دانست که سهیل [illegible] سیرت در مقابله آن بهرام معرکه شجاعت
جا گرفته چون اکثر توپ و زنبورک پر از باروت و گوله بود فرمود که سر دو رحکلم را بطرف آن سیاه اختر
مایل ساخته مجرا بسته آتش دهند هنرمندان این فن بعلامت روشنائی که نشان غروب کوکب سهیل بود
به آتش دادن توپ باشروع نمودند همینکه چند گوله جان ستان ناگهان بی خبری در جمع دکنی های عقل
و هوش باخته رسیده یک دو نفر را قالب تهی و بلی سر و پا ساخت تزلزل تمام [illegible] تا راه یافت
و بفکر تبدیل مکان افتاده جرات تحقیق کمیت فوج خصم ننموده روشنائی صبح امید را به تاریکی شب ما
یوسی مبدل ساختند خان خانان از انتظار راه یافتن توهم در دل مخالفان به نقاره چیان فرمود که صدای
نقاره و کرنا بدستور شادیانه فتح بلند سازند بعد که شروع به نواختن شادیانه زدند در ای فرحت
افزای آن بگوش مغلان و دیگر همراهان فوج بادشاهی که در گوشه و کنار غار و مغاک برای بسر بردن

به اتمام آورد و فرمود که گوله های نقره در توپ پر نموده بر لشکر بادشاهی اندازند در تحقیق خبر روانه شدن
سهیل خان حبشی عادلشاهی اندازند در تحقیق خبر روانه شدن با انعقاد هزار سوار از بیجاپور انتشار
یافت و راه رسیدن رسد به لشکر بادشاهی بند کردند و کاه و هیمه در آن نواح نماند و کمی و ورود دست
از افت دست اندازی زمینداران و دکنیان نیز رسید بنابران قلت کاه و غله در لشکر مرتبه شد که
اسپان و بار بردار بسیار تلف شدند و امرای چاندبی بی نیز تنگ آمده صلاح به صلح میدادند لهذا
طرفین به مصالحه راضی گشته پیغام و پیام از صلح خیر میان آوردند و قرار یافت که شاهزاده دست از
مزاحمت و محاصره قلعه احمدنگر و دولت آباد و نواح آن بردارد و تصرف چاندبی بی و بهادر شاه نبیره
برهان نظام شاه گذارد و صوبه برار با بعضی پرگنات احمدآباد بدر تعلق به شاهزاده محمد مراد پذیرد
و نظر بر دفعیه رفت [illegible] و قبول طرفین منعقد گردید و شاهزاده محمد مراد و خان خانان رایت
توجه طرف برار برافراشته بدانجا رسیده قصبه شاهپور آباد نموده و بنا ها تخت خود ساخته
پرگنات بجاگیر امرا تنخواه کرده به آرام سپاه و چهارپایان زمستان در اطراف بفاصله نزدیک پرداختند
و مصلحتاً دختر راجی علیخان برهانپوری بعقد شاهزاده محمد مراد در آوردند از آنکه از طرف صلح دکنیان
خاطرجمعی که باید حاصل نشده بود بلکه خبر رسیدن سهیل خان حبشی با لشکر گران شهرت تمام داشت
در استمالت و خاطرجویی راجی علیخان نهایت میکوشیدند و با سه هزار سوار نزد خود طلبیده در همه
باب رعایت خاطر او مرعی میداشتند و چون بابا شهباز خان کنبو نایب صوبه دار مالوه که لطیف کوکه
با خود آورده بود و بند برسر فتح تاراج شهر احمدنگر در ایام پیغام صلح رنجش میان آمده بود در اونی رخصت
شاهزاده برسر تعلقه خود برخاسته رفت و در عین او آن تحقیق پیوست که سهیل خان به اتفاق امرای
بیجاپور و چاندبی بی مجموع شصت هزار سوار و توپخانه عظیم که از آیند اشاهی توپ خانه دکن زیاده بر بلاد
دیگر هندوستان بود از احمدنگر گذشته می آید خان خانان به اتفاق راجی علیخان و راجه رامچند و دیگر امرای
رزم آزمای کار طلب و بیست هزار سوار برای مقابله فوج دکن از شاهزاده مرخص گشته متوجه پیکار و کارزار
سهیلخان گردید و از آب گنگ که به زبان [illegible] زبان زد مردم دکن است گذشته نزدیک ناندیر کار
مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و جنگ غریب میان آمد و کارزار بصعب رد داده و مکرر هراول هردو طرف غالب
و مغلوب گشته از آنکه راجی خان و رامچند در ابتدای یورش فرصت خالی نمودن توپ خانه نداده فوج

ناهموار نزدیک آن واقع شده بود جاسوسان خبر آوردند که افغانان جمعیت فراهم آورده قصد شبخون
بر فوج بادشاهی دارند بیربل بعد شنیدن این خبر بی آنکه به همراهان دور و نزدیک خبر کند یا مشورت بمیان
آرد بقصد آنکه از آن سه چهار کروه دره کوه را طی نموده از آن مکان که ملاحظه شبخون زدن بود برآید آخر روز
با لشکر و بهیر کوچ نمود از اتفاقات یکی از افغانان جلدرو که در آن لشکر بطریق جاسوس بود بجا بالای تمام خبر
بدان سرگروه انکوه و سرداران آنگروه رساند همینکه اول شب داخل دره گردید اولا از جیب سنگ
لاخ در نشیب و فراز در شب تار ترتیب فوجی که مقرر کرده بود برهم خورد و پدر از پسر و نفر از آقا و سپاهی از
سردار جدا افتاد دوم افغانان از دست راست و چپ بالای کوه در دویده و عقب رسیده تیر زدن
سنگ و فلاخن و انداختن تفنگ پارچه سنگ های فیل ربا شروع نمودند و راه پیش رفتن و برگردیدن
و تردد نمودن بند گردید و از تنگی راه و برخاستن آشوب و برهم فراهم آمدن سوار و پیاده قیامت
برپا گردید که از هر سنگ دست و سر و پای سه چهار کس ساخته میگردید و فریاد بجای عیوق رسید و تمام شب
سنگ بلا بر سر اهل رسید کمان می بارید و تیر و گولی انقدر میرسید که از احاطه حساب بیرون بود [illegible]
و میدن صبح [illegible] از حیات بلکه نام و نشان آن اهل جماعت نماند سوای زین خان و حکیم ابوالفتح [illegible] عام رفیق
نبودند بلکه از حرکت لشکر راه خبرهم با انها نرسیده بود باقی تمام فوج از سپاه و مردم بهیر صغیر و کبیر همراه آنها
نه سرداران نامی مثل راجه بیربل و خواجه عرب بخشی و نوح حسین بهتی و ملا شیری شاعر مشهور که در آن بلیه اتفاقا
دار و گیر دیده بود و غیره بقتل رسیدند و شخصی از آن ورطه نجات نیافت و زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح
بعد آن چشم زخم در آنجا استقامت نتوانستند ورزید و دست از اسباب و خیمه برداشته بلغار نمودن
خود را بقلعه اتک رسانیده بعد معروض بادشاه گردید بعد راجه تودرمل را با لشکران برای تدارک
تلافی آن دو شبه مقدمات مرخص فرمودند و راجه تودرمل بعد رسیدن آنجا تدبیرات بکار برده و قلعه ها ساخته
بمرور ایام در اتمام آن مهم سرخ روی برروی بهادر و عرش آشیانی خواستند بقصد تسخیر کشمیر خود بدولت
متوجه شوند و محمد قاسم خان کابلی را با فوج شایسته بطریق هراول مرخص فرمودند بعد رسیدن محمد قاسم خان
طالع ایجا و دری نمود که قبل رسیدن فرمان سلطان زاده های کشمیر و زمینداران آن دیار که همیشه
آنملک را ماده شورش و تباه بودند عاقبت نزاع تمام [illegible] بعد شیشتر از زمینداران و طمع داریه محمد قاسم خان
رجوع آورده مع فوج خود مدد بپوسته بی قتال و جدال کشمیر را بتصرف ملازمان بادشاهی در آوردند و

نموند و محمد قاسم خان

باتمام

شاهرخ را با امرای عقیدت کیشان دیگر برای تسخیر کشمیر که بیشتر ماده فساد اطراف همان بود مرخص فرمودند
وزین خان کوکه را با شیخ فیضی که از مقربان خاص بود برای تنبیه افغانان مرخص نمودند مرزا شاهرخ که بکشمیر رسید
محاصره و محاربه انجا به امتداد کشید و ایام برف و شدت سرما رسید و لشکر هندوستان تاب نیاورده بلایام
یخ و حرف نیاورده بسیاری تلف شدند لهذا مرزا شاهرخ بدون حکم صلاح دولت و رفاه حال مسلمانان
دران دانست که قرار صلح بدین شرط میان آورد که محصول دار الضرب و زعفران که عمده حاصل آن سرزمین است
در سرکار بادشاهی به ضبط درآید و لشکر دست از محاصره بردارد و بعد عرض خلاف مرضی بظهور آمده و مرزا شاهرخ
مورد اعتراض گردید در تنبیه مرزا سلیمان جد مرزا شاهرخ بحضور رسیده و در جرگه مصاحبان و مقربان گشته نفع
ناکرده کاری مرزا شاهرخ گردید در سنه نهصد و نود و یک مطابق [illegible] سی و یک جلوسی غریب حادثه
و چشم زخم بر فوج عرش آشیانی که به سرداری بیربر تعین گشته بود رسید مجمل از تفصیل آن به گذارش می آرد که بعد
که زین خان و شیخ فیضی برای تنبیه افغانان روشنائی تعیین گردیدند هرچند شرط سعی و تردد بتقدیم رساندند
بسبب کثرت افغانان که از مور و ملخ زیاده بودند فائده مترتب نشد بعده [illegible] لشکر را بایشان [illegible] تازه [illegible]
مهم مرخص ساختند [illegible] مفسدان زیاده میگردید [illegible] راجه بیربر که از مقربان دستور
دان [illegible] حاضر بود همراه [illegible] حکیم ابو الفتح
که او هم از دانشمندان روزگار بوده جمعی از امرای تجربه نام [illegible] ده هزار سوار و پیاده کار زار دیده بمدد
از ما لطریق سردار سپاه دلاوران و زین خان و شیخ فیضی مرخص ساختند از انکه بیربر در فن شعر هندی
و لطیفه گوئی دمیسر بودن در امور ملکی و دانائی در خدمت عرش آشیانی بسیار عزیز بود چون کمتر جدائی
او از رکاب راضی میشدند و سرانجام این مهم را موقوف رفتن او داشته بودند وقت رخصت از راه
کمال لطف دست بر دوش او گذاشته تاکید نمودند مراجعت نمودن بعد فراغ تنبیه الجماعه [illegible] فرمودند
بعده که بیربر بدان مکان رسید در ابتدا تردداتی نمایان و سعی جمیله از او در تنبیه و تادیب الجماعه [illegible]
بظهور آمده جمع کثیر را از ان مفسدان قتیل و اسیر ساخت و مکانهای قلب انها را [illegible] درآورد
اما از انکه مقابل غرور او نظر بدانای خود که داشت در نقد رجان رفته بود که چشم زخمی که در تمام ایام سلطنت
عرش آشیانی نرسیده بود بلکه کمتر در مطالبات روداده که از جمله چهل پنجاه هزار نفر سوار و پیاده و بیربر یک
منفعل جان برنگرد در براو گذشت یعنی در عین ایام کوشش در پای کوتل کوهی که دره دشوار گذار بر ازتنگنای

خان اعظم اگر رفته باتفاق به تسخیر برهانپور و برار پردازند و برهان الملک را نیز منصب عمده و عطای
فیل و جواهر ممنون ساخته با عضدالدوله و خان اعظم رفیق ساختند بعد رسیدن هر دو امیر به احمدآباد خان
اعظم [illegible] سرانجام مهم دکن پرداخته مصلحت در آن دانستند که اول به تسخیر برار که در آن ایام متصرف
نظام الملکی بود بپردازند تعهده که [illegible] بود که حاکم نشین القصه [illegible] رسیدند هنوز بند و بست ملک نه پرداخته
بودند توقف در آنجا واقع شده بود که فوج نظام الملکی بسرداری راجی خان و دیگر امرای برار و برهانپور از
دو طرف رسیده چون مور و ملخ هجوم آوردند خان اعظم تاب مقاومت در امکان نیاورده صرفه
در مقابله و مقاتله با آنها ندانسته به دار و مدارهای اقامت از آنجا کشیده قسمی که انتشار فرار ظاهر کار بیان
نماید شهرت رسیدن خبر فتح احمدآباد براه سلطانپور و ندربار خود را باز بر سر تعلقه خویش
رسانده در سال هشتصد و نود و چهار مرزا شاهرخ نبیره مرزا سلیمان بنی عم عرش آشیانی که در بدخشان
فرمان روایی مینمود از تسلط ازبکان و رفتن بدخشان بتصرف عبدالله خان ازبک بخدمت عرش آشیانی
رسیده درجه که امرای ذوالاقتدار داشتند در همان سال جشن طوی شاهزاده محمد سلیم با دختر راجه
بهگوانداس شروع شده بود که خبر واقعه مرزا محمد حکیم از کابل رسید و کنور مانسنگه ولد راجه بهگوانداس به حکومت
کابل سربلندی یافت بر طالبان اخبار [illegible] ظاهر و هویداست که تمام نسق و تسخیر هندوستان خصوصاً
[illegible] دکن و صوبه احمدآباد و مالوا و بهار و کشمیر و سند و ولایت شرقی و قلعه جات متعلقه زمینداران
با نام و نشان حصول اطاعت راجهای نامدار که حلقه اخلاص بگوش نمودن و به سرافکندگی بدین مرتبه
اختیار کردن که با وجود کمال تعصب نه هر کسی را با مخالف ملت خود می باشد دختران خود را مسلمان
نموده داخل پرستاران خاندان دودمان صاحب قران [illegible] شرف گردیدن و بخدمات
مامور گشتن و رسیدن صاحب خانان ایران و توران و روم و [illegible] از نثاران این سلسله عالیه
گردیدن و هندوستان را تغییر و تبدیل وضع سابق دادن مخصوص بعهد سلطنت عرش آشیانی بوده القصه
میخواسته که خود عرش آشیانی بقصد تسخیر دکن متوجه سمت جنوبی گردند در همین خبر شورش افغانان روشنائی
که نزدیک کوههای [illegible] بحکام پادشاهی [illegible] بیشتر از [illegible] الطریقی و راهزنی اختیار نموده بودند
و خبر فساد کشمیر که در ذکر صوبه سلاطین کشمیر مفصل درج گشته بموقع رسید و [illegible] که والیان
توران بقصد تسخیر کابل کمر بسته لشکر کشی نموده اند بسبب تواتر رسیدن اخبار نالائم متوجه پنجاب شدند و مرزا

شاهرخ

میفرمودند و چون خود بسبب عارضه بدنی مهم بنگاله نتوانستند نمود دیگری را سزاوار اینکار عمده ندانستند
شهباز خان کنبو را که در قید بود بنظر جوهر ذاتی او از قید برآورده بمزید عنایات سلطانی برای دفع فساد
ملا و مظفری روانه بنگاله ساختند چون مظفر خان گجراتی در ابتدای سال فتح احمدآباد شرف اندوز ملازمت گشته
بعطای منصب عمده و جاگیر لائق سرافرازی یافته بود آخر باغوای فتنه جویان و بدعاقبتی گریخته طرف
احمدآباد رفته علم بغی برافراشت و روز بروز ماده خلل ملک و خرابی حال رعایا میگردید و بامداد نفاق حکام
معزول و منصوب که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد مهم او بامتداد کشید و آشوب عظیم در صوبه احمدآباد برپا
گردید آخر مرزا عبدالرحیم ولد بیرم خان مخاطب به مرزا خان بسرانجام مهم مامور فرمودند و در سنه نهصد و نود
و دو با گجراتیان و مظفر خان محاربات صعب و کارزار صف عیان آمد و چندین هزار سر و سردار زیر تیغ
آمدند و بعد کوشش و کشش بسیار که از طرفین بظهور آمد نسیم نصرت بر لشکر مرزا خان وزید و مظفر خان خود را طرف
جونه گده و جام رسانده نفرجام فراهم آوردن لشکر از سر نو افتاده فساده تازه در آن ضلع برپا نمود و مرزا خان با
فوج شایسته بآنصوب شتافته بعد تردد نمایان مظفر خان را از آنجا بدر ساخت و بار دیگر آن سرمایه فساد با
لشکر زیاده سر از بهروچ برآورده با قطب خان حاکم برودره و بهروچ مقابل نموده غالب آمده قطب خان را کشته
فوج او را غارت نموده خزانه که در آن هر دو محال موجود بود بدست آورده و مبلغی از تجار و صرافان نقد و جنس
بطریق قرض بزور گرفته سی هزار سوار فراهم آورده بقصد مقابله مرزا خان متوجه احمدآباد گردید مرزا خان ده
کروهی احمدآباد برآمده با او محاربه نمود و دار و گیر غریب و زد و خورد عجیب رو داد و دو سه هزار آدم از هر دو
طرف در آن کارزار کشته و زخمی گردیدند آخر فتح نصیب مرزا خان گردید و مظفر خان باز طرف راجپوتانه شتافت
و مرزا خان همچنان خود را به برودره و بهروچ رسانده منصوبان مظفر خان را اخراج و تاراج نموده عمال بادشاهی
در آن محال مقرر کرده به احمدآباد مراجعت نمود و بار سیوم و چهارم نیز میان مظفر خان و مرزا خان مجادله
و مقاتله رو داده و هر بار نصیب مرزا خان گردید آخر مظفر خان بی پر و بال گردیده چندگاه آواره دشت
ادبار بود و مرزا خان بحضور رسیده مورد عنایات بی پایان و مخاطب بخانخانان گشته باز برای
دفع فتنه و استیصال مظفر خان مرخص گردید و در سنه نهصد و نود و سه امیران عمده دکن مثل برهان الملک
و شاه فتح الله شیرازی بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردیده در جرگه بندهای بادشاهی
درآمدند و راهنمونی تسخیر دکن نمودند شاه فتح الله مخاطب به عضد الدوله گشته مامور گردید که به احمدآباد نزد

روزی سوخت و چندین لک روپیه را مال تلف گردید و لشکر ملف المال خلف العمر بجا آوردند و در سنه
نهصد و هشتاد و هشت خبر فوت خانجهان بعرض رسید و متواتر بظهور پیوست که بعد واقعهٔ [illegible] فساد عظیم
در ملک نو تسخیر آمده بنگاله برخاسته خواستند متوجه باستیصال [illegible] دفع فساد بنگاله گردند در عقب خبر فوت
اثر تسخیر بهکر بعرض رسید شگون نیک گرفتند و در همان اوان از نوشته جات کابل و اخبار نویسان شمالی
بوضوح پیوست که مرزا محمد حکیم از شنیدن تشریف بردن بادشاه بسمت بنگاله و مهم ولایت شرقی براهنمای
بعضی گمراهان و اقعه طلب بکر داوری لشکر پرداخته خود را برای تسخیر لاهور طرف پنجاب رسانده و بسیاری
از زمینداران و هنگامه طلبان بدعاقبت یاور و رفیق گشته خلل عظیم در اطراف لاهور انداخته اند لهذا رایت
ظفر آیت بدان صوب برافراشتند همینکه خبر رسیدن پیش خانه بادشاه کشورستان به پانی پت به
مرزا محمد حکیم رسید سراسیمه وار بدستور سابق راه کابل اختیار نموده بعد که سرهند حضرت خیام گردید شاه
منصور حاکم سرهند را که در طلبیدن مرزا محمد حکیم همداستان بود مقید ساخته فرمودند که منصور وار بر سر دار
عبرت جلوه گر سازند و شاهزاده محمد مراد را هراول ساخته بقصد گوشمال مرزا محمد حکیم متوجه کابل شدند نزدیک
کابل رسیدند فریدون خان ناگهان بر سر اردوی شاهزاده تاخته تفرقه تمام بحال سپاه و مردم بازار
که ازین حادثه غافل بودند رسانده و مال و متاع بسیار بغارت رفت و در همان گرمی شاهزاده بمرزا حکیم خود را
رسانده معرکهٔ قتال و جدال بیاراست و آدم بسیار از طرفین کشته و زخمی شدند آخر نسیم فتح بر لشکر
شاهزاده محمد مراد وزید و مرزا محمد حکیم فرار نموده پناه بکوهستان کابل برد و عرش آشیانی بعد شنیدن
مژده فتح بپایتخت تشریف برده اعیان و بزرگان شهر را بعز و اکرام تمام فرمودند و رعایت نمودند مرزا
محمد حکیم عریضه مشتمل بر اظهار ندامت و التماس عفو جرایم مصحوب ایلچی فهمیده بخدمت عرش آشیانی فرستاده
مضمون این بیت بعرض رساند سهو و خطای بنده گرش نیست اعتبار معنی لطف و رحمت پروردگار
چیست قبول افتاد بعد ملامت نظر ترحم و عنایت بحال او مرعی داشته متوجه بندوبست سند گردیدند
بعده که آب نیلاب معبر خیام گردید فرمودند که قلعه در آنجا بنا نمایند و مسمی به اتک سازند و در سنه نهصد
و نود و یک که آن قلعه مرتب گردید و پادشاه به لاهور مراجعت نزول نموده بودند قلعه داری آنجا براجه بهگوانداس
عنایت فرمودند و متوجه فتحپور گردیدند بعد داخل شدن فتحپور در خبر آمد عرش آشیانی الخلاف تمام روداده
ماده فساد و اقعه طلبان گردید و برای تسلی و رفع کفت و گوی بیحوصلگان با وجود انتر تکسر و تعاقت الکفر بود از

نزدیک

نمودند

روزه زیر سایه درخت آرام گرفتند در لشکر اختیار الملک خبر مغلوب گشتن فوج بادشاه انتشار یافت اختیار
الملک به نعقت تمام مکان خود را گذاشته خود را بقصد مقابله و غارت فوج بادشاه و مددلشکر خود رسانند
و بهم غنائی اجل خویش و اقبال بادشاه [illegible] خود را رسانند که تمام فوج عقب مرزا تاخته بود و عرش آشیانی
با دو صد سوار زیر درخت سایه دار با دل بیدار در راحت بودند از رسیدن اختیار الملک بادشاه خبردار
گشته مستعد مقابله گشته نقارچیان را که دل دوست آنها از کار رفته بود بنواختن شادیانه فتح مامور ساخت و خان
اعظم با فوج خود که در شهر محصور بود به استعجال تمام برآمده از عقب اختیار الملک رسیده بکارزار و مدد عرش
آشیانی پرداخت و به اندک دار و گیر که بمیان آمد اختیار الملک گرفتار چنگ اجل رسید و تمام فوج و بهیر گجراتیان
و مرزا بغارت تاراجیان و بهادران بادشاهی درآمد و خان اعظم بملازمت عرش آشیانی رسیده سعادت
قدمبوسی حاصل نموده شکرخدای فتح که کمتری از بادشاهان را رو داده باشد بجا آورده به تقدیم آداب تهنیت
پرداخت و دیگر امرای عظام رکاب سعادت مبارکباد بجا آوردند و نثار گذرانیدند اگرچه عرش آشیانی به قطع
شجر حیات مرزا راضی نبودند اما رایه رامسنکه راضی به نگاه داشتن ماده فساد نگردیده بقتل او مبادرت نمود و خان
اعظم را بدستور سابق در احمدآباد گذاشته متوجه آگره شدند بعد آرام گرفتن چند روز رایت ظفر پیکر طرف ملک
شرقیه برافراشتند و بعد رسیدن به نواح حاجی پور پتنه تردداتی نمایان کشتی بمخالف کشی و کارزار و محاربات رستمانه
انجه در تسخیر آن ولایت از آن بادشاه گیتی ستان که قلم الطال بر داستان رستم و اسفندیار میکشد بظهور آمده و
افغانان سور ولودی و نیازی بسیار را علف تیغ ساخته اگر خواهد مجملی از تفصیل آن بگذارش آرد از رشته
اختصار نویسی بیرون می افتد هر که خواهد مفصل اطلاع یابد به اکبرنامه و تاریخ فرشته رجوع نماید حاصل کلام در سنه
هشتاد و چهار بعد قطع ریشه فساد مدعیان خاندان این دودمان که بعضی را بجزای او سزا رسانند و جمعی را مطیع
و منقاد ساخت بیشتر از نواح ملک شرقی را بتسخیر و تصرف اولیای دولت درآوردند و به ارشاد و تدبیر وقایع
اکبری سکه و خطبه بنام نامی خود نموده خانجهان را حکومت بنگاله مقرر فرموده بفتح پور مراجعت نمودند و درین اوان
والی برهانپور مظفر مرزا را با گلرخ بیگم والده او مقید ساخته مع تحف و هدایای دیگر همراه ایلچی زبان دان قاعده فهم
بحضور فرستاد بادشاه از راه فضل و عنایت مظفر مرزا را بانواع عنایت نوازش فرموده بهمسری شاهزاده
خانم دختر خود معزز و مفتخر ساخت و درین سال از غیب در فراشخانه فتح پور آتش افتاد و خیمها و غلها در
گردید که هرچند سقایان و عمله کارخانجات برای فرونشاندن آن دست و پا زدند فایده نبخشید و تا دو ساعت

بران حسینی و جالاکی خویش را برساند که قبل از رسیدن خبر خود را با دو صد سوار و شش صد سوار رساند بر
خلاف فرخ سیر بادشاه که با وجود فراهم آوردن هفتاد هشتاد هزار سوار و همه بودن همه امیران ایران
و توران و رزمهای نامدار و سالها بکار بردن منصوبه و تدبیر از عهده یک نوکر نتوانست برآید تا بدام بلای او
گرفتار گردید چنانچه ان شاء الله تعالی مفصل بگذارش خواهد درآمد . به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا . القصه
سیف مزرا و امیران گجرات از چنین ایلغار نمودن ان نامدار انگشت حیرت به دندان گزیده حوصله یافتند
و چنان متصور کردند که اختیار الملک بطلب فوج ملتمس با پنجهزار سوار نزدیک به دروازه شهر که خان اعظم
از احمدآباد برآمده به مدد بادشاه نتواند رسید مستعد باشد باز هر طرف فرور داند خود را رسانده
حسین مزرا با هفده هجده هزار سوار خود و اختیار الملک و ده هزار پیاده تیرانداز و برقنداز حکم انداز به تقابله
بادشاه پرداز و دو فوجها بحرکت آمده به استقبال بادشاه شتافته اطراف فوج بادشاهی فرو گرفتند
و کوس و کرنای رزم و نایهای هوی دلیران بلندآوازه گردید و زد و خورد و غریبت بمیان آمد و بهادران جان باز
و دلاوران یکه تاز با وجود چنان ماندگی و کسل مسافت . [illegible] از بسیاری لشکر خصم اندیشه بدل راه نداده
داد تهور میدادند . همه جنگ را تنگ بسته میان . بگردون برآورده گرز و سنان . بخون آب داده
همه تیغ را . سنان برجگر دوخته تیغ را . بعد که اثر غلبه مخالفان ظاهر گردید چندی از امیران بادشاهی شرط جان
نثاری بتقدیم رسانند و بسیاری گلگونه سرخ روی از زخمهای نمایان حاصل نمودند و نزدیک بود که [illegible]
زخم به فوج بادشاه ذو الاقبال رسد عرش آشیانی با خاصان جان نثار شیر نر و از قلب فوج ظفر
موج برآمده چون فیل کوه ربا بر حسین مزرا تاختند همینکه پرتو هیبت اقبال اکبری برابر چشم مزرا جلوه
گر دید و لیاخته هراسان گشته عنان از معرکه گردانده با فوج روی فرار گذاشت و بهادران فوج بادشاهی
بتعاقب پرداختند در اثنای آن حال که گرم گریختن بود اسپ حسین مزرا سکندری خورده افتاد و
بدست مردم بادشاهی مقید گردید و بخدمت عرش آشیانی آوردند چند نامداری که در گرفتن و آوردن
او باهم دعوی سبقت مینمودند و گفت و گو بنزاع انجامید بادشاه از وی پرسید که راست بگو ترا که گرفته
مزرا در جواب گفت راست اینست هیچکدام مردان نبودند که مرا بگیرند مگر کفران نعمت و زید بدین من و اقبال
بادشاه مرا [illegible] ساخت دران حالت که غلبه فوج مزرا ظاهر گردیده بود و بادشاه از فوج برآمده
بر مزرا تاخته هزیمت داد و تا گرفتار شده آمدن او عرش آشیانی برای دفع کسل ایلغار و تردد ده

تجربه کار کارزار دیده بودند بیشتران ماده سوار نموده و خود باره راه بر اسپ و بیشتر بر جمل و شتر سواری فرموده شب و روز طی مسافت نموده چهل روزه راه را که بادشاهان در سه ماه و چهار ماه قطع نتوانند نمود در نه روز طی فرموده به حوالی احمدآباد رسیدند ما بین راه هر جا که با امرا و لشکری که سابق مرخص فرموده بودند ملاقات می شد آنها با ظهار خجالت غرق عرق انفعال گردیده برکاب می پیوستند و باز تا احمدآباد در ایلغار همرکابی آن بادشاه ذوالاقتدار نتوانستند رسید و روزی که کار بمقابله و مقاتله افتاد زیاده از سه هزار سوار در رکاب نبودند چون در همان دو سه روز جاسوسان اختیار الملک بادشاه را در فتح پور گذاشته بی اثر حرکت کوچ آمده بودند بعده که آثار گرد فوج همرکابان عرش آشیانی و غلغله رسیدن لشکر تازه بگوش ما رسید یکی از سواران فوج مخالف که برای آب دادن اسپ خود کنار آب متصل دروازه شهرآمده بود و در همان آن از سواران خان اعظم صوبه دار محصور برای آب خوراندن اسپ آنطرف آب آمد سوار اختیار الملک ازین سوار استفسار نمود که کدام سردار تعین کرده بادشاه شما تازه رسیده آن سوار در جواب گفت که جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خود بدولت و اقبال رسیده اند سوار آنطرف که بروایت بعضی مورخان حسین مرزا خود بود گفت زهی لاف دروغ خبر داران ما نیست روز است که بادشاه را در فتح پور بلا خبر اراده کوچ گذاشته آمده اند سوار خان اعظم در جواب گفت آری چنانست که میگوئید اما امروز نه روز است که بادشاه شتر سوار از فتح پور ایلغار بدین سمت نموده و با شتر سواران یکه بها ورانجانی خود را رسانده بر منصف پیشه کان با هوش ظاهر است که هیچ بادشاه بدین جرات و به این یاوری طالع و مدد اقبال عدو مال نموده که با وجود تحقیق خبر فوجهای سنگین مخالف و میسر داشتن انکه اگر خواهد با یک سوار و چهار پنج هزار فیل که همیشه در فیل خانه سرکار موجود می بودند متوجه کارزار گردد اینهمه جرات نماید که مرحله با چهل پنجاه هزار سوار کارزار باید نمود با جمعیت معدود که آنها نیز بسبب ایلغار شب و روز و بیدار خوابی با کلفت و کسل تمام خمار آلود بیداری رسیده باشند که ادنا فوجدار پرگنه از عهده مقابله و پیکار او تواند بر آمد چنان تهوری کار فرماید و بر عالمی ظاهر است که وقت اراده توجه بادشاهان از شهری بشهری تا دو سه ماه خبر کوچ و برآمدن پیشخانه و تیاری کارخانجات شهر بشهر انتشار می یابد و آن خسرو گیتی ستان

واز جمله میرزایان هنگامه طلب بنی بیشه که آواره سمت بهروچ و کنبایت بودند واز شنیدن آوازه
فتح اقبال اکبری سراسیمه کار بار گشته میخواستند قرار نمایند عرش آشیانی مطابق یکه تازی
بطریق ایلغار بر سر میرزایان که قریب هزار پانصد سوار داشتند رسیدند از آنکه همراه عرش آشیانی
زیاده از دو صد سوار رسیده بودند میرزایان به شوخی و جرات تمام اقدام بر مقابله نمودند و در هنگام
قلب سر راه بر پادشاه گرفتند و کارزار سخت و دار و گیر غریب بمیان آمد و مرتبه جنگ منصوبه گردید
که از سیف و سنان کار بتیغ و گریبان رسید و هیچ نمانده بود که چشم زخم بدشمنان آنجناب رسد
و مکرر حمله‌های مخالفان را به شجاعت ذاتی رو فرمودند و راجه بهگوان داس که از عقب رسیده
رفیق جانفشانی گشته بود بعد تردد بهادرانه با چند راجپوت بکار آمد و دو ترکش تیر بدست مبارک
خالی نمودند آخر کار نسیم صبح فیروزی به اقبال اکبری همعنان گردیده بر فوج پادشاه وزید و ابراهیم
میرزا و حسن میرزا رو بفرار گشتند چون بندر سورت معطوف داشتند کلانج بیگم از شنیدن خبر
اقبال اکبری پسر خود را همراه گرفته از راه بگلانا طرف دکهن فرار نمود و قلعه بندر مذکور بتصرف پادشاه
کشورستانی درآمد در تعقیب میرزایان فرصت یافته پتن را محاصره نموده عال رسید احمد خان تمک
آوردند هنگام تیغ آفتاب گیتی ستان از افق مشرق سر برآورده بود آوازه رسیدن پادشاه فرو
الاقبال انتشار یافت و دست از محاصره برداشته سایه وار از گرد احاطه آن دیار معدوم الوجود
گشته آواره دکهن گشتند و عرش آشیانی حکام تجربه کار کار دیده رعیت پرور را در احمد آباد گذاشته
در سنه نهصد و هشتاد و یک متوجه اگره گردیدند و فوج برای تسخیر بهکر تعین فرمودند و ابراهیم میرزا
خود را به پنجاب رسانده چند روز ماده فساد گردیده بزودی از دست بلوچیان کشته گردید و سر او
بحضور رسید فرمودند بر دروازه اگره آویزند و در همان روزها مسعود میرزا گرفتار شده آمده در قلعه
گوالیار مقید گردید درین آوان بعرض رسید که اختیار الملک گجراتی باتفاق محمد حسین لشکر فراهم
آورده آمده احمد آباد را محاصره نموده عرش آشیانی ابتدا چند هزار سوار انتخابی همراه امرای عقیدت
نشان رزم آزما پیشتر بطریق اول رخصت فرموده تاکید اکید به هریک فرمودند که اگرچه ما
از شما پیشتر خواهیم رسید ما تا مقدور شما هم خود را زود برسانید و از عقب بعد چند روز
خود بدولت از فتحپور با چهار صد یا پانصد سوار بهادر که بیشتر از امرای جان نثار و خانه زاد بودند

قلعه بندر سورت در قلعه کلانج بیگم دختر میرزا کامران بود و [illegible]

زیارت نموده زر وافر به خادمان و ضعفا و ارباب حاجت رسانیدند و فرمودند که حصاری از گچ و سنگ
گرد آن مزار سازند راجه کلیان مل حاکم بانکانیر و چندر سین والد مالدیو آمده مع انواع تحف ملازمت نمودند و دختر
کلیان مل از جمله پیشکش داخل پرستاران خاص سرادق جاه و جلال گردید درین اوان از نوشته اعتماد
خان وزیر سلطان محمود گجراتی که اکثر نظر بند دو امیر صاحب مدار می بود و اخیر یکی از آن هر دو ساخته در دفع
امیر دوم کوشیده بالجمله در سلطنت اختیار بهم رسانید چنانچه در ذکر حاکمان احمدآباد مفصل نگارش در آمده
ظاهر گردید که حکومت احمدآباد بسبب نفاق امرا برهم خورده و فی الحقیقت ملک صاحب ندارد و هر دو میرزای
باغی پیشه که از صدمات فوج بادشاهی اینطرف آواره شده اند در بهروچ و اطراف احمدآباد به اتفاق
بعضی مفسدان و اقوام طلب علم بغی برافراشته اند به اندک توجه به تعیین فوج اینملک بتصرف اولیاء دولت
خواهد آمد بعد عرض میر محمد خان انکه را با فوج شایسته بیشتر بطریق مقدمة الجیش مرخص فرمودند چون به سرحد راجه
سروهی رسید راجه انجا یکی از راجپوتان چرب زبان شورشی را بطریق رسانیدن پیغام و اظهار بعضی
مطالب ضروری و عجز حال خود فرستاده او در وقت ادای پیغام حیدهر از نیام کشیده بر شکم خان مذکور
رسانید همراهان میر محمد خان بر سر او ریخته دست بدست بسزای کردار او رسانیدند و میر محمد خان اگرچه
با وجود رسیدن زخم کاری جان بر کردید اما از الم زخم که بعد مدت التیام پذیرفت جرات بر رفتن
احمدآباد ننموده بخدمت بادشاه مراجعت نمود و عرش آشیانی خود بدولت و اقبال عنان
عنان عزیمت طرف گجرات معطوف داشتند دو سه منزل طی نموده بودند که مژده ولادت
نونهال گلشن سلطنت بادشاه را در اثنای راه مسرور گردیده به فال نیک گرفتند و در سنه نهصد و
هفتاد و نه به بتن احمدآباد رسیده جایکه را استمال ساخته بیرون قدم و سه تا ان از سپاه گجراتیان
بر آورده سید احمد خان که از سادات بارهه بود فوجداری انجا داده رایت ظفر آیت طرف
احمدآباد بر افراشتند و نزدیک به احمدآباد که رسیدند سلطان مظفر با استقبال شتافته
شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات بی پایان گردیده بعده دیگر برادران سلطان
مظفر که همه از سلاطین زادهای احمدآباد بودند سعادت قدمبوس حاصل کردند و بجلدی
شکر نزول قدم میمنت لزوم بانهضت بجا آوردند و بی اتکه کار زبون ایزدی و فوجی کشی انجامد
ملک بتصرف ان گیتی ستان در آمده و میرزا عقیدت این چنین سال تهنیت رسیدند

بپیشانی آن وارث ملک می مالد بعده ارکان دولت آداب مبارک بادی می آرند و اینها با بادشاهان نسبت
دختری می نمایند القصه بعد فراغ تسخیر چتور متوجه قلعه رنتهنبور شدند باوجود در همین اوان خبر رسید که مرزایان باغی بنیه
از احمدآباد باز برگشته طرف مالوا آمده تاخت و تاراج مینمایند اصلا متوجه دفع فساد مالوا نگشته دست از محاصره
برداشتند و راجه سورجن حاکم قلعه مغلوب هراس گشته قرار نمود بعده قلیچ خان اندجانی و غیاث الدین علی بخشی را
مع فوج شایسته برای تنبیه و دفع فتنه مرزایان باغی تعین فرمودند و خود متوجه اجمیر شدند بعد رسیدن فوج طرف مالوا
مرزایان دست و پای لاحاصل زده هزیمت یافته راه خاندیس اختیار نمودند و حضرت ایشانی بعد فراغ زیارت
حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره و رسانیدن فیض به ساکنان و خادمان آنمکان فیض نشان و تقدیم
فاتحه التماس فرزند طرف اگره متوجه شدند به سیکری سیزده چهارده کروهی اگره که رسیدند بخدمت حضرت
شیخ محمد سلیم چشتی که از مرتاضان والامقام انجا بود رفته درخواست فاتحه برای طلب فرزند نموده نذر نمودند
که اگر خدا این امید کامیاب سازد هم اسم شیخ نمایند در همان زودی بمژده حمل و باروری کشت نهال مراد مستبشر
گردیدند و آن محجلانشین سراچه عصمت که اثر ثمر آرزو از بطن او ظاهر گشته بود از راه مزید حسن عقیدت همراه برده
کنار حضرت شیخ نگاه داشتند بعده که مژده ولادت باسعادت آن نور حدیقه سلطنت و نور حدقه خلافت که
هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت بطالع میزان از مطلع فضل ایزد منان بر ساحت زمان جهانگیر گردیده
کامروا گشتند بطریق استعجال خود را بخدمت شیخ سلیم رسانیده بعد تقدیم شکر توجهات باطنی آن قدوه زمان خرمن
خرمن در دامن و دامن زر به مستحقان و خادمان آن سرزمین رسانیدند و مولود مسعود را سلطان سلیم موسوم ساختند
و تاریخ ولادت آن نونهال گلشن جهانبانی گوهر درج اکبرشاهی و در شهوار لجه اکبری یافتند بپایه زیارت درگاه
حضرت خواجه معین الدین چشتی به اجمیر که صد و بیست کروه عرفی مسافت دارد تشریف بردند سیکری را بنسبت فیضی
که حضرت فردوس مکانی را بار ثمر نگاه داد مکان میمنت نشان روداده بود و مسمی بفتح پور ساختند و شهر
پر رونق قلعه برین آباد نمودند و عمارات عالی گذاشتند چون قلعه کالنجر که شیرشاه در هوای تسخیر آن سوخته در حالت
نزع بمراد دل رسیده مفتوح ساخته بود و باز کفار بدعوی ارث متصرف شده آورده بودند عرش آشیانی هنگام اراده
تسخیر آن قلعه در دل راه داده بودند راجه رامچند که در آن قلعه حاکم مستقل بود کلید قلعه با تحفه دیگر بدرگاه پیشکش فرستاده
مبارکباد ولادت بادشاهزاده معروض داشت و در همان ایام روزی از فرزند که روح پرور نواز فرزند دیگر که مسمی
به سلطان مراد ساختند گل عیش و نشاط در چمن مراد شگفته گردید و باز از سر صدق و صفا به اجمیر تشریف برده

ازگوله بندوق بادشاه بقول مشهور کشته گردید و برادر او دیپال نام ناچار گشته دست از جان و مال و
عیال شسته باتفاق همه راجپوتان شروع به جوهر نمودن زنان و قربان نموده چهار پنجهزار نفر زن و اطفال
را در زیر تیغ آورده اسباب و مال را سوخته از قلعه برآمده بمقابله و مقاتله پرداخت و جنگ عظیم
در پیوست و از راجپوتان همراه او بیشتری طعمه تیغ و تیر و سنان شغالان و بلاوران [illegible]
گردیدند گویند در آن روز آنچه بشمار آمدند هزار آدم از زن و مرد هنود و مسلمین علف تیغ گشتند
و بعد آن بغایت جلال آن قلعه ویران مطلق مانده و رانا طوطی جود در همان کوهستان قرار داده سودا
و راق در ریا می که همراه خلیفه سلطان شاهزاده ایران بطریق مهمانی [illegible] رفیق بود وارد ملک او گردید
و حسب تکلیف رانا برای ضیافت چند مقام نمودن اتفاق افتاد و با نوکران عمده رانا که برای استقبال
و رساندن تا سرحد با تحف و هدایا مرسوله رانا آمده بودند از روی غور تحقیقات رسیده و از اطوار
مذموم آنها واقف گشته ملکیت وسیع سیر حاصل که در طول از هشتاد کروه جریب زیاده در عرض
کم از هفتاد کروه نخواهد بود و جمیع آن سوای مداخل سایر و راهداری و ابواب و فروعی فوجداری وغیره که
آنهم مبلغ کلی می شود از محصول مال فقط از کرور روپیه تجاوز مداخل دارد و نوکران عمده او که در سال بیست
هزار روپیه و سی هزار [illegible] پنجاه روپیه متعهدی دارند آنها را به اصطلاح آنجا منصب هزاری و سی هزاری موافق
همان مواجب می نامند سه صد چهارصد سوار همراه هریک از آنها تعینات دارد و در همانجا برگنات که تنخواه نموده اند
همانجا می باشند در سال یکبار و دوبار روز دسهره [illegible] سلام رانا میروند یا جای تعلقه
استقبال و مشایعت بادشاهزاده یا امیرزادگانی که از آن راه عبور نماید و بحکم رانا [illegible] گویند
رانا خود را از اولاد نوشیروان میگیرد که بمرور ایام آتش پرستی مبدل گردیده بهرحال از زمینداران عمده
در هندوستان است از جمله نوکران موروثی رانا که طوطی و در همان [illegible] زمین از قدیم الایام دارند
سید علی و سید ولی نام بسیار اند که خود را سید می نامند و وقتی که از آنها ارکان دین و مذهب میپرسند
سوای نام رانا و ملت رانا نمیدانند و هرگاه رانا از جهان انتقال نموده مکان اصلی خود شتابد و خواهد که پسر او
بجای او قایم مقام گردد یکی از جماعه کوه نشینان [illegible] که گویند خزانه رانا [illegible] به کسی جواد انجاعه است
و در جنگل مدفون دارند هیچ احدی را بران مکان اطلاع نمیدهند و هر سال دو ماه و بروایتی هر روز بران
خزانه مدفون می افزایند او آمده سرانگشت خود را بکارد شکاف مینمایند و قطره از خون آن انگشت بر

شنیده شده بود درین ایام از شنیدن هنگامه اطراف شرقی و کابل بابا بیگ مرزا که اینها نیز از همان سلسله صاحب
داعیه بودند همداستان گشته مع پسران تقی ورزیده فتنه عظیم برپا نموده قصبه جات صوبه مالوا را تاخت نموده تصرف
آورده میانهم قسمت برادرانه نمودند عرش آشیانی بمجرد شنیدن خبر این فتنه تازه فسخ اراده توقف پنجاب نموده اول
بفکر دفع فتنه دانوبت تهان زمان بدیمان بر واقعات اهم دیگر مهم دانسته مسافت بعیده را قسمی بطریق ایلغار طی نموده قبل از
اشتهار یافتن خبر حرکت آن بادشاه گیتی ستان برسر آن غفلتکان بادیه غفلت رسید و خانزمان [illegible] ناگهان
بچشم عبرت بین مشاهده نموده از آنکه راه فرار و در التماس عفو تقصیر بر روی مسدود یافت بجز آنکه در مکافات
نمک بحرامی خود را بدم تیغ و سنان دهد چاره کار دیگر ندانست و بعد کوشش لا حاصل طعمه شمشیر و هدف تیر
بهادران رکاب [illegible] دیده و بهادر همان که زنده دستگیر شده بود به برادر خود در پیوست ازین که کرد که بیافت
که کاشت گندم و بید سرهای باغی پیشه کان مقتول را بطریق هدیه برای مرزایان تازه بعرصه نبی آمده روانه
فرمودند و اکثر همراهان هر دو برادر را که بقید درآمده بودند حکم فرمودند که بر پای فیل بسته تشهیر نمایند تا بسر
داران خود داخل گردند و تاریخ این فتح مبارک فتح اکبر یافته اند بعد فراغ استیصال مدعیان دولت سمت
شرقی متوجه تنبیه مرزایان باغی گردیدند در همان زودی از هیبت اقبال اکبری مرزایانی که در تهور [illegible] بیش قدم
دیگر مرزایان بودند بساط حیات درنوردیده و دیگران تاب صدمات بهادران رکاب نیاورده آواره طرف
احمدآباد گجرات و خاندیس گشتند و عرش آشیانی متوجه تسخیر چتور و تنبیه رانا گردیدند همینکه رایت ظفر اثر نزدیک
سرحد متعلقه رانا رسید رانا که بعد هزیمت [illegible] و بیابان از مقابل ده دوازده هزار سوار رجپوت هزیمت
یافته مغلوب هراس گشته بر فرزندان خود ستم گذاشته بود که بر روی دودمان صاحب قران شمشیر
نکشند و با اعیال و اطفال خویش برآمده طرف کوهستان قلب که اهالی آن را آبادی او دیپور موسوم گشته و مسکن
اولاد آن رانا قرار یافته پناه برد و جیمل نام سردار صاحب مدار خود را با برادر او و هشت هزار سوار جرار
و ذخیره بسیار و آلات حرب مع کارخانجات در قلعه گذاشت و کار به محاصره و پیش بردن مورچال و بستن
دمدمه انجامید در ایام محاصره به امتداد کشید و چندین دفعه در یورش و برآمدن راجپوتان بقصد شبخون بر مور
چال پای جدال و قتال بمیان آمده و آدم بی‌شمار از هر دو طرف کشته و شهید میگردیدند از ابتدای محاصره تا
روز برآمدن دیوار و برج یکطرف قلعه پانزده امیر با جمع کثیر بدرجه شهادت رسیدند در آخر یورش جیمل

ازکوه

گردید مرزا سلطان خود را نزد مرزا سلیمان رسانده فوج همراه گرفته برای تسخیر کابل بار دیگر کمر بست نزدیک
رسیده به محاصره کابل پرداخت. مرزا محمد حکیم از استحکام مورچال برج و باره و گرد آوری ذخیره خاطر جمع نموده محصور
گردیده در دفع فتنه مرزایان بدخشان میل وشید حقیقت بی هم بحضور معروض داشت و بعد رسیدن خبرهای
ملال انگیز عرش آشیانی فریدون خان کابلی را که خالوی مرزا محمد حکیم می شد با فوج حاکم پنجاب و امرای دیگر مدد
مرزا محمد حکیم بیک روانه ساخته بودند و تا رسیدن فریدون خان مرزا محمد حکیم تاب مقاومت در کابل نیاورده
خود را قبل از رسیدن فریدون خان به جلال آباد رسانید بعده که فوج کومکی به وی پیوستند فریدون خان مصلحت داد
که بادشاه به مهم جانزمان در اطراف بهار پابند گردیده و شغل وزارت ملک [illegible] آید تقاضای وقت و غیرت آنست که
باتفاق کمر همت بسته ملک پنجاب را متصرف شویم و سرهند حد خود سازیم و آینده چشم بر عطیه الهی باشیم کابل
که ملک موروثی شماست کجا میرود مرزا محمد حکیم بازی و فریب آن آیه فریب خورده روانه لاهور گردید
حاکم پنجاب باتفاق کوکلیان محصور گردیده سر از اطاعت پیچید و اکثر امرا از فریدون خان از وجدا شده
رفاقت حاکم پنجاب اختیار نمودند و [illegible] علاوه شورش شرقی گردید بعده که مجددا خبر این واقعات
به عرش آشیانی رسید حیدر ابراهیم [illegible] خان را مخاطب به شمع خان ساخته در مراتب منصب او افزوده
جمعی از مردم کار طلب بتعینات همراه او داده برای بندوبست اکبر آباد مستقر دستخص نمودند و مهم خان زمان
خان را موقوف بر وقت دیگر داشته متوجه پنجاب شدند و بطریق ایلغار دهکه نزدیک سرهند رسیدند
مرزا محمد حکیم به مجرد آوازه ورود [illegible] ظفرآیت تاب مقاومت نیاورده سراسیمه کار بار ناکرده کاری خود
گشته ناچار راه فرار طی شده کابل اختیار نمود از اتفاقات روزگار مرزایان بدخشان بجکمام در کابل نبودند و جمعیت
موافق مقابله و محصور گردیدن در آنجا نبود مرزا محمد حکیم بلا تردد تیغ و سنان ملک از دست رفته خود را متصرف
گردید عرش آشیانی از شنیدن خبر رحلت مرزا محمد حکیم [illegible] بندوبست پنجاب و تسلی دل رم
خورده مردم آنجا پرداخته متوجه تنبیه خانزمان گردیدند در نیمه خبر آشوب تازه طرف مالوا بعرض رسید مجملی از تفصیل
آن به زبان خامه میدهد محمد حسین مرزا و مسعود مرزا با محمد سلطان و مرزا محمد زمان چهار برادر می شدند با خاندان
صاحب قران رشته بنی اعمام و ذوی الارحام میرسانند چنانچه از نبی و در رسیدن محمد سلطان و مرزا محمد زمان
در ذکر سلطنت فردوس مکانی و جنت آشیانی به احاطه تحریر در آمده و مکرر قلم عفو بر جریده اعمال آنها

بودند میگردید تا آتش فتنه بالا گردید و به اتفاق سکندرخان و ابراهیم خان ازبک و جندی دیگر از
نمک بحرامان اوباش وضیع با خود متفق ساخته سی هزار سوار تورانی و افغان فراهم آورده
حق احسان و نمک ولینعمت را فراموش ساخته طرف بلاد شرقی علم بغی برافراشته صریح طبل
مخالفت نواخته خلل تمام در ملک انداختند پادشاه بسبب موانع چند که ذکر آن منافی اختصار نویسی
میگردد اخبار شورش را شنیده ناشنیده می انگاشتند و تا خاطر جمعی از وقوع بعضی ماده فساد دیگر اغماض
می فرمودند تا آنکه تا بوی وقت را از دست نداده بعدم فرصت مهم که گوشمال آن فتنه پژوهان رقابل
فوج کشی و گرداوری لشکر نداشتند شهرت شکار فرمودند که سرانجام چند روزه پردازند و با جمعی
از امرای مخصوص [illegible] فدویان جان نثار که در رکاب سعادت بودند در وقت [illegible] سمت شرقی متوجه شدند و
تفرج کنان و صید افگنان عنان توجه جانب صوبه بهار معطوف ساخته یکبار رسیده [illegible] ایلغار
نموده به همه عنانی اقبال اکبری با جمعیت قلیل که قابل ذکر نیست غافل بر سر آن مدهوشان باده غفلت
رسیدند و آن تیره بختان که مست نشاء غرور بودند پای ادبار به مقابله استوار نمودند [illegible] که میان آمد
از صدمه مردانه [illegible] خان و سکندر خان مغلوب هراس گردیدند که التماس عفو تقصیر را میانجی قرار صلح
ساخته والده خود را برای شفاعت بخدمت پادشاه فرستاده شعله آتش غضب را فرو نشانیدند و تا
وقت خطابخشی را که خاصه خاندان صاحب قرانی کار فرموده تقصیر هر دو را در [illegible] آن ملک بطریق قطاع
به مادر خانزمان بخشیدند و مقرر شد که مادر او در حضور باشد وقت مراجعت حضرت عرش آشیانی هنوز
به جونپور نرسیده بودند که خبر فساد هر دو بدنهاد رسید نمودند که والده او را محبوس دار حواله حاکم
جونپور نمایند چون درین ایام خبرهای ناخوش از کابل و اطراف پنجاب میرسید تنبیه آنها موقوف بر
وقت دیگر داشته متوجه آگره گشتند خانزمان خود را به جونپور رسانده با حاکم آنجا محاربه نموده غالب آمده
جونپور با والده خود بتصرف آورده حاکم آنجا را عوض والده مقید ساخت عرش آشیانی از شنیدن این
جرأت و شوخی آن خیره چشمان بد عاقبت باز متوجه جونپور گشتند درین اوان خبرهای وحشت افزای پیاپی
رسید حاصل کلام ملالت افزا آن سوانح آنکه بعد که میرزا سلیمان از شنیدن استیلای ابوالمعالی خود را
بکابل رسانده ابوالمعالی را کشته و کابل را بتصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود نموده برادر [illegible] ان را
در کابل گذاشت میرزا محمد حکیم به تقاضای وقت جان سلامت از دست او بدر بردن غنیمت دانسته خود را
بکوهستان آن سرزمین رسانید بعده بگرداوری لشکر پرداخته بر سر میرزا سلطان آمده کابل را متصرف

بدست آورده در مکافات اعمال او بقتل رسانند عرش آشیانی برین خبر اطلاع یافته بنکر دفع شر او
بجا آورده فرمودند که کرد که نیافت درین ایام فولاد نام غلام میرزا شرف الدین حسین وقت سواری بادشاه
که از شکارگاه مراجعت نموده بودند از میان کمین گاه از دحام عام تیری بر کمان نهاده به بادشاه رسانید
که ثلث تیر در شانهٔ مبارک جا گرفت و قبل از برآوردن تیر آن تیر انداز خطا و کار کردار آمده بجزای
کردار رسید گویند بعد دستگیر شدن او بعضی هواخواهان بعرض رسانیدند که اول باید تحقیق باید کرد که
این فعل شنیع از گفته و راهنمای که بعمل آمده در جواب فرمودند که در صورت تحقیق و استفسار مبادا از راه
عداوت به دروغ نام یکی از خانه زادان عقیدت کیش ما گرفته ما را در حق او بدظن سازد حکم نمودند که فرصت
حرف زدن نداده بقتل رسانید چون قلعهٔ اکبره ساختهٔ سکندر لودی که از عهد او برآبادی اکبره افزوده
پای تخت خود گردانید بعده تا تیاری قلعهٔ شاهجهان آباد تخت گاه بادشاهان دهلی گردیده بود از سنگ و
خشت و آهک تیار کرده بودند عرش آشیانی در سال یازده جلوس که سنه نهصد و هفتاد و سه
هجری باشد شروع به بنای قلعه از سنگ سرخ و مسجد عالی از سنگ مرمر و عمارات دلنشین دیگر
نمودند در سنه نهصد و هشتاد روپیه اتمام آورده و یادگار خود گذاشتند بست لک روپیه بخرج در آمده و سه
هزار ذرعه دور قلعه و ارتفاع آن سی درعه و عرض دیوار حصار ده درعه عرض خندق سی درعه و عمق
دوازده درعه عرض خندق سی درعه و عمق دوازده درعه واقع شد اگرچه در السنهٔ این سالان شهر
تمام دور که اکبرآباد موسوم از عهد عرش آشیانی گشته اما بخلاف تاریخ شاهجهان نامه تالیف میرزا امینا
ظاهر گشت تا عهد جلوس اعلی حضرت به اکبره زبان زد بود و صاحب قران ثانی مسمی به اکبرآباد ساختند
درین ایام عبدالله خان ازبک در مالوا مادهٔ فساد دینی گردیده اند که فوجها بر و تعیین فرمودند تمام شهر
و قصبه جات ازبک که لک ها مال تجار در آنجا موجود بود و تیاری شد یافته و تاراج نموده طرف احمدآباد
قرار نمود از انتشار این خبر بعضی واقعه طلبان عوام خوار دیگر نیز مادهٔ شورش گشتند خصوص خانزمان و
بهادر خان که از حسب و نسب او سان زبان خامه داده هرچند که هر دو برادر در همه باب وضع ایران
اختیار نموده بودند اما از آنکه بادشاه در حق امرای ازبکیه بدگمان و کم توجه شده بودند از بعضی اطوار سابق
خانزمان که بکندرستی تعه شگی بودند و مکرر مشهور نمودند که این از نسل شیبانی خان ازبک که فخر خود
مینماید بلکه از شیبانیان و دیگر ازبکان به فردوس مکان الم و تصدیعات رسیده باید که اصل قوم
ازبک را از قلمرو خود اخراج تمام و انتقی روز بروز مادهٔ نزاع و فساد هر دو برادر که در مهم شرقی مامور

وحشت وهشت گروهی برهانپور جنگ عظیم درپیوست از آنکه از تعاین وسختی پیر محمد خان همراهان
او بدو جان رنجیده خاطر بودند بجنگ دل [illegible] بازبهادر از هر طرف که با زصنعت حمله مینمود و دوار
و پیاده فوج خصم را [illegible] ربودند تا آنکه شکست فاحش در لشکر پیر محمد خان [illegible] یافت و تمام کار
خانجات بادشاهی که همراه او بود بتاراج رفت و مردم بسیار کشته و زخمی گردیدند و پیر محمد خان دست
و پا باخته روبه هزیمت آورده تا آب نربده عنان نکشید و از اطراف بهیلان و مفسدان
انگیز زمانی بعد و بازبهادر رسیده بفوج منکوب تاخته سوار را پیاده و پیاده را برهنه ساختند
بعده پیر محمد خان قدم در آب نربدا گذاشت از صدمات غلبه فوج بازبهادر غرق بحر فنا گردید و کمتر
کسی از همراهان او نجات یافت و بازبهادر باستقلال تمام آمده مکان حاکم نشینی خود رسیده از
سر نو به بند و بست ملک رفته خود پرداخت عرش آشیانی بعد از شنیدن این خبر بیدماغ گشته عبدالله
خان ازبک را برای تنبیه بازبهادر مع بهادران دیگر و فوج و سرانجام شایسته مرخص فرمودند بعد رسیدن
عبدالله خان بازبهادر [illegible] با فوج و همه جنگ پرداخته حرکات مذبوحی نموده فرار اختیار
نموده خود را بهمان کوهستان بجا گیر رسانده و عبدالله خان تا مانده و تعاقب نمود [illegible] قلعه ماندو را نیز
بعد محاصره [illegible] روز بدست آورده قلعه دار تعین نموده به اجین مراجعت فرمود و مژده فتح
سه کلید قلعه ماندو بحضور ارسال داشت و مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید در [illegible] اوان ایلچی
شاه ایران با نامه نامی براظهار محبت موروثی و عذر کدورت قندهار که بسبب نوکران دولتخواه
طرفین میان آمده بود و تحفه های ایران رسیده دو لک روپیه نقد موعود هر خلعت و اسپ با ساز
مرصع به ایلچی عنایت نمودند بعد از آن که خان اعظم کوکه [illegible] و امور ملکی صاحب اقتدار گردید
رشک و حسد [illegible] روز بروز خیال در دل [illegible] با وجود رشته اخوت [illegible] که بفکر برداختن
نخل حیات او بدستور بیرم خان افتاد هر چند [illegible] معهذا [illegible] مفید [illegible] تا روزی
در خلوت وقتی که خان اعظم تلاوت قرآن مینمود [illegible] فرصت وقت را غنیمت دانسته به بهانه تعظیم
نمودن او [illegible] غافل بضرب شمشیر کار او تمام ساخت چون خانه که خان اعظم کشته
نزدیک محل [illegible] پادشاهی واقع شده بود و قاتل [illegible] قرب [illegible] ازان فعل شنیع نگشته
همانجا استاده ماند و از چهار طرف اندرون و بیرون محل آواز گریه و صدای فتنه بلند گردید وقت آرام

و غیر ذلک گشته بوبال نقصان مایه و شماتت همسایه گرفتار میگردد چنانچه مکرر بر سود اوراق گذشته حق
سبحانه تعالی همه بندهای عالمی را ازین آفت و بیه در پناه خود نگاه دارد بحق محمد و آله سررشته سخن
از کجا بکجا انجامید القصه عرش آشیانی که روز بروز آوازه گیتی ستانی او در ممالک محروسه هندوستان
زبان زد برنا و پیر گردیده بود میخواستند که راجه بهاریمل که از راجهای نامدار و صاحب فوج بود و جد و آبای او
سر به اطاعت بادشاهان سلف هند فرود نیاورده بودند افواج ظفر امواج تعین نمایند راجه از
شنیدن دبدبه اقبال عدو مال اکبری وکیل معتبر صاحب اختیار را بخدمت ارکان دولت فرستاده
حلقه اطاعت بگوش پند نیوش کشیده دختر خود را معه پیشکش های لایق گذرانید و از قبول آن برابروی
او افزود بعده شرف الدین حسین را برای گوشمال راجه مالدیو و تسخیر ملک او که مراد از جد و آبای
راجه جسونت باشند و از قدیم الایام منجمله راجه های با نام و نشان هندوستان گفته می شدند و به سلاطین
دهلی رجوع نمی آوردند و به استظهار سته قلعه جودپور و میرته و سامان سرکشان مغرور مشهور بودند مرخص
فرمودند شرف الدین حسین بعد رسیدن نزدیک قلعه جودپور که بالای دامن کوه واقع است و محصور
گردیدن راجه به پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب پرداخت در محاصره و چند روز راجه مالدیو امان
خواسته قرار یافت که برادر خورد او برای برآوردن فرزندان و عیال بو بعده هفته در قلعه مانده فیلان
و آلات حرب و ذخیره بتصرف مردم بادشاهی واگذارد و خالی شد آن قلعه جودپور راجه بقلعه سامانی
که در دامن کوه قلب و استوار شده رفته باشد بعد برامدن راجه میان برادر راجه و شرف الدین بر سر
بعضی تکلیفات گفت و شنید امد و باز کار به پیکار کشید برادر مالدیو زن و اطفال را زیر تیغ آورده با
پانصد سوار برآمده جنگ بهادرانه نموده علف تیغ و هدف تیر و سنان دلاوران جنگ آزما گردیده و سر مقتولان
با فتح نامه بحضور رسید و شرف الدین حسین مورد عنایات جلیل پایان گردید [illegible] که از مالوا فرار نموده
خود را به پناه کوهستان بیجاگره که سابق از توابع مالوا بود و الحال از عهد اعلی حضرت شاهجهان تعلق بصوبه
خاندیس گرفته رسانده چنده [illegible] مانده بعضی از عیال و قدری مال که با خود برده بود در ان کوه های قلب گذاشته
خود را [illegible] بور برای درخواست [illegible] آوردن جمعیت رساند پیر محمد خان خبر یافته با
فوج خود شتافته [illegible] بسیاری از عیال و [illegible] بدست [illegible] نشناخت آورده
باز بهادر باتفاق فوج فرمان روای برهانپور که مدد حاکم برار نیز رسیده بود مقابله پیر محمد خان [illegible]

دهوئه

مقرر نموده و بجهة آن اگر خواهند محصول هر جنس واحد جنس کر وغیره نقد بگیرند موافق ربع هر جنس رانی بیگه که مراد از
سه هزار و شش صد ذرع شاه جهانی مطابق پیمایش زمان حال است که آن نیز موافق ذرع آنعهد مرتب [illegible] ده اوست
زر نقد در دست رایعی ثبت نموده که آنرا [illegible] و دستور العمل راجه تودرمل نامند [illegible] حال در دفاتر
قانونگویان ثبت و جاریست و رعایای سقیم حال را یارای برداشتن زمین بتجربه راو از زرفنی نامزروع باشد
و زمینی که بعد مزروع گشتن از ظلم مفسدان اطراف و احکام ظالم پیشه بد نام افتاده [illegible] ده و دستور
مختلف مقرر کرده زر نقد پیشکی بر رعایا برای خرج قلبه رانی که آنرا تقاوی نامند دادن موضوع اوست که یاد
کار گذاشته اما بر عقلای با هوش تجربه کار ظاهر است که الحال موافق تقاضای وضع روزگار طریقه غور امور
ملکی و رعیت پروری و آبادی ملک و افزونی محصول بالکل از میان برخاسته و عمال و اجاره دار که مبلغهای
خرچ دربار داده بر سر محالات میروند و باعث وبال حال رعایای مالگذار میگردند و آنها را اصلا نظر بر
آبادی ملک و خرابی حال رعایا نیست و از آنکه اعتماد بر بحال ماندن سال دیگر بلکه اتمام سال ندارند هر دو
حصه محصول را فروخته میگیرند و از بی خداترسی گریبان ظلم اکتفا نموده کار نجبر و فتن [illegible] و عرایکه مدار قلبه
رانی برآنست نرسانند باز که بخرچ دربار و رسد بندی و نقصان تعهدی که نموده وفا نماید [illegible] باقی مانده رعایا را
حتی الاختیار سیوه دار و زمین ملکی مرهونی آنها را بفروش نیارد و تاخت و تاراج مفسدان آن نواح علاوه
ویرانی ملک و خرابی حال رعایا میگردد از آنست که ده کروه بیست کروه زمین نامزروع افتاده و بجای
زراعت انجا رخار در دامن گیر مسافران و بیشتر جگر جاگیرداران پای سر و مایه است بسیار پرگنه و قصبه جات
بیرحاصل بمرتبه خراب و ویران از تعدی حکام بدانجام گردیده که بیشه ببر و مسکن سباع گشته و آنقدر دیهات
خرابه محض به بیخ انکشته که نام آبادی را باید خواسته اگرچه از شامت نفس و تقاضای ایام بدفرجام باید
روز بروز ملک زیاده ازین خراب و رعایا پایمال جور و جفای عمال بدمآل و جاگیرداران گرفتار و بال آه عیال
گردد اما ظلم و تعدی و بیداد حاکمان از حد انجر بجای رسید که اگر خواهد شمه [illegible] آن به احاطه بیان آرد از رشته
کلام دوری افتد در صورتیکه یکی از عمال که فی الجمله اندیشه روز جزا داشته باشد و خواهد بر خلاف دیگر اعمال ظلم و تعدی و
و تعدی را حجره اعظم سیوه عالی ندانند و ترجیح [illegible] نماید و در پرداخت حال رعیت مال [illegible] افزونی
محصول سال بسال و نیک عاقبتی مآل کار [illegible] و فرزندان خود [illegible] مردم روزگار او [illegible] از جمله
پیشخوان ناکرده کار محسوب مینمایند و اگر خدا نکرده سال به اتمام نرساند تغیر گردد خراب و بال خرچ بیندی

برادر او برای دفع آن فتنه مامور و مرخص گردیدند بعد رسیدن مقابل فوج افغانان که جنگ عظیم در پیوست
و دران مصاف ترددات نمایان از هر دو برادر بظهور آمد و جمع کثیر با مردم نامی از هر دو طرف کشته
و زخمی گردیدند شیرخان هزیمت یافت و فیلان پر از خزانه و مال و اقمشه وافر از هر جنس بدست خان زمان
آمد و وقت ارسال داشتن عرضه داشت فتح اصلا از ذکر غنایم درانجا درج ننمود و همه را عوض خون بهای
همراهان مقتول خود محسوب نمود چون این خبر از زبانی منهیان بعرض رسید خلاف داب بظهور آمد و بمقصد
و شهرت شکار سمت کابلی برآمده بهمان طریق ایلغار خود را نزدیک لشکر خان زمان رسانیدند خان زمان اطلاع
یافته ناچار باستقبال شتافته از فیلان و دیگر غنیمت آنچه دران جنگ یافته بود پیشکش نمود وکالت
به خان اعظم مرحمت فرمودند و تودرمل که در پیشکاری خالصه و وزارت مامور گردیده بود بندوبست و پرداخت
ملک که در مقدمات مالی از و بظهور آمده بر السنه خاص و عام هندوستان تا آخر زمان ضرب المثل و مشتهر
کاروبار دیوانیان و انشای هیبت بر دو صوبه خواهد بود چنانکه از آن زبان خامه صدق بیان میدهد اولا در
سواد اعظم هند مدار کاروبار و خرید و فروخت و جمع بندی محال و تحصیل محال و علوفه نوکران راجهای و
بادشاهان بر پل سیاه بحساب تنکه بود اگرچه زر سفید مسکوک می شد که آنرا تنکه نقره می نامیدند و مخصوص
انعام ایلچیان و مطربان بود اما رایج عام بود بجای نقره غش دار فروخته می شد تودرمل که از قوم کهتریان
بخطاب راجه میان هم قومان سربلندی و امتیاز یافت بنای منصب و نوکری بادشاهی بر این گذاشت
که موافق وصول تنکه از دیهات و مواضعات سکه روپیه بقرار یازده نیم ماشه قرار داده فی روپیه چهل
دام موافق نرخ مس آنوقت در جوره سکه پل سیاه که مراد از یک فلوس باشد مقرر کرده در تنخواه طلب
بادشاهی جاری ساخت و موافق همان جمع کل دیهات و قصبه جات و پرگنات در دفتر ثبت نمود
این را عمل نقدی جمعبندی نامید و بنای وصول زر محصول وضع دیگر بر بنای گذاشت یعنی جنس حبوبات کل خریف
و ربیع که از آب باران سبز آید آن را بالمناصفه که نصف سالم برای صاحب زراعت و نصفی باقی در سرکار
بادشاهی بضبط درآید مقرر نمود و هر جنسی که از حبوبات و بقولات و نیشکر و افیون و زرد چوب وغیره محتاج
بآب چاه گردد که دران خرج رعیت زیاده می شود ربع هر یک نظر بر اخراجات و خرید و فروش آن گرفته جنس
غله را سیوم حصه و باقی جنس نیشکر وغیره که از اجناس اعلی نامند و خرج آب چاه و نگاهبانی زراعت و درو نمودن
نسبت بغله زیاده دارد بتفاوت مختلف چهارم و پنجم ششم و هفتم حصه برای سرکار قرار داده باقی بحصه مزارعان

حسن عقیدت و ارادتی که ترکان در حق ولینعمت دارند واقف است و میداند که ازین سلسله نمک
حرامی کم بظهور آمده ظاهر است که خلاف عقیده بعضی که او را از اهل بغی می شمارند ازین تهمت بری
و پاک بوده و از طرف بادشاه بزور ماده او قصور راه نیافته ازین معاندان کار خود ساختند
و در اندک فرصت همه بمکافات اعمال رسیدند چنانچه عنقریب بخاطر تحریر می آید القصه در سنه
نهصد و شش و ادهم خان را برنافت پیر محمد خان برای تسخیر مالوا تعین فرمودند باز بهادر فرمان روای
مالوا که در عیاشی و فراهم آوردن اسباب عشرت شهرت تمام دارد از خبر آمد آمد فوج بادشاه گیتی
ستان با وجود آگاهی یافتن خیابان در خلوت نشاط با روپ متی نام که به صفت بدمتی بر زبان خاص
و عام موصوف بود و اشعار هندی به مضمون نازک ادای خوب میگفت و معشوقه او که نه میشد مشغول
بود وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفت و باچندی از ناموس و جواهر که قادر بر
همراه بردن روپ متی نگردید طرف جنگل سرکاری که گره که کوهها و مکانهای قلب دارد و دران ایام
داخل سرحد مالوا بود فرار نمود و ادهم خان بی آنکه کار بکارزار افتد تمام خزانه و فیلان و اسپان و
اسباب تجمل و مغنی های حور لقا بدست آورد و روپ متی که عصمت ضمیمه صفات دیگر داشت قبل ازانکه
دست تصرف احدی بدامن او رسد خود را مسموم ساخت و ادهم خان از جمله اموال چند فیل برای
بادشاه روانه ساخته باقی در تصرف خود داشته بقصد تسخیر باقی قلاع آنحدود روانه گردید عرش
آشیانی بر اتفاف مصرف شدن آنهمه زر و مال و جنس وافر اطلاع یافته خود متوجه تسخیر همان قلعه
که ادهم خان روانه گردیده بود گشتند و بطریق ایلغار با چهارصد سوار پانصد سوار مسافت یکماهه باید
که اول ایلغار عرش آشیانی همان بود در کمتر از هفته طی نموده نزدیک قلعه کاکرون رسیدند قلعه دار
معه کلید قلعه برآمده ملازمت نمود و لیکن درانجا توقف ورزیده ما حضری که قلعه دار حاضر ساخت تناول
نموده بعطای منصب و خلعت او را سربلندی داده همچنان جلوریز خود را به ادهم خان که هنوز در راه
بود رسانیدند و ادهم خان نظر بر بحال ماندن آبرو همه غنایم از نظر گذرانده ترسان و لرزان معذرت
پرداخت قلم عفو بر جرایم او کشیده خلعت عطا نموده پیر محمد خان را حکومت مالوا عنایت کرده به
آگره مراجعت فرمودند در همین خبر رسید که شمس خان پسر عدلی شاه که در خدمت مفقود الاثر بود سی
هزار سوار فراهم آورده به ملک شرقی درآمده ماده فساد و آشوب آن ضلع گردیده خان زمان و بهادر خان

اشان می باشند در بندگی حضرت فردوس مکانی و جنت آشیانی و در رکاب سعادت بعرصه ظهور
آمده و در پیش تازگی همین مراد دل و مرکوز خاطر بود که بعد دریافت تجدید سعادت قدم بوس و حصول
عفو جرایم رخصت کعبة الله حاصل نمایم نمیدانم که شکر این نعمت که بخواهش دل رسیدم بچه زبان و چه سان
بجا آرم و مضمون این بیت بعرض رسانند · ز انجا که لطف شامل خلق کریم تست · جرم نکرده عفو کن و ماجرا
مپرس · امیدوارم که محض از فضل بی پایان قلم عفو بر جرایم و صفحه اعمال این سیه نامه تبه کار کشیده بدرد
بدرقه فاتحه رخصت بیت الله مرحمت فرمان دهند پنجاه هزار روپیه مدد خرج راه مع دیگر لوازم سفر از
روی لطف عنایت فرموده مرخص ساختند و عرش آشیانی بعد فراغ بندوبست اطراف و تنبیه بعضی مفسدان
متوجه اگره گشتند و بیرم خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار مع فرزندان و معدودی چند که اکثر از همدمان رفاقت
نمودند متوجه کعبه مقصود گردید بعده که به بندر کنبهایت متعلقه احمدآباد رسید و در آنجا چند مقام اتفاق افتاد مبارک
خان نام افغان که در جنگ هیمو پدر او از دست بیرم خان کشته گشته بود و بعد در رهنمونی معاندان خود را
رسانده رفیق راه گردیده انتظار فرصت میکشید غافل خود را به بیرم خان رسانده بیک زخم کار او ساخت
و افغانان دیگر که در گوشه و کنار مددگار او بودند بر سر خیمه و خانه او ریخته آنچه یافتند بغارت بردند
و در وقت دم واپسین همین کلمه بعد ادای کلمه شهادت بر زبان او جاری گشت که صد شکر در راه و نیت
و سفر بیت الله بدرجه شهادت رسیدم تاریخ کشته شدن او شهید شد بیرم خان یافته اند و مرزا عبد
الرحیم پسر چهار ساله بیرم خان و سلیمه سلطان بیگم و دیگر متعلقان بحضور رسیدند و سلیمه سلطان بیگم که شمه از
اوصاف او بزبان قلم جاری گشته عرش آشیانی در حباله نکاح خود در آوردند بیرم خان از اولاد علی
شکر ترکمان بهادر لوی مشهور بود جد و آبای او پرورده نمک خاندان میر تیمور بودند و خود خدمت سلسله
بادشاه ازان دودمان نموده در شجاعت و سخاوت و اجرای امور ریاست ضرب المثل آن عهد گشته
میشد و طبع موزون داشت و از اکثر علم با خبر بود خصوص در موسیقی موشکافی مینمود و اگرچه بیرم بسبب رنجک
حاسدان که روز بروز بعلت مزید اختیار سلطنت در چشم همچشمان تنگ چشم خار حسد میخلید و کار
به تعصب و نزاع می انجامید و خون های ناحق که لازم و ملزوم مکنت و ثروت می باشد علاوه مکافات اعمال
او گردید و پیداست که در مقابل پاداش سیاست و انتقام مظلومان قرب سلاطین آخر کار خود می سازد
متهم به بغی و ورزیدن نمک دیدا اما بر عقلای با هوش خصوص هر که تاریخ طبقات اکبری از روی غور مطالعه در آورده و انـ

حسن

ازان بر صفحه بیان آرد باعث ملال طبع مطالع کنندگان میگردد آنچه اسباب زیاد نزد درویش محمد
خواجه و نیز خواجه فرستاده بود که بر وقت بکار آید یا وقت حادثه بتاراج تاراجیان در نیاید و برای
همه یاران قدیم بماند کار بآنجا رسانیدند که با آنها تواضع نموده خود را و آنها را از بدنامی زبانها نجات دهد
بلکه نزد هر کدام که برای طلب بعض اشیای ضروری یکی از محرمان فرستاده هر چه که محرمان در آورده
مقید ساختند و انکار امانت نمودند و عهده داران و اسباب را از میان برداشتند که نام و نشان
ازان در میان نباشد و هر جانب که به توقع ملاقات و استعانت مصلحت روی آورد از وی رو
می تافت شمس الدین خان نیز به طبیعت همدمان حضور سوای آنکه با بیرم خان پرخاش نماید و زبان
شمشیر حرف زند صرفه کار ندانست بیقهر خدا چون کسی او فتاد همه عالمش پای بر سر نهند چو
بینند که اقبال دستش گرفت تضرع کنان دست بر سر نهند تا آنکه با فوج خان اعظم در نواح ماچهی
دارد مقابله نمودن ضرور افتاد با وجود که تیر روی ترکش فوج بیرم خان بودند باعث مردم مشهور
دیگر گشته گردیدند خان اعظم را هزیمت داد و بیرم خان با فوج و بنیعت مقابله محاربه نمودن صلاح کار ندانسته
طرف کوه تلوارک روانه گردید عرش آشیانی بعد از شنیدن هزیمت خان اعظم به تحریک بعض متوطنان
متوجه لاهور گردیدند درین اوان منعم خان از کابل بحضور رسیده بمراتب اخطاب خان خانان سرافرازی
یافت و بقصد تنبیه بیرم خان متوجه تلکی جنگل گشتند چون داخل کوهستان شدند زمینداران آنسرزمین مدد
بیرم خان فراهم آمده با فوج هراول بادشاه طرح جنگ انداختند بیرم خان چون دید که در هر صورت
با وبنیعت سوای اطاعت و فدویت مردود هر دو جهان گردید زمینداران را از ان قصد فاسد
مانع آمده و امان خواسته هر دو دست خود بسته دستار ندامت در گردن انداخته در خدمت
بادشاه حاضر آمده سر به پای عرش آشیانی گذاشت و به های های در داگود بگریست آن زبده دودمان
صاحب قران نیز رقت نموده سر او را از راه لطف بدست مبارک برداشته دست شفقت
بر پشت او گذاشته خلعت خاصه مرحمت فرموده بزبان دربار گفتند که حق خدمت موروثی تو بر ماست
اگر باز اراده نوکری داری سرکار کالپی و چندیری در اقطاع تو مقرر مینمایم و در صورتیکه در حضور باشی
در همه باب از احوال تو غافل نخواهیم بود و غمخواری خواهیم نمود و اگر اراده بیت الله داری به عزت
و ابروی تمام روانه خواهیم ساخت بیرم خان در جواب التماس نمود که الحمد لله آنچه انتهای آرزوی

نموده ودر ایام گذشته میدانست که مآل کار بکجا منجر خواهد گشت ودرین فرصت ملا پیر محمد بموجب نوشته :
همدمان خود را برکاب عرش آشیانی رسانده از سر نو بعطای خطاب و اضافه منصب و فیل و نقاره
سرافرازی یافت و برفاقت دیگر امیران تنبیه بیرم خان نامزد فرمودند بیرم خان که مکرر اراده سفر بیت الله
نموده راه نیافته بقدم برگشته کج ایام مراجعت نموده بود از شنیدن تعین ملا پیر محمد ناچار برای محافظت
جان و ابرو شروع به نگاه داشت سپاه نموده به فراهم آوردن جمعیت پرداخت و بقصد راه قندهار راه
پنجاب اختیار نمود و بعد رسیدن پیر محمد خان نزدیک سرهند آنقدر شکوه بیرم خان و اراده بغی او بخدمت
عرش آشیانی نوشت که ازردگی خاطر اشرف یکی به ده منجر گردید بعده که عرصه بر بیرم خان تنگ گردید
بخدمت بادشاه معروض داشت مشتمل بر اینکه چون بموجب اظهار و آرزوی حاسدان حقوق خدمت
دیرینه سه واسطه اند و دمان پامال تهمت کفران نعمت در خدمت ولینعمت گردید و معاندان در حلال داشتن
خون رافضی فتوی داده اند و برای محافظت جان که در همه مذهب واجب است میخواهم بعد و رفاقت
چندی خود را ازین بلیه نجات دهم و بدین هیئت که باظهار اهل غرض اسباب بغی اماده میدانند در خدمت
آنخداوند هرچند نفس الامر اراده بیت الله باشد آمدن کفر میدانم و در خاندان ما ترکان نمک بحرامی منظور
نیامده لهذا راه مشهد مقدس اختیار نموده ام که بعد طواف روضه امام رضا علیه السلام و عطیات نجف اشرف
و کربلا و خواندن فاتحه دران مکانهای تشریف برای بقای عمر و سلطنت ولینعمت از سر نو احرام کعبة الله بندم التماس
آنست که اگر بنده را در جرگه نمک بحرامان واجب القتل میدانند یکی از بندهای بی نام و نشان را تعین فرمایند که سر
بیرم را بریده بر سر سنان جلوه دهان برای تنبیه و عبرت دیگر بدخواهان دولت بحضور بیارم ، گر قبول افتد
زهی عز و شرف والا سرداری فوج سوای ملای خارجی که از نمک پروردهای نمک بحرام و اخراجی فدویت
به دیگر یکی بندهای درگاه والا مقرر شود از رسیدن عرضداشت و اطلاع بر مضمون رقت فرموده بیرم خان را
طلب حضور فرمودند و شمس الدین خان را که به خان اعظم مخاطب ساخته بودند حاکم لاهور مقرر کرده وقت
رخصت خفیه فرمودند که اگر اثر نافرمانی در بیرم خان مشاهده نماید دفع فتنه او بذمه عهده خود داند اما چون ایام
برگشتگی طالع و انتهای دولت بیرم خان که هر کمال را زوال است رسیده بود بهر طرف که روحی آورد اگر همه برادر
حقیقی و فرزند صلبی او بود از و روحی تافت و چندان مکروه خاطر و غبار ملال از طرف همدمان و محرمان و هم پیمان
قدیم با وی رسید و بدمددی چند از دوستان تانی مشاهده میشود که اگر قواعد موافق قول مورخین سلف عنصری

ارزان

داد که ازین مقوله که بعرض رسانده اند اصلا بخاطر عاجز راه نیافته عرضداشت نمود قبول نیفتاد
بلکه حاملان عریضه و مصحف مقید و محبوس گردیدند و صدای طشت بدنامی خان خانان
که از سعی دشمنان از بام افتاد بگوش خاص و عام رسید و ذکر این مقال در السنه دوست
و بیگانه بکیفیت گو درآمد و سرگوشی ها به ذکر علانیه منجر گردید و ایام کامرانی به دشمن کامی مبدل
گشت و توجهات و عنایات بادشاه رو به تنزل گذاشت و بعد تشریف آوردن عرش آشیانی به آگره خان
خانان برای دفع غبار ملال و بتقریب تسخیر مالوا را چنین نهاد خاطر بلاعدد و رفاقت دیگری نموده از بادشاه
رخصت حاصل کرده انگشت لشکرکشی نموده مبلغ کلی بخرج درآورد اما از بدمددی ایام و معاندان بدفرجام که
به زمینداران اطراف اکثر بوم از زبان بادشاه خفیه احکام نوشته بر همکار گشتند فایده بظهور نیامد از
تسخیر ملک شرقی و مهم بنگاله بعهده خود گرفت با وجود سعی و تردد نمایان از نامعاونت ایران دور و نزدیک
[illegible] ساخته نشد بلکه بدنامی دیگر که هرجا میرود عمدا کار سرکار را برهم میسازد عاید و علاوه گفت گوی سابق
و به هر کاری که اقدام مینمود بهیچ وجه روی بهبود منظور نمی آید تا آنکه اراده بیت الله را وسیله رستگاری از
زبان بدگویان ساخته التماس رخصت میان آورد در حد قبول افتاد مرخص ساخته میر عبداللطیف
قزوینی را نزد خان خانان فرستاده پیغام دادند که اولا تا اقتضای ایام و ذوق سیر و شکار و عدم
تجربه کار رجوع مدار سلطنت با آن خان بابا واگذاشته بودیم الحال میخواهیم که خود بدولت متوجه کارهای
خلق و سلطنت گردیم و شما راهم که احرام کعبة الله بسته آید ادای حج بجهات واجب و لازم گردیده باید
که دست از علایق دنیا کوتاه نمایند خان خانان از شنیدن آن پیغام و استماع احکام اطاعت امر نموده
علم و نقاره و فیلان و اسپان زیاده مع اسباب تجمل و امارت مصحوب حسین قلی بیگ نوکر معتمد خود
روانه درگاه معلی نمود و خود بسرانجام بیت پرداخته بعضی اسباب زیادتی نزد درویش محمد ازبک که از خویشان
خان زمان و دست گرفته بیرم خان بود و شیر محمد خواجه که او نیز دم از پرورش احسان خان میزد الیه سپرد
فرستاده راه کعبة الله اختیار نمود هر منزلی که میرسید از تاخت زمینداران و حکام که متوسل به معاندان
خان نیک فرجام بودند تصدیع و هرج زیاد میکشید تا آنکه متواتر خبر رسید که مخالفان به اشاره مدعیان کمر
بر اراده هلاک او بسته اند و اکثر همراهان نیز ترک رفاقت او نمودند ازین وسواس که دامن گیر او گردید
از منزل بیکانیر مراجعت نمود بتیج بدنامی که بحیثیت دلبستگی دنیا قطع اراده حج نموده زیاده مطعون زبان

شست و رشوه داده بتصرف قلمرو عرش آشیانی در آورده و همچنان در تنبیه و تادیب میواتیان
که همیشه مفسدی و سرکشی پیشه آنها بوده و استیصال دیگر سرکشان نواح دهلی و اکره کوشیده
در سعی و تردد خان خانانی خود را معاف نمیداشتند تا آنکه هر در امیر بی نظیر مورد عنایات بی پایان
گردیدند اما معاندان و حاسدان شب و روز در فکر برانداختن اعتبار و دولت خان خانان و ریختن
آبروی او بودند و هر هفته و ماه تمهید تازه برروی کار می آوردند و آمد و رفت و رسایل شاه ایران
مصحوب تجار مع تحف و هدایه گوشزد بادشاه مینمودند تا اینکه ماهم آغا و ادهم خان کوکه و احمد
خان داماد و انکه باهم همدم و همراز گشته بخدمت حضرت شاه غوث رجوع آورده او را نیز بر بعضی قبایح
خان خانان که ساخته و پرداخته آنها بود اطلاع داده شریک و معاون خود ساختند درین آوان
چنان مقرر شد که خان خانان را برای انتظام امور ملکی و مالی در اکره گذاشته عرش آشیانی تهیه
شکار چند روزه گرفته جانب سکندره درآمدند و صید افکنان و تفرج کنان کنار آب جمنا میرفتند تا
ما بسکندرآباد طوایع دهلی رسیدند در خفیه ادهم خان و انکه بعرض رسانیدند که حضرت مریم مکانی والده آنحضرت
عارضه بدنی بهم رسانده اند اگر بطریق عیادت عنان توجه به دهلی معطوف دارند بجاست بادشاه متوجه
دهلی گردیدند شهاب الدین خان خویش ماهم آغا که در دهلی حاکم بود به استقبال برآمده بعد ملازمت
و ایثار و نثار بجا آوردن ترسان و لرزان باتفاق دیگر همدمان بعرض رسانیدند که خان خانان توجه
حضرت به دهلی التماس ما دانسته مثل معاف خان و دیگران کار ما خواهد ساخت لهذا التماس رخصت
کعبته الله داریم در مزاج عرش آشیانی اگرچه ازین کلمات خانه برانداز نگرانی بهم رسید اما باز از راه :
لطف فرمودند به خان خانان بنویسند که ما بعلاقه دهلی و عیادت مریم مکانی به اختیار و اراده خود آمدیم
ظن تکلیف اینجا بر دیگران نبرند بعده در خلوت شهاب الدین خان برفاقت دیگر و کلتاش بعض مقدمات
ساخته و پرداخته خود را با دیگر مذکورات وقوعی و غیر وقوعی در هم بافته باقسام قسم در ماده خان خانان
معه تمهیدات چند که ازان بوی عصیان و مخالفت او بمشام اهل خرد میرسید بگذرانیدند شهادت
دوست رفیق همدم بی خاطر نشان عرش آشیانی نمودند که خاطر بادشاه را بکلی از طرف خان خانان
منحرف ساختند و کار بجای رسانیدند که بعد ورود فرمان به خان خانان در جواب به اظهار معذرت
به یاد نمودن قسم مغلظه و همراه دادن کلام الله مصحوب حاجی محمد خان و دو نفر معتمد دیگر زبانی پیغام

کوشید و در همان ایام از درهم اندازی نمامان فتنه جو از مصاحبت بیکخان ولد خواجه کلان که بسبب [illegible]
موروثی خود در خدمت بادشاه وادعای حقوق سابق سر اطاعت به خان خانان فرو دنمی آورد
نسبت به خان از وادای خارج سرزد و خان خانان تحمل آن نتوانست کرد دید بروی نفس اماره برقیق
مصاحب بیک خان مبادرت نمود انیهمه اسباب علاوه بیدماغی وسرمایه نزاع امرای دیگر گردیده
و بر خاطر عرش آشیانی نیز گرانی نمود مه خطر است در قرب شاهان بسی آنکه باشاه خویشی ندارد کسی
بعده از دهلی به آگره تشریف آورده به نسق اطراف پرداختند پیر محمد خان که بمرض تعین و حسد دایم
گرفتار بود و کمتر کسی را بی آبرو ریختن بخانه او راه بود اتفاقا مریض گردید خان خانان برای عیادت بخانه
او رفت از دربانان باظهار خبر نمودن ادای خلاف داب بظهور آمد خان خانان از رده خاطر گردیده
خواست برگردد پیر محمد خان خبر یافته برآمده بمعذرت پیش آمده گفت که دربانان نواب را نشناختند
خان خانان در جواب گفت تا حال شما مرا نشناخته آید بر چوبداران شما چه تقصیر لازم
توان نمود سوا بهتر از یاده از یک دو آدم همراه خان خانان اندرون رفتن نتوانست واین
ناخوشی علاوه غبار خاطر سابق ولاحق گردید و کار بجای کشید که ملا پیر محمد را بی منصب ساخته چند
گاه در قلعه بیانه محبوس نموده آخر بالتماس بعضی روانه کعبة الله ساخت و بجای ملا پیر محمد حاجی
محمد خان سیستانی را مورد عنایات بادشاهی گردانیده استاد عرش آشیانی مقرر نمود
درین ایام چون مهم تسخیر قلعه گوالیار که بعد از تصرف حضرت فردوس مکانی از دست افاغنه
باز بتصرف راجه موروثی آنقلعه گوالیار در آمده بود پیش آمد و مکرر فوجها تعین گردید کاری نساختند
خان خانان برای رفع ملال خاطر بادشاه اهتمام تسخیر قلعه مذکور بی آنکه دیگری رفیق گردد و خزانه
بادشاهی بخرج آید بعهده خود گرفته به پای قلعه رفته تردد و سعی نمایان بکار برده به پامردی یورش
و ضرب شمشیر آنقلعه را بتصرف اولیای دولت در آورد و همچنان در ملک شرقی که از فساد
و فوج کشی افغانان فتنه عظیم برخاسته بود و هیچ امیر برفتن آنصوب اقدام نمی توانست نمود خان خانان
بامید خطابخشی به ذات خود فوج کشی برای تنبیه آن سرکشان نمود و جنگ های صعب روداد
و افغان زیاد و مثل مور و ملخ به دعوی ارث سلطنت سور فراهم آمدند هر طرف که می تاخت از کشته ها
پشته ها می ساخت تا آنکه چندین افغان نامی را از پا در آورد و تا کنار گنگ بضرب شمشیر که در روی [illegible]

ولیمری او دل ارام نمیگرفت میان شاهم بیک و آن لولی نیز الفت نهانی بهم رسید از انکه لولی عشق
و مشک پنهان نمی توان نمود و عشق این طایفه که خانه برانداز چندین هزار خانه گشته اند سوای ندامت
و بدنامی و پشیمانی ثمر دیگر بار نمی آرد خانزمان بر ناز و نیاز هر دو معشوق بی باک اطلاع یافته از انکه
در خاطرداری شاهم بیک نهایت میکوشید آن آرام دل را بدل و جان تواضع این ارام دل
خود نمود شاهم بیک بود وصال چند روز بدعوی معشوقی شیوه عاشقی را وافق حوصله خود و حال
و جمال خویش ندیده به عبدالرحمن که او را نیز نظر رغبت بآن آرام دلها بود بخشید و عبدالرحمن آرام
دل را به نکاح خود در آورده بود درینولا که شاهم بیک مهمان وارد گردید آن ملعونه که آخر کار چنین
الفت ها ماده انواع فساد دینی و جانی میکرد از گوشه در و بام به اشاره حاجب ابرو و گوشه
چشم پیغام و پیام محبت دیرینه بمیان آورده خود را آراسته بغمزه و دلربائی جلوه داد چون
بحکم عبدالرحمن به مجلس حاضر شدن او متعذر بود به اشاره و رهنمونی آن یار قدیم باظهار محبت
زنجیره باف و بی تکلفی که میان یاران همدم خارج از رعایت شریعت و غیرت می باشد تکلیف طلبیدن
ارام دل دران بزم بمیان آورد عبدالرحمن از قبول ابا نمود شاهم بیک بزر ساجت افزود چون
سکر خوشی شراب خانه خراب نیز از دل آن تکلیف بود به گفت و گو نا ملایم انجامید و زبانها
بر طعن بیوفائی مقابل خیال احسانهای ایدقریب دراز گردید و کار به برآمدن شمشیر از
از غلاف کشید چون نوکران خانزمان که برای زفافت و رساندن شاهم بیک همراه آمده
بودند دران فساد رفیق گردیدند نموده شاهم بیک عبدالرحمن را گرفته بسته بی حرمت
ساختند و مویدبیک که بتولی پدر عبدالرحمن و برادر اعیانی برادر کلان او بود خبر یافته
با جمعی کثیر از او باشان بر سر شاهم بیک آمد و جنگ در گرفت زخم تبر اجل
شاهم بیک کشته گردید و عبدالرحمن و مویدبیک جان بسلامت بدر برده خود را به پناه
ملا پیر محمد که به خطاب پیر محمد خان سرافرازی یافته بود رساندند خانزمان که سوخته آتش فراق
یار مقتول گردید سر رشته عقل و دور اندیشی از دست داده بقصد کشتن هر دو برادر روانه گشت
مویدبیک به استصواب پیر محمد خان که فتایح خانزمان خان را از خان خانان جدا نمیدانست به
آب تاب تمام بعرض بادشاه رسانده خانزمان را خان خانان نزد خود طلبیده در دفع فساد

کوشند

افروزی گشته درین نسبتی که باوجود اختلاف مذهب میان آمد کلمات نامناسب به همزبانی دیگران
بر زبان می آورد درین حال گل تازه دیگر شگفت چون خالی از غرابت نیست به تفصیل آن قلم را رنجه میدارد
شاهم بیگ نام جوان ساده روی بود که خالی از ملاحت نبود چند روز در آغاز خوبی و جوانی منظور نظر عنایت
اشیانی گشته در سلک خواصان درآمده مورد عنایات گردیده بود بعده که حسن صورت او بزشتی سیرت
زبان زد خاص و عام گردید حکم اخراج او فرموده بودند درینولا خانزمان که باوجود از طرف پدر به شیبانی خان
ازبک بادشاه ترکستان میرسید از طرف مادر نسبت او به ترخانهای ایران منسوب میگردید که در وقت
تاخت خراسان بقید شیبانی خان درآمده بود چون در شجاعت سرآمد همچشمان آن عهد گفته میشد خان
خانان متوجه تربیت و پیش آوردن او گردیده به پایه امیر الامرا رسانده بود برخلاف رویه خان خانان
که در همه مذهب می جوشید چندان طرف داری مذهب امامیه داشت که در محافل [illegible] مدام
عشق شاهم بیگ گرفتار گردید و روز بروز محبت و الفت او بیرون زیاد میگشت تا اختیار زمام عقل از دست
داد و بمرتبه مفتون و واله او گشت که اکثر تواضع و سلوکی که مخصوص سلاطین است نسبت به او بجا می آورد
و در خلوت او را بر مسند نشانده خود دست بسته استاده شده شاهم شاهم میگفت محرمان آن راز
بوساطت ملا پیر محمد که مدام رخنه جوی زشتی افعال خان خانان و متوسلان او بود به بادشاه رسانیدند
و حکم طلب و اخراج شاهم بیگ شرف نفاذ یافت و بر خانزمان دل بداغ فراق او مبتلا ساختن
دشوار گردید و بدفعیه و رفع آن گفت گو میکوشید و نصیحت خان خانان در آن زیاده نفع نمی بخشید تا
آنکه بتحریک ملا پیر محمد لشکر بر خانزمان تعین گردیده خانزمان بر انتهای خان خانان نظر بر مآل کار آن
تنبیه کار [illegible] خانه را آورده برج علی نوکر عمده خود را برای رفع آن فساد و رسوائی و التماس عفو تقصیر در
خدمت بادشاه نزد ملا پیر محمد فرستاده شفیع خود ساخت ملا پیر محمد بدون عرض خفت زیاد بحال برج علی
رسانده از بالا برج علی عمارت خود بزیر انداخت و شاهم بیگ از خانزمان رخصت حاصل نموده
خود را بجاگیر و حکومت عبدالرحیم بیگ نام که از جمله همدمان و همزبانان دست گرفته شاهم بیگ بود
رساند و او باستقبال و تهیه ضیافت و مهمانداری کمر بسته سرگرم تردد گردیده شاهم بیگ را
با عزاز تمام در خانه فرود آورد در ایامی که شاهم بیگ با خانزمان نرد محبت می باخت با عبدالرحمن
نیز سرگرم نشاء و الفت بود و خانزمان لولی داشت آرام دل نام که با او هم محبت تمام بهم رسانده

شد و در همین آوان حکم فیل بجنگ انداختن فرمودند بعده که فیلان کوه پیکر عفریت هیکل چند کله
بر یکدیگر زدند فیل مغلوب که به اختیار فیلبان نمانده بود هزیمت یافته رو به بازار و خیمه های خان
خانان روانه شد و از صدمهٔ گریختن آن فیل و دویدن فیل غالب بقصد تعاقب او هجوم تما
شاییان بجان و مال مردم بازار آفت پامالی و دست برد تاراجیان رسید و غلغله و هنگامه
غریب برپا گردید و نزدیک بود که آسیب بخیمهٔ خوابگاه خان خانان رسد از شنیعی گرانی تمام بخاطر
خان خانان روداد بگمان و ظن بد که آن نیز از نتایج توام حسد و وسوسهٔ ابلیس ابلیس برفتن
و ویران کن خانمان کیش است پادشاه و اراده و مصلحت معاندان دانسته به ماهم آغا
پیغام داد که نمیدانم در عقیدت و ربوخیت و فدویت من چه خلل راه یافته که بصلاح بدخواهان
دولت پادشاه اشاره و حکم برگذاشتن فیلان طرف بازار من فرموده باعث آزار و خرابی
چندین هندو و مسلمان گردیدند و نزدیک بود تزلزل در خیمه و ناموس این بنده بی تقصیر راه
یابد بعد عرض با وجود بعضی مقربان رخنه جو شعله افروزی عداوت بدین مضمون نمودند در مقابله
آنهمه بذل و فضل پادشاه بدین مرتبه سوء ظن بردن نه شرط عقیدت و نمک خواریست :
عرش آشیانی اصلاح خاطر نیاورده شمس الدین خان تام امیر نامی را برای تسلی خان خانان به اظهار
تکرار قسم که اتفاقی فیل بآنطرف آمده مع فیلبانان که هرچه خواهند بدین ناسزا رسانند فرستادند
بعد نزول رایات به دهلی که اکثر از روی دلبری و خاطرجویی خان خانان توجه مبذول میفرمودند
برای مزید تسلی و رفع مادهٔ ملال نسبت سلیمه سلطان بیگم که خواهرزادهٔ جنت آشیانی می شد و بحسن
صورت و سیرت و صفات حمیده چندکه از احاطهٔ تحریر بیرونست و خوش طبع موصوف بود با
خان خانان مقرر کرده بعقد ازدواج او در آوردند و انجمن زیاده از سابق بر خوبیان ان انگه
و امرای چغتا ناگوار نمود و مزید مادهٔ رشک گردید خصوص ملا پیر محمد نام شیروانی که از فضلای
کم سال دکن بود و ذکر او در سلطنت نظام شاه بگذارش آمده و در عهد حضرت فردوس
مکانی بسبب رواج مذهب تشیع میان نظام شاه براهنمای شاه طاهر دکنی جلای وطن
شده و بروایت بعضی مورخین دیگر ملا پیر محمد شروانست بهرحال ابتدا آمده نزد خان خانان در
جرگهٔ بندهای پادشاهی به پایهٔ امارت رسیده بود. با مدعیان خان خانان همدم و شریک شغله

صدای کوس شادی بلند آوازه ساخته در پانی پت مقام نموده به تداوی مرهم لطف زخمی ها پرداخته

اکثر بنده ها را بعطای اضافه و خلعت و خطاب نواخته جا بجا فوجها برای ضبط ملک و مال و استیصال

افغانان بدسگال تعین فرمودند درین آوان خبر رسید که لشکر شاه اسمعیل بر سر قندهار آمده به دعوی

تلافی آنکه قلعه را بموجب قرار و عهد تواضع نموده باز گرفته بودند در محاصره چند روز متصرف خود آوردند

این نزاع اول است که بر سر قندهار میان شاه ایران و پادشاهان هند رو داد و در تفتیش خبر مصاف

نمودن خضر خواجه خان حاکم لاهور که با حضرت جنت آشیانی خویشی و صلت نیز داشت با سکندر شاه

و نهزیمت یافتن بعرض رسید و علاوه بیدماغی قندهار گردید و پادشاه خود به قصد گوشمال آن افغان بدمال

عنان توجه طرف لاهور معطوف داشتند سکندر سراسیمه کار با وجود گشته پناه بقلعه مانکوت احداث کرده

سلیم شاه برده محصور گردید و فوجهای منصور رسیده به محاصره قلعه پرداختند امتداد محاصره به شش ماه کشید

و مردم بسیار از طرفین کشته و زخمی گردیدند و ذخیره قلعه رو به اتمام آورد دیده سکندر شاه بعجز آمده التماس

صلح و عفو تقصیر بدین شرط بمیان آورد که عبدالرحمن پسر کلان او با فیلان و آلات حرب و دیگر آنچه قابل نذر

و نثار باشد در رکاب آمده نوکری و جان فشانی نماید و سکندر امان جان یافته رخصت بنگاله یابد

التماس او بدرجه قبول افتاد بعده که روز بروز اختیار نظم و نسق سلطنت بقبضه اقتدار خان خانان میگردید

آنقدر در مزاج عرش آشیانی جا گرفته بود که بشکار رفتن و در شکارگاه بودن و اندرون محل تشریف بردن

بی صلاح و استمزاج خانخانان صورت نمیگرفت و اجتماع ماده مزید عناد و حسد تمام ذلان و هم چشمان تنگ

چشم مکیقت و شهاب الدین خان و احمد خان نیشاپوری و ادهم خان که پسر و خویشان ماهم اغا

می شدند به اتفاق بعضی امرای منوسب جغتا همدم و همراز گشته هرگاه پادشاه را که ایام شروع شباب بود

تنهامی یافتند کلمات عداوت آمیز فتنه انگیز به انواع دلایل گوش زد مینمودند و عرش آشیانی اصلا

گوش بحرف آنها نمی نمودند تا جا در مجالس و محافل هر جا جمعی فراهم می آمدند مضمون همین شکوه را نقل مجلس

می ساختند تا آنکه خیمه بخیمه و قهوه خانها این حکایت شکایت امیر لبریز دوست و بیگانه گردید و خنجر ملونه حسد

و غیبت را به آب یاری غمازی و تمامی که کل سر سید شیطان الرجیم است پرورش میدادند آخر توسیله

هنگامه طلبان هرزه درا بگوش خان خانان رسیده باعث عالم عالم کدورت خاطر عقیدت افزا

گردید از اتفاقات درهمان ایام عارضه بدنی علاوه الم روحانی او گشت و چند روز بخدمت پادشاه حاضر نتوانست

یافته بود با فوج خان خانان و دیگر امرا هراول نموده پیشتر رخصت فرمودند هیمو که بعد تسخیر دهلی و هزیمت
دادن منصوبان حضرت آشیانی با جمعیت لک سوار هزار و پانصد فیل باستقلال عازم پنجاب بود از شنیدن
توجه پادشاه سمت دهلی چند سردار نامی کارزار دیده رزم آزما را با جمعیت هزار سوار بطریق هراول مقابل
فوج پادشاه گیتی ستان مرخص ساخت هر دو فوج نزدیک پانی پت مقابل هم رسیدند و جنگ عظیم
در پیوست بعد کوشش و کشش طرفین فتح نصیب خان زمان گردید و فوج افغانان هزیمت یافته بغارت
رفتند فیل و اسپ بی‌شمار بدست مغلان افتاد همینکه خبر بهیمون رسید هراس تمام در دل او و فوج
او راه یافت و به آراستگی تمام که قریب پانصد فیل مست جنگی انتخابی را پیش رو داده با توپ خانه جهان
آشوب که عقب آن هر طرف که نظر کار میکرد جوق جوق فوج مسلح زره پوش و دوش بدوش زینت
افزای فوج بودند ترتیب لشکر نموده متوجه لشکر عرش آشیانی گردید و از انطرف بهادران ایران و توران
و نام آوران [illegible] با حربه‌های جان ستان یمین و یسار و ملتمش و قول جابجا مقرر گشته از روی صدق
و صفا نقدهای جان را برای نثار در راه ولینعمت بر کف اخلاص گذاشته تکبیر گویان از هر طرف حمله آور گردیدند
و مبارزان صف ربا و دلاوران تیر آزما اسپان جولان در آوردند و افغانان جلادت نشان نیز خود
نمائی‌های مردانه بروی کار آوردند و نایرهٔ قتال و جدال اشتعال گرفت ز غریدن ژنده فیلان مست
گره در گلوی هژبران شکست درآمد بغریدن آواز کوس فلک بر دهان دهل [illegible] بعد کوشش
بسیار و کشش بی‌شمار که کار هزیمت لشکر جغتا رسیده بود و هیمو با جمعی از بهادران اقدام و دلاوران اهتمام
از فوج خود برآمده خواست یکه تازانه قلبگاه فوج منصور تازد و علم شهرت این فتح برافرازد و غلغلهٔ عظیم
در فوج مغلان برخواست خان خانان مقابله حمله او تاخت و زد و خورد غریب بمیان آمد ناگهان از خانه
کمان اقبال تیموریه تیر جان ستان بحدقه چشم آن خیره چشم رسید و همان لحظه اسیر سرپنجه شیر درگاه جغتا
گردید و افغانان و راجپوتان و میواتیان رو بفرار گذاشتند و تمام فیلان و خزانه و جواهرخانه دیگر اقسام مال
و عیال بدست مغلان افتاد و فیلان و توپ خانه بضبط سرکار درآمد باقی به غازیان معاف فرمودند و
خان خانان هیمو را دست بسته آورده نزد عرش آشیانی حاضر ساخته التماس نمود بدست مبارک
بقصد اجر غزا شمشیر را بر فرق نحس آن کافر زنند بعده خان خانان کار آن اجل رسیده را به اتمام رسانده
و فرمودند سر او را بریده به کابل روانه نمایند و جسد پلیدش را به دروازه دهلی برده آویزند بعد این فتح نمایان

کر از قلعه کابل برآمده دست برد نمایان بر خصم نموده تسلط خود ظاهر ساخت آخر کار نظر بر
ضای وقت به لطایف الحیل با مرزا سلیمان پیش آمده او را راضی بدین ساخت که سکه و
خطبه بنام او باشد و او به بدخشان مراجعت نماید عرش آشیانی با وجود هنوز به سن حد بلوغ نرسیده
بودند ازین هجوم آلام اخبار ناخوش ذره الم بخاطر نه آورده به سیر و شکار و بیکار خصم مشغول بودند و باز روزی
از سر نو خان خانان را در خلوت طلبیده فرمودند که ما شما را بجای عمو مهربان میدانیم و در سلطنت
اختیار شما است و قسم بروح پدر بزرگوار و سر مبارک خود داده فرمودند که در همه امور جزوی و
کلی متضمن بر صلاح دولت و سلطنت و از بخشیدن زر و ملک و اجرای سیاست محتاج به پرسیدن
ما و اذن حاصل نمودن نگشته در اجرای کار ملکی و مالی بکوشید و در همان اوان که امرا برگشته کار از
دست داده از ملاحظه وضع روزگار دهلی هم رسیدن اخبار کدورت افزا فکرهای دور از اندازه کار افتاده
بودند و صلاح کار و مصلحت نیک درین میدانستند که به دستور عرش مکانی طرف کابل رفته بعد فراغ از فتح
سلطنت و فراهم آوردن لشکر متوجه تسخیر هند باید گردید و خان خانان برین مصلحت تن نمیداد تردی بیک که
از دهلی هزیمت یافته باعث استقلال همو گشته روانه حضور گشته بود روزی که بادشاه بشکار رفته بودند
بخدمت خان خانان رسید خان خانان بحضور خود راه نداده بی آنکه به بادشاه اطلاع دهد و استمزاج حال
نماید فرمود تا گردن تردی بیک را زدند «کسی را که دیدی تو در جنگ پشت * بکشش گر عدو در مصاف نکشت»
و این معنی باعث کمال تنفر و توهم خاطر جغتا و دیگر امرای هند و عجم گردید اگرچه بعد مراجعت بادشاه خان خانان
عذر خواه این جرات گشته التماس نمود که نظر بر حلم و خدا ترسی آن حضرت که اغلب چنین تقصیر عمده او
خواهند بخشید چون درین آشوب که کار سلطنت بی سیاست رونق نمیگیرد صلاح دولت درین دانستم
که او را بسزا رسانم عرش آشیانی خان خانان را در بغل شفقت گرفته آفرین گفته و تحسین نموده فرمودند
که مکرر گفته ایم اختیار اختیار شما است از هیچ طرف هیچ اندیشه در دل راه ندهید و گفته و اظهار [illegible]
صاحب غرض را بخاطر نیارید و این مصرع خواندند «دوست کو دشمن شود هر دو جهان دشمن گیر» اما این
جرات خان خانان بر دیگر امرا و مقربان بادشاهی خصوص ماهم اغا که انکه و مرضعه بادشاه بود گوارا
نمود و تخم حسد این در مزرعه دل پر نفاق کاشتند بعده خضر خواجه را که از اولاد سلاطین کاشغر بود حاکم
پنجاب نموده متوجه مقابله همو گشتند و بعد رسیدن سرهند خان زمان را که بخطاب امیر الامرا سرافرازی

طلب و زمینداران مفسده پیشه گفت و گو داشتند که از این سرای بی ثبات بعالم بقا شتافتند و افغانان
خاندان لودی و سور و نیازی که میان هم مخالفت داشتند از هر گوشه و کنار اطراف شرقی طبل سرکشی
بلند آوازه ساخته علم سلطنت برافراخته خود را فرمان فرمای استقلال می داشتند و سوای صوبه پنجاب منصوبهٔ
جنت آشیانی استقلال بهم نرسانده بودند از هر طرف هنگامه نزع کشی و شورش حرکت افواج انتشار
یافت و قبل از آنکه از استیصال سکندرشاه خاطرجمعی حاصل شود خبر رسید که همون بقال وزیر و صاحب
مدار عدلی شاه به اگره رسیده اگره را بی محاصره و جنگ متصرف گردید و سکندرخان حاکم اگره از خبر
آمد آمد همو تاب مقاومت نیاورده از قلعه برآمده دید که فوج همو تعاقب نموده برگشته بر مقابله و مقاتله پرداخت
و قریب دو سه هزار کس از جمله فوج و همه دیگر همراهان بقتل رسیدند و زخمی گشتند و در دریا وقت فرار
غرق شدند و سکندرخان با معدود چند خود را به دهلی رسانید و تردی بیگ خان حاکم دهلی نیز از شنیدن
خبر همون بفکر گردآوری کومکی که اطراف بودند پرداخت و در قلعه دهلی هم اگر محصور گردیده در تباه شهرپناه
رعایا را به مدافع اسپ تحتم مامور نموده و بحضور عرضه داشت ارسال میداشت تا رسیدن جواب یا کومک
استقامت می توانست ورزید اضطراب نموده به مقابله همو برآمده جنگ بی صرفه نموده باندک زد و
خوردی که میان آمد هزیمت یافته راه اردوی معلی پیش گرفت و همو دهلی را بتصرف درآورده در قلعه و
اطراف حکام و اعمال تعین نمود روزی که به اگره رسید پنجاه هزار سوار با او بودند بعد تسخیر دهلی قریب
لک سوار فراهم آمدند و بقصد مقابله محمد اکبر بادشاه که بعد این بعرش آشیانی ذکر خواهد درآمد روانه سمت پنجاب
گردید و در همان حالت که خبر همون در لشکر عرش آشیانی انتشار یافت ساخبر رسید که خانزمان حاکم میرتهٔ
که از امرای عمده و متوسلان خان خانان خان بابا بود از شنیدن هزیمت حکام هر دو پای تخت و تسلط همو تاب
استقامت نیاورده روانه حضور گردید با وجودی که هم رسیدن اخبار موحش اول به تنبیه افواج سکندرشاه
که اطراف پنجاب تشریف و بر داشته بودند پرداخته خواستند به استیصال راجه رامچند نگرکوت که از سر
کشان مشهور آن صوبه بود متوجه شوند راجه مذکور بنظر بهبود کار و عاقبت بینی خود و ملک و رعایای خویش
نموده رجوع به خان خانان آورده بحضور رسیده ملازمت و بنیابت همان ملک و قلعه موروثی خود و دیگر
نوازشات سربلندی یافت در این حین از نوشته جات کابل بوضوح پیوست که مرزا سلیمان ناظم عرش
آشیانی از بدخشان با لشکر گران برای تسخیر کابل رسیده بود منعم خان حاکم کابل بعد از امتداد محاصره

از چمن اخبار سلاطین گیتی ستان خیابان نسیم روایت وزیده که جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی که در
ایام هزیمت جنت آشیانی در حصار امرکوت توابع تهته از بطن ملکه نسوان حمیده بانو بیگم مخاطب بمریم مکانی
که نسب شریف قدسیه آن بجناب ولایت مآب شیخ احمد جام ملقب به زنده فیل میرسد شب یکشنبه
پنجم رجب سنه نهصد و چهل و نه بعرصه وجود آمده و تاریخ ولادت آن گوهر درج صاحبقرانی که ندرت تام
دارد چنین یافته اند :: الحمد که آمد بوجود :: آنکه از کون مکان مستحسن است :: بادشاهی که زمان را :: جهان اکبر را
نام جلالش لقب است :: شب و روز و سال میلاد :: شب یکشنبه پنج رجب است - بعد رسیدن خبر رحلت
حضرت جنت آشیانی ازین تنگنای سرای فانی بروضه جاودانی روز جمعه دوم ربیع الثانی سنه نهصد و شصت
و سه هجری که از عمر شریف آن بادشاه سکندر جاه سیزده سال و نه ماه قمری در گلشن همیشه بهار امید سلطنت
نشو و نما یافته بود در قصبه کلانور متعلق صوبه لاهور که طالع خود را بنظر سعد صاحب طالع و دیگر نظرات سعد سعودین
دبیرین از خانه دهم ریاست و یازدهم زینت افزای وقت بودند سریر آرای هند گردیدند و منابر عرش پایه
مساجد از اسم سامی شریف سر فخر بر اوج برین رسانیدند خطیب چرخ را که تا گنج خواند خطبه بر منبر بنام خسرو
غازی جلال الدین شه اکبر و امرای ذوی الاقتدار آداب تهنیت و انثار بجا آورده بعنایات اضافهای نمایان
و خطابهای معزز گردیدند اگر خواهد سوانح پنجاه و یک سال آن بادشاه سکندر اقبال مفصل زبان خامه
دهد در مجلد کامل علاحده نگنجد هر که تواهد به احوال آن خسرو گیتی اطلاع واقعی یابد رجوع به اکبرنامه و تاریخ
بداونی عبدالقادر نماید اما از واقعات عمده ملکی و مالی و تسخیر بلاد نقره چند بطریق انتخاب از تاریخ فرشته
و تاریخ معتبر دیگر بتحریر می آرد خان خانان بیرم خان را حقوق خدمت سه واسطه اند و دوران خصوص رفاقت
سفر ایران مقابله و مقاتله حرب های صعب بر حضرت جنت آشیانی ثابت گشته بود نمونه حیثیت والده
بزرگوار منصب وکالت ضمیمه اتالیقی و سپه سالاری عطا فرموده خطاب خان بابا را بر القاب
و عنایات دیگر افزودند و فرمودند که اختیار سلطنت بید وی است عزل و نصب حکومت و امارت
بلاد و کشتن و بستن و بخشیدن خیرخواهان و بدخواهان این دولت ابد پیوند بعهده خود شناخته اراحکی
و وسواس در دل خود راه ندهند خان خانان در ابتدای فرمایش انتظام و نسق سلطنت دهلی و اگره و همه
جا که فرستاد و در ان برای منع بعضی محصولات تا شروع که در ایام سابق میگرفتند ترویج نمود چون
هنوز سلطنت جنت آشیانی که از سر نو تصرف ملازمان چغتا در آمده فراغ نگرفته بود و مردم هنگامه

مولانا قاسم کاهی همایون بادشاه از بام افتاد یافته اگرچه یک کم است اما در تاریخ فوت یک کم و در تاریخ
ولادت و شادی یک زیاد جایز بلکه مبارک گرفته اند برخلاف آنکه اگر در امور تهنیت کم و در تعزیت
زیاد باشد مذموم و نحوم میدانند محمد قاسم فرشته پنجم ماه مذکور افتادن از بام و یازدهم رحلت بوستان نوشته
اما در تواریخ معتبر دیگر چنانچه بذکر در آورده بنظر آمده ایام سلطنت یا ایامی که از سفر ایران منقضی گردید میت
و پنجسال و ده ماه محسوب مینمایند ع جهان ای برادر نماند بکس ٭ دل اندر جهان آفرین بند و بس مکن تکیه بر ملک
و دنیا و پشت ٭ که او چون تو بسیار پرورد و کشت ٭ نزدیک به دروازه دهلی مدفونست گویند بمرتبه در صلاح
و تقدیم اوامر الهی می پرداخت که بی وضو نام خدای عزوجل بر زبان او جاری نمیگردید و در صوم و صلوة فرض
و سنن و نماز تهجد و تلاوت قران تقید تمام داشت و با علما و صلحا و شعرا صحبت داشتن و مباحثه علم دینی نمودن
دوست داشته فراخور حال هریک رعایت مینمود و طبع موزون داشت چنانچه رباعی زاده طبع مبارک
او بزبان قلم داده و در ایامی که خان خانان بیرم در قندهار بود بعد تسخیر کابل و فراغ از تنوکیس برادران این
چند بیت به بیرم خان از راه توجه باطنی وقت فرستادن فرمان بدست خط خاص نوشتند ٭ باز فتحی ز غیب
روی نمود ٭ که دل دوستان ازان بکشود ٭ شکر لله که باز شادانیم ٭ بر رخ یار و دوست خندانیم ٭ دشمنان را بکام
دل دیدیم ٭ میوه باغ فتح را چیدیم ٭ روز نوروز بیرم است امروز ٭ دل احباب بیغم است امروز ٭ شاد باد اهمیشه
خاطر یار ٭ غم نگردد بگرد یار و دیار ٭ همه اسباب عیش آماده ٭ دل بفکر خیالت افتاده است ٭ کوشش خرم بود
ز گفتار تو ٭ دیده روشن شود ز دیدار تو ٭ در حریم حضور شاد بهم ٭ بنشینیم خرم و بیغم ٭ بعد ازین فکر کار هند کنیم
عزم تسخیر ملک سند کنیم ٭ در تاریخ فرشته درج است که هرچند بر عالمیان ظاهر بود که حضرت جنت آشیانی
بر رویه مذهب برحق امام اعظم رحمه الله قایم بودند اما در محبت اهل بیت و ایمه اثنی عشر مرتبه به افراط میل
داشتند که مرزا کامران بسبب نزاع در امور ملکی و تعصب زیاد که با اهل تشیع داشت حضرت جنت آشیانی را
متهم بطرف داری مذهب امامیه نموده اکثر از مقوله قطاعیه کنایه آمیز میان می آورد چنانچه بعد هزیمت از
شیرشاه که بسرحد پنجاب رسیدند و مرزا کامران به استقبال شتافته رفیق به نفاق گردید روزی را
بر قبرستانی گذر افتاد که سگی بالای قبری بول مینمود مرزا کامران آن رو به جنت آشیانی نمود گفت که
ظاهرا میت این قبر رافضی است حضرت تبسم کنان جواب دادند که آری آن سگ سنی است ذکر سلطنت و [illegible]
آشیانی بعد [illegible] بادشاه [illegible]

حکام و عمال برای ضبط امور ملکی و مالی بادشاهزاده محمد اکبر را به اتالیقی خانخانان برای تنبیه سکندر شاه
و دیگر افغانان طرف لکهی جنگل مرخص ساخته متوجه دهلی گشته در ماه رمضان المبارک سنه نهصد و شصت
و سه داخل دهلی شده رونق افزای سلطنت دوباره هندوستان گردیدند ابوالمعالی حکومت پنجاب
و سکندر خان را ایالت اگره مرحمت فرمودند و علیقلی را برای بندوبست سنبل و میرته مقرر نمودند و
بندوبست ملک برهم خورده پرداخته افواج متفرقه برای تنبیه زمینداران سرکش اطراف تعین فرموده بقصد
توجه اگره پیشخانه بیرون فرستاده بردی بیگخان را خلعت حکومت قلعه دار دهلی مرحمت نمودند میخواستند
که خود نیز بدولت متوجه منزل پیشخانه گردند در شنیدن آثار کوچ سفر آخرت همعنان گردید تفصیل این اجمال آنکه
با وجود هنوز پنجاه سال از مرحله عمر شریف طی نشده بود بر خلاف دستور سابق که ابدی را مجال ذکر رحلت
و انتقال از جهان پر وحشت در مجلس عالی جنت آشیانی نبود درین ایام اکثر اوقات به تذکار سفر آخرت
خود می پرداختند و هرکه ذکر توجه به اقلیم بقا بر زبان می آورد بسمع رغبت متوجه شده به تکرار آن ماذون ساخته
باعث انبساط خاطر مبارک میداشتند و درهمان ایام بعد از ادای نماز صبح یکی از محرمان و مصاحبان خاص
مخاطب ساخته فرمودند که امشب بعد ادای تهجد نزدیک به آثار صبح کاذب چشم بخواب دلم بیدار بود که از
زبان ملهم صادق غیبی مضمون این رباعی بگوش من رسید   یارب بکمال لطف خویش خاصم گردان
واقف بحقایق عامم گردان   از عقل جفاکار دل افگار شدم   دیوانه خود خوان و خلاصم گردان   این رباعی میخواندند
و قطرات اشک از چشمه چشم جاری بود تا آنکه یازدهم ماه ربیع الاول روز جمعه سال نهصد و شصت
و سه وقت نماز دیگر بالای بام کتابخانه که عمارت می شد تشریف بردند تا نماز شام در اهتمام تعمیر
و تفرج بعضی کتاب مشغول بودند وقت نماز خواستند فرود آیند از جمله دوازده پایه سه چهار زینه فرود
آمده بودند که صدای اذان بگوش مبارک رسید میخواستند برای پاک ادب بانگ صلوات بنشینند
در آن حالت من جامه بر پا پیچید و پا از زینه لغزید و غلطیده تا پایین زینه آمدند اگرچه تمام اعضا ضرب
صعب رسیده بود اما بر سر و شانه مبارک زیاده آسیب رسید زمانی بیهوش مانده باره که بهوش
آمدند به اشاره فرمودند که فرمانی مشتمل بر حقیقت مذکوره و تسلی بادشاهزاده کامگار جلال الدین محمد اکبر بنویسند
باز مدت از خود خبر نداشتند روز یکشنبه سیزدهم ماه مذکور وقت شام آفتاب جهانتاب عمرش
بمغرب زوال فرو رفت و طایر همایون بال روحش از قفص تن باشیانه جنت پرواز نمود تاریخ وفاتش

التماس بیرم خان خود در لاهور توقف فرموده مهم دفع آنها به بیرم خان فرمودند و آن شیر بیشه شجاعت
با نه ده هزار سوار متوجه مقابله هر دو سردار نامدار گردیده بعد که فوجها نزدیک آب بجواره رسیدند خانان
تدبیر شبخون زدن بکار برد که امرای همراه را نیز خبر نانموده بنام شکار با جمعی از نوکران خاص خود که مجموع
به دو هزار سوار نمیرسیدند سوار شده به فاصله هشت نه کروه روز را بشب رسانید چنانچه در لشکر افغانان
نصرت قرار بیرم خان زبان زد گردید و اراده انداختند که هیچ نا شده بر باقی فوج بادشاهی بتازند که
یکبارگی غافل بیرم خان رسیده بر سر افغانان خفته تاخته تا بر خود بجنبند جمع کثیر را بقتل در آورد
و زخمی ساخت تاتار خان بگمان آنکه تمام فوج جغتا از دو طرف رسیده سواری قرار چاره کار نداشت
و اسپ و فیل بیشمار بدست سپاه افتاد و بیرم خان بفتح و نصرت بخدمت جنت آشیانی رسیده
مورد عنایات بیکران گشته مخاطب به خانخانان یار وفادار گردید در همان زودی خبر رسیدن
سکندر شاه با هشتاد هزار سوار و فیلان بیشمار و توپخانه آتش بار این رسید جنت آشیانی از
لاهور متوجه مقابله خصم گشته چون نزدیک سرهند که سکندر شاه آنجا رسیده چون سد سکندر سد راه
گردیده بود مضرب خیام نصرت انجام گردید بادشاهزاده محمد اکبر را که دوازده سال از عمر آن نونهال گلشن
عز و اقبال نشو و نما پذیرفته بود به رفاقت و همراهی خانخانان بیشتر مرخص ساخته به فوج بندی میمنه و
میسره و [illegible] ملتفت پرداختند روزی که فوجها به آراستگی تمام مقابل هم شدند و افغانان جلادت
نشان از هر دو طرف ده پانزده هزار سوار با فیلان مست جنگی پا بمعرکه کارزار گذاشتند و صدای
دار و گیر بلند گردید امرای نبرد آزمای جغتا به خانه های کمان در آمدند و بیرم خان خانخانان بهادرانه قدم
پیش گذاشته هر طرف که روی آورد از کشته پشته می ساخت و هر جانب که می تاخت زلزله در زمین
و زمان می انداخت — درآمد دو لشکر بجنبش چو کوه ز گران جنبش آمد جهان را ستوه — و مبارزان
توران دران نبردگاه چپقلش های رستمانه بر روی کار آوردند تا آنکه نسیم فتح و فیروزی بر لشکر حضرت
جنت آشیانی وزید و افغانان بیشمار با سرداران نامی بقتل رسیدند و سکندر شاه هزیمت یافته
بکوهستان سوالک گریخت و غنیمت بسیار و فیل و اسپان بیشمار بدست مغلان افتاد و هیمون
از شنیدن آوازه فتح جغتائیان جرأت پیش آمدن نموده عنان عزیمت طرف شرقی تافت و خانخانان
تاریخ این فتح شمشیر همایون یافت و حضرت بعد پرداخت حال لشکر و فراغ نسق ملک پنجاب و تعین

و مرزا کامران شعر مناسب خوانده اظهار ندامت نموده رخصت کعبة الله خواست حضرت رقت کنان مرخص
ساختند و مرزا عسکری قبل از مرزا کامران به بیت الله مرخص گشته خود را بآنصوب رسانده در راه
موبئه برحمت حق پیوست و مرزا کامران بعد رسیدن بدان مکان فیض نشان و فراغ زیارت
کعبه متبرکه و مدینه منوره دعوت حق را اجابت نموده از مرزا کامران ابوالقاسم نام پسر ماند و سه
دختر ابوالقاسم را در سایهٔ لطف خود با عزاز نگاه داشتند و یک دختر به فخرالدین مشهدی منسوب
ساختند و دو دختر دیگر را به بنی اعمام خود دادند و از مرزا عسکری دختری که مانده بود بعقد میر یوسف مشهدی
در آوردند حاصل کلام بعد از فراغ از طرف برادران برهمکار که درین مابین مکرر طرف بلخ و بدخشان
و بستان و کشمیر تشریف برده ترددات و محاربات نمایان نمودند و خود زخم بر داشتند و ملک
موروثی چند سال از دست رفته را بضرب شمشیر و سعی بازو بتصرف در آوردند و مدت هشت سال
در آنضلع بسر بردند درین ایام آنچه رو داده اگر خواهد مفصل به احاطه تحریر آرد جلد علیحده مرتب کرد و از تفصیل
میخواستند متوجه تسخیر دهلی و آگره گردند از تمامی حاسدان که در حق بیرم خان کلمات ناگفتنی و ناشنیدنی
در میان آوردند حضرت را محض برای تحقیق آن مقال رفتن سمت قندهار ضرور گردید و بعد رسیدن
به آنصوب بیرم خان را از آن تهمت بری و پاک یافتند و بموجب درخواست او آن یار وفا
دار قدیم الخدمت همراه آوردند درین آوان متواتر اخبار فوت سلیم شاه و اختلاف سلطنت
میان افاغنه و برهم خوردن ملک هندوستان و تسلط هیمو بر مسلمانان سامعه افروز ملازمان نسبت
آشیانی گردید لهذا شاهزاده محمد حکیم را به اتالیق منعم خان در کابل گذاشته در ماه ذی الحجه سنه
نهصد و شصت و یک متوجه تسخیر دهلی گردیدند چون نزدیک سرحد ملتان و لاهور شرف نزول
وقوع شد با وجود زیاده از پانزده هزار در رکاب موجود نبود خبر سکندر شاه با هشتاد هزار سوار [illegible]
بگذارش در آمده از دهلی و آوازه و حرکت هیمو صاحب مدار عدلی با لک سوار از طرف شرقی
انتشار یافت اصلا اندیشه بسیاری لشکر خصم بخاطر راه نداده مابین راه قلعه رهتاس بنا کرده
شیرشاه را با دیپالپور و دیگر بلاد که منسوبان سکندر شاه شده راه گردیدند مفتوح ساخته
افغانان بسیار بقتل آورده به لاهور که نزول رایات ظفرآیات گردید خبر رسید که تاتار خان
و جمعیت خان بطریق هراول سکندر شاه با سی هزار افغان نزدیک سرهند رسیده بجنب

التجا کنانند بادشاهزاده باوجود انس سابق که با دیگر پردگیان حرم داشت نزد هیچ یک نرفته به جاذبه مهر مادری
خود را در آغوش والده ماجده رسانند و بعد بندوبست قلعه و نواح محمد علیخان را در خدمت شاهزاده گذاشته
خود به تسخیر بدخشان و دیگر بلاد موروثی برآمدند میرزا کامران به غزنین رفته کاری که منظور نظر داشت نساخته خود را
نزد سلیم شاه رسانند از و نیز اثر مهربانی و مهمان پروری مشاهده ننمودند ناچار از انجا نزد شاه حسین بنی عم که
در بهکر حکومت داشت رفته تنومند دم به آرام نگرفته بود که باز هوس تسخیر کابل در خاطر راه داده بعد از شنیدن
توجه جنت آشیانی طرف بدخشان لشکر از مردم بهکر و اطراف فراهم آورده خود را بطریق ایلغار آخر های
شب تار به پای حصار کابل رساند مردم قلعه را غافل یافته صبح وقت وا نمودن دروازه به قابوی فرصت
تاخیر یافتن دروازه بان داخل قلعه گردید و چند امیر منصوب کرده جنت آشیانی را بقتل رسانند جنت
آشیانی خبر یافته خود را رسانده به محاصره قلعه پرداختند و ایام محاصره به امتداد کشید و بر عورات
امرای که همراه رکاب به محاصره و تردد جان فشانی پرداخته بودند سختی زیاد نموده پیام تهدید بی ناموسی
آوردن بر سر آنها مینمود و از بالای قلعه موی سر بعضی زنان گرفته کلمات درشت برای دست بر
داشتن از محاصره بر زبان می آوردند امرا در جواب میگفتند که تا امروز ناموس ما بودند احال مادر و خواهر
شما الله هرچه خواهید بر سر آنها بیارید ما در تقدیم جان فشانی خواهیم کوشید گویند دو بار بادشاهزاده
محمد اکبر را بر سر توپ بسته آتش دادند بحکم الهی آتش در نگرفت و آخر میرزا کامران مغلوب هراسان
گشته فرصت یافته از قلعه برآمده فرار اختیار نموده خود را نزد میرزا عسکری که بادیه گرد دشت نامیدی
بود رسانده دوباره دیگر که خبر برآمدن جنت آشیانی برای بندوبست بلاد اطراف باو رسید باتفاق
میرزا عسکری خود را به کابل رسانده دست یافته و بنا یافته باز فرار نمود اگر خواهد تفصیل احوال او پردازد
به طول حکایت شکایت امیز او منجر میگردد حاصل کلام مکرر باظهار ندامت بخدمت جنت آشیانی رجوع
آورده بعض مقربان را شفیع جرایم سابق و لاحق ساخته شرف ملازمت حاصل نموده جاگیر و آبرو یافته
باز فرار نموده یک وقعه بر حضرت شبخون آورده میرزا هندال دران شبخون که تغافل نموده بود کشته
گردید و میرزا کامران تیاراج افغانان رفته بحال تباه عذر خواه آمده مرة اخری مورد عنایات گشته
باز در قرار آخر کار ریش تراشیده خواست از سر نو باتفاق افغانان ماده فساد گردد گرفتار اعمال گردید
و در سال نهصد و شصت حکم مکحول ساختن فرمودند و بعد مکحول گشتن جنت آشیانی بدیدن او رفتند

و یک دو قلعه را در محاصره چند روز گرفته به محاصره قندهار که میرزا عسکری در آنجا بود پرداختند بعد نقض ماه اوایل
رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو تسخیر در آوردند و موافق قرار قلعه را حواله ملازمان شاهزاده میرزا محمد مراد نمودند
و چون در همان ایام واقعه شاهزاده میرزا محمد مراد رو داد و وقت کوچ به اراده فتح کابل بعضی بدسگالان و قوم
طلب بنای مصلحت برین گذاشتند که تا تسخیر کابل عیال و اموال ما در قندهار باشد و سردار و قلعه دار
قزلباش که در ناهمواری آن طایفه نیز سخن مست با ظهار آنکه الحال قلعه حواله ما شده بدون حکم شاه احدی را در
قلعه جا نمیدهیم راضی به نگاه داشتن به اطفال و اتفال همراهان رکاب نشدند و انجمن بر خاطر اشرف همایون ناگوار
نمود به بیرم خان و دیگر همراهان اشاره نمودند که اگر توانند باز قلعه را تصرف بیارند و به روایتی بدون حکم همرکاب
ظفر انتساب بدین منصوبه که جمعی از مردم هند و مغلیه بی سر و سامان همراه شتران کاه و هیمه پشتاره ها کاه بر
سر گرفته یک دو روز آمد و رفت نموده بعده شمشیر و دیگر اسلحه میان پشتاره ها گذاشته داخل دروازه
قلعه شده با ظهار سنگینی بار پشتاره ها را از سر فرود آورده دست به اسلحه کرده غافل بر سر دروازه بانان
ریخته و کشته دروازه را تصرف آوردند تا خبردار شدن مردم دیگر دروازه قلعه بر روی لشکر هند که نزدیک
دروازه در کمین بودند وا نمودند قلعه دار از مقید جان بازان خبر یافته دل و حوصله باخته سر خود در جنگ ندیده
از قلعه بر آمده راه عراق پیش گرفت و حضرت جنت آشیانی معذرت این با ظهار ناهمواری قلعه دار به
شاه ایران نوشته بیرم خان را در قلعه قندهار گذاشته به تسلی دیگر سرداران قزلباش پرداخته متوجه
تسخیر کابل که میرزا کامران در آنجا کامرانی مینمود شدند درین آوان میرزا هندال که با هر دو برادر موافقت میان
نیامده بود در انتظار مقدم حضرت سرگشته وادی حیرانی میگردید خود را رسانده سعادت اندوز ملازمت
گردید شفقت بسیار درباره او مبذول فرمودند هنگام تقرب خیام ظفر انجام نزدیک کابل واقع شد تا
میرزا کامران تاب استقامت در قلعه نیاورده وقت شب با چندی از رفقا بر آمده راه غزنی اختیار
نمود و میرزا هندال بتعاقب او مامور گردید و حضرت جنت آشیانی در سنه نهصد و پنجاه و سه بفرخی و فیروزی
داخل قلعه کابل گشته بدیدار فرزند کامگار بادشاه زاده اکبر کامیاب گشته شکر بدرگاه الهی بجا آوردند گویند
بعد داخل شدن قلعه والده ماجده بادشاهزاده محمد اکبر که همراه حضرت بود با مخدرات دیگر که در قلعه بودند یکجا
نشستند وقتی که محمد اکبر را که آغاز سال چهارم بود حاضر آوردند بطریق امتحان اشتباه همه حجله آرایان آن بزم
نشاط با ظهار کمال خوشوقتی باتفاق حمیده بانو بیگم والده مکرمه بادشاه زاده آغوش برای طلب آن درة

شاه و خیرخواهی دست حضرت جنت آشیانی بغایت میکوشیدند و روز بروز به تقریب اظهار فرط محبت و حسن
عقیدت همه خاندان امیر تیمور صاحب قران نسبت به ائمه طاهرین و اهل بیت اثنی عشری زاده طبع
محمد همایون بادشاه نزد شاه خواندند : ما هم ز جان بنده اولاد علی : هستیم همیشه شاد بیاد علی :
چون سر ولایت ز علی شد ظاهر : کردیم همیشه ورد خود ناد علی : و نیز تقریباً مذکور نمودند که از ابتدا
بحسب ظاهر علت نمائی ماده عناد بعضی امرای چغتا و نفاق برادران خصوص میرزا کامران که طرف
تعصب بیشتر داشت همین بود که بادشاه اظهار محبت اهل بیت میر دیوان زیاده بر زبان آورده
باعث تقویت مذهب تشیع میگردیدند و مدار سلطنت باختیار اهل ایران واگذاشته بودند فی
الجمله حضرت جنت آشیانی در کمال دانائی و بردباری و ملایمت و اظهار محبت با همه اعیان شاه سلوک
مرعی داشته هرگز اظهار اضطراب برای رخصت بمیان نیاوردند تا آنکه بعد تقدیم ضیافت درخور
حالت سلاطین و شاهان سرانجام رخصت مع خرج یک ساله و مایحتاج سفره ترتیب داده شاه
زاده محمد مراد را که دو ساله بود بطریق نوره برای اطاعت قزلباش به آتالیقی بداغ خان قاجار مع
ده هزار سوار قزلباش جان نثار سوای ده هزار سوار کوهکی خراسان که بیشتر بر قندهار حکم اندازی
می شنیدند مقرر کردند بر ارباب هوش پوشیده نیست که برخلاف او به هندوستان که از نوع قلمی
موجودی کم می باشد در ایران بسبب آنکه منازل ایران از پانزده شانزده کروه دور فرسخ آنجا
یا شد کم نمی باشد و سوای شاطر از جماعه خدمتگار و توشکچی و باورچی و رکابدار و دیگر عمله ضروری
پیاده قطع راه نمی توانند نمود ناچار همه را سواری اسپ باید درین صورت بیست هزار سوار قلمی ایران و
توران از مضاعف کم موجودی نمی باشند که اکثر در رفت کار همراه ولینعمت در جان فشانی شریک
میکردند و وقت رخصت حضرت جنت آشیانی با اظهار استحکام رشته محبت موروثی قرار دادند که انشاء
الله العزیز بعد فتح و رسیدن منزل مقصود قلعه قندهار تواضع شاهزاده مراد نمایند و در ساعت مسعود
شاه مشایعت و رفاقت یک دو منزل نموده حضرت جنت آشیانی را با اساس و ذخیره سلطنت روانه
ساخت و از راه تبریز و مشهد مقدس شده زیارت مزار حضرت شاه صفی طاب مرقده نموده
و سعادت طواف روضه امام رضا علیه السلام و دیگر فرزندان حضرت خیر الانام حاصل کرده همه جا سیر
و تفرج کنان به همعنانی فتح و نصرت به طالع کرم سیر رسیده بعضی قلعجات نواح قندهار را جلوریز مرواری

دیگر

چون ... که جای ...ین قدیم خراسان است شرف نزول واقع شد سلطان محمد پسر کلان شاه طهماسب با همه
تجمل اساس همراه شرف الدین اتالیق و دیگر امرای به استقبال رسیده در لوازم تعظیم و تکریم و سرانجام
لازم ملزوم سلطنت کوشیده در دلیری و خاطرجوئی مهمان عزیز کمی ننمودند و جنت آشیانی از طریقه مهمانداری
بسیار خوشوقت و مشعوف گشته سیر باغات و تفرج عمارات و آب و هوای آن دیار که بطبع اشرف بغایت
پسند و موافق آمد نموده در ماه ربیع الثانی سنه نهصد و پنجاه و یک با شاه ملاقات نمودند الحق از ذکر مهمان
داری و خاطرجوئی و دلداری مهمان که طریقه خاندان قدیم و دودمان کریم آن دیار است و از آن برگزیده نتیجه
نبی و ولی به ظهور آمده در اکبرنامه مفصل درج است اگر خواهد درین اوراق ثبت نماید سررشته کلام از دست
انتخاب و اختصار باز می ماند حاصل سخن بعد رسیدن خود شاه به استقبال نموده بکمال تبارک و گرمی اتحاد
ظاهری و باطنی در خورده فراخور حال مهمان شرط مهمان نوازی نسبت به هر یک از همراهان جدا جدا بعمل آورد
جنت آشیانی یک قطعه الماس بیش بها و دویست و پنجاه لعل بدخشان درخشان تر از چراغ بطریق ارمغان
بشاه داد گویند در مدت ایام ملاقات از ملاحظه اثر انفعال از احوال سراپا ملال سلوک افغانان بد
سگال حرفی بر زبان نیاوردند هرگاه خود جنت آشیانی ذکر این مقوله و حادثات گذشته بمیان
آوردند شاه بانواع تسلی پیش آمده نمیگذاشت که از آن ذکر کلمه و کلام ملال اثر بر زبان جاری گردد مگر
روزی شاه استفسار سبب اصل برهم زدگی ملک نمود حضرت جنت آشیانی فرمودند که نفاق برادران علاوه
قوت دشمن و ماده مزید عناد و فساد افغانان گردید در آن وقت بهرام میرزا برادر شاه بدستور بزرگان
ایران که برادر خورد و پسران نیز با آن خدمت والد و مهمان سعادت خود میدانند طشت و آفتابه گرفته خدمت
مینمود بعد فراغ برخلاف دستور هند دست بسته می استاد شاه اشاره به بهرام میرزا نموده گفت که طریقه
و آداب سلوک با برادران و فرزندان اینست نه چنان است که شما مینمائید جنت آشیانی تصدیق قول
شاه نموده گفتند بنفس الامر هر که خلاف این آداب رعایت در حق برادران نماید همین ثمر ندامت بار آرد
اینمعنی پاره بر خاطر میرزا بهرام گرانی نمود و در وقت مصلحت سرانجام مدد کلمه کلام بد مدی با ظهار اختلاف
مذهب بر زبان می آورد هر چند که شاه گوش بدان کلمات نمی نمود اما از بس که بعضی همدمان بهرام میرزا
حرف های نامناسب بهمدمی میرزا گوش زد شاه مینمودند نزدیک بود که ماده انحراف مزاج شاه گردد
سلطان بیگم خواهر شاه و قاضی جهان و حکیم نورالدین که از مقربان و مصاحبان شاه بودند در رفع و کوشش

تسلط شیرشاه چنانچه بزبان خامه داده رسید با جمعیت معدود که همه جا شیرشاه تعاقب کنان می آمد
متوجه پنجاب شدند بعد رسیدن لاهور بمصلحت نفاق امیر مرزا کامران از راه سند و بکهر متوجه سمت قندهار
گشتند که چون مرزا عسکری که در قندهار است اگر بخلاف آنچه گذشته نفاق را بهمدمی مرزا کامران باتفاق
مبدل سازد باز لشکر فراهم آورده فکر استیصال خصم بدسگال نموده آید بعده که نزدیک قندهار شرف
نزول فرمودند مرزا عسکری بشهرت استقبال و اعانت بر آمده به اشاره مرزا کامران به اراده شبخون
و فکر فاسد کمر بست حضرت آشیانی اطلاع یافته با معدودی چند که به اختلاف روایت مجموع تا هفتاد نفر
بعهده داران که از آنجمله بیرم خان وغیره بیست سوار از همدمان باوفا و جان نثار بودند و بادشاهزاده محمد اکبر را
که ایام رضاع او بود بخدای مهربان سپرده پیش برادران منافق گذاشته بروایتی والده ماجده بادشاه
زاده را همراه گرفته راه ایران براه بری از دشمنان پیش گرفتند برادران حق ناشناس بر سر اساس البیت
ریخته تاراج بردند و بادشاهزاده محمد اکبر را به قلعه قندهار رسانده بعد از چندگاه از آنجا بکابل آوردند
حضرت جنت آشیانی بعد رسیدن سرحد خراسان بیرم خان را که از همدمان باوفاق و رفیق سفرهای سراپا
لقب فردوس مکانی بود پیشتر بطریق سفارت نزد شاه حق شناس برگزیده اساس شاه طهماسپ
برای خبر رسانیدن و استرضا حاصل نمودن فرستادند و شاه مهمان نواز بر مژده تشریف آوردن آن زبده
دودمان صاحبقران که پیش از زبانی مبشران آگاهی یافته چشم براه خبر تحقیق و در فکر روانه نمودن
مهماندار معه اسباب ضروری سفر و تحف و هدایا بود مبشر گشته مردم باستقبال بیرم خان تعین نموده به
اعزاز و اکرام تمام نزد خود طلبیده طریقه مهمان نوازی را بجا آورده بر سرگذشت مفصل مطلع گشته الم
بسیار نموده به اشتیاق تمام در جواب نامه نوشت ٭ همای اوج سعادت بدام ما افتد ٭ اگر ترا گذری بر مقام
افتد ٭ و اظهار شوق زیاد نوشته ختم نامه برین کلام نمود ٭ مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد ٭ نیت خیر
مگردان که مبارک فالیست ٭ و از حضور امرای قاعده دان مهماندار تعین نموده فرمود که حکام ملک خراسان
و هر جا که قدم مبارک آن همایون قدم برسد و سرراه از ماکولات حلویات و فواکه و مشروبات همه
اقسام نعمت که بر سفره سلاطین باید و انواع ملبوسات هند و کشمیر و اقمشه ایران و ترکستان و اسباب
عیش حتی مغنیان هند و رقاصان جادو فن هفت اقلیم با اسپان عراقی و عربی و جواهر سرانجام ضیافت
نموده با اقسام پیشکش استقبال نمایند و امرا موافق دستور هندوستان دست بسته در خدمت حاضر باشند

برمی برتافت آورده عرصه بر وتنگ آورده همو از شنیدن اینخبر از محاصره بیانه دست برداشته متوجه
مقابله و مدافعه محمد خان گردید و ابراهیم شاه خبر یافته تعاقب نموده بعد مقابله هزیمت یافته بر سر راجه
راجچند رفته بعد جنگ هزیمت خورده گرفتار گردیده باز باتفاق راجچند فوجکشی نموده آخرکار به بادیه عدم شتافت
باقی ذکر عدلی به محل زبان خامه ترجمه رفتار خواهد درآمد [illegible]
سکندر شاه سور بعد فتح و تسخیر آگره بکمال استقلال سر در لوازم سروری بجا آورده امرای سور و دیگر افغانان صاحب
مدار را فراهم آورده گفت که سلطان بهلول لودی و شیر شاه باتفاق برادران به سلطنت دهلی رسیدند
و سلطان ابراهیم لودی و عدلی که به خلاف رویه بزرگان با برادران سلوک بکار بردند و برادران
از نفاق ورزیدند بمکافات سلوک رسیده سلطنت به باد دادند الحال منکه بمدد برادران به پایه
سلطنت رسیده ام خود را قابل این امر خطیر نمیدانم التماس دارم که هر کرا از شما بیان سزاوار اینکار
دانسته اختیار نمایند من بدل و جان رفاقت و اطاعت نمایم والا در نیوقت که همایون بادشاه با فوج
خونخوار قزلباش رسیده ملک از دست رفته خود را متصرف شده تا کابل از سر نو به تسخیر درآورده
بعد خاطر جمعی از کار برادران متوجه دهلی خواهد گردید سلطنت به نفاق ماده خرابی خانه دان لودی و سور خواهد
گشت و بیخ و بنیاد افاغنه ازین دیار کنده خواهد شد همه امرا باتفاق قسمها بمیان آورده بکمال شفقت
اظهار رضامندی و اطاعت عهد و پیمان اتفاق بی نفاق نموده دست سکندر شاه گرفته بر تخت نشاندند
و شرط تهنیت و نثار بجا آوردند اما در همان هفته بر سر مقرر شدن اقطاع و منصب و خطاب گفت وگوی
عتاب آمیز بمیان آمد و صحبت اتفاق به نفاق منجر گردید و خبر رسیدن محمد همایون بادشاه بهم عنانی ظفر
و نصرت به پنجاب و گریختن تاتار خان از قلعه رهتاس بهزاران تزلزل و هراس و حرکت نمودن همو از طرف عدلی
برای تسخیر دهلی زبان زد همه برنا و پیر گردید و متعاقب تاتار خان معه عریضه امرای پنجاب مشتمل بر رسیدن فوج
مغلان و متصرف شدن تا سرهند و گریختن افغانان به پناه زمینداران لکهی جنگل رسید سکندر شاه با چهل
هزار سوار تاتار خان را مع حبیب خان برای سد راه چغتائیان نموده بعد مقابل شدن فوجهای تاتار خان
شکست یافته تا دهلی نبذ نگردید و سکندر شاه بکمال سراسیمگی ملاحظه نا ده هزار سوار گرفته متوجه فوج مغلان
گردید باقی بر محل نذکر خواهد درآمد [illegible] چون حضرت
جنت آشیانی محمد همایون بادشاه از ناموافقت ایام و نتوی نفاق برادران بد فرجام چشم زخم عظیم در ایام

داده برفاقت امرا به نسق و بندبست ملک پرداخت احمد خان لودی حاکم پنجاب که خواهر دوم عدلی در خانه
او بود و برادرزاده شیرشاه می شد برین ماجرا اطلاع یافته خود را کم از هم زلف خود ندانسته باتفاق هیبت
خان و تاتار خان و دیگر امرای تازه بعرصه آورده علم سلطنت برافراشته خود را به سکندر خان ملقب
ساخته باده هزار سوار از لاهور متوجه آگره گردید ابراهیم شاه که کمال تجمل و وفور سپاه بهم رسانده بود با هفتاد
هزار سوار و پانصد فیل و دو صد فیل سوار نبرد آزما مقابل سکندر شاه روانه گردید بعده که فاصله دو روزه راه میان
هر دو فوج ماند سکندر شاه نظر بر زیادتی سپاه خصم بصلح راغب گشته مردم فهمیده کاردان میانجی ساخته پیغام
داد که از سرهند آنطرف در تصرف خود داشته باقی ملک به سلطان ابراهیم واگذارد سلطان ابراهیم
از غرور بسیاری سپاه و امرا قبول ننموده کار به محاربه انجامید بعده که صفوف آراسته گردید سکندر شاه
باتفاق جمعی از امرای رزم دیده جان باز و بعضی جوانان خوش اسپه یکه تاز آماده مرگ گشته به تعرض
طرفی از فوج خود چشم بر راه عطیه الهی گشته استاد و باقی فوج را با اساس سلطنت همراه امرا دیگر داده فرمود
کوس محاربه بلند آوازه سازند از طرف سلطان ابراهیم فوجهای چون دریای موج بحرکت آمدند و بعد زد و خوردی
که میان آمد هزیمت بر فوج سکندر شاه افتاد و فوج سلطان ابراهیم تاخت و تاراج بهتر پرداخت در آن
حالت سکندر شاه از جای خود حرکت نموده غافل بر کمرگاه فوج سلطان ابراهیم تاخت آورد و شکست هزیمت
خورده او نیز خبر یافته از هر طرف تاخته بر لشکر خصم حمله آور گردیدند و سر از تن و اسلحه از کمر ربودند و
و در چشم برهمزدن شکست عظیم بر فوج سلطان ابراهیم افتاد و افغانان بسیار بقتل رسیدند و اسباب کوکبه
و دبدبه سلطنت ابراهیم شاه بتاراج رفت و ابراهیم طرف سنبهل فرار اختیار نمود و سلطان سکندر
متوجه تسخیر دهلی و آگره گردید منصوبان ابراهیم را اسیر قتیل ساخته خطبه و سکه بنام خود نمود و درین اوان خبر
تشریف آوردن محمد همایون بادشاه که از طرف ایران محاصره نمودن کابل بقصد تنبیه برادران که از مدت زبان
زد خاص و عام گشته بود و عنقریب بمدد خامه نیز رقمزده [illegible] خواهد پرداخت روز بروز زیاده سامعه
افروز هواخواهان آن دودمان میگردید و در بنای استقلال افغانان تبه کار تزلزل راه می یافت و هر طرف ماده
فساد آماده میگشت و ابراهیم شاه را با هیمو که بقصد تسخیر دهلی با لشکر گران از طرف عدلی متوجه بود مقابله افتاد
و هزیمت یافته خود را به بیانه نواح آگره رسانده ستاده بود با فوج سکندر شاه مقابله پرداخت درینضمن خبر رسید
که محمد خان لودی حاکم بنگاله را هوس فرمان روائی بخاطر رسیده فوج فراهم آورده بر سر عدلی که در آن حدود [illegible]

وهمون گریخته رو بخانه خود آورد و بعده که غوغای آدم کشی و فساد سکندر خان بلند گردید ابراهیم خان سور که نیز نسبت
عبدلی می شد خود را رسانده بضرب شمشیر کار او ساخت و شاه محمد پدر سکندر خان نیز از دست دولت افغان
لوهانی کشته گردید و تاج خان کرانی که از امرای نامدار و سپه سالار با وقار بود از مشاهده آن هنگامه بیدماغ و برآشفته
خاطر از مجلس برآمده از همانجا نقاره زنان راه بنگاله اختیار نمود و در رفته قلعه چنار را متصرف گردید و عبدلی شاه فوج
عقب تاج خان تعین نمود و خزانه و فیلان و اسباب زیادتی که با خود نتوانست بر داشت و در محالات جاگیر ذات
بتصرف عبدلی شاه درآمد و مهم تاج خان بطول انجامید و آخر کار همون با فوج عظیم رفته بعد مقابله و مقاتله که مکرر غالب
مغلوب گشتند کار تاج خان را بساخت در ان حالت که همون با فوج حضور به مهم شرقی پرداخته بود ابراهیم خان فرصت
وقت را غنیمت دانسته بفکر بغی پرداخت عبدلی شاه اطلاع یافته خواست که هنوز که او قوت زیاده نگرفته به تدبیر
کار او پردازد و خواهر عبدلی که با و منسوب بود برین راز از بیوقوفی صاحب راز مطلع گشته شوهر را خبردار ساخت
و ابراهیم خان علانیه طبل مخالفت بلند آوازه ساخته لشکر فراهم آورده تا مراجعت همون طرف بیانه که جاگیر و ملک
موروثی او بود و از اموال تجار و رعایای صاحب مایه اطلاع داشت رفته بتاخت و تاراج نپرداخته به سلوک از انها
مبلغ خطیر گرفته بگرد آوری سپاه پرداخت عیسی خان که بجنگ او تعین شده بود هزیمت داده تاراج نموده
خود را به دهلی رسانده تسخیر در آورد و سکه و خطبه بنام خود نموده ملقب به ابراهیم شاه گشته متوجه تسخیر اگره
گردیده اکثر قصبه جات تا متهرا بتصرف خود در آورد عبدلی که متوجه مقابله ابراهیم شاه گردید بعده که تو نزدیک
رسید ابراهیم خان بصلح و موافقت پیش آمده پیغام داد که اگر اعظم همایون و تهار خان سروانی با دیگر
صاحب مداران سلطنت و امرای با وقار از برای تسلی و استحکام عهد و پیمان نزد من بیایند که بعضی کلمات
و راز دل با آنها گفته و شنیده خاطر خود جمع سازد به وساطت آنها خود را بملازمت رساند و تنقیح جرایم خود
ساخته زبانی نیز عذر تقصیرات بخواهد عبدلی بیخبر از بازی روزگار نام بردگان را نزد ابراهیم شاه فرستاد چون
ابراهیم شاه نسبت به عبدلی در عقل و وقار و همواری وضع در پرداخت حال سپاه و رعایا و جذب قلوب
امرا نیک نام بود آنها را از زبان خوش و عهد و پیمان لطف آمیز از خود ساخت و برفاقت و اعانت آنها
مستعد مقابله و پیکار گردید عبدلی که بزنا موافقت ایام خود اطلاع یافت سوای فرار چاره کار ندانسته راه
چنار اختیار نمود و فیلان و اسپان بی شمار با اکثر کارخانجات بدست ابراهیم شاه آمد و استقلال
تمام بهم رسانده اگره را بتصرف آورده کوس سلطنت بلند آوازه ساخته خود را السلطان ابراهیم نصرت

به شهوت پرستی و عشرت [illegible] تمام داشت و خود هم جوهر قابل سلطنت و غور امور ملکی نداشت مردم
اراذل بی استعداد و مسخره پیشگان را پیش آورده مصاحب خلوت خود ساخت و همو نام نقال بدافعال ساکنا
قصبه روراری که شحنه بازار بود به مدد طالع و تقاضای گردون دون نواز سفله پرور همدم و همراز و وزیر
با استقلال او گردید و اختیار ملک و مدار سلطنت بقبضه اقتدار آن نقال داده خود با پری پیکران
دلارام و لاله رخان گل اندام و شنیدن نغمه و شرب مدام که ویران کن خان مان خصوص برای سلاطین
و بال جان و ایمان است مشغول گشته زر و افر به منیسان و اوباش پیشگان بی سر و پای بخشید و
پیکانهای تیر سنگین از طلا ساخته وقت سواری و از بالای بام عمارت قلعه هر سوی انداخت و
حکم نموده بود که هر که از آن تیر جسته بیابد و نقدان قیمت آنرا بدو بدهند با وجود انواع رعایت در حق مسخره
پیشگان نیز لکو و مقلدان خوش ادا میمو و ظریف طبعان عادل راکه بعدل میدل ساخته بودند آخر نظر
بر رویه کارهای او عدلی به اندهلی که بزبان هندی مراد از کور باطن باشد بر زبانها جاری گردید هر چند بعضی را
گرفته هموسیاست فرمود فایده نبخشید و همان لقب اندهلی بر زبان زد خاص و عام گشت تا آنکه
وقار و اعتبار و بردباری سلطنت او نزد خویشان و هم قومان نماند و در نظرها خفیف گردید و نسق و
رونق پادشاهی نماند و از هر طرف فتنه خوابیده بیدار گشت و امرا سر از اطاعت پیچیده طبع مخالفت
نواختند مفسدان نواح گوالیار سر به فساد برداشتند و برای تنبیه آنها متوجه آن صوب گردید روزی
در قلعه گوالیار برآمده دیوان نموده تغیر و تبدیل جاگیرات و خدمات بموجب تجویز و رهنمون همون
میمو فرمود که قنوج را از شاه محمد فرملی تغیر نموده به سرمست خان سربنی که از افغانان سگ فروش مشهور بود
بدهند سکندر خان بن شاه محمد که جوان شجاع دلی باک بود گفت کار ما بجای رسید که جاگیر ما به سرنیان سگ
فروش بدهند پدر را و که مرد هموار و بیمار بود چون دید که گفت و بلند کرد پسر را از تندی و کلمه اهانت آمیز گفتن
نسبت به سرمست خان مانع آمد او بجواب پدر زبان به طعن میغرتی که ظاهرا سر شاه او را چند روز در قفص مقید ساخته
بود دراز نمود در تعیین سکندر خان که خود در از جوانان دلاور و قوی هیکلان پر زور مشهور محسوب میشد در بزعا
به اظهار اخلاص بازوی سکندر خان را گرفته بصحبت برادرانه پرداخت میخواست او را بگیرد سکندر خان بر آشفته کار
دی که در کمر داشت بر شکم او چنان رساند که رودهای او برآمد و در همان گرمی دو سه افغان نامی دیگر را که به ممانعت
و گرفتن او پیش آمده بودند از پا درآورد و طرف عدلی شاه پرداخت و عدلی برخاسته پناه بحرم سرا برد

بموجب نوشته سلیم شاه با آنها عذر ورزیده مهمان پروری را به مهمان کشی مبدل ساخته سر هر سه چهار امیر
بریده نزد سلیم شاه روانه ساختند اری کفران نعمت با ولینعمت ورزیدن آخر کار خود میکند و حق نمک
منظور نداشتن همین نتیجه می بخشد سلیم شاه بعد فراغ ازان مهم متوجه اکره گردید درین اوان مرزا کامران که
بعد از مراجعت حضرت جنت آشیانی با سپاه قزلباش از کابل هزیمت یافته بود چنانچه انشاء الله تعالی باحاطهٔ
تحریر خواهد درآمد بحال تباه تباه به سلیم شاه آورد و سوای آبرو باختن و خفت کشیدن فایده حاصل ننمود و ازانجا
نیز فرار اختیار نمود و سلیم شاه از شهرت رسیدن جنت آشیانی طرف کابل متوجه دهلی گردید و خواص خان
که از مقابله سلیم شاه هزیمت یافته چندگاه سنگ فلاخن روزگار بود و آخر پناه به تاج خان حاکم سنبهل برد
تاج خان با او عذر ورزیده مقید ساخته سر او را بریده نزد سلیم شاه فرستاد و لاش او را به دهلی آورده دفن
ساختند و قبر او از جمله مزار اولیا مشهور گردید و سلیم شاه که دنبل مهلکت در نشست گاه او برآمده بود و بعضی
مرضهای دیگر علاوه آن گردید و در سنه نهصد و پنجاه و پنج جهان را پدرود نمود سه سال علم جهانبانی برافراشت
• درین زمانه بهار و خزان هم آغوش است • زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است
[illegible] سلیم شاه از بی بی بائی نام منکوحه پسری داشت فیروز خان
و مبارز خان نام که برادرزاده شیر شاه می شد خالوی فیروز خان بود خود را صاحب داعیه میگرفت سلیم شاه
و نصیع (?) و اراده باطن او را دریافته اکثر در خلوت به زن خود میگفت که اگر پسر خود را نسبت به برادر دوست میداری
و حیات و سلطنت او میخواهی که آخر کار رعب او منجر نکرد و در رضا زاده که کار برادر ترا در حیات خود بیازم والا او
آفت جان فیروز خان خواهد گردید و اگر محبت برادر است بر فرزند ترا باز داشت اختیار داری زن برادر
خود را ازان سوی ظن بری دانسته راضی نمیگردید بعد ممات سلیم شاه امرا فیروز خان را که ولیعهد بود بر تخت
نشاندند بعد دو روز مبارز خان بشهرت مصلحت امور ضرور با دو برادر دیگر به محل درآمده غافل فیروز خان را
دستگیر نمود مادر فیروز خان از خواب جسته نزد برادر درآمده هرچند به الحاح و زاری شفیع پسر گشت و گفت که
مرا با پسر بگذار که به دیار دور دست رفته با نوکاری نداشته باشیم یا مقید ساخته در قلعه نگاه دار و سر
بر پای آن ظالم بیمهر گذاشته آنقدر گریه و زاری نمود که از اشک چشم او دامن آن بیرحم تر گردید اما فایده نبخشید
و سر آن طفل که بحد بلوغ نرسیده بود بریده خود را به محمد شاه عادل ملقب ساخته بر تخت جلوس نمود و عوام
الناس به اعتراف که قاتل نفس زکیه به عادل هیچ نسبت نیست به عدلی شاه زبان زد ساختند و از اینکه

و دیگر بادشاهان اسلام متصل و حوالی دهلی اول آباد گشته که از آنجمله دو سه معموره تغلق آباد و غیره ویران مطلق
گردیده و پنج شهر دیگر که آباد اند اگرچه هرکدام باسم جدا موسوم اند اما از آنرو که در ساحت معمورهٔ دهلی اول
اتفاق افتاده هر پنج شهر به دهلی کهنه و نو زبان زد اند و بادشاهان سواد اعظم هند را که رونق بخش سلطنت
هفت اقلیم اند بادشاه دهلی می نامند و از هر جا مسافران عالم گرد و سیاحان جهان نورد را ده این
تخت گاه مبارک می نمایند بی اختیار بر زبان آنها اسم دهلی جاری میگردد القصه سلیم شاه بعد فراغ
از کار عمارت قلعه نو احداث بقصد تنبیه خواص خان روانه لاهور گردید خواص خان باتفاق اعظم همایون
و لشکر نیازیان که مضاعف فوج سلیم شاه از اطراف فراهم آورده بود باستقبال سلیم شاه شتافت
روز مقابله که هر دو طرف صفوف آراسته گردید قبل از آنکه شمشیر از غلاف برآید و صدای دار و گیر
بلند گردد خواص خان پیغام داد که مرا حق نمک تو و پدر تو مانع قتال و جدال است و با جمعی از خاصان خود از فوج
برآمده راه فرار اختیار نمود اعظم همایون با دیگر افغانان بمقابله پرداخته بعد از زد و خوردی که بمیان آمد [illegible]
شفیع جرایم ساخته بشهرت ملازمت یازده دوازده نفر همراز جانباز از لشکر خود جدا شده همینکه نزدیک
سلیم شاه رسید خواست غافل ساخته حربه بر او انداخته کار او بسازد آخر کاری نساخته خود زخم برداشته
بدر رفت و سلیم شاه فوج عقب سازمان تعیین نموده از بندوبست پنجاب خاطر جمع ساخته به آگره مراجعت
نمود و از تنبیه بعضی میواتیان و مفسدان نواح خاطر جمعی حاصل کرده متوجه گوالیار گردیده بعد رسیدن گوالیار روزی
در مجمع دیوان عثمان خان نام افغان بحضور سلیم شاه شمشیری بر شجاع خان که امیر نامی صاحب تومن بود و با
هم عداوت موروثی داشتند انداخته بدر رفت اگرچه شمشیر کارگر نیامد اما شجاع خان ماده این فساد به اشاره
بادشاه دانسته از نزد سلیم شاه برخواسته به مالوا خود را رسانده و بفکر فراهم آوردن جمعیت پرداخت و اعظم
همایون و عیسی خان نیز بمدد او رسیدند و قریب بیست هزار سوار فراهم آوردند سلیم شاه نیز بقصد تنبیه آنها متوجه
مالوا گردید مابین دیار و ماند و مقابله و مقاتله بمیان آمد و بعد کشته و زخمی گردیدن جمعی از فریقین بر فوج نیازیان
افتاده و عیال و اطفال همایون بقید سلیم شاه آمدند و نیازیان خود را به پنجاب رسانده منصوبان سلیم
شاه را قتیل و اسیر ساختند سلیم شاه بار دیگر متوجه لاهور گردید شجاع خان با همراهان طرف گهکر رفته
باتفاق گهکران علم بغی برافراشت سلیم شاه بآنطرف لشکرکشی نموده دو سال هنگامه قتال و جدال با گهکران
و نیازیان گرم داشت آخر نیازیان هزیمت اختیار نموده پناه به حاکم و مفسدان کشمیر بردند کشمیریان نیک بخت

بود و از

باز دست اسلام شاه را گرفته بر تخت نشانده اول خود روبروی تخت استاده آداب مبارک
باد بجا آورد و امرای هر دو برادر بموجب موده عادلخان از سر نو شرط اتیار و نثار سلطنت بتقدیم رسانیدند
و عیسی خان و خواص خان به اسلام شاه عرض نمودند جاگیر بیانه مع دیگر اطراف اگره برای عادلخان مقرر
کرده برخصت او حاصل نمودند و عیسی خان و خواص خان همراه او مقرر شدند دو ماه بران منقضی نگشته بود که
غازیخان نام افغان که متکفل مقید ساختن عادلخان گشته بود بحسب ظاهر زنجیر فیل برای برادر با او روانه ساخت
خصه زنجیر طلا همراه او داده برای پای عادلخان فرستاد بعد رسیدن غازیخان بخدمت عادلخان و پیش آمدن
بانواع چاپلوسی قبل از آنکه او بتقدیم خدمت مامور پردازد عیسی خان بر اراده او مطلع گشته غافل او را گرفته
همان زنجیر که از جیب و بغل او برآمد در پای او انداخته نزد اسلام شاه روانه نمود بعد از آنکه پرده نفاق از
میان برخاست و اخلاص ظاهری به عداوت و نزاع باطنی منجر گردید شمشیرها از غلاف برآمد و کار
به فوج کشی و لشکرکشی انجامید و امرای هر دو طرف کمر استیصال یکدیگر قایم بستند و مکرر محاربه صف میان
آمد و باز بصلح عهد موافقت بستند که اگر خواهد مفصل تحریر آن پردازد منافی ادعای اختصار کلام است آخر کار عادلخان
شکست عظیم یافته جان سلامت بدر برد و اسباب مکنت او همه بتاراج رفت و چون عادلخان یکه و تنها
خود را بمکان نامعلوم غیر مشهور رسانده مدت مفقود الاثر بود و درین ما بین امرای همراه او را که هر یکی برای
خود علم سرکشی و فوج کشی برافراخت و با امرای منصوب کرده اسلام شاه محاربات نمودند و
شرح این داستان خالی از طول سخن نیست آخر کار خواص خان با جمعی دیگر از امرا که یاد رفیق
گشتند طرف پنجاب رفته منصوبان اسلام شاه را بیدخل و اخراج ساخت و اسلام شاه که در السنه خاص و عام به
سلیم شاه ملقب گردید بعد تعیین فوج برای تنبیه و مقاتله خواص خان بدهلی آمده قلعه تعمیر کرده جنت آشیانی و شیر شاه
که از سنگ و گل بود از گچ و سنگ تغیر و تبدیل داده نزدیک بدریای جمنا عمارت تازه بنا گذاشته نهم
و قلعه موسمی به سلیم گده ساخت که مراد از دهلی ششم باشند بر ارباب خرد پوشیده نماند که از مورخان
سخن شناس این سرای کهن اساس و مولفان خرد اقتباس چنان مفهوم گردیده که از ابتدای بنای دهلی که
بانی آن راجپوتان پوار بوده اند تا بنیاد بنای گردون اساس شاهجهان آباد که زینت افزای سواد بلاد
اعظم هندوستان بهشت نشان است و در سنه هزار و پنجاه و هشت عمارت قلعه مبارک آن صورت
اتمام یافته هشت صد سال کثری کم زیاد گذشته مجموع هفت شهر بنای گذاشته سلطان محمد تغلق و فیروز شاه

نوابع تپنه بود وبعضی نوکران عمده طرف او رغبت زیاد داشتند و به ایلغار طلب داشته بودند و برفت
رسید بر تخت نشانند و مخاطب به اسلام شاه ساختند که آخر بسلیم شاه معروف گردید و به عادلخان
برادر بزرگ عریضه مشتمل بر تقریب و اظهار عذر آنکه بحسب تجویز امرا که شما دور دست واقع شده بودند
مرا بسبب قرب مسافت طلبیده بر تخت نشانند بتقاضای مصلحت قبول نمودم تو درا زود برسانید و مرا
مطیع خود دانید فرستاد و خود قلعه دار درکالنجر مقرر کرده متوجه آگره گردید باز خطی متضمن بر انتظار مقدم
شریف برادر کلان و تاکید زود رسیدن نوشت عادلخان وسواس بخاطر راه داده به قطب خان و عیسی خان
نیازی که صاحب مدار حضور بودند خطی مشتمل بر استفسار مصلحت درباب آمدن خود نوشته به جلالخان
برادر خرد پیغام داد که اگر دوسه امیر نامی آمده مرا تسلی داده به برند باعث رفع وسواس خواهد گردید اسلام
شاه چهار امیر نزد عادلخان روانه ساخت آنها بعد ملاقات بنای قرار بران دادند که در سلطنت اسلام
شاه تغیر و تبدیل راه دادن مصلحت نیست اما هر صوبه و هر مکان که مرغوب طبع عادلخان باشد حکومت
و جاگیر آنجا بنام او مقرر کرده در دو سه روز با عزاز و اکرام تمام روانه سازند درین باب عهد و پیمان
بمیان آوردند بعده که عادلخان نزد برادر رسید و ملاقات مابین راه سرکاری واقع شد اسلام
شاه در ظاهر اظهار تپاک و محبت زیاد نموده کلمات عذرخواهی عذرا مر بر زبان آورده تا آگره همراه
بردن تکلیف نمود اگرچه بعد رسیدن آگره روز داخل شدن بقلعه خیلیان اشاره و قرار به امرا نموده بود
که زیاده از سه نفر همراه برادر کلان نگذارند اما امیران و همراهان عادلخان بران رمز اطلاع یافته همه
اتفاق نموده سپرها حایل سینه و پهلو خود و عادلخان ساخته زور بازو با جمع کثیر که اکثر مسلح و زره پوشان
دوش بدوش میرفتند همراه اسلام شاه داخل قلعه شدند اسلام شاه نظر بتقاضای وقت و مصلحت
از راه چاپلوسی و رفع بدگمانی عذرخواه گشته گفت تا امروز بتجویز امرا افاغنه را با خود در رام ساخته نگذاشتم
که خلل در ملک و سلطنت راه یابد الحال تخت و لشکر را بتو می سپارم التماس دارم که قبول نموده مرا یکی از
نوکران دولتخواه و کمربسته های جان نثار دانسته نظر شفقت و تربیت از من دریغ نداری و بهر کار و
خدمتی که مامور فرمائی در تقدیم آن بجان اطاعت خواهم نمود و دست عادلخان را گرفته بعجز و منت بر تخت
نشانند عادلخان که اصل عیاش و شهوت پرست که منافی انتظام و اجرای احکام ملک رانی گفته اند بود در
اراده غدر ... یا به بازی برادر را نیز دریافت تقاضای مصلحت در قبول سلطنت ندانسته از تخت برخاسته

بازدست

کشش بسیار که از طرفین بمیان آمد بمصالحه و مدارا پیش آمده سکه و خطبه بنام خود قرار داده بود توافع
نقد و جنس که از هر دو طرف بمیان آمد متوجه تسخیر کالنجر گردید راجه آنجا از شنیدن بد عهدی و غدری که در
راجه پورنمل و دیگران از افغانان بعمل آمده محصور گردید و مردانه بجنگ پیش آمد و ایام محاصره به امتداد
کشید و هر روز جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی میگردیدند روزی که کار بر مردم قلعه تنگ گردید و امید فتح
به صبح و شام انجامید شیرشاه بر سر باروت خانه استاده تردد تقسیم باروت می نمود از اثر قسم
کلام ربانی در ماده حضرت آشیانی حقه آتش که از لشکر شیرشاه بقصد اندرون قلعه آتش داده انداخته
بودند همان حقه بر دیوار قلعه خورده برگشته در کنج باروت افتاد و در چشم بر هم زدن شیرشاه با دوست
امیر نامی دیگر پرید با نیم جانی چند قدم دور بر روی زمین فرود آمد چون پاره اثر حیات بی ثبات که میدانست
چند نفسی بیش نخواهد زیست مانده بود از راه غیرت فرمود که قطع امید حیات او را شهرت ندهند و در یورش
و تسخیر قلعه مردم تاکید و ترغیب مینمود همینکه خبر فتح قلعه بگوشش او رسید ودیعت حیات نمود بنقض
عهد دلیری مکن که چرخ فلک نتیجه علامت زود در کنار نهند سوای ایام خروج و کامرانی ملک شرقی قریب
پنج سال فرمان روای هندوستان نموده دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو جهان را بدرود
ساخت * جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق گویند شیرشاه
میان قوم خود در عقل و رای صایب و شجاعت امتیاز تمام داشت در ایام سلطنت آثار خیر بسیار
گذاشته ما بین راه بنگالا و اکبرآباد و دیگر اطراف سرای و مسجد و چاه پخته ساخته و در مسجد موذن و [illegible]
کشش بعده وظیفه مقرر کرده در سرا با طعام خام و پخته برای مسافرین مسلمین و هنود قرار داده بجهت [illegible]
آن غلام و کنیزک خرید و نوکر نموده بجای باورچی در سرا گذاشته نقل نمایند که اکثر بزبانی سرایان
اند که به بهتیاره شهرت دارند اکثر از اولاد آنها مانده اند و واقعه نگاران و اسپان داک برای زود رسیدن
اخبار و نشاندن اشجار سایه دار ما بین راه برای آرام مسافران اختراع اوست که برای شهرت نیک
نامی در کفاره بد نامی نمک بحرامی که نسبت بهر دو ولینعمت خود یعنی جلالی پسر سلطان محمد شرقی و حضرت
جنت آشیانی بظهور آورده بود نموده تاریخ فوت او ز آتش مرد یافته اند [illegible]
[illegible] وقتی که شیرشاه رخت هستی ازین سرای فانی بربست عادل خان پسر کلان او که ولی عهد
بود در حضور نبود در قلعه رنتهور قیام داشت امیران از ملاحظه فساد اهل عناد جلال خان را که نزدیک

دیگر بکار بهزیمت شیرشاه انجامید پورنمل کشته گردید و وقت قرار راجپوت بسیار طعمهٔ تیغ تیز افغانان
گشتند و شیرشاه به آگره مراجعت نموده بعد فراغ بندوبست اطراف بقصد تسخیر ماروار بالشکر زیاد متوجه گردید
راجه مالدیو از شنیدن خبر شیرشاه تا سرحد اجمیر شتافته مع فوج پنجاه هزار سوار بمقابله افغانان پرداخت
و تا یک ماه قتال و جدال درمیان بود و جمع کثیر از طرفین کشته و شهید میگردیدند و عرصهٔ کارزار بر افغانان
تنگ گردید شیرشاه بفکر تمهید افتاده بازمینداران آنجا که با راجه مالدیو عداوت ارثی داشتند
و رفیق شیرشاه گشته بودند همراز گشته خط هندوی در جواب نوشته امرای راجه مشتمل بر ساخت
و خصوصیت به ذکر عهد و پیمان بمهر و خط زمیندار درست نموده چنان تمهید بکار برد که خط بدست راجه
رسید و راجه مقرون بصدق دانسته از امرای خویش رنجیده و بدگمان شده در فکر فرار افتاد درین
حالت کوبندرام نام نوکر نامی راجه که در شجاعت و کارطلبی شهرت داشت و یک خط بنام او نیز بود
و محرک پیش بردن راجه بمقابل افغانان و ترغیب جنگ پیش از همه میکرد دید و انیغنی زیاده ماده [illegible]
راجه گردیده بود برای ثبوت عقیدت خود در جان فشانی و اثبات تمهید شیرخان بعد فرار راجه
که هرچند التماس استقامت ورزیدن نمود مقرون بتعرض ساخت او و دانسته تاب مقاومت
نیاورده ماروار اختیار نمود کوبندرام با فوج خود برگشته مقابل شیرخان چون شیر غران درآمده
غریب آشوب در لشکر خصم انداخت و بی سرداران چنان جوهر شجاعت و تهوری از کار فرمود که
هر طرف که می تاخت از کشته پشته می ساخت و افغان بی شمار کشته و زخمی گشتند و کار بجای رسید
که مگر بقیة السیف لشکر شیرخان پس پا شده باز همت شیرشاه استقامت ورزیده دل به هلاک
گذاشتند و اصلا امید نجات نمانده بود که یکمرتبه جلال خان جلوانی که بشجاعت و بسیاری
فوج شهرت داشت از راه دور با سپاه تازه بمدد رسیده حملهٔ ریز خود را بر راجپوتان زده بعد کوشش
و کشش بسیار علم فتح برافراشت و کوبندرام زخم کاری برداشته رو بهزیمت گذاشت چون دران
سرزمین جنس باجری از همه غله خریف و ربیع زیاد بهم میرسد شیرشاه بعد فتح مکرر بر زبان آورد
که برای مشت باجری سلطنت بدست آمده هند را به باد داده بودیم راجه ماروار که بر عذر شیرشاه و نمک
حلالی نوکران بی تقصیر خود یقین حاصل نمود افسوس بسیار خورد و ندامت زیاد کشید اما باز بر تصرف ملک
مدد بدیده خاد نگردید و شیرشاه بعد تسخیر ماروار و فراغ نسق آنجا بقصد تسخیر قلعه چتور لشکرکشی نموده بعد آدم

فتح

به بندوبست تسخیر آن قلع پرداخت و افغانان بلوچ آن نواح آمده با و گردیدند و دران عصر زمین قلعه احداث
نموده مسمی به رهتاس پنجاب ساخت و خواص خان و هیبت خان نیازی را دران صوبه وقلعه گذاشته طرف
دهلی مراجعت نموده میخواست که به تسخیر آگره و طوایع آن پرداخته سکه و خطبه باسم خود را بلند آوازه سازد در بنفس
خبر رسید که خضرخان منصوب کرده او که در بنگاله گذاشته بود دختری از ازواج تان ملک به عقد در آورده
طریقه سلوک سلاطین اختیار نموده اراده سکه و خطبه بنام خود دارد و دفع آن ماده فساد را برا اراده دیگر مقدم
داشته بطریق ایلغار بآن طرف شتافت بعد استیصال خضرخان قاضی فضیلت نام را که در السنه تقاضی فضیحت
زبان زد بود بجای خضرخان منصوب ساخت اگرچه ابتدای سال جلوس بعد فتح اول که آواخر سنه نهصد
و چهل و هفت باشند قرار داد اما در ابتدای سنه نهصد و چهل و نه باگره آمده سکه و خطبه بنام خود نموده ملقب
بشیرشاه گشته بعد فراغ بندوبست نواح و تادیب میواتیان متوجه تسخیر مالوا گردید نزدیک گوالیار که رسید
ابوالقاسم قلعه دار منصوب کرده جنت آشیانی باستقبال شتافته بشجاع خان که از طرف شیرشاه برای
محاصره و تسخیر گوالیار تعین شده بود ملاقی شده کلید قلعه گرفته ملازمت شیرشاه نمود بعد تصرف گوالیار چون
بسرحد مالوا رسید ملوخان حاکم مالوا استقبال نموده باظهار کمال ر سوخیت اطاعت قبول کرد چند روز که
از تسخیر مالوا منقضی گردید وقت یافته فرار اختیار نمود شیرشاه حاجی خان را در مالوا گذاشته خود متوجه قلعه
رنتهنبور گشت و ملوخان باز فوج فراهم آورده بر سر حاجی خان آمده مالوا را بتصرف خود آورد و شیرشاه قلعه
رنتهنبور را در محاصره چند روز از منصوبان سلطان محمود بلا نزد دنیع و ستان بصلح گرفته متوجه آگره گردید بعد
انقضای یک سال خبر رسید که پورنمل نام راجپوت بدعوی ارث علم بغی در نواح قلعه رایسین برافراشته
دو هزار دختر نارسیده هندو و مسلمان را رقاص نموده داخل محل ساخته شیرشاه بقصد گوشمال او
روانه گشته قلعه رایسین را محاصره نموده هرچند خواست که به تردد و یورش بران قلعه پورنمل دست یافته
آخر چاره کار دران دید که بقول و عهد امان قلعه را از و گرفته بتصرف خود آورد بعد برآمدن پورنمل از قلعه
فتوی قتل از فضلای حاصل کرده غافل بر سر او تاخت پورنمل سراسیمه وار با چهار هزار راجپوت که دران حالت
با او رفاقت نمودند بعد جوهر نمودن زنان و اطفال و آتش زدن خیمه و خرگاه و نوختن تمام اساس البیت بهیئت
مجموعی چنیان بهادرانه بمقابله شیرشاه پرداخت که خرمن عمر چندین هزار افغان را به باد فنا داده از جمله آن
پیاپی چندین فیل مست جنگی را از پا در آورد آخر کار که سه چهار سردار نامی مع جمع کثیر بدرجه شهادت رسیدند

رفاقت دولی نموده بهلی باظهار رخصت مقرهم مغلان اشک ریزان حاصل کرده استادند بعده داخل شدن دولی
اندرون قلعه افغانان دروازه بانان تفحص چند دولی بیرزالان عفریت تمثال و جوانان ساده روی حورمثال نمودند
چند مشت زر بدست هر یک از نگاه بانان دروازه داده زبانی عذرخواه گشته بوسیله رعایت سابق و لاحقا
راضی ساختند که دیگر با دولی های مستورات کیج کاوی ننمایند همینکه صد و صد دولی داخل دروازه دوم شدند
و کماران برای دفع ماندگی بار دوش بر زمین گذاشتند جوانان ساده پرکار و امردان خوش نقش و نگار که
که از نظاره آنها دل بکاهبانان قلعه از جا رفت با حربه های بیکار و شمشیرهای آبدار و کماران تیغ گذار پرده
از روی کار برداشته مردانه وار بر دروازه بانان غافل از تمهید کار تاختند و فرصت چشم برهم زدن یک
یک نظاره نداده بیشتر برا از پا در آوردند و جمعی را زخمی ساختند و دروازه ها را باختیار خود آورده بروی
دیگر چشم بررازان فرده فتح الباب وا نمودند و شیرخان که گوش بر آواز فرحت افزا و نغمه دلکشای آن
مبارزان قلعه کشای بود از موافق افتادن نقش مراد در جامه خود خوشوقتی نگنجیده نقاره زنان داخل قلعه گردید
باتفاق دیگر بهادران شمشیرکشان بجان راجپوتان غافل از برگشتگی ایام افتاده برکشتن و بستن پرداختند
حتی بیرزالهای فرها وکش انها از جوانان قدم کم نیاورده مردانه وار کوشیدند راجه بعد خرابی بهره از مال کار
آگاهی یافته سوای آنکه بوسیله فرار جان بسلامت بر دچار کار ندیده سراسیمه وار از گوشه و کنار دست
افسوس برهم زنان با جمعی از هواخواهان بدر رفته خود را مکان قلب و غارهای دشوار گذار رساند و
چنان قلعه بچنین عذر و تدبیر که اراده تقدیر بدان موافقت نمود با خزانه و سرانجام و آلات حربی بی
تردد جنگ بچنگ افاغنه درآمد بعد مستظهر گشتن از تسخیر آن قلعه ترددذاتی که از و بعرصه ظهور آمده و
کارزارهای که با مرای جنت آشیانی نموده و شعبده بازی که از عدم پاس ادب ممد و طالع و یاوری فلک
دون نواز با حضرت بکار برده و دو دفعه حادثه عظیم که با آن صاحب تاج و دیهیم رو داده و مجملی آن به
احاطه بیان درآمده اگر خواهند مکرر بتجربه تفصیل آن قصه برغم زبان خامه بریده زبان را آشنا سازد در
عالم حقوق نمک خواری آن دودمان ترک ادب میداند ــ چو باد خزانی درافتد بباغ ؛ زمانه دهد
جای بلبل به زاغ ؛؛ حاصل کلام حضرت جنت آشیانی بعد چشم زخم شکست مرة اخری رفتن آگره و دهلی
مصلحت کار ندانسته با جمعی از همراهان برکمال ناسرانجامی راه پنجاب و کابل پیش گرفتند و شیرخان
بطریق مشایعت تعاقب کنان تا لاهور رفته بعده که حضرت راه سند و ککر اختیار نمودند شیرخان

مامونی که در استحکام آن خاطر جمعی حاصل باشد ندارم و قلعه غبار ریختان جایی نیست که عیال و ناموس در آنجا توان
گذاشت و تاب محاصره فوج دهلی داشته باشد اگر تو فرزندان و عیال مرا با زری که همراه بردن خلاف رای
صواب است در قلعه جا دهی که من لشکر فراهم آورده بخاطر جمعی مقابل مغلان رفته شر فتنه آنها را از تعلقه ملک خود
دفع سازم در صورت غالب آمدن باقی عمر مرهون احسان تو باشم اگر خدا نکرده قسم دیگر رو دهد
مال و عیال من از تصرف جنیفا محفوظ و از ننگ عبودیت مغلان مامون خواهند ماند و ناموس مرا از خود تصور
نموده بامنت زری که برای قوت لایموت آنها باید در ظل عاطفت خویش از آفت بداندیش نگاه خواهی
داشت راجه ابتدا از قبول آن ابا نموده آخر بطمع زر و مال که وبال جان و خانمان چندین هزار خاندان هنود و مسلمانان
گردیده بغیر از قبول صرفه کار خود ندانسته فریفته عذر او گشته بفرستادن قبایل و اسباب و مال زیاده تر ماذون
ساخت شیرخان بعد از فرستادن اقسام تحف و هدایا برای هر یکی از کارپردازان راجه حتی دروازه بانان
باظهار آنکه مهم صعب در پیش دارم نمیدانم مآل کارم بکجا منجر گردد شرم و وابسته های مرا که اول بخدای مهربان بعده
بشما دوستان می سپارم باید که در حیات و بعد ممات از صدمات حادثات روزگار از خدمه خود دانسته
ناموس مرا و خود را جدا ندانند و بدستوری که نصیرخان فاروقی فرمان روای خاندیس قبل از بنای آبادی برهانپور
قلعه آسیر را از آسا اهیر به تدبیر متصرف خود در آورده بود چهارصد یا نصد دولی پرده دار و ششصد
چهارصد دولی بی پرده که در آن پیرزال های سال خورده پر از مال آماده فرستادن قلعه شهرت داده در بعضی
دولیهای پرده دار نیز جمعی از زنان پیر فرتوت بنام عمه و خاله و جده زنان زر دست خته سوار کرده در باقی دولیها
از جوانان امرد و پسر افغانان خوش خال و خط و ترش از آنجمله چندی را لباس زنانه پوشانده با شمشیرهای آبداده
نشانده و بیشتر کماران از افغانان تهورنشان که همان چوب های دست شان حربه جانستان بود مهیا نموده
با گاوهای پر از بار روانه قلعه نموده چند دولی پیرزال و امردان آراسته از نقش و نگار که زیورهای سنگین بر بدن
آنها نمودار و خریطه های زر پیش آنها گذاشته بودند چنان تعبیه نموده اند که اگر زنان راجپوتان برای تحقیق پرده از
پرده از روی کار برخیزد دلاوران که آنها نیز کیسه های پر از زر در نظر طامعان خام خیال جلوه داده پیش اسپان
نهاده بودند بطریق مشایعت تا سر دروازه که وقت صدا بلند شدن بغریو مستورات فریاد نزاد توانند رسید همین
پس دولی نزدیک دروازه قلعه آمده جلو اسپان کشیدند و جمعی از افغانان جلادت پیشه و جوانان پیکار جوی قلعه
کشا و دلاوران نبرد آزما با چشم برهم زدن بشهرت رخصت و رساندن ناموس بتفاوت قدری راه از در قلعه

افغانان همراه شیرخان اثر هزیمت بر باقی لشکر سلطان محمود رو داد و فوج جغتا دلیرانه تاخت آورده
وغنیمت بسیار بدست مردم بادشاهی افتاد و سلطان محمود اسباب سلطنت عاریتی به باد داده
با جمعی از همراهان خود را به تباه زمیندار پتنه رسانده دفعه دیگر با شیرخان مقابله نموده زخمی گشته رو
بفرار آورده هوس سلطنت از دل بیرون نموده رو بگوشه آورده منزوی گردید و در همان زودی
رخت هستی از جهان فانی بربست و شیرخان بعد آن فتح در خدمت جنت آشیانی از راه حیله و چاپلوسی
وساطت مرزا هندی بیگ روز جنگ پیغام قرار هزیمت همان آورده بود پیام قبول اطاعت و بندگی
بمیان آورده بعضی جاها بتصرف ملازمان جنت آشیانی واگذاشته التماس مراجعت آگره نموده برای
سپردن قلعه چنار باظهار آنکه جمعی از ناموس و وابسته های من در آنجا اند انها را با اسباب زیادتی
باید برآورد وعده بمیان آورد حضرت جنت آشیانی اعتماد بر عهد و قرار او نموده متوجه آگره شدند و مرزا
هندی بیگ را برای سپردن قلعه چنار با چندی از مردم فهمیده کار نزد آن عیار پیشه بدکردار فرستادند
بعذر عذر آمیز و وعده های که از آن بوی فساد و اراده باطل بمشام اهل خرد میرسید پیش آمد و فرستاده های
بی نیل مقصود مراجعت نمودند جنت آشیانی آشفته خاطر گشته بار دیگر خود متوجه سمت شرقی گشتند شیرخان
عرضداشت مضمون سراپا عذر و فریب [illegible] نه و افسون اظهار عبودیت و فدویت نوشته مصحوب
قطب خان پسر کلان ارسال داشته برای سپردن قلعه چنار مهلت خواسته مقرر نمود که قطب خان
بطریق یرغال در رکاب باشد چون توجه فرمودن حضرت طرف احمد آباد گجرات چنانچه باحاطه تحریر درآمده
ضرور گردید بقصد دفع فساد سلطان بهادر حاکم احمد آباد و تسخیر آنضلع متوجه آگره شدند و قطب خان از رکاب
حضرت فرار نمود و شیرخان عرصه فرصت را غنیمت دانسته از سر نو به بندوبست ملک و استیصال حکام
و زمینداران بنگالا و بهار پرداخته و دید و موافقت ایام با هر که مقابله و مقاتله مینمود غالب می آمد سلطان محمود
بنگالی را با دیگر سر گروهان آنضلع زخمی ساخته و تاراج نموده اکثر اطراف شرقی را بتصرف خود آورده در
فکر تسخیر قلعه رهتاس که تا آن ایام بتصرف بادشاهان اسلام دهلی و بنگالا نیامده بود افتاده براجه برکیس
نام که حاکم موروثی چهل پنجاه واسطه آن قلعه فلک رفعت گفته می شد پیغام داد که بر من مغلیه زور آورده اند
و همایون بادشاه بعد فراغ مهم احمد آباد برای تسخیر ملک شرقی فوج کشی خواهد نمود اگر این ملک بتصرف خاندان امیر
تیمور درآمد قلعه در تصرف تو ماندن و ما را درین ضلع زندگانی نمودن محال است مرا چنان بخیال رسیده که چون

حاکمی

بود اما تاج خان را بهرنسبه دلبستگی باو بهم رسید که باعث کمال نزاع باپسران وزنان دیگر گردید واز غلبه عشق
تاج خان روز بروز ماده حسد و پرخاش پسران زیاده میگشت روزی یکی از پسران از راه رشک خود را
بر سر لادو ملک رسانده زخم شمشیر بدو رساند اگرچه کارگر نیامد اما شور وغوغا از جا بطرف محل برخاست
و تاج خان خبر یافته غضب آلود شتافته خواست شمشیر برو حواله نماید مهر پدری مانع آمد پسر بدعاقبت
سبقت نموده بضرب پیاپی نخل حیات پدر را از پا درآورد شیر خان که دران ایام طالع او در اوج بود
پسرهای تاج خان را بصلاح میرزا احمد ترکمان خالوی لادو ملک مقید ساخته آن ضعیفه را بعد انقضای عدت
بقصد خود درآورده هرچه در ملک شوهر مقتول او بود با چنار قلعه خزاین و ذخیره و سرانجام آلات حرب برآمد
بالکلیه اختیار قلعه بجای چنار شکوه متصرف او درآمد درین اوان سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم
که همراه فوج رانا سانگا از مقابل حضرت فردوس مکانی هزیمت یافته آمده مدت سرگردان آن دیار
بود افغانان لوهانی علی رغم شیرخان باتفاق زمینداران عمده الحدود اورا مدد و سرانجام لشکر و زر و فیل
و اسپان نموده از سر نو به سلطنت برداشته تقویت تمام دادند بمدد لشکرکشی و آدم کشی پای شمار
تمام صوبه بنگاله و بهار متصرف او درآمد شیرخان بتقاضای وقت قابو از دست نداده بخدمت
سلطان محمود رجوع آورده خود را از هواخواهان و فدویان وانموده در جرگه ملازمان درآمده بعضی
محال سرحاصل بهار را در اقطاع خود گرفت و با سلطان محمود عهد و پیمان درمیان آمد که بعد تسخیر
جونپور که در تصرف چغتا آمده بود تمام صوبه بهار بشیرخان تعلق پذیرد و درین ماده سلطان محمود عهد
نامه نوشته بشیرخان داد بعده شیرخان باتفاق فوج امرای سلطان محمود به جونپور رفته منصوبه
کرده جنت آشیانی را هزیمت داده تا لکهنو متصرف درآوردند جنت آشیانی که دران ایام برای
تسخیر کالنجر متوجه شده بود از شنیدن غلبه افاغنه عنان توجه برای تسخیر جونپور و بهار معطوف داشت
سلطان محمود و شیرخان باهم اتفاق نموده مقابل جنت آشیانی شتافتند چون صفوف قتال
و جدال هر دو طرف آراسته گردید و نایره دار و گیر از طرفین شعله ور گشت شیرخان از راه تدبیر
و تمهید باظهار حق ملک موروثی پیغام نمود که من در هنگامه گرمی زد و خورد عمداً رو به هزیمت می آرم
و در لشکر سلطان محمود خلل عظیم می اندازم بعده که شکست بر تمام فوج سلطان راه یابد باید مرا یکی از
بندهای عقیدت کیش آنجناب تصور نمایند و مطابق آن عمل آورده خود را از معرکه بکنار کشید و از قرار

محل نموده با دیگر تذکورات و از وضع اوباشی و ناهنجاری او بعرض بادشاه رسانیدند حکم شد که از لشکر
اخراج نمایند یکی از هواخواهان او اطلاع یافته قبل از آنکه سزاولان بادشاهی بر او تعین کردند او را مخبر ساخت
شیرخان اطلاع یافته همان شب از لشکر فرار نموده بجاگیر خود آمده بسلطان جنید مربی خود عریضه مشتمل
بر معذرت نوشته مع تحف و هدایا ارسال داشت و آتش فتنه را فرونشاند و باز بخدمت سلطان
محمد حاضر گشته در تقدیم خدمت میکوشید تا سلطان محمد ودیعت حیات نموده و بموجب وصیت سلطان
زمام اختیار سلطنت و دولت جلال خان پسر ولیعهد سابق هم که مدار کارخانه او بشیرخان تعلق داشت
بی بی دوده او والده جلالخان و شیرخان قرار گرفت و در اندک فرصت بی بی دوده نیز از این جهان
درگذشت و شیرخان دیوان کلان مهمات و صاحب مدار باستقلال گشت در این وقت میان والی
بنگالا و حاکم بهار نزاع بهم رسید و کار به لشکرکشی و قتال و جدال منجر گردید و شیرخان بعد مقابله و تردد
نمایان که به تحریر تفصیل آن پرداختن از سررشته سخن دور افتادن است غالب آمده فیلان و خزانه و جواهر
و دیگر کارخانجات بتصرف آورد و جلال خان از آن توقع نموده بشیرخان بخشید و شیرخان از
طرف سامان تجمل و کارخانجات قوت زیاد بهم رسانید و در شجاعت و رشادت و موافقت طالع
زبان زد خاص و عام گردید جمعی از لوهانیان که مقرب و امرای موروثی جلالخان بودند و در عالم همچشمی
حسد برده در فکر قطع ریشه دولت و قطع شجر حیات او افتادند و کوشش جلالخان را نیز از بعضا اطوار
ناهموار او پرساخته و از خودسری او خاطرنشان نموده خواستند با خود رفیق سازند شیرخان بر این معنی
اطلاع یافته خواست که آنها در خون او اندیشیده اند در باره آنها بظهور آرد و نزاع بطول انجامید و جلالخان
نیز در استیصال او میکوشید کار بجای کشید که کارفرمایان بنگالا و بهار و جلالخان باهم متفق گشته برای
انتزاع فتن شیرخان سعی ها بکار بردند و با وجود مقابله و مقاتله عظیم که مکرر میان آمد و شیرخان در قلعه کلی که خود
ساخته بود با جمعی محصور گردید به تدبیر و تمهید که همه جا بمدد طالع او تقدیر موافقت مینمود آخر کار بر دشمنان غالب
آمد و جلالخان بعد بتاراج رفتن و بباد دادن سامان و کشته شدن جمع کثیر از طرفین جنگ کنان از جنگ
مدعیان نجات یافته یکه و تنها جان بسلامت بدر برد و بار دیگر خزانه و جواهر و فیلان و اسپ بیشمار
بدست شیرخان آمد و سلطنت بهار و بعضی طوایع آن بتصرف و قبضه اقتدار او درآمد روایت نمایند که
در آن ایام تاج خان نام که از عهد سلطان ابراهیم قلعه دار چنار بود زنی داشت داد ملک نام اگرچه عقیم

حسن مواجب و جاگیر موافق حصه همه فرزندان مقرر و بحال مانده و حکم بنام خود حاصل نمود که جاگیر حصه
رسد تقسیم کرده بدانند بعده سند تقسیم موجب فوج از طرف خود همراه سلیمان داده روانه ساخت
و در بنیاد ده به شیر خان نیز از روی تاکید و تهدید نوشت شیر خان جواب داد که محصول ولایت
روه نیست که ورثه میان هم قسمت حصه رسد نمایند در نوکری سلاطین مدار بر طالع و حسن خدمت است
و گفت که بطول و فوج کشی منجر گردید و مکرر فوج بعد و سلیمان رفته شیر خان را بالکلی بیدخل نموده از جاگیر
برآوردن بعده شیر خان از شنیدن این آزرده خاطر گشته خود را نزد جنید برلاس که از سلاطین زادها
و امرای نوآمد جغتا بود رسانده از حسن خدمت که تحریر تفصیل آن پرداختن به اطناب کلام منجر میگردد
چنان دخیل گردید که جاگیر پدر خود را مع بعضی محال جاگیر محمد خان که دران نواح بود بنام خود گرفته بجاگیر رفته
سلیمان خان را با عامل محمد خان اخراج نموده مبلغ از جاگیر محمد خان اضافه آورده وجه و بهات جاگیر
او را بلا خرج بالتمام نزد محمد خان فرستاده معروض داشت که مراد من از جاگیر پدر من و اظهار جوهر حسن
خدمت بود و جاگیر محمد خان را گذاشته نموده مرهون احسان خویش ساخت و سوای آن تحف و هدیه
مع معذرت نامه ارسال داشت بعده در خدمت سلطان جنید بخدمت حضرت فردوس مکانی
رفته شرف اندوز ملازمت گشته در اندک فرصت روشناس گشت و چندگاه در رکاب مانده
از اطوار سلطنت جغتا واقف و محرم گشته اکثر بر زبان می آورد که آنچه از اندازه طور و روش مغلان
معلوم می شود اخراج ایشان از هندوستان بیرون کردن چندان کار نیست رفقای او به تسخیر پیش آمده
ازین کلمات لغو و هرزه گفتن مانع می آمدند و مطعون می ساختند و او مکرر بر زبان می آورد که چون
مغلان را گرفتار اسباب تزک و خودآرایی و نفس پروری و [illegible] آنقدر می بینم که به معاملات کلی
و جزی خانه نمی توانند پرداخت و مدار کار بر اعتماد نوکران مرتشی گذاشته اند اگر تقدیر با تدبیر موافقت
نماید با جمعیت کم خلل در جمعیت آنها می توان انداخت اتفاقاً روزی دران عهد بر خوان کرم سلاطین صلای
عام برای مردم خاص و روشناس بود و شیر خان را نیز بر سفره ماذون گردانده بودند روزی وقت
طعام خوردن لنگر آش لنگ بره که بدون استعمال از خوردن آن عاجز گشته کارد افغانی از کمر
کشیده آش را بریده شروع بخوردن نمود ذکر آن نزد بادشاه بمیان آمد در آن وقت محمد خان که ذخیره
غبار خاطر از و داشت و جمعی که بر احوال او اطلاع داشتند اینمعنی را نیز بنیاد بی وجهه سری شیر خان

سلطان ابراهیم لودی بود رفته نوکر شد بعد ظاهر ساختن حسن خدمت روزی شکوه پدر بمیان آورده
ازکم التفاتی حسن و حسد مادر اندر بچندان خاطرنشان دولت خان نمود که اورا درین ماده برخود
مهربان ساخت اما هرچند سعی نمود جاگیر پدر در حیات او متصرف نتوانست گردید بعد وفات حسن دولت
خان سعی نموده مواجب و جاگیر او را بلا شرکت دیگر پسران در جاگیر فرید مقرر ساخت فرید بر سر جاگیر
رفته بدستور سابق به پرداخت حال رعایا و آبادی دیهات مشغول گردید و سلیمان را با طوایف او
بزجر و خفت ازانجا اخراج ساخت سلیمان هرچند که سعی نمود جاگیر از تصرف فرید نتوانست برآورد و با وجود
بهم رسانیدن مربی در عهد سلطان ابراهیم تلاش او پیش نرفت بعده که خیر کنور ستانی محمد بابر بادشاه
پرتو افروز عرصه اطراف هند گشت و سلطنت افاغنه به افغان کشی مبدل گردید فرید از دولت
خان که دولت لودیان باخر رسیده بود جدا گشته از راه دوراندیشی بخدمت بهار خان لوحانی
که خود را به سلطان محمد ملقب ساخته مقابل دولت لودیان علم سلطنت در صوبه بهار برافراشته
بود در قسم نوازش شده همان مواجب و جاگیر خود را بحال نمود و روز بروز جوهر شجاعت و کارطلبی او
ظاهر میگردید و بانواع فیض میرسید تا روزی سلطان را در شکار با شیر مقابله بیکار اتفاق افتاد
و هیچ نمانده بود که در پنجه شیر نیاید فرید خود را بچستی و چالاکی رسانده با شیر تبر درستانه نموده
کار او را باخت سلطان محمد دفع آن بنیه را از مدد نرو فرید دانسته شکر یافتن عمر دوباره بدرگاه
الهی بجا آورده فرید را برعایت عطای اضافه و اسپ و خلعت و خطاب شیرخانی معزز ساخت
و اختیار دولت جلال خان پسر کلان خود باو مفوض نمود بعد انقضای چند روز شیرخان رخصت جاگیر
حاصل نموده بجاگیر رفته بیشتر از ایام موعود درانجا بسر برد روزی سلطان محمد شیرخان را یاد نموده
شکوه تاخیر او بزبان آورد در ضمن محمد خان حاکم جونپور که محکوم و مصاحب سلطان محمد و مربی سلیمان
برادر شیرخان بود برای بحال نمودن حصه سلیمان قابوی وقت میجست از طرف تعدی شیرخان
در حق برادران و محروم ساختن از حصه جاگیر و دیگر ترکه و از وضع او بات نه اومن اوله الی آخره
نقل نموده کوشش زد سلطان محمد نمود سلطان اگرچه نظر بر حسن خدمت شیرخان ابتدا کوشش بدان
داستان ننمود اما محمد خان چندان از نالش برادران و بی اعتدالی شیرخان مکرر خاطرنشان نمود که
سلطان محمد را درباره سلیمان و دیگر برادران شیرخان مهربان ساخت و نیز ظاهر نمود که بعد فوت

حسن

داشت که از ان میان با مادر سلیمان نام پسر کلان محبت به افراط و تعلق تمام بهم رسانده بود
و بسبب محبت آن کنیز سلیمان را نسبت به فرید زیاد میخواست و چندان متوجه غمخواری و تربیت
فرید نبود و فرید از راه جوهر غیرت که از صغر سن داشت از پدر آزرده و جدا گشته نزد جمال خان بسر می برد
و بشوق خود نزد ملایان درس فارسی میخواند پدر هرچند برای طلب او به خدمت جمال خان و بخود او
نوشت قبول نمود و به نزد پدر رفتن راضی نگردید بعده که از خواندن گلستان و بوستان در فارسی
سواد بهم رساند چند نسخه عربی از صرف و نحو و فقه خوانده در قوم بی سوادان خود به افضل الفضلای
افغانان مشهور گشت بعد از اینکه حسن بر جوهر استعداد ذاتی و کسبی او مطلع گردید خود آمده
فرید را به اعزاز همراه گرفته برد و ازانکه جوان شده بود و آثار رشد از و ظاهر میگردید پدر تکلیف سرانجام
جاگیر به او میان آورد او در جواب پدر گفت بدین شرط قبول مینمایم که رعایت طرف رعیت
و مقدم پروری را بر جانب داری هم قومان ظالم پیشه مقدم داشته نخواهم گذاشت که بر احدی از
افغانان و همراهان تعدی بعمل آید پدر دست منت بر چشم گذاشته قبول نمود و فرید بجاگیر رفته به نوعی
تدبیر و حسن پرداخت که زمین نامزروع اصلا نگذاشت و بجای جنس حبوبات اکثر جنس اعلی مثل نیشکر
و زرد چوب و افیون بمرد تفاوتی کاشتن فرمود و از شر دست اندازی ظالمان و گرفتن جریمه و تصدیع
بیکار رعایا را مامون نگاه داشت و میل و حیف بدنی و مالی بر آنها روا نداشت از کثرت زراعت
و استمالت زیردستان و رفع شر زبردستان خیانان در آبادی دیهات و رعایای مال گذار کوشید
که محصول یکی بچهار رسید و حسن از حسن تردد و کاردانی و رعیت پروری او بسیار مشعوف گردید و روز
بروز به پرداخت حال فرید میکوشید تا مادر سلیمان را که معشوقه حسن بود رشک دامنگیر گردید و برای
عزل فرید و فرستادن سلیمان سماجت زیاد بمیان آورد حسن ازانکه میدانست که در طلبیدن فرید
و فرستادن سلیمان چندین مفسده و نقصان کلی مالی خواهد شد ید فعه میگذراند آخر ازینکه محبت به افراط
زر و زنان ره زن عقل و ایمان و خانه برانداز خویشان و برادران و فرزندان گفته اند خاطر کنیز را ضرور
داشته میخواست که حسن تدبیر سلیمان را با فرید رفیق و شریک سازد فرید اینمعنی را دریافته مصلحت کار
در استعفای آن عهده دانست و حسن سلیمان را بر ان عمل مقرر نموده هرچند که بدلاسای فرید پرداخت
فرید آزرده خاطر گردیده بار دیگر ترک رفاقت پدر نموده نزد دوست خان که از امرای عمدا

بدر پسر را لگدکوب ساخته در لا و گل انداخته خود را به پشت اسپ بی زین رساندن غنیمت میدانست
و ما در طفل شیرخواره را از گهواره برداشتن دشوار دانسته جان بسلامت بردن از فضل الهی میشمرد
و بدستور سابق بل صد بار بدتر از آن وضیع و شریف راه صحرا و غارهای اطراف اختیار نمودند
و آب گنگ که از انجا سه کروه مسافت داشت تا انجا رسیدن بشمار الوقت زیر تیغ و تیر افغانان
آمدند و بسیاری از آن هوش باختگان از صدمات تعاقب آن ظالمان غریق بحر فنا گشتند و جنت
اشیانی با جمعی در وقع شدن آن تیر ختیان کوشیده خود را بآب رسانده در شدت آب و صدمه
موج از اسپ جدا شده باز بدستیاری یکی از نوکران مرزا کامران شمس الدین نام که آخر خطاب
خان اعظم یافت از آن گرداب بلا نجات و رهائی یافتند و همچنان کمتر کسی با جان و احدی از آن
تهلکه جان بدر بردن توانست باقی مال و عیال معه اقبال و خزانه و جواهر و دیگر سرانجام با تمام بدست
افغانان افتاد اگرچه شیرخان بعد بدست آمدن بعضی از قدمه محل که در آن هر دو سفر رکاب ظفر
همراه بودند در پاس عزت و احترام و مقرر کردن جای محفوظ و تعیان عهده در آن بدستور سابق
احتیاط تمام بکار برد اما باز آنچه در آن حادثات از ناموافقت ایام بر آن محل نشینان سراپرده عصمت و عفت
گذشته و سرگشتگی که از نیرنگی روزگار بوقلمون عاید حال حضرت جنت اشیانی گشته تحریر آن مفصل خامه
سوخته زبان را آشنا ساختن ترک ادب میداند زانقلاب زمانه عجب مدار که چرخ ازین فسانه
و افسون هزار دار دیاد مجملی از ذکر احوال شیرشاه با حاطه بیان در آورده باز به تسطیر باقی سوانح حضرت
جنت اشیانی توجه نمودن به صوب ایران نزد شاه طهماسپ خواهد پرداخت

چند فقره از حسب و نسب و سبب عروج شیرشاه نیز بیان خامه
رادن لازم دانسته مجملی بمعرض بیان می آرد نام شیرشاه فرید و نام پدر او حسین بود اصل از افغانان
روه اند بقوم سور مشهور در عهد سلطان بهلول حسن از وطن آمده چندسال در حصار فیروزه و چندگاه در
نارنول بشغل تجارت مایه خیر بسر برده در عهد سکندر لودی در جونپور نوکر جمال خان که از امرای
سلطان سکندر بود گردیده روز بروز از حسن تردد بمراتب اعتبار و علوفه او می افزود تا آنکه
جماعه دار پانصد سوار ساخته پرگنه سهرام و خواص پور از طوایع رهتاس که در جاگیر او مقرر بود در تنخواه
علوفه او جدا نموده داد و چون فرید و نظام دو پسر حسن از زن اصل قوم افغان بودند و پنج پسر دیگر از کنیزان

افرند

اغوا نموده با خویشتن رفیق ساخته روانهٔ لاهور گردید شیرخان که نفاق برادران بمدد طالع خود
می دانست لشکر و مصالح جنگ فراهم آورده تا کنار آب گنگ رسیده قطب خان پسر کلان را
با فوج گران از آب گذر داده و برای تاخت و تاراج و تصرف ملک آنطرف آب روانه ساخت
جنت آشیانی از شنیدن خبر طغیان او نامرزا و سکندر و قاسم حسین را مع جمع دیگر از امرای
قدیم نامدار برای دفع شر فتنه شرفیان بدینجانب تعین فرمودند بعد رسیدن فوج مقابل همدیگر که مکرر
جنگ های صعب روداد و افغان بسیار کشته شدند و جمعی از مغلان جنگ آزما بکار آمدند نسیم فتح بر لشکر
پادشاهی وزید و قطب خان کشته گردید و سر قطب خان با چند سر افغان نامی دیگر بحضور رسیده
فرمودند که بر دروازها آویختند و حضرت بموجب اشاره سرداران فوج قریب لک سوار فراهم آورده
متوجه استیصال افغانان بدسگال گردیدند شیرخان نیز با پنجاه هزار سوار سر راه جای قلت
و آب کنهای تنگ گرفته سد راه لشکر بادشاهی گردید و قریب دو ماه مقام و توقف نمودن ضرور
گشت درین آوان محمد سلطان که بافسانه و افسون کراهت کار فاقت اختیار کرده بود مع پسران
و جمعی از همراهان مرزا کامران که طوعاً و کرهاً مانده بودند با خود گرفته بدستور و آئین بیوفایان که روش
و شیوهٔ اجداد او بود اختیار نموده باعث رخنهٔ اتفاق لشکر جغتا گردید از آنکه حادثه اول موجب
دل باختن و افزون طغیان و فتنه جویان گردیده بود رفتن اتحاد راه نما و مقتدای خود دانسته هر روز
و هر شب جمعی از گوشه و کنار لشکر فا یافته برخاسته میرفتند تفرقه تمام در لشکر روداد و زیاده
از دو حصه سپاه جدا و پراکنده شده رفتند و از اتفاقات ناموافقت ایام نا فرجام باران غیر
موسم بمرتبهٔ شدت بارید که از طغیان آب در تمام لشکر برابر کف دست نماند و برای تیمم جنس خاک
نایاب گردید و خیمه ها حباب وار بر روی تالاب آب نمودار گشتند بعد مشاهدهٔ آن حال حکم تبدیل
مکان نمودند لشکریان سراسیمه وار بکندن میخ و از آب لادکل بر آوردن خیمه و جمع ساختن
سامان تر و خشک پرداخته هر یکی بشغل کاری درمانده حیران و جمع کار و بار و تیر یکی روزگار بود
در اختلال آن حال غلغلهٔ رسیدن فوج شیرخان بدمآل از هر طرف برخاست و تمام لشکر
دست و پا باخته اعتذار نیافتند که دست از آن تردد کشیده بدستگیری پردلی به پاس جان و آبروی
خود توانند پرداخت و عجب نمونهٔ رستخیز قیامت آشکار گردید و بمرتبهٔ هر یکی بحال خود درمانده که

محنت آشکار گردید و چندین هزار مرد و زن از پاس آبرو و ناموس غرق دریای غیرت گردیدند و فیلان
پر از سواری زنانه و خزانه و جواهر با قطار قطار شتر و گاو و اشتر بی‌شمار پر از اسباب بدست افغانان
افتاد و حضرت جنت آشیانی دچار از فنا این جدا گشته به معاونت یکی از شناوران از آن تهلکه نجات یافته
بساحل و کنار غیر معبر رسیده برآمدند قریب هفت هزار نفر غیر مردم بی‌سر و پا همراه محمد زمان مرزا
که همه از اثر شومی اقبال او بود از جمله شهدای غریق و قتیل بیشمار درآمدند و جمعی که از آن بلیه ناگهانی جان
برگردیده بحضرت پیوستند با رختی که دربدن بود در رکاب متوجه آگره شدند در راه بعضی زمینداران
نیک‌انجام با جمعیت و سرانجام ضروری سعادت رفاقت حاصل نمودند و امرای اطراف با جمعیت کم زیاد
خود را برکاب سعادت رسانند بوده که نزدیک آگره رسیدند چون مرزا هندال دران ایام طرف
کور برای تاخت و تصرف بعضی معموره رفته بود مرزا کامران با وجود آن تفرقه و کمی جمعیت و بی‌سامانی
که عاید حال مبارک جنت آشیانی گردیده بود تاب مقاومت و مقاتله نیاورده با ازخجالت از سواد آگره
برخاسته خود را نزد مرزا هندال بکور رسانده و در آنجا بسبب تسلط و بی اعتدال شرقیان استقامت
نتوانستند ورزید و هر دو برادر بهزاران ندامت و شرمساری بخدمت بادشاه شتافته خط بخشش
و جرم پوشی حضرت را وسیله شفاعت خود ساختند و جهانگیر بیگ مع دیگر امرا که در بنگاله بودند
از شر افغانان نجات یافته جریده خود را به آگره رسانده بعده در شروع در مشورت و مصلحت
مآل کار نموده هر روز و هر شب مجلس منعقد میساختند موافق رای هر یک تدبیر مختلف بعرصه گفت‌گو
می‌آمد و بنای کار قرار هر یک رای صایب نمی‌یافت با وجود کامران مرزا از روی توجه و مهربانی تمام
در محرم مصلحت نموده بودند و طریقه نفاق را کافی نموده طرف برای پدر از دست نمیداد تا آنکه شش ماه
در گرد آوری سرانجام و مصلحت منقضی گردید و مرزا کامران باتفاق خواجه کلان که از امرای عمده فردوس
مکانی بود در رخصت لاهور میان آورد هر چند حضرت میفرمودند که وقت جدا شدن نیست باید که
باتفاق بلا نفاق به پشت گرمی همدیگر کار شیرخان تمام نمائیم و سرانجام این مهم هیچ کار دیگر نپردازیم نه بخشید
ناچار قرار برین دادند که جمعی از سرداران فوج مرزا کامران همراه خواجه کلان در رکاب حضرت نگاه داشته
خود روانه پنجاب گردد اما آخرکار مرزا کامران بعد رخصت بیشتر مردم خود را بهانه شتابنده و اظهار
آنکه بجای کوچ و عدها مراسم سرانجام رفته مراجعت خواهند نمود همراه گرفته بلکه بعضی از نوکران بادشاهی را

تفاق نیست باید که اتفاق نموده مدعیان دولت را از میان بر داریم بعده در انچه رضامندی برادران و نفاذ برائی باشد
بظهور خواهد آمد فرستادند فایده نداد و هر دو برادر در اتفاق همدیگر کوشیده باعث مزید فساد و خلل سلطنت
و شورش ملک و خرابی رعایا میگردیدند درین هنگامه کمیر خان شیخ خلیل نام فقیری که مرشد آن گمراه بود و بطریق
عذر بخدمت جنت آشیانی برای مصالحه فرستاد و التماس نمود که ولایت سرکار را با قلعه رهتاس که تسخیر
کرده او بود به انعام او واگذارند و در صورتی که مرا از جمله نوکران خود محسوب نموده این ملک را بطریق اقطاع بمن
عنایت فرمایند کلام الهی در میان میدهم و سند می‌نمایم که قدم از جاده اطاعت برون نگذارم و زیاده طلبی
ننمایم و هرگاه در هر جا فوج برای دفع مخالفان طلب فرمایند همراه یکی از پسران روانه خدمت عالی نمایم و سکه
و خطبه بنام بادشاه جاری دارم هر چند که حضرت دانستند که قرار و قسم او اعتبار ندارد و نظر بر تقاضای وقت
قبول فرمودند و قرار یافت که جنت آشیانی طرف آگره کوچ فرمایند و نیز مقرر شد که بعد کوچ آن غدار نابکار که
از بادشاه رخصت بعطای خلعت و فیل و جواهر حاصل نماید بعده روز کوچ که حضرت و سرداران جغتا و امرای
رکاب از غدران بدکردار غافل گشته اکثر سپاه خود را همراه پیش خانه و بهیر روانه ساختند و بسیاری
در فکر بار کردن خیمه و اسباب پابند بودند و آن مکار نیز بهیر خود را روانه ساخته فوج خود را اطراف
پنهان و متفرق ساخته مسلح و مستعد اشاره نگاه داشته خود با جمعی بشهرت جریده برای رخصت توقف ورزید
یک بار با تفاق فوجهای کوشه و کنار که بیشتر در آب گنگا جسم بر راه اشاره بودند بر سر فوج بادشاه
یکتا تاخت آورده بر سپه غافل رسیده دست بقتل و غارت کشاد و کشکر دست و پا باخته را فرصت
دست بالا کردن نداد و اطراف فوج فرو گرفته خود یکه تاز با چند هزار سوار بقصد فاسد بر سر جنت آشیانی
رفتی رسید که کار از دست رفته بود و بیشتر از هواخواهان بادشاهی کشته و زخمی گشته مجال بادشاه
نتوانستند بر داخت بلکه مجال و فرصت بعضی از یکدیگر نیافتند تا به صف آرائی و مقابله و مقاتله بر داختن
چه رسد چون سواری طرف آب گنگ جهات دیگر را افغانان بد سرشت داشتند جنت آشیانی ناچار
چاره کار دران دانستند که خود را به حافظ حقیقی سپرده با جمعی که در رکاب در کمال اضطراب حاضر بودند
بر آب زنند همینکه اسب سواره خود را به آب زدند مردم بتعقیب السیف لشکر و بهیر نیز به طبیعت بادشاه از
عقب روانه شدند افغانان بدسگال تعاقب نموده دست بغارت و کشتن کشادند و از غنی و صغیر و
کبیر زن و مرد هر کرا می یافتند از خون او دریا رنگین می ساختند و مال او بغارت می بردند و نعره علغا روز

برده و دو سه زخم برداشته با سعد و چند خان از آن شلکه بدر برده خود را بخدمت بادشاه رسانیده بود
که جنت آشیانی نزدیک آن گدهی شرف نزول فرمودند و بهیر و مردم زیاد در راه تلف شدند و از زد و
خورد میان هراول طرفین میان آمد از صدمه افواج بادشاهی جلالخان استقامت نه ورزیده روبه
فرار آورد و حضرت بفراغ خاطر از آن راه دشوار گذار عبور نموده اطراف را بتصرف در آوردند از شنیدن
این خبر شیر خان مضطرب گشته صوب خزانه که تازه از بنگاله بتصرف در آورده بود صرف بهار کنند و کوهستان
آن ضلع روانه شد حضرت ولایت گور که حاکم نشین بنگاله بود بتسخیر در آورده جا بجا حکام تعین فرموده سه
چهار ماه به بند و بست آن طرف پرداختند اما از ناموافقت آب و هوا آدم بسیار مریض و چارپای زیاده
تلف شدند و بیماری عجیب میان لشکر افتاد که کم خانه و خیمه بود که بانواع مرض مبتلا نگردیدند درین اوان
از زبانی منهیان خبر رسید که مرزا هندال که بهم محمد سلطان تعین گردیده بود دست از تعاقب مخالف
برداشته جمعی از زمینداران اطراف فراهم آورده به اگره شتافته علم بغی برافراشته شیخ بهلول را که در
اگره گذاشته بودند و از مقربان و هواخواهان بادشاه بود کشته خطبه بنام خود خوانده باوجود تسخیر در زیا
قلعه اگره عازم تسخیر دهلی گردید از شنیدن این خبر کلفت از جنت آشیانی جهانگیر بیگ و محمد ابراهیم بیگ را
در بنگاله برای نسق ملکی و مالی گذاشته متوجه اگره شدند درین اثنا محمد زمان مرزا که رفیق سلطان بهادر گردیده
بود بامید خطا بخشی و عفو جرایم خود را بحضور رسانده شرف اندوز ملازمت گردید و شیر خان بر اراده مخالفت
مرزا هندال و مراجعت بادشاه اطلاع یافته با فوج گران و سامان تمام سر راه لشکر بادشاه رسیده جای
قلب و دشوار گذار حایل فوج حضرت گشته سه ماه فوج بادشاهی را معطل نگاه داشته در تاخت اطراف
و زدن گاهی تقصیر نمود درینضمن خبر رسید که مرزا کامران بموجب نوشته مرزا هندال از پنجاب بقصد رفاقت برادر
برای تسخیر دهلی روانه شده بعد رسیدن دهلی هر دو برادر باهم عهد و پیمان رفاقت و تقسیم ملک میان آورده
با نفاق به محاصره و تردد تسخیر دهلی و تاخت اطراف پرداخته بودند فخر الدین کوتوال دهلی از قلعه برآمده بخدمت
مرزا کامران التماس نمود که چون اگره از عهد سکندر پای تخت مقرر شده اول آنرا بتصرف و تسخیر در آورده
اسم بنده را که از جمله خانه زادان دودمان آنخاندان است از جمله حسب القتلان بر آرند یا بدست خود سر
از تنم جدا نمایند مرزا کامران را عذر او پسند آمده دست از تسخیر دهلی برداشته متوجه اگره گردیدند حضرت
بعد رسیدن اخبار ملال افزا مکرر خطوط نصیحت آمیز مشتمل بر نصیحت مشفقانه و وعده عنایات کریمانه باظهار آنکه وقت

نفاق

یافته ازانجا فرار نموده بطریق ایلغار متوجه اگره گردید حضرت آشیانی برحقیقت کار اطلاع یافته بکوچ های پی در

پی روبه اگره آوردند و مرزا عسکری نظر بر مآل کار خویش که مخالفت اراده فاسد علاوه آن گردیده بود

بحضور رسیده نامرزا را تشفیع ساخته ملازمت نمود و قلعه داران چانپانیر و دیگر منصوبان احمدآباد دست

از پاس البیت بر داشته خود را بحضور رسانیدند و از نفاق برادر و امرای خان اعظم ملک احمدآباد و مالوا که به چنین

سعی بدست آمده بود باز رایگان رفت و طرف خلل عظیم بهم رسید و حضرت آشیانی که عزیمت دولت

واقع شده بودند درین سفرها از اختلاف آب و هوا که برهمزدگی ملک علاوه آن گردید انحراف مزاج در

طبع همایون راه یافت بر جفتوی هم بر زبان به میل خوردن افیون معتاد گشتند و هجوم نوع مکروهات فریدران

گشتند لهذا از بیدماغی دیوان که منافی بندوبست ملک راست که میشوند و اکثر در خلوت تزلیف داشتند

بنابران روز بروز زیاده سرمایه فساد در اطراف بلاد و مزید عنان و مخاغان خانگی و خارج میگردید

در نفیس سلطان جنید برلاس که بندوبست همت نزنی و وقع شیرافغانان ازو واقعی بظهور می آمد و دو بعد

نهایت نموده شیرخان قدم از جاده نبش ازنبش گذاشت چنانچه در ذکر سلطنت غصبی او مفصل گذارش

خواهد یافت و در تسخیر قلعه رهتاس و بتصرف آوردن الخذ و دنوخی از حد گذرانده روانه بنگاله گردید حضرت

جنت آشیانی خود بدولت متوجه تسخیر قلعه چنار گردیدند بعد رسیدن به پای قلعه که به محاصره و کندن نقب

و نبش بردن مورچال پرداختند چون غازی خان قلعه دار آنجا در استحکام برج و باره و گرد آوری مصالح جنگ

و ذخیره ماکولات واقعی پرداخته بود امتداد محاصره به طول کشید و بعد انقضای شش ماه که مردم بسیار بکار

آمدند و از طرفی که راه تردد از آب گنگ داشت از کشتیها سرکوب ساخته بزور تردد و تدبیر قلعه را

از تصرف افغانان برآورده بتسخیر درآوردند در نفیس سلطان محمود بنگالا از صدمات تعدی شیرخان

زخمی و تاراج گشته بطریق دادخواهان به پناه جنت آشیانی رسیده برای توجه انعطاف الماس عجز ابراز

مدکرد [illegible] متوجه بنگالا گردیدند شیرخان بانی براینمعنی اطلاع یافته جلال خان نام پسر [illegible] را برای

محافظت و ممانعت راه و گدهی که مابین راه قلب پر از انجار حوار دار و آب کنهای دشوار گذار داشت

و دو طرف آب دریای گنگ بتوج میز د روانه نمود حضرت آشیانی جهانگیر بیگ را که از نجاحان ارزم

دیده کار طلب بود با چند امیر برای محاصره گدهی و صاف نمودن راه تردد را از اطراف بند نمود سر راه

بر و گرفت و مردم بسیار بکار آمدند و زخمی شدند و تمام لشکر بغارت رفت و جهانگیر بیگ نیز طرز دیگاد

انگاه هرچند اینها خوب وفور تمام دارد اما خربوزه گرمه شش هفت ماه بوفور بهم میرسد انبه در زمستان چنین به
بازار می آید که زینت افزای نفره دولت میباشد از چهار پنج آن یک دو نامیتوان خورد بعد اتمام آن فصل
نوروز گرمه بهم میرسد در کمال وفور وکلانی و ارزانی اگرچه بشادابی و شیرینی که باید ندارد اما مردم بزه
ونامراد از ان نیم میشایند بعده از ان گرمه به بازار می آرند خوش رنگ و خوش ترکیب که بیشتر آن شیرین
وشاداب بر می آیند بسبب وفور مردم نامراد و اهل دول از ان شیرین کام میگردند بعد آن اوایل ماه
جوزا حبشی از گرمه پیدا می شود که نازبانی خوانند بیشتر مایل بدرازی کاودم می افتد اگرخواهد از شیرینی وشادابی
آن که اکثر سبز اندرون وشکننده بر می آید نزبان خامه ودیده بجز برراست نمی آید کمتر از ان بر می آمد که
بتوان خورد سیاحان ایران و توران اتفاق میدهند که به از خربوزه گرمه جای دیگر خورده نشده اینجا
عیب دارد که زود روبه اتمام می آورد و اسب گاهی در انقطاع بهم میرسد که به هزار و هزار یا بصد روپیه بفروخت
میرسد گاو سفید رنگ خوش ترکیب آنقدر زیاده خالی از لطف نیست تا سیصد چهارصد روپیه بوره گاو خرید
وفروخت می شود اما در سر زمینی که سنگ لاخ باشد بکار می آیند القصه احمدآباد را به مرزا عسکری سپرده
اراده تسخیر قلعه اسیر صوبه خاندیس که کشش گردای برهانپور واقع است بخاطر مصمم ساخته از احمدآباد کوچ فرمودند
سه چهار منزل طی مسافت نموده بودند که عرایض دولتخواهان دکن برهان نظام شاه نظام الملکی و عماد شاه:
بیجاپوری مشتمل بر اظهار عبودیت و انکسار روابط عشرت مع تحف وهدایا رسیدند در آن اوان خبر خودی
و بی اعتدالی زیاده از حد شیرشاه در صوبجات شرقی رسید و بهرنسبه اخبار رفت و انگیز او زبان زد خاص
و عام گردید که در عزم تسخیر قلعه اسیر خلل پذیرفت و عنان توجه برای تنبیه او معطوف داشتن اهم دانستند
و برهانپور طرف دست رخصت داده به ماندو تشریف آوردند و بعد مراجعت پادشاه از احمدآباد و سلطان
بهادر از کوکن و دیگر امرای او از اطراف لشکر فراهم آورده برسر منصوب کردهای جنت آشیانی هجوم
و تاخت آوردند و ناصر مرزا حاکم پتن و قاسم بیگ در بهروچ تاب مقاومت نه آورده و حکام دیگر جا
برخاسته خود را به احمدآباد نزد عسکری مرزا رسانیدند و میان امرا ناموافقت و نفاق بمیان آمد و یکی
از منصوبان جنت آشیانی خود را به سلطان بهادر رسانیده ترغیب زود رسیدن برسر مرزا عسکری
میان آورد و مرزا عسکری بنزاراده انعقاد بخاطر راه داد که با بعض امرای سلطان بهادر رو بهمراهان خود اتفاق
نموده سکه و خطبه بنام خود نماید بعض تن برخلاف او دادند و جمعی ابا نمودند [illegible] تاب مقاومت در خود

نیافته

گجرات که از رستم و اسفندیار بنیاد ظهور آمدن خاصه این خاندان صاحب قران است گویند که آنقدر خزانه
سلوک و طلا و نقره و جواهر با دیگر اسباب تجمل و انواع اقمشه احمدآباد و دیگر بلاد برآمد و اسپان عربی
و ترکی و آلات حرب و ذخیره ماکولات و زیور عورات بتصرف سپاه و تاراجیان درآمد و پادشاه نیز
جنگ ازان زر حصه رسد به لشکریان قسمت نمود خیمه و آدم نماند که ازان خزانه و غنیمت مدد بلیغی نرسید
و بابا بیگ نام را قلعه دار آنجا مقرر نمودند و اختیار خان را با عیال او از آفت جان مامون ساختند تا
اکثر مقتول و اسیر گردیدند و قاسم بیگ را با فوج شایسته برای بندوبست بهروچ و نواح آن منصوب
و مرخص نمودند و بعد تسخیر قلعه با حکام و منصوبان سلطان بهادر که دران اطراف بودند و باتفاق زمینداران
و تومن داران آن ولایت لشکر فراهم آورده به مقابله حضرت آشیانی آمده دست و پای تدبیر زدند
جنگ تار و دار داد و آخر همه مغلوب و منکوب گردیدند بادشاه به فتح و تقریب تفرج گنبان و صید افگنی
به بندوبست اطراف پرداخته داخل شهر احمدآباد گردید شهر احمدآباد بسیار پسند و مرغوب طبع جنت
آشیانی افتاد و فی الواقع احمدآباد شهریست از بلاد مشهور هندوستان که سلطان احمد بادشاه
گجرات در سنه هشتصد و ده بنای آبادی او گذاشته باسم خود موسوم ساخته و تاریخ از اخیر یافته اند
و بنای احمدآباد بندر دکن که الحال به محمدآباد در دفاتر نوشته می شود بنا کرده سلطان احمد شاه بهمنی و برهانپور
که بانی او نصیر خان حاکم خاندیس بوده و تقرر نموده حضرت شیخ برهان الدین درویش که نزدیک دولت آباد
تخته بنیاد کرده اند بنام مبارک آشیان آباد ساخته بتفاوت ده پانزده سال قریب العهد آباد گشته
چنانچه در ذکر مکان هر یک مفصل به گذارش درآمده و خصوصیات شهر احمدآباد بسیار است اولا در
وسعت و رنگینی شهر و فراخی رسته های بازار بعد شاهجهان آباد هیچ شهر برابر اعظم هندوستان
باو نمی رسد دوم در ایام برشکال بر خلاف شهرهای دیگر بسبب ریگ بوم در کوچه و رسته های بازار
گل نمی شود و محتاج بفرش بندی سنگ آنقدر نیست سیوم چندان اقسام جنس قماش بافته می شود
که چندین لک روپیه از هر جنس واحد کلابتون باف و زر دوز و بادله و زربفت و ابریشمی و ساده
نخ باف مخصوص کم خواب و نقره که با قندهای هیچ شهر تقلید آن نتوانستند نمود و هر سال تجار هفت
اقلیم خصوصا در بلاد روم و مکه معظمه و ایران و توران جهاز جهاز پر نموده می برند و بادشاهان هند بطریق هدیه
و بابو بود جنس آنجا را برای سلاطین اطراف واکناف عالم ارسال میداشتند و از جمله اقسام میوه و فواکه

کشته شد چنانچه طایفه نوکران جان نثاری باشند دست و بازده و زبان خویش عذرخواه کشته بلا کرا
ادا کردید زهی سعادت نوکری که از زبان چنان قدردانی چنین کلمات انصاف در عالم عداوت جاری
و ملکی نشنود القصه قلعه مندو را تسخیر در آورده به یکی بندهای معتمد سپرده متعاقب صید جسته روانه شدند
و سلطان بهادر گریزان خود را بقلعه محمدآباد عرف چانپانیر رسانده آنجا نیز از ملاحظه موکب عدو مآل
بادشاه پاینده نگردیده باحمدآباد رسیده در آنجا استقامت نتوانست ورزید و راه بندر فرنگ
که با کپتان انجا رابطه خاص داشت پیش گرفت و حضرت جنت آشیانی اطراف احمدآباد را تاخته خواجه برلاس
برای بندوبست محمودآباد که دوازده کروهی احمدآباد است و قدیم پای تخت گجراتیان بوده گذاشته اند
شنیدن آنکه خزانه و جواهر بسیار در قلعه محمدآباد چانپانیر است و سلطان بعاقبت سلطان بهادر که
که رفتن کوکن نیز متعذر بود برداشته به محاصره قلعه چانپانیر پرداختند اگرچه قلعه مذکور که از احمدآباد چهل کروه عرضی
واقع شده چندان استحکام ندارد که در محاصره بادشاهان به امتداد ایام کشد اما چون اختیارخان نام که از
طرف سلطان بهادر قلعه دار آنجا بود باستحکام برج و باره و سرانجام توپخانه و گردآوری مصالح سرکار پرداخته
شرط قلعه داری چنانچه بایست به تقدیم رسانده بود ایام محاصره به امتداد کشید و هر یورش بمیان آمد بسیار
و پیاده بسیار بکار آمدند و شب و روز حقه آتش بازی و گوله توپ بمرتبه از قلعه می بارید که امرای رکاب
تنگ آمدند آخر کار حضرت جنت آشیانی راه بالا بردن ذخیره که در ایام محاصره وقت شب بریسمان بالا میکشیدند
تفتیش نموده به استظهار مدد باطن بزرگان و طبیعت همت حضرت فردوس مکانی که تسخیر قلعه سمرقند بامداد
چند بکار برده بودند باتفاق بعضی سپاهیان عقیدت کیش پیش نهاد خاطر خویش نموده میخهای کلان
آهنی قابل زینه و رسن کمند ساخته بعد انقضای دو پاس شب اول فرمودند که لشکر باتفاق ازدحام عام
هنگامه یورش و صدای دار و گیر بچرخ برین رسانده مردم قلعه را بخود مشغول نموده و خود دست زنند و جنت
آشیانی باسیصد نفر تفنگچی جان باز که از انجمله سی نفر سرباز جان سپار که یکی از انها بیرم خان
ترکمن بود بجانب آهنگ کشند و خود را به پای حصار موالات قلعه گیر رسانده بجلدی و چابکی تمام بزدن میخ
بدستور زینه و بستن کمند پرداخته بالای فصیل برآمده غافل بر سر دروازه بانان تاخته چند نفر را بقتل
رسانده دروازه را بر روی بهادران دیگر مفتوح ساخته رفقای همراه از جان نثاران را اندرون گرفتند و
نزدیک به طلوع آفتاب صدای تسخیر قلعه را چهار طرف بلند کردید الغرض که بادشاهان بذات خود چنان

سلطان بهادر تلف می شدند و کار بجای رسید که اسب سواری و شتر باربردار بسیار تلف شدند باقی
که ماندند برای نوبت لایموت خود و غلامی چهارپا را از عذاب فاقه مذبوح ساخته از گوشت آن تنعم نمودن غنیمت
میدانستند آخر کار بمرتبه عرصه بر فوج مخالفان تنگ گردید که ناچار قرار بر فرار داده پاس آخر شب هرسه
چهار سردار را احمدآباد و برهانپور و محمد زمان و حاکم مالوا با چهار پنجهزار سوار از لشکر برآمده راه ماندو و شادی
آباد پیش گرفتند و رومیخان نابو یافته خود را در خدمت جنت آشیانی رسانید باقی تمام مردم لشکر
و بهیر و خزانه و کارخانجات دستخوش تاراجیان و دلاوران مغلان گردیدند گو بندبرنده دست از
اسباب و مایحتاج برداشته جان خود را بدر بردند که سلطان بهادر مینای داشت در قفص طلا با
وجود افراط محبتی که با او بهم رسانده بود با خود نتوانست برداشت قفص آن مینا را نزد پادشاه آوردند
در حالتی که رومیخان استاده بعرض عقیدت خود به اظهار حسن خدمت بود تلفظ ساخت فوج خصم
که سلطان بهادر به هیچ کاری مصلحت او نمی‌نمود و تجویز او گرد لشکر خندق کنده بودند مینا به تکلیف
حرف زدن نمودند مینا بفصاحت کلام بزبان هندی بدین ترانه گویا گردید بهیت رومیخان نمک حرام
بهیت رومیخان نمک حرام امرای حضور از استماع آن تبسم کنان تعجب نمودند و جنت آشیانی
نظر بر خجالت آن نمک بحرام واقعی بتسلی او پرداخته فرمودند که چکنم جانور است اگر آدم می‌بود حکم
زبان بریدن او میفرمودیم رومیخان نیز اقرار بر انفعال از آن طریقه ناصواب نمود و سلطان خود را
به ماندو رسانده و لشکر پادشاه ظفر اعتصام از عقب رسیده به محاصره پرداخت بعد محاصره چند روز
که بهادران فلک‌کشای و مردان کارآزما بکمند جرأت قصد بالا برآمدن نمودند از آنجا نیز برآمده راه احمد
آباد اختیار نمود و از انجمله امیران همراه او که عقب مانده بودند صدرخان که از امرای نامی و مرد فاضل بود
زخمی گشته گرفتار گردید بحضرت از و چون نگر بهادری استماع و مشاهده نمودند و آثار حسن عقیدت
نسبت بحضرت فردوس مکانی و خود جنت آشیانی از و غایبانه بظهور آمده بود بمرهم لطف مداوای زخم
او نموده از عطای منصب و دیگر عنایات سرفراز ساخته در سلک امرای نامدار در آوردند و مکرر بزبان
دربار میفرمودند که سلطان بهادر در هر دو قرار از سرداری صدرخان که سینه را سپر بلای او ساخته
بود جان بسلامت بدر برد خصوصاً وقتی که جنت آشیانی بهادرانه بنفس نفیس عقب آن بهادر دست
و پا باخته اسب تاخته رسانده میخواست بکمند کمان درآرد آن نمک بحلال با سعادت مقابل و مانع

وهر دو کمر استقامت قایم بسته بر سر قلعه بیانه آمده آن قلعه را در محاصره چند روز تسخیر در آورده تا کنار آب
چنبل اگره جولانگاه اسپان ساختند جنت آشیانی از شنیدن این ماده فساد با شیرخان داروغه
مدار نموده مقرر کردند که قطب خان پسر شیرخان با چهار پنج هزار سوار در رکاب بادشاه رفاقت
نماید و بعضی شروط دیگر میان آورده به اگره مراجعت فرمودند و قطب خان به اگره رسیده نظر بر
فساد وقت برخاسته رفت و جنت آشیانی مرزا هندال را با جمعی از امرای جغتا برای مقابله محمد
زمان و علاوالدین لعین نامزد نمودند بعده که فوجها نزدیک هم رسیدند فوج افغان جنگ ناموده
راه فرار اختیار نمود سلطان علاوالدین استقامت نتوانست ورزید و محمد زمان را نیز رفاقت
سرگشته ناموده هنا ضرور کرده دید و تاتارخان پسر علاوالدین نتوانست نمود و با جمعی از خاصان بمقابله
پرداخته بلاگردان عار فرار برگشته بقتل رسید و مرزا هندال قلعه بیانه را باز بتصرف بادشاهی
در آورد و سلطان بهادر بار دیگر بقلعه چتور خود را رسانده محاصره نمود و جنت آشیانی مکرر
باو برای برداشتن دست از چتور تادیب آمیز نوشتند سلطان بهادر گستاخانه جواب
مشتمل بر عدم قبول و طن اعانت کافر حربی نوشت و بعد محاصره چند ماه که رانا بکرماجیت خود را به
سکان و جبال قلب رساند قلعه چتور بتصرف لشکر گجرات درآمد و سلطان بهادر بعد فتح چتور با شصت هزار سوار
که بادشاه بهابور که خواهرزاده او می شد و توپ خانه و فوج مالوا با او رفیق بودند بقصد تسخیر دهلی کمر بست از
شنیدن این خبر حضرت جنت آشیانی متوجه استیصال و گوشمال او گردیدند بعده که فوجها نزدیک هم رسیدند
با وجود توپ خانه و فوج سلطان بهادر نسبت به لشکر جنت آشیانی زیاد بود بسبب ساخت رومی خان
نام که سرفوج عمده گجراتی و صاحب اهتمام توپ خانه که هنوز رواج آتش بازی اطراف دهلی و اگره رونق
افزای افواج نبود گفته می شد و با جنت آشیانی که نامه و پیغام همداستان شده بود چنانچه در ذکر سلطنت
سلطان بهادر مفصل نگارش در آمده گرد فوج سلطان بهادر خندق کشیده خود را محصور و بهادران
چغتا را بر جوش دلیر و غالب ساختند و افواج ظفر امواج جنت آشیانی اطراف لشکر احمدآباد را محاصره
نموده راه رسد غله و کهی کاه و هیمه مسدود ساختند فوج مغلان از اطراف تاخته اسپ و گاو و شتر و
آدم می یافتند بتاراج می بردند تا آنکه قحط غله و کاه در لشکر گجراتیان افتاد و نوشته و پیغام رومی خان هر روز
مشتمل بر ترغیب محاصره و تاخت اطراف می رسید و در زر بر زر آدم بسیار و چهارپای بی شمار از لشکر

سلطان

متوجه جونپور گشته را افغانان و سرکشان آن نواح را گوشمال واقعی داده آن ملک را به سلطان جنید بدستور
سابق بقبول خطبه و سکه بحال داشته به پای تخت خود مراجعت فرمودند و بتهیه بزم جشن پرداخته عالمی را
کامیاب فیض و انعام ساختند درین اوان از زبان منهیان بر شنوده هنگامه سرکشی شیرشاه طرف بهار و تصرف
آوردن قلعه چنار که در ذکر فرمان روائی شیرشاه مجمل از احوال او مشتمل بر اختلال سلطنت محمد همایون بادشاه
بزبان خامه خواهد داد اطلاع یافته ابتدا بشیرشاه فرمان مشتمل بر ارشاد نصایح و باز آمدن از آن طریقه ناصواب
و دست برداشتن از قلعه چنار صادر فرمودند شیرخان بعذر با عذر امیز پیش آمده جوابی که خلاف مرضی
حضرت جهانبانی بود نوشت و آنحضرت متحمل ادای خارج او نگشته بقصد تنبیه او متوجه ولایت شرقی گشتند
بعد رسیدن بهار که لشکرکشی و آدم کشی از هر دو طرف بمیان آمد خبر فساد سلطان بهادر حاکم گجرات
احمدآباد باغوای محمد زمان مرزا بعرض رسید تفصیل این اجمال آنکه محمد زمان مرزا نبیره سلطان حسین مرزا
ابای قره و محمد سلطان نواسه سلطان حسین مرزا که مرهون احسان فردوس مکانی بودند و حضرت جهانبانی
نیز در همه باب رعایت انعامی میزدند از راه زیاده طلبی کفران نعمت ورزیده ادای خارج میان آورده
مکرر مغضوب و منکوب گردیده باز مورد عنایات شده بودند آخر باتفاق بعضی امرا صیح طبل سرکشی و مخالفت
بلند آوازه ساخته گرفتار دام مکافات گشتند مرة اخرا فرمودند که هر دو را بکحل ساخته در قلعه بیرک بیانه
محبوس سازند وقت کشیدن میل محمد سلطان برعایت شخصی که بدین کار مامور گردیده بود باتفاق
سالم از آفت ماند بعد محبوس گردیدن هر دو نامبرده فایو یافته از قلعه برآمدند محمد زمان طرف احمدآباد
و محمد سلطان سمت قنوج رفته باتفاق مخالفان دودمان صاحبقران علم مخالفت برافراشتند خصوص
محمد زمان با سلطان بهادر که فرمان روای احمدآباد و مالوا بود رفیق و رهنما گشت و سلطان بهادر در
خلال این حال که حضرت جهانبانی بروی تنبیه شیرشاه مشتغل به های قتال و جدال در میان داشت لشکر
عظیم فراهم آورده بقصد تسخیر قلعه چتور را تاراج کشی و محاصره نمود در آن بکرماجیت از برای برداشتن فوج
احمدآباد از پای قلعه مزبور کومک از حضرت جهانبانی درخواست نمود و فرستادن فوج مدد میسر نیامد و
رانا بمصالحه و مدارا دست تصرف لشکر احمدآباد از محاصره قلعه کوتاه ساخت و در همان ایام سلطان علاء
الدین لودی که او نیز یکی از مخالفان دودمان حضرت جهانبانی گفته می شد با فوج شایسته به سلطان بهادر پیوست
و سلطان بهادر چهل هزار سوار همراه محمد زمان و سلطان علاء الدین داده برای تسخیر آگره روانه ساخت

مکانی از همان خاندان عز و شرف ملکه جهان حمیده بانو بیگم که مخاطب به مریم مکانی شدند بعد از وصال آن
بادشاه همایون فر و داور دینگه والده مخدومه عرش آشیانی محمد اکبر باشد بعد رحلت پدر بزرگوار در سنه
نهصد و سی و هفتم نهم جمادی الاول که بیست و سه سال و شش ماه از عمر شریف او در گلشن همیشه بهار سلطنت
نشو و نما پذیرفته بود در دار الخلافه آگره سریرآرای هند گردید تاریخ ولادت آنحضرت راهمیون خان و تاریخ
جلوس خیر الملوک یافته اند بادشاهی بود به حسن اخلاق و لطف طبع موصوف و مدام بعیش و عشرت مشغوف
و از علم ریاضی خاصه نجوم و حساب بهره تمام داشت صورت کره که از ان گردش افلاک و سیر سبعه سیاره
و بروج و منازل نمایان و درخشان میگردید دران هفت مجلس مختلف اللون باسم ایام هفته فرستاده
که بدان روز منسوب باشد اختراع نموده و ترتیب داده روزی که دیوان می نمود لباس خود و سلاطین زاده ها
و امرا بهمان رنگ ستاره آن روز زینت افزای ان بزم بهشت آئین می ساخت بعد جلوس موافق وصیت
پدر با برادران الخ شرط سلوک و احسان بود بخلاف رویه دیگر سلاطین بعمل آورده ملک را حصه رسد به
هر یک برادر قسمت نموده پنجاب سیر حاصل را به مرزا کامران مرحمت فرموده ضمیمه کابل ساخت و اطراف سنبهل
و بداؤن که سلطان علاء الدین نظر بر خوبیهای آن مکان و خصوصیات آن سر زمین بر دهلی ترجیح داده پای تخت
خود ساخته سلطنت دهلی را به باد داده بود به مرزا عسکری ارزانی داشت و ولایت میوات با اکثر [illegible]
اطراف آگره بمرزا هندال بطریق اقطاع و حکومت مقرر نموده همراه خود در حضور نگاه داشت اما برادران کفران
نعمت ورزیده سر از اطاعت پیچیده از ابتدای سلطنت طریقه ناموافقت و مخالفت با برادر بزرگوار روا داشت
شیر شاه که از عهد حضرت فردوس مکانی سرکشی و بغی اختیار نموده بود و ذکر آن به احاطه بیان خواهد در آمد
بنگ گرفته باعث خلل سلطنت و ره زن دیگر اولاد و احفاد سلاطین از سر نو گردیدند اولا مرزا کامران که در
کابل بود [illegible] در تصرف او حضرت فردوس مکانی واگذاشته بودند قبل از آنکه فرمان حکومت آن
ولایت و پنجاب به او برسد از شنیدن واقعه حضرت بهشت نهفت از کابل برآمده متوجه دهلی و آگره گردید
بعده که ما بین راه احکام اختیار آن مملکت مع پنجاب و دیگر عنایات که بی هم آرزوی اعانت نا شنیده
خبر حرکت او صادر فرمودند منفعل و نادم گشته مراجعت نمود آخر کار در نفاق ورزیدن تقصیر ننمود و جنت آشیانی
از شنیدن تمرد افغانان لودی و سرکشی راجه قلعه کالنجر بقصد تسخیر قلعه مذکور و تنبیه افغانان شرقی طرف قلعه
کالنجر کوچ فرمودند بعد رسیدن نزدیک قلعه و رجوع آوردن راجه بقبول پیشکش و اطاعت با او صلح نموده

کاه [illegible] از آنجمله یازده سال قدر پای تخت فرغانه و سمرقند و بخارا و قریب بیست و دو سال در بدخشان
و کابل فرمان روا بوده‌اند و پنجاه سال آخر در تسخیر بلاد هند صرف اوقات شریف نموده‌اند بموجب وصیت
نفس مبارک آن آیه رحمت بکابل برده مدفون ساختند و بحسب فرموده آن پادشاه مغفور بالای
قبر از ساختن گنبد و پوشش و دیگر تکلفات ساده گذاشتند اگرچه صفات آن خسرو ملک خصال
زیاده از آنست که به احاطه بیان در آید اما کلمه چند بر از رشایه زبان خامه میدهد اولا در علم شعر و انشا
ترکی و دیگر علوم بر آمد روزگار بود چنانچه در علم کلام و فقه حنفی بزبان ترکی دو کتاب منظوم ساخته‌اند
و دیوان ترکی نیز گفته‌اند و اشعار آبدار بزبان فارسی هم یادگار گذاشته‌اند و احوال خود در نثر
ترکی نوشته‌اند و ارباب فضل و کمال را دوست میداشته‌اند و در سخاوت و همت و شجاعت
چنانچه بذکر در آمده چنان پادشاه کم بعرصه آمده و فریضه پنج وقت و سنن بروقت ادا مینمودند
و اکثر اوقات شریف بعد فراغ از امور ضروری ملکی صرف تحقیق و غور مسایل دینی می‌شد و
وسعت خلق و علم و بردباری و خطابخشی و عیب‌پوشی و کم آزاری از سلوکی که بمقابل بیوفائی نوکران و
امرا بظهور آمده بگذارش آورده گونیا کشیدن جریب وقت سواری پادشاهان و امرای سلاطین
نشان از اختراع و تصرف فردوس مکانیست که برای تعیین کروه در سفر و شکار که کیت ساخت
معلوم کرده وضع نموده باید دانست که مراد از کروه جریبی که کروه پخته نیز در هند زبان زد گردیده صد جریب است
و هر جریب چهل گز است و هر گز نه مشت مستوی الخلقه است و کروه عرفی اگرچه موافق هر شهر و ولایت
مختلف می‌باشد چنانچه کروه صوبه مالوا و اکثر سرحد راجپوتیه و زمینداران کوهستان از کروه جریبی کم نمی‌باشد
بلکه زیاد میتوان گفت اما کروه ملک دکن و صوبه احمدآباد و از سرحد اکبرآباد تا علاقه پنجاب بلکه تا سرحد
کابل شصت و دو و نیم جریب که یا و کم دو کروه عرفی یک کروه جریبی باشد [illegible]
[illegible]
طوطی همایون بال شیرین مقال آشیانه اخبار سلاطین جنت آشیان چنین نقل نماید که جنت آشیانی
محمد همایون که در سنه نهصد و سیزده در قلعه ارک کابل از بطن علیا جناب قدسی القاب رابعه ثانی بلقیس
زمانی ماهم بیگم که از سلسله اشراف و اعیان خراسان بوده بعرصه وجود آمده و نیز روایت نمایند که نسب
المکرمه دوران بحضرت زنده فیل شیخ احمد جام قدس سره میرسید چنانچه حضرت فردوس

رسانند آنحضرت در جواب فرمودند که مال دنیا را چه اعتبار که بدل ذات همایون من تواند شد
و نزد آن فرزند ارجمند هیچ چیز از من گرامی تر نیست خود را فدای او سازم و جان عزیز و عمر بی بدل :
خود بنیس را نثار او نمایم هوا خواهان دولت التماس نمودند که از فضل شافی برحق عنقریب صحت
کامل و شفای عاجل عاید حال خیر مآل شاهزاده خواهد گردید غرض ازین عرض اموال و اشیاست
که براه خدا صرف نماید چه لازم است که چنین حرف بر زبان مبارک جاری کرد و بهتر آنست
که الماس بی بها که بعد از تسخیر آگره از جواهر خانه ابراهیم بودی به شاهزاده عنایت شده و به
از و جواهر در سرکار نیست تصدق فرق گوهر درج جهانبانی باید نمود فردوس مکانی فرمودند که پارچه سنگ را
بجان چه نسبت که بدل تواند شد بجز آنکه جان عزیز خود را برای فرزند عزیز تر از جان نثار نمایم علاج بدان
بخاطر نمیرسد و طاقت مفارقت او ندارم با وجودی که ورای آن درجه کلیت جهانبانی سه فرزند
کامکار قابل داشتند از صفای قلب و توجه باطن بر سر بالین آن قرة العین رفته اشک ریزان دست
بدعا بر داشته بزبان صدق و صفا از فرط محبت شفای فرزند از درگاه برآرنده حاجات درخواست
نموده سه بار آن گرامی گوهر درج سلطنت گردیده هر دفعه گفتند که برداشتم برداشتم برداشتم چون
دعوت آنحضرت از علیه صدق و اخلاص آراسته بود فی الحال به اجابت مقرون گردید و آثار
صحت بر چهره شاهزاده ظاهر گشت و آثار تغیر مزاج در ذات حضرت بادشاه هویدا گردید
و ساعت بساعت و روز بروز مزاج شاهزاده والا گهر بحال می آمد و ضعف و گرانی فردوس
مکانی اشتدادی پذیرفت تا آنکه شاهزاده عالی نژاد را ولی عهد و قایم مقام خود ساخته پسران دیگر
و امرای رکاب را برای اطاعت و اعانت وصیت نمودند و فرزند سعادتمند را نیز در باب
پرداخت حال برادران و نوکران خیر اندیش وصیت و نصیحت بیش از بیش فرمودند و برای پاس
عدالت و ترحم بحال رعایا و برایا پند و وعظی که بایست بر زبان معجز بیان جاری ساخته پنجم ماه
جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت که بیست سال علم جهانبانی هندوستان برافراشته
بودند ازین سرای بی اعتبار فانی بروضه جاودانی شتافتند .. جهان ای پسر ملک جاوید نیست
ز دنیا وفاداری امید نیست :: بهشت روزی باد :: تاریخ وفات آن والا صفات یافته اند
چهل و نه سال و چهار ماه از مراحل عمر طی نموده و مدت سی و هشت سال علم سلطنت و جهانبانی

همیون منور بود بقصد سیر و شکار النظرف از پدر بزرگوار رخصت حاصل نموده عنان توجه بدان سمت معطوف
داشتند بعد چند روز که دران سرزمین عشرت فزا بعیش و کامرانی مشغول بودند از اتفاقات لیل و نهار روزگار
انحراف مزاج به طبع شاهزاده راه یافت در اکبرنامه و تاریخ فرشته درج است که الفت و محبتی که حضرت فردوس
مکانی را با شاهزاده نامدار همیون مرزا بوده از حد و فطرت در طبقات انام خصوص طبقه سلاطین اسلام کمتر
پدری را چنین شفقت و محبت به افراط در حق فرزند شنیده و مشاهده شده چنانچه از این مقدمه غریبه که رقم زده
کلک بیان میگردد شاهد صدق مقال است که چون شاهزاده همیون بخت را در سنبهل عارضه تب رو داد
چندانکه حکمای یونان و هند در علاج و تداوی می کوشیدند فایده نمی بخشید بعده که خبر به فردوس مکانی رسید
در کمال تپاک و انتظار از راه اشفاق و مهر پدری فرمان طلب بنام آن نور حدقه سلطنت و نور حدیقه خلافت
صادر فرمودند شاهزاده والانژاد بموجب حکم از سنبهل به دهلی تشریف آورده از دهلی براه دریا کب سفینه
عافیت کشتی فوز را لخدمت والا مور رسانده سعادت قدمبوس حاصل نمودند و حضرت فرزند دلبند را
تنگ در آغوش شفقت گرفته بعلاج و تداوی آن گوهر درج سلطنت پرداختند حکمای صاحب تجربه و
اطبای دانا در معالجه کوشیدند سودمند نیفتاد و بوسیله صدقات و خیرات و ادعیه و مناجات و زاری
بدرگاه قاضی الحاجات شفای فرزند دلبند تمنا نمودند فایده نداد و روز بروز مرض در تزاید بود و نزدیک
بآن شد که حکمای حاذق دست از علاج کشند و نهایت کلفت و کدورت بخاطر اشرف حضرت راه یافت
و ترک خور و خواب نموده بیتابی و اضطراب از حد گذرانیدند و اکثر فضلا و صلحا و حکما و ریاضی دانان صاحب
تجربه و درویشان ریاضت کیش را در خلوت جمع ساخته ازان دانشوران برای تدبیر صحت مزاج آن همای
روح سعادت سخن درمیان می آوردند روزی میر ابوالبقا نام که در کمال و فضل و صلاح و تجربه ادعیه و عوذ
و تکبیر از اولیای وقت گفته می شد بعرض اشرف رسانید که از کلام بزرگان اسلام و اسلاف کرام چنان
مستفاد گشته که هرگاه مرضی از امراض جسمانی بر شخصی از افراد انسانی مستولی گردد که اطبا در معالجه آن عاجز
و قاصر آیند عزیزترین جنسی از اموال و اشیای او در راه خدا ایثار و صرف نموده استدعای شفای کامل
از دار الشفای شافی برحق نمایند اغلب که حکیم علی الاطلاق از دواخانه غیب شفا بخشد از حضار مجلس بعضی ادب
سر طویله گوهر نمودند جمعی از فیلان سر حلقه حرف بمیان آوردند یکی از گوهر سنجان گنج معانی بر زبان آورد
که جواهر بیش قیمت که به ازان در جواهرخانه شاهزاده نباشد به جمع مدد آورده به ارباب حاجت باید

و تحف و هدایا رسید بمعرض قبول درآمد درین سال خبر خروج سلطان محمود نبیرهٔ سلطان بهلول لودی
در صوبه بهار و فساد بلوچان در ملتان معروض گردید حضرت دفع فتنهٔ شرقی را که بدعوی ارث سلطنت
بود بر تنبیه بلوچان مقدم داشته عنان توجه طرف ولایت بهار معطوف داشتند درین آوان سلطان
جلال الدین از سلاطین زادهای شرقی بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گشته از عطای خلعت و دیگر
عنایات سرفرازی حاصل نموده توجه حضرت را صوبه بهار مصلحت ندانسته التماس نمود که یکی از بندهای
رکاب برای گوشمال افغانان بدمآل تعین فرمایند به مصلحت صواب دید او محمد زمان مرزا را برای گوشمال
سرکشان بهار تعین فرمودند سلطان محمود از شنیدن خبر توجه رایات ظفر اثر بدان صوب سراسیمه
گشته چند روز آواره دشت ادبار گردیده باز افغانان الضلع فراهم آورده با جمعیت وافر کنار گنگ آمده
نوتی نمود عسکری مرزا بر خلاف محمد زمان مرزا و دیگر امرای رزم آزمای برای دفع آن فتنه و تسخیر ولایت شرقی
مرخص فرموده از عقب خود بدولت نیز بقصد عبور از آب گنگ کوچ فرمودند بعد مقابل شدن فوجها و
کشته شدن انبوه [illegible] بسیار آن طایفه بدکردار راه فرار اختیار نمودند و حضرت برای قلع ریشه آن جماعه همت گماشته
هر طرف فوجها مع سرداران کارزار دیده تبردار تعین فرمودند چون عرصه بر لودیان تنگ گردید و موسم
برسکال رسید نصرت شاه که از عمده افاغنه آن ولایت بود با اظهار عجز والتماس عفو تقصیر آمده مصحوب یار افغانان
بارگاه جاه و جلال شرف اندوز ملازمت گشته بعد حصول استرضای حضرت بشفیع جرایم دیگر افغانان گردیده:
بکفالت خود در دفع فتنه و جان بخشی آن جماعه کوشیده از عنایات و الطاف بی پایان حضرت گیتی ستانی
سربلندی حاصل کرده در جرگه ملازمان عمده درآمده میان هم چشمان و هم قومان سرافرازی یافت و تسخیر
ملک شرقی بتصرف فردوس مکانی درآمد بعد خاطر جمعی از آن طرف برای تنبیه مفسدان ملتان افواج تعین کردند
و از فضل ایزدی در اندک فرصت آن ولایت نیز تسخیر درآوردند از بندوبست اطراف خاطر جمعی حاصل نموده
به آگره مراجعت فرمودند شاهزاده همایون مرزا از بدخشان بطریق ایلغار طلب نمودند و حکومت آن ولایت
از قندهار تا پنجاب به مرزا کامران مقرر فرمودند بعد رسیدن شاهزاده خبر بر هم خوردن نسق و فساد [illegible]
و مخالفان بدخشان [illegible] رسید و باعث ملال خاطر حضرت گردید شاهزاده همیون مرزا را برای تسخیر قلعه
کالنجر مامور نموده مرخص نمودند در غیبت شاهزاده حضرت فردوس مکانی را عارضهٔ جسمانی رو داد همیون
مرزا را بتاکید طلب حضور نمودند بعد رسیدن شاهزاده مزاج حضرت بحال آمد چون سرکار سنبهل در تیول شاهزاده

اعمال کردیده بجزای کردار رسیدند بعد تنبیه اکثر مفسدان اطراف متوجه اگره شده بفتح و فیروزی داخل
قلعه گردیدند محمد سلطان را معه فوج مناسبه برای تنبیه سرکشان لکهنو روانه فرموده خود متوجه بندوبست
وسکار سنبهل گشتند و در آنجا از تغیر و تبدیل آب و هوا انحراف مزاج رو داد و باز باگره تشریف آوردند
بعد حصول صحت و بندوبست نواح اگره و دهلی و پرداخت رعایا برای تنبیه میدنی رای زمیندار چندیری که از
سرکشان مشهور صاحب فوج بود متوجه شدند بعد از محاصره چندروز که جمعی از هر دو طرف کشته و شهید شدند
قلعه بتصرف اولیای دولت کورگانی درآمد و دو سه هزار نفر از کفار را اسیر نموده بسیاری را زیر
تیغ آوردند و میدنی رای که معه قبیله و دیگر همراهان قریب نهزار کس خود را بحصار قلعه ارک رسانده بود
آنجا نیز دو سه روز دست و پای لاحاصل زده آخر مطابق دستور راجپوتان هند همه اطفال و عیال را جوهر
نموده بعده خود را بتیر تجه هلاک ساخت و راجهای رانتهبور و سارنگپور و اطراف هرجا زمیندار مفسد
و سرکش بود حلقه عبودیت در گوش و غاشیه اطاعت بر دوش انداخته حاضر شدند و مساجد و
خانقاه چندیری و قصبه جات دیگر که طویله اسپان و جای اسپ کاوان کافران گشته بود دند رفت و روب
داده و تعمیر نموده موذن و جاروب کش مقرر نموده به عطای سند وظیفه از فکر معیشت بی نیاز ساختند
و یکی از ملازمان رکاب تاریخ این فتح را فتح دار الحرب بعرض رسانید پسند فرموده ماده تاریخ را خود بنظم
زاده طبع مبارک درآوردند ؛ بود چندی مقام چندیری پر ز کفار دار حربی ضرب فتح کردم بحرب قلعه او
گشت تاریخ فتح دار الحرب پس حکومت آن ضلع به احمد شاه که حق ارث آن ولایت داشت و در رکاب
تردد های شایسته ازو بظهور آمده بود عنایت فرمودند و وقت عزیمت اگره بعض مفسدان ما بین راه را
تنبیه نموده چندانکه داخل مبارک قلعه اگره گردیدند و بعد چندگاه محمد زمان ولد بدیع الزمان را در اگره
گذاشته متوجه سیر عمارت گوالیار شدند مکان های راجهای آنجا را دیده مسجد قلعه را تعمیر فرموده تفرج
کنان به پای تخت اگره مراجعت نمودند و در همه روزها بعضی مستعدان خراسان مثل آخوند میر مولف
حبیب السیر و ملا شمس الدین محمد جامی و حافظ محمد ابراهیم قانونی بخدمت حضرت فردوس مکانی رسیده
مورد عنایات بی پایان گردیدند و در جرگه ملازمان خلوت خاص سرافرازی یافتند آخوند میر اگرچه تالیف
تاریخ حبیب السیر در هرات شروع کرده بود اما در رکاب بادشاه همایون فردوس مکانی به اتمام رسانید
و در سنه نهصد و سی و پنج عرضه داشت نظام الملک بحری والی احمدنگر دکن مشتمل بر تهنیت های سابق و لاحق

مثل راجه اودی سنگه باگری و راجه بهارمل اندری و حاکمان رایسین و سارنگپور و چندیری عنان
اختیار از دست داده از عار فرار نه اندیشیده جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانستند و
غلغلهٔ هزیمت در فوج کفار بمرتبه افتاد که پدر از پسر گرو سبقت در گریختن می برد و چندین هزار سوار افغانان
و میواتیان هم قدمی راجپوتان پیش قدم دست و پا باخته با زره و اسلحه از دوش و کمر انداخته
اسب تاخته رو به اوطان نهادند و خود رانا بعد و همراهان جان نثار که هر دم و هر قدم سر بر قدم
غازیان گذاشته جان عزیز در باخته بلاگردان رانا می شدند از جنگ بهادران جنگ آزما رهائی یافته
جان بسلامت برده چنان بیمناک و هراسان گریخت که زنار زرار گرانی گسیخت و بسیاری
از افغانان مغلوب مضروب با سرون رئیس که عقب پشته های کشته لشکر نصرت ردیف
و هم آغوش کشته از جنگ ملتان نیز جنگ رهائی یافته و مجاهدان تیغ جهاد را چون کافران
آب داده آبروی دو جهان حاصل نمودند و همای همایون از فتح و ظفر بر سر حضرت گیتی ستانی سایه
گستر گردید و صدای کوس ظفر و نصرت بلند آوازه گشت بادشاه زادهای نامدار و سلاطین
زادهای نامی و امرای محترم آداب تهنیت به تقدیم رسانیدند و شیخ زین الدین خوافی فتح بادشاه
اسلام تاریخ این فتح یافته و بعد ازین فتح فردوس مکانی خود را در خطبه ملقب به غازی ساختند
و محمد شریف نام منجم که از راه مزاج گوئی همراهان که برای مراجعت بادشاه بجد بودند کلمات
نامناسب بر زبان میراند بعضی هواخواهان مصلحت زبان بریدن او دادند حضرت پنجاه هزار
سکه با و انعام فرموده حکم اخراج بوطن او نمودند و از تعفن اجساد اهل عناد از آن مکان میمنت
نشان بسیکری که الحال بفتح پور موسوم است نزول کوچ فرموده سیرکنان و صیدافگنان بقصد
تنبیه میواتیان رایت ظفر آیت طرف میوات برافراشتند ناهر خان پسر حسن خان مقتول
در کمال عجز و انکسار برای امان جان و قبول اطاعت باستقبال شتافت و از راه فضل
قلم عفو بر جریده کردار او کشیده در زمره بندهای بادشاهی درآوردند و ولایت میوات به چینی
تیمور سلطان برادری سرفرازی دارنت عنایت فرمودند و شاهزاده همایون مرزا را
مع فتحنامه وزر وافر و هدایا روانه کابل و بدخشان ساختند و قطب خان و دریا خان و
حسین خان افغان که در ایام فتور اقسام نمک بحرامی بظهور آمده بود گرفتار دام مکافات

هنوز از ماست بضرب تیر و بندوق خرمن سوز عمر مخالفان دین و دولت را به باد فنا میدادند تا آنکه کفار بالکل
به یک بار رام رام گویان بر لشکر اسلام حمله آوردند و حسن میواتی که با سه چهار راجپوت نامی و چهارده
پانزده هزار سوار جرار مقدمة الجیش آن گروه خیال بدسگال بود به مقابله هراول شاهزاده‌های نامدار اسپان
جولان در آورد و از هر طرف فیلان کوه پیکر مست جنگی که در خرطوم هر یک زنجیر دست منی و چهار منی
و در غنها رسال خورده حربه هیبت افزا بود به جنبش درآمدند آ بهادران فیل افگن هراول و دلا
وران صف شکن برنغار مبارزان کافر شکار خنجر گذار مانند کوه شکوه بصدمه سیلاب آن گروه بدسگال
از جا نرفته به نیروی بازوی همت و تهامت استقامت ورزیده بمدافعه و مقابله آن تیرنجیان پرداختند
و مغلان یکه تاز قدرانداز بجانهای کمان درآمده صندل پیشانی آن کافر دلان را شناخته
بازار کافر کشی گرم نموده چیغلش های مردربا بروی کارزار آوردند شدی تیر خون بوی هندو روان
همه صندل جبهه گردی نشان هر تیر شست طاقتی نیکان تیر زرم که به آرزوی ربودن خال رخسار
هندوزادهای کلغدار به پرواز می آمد کافرکیشان تیره روزگار را سپند وار برقص اضطراب می آورد
و هر خدنگ بی خطا که به هوای سینه بلورین خام منقبچه‌های گل اندام از کمان تقدیر جدا میگردید صف
مخالفان دین و دولت را از هم میدرید و مبارزان کافرکش مردانه قدم جنگ گذاشته اطراف
لشکر اسلام فرو گرفته سربازی را بازیچه سرسری تصور نموده بدر از خون بسر بجای صندل
قشقه کشیدن نشان سرخ روی دانسته به هر حمله مردربا چندین سر از تن و تن از خانه زین
می ربودند نزدیک بود که تزلزل تمام در لشکر جنبا راه یابد و از دو جوز دغریب و رستخیز عجیب روداد
سر تیغ جهاد آتش بر فروخت کزان هندوی جنگجو زنده سوخت زبس راجپوتان به پیکار و جنگ
گذشتند از جان به ناموس و ننگ فتاد آنقدر کشته در کارزار که شد بسته راه گریز سوار در ان
گرمی هنگامه دار و گیر حضرت گیتی ستانی معه دیگر بهادران جان نثار از قلب لشکر فیروزی اثر صدای
تکبیر بلند ساخته بر قلب فوج آن مدبران تاخته مقابل حسن میواتی یورش آوردند از ضرب تیرهای
جان ستان دلاوران آن تمک بجرام بدانجام از پا درآمد و جمع کثیر از راجپوتان نامی همراه آن برگشته
ایام بدار البوار پیوستند و نسیم فتح و نصرت بچمن عدو مآل ذو الاقبال وزیدن گرفت و زلزله عظیم در
دل عداوت پیشگان غنیم لیم افتاد و سرداران با نام و نشان که بسبب گرمی لشکر را ما از ابتدا [illegible]

جان خواهم نوشید و دست نجاح بر داشتند پس حضرت فردوس مکانی به وساطت شیخ زین الدین
صدر خوانی از شربت خمر و همه منهیات توبه نموده روز سه شنبه نهم جمادی الاخر سنه نهصد و سی و سه
که روز تحویل نیر اعظم در برج حمل همان روز اتفاق افتاده بود به ترتیب فوج پرداخته بهمه پیش قدمان
و سپه سالاران تهور پیشه باوفا رایچه از زبان مبارک ارشاد فرمودنی بود فرموده خدا را به عزت
یاد نموده مقابل خصم بدکردار سواری فرموده بتفاوت دو کروه از لشکر رانا شرف نزول فرمودند و از روز
جوانان یکتاز نوشی اسپه بطریق قزاق و سیر لشکر مخالفان تیره بخت جولان کنان بر آمده در مقابله طلایه
کافران تاخته چند سر جدا ساخته بکاربند اسپان آویخته برسم ارمغان نزد امرای حضرت آوردند روز
دیگر همنگه خسرو آفاق گیر چرخ چارم سر از دریچه مشرق بر آورد کوچ فرموده یک کروه پیشتر تشریف برده
هنوز سایه بالتهای دولت خانه از شتران و فیلان فرود نیامده بود که گرد تیره سپاه سیاه درونان که
ازان نشان سیه بختی آنها پیدا بود و سوختهای برق نشان فیلان کوه پیکر نمودار گردید بعد انقضای چهار
ساعت نجومی هر دو فوج دریا موج چون ظلمت و نور که از هر طرف ندای فریق من النار و فریق من الجنة
باشاره پرنیان سنت فتح اسلام سامعه افروز خاص و عام طرفین میگردید مقابل هم شدند بیارست
شاهی توکل شعار سپاهی ثبات و تحمل همه سپاه ظفر از یمین و یسار همه تن دل و جان توکل همه اگر به
ترتیب فوج بندی مفصل قلم تاریخچه دارد تحصیل حاصل است مجمل زبان خامه میدهد که شاهزاده همایون میرزا
با جمعی از بهادران مصاف دیده و تیمور سلطان و سلیمان شاه با بعضی دلاوران رزم آزما از طرف
دست راست و عالم خان لودی که با لودیان عداوت نه دلی واقعی داشت و شیخ زین الدین صدر و جنید
امرای جغتا از جانب چپ چون بلای ناگهان برای جان مخالفان بحرکت آمدند و ازان طرف راجهای
نامدار و افغانان تومن دار که هر طرفی نگاه کار میکرد زمین زیر سپاه زره پوش نمی نمود با فیلان جنگی :
گردون شکوه قوی هیکل بحرکت آمدند و از صدای توپخانه آتش باز که غبار دود باروت پرده حجاب نظرفگن
کننده بود زلزله جهان آشوب بر بساط پر وسعت زمین پیچید و هر ساعت صدای کوس و کرنای رزم که
زهره شکاف میدان عرصه مصاف و غیرت افزای مبارزان با نام و ننگ معرکه جنگ است زمین و زمان را
بلرزه می آورد و هر لحظه نایره قتال و جدال اشتعال می پذیرفت و شعله افروزی کوشش و کشش بالا میرفت بلا [illegible]
فتنه را کز دیر تو گفتی بیدار شد رستخیز چنانچه بدستوری که رسم رزم آزمایان مبارز پیشه است و اینک [illegible]

برکمان فرستاده شاه منونامه محبت آمیز و هدیه و تحفه ایران که از آنجمله دو دختر جمیله چرکس بود رسید فردوس
مکانی رسیدن آنهارا در چنین وقت شگون دانسته مشعوف گردیدند از اتفاقات در همین اوان دو باورچی
هندی حضرت به اشاره [illegible] ساخت والده سلطان ابراهیم بادشاه را مسموم ساخته بودند و این بلیه
بخیر منجر شد و آن تیره‌بختان را بعد ثبوت بسزا رسانیدند این عطیه الهی را بفال نیک گرفتند و مادر
سلطان ابراهیم را جان بخشی نموده همراه پسر زرداد و روانه کابل ساختند بعد فتح و تسخیر گوالیار جمعی
از امرای نوملازم که از آنها خاطر جمع بود برای بندوبست محال اطراف تعین و رخصت فرموده سر
داران چغتا را طلب حضور فرمودند و در ساعت [illegible] دولتخانه برآورده از آگره متوجه استیصال
خصم بدسگال گردیدند بعده که نزدیک به سیکری ده دوازده کروهی آگره منزل خیام ظفر اعتصام
واقع شد قراولان برای خبر تحقیق و دریافت کمیت فوج مخالفان تعین فرمودند از آنجمله روز اول عبدالعزیز
قراول که با جمعی برای قراولی رفته بود بیشتر از همراهان او کشته شدند و خود با جمعی زخمی گشته برگشته
آمد و به مرتبه از کثرت و حدت لشکر اعدا و غلبه کفار رعب و هراس ساخت که باعث مزید ملال و ملیاخته کان گردید در
همت خان نیازی همت باخته طرف سنبهل فرار نمود و حسن میواتی که از نوجوانان عمده نوملازمان
هند بود برخاسته رفته به فوج رانا پیوست فردوس مکانی مرتب اخری امرای صاحب را در خلوت
خاص طلبیده برای کنکاش جمع ساخته از هر یک جدا جدا برای دریافت ثبات حوصله و عقیدت وفا
کیشی استفسار مصلحت کار فرمودند بار دیگر رای اکثر همراهان بران قرار یافت که فی الحال بانکار دارد
مدار مصالحه میان آورده به دفعه این هجوم بلا باید پرداخت و الا آنکه در بعضی قلعه‌ها و شهرهای کلان
مردم معتمد و حکام گذاشته متوجه پنجاب باید شد باز برخالوی وقت در تلافی باید کوشید حضرت
کشورستانی ندایت رای ایشان نپسندیده تامل بسیار به دستور سابق فرمودند که از دست کفار فرار اختیار
نمودن خلاف رای صایب بقصد جهاد برابر آرزوی شهادت کمر باید بست و از فضل الهی هرچه
پیش آید بران ثبات قدم ورزیده ننگ عار فرار از کفار بدکردار بر خود هموار نباید نمود هر کرا جانی
عزیزتر از آبروی و ایمان است بدل و جان او را مرخص میسازیم چون این کلمات غیرت افزا و نزد
سامعان گردید از همه زبان فریاد الجهاد الجهاد با عتقاد تمام برآمد و همه بدل و زبان متفق گشته بقسم
کلام الهی عهد و پیمان بمیان آورده کنند که تا جان در بدن داریم در کشتن کافران و نثار نمودن

میدانیم در سرگذشت تواریخ سلاطین اسم ما از سرگذشتگان ثبت نماید به از آنست که از گریختهای
کفار بنگرند که در آرند و فتح این بدنامی تا دور قیامت در دوران ماند بنابر آن بجد آمده ایم و به امرای همدم و محرم راز بشگفته
روی فرمود که ما بدولت توقف هندوستان اختیار نمودیم شما را بدل و جان ما دون و مرخص ساخته
مختار میسازیم که بخدای مهربان سپرده به اوطان خود یا هرجا که خواهد روید و [illegible] زیکرنگی خلوت زبان:
آورد چند امرا چون دانستند که بادشاه بهیچ وجه فسخ عزم و رزم پیش نهاد همت خواهد نمود همه عذرخواهان باراده
حضرت همداستان شدند مگر خواجه کلان که از ضرر و تصدیعات فراوان بدنی و ناموافقت هوا و طاقت نداشت
دیگر مرتبه ایشان از هند آزرده خاطر بود و [illegible] مکانی نظر بر حقوق خدمت او خاطر او را عزیز داشتند حکومت
اطراف کابل با و مفوض فرموده روانه آن طرف ساختند و او وقت برآمدن بر دیوار قلعه این بیت نوشت
اگر بخیر و سلامت گذر ز هند کنم سیاه روی شوم گر هوای هند کنم در همان آوان فتح قلعه گوالیار بصورت
عجیب اتفاق افتاد چون در بین فتور راجه مکت رای که از دیر زمان قلعه خود را سپرده است باتفاق عالیجهان نبیره
که از کافران سنجاها مشهور بود بقصد تسخیر قلعه گوالیار آمده قلعه را محاصره نمود تاتار خان قلعه دار که از منصوب کردهای
سلطان ابراهیم در قلعه استقامت داشت به مدافع آنها پرداخته چون عرصه بر خود تنگ دید بخدمت گیتی ستانی
پیغام نمود که یکی از بندهها را حکم شود که خود را برساند تا قلعه بدو سپرده خود را برکاب سعادت برساند حضرت رحیم
دادنام از همراهان حضور و شیخ گهورن از نو ملازمان هند که از راه و رسم ملک واقف بود بدان جانب روانه
فرمودند همینکه آنها نزدیک قلعه رسیدند آن هر دو کافر تاب مقاومت در خود نیافته دست از محاصره بر
داشته بقصد رفاقت رانا سانگا که آخر کار همه ملک و قلعهها از ماست از قلعه دورتر رفته فرود آمدند
تاتار خان از آنکه اصل قوم افغان را این الغرض گفته اند نظر بر شورش هنگامه رانا از بردن قلعه ابا نمود و رحیم
داد را بدون نیل مقصود مراجعت نمودن دشوار گردید و تردد خاطر رو داد در این ضمن حق تعالی و معارف آگاه
شیخ محمد غوث که از درویشان مشهور و ساکن گوالیار بود از طرف افغانان بدسرشت غبار خاطر داشت
بر حقیقت کار اطلاع یافته یکی از مریدان فهمیده کار را نزد رحیم داد فرستاده پیغام داد که اگر بحیله و تدبیر رضامندی
قلعه دار با معدودی چند اندرون قلعه توانی آمد بعد از فضل کارساز کاری ساخته گردد رحیم داد بقلعه دار
پیغام نمود که من اگرچه اراده مراجعت دارم اما از تاخت و شبخون کافران اندیشه ناکم تا خاطر جمعی از آسیب
آنقوم اگر مرا باشد چهار خدمتکار بطریق مهمان نزد خود طلب داری که در این ضمن بعضی کلمه و کلام و مصلحت ضروری

از صفحهٔ زمین هند برداشته خواهد شد و در بنای ملت و ملل ما خلل عظیم راه خواهد یافت بعده که بجان از
جنگ زوال [illegible] دست شان بخاست [illegible] و خواری [illegible] و [illegible] که ممنون [illegible] بود و ادنا
نوغات و هدیه که با اطراف بلاد دور و نزدیک بفرستند فرزندان [illegible] زنان ما یان خوا [illegible] بس تقاضای
غیرت و حمیت و پاس ملت و دولت ما در آنست که همه نا مداران نفاق را به اتفاق مبدل ساخته
از سر جان و مال گذشته به هیئت مجموعی لشکر و فوج فراهم آورده تا جان در بدن داریم زر عوض
جان و جان بدل آبرو صرف و نثار نمائیم رانا سانگا دست سنت برچشم گذاشته از همه قسم
عدم نفاق بدین و آئین هر یکی گرفته خود نیز عهد و پیمان رفاقت بمیان آورده در تگاپوی گردآوری لشکر
افتاده در اندک فرصت به اتفاق رایان ذوالاقتدار و سلاطین نامدار و میوانیان تومن دار
قریب دو لک سوار و پیاده بکاندار و برقنداز بیشمار و دو هزار زنجیر فیل کوه پیکر جنگی از اطراف
فراهم آورده به بیره و شهرت زهره شگاف بقصد مصاف متوجه اگره گردید درین ایام که قبل از انتشار خبر فوج
کشی رانا بسبب تبدیل آب و هوای که در بلاد به اکثر طبع چندگاه نمی‌سازد و در مزاج بیشتر مغلیه موافقت ننموده بود
به انواع مرض مبتلا شده بودند و جمعی از امرای گستاخ در خلوت بتقریب ذکر مراجعت سلطان محمود غزنوی
مکانی را ترغیب بازگشت کابل به دستور سابق میفرمودند بادشاه گوش بحرفهای لغو آنها نا نموده از کلمات ناشدنی
انگاشته قابل جواب نمیدانستند خصوص درین ایام که جابجا امیران خیرخواه رزم دیده برای بندوبست ملک
تعین فرموده بودند و از طرف صدای فتنه و آشوب تازه بگوش واقعه طلبان هنگامه جو میرسید و در حضور
جمعیت قابل طرف و مقابل خصم خیال موجود نبود و جمعی که تازه بعد فتح سعادت ملازمت و بندگی حاصل کرده
بودند برانگها [illegible] و رفاقت وقت کار نداشتند بلکه خبر آمد دو لک سوار بد عاقبت انتشار یافت
اکثر از نو ملازمان عمده خصوص افغانان بد سگال برخاسته باستقبال آن فوج بدسگال شتافته و اقوام
خویش پیوستند در جمعیت حضور بی جمعیتی و تفرقه تمام روداد درین وقت خواجه کلان که از مقربان جان نثار خود را
میگرفت با تفاق بعضی امرا بعرض رسانیدند که صلاح دولت در معاودت کابل است در جواب فرمودند که ملکی را
که بعد تردد و جان بازی چنان گرفته باشیم باز بدست دشمنان دین و دولت سپردن و سامان فرار بر
خود هموار نموده با چنین عار رو بکابل آوردن زهی تصور باطل زهی خیال محال بدون آنکه توان درست باک نمی را
سرمایه همت خود ساخته بقصد غزا و جهاد مقابل اعدا اگر به بندیم مصلحت دیگر نخاطر راه دادن از وساوس شیطانی

نقد موجود می بود الا در صوبه لاهور شاهرخی بوزن یک مثقال سکه مرزا شاهرخ که از نبایر امیر تیمور صاحب قران
فرمان روای کابل و غزنین بود رواج داشت و بعد تسخیر دهلی صاحب قران متوجه لشکر و سکه و خطبه دهلی
شده خیابچه بگذارش درآمده خضر خان نام را که سابق در پنجاب بود و تا معاودت میر تیمور از سرحد میوات
در رکاب خدمت مینمود از طرف مرزا شاهرخ در لاهور گذاشته بتسخیر بلاد دیگر برداختند الحاصل حضرت
فردوس مکانی که در همت و سخاوت مثل او بادشاهی کم بعرصه روزگار آمده فرمودند که بعد عنایات بی پایان
که بامرای رکاب از نقد و جنس مبذول گردید آنچه خزانه موجود بود بیشتر از آن برای سادات و فضلا
مکه مبرکه و مدینه منوره و کربلا و نجف اشرف و مشهد مقدس و دیگر بزرگان اطراف اقالیم سبعه حصه رسد
تقسیم نموده حواله معتمدان همراه کرده روانه ساختند و برای هر یک از مردم کابل از مرد و زن صغیر
و کبیر فقیر و غنی آزاد و بنده یک شاهرخی بحساب سرشمار نزد صدر کابل که تقسیم نماید روانه فرموده همه
فدویان و مستحقان دور و نزدیک را از یادبود و انعام شاه و سرافراز و کامیاب ساختند بعده به نسق
و بندوبست ملک برهم خورده برفته و شور برخاسته هر طرف فوج تعین فرموده برای تنبیه و استیصال
ملوک شرقی که مقابل سلطان ابراهیم هر طرفی علم سرکشی و مخالفت برافراشته بودند مظفر شوند
اگر خواهد تحریر تفصیل آن برداز دازرشته اختصار بیرون می افتد چون در اطراف و اکناف بلاد
سواد اعظم هندوستان صدای کوس تصرف جغتا بهن گردیده و دانستند که اگر سلطنت این مرز
بوم در قبضه اقتدار خاندان صاحب قران قرار گرفت عرصه زندگی دابر همه رایان و راجه های نامدار
هند تنگ خواهد گردید و افغانان لودی که صاحب داعیه انداز رگ و ریشه برکنده خواهند گشت و
در بیت خانه های بلاد کفره و ملت هنود را بای آنها خلل تمام راه خواهد یافت راجهای ذی اقتدار و سر
گروهان خاندان لودی و سرکشان میوانی نیامه و بیغام و پیام التیام آمیز موروثی با هم اتفاق نموده
وکلای معتبر خود را نزد رانا سانگای چیتور که از زمان قدیم از جمله عمده رایان و راجهای نامدار بود و
ملقب به رانا گفته میشد فرستادند گویند از ایام جهالت و قبل از مبعوث شدن حضرت خیر البشر صلی الله
علیه وسلم حکومت قلعه چیتور و متعلقه نواح آن مرز بوم در تصرف آنها بوده بلکه بعضی سلسله او را به نوشیروان
عادل میرسانند که بعد مرور ایام آتش پرستی آنها به بت پرستی مبدل گردید نزد او رفته نالش نمودند
گفتند که چون مغل جغتا ملک موروثی مایان را بتصرف خود آوردند اولا اسم نشان با دو نشان تنخانه

آوردند دلاوران توران جنگ از دست باز داشتند در تاریخ فرشته مذکور است که بعد از هزیمت
یافتن فوج هندوستان و بلند شدن صدای کوس فتح قریب سه چهار ساعت اثر خبر زنده و مرده
سلطان ابراهیم پیدا نبود و فوج ها هر طرف برای تحقیق خبر او در تک و دو بودند تا آنکه لاش نیم مرده
او را میان چندین هزار لاش با زخم های کاری که نفسی بیش نداشت یافتند و سر او را بریده آوردند
القصه صدای تهنیت شادی فتح و نصرت به چرخ برین رسید و پادشاه زاده ها و امرای نامدار رکاب آداب
تهنیت و مبارکباد به تسخیر هندوستان بتقدیم رساندند و همان روز پادشاه زاده همایون میرزا مع فوج
شایسته برای تسخیر ضبط خزاین و جواهر آگره و دیگر امرای معتمد معامله فهم برای گردآوری خزانه دهلی مامور و
مرخص گشتند و فردوس مکانی بعد بندوبست فرمودن نفقه و لطف کاری نوکران و امرای که دران مصاف
زخم بر داشته بودند بهم عنانی تائیدات ربانی و همرکابی فتح و نصرت که هر دم و هر قدم نصیب میر تیمور
صاحب قران تا آخر زمان باد متوجه دهلی گشته سه شنبه دوازدهم رجب المرجب سنه نهصد و سی
و دو در دهلی شرف نزول فرموده سکه بنام نامی زدن فرمودند و شیخ زین الدین صدر مامور گردید
که خطبه باسم مبارک ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی کشورستان خوانند و سیر قلعه ارک و زیارت
اتو دکان مقابر و مشایخ نموده بعد از ده مقام متوجه آگره گردیدند چون قلعه آگره را وقت برآمدن سلطان
ابراهیم بقصد استیصال پادشاه عدو مال حواله پسر راجه بکرماجیت که همراه سلطان ابراهیم کشته گردید
نموده بود و بعد رسیدن پادشاه زاده همایون میرزا دست و پای لاحاصل زده امان جان خواسته قلعه را
بتصرف همایون میرزا در آورده بودند از جمله اموال و جواهر قطعه الماس بوزن هشت مثقال بابت خزانه
سلطان علاء الدین خلجی که در ایام تسخیر دکن بدست آورده بود پادشاه زاده بدست آورده روز ملازمت
پدر بزرگوار بطریق شگون نذر گذرانید حضرت بعد ملاحظه رنگ و ترکیب و وزن باز به مبلغ سه لک
و پنجاه هزار تنکه نقره که برای انعام مسکوک آن ایام در خزانه موجود نگاه میداشتند مع یک حجره سربسته که زان
نیز از اقسام زر رایج الوقت بود در انعام همایون میرزا مرحمت فرمودند و محمد سلطان میرزا را دو لک
تنکه نقره و چهار رقب و کمر و شمشیر مرصع عنایت نمودند بر ارباب خرد مخفی نماند که در زمان سابق تا عهد
حضرت عرش آشیانی مدار داد و ستد و خرید و تنخواه مواجب نوکران پادشاهی به پول سیاه مس بود
و آنچه از نقره مسکوک میساختند و آنرا تنکه نقره میخواندند در خزانه مخصوص برای انعام ایلچیان اطراف و امرا و شعرا و اهل

جنگی مست کوه پیکر تا پانی پت جهل کروهی دهلی بطریق استقبال شتافته و غلغله غریب در لشکر جغتا
افتاد از آنکه فوج رکاب ظفر انتساب از دو هم لشکر خصم بیش نبود امرای نیک اندیش مصلحت جنگ ندادە
ترغیب مراجعت بدستور سابق میدادند حضرت بقدرت قوت حوصله و شجاعت ذاتی از تی توکل را
سرمایه همت ساخته از بسیاری اعدا اندیشه نانموده تا پانی پت بطریق ایلغار شتافته توجها را
آراسته بعد تعین هراول رزم آزما امیران مصاف دیده بزد آزما را همراه همایون مرزا خلعت نامدار
در میمنه مقرر نمودند و جمعی از دلیران نامی را بسرداری محمد سلطان مرزا طرف میسره تعین فرمودند باقی
اطراف فوج بمردان کارزار دیده سپردند و نامداران شیر نبرد دیده را طرح فوج قرار داده
متوجه مقابل خصم گشتند صبح جمعه هفتم رجب صفوف جنگ آراسته گردید چنانچه تاریخ ماه و سال و
روز به تعین وقت صاحب طبعی در یک مصرعه درین قطعه بنظم در آورده ⁂ گشت در پانی پت
ابراهیم را شاه غازی بابر عالی نسب ⁂ یافت طبعم سال فتح بابری ⁂ صبح بود و جمعه و هفت رجب
الحق درین تاریخ صنعت بکار برده همینکه توجهای دریا موج تا فاصله کوله رس رسیدند بهادران
فوج هراول جنغا قدم جرات بهادرانه پیش گذاشتند و لشکر بیکران افغانان جنگ جو چون
موج دریا بجوشش خروش در آمدند و هر ساعت از صاعقه برق افروزی تفنگ و کوشش دلاوران
بانام و ننگ بازار جنگ رونق میگرفت و مبارزان توران تخانه کمان در رانده یورش ستانه
نموده عرصه بر وسعت رزم را بر فوج خصم تنگ آوردند ⁂ ز برج کمان طایران خدنگ ⁂ پریدند
بر روی مردان جنگ ⁂ دلیران توران به برج کمان ⁂ همه ناوک انداز قبچاق دان ⁂ همین بس
مباهات تورانیان ⁂ که از انجاست شمشیر صاحب قران ⁂ از طلوع صبح تا نصف نهار از هر طرف صدای
دار و گیر بلند بود و زد و خورد غریب بمیان آمد و چندین هزار سر از تن و تن از خانه زین بر زمین غلطان
و بخاک و خون طپان گردید و از کشته‌ها پشته‌ها پدید آمد که بر آنها زاغ و زغن ذخیره سالها آماده گشت
تا آنکه نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم عدو مال بادشاه گیتی ستان وزیدن گرفت و افاغنه رو بهزیمت
آوردند و مشعلان تیز جنگ بتعاقب شتافتند گویند سلطان ابراهیم و راجه بکرماجیت حاکم گوالیار با چند
امرای جان نثار معه پانزده شانزده هزار سوار بعد قرار دادن فوج استقامت ورزیده بمرتبه علف تیغ بهادران
توران گشتند که کمتر از آن جماعه جان بسلامت بدر بردند بعده که سر سلطان ابراهیم بریده نزد فردوس مکانی

رسیده بود محرک و رهنمای عزم تسخیر هندوستان بهشت نشان گشته مبالغه زیاده بکار برد توجه حضرت گیتی ستانی
[illegible] مورخان صداقت بیان حقیقت بیان بزبان خامه داده اند که حضرت گیتی ستانی
قبل ازین بچهار دفعه بقصد تسخیر هندوستان توجه فرموده بودند مفصل شرح آن داستان پرداختن تحصیل حاصل است
مختصر می نگارد اول دفعه در سنه نهصد و بیست و پنج تا دریای اتک و بعده چناب رسیده بنیه گکهران مفسده پیشه
انقطاع نموده بسبب بعضی موانع از انجا بکابل معاودت فرمودند دفعه ثانی تا لاهور و ملتان رایت ظفر آیت برافراشته
از انکه پنجاب سابق بتصرف حضرت صاحبقران درآمده بود و حکام که منصوب فرموده بودند از تصرف افغانان در اختلال
پذیرفته بود از سر نو در بند و بست آن کوشیده چندین هزار افغان و کفار را علف تیغ بیدریغ ساخته و اسیر بسیار
نموده سی هزار برده از کنیز و غلام برای اعیان کابل و اطراف روانه ساختند و چهارصد هزار شاهرخی که بنام
شاهرخ مرزا سکه میزدند و شاهرخی بوزن یک مثقال که چهار نیم ماشه باشد مسکوک می شد برضامندی زمینداران
در باب مواصلات و برکات تحصیل درآورده بسبب رسیدن اخبار فساد اکثر بلاد کرم بر باز عنان توجه طرف
کابل و آن دیار معطوف داشتند و در سفر سیوم و چهارم نیز تا سرهند پرتو رایت ظفر انداخته مفسدان
زور طلب را گوشمال داده حکام شجاع معامله فهم و کارآزما جابجا منصوب ساخته بار دیگر بدستور سابق فرود
تا سمت کابل مراجعت فرمودند دفعه پنجم غره ماه صفر ختم الله بالخیر والظفر سنه نهصد و سی و دو بهم عنانی فتح و نصرت
و همرکابی بخت و دولت عازم تسخیر دهلی گردیدند در همان ایام نیک فرجام مژده تولد فرزند مبارک قدم بشیر
گشته بفال نیک گرفته مسمی به هندال مرزا ساختند و در همین اوان که خیمه بیرون زدن فرموده بودند از رسیدن
خزانه پنجاب فرستاده خواجه حسن دیوان مبشر گشته بفال نیک گرفته کوچ بکوچ متوجه گشتند بعده که از آب سند عبور
فرمودند و بعرض لشکر رکاب پرداختند زیاده از ده هزار مغل بشمار نیامد معهذا از دبدبه و صدمه رایت گیتی ستانی
بمرتبه عرصه زیست بر صغیر و کبیر و میر و وزیر این دیار تنگ گردید که بعضی از منصوبان سابق و افاغنه که در غیبت
گیتی ستانی حقوق احسان را فراموش ساخته طریق تمرد و سرکشی اختیار نموده بودند هزاران ندامت و پشیمانی
اندوده دست ادبار و سرگردانی گردیدند و جمعی در تلافی اعمال بسر پنجه شاهین اجل گرفتار آمدند و برخی بامید شفاعت
بوسیله زبان عذرخواه و عجز سعادت ملازمت حاصل کرده بعفو جرایم عرق خجالت از چهره انفعال زدودند بعد
رسیدن سرهند که از عهد اعلی حضرت سهرند موسوم گشته و تبدیل و تعیین نمودن عمال و حکام و تنبیه مفسدان
بیدستکال خبر رسید که سلطان ابراهیم لودی با لک سوار افغانان و راجپوت و میواتی و هزار و دو صد فیل

چنگی

وزخمی ساخته اسب وعراق گرفته جمعی را اسیر و بسیاری را از او نمودند و قلعه قراباغ را از تصرف ازبکان برآوردند
در آن جنگ و اکثر محاربات از محمد حسین کورکانی تردد تمام بظهور آمد و مولانا بنائی که از شعرای مشهور بود میان
بجماعه بی اطلاع احوال پایمال صدمه اجل گردید و حضرت را از شنیدن افسوس روداد بعد این فتح نمایان باتفاق نجم ثانی
که بعد آن ظفر در لشکر رستم ثانی زبان زد گردید بجهت استیصال باقی ازبکیه و تسخیر بلاد دیگر افتاده به غجدوان
رفته قلعه را محاصره کردند سلاطین ازبکیه اطراف بنوشتنه و پیغام باهم اتفاق نموده فراهم آمده از ملاحظه نام
و ننگ دران صف جنگ چندان کوشیدند که بعد مقاتله عظیم هزیمت بر فوج حضرت روداد و مغلان صلاح
دران دانستند که بادشاه را از معرکه برآورده بحصار شادمان رسانند و قزلباش که راه گریز همه جهة برآنها
مسدود ساخته بودند چندان استقامت ورزیدند که نجم ثانی با تمام لشکر نقد جان را نثار راه هر دو ولینعمت
نموده و کمتر قزلباش ازان مهلکه جان برگردید بعده که فردوس مکانی با فوج معدود بحصار شادمان رسیدند در آن
حال پر ملال مغلان بد سگال وقت شب غافل بران زبده دودمان صاحب قران ریخته هرچه یافتند تاراج بردند
و جمعی کشته گردیدند و عرصه بر بادشاه چنانکه تنگ گردید که با همان رخت خواب که در بر داشتند فرصت
کفش و موزه پوشیدن نیافته از خانه برآمده خود را اندرون حصار ارک رسانیدند دیگر تعدیات و واقعات
که بر فردوس مکانی گذشته و حوصله و ترددی که ازان کوه وقار و صفدر نامدار بظهور آمده درین اوراق که مجملی از
احوال بادشاهان بگذارش درآمده مفصل بزبان خامه عاجز از بیان داوری از سررشته اختصار دور
افتادن است حاصل کلام حضرت صلاح کار در بودن آنجا ندیده دل از ملک و ملک موروثی برداشته خود را بار
دیگر بکابل رسانیدند نام مرزا را حکومت غزنین عطا نموده روانه ساخت در نفس خبر فساد افغانان یوسف
زئی دران نواح رسید با وجود در رکاب جمعیت نسبت به آنجا از کثرت افغانان به ثبوت پیوسته بود و چهارم
حصه نبود نظر بر مدد فضل الهی نموده خود را بر سر آن بدمآلان رسانیدند و چندان شمشیر زدند که قریب سه هزار
افغان که بشمار آمدند کشته گردیدند و شکست فاحش بر جماعه افتاد و زن و اطفال و چهارپا و اسباب و
اثقال زیاد بدست بهادران آمد از آنجا [illegible] که در سرکار بهشت [illegible] در آمده بود بیشتر از آن را مواضع ولایت که بتصرف
آورده بودند به خواجه کلان که از رفقای [illegible] بود [illegible] سپرده بودند و چون خبر برهم خوردن نسق سلطنت
هندوستان از شیخ سلوک سلطان ابراهیم بن سکندر لودی و فتنه و نفاق برادران و امیران بتواتر بسامع فیروز
حضرت گردید و دولت خان نام افغان که از امرای سلطان ابراهیم گفته می شد و آزرده شده از پای تخت دهلی

وجمعی که استقامت ورزیدند بقتل رسیدند و بسیاری اسیر گشتند و غنیمت بسیار بدست بهادران
رکاب آمده ورزنگله که از یک اسپ ویران گرفته بخفت و خواری افراج مینمودند بعد فراغ بندوبست بخارا متوجه
تسخیر سمرقند گشته بآسانی تسخیر آورده بر سکه و خطبه خود نموده مبتلی رعایا و سکنه ستم رسیده انجا پرداخته
فرستادهای شاه اسمعیل را با عزاز تمام مع محبت نامه و هدایای سمرقند مرخص ساختند و ناصر مرزا را بحکومت
کابل روانه فرمودند و هشت ماه دران مکان قبض نشان از ایام زمستان و بهار بسر برده و شکار و عشرت
و کامرانی بلا تفرقه خاطر گذرانیدند میر حیدر در تاریخ تالیف خود با وجود قرابتی که با فردوس مکانی داشت فقره
که از راه سرزنش نوشته تحریر آن قلم را رنجه میدارد که بابر پادشاه بعد مغلوب ساختن ازبکان باظهار محبت
باطنی خود بدعت تقطیع لباس شاه اختیار نموده لشکر نیز فرمود که بدستور قزلباش تاج سرخ بصورت
قصب چهار برسر زنند ازین بدعت نزدیک بکفر و بعضی اطوار دیگر که اختیار نمود لشکر از پادشاه ازرده
خاطر گردید در تخمین جرانت ریافت که ازبکان بیش از شمار مور و ملخ از اطراف جمع شده تیمور سلطان را که از
مدعیان و گریختهای دودمان میر تیمور صاحب قران بود سلطنت برداشته قایم مقام شیبانیخان قرار
داده متوجه تسخیر بخارا گشته اند فردوس مکانی باستقبال انگروه بدسگال شتافته نزدیک حوالی بخارا
مقابل با تهار رسیده علم کارزار برافراشتند و جنگ عظیم در پیوست و رستخیز غریب بمیان آمد
یا باز هنگامه آراسته شده دگر سیل خون دشت بیاشنده سپاه از دو رو تیغ برهم نهاد زره دیده از
بیم برهم نهاد بعد تردد نمایان و کشش زیاده که از هر دو طرف سیلهای خون روان گردید و از یک بسیار
کشته شده و زخمی گشتند بسبب غلبه هجوم انبوه قوم ازبک بتوجه حضرت راه تیغ و سمرقند شتافتند درین حالت خبر
رسید که حمزه سلطان و مهدی سلطان وغیره با فوج سنگین بقصد مقابله از پل سنگلی گذشته با زیجات تام رسیده
دران جا نیز از انشاء رنجانیدن فرار نتوانستند گرفت و حوزه را بحصار شادمان رسانیدند درین حین نجم ثانی اصفهانی
منصوب کرده شاه اسمعیل که با فوج قزلباش برای تسخیر بعضی بلاد دیگر میرفت دران نزدیک رسید و حضرت
فردوس مکانی با او ملاقات نموده باظهار ربط یگانگی پادشاه با وجود ماذون نبودن از طرف شاه اسمعیل تکلیف
امداد قزلباش برای قلع افراش و دفع شر ازبکان بمیان اورد و بعنوان موافق رشیدی نجم ثانی نیز دفعه ثانی
بموجب طلب پادشاه از نزد شاه رسیده بود بهر حال نجم ثانی بخارا نهضت داشته بر خلاف پادشاه برانها
جامعه عافیت تباه ساخته بعد مقابله و مقاتله عظیم قزلباش غالب آمد و قریب پانزده هزار سوار ازبکیه را کشته

اسمعیل مشتمل بر اشارت بر بشارت فتح و قتل عدوی بد مآل که بر ماه دو بار در خصوص بران زبدهٔ دودمان
میر تیمور صاحب قران مبارکباد مصحف و هدایه بخط حضرت غنیمت در باب محجله‌نشین ... عصمت و عفت
خانزاده بیگم که همشیره فردوس مکانی میرسد در محاصره و فتور سمرقند شیبانیخان بحبالهٔ عقد خود درآورده بود
و بعد کشته شدن آن بد انجام شاه اسمعیل برسم و طریقه قدمت کاری بجا آورده بود ... را باعزاز و اکرام
روانه ساخته رسید مؤلف تاریخ رشیدی میرزا ... علم داوود که قبل از آنکه خانزاده بیگم بقید شیبانیخان
درآمد خاله آن محجله‌نشین سراچه عصمت در حبالهٔ نکاح او درآمده بود بعد از متصرف گردیدن خانزاده بیگم خاله اورا
طلاق گفته خانزاده بیگم را بعقد درآورد و بعد چندگاه که فرزندان از منکوحه مجبوره تولد شد از وسواس ملاحظه آنکه
مبادا آن محجله از فکر انتقام برادر پردازد اورا مطلقه ساخته بعقد سید هادی نام یکی از نوکران عمده خود درآورد
چون در نامه شاه به اظهار اتحاد موروثی درج گشته بود که هرگاه فوج برای تنبیه ازبکان مطلوب گردد
اشاره نمایند فرستاده آید فردوس مکانی نیز تهنیت نامه و مبارکباد فتح نوشته مصحف و هدایه
موافق شأن شاهان همراه خان مرزا داده روانه ساخته با اظهار یگانگت بموجب نوشته شاه طلب کومک
نمودند و خود تا رسیدن مدد و مراجعت خان مرزا بسبب قلت جمعیت چندگاه در پناه مکان قلب
بدفع شر ازبکیه که از طرف فراهم می‌آمدند مشغول شدند تا آنکه فوجهای اطراف بمدد حضرت بادشاه
رسیده و بدفع و تنبیه ازبکان پرداختند و ازبکان بسیار بقتل رسیدند و بقیة السیف رو بهزیمت آوردند
و سلطان مرزا و مهدی سلطان که اسیر آنجماعه بدکردار گردیده بودند خلاص گشتند درینضمن خبر رسید
که فوج عظیم ازبکیه بمدد ازبکان مغلوب و محافظت حصار قندز رسیده درهمین اوان خان مرزا با فوج قزلباشیه
فرستاده شاه اسمعیل بر ... بنده سلطان صوفی که از خاندان سلاطین و بهادران مشهور بود و علیخان
استجلو که از مشاهیر ترکان مشهور ... و شاهرخ خان افشار که بخنجر ... روست او در
رنجه بود رسیده و باعث خوشنودی تمام حضرت گردید و فرستادهای شاه را از عطای خلعت و اسب
معزز ساختند و با جمعیت ظاهری و باطنی که شصت هزار سوار در رکاب ظفر انتساب فراهم آمده بودند
متوجه تسخیر حصار قندز گردیدند و بجلادت و یورش بی‌بها دران جانثار ... گشت حصار قندز
و بغلان بتصرف درآمد بعده که عزیمت تسخیر بخارا بسته نزدیک به بخارا رسیدند ازبکان که بسپه
داری عبدالله خان درانجا علم فساد و شورش برافراشته بودند بی آنکه کار به محاصره کشد رو بفرار آوردند

در دماغ او جا گرفته بود بقول مولف تاریخ رشیدی میر صدر خان نوری قریب دو لک سوار با خود داشت
بر ایلچی برآشفته کلمات نامناسب بزبان آورده در جواب نوشت که نزاد دعای جهانداری نمیرسد خصوص بابا
که سلطنت ارث ماست و عصا و چوبی فرستاد که ارث پدرت اینست شاه اسمعیل در جواب نوشت
که چون سلطنت هر دو جهان و نسر هر دو سرمایه فخر و منزوکه با واجدا داست ترا با ما همسری نمودن اشرف
واگر سلطنت به ارث [illegible] ن دختر بابت بتو میرسید و چرخه و دوکی با قدر سینه فرستاد
که در گوشه خمول نشسته کارها که قابل تست مشغول باشی و اگر دعوی مردی داری در میدان رزم حاضر شو تا دو
کلمه از زبان دو دمه ذو الفقار حیدر کرار در معرکه کارزار با هم گفت و گو نمائیم [illegible] به بینیم کرا بلندی کرامت و مارا
رسیده و آن ورق شیر پنجه حیدری از عقب نامه بلا توقف که وسعت فرصت به مخالف نداد سوار شد
بعد که شاه بسرحد خراسان رسید منصوبان شیبانیخان رو بفرار آوردند و بیشتری همانجا علف تیغ
قزلباش گردیدند و بروایت قول مولف رشیدی همراه شاه سی هزار سوار بود و فوج شیبانیخان که سرداران
نامی بیشتری اطراف دور دست برای تاخت و تاراج رفته بود جمعیت بسیار کم مانده بود و شیبانیخان
از غروری که داشت و گمان رسیدن شاه نبود بگرد آوری فوج خود و اقعی نتوانست پرداخت اما باز از مضاعف
فوج شاه زیاد داشت بهر حال بعد از آنکه فوجها با هم نزدیک رسیدند و صف کارزار آراسته گردید
همینکه شمشیر برق کردار فوج شاه اسمعیل از نیام بر آمد یا آنکه کار بکارزار افتد وز دو حوزه میان آید پای ثبات
از جا رفت و فوج شیبانیخان رو به هزیمت نهاد قریب پانصد سوار که بیشتر از آنها شاهزادهای
نامدار و امرای ذو الاقتدار و ملازمان و خدمان خاص شیبانیخان همراه مانده بودند پناه بچار دیواری
کرده آقین برای چاره جوئی ساز [illegible] پرده محصور گردیده دست و پا [illegible] زده طعمه تیغ آبدار قزلباش
خونخوار گردیدند و یکی از آنها بان بسلامت بدر نبرد و اسباب [illegible] و اسپان بی شمار بدست مردم
شاه افتاد و فردوس مکانی از نوشته خان مرزا برین مژده فرحت [illegible] مطلع گردیده از ظفر تا قاین
خلاصه خاندان [illegible] و استیصال آن عدو بدسگال بر [illegible] با مال [illegible] اعمال گردید
شکر بدرگاه الهی بجا آورده بموجب نوشته و اشارت خان مرزا برای تسخیر قندوز [illegible] دلیرا متوجه
شدند و خان مرزا نیز از بدخشان خود را بعد پادشاه رسانده با چون از کمان [illegible] میدان فردوس
مکانی از اطراف جمع شده برج و باره حصار را قایم نموده بودند کاری ساخته نگردید در شقمش محبت نامه شاه

قصه رستم داستان کشیده و نقش عجیب بعد از چندین حمله مردریا که در برابر بها دران صف آرای نامی مقابله
و مقابله افتاده بود و کشش زیاد از هر دو طرف میان آمد بعد گیج پهلوان نامدار ازبکیان کاه بر آمده بشمشیر
و نیزه و دیگر حربه با صف ربا برابر فردوس مکانی بجرأت و شوخی تمام مقابل شد یعنی علی بیک شب کور بد
محمد علی شیبانی نظر بها در ازبک و یعقوب بیک تیز جنگ و عبد الله صف شکن اطراف بادشاه را فرو گرفتند
و کارزار غریب با آن ممک حرامان روداد آنخسرو باوقار مریلی را بشمشیر برنده دار و نیزه مردگذار و گرز فیل
افگار زراغول شیر شکار و خیز آیدار بی هم قطار بر قطار از پا در آورده چون این هر پنج بهادر نامدار که هر یکی اسفندیار
و افراسیاب روزگار و باقی فساد باعث ثبات قدم همرهان دیگر بودند کشته و زخمی گشتند هزیمت بر
باقی فوج افتاد و عبد الرزاق بحجب ریاست بجزوزه که سابق نیز مکرر باده ف دکشته بود گرفتار پنجه اجل گردید
بعد که ولایت خسروشاه بدست شیبانیخان و دیگر ازبکان تیره روزگار افتاد و مردم بدخشان اطاعت
ایشان ننمودند در هر گوشه و کنار سرداری علم شاهی برافراشت ... زبر نام مجهول الیمنی در خروج و بغی دیگر
نوی تراز ... [illegible] دیگر انطرف گردید و خان مرزا که خاله زاده و بنی عم فردوس مکانی میشد از شاهده آن انقلاب
سلطنت بدعوی ارث از طرف شاه بیگم مادر کلان خود که از سلسله شاهان بدخشان بود از بادشاه رخصت
حاصل نموده لشکر فراهم آورده مقابل زبیر معرکه کارزار مردانه وار آراسته بعد از تر دو نمایان که لشکر هزیمت یافت
خان مرزا دستگیر گردید بعد از چند روز که مقید بود یوسف علی نام که از نوکران عمده قدیم و مبارز پیشه کارزار
دیده گفته میشد با هفده هیجده نفر جان باز نکته تاز غافل خود را بسر زبیر رسانده زبیر تیغ آورد و خان مرزا
بمدد و همدمی جمعی که یاز بر بودند بادشاه بدخشان گردیدند و دیگر جمعی که علم سرکشی و سلطنت بر داشتند
نه پرداخته کوتاهی قلم را کار فرموده به حاصل کلام می پردازد که قضا داد ازبکان بجای رسید که شیبانی
خان که سرگروه آن طبقه گمراه میشد بدعوی ارث سلطنت و زیاده سری فوج عظیم از اطراف ما وراء النهر با
خود فراهم آورده بسر حد قلمرو زبده دودمان مصطفوی برگزیده خاندان مرتضوی شاه اسمعیل صفوی قدم
جرأت خارج و غارت پیش گذاشت و ازبکان دست تطاول دراز نموده متعرض حال مال و عیال سادات
و فرا باشش و رعایا گردیدند و چندین هزار خانه دست خوش آنگروه گردیده به حادثه تاراج در آمد شاه
اسمعیل ایلچی زبان فهم ... [illegible] نزد شیبانیخان فرستاده بنجام التیام بذر نصیحت پر مشتمل بر منع از ارادهٔ
فاسد و مردم آزاری نموده مکتوب محبت اسلوب روانه ساخت شیبانیخان که غرور مستی ریاست

دست تسلط شیبانی خان تنگ آمده بحضرت پیغام توجه آنطرف و سپردن قلعه بسبب قرب جوار نمودند فردوس
مکانی تشریف بردن طرف خراسان را بعد فراغ از تسخیر قلعه قندهار قرار داده متوجه آنصوب گشتند چون نزدیک
بقندهار رسیدند آن هر دو برادر از اراده خود پشیمان شدند و کار به نزاع و محاصره انجامید محصوران از قلعه برآمده
بعد مقابله و مقاتله که جمیع کثیر از طرفین کشته و زخمی گردیدند هر دو برادر هزیمت خورده باز خود را بقلعه رسانده
نتوانستند و از صدمه شمشیر بهادران کشورستانی خود را از بین در بدر رسانند فردوس مکانی بفتح و
نصرت داخل قلعه شدند و در اواخر سنه نهصد و بیست قلعه گردون شکوه قندهار بتصرف اولیای این دودمان
درآمده و خزاین و دفاین و تحف و مصالح جنگ قابل رکاب ظفر انتساب آنچه بود بتصرف درآورده زر نقد
بهمراهان جان نثار انعام و تقسیم فرمودند و قلعه را بناصر میرزا که از راه غزنین برای رفاقت خود را برکاب رسانده
بود تسلیم نمودند بعد مراجعت حضرت شیبانیخان خبر یافته با فوج خود شتافته بمحاصره قلعه قندهار پرداخت
ناصر میرزا بسبب عدم ذخیره و نفاق همراهان و تمام شدن مصالح جنگ تنگ آمده حقیقت بخدمت پادشاه
معروض داشت بعد دریافت مرضی که ترک خراسان فرمودند نظر بر دست از قلعه برداشته خود را بغزنین رسانید
چون شیبانی خان بعد تسخیر قندهار طرف خراسان شتافت شاه بیگ و محمد بیگ خود را رسانده
به محاصره قلعه پرداخته در اندک فرصت بتصرف خود درآوردند در همین ایام فرخنده انجام که فردوس
مکانی برای سرانجام ضروری بکابل تشریف آورده بودند در طالع محمود و ساعت مسعود شاهزاده همایون
از نهانخانه عدم بعرصه وجود قدم گذاشت و تاریخ ولادت باسعادت او شاه فیروز قدر که مراد از سنه
نهصد و سیزده هجری باشد یافته اند و همین سال خبر شورش افغانان مهمندی هم رسید و حضرت متوجه
تنبیه آن فرقه بدسگال گردیدند درین حالت مغلیه از یکجهت فرصت هنگامه تازه یافته در غیبت پادشاه عبد الرزاق
بیگ بن الغ بیگ را بدعوی ارث خسروی شاه از راه برده در کابل بسلطنت برداشته چهار پنج هزار سوار
فراهم آوردند روزی که خبر آشوب ازبکیه در لشکر پادشاه انتشار یافت چنان هنگامه تفرقه در فوج رو
داد که اکثر از همراهان و لشکریان پیمان [illegible] خبر گرفتن فرزندان راه کابل اختیار نمودند و
کار بجای رسید که زیاده از پانصد سوار در رکاب پادشاه نماندند و [illegible] بتاریخ رفت با وجود چنان
برهم خوردن فوج در قلیل جمعیت ابطال [illegible] کوه تمکین و وقار و راه شتافت و همت بر رفع
آن ماده فساد بسته خود را به پیکار آن تیره بختان تبه کار رسانده چندان شمشیر زد که خط بطلان بر صفحه

تقم

غنیمت دانست این دفعه که باز بحسب اتفاق مهمان آن مجموعه نفاق گردید اگرچه هرچند که این دفعه ممرور تا و مصلحتا
خسرو شاه سه طایفان بحسب ظاهر باظهار امید عفو تقصیرات گذشته کمر خدمت گذاری بربسته در خدمت حاضر
گشت اما حضرت از ملاحظه آثار بغض باطنی او که از جبین جبینش او هویدا بود و با امرا و ارکان دولت او که از و آزرده
خاطر بودند و در خدمت فردوس مکانی اظهار عقیدت و اراده جان فشانی نمودند ساخته قصد مقید
ساختن منبر بان نمودند و آن برگشته بخت خبردار گشت که کار از دست رفته بود سوای آنکه فرار نماید یا گرفتار
آید چاره کار ندانست ناچار دست تعلق از همه خانمان شسته و دل از ملک و مال و عیال برداشته با چند
نفر معدود آواره دشت ناکامی گردید بادشاه عدو مال که دران ایام در کمال بی سامانی بود بفضل الهی [illegible]
خود داشته ابواب خزانه و جواهر و طویله اسپان و اسباب قابل همراه برداشتن بود متصرف درآورده دسته چهار
مغل خسرو شاهی شرف اندوز رکاب سعادت گشتند و از آنجا متوجه کابل شدند چون نزدیک حوالی کابل
حضرت خیام ظفر اعتصام گردید محمد مقیم نام داماد ذوالنون بیگ مرزا عموی حضرت که بدعوی ارث کابل را متصرف
آورده حکومت آنجا مینمود و بعد شنیدن خبر نزول رایات فتح آیات حصاری شده چند روز دست و پای لا
حاصل زده باز امان خواسته بامید عفو تقصیر قلعه را بملازمان حضرت گذاشت از سیر و چون ویرانی و پریشانی
زیاد بحال رعایا و سکنه آن ملک راه یافته بود بتعمیر دلهای شکسته و آبادی ملک پرداختند و درهمان ایام
که سال نهصد زیاده هجری باشد حضرت مریم مکانی مهرنگار خانم والده ماجده بادشاه بروضه جاودانی شتافت
و درین سال حکومت غزنین را بجهانگیر مرزا که در خدمت شدائد سفر شریک طرز کافت را بجا آورده بود فرمودند
و بعد رسیدن بجهانگیر مرزا بغزنین بدون الخلوف مزاج بطبع بادشاه راه یافت و درین ضمن خبرهای موحش
بی اصل بجهانگیر مرزا رسید بدون تحقیق خود را از غزنین بطریق ایلغار بکابل رساند و ازینجهه خلاف مرضی فردوس
مکانی بظهور آمد و باز مامور برفتن غزنین بوره خود گردید درهمین آوان از رسیدن خبرهای مختلف فساد
انگیز از طرف خراسان که تحریر تفصیل آن پرداختن از سررشته اختصار دور افتاده است توجه بادشاه بآن
بلاد با لشکری که بلغو درتوان تنند بروضه ضرور گردید و درهمان ایام خبر رحلت جهانگیر مرزا ازین کلفت سرای فانی
بروضه جاودانی به آزار اسهال رسید و ناصر مرزا برادر حقیقی را که در بدخشان گذاشته بودند و درین نزدیکی از
شیبانیخان شکست یافته بخدمت حضرت رسیده بود بر ایالت غزنین مقرر و مرخص فرمودند و درین آوان
شاه بیگ و محمد بیگ که هر دو برادر از امرا و منصوب کرده ارغون در قندهار بودند از استیلای ازبکیه

که هرگاه بوزن زعفران بهم رسیدن متعذر گردید ونانی یکجانی میسر نمی آمد واکثر اسپان را ذبح
ساخته بگوشت آن قوت رمق ساختند وگوشت حلال وحرام فرق نانموده بدان شکم پر نمودن غنیمت
میدانستند وهرچند که فردوس مکانی برای طلب کومک اطراف بسلاطین خراسان وقندهار و
ملتان نوشتند فایده مرتب نگردید وعرصه بمرتبه تنگ گردید که ناچار نظر بر حفظ جان در اوایل
سنه نهصد وهفت وقت نیم شب برفاقت خواجه ابوالمکارم وغیره که زیاده از صد نفر رفیق شده بودند از
قلعه برآمده وبامداد بدرقه توکل الهی بقدم سعی بادیه پیمای راه تاشکند گردیدند وهمشیره حضرت با بعضی
برگیان عصمت که حافظ حقیقی نگاهبان آنها بود همراه نتوانستند گرفت همانجا ماندند و [illegible] شبهای دراز
ومرزا جهانگیر برین ماجرا اطلاع یافته جریده خود را به خدمت برادر رسانید واحمد تنبل بیرفاقت نمود و فردوس
مکانی به تاشکند رسیده مهمان سلطان محمودخان گردید ومیزبان بعد تقدیم ضیافت مکان برای ماندن
وموضع برای صرف خاص تا گذراندن زمستان بجهه بادشاه مقرر نمود وحضرت بتقاضای وقت
مدت در انجا بسر برده درخواست استمداد نمود سلطان محمودخان باتفاق برادر بطریق کومکیان خدمت
کنان بقصد فرغانه که در تصرف احمد تنبل بود آمده محاصره نمودند احمد تنبل از اطاعت سر پیچیده بمدافعه ومقابله
پرداخت درین حالت شیبانی خان خود را رسانده وجنگ عظیم بوقوع پیوست وچندین دفعه با خصم کار
زار صعب رو داد ونقد بلیات زیاد اگر بگذارش تفصیل آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد
تا آنکه سلطان محمود خان وسلطان احمدخان مقید گردیدند وشکست فاحش بحال ملازمان بادشاه عاید
گردید وتاشکند نیز مع اسباب وانتقال هر دو برادر در تصرف شیبانی خان درآمد وفردوس مکانی را خود
به مغلستان رسانده شیبانیخان نظر بر حقوق قدیم که وقتی نوکر دولتخانه پدر هر دو برادر بود آنها را مرخص نموده
ملک را نیز با آنها سپرد وحضرت را تدریج زیاد از صدمات حوادث لیل ونهار روزگار مردم آزار که
اگر خواهند بتفصیل آن اطلاع یابند رجوع به بابرنامه نمایند رو داد بعد گذاشتن هوا خواهان باراده تسخیر هندوستان
متوجه کابل گردید بعده [illegible] دانست افتاد چون در ایام
تفرقه سابقه که [illegible] خسرو شاه مقام [illegible] کلافت تباه افتاده بود اصلاً
متوجه حال وخدمت گذاری ومهمانداری نگشت [illegible] نیک عاقبت عاقبت اندیش
به اراده بیداد [illegible] فردوس مکانی بر [illegible] اطلاع یافته به تدبیر [illegible] نجات یافتن

بفضل ربانی جان بازی نموده از طرف غار عاشقان بالای فصیل برآمده بدروازه فیروزه رسیده بفیروزی داخل
قلعه گردیده قاصد سرخان را که نگاه بان دروازه بود باهمراهان او که با خواب مرگ هم آغوش بودند از
برادر جامه خواب کشت و باقی رفقای جان سپار را که برق کردار بهم رسیدند و به یکی از اینها ضرر
جانی و آفت بدنی نرسید از راه دروازه اندرون طلبیده باتفاق بشهر در آمده بنقل زربکان
اجل رسیده که بسحر برداختند مردم شهر که ازین مژده فرحت افزای ناگهانی منبر بعبر جاودانی گشتند و سروش
فتح غیبی بگوش همدیگر رسانیدند از هر طرف کوچه و بازار هواخواهان جان نثار که چشم براه این مژده
روح پرور بودند گروه گروه و جوق جوق به بادشاه پیوسته رفیق گشتن و بستن مخالفان دولت کشتند
خان دفا مرزا قلعه دار ازین بینهٔ ناگهانی و آفت آسمانی خبردار گشته با جمعی از یکان خود را از قلعه بیرون
رسانیده مرحله پیمای دشت ناکامی گردیده نزد شیبانی خان که دران نزدیکی بود رسیده بران ماجرا
اطلاع داد و او با هفت هشت هزار سوار جرار بقصد تسخیر و محاصره قلعه رسیده بعده که دانست که کار از دست
رفته و مردم قلعه و شهر همه هواخواه بادشاه اند دست از محاصره برداشته مراجعت نمود و اعیان و اکابر
سمرقند سعادت اندوز ملازمت حضرت کشورستانی گردیدند بر ضمیر دانشمندان انصاحب بذیر ظاهر است
که چنین تسخیر بدین تدبیر و جرات خیان که درین زیر گنبد بر بعید قرنهای بی شمار عجیب تقدیر ربانی موافق می افتد
محض از تاییدات ربانیست که همینه شامل حال دودمان میر تیمور صاحب قرانی گردیده و تا دور آخر زمان
خواهد گردید بعده شیبانی خان در گرد آوری سپاه و فکر تلافی هر طرف میشتافت و قابوی تدارک نمی
یافت فردوس مکانی نیز در تدبیر برآوردن آن بد اندیش از ماوراءالنهر بود تا قدری از لشکر متفرق گشته
خود و جمعی از کوکلیان اطراف فراهم آورده با شیبانی خان که او هم اول زمستان با لشکر جنگی خود را
برای تسخیر و خرابی نواح سمرقند رسانیده بود مقابله و مقاتله نمودند چون مردم کوکی استقامت نورزیدند و
مغلان رکاب بیشتری طریقه قدیم را کار فرمودند و تفرقه تمام در لشکر حضرت راه یافت و کار بجای رسید
که تا رسیدن بادشاه بدروازه قلعه زیاده از یازده شانزده نفر در رکاب نمانده و با همان معدود چند داخل
سمرقند شدند و شیبانی خان از عقب تاخته به محاصره سمرقند پرداخت و هر روز نایره قتال و یورش
میان می آمد و راه رسد غله مسدود گردیده و بچهار ماه امتداد محاصره کشید و آنچه ذخیره در قلعه بود باخر رسید
حتی کاه و دانه چهارپایان که از سابق در قلعه بود قدری که مانده بود زود رو بانجام آورد تنگی ذخیره بجای کشید

نمودند و بعد از آن مکرر میان احمد تنبل و فوج فردوس مکانی کارزار صعب روداد و هر یکدیگر غالب و مغلوب
گردیدند درین ضمن خبر رسیدن سلطان محمود میرزا با هفت هزار سوار جرار که بکومک میرزا جهانگیر آمده قلعه کاسان را
محاصره نمودند انتشار یافت از شنیدن این خبر فردوس مکانی با وجود شدت سرما که قطرات [illegible] ریزه [illegible]
منجمد گردیده می بارید متوجه آن طرف شده لشکر [illegible] را هزیمت دادند و علی دوست و قنبرعلی که موافقت [illegible]
روزگار دل و زبان شاه موافق نبود بمیان آمده قرار صلح بدین شرط درمیان آوردند که ولایت اندجان
و توابع او درگذر به حضرت گیتی ستانی تعلق پذیرد و از آب خجند تا اخسی بمیرزا جهانگیر واگذارند بادشاه بدین
مصالحه نظر بآنکه ازین پیمان نگذرند راضی شدند و میرزا جهانگیر و احمد تنبل آمده فردوس مکانی را دیدند و
امیران هر دو طرف آزاد گشتند و چون علی دوست از راه قرب و عنایات بادشاه خود را باخته با
امراء دیگر هم چنین [illegible] خلاف قاعده سلوک مرعی میداشت و اکثر از و رنجیده جدا شده بودند و نزدیک
بود که خلل عظیم در جمعیت ظاهر و باطن بادشاه رو دهد و [illegible] بر حضرت بادشاه ظاهر گشت از راه خطا بخشی
[illegible] جانی و مالی علی دوست را مرخص نموده از خود جدا ساختند و آن حق ناشناسی بد اساس بقاعده
اول خود را نزد احمد تنبل رسانده در خدمت میرزا جهانگیر قرب زیاده بهم رسانده بخواست ماده
فساد و عناد از سرنو گردد درین ضمن از اثر باطن حضرت به اجل طبیعی درگذشت و در همین آوان خبر رسید
که شیبانی خان جوجی ازبک که از زمان روایان بعضی بلاد توران و مدعی دولت این دودمان ابد
بنیاد [illegible] که نوکران جد فردوس مکانی بود بخارا را بتسخیر در آورده و سمرقند را نیز بتحریک مادر
سلطان علی حاکم آنجا بتصرف خود آورد و حضرت فردوس مکانی از راه [illegible] جوهر خداداد و تدبیر صایب
که همه جا و همه وقت خاصه این خاندان خلافت نشانست بخاطر آوردند که هنوز [illegible] شیبانی خان در
سمرقند فراغ نگرفته و دل مردم آنجا به او الفت نه پذیرفته خود را گرم و گیرا باید رسانند کمر همت برین عزمت
مردانه بسته با جمعی از رفقای وفادار جان نثار که در آن راز همدم و محرم جان باز گشته بازانتخاب نموده
بود از راه دشوار گذار غیر مشهور بر اهتمای راه بران واقف کار مرحله پیمای گردید [illegible] بعد ضایع
گشتن اسپ و آدم بسیار که وقت نزدیک رسیدن بحصار سمرقند از خطرات و ناهمواری راه زیاده
از دویست و چهل نفر در رکاب ظفر انتساب نمانده بودند دو بار از روی کمال احتیاط در آخر شب پای
تا بدر حصار رسیده قابوی وقت نیافته آخر [illegible] نفر [illegible] کوه [illegible] زمین و کمند

میرسی آمد درین حالت عریضه علیدوست طغائی از قلعه مرغاب مشتمل بر اظهار خجالت از دست دادن قلعه
اندجان و تکلیف طلب بادشاه برای بردن قلعه مرغاب رسید و بادشاه متوجه مرغاب گردید علیدوست استقبال
نموده کمر خدمتگاری بسته کلید قلعه را برده باعزاز تمام داخل قلعه ساخت و به اتفاق بعض هواخواهان قلعه باب و حصار
و دیگر اطراف نیز متصرف فردوس مکانی درآمد و جهانگیر میرزا خبر یافته با اوزون حسن و احمد تنبل و دیگر امرا خود را
بقصد تسخیر مرغاب رسانده و بعد محاصره جمعی از فوج بطریق طلایه برای دفع مدد فوج فردوس مکانی که از اطراف خود را
می رسانند رسانید مغرور و لیاس نمود سلطان محمود میرزا از شنیدن این خبر خود را بمدد بادشاه رسانید و با فوج طلایه
جهانگیر میرزا مقابله افتاد و مردم جهانگیر میرزا مغلوب گشته هزیمت یافتند و بعضی از آن فوج خود را به فردوس مکانی رسانیدند
و اینمعنی باعث تفرقه باقی فوج جهانگیر میرزا گردید و دست از محاصره برداشته طرف اندجان مراجعت نمود
ناصر بیگ را که وقت عزیمت قلعه مرغاب قلعه دار اندجان کرده در آنجا گذاشته بود از شنیدن خبر مراجعت
جهانگیر میرزا به ناکامی در ممانعت داخل شدنها بر روی میرزا ایستاد و عرضه داشت بخدمت بادشاه مشتمل بر طلب
و سپردن قلعه ارسال داشت فردوس مکانی بسرعت تمام خود را رسانید و بلا ممانعت بفتح و فیروزی داخل قلعه
اندجان شدند و اعیان بد انجام نظر بر مشاهده اقبال بادشاه جمته و جاه هر یکی طرق فرار اختیار نمودند و ناصر
بیگ و دیگر هواخواهان همراه او را امور و عنایات ساختند و در همان فرصت بمدد اقبال تیموری و تفرقه اعدا دار
الملک فرغانه بتصرف اولیاء دولت روز افزون آورده متوجه اخسی گشتند بعد محاصره چند روز اوزون حسن امان
خواسته آواره دشت ادبار گردید و دیگر همراهان او بوسیله پذیرفتن تقصیرات مع اسباب و اعیان شرف اندوز
ملازمت گشته عرق خجالت و ندامت بآستین عفو پاک نمودند درین اوان اکثر امرا و همراهان رکاب که رخته
میداد تاریخ الجماعه نمک حرام بودند […] عرض رسانیدند که اکثر اموال و اسباب دولتخواهان را بعد از تسخیر
قلعه اندجان و بقتل اوزون […] قاضی الجماعه متصرف شده اند و با خود دارند اگر جان امان یافته اند در سر ستاندن
مال عقب چه عذر دارند فرمودند که هر کس هر چه از اموال خود [illegible] بشناسد بشرط اثبات بستاند مغلان ازین حکم
اطلاع یافته از سر لوازم [illegible] گشته سر از اطاعت تافته نفاق ورزیدند باتفاق احمد تنبل جهانگیر میرزا پیوسته بار دیگر علم
نورنس برافراشته متوجه تسخیر اندجان گردیدند قاسم خان قوچین را برای تنبیه الجماعه مقرر و تعین فرمودند بعد جنگ
که مکرر نایره قتال میان انها قاسم خان در هلب یافت و احمد تنبل را فوقیت تمام حاصل گردید و سعی تمام در تسخیر
اندجان بکار برد اما فایده نداد و یک ماه در محاصره کوشیده اوقات و اوقات را ضایع ساخته مایوس گشته مراجعت

کمر همت بست بعد مقابله و مقاتله چند روز که با سمرقندیان رو داد آخر باتفاق و سعی همراهان وفاکیش از مدد و فضل ایزد
منان بلا نزد و جنیف و سنان که اگر تفصیل آن بر دارد از رشته اختصار دور می افتد بطریق مصالحه سمرقند را
نیز بتصرف آورد و جمعی که دران تردد رفاقت نموده بودند مورد عنایات گردیدند اما بسیاری از ازبکان
باظهار شکوه آنکه چون قلعه سمرقند بعد تردد بسیار آخر بصلح بدست آمد و چیزی از غنایم و تاراج دست خورش سپاه
نگردید عذر پریشانی و بیسامانی را دست آویز ساخته از پادشاه جدا گشته متفرق گشتند حتی آنکه بعضی از مردم عمده
نیز مثل احمد تنبل که نسبت بهمه زیاده مدارا و رعایت بعمل آمده بود و ابراهیم بیگ و جانقلی که امرای نامی
بودند از خدمت پادشاه جدا گشته نزد اوزون حسن که حاکم بعضی متعلقه آن ضلع بود و با فردوس مکانی نزاع موروثی
داشت رفته باهم اتفاق نموده ماده فساد گردیدند و جهانگیر مرزا برادر پادشاه را از راه برده بسلطنت برداشتند
به فردوس مکانی پیغام دادند که چون جهانگیر مرزا در ملک ارث سلطنت ثابت است الحال که سمرقند
بتصرف شما درآمده ولایت اندجان را بمرزا جهانگیر واگذارند بعد شنیدن جواب خلاف مدعا مدعی
ملک و دولت گشته صریح طبل مخالفت کوفته در رکاب جهانگیر مرزا متوجه اندجان شدند پادشاه نولون خواجه را
که برای نصیحت مغول موذن اینها فرستاده بودند بقتل رسانند و علی دوست قلعه دار اندجان باتفاق مولانا
قاضی باستحکام قلعه پرداخته و عریضه مشتمل بر طلب کومک فرستاده پادشاه را خبر ساختند از اتفاقات دران ایام
انحراف مزاج فردوس مکانی بمرتبه رو داد که قادر بر تکلم نبودند لهذا فکر کومک و توجه آنطرف نتوانستند نمود تا آنکه
بعد صحت مزاج که از سمرقند متوجه اندجان شدند در کوچ منزل اول روز اطلاع یافتند که از انتشار اخبار شدت عارضه
بدنی پادشاه و غلبه جهانگیر مرزا قلعه اندجان از تصرف قلعه دار برآورده مولانا قاضی را بقتل رسانده سکه و خطبه بنام جهانگیر
مرزا نمودند و علی دوست بجهت اظهار موافقت جان بدر برده خود را بقلعه مغاب که آن نیز تعلق بدو داشت رسانده
درانجا خطبه جهانگیر مرزا بتقاضای وقت خواند در پی فتور سمرقند نیز از تصرف پادشاه رفت و همراهان رکاب با جهانگیر
مرزا ساخته بمرتبه تنگ تفرقه در جمعیت فردوس مکانی انداختند که زیاده از دویست کس همراه پادشاه نماند ناچار
متوجه خجند شده بصلاح و موافقت محمد حسین کورکانی کاشغری روزی چند در حوالی خجند ایام زمستان بسر بردند اگرچه
جمعیت ظاهری فراهم آورده خود را به ایلغار رسانده دو سه روز ... برفاقت محمد حسین بدست آوردند اما
چون خرچ لابدی زیاده از مداخل داشتند و از عهده مواجب سپاه بر نمی آمدند جمعیت باطنی حاصل نگردید و فایده بحال
پادشاه عاید نگشت بلکه زیاده باعث تشویش خاطر گردید نه سرانجام مهم صورت بست نه اسباب توقف ورزیدن و ...

گذارش خواهد پذیرفت امرای نامدار در فرغانه تاج اقتدار و فرمان فرمای بر سر نهاده ظهیر الدین محمد بابر بادشاه
ملقب ساختند اگرچه انچه حادثات و واقعات و خطرات که لازم و ملزوم روزگار فتنه انگیز است در مدت
سی و سه سال سلطنت موروثی فرغانه و سمرقند و دیگر بلاد ماوراء النهر و کابل بران بادشاه عاقبت بخیر گذشته
و آخر بمدد چوگان اقبال تیموری و حدت جوهر و جلادت طبع روزافزون که خاصه خاندان صاحب قرانیست
علم جهانبانی سواد اعظم هند برافراشت و سکه و خطبه بلاد دیگر را ضمیمه سرخروی زر سفید و سرخ هندوستان
بهشت نشان ساخت اگر خواهد عنان کمیت خامه را بتحریر عشر از عشیر احوال خیر مآل آنخسرو خجسته خصال فرخ
اقبال معطوف سازد جلد علاحده مطلوب گردد اما از انکه بتقریب ذکر هندوستان چند فقره از حکایات دلپسند
و سرگذشت های غریب آن بادشاه ارجمند که پیوند انتظام حاصل سلسله داستان صداقت بیان ازهم
نگسلد در کمال اختصار بروایت مولانا محمد قاسم فرشته رحمة الله نگارش می آرد و بعضی احوال غریب
که مرزا حیدر دغلات کاشغری که چندگاه سلطنت کشمیر نموده و همراه محمد حسین ملقب به گورکانی جد خود در
خدمت فردوس مکانی رفیق اکثر محاربات بوده و نسبت هم زلفی نیز با بابر بادشاه داشته در تاریخ مسمی
به رشیدی تالیف نموده خود درج ساخته از راه مزید صحت و اعتماد درین اختصار زبان قلم خواهد داد
القصه بعد از انکه قرار گرفتن سلطنت به فردوس مکانی رنگ عزت و ... وارثان ملک بحرکت
آمد سلطان محمود مرزا از حصار و سلطان احمد مرزا از سمرقند لشکرکشی نموده بر بادشاه هجوم آوردند
بعضی نوکران عمداً مخالفت ورزیده بسلطان احمد مرزا پیوستند فتنه جوی اختیار نمودند و عرصه بر فردوس
مکانی تنگ گردید مولانا قاضی که از نبایر شیخ برهان الدین و اعیان اندجان بود بصلاح صواب دید دیگر
امرا بادشاه را از فرغانه به اندجان بردند چون هنوز سلطنت رواج نگرفته بود و اکثر نوکران نفاق ورزیده بودند
صرفه در جنگ صف ندانسته نظر بر تائید الهی محصور گردیده به محافظت برج و باره پرداختند و هر دو عم بعد
نفاق انگیزی دیگر مخالفان به محاصره اندجان لنگر اقامت انداختند بعد تردد طرفین که ایام محاصره به امتداد کشید
هرچند مکر پای صلح میان آمد امرای سلطان احمد مرزا راضی نشدند تا انکه بمدد طالع فردوس مکانی در لشکر سمرقندیان
وبای اسپان و خیار با ایشان افتاد و خیلی اسپ سقط شدند و لشکریان مظفر گشته بشرط چند مصالحه نموده هر دو برادر
دست از محاصره برداشتند و در همان زودی سلطان احمد مرزا ازین سرای بی ثبات رخت حیات بربست
و بادشاه فرصت وقت را از دست نداده علا دوست طغائی را قلعه دار اندجان ساخت و بفکر تدبیر تسخیر سمرقند

و رعیت پروری و معدلت گستری او را یگانه آن عهد میگفتند سعی و نه سال از مراحل حیات بی ثبات
طی نموده در سنه نهصد و نود و نه که بیت نهم تشنش سال سرمرا آرای نمود روزی بربام کبوترخانه برآمده بنوع طیران
کبوتران مینمود دران حالت انحارت که منهدم گشته بحکم خدای لم یزل گشته بود از پا درآمد و از صدمه انهدام آن
بنای سست نهاد روح پاک افغانی نژاد بعالم قدس پرواز نمود چهار فرزند نامدار از و ماند مرزا محمد بابر و مرزا جهانگیر
وغیره که ذکر هر یک ضمنا در سلطنت فردوس مکانی بابر بادشاه بزبان قلم خواهد آمد سه جهان و کار جهان
جمله هیچ در هیچ است :: هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق [illegible]
[illegible] از گلشن اخبار
کشورکشایان هند و عجم چنین نکهت عنبر شمیمه بمشام قلم مشکین رقم وزیده که از زمان قدیم خبایجه زبان
خامه وارده سلطنت ترکستان که مغولستان نیز خوانند ارث مغولان که مراد از مغلی ن و اولاد او باشند
بوده بعد از تسلط چنگیز که اکثر بلاد ترکستان نیز در تصرف امیر تیمور رائد رشته قرابت و عداوت که از ایام
قدیم میان سلسله مغلیان و چغتیان که بنی اعمام همدیگر اند علاوه هم گردیده بود دفعةً بشمشیر کشی منجر گشت و تا زمان
سلطان محمد مرزا بالکل رسم خویشی منقطع شده بعده که مرزا ابو سعید که بواسطه چهارم به میر تیمور میرسید بعده
جلوس بر تخت برنی لب آمده پادشاه مستقل گردید بامداد یونس خان که سلطنت مستقلال
مغولستان از نیاید و مغلی دانست و مغلوب برادر بود کوشیده از خود راضی ساخت و نفاق سبب از سرنو
میان آورد یونسخان نظر بر رابطه تجدید آنها بسه پسر مرزا ابو سعید خود داد از آن میان مهر نگار خانم که در
خانه مرزا عمر شیخ بود از و مرزا محمد بابر در سنه هشتصد و هشتاد و هشت از کتم عدم قدم بعرصه وجود گذاشت
چنانچه تاریخ ولادت او که خالی از غرابت نیست یافته اند اند ششم محرم زاد آن شه مکرم تاریخ مولدش هم
دان هم ششم محرم چون مرزا ابو سعید از جمله یازده پسر که داشت چهار پسر را در زمان حیات در بلاد ملک ایالت
مقرر ساخته بود مرزا الغ بیگ در کابل و مرزا سلطان احمد در سمرقند و مرزا سلطان محمود در حصار و قندز
و بدخشان و مرزا عمر شیخ در اندجان و فرغانه بعده که مرزا عمر شیخ بسلطنت رسید و دوازده سال
نونهال نخل عمر مرزا محمد بابر در جویبار سلطنت نشو و نما پذیرفت در زمان حیات پدر ایالت اندجان یافت
و در همان سال روح پرفتوح مرزا عمر شیخ از بالای بام کبوترخانه بعالم بالا پرواز نمود و بعد از و وعیت والد بزرگوار
در سنه نهصد و یک مرزا محمد بابر را که بعد از بن بفردوس مکانی و کشورستانی و آنچه بزبان خامه جاری گردد

توجه بحال میرزا سلطان محمد به میرزا الغ بیگ پسر خود مینمود و میرزا الغ بیگ نیز پسر عموی خود را دوست میداشت
لهذا در تربیت او زیاده میکوشید و میرزا سلطان محمد را دو پسر نیک اختر بود سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا
در ایام مرض الموت میرزا سلطان محمد که میرزا الغ بیگ بعیادت آمد میرزا در حال نزع دست ابوسعید میرزا گرفته
بمیرزا الغ بیگ سپرد و سفارش زیاده نمود لاجرم سلطان ابوسعید میرزا دایم از روی اخلاص خدمت مینمود روزی
یکی از مقربان بمیرزا الغ بیگ گفت که عم زاده شما بسیار از روی ارادت خدمت مینماید میرزا در جواب گفت
خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و ملک داری از صحبت ما کسب مینماید چنانچه آخر بظهور آمد [illegible]
[illegible] ابوسعید میرزا خلف الصدق میرزا سلطان محمد که در سنه هشتصد و سی از نهانخانه عدم
قدم بعرصه وجود گذاشت بر وقت در بخارا خروج کرده بر اولاد میرزا شاهرخ و بنی اعمام غالب آمد و در سال هشتصد
و پنجاه و پنج بر تخت موروثی جلوس نموده تمام ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین در تصرف خود آورد و بر ترکستان
و بعضی از حدود هندوستان نیز دست یافت هجده سال فرمان روائی نموده اواخر سلطنت بر مملکت عراق
نیز تسلط یافته در چهل و سه سالگی با اوزن حسن ترکمان در نواحی اردبیل محاربه نموده بتحریر دار القرار شتافته
جهان را بجهان آفرین سپرده [illegible] محمود رستمی عهد از جهان دست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است
[illegible] عمر شیخ میرزا که پسر چهارم میرزا ابوسعید بود از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و
سلطان محمود میرزا خورد تر و از سلطان مراد میرزا و الغ بیگ میرزا و سلطان خلیل میرزا کلان تر در سال هشتصد
و شصت در سمرقند تولد یافته سلطان ابوسعید میرزا ابتدا کابل را بمیرزا ارزانی داشته بابای کابلی را که از امرای صاحب
اقتدار بود اتالیق و صاحب مدار او ساخته رخصت فرمود باز در جشن شادی ختنه میرزایان نزد خود طلبیده
او را که خدا ساخت و ولایت اندجان و اورچند و غیره که سرحد مغلستان بود باو مقرر نمود و یکی از امرای جهاندیده
را اتالیق او ساخت و میرزا [illegible] و نسق ولایت اندجان و هر چند مرتبه جد بکار برد که سپاه مغول را مجال عبور
از آن حدود نبود یونس خان که پادشاه ترکستان بود و سایر اولاد چغتان داد عنایت و ملکی
دختر گیتی بهم رسید [illegible] مغلوب [illegible] هر چند انواع حیله و تدبیر و جرات نا[illegible] بر ولایت
تعلق عمر شیخ میرزا دست نیافت بعد از [illegible] ناگزیر پدر در سال هشتصد و هفتاد و سه در اندجان که پای
تخت فرغانه است بر تخت جلوس نموده تاشکند و شاهرخیه و بهرام را بتصرف خود آورد و میرزا بسیار پاک
طینت نیک سرشت و نکته سنج کمال دوست بود و با فقرا صحبت میداشت و در علوم ملکداری و آبادی

بلاد روم و بعضی مرز و بوم هندوستان تا پای تخت دهلی و غیره بضرب شمشیر جهان ستان در تصرف آن خسرو گیتی
ستان آمده و بسیاری از ملوک و سلاطین اطراف را طوق بندگی کشیده و باز از طرف خود ملک مفتوحه را
بایشان سپرده بجاری ساختن خطبه و سکه خود مامور نموده ملک بخشی را ضمیمه گیتی ستانی ساخته اگر خواهند بر باقی
احوال آن خسرو ذوالاقبال اطلاع یابند در ظفرنامه درج است حسن عقیدت و کمال اخلاص که صاحب قران را
بشیعت اهل بیت بوده اشهر و اظهر از آنست که بشرح و بیان محتاج باشد چنانچه گویند این بیت اکثر در زبان
آن بادشاه آفاق ستان بوده فرد اگر کس بنقیض زنند دست ما ایم و دست و دامن آل عبا بدست
بعده که سی و شش سال فرمان روائی نموده هفتاد و یک سال از مرحله عمر شریف طی نموده بود در سنه هشتصد
و هفت انحراف مزاج در طبع آن خسرو آفاق گیر رسیده و در بلده اترار که از سمرقند هفتاد و فرسخ است لوای
عزیمت بتسخیر وسعت آباد عالم بقا افراخت و در خطه دلبند سمرقند مدفون گردید منادای بیت جهان که
جهان هم نماند مدار جهان اینچنین هم نماند نه جم ماند اینجا نه نقش نگینش که نقش نگین بر نگین هم نماند تاریخ ولادت
و سلطنت و وفات آن مغفرت آیات ازین دو بیت استاد هویداست تیمور انکه مثل شاه نبود در هفتصد
و سی و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یک کرد جلوس در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود
بعد از میر تیمور مرزا میران شاه طاب مثواه که پسر سوم صاحبقران از جهانگیر
مرزا و عمر شیخ مرزا خورد تر و از مرزا شاهرخ کلان تر تولد آن گوهر معدن اقبال در سنه هفتصد و شصت و نه واقع
شده در عهد حیات والا بزرگوار بمدد جوهر رشد و استعداد که ضمیمه وسعت خلق و سخاوت داشت حکومت آذرکه
بایجان که پای تخت هلاکو بود باستقلال بدو تعلق گرفت مرزا ابابکر پسر کلان خود را در آنجا گذاشته خود در
تبریز که آب و هوای آنجا بمزاج او موافقت کرده بود بسر می برد بعد از وفات صاحب قران ابابکر مرزا در آذربایجان
سکه و خطبه بنام پدر نموده مرزا میران شاه در ایام شباب و کامرانی که چهل و یک ساله نهال عمر او در جویبار
فرمان دهی نشو و نما پذیرفته بود در جنگ یوسف ترکمان حوالی اسر و رود و تبریز جهان را وداع نموده نشئه
سرخوشی از جام عشرت کسی که ناخوش نگشت از خمارش کسی [illegible]
بعد از وقعت [illegible] مرزا میران شاه برادر شد او مرزا سلطان محمد روح الله روحه که با برادر خورد مرزا الغبیگ
تا در سمرقند می بود اگرچه در ایام قبل از رحلت مرزا میرانشاه مرزا الغ بیگ پسر مرزا شاهرخ در امور سلطنت
تسلط نبوده است اما چون مرزا شاهرخ متوجه حال مرزا سلطان محمد برادر زاده بود در ایام فرمان روائی سفارش

ن ن هندوستان بنام دودمان آنها سرافراز بر آسمان برین میسازند و منصف بیکران چنانکه در تواریخ نیز
نموده باشند و طرف و تعصب ملت و وطن را کار نفرمایند میدانند که هیچ سلطنتی کثرت را رسیدن دولت و
مکنت و ثروت و استقلال سلطنت او بدین مرتبه باشد و این همه ترحم که با وجود وقوع تقصیرات عمدا اغماض بخشیدن
و جرم پوشیدن که شعار موروثی این سلسله عالیه حالی انساب کشته بکار بردند و کافه هفتاد و دو ملت که از اقالیم سبعه
از وجوه دخل و فیض مدبن دولت ابد پیوند رجوع آرند کامیاب و کامروای مقاصد ارجمند کردند به پادشاهی دو و زمان
جغتا میرسد و قرعه تقسیم قلمرو دشت قبچاق و بلاد چرکس به بلغار بنام جوجی خان افتاد که به ازبک خوجی متنزلزل نموده‌اند
و در ماوراءالنهر و سرزمین توران غایت حال سلطنت مینمایند [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر تیمور صاحبقران بن امیر طراغای بن امیر برکل انار الله برهانه که بواسطه هشتم به قراچار نویان که اتالیق جغتا
خان از اولاد قاجولی بهادر بود میرسد مولد شریف سه شنبه بیست و پنجم شعبان المعظم سنه هفتصد و سی و شش
در خطه شهر سبز از توابع ماوراءالنهر از بطن خاتون سراپرده عصمت تکینه خاتون بیگم اتفاق افتاده و دوازدهم ماه رمضان المبارک
سنه هفتصد و هفتاد و یک که سی و پنج سال از مراحل عمر طی نموده بود در قبة الاسلام بلخ بر تخت سلطنت جلوس فرمود
حلایل فضایل و محاسن خصایل و علوی همت و بلندی فطرت و جوهر شجاعت و جلادت آن پادشاه گیتی ستان
از آفتاب جهانتاب روشن‌تر است چنانچه یکی از بخششهای آن خسرو دریا دل گنج بخش که بر صفحه تواریخ ثبت
گشته بخشیدن سی هزار اسب در مجلس واحد یکی از نوکران آن مورخان صداقت بیان خیان به تحریر بیان آورده
که در سال عزیمت تسخیر دهلی که بر دریای سند پل بسته با لشکر بی‌شمار تیمور و میرزا پیر محمد ولد میرزا جهانگیر نبیره
صاحبقران از ملتان با عدم حسن انجام آمده ملازمت نموده بعرض رسید که اسپان بیشمار لشکر و طویله خاص میرزا از
ناموافقت آب و هوا تلف شده اند و حادثات دیگر علاوه بی سر و سامانی گردیده و اکثر مردم سپاه و پیاده‌اند
سی هزار اسب با اسباب و سرانجام دیگر بمیرزا بخشیدند و فرمودند که بلشکر خود قسمت نمایند و سعی و جهدی که در
تسخیر چهار دانگ ربع مسکون از آن پادشاه گیتی ستان بظهور آمده و با سرکشان بی‌شمار و کفار بدکردار
در اکثر کارزار مکرر مقابله و مقاتله اتفاق افتاده و پیوسته علم فتح و نصرت برافراشته ضرب المثل گوش سلاطین روزگار
و سرمشق سلاطین نامدار است چنانچه در فرصت سی و شش سال قمری ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و
عراقین و خراسان و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و خوزستان و دشت قبچاق و معروف و مملکت

بها درمی سپرد تا آنکه از اولاد قبل خان نوبت جهانداری به ببوکی محن رسید با و خدا پسری داد که از روز تولد
آثار درخشندگی ستاره اقبال هویدا بود او را تموجین ساختند که آخر ملقب به چنگیز خان گردید و در سیزده
سالگی پدر او از جهان بی دیعت حیات نمود و در همان چند روز عم او بوکوچین که مدار علیه سلطنت بود جان
بجهان آفرین سپرد و تموجین نام بجای پدر و عمو قایم مقام گردید و بموجب وصیت پدر و عمو قراجار نویان را که جد پنجم
صاحبقران می شود و والا اقتدار سلطنت بود برای تربیت و آداب جهانداری چنگیز خان مقرر نمود. در همان
ایام که مراد از سنه پانصد و هفتاد و پانزده میان روس مغلان نزاع ملکی و اختلاف تمام بمیان آمده هرکی علم
جهانبانی در اطراف ترکستان برافراشت چنانچه هفتاد و یک جا به هم رسیدند از انجمله اونگ خان که چنگیز خان قرابت
قریبه داشت در ابتدا در اعانت و تیمارداری چنگیز خان می کوشید به اغوای دیگر سرکشان در پی قتل چنگیز خان گردید
و چنگیز خان از ترس مدعیان کوه به کوهستان آورد و اونگ خان تعاقب نمود و بعد محاربات عظیم چنگیز خان فتح یافت
آخر رفته رفته خروج نموده به یاوری اقبال و مدد طالع بر همه سلاطین غالب آمده علم ظفر و نصرت در اطراف ربع مسکون
برافراشت بعده که ایام رحلت او رسید چهار پسر او یا اسم تولی خان و جغتای خان و جوجی خان و منکو خان که مانده بودند
هریکی را در زمان حیات طرفی از جهات عالم مقرر نمود چنانچه تولی خان که سمت ملک ختا و زیر باد فرمان فرما گردید از اولاد
او تا حال دران سرزمین حکمرانی به استقلال مینمایند و همان ملت آفتاب پرستی دارند از زبانی آنها بند رورت
و دیگران چنان مسموع گردیده که وزارت ملک ختا اکثر بفرنگی مقرر مینمایند و امرای مغرب پادشاه انضباع به زانو نهی
که زمین بوسی مینمایند خوابیده آداب خدمت بجای آرند هرگاه پادشاه با آنها کلمه و کلام نماید نیم خیز تعظیم نموده
بجواب فرموده آقای خود بر داخته باز بهمان صورت میخوابند. در سرا و بازار مکانی که تجار غریب و مترددین در آنجا
فرود می آیند و سکونت میگیرند عورات و دوشیزه بکر و غیر بکر را دلالها با خود گرفته میگردند و بدن گرد و فریاد مینمایند
هرکرا رغبت خریداری آن باشد طلبیده بعد پسند موافق سال و جمال او زر مهر مقرر کرده آن زن را بطریق کرند داده
سودای عوض معاوضه درمیان می آرد اما اگر مسافر خواهد زن را با تو نیس نام درافی ساخته با خود بهمراه ممکن نیست و اکثر
سفید پوست و نمکین می باشند و بتوان موی سر از بدن و اندام زن و مرد . جامه کتری باشد بر بزنج مردان
خیمه موی بری آید القصه ملک خراسان و ماوراء النهر و کابل به جغتای خان ارزانی داشت. و وکالت و اختیار سلطنت
به قراجار نویان که اجداد امیر تیمور گورکانی بهادر بود بطریق اتالیقی صاحب مدار سپرد چنانچه از سلسله دودمان بهادر را امیر
تیمور خروج نموده علم جهانبانی برافراخت که تا زمان حال از فضل ایزد متعال و مدد طالع تیموری نیر ملک پرورش هست

ورادت فادریچون روشنائی از دریچهٔ آن حجره بصورت قرص آفتاب ظاهر گشت و دران حالت
که دهان او وا بود بدهن او فرو شد و دختر از مشاهده آن بستر د گشته به مادر و همدمان خود ظاهر ساخت
و در همان چند روز حمل بر و معلوم گردید بعد وضع حمل سه پسر آورد یکی از آنها هرسه پسر بوزنجر است
که جد نهم چنگیز خانست و جد چهار دهم صاحبقران می شود او خود را به فرزند آفتاب شهرت داده از اسلام
رو تافته با آفتاب پرستی پرداخت بیشتر از سلسله او فرمان روائی نموده علم جهانبانی برافراشتند تا عهد
هلاکو چون نوبت سلطنت از آن سلسله به بن خان نام رسید و بادشاه مستقل گردید و فدا او پسر رشید
والا همت عالی فطرت کرامت فرمود با سه تاجولی بهادر و قبل خان تاجولی بهادر شبی در خواب مشاهده
نمود که سه ستاره از گریبان قبل خان برآورد و هم برآمده اوج گرفته قدری روشنائی داده تا به غروب نمودند
دفعه چهارم ستاره درخشنده نورانی از جیب او باوج هوا برآمده تمام جهت عالم روشن ساخت و چند ستاره
. از و جدا گشته هر یکی طرفی شعاع افکندند آن ستاره ناپدید گردید از خواب بیدار گشته در فکر تعبیر آن افتاد
باز که بخواب رفت دیگر باره درخواب دید که از جیب خودش هفت ستاره بهمان دستور بی هم برآمده اوج
گرفته هر یکی ز ... ناپدید گشتند نوبت هشتم اختری نهایت کلان و روشن از گریبان او سر زده اطراف عالم را
منور گردانید و از آن چندین ستاره جدا شده هر یک خطه را روشن ساخت و روشنائی آن به امتداد
کشید توجولی بهادر سراسیمه وار از خواب برخاسته پدر و برادر از حقیقت هر دو خواب آگاهی داد و قبل خان
از شنیدن آن خواب نهایت خوشوقت گشته تعبیر نمود که خواب اول دلالت مینماید که ابتدا از اولاد قبل خان
سه کس علم جهانبانی برافراشته بعده که جهان را بجهان آفرین سپارند فرزند چهارمی که مراد از چنگیز خان باشد
خان بادشاه مستقل گردد که بیشتر از ربع مسکون بتصرف او درآید باز فرزندان او علم جهانبانی در اطراف عالم
برافرازند و تعبیر خواب دوم آنست که از نسل تاجولی بهادر ابتدا هفت کس فرمان روائی نموده فرزند واسطه
هشتمی که از اولاد او بهم رسد خبان علم گیتی ستانی و جهانبانی در اطراف عالم افرازد که هیچ شهر و اقلیمی نماند
که بتصرف او نیاید و از فرزندان بهم رسند که مدتهای مدید در اکناف اقالیم سلطنت نمایند یعنی مراد از امیر
تیمور صاحبقران و اولاد والا نژاد او باشد بعده هر دو برادر باهم عهد بسته برای اولاد و احفاد خود عهدنامه نوشتند
که از اولاد هر کدام برادر که سلطنت نماید وکالت و اختیار فرمان روائی بعهده اولاد برادر دوم واگذارد موافق
قرار و عهدنامه ابتدا هر که از سلسله قبل خان به سلطنت میرسد زمام اختیار ملک داری وکالتا به اولاد قاچولی

داشتند بحسب خواهش او بعد از او آوردند و خفیه او را برادر راست آورده مجب زیبا دیا او بهم رسانید هر روز تا
دیگر بر در شکست برده نزد پدر اغز شکوه تمامی نموده پرده از روی کار برداشتند و آخر کار جنگ صف میان
پدر و پسر آمد و پدر کشته گردید و جهان بکام اغز گشت و ملقب به اغزخان گردیده بجای پدر نشست و تمام قبیله‌ها در
و پدر را با اظهار لطف نزد خود جمع ساخته گفت هر که در قبول اسلام با من موافقت و متابعت نماید شریک دولت
و سلطنت منست و هر که با این اراده اطاعت در خلاف من کشیده و بملک دیگر رود و اختیار دارد و الا میان من
و او بجز شمشیر نخواهد بود و بسیاری را مسلمان نمود و جمعی را بقتل رسانید و بعضی از و جدا شده ترک وطن اختیار نمودند
و هفتاد و یک سال سلطنت نموده در رواج اسلام کوشید و ملک بسیار سوای ترکستان در تصرف آورده
علم جهانبانی اطراف برافراشت که اولاد او یک سلسله به چنگیز و صاحبقران میرسد و سلسله دیگر به اغزیه منتهی
میگردد که صاحب الشمس مغلستان گفته میشود و چهار برادر اغزیه از عهد صاحبقران ثانی در جنگ بلخ با چهار پنجهزار خانه دار
از مغلستان آمده با بادشاهزاده عالمگیر ملحق شدند چنانچه ان شاء الله تعالی مفصل بگذارش خواهد در آمد و سلسله دیگر
که از فرزندان مغل خان سلطنت بخاندان ایشان کامل ماند و تا عهد ابوسعید میرزا نبیره خاندان چغتای فرمان روای ترکستان
و در اختلال احوال منود نوبت فالنت که از سر نو با چغتا و خلت میان آورده بر محل نیکو خواهد در آمد و سلسله
که چنگیز و چغتا بود و در زمان امیر تیمور میرسد بعد از بنای اسلامی که اغزخان گذاشت چند واسطه که بران گذشت
باز ترکان و فرمان روایان ترکستان در ضلالت ملت مجوسی و آفتاب پرستی افتادند بعد از انکه فریدون
ملک را به هر سه پسر تقسیم نموده ملک عراق که ایرج نیز خوانند به پسر خورد و اطراف ماوراء النهر به تور کلان داده بود
بسبب حسد و تسلط تور خود را برای اصلاح کار نزد تور رسانید و تور او را بقتل رسانید منوچهر از اولاد ایرج
نمای فریدون برای انتقام خون جد کمر بست و بجنگ‌ها و استعانت شمشیر کین در میان بود و اسم ایران و توران
بر ملک عراق و ماوراء النهر بنام ایرج و تور بر زبانها جاری گشت و ماده نزاع ایران و توران از ان عهد در مقدمات
ملکی میان آمد چنانچه مفصل در شاهنامه فردوسی و تواریخ دیگر درج است اما حقیقت هزار و پانصد سال تا
بتموز تاش که جد نوزدهم امیر تیمور است مفصل در هیچ تاریخ بنظر نیامده اکثر آتش پرست بودند بعده در زمان ایشان
ملت آفتاب پرستی بهم رسید سبب آن ماهر فان صداقت بیان چنان بزبان خامه داده اند که چون در ان
سلسله نوبت اقتدار ملک به جوهن بهادر پسر بلدوز خان که در نجابت بی نظیر بود رسید و دختری داشت
کالان جمال و عفت مآل [illegible] شبی در حجره خود در بستر راحت خسپیده بود ناگاه [illegible] در خواب [illegible] نماید

جهان بانی در ترکستان او نهاده و سی و چهل سال عمر نمود و سلسلهٔ همه ترکان ایران و توران و فرنگ
رود این ترک نژاد که مجمل بر صفحه بیان می آرد ید و سنجر میکرد در آن عهد رسم بود که بعد فوت پدر پسر بوای
شمشیر و اسلحهٔ جنگ میراث نمیرسید باقی کل متروکه میت به دختران میرسید بعده که بچهار پنج واسطهٔ سلطنت
به الجه خان ثانی رسید بگمراهی ابلیس مرتبلیس که از روز ازل رهزن فرزند آدم است راه ضلالت کفر اختیار
نمودند و از آن سلسله دو فرزند توام بهم رسیدند یکی را مسمی به تاتار ساختند دومی را موسوم به مغول نمودند
بعد فوت پدر ملک موروثی بر هر دو برادر بالمناصفه قسمت شد و مغول که به مغلخان بعد جلوس ملقب گردید
بادشاه عظیم الشان گشت و در رعیت پروری و ملک داری و آبادکاری نسب به جد و آبا امتیاز برآمد
و آبادی مغلستان از و بنا یافت اگرچه از عهد عرش آشیانی اکبر بادشاه اسم مغل بر ترک و تاجیک عجم
حتی سید ایران و توران زبان زد خاص و عام گردیده اما فی الحقیقت لفظ مغول مخصوص طایفه ترکان همان سلسله
و خانه دان مغلخانست چنانچه در ذکر سلاطین دهلی بترتیب اسم مغل که در زمان قدیم بود مراد می نوشتند مفصل بزبان
قلم جاری شده و سلسله اولاد همان مغلخان چنان در کفر ثابت گردیدند که نمی خواستند نام اسلام بر صفحه روزگار بماند
و تا مکانی که اسم ایشان اثنا میرسید در قلع ریشهٔ مسلمانان کوتاهی نمی نمودند هر که تاریخ هرات مطالعه در آورده میداند
که چند لک مسلمان الکهٔ خراسان و نواح [illegible] هرات زیر شمشیر قوم مغل آمده القصه مغلخان را جهانی پسر بود بعد فوت
قراخان که از همه کلان و در رحلت پدران قایم بود بجای پدر فرمان روا گردید و او را حق سبحانه تعالی بحکم آیهٔ کریمه یخرج
الحی من المیت فرزندی ارزانی فرموده در کمال جمال و نیک سرشتی و آن طفل تا سه روز شیر مادر و هر دایه که با
او آوردند نخورد نسب علیهم مادر او که او نیز در غم فرزند که ترک خورد و آرام نموده بود گریه کنان بخواب رفت
پسر را در خواب دید که میگوید تا شیه مسلمان نباشد پستان بلب نخواهم گرفت مادر گفت در عهد پدران تو نام مسلمانی
از نواح ترکستان برخواسته طفل گفت اگر حیات منی میخواهی تو خفیه مسلمان شو والده او بوای آنکه جهان افروز نور محمد را
شدا و رسالت نبی آن عهد آورد چاره کار ندانسته پسر را شیر داده در اخفای راز کوشید چون در آن زمان رسم
بود بعد از یکسال از ولادت طفل اسم مقرر میشودند بعد از انقضای سال روز یکشنبه مادری و پدری فراهم آمده
تجویز اسم بمیان آوردند بحکم قضا آن طفل که در گهواره بود بزبان آمده گفت اسم من اغوز است بعده او را به اغوز موسوم
ساختند چون بحد بلوغ رسید دو دختر عموی او را برای او خواستند بسبب اختلاف ملت که هر دو را خفیه تکلیف
اسلام نموده قبول نمودند یا هر دو زن موافقت نشد دختر سیوم عموی او که با هم از خورد سالی همراز بوده محبت

بسم الله الرحمن الرحیم

جهان جهان شکر و سپاس افزون از قیاس پادشاهی را سزاست که بمقتضای حکمت بالغه وجود جهانداران
ذوالاقتدار را باعث امن و امان عالمیان گردانید و بآب تیغ گیتی ستان تاجداران ذوی وقار آتش فساد
فتنه های اکناف عالم را فرونشانید و درود و تحیه و صلوة لاتعد نثار رسول خاتم انبیای مرسل و اولاد و اصحاب
او را رواست که پرتو نور جمال جهان افروز کفرسوز او تزلزل در ایوان کسری انداخته اوثان و اصنام روی
زمین را سرنگون ساخت. چو صیتش در افواه عالم فتاده تزلزل در ایوان کسری فتاد باقامت لات
بشکست خورد از اعزاز دین آیت عزا به برد نه از لات و عزا بر آورد گرد که توریت و انجیل منسوخ کرد بر ارباب
اخبار نو و کهن دیر کهن آباد مخفی نماند که چون جلد ثانی تاریخ منتخب کتاب تالیف خادم آثم محمد هاشم مخاطب
به هاشم علیخان مشتمل بر ذکر احوال سلسله عالیه امیر تیمور صاحب قران گیتی ستان که ابتدا فردوس مکانی
بابر پادشاه غازی بعد جلوس در ماوراء النهر سی و سه سال فرمان فرمای فرغانه و سمرقند و بلخ و بخارا و کابل بود
در سنه ۹۳۲ نهصد و سی و دو هجری علم جهانبانی هندوستان بهشت نشان برافراشت تا ذکر سلطنت عهد پادشاه
پادشاه جم جاه جم تخت فرازنده تاج و تخت اختر برج جهانبانی گوهر درج صاحبقرانی آبروبخش دولت دوباره تیموری ابوالمظفر
ناصرالدین محمد شاه پادشاه غازی الغایت سنه ۱۱۳۳ هزار و صد و سی و سه که به تالیف این جلد پرداخته در مدت دو
صد سال قمری یکبار ده کس سلاطین زینت افزای تخت هندوستان بردست گشته اند ان شاء الله تعالی تا ظهور صاحب
الزمان رشته انتظام انتساق دولت و فرمان روائی این دودمان ذوالاحترام از دور نیفتد مرتب گردید
چون ذکر سلطنت سلسله عالیه صاحبقران گیتی ستان بمیان آمده فقره چند از بنای حسب و نسب این خاندان
عالی نژاد که باعث فخر ترکان والانسب اند از روی تواریخ معتبر بکمال اختصار زبان خامه میدهد که باتفاق
بعضی مورخین اصل بنای ترکان والانژاد از ترک بن یافث بن حضرت نوح پیغمبر علیه السلام است که ترکان اول
یافث اغلان نامند. بعضی از مورخین او را کیومرث دانند و گویند از عهد او نمک در طعام انداختن و از چوب
گیاه خانه ساختن و از چرم چارپایان خرگاه پیدا آورد و از پوست ملایم بهایم لباسی دوختن و پوشیدن
رواج یافت و بعضی [illegible] بهم رسید و در این باب بخلاف قول نیز بسیار بنظر آمده بهر حال ابتدا

تاریخ تیمور نامه
از عهد بابر بادشاه
تا محمد شاه